ترجمه و شرح
نهج البلاغه
خطبه ها، نامه ها و سخنان کوتاه
امیرالمؤمنین علیه السلام
بقلم فیض الإسلام

ترجمہ وشرح
نہج البلاغہ
بقلم فیض الاسلام
مجلد
۱-۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین، والصلوة علی اشرف الانبیاء و المرسلین: محمد و آله الغر المیامین، واللعن علی اعدائهم اجمعین.

در دیباچه جزء سوم این کتاب یادآوری شده که علماء اعلام و دانشمندان پیشین (رحمهم الله) کتاب نهج البلاغه را اخ القرآن (برادر قرآن) تعبیر نموده اند یعنی همانطوریکه قرآن عظیم کتاب آسمانی است و خدای عز و جل آنرا بزبان پیغمبر اکرم حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بیان فرموده نهج البلاغه هم کتابی است که سخنان آن از منبع علم الهی تراوش کرده بزبان باب مدینه علم امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) جاری گردیده است.

از عصر سید رضی (رضوان الله علیه) مؤلف کتاب نهج البلاغه متوفی سال چهارصد و شش قمری تا روزگار ما جز علماء و خواص از مردم کسی نمیدانست که این کتاب جامع همه حقائق دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری بوده و افراد بشر را بسیادت و سعادت جاودانی راهنما است، بلکه نام آنرا هم نمیشناخت تا اینکه خدای جل شأنه باین بنده توفیق عطاء فرموده این کتاب مکرم را در مدت بیش از شش سال در شش جزء ترجمه کرده و همه مسائل علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی و سیاسی آنرا با اختصار و ساده و روان، که همه بهره مند گردند

شرح دادم، و در مدت بیست سال بیش از نهصد و پنجاه هزار مجلد آنرا بچاپ
رسانده در دسترس جهانیان گذاردم تا اینکه (شکر و سپاس خدای عز اسمه را)
همگان بعظمت و بزرگی آن آشنا شدند، و در پایان جزء ششم روش خود را
در ترجمه و شرح و چگونگی جلوگیری از کسانیکه متضلع در علم و دانش نیستند و از
داستان نویسان که پس از نشر این کتاب از روی هوا و خواهش نفس کتاب
تألیف نموده و مینمایند یادآوری نموده امیدوارم خوانندگان ارجمند صفحه
آخر کتاب را با تأمل و اندیشه خوانده تا بیشتر بمزایا و خصوصیات آن پی برند.
ناگفته نماند: در این چاپ دوم که چاپ افست است اغلاط آنرا تصحیح
کرده و جمله های عربی و فارسی را (مانند کتاب ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه)
بترتیب شماره گذاردیم تا برای کسانیکه اندکی بزبان عرب آشنائی دارند
و میخواهند جمله عربی را با ترجمه و شرح آن تطبیق نمایند سهل و آسان باشد
و استدعاء آنکه برای ما و همه مؤمنین و مؤمنات استغفار نموده و از خدای
تعالی آمرزش بخواهند، وَالسَّلامُ عَلٰى مَنْ شَكَرَ النِّعْمَةَ، وَعَمِلَ بِرَجاءِ
الْعاقِبَةِ، اَلْعَبْدُ الْفانِي عَلِيُّ النَّقِيُّ (فَيْضُ الْاِسْلامِ الْاَصْفَهانِي
آلِ مُحَمَّدٍ اَلدِّيباج.

غرّه ربیع الاوّل ۱۳۹۲ هـ ق برابر ۲۶ فروردین ۱۳۵۱ هـ ش

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَسَلامٌ عَلىٰ عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفىٰ، وَلا سِيَّما مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ وَأَهْلِ بَيْتِهِ أَعْلامِ الْهُدىٰ .

ای خلق جهان باب مدینهٔ علم، أمیر المؤمنین علی (عَلَیْهِ السَّلام) است و بس، از این دَر، درآئید تا سعادت و نیکبختی دُنیا و آخرت را بدست آورید .

فیض الاسلام، قلهک، تهران

ترجمہ و شرح

نہج البلاغۃ

بقلم

حاج سید علینقی

فیض الاسلام

بخط طاہر خوشنویس

تمثال جوانی حجة الإسلام والمسلمین آقا سید محمد فرزند حاج آقا سید محمد مهدی

امام جمعه سده (رحمهما الله تعالیٰ)

مرحوم پدرم آقا سید محمد در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری در سده اصفهان متولد گردید ، و روز دوشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج دنیا را بدرود گفت و در مقابر آل امام جمعه نزدیک فرزندش مرحوم آقا سید غیاث الدین دفن گردید .

آقا سید محمد رحمه الله بعلم و عمل و تقوی و صفات پسندیده مشهور بود ، و در مدت عمر هیچکس از او کوچکترین رنجشی پیدا نکرد ، و چون در اصفهان علوم دینی را فرا گرفت دوره زندگانی خود را در سده (یکی از دهات بزرگ اصفهان) بتبلیغ دین مقدس اسلام و مذهب

تمثال اواخر عمر حجة الإسلام والمسلمین آقا سید محمد (رحمه الله تعالی)

شریف جعفری بسر رساند ، و برای جلوگیری از یاغیهائی که از حدود و مقررات اسلام تجاوز کرده بمال و جان و ناموس مردم دست درازی مینمودند ، لباس جنگ پوشیده پیشرو اهالی گشته بطرد آنان موفق گردید ، چنانکه نگارنده از زمان کودکی یاد دارم آن بزرگوار را تفنگ بدوش در جلو جمعیت بیشمار برای دفاع از بدکاران دیده ام ، خلاصه میتوان گفت که او نمونه ای بود از جدش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که در هنگام عبادت و بندگی بهترین عبادت کنندگان و در وقت سخن گفتن در راه حق نیکوترین گویندگان و زمان جلوگیری از دشمن بی باکترین اشخاص بود ، و بهمین جهت مؤمنین کمال اخلاص و اعتقاد را باو داشتند و اکنون هم بر سر قبرش از خداوند حاجت میخواهند ، ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب •

تمثال جوانی رکن الاسلام والمسلمین آقا سید غیاث الدین با مترجم و شارح کتاب

نهج البلاغه در سن کودکی

مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین عصر پنجشنبه ماه ذی الحجه هزار و سیصد و یازده هجری در بلده اصفهان بدنیا آمد و در شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول هزار و سیصد و چهل و نه از دنیا رحلت نمود، و در مقابر آل امام جمعه (مناره مسجد جامع) بلده دفن شد.

آقا سید غیاث الدین (غفر الله له) تمام دوره زندگانی را در اصفهان و طهران و مشهد مقدس رضوی و نجف اشرف بتحصیل و تدریس علوم شرعیه و نشر احکام دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری اشتغال داشت و برای هدایت مردم در مجالس بزرگ که در شهرهای ایران منعقد میشد در بالای منبر نطقها و خطابه های علمی و دینی ایراد مینمود که همه شنوندگان از

تمثال مترجم وشارح کتاب نهج البلاغه، آقا سید علینقی (فیض الاسلام)

سخنرانی او محفوظ میشدند.

مادر با دو برادر حیات سلطان دختر شیخ فاضل آقا ملا محمد صادق ابن آقا بابا سدهی اصفهانی در شب جمعه هفتم ماه محرم سال یکهزار و دویست و نود و پنج هجری در سده بدنیا آمد و در روز چهارشنبه سلخ ماه جمادی الاولی سال هزار و سیصد و سی و شش برحمت ایزدی پیوست و در تخت فولاد اصفهان (گورستان مشهور) در جوار مرحوم شیخ مرتضی ریزی دفن گردیده است.

حیات سلطان دارای زهد و تقوی و از علم و دانش بهره مند بود، بطوری که مرحوم برادرم آقا سید غیاث الدین مقدمات علوم دینیه را از آن مرحومه یاد گرفته بود، اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا، ذکرنا و اُنثانا، صغیرنا و کبیرنا، و الحقنا باولیائک الصالحین محمد و آله الطیبین الطاهرین.

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَا یَبْلیٰ مَنْ ذَکَرَهُ، وَلَا یَنْقُصُ مَنْ شَکَرَهُ، وَلَا یُخَیِّبُ مَنْ دَعَاهُ، وَلَا یَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَجَاهُ، وَالصَّلٰوةُ عَلیٰ رَسُولِهِ، اَلْمُؤَیَّدِ بِالْقُرْآنِ، وَالْمُرْسَلِ إِلَی الْإِنْسِ وَالْجَانِّ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا بِهِمْ مُتَمَسِّکِینَ، وَبِوِلَایَتِهِمْ مِنَ الْفَائِزِینَ الْآمِنِینَ، اَلَّذِینَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ.

نَهْجُ الْبَلَاغَه، کتابی که سید شریف ابو الحسن محمد رضی (رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالیٰ عَلَیْهِ) از سخنان إمامُ الموحدین، بابُ مدینةِ العلم **علیّ ابن أبیطالب** (عَلَیْهِ السَّلَام) گرد آورده بهترین اثر و نشانهٔ دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است، دریای بی پایانی است، محتوی مسائل علمی، ادبی، دینی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی که بهتر و بلیغتر از آن سخنان بعد از قرآن کریم و بیانات حضرت رسول (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِه) در دنیا گوینده‌ای نگفته است، و آن راهنمای گمراهان و چارهٔ بیچارگان و پناه دهنده و دستگیر درماندگان است، پس کسی را که خواهان سعادت همیشگی و گریزان از ذلت و بدبختی است لازم است که این کتاب را سرمشق قرار داده از سخنان آن پند گرفته بدستوراتش رفتار نماید، زیرا مفاسد و تباهکاریهای دنیا اصلاح نمیشود مگر روزی که تعلیمات امیر المؤمنین علی (عَلَیْهِ السَّلَام) در میان جمیع طبقات مردم عملی گردد، و این سخن بگزاف گفته نشده، چون روی دو پایهٔ برهان (عقل و علم) استوار است چنانکه از مطالعهٔ این کتاب همگان خواهند دریافت.

هر چند علم و دانش در میان افراد بشر پیشرفت نماید، فضل و بزرگواری امام علی (عَلَیْهِ السَّلَام)

بیشتر هویدا میگردد ، و روزی بیاید که مردم دنیا در مقابل آنحضرت اظهار خضوع و فروتنی نموده برای ایمنی از بدبختی چاره ای نیابند مگر آنکه بگفتار و کردار آن بزرگوار عمل نمایند .

از سالهای دراز (بخصوص این سالیان که جنگ هولناک عالم را فرا گرفته و مردم بسیاری را تباه ساخت) این کتاب مقدس مورد مطالعهٔ این بنده بوده ، روز بروز شوقم بخواندن و اندیشه در آن زیادتر میشد ، گویا چیزی نمیدیدم مگر کتاب نهج البلاغه و سخنی نمیشنیدم مگر فرمایشهای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و هرگاه با فضلاء و دانشمندان ملاقاتی پیش میآمد قبل از شروع بهر سخن ، در باب عظمت و بزرگی نهج البلاغه سخن گفته بآنان یادآوری مینمودم که سید شریف رضی (رحمه الله) یکی از شاهکارها تألیف را در این کتاب بکار برده ، زیرا با اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کلام غیر فصیح و غیر بلیغ نیست در میان کلماتش نیکوترین سخنان را انتخاب نموده ، اَلْأَفْصَحُ فَالْأَفْصَحُ وَالْأَبْلَغُ فَالْأَبْلَغُ را اثبات و این نکته را کاملاً رعایت کرده است ، و گاهی در بعضی از مجالس دینی و مذهبی پاره ای از کلمات این کتاب را خوانده و معنی آنرا بیان میکردم ، شنوندگان بشگفت آمده میگفتند اگر علماء و رجال دینی ترجمهٔ فرمایشهای امام علی (علیه السلام) را در کتاب نهج البلاغه طوریکه در خور فهم هر فارسی زبان باشد نوشته بودند ، همه از آن بهره مند میشدند ، ولیکن افسوس که از ترجمه و شرحهائی که در دسترس است چنانکه باید استفاده نمیشود ، بنابر این بر نگارنده واجب شد که دست از هر کار بردارم (حتی از ترجمه و تفسیر قرآن کریم که از مدتی بنوشتن آن مشغول بوده برای اتمام آن سعی و کوشش بسیار داشتم) و این کتاب جلیل را بزبان فارسی سلیس و روان ترجمه نموده و کلمات و جملاتی که محتاج بشرح باشد میان دو خط قوسی با جمال و اختصار بیان نمایم تا ترجمه و شرح باهم فرق داشته همه از آن بهره مند گردند ، و چون یقین دارم این خدمت از بهترین خدمتهائی است که در این عصر انجام شده و هر با انصافی از آن قدردانی خواهد نمود ، لذا بپاس سالها عمری که پدر و مادر و برادر عزیزم (رحمهم الله) برای تربیت من بنده صرف کردند ، زحمتی که برای نوشتن این کتاب کشیده ام بروان پاکشان تقدیم داشته و برای یاد بود آنان مختصری از تاریخ حیات و زندگانی هر یک را پیش از شروع بنوشتن دیباچه نوشتم ، و برای اتمام و انتشار این کتاب شریف از خداوند متعال کمک و یاری میطلبم ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

(مؤلف کتاب نهج البلاغة :)

ابو الحسن محمد ابن ابی احمد ، حسین ابن موسی ابن محمد ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (علیهم السلام) معروف بسید رضی (رضوان الله تعالی علیه) است.

پدر بزرگوارش ابو احمد ملقب به **الطاهر ذی المناقب** در دولت بنی العباس و بنی بویه جلیل القدر و صاحب منزلت بود ، بهاء الدوله او را **الطاهر الأوحدی** خطاب میکرد ودر نزد او بالاترین مراتب و مقامات را حائز گشته ، زیرا همه صفات پسندیده در او موجود بود ، در مدت زندگانیش (نود و هفت سال) پنج مرتبه بر طالبیین حکومت کرد .

مادر سید رضی (رحمهما الله) فاطمه دختر حسین ابن حسن ابن علی ابن حسن ابن علی ابن عمر ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (علیهم السلام) است ، جدّ مادرش ابو محمد حسن ابن علی ابن حسن به **الناصر للحق** ملقب گشت ، عالم و ادیب و شاعر و زاهد و شیخ طالبیین بود ، برای او جنگهای بزرگ با سامانیان پیش آمد ، وفاتش بسال سیصد و چهار در طبرستان و مدت زندگانیش نود و نه سال بود .

بهاء الدوله ابو نصر ابن بویه بسید رضی که از پدر و مادر بزرگ زاده بود **رضی ذی الحسبین** لقب داد و او را **الشریف الأجل** خطاب میکرد ، در سال سیصد و پنجاه و نه در بغداد بدنیا آمد و در بامداد یکشنبه ششم محرم الحرام سال چهارصد و شش دنیا را بدرود گفت و بتشییع جنازه و نماز او جمیع اعیان و اشراف و قضات حاضر شدند و با تجلیل و احترام بسیار فخر الملک وزیر بهاء الدوله بر او نماز خوانده در بغداد در محلۀ کرخ در خانه خودش دفن نمودند ، چنانکه عقیده بسیاری از مؤلفین و نویسندگان میباشد ، و ممکن است جنازه او را در اول امر در خانه اش امانت سپرده پس از آن انتقال داده باشند بمشهد کاظمین (علیهما السلام) جائیکه الآن مشهور بقبر سید مرتضی و سید رضی است .

سید رضی ، مردی عالم و فاضل و شاعر و از نجبای سادات عراق و اشعر شعرای طالبیین بود ، در زمان حیات پدرش مقام و منزلت او بآنجناب واگذار شد در حالیکه بیست و یکسال بیشتر نداشت ، ده ساله بود که بسرودن شعر شروع کرد و پس از سی و این سال زندگانی

قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد ، بسیار بلند همت و شریف النفس بود ، و از هیچکس صله و جائزه قبول نمیکرد حتی صله های پدرش را بصاحبانش برمیگرداند ، بنی بویه اصرار داشتند که صله از آنان بپذیرد ولیکن او جائزه های آنها را رد میکرد ، از جمیع علوم و محاسن حظ و بهره بسیار داشت ، در علوم ادبیت و معقول تلمذ مانند شیخ مفید (علیه الرحمة) با دو برادرش ابو القاسم علی مرتضی ، علم الهدی (رحمهما الله) نصیب گردید .

شارح معتزلی ابو حامد عبد الحمید ابن هبة الله مدائنی مشهور بابن ابی الحدید در شرح بر کتاب نهج البلاغه چنین نوشته : شیخ مفید ابو عبد الله محمد بن نعمان فقیه امامی شبی در خواب دید در مسجد خود واقع در کرخ نشسته ، ناگاه فاطمه (علیها السلام) دختر رسولخدا (صلی الله علیه و آله) با حسن و حسین (علیهما السلام) که هر دو صغیر بودند وارد شد و فرزندان خود را تسلیم شیخ کرده فرمود : فقه را بایشان بیاموز ، پس با شگفت تمام از خواب بیدار شد ، و در بامداد همان شب فاطمه بنت الحسین ابن الحسن الناصر داخل مسجد گردید و در اطراف او کنیزان بودند و دو فرزند صغیرش محمد رضی و علی مرتضی در جلو او بود ، شیخ ایستاده براو سلام کرد ، فاطمه گفت : ای شیخ این دو فرزندم را نزد تو آورده ام تا فقه بآنها بیاموزی ، شیخ گریه کرده خواب خود را برای او نقل نموده تعلیم و تربیت آن دو بزرگوار را متکفل شد ، و ابواب علوم و فضائل را بروی آن دو بزرگوار گشود بطوری که شهره آفاق شده آثارشان جاویدان باقی و برقرار ماند .

سید رضی با اینکه بیش از چهل و هفت سال زندگانی نکرد کتابهای بسیاری تألیف نمود که مشهورترین آنها نهج البلاغه است ، و ما اکنون عین عبارات آنرا از روی نسخ صحیحه با اعراب درست و بدون غلط نقل و در هر فصلی ترجمه و شرحش را بفارسی سلیس و روان بیان مینمائیم .

فنسئل الله تعالی أن یوفقنا لإتمامه علی أحسن حال ، وأن ینفعنا به

فی المبدء والمآل .

العبد الفانی علی النقی (فیض الإسلام) الإصفهانی

آل محمد الدباج

(۱۳۶۵ هـ)

[۱] بسم الله الرحمن الرحيم [۲] ، أما بعد حمد الله الذي جعل الحمد ثمنا لنعمائه ، ومعاذا من بلائه ، ووسيلا إلى جنانه ، وسببا لزيادة إحسانه [۳] والصلوة على رسوله نبي الرحمة ، وإمام الأئمة ، وسراج الأمة ، المنتجب من طينة الكرم ، وسلالة المجد الأقدم ، ومغرس الفخار المعرق ، وفرع العلاء المثمر المورق [۴] وعلى أهل بيته مصابيح الظلم ، وعصم الأمم ، ومنار الدين الواضحة ، ومثاقيل الفضل الراجحة [۵] صلى الله عليهم أجمعين ، صلوة تكون إزاء لفضلهم ، ومكافاة لعملهم ، وكفاء لطيب فرعهم وأصلهم ، ما أنار فجر ساطع ، وخوى نجم طالع ۔

ابتدا میکنم بنام خداوندیکه بسیار بخشنده و مهربان است (در دنیا و آخرت) پس از حمد
و سپاس خداوندیکه حمد را بهای نعمتش قرار داد (همان قسمی که ثمن مستلزم رضاء بائع است در برابر
مبیعش ، حمد و سپاس مستلزم رضای خدایتعالی است در ازاء نعمت او) و پناه از بلای خود (چون
کفران نعمت موجب عذاب و بلا است ، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ میفرماید : وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ
عَذَابِي لَشَدِيدٌ یعنی اگر کفران کنید عذاب من سخت است بر کفران کنندگان ، پس شکر و ثنا پناه از
آن بلا است) و آنرا وسیلهٔ رسیدن به بهشتهای خویش گردانید (زیرا حمد را ثمن و بهای هر نعمتی قرار
داد و البته وسیله است برای وصول به بهشتها و درجات رفیعه ، چون بهشت بزرگترین نعمتهای او است
و هر نعمتی دون آنست) و سبب افزایش احسان (چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ میفرماید :
لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر بر نعمتهای من سپاس گزارید بر آن بیافزایم) و پس از درود بر
فرستادهٔ او که پیغمبر رحمت است و مهربان (چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۷ میفرماید :
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی تو را نفرستادیم مگر رحمتی بر همهٔ خلائق) و پیشوای پیشوایان
(زیرا امام رئیس و پیشوائی است که در گفتار و کردار با و اقتدا میشود ، و ائمهٔ معصومین امامان و پیشوایان
مردم هستند و چون ایشان بجمیع گفتار و کردار حضرت رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» اقتدا کردند ، بنابراین
آنحضرت امام ائمه و پیشوای آنان است) و چراغ و رهنمای امت (در تاریکیهای ضلالت و گمراهی
چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۴۵ میفرماید : يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
وَنَذِيرًا ی ۴۶ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا یعنی ای پیغمبر ما تو را فرستادیم گواه بر
تصدیق و تکذیب امت و مژده دهندهٔ برحمت و بیم کنندهٔ از عقوبت و دعوت کنندهٔ بپرستش خداوند
باذن و فرمان او ، و چراغی هستی روشن تا ظلمت کفر و تاریکی ضلالت و گمراهی بنور هدایت تو مبدل
گردد) و برگزیده شدهٔ از خمیرهٔ کرامت و بزرگواری (که پاکیزه است از همهٔ عیبهای باطنی و ظاهری)
و نتیجهٔ شرافت قدیم (همیشه شریف بوده) و کشتگاه درخت مفاخرت ثابت و ریشه دار
(تا روز قیامت باقی و برقرار است) و شاخهٔ بلند پر میوه و برگ (که میوه و برگهای آن درخت
مفاخرت ائمهٔ طاهرینند و مردم از وجودشان بهره مندند) و پس از ثناء بر اهل بیت رسول اکرم
(حضرت فاطمه و ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام) که چراغهای تاریکیها (ی جهل و گمراهی) میباشند ،
و نگهدارندگان خلائق (از افتادن در گودال کفر و ضلالت) و علامتها و نشانه های هویدا

وآشکار دین (تاهرکه ازراه راست مُنحرف شد بدین آن نشانه ها بصراط مُستقیم رهسپار گردد) ومیزانهای سنجش فضیلتند (که بایشان سنجیده میشود فضل هرصاحب فضلی تا رجحان آن هویدا گردد ، زیرا وَلایت و دوستی ایشان مایهٔ سعادت وخوشبختی ، ودشمنی باآنان سبب هلاک وبیچارگی است)[۵] درود فرستد خداوند متعال برهمهٔ آنان (حضرت رسول اکرم وآل بیت او) درودی که برابر فضل ایشان باشد ، وپاداش کردارشان ، ومساوی پاکیزگی فرع واصلشان (پاکی اصل اشاره است باینکه از اصلاب طاهره وارحام مُطهّره بوجود آمدند وپاکی فرع مُنزّه بودن آنان است ازهرپلیدی) مادامیکه آفتاب نورمیدهد وستاره پیدا ونهان میشود (دُرود فرستد خدتعالی برارواح طیبهٔ ایشان دُرود بیشمار وپیوسته) .

فَإِنِّي كُنْتُ فِي عُنْفُوَانِ ٱلسِّنِّ ، وَغَضَاضَةِ ٱلْغُصْنِ ، ٱبْتَدَأْتُ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ فِي خَصَائِصِ ٱلْأَئِمَّةِ (عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ) يَشْتَمِلُ عَلَى مَحَاسِنِ أَخْبَارِهِمْ ، وَجَوَاهِرِ كَلَامِهِمْ ، حَدَانِي عَلَيْهِ غَرَضٌ ذَكَرْتُهُ فِي صَدْرِ ٱلْكِتَابِ ، وَجَعَلْتُهُ أَمَامَ ٱلْكَلَامِ ، وَفَرَغْتُ مِنَ ٱلْخَصَائِصِ ٱلَّتِي تَخُصُّ أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) وَعَاقَتْ عَنْ إِتْمَامِ بَقِيَّةِ ٱلْكِتَابِ مُحَاجَزَاتُ ٱلزَّمَانِ ، وَمُمَاطَلَاتُ ٱلْأَيَّامِ ، وَكُنْتُ قَدْ بَوَّبْتُ مَا خَرَجَ مِنْ ذٰلِكَ أَبْوَاباً ، وَفَصَّلْتُهُ فُصُولاً ، فَجَاءَ فِي آخِرِهَا فَصْلٌ يَتَضَمَّنُ مَحَاسِنَ مَا نُقِلَ عَنْهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) مِنَ ٱلْكَلَامِ ٱلْقَصِيرِ فِي ٱلْمَوَاعِظِ وَٱلْحِكَمِ وَٱلْأَمْثَالِ وَٱلْآدَابِ ، دُونَ ٱلْخُطَبِ ٱلطَّوِيلَةِ ، وَٱلْكُتُبِ ٱلْمَبْسُوطَةِ .

پس من در آغاز زندگانی و طراوت و تازگی جوانی شروع کردم بتألیف و جمع آوری کتابی در خصائص ائمه علیهم السلام (صفات و کمالات مخصوصهٔ بایشان) که مشتمل بود بر سخنان نیکو و گوهرهای کلماتشان، و وادار کرد مرا بر تألیف آن کتاب همان مقصدیکه در ابتدائش بیان کردم و آنرا مقدمهٔ سخن (و دیباچهٔ آن) قرار دادم ۷ آنگاه که از اوصاف مختصهٔ امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فارغ شدم موانع ایام و گرفتاریهای روزگار از تمام کردن باقی آن کتاب مرا باز داشت ۸ و آنچه را که از آن کتاب جمع آوری شده بود بابها و فصلهائی مرتب نمودم، و در آخر آن ابواب و فصول آمد (نوشته شد) فصلی که متضمن بود سخنان نیکوئی را که از آنحضرت (علیه السلام) روایت شده و آنها از جملهٔ سخنان کوتاهی بود در پندها و جمله های حکیمانه و مثلها و آداب، و از خطبه های طولانی و نامه های مفصل آن بزرگوار چیزی ذکر نشده بود.

---

۹ فَاسْتَحْسَنَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَالْإِخْوَانِ مَا اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْفَصْلُ الْمُقَدَّمُ ذِكْرُهُ، مُعْجَبِينَ بِبَدَائِعِهِ، وَمُتَعَجِّبِينَ مِنْ نَوَاصِعِهِ ۱۰ وَسَأَلُونِي عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْلِيفِ كِتَابٍ يَحْتَوِي عَلَىٰ مُخْتَارِ كَلَامِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي جَمِيعِ فُنُونِهِ، وَمُتَشَعِّبَاتِ غُصُونِهِ مِنْ خُطَبٍ وَكُتُبٍ وَمَوَاعِظَ وَآدَابٍ ۱۱ عِلْماً أَنَّ ذٰلِكَ يَتَضَمَّنُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَلَاغَةِ، وَغَرَائِبِ الْفَصَاحَةِ، وَجَوَاهِرِ الْعَرَبِيَّةِ، وَثَوَاقِبِ الْكَلِمِ الدِّينِيَّةِ وَالدُّنْيَوِيَّةِ، مَا لَا يُوجَدُ مُجْتَمِعاً فِي كَلَامٍ وَلَا مَجْمُوعَ الْأَطْرَافِ فِي كِتَابٍ ۱۲ إِذْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَشْرَعَ الْفَصَاحَةِ وَمَوْرِدَهَا، وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا ۱۳ وَ

مِنْهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ظَهَرَ مَكْنُونُهَا، وَعَنْهُ أُخِذَتْ قَوَانِينُهَا، وَعَلَى أَمْثِلَتِهِ حَذَا كُلُّ قَائِلٍ خَطِيبٍ، وَبِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاعِظٍ بَلِيغٍ [۱۴] وَمَعَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَقَصَّرُوا، وَتَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا، لِأَنَّ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْكَلَامُ الَّذِي عَلَيْهِ مَسْحَةٌ مِنَ الْعِلْمِ الْإِلٰهِيِّ، وَفِيهِ عَبْقَةٌ مِنَ الْكَلَامِ النَّبَوِيِّ.

---

[۹] پس گروهی از دوستان و برادران مُنْدَرَجات فَصل مَذکور را پسندیده آفرین گفتند، و از سخنان بیمانند و پاکیزه که در آن دَرْج شده بود شگفتیها نشان دادند، و رفقاء خود را خوشحال میکردند [۱۰] و در آن هنگام از من درخواست نمودند تا بتألیف کتابی شروع کنم که سخنان برگزیدهٔ آقای ما امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در جمیع فُنون، و اَنواع فَصاحت و بَلاغت از خطبه ها و نامه ها و مَوْعِظه ها و آداب در بر داشته باشد (و درخواست دوستان و برادران از من تألیف چنین کتابی را برای این بود که) [۱۱] میدانستند آن کتاب در بر خواهد داشت از شگفتیهای بَلاغت و فَصاحت و گوهرهائی از عَرَبیت و سخنان دینی و دُنیوی که درخشان و هویداست، آنچه در هیچ کلامی جمعاً یافت نمیشود، و در هیچ کتابی گرد نیامده [۱۲] زیرا امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سرچشمهٔ فَصاحت و مَنْشَأ و مَوْلِد بَلاغت است [۱۳] و بلاغتی از آن بزرگوار آشکار گردیده که مخفی و پوشیده بوده است، و قَوانین آن از آنجناب فراگرفته شده، روش آنحضرت را هر گویندهٔ خطیبی پیروی کرده، از سخن او هر واعظ بلیغی کمک گرفته [۱۴] با وجود این کسی نتوانسته ببَلاغت آنحضرت برسد، زیرا کلام او نمونه ایست از علم الهی، و در آن (اِسْتِشمام میشود) رائحهٔ سخن پیغمبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

---

[۱۵] فَأَجَبْتُهُمْ إِلَى الْاِبْتِدَاءِ بِذٰلِكَ، عَالِماً بِمَا فِيهِ مِنْ عَظِيمِ النَّفْعِ، وَ مَنْشُورِ الذِّكْرِ، وَمَذْخُورِ الْأَجْرِ [۱۶] وَاعْتَمَدْتُ بِهِ أَنْ أُبَيِّنَ مِنْ عَظِيمِ

قَدْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي هٰذِهِ الْفَضِيلَةِ، مُضَافَةً إِلَى الْمَحَاسِنِ الدَّثِرَةِ، وَالْفَضَائِلِ الْجَمَّةِ[۱۷] وَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) انْفَرَدَ بِبُلُوغِ غَايَتِهَا عَنْ جَمِيعِ السَّلَفِ الْأَوَّلِينَ، الَّذِينَ إِنَّمَا يُؤْثَرُ عَنْهُمْ مِنْهَا الْقَلِيلُ النَّادِرُ، وَالشَّاذُّ الشَّارِدُ[۱۸] وَأَمَّا كَلَامُهُ فَهُوَ الْبَحْرُ الَّذِي لَا يُسَاجَلُ، وَالْجَمُّ الَّذِي لَا يُحَافَلُ[۱۹] وَأَرَدْتُ أَنْ يَسُوغَ لِيَ التَّمَثُّلُ فِي الْافْتِخَارِ بِهِ (صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ) بِقَوْلِ الْفَرَزْدَقِ:

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ * إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ.

---

[۱۵] پس من هم درخواست دوستان و برادران را اجابت کرده بتألیف این کتاب شروع نمودم در حالتی که یقین داشتم در تألیف آن نفع بزرگ و سود بسیار است، و نام آن منتشر خواهد شد، و اجر و مزدش ذخیره گردیده (نزد خدا تعالی برای روز جزاء) [۱۶] و قصد کردم بزرگی قدر و منزلت امیر المؤمنین (علیه السلام) را در این فضیلت (فصاحت و بلاغت) بیان کنم (با اینکه این فضیلت او را) علاوه (بود) بر محاسن کثیره و فضائل بسیار [۱۷] و (خواستم بیان کنم) آنحضرت علیه السلام یگانه کسی است که بمنتهی درجه بلاغت و فصاحت رسیده از همه گذشتگان و پیشینیان گذشت آنکسانیکه نقل میشود از آنان از فضیلت بلاغت اندکی (در بسیار) و خرده ای (در فرد ار، یعنی سخن بلیغی که از غیر امیر المؤمنین نقل میشود در میان سخنان غیر بلیغ کمیاب است) [۱۸] و اما سخن آنحضرت دریائی است بی پایان که برابری نمیکند با آن هیچ سخنوری و مجمع فضائلی است که همردیفی برای آن نیست [۱۹] و برای افتخار بآنحضرت و منتهی شدن نسب خود بآن بزرگوار مثل آوردن بشعر و گفته فرزدق شاعر را سزاوار دانستم (فرزدق افتخار نمود بر جریر، ببزرگواری پدران خود، و بزرگی هر یک از آنان را در اشعارش شرح داد تا آنجا که گفت):

أُولٰئِكَ آبَائِي فَجِئْنِي بِمِثْلِهِمْ * إِذَا جَمَعَتْنَا (يَا جَرِيرُ) الْمَجَامِعُ

یعنی آنانند پدران من پس بیاور برایم مانند ایشانرا ای جریر آنگاه که محافل و انجمن ها مارا گرد هم آرد (بنا براین کدام یک از ابناء زمان مردم دنیا میتواند بزرگی یکی از پدران خود فخر و مباهات کند نسبت بکسی که نسب او منتهی میشود بامیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه) .

---

[٢٠] وَرَأَيْتُ كَلَامَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَدُورُ عَلَى أَقْطَابٍ ثَلَاثَةٍ : أَوَّلُهَا الْخُطَبُ وَالْأَوَامِرُ ، وَثَانِيهَا الْكُتُبُ وَالرَّسَائِلُ ، وَثَالِثُهَا الْحِكَمُ وَالْمَوَاعِظُ [٢١] فَأَجْمَعْتُ بِتَوْفِيقِ اللهِ تَعَالَى عَلَى الْابْتِدَاءِ بِاخْتِيَارِ مَحَاسِنِ الْخُطَبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ ثُمَّ مَحَاسِنِ الْحِكَمِ وَالْأَدَبِ مُفْرِداً لِكُلِّ صِنْفٍ مِنْ ذٰلِكَ بَاباً ، وَمُفَصِّلاً فِيهِ أَوْرَاقاً ، لِتَكُونَ مُقَدِّمَةً لِاسْتِدْرَاكِ مَا عَسَاهُ يَشِذُّ عَنِّي عَاجِلاً ، وَيَقَعُ إِلَيَّ آجِلاً [٢٢] وَإِذَا جَاءَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الْخَارِجِ فِي أَثْنَاءِ حِوَارٍ ، أَوْ جَوَابِ سُؤَالٍ ، أَوْ غَرَضٍ آخَرَ مِنَ الْأَغْرَاضِ فِي غَيْرِ الْأَنْحَاءِ الَّتِي ذَكَرْتُهَا ، وَقَرَّرْتُ الْقَاعِدَةَ عَلَيْهَا ، نَسَبْتُهُ إِلَى أَلْيَقِ الْأَبْوَابِ بِهِ ، وَأَشَدِّهَا مُلَامَحَةً لِغَرَضِهِ [٢٣] وَرُبَّمَا جَاءَ فِيمَا أَخْتَارُهُ مِنْ ذٰلِكَ فُصُولٌ غَيْرُ مُتَّسِقَةٍ ، وَمَحَاسِنُ كَلِمٍ غَيْرُ مُنْتَظِمَةٍ ، لِأَنِّي أُورِدُ النُّكَتَ وَاللُّمَعَ ، وَلَا أَقْصِدُ التَّتَالِيَ وَالنَّسَقَ .

و [۲۰] (هنگامیکه شروع کردم بنوشتن) دیدم سخن آنحضرت (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دائر است بر سه قطب و سه اصل: اول خطبه‌ها و اوامر (که مردم را بآن بهدایت و راهنمائی نموده) دوم نامه‌های بزرگ و کوچک (که بنمایندگان و رسولان خود و غیر ایشان نوشته، یا جوابهائی است که برای آنان فرستاده) سوم حکمتها و موعظه‌ها است (که مردم را بآنها از خواب غفلت بیدار کرده و حق را ثابت نموده) [۲۱] پس بتوفیق خدایتعالی تصمیم گرفتم شروع بانتخاب نمودن خطبه‌های نیکو و پس از آن نامه‌های زیبا و آنگاه حکمتها و آداب پسندیده را [۲۲] در حالتیکه برای هر بخشی از آنچه ذکر شد بابی قرار دادم، و ورقهای سفیدی در آن زیاد نمودم تا اگر اگر مطلبی فعلاً بدست نیامده باشد و در آتیه پیدا شود در آن ذکر گردد، [۲۳] و اگر پیش آید سخنی از آنحضرت که آنرا در میان گفتگو یا در جواب سؤالی یا بغرض دیگری آورده که غیر مقاصدی است که یادآوری نمودم و قاعده برای آنها مقرر ساختم (و آنها را در سه باب قرار دادم، پس) آن سخن را در بابی که مناسبتر و شباهتش بآن بیشتر است نوشتم، و [۲۴] (بنابراین) در آنچه اختیار میکنم از سخنان امیرالمؤمنین بسا فصلهائی آمده که مرتب نیست، و سخنان نیکوئی نوشته شده که انتظام ندارد، زیرا (مقصود من آنستکه) بیاورم نکته‌ها و سخنان درخشنده را و قصد ندارم پیوستگی و نظم میان آنها را (تنها منظور من در این کتاب جمع آوری کلمات بلیغهٔ حضرت امیرالمؤمنین است با رعایت اَلْأَبْلَغُ فَالْأَبْلَغُ و این برای آن است که آن بزرگوار را کلام غیر بلیغ نیست).

---

[۲۵] وَمِنْ عَجَائِبِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّتِي انْفَرَدَ بِهَا، وَأَمِنَ الْمُشَارَكَةَ [۲۶] فِيهَا، أَنَّ كَلَامَهُ الْوَارِدَ فِي الزُّهْدِ وَالْمَوَاعِظِ وَالتَّذْكِيرِ وَالزَّوَاجِرِ إِذَا تَأَمَّلَهُ الْمُتَأَمِّلُ، وَفَكَّرَ فِيهِ الْمُتَفَكِّرُ، وَخَلَعَ مِنْ قَلْبِهِ أَنَّهُ كَلَامُ مِثْلِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِمَّنْ عَظُمَ قَدْرُهُ، وَنَفَذَ أَمْرُهُ، وَأَحَاطَ بِالرِّقَابِ مُلْكُهُ، لَمْ يَعْتَرِضْهُ الشَّكُّ فِي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ مَنْ لَا حَظَّ لَهُ فِي غَيْرِ الزَّهَادَةِ، وَلَا شُغُلَ لَهُ بِغَيْرِ الْعِبَادَةِ، قَدْ قَبَعَ

فِي كِسْرِ بَيْتٍ، أَوِ انْقَطَعَ إِلَى سَفْحِ جَبَلٍ لَا يَسْمَعُ إِلَّا حِسَّهُ، وَلَا يَرَى إِلَّا نَفْسَهُ[۲۷]، وَلَا يَكَادُ يُوقِنُ بِأَنَّهُ كَلَامُ مَنْ يَنْغَمِسُ فِي الْحَرْبِ مُصْلِتاً سَيْفَهُ فَيَقُطُّ الرِّقَابَ، وَيُجَدِّلُ الْأَبْطَالَ، وَيَعُودُ بِهِ يَنْطِفُ دَماً، وَيَقْطُرُ مُهَجاً، وَهُوَ مَعَ تِلْكَ الْحَالِ زَاهِدُ الزُّهَّادِ، وَبَدَلُ الْأَبْدَالِ[۲۸] وَهٰذِهِ مِنْ فَضَائِلِهِ الْعَجِيبَةِ، وَخَصَائِصِهِ اللَّطِيفَةِ الَّتِي جَمَعَ بِهَا بَيْنَ الْأَضْدَادِ، وَأَلَّفَ بَيْنَ الْأَشْتَاتِ[۲۹] وَكَثِيراً مَا أُذَاكِرُ الْإِخْوَانَ بِهَا، وَأَسْتَخْرِجُ عَجَبَهُمْ مِنْهَا، وَهِيَ مَوْضِعٌ لِلْعِبْرَةِ بِهَا، وَالْفِكْرَةِ فِيهَا.

---

۲۵ و از جملهٔ شگفتیهای صفات آنحضرت علیه السّلام که نظیری در آن ندارد آنستکه سخن آن بزرگوار وارد شده در زهد و ترک دنیا و پندها و یادآوری از قیامت و منع از کارهای زشت ۲۶ اگر کسی در آن تأمّل و اندیشه نماید و تصوّر نکند که آن کلام سخن مثل آنحضرت شخصی است که دارای قدر و منزلت بزرگ و امر و فرمان است، و حکومت و پادشاهیش بر همه بندگان احاطه دارد هیچ شکّ و تردیدی نخواهد نمود که آن کلام از جملهٔ سخنان شخصی است که بهره‌ای نیست او را در غیر زهد و ترک دنیا و شغل و کاری نباشدش مگر عبادت و پرستش حقتعالی در حالتی که سر فرو برده (منزوی گشته) در گوشهٔ خانه‌ای که ناپیدا است، و یا از مردم دوری کرده بدامن کوهی رفته که نمیشنود مگر همهمهٔ خود را و نمی‌بیند مگر خویشتن را (چنانکه رویه زهّاد است) ۲۷ و هیچ باور ندارد (آن شخص متأمّل) که آن کلام سخن بزرگواری است که در میدان جنگ شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده، با آن گردنها را جدا کرده، دلیران را بخاک افکنده برمیگردد در حالتیکه خون از شمشیرش جاریست، و جانها (ی کفّار و منافقین) را از تن خارج نموده، و آنحضرت با وجود این حالت زاهدترین زهّاد و بزرگترین از دنیا

گذشتگان است وبرگزیدۂ ابدال واولیاء خداوند متعال،[۲۸] واین فضیلت از جملۂ فضائل عجیبه وخصوصیات آنحضرت است کہ اضداد را بآن جمع کردہ ومتفرقات را پیوند دادہ (باین جہت او را مظہر العجائب ومظہر الغرائب میگویند) ودر بسیاری از اوقات کہ با برادران ودوستان راجع باین فضیلت مختصۂ آن بزرگوار مذاکرہ مینمودم ہمۂ آنان را در شگفتی میدیدم، واین فضیلت محلّی است برای پند گرفتن از آن، وجائی است برای اندیشہ نمودن در آن.

وَرُبَّمَا جَاءَ فِي أَثْنَاءِ هٰذَا الْإِخْتِيَارِ اللَّفْظُ الْمُرَدَّدُ، وَالْمَعْنَى الْمُكَرَّرُ،[۳۰] وَالْعُذْرُ فِي ذٰلِكَ أَنَّ رِوَايَاتِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا شَدِيدًا،[۳۱] فَرُبَّمَا اتَّفَقَ الْكَلَامُ الْمُخْتَارُ فِي رِوَايَةٍ فَنُقِلَ عَلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ وُجِدَ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَوْضُوعًا غَيْرَ وَضْعِهِ الْأَوَّلِ، إِمَّا بِزِيَادَةٍ مُخْتَارَةٍ، أَوْ بِلَفْظٍ أَحْسَنَ عِبَارَةً، فَتَقْتَضِي الْحَالُ أَنْ يُعَادَ اسْتِظْهَارًا لِلْإِخْتِيَارِ، وَغَيْرَةً عَلَى عَقَائِلِ الْكَلَامِ،[۳۲] وَرُبَّمَا بَعُدَ الْعَهْدُ أَيْضًا بِمَا اخْتِيرَ أَوَّلًا فَأُعِيدَ بَعْضُهُ سَهْوًا وَنِسْيَانًا، لَا قَصْدًا وَاعْتِمَادًا،[۳۳] وَلَا أَدَّعِي مَعَ ذٰلِكَ أَنِّي أُحِيطُ بِأَقْطَارِ جَمِيعِ كَلَامِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى لَا يَشِذَّ عَنِّي مِنْهُ شَاذٌّ، وَلَا يَنِدَّ نَادٌّ، بَلْ لَا أُبْعِدُ أَنْ يَكُونَ الْقَاصِرُ عَنِّي فَوْقَ الْوَاقِعِ إِلَيَّ، وَالْحَاصِلُ فِي رِبْقَتِي دُونَ الْخَارِجِ مِنْ يَدَيَّ،[۳۴] وَمَا عَلَيَّ إِلَّا بَذْلُ الْجُهْدِ وَبَلَاغُ الْوُسْعِ، وَعَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ نَهْجُ السَّبِيلِ، وَرَشَادُ الدَّلِيلِ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ.

[٢٠] وبسا در این کتاب دیده میشود لفظی که بدو جور یا بیشتر نقل شده (ودانسته نمیشود کدام یک را حضرت فرموده) ویا جمله ای مکرّر است وسبب تردید لفظ وتکرار معنی آنستکه سخنان آنحضرت در روایات باختلاف وارد گردیده (بنابراین) [٢١] گاهی اتّفاق افتاده که سخنی از آنجناب در روایتی دیده شده بهمان قسم در اینجا نقل گشته است وپس از آن در روایتی بطرز دیگر یافت شده (واین اختلاف) یا بسبب آنست که در روایت دوّمی آن لفظ ویا جمله مفصّلتر بیان گشته، یا از جهت آنستکه عبارت آن از عبارتی که در روایت اولی بیان شده نیکوتر وبهتر است، پس در اینصورت مقتضی آنستکه آن کلام دوباره بیان شود تا سخن آنحضرت محفوظ بماند وکوشش ما برای اختیار کردن گرامیترین سخنان آن بزرگوار هویدا گردد [٢٢] وگاهی هم دو جای مختلف سخنی از آنحضرت اختیار شده، نه از روی قصد وعمد، بلکه بسبب دوری زمان از روی غفلت وفراموشی بوده است [٢٣] وبا همهٔ این خصوصیات ادّعا نمیکنم که من احاطه دارم بکلیّهٔ کلمات آنجناب بطوریکه از دست نرفته باشد سخنی از او، بلکه بعید هم نمیدانم سخنانی که بمن نرسیده زیادتر باشد از آنچه رسیده وسخنانی که من اطّلاع بر آن دارم کمتر باشد از آنچه را که در دسترس من نیست [٢٤] با وجود این بر من جدّ وجهد وسعی وکوشش لازم است (در جمع آوری سخنان امیرالمؤمنین باندازهٔ قدرت وتوانائی) وبر خدای متعال است آشکار کردن راه وهدایت نمودن راه نما اگر بخواهد.

---

[٢٥] وَرَأَيْتُ مِنْ بَعْدُ تَسْمِيَةَ هٰذَا الْكِتَابِ بِنَهْجِ الْبَلَاغَةِ، إِذْ كَانَ يَفْتَحُ لِلنَّاظِرِ فِيهِ أَبْوَابَهَا، وَيُقَرِّبُ عَلَيْهِ طِلَابَهَا، وَفِيهِ حَاجَةُ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ، وَبُغْيَةُ الْبَلِيغِ وَالزَّاهِدِ، [٢٦] وَيَمْضِي فِي أَثْنَائِهِ مِنْ عَجِيبِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ، وَتَنْزِيهِ اللهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَنْ شَبَهِ الْخَلْقِ، [٢٧] مَا هُوَ بِلَالُ كُلِّ غُلَّةٍ، وَشِفَاءُ كُلِّ عِلَّةٍ، وَجَلَاءُ كُلِّ شُبْهَةٍ، وَمِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ أَسْتَمِدُّ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ، وَأَتَنَجَّزُ التَّسْدِيدَ وَالْمَعُونَةَ،

وَأَسْتَعِيذُهُ مِنْ خَطَاءِ الْجَنَانِ قَبْلَ خَطَاءِ اللِّسَانِ، وَمِنْ زَلَّةِ الْكَلِمِ قَبْلَ زَلَّةِ الْقَدَمِ، وَهُوَ حَسْبِي وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

۳۵ و پس از آنکه این کتاب تألیف و جمع آوری شد نام آنرا نَهْجُ الْبَلَاغَة (راه آشکار بلاغت) نهادم، زیرا این کتاب ابواب بلاغت را برای کسیکه آنرا مطالعه میکند میگشاید، و او را برای استفاده از آن حاضر میگرداند، و این کتاب همانطوریکه دانا و دانش آموز را بکار میآید، مطلوب شخص بلیغ و پارسا نیز هست، ۳۶ و در اثنای آن سخنان شگفت آوری دیده میشود در توحید و عدل و منزّه داشتن خداوند متعال را از شباهت بخلق، و آن سخنان طوری است که تشنه (علوم و معارف الهی) را سیر آب میکند و برای هر بیماری (از امراض و عقاید باطله) شفا است، و شبهه‌ها (ی دلهای زنگ زده) را صفا است ۳۷ و از خداوند تعالی کمک میخواهم، و توفیق (جور شدن اسباب کار) و عصمت (باز داشتن از آنچه پسندیده نیست) درخواست مینمایم، و موفق شدن (بگفتار و کردار نیک) و یاری میطلبم و پناه میبرم باو از خطای دل پیش از خطای زبان (زیرا خطای دل مهمتر است از خطای زبان چنانکه کسیکه بدل کافر شد گناهش بیشتر است از کسیکه بزبان کفر گوید و بدل کافر نباشد) و از لغزش سخن پیش از لغزش قدم (خطاء در عمل، زیرا لغزش در قدم و خطاء در عمل آسانتر است از لغزش در سخن و خطاء در قول) و او کافی است مرا (در کارها) و نیکو وکیلی است (در حاجتها و درخواستها).

۳۸
بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ خُطَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَأَوَامِرِهِ وَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ كَلَامِهِ الْجَارِي مَجْرَى الْخُطَبِ فِي الْمَقَامَاتِ الْمَحْصُورَةِ، وَالْمَوَاقِفِ الْمَذْكُورَةِ، وَالْخُطُوبِ الْوَارِدَةِ.

۳۸ در این باب اختیار شده از خطبه‌های امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرمانهای آنحضرت و بآن اضافه شده بعضی از سخنان آن بزرگوار که قائم مقام خطبه است (آن سخن نیز مشتمل است بر موعظه و پندی که بیان فرموده)

در مجالس و در جنگها و در کارهای مشکل که (در زمان آنحضرت) واقع گردیده.

(۱) فَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(يَذْكُرُ فِيهَا ابْتِدَاءَ خَلْقِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَخَلْقِ آدَمَ):

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نَعْمَاءَهُ الْعَادُّونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ[۲] الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ[۳] الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ[۴] فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَنَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که یاد میکند در آن آغاز آفریدن آسمان و زمین و خلق آدم را:

[۱] حمد و سپاس خداوندی را سزا است که همهٔ گویندگان از مدح و ثنای او عاجزند (توانائی مدح و ثنائی که لائق ذات او باشد ندارند، و از اینرو است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ یعنی مرا توانائی مدح و ثنای تو نیست، تو خود باید ثناگوی ذات اقدس خود باشی) و شمارندگان و حسابگران از شمارش نعمتها و بخششهای او درمانده (زیرا نعمتهای حق تعالی غیر متناهی و آنچه برای آنها متصور نیست، چنانکه در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۴ میفرماید: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید توانائی ندارید، پس کسیکه نتواند نعمتهای پروردگار را بشمارد چگونه میتواند حق او را ادا کند و شکرش را بجا آورد، لذا میفرماید:) و کوشش کنندگان نمیتوانند حق نعمت او را

ادا کنند (پس منتهی درجهٔ سپاسگزاری آنستکه بنده بعجز از ادای حق نعمت او اعتراف کند) [2] خداوندی که حقیقت او را صاحبان همّت بلند درک نمیکنند، و زیرکیها و هوشهای غوّاص (که فرو میروند در دریای افکار) باو دست نیابند (چگونه ممکن میتواند حقیقت ذات او را دریابد) [3] خداوندیکه صفتش را انتهائی نیست (زیرا او را هیچ صفتی زائد بر ذات نباشد تا محدود و معیّن گردد) و نه خود او را صفتی است موجود و ثابت (که در آن مقیّد و منحصر شود و احاطه بجمیع صفات او نماید، زیرا قید و حصر از لوازم امکان است و واجب «جلّ شأنه» از آن منزّه باشد) و او را وقت و زمانی نیست که معیّن شده باشد (و گفته شود بسیار وقت است که بوده یا تازه موجود شده، زیرا او خالق زمان و بی نیاز است از اینکه در زمان باشد تا زمان باو احاطه نماید) و نه او را مدّت درازی است (که بآن منتهی شود یعنی مدّت ندارد، پس او است ازلی و ابدی و زمان ندارد تا أجل و مدّت داشته باشد، زیرا زمان مقدار حرکت است و حرکت از عوارض جسم و او از جسمیّت مجرّی است، پس محال است و نمیشود که در زمان باشد) [4] خلائق را بقدرت و توانائی خود بیافرید (چنانکه در قرآن کریم س ۱۷ ی ۵۱ میفرماید: فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا ۖ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی میگویند کیست ما را پس از مرگ باز آورد و زنده کند، ای رسول اکرم در پاسخ ایشان بگو شما را زنده کند آن کسیکه در اوّل بار بیافرید) و بادها را بسبب رحمت و مهربانیش پراکنده کرد (چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۵۷ میفرماید: وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ یعنی او است آن کسیکه بادها را میفرستد مژده دهنده پیش از آمدن رحمت خود یعنی پیش از آمدن باران بزمین) و حرکت و جنبش زمین را بسنگهای بزرگ و کوهها میخکوب و استوار گردانید (تا متحرّک و مضطرب نگردد و شما بآسودگی زندگی کنید، چنانکه در قرآن کریم س ۱۶ ی ۱۵ میفرماید: وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ یعنی خداوند متعال کوههای بزرگ را استوار نمود تا مبادا زمین حرکت کند و شما را از سوئی بسوی دیگر بیندازد).

---

[5] أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ، وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ، وَمَنْ

جَهِلَهُ، فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ[7]، وَمَنْ قَالَ فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ.

اساس[5] دین (چیزیکه بسبب آن خداوند متعال پرستش میشود) شناختن او است (دانسته شود که او است آفریننده موجودات) و شناختن کامل تصدیق و گرویدن باو است و تصدیق تمام توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید خالص نمودن عمل است برای او (زیرا توحید تکمیل نمیگردد مگر باخلاص یعنی خداشناس هرچه گوید و هرچه کند باید خاص برای او باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیویه نیالاید) و کمال اخلاص آنستکه صفات زائده بر ذات برای او تصور نکند (گفته نشود علم حقتعالی مثلاً صفت زائده خارجی است که بر ذات او عارض شده که این عقیده منافی با توحید و یکتا دانستن او است) زیرا هر صفتی گواهی میدهد که آن غیر از موصوف است و هر موصوفی گواهی میدهد که آن غیر از صفت است (بنابراین) کسیکه[6] وصف کند خداوند را (او را موصوف کرده بصفت زائده بر ذات) قرینی برای او دانسته و او را (با موجود دیگر در واجب الوجود بودن) همسر قرار داده، و کسیکه برای او همسری قرار داد پس او را دو تا دانسته، و کسیکه دو تا دانستش پس او را تجزیه و تقسیم کرده (و هر چیزیکه قابل تجزیه و تقسیم باشد مرکب است و هر مرکبی دارای اجزاء) و هر که او را تقسیم کند باو نادان است، و کسیکه بوی نادان شود پس بسویش اشاره مینماید، و کسیکه بسویش اشاره کند او را محدود و معین میکند (حد و نهایت برای او قرار میدهد) و کسیکه محدودش دانست، پس او را شمرده (در خارج او را واحد عددی گردانیده)[7] و کسیکه بگوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (مقر و محلی برایش انتخاب کرده) و کسیکه بگوید بر چیست؟ بعضی از امکنه را از او تهی دانسته (اگر بگوید در کجا نیست و بر کجا هست او را جسم و مرکب قرار داده، و لازمه آن حدوث و نو پیدا شدن او است).

كَائِنٌ[8] لَا عَنْ حَدَثٍ، مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةِ، بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ[1] مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ، وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ.

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلَا رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلَا حَرَكَةٍ أَحْدَثَهَا، وَلَا هَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا، أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَلَاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَغَرَّزَ غَرَائِزَهَا، وَأَلْزَمَهَا أَشْبَاحَهَا، عَالِماً بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطاً بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا، عَارِفاً بِقَرَائِنِهَا وَأَحْنَائِهَا.

خداوند متعال همیشه بوده است نه آنکه حادث و نو پیدا شده باشد (در این کلمه حضرت از خدای تعالی حدوث زمانی را نفی میکند) موجود و هستی است که مسبوق بعدم و نیستی نیست (یعنی نه آنکه هستی او ذاتاً حادث باشد که در این کلمه حدوث ذاتی را نفی میکند) با هر چیزی است نه بطوریکه همسر آن باشد (پس با هر چیزی است یعنی هر چیزی باو قائم و برپا است) و غیر از هر چیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد (زیرا اگر از چیزی کناره گیرد آن چیز چیزی نخواهد بود، برای آنکه او است نگاهدارندهٔ هر چیزی) فاعل است و فعل از او صادر میشود نه بمعنی حرکات و انتقالات از حالی بحالی (زیرا حرکت از لوازم جسم است و او از جسمیت مبرّی است) و نه بمعنی آلت (زیرا اگر صدور فعل از او بمعاونت آلت باشد پس او بغیر خود احتیاج دارد و احتیاج نقص و نقص بر واجب الوجود محال است، بنابراین بی آنکه او را چشمی باشد بالذات) بصیر است و بینا بوده هنگامیکه هیچ چیزی از آنچه را که آفریده نبوده، و منفرد است و تنها بوده هنگامی که سکنی (چیزی که بآن اطمینان بهم رسد) نبوده تا بآن مأنوس شود (و از انس با آن آرام گیرد) و وحشت کند از نبودنش (پس چون شناختی او را، اکنون بطور اجمال بدانکه او است خداوندی که بقدرت کامله) مخلوقات را بیافریده بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا فکر در هر چیزی برای حصول امری است که نبوده و همهٔ اشیاء برای خداوند متعال در مرتبهٔ ذات ازلاً و ابداً ثابت است) و بی تجربه و آزمایشی که از آن استفاده کند (زیرا تجربه دربارهٔ کسی است که بخواهد بآزمایش علم پیدا کند، نه دربارهٔ خدای تعالی که علم او عین ذات او است) و بی آنکه جنبشی در خود پدید آرد (آفریدن او از روی حرکت نیست، زیرا حرکت نقص تغیّر است و تغیّر از خواص امکان باشد) و بی اهتمام نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد (که آیا این کار که کرده صلاح بوده یا نه، زیرا اضطراب و نگرانی مستلزم جهل بعواقب امور است، و جهل

ونادانی بزاتی کہ عین علم ہست روا نیست) [۱۰] اشیاء را از عدم و نیستی در وقت خود بوجود و ہستی انتقال داد (لباس ہستی بآنہا پوشانید ہر وقت کہ متعلق بود) و بیان گوناگون بودن آنہا را موافقت و سازگاری داد، و طبایع آن اشیاء را ثابت و جاگیر کرد (ہر غریزہ و طبیعتی را در موضع مستعد خود قرار داد) و آن طبایع را لازمۂ آن اشیاء گردانید (بطوری کہ ممکن نیست جدائی میان آنہا، مانند شجاعت کہ لازمۂ مرد شجاع و دلیر باشد و سخاوت کہ غریزۂ مرد جواد و کریم ہست، خلاصہ مخلوقات را بیافرید) [۱۱] در حالتی کہ دانا بود بآنہا پیش از آفریدنشان و احاطہ داشت بحدود و اطراف و انتہاء آنہا، و آشنا بود بچیزہائی کہ پیوستہ بآن اشیاء و بنواحی و گوشہ ہای آنہا (بکلیات و جزئیات ہمہ مخلوقات دانا بود).

---

[۱۲] ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتْقَ الْأَجْوَاءِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَائِكَ الْهَوَاءِ فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِماً تَيَّارُهُ، مُتَرَاكِماً زَخَّارُهُ، [۱۳] حَمَلَهُ عَلَى مَتْنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ، وَالزَّعْزَعِ الْقَاصِفَةِ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَقَرَنَهَا إِلَى حَدِّهِ، الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتِيقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ، [۱۴] ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَأَهَا، فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، [۱۵] فَمَخَضَتْهُ مَخْضَ السِّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ، تَرُدُّ أَوَّلَهُ إِلَى آخِرِهِ، وَسَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ، وَرَمَى بِالزَّبَدِ رُكَامُهُ، [۱۶] فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِقٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهِقٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ، جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجاً مَكْفُوفاً، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَسَمْكاً مَرْفُوعاً، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعَمُهَا، وَلَا دِسَارٍ يَنْظِمُهَا، [۱۷] ثُمَّ زَيَّنَهَا

بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَضِيَاءِ الثَّوَاقِبِ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيراً وَقَمَراً مُنِيراً، فِي فَلَكٍ دَائِرٍ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ.

---

[۱۲] پس (از آنکه خداوند متعال را شناختی و بطور اجمال بکیفیت ایجاد عوالم برخوردی، اکنون در تعقیب آنچه گذشت بیان دیگر که تفصیل بدان که حقتعالی بقدرت و توانائی خود) شکاف جوهای ناپیدا را، و اطراف و گوشه های آنرا باز نموده بالای فضا هوا و جای خالی را بیافرید، پس در آن، آب که موجهایش متلاطم و پی در پی بود و از بسیاری رویهم میغلطید جاری کرد [۱۳] آن آب را بر پشت باد تندی که قوی و با صدای بلند بود برنشاند پس بباد فرمان داد تا آن آبرا (از هر سو) باز گرداند و محکم نگاهش دارد (تا از هم پاشیده نشود) و باد را تا سر حد آب نگاه داشت و در جایگاه آن آب قرار داد، هوا در زیر آن باد باز و گشاده و از بالایش آب ریخته شده (و در جنبش بود) [۱۴] آنگاه باد دیگری را آفرید و جای وزیدن آنرا عقیم گردانید (آن باد را فقط برای موج آب بیافریده نه برای چیز دیگر) و قرار داد آنرا که همیشه ملازم تحریک آب باشد، و وزیدن آنرا تند کرد و مبدأ تکوینش را دور دست گردانید (بطوریکه جای وزیدنش شناخته نمیشود) پس آنرا بحرکت دادن و برهم زدن آن آب فراوان و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها فرمان داد (فرمان داد تا هر گوشه ای از آن آبرا که خود دریائی است بموج آورد) [۱۵] پس آن باد هم آن آبرا مانند مشک جنبانید و بهم زد، و بآن تند وزید مانند وزیدنش در جای خالی و وسیع (و چنان بر آن آب وزید که) اول آنرا بآخرش باز میگرداند، و ساکن آنرا بمتحرک آن، تا آنکه انبوهی از آن آب بالا آمد و آن قسمتی که متراکم و بر رویهم جمع شده بود کف کرد [۱۶] پس خداوند متعال آن کفها را در جای خالی و وسیع و فضاء گشاده بالا برد، هفت آسمان را (بدون انحراف و کجی) از آن کفها پدید آورد، زیر آن آسمانها موجی را قرار داد تا از سیلان و ریزش ممنوع باشد و بالای آنها سقفی را که محفوظ است و بلند (و آن آسمانها را برپا نمود) بدون ستونهائی که نگاه دارد و بی میخ (و ریسمانی) که آنها را منظم داشته باشد [۱۷] آنگاه آن آسمانها را بزینت ستاره ها و روشنی نور افکنها آرایش داد و در آنها چراغ نورافشان خورشید و ماه درخشان را بجریان انداخت در حالیکه (هر یک از آن ستاره ها و خورشید و ماه) در فلکی است دور زننده و سقفی سیر کننده و لوحی متحرک.

۱۸ ثُمَّ فَتَقَ مَا بَیْنَ السَّمٰوَاتِ الْعُلٰی، فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ، ۱۹ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا یَرْكَعُونَ، وَرُكُوعٌ لَا یَنْتَصِبُونَ، وَصَافُّونَ لَا یَتَزَایَلُونَ، وَمُسَبِّحُونَ لَا یَسْأَمُونَ، لَا یَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُیُونِ، وَلَا سَهْوُ الْعُقُولِ، وَلَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ، وَلَا غَفْلَةُ النِّسْیَانِ، ۲۰ وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلٰی وَحْیِهِ، وَأَلْسِنَةٌ إِلٰی رُسُلِهِ، وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ، ۲۱ وَمِنْهُمُ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ، وَالسَّدَنَةُ لِأَبْوَابِ جِنَانِهِ، ۲۲ وَمِنْهُمُ الثَّابِتَةُ فِی الْأَرَضِینَ السُّفْلٰی أَقْدَامُهُمْ، وَالْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْیَا أَعْنَاقُهُمْ، وَالْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ، وَالْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ أَكْتَافُهُمْ، ۲۳ نَاكِسَةٌ دُونَهُ أَبْصَارُهُمْ، مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ، مَضْرُوبَةٌ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ، وَأَسْتَارُ الْقُدْرَةِ، ۲۴ لَا یَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِیرِ، وَلَا یُجْرُونَ عَلَیْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِینَ، وَلَا یَحُدُّونَهُ بِالْأَمَاكِنِ، وَلَا یُشِیرُونَ إِلَیْهِ بِالنَّظَائِرِ.

---

۱۸ آنگاه میان آسمانهای بلند را باز نمود، و بانواع مختلفه از فرشتگان خود پر کرد، (قسم اوّل از آنان فرشتگانی هستند که) ۱۹ بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمیکنند، و برخی در رکوعند، بر پا نمی‌ایستند، و گروهی در صف ایستاده‌اند، از جای خود بیرون نمیروند، و بعضی تسبیح گویند که خسته نمیشوند (همهٔ اصناف ملائکه غیر مادّی هستند که) آنان را نه خواب در چشمها و نه سهو در عقلها یا بدنها و نه سستی و نه غفلت فراموشی فرا میگیرد ۲۰ و دسته‌ای از آنان (قسم دوّم از فرشتگان) امین بر وحی خداوند متعال هستند و برای پیغمبران او زبانها و ترجمانانند، و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت کنندگان میباشند ۲۱ و جماعتی از ایشان (قسم سوم از ایشان) نگهبان بندگان و دربان برای بهشتهای

او هستند[۲۲] و عِدّه ای از آنان (قسم چهارم فرشتگان) قدمهاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردنهاشان از آسمانهای زبرین درگذشته، و اعضاء ایشان از اطراف جهان بیرون رفته، و دوشهای آنان موافق با پایه های عرش میباشد (و از هیبت و عظمت انوار الهی) در برابر عرش[۲۳] چشمهاشان بزیر افتاده و در زیر آن خود را ببالهاشان پیچیده اند (در علم و معرفت خود فرو رفته اند تا بحدّی که میتوانند در عوالم بی پایان معارف خدائی سیر کنند، مانند طائری که بتوسّط دو بال خویش تا اندازه ای که میتواند در هوا پرواز میکند) میان آن فرشتگان و کسانیکه فروترند از ایشان حجابهای عزّت و پرده های قدرت زده شده (که کسی پشت آن پرده ها راه علمی ندارد مگر انبیاء و اوصیاء، ایشان خواصّ از بندگان خدایتعالی و معرفت و خداشناسی آن فرشتگان بطوری است که[۲۴]) پروردگار خود را در وهم و خیال بصورتی در نیاورند، و نه اوصاف خلائق را براو جاری سازند، و نه او را بمکانهائی محدود کنند و بنظائر و امثال بجایش اشاره نمیکنند (زیرا فرشتگان شناسا یند و دانا، پس کسیکه پروردگارش را بصورتی در آورد و اوصاف خلائق را براو جاری سازد و او را بحدّی محدود کند و بجایش اشاره نماید نادان است، چنانکه پیش از این در باب معرفت و خداشناسی بیان شد).

منها في صفة خلق آدم عليه السّلام:

[۲۵] ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبَخِهَا، تُرْبَةً سَنَّهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَاطَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةً ذَاتَ أَحْنَاءٍ وَوُصُولٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُصُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَصْلَدَهَا حَتَّى صَلْصَلَتْ، لِوَقْتٍ مَعْدُودٍ، وَأَجَلٍ مَعْلُومٍ،[۲۶] ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ، فَمَثُلَتْ إِنْسَاناً ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا، وَفِكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا، وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَشَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ،[۲۷] مَعْجُوناً بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ،

وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبَرْدِ وَالْبِلَّةِ وَالْجُمُودِ ، وَالْمَسَاءَةِ وَالسُّرُورِ[٢٨]. وَاسْتَأْدَى اللهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ ، وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ : فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ[٢٩]، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : (اسْجُدُوا لِآدَمَ) فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ، اعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ ، وَغَلَبَتْ عَلَيْهِ الشِّقْوَةُ ، وَتَعَزَّزَ بِخِلْقَةِ النَّارِ ، وَاسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ[٣٠] فَأَعْطَاهُ اللهُ النَّظِرَةَ اسْتِحْقَاقاً لِلسُّخْطَةِ ، وَاسْتِتْمَاماً لِلْبَلِيَّةِ ، وَإِنْجَازاً لِلْعِدَةِ ، فَقَالَ : (إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) .

قسمتی از این خطبه در کیفیت خلق آدم علیه السلام است :

[٢٥] پس (از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جائی که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شوره زار ، پارهٔ خاکی را فراهم آورد ، آب بر آن ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید ، آنگاه از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعضاء و پیوستگیها و گسستگیها بود بیافرید ، آنرا جمودت داد تا از یکدیگر جدا نشود ، و محکم و نرم قرار داد تا گل خشکیده شد (و آنرا بحال خود باز داشت) برای زمان معینی (که در آن وقت مقتضی بود روح و حیات بآن داده شود) [٢٦] پس آن گل خشکیده را جان داد ، برپا ایستاد در حالتی که انسانی شد دارای قوای مدرکه ، که آنها را در معقولات بکار میاندازد ، و فکرهائی که در کارها تصرف مینماید ، و اعضائی که خدمتگزار خویش قرار میدهد ، و ابزاری (مانند دست و پا) که در کارهایش بحرکت میآورد ، و دارای معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنیها و بوئیدنیها و رنگها و جنسها را تمیز میدهد ، و (نیز آن گل خشکیده انسانی شد که) [٢٧] خلقت و طینت او برنگهای گوناگون آمیخته گردید (هر جزئی از اجزائش بر طبق حکمت دارای رنگی شد مانند سفیدی استخوان و سرخی خون

و سیاهی مو) و دارای چیزهای نظیر یکدیگر (مانند استخوان و دندان) و حالات ضد یکدیگر و خلطهائیکه از هم جدا میباشد (و آن اخلاط چهار است) از گرمی (صفراء) و سردی (بلغم) و تری (خون) و خشکی (سوداء) و (اما حالات ضد یکدیگر چهار تند از) اندوه و خوشحالی (و خواب و بیداری و سیری و گرسنگی و مانند آنها) ۲۸ و خداوند متعال (پس از آنکه چنین انسانی را آفرید و آدمش نامید) امانت خود را از فرشتگان طلبید و انجام عهد و پیمانی که با ایشان بسته بود خواست (و آن امانت و عهد و پیمان با ملائکه این بود) که حاضر شوند برای سجده بآدم و فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی او (چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۱ میفرماید: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ی ۷۲ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو بفرشتگان فرمود من آدم را از گل خلق خواهم نمود، پس وقتیکه بیافریدم او را و جان دادمش یاد دریافتید او را سجده کنید یعنی او را تعظیم نمائید و یا آنکه قبله خویش قرار دهید، خلاصه چون حق تعالی او را خلق کرد) ۲۹ پس فرمود سجده کنید بآدم همه سجده کردند مگر شیطان که غرور و نخوت او را فرا گرفت و شقاوت و بدبختی بر وی غلبه کرد و تکبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره گل خشکی بوجود آمده خوار و کوچک شمرد (و در مقابل حضرت رب العالمین «جلّ شأنه» ایستاد و گفت آدم را سجده نکردم چون من از او بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی و او را از گل، پس چون این ادعا را نمود خداوند فرمود از میان ملائکه بیرون رو، زیرا تو از رحمت من رانده شدی و لعنت و خشم من تا روز جزا بر تو باد، آنگاه شیطان گفت: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ چنانکه در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۹ میفرماید یعنی پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان، و شاید مقصودش این بود که از مرگ رهائی یافته همیشه زنده بماند) ۳۰ پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب و خشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن کریم درباره کفار س ۳ ی ۱۷۸ میفرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی گمان نکنند کسانیکه کافر شدند باینکه آنان را مهلت میدهیم برای ایشان بهتر است، جز این نیست که مهلتشان میدهیم که زیادتر گناه کنند و عذابیکه رسوا کننده است مبتلی گردند) و (نیز شیطان را مهلت داد) برای اینکه امتحان و آزمایش و تمام شود، و برای اینکه وعده ای که باو داده بسر رسد، پس فرمود: تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز معلوم (تا هنگامیکه معین شده است از حیات و زندگانی بهره مند باشی).

---

۳۱ ثُمَّ أَسْكَنَ سُبْحَانَهُ آدَمَ دَارًا أَرْغَدَ فِيهَا عِيشَتَهُ، وَآمَنَ فِيهَا مَحَلَّتَهُ، وَحَذَّرَهُ إِبْلِيسَ وَعَدَاوَتَهُ، ۳۲ فَاغْتَرَّهُ عَدُوُّهُ نَفَاسَةً عَلَيْهِ بِدَارِ الْمُقَامِ وَ

مُرافَقَةَ الأبرارِ ، فَباعَ اليَقينَ بِشَكِّهِ ، وَالعَزيمَةَ بِوَهْنِهِ ، وَ اسْتَبْدَلَ بِالجَذَلِ وَجَلاً ، وَبِالاغْتِرارِ نَدَماً ۲۲ ثُمَّ بَسَطَ اللهُ سُبْحانَهُ لَهُ في تَوْبَتِهِ ، وَلَقّاهُ كَلِمَةَ رَحْمَتِهِ ، وَوَعَدَهُ المَرَدَّ إلىٰ جَنَّتِهِ ، فَأَهْبَطَهُ إلىٰ دارِ البَلِيَّةِ ، وَتَناسُلِ الذُّرِّيَّةِ .

۲۱ پس (از آنکه شیطان فرمان الهی را مخالفت کرد و آدم را قبلهٔ خویش قرار نداد و مانند فرشتگان اورا تعظیم ننمود) خداوند متعال آدم را در مکانی که وسائل عیش و آزادیش فراهم بود جای داد و جایگاه او را (از همه حوادث) ایمن گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۳۵ میفرماید : وَقُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما ، وَلا تَقْرَبا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ يعنی گفتيم ای آدم تو و همسرت حوا بهشت را جای خود قرار دهيد و از نعمتهای آن باخوشحالی تمام هرچه خواهيد بخوريد و نزديک اين درخت نرويد که اگر رفتيد از ستمکاران باشيد) و از شيطان و دشمنی او ترسانيدش (چنانکه در قرآن کريم س ۲۰ ی ۱۱۷ ميفرمايد : فَقُلْنا يا آدَمُ إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلا يُخْرِجَنَّكُما مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقىٰ يعنی گفتيم ای آدم اين ديو سرکش با تو و همسرت دشمن است ، پس متنبه باشيد کاری نکند شما را از بهشت بيرون نمايد که به بدبختی افتيد) ۲۲ پس گول زد او را دشمنش (چنانکه در قرآن کريم س ۲۰ ی ۱۲۰ ميفرمايد : فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطانُ ، قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لا يَبْلىٰ يعنی شيطان سخنان نامربوط و بيفايده برای آدم بيان کرد و گفت ای آدم آيا ميخواهی ترا به درخت جاويدی و ملک بيزوال راهنمائی کنم ، با اين نوع سخنان آدم را فريب داد) برای حسدی که براو ميبرد از جهت اينکه آن بزرگوار در سرای جاودانی بود ، و با نيکوکاران آميزش داشت ، پس (آدم براثر وسوسهٔ شيطان) يقين را از دست داده بشک و ترديد گرائيد (با اينکه دستور داشت در نخوردن از ميوهٔ آن درخت گمان کرد سود در خوردن است) و تصميمی را که داشت (بر نخوردن از ميوهٔ آن درخت) بسستی و کوتاهی (در اطاعت امر خداوند) تبديل نمود (و از آن ميوه خورد) و بجای فرح و شادی بخوف و ترس مبتلی گرديد ، و (چون ديد از شيطان فريب خورده

از کردار خود شرمنده شد و) اظهار پشیمانی نمود، پس حقتعالی راه توبه را باو یاد داد و کلمهٔ رحمت را بوی تعلیم نمود (چون میخواست توبهٔ او را قبول کند کلمهٔ رحمت را باو آموخت که پروردگارش را بآن بخواند تا توبه اش قبول گردد) و وعده داد که دوباره به بهشت (بآنجائیکه در اوّل بار بود) باز گردد، پس او را بدنیای پر محنت و بلاء و محلّ تناسل و زایشگاه فرزندان فرستاد.

۳۴ وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ، لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهِلُوا حَقَّهُ، وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ، وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ، ۳۵ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ: مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ، وَمِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ، وَمَعَايِشَ تُحْيِيهِمْ، وَآجَالٍ تُفْنِيهِمْ، وَأَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ، وَأَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهِمْ، ۳۶ وَلَمْ يُخْلِ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ، أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ، أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ، ۳۷ رُسُلٌ لَا تُقَصِّرُ بِهِمْ قِلَّةُ عَدَدِهِمْ، وَلَا كَثْرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ: مِنْ سَابِقٍ سُمِّيَ لَهُ مَنْ بَعْدَهُ، أَوْ غَابِرٍ عَرَّفَهُ مَنْ قَبْلَهُ.

۲۴ و (بعد از آنکه حضرت آدم در دنیا جای گرفت و از آن بزرگوار فرزندان و فرزندزادگان بسیاری بوجود آمد) خداوند متعال از میان اولادش پیغمبرانی برگزید، و از ایشان بر وحی و تبلیغ رسالت عهد و پیمان گرفت (تا آنچه را که از جانب خدای تعالی به آنان برسد انجام دهند و مردم را بخداشناسی دعوت کرده هیچگونه کوتاهی ننمایند، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷ میفرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا یعنی یاد کن هنگامی را که از پیغمبران عهد و پیمانشانرا بر وحی و تبلیغ رسالت گرفتیم و همچنین از تو و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم، و پیمان محکم از آنان گرفتیم) در وقتی که بیشتر خلائق عهد و پیمان الهی را (که فطری آنان بود) شکستند (چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۱۷۲ میفرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو از فرزندان آدم در وقتی که در صلب پدرانشان بودند پیمان گرفت و ایشانرا بر خودشان گواه گردانید تا بتوحید و خداشناسی که فطری آنان است اعتراف نمایند، پس گفت آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری شهادت میدهیم که تو پروردگار ما هستی. لیکن باین عهد و پیمان فطریشان وفا نکردند) پس بحق او نادان شدند (و او را بیگانگی نشناختند) و برای او مانندها و شریکها قرار دادند، و شیاطین آنانرا از معرفت خدا (که مقصود اصلی و جبلیشان بود) منصرف نمودند (فریبشان دادند) و ایشانرا از پرستش او باز داشتند، ۲۵ پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشانرا پی در پی میفرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند و بنعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند، و از راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند (با زبان، سخن بگویند) و عقلهای پنهان شده را (که در زیر غبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستور گردیده) بیرون آورده بکار اندازند، و آیات قدرت را بایشان نشان دهند (و آن آیات عبارتست): از آسمان افراشته بالای سرشان و زمین گسترده زیر پایشان و معیشتها و چیزهائیکه زنده‌شان میدارد و اجلهائیکه نابودشان مینماید و بیماریهائی که پیر و فرسوده‌شان میکند و حوادث روزگار و پیش آمدهای پی در پی که بر آنها وارد میشود، ۲۶ و خدای تعالی بندگانرا از پیغمبر فرستاده یا کتاب نازل شده یا برهان حتمی یا راه استوار محروم ننموده (و پیغمبران) رسولانی بودند که کمی یاران و زیادتی مخالفین آنانرا (از تبلیغ رسالت) باز نداشت: پیغمبرانی بودند از پیش که نام پیغمبر آینده بآنان گفته شده، و یا از بعد که پیغمبر قبلی او را

مُعرفی کرده (با اُمّت خود مبعوث شدن او را بشارت داده، چنانکه در قرآن کریم س ۶۱ ی ۶ میفرماید: وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ یعنی یاد کن هنگامی را که عیسی ابن مریم گفت ای بنی اسرائیل من بسوی شما فرستادهٔ خدا هستم در حالتی که توریة را که پیش من است تصدیق میکنم و به پیغمبری که پس از من میآید و نامش احمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» است مژده میدهم).

---

[38] عَلَى ذٰلِكَ نَسَلَتِ الْقُرُونُ، وَمَضَتِ الدُّهُورُ، وَسَلَفَتِ الْآبَاءُ، وَخَلَفَتِ الْأَبْنَاءُ، إِلَى أَنْ بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِإِنْجَازِ عِدَتِهِ، وَتَمَامِ نُبُوَّتِهِ، مَأْخُوذاً عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقُهُ، مَشْهُورَةً سِمَاتُهُ، كَرِيماً مِيلَادُهُ [39] وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهٍ لِلّٰهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ [40] ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ، وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا، وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مُقَارَنَةِ الْبَلْوَى، فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيماً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) [41] وَخَلَّفَ فِيكُمْ مَا خَلَّفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَمِهَا، إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا: بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ، وَلَا عَلَمٍ قَائِمٍ [42] كِتَابَ رَبِّكُمْ: مُبَيِّناً حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخَصَهُ وَعَزَائِمَهُ،

وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعِبَرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ
وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّراً جُمَلَهُ، وَمُبَيِّناً غَوَامِضَهُ ۴۰ بَيْنَ مَأْخُوذٍ
مِيثَاقُ عِلْمِهِ، وَمُوَسَّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَبَيْنَ مُثْبَتٍ فِي
الْكِتَابِ فَرْضُهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَسْخُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ
أَخْذُهُ، وَمُرَخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَزَائِلٍ فِي
مُسْتَقْبَلِهِ ۴۱ وَمُبَايَنٌ بَيْنَ مَحَارِمِهِ: مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ،
أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ غُفْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَدْنَاهُ، وَمُوَسَّعٍ فِي أَقْصَاهُ.

(چون شیطان بیشتر مردم را فریب داد که بعهد و پیمان فطریشان وفا نکردند و بحق حق نادان شدند، خداوند
متعال هم از جهت اتمام حجت پی در پی پیغمبران برای آنان فرستاد تا ایشان را از راه راست دلالت کنند) ۳۸ بهمین
ترتیب قرنها پدید آمد، روزگارها گذشت، پدرها درگذشتند و فرزندان بجای ایشان نشستند،
تا اینکه خداوند سبحان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برانگیخت برای اینکه وعده خود را
انجام دهد (چون به پیغمبران پیش وعده داده بود که آن بزرگوار به پیغمبری مبعوث خواهد شد) و برای اینکه
پیغمبری را با آنحضرت ختم نماید (بعد از او پیغمبری نمیفرستند) در حالیکه از پیغمبران عهد و پیمان گرفته
شده بود (تا ایشان نیز برسالت او اقرار کنند و مبعوث شدن و خاتمیتش را بامتهای خود خبر دهند، پس
پیش همه جهانیان) علامت و نشانه های او شهرت یافت، موقع ولادتش گرامی و پسندیده
(بهترین اوقات) بود، ۳۹ و مردم در آنروز دارای مذهبهای متشتت و بدعتهای زیاد و رویه های
مختلف بودند، گروهی خداوند متعال را بخلقش تشبیه میکردند (مانند طائفه مجسمه که او را مثل خلق صاحب
اعضاء و جوارح و مکان میدانستند) و برخی در اسم او تصرف میکردند (نامهائی از اسماء الله اتخاذ
نموده بتهای خود را بآن نامها میخواندند، مانند بت پرستان از عرب که لات از الله و عزی را از عزیز
و منات را از منان گرفته آنها را معبود خویش میپنداشتند) و جمعی بغیر او اشاره میکردند (مانند دهریین

که طبیعت و حرکات فلکیه و مرور ازمنه را مؤثر در امور میدانستند مثلاً صحت اینها این آراء و مذاهب باطله دنیا را تاریک کرده بود) پس خداوند متعال بوسیلهٔ آنحضرت آن مردم را از گمراهی رهائی داد و بسبب شخصیت او آنان را از نادانی نجات داد ، پس (آنحضرت مردم را هدایت کرد و ایشان را بمعارف الهی آشنا نمود و سود و زیانشان را بیان فرمود) حقتعالی بآن بزرگوار منتهی مرتبهٔ قرب و رحمت خود را عطا فرمود ، و مقام و منزلتی را که برای احدی متصور نیست برای او پسندید و میلش را از دنیا بجانب خود متوجه گردانید و از مصیبت و بلاها نجاتش داده قبض روحش فرمود ، درود فرستد خداوند بر او و بر آلش ، و (برای رهنمائی مردم تا روز قیامت پیش از رحلت خود) در میان شما گذاشت چیزی را که پیغمبران سلف در میان امت خویش گذاشتند زیرا پیغمبران آنان را بدون راه روشن و نشانهٔ صریح سر خود وا نگذاشتند ، آنحضرت هم کتاب پروردگار شما را در دسترس شما گذاشت ، و حلال و حرام و واجبات و مستحبات و ناسخ و منسوخ و رخصتها و عزیمتها و خاص و عام و عبرتها و مثلها و مطلق و مقید و محکم و متشابه آنرا بیان کرد ، و مجملهایش را تفسیر و مشکلهایش را آشکار نموده است (اما حلال آن کتاب مانند س ۵ ی ۱ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ یعنی خوردن گوشت چهارپایان زبان بسته بر شما حلال شد و منعی در آن نیست ، و حرام آن مانند س ۵ ی ۳ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ یعنی خوردن گوشت مردار ، و خون ، و گوشت خوک بر شما حرام و منع شد ، و واجبات آن مانند س ۲ ی ۴۳ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ یعنی نماز را بر پا دارید و زکوة بدهید ، و مستحبات آن مانند س ۱۷ ی ۷۹ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً یعنی برای نماز نافله پاره‌ای از شب را بیدار شو ، و ناسخ آن مانند س ۹ ی ۵ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی در هر جا که مشرکین را یافتید بکشید پس این آیه ناسخ آیه ایست که در باب صلح واقع شده و آن منسوخ است مانند س ۱۰۹ ی ۶ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ یعنی اکنون که از شرک دست بر نمیدارید دین و آئین شما برای شما باشد و توحید کیش من ، و رخصتهای آن یعنی احکامیکه برای توسعه در امور بندگان قرار داده شده مانند س ۲ ی ۱۸۴ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ یعنی هر کس از شما در ماه رمضان بیمار یا مسافر بود پس بعد آن روزهائی که در بیماری یا مسافرت روزه نگرفته در غیر ماه رمضان روزه بگیرد ، و عزیمتهای آن یعنی احکامیکه از آنها تجاوز نتوان کرد مانند س ۲ ی ۱۸۵ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی هر که مسافر نبود و در وطن حاضر است باید روزه بگیرد ، و خاص آن یعنی لفظی که در مورد مخصوص گفته شده و معنی آن عمومیت دارد مانند س ۵ ی ۳۲ مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی چون قابیل فرزند آدم برادرش
هابیل را کشت و پشیمان شد بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی
در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد پس چنان است که همهٔ مردم را کشته و هر که حیات و زندگی شخصی را
سبب شود مانند آنستکه همهٔ مردم را زنده کرده باشد ، پس این آیه در بارهٔ بنی اسرائیل نازل شده ولیکن معنی آن
همهٔ مردم را شامل میشود ، وعام آن مانند س ۲ ی ۴۷ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهای مرا که بشما بخشیدم و شما را بر جهانیان
برتری دادم یاد کنید ، پس در اینجا گرچه لفظ عَلَى الْعَالَمِينَ عمومیت دارد و همهٔ مردم جهان را شامل میشود ،
لیکن معنی آن مخصوص مردم زمان بنی اسرائیل است ، وعبرتهای آن یعنی چیزهائی که شگفت آور است و آن خود
یکنوع پندی باشد مانند س ۷۹ ی ۲۵ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ی ۲۶ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً
لِمَنْ يَخْشَىٰ یعنی خداوند متعال فرعون را بعذاب آخرت که سوختن باشد و بعذاب دنیا که غرق شدن است مبتلی نمود
و غرق شدن او برای کسیکه میترسد هر آینه عبرت و پندی است ، ومثلهای آن یعنی آیاتیکه مشتمل است بر تشبیهات
مانند س ۶۲ ی ۵ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا یعنی
مثل کسانیکه بآموختن و خواندن توریة مأمور شدند و بآن عمل نکردند مانند خری است که کتابهای بزرگ در بار دارد ،
ومطلق آن یعنی لفظی که مقید بقیدی نباشد مانند س ۵ ی ۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز حاضر شدید روهای خود را بشوئید ، ومقید آن یعنی
لفظی که مقید بقیدی باشد مانند س ۵ ی ۶ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ یعنی هنگام وضو گرفتن دستهای خود را با
مرفق بشوئید ، ومحکم آن یعنی لفظی که در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست مانند س ۲ ی ۲۳۱ وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی بدانید که خداوند متعال بهر چیزی داناست ، ومتشابه آن یعنی لفظی که معنی آن واضح نیست
مانند س ۲ ی ۲۲۸ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ یعنی زنهائیکه طلاق داده شده اند
سه طهر را که دو حیض در میان باشد یا سه حیض را انتظار داشته باشند ، زیرا قرء که مفرد قروء است نزد
اهل حجاز بمعنی طهر آمده و نزد اهل عراق بمعنی حیض ، ومجملهای آن مانند س ۲ ی ۴۳ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ
یعنی برپا دارید نماز را ، ومشکلهای آن مانند س ۱۹ ی ۱ كهيعص) ومطالب آن کتاب یعنی الزامات
هر چیزیکه دانستن و یاد گرفتن آن واجب است (مانند علم بیگانگی خداوند سبحان س ۱۴ ی ۵۲ وَ
لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی تا بدانند که او است خدای یگانه) و چیزی که بر بندگان دانستن آن معنی

نشده است (مانند نداشتن متعه س ۴۱ ی ۱ تم) و چیزیکه در آن وجوبش ثابت گشته و در سنت نسخ و رفع آن معلوم گردیده (مانند س ۴ ی ۱۵ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا يعنی بر کار زشت زنهای شوهردار از زنهای شما که زنا میدهند چهار نفر مرد بالغ و عاقل و عادل از خودتان که مؤمن باشند گواه گیرید، پس اگر آنان گواهی دادند آن زنها را در خانه خودشان نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا خداوند متعال آنها را از حبس خلاصی دهد، پس بمضمون این آیه حکم زانیه حبس نگاه داشتن در خانه خودش بود تا وقت مردن و در سنت حبس کردن نسخ شد و حکم برجم و سنگسار کردن او برقرار گردید) و چیزیکه عمل بآن در سنت واجب است و در آن عمل نکردن بآن اجازه داده شده است (مانند نماز خواندن در اول اسلام بطرف بیت المقدس که در سنت واجب بود و در کتاب نسخ شد س ۲ ی ۱۴۴ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی بطرف مسجد الحرام که خانه کعبه است نماز بخوان و هر جا که باشید روهای خود را بآن سو بگردانید) و چیزیکه در وقت مخصوص واجب شده و در غیر آن وقت واجب نیست (مانند س ۶۲ ی ۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ یعنی ای گروه مؤمنین هنگامیکه برای نماز روز جمعه ندا داده شد شتاب کنید برای خواندن نماز، پس بنابراین خواندن نماز جمعه مخصوص بروز جمعه است و در غیر آن وجوبش ساقط میشود) و آن کتاب بین چیزهائی که حرام شده است فرق گذارده: پس کسیکه گناه کبیره‌ای مرتکب شود او را بعذابها و آتشها وعده داده (مانند س ۴ ی ۹۳ وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا یعنی هر که از روی عمد مؤمنی را بکشد کیفر او جهنم است و در آنجا جاوید خواهد بود) و کسیکه گناه صغیره کند آمرزش را برای او مهیا نموده (مانند س ۱۳ ی ۶ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ یعنی پروردگار تو صاحب آمرزش است مردم را برای ظلم و ستم که کرده اند، و ظلمی که آمرزیده شود همان گناه صغیره است و (نیز مطالب آن کتاب دائر است) بر چیزیکه کم آن مورد قبول است و بسیار آن شایسته و پسندیده و تحمیلی هم نشده (مانند س ۷۳ ی ۲۰ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی آنچه را میسر است از قرآن بخوانید پس کم خواندن آنرا مورد قبول قرار داده است و بسیار خواندنش را باختیار واگذارده که اگر کسی آنرا ترک کرد چیزی بر او نیست).

(وَمِنْهَا فِي ذِكْرِ الْحَجِّ :)

۴۵ وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ ۴۶ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ ۴۷ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَماً، وَلِلْعَائِذِينَ حَرَماً، فَرَضَ حَجَّهُ، وَأَوْجَبَ حَقَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.

(قِسمتی از این خُطبه در بیان حج است :)

۴۵ و (اِشاره ببعضی اَسرار بنای کَعبه و اَعمال حج گزاران و اینکه زیارت آن برای کسیکه مُتمکّن برفتن آنجا باشد واجب است) خداوند مُتعال حج بَیتُ الحَرام (حج خانه ای که بر واردین بآنجا بسیاری از چیزها حَرام شده) را بر شما واجب گردانید، و آنرا قِبلهٔ مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارِد میشوند مانند وُرود چهارپایان (اِزدِحام ایشان در آن خانه برای دَرک ثَواب مانند اِزدِحام چهارپایان تشنه است بر سر آب) و اِشتیاق دارند آمدن بآنجا را مانند اِشتیاق کبوتران (بآشیانهٔ خود) ۴۶ خداوند سُبحان آنخانه را برای فروتنی مردم در مُقابِل عَظَمت و بزرگیش و برای تَصدیق آنان بعِزّت و سَلطنتش علامَت و نشانه قَرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اِجابَت کردند دَعوَت او را (برای

رفتن بآنجا ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۲۷ میفرماید : وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ یعنی ای ابراهیم در میان مردم فریاد کن و ایشان را بحج کردن دعوت نما (بخانه ای که تو بنا کرده ای مردمان پیاده و سواره از هر راه دوری میآیند و اگر چه مرکب ایشان شتر ضعیف لاغر باشد) و فرمان او را تصدیق کرده انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده خود را بملائکه که عرش خدای تعالی را طواف میکنند تشبیه نمودند ، سود بسیاری در بازرگانی بندگی و پرستش حقتعالی (بوسیلهٔ سرمایهٔ ایمانی) بدست میآورند ، و میشتابند و از هم پیشی میگیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او ، ۴۷ خداوند سبحان آنخانه را علامت و نشانهٔ اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن بآنجا را امر کرد ، پس (در قرآن کریم س ۳ ی ۹۷) فرموده: حج بیت الحرام حق خدای تعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است) بر کسیکه رفتن آنجا را توانائی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) بخدای تعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همهٔ جهانیان (با ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد ، پس زیان از آن کسی بر گردد که نافرمانی کند) .

(۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ انْصِرَافِهِ مِنْ صِفِّينَ :)

۱ أَحْمَدُهُ اسْتِتْمَاماً لِنِعْمَتِهِ ، وَاسْتِسْلَاماً لِعِزَّتِهِ ، وَاسْتِعْصَاماً مِنْ مَعْصِيَتِهِ ۲ وَأَسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كِفَايَتِهِ ، إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ ، وَلَا يَئِلُ مَنْ عَادَاهُ ، وَلَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ ، فَإِنَّهُ أَرْجَحُ مَا وُزِنَ ، وَأَفْضَلُ مَا خُزِنَ ۳ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، شَهَادَةً مُمْتَحَناً إِخْلَاصُهَا ، مُعْتَقَداً مُصَاصُهَا ۴ نَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَداً مَا أَبْقَانَا ، وَنَدَّخِرُهَا لِأَهَاوِيلِ مَا يَلْقَانَا ، فَإِنَّهَا عَزِيمَةُ الْإِيمَانِ ، وَفَاتِحَةُ الْإِحْسَانِ ،

وَمَرْضاةُ الرَّحْمٰنِ، وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطانِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از برگشتن از جنگ صفین بیان فرموده

(صفین سرزمینی است در سمت غربی فرات طرف شام که در آنجا جنگ مشهور بین آن بزرگوار و معاویه واقع شد):

۱ خداوند متعال را سپاسگزارم برای تمام گردانیدن نعمتش و فرمانبرداری در مقابل بزرگواری و عزتش و نگاهداشتن از معصیتش (زیرا شکر در هر نعمتی علاوه بر اینکه نعمت را میافزاید خود راهی است بسوی بندگی و نکردن معصیت) ۲ و از او کمک میطلبم برای احتیاجی که به بی نیاز گردانیدنش دارم، زیرا کسیرا که او هدایت نماید گمراه نمیشود، و کسیرا که دشمنی کرده فرمانش را انجام ندهد راه نجات نیست، و کسیرا که بی نیاز گرداند محتاج نخواهد شد، زیرا بی نیاز گردانیدن او (اگر بمیزان عقل سنجیده شود) زیادتر است از هر چیزیکه با آن برابر و هموزن شود، ۳ و بهتر است از هر چیزیکه (جواهریکه در گنجینها) پوشیده گردد و گواهی میدهم براینکه نیست خدائی بجز او که مستجمع جمیع صفات کمالیه و تنها کسی است که برای او شریکی نیست، ۴ گواهی که از روی اخلاص و راستی میباشد (نه آنکه بزبان گفته در دل باور نداشته باشم) و خود را از معاصی نگاه میداریم بآن (کلمه شهادت) مادامیکه زنده ایم و ذخیره میکنیم ایمان بآن را برای ترسها و سختیهائی که در قیامت بما میرسد، زیرا کلمه شهادت لازمه ایمان و گشاینده احسان الهی و باعث خوشنودی خدا و دور کردن شیطان است (شیطان همیشه فرزند آدم را فریب میدهد تا اینکه او شریکی برای خدا قائل شود، پس ادای کلمه شهادت و اعتقاد بآن سبب از کار باز داشتن و دور کردن شیطان است).

۵ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ، وَ الْعَلَمِ الْمَأْثُورِ، وَالْكِتابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السّاطِعِ، وَالضِّياءِ اللّامِعِ وَالْأَمْرِ الصّادِعِ، إِزاحَةً لِلشُّبُهاتِ، وَاحْتِجاجاً بِالْبَيِّناتِ، وَ تَحْذِيراً بِالْآياتِ، وَتَخْوِيفاً بِالْمَثُلاتِ، ۶ وَالنّاسُ فِي فِتَنٍ انْجَذَمَ فِيها

حَبْلُ الدِّينِ، وَتَزَعْزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ، وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ،
وَضَاقَ الْمَخْرَجُ، وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى خَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ،
عُصِيَ الرَّحْمٰنُ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ، فَانْهَارَتْ دَعَائِمُهُ،
وَتَنَكَّرَتْ مَعَالِمُهُ، وَدَرَسَتْ سُبُلُهُ، وَعَفَتْ شُرُكُهُ، أَطَاعُوا
الشَّيْطَانَ فَسَلَكُوا مَسَالِكَهُ، وَوَرَدُوا مَنَاهِلَهُ، بِهِمْ سَارَتْ أَعْلَامُهُ،
وَقَامَ لِوَاؤُهُ فِي فِتَنٍ دَاسَتْهُمْ بِأَخْفَافِهَا، وَوَطِئَتْهُمْ بِأَظْلَافِهَا،
وَقَامَتْ عَلَى سَنَابِكِهَا، فَهُمْ فِيهَا تَائِهُونَ حَائِرُونَ جَاهِلُونَ
مَفْتُونُونَ فِي خَيْرِ دَارٍ وَشَرِّ جِيرَانٍ، نَوْمُهُمْ سُهُودٌ، وَكُحْلُهُمْ
دُمُوعٌ، بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ، وَجَاهِلُهَا مُكْرَمٌ.

وگواهی میدهم که محمّد صلی الله علیه و آله بندهٔ خدا و فرستادهٔ او است، فرستاد او را با دینی که شهرت عالمگیر دارد و با نشانه (ومعجزاتی که از آنحضرت) رسیده و با کتابی که آورده (و در دسترس مردم است) و با نور درخشنده و روشنی تابنده (برهان عقل و نقل) و با فرمانی که حق و باطل را از هم جدا میسازد، تا شبهات باطله (کفر و شرک) را برطرف نموده با مردم از روی برهان سخن گوید و معجزات خود را ظاهر گرداند و آنان را با آیات قرآن تنبیه نموده از عذابهائی که بر امتهای پیش وارد شده بترساند (تا عبرت گرفته از معصیت و نافرمانی دست بردارند) فرستاد او را در وقتی که مردم مبتلی بفتنه های بسیار بودند (از جهت پرستشهای گوناگون و اختلاف آراء و گمراهی) که در آن ریسمان دین پاره شده، ستونهای ایمان و یقین متزلزل گردیده، اصل دین مختلف و کار آن (احکام) درهم و برهم، راه خارج شدن (از آن فتنه ها) تنگ (فرار از آنها غیر ممکن) و وسیله ای برای هدایت بود

پس رهنمائی و هدایت از بین رفته کوری و گمراهی شیوع داشت ، بر خداوند سبحان عاصی و شیطان را یار بودند ، ایمان ذلیل و ستونهای آن ویران گشته ، آثار و نشانه هایش تغییر کرده ، راههای آن خراب و نابود شده بود [8] مردم پیرو شیطان بوده در راههای او قدم نهاده بسر چشمه هایش وارد میشدند (آب گمراهی را میآشامیدند یعنی دستور او را میپذیرفتند ، پس قوّت گرفت و) بکمک ایشان حیله های او بکار افتاد و بیرق کفر و ضلالتش افراشته گردید [9] در فتنه هائی که مردم را پایمال و لگدکوب کرد (چنانکه چارپایان هرچه زیر پایشان قرار گیرد پایمال میکنند) و همگی در آن سرگردان و حیران و نادان و گرفتار بودند [10] در بهترین محلّ دنیا (مکّهٔ معظّمه) و میان بدترین همسایه ها (اهل مکّه) که خواب آنان بیخوابی و سرمهٔ چشمشان گریه بود (بطوری در فتنه و انقلاب و خونریزی و گرفتاری واقع شده بودند که آنی استراحت نداشتند) در سرزمینی که دهان دانای آن بسته و ذلیل ، و نادانش افسار گسیخته و ارجمند بود .

وَمِنْهَا يَعْنِي آلَ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ :

[11] هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ ، وَلَجَأُ أَمْرِهِ ، وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ ، وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ ، وَكُهُوفُ كُتُبِهِ ، وَجِبَالُ دِينِهِ ، [12] بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ ، وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ .

و قسمتی از این خطبه است در بارهٔ کمال آل پیغمبر (ائمّهٔ اثنی عشر) علیهم السّلام میفرماید :

[11] آل پیغمبر اکرم نگهدارندهٔ راز نهان و پناه فرمان آنحضرت میباشند (بآنچه آن بزرگوار از جانب حقتعالی امر فرموده قیام نمودند) و خزینهٔ دانش آن وجود محترم هستند (آنچه را که او میدانسته اینان نیز میدانند) و مرجع حکمتهای آنجناب (تا مردم بآنان رجوع کرده آنچه را نمیدانند بپرسند) و حافظ کتابهایش (قرآن و سنّتش) میباشند ، و مانند کوههائی هستند برای دینش (تا از بادهای مخالف و تخریب دشمنان متزلزل نگردد و بسبب ایشان باقی و برقرار باند) [12] حضرت رسول اکرم بکمک آنان پشتش را

راست کرد (بر اثر ترویج ایشان بن خود را که در اوّل ضعیف و ناتوان بود قوی و توانا گردانید تا معارف آن سر تا سر جهان را فرا گرفت) و لرزش بد نشر از اهل نمود (بسبب خدمات ائمّۀ اطهار علیهم السّلام اضطراب و نگرانی که از دشمنان دین اسلام داشت از خود دور کرد) .

(وَمِنْهَا يَعْنِي قَوْماً آخَرِينَ :)

زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَحَصَدُوا الثُّبُورَ.[13] لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَداً.[14] هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ.[15] الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ، وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ.

وقسمتی از این خطبه است دربارۀ کسانی میفرماید که دست از حق برداشته در راه باطل قدم نهادند (و دو باره بمدح و ثنای آل پیغمبر « علیهم السّلام » پرداخته) :

[13] (خوارج یا منافقین یا اصحاب معاویه و غیر ایشان تخم) نافرمانی را (در کشتگاه دلهاشان) کشته، بغفلت و فریب آن را آب داده، هلاکت را درو کردند (پس سعادت دنیا و آخرت را از دست دادند،

[14] و امّا اهل بیت رسول الله گمشدگان را راهنمائی نموده از هلاکت و بدبختی نجات میدهند، پس) هیچیک از این امّت با آل محمّد صلّی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده و کسانیکه همیشه از نعمت و بخشش (معارف و علوم) ایشان بهره مندند با آنان برابر نیستند (پس چگونه خود را بر ایشان ترجیح میدهند و مردم را بسوی خویش میخوانند، و حال آنکه) [15] آل محمّد علیهم السّلام اساس و پایۀ دین و ستون ایمان و یقین هستند (زیرا بسبب هدایت و ارشاد ایشان دین اسلام برپاست و آل محمّد علیهم السّلام کسانی هستند که) دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و واماندگان بایشان ملحق میشوند، و خصائص امامت (علوم معارف حقّه و آیات و

معجزات) در آنان جمع و حقّ ایشان است وبس ، و درباره آنان وصیّت (رسول اکرم) وارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است (وایشان بآنحضرت از هر جهت نزدیکتر و سزاوارترند ، ولیکن بعضی از این امّت بوصیّت آن بزرگوار عمل نکرده ارث او را پایمال نموده تخم فساد را در روی زمین پاشیدند ، ونجیب طاهر)[۱۴] در این هنگام حقّ بسوی اهلش برگشته ، بجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردید (زیرا پیش از این امارت و خلافت را غصب کرده سزاوار این منصب را خانه نشین کرده بودند) .

(۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(وَهِيَ ٱلْمَعْرُوفَةُ بِٱلشِّقْشِقِيَّةِ):

أَمَا وَٱللّٰهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ٱبْنُ أَبِي قُحَافَةَ[۱] ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ ٱلْقُطْبِ مِنَ ٱلرَّحَىٰ : يَنْحَدِرُ عَنِّي ٱلسَّيْلُ ، وَلَا يَرْقَىٰ إِلَيَّ ٱلطَّيْرُ[۲] ، فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا ، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا ، وَطَفِقْتُ أَرْتَئِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَذَّاءَ ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَىٰ طَخْيَةٍ عَمْيَاءَ ، يَهْرَمُ فِيهَا ٱلْكَبِيرُ ، وَيَشِيبُ فِيهَا ٱلصَّغِيرُ ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّىٰ يَلْقَىٰ رَبَّهُ[۳] ، فَرَأَيْتُ أَنَّ ٱلصَّبْرَ عَلَىٰ هَاتَا أَحْجَىٰ ، فَصَبَرْتُ وَفِي ٱلْعَيْنِ قَذًى ، وَفِي ٱلْحَلْقِ شَجًا ، أَرَىٰ تُرَاثِي نَهْبًا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است که آنرا خطبه شقشقیه مینامند

(در آخر این خطبه حضرت با بن عبّاس فرمود : يَا ٱبْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ ، شقشقه در لغت مانند شُش گوسفند است که شتر در وقت هیجان و نفس زدن آنرا از دهان بیرون میآورد و در زیر گلو صدا میکند و در اوّلین مرتبه بیننده آنرا با زبان اشتباه مینماید ، امیرالمؤمنین در جواب ابن عبّاس فرمود :

شکایت کردن از سه خلیفه در اینجا که از روی ظلم و ستم بر من تقدم جستند از جهت هیجان و شوق هدایت خلق بود که گفته شد، گویا شقشقه شتر صدا کرد و در جای خود باز ایستاد یعنی هر وقت و همیشه از این قبیل سخنان گفته نمیشود) :

۱ آگاه باش سوگند بخدا که پسر ابی قحافه (ابی بکر که اسم او در جاهلیت عبد العزّی بود، حضرت رسول اکرم آنرا تغییر داده عبد الله نامید) خلافت را مانند پیراهنی پوشید و حال آنکه میدانست من برای خلافت (از جهت کمالات علمی و عملی) مانند قطب وسط آسیا هستم (چنانکه دوران و گردش آسیا قائم بآن میخ آهنی وسط است و بدون آن خاصیّت آسیائی ندارد، همچنین خلافت بدست غیر من زبان دارد مانند سنگی که در گوشه ای افتاده در زیر دست و پای کفر و ضلالت لگدکوب شده) علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود، هیچ پرواز کننده در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد، ۲ پس (چون پسر ابی قحافه پیراهن خلافت را بناحق پوشید و مردم او را مبارکباد گفتند) جامه خلافت را رها و پهلو از آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (نداشتن سپاه و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم (بر این تاریکی ضلالت) که در آن پیران فرتوت، جوانان را پژمرده و پیر ساخته، مؤمن (برای دفع فساد) رنج میکشد تا میرد، ۳ دیدم صبر کردن خردمندیست، پس صبر کردم در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود (بسیار اندوهگین شدم، زیرا در خلافت ابی بکر و دیگران جز ضلالت و گمراهی چیزی نمیدیدم و چون تنها بوده یاری نداشتم نمیتوانستم سخنی بگویم) میراث خود را تاراج رفته میدیدم (منصب خلافت را غصب کردند و فساد آن در روی زمین تا قیام قائم آل محمّد علیهم السّلام باقی است).

---

۴ حَتَّى مَضَى ٱلْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدْلَى بِهَا إِلَى ٱبْنِ ٱلْخَطَّابِ بَعْدَهُ (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ ٱلْأَعْشَى) - شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا * وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ ۵ فَيَا عَجَباً بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ! إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا ۶ فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاءَ، يَغْلُظُ كَلْمُهَا وَيَخْشُنُ مَسُّهَا، وَيَكْثُرُ ٱلْعِثَارُ فِيهَا، وَٱلِٱعْتِذَارُ مِنْهَا ۷ فَصَاحِبُهَا

كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ، إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ، فَمُنِيَ النَّاسُ لَعَمْرُ اللّٰهِ بِخَبْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِرَاضٍ، فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ .

(پس از وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله که خلافت را بناحق غصب کرده مردم را بضلالت و گمراهی انداختند برای حفظ اسلام و اینکه مبادا انقلاب داخلی برپا شده دشمن سوء استفاده نماید ، مصلحت در چشم پوشی از خلافت و شکیبائی دانستم) تا اینکه اوّلی (ابی بکر) راه خود را بانتها رسانده (پس از دو سال و سه ماه و دوازده روز درگذشت ، و پیش از مردنش) خلافت را بعد از خود بآغوش ابن خطّاب (عمر) انداخت (سیّد رضی علیه الرّحمة میگوید) پس از این بیان حضرت بر سبیل مثال شعر اعشی شاعر را (از قصیده ای که در مدح عامر و هجو علقمه گفته بود) خواند : شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا ✵ وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرِ (این شعر را دو جور میتوان معنی نمود ، اوّل اینکه) فرقست میان امروز من که بر کوهان و پالان شتر سوار و برنج و سختی سفر گرفتارم ، با روزیکه ندیم حیّان برادر جابر بودم و بناز و نعمت میگذرانیدم (دوّم اینکه) چقدر تفاوتست میان روز من در سواری بر پشت ناقه و روز حیّان برادر جابر که از مشقّت و سختی سفر راحت است (حیّان برادر جابر در شهر یمامه صاحب قلعه و دولت و ثروت بسیار و بزرگ قوم بوده ، همه ساله کسری صله گرانبهای برای او میفرستاد و در عیش و خوشی میگذرانده هرگز متحمّل رنج سفر نمیگردید ، و اعشی شاعر از بنی قیس و ندیم او بود ، مقصود امام علیه السّلام از تمثیل بشعر او بنا بر معنی اوّل اظهار تفاوت است میان دو روز یکه بعد از وفات رسول خدا که حقّش غصب شده و در خانه نشست و بظلم و ستم مبتلی گردید و روز دیگر زمان حیات رسول اکرم که مردم مانند پروانه بدورش میگردیدند ، و بنا بر معنی دوّم فرق میان حال خود را که بمحنت و غم مبتلی است و حال کسانیکه بمقاصد باطله خودشان رسیده خوشحال هستند بیان مینماید ، پس از آن خدعه و شیطنت ابی بکر را یادآوری نموده میفرماید :) جای بسی حیرت و شگفتی است که در زمان حیاتش فسخ بیعت مردم را درخواست مینمود (میگفت أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فِيكُمْ یعنی ای مردم بیعت خود را از من فسخ کنید و مرا از خلافت عزل نمائید که من از شما بهتر نیستم و حال اینکه علی علیه السّلام در میان شما است) ولی چند روز از عمرش مانده وصیّت کرد خلافت را برای عمر ، این دو نفر خارتگر خلافت را

مانند دو پستان شتر میان خود قسمت نمودند (پستانی را بابی بکر و پستان دیگر را عمر بدست گرفته دوشیده صاحب شتر را از آن محروم کردند) خلافت را در جای درشت و ناهموار قرار داد (عمر را بعد از خود خلیفه ساخت) در حالتی که عمر سخن تند و زخم زبان داشت، ملاقات با او رنج آور بود و اشتباه او (در مسائل دینی) بسیار و عذرخواهیش (در آنچه که بغلط فتوی داده) بیشمار بود (از جمله امر کرد زن آبستنی را سنگسار کنند، امیرالمؤمنین فرمود: اگر این زن تقصیر کرده بچه او را گناهی نیست و نباید سنگسار شود، عمر گفت: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ یعنی اگر علی نبود هر آینه عمر در فتوی دادن هلاک میشد، و این جمله را همواره تکرار مینمود) [۷] پس مصاحب با او (آنحضرت یا هر که با او سروکار داشت) مانند سوار بر شتر سرکش نافرمان بود که اگر مهارش را سخت نگاه داشته رها نکند بینی شتر پاره و مجروح میشود و اگر رها کرده بحال خود واگذارد برو در پرتگاه هلاکت خواهد افتاد، [۸] پس سوگند بخدا مردم در زمان او گرفتار شده اشتباه کردند و در راه راست قدم ننهاده از حق دوری نمودند، پس من هم در این مدت طولانی (ده سال و شش ماه) شکیبائی ورزیده با سختی محنت و غم همراه بودم.

---

[۹] حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، [۱۰] فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى، مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ؟ حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هٰذِهِ النَّظَائِرِ، لٰكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسَفُّوا، وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا، [۱۱] فَصَغَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مَالَ الْآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وَ هَنٍ.

---

[۹] عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود (چون ابو لؤلؤه شش ضربه کارد باو زد و دانست که بر اثر آن زخمها خواهد مرد، برای تعیین خلیفه مجلس شورائی معین کرد و آن زمانی بود که رؤسای قوم نزد او جمع شده گفتند سزاوار است هر که را تو باور داری هستی خلیفه و جانشین خود قرار دهی، در پاسخ گفت دوست ندارم مرده و زنده ام هیچیک از شما که دور من گرد آمده اید متحمل امر خلافت شود، گفتند ما با تو مشورت میکنیم آنچه صلاح میدانی بگو، گفت هفت نفر را شایسته این کار میدانم که از رسول خدا شنیده ام که آنان اهل بهشت هستند: اول سعد ابن زید است که او با من خویشی دارد خارجش میکنم و شش نفر دیگر سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن ابن عوف و طلحه و زبیر و عثمان

وعلی است ، سَعدِبن اَبی وقاص برای خلافت مانعی ندارد مگر آنکه مردی است درشت طبع و بدخو ، وعَبدُالرَّحمنِ ابنِ عَوف چون قارون این اُمّت است لائق نیست ، وطَلحَه برای تکبّر و نخوتیکه دارد ، و زُبیر برای بُخل و خِسّت ، وعثمان برای اینکه دوست دارد خویشان و اَقوام خود را ، وعلی عَلَیهِ السَّلام برای اینکه حریص در امر خلافت است سزاوار نیستند ، پس از آن گفت صُهَیب سه روز با مردم نماز گزارد و شما این شش نفر را در آن سه روز در خانه ای جمع کنید تا یکی از خود شان را برای خلافت اختیار کنند ، هرگاه پنج نفر متّفق شدند و یکی مخالفت کرد او را بکشید ، و اگر سه نفر اتّفاق کردند و سه نفر دیگر آنان را مخالفت نمودند آن سه نفری که عَبدُالرَّحمن در میان ایشان است اختیار کنید و آن سه نفر را بکشید ، بعد از مرگ و دفن او برای تعیین خلیفه جمع شدند ، عَبدُالرَّحمن گفت برای من و پسر عمویم سَعدِ ابن اَبی وقاص ثُلث این امر است ما دو نفر خلافت را نمیخواهیم و مردی را که بهترین شما باشد برای آن اختیار میکنیم ، پس رو کرد بسَعد و گفت بیا ما مردی را تعیین کرده با او بیعت نمائیم مردم هم با او بیعت خواهند نمود ، سَعد گفت اگر عثمان ترا متابعت کند من سوم شما میشوم و اگر میخواهی عثمان را تعیین کنی من علی را دوست دارم ، پس چون عَبدُالرَّحمن از موافقت سَعد مأیوس شد ابو طلحه را با پنجاه نفر از انصار برداشت و ایشان را وادار نمود بر تعیین خلیفه و رو کرد بسوی علی عَلَیهِ السَّلام دست او را گرفته گفت با تو بیعت میکنم باین نحو که بکتاب خدا و سنّت رسول اکرم و طریقه دو خلیفه سابق ابو بکر و عُمَر عمل کنی ، حضرت فرمود قبول میکنم باین نحو که بکتاب خدا و سنّت رسول الله و باجتهاد و رأی خود رفتار نمایم ، پس دست آنحضرت را رها کرد و بعثمان رو آورد و دست او را گرفته آنچه را بعلی عَلَیهِ السَّلام گفته بود باو گفت ، عثمان قبول کرد ، پس عَبدُالرَّحمن سه بار این را بعلی و عثمان تکرار کرد و در هر مرتبه از هر یک همان جواب اوّل را شنید ، پس گفت ای عثمان خلافت برای تو است و با او بیعت نموده مردم هم بیعت کردند) پس بار خدایا از تو یاری میطلبم برای شورائی که تشکیل شد و مشورتی که نمودند ، چگونه مردم مرا با ابو بکر مساوی دانسته درباره من شک و تردید نمودند تا جائی که امروز با این اشخاص (پنج نفر اهل شوری) همردیف شده ام ولیکن (باز هم صبر کرده در شوری حاضر شدم) در فراز و نشیب از آنها پیروی کردم (برای مصلحت و همه جا با آنان موافقت نمودم) [۱۱] پس مردی از آنها از حسد و کینه ای که داشت دست از حق شسته براه باطل قدم نهاد (مراد سَعدِ ابن اَبی وقاص است که حتی پس از قتل عثمان هم بآنحضرت بیعت ننمود) و مرد دیگری برای دامادی و خویشی خود با عثمان از من اعراض کرد (مراد عبدُالرَّحمن ابن عَوف است که شوهر خواهر مادری عثمان بود) و همچنین دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از ذکر رذالت و پستی) مُوهِن و زشت است تمام آنها برده شود .

---

[۱۲] اِلَی اَن قامَ ثالِثُ القَومِ نافِجاً حِضنَیهِ ، بَینَ نَثیلِهِ وَمُعتَلَفِهِ ، [۱۳]

وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضِمُونَ مَالَ اللهِ خَضْمَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنِ انْتَكَثَ فَتْلُهُ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ.

تا اینکه (پس از مرگ عمر، در شوری که بدستور او تشکیل یافت) سوم قوم [۱۲] (عثمان) برخاست (و مقام خلافت را بناحق اشغال نمود) در حالتیکه باد کرده بود دو جانب خود را (مانند شتریکه از بسیاری خوردن و آشامیدن باد کرده) میان موضع بیرون دادن و خوردنش (شغل او مانند بهائم سرگین انداختن و خوردن بود و امور مربوطه بخلافت را مراعات نمینمود) و اولاد پدرانش [۱۳] (بنی امیه که خویشاوندان او بودند) با او همدست شدند، مال خدا (بیت المال مسلمین) را میخوردند مانند خوردن شتر با میل تمام گیاه بهار را (و فقراء و مستحقین را محروم و گرسنه میگذاشت) تا اینکه باز شد ریسمان تابیدهٔ او (صحابه نقض عهد کرده از دور رش متفرق شدند) و رفتارش سبب سرعت در قتل او شد، و پری شکم، او را برو انداخت (بر اثر اسراف و بخشش بیت المال باقوام و منع آن از فقراء و مستحقین مردم جمع شده پس از یازده سال و یازده ماه و هیجده روز خلافت غضب او را کشتند).

---

[۱۴] فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَشُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ [۱۵] فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ، كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللهِ حَيْثُ يَقُولُ: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) [۱۶] بَلَى وَاللهِ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا، وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ، وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا.

---

۱۴ پس (از کشته شدن عثمان) هیچ چیزی مرا بصدا نینداخت مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار بدور من ریخته از هر طرف بسوی من هجوم آوردند، بطوریکه از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه ردای من پاره شد، اطراف مرا گرفتند (برای بیعت کردن) مانند گله گوسفند در جای خود، ۱۵ پس چون ببیعتشان از قول و بامر خلافت مشغول گشتم جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند، و گروهی (خوارج نهروان و سائرین) از زیر بار بیعتم خارج شدند، و بعضی (معاویه و دیگرکسان) از اطاعت خدایتعالی بیرون رفتند، گویا مخالفین نشنیده‌اند که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۸ ی ۸۳) میفرماید: «سرای جاودانی را قرار دادیم برای کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نمیباشد، و جزای نیک برای پرهیزکاران است» ۱۶ آری سوگند بخدا این آیه را شنیده و حفظ کرده اند، ولیکن دنیا در چشمهای ایشان آراسته زینت آن آنها را فریفته است (پس دست از حق برداشته سرکشی نموده در روی زمین فساد و آشوب برپا کردند).

---

۱۷ أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُّوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ۱۸ وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هٰذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ.

---

۱۷ آگاه باشید سوگند بخدائیکه میان دانه حبه را شکافت و انسان را خلق نمود اگر حاضر نمیشدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمیدادند که حجت تمام شود و نبود عهدیکه خدایتعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هرآینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن میانداختم (تا ناقه خلافت بهر جا که خواهد برود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و ثقل بار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود) و آب میدادم آخر خلافت را بکاسه اول آن ۱۸ (چنانکه پیش از این

براین کار اقدام نمودم ، اکنون ہم کنار میرفتم و امر خلافت را رہا کردہ مردم را بضلالت و گمراہی وامیگذاشتم ، زیرا فہمیدہ اید کہ این دنیای شما نزد من خوار تر است از عطسہ بزمادہ ۔

۱۹

قَالُوا: وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هٰذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاوَلَهُ كِتَاباً، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ[۲۰] فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ، قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوِ اطَّرَدَتْ خُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ[۲۱]، فَقَالَ: هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ[۲۲]، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَاللهِ مَا أَسِفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسَفِي عَلَى هٰذَا الْكَلَامِ أَنْ لَا يَكُونَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ (كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْنَقَ لَهَا خَرَمَ، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمَ) يُرِيدُ أَنَّهُ إِذَا شَدَّدَ عَلَيْهَا فِي جَذْبِ الزِّمَامِ وَهِيَ تُنَازِعُهُ رَأْسَهَا خَرَمَ أَنْفَهَا، وَإِنْ أَرْخَى لَهَا شَيْئاً مَعَ صُعُوبَتِهَا تَقَحَّمَتْ بِهِ فَلَمْ يَمْلِكْهَا، يُقَالُ: أَشْنَقَ النَّاقَةَ إِذَا جَذَبَ رَأْسَهَا بِالزِّمَامِ فَرَفَعَهُ، وَشَنَقَهَا أَيْضاً، ذَكَرَ ذٰلِكَ ابْنُ السِّكِّيتِ فِي إِصْلَاحِ الْمَنْطِقِ، وَإِنَّمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشْنَقَ لَهَا، وَلَمْ يَقُلْ أَشْنَقَهَا لِأَنَّهُ جَعَلَهُ فِي مُقَابَلَةِ قَوْلِهِ «أَسْلَسَ لَهَا» فَكَأَنَّهُ قَالَ إِنْ رَفَعَ لَهَا رَأْسَهَا بِمَعْنَى أَمْسَكَهُ عَلَيْهَا بِالزِّمَامِ،

وَفِي الْحَدِيثِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خَطَبَ عَلَى نَاقَتِهِ وَقَدْ شَنَقَ لَهَا فَهِيَ تَقْصَعُ بِجِرَّتِهَا، وَمِنَ الشَّاهِدِ عَلَى أَنَّ أَشْنَقَ بِمَعْنَى شَنَقَ قَوْلُ عَدِيِّ بْنِ زَيْدٍ الْعِبَادِيِّ :

(* سَاءَهَا مَا تَبَيَّنَ فِي الْأَيْدِي * وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ *) .

۱۹

گفته اند : در موقعی که حضرت این بیان را میفرمود ، مردی از اهل دهات عراق برخاست ونامه ای بآنجناب داد که آن بزرگوار بمطالعهٔ آن مشغول شد[۲۰]، چون از خواندن فارغ گردید ، ابن عباس گفت : یا امیر المؤمنین کاش از آنجائیکه سخن کوتاه کردی گفتار خود را ادامه میدادی[۲۱]، فرمود : ای ابن عباس هیهات (از اینکه مانند آن سخنان دیگر گفته شود، گویا) شقشقهٔ شتری بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت[۲۲]، ابن عباس گفت : سوگند بخدا از قطع هیچ سخنی آنقدر اندوهگین نشدم که از قطع کلام آنحضرت که نشد بآنجائیکه اراده کرده بود برسد اندوهگین شدم .

(سید رضی علیه الرحمة گفته :) منظور حضرت از کراکب الصعبة إن أشنق لها خرم، وإن أسلس لها تقحم که در این خطبه (دربارهٔ خلیفهٔ دوم عمر) فرموده آنستکه هرگاه سوار مهار ناقهٔ سرکش را سخت گیرد و آن ناقه سرکشی کند پاره میکند بینیش را، و اگر سست کند مهار ناقهٔ سرکش را بسختی تمام اورا برو میاندازد و از ملکیت او بیرون میرود ، گفته میشود أشنق الناقة موقعی که سوار بر ناقه سر آنرا با مهار بطرف بالا بکشد وشنقها نیز گفته میشود، چنانکه ابن السکیت در کتاب إصلاح المنطق بیان کرده است، و اینکه حضرت فرموده أشنق لها و أشنقها نفرموده در صورتیکه هر دو یک معنی آمده برای آنستکه آنرا در برابر جملهٔ أسلس لها قرار داده که هموزن باشند، گویا آنحضرت چنین فرموده اگر سوار ناقه سر آنرا بمهار بسمت بالا بکشد یعنی مهار را بسختی روی ناقه نگاهدارد بینی آن پاره شود و در حدیث وارد شده که حضرت رسول برای مردم خطبه میخواند در حالیکه بر شتری سوار بود که قد شنق لها وهي تقصع بجرتها یعنی باز کشیده بود مهار آنرا و آن ناقه نشخوار میکرد چیزی را که از حلق بیرون آورده بود (پس از این حدیث معلوم میشود که أشنق و شنق دو لفظ مترادفند) و نیز شاهد

دیگر اینکه أَشْنَقَ بمعنی شَنَقَ است گفته عدیّ ابن زید عِبادی است در این بیت :

سَآئِقُهَا مَا نَبَتْنَ فِي الْأَيْدِي ✻ وَإِشْنَاقُهَا إِلَى الْأَعْنَاقِ

یعنی شترهای سرکشی که زمامشان در دست ما بوده رام نیستند بر شترهائی بستند .

(۴) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

بِنَا[1] اهْتَدَيْتُمْ فِي الظَّلْمَاءِ ، وَتَسَنَّمْتُمُ الْعَلْيَاءَ ، وَبِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ . وُقِرَ[2] سَمْعٌ لَمْ يَفْقَهِ الْوَاعِيَةَ ، وَكَيْفَ يُرَاعِي النَّبْأَةَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّيْحَةُ ؟ رَبَطَ جَنَانٌ لَمْ يُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ ، مَا زِلْتُ[3] أَنْتَظِرُ بِكُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ ، وَأَتَوَسَّمُكُمْ بِحِلْيَةِ الْمُغْتَرِّينَ ، سَتَرَنِي[4] عَنْكُمْ جِلْبَابُ الدِّينِ ، وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ ، أَقَمْتُ[5] لَكُمْ عَلَى سَنَنِ الْحَقِّ فِي جَوَادِّ الْمَضَلَّةِ ، حَيْثُ تَلْتَقُونَ وَلَا دَلِيلَ ، وَتَحْتَفِرُونَ وَلَا تُمِيهُونَ .[6] أَلْيَوْمَ أُنْطِقُ لَكُمُ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ ، عَزَبَ رَأْيُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّي ،[7] مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ ، لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ ، أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَدُوَلِ الضَّلَالِ .[8] أَلْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ ، مَنْ وَثِقَ بِمَاءٍ لَمْ يَظْمَأْ .

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (بعد از کشته شدن طلحه و زبیر فرموده) [1] بتوفیق ما در تاریکی گمراهی و نادانی بودید بسبب ما هدایت شدید و براه راست قدم نهادید ، و بر کوهان بلندی سوار شدید (سیادت و بزرگی بدست آوردید) و بواسطهٔ ما از تیرگی شبهای آخر ماه (منتهای درجهٔ کفر و شرک) داخل روشنائی

صبح (دین اسلام) گردیدید (از بدبختی و سرگردانی نجات یافتید، پس ما را بر شما حق بسیار بزرگی است که باید قدر ما را
بدانید) [۲] کر شود گوشی که از فریاد رهنما پند نگرفته (تدبّر در سخنان او نکند، این نفرین بر کسانی است که از راه حق اعراض
نمودند مانند طلحه و زبیر و معاویه، راهزن دین مسلمانان بوده ایشان را گمراه کردند) و گوشی که از صدای رسا
(کلمات خدا و سخنان حضرت رسول) سنگین و کر گشته چگونه میشنود صدای آهسته را؟ (در صورتیکه موعظه
و پند خدا و رسول در ایشان تأثیری نکرد، البتّه آواز و پند من اثری نخواهد داشت) مطمئن باشد دلی که از خوف و
ترس خدا مضطرب و نگران است (این دعا برای کسانیست که از عذاب الهی ترسیده در راه حق ثابت قدم
هستند) [۳] همواره منتظر نتائج خیانت و نقض عهد و بیوفائی شما هستم، و بفراست شما را نشان کرده درک
میکنم که زینت فریبنده (نوید شیطان) شما را فریفته (پس شگفت نیست که از من چشم پوشیده بدیگری که او را
از حق و حقیقت بهره‌ای نیست رو آورده اید) [۴] لباس تقوی و پیراهن دینداری مرا از شما پنهان کرد (که دست
از من برداشته با دیگران بیعت کردید، بسبب آنکه من هرگز لباس فسق نپوشیده برخلاف رضای خدا در هیچ کاری
اقدام نکردم) بینا کرد مرا بر حال شما صفای باطنم (حیله و مکر و نفاق و دورروئی شما را دانستم) [۵] برخاستم برای
رهنمائی شما زمانیکه در راههای ضلالت همگی بدور هم گرد آمده و راه را گم کرده رهنمائی نداشتید (در بیابان
جهل و نادانی از تشنگی علم و دانائی نزدیک بهلاکت بودید) چاه میکندید و آب بدست نمیآوردید (شما را
از هلاکت و بدبختی نجات دادم) [۶] امروز برای شما زبان بسته صاحب بیان را گویا نمودم (برای هدایت
و اطمینان شما در این خطبه رموز و اسرار را که زبان حال من گویا بود بیان کردم، بنابراین) دور باد رأی کسیکه
مرا مخالفت کند (از اطاعتم بیرون رود، زیرا در راه غیر حق قدم ننهاده‌ام، و) [۷] از زمانیکه حق را یافته ام
در آن شک و تردید نکرده ام (همیشه ثابت قدم بوده هرگز باطل در من راه نیافته، از معارضه و غلبه دشمن
مانند طلحه و زبیر و دیگران نترسیدم، بلکه ترس من این بود که مبادا مردم بسبب پیشرفت ایشان گمراه شوند،
چنانکه) حضرت موسی از خود ترس و باکی نداشت (زیرا بحقیقت و راستی خویش و مغلوب شدن دشمنان و ساحرین یقین
و اطمینان داشت) ترسید که مبادا نادانان غلبه یافته و ارباب ضلالت و گمراهی پیش گیرند (بر اثر آن مردم
گمراه شوند، و چنانکه موسی با ساحرین روبرو شد و هر که با و ایمان آورد از گمراهی رست و هر که مخالفت کرد در دنیا و آخرت
بعذاب خدا مبتلی گردید) [۸] امروز ما و شما بر راه حق و باطل مصادف شدیم (من بر راه حق و شما بر راه باطل) کسیکه
اعتماد بآب داشته باشد (از گفتار و کردار من پیروی نماید، هرگز) تشنه نمیشود (در وادی کفر و شرک و نفاق
حیران و سرگردان نمیماند).

(۵) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَخَاطَبَهُ الْعَبَّاسُ وَأَبُو سُفْيَانَ ابْنُ حَرْبٍ فِي أَنْ يُبَايِعَا لَهُ بِالْخِلافَةِ):

[۱] أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ، وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ، وَضَعُوا تِيجَانَ الْمُفَاخَرَةِ [۲] أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ، أَوِ اسْتَسْلَمَ فَأَرَاحَ، هٰذَا مَاءٌ آجِنٌ، وَلُقْمَةٌ يَغَصُّ بِهَا آكِلُهَا [۳] وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتِ إِينَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ [۴] فَإِنْ أَقُلْ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتْ يَقُولُوا جَزِعَ مِنَ الْمَوْتِ [۵] هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتَيَّا وَالَّتِي وَاللهِ لَابْنُ أَبِي طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ [۶] بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمُ اضْطِرَابَ الْأَرْشِيَةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که پس از وفات رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در وقتیکه عبّاس ابن عبد المطّلب و ابو سفیان ابن حرب بقصد بیعت خدمت آن بزرگوار مشرّف شده بودند فرمود: (بعد از آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت نمود، مردم در سقیفهٔ بنی ساعده یعنی در محلّ اجتماع انصار گرد آمده ابوبکر را بخلافت نصب نمودند، ابو سفیان نظر بدشمنی باطنی که با اسلام داشت میخواست میان مسلمانان فتنه انگیزد، لذا با جمعی نزد عبّاس ابن عبد المطّلب رفته گفت تعجّب و نگرانی من از آنستکه خلافت از بنی هاشم بیرون رفت و به بنی تیم منتقل گردید و فردا این مرد خشن ناهموار یعنی عمر ابن خطّاب که از بنی عدیّ است بر ما حکمفرما شده همگی را بزیر فرمان خواهد برد، برخیز تا نزد علیّ رفته با او بیعت کنیم، چون تو عموی پیغمبر هستی و سخن مرا هم قریش میشنوند هرکه با ما مخالفت کرد او را میکشیم

پس با جمعی اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند تا با او بیعت کنند، امیرالمؤمنین علیه السّلام چون میدانست منظور ایشان ایجاد اختلاف و فساد میان مسلمانان است چنین فرمود) :

[1] ای مردم موجهای فتنه ها را با کشتیهای نجات و رستگاری شکافته از آنها عبور کنید (در کشتی اطاعت و فرمانبرداری ما سوار شده خود را از تلاطم دریای فتنه و فساد نجات دهید که صلاح دین و دنیای شما در آن است) و از راه مخالفت منحرف گردیده قدم بیرون نهید و تاجهای مفاخرت و بزرگی را از سر بزمین گذارید (با بنی تیم «ابوبکر» و بنی عدی «عمر» مدارا نمائید تا از موجهای فتنه و فساد ایمن باشید، زیرا) [2] رستگار میشود کسیکه با پر و بال (یار و یاور) قیام کند یا راحت و آسوده است آنکه (چون یار و یاور ندارد) تسلیم شده در گوشه ای منزوی گردد (پس اکنون که ما را یاوری نیست اگر حق خود را مطالبه نمائیم) این آب متغیّر بد بوئی است (که گوارا نیست) و لقمه ای است که در گلوی خورنده آن گرفته میشود [3] و (در این موقع سزاوار آنست که از حق خود چشم پوشیده صبر کنم، زیرا) آنکه میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند (طلب امر خلافت در این هنگام که تنها بوده یاوری ندارم مانند چیدن میوه نارس و زراعت در زمین غیر سودی ندارد، بلکه زیان آور است) [4] پس (چون تنها و بی یاور هستم) اگر سخنی بگویم (و حق خود را طلبم) میگویند برای حرص به امارت و پادشاهی است (چنانکه عمر مکرّر این سخن را گفت) و اگر خاموش نشسته سخنی نگویم میگویند از مرگ و کشته شدن میترسد [5]، هیهات بعد از اینهمه پیش آمدهای سهمگین ولی در پی سزاوار نبود چنین گمانی در باره من برده شود و حال آنکه سوگند بخدا انس پسر ابوطالب بمرگ بیشتر است از انس طفل بپستان مادرش (پس خاموشی من در امر خلافت نه از ترس کشته شدن است) [6] بلکه سکوت من برای آنستکه فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم هر آینه شما مضطرب و لرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف (پس صلاح در آن است که رضا بقضا داده شکیبائی ورزم).

(۶) (وَ مِن کَلامٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ)

(لَمّا أُشیرَ إلَیهِ بِأن لا یَتبَعَ طَلحَةَ وَ الزُّبَیرَ وَ لا یُرصِدَ لَهُما القِتالَ :

[1] وَ اللهِ لا أکُونُ کَالضَّبُعِ تَنامُ عَلی طُولِ اللَّدْمِ، حَتّی یَصِلَ إلَیها طالِبُها

وَ بِخَيْلِهَا رَاصِدُهَا، وَلٰكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ، وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُرِيبَ أَبَداً حَتّٰى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي، فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْثَراً عَلَيَّ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حَتّٰى يَوْمِ النَّاسِ هٰذَا.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است در موقعیکه (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده گریختند) تقاضا شد از آنجناب (امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام تقاضا کرد) که در پی طلحه و زبیر رفته مهیای جنگ با آنها نشود:

سوگند بخدا من مانند گفتار خوابیده نیستم که صیاد مدتی در کمین آن نشسته برای فریبش بدست با چوب آهسته آهسته بزمین میزند تا اینکه (از خواب جسته کسیرا نبیند بدنبال صدا از خانه بیرون آمده) دستگیرش نماید، بلکه (نمیگذارم دشمن مسلمانانرا فریب دهد و فتنه و آشوب برپا کند، پس) بهمراهی کسیکه رو بحق آورده و شنوا و فرمانبردار است شمشیر میزنم و با کسیکه از حق رو گردانیده شک و تردید در آن دارد جنگ میکنم تا زنده هستم، پس سوگند بخدا از زمان وفات رسول اکرم تا امروز همیشه من از حق خود محروم و ممنوع بر کار خویش تنها ایستاده بودم.

---

(۷) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:)

اِتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكاً، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ، وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطَلَ، فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكَهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مذمت مخالفین خود) :

۱ ایشان در کارشان بشیطان اعتماد کردند و شیطان هم آنها را (برای ضلالت و گمراهی دیگران) شریک و دام خود قرار داد، پس در سینهٔ آنان تخم کرد و جوجه گذاشت و بتدریج و آهسته با آنها آمیزش نمود (تا فرمانبردار او شدند) ۲ با چشمهای ایشان میدید و بازبان ایشان سخن میگفت (در گفتار و کردار پیرو او بودند) پس آنها را بمرکب ضلالت و گمراهی سوار و گفتار تباه را در نظر آنان زینت داد، ۳ کارهای ایشان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانائی خود شریک قرار داده و بزبان او سخن باطل و نادرست میگوید .

(۸) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(يَعْنِي بِهِ الزُّبَيْرَ فِي حَالٍ اقْتَضَتْ ذٰلِكَ :)

۱ يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، ۲ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيجَةَ، فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ، ۳ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در وقت مقتضی بیان و زبیر را در آن قصد فرموده (چون زبیر نقض عهد کرده در صدد جنگ با آنحضرت برآمد، آنجناب باو فرمود تو با من بیعت کرده ای، واجب است مرا پیروی کنی در پاسخ گفت هنگام بیعت توریه نمودم یعنی بزبان اقرار و در دل خلاف آنرا قصد کردم، حضرت میفرماید:) ۱ زبیر گمان میکند بدست بیعت کرده و در دل مخالف بوده، ۲ ببیعت خود مقر است و ادعا دارد که در باطن خلاف آنرا پنهان داشته، بنابراین باید حجت و دلیل بیاورد (تا راستی گفتار او معلوم شود) ۳ و اگر دلیلی نداشت بیعت او بحال خود باقی است باید مطیع و فرمانبردار باشد .

(۹) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :)

۱ وَقَدْ أَرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا، ۲ وَمَعَ هٰذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشَلُ،

وَلَسْنَا نُرْعِدُ حَتّٰى نُوقِعَ، وَلَا نُسِيلُ حَتّٰى نُمْطِرَ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در آن طلحه و زبیر و همراهانشان در جنگ جمل را توبیخ و سرزنش میفرماید):

مانند رعد صدا کرده ترسانیدند و مثل برق درخشیده از جا در آمدند (بلاف و گزاف فتنه و فساد بر انگیختند و اسباب کارزار جنگ را فراهم نمودند) و با این جوش و خروش در وقت کارزار ناتوان و ترسان بودند ولیکن ما صدا نمیکنیم و نمیترسانیم تا موقع عمل (گفتار ما مقرون بکردار است) و تا باریم سیل جاری نمیکنیم (چنانکه محال است پیش از آمدن باران سیل جاری گردد محال است فتح و فیروزی نصیب گوینده‌ای گردد که کردار نداشته باشد).

(۱۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَّسْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ، وَايْمُ اللّٰهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در بارهٔ اصحاب جمل میفرماید):

آگاه باشید شیطان حزب و گروه خود را (برای گمراه کردن) جمع و سواره و پیاده لشکرش را (برای فتنه و فساد در دین) گرد آورده است ولیکن بصیرت من (در امر دنیا و دین) از من جدا نمیشود (هیچگونه غفلت و فراموشی بمن رو نمیدهد تا در حزب شیطان و کسان او داخل گردم، زیرا) حق را بر خود (بلباس جهل و نادانی) نپوشیده‌ام، و نه آن بر من (بلباس باطل) پوشیده شده است (شیطان و تابعین او حق را بر من بلباس ضلالت و گمراهی نپوشانده‌اند) و سوگند بخدا از برای آنان (دشمنان دین و کسانیکه دست از حق کشیده و بشیطان پیوسته‌اند) حوضی را پر کنم که خود آب آنرا بکشم (میدان جنگی تهیه نموده آنها را نابود سازم) بطوریکه هر که در آن حوض پا نهاد بیرون نیاید و اگر بیرون آمد دیگر بسوی آن باز نمیگردد (هر که در آن میدان پا نهاد جان بسلامت

نبرده کشته میشود وهرکه نجات یافت دگربخت دیگر بار بازگشت نمیابد) •

(۱۱) (وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ الْجَمَلِ):

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلْ[۱]، عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ[۲]، أَعِرِ اللّٰهَ جُمْجُمَتَكَ[۳]، تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ[۴]، إِرْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ[۵]، وَغُضَّ بَصَرَكَ[۶]، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ •

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ که در جنگ جمل (جنگی که عائشه درآن سوار شتر بود) بفرزند خود محمّد ابن حنفیه فرمود آنگاه که علم جنگ را باو عطا کرد (اشتهار محمّد فرزند آن بزرگوار با بن حنفیه برای آنستکه مادر او خوله دختر جعفر ابن قیس از قبیلهٔ بنی حنیفه بوده است) :

[۱] کوهها از جا کنده شوند تو از جای خود حرکت مکن (تو باید در میدان جنگ از کوهها محکمتر باشی و راه فرار پیش نگیری) [۲] دندان روی دندان بنه (سختیهای جنگ را بر خود هموار کن) [۳] کاسه سرت را بخدا عاریه ده (در جنگ از سرت بگذر ، یا تمام افکار و خیالاتت را بخدا معطوف دار) [۴] پای خود را چون میخ در زمین بکوب (در میدان جنگ ثابت قدم باش و از بسیاری دشمن نترس) [۵] چشم بینداز تا انتهای لشکرا ببینی (تا تمام دشمنان شکست نخورند ایمن مباش ، یا اینکه آخرین حیله و تدبیر آنان را در نظر بگیر تا در کار خود بینا باشی) [۶] و چشم خود را بپوش (پس از آگاهی بحیله و تدبیر دشمنان بهر طرف نگاه مکن و از برق شمشیر ایشان وحشت نداشته باش) [۷] و بدان فتح و فیروزی از جانب خداوند سبحان است (پس از بکار بردن آداب جنگ اگر خواست خدا باشد فتح و نصرت نصیب تو خواهد گردید) •

(۱۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَقَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: وَدِدْتُ أَنَّ أَخِي فُلَاناً كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَهَوَى أَخِيكَ مَعَنَا؟ فَقَالَ نَعَمْ، قَالَ فَقَدْ شَهِدَنَا:

وَلَقَدْ شَهِدَنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است، پس از فیروزی که خداوند در جنگ جمل نصیب آنحضرت فرمود یکی از یاران آنجناب گفت: دوست داشتم برادر من فلان با ما، در این کارزار حاضر بود تا میدید چگونه خداوند ترا بر دشمنانت فیروزی عطا نموده، حضرت فرمود آیا میل و محبت برادر تو با ما است، گفت آری، فرمود او هم در این جنگ با ما بوده.

و (از دوستداران ما حتی) کسانیکه در صلب مردها و رحم زنها هستند (مانند آنکه) در سپاهیان ما همراهی ما حاضر بوده اند، زود است که روزگار ایشان را مانند خونیکه از بینی انسان ناگهان بیرون آید بوجود آورده ظاهر گرداند، و بسبب (خدمات و ترویج) ایشان ایمان قوت گیرد (و دشمنان ما، در دست آنان مغلوب شوند).

---

(۱۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي ذَمِّ الْبَصْرَةِ وَأَهْلِهَا):

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعُقِرَ

فَهُزِمْتُمْ[٢] أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ[٣] وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ[٤] كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ، قَدْ بَعَثَ اللّٰهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضِمْنِهَا. ([٥]وَفِي رِوَايَةٍ) وَأَيْمُ اللّٰهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَاثِمَةٍ[٦] (وَفِي رِوَايَةٍ) كَجُؤْجُؤِ طَيْرٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است که در مذمّت شهر بصره و مردم آن فرموده (پس از پایان جنگ جَمَل و فتح بَصره حضرت امر فرمود مُنادی میان مردم ندا کند که روز جُمعه بنماز حاضر شوند، چون روز جُمعه شد همه گرد آمده با آنجناب در مسجد جامع نماز خواندند، پس از آن حضرت بدیوار قبله تکیه داده ایستاد و بعد از اَدای حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسول و استغفار برای مؤمنین و مؤمنات فرمود):

[١] ای مردم شما سپاه زنی (عائشه) و پیرو حیوان زبان بسته‌ای (شتر عائشه) بودید، بصدای شتر برانگیخته میشدید (بدور آن جمع میگردیدید) و هنگامیکه پی کرده شد (کشته گردید) همگی گریختید (در جنگ جَمَل هَودَج عائشه را زره پوش و بر شتری نهاده در میان لشگر قائم مقام عَلَم نگاهداشته بدور آن گرد آمده بودند، عائشه آنها را بر جنگ ترغیب مینمود و آنان پروانه وار بدورش گشته رَجَز خوانده کشته میشدند، بزرگانشان فخر کنان مهار شتر را گرفته هر کدام بخاک میافتاد دیگری جای او را میگرفت، تا آنکه بر هَودَج و شتر زخم بسیار وارد آمد، حیوان زبان بسته از هَول واقعه و سوزش زخمها فریاد میکرد، ایشان بیش از پیش جمع شده دور شتر را میگرفتند تا سه پای شتر قطع شد و نیافتاد، حضرت امیر فرمود شیطان آن را نگاهداشته شمشیر بر آن بزنید، چون شمشیر زدند و بزمین افتاد مردم فرار کردند، پس کسانیکه مصالح دین و دنیای خود را در اختیار زنی نهاده از شتری پیروی کنند، مردمان پست باشند، لذا میفرماید:) [٢] اخلاق و خوی شما سست و عهد و پیمان شما ناپایدار

وکیش شما دورویی و آب شهر شما شور و بیمزه است (برای نزدیکی بدریا که بسبب بیماریهای بسیار بهم مزاج وفساد معده وغیره گردد و بیماری آن بلادت و کند فهمی و خنگی تولید شود) [۳] و هر که در میان شما اقامت کرده گرو گناه خود بوده (زیرا یا از جهت همنشینی با شما مرتکب گناه شده و یا شما را از گناه باز نداشته و در هر دو صورت خود را بگناه خویش گرو داده است) و کسیکه از میان شما بیرون رفته رحمت پروردگارش او را درک کرده (زیرا از کیفر گناه میان شما ماندن رهائی یافته) [۴] گویا من می بینم مسجد شما را مانند سینه کشتی (که در آب فرو رفته) خداوند متعال از بالا و پائین این شهر عذاب فرستاده (از بالا باران و از پائین طغیان آب دریا) که هر که در آن بوده غرق شده است . [۵] و در روایت دیگر آمده (که حضرت فرمود) بخدا سوگند شهر شما غرق خواهد شد و مسجد آنرا مانند سینه کشتی میبینم (که در آب فرو رفته) یا مانند شترمرغی که بر سینه خوابیده [۶] و در روایت دیگر وارد شده (که فرمود میبینم مسجد را که در آب فرو رفته) مانند سینه مرغی در میان دریا . (و گفته اند که پس از این واقعه، بصره دو بار غرق شد ، اول در زمان خلافت اَلْقَادِرُ بِاللهِ دوم در زمان اَلْقَائِمُ بِأَمْرِ اللهِ و همه آن شهر را آب گرفت مگر کنگره های مسجد جامع آنرا که در بلندی واقع گشته بود ، و نقل شده که در آخر این خطبه حضرت مردم بصره را دلداری داده فرمود مقصود من آن بود که از این سخنان پند گیرید و دیگر بار بر امام زمان خود قیام نکنید) .

(۱۴) (وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(فِي مِثْلِ ذٰلِكَ :)

[۱] أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ ، بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ ، [۲] خَفَّتْ عُقُولُكُمْ ، وَسَفِهَتْ حُلُومُكُمْ ، [۳] فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ ، وَأُكْلَةٌ لِآكِلٍ ، وَفَرِيسَةٌ لِصَائِلٍ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است مانند آنچه را که (در مذمت بصره و اهل آن) بیان کرده میفرماید : [۱] زمین شهر شما نزدیک است بآب (دریا) و دور از آسمان (زیرا در نشیب واقع است ، یا آنکه بواسطه اخلاق رذیله رحمت الهی از شما دور است) [۲] عقلهای شما سبک و حلم و بردباری شما در غیر موضع استعمال میشود (چنانکه مصالح امر دنیا و دین خود را بدست زنی داده از شتری پیروی نمودید) [۳] پس (بر اثر سبکی عقل و

نقضِ حِلم) برای تیرانداز نشانه و برای خورنده لُقمه و برای حمله کننده شکارید (بواسطهٔ کمی فهم و نادانی لشگر بیگانه را بدیارِ خود راه دادید که شما را هدفِ منظورِ خویش قرار داده اموالتان خورده بقتل و گرفتارتان ساخته اند) .

(١٥) (وَمِنْ كَلاَمٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ)

(فِيمَا رَدَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَطَائِعِ عُثْمَانَ :)

وَاللهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ، وَمُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ، لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است در بارهٔ زمینهائی که در زمان خلافت خود بمسلمانان بازگردانید، و آنها زمینهائی بود که عُثمان (در زمان خلافتش بخویشان و کسانیکه سزاوار احسان نبودند) بخشیده بود :

سوگند بخدا اگر بخشیدهٔ عُثمان را بیابم بمالکِ آن باز گردانم اگرچه از آن زنها شوهر داده و کنیزان خریده شده باشد، زیرا در عدل و درستی (برای مردم در امر دین و دنیا) وسعت و گشایشی است و برکسیکه عدل و درستی تنگ گردد (از رفتار بر طبق آن عاجز باشد، بطریق اولی) جور و ستم تنگتر شود (عاجزتر و ناتوانتر باشد) .

(١٦) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ)

(لَمَّا بُويِعَ بِالْمَدِينَةِ :)

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَةٌ، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثُلاَتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ، أَلاَ وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللهُ نَبِيَّكُمْ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً، وَلَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً

وَلَتُساطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ، حَتّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلاكُمْ، وَأَعْلاكُمْ أَسْفَلَكُمْ،
وَلَيَسْبِقَنَّ سابِقُونَ كانُوا قَصَّرُوا، وَلَيُقَصِّرَنَّ سَبّاقُونَ كانُوا
سَبَقُوا. وَاللهِ ما كَتَمْتُ وَشْمَةً، وَلا كَذَبْتُ كِذْبَةً، وَلَقَدْ نُبِّئْتُ
بِهذَا الْمَقامِ وَهذَا الْيَوْمِ. أَلا وَإِنَّ الْخَطايا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْها
أَهْلُها وَخُلِعَتْ لُجُمُها فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النّارِ، أَلا وَإِنَّ التَّقْوى مَطايا
ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْها أَهْلُها وَأُعْطُوا أَزِمَّتَها فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّةَ. حَقٌّ وَ
باطِلٌ، وَلِكُلٍّ أَهْلٌ فَلَئِنْ أَمِرَ الْباطِلُ لَقَدِيماً فَعَلَ، وَلَئِنْ
قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّما وَلَعَلَّ، وَلَقَلَّما أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ.

أَقُولُ: إِنَّ فِي هذَا الْكَلامِ الْأَدْنى مِنْ مَواقِعِ الْإِحْسانِ ما
لا تَبْلُغُهُ مَواقِعُ الْاِسْتِحْسانِ، وَإِنَّ حَظَّ الْعَجَبِ مِنْهُ أَكْثَرُ
مِنْ حَظِّ الْعُجْبِ بِهِ، وَفِيهِ مَعَ الْحالِ الَّتِي وَصَفْنا زَوائِدُ مِنَ
الْفَصاحَةِ، لا يَقُومُ بِها لِسانٌ، وَلا يَطَّلِعُ فَجَّها إِنْسانٌ، وَلا
يَعْرِفُ ما أَقُولُ إِلّا مَنْ ضَرَبَ فِي هذِهِ الصِّناعَةِ بِحَقٍّ، وَجَرى
فِيها عَلى عِرْقٍ، وَما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است که در موقع بیعت مردم شهر مدینه با آنجناب میفرماید:
ذِمَّتی رهین گرد سخنانی است که میگویم و تمام آنها را ضمانت میکنم (در راستی گفتارم تردیدی نیست) با طل

و نادرستی در آن راه ندارد) کسیرا که عبرتها و پیش آمدهای روزگار از عقوبات و انقلابات دنیا در جلو بوده تقوی
و پرهیزکاری از وقوع در شبهات (چیزهائیکه حق بباطل و حلال بحرام اشتباه میشود) باز میدارد [۲]، آگاه باشید
محنت و بلاء (اختلاف آراء و نادانیها) بشما بازگشته مانند محنت و بلای روزی (زمان جاهلیت) که خداوند
پیغمبر شما را برانگیخت [۳] سوگند بآن کسیکه پیغمبر را بحق فرستاد هر آینه درهم آمیخته شوید و (در غربال امتحان)
ازهم بیخته و جدا گردید و برهم زده شوید مانند برهم زدن کفگیر آنچه در دیگ طعام است (در وقت غلیان و
جوشش) تا اینکه بازگشت کند پست‌ترین شما بمقام بلندترین شما و بلندترین شما بمقام پست‌ترین شما
(چون چشم از حق پوشیده و آنچه خدا و رسول فرموده متابعت نکنید فتنه و فساد در میان شما پیدا شود بطوریکه زیر و رو
شوید تا اینکه عزیز شما خوار و خوار شما عزیز گردد) و پیشی گیرند (جلو افتند) کسانی (مانند طلحه و زبیر و دیگران) که در اسلام
سبقت گرفته (و در نظر حضرت رسول) قدر و منزلتی نداشتند و هر آینه باز میمانند کسانیکه زودتر از همه در اسلام
وارد شدند (و در نزد رسول خدا قدر و منزلت بسیار داشتند) [۴] سوگند بخدا هیچ سخنی را پنهان نکردم (آنچه را باید
بگویم گفتم) و ابداً دروغ نگفتم، و من باین مقام (بیعت کردن شما) و باین روز (اجتماع شما برای بیعت) خبر
داده شدم (پیغمبر اکرم مرا خبر داده) [۵] آگاه باشید معاصی مانند اسبهای سرکش لجام گسیخته ایست که سوار کرده
شده بر آنها گناهکاران و میاندازند سواران خود را در آتش، و تقوی و پرهیزکاری مانند شترهای رامی است
که مهارشان بدست سواران آنها است، سوار کرده شده بر آنها صاحبانشان و وارد میسازند ایشان را در بهشت [۶]
و تقوی و پرهیزکاری راه حق و درست و گناهان راه باطل و تباه است و هر یک از این دو راه را اهلی است،
پس اگر باطل بسیار باشد (عجب نیست، زیرا) از قدیم هم بسیار بوده که مرتکب میشدند و اگر حق کم باشد امید
است بسیار گردد (و آن در زمان ظهور دولت حقه است و در غیر آن زمان مشکل است که حق باطل را از بین ببرد،
لذا میفرماید:) و حق که ضعیف شد مشکل است قوت یابد. (پس از این سید رضی علیه الرحمة میفرماید ما
میگوئیم: این کلام کوتاه (امام علیه السلام) موارد از نیکوئی سخن را داراست که تحسین تعریف کنندگان
از روی فهم بپایهٔ آن نمیرسد و بهرهٔ شگفتی از این کلام بیشتر است از بهرهٔ خودپسندی (شگفتی فصحاء از دانستن
حسن کلام آنحضرت بیشتر است از خودپسندی ایشان بسبب درک کردن نکات دقیقهٔ کلام آنجناب، زیرا بسا بدائعی است
در سخن آن بزرگوار که عقل آنرا بنور بصیرت درک میکند و زبان از بیان و تقریرش قاصر است) و بعلاوه آنچه بیان کردیم
در کلام آنحضرت فصاحت بسیاری بکار برده شده که هیچ زبانی توانائی وصف آنرا ندارد و هیچ انسانی بعمق
آن پی نمیبرد، و آن اوصافی که بیان کردم معرفت نمیشود مگر کسیکه عمر خود را در فصاحت صرف کرده پایه و ریشهٔ

آنرا بدست آورده باشد و در نیابند این گفتار را مگر دانشمندان .

وَمِنْ هٰذِهِ الْخُطْبَةِ :

[۷] شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ أَمَامَهُ، [۸] سَاعٍ سَرِيعٌ نَجَا، وَطَالِبٌ بَطِيءٌ رَجَا، وَمُقَصِّرٌ فِي النَّارِ هَوَى، [۹] الْيَمِينُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ، وَالطَّرِيقُ الْوُسْطَى هِيَ الْجَادَّةُ، عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَآثَارُ النُّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّةِ، وَإِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ، [۱۰] هَلَكَ مَنِ ادَّعَى، وَخَابَ مَنِ افْتَرَى، [۱۱] مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ، [۱۲] وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلاً أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ، [۱۳] لَا يَهْلِكُ عَلَى التَّقْوَى سِنْخُ أَصْلٍ، وَلَا يَظْمَأُ عَلَيْهَا زَرْعُ قَوْمٍ، [۱۴] فَاسْتَتِرُوا فِي بُيُوتِكُمْ، وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، وَالتَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ، [۱۵] وَلَا يَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ .

وقسمتی از این خطبه است :

[۷] مشغول شد کسیکه بهشت و دوزخ در پیش روی او است (میداند چه اعمال مردم را بهشت رهبری میکند و چه کرداری بدوزخشان میرساند ، پس از آن مردم را به دسته تقسیم مینماید ، اوّل [۸]) کوشش کننده با شتاب (با اعمال صالحه از عذاب الهی) نجات یافته است و (دوّم) طالب حق که کاهل است (به مغفرت و آمرزش خداوند) امیدوار است و (سوّم) تقصیر کننده که (از حق چشم پوشیده) در آتش و عذاب الهی سرنگون است (این تقسیم را خداوند متعال در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۱ بفرماید : فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللّٰهِ يعنی بعضی از بندگان

بر نفس خود ستمکارند و در راه باطل قدم نهاده مُرتَکِبِ اَفعال قبیحه میشوند و بعضی میانه روَاند در کارهای زشت و نیکو و بعضی بر نیکوئیها پیشی گیرند باِذن و فرمان خدا) [٩] رفتن از راست و چپ راه بگمراهی میانجامد و راه راست راه میانه است (که باید از آن مُنحَرِف شد، زیرا) کتاب باقیمانده (قرآن کریم) و آثار نُبُوَّت (سُنَّت حضرت رسول) بر آن (شاهِد) است و از آن راه راست (عَدْل مَحْض) سُنَّت و طَریقهٔ رسولخدا بیرون میآید و بسوی آن عاقبت اَمر (مردم در دنیا و آخِرَت) بازگشت مینماید، [١٠] هر که بغیر حق اِدِّعا کرد هلاک گردید و هر که دروغ گفت زیان دید [١١] کسیکه در میان مردم نادان حق را اِظهار نماید هلاک میشود (از دست و زبان ایشان آزار میبیند یا کشته میشود) [١٢] و جهل و نادانی بس است برای مردی که قَدْر و مَنزِلَت خود را نشناسد (زیرا جهل بخود مُستَلزِم سائِر نادانیهااست از قبیل اِدِّعای بیمعنی نمودن و دروغ گفتن و بمردم خداپرست اَذِیَّت و آزار رساندن) [١٣] اَصل راسخ و پایهٔ مُحکَمی که بر تقوی و پرهیزکاری استوار است هلاک و تباه نمیشود و زِراعَت قومی بر اثر آن تشنه نمیماند (اِعتِقادی که روی اساس تَقوی استوار است از تبلیغات دشمن زائِل نمیشود و کشت و عملی که از روی اُصول تقوی باشد از گرمی فِتنه و فَساد خشک نخواهد شد برخِلاف کشت و عملی که از روی غیر تَقوی است که باندک سَبَبی در مَعرَض هلاکت و خشکی واقع میگردد، چنانکه خداوند در قرآن کریم س ٩ ی ١٠٩ میفرماید: اَفَمَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ تَقْویٰ مِنَ اللهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ اَمْ مَنْ اَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهٖ فی نارِ جَهَنَّمَ یعنی آیا کسیکه بنا کند بُنیان دین خود را بر تقوی و پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او را بطلبد بهتر است یا کسیکه بنا کند بُنیان دینش را بر کنار رودی که زیر آن بر اثر سیل تهی شده نزدیک بخرابی است، پس مُنهَدِم شود و فرود آید در آتش دوزخ) [١٤] و در خانه‌های خودتان پنهان شوید (برای فِتنه و فَساد بیرون نیائید) و اِختلافاتی که بین شما است اِصلاح کنید و تَوبَه (بازگشت بسوی خدا و پشیمانی از کردار زشت) در عقب شما است (هر موقع از مَعاصی پشیمان شدید بتوبه بازگردید که از شما جدا نیست) [١٥] و هیچ سپاسگزارنده‌ای (چون نِعمتی بیند) حمد و سپاس نباید بکند مگر پروردگارش را (زیرا جمیع نِعمتها از او است) و هیچ سرزنش کننده‌ای (چون شَرّی بیند) ملامت و سرزنش نباید بکند مگر خودش را (زیرا از شَرارَتِ خود او است که بآن شرّ گرفتار شده است، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ٤ ی ٧٩ میفرماید: مَا اَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَا اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ یعنی آنچه را که از نیکوئی بتو میرسد از جانب خدا است و آنچه که از بدی بتو میرسد از جانب تو است، مَعاصی و کردار زشت تو سبب آن است).

(١٧) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(فِي صِفَةِ مَنْ يَتَصَدَّى لِلْحُكْمِ بَيْنَ ٱلْأُمَّةِ وَلَيْسَ لِذَلِكَ بِأَهْلٍ):

إِنَّ أَبْغَضَ ٱلْخَلَائِقِ إِلَى ٱللّٰهِ رَجُلَانِ[1]: رَجُلٌ وَكَلَهُ ٱللّٰهُ إِلَى نَفْسِهِ،
فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ ٱلسَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ،
فَهُوَ فِتْنَةٌ[2] لِمَنِ ٱفْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ
ٱقْتَدَى بِهِ فِي حَيٰوتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ
بِخَطِيئَتِهِ[3] وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوضِعٌ فِي جُهَّالِ ٱلْأُمَّةِ، غَارٌّ فِي
أَغْبَاشِ ٱلْفِتْنَةِ، عَمٍ بِمَا فِي عَقْدِ ٱلْهُدْنَةِ[4] قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ ٱلنَّاسِ عَالِمًا
وَلَيْسَ بِهِ، بَكَّرَ فَٱسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا
ٱرْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَٱكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ[5] جَلَسَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ قَاضِيًا
ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا ٱلْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى ٱلْمُبْهَمَاتِ
هَيَّأَ لَهَا حَشْوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ ٱلشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ
نَسْجِ ٱلْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ
يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ[6] جَاهِلٌ خَبَّاطُ
جَهَالَاتٍ، عَاشٍ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعَضَّ عَلَى ٱلْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ،
يُذْرِي ٱلرِّوَايَاتِ إِذْرَاءَ ٱلرِّيحِ ٱلْهَشِيمَ[7] لَا مَلِيٌّ وَٱللّٰهِ بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ

عَلَيْهِ، وَلَا مُؤَامِلٌ لِمَا فُوِّضَ إِلَيْهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَتَعِجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ. إِلَى اللهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالاً، وَيَمُوتُونَ ضُلَّالاً، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ بَيْعاً وَلَا أَغْلَى ثَمَناً مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ.

از سخنان آنحضرت عليه السلام است در باره كسيكه ميان مردم حكمرانى ميكند ولائق اين منصب نيست :

[۱] دشمن ترين خلائق نزد خدا (كسانيكه هرگز رحمت حق شامل حال ايشان نميشود) دو مردند (اول) مردى كه خداوند او را (بسبب عصيان ونافرمانى) بخود واگذاشته، پس (چنين مردى چون هرچه ميخواهد انجام ميدهد) از راه راست منحرف گرديده وبسخن بدعت آور ودعوت مردم بضلالت وگمراهى دل داده است (دوست دارد بانيكه سخنى بگويد كه سبب احداث چيزى در دين شود كه از دين نبوده ومردم را بگمراهى وبد عملى وادارد) [۲] پس اين مرد سبب فتنه وفساد است براى كسيكه بواسطه او در فتنه واقع شده، وگمراه است از راه كسيكه پيش از او براه راست رفته (برطبق كتاب وسنت رفتار كرده) وگمراه كننده است كسانيرا كه در زنده بودن وبعد از مردنش از او پيروى ميكنند (وبسبب اضلال وگمراه كردنش) بار گناهان غير خود را حمل كرده ودر گرو گناه خويش هم ميباشد و [۳] (دوم) مرديكه نادانيها را در خود جمع كرده (وبوسيله آنها) مردم نادان را گمراه ميكند، در تاريكيهاى فتنه وفساد بيخبر است (از اينكه راه نجاتى براى او نيست) در موقع اصلاح كردن (ميان مردم) كور است (راه اصلاح ميان ايشانرا نميداند بچه كورى است) [۴] عوام او را

دانا مینامند و حال آنکه نادان است، صبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا اینکه بآن رسید و سیرآب گردید از آب متعفّن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده (جمع کرد چیزهائی را که گفتار و کردارش را برخلاف حق نموده و مانند آب گندیده زیان آور بود، زیرا آب متعفّن علاوه بر اینکه رفع تشنگی نمیکند سبب بیماریهای گوناگون میگردد) ۵ میان مردم برای حکم دادن نشسته و بآنچه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا میداند (برای اصلاح مرافعه و هر مشکلی مهیّا است) اگر با وی یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بیمعنی و بیهوده از رأی خود تهیّه نموده (برطبق سخنانش حکم میدهد) و بدرستی آنچه در جواب گفته یقین دارد، او در خلط نمودن شبهات (بیکدیگر برای فریب عوام) مانند تنیدن تار عنکبوت است (برای صید مگس، چنانکه عنکبوت بلعاب دهن خود تاری بافته که پایه محکمی ندارد و بوزیدن نسیمی از هم جدا میشود، سخنان بیمعنی این مرد هم چون بنای صحیحی ندارد بیک اشکال کردن جزئی از بین میرود، و در آنچه را که گفته مردّد میماند و) نمیداند آیا درست حکم کرده یا بخطا رفته، اگر درست حکم نموده میترسد که مبادا خطا کرده باشد و اگر غلط گفته امید دارد (که مردم بگویند) درست حکم کرده ۶ نادان است و در نادانیها هم بسیار اشتباه میکند، چشم او کم سو است (که در تاریکیهای جهل و نادانی وامانده نمیداند از کدام راه برود) و بسیار سوار بر شترانی میشود که پیش راه خود را نمی بینند (در مسائل مشکله حیران و سرگردان است نمیداند چه جواب دهد) بواسطه نادانی جواب دندان شکنی نمیتواند بدهد (آنچه میگوید از روی وهم و خیال است و در هیچیک از مسائل علم و یقین ندارد) روایات را (از روی بی اطلاعی و نفهمیدن صحت و بطلان آنها) باد میدهد مانند بادی که گیاه خشک بی فائده را پراکنده میکند (مقصود از آن روایات را نفهمیده و جای استعمال آنرا نمیداند کجا است، روایات را بدون سبب هر جا نقل میکند) ۷ سوگند بخدا با مایه و توانا نیست (از علم و دانش بهره ای ندارد) بپاسخ دادن پرسشی که از او میشود، و آنچه باو تفویض شده (از امور دین و دنیای مردم) لیاقت ندارد، و چیزی را که او انکار کرده گمان نمیبرد دیگری علم بر آن دارد (بسبب جهل مرکّب که نمیداند و مدّعی است که میداند، گمان میکند آنچه برای او معلوم نیست برای دیگران نیز مجهول است و راه حقّی ندارد) و باور نمیکند که برخلاف آنچه که گفته دیگری را دانشی است (چون خود را اعلم از همه میداند گمان میکند کسی را برخلاف گفته او سخنی نیست) ۸ و اگر امری بر او تاریک باشد (در جواب مسئله ای بازماند) چون دانست که آنرا نمیداند (از نادانیش) میپوشاند و نمیگذارد آشکار گردد (تا نگویند که او دانا نیست) و بسبب حکمهائی که بظلم و ستم صادر کرده خونهای بناحق ریخته شده بزبان حال فریاد میکنند، و میراثها از دست جور

او بآواز بلند مینالند (که باحق بصاحبانش نرسیده) بخدا شکایت میکنم (وورد خود را اظهار مینمایم) از گروهیکه با جهل و نادانی زندگانی میکنند و بر ضلالت و گمراهی میمیرند متاع و کالائی کاسدتر و بیقدرتر از کتاب خدا در میان ایشان نیست موقعی که بدرستی خوانده تغییر و تبدیلی در آن ندهند، و متاعی رواجتر و گرانبهاتر از آن نیست هرگاه تحریف و تغییر در آن داده شود (در طبق اغراض باطله تأویل نمایند) و نزد ایشان چیزی زشت تر از معروف و نیکوتر از منکر نیست (زیرا اغراض آنان وابستگی بچیزی دارد که در دین منع گردیده است).

(۱۸) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(فِي ذَمِّ اخْتِلافِ الْعُلَماءِ فِي الْفُتْيا:)

تَرِدُ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكامِ فَيَحْكُمُ فِيها بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِها عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيها بِخِلافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضاةُ بِذلِكَ عِنْدَ الْإِمامِ الَّذِي اسْتَقْضاهُمْ فَيُصَوِّبُ آراءَهُمْ جَمِيعاً، وَإِلهُهُمْ واحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ واحِدٌ، وَكِتابُهُمْ واحِدٌ، أَفَأَمَرَهُمُ اللهُ تَعالَى بِالْاِخْتِلافِ فَأَطاعُوهُ؟ أَمْ نَهاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دِيناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمامِهِ؟ أَمْ كانُوا شُرَكاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دِيناً تامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدائِهِ؟ وَاللهُ سُبْحانَهُ يَقُولُ: ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، وَقالَ: فِيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ، وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لا اخْتِلافَ فِيهِ

فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً. وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ، وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در مذمّت علمائی که فتوای مخالف میدهند (و حکم آنرا نه از روی ادلّهٔ شرعیّه، بلکه برأی خود و از روی قیاس مینمایند):

(۱) مسئله ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده میشود او برأی خود راجع بآن فتوی میدهد، همان مسئله از قاضی دیگری سؤال میشود فتوای او برخلاف قاضی اوّلی است، آنگاه ایشان با حکمهای خلاف یکدیگر نزد پیشوائی که آنها را قاضی قرار داده گرد میآیند (و از او تصدیق میخواهند) قاضی القضاة رأی همهٔ آنان را درست میداند در صورتیکه خدای ایشان یکی و پیغمبر آنها یکی و کتابشان یکی است (پس حکم یک مسئله را باختلاف بیان کردن برای چیست و تصویب قاضی القضاة درستی همهٔ آن اختلافات را از روی چه مبنائی است؟!) (۲) آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده که مخالف یکدیگر (در یک مسئله) فتوی بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده اند؟ (بدیهی است چون اختلاف سبب حیرت و سرگردانی است امر بآن از خداوند متعال شایسته نیست) یا اینکه آنان را از اختلاف نهی نموده و آنها معصیت و نافرمانی کرده اند (پس صواب دانستن قاضی القضاة آراء مختلفه را و حکم کردن بدرستی همهٔ آنها بیجا است) (۳) یا اینکه خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است؟ (این نیز درست نیست، زیرا کمک خواستن خالق از مخلوق خلاف عقل است) یا اینکه خود را شریک خداوند میدانند و (برطبق رأی خویش بهر نحوی که بخواهند) حکم میدهند او هم راضی است؟ (این نیز باطل است، زیرا بدیهی است که خدا را شریکی نیست) (۴) یا اینکه خداوند دین تامّی فرستاده (و سبب اختلاف قضات آنستکه) رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی نموده؟ و حال آنکه (چنین نیست، زیرا) خداوند متعال میفرماید (در قرآن کریم که بوسیلهٔ رسولش بمردم تبلیغ فرموده س ۶ ی ۳۸): هیچ چیز را در قرآن فروگزار نکرده ایم (آنچه باید بگوئیم بیان نموده ایم) وَقَالَ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ یعنی و فرموده در آن هر چیزی بیان شده (این جمله مضمون قول خداوند سبحان است که در س ۱۶ ی ۸۹ میفرماید: وَنَزَّلْنَا

عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ یعنی قرآن را بر تو فرستادیم که هر چیز را بیان میکند) و نیز فرموده است که بعضی از قرآن تصدیق میکند بعض دیگرش را و اختلافی در آن نیست، پس فرموده (در قرآن کریم س ۴ ی ۸۲): این قرآن اگر از جانب غیر خدا بود (چنانکه کفار و منافقین عقیده داشتند که از جانب خدا نیست، بلکه بشری آنرا بیان کرده) هر آینه در آن اختلاف بسیاری مییافتند (زیرا کلام بشر از جهت لفظ و معنی خالی از خلل و فساد نیست و چون در قرآن اختلافی از قبیل تناقض معنی و تفاوت نظم یافت نشده دلیل بر آنستکه آنرا بشر نگفته، پس از جمله این بیانات دانسته شد که رسول اکرم در تبلیغ احکام کوتاهی نکرده و هیچ چیز سبب اختلاف قضات نیست مگر جهل و نادانی ایشان بکتاب خدا، و البته چنین اشخاص شایسته حکم دادن نیستند) و ظاهر قرآن کریم شگفت آور و نیکو و باطن آن ژرف و بی پایان است (پس همه کس را اسرار آن بدست نیاید) و عجائب و غرائب (نکات و اسرار) آن پایانی ندارد (هر چند در تحصیل آنها کوشش شود) و تاریکیها (ی جهل و نادانی و شبهات) رفع نمیگردد مگر بوسیله آن.

(۱۹) وَمِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

قالَهُ لِلْأَشْعَثِ ابْنِ قَیْسٍ وَ هُوَ عَلی مِنْبَرِ الْکُوفَةِ یَخْطُبُ، فَمَضی فِی بَعْضِ کَلامِهِ شَیْءٌ اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقالَ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ: هذِهِ عَلَیْکَ لا لَکَ، فَخَفَضَ (عَلَیْهِ السَّلامُ) إِلَیْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قالَ:

ما یُدْرِیکَ ما عَلَیَّ مِمّا لِی؟ عَلَیْکَ لَعْنَةُ اللّهِ وَ لَعْنَةُ اللّاعِنِینَ، حائِکٌ ابْنُ حائِکٍ، مُنافِقٌ ابْنُ کافِرٍ، وَ اللّهِ لَقَدْ أَسَرَکَ الْکُفْرُ مَرَّةً وَ الْإِسْلامُ أُخْری فَما فَداکَ مِنْ واحِدَةٍ مِنْهُما مالُکَ وَ لا حَسَبُکَ، وَ إِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلی قَوْمِهِ السَّیْفَ، وَ ساقَ إِلَیْهِمُ الْحَتْفَ، لَحَرِیٌّ أَنْ

تَمْقُتُهُ ٱلْأَقْرَبُ ، وَلَا يَأْمَنُهُ ٱلْأَبْعَدُ .

أَقُولُ : يُرِيدُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) أَنَّهُ أُسِرَ فِي ٱلْكُفْرِ مَرَّةً وَفِي ٱلْإِسْلَامِ مَرَّةً . وَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) دَلَّ عَلَىٰ قَوْمِهِ ٱلسَّيْفَ فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثًا كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ ابْنِ ٱلْوَلِيدِ بِٱلْيَمَامَةِ ، غَرَّ فِيهِ قَوْمَهُ ، وَمَكَرَ بِهِمْ حَتَّىٰ أَوْقَعَ بِهِمْ خَالِدٌ ، وَكَانَ قَوْمُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ يُسَمُّونَهُ عُرْفَ ٱلنَّارِ ، وَهُوَ ٱسْمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است باشعث ابن قیس ، حضرت در کوفه بالای منبر خطبه میخواند ، در ضمن بیاناتش سخنی فرمود که اشعث برآنجناب اعتراض کرد (در ضمن سخن ، آن بزرگوار امر تحکیم را در جنگ با معاویه بیان میکرد ، مردی از اصحاب آنحضرت برخاسته گفت مارا از قبول تحکیم نهی فرمودی وبعد بآن اجازه دادی ، نمیدانیم کدام یک از این دو بهتر بود ، پس حضرت امیر دست بروی دست زده فرمود هٰذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ ٱلْعُقْدَةَ یعنی این حیرت وسرگردانی جزای شما است که در کار خویش تأمّل واحتیاط را از دست دادید ومرا بقبول آنچه تحکیم گویند وادار ساختید ، اشعث بمقصود حضرت پی نبرد وگمان کرد که آنجناب میفرماید این جزای من است که از مصلحت غافل مانده احتیاط را از دست دادم ، و) گفت : این سخن بر ضرر وزیان حضرتت تمام شد وسودی نداشت ، پس حضرت نگاه تندی باو کرده فرمود :

۱ ـ چه ترا دانا گردانید (باینکه) چه بر ضرر وچه بر نفع من است ؟ لعنت خدا (دوری رحمت او) ولعنت ونفرین لعنت کنندگان بر تو باد ای جولا پسر جولا ، وای منافق پسر کافر (لعن حضرت بر اشعث برای اعتراض او بر آنجناب نبوده ، بلکه برای آن بود که باوجود بودن میان اصحاب حضرت نفاق را از دست نداده ، همیشه دوروئی میکرد ، وشخص منافق سزاوار لعن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۹ میفرماید : إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَٱلْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلْكِتَابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ ٱللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ ٱللَّاعِنُونَ یعنی کسانیکه میپوشانند نشانهای

روشن و هدایتی را که ما فرستادیم بعد از چیزی که در کتاب برای مردم بیان کردیم ، خداوند و جمیع لعنت کنندگان ایشان را لعنت و نفرین میکنند . در بعضی تواریخ بیان شده که اشعث و پدرش بر زبانی مبالغه اند و چون جولائی موجب نقصان عقل و سفاهت است ، لذا حضرت او را باین اسم سرزنش فرموده ، و در بعضی کتب نوشته اند او از اکابر و بزرگان کِنده بود و سرزنش حضرت او را برای آن بود که در راه رفتن از روی تکبر و تبختر دوش میجنبانید و این نوع حرکت را در لغت جیاکة خوانند ، و بهر تقدیر در تعقیب بیان مذمت و نقصان عقل او فرموده) سوگند بخدا در کفر یکمرتبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر، و دارائی و حسب و بزرگی ترا از یکی از این دو اسیری نجات نداد (سبب اسیری او در زمان کفر آن بود که چون قبیله مراد پدرش را کشتند لشکر آراسته بخونخواهی پدر حرکت کرد و در آن جنگ مغلوب شده اسیر گردید و در آخر سه هزار شتر فدا داده خود را از اسیری نجات داد ، پس از آن با شصت مرد از کنده خدمت حضرت رسول مشرف شده اسلام پذیرفت ، امّا سبب اسیری او در اسلام آنکه بعد از وفات پیغمبر اکرم مرتد شد و آن زمان ساکن حضرموت بود ، اهل آن سامان را از دادن زکوة منع کرد و با ابابکر بیعت ننمود ، پس ابابکر زیاد ابن لبید را با جمعی بجنگ او فرستاد ، اشعث با ایشان جنگ کرد تا اینکه در قلعه ای محصور شد ، و زیاد بر او سخت گرفت و آبرو و نانش بست ، پس اشعث برای خود و ده نفر از خویشاوندانش امان خواست که او را نزد ابابکر ببرند تا در باره ایشان حکم دهد ، و زیاد و لشکرش بعد از گرفتن امان بقلعه راه داد چون وارد شدند بقتل ساکنین قلعه پرداختند ، امان گفتند که شما ما امان داده اید ، زیاد گفت : اشعث بجز برای خودش و ده نفر امان نخواسته ، پس آنها را کشت ، و اشعث را با ده نفر اسیر کرده بنزد ابابکر فرستاد ، ابابکر او را عفو نمود و خواهر خود ام فروه دختر ابی قحافه را باو تزویج کرد ، و از او سه فرزند متولد شد : محمد و اسحاق و اسمعیل ، و محمد ابن اشعث همان کسی است که در خون سید الشهداء در کربلا شرکت داشت ، خلاصه چون اشعث از روی بیخردی قوم خود را بکشتن داد ، لذا حضرت میفرماید :) مردیکه قوم خود را بشمشیر (کشته شدن) راهنما باشد و ایشان را بمرگ سوق دهد سزاوار است نزدیکان دشمنش بدارند و بیگانگان ایمنش ندانند . (سید رضی فرماید :)

میگویم منظور حضرت آنستکه یکمرتبه اشعث در موقعی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر وقتی که اسلام آورده بود ، و امّا مقصود سخن آنحضرت در مذمت اشعث که فرمود کسی که شمشیر را بر قوم خود راهنما باشد ، واقعه اشعث است با خالد ابن ولید در یمامه که اشعث در آن شهر قوم خود را فریب داد و با ایشان مکر کرد تا اینکه خالد بر آنان تسلط یافت و بعد از این واقعه او را عُرف النار مینامیدند یعنی نشانه بلندی آتش و این جمله نزد آنها نام مکر کننده بوده (کنایه از اینکه مکر کننده نشانه آتش است که هر که

نزد او رود و در آتش میافتند) .

(۲۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] فَإِنَّكُمْ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهِلْتُمْ، وَ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا، وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ [۲] وَلَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَهُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ [۳] بِحَقٍّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرَتْكُمُ الْعِبَرُ، وَزُجِرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، وَمَا يُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (که حقیقت کار را از سختیهای بعد از مرگ آگاه میسازد، گویا میفرماید ای کسانیکه دستورات الهی را پیروی نمیکنید):

[۱] اگر شما بچشم ببینید آنچه را که مردگان شما بچشم دیدند هر آینه غمگین میشوید و زاری میکنید (از نهی خداوند را) میشنوید و پیروی مینمائید ولیکن آنچه را که گذشتگان دیده اند از شما پنهان است (و باین جهت زاری نکرده نترسیده و از خدا و رسول و خلیفه بر حق اطاعت و پیروی نمینمائید) و نزدیکست پرده برداشته شود (شما نیز ببینید آنچه رفتگان دیده اند) [۲] و بتحقیق بینا تان نموده اند اگر بینا باشید، و شنوا تان کرده اند اگر شنوا باشید، و هدایت شده اید (راه راست را بشما نشان داده اند) اگر قبول هدایت نمائید [۳] براستی بشما میگویم هر آینه عبرتها (بتوسط پیغمبران) برشما آشکار گردید، و منع شدید شما از آن چیزیکه نهی شده است (پس جای عذر باقی نمانده) و تبلیغ نمیکند از جانب خدا بعد از رسولان آسمان (ملائکه) مگر بشر (ارشاد و انذار مردم بدست بشر است، پس انتظار و توقع نداشته باشید که فرشتگان بر شما فرود آیند و احکام الهی را تبلیغ نمایند) .

(٢١) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[١] فَاِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ وَرَاءَكُمُ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ، [٢] تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.

أَقُولُ: إِنَّ هٰذَا الْكَلامَ لَوْ وُزِنَ بَعْدَ كَلامِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَبَعْدَ كَلامِ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِكُلِّ كَلامٍ لَمَالَ بِهِ رَاجِحًا، وَبَرَّزَ عَلَيْهِ سَابِقًا، فَأَمَّا قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَمَا سُمِعَ كَلامٌ أَقَلُّ مِنْهُ مَسْمُوعًا وَلَا أَكْثَرُ مَحْصُولًا، وَمَا أَبْعَدَ غَوْرَهَا مِنْ كَلِمَةٍ، وَأَنْفَعَ نُطْفَتَهَا مِنْ حِكْمَةٍ، وَقَدْ نَبَّهْنَا فِي كِتَابِ الْخَصَائِصِ عَلَى عِظَمِ قَدْرِهَا وَشَرَفِ جَوْهَرِهَا.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (راجع بمرگ وقیامت):

[١] عاقبت و پایان جلو روی شما است (بالأخره هر کس پاداش خود را خواهد دید و ببهشت یا بدوزخ وارد خواهد شد) و قیامت یا مرگ در عقب است که شما را سوق میدهد و میراند (چون قیامت و مرگ آمدنی است مانند آنستکه دنبال کسی افتاده و او را براند)، بنابر این [٢] سبک شوید (بارهای گران را زمین گذارید) تا ملحق گردید (برفتگان برسید) که اوّلی شما را باز داشته‌اند تا آخری شما را منتظرند (پیشینیان که رفته‌اند، در راه باز داشتشان کرده منتظرند که آخرین نفر بایشان ملحق شود تا همهٔ کاروان یکباره بقیامت وارد شوند. سیّد رضی فرماید:)

میگویم: بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این کلام با هر کلامی سنجیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی بپایهٔ آن نخواهد رسید) و امّا آنچه آنحضرت فرموده: تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا (سبک گردید تا ملحق شوید) کلامی از این کوتاهتر و پرمعنی‌تر

شنیده نشده ، و چه ژرف است عمق این کلمه (هرچند بیشتر تأمل و تدبر کنی بپایان آن نمیرسی) و چقدر این جمله سراپا حکمت و پند تشنگی (هر تشنه‌ای) را برطرف میکند ، و ما در کتاب خصائص عظمت و بزرگی این کلمه را شرح داده ایم .

٢٢ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ [١] وَاللهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نِصْفاً [٢] وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ، فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ [٣] يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ، وَيُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ [٤] يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي ! مَنْ دَعَا وَإِلَامَ أُجِيبَ ؟ وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ، فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ، وَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ وَنَاصِراً لِلْحَقِّ . [٥] وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ، وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ ! هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ، لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ، وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در توبیخ و سرزنش کسانی که کشتن عثمان را بآنحضرت نسبت دادند مانند طلحه و زبیر، و بطلان دعوی ایشان را ثابت میکند، پس از آن شجاعت و دلیری خود را اظهار میفرماید):

۱- آگاه باشید شیطان گروه خود را برانگیخته و سپاهش را گرد آورده تا جور و ستم بجاهای خود باز گردد (فاسق ستم پیشه گیرد) و باطل بأصلش برگردد (جاهل نادرست گوید) ۲- سوگند بخدا خودداری نکردند از نسبت دادن بمن منکری را (نسبت دروغ که بمن دادند کشتن عثمان و رضای من بر قتل او میباشد) و میان من و خودشان از روی عدل و انصاف سخن نگفتند (زیرا اگر بعدل و انصاف رفتار میکردند بطلان دعوی ایشان واضح بود) و ۳- (دعوی نادرست ایشان آنستکه) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونیکه خودشان ریخته اند، پس اگر من در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با ایشان شرکت کرده بوده ام آنها را هم بهره ای از آن بود (پس ایشان نباید در صدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند، نه وارث تا بتوانند خون او را مطالبه نمایند) و اگر بدون من مباشر بوده اند، پس بازخواستی نیست مگر از ایشان، و بزرگترین حجت و دلیلشان (بر نسبت دادن شرکت در قتل عثمان بمن) بر زیان خودشان است (زیرا خودشان در قتل او مباشرت داشته اند، و من میدانم ایشان در صدد خونخواهی عثمان نیستند، بلکه) ۴- شیر میخواهند از مادریکه از شیر دادن باز ایستاده و زنده میخواهند بنمایند بدعتی را که مرده (توقع دارند من هم مانند عثمان از مال فقراء و مسلمانان بهره میخواهند با ایشان بدهم، ولیکن من چنان نخواهم نمود و بدعت او بر نمیگردد) ۵- ای نومیدی که دعوت میکنی (مرا بجنگ با بوفتت خویش میخوانی حاضر شو) دعوت کننده کیست و بچه چیز اجابت میشود؟ (مقصود از این جمله بیان رذالت و پستی دعوت کننده آنحضرت است بجنگ که طلحه یا زبیر یا عائشه باشند) و من بحجت خدا بر ایشان و علم او دربارۀ ایشان راضی هستم (بآنچه خدای تعالی میان من و ایشان حکم کرده و حجت بر آنها تمام ساخته رضا میدهم، و خداوند بفساد نیت و ضلالت کارشان داناست، و مراد از حجت خدا فرمان اوست بجنگیدن با یاغیان، چنانکه در قرآن کریم س ۴۹ ی ۹ میفرماید: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعنی اگر دو طائفه از مؤمنین با یکدیگر کارزار کنند میان ایشان را اصلح دهید و اگر یکی از این دو طائفه تعدی و ستم کرد و بصلح راضی نگشت کارزار کنید باکسانیکه تعدی کنند تا بحکم خدا برگردند و امر و فرمان او را

پیروی کنند ، پس اگر براه حق باز گردیده جنگ را ترک نمایند میان ایشان را بالتّویه اصلاح کنید ، و عدالت داشته باشید که خدا عدالت کنندگان را دوست میدارد . خلاصه منظور حضرت آنستکه من بفرمان خدا راضی هستم) پس اگر ایشان سرکشی نمایند (از راه حق پیروی نکنند) بُرندگی شمشیر را بآنها حواله میکنم (آنان را بقتل میرسانم) که ایشان را برای بهبودی از باطل (بیماری جور و ستم) کفایت میکند و حق را یاری مینماید ٤ و شگفت است پیغام فرستادن ایشان بسوی من که برای نیزه زدن بیرون بیایم و برای شمشیر کشیدن شکیبا و بردبار باشم ! مادرشان بعزاشان بنشیند ، هیچ وقت من بجنگ تهدید نمیشدم و از ضرب شمشیر نمیترسیدم ، و من بوجود پروردگار یقین داشته در دین خویش شک و شبهه ای ندارم (تهدید و ترسیدن سزاوار کسی است که بخدای خود یقین نداشته در دینش شبهه دارد باین جهت از مرگ و کشته شدن میترسد) .

(۲۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطَرَاتِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُسِمَ لَهَا مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ ٢ فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ لِأَخِيهِ غَفِيرَةً فِي أَهْلٍ أَوْ مَالٍ أَوْ نَفْسٍ فَلَا تَكُونَنَّ لَهُ فِتْنَةً ، فَإِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ مَا لَمْ يَغْشَ دَنَاءَةً تَظْهَرُ فَيَخْشَعُ لَهَا إِذَا ذُكِرَتْ وَتُغْرَى بِهَا لِئَامُ النَّاسِ كَانَ كَالْفَالِجِ الْيَاسِرِ الَّذِي يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ تُوجِبُ لَهُ الْمَغْنَمَ ، وَيُرْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْمَغْرَمُ ٣ وَكَذَلِكَ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ الْبَرِيءُ مِنَ الْخِيَانَةِ يَنْتَظِرُ مِنَ اللَّهِ إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ : إِمَّا دَاعِيَ اللَّهِ فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لَهُ ، وَإِمَّا رِزْقَ اللَّهِ فَإِذَا هُوَ ذُو أَهْلٍ

وَمَالٍ وَمَعَهُ دِينُهُ وَحَسَبُهُ[٤] إِنَّ الْمَالَ وَالْبَنِينَ حَرْثُ الدُّنْيَا، وَالْعَمَلَ الصَّالِحَ حَرْثُ الْآخِرَةِ، وَقَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ، فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَاخْشَوْهُ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ[٥] وَاعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ[٦] نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ، وَمُعَايَشَةَ السُّعَدَاءِ، وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ.

[٧] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ عَنْ عَشِيرَتِهِ وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ[٨] وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ غَيْرَهُ.

[٩] **وَمِنْهَا:** أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لَا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ[١٠] وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ[١١] وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

أَقُولُ: الْغَفِيرَةُ هٰهُنَا الزِّيَادَةُ وَالْكَثْرَةُ مِنْ قَوْلِهِمْ لِلْجَمْعِ

اَلْكَثِيرِ: اَلْجَمُّ الْغَفِيرُ وَالْجَمَّاءُ الْغَفِيرُ، وَيُرْوَى عَفْوَةً مِنْ أَهْلٍ أَوْ مَالٍ، وَالْعَفْوَةُ الْخِيَارُ مِنَ الشَّيْءِ، يُقَالُ: أَكَلْتُ عَفْوَةَ الطَّعَامِ أَيْ خِيَارَهُ. وَمَا أَحْسَنَ الْمَعْنَى الَّذِي أَرَادَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِقَوْلِهِ: وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِلَى تَمَامِ الْكَلَامِ، فَإِنَّ الْمُمْسِكَ خَيْرَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ إِنَّمَا يُمْسِكُ نَفْعَ يَدٍ وَاحِدَةٍ فَإِذَا احْتَاجَ إِلَى نُصْرَتِهِمْ وَاضْطَرَّ إِلَى مُرَافَدَتِهِمْ قَعَدُوا عَنْ نَصْرِهِ، وَتَثَاقَلُوا عَنْ صَوْتِهِ، فَمُنِعَ تَرَافُدَ الْأَيْدِي الْكَثِيرَةِ، وَتَنَاهُضَ الْأَقْدَامِ الْجَمَّةِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است

(در آن فقراء را پند میدهد که بر اغنیاء رشک نبرند و باغنیاء دستور داده که از روی رشد و خودنمائی کاری نکنند و فوائد صلۀ رحم و مهربانی و کمک بخویشان را بیان میفرماید):

۱ پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم فرمان الهی (آنچه مقدر است) فرود میآید بسوی هرکس مانند دانه های باران از آسمان بزمین و قسمت هرکس زیاد یا کم باو میرسد (هرکس بآنچه خداوند متعال از روی حکمت و عدالت برای او تعیین نموده بهره مند میگردد، چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۳۲ میفرماید: نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا یعنی ما آنچه را که باید در زندگانی دنیا بآنها برسد بین ایشان قسمت نموده ایم، و در س ۱۵ ی ۲۱ میفرماید: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خزینه های آن در تحت تصرف ما است و نمیفرستیم آنرا مگر باندازه ای که معلوم شده) ۲ بنابراین هرگاه یکی از شما در اهل یا در مال یا در وجود شخص برادر (همنوع) خود زیادتی بیند نباید سبب فتنه و فساد او گردد (رشک براو نبرده خود را در مخاطره دنیا و آخرت نیندازد) زیرا مرد مسلمان مادامیکه (بر دیگری رشک

نبرده) پستی و عاری اظهار نکرده تا سر زبان مردم بیفتد و بر اثر آن بمقدار شود و کوتاه بینان پست
بسبب آن بر او برانگیخته شوند مانند قمار باخته است که از اولین تیرهای خود فیروزی و بردن را منتظر است
تا بلکه غنیمتی بدست آورده خسارت خود را جبران نماید (خلاصه فقیر و درویش تهی دست که امثال و اقران
خود را با مال و منال و اولاد بسیار می بیند نباید بر ایشان رشک برده در معصیت افتد و با آنها بدخوئی کند یا در
برابر آنان فروتنی نماید ، بلکه باید اظهار بی نیازی نموده اندوه در دل خود راه ندهد و همت بر آن گمارد که آنچه
سبب پستی و عار است از او ظاهر نشود و آبرو و شرف خویش را نیکو نگهدارد ، و همیشه خوشحال و منتظر فراوانی
نعمت باشد مانند قمار باخته ای که انتظار بردن را میکشد) ۳ و همچنین مرد مسلمان تنگدست که از خیانت
(با خدا و خلق) دوری نموده یکی از دو چیز نیکو را از جانب خدا انتظار میبرد : یا دعوت کننده خدا را
(مرگ که هر کس را بسوی خدا میخواند) پس آنچه نزد خدا میباشد (از نعمتهای آخرت) برای او بهتر (از نعمتهای
دنیا) است ، یا روزی خدا را (در دنیا) پس او صاحب اهل و مال گردد در حالتیکه دین و حسب او
(علم و ادب و بردباریش) با او است ۴ بتحقیق مال و اولاد متاع دنیا است (که فانی میگردد) و
عمل نیکو متاع آخرت است (که باقی و برقرار میباشد) و گاه باشد که خداوند بگروهی هر دو را عطا میفرماید
(هم از دنیا بهره میبرند و هم از آخرت) پس (با آنچه مقدر است رضا داده معصیت و نافرمانی نکنید و)
از عذاب خدا که بآن ترسانیده است شما را بترسید ، و ترسیدن شما از روی عذر و بهانه نباشد
(مانند ترسیدن خردمندان که میترسند مبادا گرفتار خطا و تقصیری شوند) ۵ و عبادت کنید (خدا را)
نه بقصد جلوه دادن نزد مردم و خودنمائی ، زیرا کسیکه برای غیر خدا کاری انجام دهد خداوند اجر
او را بکسیکه برای او آن کار را انجام داده محول میسازد (تا مزد خود از او بخواهد ، و چون حضرت
در جمیع گفتار و کردارش کسی را غیر از خدا در نظر نداشته در اینجا شروع بدعا میفرماید :) ۶ از خدا میطلبیم
مرتبه های شهیدان را (که در بلا شکیبا بودند) و زندگی کردن با خوشبختان را (که بکسی رشک
نبردند) و مرافقت با پیغمبران را (که کاری از روی ریا و خودنمائی نکردند) .

۷ ای مردم هیچکس از طائفه و خویشان خود بی نیاز نیست هر چند صاحب مال و دارائی
باشد و بدست و زبان آنها که از او دفاع و یاری نمایند حاجت دارد و نزدیکان شخص برای حفظ
الغیب او مهمترین اشخاصند و بهتر میتوانند پراکندگی و گرفتاری او را مرتفع سازند و در هنگام سختی
و پیشامدهای ناگوار اگر برای او پیش آید بر او (از بیگانگان) مهربانترند ۸ و نام نیکو که خداوند

بشخص در میان مردم عطا فرماید بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری میراث گذارد (زیرا نام نیکو در میان مردم سبب میشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود برای او طلب مغفرت کند و اما ارث نفعی بارث برنده نتیجه میبخشد ، پس صرف مال در طلب ذکر جمیل و نام نیکو برای شخص بهتر است از باقی گذاردن مال و ثروت برای وارث ، و این جمله اشاره است باینکه شخص باید از صرف مال درباره خویشان دریغ ننموده و بایشان کمک و دستگیری نماید) .

و قسمتی از این خطبه است : آگاه باشید نباید رو بگردانند یکی از شما از خویشان خود آنگاه که ببیند آنها را در فقر و پریشانی و بایستی بایشان احسان نماید مالی را که زیاد نمیشود اگر از دادن آن خودداری نماید و کم نمیگردد اگر آنرا صرف کند (خداوند عوض آنرا خواهد داد) و هر که از طائفه خویش دست بکشد (آنها را کمک و دستگیری ننماید) پس، از ایشان یکدست گرفته شده و از او دستهای بسیار ، و کسیکه (بخویشان خود) متواضع و مهربان و همراه باشد دوستی همیشگی آنها را بخود جلب میکند . (سید رضی فرماید :)

میگویم : غفیره در این خطبه بمعنی زیادتی است ، چنانکه در عوض جمع کثیر میگویند : جم غفیر و جماء غفیر ، و در روایتی بجای آن عفوة گفته شده ، و عفوة چیز نیکو را گویند ، چنانکه گفته میشود : اکلت عفوة الطعام یعنی طعام نیکوئی خوردم ، و چه خوش معنائی اراده فرموده است حضرت از فرمایش خود : و من یقبض یده عن عشیرته تا آخر زیرا هر که همراهی و نفع خود را از خویشانش بازدارد یک کمک را از آنها دریغ نموده ، پس هرگاه بنصرت و یاری ایشان حاجت پیدا کند و بخواهد که آنها او را کمک کنند ، از یاریش خودداری مینمایند و بحرف او گوش نمیدهند ، بنابراین از مساعدت دستهای زیاد و همراهی قدمهای بیشمار محروم میماند .

(۲۴) و من خطبة له علیه السلام :

و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان

وَلَا إِدْهَانٍ. [۲] فَاتَّقُوا اللّٰهَ عِبَادَ اللّٰهِ، وَفِرُّوا إِلَى اللّٰهِ مِنَ اللّٰهِ، وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ، [۳] وَقُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلِيٌّ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ آجِلًا إِنْ لَمْ تُمْنَحُوهُ عَاجِلًا.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در اظهار ثبات قدم و ایستادگی خود در جنگ فرموده، و قول کسیرا که گفته آنحضرت در کارزار سستی مینماید نادرست دانسته، و مردم را بتقوی و پرهیزکاری ترغیب میفرماید):

[۱] بجان خودم سوگند در جنگیدن با کسیکه مخالفت حق کرده و در راه ضلالت و گمراهی قدم نهاده است مسامحه و سستی نمیکنم (زیرا جنگیدن با مخالفین حق واجب و سهل انگاری و سستی در آن معصیت است) [۲] پس ای بندگان خدا از خدا بپرهیزید (سخن بیجا نگوئید و کار ناشایسته نکنید) و از خدا بسوی خدا بگریزید (از خشم او در پناه رحمتش، و از عذاب او در پناه آمرزشش، و از عدل او در پناه فضلش) و در راه واضح و روشنی که جلو شما قرار داده (راه راست شریعت) بروید [۳] و قیام کنید بچیزیکه تکلیف نموده است شما را (بانجام اوامر شرعیه) پس (چون بدستورات الهی رفتار کرده اوامر شرعیه را انجام دادید) اگر در دنیا رستگار نشدید علی ضامن فیروزی و رستگاری شما در آخرت است.

(۲۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَقَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِ الْأَخْبَارُ بِاسْتِيلَاءِ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْبِلَادِ، وَقَدِمَ عَلَيْهِ عَامِلَاهُ عَلَى الْيَمَنِ وَهُمَا عُبَيْدُ اللّٰهِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَسَعِيدُ ابْنُ نَمْرَانَ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِمَا بُسْرُ ابْنُ أَبِي أَرْطَاةَ، فَقَامَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَلَى الْمِنْبَرِ ضَجِرًا بِتَثَاقُلِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْجِهَادِ وَمُخَالَفَتِهِمْ لَهُ فِي الرَّأْيِ، فَقَالَ:

[1] مَا هِيَ إِلَّا الكُوفَةُ أَقْبِضُهَا وَأَبْسُطُهَا، إِنْ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهُبُّ أَعَاصِيرُكِ فَقَبَّحَكِ اللهُ (وَتَمَثَّلَ بِقَوْلِ الشَّاعِرِ):

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي * عَلَى وَضَرٍ مِنْ ذَا الإِنَاءِ قَلِيلِ)

[2] (ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:) أُنْبِئْتُ بُسْراً قَدِ اطَّلَعَ اليَمَنَ وَإِنِّي وَاللهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هٰؤُلَاءِ القَوْمَ سَيُدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي البَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الأَمَانَةَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ، [3] فَلَوِ ائْتَمَنْتُ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ. [4] اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَمَلُّونِي، وَسَئِمْتُهُمْ وَسَئِمُونِي، فَأَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرّاً مِنِّي، [5] اللَّهُمَّ مُثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يُمَاثُ المِلْحُ فِي المَاءِ. [6] أَمَا وَاللهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسِ ابْنِ غَنْمٍ،

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ * فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الحَمِيمِ)

(ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ المِنْبَرِ).

أَقُولُ: الأَرْمِيَةُ جَمْعُ رَمِيٍّ وَهُوَ السَّحَابُ، وَالحَمِيمُ هٰهُنَا وَقْتُ الصَّيْفِ، وَإِنَّمَا خَصَّ الشَّاعِرُ سَحَابَ الصَّيْفِ بِالذِّكْرِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ

جُفُولاً وَأَسْرَعُ خُفُوفاً ، لِأَنَّهُ لاَ مَاءَ فِيهِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ السَّحَابُ ثَقِيلَ السَّيْرِ لِامْتِلاَئِهِ بِالْمَاءِ ، وَذٰلِكَ لاَ يَكُونُ فِي الْأَكْثَرِ إِلاَّ زَمَانَ الشِّتَاءِ ، وَإِنَّمَا أَرَادَ الشَّاعِرُ وَصْفَهُمْ بِالسُّرْعَةِ إِذَا دُعُوا وَالْإِغَاثَةِ إِذَا اسْتُغِيثُوا ، وَالدَّلِيلُ عَلَى ذٰلِكَ قَوْلُهُ :

(هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ)

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است ، چون اَخبار پی در پی بآنجناب میرسید که اَصحاب و لشکر مُعاوِیَه بر شهرها دست یافته اند و عُبَیدُالله ابن عَبّاس و سَعیدابن نَمْران که از جانِب آنحضرت بر شهر یَمَن والی و حاکِم بودند پس از غَلَبۀ بُسْرابن اَبی اَرطاة بر ایشان در کوفه نزد آن بزرگوار آمدند (و سَبَب بیرون آمدن آنها از یَمَن آن بود که در صَنْعاء یکی از شهرهای یَمَن گروهی از دوستان عثمان بودند که برای تعصّب با حضرت امیر بیعت کردند تا وقتی که مردم عراق با آنحضرت مُخالَفَت نمودند و در مِصر محمّدابن اَبی بَکر را کشتند ، و ظلم و تعدّی اَهل شام بسیار شد ، ایشان هم فُرصت بدست آورده بنام خونخواهی عثمان با عُبَیدُالله ابن عبّاس و سَعیدابن نَمران مُخالَفَت کردند ، چون این خبر بآنحضرت رسید نامه ای بایشان نوشت و آنان را تهدید نمود ، آنها در جواب نوشتند که بایستی عُبَیدُالله و سَعید را از این شهر عزل کنی تا ما ترا اطاعت کنیم ، و بعد نامۀ آنحضرت را برای مُعاوِیَه فرستاده او را از این قَضیّه خبر دادند ، معاوِیَه بُسرابن اَبی اَرطاة را که مردی فِتنه جو و خونریز بود بسوی ایشان فرستاد ، و او وقتی وارد صَنْعاء شد که عُبَیدُالله و سَعید ، عَبْدُالله ثَقَفی را جانشین خود قرار داده از آنجا گریخته بسمت کوفه میآمدند ، بُسر ، عَبدُالله ثَقَفی را بقتل رسانید ، چون اینده و نفر در کوفه خدمت حضرت رسیدند آنجناب ایشان را ملامت و سرزنش نمود که چرا با بُسرابن اَبی اَرطاة نجنگیدند ، آنها عذر آوردند باینکه ما توانائی جنگیدن با او را نداشتیم) حضرت در حالتیکه از تنبلی اَصحاب خود از جهاد و مُخالَفَت کردن ایشان بارأی و تدبیرش دلتنگ و آزرده گردیده بود برخاسته بمنبر رفت و فرمود :

نیست در تَصَرُّف من مگر کوفه که اِختیار و قَبْض و بَسْط آن در دست من است ، ای کوفه

اگر نباشد مرا جز تو و گرد بادهای تو هم بوزد (فتنه و فساد و نفاق و دوروئی اهل تو انگیخته شود) پس خدا زشت گرداند ترا (خراب و ویران کند که هیچکس بتو متوجّه نگردد) و بر سبیل مثال شعر شاعر را خواند:

(لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنَّنِي * عَلَى وَضَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلِ)

یعنی ای عمرو سوگند بجان پدر خوب تو که من رسیده ام بچرک و چربی کمی از این ظرف طعامی که باقی مانده است (کنایه از اینکه بهرهٔ من از مملکت باین پستی و کمی شده است) [۱] پس از آن فرمود:

بمن خبر رسیده که بسر (با لشکر معاویه با لشکر بسیار) وارد یمن گردیده، سوگند بخدا من گمان میکنم بهمین زودی ایشان بر شما مسلّط میشوند و صاحب دولت گردند برای اجتماع و یگانگی که درراه باطلشان دارند و تفرقه و پراکندگی که شما از راه حقّ خود دارید، و برای اینکه شما در راه حقّ از امام و پیشوای خود نافرمانی میکنید و آنان در راه باطل از پیشوای خودشان پیروی مینمایند، و آنها امانت او را ادا میکنند و شما خیانت مینمائید (بیعت و پیمان آنها پایدار است و شما پیمان خود را میشکنید) و برای اصلاحی که آنها در شهرهای خودشان مینمایند (با یکدیگر الفت و دوستی و یگانگی دارند) و فساد شما (که با یکدیگر بغض و حسد و نفاق و دوروئی و جدائی دارید، و این سبب مغلوبیّت و شکست هر قومی است) [۳] پس (من شما را آنقدر خیانتکار میدانم که) اگر یکی از شما را بر قدح چوبی بگمارم میترسم بند و چنگک آنرا (که بیالان شتر آویزان میکنند) ببرد [۴] بارخدایا من از ایشان (اهل کوفه) بیزار و دلتنگ شده ام و ایشان هم از من ملول و سیر گشته اند، پس بهتر از ایشان را بمن عطا کن و بجای من شرّی را بآنها عوض ده [۵] بارخدایا دلهای ایشان را (از عذاب و ترس) آب کن مانند نمک در آب (ای اهل کوفه) [۶] آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از فرزندان فراس ابن غنم (که بغیرت و شجاعت و همراهی مشهور بودند) برای من بود (در اینجا در تعریف فرزندان فراس بر سبیل مثال این شعر شاعر را خواند:) هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتِ أَتَاكِ مِنْهُمْ * فَوَارِسُ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

یعنی ای امّ زنباع (امّ زنباع کنیهٔ زنی است) جای نصرت و یاری اگر ایشان (بنی تمیم) را بخوانی سوارانی از آنها مانند ابرهای تابستان بسوی تو میآیند. پس از آن حضرت از منبر فرود آمد. (سیّد رضی فرماید:)

میگویم: أَرْمِيَة جمع رَمِيّ و معنی آن ابر است، و حَمِيم در اینجا فصل تابستان است، و اینکه شاعر ابر تابستان را ذکر نموده برای آنستکه ابر تابستان چون آب ندارد تند رو است

وابری که پر از آب باشد آهسته میرود وچنین ابری غالباً در زمستان میآید . وشاعر حمیّت آن جماعت را وصف نموده باینکه چون ایشان را برای نصرت ویاری کردن بطلبند آنها دعوت را فوراً اجابت کرده برای همراهی وکمک حاضرند ، ودلیل بر این همان قول شاعر در این شعر است .

(۲۶) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ) :

[۱] إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ ، وَأَمِيناً عَلَى التَّنْزِيلِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ ، مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خُشْنٍ وَحَيَّاتٍ صُمٍّ [۲] تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ ، وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ ، وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ [۳] الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ ، وَالْآثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ .

[۴] وَمِنْهَا : فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ [۵] وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى ، وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى ، وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكَظَمِ ، وَعَلَى أَمَرَّ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ .

[۶] وَمِنْهَا : وَلَمْ يُبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَناً ، فَلَا ظَفِرَتْ يَدُ الْبَائِعِ ، وَخَزِيَتْ أَمَانَةُ الْمُبْتَاعِ [۷] فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا ، وَأَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا ، فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا ، وَعَلَا سَنَاهَا [۸] وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (که پیش از جنگ نهروان فرموده) :

۱- بتحقیق خداوند متعال فرستاد حضرت محمد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ را در حالتیکه ترساننده بود جهانیانرا از عذاب الهی و امین بود بر آنچه باو نازل میشد، و شما ای گروه عرب در آن هنگام پیرو بدترین کیش بودید (که شرک و بت پرستی بود) و در بدترین جایگاه (حجاز) بسر میبردید (که قتل و فتنه و فساد در آنجا بسیار بود) در زمینهای سنگلاخ و میان مارهای پر زهر که از آواز نمی رمیدند مانند اینکه کر بودند اقامت داشتید ۲- آب لجن سیاه را میآشامیدید، و غذای خشن (مانند آرد جو پر سبوس آرد هسته خرما و سوسمار) میخوردید و خون یکدیگر را میریختید، و از خویشاوندان دوری میکردید (بر اثر سختی معیشت و بدی اخلاق رعایت صِلهٔ رَحِم نمینمودید) ۳- بتها در میان شما نصب شده بود (ساختهٔ دست خود را پرستش مینمودید) و از گناهان اجتناب و دوری نمیکردید (پس بسبب وجود مقدس حضرت رسول اکرم از آن زندگانی بد و فساد عقیده و همه گرفتاریها نجات یافتید و در میان مردم دنیا بسیادت و بزرگی مشهور شدید، اکنون آیا سزاوار است که بر خلیفهٔ بحق و جانشین آن بزرگوار یاغی شده او را نافرمانی کنید).

۴- وقسمتی از این خطبه است (که پیش آمد خود را بعد از وفات حضرت رسول اکرم بطور اجمال بیان میفرماید: چون مخالفین خلافت را که حق من بود غصب کردند):

پس (در کار خویش) اندیشه کرده دیدم در آن هنگام بغیر از اهل بیت خود (بنی هاشم) یاوری ندارم (و ایشان هم نمیتوانستند با آن همه مخالفین ستیزه کنند، لذا) راضی نشدم که آنها کشته شوند، پس چشمی که خاشاک در آن رفته بود بهم نهادم و با اینکه استخوان گلویم را گرفته بود آشامیدم، و بر گرفتگی راه نفس (از بسیاری غم و اندوه) و بر چیزهای تلختر از طعم عَلقم (که گیاهی است بسیار تلخ) شکیبائی نمودم.

۵- وقسمتی از این خطبه است (که در قضیهٔ بیعت کردن عمرو ابن عاص با معاویه را بیان میفرماید، و مختصر این قضیه آنکه پس از فراغت از جنگ جمل حضرت بکوفه تشریف آورد و در آنجا بمعاویه نامه ای نوشته در آن از او بیعت خواست و آنرا بوسیلهٔ جریر ابن عبدالله بجلی فرستاد، چون جریر وارد شام شد نامه را بمعاویه داد، پس از آنکه معاویه نامه را خواند در اندیشه فرو رفت و جریر را برای گرفتن پاسخ معطل نگاه داشت و گروهی از مردم شام را طلبید و راجع بخونخواهی عثمان با آنها سخن گفت، ایشان با رأی او موافقت نموده برای نصرت و یاریش خود را آماده نشان دادند، بعد از آن با برادرش عتبة ابن ابی سفیان اینباب مشورت کرد، عتبه گفت: عمرو ابن عاص را در این کار بکمک طلب، زیرا تو

بفتنه انگیزی و رأی و تدبیر او آگاهی، پس نامه‌ای بعمرو بن عاص نوشت و در آن بکلالات او را بستود و بنصرت و یاری خویش و خونخواهی عثمان دعوتش نمود، عمرو در پاسخ او نوشت: نامه‌ترا خوانده مقصودت را فهمیدم، بدانکه من حاضر نیستم از دین اسلام خارج شده بضلالت و گمراهی و متابعت تو رو آورم و بر روی علی ابن ابیطالب با آنهمه فضائل و منزلت و شجاعت شمشیر کشم، ای معاویه تو بردن عثمان از حکومت شام معزول گشتی و بوسیله خونخواهی از او میخواهی خلافت را برای خود بدست آوری و باین حیله مانند منی را نمیتوان فریب داد که در راه تو از دین گذشته جانبازی نمایم، معاویه چون نامه او را خواند دانست که بدون رشوه نمیتوان راضیش نمود، و میدانست که او خواهان حکومت مصر است، وعده حکومت مصر را باو داد، عمرو هم دنیا را بر آخرت اختیار کرده بمعاویه پیوست، لذا حضرت میفرماید):

عمرو بمعاویه بیعت نکرد تا اینکه شرط کرد ثمن و بهائی (حکومت مصر را) در مقابل آن باو بدهد، پس دست فروشنده (دین بثمن دنیا) برکت نیابد، و عهد و پیمان خریدار (معاویه) سبب رسوائی او گردد[7] پس (اکنون که عمرو بمعاویه پیوست) برای جنگ آماده شوید و لوازم آنرا فراهم کنید که آتش کارزار افروخته و روشنائی آن بلند شد[8] و شکیبائی را شعار خود قرار دهید (در جنگ پایداری کنید و صدمات آنرا متحمل شوید) که مهمترین راه رسیدن بفتح و فیروزی و غلبه بر دشمن شکیبائی است.

(۲۷) ﴿وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى، وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ[2] فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ وَشَمِلَهُ الْبَلَاءُ، وَدُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءَةِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَسِيمَ الْخَسْفَ وَمُنِعَ النَّصَفَ[3] أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمْ: اغْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغْزُوكُمْ[4] فَوَاللَّهِ مَا

غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا، فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ
عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمُلِكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ[5]، وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ
وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ ابْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَ
أَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا[6]، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ
عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةِ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلُبَهَا وَقَلَائِدَهَا
وَرِعَاثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْاسْتِرْجَاعِ وَالْاسْتِرْحَامِ[7] ثُمَّ انْصَرَفُوا
وَافِرِينَ، مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ[8] فَلَوْ أَنَّ امْرَأً
مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي
جَدِيرًا[9] فَيَا عَجَبًا عَجَبًا!! وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ الْهَمَّ اجْتِمَاعُ
هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقُكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًا
حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يُرْمَى: يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغِيرُونَ، وَتُغْزَوْنَ
وَلَا تَغْزُونَ، وَيُعْصَى اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ[10]، فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي
أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ هَذِهِ حَمَارَّةُ الْقَيْظِ أَمْهِلْنَا يُسَبَّخْ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ
بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَّةُ الْقُرِّ أَمْهِلْنَا يَنْسَلِخْ عَنَّا
الْبَرْدُ، كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ، فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفِرُّونَ
فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفَرُّ[11]، يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ، حُلُومُ

الأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ، مَعْرِفَةً وَاللهِ جَرَّتْ نَدَماً وَأَعْقَبَتْ سَدَماً [12]. قَاتَلَكُمُ اللهُ لَقَدْ مَلأْتُمْ قَلْبِي قَيْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِي نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً [13]، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلاَنِ حَتَّى قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلكِنْ لاَ عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ، لِلّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي؟ [14] لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَّفْتُ عَلَى السِّتِّينَ، وَلكِنْ لاَ رَأْيَ لِمَنْ لاَ يُطَاعُ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است (که در اواخر عُمر شریفش فرموده و اَصحاب خود را از جهاد نکردن با مُعاوِیَه توبیخ و سرزنش مینماید):

[1] پس از ستایش خداوند و درود بر رَسول اکرم، جهاد (کارزار با مُخالِفین دین) دَری است از درهای بهشت که خداوند آنرا بروی خواصّ دوستان خود گشوده، و لباس تَقوی پرهیزکاری است (اَهل تَقوی را از شَرّ مخالِفین حِفظ میکند مانند لِباس سرما و گرما را) و زِرِه مُحکم حَقتعالی و سپر قَوی اوست (برای نگاهداری اَهل تَقوی از اَسلحه دُشمنان) [2] پس هرکه از آن دوری کرده آنرا ترک کند خداوند جامهٔ ذِلّت و خواری و ردای بَلاء و گرفتاری باو میپوشاند و بر اَثَر این حَقارَت و پستی زبون و بیچاره میشود، و چون خداوند رَحمَت خود را از دل او برداشته به بیخِرَدی مُبتَلی گردد (در کار خویش حیران و سرگردان ماند) و بسَبَب رَفتن جهاد و اَهمیّت ندادن باین اَمرِ مُهِم از راه حَق دور شده درراه باطِل قَدَم میگذارد و بنکبَت و بیچارگی گرفتار گردیده، از عَدل و اِنصاف مَحروم میشود (ستمکار بر او تَسَلُّط پیدا نموده با او بی اِنصافی رفتار خواهد کرد).

۳ آگاه باشید من شما را بجنگیدن (مُعاوِیَه و تابعین او) شب و روز و نهان و آشکار دعوت نموده
گفتم پیش از آنکه آنها بجنگ شما بیایند شما بجنگشان بروید ۴ سوگند بخدا هرگز با قومی در میان
خانه (دیار) ایشان جنگ نشده مگر آنکه ذلیل و مغلوب گشته اند، پس شما وظیفهٔ خود را بدیگر
حواله نمودید (هر یک از شما توقّع داشته دیگری بوظیفهٔ خود عمل کند) و بهدیگر را خوار میساختید تا اینکه
(دشمن غَلَبه پیدا نمود) از هر طرف اَموال شما غارت گردید و دیار شما از تصرّفتان بیرون رفت ۵
و این برادر غامِد (سُفیانِ ابنِ عَوف از قبیلهٔ بنی غامِد) است که (بامرِ مُعاوِیَه) با سواران خود بشهر اَنبار
(یکی از شهرهای قدیم عِراق و واقع در سمت شرقی فرات) وارد گردیده، و حسّانِ ابنِ حسّان بَکری (والی و حاکم
آنجا) را کشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانید ۶ و بمن خبر رسیده که یکی از لشکریان ایشان
بر یک زن مسلمان و یک زن کافرهٔ ذِمّیّه داخل میشده و خلخال و دست بند و گردن بندها و گوشوارهای
او را میکنده، و آن زن نمیتوانسته از او ممانعت کند مگر آنکه صدا بگریه و زاری بلند نموده از خویشان خود
کمک بطلبد ۷ پس دشمنان (از این کارزار) با غنیمت و دارائی بسیار بازگشتند در صورتیکه یک
نفر از آنها زخمی نرسید و خونی از آنها ریخته نشد ۸ اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حُزن و اندوه
بمیرد، بر او ملامت نیست، بلکه بنزد من هم بمردن سزاوار است ۹ ای بسا جای حیرت و شگفتی
است! سوگند بخدا اجتماع ایشان (مُعاوِیَه و همراهان او) بر کار نادرست خودشان و تفرقه و اختلاف
شما از کار حقّ و درست خودتان دل را میمیراند و غم و اندوه را جلب مینماید، پس روهای شما زشت
و دلهای تان غمین گردد هنگامیکه در آماج تیر آنها قرار گرفته اید: (دشمن بسوی شما تیر میاندازد و شما
از روی بی حمیّتی و تفرقه و اختلافی که دارید سینهٔ خود را هدف قرار داده خاموش نشسته اید) مال شما را
بیغما میبرند و شما غارت نمیکنید، و با شما جنگ میکنند و شما جنگ نمینمائید، و خداوند را معصیت
میکنند و شما راضی هستید ۱۰ وقتیکه شما را در ایّام تابستان امر کردم که بجنگ ایشان بروید گفتید اکنون
هوا گرم است ما را مهلت ده تا سورت گرما شکسته شود، و چون در ایّام زمستان شما را بجنگ با آنها
امر کردم گفتید در این روزها هوا بسیار سرد است بما مهلت ده چندانکه سرما برطرف گردد، شما که این
همه عذر و بهانه از جهت فرار از گرما و سرما میآورید پس سوگند بخدا (در میدان جنگ) از شمشیر زودتر
فرار خواهید نمود ۱۱ ای نامردهائی که آثار مردانگی در شما نیست، و ای کسانیکه عقل شما مانند عقل بچه ها
و زنهای تازه بحجله رفته است، ایکاش من شما را ندیدم و نمیشناختم که سوگند بخدا نتیجهٔ شناختن

شما پشیمانی و غم و اندوه میباشد[12] خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین کرده سینه‌ام را از خشم آگندید، و در هر نفس پی در پی غم و اندوه بمن خورانیدید[13] و بسبب نافرمانی و بی اعتنائی بمن رأی و تدبیرم را فاسد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند پسر ابیطالب مرد دلیری است، ولیکن علم جنگ کردن ندارد خدا پدرانشان را بیامرزد! (که در گفتار خود فکر و تأمل نکردند) آیا هیچیک از آنان ممارست و جدیت مرا در جنگ داشته و پیش قدمی و ایستادگی او بیشتر از من بوده؟[14] هنوز بسن بیست سالگی نرسیده بودم که آماده جنگ گردیدم و اکنون زیاده از شصت سال از عمرم میگذرد (که همیشه رأی و تدبیر من در جنگها صائب بوده) ولیکن رأی و تدبیر ندارد کسیکه فرمانش را نمیبرند و پیروی از احکامش نمینمایند.

(٢٨) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيا قَدْ أَدْبَرَتْ وَآذَنَتْ بِوَداعٍ، وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَأَشْرَفَتْ بِاطِّلاعٍ[1] أَلا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمارُ، وَغَداً السِّباقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغايَةُ النّارُ[2] أَفَلا تائِبٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ قَبْلَ مَنِيَّتِهِ، أَلا عامِلٌ لِنَفْسِهِ قَبْلَ يَوْمِ بُؤْسِهِ[4] أَلا وَإِنَّكُمْ فِي أَيّامِ أَمَلٍ مِنْ وَرائِهِ أَجَلٌ، فَمَنْ عَمِلَ فِي أَيّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ نَفَعَهُ عَمَلُهُ وَلَمْ يَضْرُرْهُ أَجَلُهُ[5] وَمَنْ قَصَّرَ فِي أَيّامِ أَمَلِهِ قَبْلَ حُضُورِ أَجَلِهِ فَقَدْ خَسِرَ عَمَلُهُ وَضَرَّهُ أَجَلُهُ، أَلا فَاعْمَلُوا فِي الرَّغْبَةِ كَما تَعْمَلُونَ فِي الرَّهْبَةِ[6] أَلا وَإِنِّي لَمْ أَرَ كَالْجَنَّةِ نامَ طالِبُها، وَلا كَالنّارِ نامَ هارِبُها![7] أَلا وَإِنَّهُ مَنْ لا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْباطِلُ، وَمَنْ لا يَسْتَقِيمُ بِهِ الْهُدى يَجُرُّ بِهِ الضَّلالُ إِلَى الرَّدى[8] أَلا وَإِنَّكُمْ قَدْ أُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَدُلِلْتُمْ عَلَى الزّادِ[9] وَإِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ

عَلَيْكُمُ اتِّبَاعُ الْهَوىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً .

أَقُولُ : إِنَّهُ لَوْكَانَ كَلَامٌ يَأْخُذُ بِالْأَعْنَاقِ إِلَى الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَيَضْطَرُّ إِلَى عَمَلِ الْآخِرَةِ لَكَانَ هٰذَا الْكَلَامَ ، وَكَفَىٰ بِهِ قَاطِعاً لِعَلَائِقِ الْآمَالِ ، وَقَادِحاً زِنَادَ الْاِتِّعَاظِ وَالْاِزْدِجَارِ، وَمِنْ أَعْجَبِهِ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَلَا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَداً السِّبَاقُ ، وَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ - فَإِنَّ فِيهِ مَعَ فَخَامَةِ اللَّفْظِ وَعِظَمِ قَدْرِ الْمَعْنَىٰ وَصَادِقِ التَّمْثِيلِ وَوَاقِعِ التَّشْبِيهِ سِرّاً عَجِيباً وَمَعْنًى لَطِيفاً وَهُوَ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ ، وَالْغَايَةُ النَّارُ » فَخَالَفَ بَيْنَ اللَّفْظَيْنِ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَيَيْنِ ، وَلَمْ يَقُلِ السَّبَقَةُ النَّارُ كَمَا قَالَ السَّبَقَةُ الْجَنَّةُ ، لِأَنَّ الْاِسْتِبَاقَ إِنَّمَا يَكُونُ إِلَىٰ أَمْرٍ مَحْبُوبٍ وَغَرَضٍ مَطْلُوبٍ ، وَهٰذِهِ صِفَةُ الْجَنَّةِ ، وَلَيْسَ هٰذَا الْمَعْنَىٰ مَوْجُوداً فِي النَّارِ (نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا) فَلَمْ يَجُزْ أَنْ يَقُولَ وَالسَّبَقَةُ النَّارُ ، بَلْ قَالَ : وَالْغَايَةُ النَّارُ ، لِأَنَّ الْغَايَةَ قَدْ يَنْتَهِي إِلَيْهَا مَنْ لَا يَسُرُّهُ الْاِنْتِهَاءُ إِلَيْهَا ، وَمَنْ يَسُرُّهُ ذٰلِكَ فَصَلَحَ أَنْ يُعَبَّرَ بِهَا عَنِ الْأَمْرَيْنِ مَعاً فَهِيَ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ كَالْمَصِيرِ وَالْمَآلِ ، قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ : قُلْ تَمَتَّعُوا

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ، وَلَا يَجُوزُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ أَنْ يُقَالَ: فَإِنَّ سُبْقَتَكُمْ (بِسُكُونِ الْبَاءِ) إِلَى النَّارِ، فَتَأَمَّلْ ذٰلِكَ فَبَاطِنُهُ عَجِيبٌ وَغَوْرُهُ بَعِيدٌ لَطِيفٌ، وَكَذٰلِكَ أَكْثَرُ كَلَامِهِ (عليه السلام) وَفِي بَعْضِ النُّسَخِ وَقَدْ جَاءَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: وَالسُّبْقَةُ الْجَنَّةُ (بِضَمِّ السِّينِ) وَالسُّبْقَةُ عِنْدَهُمُ اسْمٌ لِمَا يُجْعَلُ لِلسَّابِقِ إِذَا سَبَقَ مِنْ مَالٍ أَوْ عَرَضٍ وَالْمَعْنَيَانِ مُتَقَارِبَانِ، لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَذْمُومِ، وَإِنَّمَا يَكُونُ جَزَاءً عَلَى فِعْلِ الْأَمْرِ الْمَحْمُودِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (که در بی اعتباری دنیا و مهیا شدن برای آخرت بیان نموده):

[1] پس از ستایش حضرت باری و درود بر پیغمبر اکرم، بتحقیق دنیا پشت کرده و بمفارقت و جدائی (شما را از چیزهائی که بآن علاقه دارید) آگاه مینماید، و آخرت نزدیک و آشکار شده است (دنیا برای هر کس درگذر است و آخرت که بردن تحقق پیدا میکند آمدنی است، پس بدنیای فانی نباید دل بست و برای رفتن بجایگاه همیشگی بایستی آماده گردید) [2] آگاه باشید امروز (مدتی که از عمر باقیمانده برای انجام کارهای نیکو و رسیدن باخلاق پسندیده) روز مضمار و روز مهیا شدن است (که از لذات دنیوی باید چشم پوشید) و فردا (آخرت) روز پیشی گرفتن است (مضمار مدتی را گویند که اسبها را برای روز مسابقه و اسب دوانی تربیت میکنند باین طریق که مدتی بر علیق اسب بیافزایند تا خوب فربه و پر زور گردد، پس از آن مدتی تدریجاً آنچه بر علیق افزوده اند کم میکنند تا بمقدار عادی برسد و اسب از خامی بیرون آید و برای روز مسابقه حاضر باشد) و پیشی گرفتن (برندهٔ مسابقه) بهشت است، و پایان (عقب مانده) آتش است (هر که در این مدت مضمار خود را باعمال صالحه و اخلاق پسندیده ریاضت داد و تربیت نمود، فردا در آن میدان امتحان سبقت گیرد و بهشت را دریابد، و هر که در آن کوتاهی نمود و غفلت ورزید فردا خوار و شرمسار گردیده در آتش داخل شود) [3] پس آیا نیست کسیکه پیش از رسیدن مرگش از گناه خود توبه کند؟ و آیا نیست کسیکه پیش از

رسیدن روز بدبختی خود برای نجات خویشتن (از عذاب الهی) چاره‌ای نماید ؟ (کردار نیکوئی بجا آورد که در آن روز هیچ چیز باعث نجات نمیشود مگر اعمال صالحه)[4] آگاه باشید، شما در ایام امید و آرزو هستید (بقای حیات و استمرار زندگانی) که از پی آن مرگ است (که بخبر میرسد) پس کسیکه در روزهای امید و آرزوی خود پیش از رسیدن اجلش کار کرد (خلق را یاری و خداوند را بندگی نمود) عملش او را نفع بخشیده مرگش زیانی وارد نیاورده. و کسیکه در آن ایام پیش از رسیدن اجل کوتاهی کرد (نه بندگان یاری و نه خداوند را بندگی نمود) کارش نزار است و از مرگ زیان خواهد برد (زیرا پشیمانی از تقصیر در خدمت خلق و بندگی خالق در وقت مردن سودی ندارد و بدبخت در نتیجه زیان خواهد برد)[5] آگاه باشید، عمل کنید (در خدمت خلق و عبادت خالق بکوشید) در وقت راحتی و ایمنی (موقعیکه دستتان میرسد) همانطور که کار میکنید در وقتی که خوف و ترس بر شما مسلط میشود (چون هر وقت بشر محتاج و مضطر گردد با خلوص و علاقه تمام بجلب رضای خالق میکوشد، لذا حضرت دستور میدهد که در موقع خوشی و ایمنی که کمتر یادی از خداوند مینمائید از آن غافل نباشید که باعث پشیمانی است)[6] آگاه باشید، من نعمتی مانند بهشت ندیده‌ام که خواهان آن در خواب غفلت باشد، و نه عذابی را مانند آتش که گریزان از آن در خواب بیهوشی باشد! (شگفتی از مردمانی است که از بزرگترین نعمتها که بهشت باشد غافل مانده‌اند و حال آنکه برای کوچکترین منفعه‌ای کوشش میکنند، و از احتراز و دوری از چنین آتش باین بزرگی بی پروا هستند در صورتیکه از ترس ضرر بسیار اندک وسیله زیاد برمیانگیزند)[7] آگاه باشید هر که از حق نفع نبرد، زیان باطل حتماً با و میرسد و هر که را هدایت براه راست نیاورد، ضلالت و گمراهی او را بهلاکت و بیچارگی میکشاند[8] آگاه باشید، شما مأمور شده‌اید (چاره ندارید مگر) بکوچ کردن (رفتن از این سرای باقی) و دلالت شده‌اید بتوشه برداشتن (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹۷ میفرماید: تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى یعنی در سفر توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است)[9] و دو چیز است ترسناکترین چیزیکه بر شما از آن بیم دارم یکی متابعت هوای نفس (که حقائق را پیش چشم شما میپوشاند) و دیگری طول امل و آرزو است (که شما را از تهیه زاد و توشه آخرت غافل گرداند) پس در دنیا تهیه توشه نمائید چیزی را (از خدمت بخلق و بندگی خالق) که فردای قیامت خود را (از عذاب ابدی) بآن حفظ کنید. (سید رضی فرماید:)

میگویم: اگر باشد کلامی که مردم را بزهد و بی رغبتی در دنیا و کارهای نیکوئی که بکار آخرت آید وادار نماید هر آینه همین کلام حضرت است و بس که مردم را از آمال و آرزوهائی که علاقه فراوانی بآن دارند منصرف مینماید، و شعله‌های پند و منع از عصیان و نافرمانی از خدا و رسول را میافروزد، و شگفت سخن

آنحضرت اینست که میفرماید : أَلا وَإِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَغَداً السِّبَاقُ وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَ الْغَايَةُ النَّارُ زیرا در این کلام با وجود عظمت لفظ وبزرگی معنی وبا تمثیل وتشبیهی که مطابق واقع ونفس الامر است رازی شگفت ومعنائی لطیف است که فرموده : وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ وَالْغَايَةُ النَّارُ پس برای اختلاف دو معنی دو جور لفظ بیان کرده یعنی لفظ اَلسَّبَقَةُ را برای بهشت ولفظ اَلْغَايَة را برای آتش بیان نموده ونفرموده : وَالسَّبَقَةُ النَّارُ چنانکه فرموده : وَالسَّبَقَةُ الْجَنَّةُ زیرا لفظ اِستباق وپیشی گرفتن برای امر محبوب ومقصود مطلوب میباشد که صفت بهشت است واین معنی در آتش موجود نیست «که از آن آتش پناه بخدا میبریم» پس جائز نبوده که بفرماید : وَالسَّبَقَةُ النَّارُ ، بلکه فرموده : وَ الْغَايَةُ النَّارُ زیرا غایت برای کسیکه بانجا منتهی میگردد گاهی شادی نیاورد وگاهی مسرور میگرداند پس تعبیر از این دو لفظ برای هر دو معنی صلاحیت دارد ، واین کلمهٔ غایت در اینجا مانند کلمهٔ مصیر ومآل است که خداوند متعال فرموده (در قرآن کریم س ۱۴ ی ۳۰) قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ یعنی بگو از کارهای ناشایسته لذت ببرید پس پایان کار شما بآتش است . وجائز نیست در اینموضع گفته شود : فَإِنَّ سَبَقَتَكُمْ إِلَى النَّارِ پس در این گفتار تأمل واندیشه کن که باطن آن شگفت آور و ژرفی آن دور است ، وبیشتر سخنان آنحضرت چنین است ، ودر بعضی از نسخ است که در روایت دیگری سُبقَة بضم سین وارد شده و سُبقَة بضم سین نزد عرب اسم مال یا متاعی است که جائزه داده میشود بسبقت گیرنده وقتی که پیشی میگیرد ، ومعنی سَبقَة بفتح وبضم سین بهم نزدیکست ، زیرا سُبقَة بضم سین جزای کار امر مذموم ونکوهیده نیست ، بلکه پاداش کاری است که بر امر محبوب وپسندیده باشد .

(۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ ، كَلامُكُمْ يُوهِي الصُّمَّ الصِّلابَ ، وَفِعْلُكُمْ يُطْمِعُ فِيكُمُ الأَعْدَاءَ[۲] ! تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ : كَيْتَ وَكَيْتَ ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ : حِيدِي

جَادِ[۳] مَا عَزَّتْ دَعْوَةُ مَنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاحَ قَلْبُ مَنْ قَاسَاكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدَّيْنِ الْمَطُولِ[۴] لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ وَلَا يُدْرَكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ[۵] أَيَّ دَارٍ بَعْدَ دَارِكُمْ تَمْنَعُونَ؟ وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟[۶] الْمَغْرُورُ وَاللّٰهِ مَنْ غَرَرْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ وَاللّٰهِ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَمَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ[۷] أَصْبَحْتُ وَاللّٰهِ لَا أُصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ[۸] مَا بَالُكُمْ؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ[۹] أَقَوْلاً بِغَيْرِ عِلْمٍ؟ وَغَفْلَةً مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ؟ وَطَمَعاً فِي غَيْرِ حَقٍّ؟!

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود از جهت مسامحه و سهل انگاری در جنگیدن با دشمن):

[۱] ای مردمی که بدنهاشان جمع و اندیشه ها و آرزوهاشان مختلف است، سخنان شما (لاف و گزافتان) سنگهای سخت را نرم میگرداند، و کار شما (که در خانه نشسته برای جنگیدن با دشمن حاضر نیستید) دشمنان را در شما بطمع میاندازد [۲] (که آنچه دارید بتصرف در آورده بر شما دست یابند) در مجالس (که دور هم نشسته اید) چنین و چنان میگوئید (لاف زده و گزاف بسیار گفته اظهار دلیری و مردانگی مینمائید) و چون وقت جنگیدن با دشمن پیش آید میگوئید: حیدی حیاد یعنی ای جنگ از ما دور شو (جمله حیدی حیاد مثلی است که عرب در وقت فرار از دشمن بزبان میآورد) [۳] دعوت کسیکه شما را (بنصرت و یاری خود) خواند پذیرفته نشد (زیرا او را یاری نکردید) کسیکه درباره شما زحمت و رنج کشید دل او راحتی و آسایش نیافت، عذرها و بهانه ها (ی شما برای نرفتن بجهاد و نجنگیدن با دشمن درست نیست و سبب) ضلالت و گمراهی است مانند بدهکاری که بدهی خود را (بدون عذر) بتأخیر اندازد (چون

نیخواهد وامش را اداکند بهانه پیش آرد وامروز وفرداگوید ، شما هم چون نیخواهید بجهاد بروید بهانه های نادرست پیش آورده امروز وفردا میگوئید و براثر این مسامحه خود را ذلیل وخوار میگردانید و) ۴ ذلیل وترسنده نیتواند از ظلم وستمی (که براو وارد میشود) مانع گردد ، وحق (وآسایش برای هیچ قومی) بدست نیاید مگر بتلاش وکوشش ۵ (پس با اینکه در خانه نشسته بجهاد نیروید تا دشمن را مغلوب وسرکوب گردانید آسایش وآسودگی خواستن خلطاست) کدام خانه (ودیاری) را بعد از خانه خود (از تصرّف وخرابی دشمن) باز میدارید ؟ (در موقعیکه شما را از خانهها بیرون نمودند) وبا کدام امام وامیری بعد از من بجهاد میروید ؟ (که دشمن را از خود دور نمائید) ۶ سوگند بخدا فریب خورده کسی است که شما او را فریب داده اید (زیرا شما امیر خود را بنصرت ویاری وعده داده وقتیکه با دشمن روبرو شد از او پشت گردانیده برای کارزار بهانه پیش آورید) وکسیکه بکمک وهمراهی شما رستگار شد (بر دشمن غلبه پیدا نمود) سوگند بخدا (مانند کسی است که در تیراندازی با شرط) رستگار شده به تیری که (از همهٔ تیرهائی که برای قمار تعیین شده) بی نصیب تر (پرخسارت تر) است ، وکسیکه بکمک شما تیر اندازد (بجانب دشمن وبخواهد از ظلم وتعدّی او جلوگیری نماید) پس به تیر سرشکسته بی پیکان تیر انداخته (و چنین تیری اگر بنشان هم برسد کارگر نخواهد بود وشما هم اگر بدشمن دست یابید براثر ترس وبیمی که دارید نیتوانید از پیش روی او ممانعت نمائید) ۷ سوگند بخدا صبح کردم در حالتیکه گفتار (عهد وپیمان) شما را باور ننموده بهمراهی شما طمع ندارم ، و ۸ دشمن (معاویه واصحابش) را بمساعدت شما بیم نمیدهم (زیرا بی وفائی وبدقولی شما بر من ودشمن آشکار گردیده است) چگونه است حال شما (که هرچه شما را بجنگ با دشمن ترغیب میکنم سهل انگاری مینمائید) چیست داروی درد شما (تا آماده سازم) بچه چیز علاج میپذیرید (تا چاره کنم) دشمنان مردمانی هستند مانند شما (چرا شما مانند آنها نیستید واز آنان بدل خود خوف وترس راه داده اید ؟) ۹ آیا میگوئید گفتاری را که نمیدانید واعتقاد بآن ندارید ؟ (برای رفتن بجهاد بایکدیگر میگوئید : چنین وچنان خواهیم کرد در صورتیکه اصلاً اراده جنگیدن با دشمن ندارید) وآیا در دوری از معاصی غفلت دارید ؟ (پس بیدار شوید) آیا در غیر حق طمع دارید ؟ (در راه باطل ونافرمانی خدا ورسول وامام بر حق سودی تصوّر میکنید ؟ نه چنین است ، بلکه طمع نفع بردن از راه باطل وغفلت در معاصی وگفتار بدون علم واعتقاد سبب بدبختی وبیچارگی در دنیا وآخرت است) .

(۳۰) (وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(فِي مَعْنَى قَتْلِ عُثْمانَ :)

[1] لَوْ أَمَرْتُ بِهِ لَكُنْتُ قَاتِلاً، أَوْ نَهَيْتُ عَنْهُ لَكُنْتُ نَاصِراً، [2] غَيْرَ أَنَّ مَنْ نَصَرَهُ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: خَذَلَهُ مَنْ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَمَنْ خَذَلَهُ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَقُولَ: نَصَرَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، [3] وَأَنَا جَامِعٌ لَكُمْ أَمْرَهُ: إِسْتَأْثَرَ فَأَسَاءَ الْأَثَرَةَ، وَجَزِعْتُمْ فَأَسَأْتُمُ الْجَزَعَ، [4] وَلِلَّهِ حُكْمٌ وَاقِعٌ فِي الْمُسْتَأْثِرِ وَالْجَازِعِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است دربارهٔ کشتن عُثمان :

[1] اگر بکشتن او امْر داده بودم هرآینه کشندهٔ او بودم ، و اگر جلوگیری کرده بودم هرآینه یاورش بودم (پس کشندگان او در اینباب با من مَشْوَرَت نکردند تا آنان را امْر یا نهْی کرده باشم) [2] لیکن (میدانم) کسیکه یاری کرد او را (مَرْوان اِبْن حَکَم و جمعی از بَنی اُمَیّه) نمیتواند بگوید : من بهترم از کسیکه خوار کرد (یاری ننمود) او را ، و کسیکه خوار کرد او را (گروهی از مُهاجِرین و اَنْصار) نمیتواند بگوید : یاری نمود او را کسیکه از من بهتر است (غَرَض حضرت در اینجا نکوهش عثمان است) [3] پس من اکنون سبب کشته شدن او را (بطوْر اِخْتِصار) برای شما بیان میکنم : عثمان خِلافَت را برای خود اِخْتِیار کرد و در آن اِسْتِبْداد بخرج داده خودسری نمود (بی مَشْوَرَت و مُلاحَظهٔ رِضای اُمَّت هر کاری میخواست انجام میداد) پس بد گرد که چنین اَمْری را اِخْتِیار نموده و در آن اِسْتِبْداد بکار برد ، و شما (از ظُلْم و جَوْر او) بی تابی میکردید (شکیبائی نمینمودید و باین جهت او را بقتْل رسانیدید) پس شما هم در این بیتابی بد کردید (بایستی صَبْر مینمودید تا این اَمْر بهمواری باصْلاح بیآمد و یا از دور او مُتَفَرِّق میشدید تا حَق بصاحبش برمیگشت) [4] و خدا را حُکْم ثابت دربارهٔ کسیکه اِسْتِبْداد بخرج داده خودسری نموده و کسیکه در کشتن او بیتابی کرده است (خداوند در روز قیامت میان ایشان حُکْم خواهد فرمود و هر یکرا باندازهٔ جُرْم و تَقْصیرش کیفر خواهد داد) .

---

(٣١) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

{ لَمَّا أَنْفَذَ عَبْدَ اللهِ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى الزُّبَيْرِ قَبْلَ وُقُوعِ الْحَرْبِ يَوْمَ الْجَمَلِ لِيَسْتَفِيئَهُ إِلَى طَاعَتِهِ : }

[١] لاَ تَلْقَيَنَّ طَلْحَةَ فَإِنَّكَ إِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ كَالثَّوْرِ عَاقِصاً قَرْنَهُ يَرْكَبُ الصَّعْبَ وَيَقُولُ : هُوَ الذَّلُولُ [٢] وَلكِنِ الْقَ الزُّبَيْرَ فَإِنَّهُ أَلْيَنُ عَرِيكَةً [٣] فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ ابْنُ خَالِكَ : عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأَنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ ، فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟

أَقُولُ : هُوَ (عَلَيْهِ السَّلاَمُ) أَوَّلُ مَنْ سُمِعَتْ مِنْهُ هذِهِ الْكَلِمَةُ ، أَعْنِي : فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا ؟

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَم است پیش از واقعهٔ جنگ جمل در وقتی که عبدالله ابن عباس را نزد زبیر فرستاد تا او را بطاعت حضرت برگرداند :

[١] البتّه طلحه را ملاقات مکن ، زیرا اگر او را ملاقات کنی مییابی مانند گاوی که شاخ خود را پیچیده و تیز کرده (بهر کسیکه نزدیک او رود آماده شاخ زدن است ، کنایه از آنکه طلحه بفتنه و فساد مشغول است و از تکبّر و نخوت گوشش بسخن هیچکس نمیدهد) سوار شتر سرکش میشود و میگوید : آن شتر رام است (کارهای دشوار پیش گرفته از نادانی و خودسری آسان میشمارد) [٢] ولیکن زبیر را ملاقات کن ، زیرا طبیعت او نرمتر (حسن خلق و فرمانبرداریش بیشتر) است [٣] و باو بگو : پسر دائی تو (مادر زبیر صفیّه خواهر ابوطالب) میگوید تو مرا در حجاز (مدینه) شناختی (بمن بیعت کردی) و در عراق (بصره) انکار نمودی (عهد و پیمان خود را شکسته از اطاعت من خارج شدی) پس چه چیز ترا منصرف کرد از آنچه بر تو ظاهر و هویدا گردیده بود (چه رو داد که عهد و پیمان خود را شکسته با من در صدد مخالفت و کارزار بر آمدی . سیّد رضیّ فرماید :)

میگویم: آنحضرت علیه السلام اوّل کسی است که این کلمه «فما عدا ممّا بدا» از او شنیده شده است.

(۳۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئاً، وَيَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوّاً ۲ لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا. ۳ فَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ، وَكَلَالَةُ حَدِّهِ، وَنَضِيضُ وَفْرِهِ. ۴ وَمِنْهُمُ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ، لِحُطَامٍ يَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ يَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفْرَعُهُ. ۵ وَلَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَناً، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللهِ عِوَضاً. ۶ وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا ۷ قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ. ۸ وَمِنْهُمْ مَنْ أَقْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُئُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ ۹

فَتَحَلَّ بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذٰلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًى.¹⁰ وَبَقِيَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍّ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتٍ مَكْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثَكْلَانَ مُوجَعٍ¹¹ قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِيَّةُ، وَشَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرٍ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِزَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا وَقُتِلُوا حَتَّى قَلُّوا.¹² فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ، وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ، وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

أَقُولُ: هٰذِهِ الْخُطْبَةُ رُبَّمَا نَسَبَهَا مَنْ لَا عِلْمَ لَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَهِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) الَّذِي لَا يُشَكُّ فِيهِ، وَ أَيْنَ الذَّهَبُ مِنَ الرَّغَامِ؟ وَالْعَذْبُ مِنَ الْأُجَاجِ؟ وَقَدْ دَلَّ عَلَى ذٰلِكَ الدَّلِيلُ الْخِرِّيتُ، وَنَقَدَهُ النَّاقِدُ الْبَصِيرُ عَمْرُو بْنُ بَحْرٍ الْجَاحِظُ فَإِنَّهُ ذَكَرَ هٰذِهِ الْخُطْبَةَ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَالتَّبْيِينِ، وَذَكَرَ مَنْ نَسَبَهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ قَالَ: هِيَ بِكَلَامِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَشْبَهُ، وَبِمَذْهَبِهِ

فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ وَبِالإِخْبَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْقَهْرِ وَالإِذْلَالِ وَ مِنَ التَّقِيَّةِ وَالْخَوْفِ الْبَيِّنِ. قَالَ: وَمَتَى وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالٍ مِنَ الأَحْوَالِ يَسْلُكُ فِي كَلَامِهِ مَسْلَكَ الزُّهَّادِ، وَمَذَاهِبَ الْعُبَّادِ؟!

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در شکایت از اهل زمان خود):

1 ای مردم، ما صُبح کردیم (واقع شده‌ایم) در روزگاری که (مردم آن) ستمکار و کُفران کنندهٔ نعمت هستند، نیکوکار در آن بدکار شمرده میشود، و ظالم نخوت خود را میافزاید، 2 از آنچه که میدانیم بهره‌ای نبریم (برِوفق علم خود عمل نمیکنیم) و از آنچه را که نمیدانیم نمیپرسیم، و (بر اثر نادانی و نخوت) از بلای بزرگ نمیترسیم تا اینکه باو وارد شود، پس (بعاقبت کار خود فکر نمیکنیم تا آنگاه که بدبختی و بیچارگی و مُبتلی گردیم، در اینزمان) مردم بر چهار صِنفند: 3 اوّل کسی است که او را از فِتنه و فساد منع نمیکند مگر بیچارگی و کندی شمشیر و کمی مال او، 4 دوّم کیست که شمشیر از غلاف کشیده و شرّ خود را آشکار ساخته سواره و پیاده (لشگریان) خویش را گرد آورده، برای فتنه و فساد خویشتن را آماده نموده، دینش را تباه کرده (از دست داده) است برای متاعی که بغنیمت بُرباید، یا برای سوارانی که پیشرو خود قرار دهد (برای اظهار تَکَبُّر و بزرگی) یا برای مِنبری که بر آن برآید (و بر مردم پیشوائیش را نمایش دهد) 5 و بد تجارتی است که خود را و بهشتی که خداوند آنرا برای تو قرارداده بفروشی و بهای آن دنیا را بگیری، 6 سوّم کسی است که دنیا را بعمل آخرت (تظاهر بعبادت و بندگی) میطلبد و آخرت را بعمل دنیا (زُهد و تقوی و عبادت حقیقی) خواهان نیست، 7 خود را باوقار و طُمأنینه نشان میدهد (مانند پرهیزکاران تواضُع و فروتنی از خود ظاهر نموده) و گام خویش را نزدیک بهم گذارده (مانند مردم بی اذیّت و آزار در راه رفتن آهسته آهسته قدم برمیدارد) و (برای عبادت و بندگی) دامن جامه‌اش را جمع کرده بسُرعت تمام راه میرود، و خود را برای امین قرار دادن و مورد وُثوق گشتن (نزد مردم بزُهد و تقوی) آراسته نموده، و پردهٔ خداوند (راه دین و شریعت) را وسیلهٔ معصیت قرار داده (خود را بلباس دین جلوه داده با حیله و تزویر برای صید متاع دنیا و جلب مال و دارائی دسهٔ مردم دام افکنده) 8 چهارم کسی است که بر اثر حقارت و پستی و نداشتن وسیله‌ای که بمقام ریاست برسد از خواستن انتقام خانه‌نشین گردیده است 9 و چون دسترسی

بآرزوهای خود ندارد بهمان حالی که مانده خویشرا قانع نشان داده بلباس اهل زهد و تقوی زینت
میدهد، و حال آنکه نه در اندرون خود که شب آرام میگیرد و نه در بیرون که روز بسر میبرد (هیچوقت)
اهل قناعت و زهد نیست ۱۰ و مردانی چند باقی مانده اند که یاد روز بازپسین چشمهای ایشان را
(از لذّات دنیا) پوشانده است، و از بیم آن روز اشکشان جاری است، پس بعضی از آنها رانده
ورمیده اند (بر اثر انکار منکر یا مشاهده کارهای ناشایسته از میان مردم بیرون رفته یا منزوی شده اند) و
جمعی ترسناک و خوار، و برخی خاموش و دهن بسته مانده اند (که نمیتوانند حق را آشکار کنند) و
بعضی از روی اخلاص و راستی (مردم را براه حق) دعوت میکنند (یا آنکه خدا را از روی اخلاص
خوانده آمرزش میطلبند) و گروهی (بر اثر جور ستمکاران) اندوهگین و رنجورند ۱۱ و تقیّه و پنهان
شدن (از دشمنان) ایشان را گمنام کرده (بطوریکه هیچکس آنها را نمیشناسد) و ذلّت و خواری آنان را
فرا گرفته، پس ایشان در دریای شور فرو رفته دهانشان بسته و دلشان زخمدار است، و مردم
را پند داده اند تا اینکه ملول و رنجیده شدند (چون سخنان آنها گوش نداده اعتنائی بایشان ننمودند) و
بر اثر مغلوبیّت ذلیل و خوار گشته کشته گردیدند تا اینکه کم شدند ۱۲ پس باید دنیا (ی که رفتارش
با نیکان چنین بوده) در نظر شما کوچکتر باشد از تفاله برگ درخت سَلَم (درختی است در بیابان که برگ
آن در دباغی بکار میرود) و از خرده ریزه ای که از مقراض میافتد (هنگام مقراض کردن پشم گوسفند و مانند
آن) و پند گیرید (تنبیه شوید) از احوال پیشینیان (رفتند و بجزای اعمالشان رسیدند) پیش از آنکه
آیندگان از حال شما پند گیرند، و رها کنید دنیا را که مذموم و ناپسندیده است، زیرا دنیا بکسیکه
بیش از شما بآن علاقه و دوستی داشته وفا ننموده (سیّد رضی فرماید:)

میگویم: نادانی، این خطبه را بمعاویه نسبت داده، و شکّ و تردیدی نیست در اینکه
این خطبه از سخنان امیرالمؤمنین علیه السّلام است، و کجا برابری میکند مرتبه طلا با خاک و مرتبه
آب شیرین با آب شور؟! و دلالت نموده بر درستی این سخن راهنمای ماهر و تشخیص داده آنرا شخص بینا:
عمرو ابن بحر جاحظ که این خطبه را در کتاب «بیان و تبیین» بیان کرده و کسیرا که آنرا بمعاویه نسبت داده نام برده
پس از آن گفته: این خطبه بکلام علی علیه السّلام شبیه تر و بروش آنحضرت در تقسیم مردم
و شمردن اصناف ایشان و خبر دادن از احوال آنها: مغلوبیّت، خواری، تقیّه و
خوف لایقتر و سزاوارتر است، (و نیز در آن کتاب) گفته: ما معاویه را در کجا یافتیم که در

کلام خود راه ز تاو پیش گیرد و بروش بندگان خدار فتار نماید ؟

(۳۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتَالِ أَهْلِ ٱلْبَصْرَةِ، قَالَ عَبْدُ ٱللهِ ٱبْنُ ٱلْعَبَّاسِ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ) بِذِي قَارٍ وَهُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ، فَقَالَ لِي: مَا قِيمَةُ هٰذِهِ ٱلنَّعْلِ؟ فَقُلْتُ: لَا قِيمَةَ لَهَا، فَقَالَ (عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ): وَٱللهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا، ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ ٱلنَّاسَ، فَقَالَ:

[1] إِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ ٱلْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً، [2] فَسَاقَ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، فَٱسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ، وَٱطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ. [3] أَمَا وَٱللهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا، حَتَّىٰ وَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا، مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبُنْتُ، [4] وَإِنَّ مَسِيرِي هٰذَا لِمِثْلِهَا، فَلَأَنْقُبَنَّ ٱلْبَاطِلَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ ٱلْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ. [5] مَا لِي وَلِقُرَيْشٍ؟ وَٱللهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ، وَلَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ، [6] وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِٱلْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ ٱلْيَوْمَ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است هنگام رفتن بجنگ با مردم بَصْرَه (در جنگ جَمَل)

عَبْدُ الله ابن عَبّاس گفت : در ذِی قار (مَوْضِعی است نزدیک بَصْرَه) بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم هنگامیکه پارگی کفش خود را میدوخت ، پس بمن فرمود قیمت این کفش چند است ؟ عرض کردم ارزشی ندارد ، فرمود : سوگند بخدا این کفش نزد من از امارت و حکومت بر شما محبوبتر است ، لکن (من قبول چنین امارت و حکومتی نموده ام برای اینکه) حقّ را ثابت گردانم یا باطلی را براندازم پس حضرت بیرون رفته برای مردم خُطْبَه خواند و فرمود :

[1] خداوند سُبْحان حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه را فرستاد در میان عَرَب که هیچیک از آنها نبود که کتاب بخواند و نه دَعْوی نُبُوَّت و پیغمبری کند (نه کتابی در میان ایشان بود و نه پیغمبری) [2] پس آنحضرت ایشانرا رهنمائی فرمود (از گفتار و کردار زشت منع نمود) تا آنکه جا داد آنها را بمکان شان و بجایگاه آسودگی رسانیدشان و از بیچارگی نجاتشان داد ، پس نیزهٔ ایشان راست گردید (باستقلال و نظم در زندگی رسیدند) و سنگ بزرگ لرزان آنان آرامش یافت (اضطراب و نگرانی که بر اثر ناامنی داشتند برطرف شد) [3] آگاه باشید سوگند بخدا من در میان کسانی بودم که آنها را براه هدایت و رستگاری سوق میدادند (و با آنانکه زیر بار اطاعت نرفته جنگیدند جنگ کردم) تا همهٔ لشگریان دشمن پشت کرده فرار نمودند ، و من (در آن واقعه) عاجز نبوده ترس بخود راه ندادم [4] و این رفتن من بجنگ مردم بَصْرَه مانند همان هنگام است که با پیغمبر برای هدایت و رستگاری خَلْق میرفتیم ، پس (اکنون هم عاجز نبوده و ترس بمن راه نیافته) باطل را میشکافم تا حقّ از پهلوی آن بیرون آید (تاریکی باطل که حقّ را پوشانده من بروشنائی عمل خود برطرف میسازم تا هویدا گردد) [5] مرا با قُرَیْش چه کار است ؟ (سبب دشمنی ایشان با من چیست) سوگند بخدا (غرض از جنگ کردن من با ایشان این است که) در وقتی که کافر (مُشرک و بت پرست) بودند با آنها جنگیدم و اکنون هم که فتنه و فساد پیش گرفته از راه حقّ قدم بیرون نهاده اند با آنان میجنگم (پس جنگ من با آنها در این دو موقع بر اثر کفر و ضلالت است وگرنه دشمنی ندارم) [6] و من همانطور که دیروز (زمان حیات حضرت رسول در جنگ کردن) با ایشان همراه بودم (استقامت داشتم) امروز هم همراه هستم (ایستادگی دارم ، پس در استقامت و دلیری من هیچ تغییری پیدا نشده ، بنابراین از راه ضلالت و گمراهی قدم بیرون نهید و دست از کارزار با من بردارید) .

(۳۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي اسْتِنْفَارِ النَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ

[۱] أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَكُمْ! أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عِوَضاً؟ وَبِالذُّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلَفاً؟ [۲] إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ، وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ، يُرْتَجُ عَلَيْكُمْ حَوَارِي فَتَعْمَهُونَ، فَكَأَنَّ قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ، فَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ. [۳] مَا أَنْتُمْ لِي بِثِقَةٍ سَجِيسَ اللَّيَالِي، وَمَا أَنْتُمْ بِرُكْنٍ يُمَالُ بِكُمْ، وَلَا زَوَافِرِ عِزٍّ يُفْتَقَرُ إِلَيْكُمْ. [۴] مَا أَنْتُمْ إِلَّا كَإِبِلٍ ضَلَّ رُعَاتُهَا، فَكُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ انْتَشَرَتْ مِنْ آخَرَ. [۵] لَبِئْسَ لَعَمْرُ اللَّهِ سُعْرُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ، تُكَادُونَ وَلَا تَكِيدُونَ، وَتُنْتَقَصُ أَطْرَافُكُمْ فَلَا تَمْتَعِضُونَ، لَا يُنَامُ عَنْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ! [۶] غُلِبَ وَاللَّهِ الْمُتَخَاذِلُونَ. [۷] وَايْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى، وَاسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الرَّأْسِ. [۸] وَاللَّهِ إِنَّ امْرَأً يُمَكِّنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْرُقُ لَحْمَهُ، وَيَهْشِمُ عَظْمَهُ، وَيَفْرِي جِلْدَهُ، لَعَظِيمٌ عَجْزُهُ، ضَعِيفٌ مَا ضُمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ. [۹] أَنْتَ فَكُنْ ذَاكَ إِنْ شِئْتَ، فَأَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ دُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ

ضَرْبٌ بِالْمَشْرَفِيَّةِ تَطِيرُ مِنْهُ فَرَاشُ الْهَامِ، وَتَطِيحُ السَّوَاعِدُ وَالْأَقْدَامُ، وَيَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ ذٰلِكَ مَا يَشَاءُ.

[1] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا، [11] وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ آمُرُكُمْ.

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است هنگامیکه اصحاب خود را امر بجنگ با مردم شام

فرموده (بعد از جنگ با خوارج در نهروان حضرت مردم را امر فرمود که در نُخَیْلَه بیرون شهر کوفه گرد آمده برای جنگ با مردم شام آماده باشند و بایشان دستور داد که کمتر بملاقات زن و فرزندانشان بروند، آنها سخنان حضرت را پیروی نکرده پنهانی داخل کوفه شدند، و آن بزرگوار را با عده ودی از بزرگانشان در آنجا تنها گذاشته لشگرگاه را خالی کردند، پس کسانیکه بکوفه رفتند برنگشتند و آنهاکه مانده بودند شکیبائی نداشتند، لذا حضرت بکوفه تشریف آورده برای مردم خُطْبَه خواند و آنها را بجهاد ترغیب نمود، آنان اطاعت نکردند، پس حضرت ایشانرا چند روزی بحال خود گذاشت و بعد از آن این خُطْبَه را فرمود):

[1] من از شما دلتنگ و نگران میباشم و از ملامت کردن شما رنجیده گشتم، آیا در عوض زندگانی همیشگی بزندگانی موقت دنیا خوشنود هستید، و بجای عزت و بزرگی تن بذلت و خواری داده اید؟ [2] وقتی شما را بجنگ کردن با دشمن میخوانم چشمهایتان دور میزند (مضطرب میشوید) گویا بسختی مرگ و رنج بیهوشی مبتلی شده اید که راه گفت و شنود شما با من بسته در پاسخ سخنانم حیران و سرگردانید مانند آنکه عقل از شما زائل گشته دیوانه شده اید که (راه صلاح را از فساد و خوبی را از بدی و عزت را از ذلت تمیز نمیدهید) نمیفهمید، [3] هیچوقت شما برای من نه امین و درستکار هستید (اعتماد بشما نداشته و ندارم) و نه سپاهی

بپا شید که (برای دفع دشمن) تمیل شما داشته باشند، و نه یاران توانائی که نیازمند بشما گردند ۴ نیستید شما مگر مانند شترهائی که ساربانهایشان ناپیدا هستند، چون از طرفی گرد آیند از طرف دیگر پراکنده شوند ۵ سوگند بخدا شما برای افروخته شدن آتش جنگ بد مردمی باشید (زیرا) با شما مکر و حیله میکنند و شما حیله نمیکنید و شهرهای شما را تصرف مینمایند و شما خشمگین نمیشوید (در صدد دفاع برنمیآئید) دشمن بخواب نمیرود و شما را خواب غفلت ربوده فراموشکارها هستید ۶ سوگند بخدا مغلوبند کسانیکه (برای جلوگیری از پیشروی دشمن) با یکدیگر همراهی نکردند ۷ سوگند بخدا گمان میکنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود شما مانند جدا شدن سر از بدن از (اطراف) پسر ابوطالب جدا خواهید شد (با این خوف و ترسی که دارید ممکن نیست دو باره بدور من گرد آئید) ۸ و سوگند بخدا مردی که دشمن را بطوری بر خود مسلط کند که گوشتش را بدون اینکه چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد و استخوان را شکسته پوستش را جدا سازد (خلاصه از دشمن که هستی او را از جان و مال و زن و فرزند در تصرف آورده جلوگیری نماید) ناتوانی و بی حمیتی او بسیار و قلب و آنچه آنرا از اطراف سینه او فرا گرفته ضعیف است ۹ ای شنونده اگر تو هم میخواهی در ناتوانی و بی حمیتی مانند این مرد باش ولی من بخدا سوگند پیش از آنکه بدشمن فرصت و توانائی دهم با شمشیرهای مشرفی (مشارف نام قرائی بود که شمشیر مشرفی بآن منسوب است) چنان باو خواهم زد که ریزه استخوانهای سر او بپرد و بازوها و قدمها قطع شود و پس از کوشش من اختیار فتح و فیروزی با خدا است.

۱۰ ای مردم مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است: اما حقی که شما بر من دارید نصیحت کردن بشما است (ترغیب باخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایسته) و رساندن غنیمت و حقوق بشما است بتمامی (از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن بشما است (از کتاب و سنت آنچه را که نمیدانید) تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شما است (بآداب شرعیه) تا بیاموزید (و بطبق آن رفتار نمائید) ۱۱ و اما حقی که من بر شما دارم باقی ماندن بر بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پیروی بآنچه بشما امر کنم.

(۳۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(بَعْدَ التَّحْكِيمِ)

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَإِنْ أَتَى الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ، وَالْحَدَثِ الْجَلِيلِ، [۲] وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَيْسَ مَعَهُ إِلٰهٌ غَيْرُهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

[۳] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرِّبِ تُورِثُ الْحَيْرَةَ وَتُعْقِبُ النَّدَامَةَ. [۴] وَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هٰذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي، وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ، [۵] فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ، وَالْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ، حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ، وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ، [۶] فَكُنْتُ أَنَا وَإِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى * فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که پس از رأی دادن حکمین فرموده است:
(وقتی که عمرو بن عاص و ابوموسی بموجب قرار داد تحکیم در دومة الجندل که قلعه بین شام و مدینه و بشام نزدیکتر بوده و در سرحد شام و عراق واقع است بهم رسیدند و راجع بامر خلافت با یکدیگر گفتگو نمودند، حضرت در آنهنگام بکوفه تشریف برده منتظر دانستن نتیجه حکم آنها بود، تا اینکه در آخر عمرو، ابوموسی را فریب داد و قرار گذاشتند هر یک بمنبر رفته امیر خود را عزل نموده امر خلافت را بشوری محول نمایند، عمرو، ابوموسی را بر خود مقدم داشت که بمنبر رفت و حضرت امیر را از خلافت عزل نمود، و بعد از او عمرو

بمنبر رفته معاویه را بخلافت نصب کرد ، چون این خبر در کوفه بآنحضرت رسید دلتنگ شده برخاست و برای مردم این خطبه را خواند) :

۱ ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار بلیۀ بزرگ و پیش آمد بسیار سخت پیش آمد ۲ (مقصود حضرت این است که ستایش خداوند در هر حال خواه در وقت خوشی و خواه در وقت سختی لازم است) و گواهی میدهم که نیست خدائی مگر خدای یگانه که شریک ندارد و نیست معبودی سوای او ، و محمد بنده و فرستادۀ او است ، خداوند بر او و آلش درود فرستد ۳ و بعد ، نتیجۀ نافرمانی نصیحت کنندۀ مهربان که (بهر چیز) دانا و با تجربه است حسرت واندوه است و در پی آن ندامت و پشیمانی است ۴ و من در این حکمیت (چون زیان آنرا میدانستم) امر و رأی خود را با خلاصۀ آنچه در نظر داشتم برای شمابیان کردم (شما گفتارم را پیروی نکرده به پشیمانی گرفتار شدید که سودی ندارد) «لَوْكَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» ای کاش امر و رأی قصیر پیروی میشد (این جمله ضرب المثل مشهور عرب است برای کسانیکه نصیحت ناصح را نشنوند و به پشیمانی گرفتار گردند) ، و قصۀ آن اینست که جذیمة ابرش پادشاه حیره با عمرو ابن ظرب پادشاه جزیره جنگ کرد و او را بقتل رسانید ، پس از عمرو دخترش زبّاء جانشین پدر شد و در صدد خونخواهی پدر برآمده خواست با جذیمه کارزار نماید خواهرش زبیبه او را منع کرد ، پس زبّاء بفکر افتاد که با مکر و حیله انتقام پدر را بگیرد ، نامه ای بجذیمه نوشت که من زنم و زنان را پادشاهی نشاید واز شوهر ناگزیرند ، و من غیر از تو کسی را برای همسری نمی پسندم و اگر بیم سرزنش مردم نبود خودم بسوی تو میآمدم ، پس اگر قدم رنجه فرمائی مملکت مرا از آنِ خود خواهی یافت ، چون نامه بجذیمه رسید با بزرگان اصحابش مشورت کرد همه او را باین سفر تشویق نمودند مگر قصیر ابن سعید که فرزند کنیز او و مردی بسیار باهوش و تدبیر بود که هیچگاه جانب احتیاط را فرو نمیگذاشت ، از روی فراست حدس زد که باید حیله ای در این دعوت باشد ، لذا با رأی اصحاب جذیمه مخالفت کرد و او را از این سفر منع نمود ، لیکن جذیمه بگفتار او اعتنائی نکرده با هزار سوار حرکت کرد ، چون نزدیک جزیره رسید لشگر زبّاء او را استقبال نمودند ولی احترام زیادی ندید ، قصیر اشاره کرد که برگرد و بنزد زبّاء نرو که من در این کار مکر و حیله می بینم ، جذیمه باز اعتنائی بگفته او نکرده چون وارد جزیره گشت ، او را کشتند ، آنگاه قصیر گفت : لَوْكَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ و این سخن در میان عرب ضرب المثل شد ، خلاصه مقصود حضرت آنستکه ای کاش رأی اندیشۀ

مرا در قبول نکردن حکمیت عمرو ابن عاص و ابو موسی پیروی میکردید تا اکنون پشیمان نمیشدید ، و من آنچه را که بشما باید بگویم گفتم) پس مرا پیروی نکرده و اتباع ننمودید ، مانند مخالفین جفاکار و پیمان شکن نافرمان تا اینکه (بر اثر اصرار شما بر مخالفت و نافرمانی) نصیحت کننده در پند دادن مردد گشت ، و آتش زنه از آتش دادن بخل ورزیده (با اینکه نصیحت کننده با تجربه هرگز مردد نمیشود و از پند دادن خودداری نمیکند ، اتفاق رأی و اجتماع شما بر مخالفت و نافرمانی او را مانند کسی نموده که در گفتارش مردد باشد و از پند دادن خودداری نماید ، و این جمله « وَضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ » مثلی است که گفته میشود برای کسیکه چون مردم نصائح سودمند او را قبول نکنند از پند دادن مضایقه میکند ، و صلاح و فساد کار ایشان را نمیگوید) پس حکایت من و شما مانند آنستکه برادر هوازن (دُرَیْدُ ابْنُ الصِّمَّة) گفته (و سبب اینکه حضرت درید را برادر هوازن فرموده آنست که در نسب بقبیله هوازن میرسد ، زیرا او از بنی خشم ابن معاویه ابن بکر ابن هوازن است ، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۴۶ ی ۲۱ میفرماید : وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ یعنی یاد کن برادر عاد را که مراد حضرت هود پیغمبر است که از قبیله عاد بوده ، و حکایت درید آنستکه چون با برادرش عبد الله بجنگ بنی بکر ابن هوازن رفت و غنیمت بسیاری آورد ، در مراجعت عبد الله خواست در مُنْعَرَجِ اللِّوَی که اسم موضعی است یکشب توقف کند ، درید از باب نصیحت او را گفت : ماندن در اینجا دور از احتیاط است ، مبادا بنی هوازن را جمعیت و کمکی فراهم آمده ناگاه بر سر ما تازند ، عبد الله از غروری که داشت پند او را گوش نداد و شب را در آن منزل توقف نمود ، فردا چاشتگاه طائفه بنی هوازن با جمعیت زیادی بر سر ایشان تاخته عبد الله را بقتل رسانده و درید با زخم بسیار از دست آنان نجات یافت ، پس از آن قصیده ای گفت که یکی از اشعار آن این شعر است که حضرت بر سبیل مثال فرموده) : أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى + فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ یعنی در منعرج اللوی امر و رأی خود را بشما بیان کردم ، پس فائده پند مرا ندانستید مگر چاشتگاه فردا (نظیر این حکایت نصیحت و پند دوستانه من بود بشما که گفتم کار جنگ بر معاویه و اصحابش سخت شده لذا در صدد حیله و تزویر بر آمده قرآنها بر سر نیزه ها کرده اند و تشکیل مجلس محاکمه میخواهند ، شما از گفتار من پیروی ننموده فریب گفتار و کردار ایشان را خورده بحکومت حکمین راضی شدید و اصرار نمودید و منهم رضا دادم ، اکنون زیان مخالفت با من بر شما هویدا گردید) .

(۳۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي تَخْوِيفِ أَهْلِ النَّهْرَوانِ

فَأَنَا نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بِأَثْنَاءِ هٰذَا النَّهْرِ، وَبِأَهْضَامِ هٰذَا الْغَائِطِ، عَلَى غَيْرِ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، وَلَا سُلْطَانٍ مُبِينٍ مَعَكُمْ: قَدْ طَوَّحَتْ بِكُمُ الدَّارُ، وَاحْتَبَلَكُمُ الْمِقْدَارُ، وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هٰذِهِ الْحُكُومَةِ، فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْمُنَابِذِينَ، حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمْ، وَأَنْتُمْ مَعَاشِرُ أَخِفَّاءُ الْهَامِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، وَلَمْ آتِ «لَا أَبَا لَكُمْ» بُجْراً، وَلَا أَرَدْتُ بِكُمْ ضُرّاً.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که در ترسانیدن اهل نهروان فرموده.

(نهروان اسم موضعی است در کنار نهری در راهی که بکوفه نزدیک است سمت صحرای حروراء، و حروراء نام قریه ایست نزدیک کوفه، و اینکه خوارج نهروان را حروریّه مینامند از جهت این است که اجتماع ایشان برای مخالفت با امیرالمؤمنین در آن صحرا بوده است، و سبب جنگ حضرت با خوارج نهروان آنستکه چون در جنگ صفّین کارزار بر معاویه و اصحابش سخت شد مخصوصاً در لیلة الهریر که سی و شش هزار نفر از هر دو لشکر کشته شد، و هریر الکلب در لغت زوزه کشیدن سگ را گویند، و روبرو شدن دلیران را در کارزار بآن تشبیه مینمایند، خلاصه بامداد آنشب معاویه بدستور عمرو بن عاص حیله بکار برده فرمان داد تا لشکریان پانصد قرآن بر سر نیزه ها کرده جلو لشکر حضرت آورده فریاد کردند: ای مسلمانان کارزار دمار از روزگار عرب برآورد و این همه مخالفت بنیاد قبائل ما و شما را برانداخت، بیائید تا بکتاب خدا بازگشته بآنچه میان ما حکم کند رضا داده دست از مخالفت برداریم، این حیله ایشان مؤثّر شد و لشکر عراق از آن سخنان متردّد گشته در جنگ سستی

نموده و دوازده هزار کس روگردانده و بحضرت گفتند: مالک اشتر را از جنگ بازگردان وگرنه با تو میجنگیم، آنجناب ناچار مالک را بازگردانید و قضیّهٔ تحکیم روداد، و حضرت از زیادی اصرار ایشان بحکمیّت آنان تن داد، و آنها بعد از دانستن رأی حکمین و حیلهٔ عمرو ابن عاص بیش از پیش با حضرت مخالفت نموده گفتند: چون خلق را در کار خالق و امر خلافت حکم ساختی اکنون بکفر و خطای خویش اقرار و پس از آن توبه کن تا از تو اطاعت و پیروی نمائیم، حضرت ابتداء عبد اللّه ابن عبّاس را فرستاد تا ایشانرا نصیحت نمود و پس از آن خودش با آنان سخن گفته شبهاتشانرا رفع فرمود تا اینکه هشت هزار تن از گفتار و تصمیم خود بازگشتند و چهار هزار در صدد جنگ با آنجناب برآمده متوجّه نهروان شدند، و همهٔ آنها در حوالی آن نهر کشته گردیدند مگر نه نفر که باطراف گریختند، و اکثر نواصب و خوارج از نسل ایشانند، و سبب اینکه ایشانرا خوارج میگویند آنستکه بر آنحضرت خروج کردند، و سبب نامیدن نواصب آنستکه بعداوت و دشمنی اهل بیت «علیهم السّلام» و شیعیان ایشان متظاهرند، خلاصه حضرت پیش از جنگ برای اتمام حجّت آنها را ترسانیده فرمود):

۱ من شما را میترسانم از اینکه صبح کنید در حالتی که در میان این نهر و در پستی این زمینهای پست و بلند کشته افتاده باشید بدون آنکه نزد پروردگار خود (بر مخالفت و یاغی شدن با من) حجّت و دلیلی داشته و نه (در این کار) برهان واضحی با شما است ۲ دنیا شما را هلاک میکند و قضاء و قدر الهی شما را در دام میاندازد (با مخالفت با امام خود راهی جز کشته شدن برای شما نیست) ۳ من شما را از حکومت حکمین (که اکنون پشیمان شده اید) نهی کردم، پس شما اتباع کرده مخالفت نمودید مانند مخالفین پیمان شکن (هنگامیکه لشکر معاویه در جنگ صفّین قرآنها را بسر نیزه‌ها کردند گفتید: ایشان ما را بسوی کتاب خدا دعوت مینمایند و ما را لازم است دعوت آنها را اجابت کنیم، و من میدانستم آنان چون شکست خورده این حیله را بکار برده اند، گفتارشان را باور نکردم، شما با من مخالفت نموده گفتید: اگر دعوت ایشانرا اجابت نکنی ترا بآنها تسلیم مینمائیم، پس من بدون رضایت چاره ندشتم) تا اینکه بمیل و خواهش شما رفتار کردم (از جنگ دست کشیده مالک اشتر را هم از کارزار بازگردانیدم) ۴ و شما (دیروز که حکومت حکمین را واجب دانسته امروز آنرا کفر می پندارید، پس) گروهی سبک سر و سفیه و بی بردباری هستید (زیرا در گفتار و کردار ثابت قدم نبوده از روی خردمندی

سخن نگفته کاری نیکنید) من شرّی برای شما نیاوردم، ای بی پدرها (جملۀ لا أبا لکم را عرب در موقع مذمّت و نفرین گوید، زیرا پدر نداشتن نزد شان سبب ذلّت و خواری است) و نخواستم بشما زیانی وارد شود.

(۳۷) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(يَجْرِي مَجْرَى الْخُطْبَةِ)

فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا، وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا، وَ نَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا، وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللهِ حِينَ وَقَفُوا، وَ كُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَ أَعْلاهُمْ فَوْتاً، فَطِرْتُ بِعِنَانِهَا، وَ اسْتَبْدَدْتُ بِرِهَانِهَا، كَالْجَبَلِ لا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَ لا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيَّ مَهْمَزٌ، وَ لا لِقَائِلٍ فِيَّ مَغْمَزٌ، أَلذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ، رَضِينَا عَنِ اللهِ قَضَاءَهُ، وَ سَلَّمْنَا لِلّهِ أَمْرَهُ، أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللهِ؟ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» وَ اللهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ، فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که قائم مقام خطبه میباشد (و کلمات ابن فضل خلاصه و گزیده از گفتار طولانی است که آن بزرگوار بعد از واقعۀ نهروان فرموده و در آن شرح حال خود را از

زمان وفات حضرت رسول تا آن زمان بیان فرموده است) :

[۱] برای یاری دین اسلام قیام کردم هنگامیکه مسلمین ضعیف و ناتوان بودند، و خود را آشکار نمودم آنگاه که ایشان (از عجز و ناتوانی) سر در گریبان بودند و (در مسائل دین) گویا شدم وقتی که آنان وا ماندند، و بنور خدا (از ظلمات جهل) گذشتم (هر مجهولی نزد من معلوم بود) زمانیکه آنها حیران و سرگردان بودند، و (با این وصف در خودنمائی) از همه خاموشتر و در پیشی گرفتن (بمراتب کمال) از آنها برتر بودم، [۲] پس زمام فضائل را گرفته پرواز نمودم (برای گشایش مشکلات بجا بکی حاضر میشدم) و گروِ آن فضائل را بردم (مرتبه هیچکس در فضل و کمال بمن نرسید، و در هر امری ثبات قدم داشتم) مانند کوه که بادهای شکننده و تند آنرا نمیجنباند و از جا نمیکند، [۳] هیچکس نتوانسته از من (در حضور یا در غیاب) عیب و نقصی بگیرد، [۴] ذلیل و ستمکشیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آنگاه که حق او را (از ظالم) بستانم، و قوی و ستمگر نزد من ناتوان است تا وقتی که حق (مظلوم) را از او بگیرم، [۵] ما از قضاء و قدر الهی خوشنود و تسلیم فرمان او هستیم، [۶] آیا می بینی مرا که بر رسول خدا دروغ بگویم؟! (با اینکه من بوحی خداوند و بنص آنحضرت خلیفه و جانشین او هستم) سوگند بخدا من اوّل کسی هستم که او را تصدیق کرد، پس اوّل کسیکه (بعد از وفات) او را تکذیب نماید نمیباشم (زیرا در پنهان و آشکار براستی و درستی و پاکی مرا ستوده و برادر خویش خوانده، پس اگر دروغ بگویم او را تکذیب کرده ام) [۷] پس (سبب اینکه با خلفاء مدارا نمودم آنستکه) در امر خلافت خود اندیشه کرده دیدم اطاعت و پیروی از فرمان حضرت رسول (فرموده بود اگر کار بجدال بکشد سر فرود آرم) بر من واجب است، بیعت کردم و بر طبق عهد و پیمان خود با آن حضرت رفتار نمودم.

(۳۸) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] وَ إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ، فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ، وَ دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى، [۲] وَ أَمَّا

أَعْدَاءُ اللّٰهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ، وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى [۳] فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ، وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در بیان وجه تسمیه شبهه و اینکه کسیرا از مرگ رهائی نیست):

[۱] شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که شبیه مانند حق است (هرکس نمیتواند میان حقّ و باطل تمیز دهد) پس روشنی دوستان خدا در شبهه ایمان و اعتقاد ایشان است (بخدا و رسول) و راهنما ایشان راه هدایت و رستگاری است (که از آن راه پیروان خود را از تاریکیهای شبهه ها نجات داده و حقّ را بآنان آشکار مینمایند) [۲] و امّا دشمنان خدا دعوت کننده شان در آن شبهه ضلالت و گمراهی است و رهنمای شان کوری و سرگردانی (که بسبب آن پیروان خود را در دنیا بدبخت و در آخرت بعذاب الهی گرفتار میسازند) [۳] پس (پیروان دوستان خدا نباید از مرگ و کشته شدن بیم داشته باشند، زیرا) کسیرا هم که از مرگ بیم داشته باشد بالأخره نجات و رهائی از آن نیست و کسیکه دوستدار زنده بودن باشد همیشه باقی و زنده نخواهد ماند (بنابراین شایسته آنست که شخص بزندگی موقّتی دنیا دل نبندد و از مرگ و پیکار در راه خدا برای نصرت دین رو نگرداند).

(۳۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[۱] مُنِيتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ، وَلَا يُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ [۲] لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبَّكُمْ؟ أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلَا حَمِيَّةَ تُحْمِشُكُمْ؟ [۳] أَقُومُ فِيكُمْ مُسْتَصْرِخاً، وَأُنَادِيكُمْ مُتَغَوِّثاً، فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلاً، وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْراً، حَتَّى تَكَشَّفَ الْأُمُورُ عَنْ عَوَاقِبِ الْمَسَاءَةِ [۴]

فَمَا يُدْرَكُ بِكُمْ ثَارٌ، وَلَا يُبْلَغُ بِكُمْ مَرَامٌ؛ دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَرْجَرْتُمْ جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسَرِّ، وَتَثَاقَلْتُمْ تَثَاقُلَ النِّضْوِ الْأَدْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ «كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ».

أَقُولُ: قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مُتَذَائِبٌ أَيْ مُضْطَرِبٌ مِنْ قَوْلِهِمْ تَذَاءَبَتِ الرِّيحُ أَيِ اضْطَرَبَ هُبُوبُهَا، وَمِنْهُ يُسَمَّى الذِّئْبُ ذِئْبًا لِاضْطِرَابِ مِشْيَتِهِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (هنگامیکه نُعمانِ ابن بَشیر بامر مُعاوِیَه با دو هزار نفر برای ترساندن مردم عِراق از شام حَرَکَت کرد، چون به عَیْنُ التَّمر نزدیک کوفه رسید مالِکِ ابن کَعب اَرحَبیّ که از جانِب حضرت حکومَت آنجارا داشت و بیش از صد نفر با او نبود آنجناب را از این واقِعه خبر داد، حضرت بر مِنبر تَشریف برده پس از اَدای حَمد و ثَنای اِلهی فرمود: خدا شما را هِدایت کند، نُعمانِ ابن بَشیر با گروهی از مردم شام که بسیار نیستند نزدیک مالِکِ ابن کَعب که برادر شما است فرود آمده اند، مُهَیّا شوید بروید و برادر خود را کمک دهید، شاید بسبب شما خداوند جمعی از کُفّار را نابود نماید، چون مردم در رفتن بکمک مالِکِ ابن کَعب اِهمال نمودند حضرت رُؤَسای ایشان را دَعوَت کرده اَمر برفتن نمود، قریب سیصد نفر گرد آمده بَقیّه خودداری کردند، پس آن بزرگوار غمگین برخاسته فرمود):

[1] بکسانی گرفتار شده ام که چون ایشان را اَمر مینمایم پیروی نمیکنند و آنها را میخوانم جواب نمیدهند، [2] ای بی پدرها برای نُصرَت و یاری پروردگار خود مُنتَظِر چه هستید (سَبَب سستی در کار و نرفتن بسوی جهاد در راه خدا چیست؟) آیا نیست دینی که شما را گرد آورد (تا برای بدست آوردن سَعادَت دنیا و آخِرَت یکدیگر را کمک نمائید) و آیا نیست حَمیَّت و غِیرَتی که شما را (برای دَفع دشمن) تکان بدهد (برای حِمایَت از دین و اَهل آن) [3] در میان شما ایستاده فریاد کنان یاری و همراهی میطلبم،

سخن مرا گوش نمیدهید و فرمانم را پیروی نمیکنید تا اینکه (بر اثر نافرمانی و مخالفت با من) پیش آمدهای بد هویدا گردد (دشمن بر جان و مال و ایمان شما تسلّط پیدا نماید) بتوسّط شما خونخواهی نمیتوان نمود (با شما مقاومت با دشمن ممکن نیست) و بهمراهی شما مقصودی (در امر دین و دنیا) حاصل نمیشود[۵] شما را برای یاری برادرانتان دعوت کردم، ناله کردید (آخ و وای گفتید) مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد میکند، و (در رفتن بکارزار و یاری برادرانتان) مانند (راه رفتن) شتر بیماری که پشتش زخم است سستی کردید، و سپاه کمی از شما هم که بسوی من آمد نگران و ناتوانند مانند اینکه ایشان بسوی مرگ فرستاده میشوند و آنان مرگ را در مقابل خود می بینند. (سیّد رضی فرماید:)

میگویم: متذائب در سخن آنحضرت یعنی مضطرب و نگران است و این مأخوذ از گفتار عرب است که گفته اند تذاءبت الرّیح یعنی بادهای مضطرب و درهم وزید، و از این جهت گرگ ذئب نامیده شده که در رفتارش نگران است.

(۴۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي الْخَوارِجِ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ « لا حُكْمَ إلاّ لِلّهِ » قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] كَلِمَةُ حَقٍّ يُرادُ بِهَا الْباطِلُ، نَعَمْ إنَّهُ لا حُكْمَ إلاّ لِلّهِ[۲] وَلكِنْ هؤُلاءِ يَقُولُونَ: لا إمْرَةَ إلاّ لِلّهِ، وَإنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ أميرٍ بَرٍّ أوْ فاجِرٍ[۳] يَعْمَلُ فِي إمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللّهُ فِيهَا الْأجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيُقاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَراحَ مِنْ فاجِرٍ.

[۴] وَفِي رِوايَةٍ أُخْرى أنَّهُ عَلَيْهِ السَّلامُ لَمّا سَمِعَ تَحْكِيمَهُمْ قالَ:

حُكْمَ اللهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ . وَقَالَ :

أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبَرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ ، وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ ، إِلَى أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ ، وَتُدْرِكَهُ مَنِيَّتُهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه شنید سخن خوارج نهروان را :
« نیست حکمی مگر از جانب خدا » فرمود :

۱- سخن حقّی است که از آن اراده باطل میشود ، آری نیست حکمی مگر از جانب خدا (خداوند متعال حاکم بجمیع امور و واجب الاطاعه است و از مقتضیات احکام الهی آنست که باید در میان خلق امیر و رئیسی باشد تا امر معاش و معاد شان را منظّم نماید) ۲- ولیکن خوارج میگویند : امارت و ریاست (در بین خلق) مخصوص خداوند است ، و حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بدکار باشد ۳- مؤمن در امارت و حکومت او بطاعت مشغول است و کافر بهره خود را مییابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند) و خداوند در زمان او هر کس را با جل مقدّر میرساند (با بودن امیر مردم بجان هم نمیافتند) و بتوسّط او مالیات جمع میگردد (تا در وقت حاجت بکار بندد) و با دشمن جنگ میشود ، و راهها (از دزدها و یاغیها) ایمن میگردد ، و حق ضعیف و ناتوان از قوی و ستمکار گرفته میشود تا نیکوکار در رفاه و از (شرّ) بدکار آسوده ماند .

(سیّد رضی فرماید :) ۴- در روایت دیگر وارد شده که چون حضرت سخن خوارج را شنید (که میگفتند : نیست حکمی مگر از جانب خدا) فرمود : منتظر حکم خدا درباره (کشتن) شما هستم ، و فرمود : ۵- پرهیزکار در زمان امیر عادل بطاعت خدا مشغول است و زیانکار در زمان امیر فاجر بهره خود را مییابد تا اینکه عمر هر یک بسر آمده مرگ او را دریابد (آنگاه و بپاداش و این بکیفر کردار خود خواهد رسید) .

---

(۴۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱- إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ ، وَلَا يَغْدِرُ

مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعُ ۲ وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدِ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْساً، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ؟ قَاتَلَهُمُ اللهُ! ۳ قَدْ يَرَى الْحُوَّلُ الْقُلَّبُ وَجْهَ الْحِيلَةِ وَدُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللهِ وَنَهْيِهِ فَيَدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که در آن وفا را ستوده و حیله را نکوهش فرموده):

۱ وفا قرین راستی است، و من سپری نگاهدارنده تر از وفای بعهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم، و کسیکه بداند بازگشتش (در قیامت) چگونه است (و بچه نحوی از او حساب میکشند، هرگز) مکر نمیکند، ۲ ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم آن، مکر را زیرکی پندارند، و نادانان ایشان را زیرک خوانند، چه سودی میبرند این مکر کنندگان؟ خدا ایشان را بکشد! (مردم از شرّشان آسوده گردند، و یا اینکه خدا آنان را از رحمت خود دور فرماید) ۳ شخص زیرک و کاردان راه حیله و چاره هر کار را میداند و سبب اینکه حیله بکار نمیبرد آنست که امر و نهی خدا او را مانع میشود، و با اینکه حیله را دیده و دانسته و توانائی بکار بردن آنرا دارد ترک میکند، و کسیکه در دین از هیچ گناهی باک ندارد (مانند معاویه و عمرو ابن عاص) فرصت را از دست نداده در هر کاری بمکر و حیله دست اندازد (مقصود حضرت آنستکه اگر ترس از خدا نبود برای بکار بردن حیله و مکر، من از همه زبردست تر بودم).

---

(۴۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ

فَبَنِي الْآخِرَةِ ١ أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَلَّتْ حَذَّاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُّهَا ٢ أَلَا وَإِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَلِكُلٍّ مِنْهُمَا بَنُونَ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ كُلَّ وَلَدٍ سَيُلْحَقُ بِأُمِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٤ وَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ، وَغَداً حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ .

أَقُولُ: اَلْحَذَّاءُ: اَلسَّرِيعَةُ، وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرْوِيهِ جَذَّاءَ بِالْجِيمِ وَالذَّالِ أَيِ انْقَطَعَ دَرُّهَا وَخَيْرُهَا .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در مذمّت از متابعت هوای نفس و آرزوی بیجا):

١ ای مردم ترسناکترین چیزیکه از ابتلای شما بآن میترسم دو چیز است: اوّل پیروی از هوای نفس و دوّم آرزوی بیشمار، امّا پیروی از هوای نفس شخص را از راه حقّ باز میدارد، و آرزوی بیحساب آخرت را از یاد میبرد ٢ آگاه باشید دنیا بسرعت و تندی (از اهلش) رو میگرداند (اهل آن بزودی فانی میگردند، و دنیائیکه خوشگذرانی در آن و دل بستن بآن بی نتیجه میگردد) پس باقی نمانده از آن مگر ته مانده ای مانند باقیماندۀ آب ظرفی که کسی آنرا (سراشیب گرفته) ریخته باشد (در آن ظرف آبی باقی نمانده باشد مگر اندکی) ٣ و آگاه باشید که آخرت نزدیکست، و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید (بدستور خدا و رسول رفتار نموده باین زندگی موقّتی دل نبندید) و از فرزندان دنیا نباشید، زیرا بزودی در قیامت هر فرزندی بمادرش ملحق خواهد شد (پس فرزند دنیا در آتش و فرزند آخرت در بهشت خواهد رفت) ٤ و (بدانید) امروز (ایّام عمر فانی) روز عمل و کار است، و حساب و بازخواستی ندارد، و فردا (قیامت) روز حساب

و باز خواست است و موقع عمل و کار نیست (پس امروز را غنیمت شمرده در کاری که رضای خدا در آنست بکوشید تا در قیامت موقع حساب آسوده باشید . سید رضی فرماید :)

میگویم : حذّاء بمعنی سرعت و شتابست و بعضی جذّاء بجیم و ذال نقل میکنند ، یعنی در دل بستن بدنیا خیر و سودی نمیباشد .

(۴۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ بِالْاِسْتِعْدَادِ لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ بَعْدَ إِرْسَالِهِ جَرِيرَ ابْنَ عَبْدِ اللهِ الْبَجَلِيِّ إِلَى مُعَاوِيَةَ :

۱ إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَجَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ، وَصَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ، ۲ وَلٰكِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِيرٍ وَقْتاً لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِياً، وَالرَّأْيُ عِنْدِي مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا، وَلَا أَكْرَهُ لَكُمُ الْإِعْدَادَ، ۳ وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ، وَقَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَلَمْ أَرَ لِي إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكُفْرَ بِمَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، ۴ إِنَّهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْأُمَّةِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً، وَأَوْجَدَ لِلنَّاسِ مَقَالاً، فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَيَّرُوا .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از آنکه جریر ابن عبد الله بجلی را (برای گرفتن بیعت) نزد معاویه بشام فرستاد ، اصحاب آن بزرگوار (چون دانستند معاویه امر آنحضرا اطاعت نخواهد نمود ، پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن) گفتند مهیّا شدن در آن است

که برای جنگ با مردم شام آماده شویم (حضرت فرمود):

۱ـ آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد ایشان است (و هنوز جواب ما را نیاورده) بستن در است بروی آنان، و باعث روگردانیدن آنها است از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو بجنگ، ما را وادار نمود که فرمانترا قبول نکنیم ما را بنافرمانی آنها ایرادی نیست، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع ما بجنگ سبب انصراف آنان میشود)

۲ـ اما من برای جریر مدتی را معلوم کرده ام که بیش از آن توقف ننماید مگر (از معاویه) فریب خورده باشد (و او را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده) و رأی من مدارا نمودن (با ایشان) است، پس شما هم مدارا کنید و (اگر چه) بدم نمیآید که شما آماده برای جنگ باشید.

۳ـ «وَلَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هٰذَا الْأَمْرِ وَعَيْنَهُ» یعنی من بینی و چشم این کار را زده ام (این ضرب المثل عربی است که بجای ضرب المثل فارسی: من همه طرف این کار را پائیده ام، بکار میرود) و نهان و آشکار آنرا زیر و رو کرده ام، چاره ای برای خود ندیدم مگر جنگیدن (با معاویه و یارانش) یا کفر و انکار آنچه را که حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ آورده (زیرا جلوگیری نکردن از اضلال و گمراهی کفار و منافقین بی اعتنائی بامر خدا و رسول میباشد و آن برای علی کفر است، و برای اطاعت امر خدا و رسول البته با آنان جنگ کرده شرشان را دفع مینمایم. پس در موضوع سبب قتل عثمان که معاویه بآنحضرت نسبت میداد میفرماید:)

۴ـ عثمان بر امت حکومت میکرد و بدعتهای چندی (کارهای ناشایسته و مخالف ایمان) پدید آورد، و (آن کارهای زشت) سبب گفتگو بین مردم (مذمت و اعتراض) گردید، و ایشان هم (آنچه باید درباره او بگویند) گفتند و با او بمیل شدند، و تغییرش دادند (او را کشتند، پس نسبت قتل او بمن از طرف معاویه برخلاف واقع است).

(۴۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ ابْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ وَكَانَ قَدِ ابْتَاعَ سَبْيَ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَ بِهِ وَهَرَبَ إِلَى الشَّامِ

۱ قَبَّحَ اللهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ، ۲ فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَتَهُ، وَلَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَّتَهُ، ۳ وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ، وَانْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه مَصْقَلَة ابن هُبَیْرَه شیبانی گریخته نزد مُعاویه رفت، و او اسیران بنی ناجیه را از عامل امیرالمؤمنین خریده آزاد کرد، چون حضرت بهای آنرا مطالبه نمود خیانت کرده بشام گریخت (گروهی از بنی ناجیه بعد از جنگ صفّین با خوارج نهروان متّفق و با آنحضرت یاغی گشته رو بمدائن آوردند، حضرت مَعْقِل ابن قیس را با دو هزار سوار بجنگ آنها فرستاد، چون مَعْقِل در کنار دریای فارس بایشان رسید جنگید و رئیس بنی ناجیه خِرّیت ابن راشد را با اصحابش بقتل رسانید، و پانصد تن زن و مرد و بچه را که در اوّل نصرانی و بعد مسلمان آنگاه مرتدّ شده و بخِرّیت ملحق گشته بودند اسیر کرد، و در برگشتن رسید به اردشیرخرّه که اسم شهری است در خوزستان و در آنجا مَصْقَلَه از جانب امیرالمؤمنین حاکم بود اسیران باو پناه برده آزادی خودشان را درخواست نمودند مَصْقَلَه آنانرا از مَعْقِل بپانصد هزار درهم خریده آزاد کرد و وعده داد که در وقت معیّن آن مبلغ را برای حضرت بفرستد، پس مَعْقِل بکوفه رفته واقعه را خدمت حضرت عرض کرد، آن بزرگوار منتظر بود که مَصْقَلَه پانصد هزار درهم بفرستد، چون دیر کرد نامه‌ای باو نوشت که یا مال را بفرست یا حاضر شو تا بکار تو رسیدگی شود، مَصْقَلَه بخدمت حضرت رسید و دویست هزار درهم ادا نمود، و نتوانست باقی را پرداخت نماید، چند روزی مهلت خواست و شبانه نزد معاویه بشام گریخت، چون حضرت گریختن او را شنید فرمود):

۱ خدا مَصْقَلَه را زشت سازد رفتاری کرد مانند رفتار بزرگان (اسیرانی خریده آزاد نمود) و گریخت مانند گریختن بندگان، ۲ پس هنوز مدح کننده را گویا نکرده خاموش گردانید، و توصیف کننده تصدیق کار او را ننموده مجبور بتوبیخ و سرزنشش گردید (آزاد کردن اسیران سبب مدح و ثنای او شد، لیکن چون برای پرداخت بهای آنها نزد دشمن گریخت مدح خود را بذمّ تبدیل نموده سبب ملامت خلق گردید) ۳ و اگر میماند و نمیرفت آنچه را که مقدور او بود میگرفتیم، و (برای دریافت باقی) منتظر زیاد شدن مال او میگردیدیم.

(۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَقْنُوطٍ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَلَا مَخْلُوٍّ مِنْ نِعْمَتِهِ، وَلَا مَأْيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ، وَلَا مُسْتَنْكَفٍ عَنْ عِبَادَتِهِ، اَلَّذِي لَا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ، وَلَا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ. [۲] وَالدُّنْيَا دَارٌ مُنِيَ لَهَا الْفَنَاءُ، وَلِأَهْلِهَا مِنْهَا الْجَلَاءُ، وَهِيَ حُلْوَةٌ خَضْرَاءُ، وَقَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ، وَالْتَبَسَتْ بِقَلْبِ النَّاظِرِ. [۳] فَارْتَحِلُوا مِنْهَا بِأَحْسَنِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ، وَلَا تَسْأَلُوا فِيهَا فَوْقَ الْكَفَافِ، وَلَا تَطْلُبُوا مِنْهَا أَكْثَرَ مِنَ الْبَلَاغِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در مذمّت دنیا و مفاسد آن):

[۱] سپاس خداوندی راست که هیچکس نا امید از رحمت او نیست، و نعمت او همگانرا شامل است، و از آمرزش او احدی نومید نبوده، و پرستش او برای کسی سبب سرشکستگی نمیباشد (زیرا تنها او سزاوار پرستش است و بسبب عبادت و پرستش تکبّر نکند تا بنده سرشکسته شود) خدائیکه از رحمت دریغ نمیکند، و نعمت او زوال نمیپذیرد. [۲] دنیا سرائی است فنا و نیستی برای آن و برای اهلش رخت بربستن مقدّر گردیده است، و آن (در نظر اهلش) خوشگوار و سبز و خرّم است، و (بسبب گول زدن و غافل نمودن آن اینستکه) شتابان بسراغ خواهان و طالبش میآید، و علاقه و محبّت خود را بدل نظر کننده وارد میکند. [۳] پس کوچ کنید از آن (دل بندبان نگشته مهیّای سفر آخرت شده و آسایش در آنجا را بخواهید) و از بهترین متاع خود (پرستش خالق و خدمت بخلق) توشه بردارید، و در آن بیش از حاجت نطلبید، و از آن زیادتر از آنچه بشما رسیده نخواهید (برای گرد آوردن مال در دنیا تلاش نکنید، زیرا در حلال آن حساب و بازپرسی است، و در حرام آن عقاب و کیفر).

---

(۴۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

عِندَ عَزْمِهِ عَلَى الْمَسِيرِ إلَى الشَّامِ:

١ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ، وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ، وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ. ٢ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ: لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا، وَالْمُسْتَصْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا.

وَابْتِدَاءُ هٰذَا الْكَلَامِ مَرْوِيٌّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَقَدْ قَفَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِأَبْلَغِ كَلَامٍ، وَتَمَّمَهُ بِأَحْسَنِ تَمَامٍ، مِنْ قَوْلِهِ: وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ إِلَى آخِرِ الْفَصْلِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه تصمیم حرکت بشام گرفته (چون در نُخَیْلَه که اسم موضعی است در بیرون کوفه برای جنگ با معاویه، پای مبارک در رکاب نهاد، این دعا را که برای مسافرت و سپردن خواسته و خانواده به پناه خدا بهترین دعا است خواند):

١ بار خدایا از مشقت سفر و اندوه بازگشتن (که بر اثر مرگ کسان یا تلف شدن مال پیش آید) و بدی نگاه کردن (مردم) در اهل و مال فرزند بتو پناه میبرم ٢ بار خدایا تو در سفر همراه و در خانواده جانشین منی، و غیر از تو کسی نیست که بتواند در سفر همراه و در وطن جانشین باشد، زیرا هر که (در وطن) جانشین باشد (در سفر) همراه نیست، و هر که همراه باشد جانشین نیست (سید رضی فرماید):

ابتدای این کلام از رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده، و حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ در پی آن از وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ تا آخر فرمایش بهترین سخن را فرموده و آنرا بهترین وجهی تمام کرده است.

(۴۷) وَمِن کَلامٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ

فی ذِکرِ الکُوفَةِ:

کَأَنّی بِكِ یا کُوفَةُ تُمَدِّینَ مَدَّ الأَدیمِ العُکاظِیِّ، تُعرَکینَ بِالنَّوازِلِ، وَتُرکَبینَ بِالزَّلازِلِ[۲] وَإِنّی لَأَعلَمُ أَنَّهُ ما أَرادَ بِكِ جَبّارٌ سُوءاً إِلّا ابتَلاهُ اللهُ بِشاغِلٍ أَو رَماهُ بِقاتِلٍ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در بارۀ کوفه (و از ویران شدن آن و ظلم و جور ستمکاران که بعد از آن بزرگوار بر اهل آن وارد ساختند خبر میدهد):

[۱] ای کوفه گویا ترا می بینم که (بر اثر آمد و رفت لشگرهای گوناگون و پیش آمد هرج و مرج) کشیده میشوی مانند چرم عکاظی (که در وقت دباغی کش و واکش و مالش آن بسیار است، و عکاظ اسم بازاری بوده در بیابانی میان نخله و طائف، و عرب پیش از اسلام هر سال یکماه در آنجا گرد آمده اشعار خوانده در حسب و نسب بر یکدیگر فخر و مباهات مینمودند، و بیشتر متاعی که در آنجا خرید فروش میشده چرم بوده، لذا بسفر باید :) و از پیش آمد حادثه ها (ظلم و جور ستمکاران مانند چرم در وقت دباغی) پایمال میشوی، و جنبشها (انواع مصیبت و بلاء) بر تو وارد میشود[۲] و من میدانم هیچ ستمگری بر تو ارادۀ ظلم و جور نکند مگر آنکه خداوند او را بابتلائی مبتلی یا کشنده ای را بر او مسلط گرداند (این خبر از جملۀ اخبار بغیب آنحضرتست، چنانکه در تواریخ وقائع کوفه و پیش آمدها بر ستمکاران آن شرح داده شده است).

---

(۴۸) وَمِن خُطبَةٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ

عِندَ المَسیرِ إِلَی الشّامِ:

[۱] اَلحَمدُ لِلّهِ کُلَّما وَقَبَ لَیلٌ وَغَسَقَ، وَالحَمدُ لِلّهِ کُلَّما لاحَ نَجمٌ وَخَفَقَ،

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ، وَلَا مُكَافَاءِ الْإِفْضَالِ ۲ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ مُقَدِّمَتِي، وَأَمَرْتُهُمْ بِلُزُومِ هٰذَا الْمِلْطَاطِ حَتّٰى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي ۲ وَ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَقْطَعَ هٰذِهِ النُّطْفَةَ إِلَى شِرْذِمَةٍ مِنْكُمْ مُوَطِّنِينَ أَكْنَافَ دِجْلَةَ، فَأُنْهِضَهُمْ مَعَكُمْ إِلَى عَدُوِّكُمْ، وَأَجْعَلَهُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّةِ لَكُمْ.

أَقُولُ: يَعْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمِلْطَاطِ هٰهُنَا السَّمْتَ الَّذِي أَمَرَهُمْ بِلُزُومِهِ وَهُوَ شَاطِئُ الْفُرَاتِ، وَيُقَالُ ذٰلِكَ أَيْضاً لِشَاطِئِ الْبَحْرِ، وَ أَصْلُهُ مَا اسْتَوَى مِنَ الْأَرْضِ، وَيَعْنِي بِالنُّطْفَةِ مَاءَ الْفُرَاتِ، وَهُوَ مِنْ غَرِيبِ الْعِبَارَاتِ وَعَجِيبِهَا.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در نخیله) هنگام رفتن بشام

(جنگ صفّین در بیست و پنجم ماه شوّال سال سی و هفت هجری فرموده):

۱ سپاس خداوند را سزا است هر بار که شب گردد و جهان رو بظلمت و تاریکی نهد، و ستایش حقتعالی را روا است هر وقت که ستاره هویدا و پنهان شود (همیشه در هر وقتی از اوقات حمد و شکر خدای متعال بر هر کس واجب لازم است) و حمد بیشمار معبودی را است که مستجمع جمیع صفات کمالیّه است، و نعمت و بخشش او تمامی ندارد (همگان را شامل است) و فضل و کرمش را هیچ چیز برابری نمیکند ۲ و بعد جلوداران لشگر خود (زیاد ابن نضر و شریح ابن هانی) را (با دوازده هزار سوار) فرستادم، و بایشان دستور دادم که در کنار فرات درنگ نمایند تا فرمان من (در خصوص حرکت) بآنها برسد، مصلحت در این دیدم که از این آب (فرات) عبور کرده نزد عدّه‌ای از شما (مسلمانان) روم که در اطراف دجله ساکن (اهل مدائن) هستند و ایشان را تجهیز کرده با شما بجنگ دشمنان بیاورم، و آنها را برای شما کمک قرار دهم. (سیّد رضیّ فرماید):

میگویم : منظور حضرت از لفظ مِلطاط در اینجا موضعی بوده است کنار فرات که جلوداران لشکر خود را بفرود آمدن در آنجا امر فرموده ، و نیز بساحل وکنار دریا هم مِلطاط گفته میشود ، واین لفظ در اصل بمعنی زمین هموار است ، ومقصود حضرت از لفظ نُطفَة (که بمعنی آب صافی است کم یا زیاد) آب فرات است ، واین تعبیر از عبارات غریبه وشگفت آور است .

(۴۹) (وَمِنْ خُطبَةٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ):

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَطَنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلامُ الظُّهُورِ وَامْتَنَعَ عَلى عَيْنِ الْبَصِيرِ ۲ فَلا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ ، وَلا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ ۳ سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلا شَيْءَ أَعْلى مِنْهُ ، وَقَرُبَ فِي الدُّنُوِّ فَلا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلَا اسْتِعْلاؤُهُ بَاعَدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ ، وَلا قُرْبُهُ سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ ۴ لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ ، وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ ۵ فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلامُ الْوُجُودِ عَلى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ ، تَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ ، وَالْجَاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً كَبِيراً .

۱ از خطبه‌های آنحضرت عَلَيهِ السَّلامُ است (در صفات حق تعالی) :

سپاس مخصوص خداوندی است که دانای بأمور پنهانی است (پنهانیها نزد او هویدا است ، پس آنچه آشکار است بطریق اولی دانا است) ونشانهای ظاهر وهویدا (جمیع موجودات) بر وجود وهستی او دلالت دارد (از روی علامات وآثار ظاهر وپیدا است ، زیرا مخلوق بخالق نیازمند است ، ونمیشود که ممکن

بجودی خود دارای وجود و هستی گردد) و دیدن او با بینائی چشم محال است (زیرا در مکانی نیست تا بچشم دیده شود)[۲] پس چشم کسیکه او را ندیده (هستی و بودنش را) انکار نمیکند (زیرا آثار هستی او را می بیند) و دل کسیکه هستی او را (از آثار و علامات) دانسته بکنه ذاتش پی نمیبرد،[۳] در بلندی (بر همه) برتری دارد، و هیچ چیز از او بالاتر نیست، و در نزدیکی (بهمه) نزدیک است، و هیچ چیز از او نزدیکتر نیست، پس (چون بهمه احاطه دارد) بلندی او او را از مخلوقاتش دور نکرده، و نزدیکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر ننموده،[۴] عقلها را بر حد و نهایت صفت خود آگاه نساخته (زیرا برای صفات که عین ذات او است حدی نیست) ولی آنها را از شناختن خویش بقدر واجب باز نداشته (زیرا عقول اگرچه بکنه ذات و صفات او پی نمیبرند ولی بقدر واجب از آثار و علامات بمعرفت و شناسائیش راه برده باو اعتراف کرده اند)[۵] پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منکر او گواهی میدهد (کسانیکه خدا را بگفتار و کردار انکار میکنند آثار و علامات موجوده گواهی میدهد که در دل باو اقرار دارند) و منزه است خداوند از گفتار آنهائیکه او را بخلق تشبیه میکنند، و کسانیکه او را انکار مینمایند.

(۵۰) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:)

[۱] إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللهِ،[۲] فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُرْتَادِينَ، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ،[۳] وَلٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هٰذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ! فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنَى.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان آنچه سبب فتنه و فساد میشود):

۱ منشأ فتنه و فسادها (در میان مردم) پیروی از خواهشهای نفس است، و احکامیکه بر خلاف شرع صادر گردد، کتاب خدا (قرآن کریم) با آن خواهشها و حکمها مخالف است، و (همچنین از اسباب فتنه و فساد آنستکه) گروهی از مردم دیگرا از بر خواهشها و حکمهای بر خلاف دین یاری و پیروی میکنند (چون حق و باطل را درهم مینمایند فتنه و فساد ظاهر میشود) ۲ پس اگر باطل با حق درهم نمیشد راه حق بر خواهان آن پوشیده نمیگردید، واگر حق در میان باطل پنهان نمیبود دشمنان (هرگز) نمیتوانستند از آن بدگوئی کنند ۳ ولیکن چون قسمتی از حق و قسمتی از باطل فراگرفته و درهم میگردد پس آنگاه شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا میکند (برای اضلال و گمراهی فرصت بدست آورده، و باطل را در نظر خواهان حق جلوه میدهد و راه بدگوئی را برای دشمنان دین باز مینماید) و کسانیکه لطف خدا شامل حالشان گردیده است (از اضلال و گمراهی شیطان) نجات مییابند (و از آمیزش حق با باطل در شبهه نمیافتند).

(۵۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[لَمَّا غَلَبَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ أَصْحَابَهُ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» عَلَى شَرِيعَةِ الْفُرَاتِ بِصِفِّينَ، وَمَنَعُوهُمْ مِنَ الْمَاءِ:]

۱ قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّةٍ، وَتَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ، أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ، ۲ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. ۳ أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است آنگاه که لشگر معاویه در جنگ صفین بر اصحاب آن بزرگوار پیشی جسته راه ورود به آب فرات را تصرف در آورده آنان را از برداشتن آب مانع گشتند:

[1] لشکر معاویه (با تصرّف شریعهٔ فرات و منع شما از برداشتن آب) کارزار با شما را طالبند، پس شما یا بر ذلّت و خواری اقرار کرده شجاعت و شرافت را از دست بدهید (اظهار عجز و ناتوانی کرده از تشنگی بیچاره شده خود را بدشمن تسلیم نمائید) یا آنکه شمشیرها تان را از خونها (ی ایشان) سیراب کنید تا از آب سیراب شوید [2] پس مرگ (حقیقی) در زندگانی شما است اگر مغلوب بشوید، و (حقیقت) زندگانی در مرگ شما است آنگاه که (بر دشمن) غالب آئید (مرگ با عزّت و شرافت بهتر است از زندگانی با ذلّت و خواری) [3] آگاه باشید که معاویه عدّهٔ قلیلی از گمراهان و نادانان را بکارزار آورده (با اینکه لشکر معاویه زیاد بوده ایشان از ابعدّهٔ قلیلی تعبیر فرموده، اشاره است با اینکه بعلم جنگ آشنا نیستند) و حقیقت امر را (که جنگ برای بدست آوردن سلطنت و ریاست) از آنان پنهان نموده (و خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده) تا اینکه آنها گلوهای خود را هدف (تیرای) مرگ قرار داده اند (از روی نادانی و گمراهی برای کشته شدن آماده هستند).

(۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُهَا بِرِوَايَةٍ، وَنَذْكُرُهَا هٰهُنَا بِرِوَايَةٍ أُخْرٰى لِتَغَايُرِ الرِّوَايَتَيْنِ :]

[1] أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ، وَآذَنَتْ بِانْقِضَاءٍ، وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا، وَأَدْبَرَتْ حَذَّاءَ، فَهِيَ تَحْفِزُ بِالْفَنَاءِ سُكَّانَهَا، وَتَحْدُو بِالْمَوْتِ جِيرَانَهَا، وَقَدْ أَمَرَّ مِنْهَا مَا كَانَ حُلْوًا، وَكَدِرَ مِنْهَا مَا كَانَ صَفْوًا [2] فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا سَمَلَةٌ كَسَمَلَةِ الْإِدَاوَةِ، أَوْ جُرْعَةٌ كَجُرْعَةِ الْمَقْلَةِ، لَوْ تَمَزَّزَهَا الصَّدْيَانُ لَمْ يَنْقَعْ [3] فَأَزْمِعُوا عِبَادَ اللهِ الرَّحِيلَ عَنْ هٰذِهِ الدَّارِ الْمَقْدُورِ عَلٰى أَهْلِهَا الزَّوَالُ، وَلَا يَغْلِبَنَّكُمْ فِيهَا الْأَمَلُ،

وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمْ فِيهَا الْأَمَدُ ۴ فَوَاللَّهِ لَوْ حَنَنْتُمْ حَنِينَ الْوُلَّهِ الْعِجَالِ ، وَدَعَوْتُمْ بِهَدِيلِ الْحَمَامِ ، وَجَأَرْتُمْ جُؤَارَ مُتَبَتِّلِ الرُّهْبَانِ ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ، الْتِمَاسَ الْقُرْبَةِ إِلَيْهِ فِي ارْتِفَاعِ دَرَجَةٍ عِنْدَهُ ، أَوْ غُفْرَانِ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ ، وَحَفِظَتْهَا رُسُلُهُ لَكَانَ قَلِيلاً فِيمَا أَرْجُو لَكُمْ مِنْ ثَوَابِهِ ، وَأَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ ۵ وَاللَّهِ لَوِ انْمَاثَتْ قُلُوبُكُمُ انْمِيَاثاً ، وَسَالَتْ عُيُونُكُمْ «مِنْ رَغْبَةٍ إِلَيْهِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ» دَماً ، ثُمَّ عُمِّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بَاقِيَةٌ ، مَا جَزَتْ أَعْمَالُكُمْ «وَلَوْ لَمْ تُبْقُوا شَيْئاً مِنْ جُهْدِكُمْ» أَنْعُمَهُ عَلَيْكُمُ الْعِظَامَ ، وَهُدَاهُ إِيَّاكُمْ لِلْإِيمَانِ .

از خُطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بیان بیوفائی دُنیا و اهمیّت ندادن بآن و ترغیب مردم بآخرت و بزرگ شمردن ثواب و عقاب و نعمتهای حقتعالی) این خُطبه پیش از این بروایت اختیار و نقل شده، و در اینجا از روی روایت دیگری برای اختلافی که در این دو روایت است بیان میکنیم:

۱ آگاه باشید دنیا رو بفنا و نیستی نهاده، و (بر اثر تغییراتی که در آن مشاهده میشود) در گذشتش را اعلام کرده، و خوشی آن باقی نمانده، (مانند جوانی و تندرستی) و بتندی (از اهلش) رو بر میگرداند، و ساکنین خود را بفنا و نیستی میکشاند، و همسایگانرا بسوی مرگ میراند (تا بگورستان بسپارد) و شیرینیهای آن بتلخی مُبدّل شد (مانند جوانی که به پیری و تندرستی که به بیماری تبدیل میگردد) و صافیهای آن تیره گردید (پس اکنون که تغییرات در آن آنی و فوری و بهره از آن موقّتی است، نبایستی بآن دلبند شد) ۲ پس از این دنیا (نسبت بزندگانی هرکس زمانی) باقی نمانده مگر ته مانده ای (چند روزی) مانند ته ماندهٔ آب در مشک کوچکی، یا باقی نمانده از آن مگر جرعه ای

(مدّت کمی) مانند جرعهٔ مَقلَة (عادت عرب براینستکه چون تشنگان در بیابان اندک آبی یابند، سنگ ریزه در ظرفی ریخته آنقدر آب بر آن ریزند که آن سنگریزه‌ها را بپوشاند، پس هریک آن مقدار آب را برای رفع تشنگی بیاشامد، و باین طریق آب اندک را میان خودشان قسمت کنند، و آن سنگریزه‌ها را مَقلَة گویند) پس تشنه (دنیا که مدّت کمی از عمرش باقی مانده) اگر بمکد آن ته مانده (و یا آن جرعهٔ مقلة)[3] را (بدنیا دل بسته از آخرت چشم پوشد) تشنگی او برطرف نشود (بهره‌ای که در نظر دارد بدست نیاورد) پس ای بندگان خدا (اکنون که رفتار دنیا باشما چنین است) برای کوچ کردن از این سرا که برای اهلش زوال و نیستی مقدّر شده آماده شوید، و آرزو بر شما غالب نشود، و مدّت زندگانی در آن بنظر شما طولانی نیاید (بآرزوهای بیجا تکیه نکنید و از مرگ غافل نباشید که ناگاه شما را دریابد)[4] پس سوگند بخدا اگر بنالید مانند نالهٔ شتران غمزدهٔ فرزند مرده، و بخوانید مانند صدای کبوتر، و فریاد و زاری نمائید مانند فریاد و زاری راهبی که دنیا را ترک کرده، و از مالها و فرزندان در راه خدا بگذرید برای درخواست تقرّب باو از جهت بلندی مقام و منزلت نزد او، یا آمرزش گناهی که نوشته شده و فرشتگان او آن گناه را ثبت نموده اند، هر آینه کم است در مقابل ثوابی که از جانب خداوند متعال من برای شما امیدوارم، و (همچنین) کم است در برابر عذاب او که من از آن برای شما میترسم (ثواب و پاداش عبادت و پرستش خدا که من بشما امر میکنم بیشتر است از پاداش عبادتی که شما در طلب آن تضرّع و زاری میکنید و بآنچه که وسیلهٔ تقرّب است دست میاندازید، و عقاب و کیفر معصیتی که من شما را از آن نهی مینمایم سخت‌تر است از معصیتی که شما در آمرزش آن ناله و سوگواری مینمائید، خلاصه پاداش عبادت و بندگی خدا و کیفر معصیت و نافرمانی او که من میدانم از حیطهٔ ادراک و فهم شما بیرون است، پس کوشش کنید در آنچه که امر میکنم، و چشم بپوشید از آنچه که نهی مینمایم)[5]. و سوگند بخدا اگر برای شوق بحقتعالی یا برای ترس از او دلهای شما گداخته شود و از چشمهایتان خون جاری گردد و بدینمنوال زندگی کنید در دنیا مادامی که باقی است، این اعمال و منتهی درجهٔ کوشش شما برابری با نعمتهای بزرگ خداوند که بشما عطا فرموده نمینماید، و مساوی راهنمائی نمودن او شما را بسوی ایمان نمیگردد.

(وَ مِنهَا)

(فی ذِکرِ یَومِ النَّحرِ وَ صِفَةِ الأُضحِیَةِ)

ۓ وَمِن تَمامِ الأُضحِيَّةِ استِشرافُ أُذُنِها، وَسَلامَةُ عَينِها، فَإذا سَلِمَتِ الأُذُنُ وَالعَينُ سَلِمَتِ الأُضحِيَّةُ وَتَمَّت ۲ وَلَو كانَت عَضباءَ القَرنِ تَجُرُّ رِجلَها إلَى المَنسَكِ. وَالمَنسَكُ هٰهُنا المَذبَحُ.

وقسمتی ازاین خطبه در بیان عید قربان وصفت حیوان قربانی است:

ۓ از جمله شرائط حیوان قربانی آنستکه تمام گوش باشد (بریده وشکافته نباشد) وچشم سالم باشد، پس اگر گوش وچشم بی عیب بود، قربانی صحیح ودرست است ۲ واگر شاخ شکسته باشد (برای قربانی صلاحیت ندارد، مانند گوسفند پاشکسته است که) برای رفتن بقربانگاه می لنگد (قربانی گوسفند پاشکسته وشاخ شکسته درست نیست. سید رضی فرماید:) مَنسَك (اگرچه بمعنی محل عبادت وپرستش است، ولیکن) در اینجا بمعنی قربانگاه وآن موضعی است که قربانی را درآنجا سر میبرند.

(۵۳) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ)

(فِي ذِكرِ البَيعَةِ:)

ۓ فَتَداكُّوا عَلَيَّ تَداكَّ الإبِلِ الهِيمِ يَومَ وِردِها قَد أَرسَلَها راعِيها، ۲ وَخُلِعَت مَثانِيها، حَتّىٰ ظَنَنتُ أَنَّهُم قاتِلِيَّ، أَو بَعضُهُم قاتِلُ بَعضٍ لَدَيَّ وَقَد قَلَّبتُ هٰذَا الأَمرَ بَطنَهُ وَظَهرَهُ، حَتّىٰ مَنَعَنِي النَّومَ، فَما وَجَدتُنِي يَسَعُنِي إلّا قِتالُهُم، أَوِ الجُحُودُ بِما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ) ۳ فَكانَت مُعالَجَةُ القِتالِ أَهوَنَ عَلَيَّ مِن مُعالَجَةِ العِقابِ، وَمَوتاتُ الدُّنيا أَهوَنُ عَلَيَّ مِن مَوتاتِ الآخِرَةِ.

۱ از سخنان آنحضرت علیه السلام است در بیان بیعت کردن (مردم با آن بزرگوار):
پس (از کشته شدن عثمان) مردم نزد من خود را بیکدیگر زده (برای بیعت نمودن) ازدحام نمودند مانند ازدحام شتر تشنه هنگام آشامیدن آب که عقال و ریسمانش باز شده و ساربان رهایش نموده باشد (و بطوری بر من هجوم آوردند) که گمان کردم میخواهند مرا بقتل رسانند، یا بعضی از ایشان قصد دارند در حضور من بعض دیگر را بکشند (پس بیعتشان را قبول کردم) و ۲ (چون بعد از آن دسته مانند طلحه و زبیر نقض عهد کرده پیمان شکستند) من ظاهر و باطن این امر را زیر و رو نمودم بطوریکه (اندیشه در اینباب) مرا از خواب باز داشت، پس طاقت نیاوردم مگر بجنگیدن با ایشان (که پیمان شکستند) یا انکار آنچه که محمد صلّی الله علیه و آله آورده است (زیرا پیکار با یاغیها بر امام واجب است و در صورت قدرت و توانائی اگر با آنان جنگ نکند ترک واجب کرده و آن برای امام مانند آن بود که احکام حضرت رسول را انکار نموده باشد، و چون انکار احکام رسول خدا سبب عذاب الهی است) ۳ پس علاج جنگیدن بر من آسانتر بود از علاج عذاب الهی، و مرگهای دنیا (مشقتها و سختیها) بر من آسانتر است از مرگها (و عذابها) ی قیامت.

(۵۴) وَ مِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(وَقَدِ اسْتَبْطَأَ أَصْحَابُهُ إِذْنَهُ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ بِصِفِّينَ:)

۱ أَمَّا قَوْلُكُمْ: أَكُلَّ ذٰلِكَ كَرَاهِيَةَ الْمَوْتِ؟ فَوَاللهِ مَا أُبَالِي دَخَلْتُ إِلَى الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَيَّ. ۲ وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: شَكّاً فِي أَهْلِ الشَّامِ، فَوَاللهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ يَوْماً إِلَّا وَأَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِي طَائِفَةٌ فَتَهْتَدِيَ بِي، وَتَعْشُوَ إِلَى ضَوْئِي ۳ وَذٰلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَى ضَلَالِهَا وَإِنْ كَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است در صِفّین موقعی که اصحاب آن بزرگوار تصوّر کردند در شروع بجنگیدن (با مردم شام) درنگ و کندی مینماید (چون در صفّین آب بتصرّف حضرت درآمد و از اهل شام ممانعت نمود چند روزی جنگ متارکه گشت، پس بعضی از لشکریان گفتند تأمّل او در فرمان بجنگ شاید برای اینست که از مرگ و کشته شدن میترسد، و برخی دیگر گفتند شاید برای اینست که در وجوب جنگیدن با مردم شام شکّ و تردید دارد، حضرت در پاسخ آنان فرمود):

۱ امّا سخن شما که آیا اینهمه تأمّل و درنگ من برای ترس از مرگ و کشته شدن است؟ پس سوگند بخدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ (کشته شدن در میدان کارزار) یا اینکه ناگاه مرگ مرا دریابد ۲ و امّا سخن شما در اینکه (فرمان جنگیدن نمیدهم برای آنستکه در وجوب کارزار) با اهل شام مرا شکّ و تردیدی است، پس سوگند بخدا یک روز جنگ کردن را بتأخیر نینداختم مگر برای آنکه میخواهم گروهی (از ایشان) بمن ملحق گردیده هدایت شوند (از گمراهی دست کشیده براه راست قدم نهند) و بچشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند ۳ و این تأمّل و درنگ در کارزار نزد من محبوبتر است از اینکه آن گمراهان را بکشم و اگر چه (ایشان دست از ضلالت و گمراهی برنداشته بالآخره کشته میشوند و در قیامت) با گناهانشان (مخالفت با امام و پیروی نمودن از دشمنان آنحضرت) بازمیگردند (گرفتار خواهند شد).

(۵۵) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ:

۱ وَلَقَدْ كُنّا مَعَ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ) نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذٰلِكَ إِلّا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً وَمُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلَى مَضَضِ الأَلَمِ، وَجِدّاً فِي جِهَادِ العَدُوِّ ۲ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنّا وَالآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلانِ تَصَاوُلَ الفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ المَنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنّا ۳ فَلَمّا رَأَى اللهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الكَبْتَ، وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ، وَمُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَايْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در آن ثبات قدم خویش و سائر اصحاب حضرت رسول و فداکاریها شانرا در جنگها برای یاری دین مقدس اسلام بیان فرموده، و اصحاب شرا بجهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان ترغیب نموده آنانرا از سستی در این امر توبیخ و سرزنش مینماید):

۱ ما (برای یاری دین اسلام زمانیکه) با رسولخدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم پدران و فرزندان وبرادران و عموهای خود را (در جنگها) میکشتیم، و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما افزوده اطاعت و فرمانبرداری پیش میگرفتیم، و ثبات قدم ما را در راه راست میافزود، و شکیبائی ما را بر سوزش درد و سعی و کوششمان را برای جهاد با دشمن زیاد مینمود ۲ و (در کارزارهای زمان پیغمبر روش جنگیدن ما با دشمن چنین) بود مردی از ما با یکی از دشمن بیکدیگر حمله کرده با هم در میافتادند مانند درافتادن دو حیوان نر و بجان یکدیگر میافتادند (در صدد کشتن هم بر میآمدند) تا کدام یک دیگری را از جام مرگ سیراب نماید (او را بکشد) پس گاهی ما بر دشمن ظفر میافتیم و گاهی دشمن بر ما غالب میگشت، ۳ چون خداوند راستی ما را دید (از همه چیز گذشتن در راه اسلام را از ما نشان دادیم) دشمن ما را خوار و فیروزی را نصیب ما گردانید، تا اینکه اسلام مستقر (و امر دین منظم) گردید مانند شتریکه در موقع استراحت سینه و گردن خود را بر زمین میافکند (از اضطراب و نگرانی از دشمن رهائی یافت) و در جاهای خود بخش شد (حقیقت آن در همه جای جهان منتشر گردید) ۴ و بجان خودم سوگند اگر رفتار ما (در یاری اسلام) مانند رفتار شما بود (و در پیکار با دشمن مانند شما سستی و سهل انگاری مینمودیم) پایهٔ دین برقرار نمیگردید (خداشناسی پیدا نمیشد) و شاخهٔ درخت ایمان سبز نمیگشت (قوانین اسلام منتشر نمیگردید) ۵ و سوگند بخدا از این رفتار (ناپسندیده و سستی در کارزار بعوض شیر از ناقهٔ دنیا) خون خواهید دوشید، و در پی آن (وقتی دشمن بر شما مسلط گردد) پشیمان خواهید گشت.

(۵۶) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(لِأَصْحابِهِ:)

[۱] أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْدَحِقُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ ما يَجِدُ، وَيَطْلُبُ ما لا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ. [۲] أَلا وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرآءَةِ مِنِّي، أَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكاةٌ وَلَكُمْ نَجاةٌ، وَأَمَّا الْبَرآءَةُ فَلا تَتَبَرَّأُوا مِنِّي [۳] فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمانِ وَالْهِجْرَةِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است برای اصحاب خود (اهل کوفه که بآنان خبر میدهد بَلِيَّه‌ای را که بعد از آن بزرگوار بآن مُبتَلی میشوند و دستور میفرماید که در آن هنگام چگونه رفتار نمایند):

[۱] آگاه باشید که بزودی بعد از من مردی گشاده گلو و شکم برآمده (مُعاوِيَةُ بْنُ أَبي سُفيان) بر شما غالب میشود، میخورد آنچه بیابد و میخواهد آنچه نیابد (هرچه میخورد سیر نمیگشت تا اینکه میگفت سُفره را برچینید خسته شدم و سیر نگردیدم. گفته‌اند پُرخوری او بر اثر نفرین حضرت رسول بود آنگاه که کس بطلب او فرستاده دید بخوردن مشغول است، بازگشت و گفت طعام میخورد، دیگرباره فرستاد باز بخوردن مشغول بود، پس آنحضرت فرمود: اَللّٰهُمَّ لا تُشْبِعْ بَطْنَهُ یعنی بارخدایا شکم او را سیر مگردان) پس (در صورت قُدرَت و توانائی) او را بکشید و اگرچه هرگز او را نخواهید کشت (توانائی کشتن او را ندارید) [۲] آگاه باشید بزودی آن مرد شما را بناسزا گفتن و بیزاری جستن از من اَمر میکند، پس اگر شما را بناسزا گفتن مجبور نمود مرا دشنام دهید، زیرا ناسزا گفتن برای من سبب عُلوّ مَقام میشود و برای شما باعِث بر نَجات و رهائی (از شَرّ او) است، و امّا در بیزاری جستن، پس از من بیزاری نجوئید (در باطن دوستدارم باشید) [۳] زیرا من بفِطرت اسلام تَوَلُّد یافته‌ام (هیچگاه در راه کُفر و شِرک قَدَم ننهاده از اوّل اسلام اختیار نموده‌ام نه مانند سائرین که کافر و بت‌پرست بوده مسلمان گردیده‌اند)

و در ایمان و هجرت (بیرون رفتن از وطن برای نصرت و یاری رسولخدا) سبقت و پیشی گرفتم (اوّل مردی که به پیغمبر ایمان آورد و برای پیشرفت دین اسلام او را یاری کرد من بودم، پس بیزاری از من بیزاری از خدا است و بیزاری از خدا موجب عذاب ابدی است).

(۵۷) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

كَلَّمَ بِهِ الْخَوارِجَ:

أَصابَكُمْ حاصِبٌ، وَلا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ[1] أَبَعْدَ إيماني بِاللَّهِ وَجِهادي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَشْهَدُ عَلى نَفْسي بِالْكُفْرِ؟ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ[2] فَأُوبُوا شَرَّ مَآبٍ، وَارْجِعُوا عَلى أَثَرِ الْأَعْقابِ[3] أَما إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدي ذُلّاً شامِلاً، وَسَيْفاً قاطِعاً وَأَثَرَةً يَتَّخِذُها الظّالِمُونَ فيكُمْ سُنَّةً.

قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ): وَلا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ، يُرْوى عَلى ثَلاثَةِ أَوْجُهٍ: أَحَدُها أَنْ يَكُونَ كَما ذَكَرْناهُ آبِرٌ بِالرّاءِ مِنْ قَوْلِهِمْ رَجُلٌ آبِرٌ لِلَّذي يَأْبُرُ النَّخْلَ أَيْ يُصْلِحُهُ، وَيُرْوى آثِرٌ بِالثّاءِ بِثَلاثِ نُقَطٍ يُرادُ بِهِ الَّذي يَأْثُرُ الْحَديثَ أَيْ يَرْويهِ وَيَحْكيهِ وَهُوَ أَصَحُّ الْوُجُوهِ عِنْدي كَأَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) قالَ: لا بَقِيَ مِنْكُمْ مُخْبِرٌ، وَيُرْوى آبِزٌ بِالزّاءِ الْمُعْجَمَةِ وَهُوَ الْواثِبُ، وَالْهالِكُ أَيْضاً يُقالُ لَهُ آبِزٌ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که بخوارج نهروان فرموده (چون در جنگ

صِفّین پس از قرارداد تحکیم و نوشتن عهدنامه، خوارج از آن بزرگوار کناره گیری نموده از هر طرف فریاد کردند : لاحُکمَ اِلّا لِلّهِ یعنی نیست حکمی مگر از جانب خدا، و گفتند اَلحُکمُ لِلّهِ یا عَلِیُّ لا لَکَ یعنی یا علی حکم و فرمان دادن مخصوص خدا است نه برای تو، و حکم خدا در بارهٔ معاویه و اصحابش آنست که بفرمان ما داخل گردند و ما خطا کردیم که به تحکیم رضا دادیم، پس چون بخطای خود پی بردیم بخدا توبه و بازگشت نمودیم، تو نیز مانند ما از خطای خود توبه و بازگشت نما، و بعضی گفتند چون به تحکیم رضا دادی کافر شدی اکنون بکفر خود گواهی ده پس از آن توبه کن تا ترا اطاعت کنیم، حضرت فرمود) :

۱ بادی که سنگ ریزه ها بجنبش میآورد بر شما بوزد (عذاب الهی شما را دریابد) و باقی نماند از شما کسیکه نخل خرما را هرس کند (یا کسیکه سخن گوید، یا کسیکه بر جهد، خلاصه نسل شما قطع گردد) ۲ آیا بعد از ایمان آوردن من بخدا و جهاد و همراهی رسول اکرم، صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ (در جنگها) بکفر و خطا بر خود گواهی دهم؟ پس در این هنگام (باقرار بر خطای خویش) گمراه شده از راه راست قدم بیرون نهاده ام! ۳ پس، از بدترین راهیکه قدم در آن نهاده اید برگردید (از اینراه باطل برگشته دیگر باره این سخنان زشت را نگوئید) و بجای پای خود بازگشت نمائید (از راهیکه رفته اید بجای خویش برگشته از حق پیروی کنید) ۴ آگاه باشید بزودی بعد از من بذلّت و خواری بسیار برخورده بشمشیر برنده مبتلی گردید، و مال شما را ستمکاران گرفته اختصاص بخود دهند و این کار را در میان شما سنّت و عادت خویش قرار دهند (از قتل و غارتی که بعد از آن بزرگوار از طرف ستمکاران مانند مُهَلَّب ابن ابی صُفرَه و دیگران در میان آنان واقع شده خبر میدهد. سیّد رضی فرماید) :

فرمایش آنحضرت : وَلا بَقِیَ مِنکُم آبِرٌ بر سه وجه نقل میشود : اوّل چنانکه بیان نمودیم آبِرٌ براء مهمله و این مأخوذ از قول عرب است که کسیکه نخل خرما را هرس میکند میگویند رَجُلٌ آبِرٌ، و (دوم) آثِرٌ بثاء سه نقطه روایت میشود که مراد از آن کسی است که حدیثی روایت میکند یا سخنی حکایت مینماید، و این قول نزد من صحیحترین وجوه است (زیرا) گویا حضرت فرموده است : گوینده ای از شما باقی نماند، و (سوم) آبِزٌ بزاء نقطه دار روایت میشود و آن بمعنی واثِب یعنی برجهنده است، و نیز آبِزٌ بمعنی هالِکٌ یعنی تباه گشته استعمال میشود.

(۵۸) وَ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا عَزَمَ عَلى حَرْبِ الْخَوارِجِ وَ قيلَ لَهُ: إنَّ الْقَوْمَ قَدْ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوانِ:

[۱] مَصارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَةِ [۲] وَ اللهِ لا يُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ، وَ لا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشَرَةٌ.

يَعْنِي بِالنُّطْفَةِ ماءَ النَّهْرِ وَ هِيَ أَفْصَحُ كِنايَةٍ عَنِ الْماءِ وَ إِنْ كانَ كَثيراً جَمّاً، وَ قَدْ أَشَرْنا إِلى ذلِكَ فيما تَقَدَّمَ عِنْدَ مُضِيِّ ما أَشْبَهَهُ.

هنگامیکه امام عَلَيْهِ السَّلام تصمیم بجنگ با خوارج گرفت و بآنحضرت گفته شد که ایشان از پل نهروان عبور کردند، فرمود:

[۱] قتلگاه ایشان (موضع کشته شدنشان) این طرف آب (نهروان) است [۲] سوگند بخدا ده تن از آنان (از کشته شدن) نجات نمی یابد، و ده نفر هم از شما هلاک نمیگردد (چون حضرت برای جنگ با خوارج در پی ایشان میرفت، مردی از اصحابش آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین خوارج از نهر عبور کردند، فرمود دیدی ایشان گذشتند؟ آنمرد گفت آری، فرمود سوگند بخدا عبور نکردند و هرگز عبور نمیکنند و محل کشته شدن آنها اینطرف نهر است، بعد از آن سوار شده رفتند، چون نزدیک نهر رسیدند، دیدند که همهٔ خوارج غلاف شمشیرها را شکسته اسبهای خود را پی کرده آمادهٔ جنگند و فریاد میکنند: لا حُكْمَ إلّا لِلّهِ یعنی حکمی نیست مگر از جانب خدا «این کلمه را همیشه شعار خود قرار داده غوغائی برپا مینمودند» پس حضرت فرمان جنگ داد، چون جنگ تمام شد دیدند که نه تن از خوارج فرار کرده کشته نشده اند و از اصحاب حضرت فقط هشت تن کشته شده بودند. سیّد رضی فرماید) مقصود حضرت از لفظ نُطْفَة (که بمعنی آب صافی است) آب نهر است و این فصیحترین کنایه است برای آب هر چند زیاد باشد، و پیش از این با یمعنی (در بیان خطبهٔ چهل و هشتم که راجع بجنگ با خوارج بود) اشاره نمودیم.

(۵۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا قُتِلَ الْخَوَارِجُ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلَكَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ:

۱ كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ، ۲ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ.

چون خوارج نهروان کشته شدند بآنحضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین همهٔ ایشان هلاک گشتند، فرمود:

۱ سوگند بخدا چنین نیست، ایشان نطفه هائی هستند در پشت مردها و رحم زنها (نه تن از آنها گریخته و در شهرها متفرق شدند، از آنان فرزندانی بوجود خواهد آمد که در روی زمین فتنه و فساد مینمایند)، ولیکن ۲ هر زمان از آنها شاخی (سری) پیدا گردد شکسته شود (بزودی کشته میشود) تا اینکه آخرشان دزدها و راهزنان میشوند (مانند اجدادشان، چنانکه نقل شده چون آن نه نفر در شهرها پراکنده گشتند هر کدام مذهبی اختیار و از آن ترویج کردند و در راهها دزدی مینمودند).

---

(۶۰) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي الْخَوَارِجِ):

۱ لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ، كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ.

يَعْنِي مُعَاوِيَةَ وَأَصْحَابَهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ دربارهٔ خوارج فرمود:

۱ بعد از من خوارج را نکشید، زیرا کسیکه میخواسته حق را بدست آورد و خطا کرده (گمراه شده) مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آنرا دریافته (سیدرضی فرماید:) منظور حضرت (از جملهٔ مَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَكَهُ یعنی کسیکه باطل را خواسته و آنرا

دریافته) معاویه و پیروان او است (حضرت از کشتن خوارج نهی فرموده برای اینکه مقصود اصلی آنها بدست آوردن حق بوده، ولیکن برای رسیدن بآن براه خطا افتاده گمراه شدند، و البته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند بخلاف معاویه و یارانش که مقصود اصلی آنان باطل بوده و آنها را باید کشت، چنانکه در سخن پنجاه و ششم فرمود: فَاقْتُلُوهُ یعنی معاویه را بکشید. و امّا اینکه آنحضرت خوارج را کشت و کشتنشان را بعد از خود نهی فرمود برای این بود که آنها پیشقدم در جنگ با آن بزرگوار شده و فتنه و فساد کرده مردم را به عقیده‌های خویش دعوت نموده نیکان را بقتل میرسانیدند مانند عبدالله ابن خبّاب که از اصحاب امیرالمؤمنین بود او را کشتند و شکم زنش را که آبستن بود دریدند، پس نهی از کشتن ایشان در صورتیست که فتنه و فساد برپا نکنند و خون ناحق نریزند و اقدام بجنگ ننمایند).

(۶۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمّا خُوِّفَ مِنَ الْغِيلَةِ)

وَإِنَّ عَلَيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةً حَصِينَةً، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمَتْنِي، فَحِينَئِذٍ لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است هنگامیکه او را از کشته شدن ناگهانی ترسانیدند

(اصحابش خبر دادند که ابن ملجم در صدد قتل او برآمده، فرمود:)

خداوند سپر محکمی برای من قرار داده (نگهدار من است تا زمانیکه مرگ برایم مقدّر نشده) پس هرگاه روز من بسر رسد آن سپر (محافظت) از من جدا گردد، و مرا (بمرگ) تسلیم نماید، در آن هنگام تیر (مرگ) بخطا نرود و زخم (نیزهٔ تقدیر) شفا نیابد.

(۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَا يُسْلَمُ مِنْهَا إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنْجَى بِشَيْءٍ كَانَ

لِمَا ابْتَلَى النَّاسَ بِهَا فِتْنَةً فَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لَهَا أُخْرِجُوا مِنْهُ وَ حُوسِبُوا عَلَيْهِ، وَمَا أَخَذُوهُ مِنْهَا لِغَيْرِهَا قَدِمُوا عَلَيْهِ وَأَقَامُوا فِيهِ فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفَيْءِ الظِّلِّ، بَيْنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ، وَزَائِداً حَتَّى نَقَصَ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در بیان دل بستن بدنیای فانی و ترس از حساب قیامت)

۱ آگاه باشید دنیا سرائی است که هیچکس از آن بسلامت نیماند مگر (بتقوی و پرهیزکاری) در آن (زیرا دنیا دار عمل است و آخرت دار جزاء، پس کسیکه در دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نماید در آخرت بسلامت ماند، و کسیکه پیروی ننمود بعذاب ابدی گرفتار گردد) و هیچکس بجهت چیزی (گفتار و کرداری) که برای دنیا بنماید نجات نیابد (و نجات و رستگاری در آخرت برای کسی است که گفتار و کردارش برای خدا باشد) ۲ مردم بدنیا بسبب امتحان و آزمایش گرفتار شده اند (خداوند ایشان را امتحان میفرماید، باینمعنی که هرکس در دنیا از فرمان الهی پیروی نماید رستگار گردد، و هرکه نافرمانی کند بعذاب گرفتار شود، و این امتحان بجهت آن نیست که بامر کار آنان علم نداشته باشد و بخواهد دانا گردد که امتحان باینمعنی محال است، زیرا او با شکار و نهان هر چیز دانا است) پس آنچه از (متاع) دنیا برای دنیا فراهم آورند از کفشان میرود (در موقع مرگ بجا میگذارند) و (در آخرت) حساب آنرا از آنان میطلبند، و آنچه که از دنیا برای غیر دنیا (آخرت) تهیه نمایند برایشان میماند و همیشه با آنها است ۳ پس (اکنون که کار دنیا زیان آور است بآن دلبند مباش، زیرا) دنیا نزد خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آنرا گسترده بینی جمع میشود، و تا آنرا زیاد بینی کم گردد (همچو سایه زائل گشته برای اهلش باقی نماند).

(۶۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ ۲ وَتَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدَّ بِكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ

فَقَدْ أَظَلَّكُمْ ، وَكُونُوا قَوْماً صِيحَ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا ، وَعَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ
لَهُمْ بِدَارٍ فَاسْتَبْدَلُوا ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً ، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ
سُدًى ، وَمَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَوِ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ
وَإِنَّ غَايَةً تَنْقُصُهَا اللَّحْظَةُ وَتَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لَجَدِيرَةٌ بِقِصَرِ الْمُدَّةِ ،
وَإِنَّ غَائِباً يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ : اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَحَرِيٌّ بِسُرْعَةِ
الْأَوْبَةِ ، وَإِنَّ قَادِماً يَقْدُمُ بِالْفَوْزِ أَوِ الشِّقْوَةِ لَمُسْتَحِقٌّ لِأَفْضَلِ
الْعُدَّةِ ، فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تُحْرِزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ
غَداً ، فَاتَّقَى عَبْدٌ رَبَّهُ نَصَحَ نَفْسَهُ ، وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ ، وَغَلَبَ
شَهْوَتَهُ ، فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ ، وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ ، وَالشَّيْطَانُ
مُوَكَّلٌ بِهِ ، يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيَرْكَبَهَا ، وَيُمَنِّيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا
حَتَّى تَهْجُمَ مَنِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا ، فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى
ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً ، وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ ،
نَسْأَلُ اللهَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ نِعْمَةٌ ، وَلَا تُقَصِّرُ
بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةٌ ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةٌ وَلَا كَآبَةٌ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که مردم را بخدا پرستی و نکوکاری در دنیا و آماده بودن برای سفر آخرت امر میفرماید) :

۱ پس (از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر رسول اکرم) ای بندگان خدا از معصیت خدا بپرهیزید (معصیت ننمائید و از عذاب بترسید) و بسبب کردار خود بر مرگهایتان پیش دستی کنید (در زندگی نیکوکردار باشید تا پس از مرگ ایمن گردید) و بخرید چیزی (اعمال صالحه) را که برای شما باقی میماند بچیزیکه از کفتان میرود (آخرت را دریابید که همیشه باقی است، و از شهوات دنیا چشم بپوشید که بزودی فانی گردد) و ۲ (برای سفر آخرت) آماده باشید که برای کوچاندن شما سعی و شتاب دارند، و برای مرگ مستعد باشید که بر شما سایه افکنده است (نزدیک شده و علامات و آثارش هویدا است) و ۳ (مانند) گروهی باشید که چون بانگ بر ایشان زده آگاه (و بیدار) شدند (نه مانند کسانیکه در خواب غفلت ماندند تا آنگاه که بچنگال مرگ گرفتار گردیدند) و دانستند که دنیا جای (اقامت) ایشان نیست، پس (آنرا بآخرت) تبدیل نمودند، زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۳ ی ۱۱۵ فرموده: أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و پنداشتید که بسوی ما بازگشت نخواهید نمود؟) و ۴ میان هیچکس از شما و بهشت یا دوزخ فاصله‌ای نیست مگر مرگ که او را دریابد (زیرا پس از مرگ باب عمل و توبه و بازگشت بسته شود، پس هر که مُرد اگر در دنیا اطاعت و پیروی کرده بهشت رود، و اگر نافرمانی نموده در دوزخ گرفتار خواهد بود) و ۵ مدت زندگی (در دنیا) که یک لحظه آنرا کم گرداند، و ساعت (مرگ) آنرا از بین ببرد بکوتاهی سزاوار است (زندگانی در دنیا را که بزودی منقضی شود باید کوتاه دانست و از کار آخرت باز نماند) و ۶ غائبی که (از وطن اصلی خود آخرت دور گشته و) نو آیندگان یعنی شب و روز او را (بمنزل حقیقی) میرانند سزاوار است که بزودی (بوطنش) بازگشت نماید (باید در فکر بازگشتن بوطن اصلی خود بوده در این مسافرت دنیا برای آسایش آنجا رنج و سودی بدست آرد) و ۷ کسیکه با سعادت و نیکبختی یا شقاوت و بدبختی (بوطنش) میآید، بنیکوترین توشه نیازمند است ۸ پس در دنیا از دنیا توشه بردارید از آنچه خود را فردا (ی قیامت از عذاب الهی) برهانید، و ۹ (بهترین توشه برای آخرت آنستکه) بنده از عذاب پروردگارش بپرهیزد باینکه خود را پند دهد (گفتار و کردار نیک را شعار خود قرار دهد) و بتوبه و بازگشت پیشی گیرد (پیش از رسیدن مرگ از گناهان توبه نماید) و بر شهوتش (خواهشهای نفس) مسلط شود، زیرا مرگ او از او پنهان است (معلوم نیست چه وقت عمرش بسر میرسد) و آرزویش او را فریب میدهد (از کار آخرت باز میدارد)

وشیطان با او همراه است، معصیت و نافرمانی (خدا و رسول) را برای او میآراید تا بر آن سوار شود (مرتکب گردد) و او را بتوبه نمودن امیدوار مینماید که آنرا بتأخیر اندازد تا اینکه ناگاه مرگ او را دریابد در حالتیکه از آن بسیار غافل میباشد، [10] پس حسرت و اندوه بر آن غافلی باد که عمرش (در قیامت) بر او حجت و دلیل باشد (باینکه چرا در دنیا که همه جور وسیله برایت مهیا بود سعادتمند نگشتی) و ایام زندگانیش او را به بدبختی رساند (بر اثر نافرمانی در دنیا بعذاب ابدی گرفتار گردد) [11] از خداوند سبحان درخواست مینمائیم که ما و شما را در ردیف کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی او را یاغی و سرکش ننماید (هر چند نعمت یابد تواضع و فروتنیش بیشتر گردد) و هیچ فائده و غرضی (از اغراض باطله مانند ریاء و خودنمائی) او را از عبادت و بندگی پروردگار باز ندارد، و (کاری نکند که) بعد از مرگ پشیمانی و اندوه او را دریابد.

(۶۴) ومن خطبة له علیه السلام:

[1] الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولا قبل ان یکون آخرا، ویکون ظاهرا قبل ان یکون باطنا، [2] کل مسمى بالوحدة غیره قلیل، وکل عزیز غیره ذلیل، وکل قوی غیره ضعیف، وکل مالک غیره مملوک، وکل عالم غیره متعلم، وکل قادر غیره یقدر ویعجز، [3] وکل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات، ویصمه کبیرها، ویذهب عنه ما بعد منها، وکل بصیر غیره یعمى عن خفی الالوان ولطیف الاجسام، وکل ظاهر غیره غیر باطن، وکل باطن غیره غیر ظاهر، [4] لم یخلق ما خلقه لتشدید سلطان، ولا تخوف من عواقب زمان، ولا استعانة على ند مثاور، ولا شریک مکاثر، ولا ضد منافر، ولکن خلائق مربوبون، وعباد داخرون، [5] لم یحلل

فِي ٱلْأَشْيَاءِ فَقَالَ: مُوَفِيهَا كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ. لَمْ يَؤُدْهُ خَلْقُ مَا ٱبْتَدَأَ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا ذَرَأَ، وَلَا وَقَفَ بِهِ عَجْزٌ عَمَّا خَلَقَ، وَلَا وَلَجَتْ عَلَيْهِ شُبْهَةٌ فِيمَا قَضَى وَقَدَّرَ، بَلْ قَضَاءٌ مُتْقَنٌ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ، وَأَمْرٌ مُبْرَمٌ. ٱلْمَأْمُولُ مَعَ ٱلنِّقَمِ، ٱلْمَرْهُوبُ مَعَ ٱلنِّعَمِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (در صفات حق تعالی):

۱ حمد و سپاس خداوندی را سزا است که هیچ صفتی (از صفاتش) بر صفت دیگر او پیشی نگرفته است، پس پیش از آنکه آخر است اوّل میباشد، و پیش از آنکه پنهان باشد هویدا است (زیرا پیش و پس شدن از مختصات زمان است و زمان از لواحق حرکت و حرکت از لوازم اجسام و ذات مقدّس او منزّه از زمان و زمانیات و تقدّم بر همهٔ اجسام است، پس نمیتوان گفت که اوّل است قبل از آخر و ظاهر است پیش از باطن و حیّ و زنده است پیش از عالم و همچنین، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدّم و پیشی گیرد، پس صفات او عین ذات او هستند وگرنه زیاده و نقصان پذیرد، و بعضی علّت بعض دیگر و بعضی معلول و ناقص گردد و این از لوازم ممکنات است، بنابراین اوّلیّت و آخریّت او عبارت است از اینکه او است مبدء هر چه بوجود آمده و مرجع هر چه فانی گردد، و مراد از ظاهریّت و باطنیّت او آنستکه بسبب آیات و مخلوقاتش ظاهر و نمایان است و کُنه ذات مقدّسش از رؤیت و ادراک و احاطهٔ اوهام باطن و پنهان، خلاصه او یکتائی است که مانندی برای او فرض نشود، لذا میفرماید:) ۲ و غیر او هر که بوحدت و یکی بودن نامیده شود کم است (در مقابل بسیار یعنی ماسوای او واحد عددی است که متّصف بصفت قلّت باشد و مبدء و جزء کثیر است بخلاف او که واحد حقیقی است و کثرت ندارد یعنی دومی برای او فرض نمیشود) و هر عزیزی غیر او ذلیل و خوار است (زیرا معلول است و معلول ذلیل علّت میباشد) و هر توانائی غیر او ناتوان است (چون منشأ و مبدء هر قوّتی او است، پس غیر او چگونه ضعیف و ناتوان نباشد که یک چشم بهم زدن بقاء و هستی خود را در اختیار ندارد) و هر مالک و متصرّفی غیر او مملوک (و مقهور اراده و مشیّت او) است (زیرا غیر از خداوند سبحان هر چه که هست ممکن است و هر ممکن معلول و در اختیار علّت، پس مالک حقیقی او است) و هر دانائی غیر او متعلّم و یادگیرنده است

(زیرا علم او عین ذات است و علم غیر او زائد بر ذات و نیازمند به آموختن از غیر تا منتهی گردد به علم حق تعالی، پس عالم مطلق او است و بس) و هر قادر و توانائی غیر او (در بعض امور) توانا است و (در بعض دیگر) ناتوان (و این دلیل بر امکان است، پس قادر حقیقی او است که قدرت عین ذات او و مبدأ قدرت هر قادر و توانائی است)[3] و هر شنونده‌ای غیر او را آوازهای بسیار بلند کر میگرداند و آوازهای آهسته و دور را نمیشنود (زیرا شنوائی غیر او به توسط قوه سامعه جسمیه است و آن قوه دارای شرائطی است که اگر آن شرائط موجود نباشد صدائی نشنود، مثلاً بسیار آهسته و دور و یا بسیار بلند نباشد که باعث اختلال آن قوه گردد و مانع شنوائی باشد، ولیکن چون شنوائی خداوند متعال بذاته و بدون آلت است، لذا همه صداها: آهسته و بلند و دور و نزدیک پیش او یکسان و آشکار و نمایان است، پس سمیع مطلق و شنوای حقیقی او است) و هر بینائی غیر او از (دیدن) رنگهای پنهان (مانند رنگها در تاریکی) و از (دیدن) اجسام لطیفه (مانند ذره‌ها) نابینا است (زیرا بینائی هر کس به توسط قوه باصره جسمیه است که آن قوه دارای شرائطی است، ولیکن خدای تعالی به کنه ذات و بدون آلت بینا است، پس همه اشیاء: آشکار و نهان پیش او یکسان است) و غیر او هر آشکاری پنهان نیست و هر پنهانی آشکار نیست (پس او هم آشکار و هم پنهان است: آشکار است از جهت اینکه از روی آثار و علامات بر هیچکس پنهان نیست، و پنهان است از جهت اینکه محال است و نمیشود کنه ذاتش را درک نمود)، او است خداوندی که[4] مخلوقاتش را نه برای تقویت سلطنت و پادشاهی آفریده و نه برای ترس از پیشامدهای روزگار (که مبادا روزی محتاج شود) و نه برای یاری خواستن (بر دفع) همتائی که با او نزاع کند، و نه برای جلوگیری از غلبه و فخر و مباهات شریک و ضد، بلکه (آفریدگان) مخلوقاتی هستند پرورده شده (به نعمتهای او) و بندگانی ذلیل و خوار (در مقابل حکم و مشیت او)[5] در چیزها حلول نکرده تا گفته شود در آنها است (زیرا حلول در شیء مستلزم جسمیت و امکان است) و از هیچ چیز دور نگشته تا گفته شود از آنها جدا است (زیرا به همه اشیاء احاطه دارد)[6] آفریدن آفریدگان و تدبیر و اصلاح حال آن او را خسته و وامانده نگردانید، و در آفریدن اشیاء ناتوان نگردیده، و در آنچه حکم نموده و مقدر فرموده شبهه‌ای بر او دست نداده[7] بلکه حکم او حکمی است استوار و علمش پایدار و امرش ثابت و برقرار[8] و بندگان او با وجود عقوبتها و خشمهای او باو امیدوارند (زیرا پناهگاه و پناهی جز او ندارند) و با وجود نعمتها و بخششهایش از او هراسانند (که مبادا کاری کنند که به عذاب گرفتار شوند).

(۶۵) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ

كانَ يَقُولُهُ لِأَصْحابِهِ في بَعْضِ أَيّامِ صِفِّينَ:

[1] مَعاشِرَ ٱلْمُسْلِمِينَ، ٱسْتَشْعِرُوا ٱلْخَشْيَةَ، وَتَجَلْبَبُوا ٱلسَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى ٱلنَّواجِذِ، فَإِنَّهُ أَنْبىٰ لِلسُّيُوفِ عَنِ ٱلْهامِ [2] وَأَكْمِلُوا ٱللَّأْمَةَ، وَقَلْقِلُوا ٱلسُّيُوفَ فِي أَغْمادِها قَبْلَ سَلِّها، وَٱلْحَظُوا ٱلْخَزْرَ، وَٱطْعَنُوا ٱلشَّزْرَ، وَنافِحُوا بِٱلظُّبىٰ، وَصِلُوا ٱلسُّيُوفَ بِٱلْخُطىٰ [3] وَٱعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَيْنِ ٱللهِ، وَمَعَ ٱبْنِ عَمِّ رَسُولِ ٱللهِ (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، فَعاوِدُوا ٱلْكَرَّ، وَٱسْتَحْيُوا مِنَ ٱلْفَرِّ، فَإِنَّهُ عارٌ فِي ٱلْأَعْقابِ، وَنارٌ يَوْمَ ٱلْحِسابِ [4] وَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً، وَٱمْشُوا إِلَى ٱلْمَوْتِ مَشْياً سُجُحاً [5] وَعَلَيْكُمْ بِهٰذَا ٱلسَّوادِ ٱلْأَعْظَمِ، وَٱلرِّواقِ ٱلْمُطَنَّبِ، فَٱضْرِبُوا ثَبَجَهُ، فَإِنَّ ٱلشَّيْطانَ كامِنٌ فِي كِسْرِهِ، قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلاً [6] فَصَمْداً صَمْداً، حَتّىٰ يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ ٱلْحَقِّ (وَأَنْتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ وَٱللهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ).

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ است (در آداب جنگ) روزی در جنگ صفین (که شبش لَيْلَةُ ٱلْهَرِير و آن در ماه صفر سال سی و هفت هجری بود) برای اصحاب خود بیان فرمود:

۱ ای گروه مسلمانان، خوف و ترس را شعار خود نمائید (و از خدا بترسید و در کارزار با دشمن سستی نمائید) و وقار و آرامی (در کارزار) را رویّه خویش قرار دهید (از روبرو شدن با دشمن پرهیز نکنید) و دندانهاتان را بر هم بفشارید (در جنگ استقامت ورزید، و سختیهای کارزار را بخود هموار نمائید) زیرا این طرز رفتار، شمشیرها را از سرها دور کننده‌تر است (استقامت در جنگ و تحمّل سختیهای کارزار از هر حیله و تدبیری برای شکست دشمن بهتر و نتیجه‌اش فتح و فیروزی است) ۲ و زره را کامل بپوشید (زره خود دار و آستین دار بپوشید تا جائی از تن شما نمایان نباشد) و شمشیرها را در غلاف پیش از بیرون کشیدن بجنبانید (تا در وقت حاجت بیرون کشیدن آن آسان باشد، و یا اینکه صدای آلات جنگ را بگوش دشمن رسانیده خود را آماده نشان دهید تا نگران گشته بترسد و باعث مغلوبیّت او شود) و (دشمن را) بگوشه چشم خشمناک بنگرید (زیرا بتمام چشم نگاه کردن علامت ترس و شگفت است که بر اثر آن دشمن جرأت یافته ممکن است غلبه نماید) و بجانب چپ و راست نیزه بزنید (اطراف را بپائید که شاید دشمن در کمین نشسته از چپ یا راست حمله نماید) و با نوک و دم شمشیرها زد و خورد نمائید (دشمن را از جلو آمدن مانع گردید) و شمشیرها را (اگر کوتاه است) به پیش نهادن گامها (بدشمن) برسانید (خود را با و نزدیک سازید که علامت مردی و دلیری پا پیش نهادن است نه دوری نمودن و بنوک شمشیر اشاره کردن، روایت شده که در یکی از جنگها بحضرت عرض شد شمشیر تو کوتاه است، فرمود بگامی آنرا بلند گردانم) ۳ و بدانید که خدا شما را در نظر دارد (کردار شما را می بیند) و با پسر عموی رسول خدا، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، می باشید، پس پی در پی (بدشمن) حمله کنید، و از گریختن شرم نمائید، زیرا فرار ننگ برای اعقاب است (فرزندانتان را بعد از شما سرزنش خواهند کرد) و آتش روز حساب و رستاخیز میباشد (گریخته از جنگ در قیامت بعذاب الهی گرفتار خواهد شد) ۴ و خوشحال باشید که روحتان (در جنگ) از بدن جدا گردد، و با آسانی بسوی مرگ بروید (از کشته شدن در راه حقّ برای یاری این خورسند باشید، زیرا حیات عاریتی را بدل بزندگانی جاویدان خواهید ساخت، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۶۹ میفرماید: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ یعنی گمان مکن کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و از جانب پروردگارشان روزی داده میشوند) ۵ و بر شما باد (حمله) باین سیاهی بسیار بزرگ (لشکر انبوه معاویه) و سراپرده

افراشته شده بطنابها (خیمهٔ معاویه) گفته اند: سراپردهٔ بلندی جای معاویه برپا کرده بودند که صد هزار نفر در اطراف آن گرد آمده پیمان بسته بودند که متفرّق نشوند اگر چه کشته گردند) پس درون آن سراپرده را بزنید (همّت گمارید تا آن خیمه را متصرّف گردید) زیرا شیطان (معاویه) در گوشهٔ آن پنهان است که برای بر جستن دست پیش داشته و برای برگشتن پاپس نهاده (در کارزار ثابت قدم نیست و مضطرب و نگران است اگر ترسیدید بر شما مسلّط گردد، و اگر دلیر بودید مغلوب شده فرار اختیار نماید) پس (جنگیدن با او و همراهانش را قصد کنید (مهیّای حمله و نابود کردن ایشان گشته در این کار اقدام نمائید) تا حقیقت حقّ برای شما هویدا گردد (در دنیا و آخرت سعادتمند شوید)، چنانکه در قرآن کریم س ۴۷ ی ۳۵ میفرماید: فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی ای مؤمنین در جنگ با کفّار سست نشوید و صلح و آشتی را از آنها درخواست نمائید که موجب عجز و ناتوانی شما گردد) و شما برتر و بالا (شما بر خصم غلبه و فیروزی از آنِ شما است) و خدا با شما همراه است و هرگز (پاداش) کردارتان را ناقص و کم نمیگرداند (شما را در دنیا و آخرت رستگار مینماید).

---

(۶۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَعْنَى الْأَنْصَارِ، قَالُوا: لَمَّا انْتَهَتْ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنْبَاءُ السَّقِيفَةِ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَا قَالَتِ الْأَنْصَارُ؟ قَالُوا: قَالَتْ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

۱ فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَى مُحْسِنِهِمْ، وَيُتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ. قَالُوا: وَمَا فِي هَذَا مِنَ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَوْ كَانَتِ

اَلْإِمَارَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ ! ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَمَاذَا قَالَتْ قُرَيْشٌ ؟ قَالُوا : احْتَجَّتْ بِأَنَّهَا شَجَرَةُ الرَّسُولِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : احْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَأَضَاعُوا الثَّمَرَةَ !

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در بارۀ ادّعای اَنصار (راجع بامر خلافت)

گفته اند : پس از وفات رسولخدا « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » چون اخبار سقیفه (بنی ساعده یعنی خانه ای که جماعت انصار در مدینه برای حلّ و فصل قضایا در آنجا گرد می آمدند) بامیرالمؤمنین « عَلَيْهِ السَّلَامُ » رسید (که انصار سعد ابن عباده را که بیمار بود بسقیفه آورده خواستند او را امیر و خلیفه نمایند ، ابوبکر و عمر آگاه شده بآنجا شتافته با ایشان گفتگو آغاز کردند ، انصار گفتند : ما بامر خلافت سزاوارتریم ، اگر قبول ندارید شما برای خود و ما برای خویشتن امیری تعیین بنمائیم ، عمر گفت : دو شمشیر در یک غلاف نشاید و عرب از شما اطاعت و پیروی ننماید ، و هر دسته از مهاجرین و انصار فضائل و مناقب و حقوق خود را در اسلام یاد کردند ، پس از آن بشیر ابن سعد خزرجی از روی حسد برخاسته قریش را ستود و با عمر و ابو عبیده بابی بکر بیعت نمودند و سعد ابن عباده را بمنزلش بردند) حضرت فرمود : انصار چه گفتند ؟ پاسخ دادند که آنها گفتند از ما امیری باشد و از شما امیری ، فرمود : چرا حجّت و دلیل برای ایشان نیاوردید بآنکه رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وصیّت کرده که به نیکوکار آنها نیکوئی شود و از بدکردار شان درگذرند ، گفتند : این جمله بر انصار چگونه حجّت و دلیل است ؟ فرمود : اگر امارت در ایشان میبود (و لیاقت خلافت داشتند) حاجت بتوصیه برای ایشان نبود (بلکه بایشان سفارش دیگران را میفرمود) پس از آن فرمود : قریش (در مقابل احتجاج انصار) چه گفتند ؟ پاسخ دادند که حجّت و دلیل آوردند بآنکه آنها شجره و درخت رسول (از یک اصل و نسب و سزاوارتر بخلافت) هستند ، فرمود : بدرخت احتجاج کردند و میوه را ضایع و تباه ساختند (اگر آنان با شجره و درخت رسول خویشی دور دارند و باینجهت خود را بامر خلافت سزاوار میدانند من خود میوۀ آن درخت و پسر عموی آنحضرت هستم ، خلافت و امارت حقّ من است ، و دیگری را شایستگی آن نیست) .

(۶۷) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمّا قَلَّدَ مُحَمَّدَ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَمُلِكَتْ عَلَيْهِ وَقُتِلَ:

وَقَدْ أَرَدْتُ تَوْلِيَةَ مِصْرَ هاشِمَ ابْنَ عُتْبَةَ، وَلَوْ وَلَّيْتُهُ إِيّاها لَما خَلّى لَهُمُ الْعَرْصَةَ، وَلا أَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ، بِلا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَلَقَدْ كانَ إِلَيَّ حَبِيباً، وَكانَ لِي رَبِيباً.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است هنگامیکه (پیش از وقعۀ صِفّین) قِلّادۀ حکومت مصر را بگردن مُحَمَّدِ بْنِ اَبی بَکر انداخت (خیر و شرّ و صلاح و فساد آنسامان را باو واگذار فرمود) ولی (بعد از وقعۀ صفّین مصر از تصرّف او خارج گشته گردید (با خاتمۀ جنگ صِفّین و حکم حَکَمَیْن کار معاویه بالا گرفت و روز بروز توانائی او زیاد شد، بطمع افتاد که مصر را بتصرّف خویش درآورد، و چنانکه در موقع بیعت عَمْرِو ابن عاص با او قرار گذارده او را حاکم مصر گرداند، لذا عَمْرو را با شش هزار سوار که بسیاری از آنان کسانی بودند که در صدد خونخواهی عثمان برآمده گمان میکردند که مُحَمَّد ابن اَبی بَکر او را کشته بسوی مصر فرستاد، و ببزرگان آنجا نامه‌ها فرستاده دوستانش را ترغیب نموده دشمنانش را ترسانید، چون محمّد از این واقعه آگاه شد شرح حال را بحضرت نوشته پول و لشکر بکمک خواست، حضرت پاسخ نامه‌اش را فرستاده وعده داد آنچه خواسته بفرستد، ولی محمّد شتاب کرده اهل مصر را برای جنگیدن با عَمْرو دعوت نمود و چهار هزار نفر دعوتش را پذیرفته با او همراه شدند، دو هزار نفر از آنها را بسرداری کِنانَةِ ابْنِ بِشْر از پیش فرستاد و خود در میان دو هزار نفر دیگر باقی ماند، و کنانه داد مردی داده گروه بسیاری از لشکر عَمْرو را بقتل رسانید و آنقدر با آنان جنگید تا خود و همراهانش کشته شدند چون این خبر بلشکر محمّد رسید از دورش پراکنده گشتند، پس محمّد خود را تنها دیده فرار کرد و در ویرانه‌ای نهاده در یکی از خرابه‌ها پنهان شد و عَمْرو وارد مصر گردیده مُعاوِیَةِ ابْنِ خَدیجِ کِنْدی را که یکی از سردارانش بود بطلب محمّد فرستاد، مُعاوِیَةِ ابْنِ خَدیج پس از جستجوی بسیار در حالتی که محمّد از تشنگی نزدیک بهلاکت بود او را پیدا کرده سر از بدنش جدا نمود و تنش را در میان خر مرده‌ای نهاده سوزانید، چون حضرت از این خبر مطّلع گردید بسیار اندوهگین شده فرمود: خدا محمّد را رحمت کند، او جوانی بود تازه کار که مکر و حیلۀ دشمنان را ندیده):

۱ و من میخواستم حکومت مصر را به هاشم ابن عتبه واگذار نمایم (هاشم که مردی با تجربه و کاردان بود از خواص اصحاب امیرالمؤمنین و دوستدار آنحضرت بوده در جنگ صفین شهید شد، پس) اگر او را حاکم آن سامان قرار داده بودم هر آینه برای آنان (عمرو ابن عاص و لشگریانش) میدان جنگ را خالی نمیکرد (اینکار نمیکرد و شمشیر از دست نمیداد و فرار نمینمود، چنانکه محمد فرار کرده گمان نمود که بر اثر فرار نجات مییابد) و آنها را فرصت نمیداد (تا اظهار شجاعت و دلیری نمایند) ۲ و غرض من از این مدح هاشم مذمت محمد پسر ابی بکر نیست (زیرا او سزاوار نکوهش نمیباشد،) و (او دوست و ربیب (پسر زن) من بود (اگر میدان جنگ را خالی کرده فرار نمود، ناچار بود و تقصیری نداشت. مادر محمد اسماء بنت عمیس است که در اول زوجه جعفر ابن ابیطالب بود و از او عبدالله ابن جعفر متولد گشت و پس از کشته شدن جعفر در جنگ موته ابوبکر او را گرفت و محمد از او تولد یافت و بعد از ابوبکر حضرت او را تزویج نمود و محمد در دامن تربیت آنجناب نشو و نما یافت و از همان کودکی بر ولایت و دوستی آن بزرگوار بار آمد، و حضرت او را بسیار دوست میداشت و احترام مینمود، و میفرمود: محمد فرزند من است که از صلب ابوبکر بوجود آمده).

---

(۶۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ:

۱ كَمْ أُدَارِيكُمْ؟ كَمَا تُدَارَى الْبِكَارُ الْعَمِدَةُ، وَالثِّيَابُ الْمُتَدَاعِيَةُ، كُلَّمَا حِيصَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهَتَّكَتْ مِنْ آخَرَ ۲ كُلَّمَا أَطَلَّ عَلَيْكُمْ مَنْسِرٌ مِنْ مَنَاسِرِ أَهْلِ الشَّامِ أَغْلَقَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بَابَهُ، وَانْجَحَرَ انْجِحَارَ الضَّبَّةِ فِي جُحْرِهَا، وَالضَّبُعِ فِي وِجَارِهَا ۳ اَلذَّلِيلُ وَاللهِ مَنْ نَصَرْتُمُوهُ، وَمَنْ رُمِيَ بِكُمْ فَقَدْ رُمِيَ بِأَفْوَقَ نَاصِلٍ ۴ إِنَّكُمْ وَاللهِ لَكَثِيرٌ فِي الْبَاحَاتِ، قَلِيلٌ تَحْتَ الرَّايَاتِ ۵ وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ،

وَ بُغِيمُ أَوَدَكُمْ، وَلَكِنِّي وَاللهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي ٤ أَضْرَعَ اللهُ خُدُودَكُمْ، وَأَتْعَسَ جُدُودَكُمْ ٥ لَا تَعْرِفُونَ الْحَقَّ كَمَعْرِفَتِكُمُ الْبَاطِلَ، وَلَا تُبْطِلُونَ الْبَاطِلَ كَإِبْطَالِكُمُ الْحَقَّ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است در نکوهش اصحابش (که برای جنگ با اهل شام یعنی معاویه و لشکرش خود را آماده نمیساختند).

۱ تا چند با شما (برای حاضر نشدن برای جهاد در راه خدا) مماشات کنم، چنانکه با شترهای جوانیکه سنگینی بار کوهان آنها را کوبیده مماشاة کنند (شما هم چون بهائم بی فرد یا بچه شکیبائی نداشته زیر بار سختیهای جنگ نرفته از دشمن جلوگیری نمینمائید) و چنانکه با جامه های کهنه که پی در پی دریده شده هر بار که از سستی بدوزند از طرف دیگر پاره میگردد، مدارا مینمایند (شما را از هر جانبی گرد آورده برای جنگ آماده مینمایم پراکنده میگردید) ۲ هرگاه گروهی از لشکر اهل شام بشما نزدیک شوند هر مرد شما (از ترس) در خانه خود را بسته در گوشه ای پنهان شود مانند پنهان شدن سوسمار و کفتار در لانه خود (که باندک آوازی در خانه خود پنهان گردند)، پس ۳ سوگند بخدا ذلیل و خوار است کسیکه شما او را (در جلوگیری از دشمن، یا در کارزار) یاری کنید (زیرا مردی با خرد و دلیر نیستید) و کسیکه بیاری شما (بسوی دشمن) تیر اندازد (و بخواهد از پیشروی او را مانع گردد) با تیر سر شکسته بی پیکان تیر انداخته (چنانکه از چنین تیری بهره ای نیست از شما هم برای دفع دشمن و شکست او در کارزار سودی برده نمیشود) ۴ سوگند بخدا شما در میان خانه ها بسیارید و در زیر بیرقها کم (تا در خانه های خود هستید گرد هم آمده لاف زده گزاف میگوئید، ولی برای جنگیدن با دشمن حاضر نمیشوید) ۵ و من آنچه را که شما را اصلاح نماید (برای جنگ با دشمن آماده سازد) و کجی شما را راست گرداند (فرمانبردار کند) میدانم (میتوانم مانند ستمکاران برای پیشرفت مقاصد خود بعضی از شما را کشته یا زندانی نمایم تا دیگران عبرت گرفته از ترس مرا اطاعت نمایند) ولیکن سوگند بخدا اصلاح شما را با افساد و تباه ساختن خود جایز نمیبینم (زیرا اصلاح باین نحو سبب گرفتاری من بعذاب الهی و باین امر راضی نیستم) ۶ خداوند روی شما را خوار گرداند (شما

چون لیاقت قبول نصیحت و پند مرا ندارید بعذاب گرفتار شوید) و حظ و بهره های شما را ناقابل نماید (در دنیا بدبخت شوید ، چنانکه در آخرت هم بدبخت خواهید بود ، زیرا) حق را نمیشناسید (از احکام الٰهیه پیروی نمیکنید) چنانکه با باطل آشنا هستید (از آن پیروی مینمائید) و در صدد ابطال باطل نیستید ، چنانکه حق و حقیقت را باطل میکنید (براه حق قدم ننهاده همواره در راه باطل سیر مینمائید) .

(۶۹) وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي سُحْرَةِ الْيَوْمِ الَّذِي ضُرِبَ فِيهِ :)

۱ مَلَكَتْنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ ، فَسَنَحَ لِي رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ ، فَقَالَ : ادْعُ عَلَيْهِمْ ۲ فَقُلْتُ : أَبْدَلَنِيَ اللهُ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ ، وَأَبْدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَهُمْ مِنِّي .

يَعْنِي بِالْأَوَدِ : الْاِعْوِجَاجَ ، وَبِاللَّدَدِ : الْخِصَامَ ، وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ .

امام علیه السلام بعد از نیمهٔ شب روزی که (وقت طلوع صبح نوزدهم رمضان سال چهل هجری) شمشیر بر فرق مبارکش زده شد (بوسیلهٔ عبد الرحمن ابن ملجم مرادی و بر اثر آن در ثلث اول شب بیست و یکم آنماه وفات نمود) فرمود :

۱ نشسته بودم خواب بچشمم مسلط شد و رسولخدا - صلی الله علیه و آله - برمن آشکار گردید ، گفتم : ای رسولخدا بسیار کجی (نافرمانی) و دشمنی از امّت تو دیدم ، فرمود : آنان را نفرین کن ۲ گفتم : خدا بجای ایشان بهترین اشخاص را بمن بدهد و بجای من بدترین کس را بر آنها بگمارد

(اجابت دعای حضرت حجاج بر آنان مسلط گشت و انواع ظلمها و ستمها نموده آنها را بذلت و بدبختی مبتلی کرد.
سید رضی فرماید :)
مقصود حضرت از لفظ أَوَدِ اِعوجاج (کجی و ناراستی) و از لفظ لَدَدِ خِصام (دشمنی) میباشد
و این از سخنان بسیار فصیح است.

(۷۰) (وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

فِي ذَمِّ أَهْلِ الْعِرَاقِ :

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ ! فَلَمَّا أَتَمَّتْ أَمْلَصَتْ ، وَمَاتَ قَيِّمُهَا ، وَطَالَ تَأَيُّمُهَا ، وَوَرِثَهَا أَبْعَدُهَا . أَمَا وَاللهِ مَا أَتَيْتُكُمْ اخْتِيَاراً ، وَلَكِنْ جِئْتُ إِلَيْكُمْ سَوْقاً [۳] وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ : عَلِيٌّ يَكْذِبُ ! قَاتَلَكُمُ اللهُ ، فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ ؟ أَعَلَى اللهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ [۴] ! كَلَّا وَاللهِ وَلَكِنَّهَا لَهْجَةٌ غِبْتُمْ عَنْهَا ، وَ لَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا [۵] وَيْلُمِّهِ ، كَيْلاً بِغَيْرِ ثَمَنٍ لَوْ كَانَ لَهُ وِعَاءٌ (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در نکوهش مردم عراق (در جنگ صفین چون لشکر شام شکست خورده بدستور عمرو بن عاص قرآنها بر سر نیزه‌ها زده اظهار عجز و ناتوانی نمودند ، و بر اثر این مکر و حیله لشکر عراق در جنگیدن با ایشان سستی نموده و از فتح و فیروزی حتمی که بدستشان میآمد گذشته بجنگ

خاتمه دادند، حضرت فرمود):

۱- بعد از سپاس و ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم، ای مردم عراق شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمل مدت حمل بچه را سقط کرده مرده بیندازد و شوهرش بمیرد و بیوگی او طول بکشد، و (پس از مرگ چون فرزند و شوهری نداشته) بیگانه ترین اشخاص میراثش را ببرد (در این جنگ رنج بسیار کشیدید و چون فتح و فیروزی بشما نزدیک شد فریب خورده آنرا از دست دادید و بحکومت حکمین راضی گشتید و از رأی امامتان پیروی ننموده خود را بی پیشوا فرض کردید تا اینکه دشمن بیگانه شهرهایتان را بتصرف در آورده بر شما مسلط گردید) ۲- آگاه باشید سوگند بخدا من باختیار بسوی شما نیامدم (حرکت من از مدینه و آمدنم بسوی شما و ماندن در کوفه بدلخواه نبود) ولیکن (در جنگ جمل چون لشگر حجاز برای کمک با من کافی نبود و لشگر شما را بخواستم) ناچار آمدم (و چون پس از جنگ با اهل بصره جنگ با مردم شام پیش آمد از اینجهت مجبور شدم در شهر شما اقامت نمایم) ۳- و بمن خبر رسیده که شما (از روی نفاق و دوروئی) میگوئید: علی دروغ میگوید، خدا شما را بکشد (رحمتش را از شما دور گرداند) بر که دروغ میگویم؟ آیا بر خدا دروغ ببندم؟ من که اول کسی هستم که باو ایمان آورده ام! یا بر پیغمبر او دروغ ببندم؟ من که اول کسی هستم که او را تصدیق نموده ام ۴- سوگند بخدا چنین نیست (که شما میگوئید) ولیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است، شما که در آن هنگام (که آنها از پیغمبر فرا میگرفتم) حاضر نبودید، و (اگر هم حاضر بودید) لیاقت شنیدن آنرا نداشتید (چون اخبار بغیب با فهم شما پوشیده ماند) ۵- وای بر مادر او (که مرا تکذیب میکند یعنی مادر برگ او نشیند، زیرا) بی بها پیمانه میکنم (همه چیز را یاد میدهم بدون توقع و مزد) اگر او را ظرفی باشد (استعداد داشته باشد) و هر آینه خواهید دانست راستی گفتار را بعد از این (در قیامت که بکیفر گفتار خود مبتلی خواهند شد، یا پس از وفات آنحضرت وقتیکه بنی امیه بر آنها مسلط گشته آنچه که آن بزرگوار از آینده خبر داده بود بر آنان هویدا گردید. جمله «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» را از قرآن کریم اقتباس فرموده س ۳۸ ی ۸۸).

(۷۱) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(عَلَّمَ فِيهَا النَّاسَ الصَّلٰوةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ):

[1] اَللّٰھُمَّ داحِیَ الْمَدْحُوَّاتِ ، وَداعِمَ الْمَسْمُوكاتِ ، وَجابِلَ الْقُلُوبِ عَلٰی فِطْرَتِها ، شَقِیِّها وَسَعِیدِها ، اِجْعَلْ شَرائِفَ صَلَواتِكَ وَنَوامِیَ بَرَكاتِكَ عَلٰی مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ ، اَلْخاتِمِ لِما سَبَقَ ، وَالْفاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ [2] وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ ، وَالدّافِعِ جَیْشاتِ الْاَباطِیلِ ، وَالدّامِغِ صَوْلاتِ الْاَضالِیلِ ، كَما حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ ، قائِماً بِاَمْرِكَ ، مُسْتَوْفِزاً فِی مَرْضاتِكَ ، غَیْرَ ناكِلٍ عَنْ قُدُمٍ ، وَلا واهٍ فِی عَزْمٍ [3] واعِیاً لِوَحْیِكَ ، حافِظاً لِعَهْدِكَ ، ماضِیاً عَلٰی نَفاذِ اَمْرِكَ ، حَتّٰی اَوْرٰی قَبَسَ الْقابِسِ ، وَاَضاءَ الطَّرِیقَ لِلْخابِطِ [4] وَهُدِیَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضاتِ الْفِتَنِ وَالْاٰثامِ ، وَاَقامَ مُوضِحاتِ الْاَعْلامِ ، وَنَیِّراتِ الْاَحْكامِ ، فَهُوَ اَمِینُكَ الْمَاْمُونُ ، وَخازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونِ ، وَشَهِیدُكَ یَوْمَ الدِّینِ ، وَبَعِیثُكَ بِالْحَقِّ ، وَرَسُولُكَ اِلَی الْخَلْقِ [5] اَللّٰھُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحاً فِی ظِلِّكَ ، وَاجْزِهِ مُضاعَفاتِ الْخَیْرِ مِنْ فَضْلِكَ [6] اَللّٰھُمَّ اَعْلِ عَلٰی بِناءِ الْبانِینَ بِناءَهُ ، وَاَكْرِمْ لَدَیْكَ مَنْزِلَتَهُ ، وَاَتْمِمْ لَهُ نُورَهُ ، وَاجْزِهِ مِنِ ابْتِعاثِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهادَةِ ، وَمَرْضِیَّ الْمَقالَةِ ، ذا مَنْطِقٍ عَدْلٍ ، وَخُطَّةٍ فَصْلٍ [7] اَللّٰھُمَّ اجْمَعْ بَیْنَنا وَبَیْنَهُ فِی بَرْدِ الْعَیْشِ وَقَرارِ النِّعْمَةِ ،

وَمُنَى الشَّهَوَاتِ، وَأَهْوَاءِ اللَّذَّاتِ، وَرَخَاءِ الدَّعَةِ، وَمُنْتَهَى الطُّمَأْنِينَةِ وَتُحَفِ الْكَرَامَةِ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در آن درود فرستادن بر پیغمبر «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را بمردم یاد میدهد :

۱ بارخدایا ای گستراننده زمینها و نگاهدارنده آسمانها، وای آفریننده قلبهائی که شقاوت و بدبختی را اختیار کرده و دلهائیکه سعادت و خوشبختی را برگزیده، قرار ده بزرگترین درودها وافزونترین برکتهایت را بر محمّد، بنده و فرستاده خود که ختم کننده بود آن (وحی و رسالت) را که به پیغمبران پیش آمده، و راه بسته شده (سیادت و سعادت بشر) را گشود ۲ وحق (دین و شریعت) را بحق (برهان عقل و علم) آشکار کرد، واز جوشش غروش باطل و نادرستیها (فتنه‌های زمان جاهلیّت) جلوگیری نمود، و تسلّط گمراهیها (ی از راه بیرون رفته و از راه برندگان) را نابود کرد، چنانکه سنگینی رسالت بر او تحمیل شده بقوّت و توانائی آنرا متحمّل گردید، و بامر و فرمان تو قیام کرد (دین حق و علوم و معارف را بمردم یاد داد) و برای بدست آوردن خوشنودی تو (تبلیغ رسالت) شتاب نمود، بی آنکه از سبقت و پیش افتادن بماند، و در اراده و تصمیمی که داشت سستی ورزد ۳ و وحی تو را ضبط کرد، و عهد و پیمانت را نگاه داشت، و براجراء فرمان تو اصرار ورزید تا اینکه شعله آتش را برافروخت (علم و دانش و خداپرستی را در میان خلق منتشر ساخت) و برای کسیکه در راه کج (راه نادانی و فتنه) میرفت راه حق را روشن و هویدا نمود ۴ و بسبب آنحضرت دلهائی که در فتنه‌ها و گمراهیها فرو رفته بودند هدایت شدند، وآن بزرگوار نشانهای واضح و احکام شرعیّه را برپا نمود، پس او امین درستکار و خزینه علم و اسرار تو است، و در روز رستخیز (بر نیکوکاران و بدکاران) از جانب تو شاهد و گواه است، و مبعوث شده براه حق و رسول و فرستاده تو بسوی خلق میباشد ۵ بارخدایا برای او در سایه رحمت و احسان خود جائی فراخ بگشا، واو را (در برابر رنجهائیکه برای نشر علوم و معارف حق کشیده) از فضل و کرمت پاداش نیکو ده ۶ بارخدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را بر آدیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان

و مقام و منزلتش را نزد خود گرامی دار، و نورش را (چراغی که در راه حق بیفروخت) تمام کن (تا همه جهانیان از آن بهره‌مند شوند) و پاداش برانگیختن او برسالت، گواهیش پذیرفته، گفتارش را پسندیده قرار ده که راست گفتار بود و میان حق و باطل را جدا می‌نمود ۷ بارخدایا بین ما و او را جمع کن در جائیکه زندگانی آن نیک و نعمت آن جاودانی و خواهشهای آن مطلوب و هوسهای آن برآورده و آسایش آن بسیار و جای استراحت است با تحف و ارمغانهای نیکو.

(۷۲) وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِمَرْوَانَ ابْنِ الْحَكَمِ بِالْبَصْرَةِ، قَالُوا: أُخِذَ مَرْوَانُ ابْنُ الْحَكَمِ أَسِيراً يَوْمَ الْجَمَلِ، فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَكَلَّمَاهُ فِيهِ، فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالَا لَهُ: يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

۱ أَوَلَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ؟ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ! إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ، لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ ۲ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ ۳ وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ، وَ سَتَلْقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَ مِنْ وُلْدِهِ يَوْماً أَحْمَرَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که در بصره راجع بمروان ابن حکم فرموده،

گفته اند: چون مروان ابن حکم در جنگ جمل اسیر شد امام حسن و امام حسین «علیهما السلام» را نزد امیرالمؤمنین «علیه السلام» شفیع قرار داد، پس آن دو بزرگوار درباره او عرض کردند:

یا امیرالمؤمنین مَروان با تو بیعت میکند ، حضرت او را رها کرده فرمود :

۱ آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد ؟ (و پس از آن در جنگ جمل شرکت نمود) مرا بَبیعت او حاجت نیست ، زیرا دست دادن او برای بیعت مانند دست دادن یهودی است (که بمکر و حیله و پیمان شکنی مشهور است) اگر بدست خود با من بیعت کند هر آینه با دُبُرش مکر و حیله بکار برد (در پنهانی پیمان بشکند و وفای بتعهد ننماید و بیعت خود را چون باد انگاشته رها کند . این جمله را برای پستی مَروان فرموده و باز در سرزنش او میفرماید :) ۲ آگاه باشید که او را امارت و حکومتی خواهد بود (بسیار کوتاه) چون لیسیدن سگ بینی خود را (مدّت امارت و حکومت مَروان تقریباً چهار ماه و ده روز بوده) ۳ و او پدر چهار رئیس است (مراد از چهار رئیس فرزندان او بودند که عبدالملک خلیفه شد و عبدالعزیز والی مصر و بشر والی عراق و محمّد والی جزیره گردید ، و آنها در مکر و حیله و گمراه کردن مردم مانند پدرشان بودند) و زود باشد که مردم از مَروان و فرزندان او روز سرخ را (قتل و غارت و انواع سختیها که از ایشان صادر شد) دریابند (و بعضی گفته اند مراد از چهار رئیس که حضرت فرموده چهار پسر عبدالملک ابن مَروان ، یزید و سلیمان و ولید و هشام هستند که هر چهار بخلافت رسیدند) .

(۷۳) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمّا عَزَمُوا عَلَى بَيْعَةِ عُثْمانَ :

۱ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِها مِنْ غَيْرِي ۲ وَوَاللّٰهِ لَأُسْلِمَنَّ ما سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ ، وَلَمْ يَكُنْ فِيها جَوْرٌ إِلّا عَلَيَّ خاصَّةً ۳ الْتِماساً لِأَجْرِ ذٰلِكَ وَفَضْلِهِ ، وَزُهْداً فِيما تَنافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَزِبْرِجِهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه مردم عزم بیعت با عثمان نمودند :

۱ شما میدانید که من برای خلافت از هر کس شایسته و سزاوارترم (و با این حال و را خلافت نگذاردیم) ۲

و سوگند بخدا خلافت را (بدیگری) رها مینمایم ما دامیکه امور مسلمانان منظم باشد (فتنه و فسادی در میان آنها پیدا نگردد) و ما دامیکه در زمان خلافت دیگری بجز بمن (بیچکس) جور و ستمی وارد نشود (وا بنکه حق خود را طلبیده از آن چشم میپوشم) برای درک اجر و ثواب آن است (که حقتعالی بفضلش عطاء میفرماید) و برای بی رغبتی بمال و زینت دنیا (ریاست و بزرگی) است که شما بآن شائق هستید (من خلافت را بکسیکه لیاقت آنرا ندارد وا میگذارم تا بدانند طالب بدست آوردن ریاست و بزرگی دنیا نیستم، بلکه گفتارم برای اتمام حجت و راهنمائی گمراهان است).

(۷۴) وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لَمَّا بَلَغَهُ اتِّهَامُ بَنِي أُمَيَّةَ لَهُ بِالْمُشَارَكَةِ فِي دَمِ عُثْمَانَ):

أَوَلَمْ يَنْهَ بَنِي أُمَيَّةَ عِلْمُهَا بِي عَنْ قَرْفِي؟ أَوَمَا وَزَعَ الْجُهَّالَ سَابِقَتِي عَنْ تُهَمَتِي؟ وَلَمَا وَعَظَهُمُ اللهُ بِهِ أَبْلَغُ مِنْ لِسَانِي! أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ، وَخَصِيمُ الْمُرْتَابِينَ، وَعَلَى كِتَابِ اللهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ، وَبِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است هنگامیکه شنید بنی امیه او را متهم نموده اند که در کشتن عثمان شرکت داشته:

(۱) آیا آشنائی بنی امیه با حوال من آنان را از عیب جوئی من باز نداشت؟ (۲) آیا سابقه من در اسلام نادانان را از زدن تهمت بمن منع ننمود؟ (بنی امیه با اینکه یقین دارند نفاق و دو روئی در گفتار و کردار من راه ندارد، برای چه مرا متهم نموده میگویند: مباشر قتل عثمان بوده ام، و اگر در آن اقدام نکرده ام در پنهانی مردم را بکشتن او وادار نموده ام، آیا نمیدانند که من در گفتار و کردار از کسی باک ندارم؟ اگر مائل بکشتن عثمان بودم آنرا پنهان نکرده در ظاهر با کشندگان او همراه میشدم) (۳)

و (گفتار من در این مردم اثر نخواهد نمود، زیرا) آنچه خداوند بر سبیل پند بیان فرموده (در قرآن:
س ۴۹ ی ۱۲ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، وَ لاَ تَجَسَّسُوا وَلاَ یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً، أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً؟ فَکَرِهْتُمُوهُ، وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِیمٌ یعنی ای کسانیکه بخدا و رسول گرویدید دوری کنید از بسیاری گمان که بعض از گمانها گناه است، و کنجکاوی نکنید و غیبت یکدیگر را ننمائید یعنی پشت سر دیگری سخن نگوئید، آیا هیچیک از شما دوست دارد گوشت مرده برادر و همکیش خود را بخورد؟ نه، از خوردن آن کراهت خواهید داشت، پس همچنانکه از خوردن گوشت مردهٔ برادر خود کراهت دارید از غیبت او نیز دوری نمائید، و از خدا بترسید اگر غیبت کردید توبه کنید که خداوند بسیار آمرزندهٔ گناه و مهربان است. و س ۳۳ ی ۵۸: وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُبِیناً یعنی کسانیکه مردان و زنان ایمان آورده را میرنجانند بدون آنکه کاری کرده باشند که سزاوار رنجانیدن گردند، پس آنها افتراء و دروغ بستن بدیگری و گناه هویدائی را مرتکب شده اند) از زبان (گفتار) من بلیغتر و نیکوتر است (و با اینحال اثر نکرد) ۴ من با خارج شوندگان از دین احتجاج میکنم، و با شک کنندگان در دین دشمنی مینمایم ۵ و (از جملهٔ احتجاج و مخاصمهٔ من اینست که میگویم) کارهای مشتبه بحق (مانند اینکه مرا شریک در خون عثمان میدانند) بر قرآن کریم عرضه میشود (پس با همراه بودن با کشندگان او و اینکه هیچیک از مباشرین قتل او نگفته که در این امر شرکت داشته ام، اگر آیه ای از کتاب خدا دلالت دارد که قاتل عثمان هستم شما برطبق آن حکم کرده در حق من رفتار نمائید) و بندگان خدا از روی آنچه در سینه ها دارند جزا داده میشوند (و چون شما قلباً بآرزوی دست آوردن خلافت و امارت بوده خونخواهی عثمان را بهانه قرار داده برای فریب مردم مرا متهم نموده اید، پس در قیامت بکیفر گفتار خود خواهید رسید).

---

(۷۵) (وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلاَمُ)

۱ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُکْماً فَوَعَی، وَدُعِیَ إِلَی رَشَادٍ فَدَنَا، وَ

أَخَذَ بِحُجْزَةِ هَادٍ فَنَجَا [۱]، رَاقَبَ رَبَّهُ، وَخَافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خَالِصاً، وَعَمِلَ صَالِحاً، اكْتَسَبَ مَذْخُوراً، وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً [۲]، رَمَى غَرَضاً، وَأَحْرَزَ عِوَضاً، كَابَرَ هَوَاهُ، وَكَذَّبَ مُنَاهُ [۴]، جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجَاتِهِ، وَالتَّقْوَى عُدَّةَ وَفَاتِهِ، رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغَرَّاءَ، وَلَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ [۵]، اغْتَنَمَ الْمَهَلَ، وَبَادَرَ الْأَجَلَ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

از خطبه‌های آنحضرت علیه السّلام است (که مردم را ترغیب بصفات پسندیده که موجب بدست آوردن سعادت دنیا و آخرت گردد میفرماید):

[۱] خدا رحمت کند مردی را که سخن حکیمانه ای بشنود و بپذیرد، و چون براه راست خوانده شود بطرف آن برود، و کمر بند راهنما (رسول اکرم و ائمّه معصومین) را بگیرد، و (از سختیهای دنیا و آخرت) نجات یابد (دستورهای) پروردگارش را مراقبت نماید (برطبق آنچه خداوند فرموده رفتار کند) واز گناه خود بترسد، عمل خالص (پاکیزه از ریاء و خودنمائی) پیش فرستد، و کردارش نیکو و شایسته باشد، بدست آورد آنچه (ثواب و پاداش عبادت و بندگی) که برای او (در آخرت) ذخیره شده است و دوری کند از آنچه (گفتار و کردار زشت) که منع گردیده [۳] تیر بنشان زند (در هر حال خدا را در نظر داشته باشد) و کالای آخرت را بجای کالای دنیا گرد آورد (از دنیا چشم پوشد و بکوشد تا سعادت جاودانی بدست آرد) بر خواهش نفس خود غلبه یابد و آرزو و نمایش را دروغ پندارد [۴] شکیبائی را مرکب نجات و رستگاری خویش قرار دهد (در مصائب صبر را شعار خویش قرار داده بر جهاد سختیهای دنیا را مانند شتر بارکش برخویشتن هموار نماید) و تقوی و پرهیزکاری را توشه مرگ خویش گرداند در راه روشن (شریعت اسلام) قدم نهد، و از شاهراه درخشنده (که آشکار و هویدا است) دور نگردد (در بیراهه پا نگذارد) [۵] مهلت چند روز زندگی را غنیمت شمرده فرصت را از دست ندهد (کاری کند که باعث خوشنودی خدا و رسول باشد و عمر خود را بیهوده بسر نبرد) و آماده مرگ باشد (بدنیا دل نبندد و همیشه مستعد مرگ

باشد کہ ناگہان او را در یابد) و از کردار (شایستہ : بندگی خدا وخدمت بخلق) توشہ بردارد .

(۷۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[۱] إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَيُفَوِّقُونَنِي تُرَاثَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تَفْوِيقاً [۲] وَاللّٰهِ لَئِنْ بَقِيتُ لَهُمْ لَأَنْفُضَنَّهُمْ نَفْضَ اللَّحَّامِ الْوِذَامَ التَّرِبَةَ .

وَيُرْوَى التُّرَابَ الْوَذِمَةَ وَهُوَ عَلَى الْقَلْبِ . وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) : لَيُفَوِّقُونَنِي أَيْ يُعْطُونَنِي مِنَ الْمَالِ قَلِيلاً قَلِيلاً كَفُوَاقِ النَّاقَةِ ، وَ هُوَ الْحَلْبَةُ الْوَاحِدَةُ مِنْ لَبَنِهَا ، وَالْوِذَامُ التَّرِبَةُ جَمْعُ وَذَمَةٍ ، وَ هِيَ الْحُزَّةُ مِنَ الْكَرِشِ أَوِ الْكَبِدِ تَقَعُ فِي التُّرَابِ فَتُنْفَضُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است

(زمانیکہ سعد بن العاص از جانب عثمان حاکم کوفہ بود برای حضرت در مدینہ ہدیّہ و نامہ‌ای فرستاد کہ من سوای عثمان برای ہیچکس ہدیّہ باینمقدار نفرستادہ‌ام، حضرت چون نامہ او را خواند فرمود) :

[۱] بنی اُمیّہ از میراث محمّد « صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » (غنائمی کہ ببرکت آنحضرت رسیدہ است) اندکی بمن میدہند ، مانند شیری کہ بہ بچہ شتر ہنگام دوشیدن مادرش دادہ میشود [۲] سوگند بخدا اگر برایشان تسلّط یافتم آنہا را بدور اندازم مانند دور انداختن گوشتفروش پارہ‌ہای جگر یا شکنبۂ خاک آلودرا . (سیّد رضی فرماید :)

و در روایت دیگر است التُّرَابَ الْوَذِمَةَ و آن برعکس الْوِذَامَ التَّرِبَةَ میباشد . و معنی لَيُفَوِّقُونَنِي فرمایش آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ اینست کہ از بیت المال اندکی بمن میدہند مانند فُواقِ شتر و فُواق بمعنی یکبار شیر دادن بچہ شتر است از شیر مادرش ، و وِذام

جمع وَذَمَة است و آن بمعنى پاره شكنبه يا جگر ميباشد كه در خاك افتاده خاك آلوده گردد .

(۷۷) وَمِنْ كَلِمَاتٍ كَانَ عَلَيْهِ السَّلامُ

(يَدْعُو بِهَا :)

۱ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ ۲ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا وَأَيْتُ مِنْ نَفْسِي وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفَاءً عِنْدِي ۳ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي ۴ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاظِ ، وَسَقَطَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَشَهَوَاتِ الْجَنَانِ ، وَهَفَوَاتِ اللِّسَانِ .

از سخنانی است كه آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ بوسيلهٔ آن دعا ميفرمايد (وكيفيت استغفار وطلب آمرزش را بمردم ياد ميدهد ، واستغفار معصومين از انبياء و ائمهٔ اطهار « عَلَيْهِمُ السَّلامُ » بجهت آموختن بخلق است ، زيرا آنان هيچگاه معصيت ونافرمانى حقتعالى نكرده اند تا در صدد استغفار وطلب آمرزش برآيند) :

۱ خدايا بيامرز آنچه (گناهى) را از من كه تو بآن داناترى ، پس اگر من بازگردم (دوباره مرتكب آن شوم) تو آمرزش را بمن بازگردان ۲ خدايا بيامرز آنچه كه من با خود وعده كرده ام (اطاعت وبندگى كه انجام آنرا عهده گرفتم) ووفاى بآن عهد را از من نيافتى ۳ خدايا بيامرز آنچه كه من بآن بسوى تو بزبانم تقرب ميجويم ودلم برخلاف آنست (در اوّل امر براى تقرب عبادت وبندگى نمودم وبعد از آن اندیشه مانند ريا وخودنمائى در خاطرم آمد) ۴ خدايا بيامرز اشاره هاى گوشه هاى چشم را (كه بگوشه چشم اشاره كند تا مؤمنى را آزار رساند يا بغيبت وبدگوئى او زبان گشايد) وگفتارهاى بيهوده وآرزوهاى دل ولغزشهاى زبان مرا .

(٧٨) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

قالَهُ لِبَعضِ أَصحابِهِ لَمّا عَزَمَ عَلَى المَسيرِ إِلَى الخَوارِجِ، وَقَد قالَ لَهُ: يا أَميرَ المُؤمِنينَ إِن سِرتَ في هٰذا الوَقتِ خَشيتُ أَن لا تَظفَرَ بِمُرادِكَ مِن طَريقِ عِلمِ النُّجومِ. فَقالَ (عَلَيهِ السَّلامُ):

١ أَتَزعُمُ أَنَّكَ تَهدي إِلَى السّاعَةِ الَّتي مَن سارَ فيها صُرِفَ عَنهُ السّوءُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السّاعَةِ الَّتي مَن سارَ فيها حاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ ٢ فَمَن صَدَّقَكَ بِهٰذا فَقَد كَذَّبَ القُرآنَ، وَاستَغنى عَنِ الاستِعانَةِ بِاللهِ في نَيلِ المَحبوبِ وَدَفعِ المَكروهِ ٣ وَيَنبَغي في قَولِكَ لِلعامِلِ بِأَمرِكَ أَن يوليكَ الحَمدَ دونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ بِزَعمِكَ أَنتَ هَدَيتَهُ إِلَى السّاعَةِ الَّتي نالَ فيها النَّفعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

٤ ثُمَّ أَقبَلَ «عَلَيهِ السَّلامُ» عَلَى النّاسِ فَقالَ:

أَيُّهَا النّاسُ إِيّاكُم وَتَعَلُّمَ النُّجومِ إِلّا ما يُهتَدى بِهِ في بَرٍّ أَو بَحرٍ، فَإِنَّها تَدعو إِلَى الكَهانَةِ، ٥ وَالمُنَجِّمُ كَالكاهِنِ، وَالكاهِنُ كَالسّاحِرِ، وَالسّاحِرُ كَالكافِرِ، وَالكافِرُ فِي النّارِ ٦ سيروا عَلَى اسمِ اللهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است که ببعضی از اصحاب خود (عفیف برادر اشعث ابن قیس) فرمود آنگاه که عازم رفتن بجنگ با خوارج بود، او بآن بزرگوار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین اگر در این هنگام (بسوی خوارج) روانه شوی میترسم ظفر نیافته بمقصود خویش نرسی، و این اطلاع را از علم نجوم دانسته‌ام، حضرت فرمود:

۱ – آیا گمان داری که تو ساعتی را نشان میدهی که هر که در آن سفر کند بلا و بدی از او دور گردد؟ و بر حذر میداری از ساعتی که هر که در آن روانه شود زیان و سختی او را فرا گیرد؟ ۲ – کسیکه این سخنان تو را باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم س ۲۷ ی ۶۵ میفرماید: قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللّٰهُ یعنی بگو هر که در آسمانها و زمین است نا آمده و پوشیده را نمیداند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندیها از طلب یاری از خدا بی نیاز گردیده ۳ – و سزای گفتار تو آنستکه هر که بفرمانت رفتار نماید باید تو را حمد و سپاس گزارد نه پروردگارش را، زیرا تو گمان داری که تو ئی آنکه او را بساعتی راهنمائی کرده‌ای که در آن سود بدست آورده و از زیان ایمن گشته است.

۴ – (بعد از آن حضرت بمردم رو نموده فرمود:)

ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید (و آنرا یاد نگیرید) مگر بقدریکه در بیابان یا در دریا (برای دانستن راهها در سفر و شناختن اوقات عبادت و بندگی و تعیین قبله و سیر کشتی و مانند آنها) بآن راه یافته شود (حاجت داشته باشید، در قرآن کریم س ۶ ی ۹۷ میفرماید: وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ یعنی او است خداوندیکه ستاره‌ها را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای بیابان و دریا بآنها راه بیابید، و ما برای مردم دانا نشانه‌های قدرت خود را بیان کردیم) زیرا نتیجه آموختن نجوم کهانت و غیب گوئی گردد ۵ – و (کهانت مشتق است که دارای آن بکمک دیو و جن از غیب و پوشیده خبر میدهد و در میان مردم فتنه و فساد کند، و کار منجم از جهت غیب گوئی در ربط دادن کواکب و ستارگان را در سود و زیان و سعد و نحس اوقات و نومید کردن مردم را از خدا و امیدوار نمودن بگفتار و کردار خود و اعتقاد بدرستی آن مانند عمل و اعتقاد شخص کاهن است پس از جهت گمراهی خویش و گمراه کردن دیگران) منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر (سحر عملی است که ساحر

بگوید، یا طلبی است که بپوشید و بسبب آن بدیگری زیان وارد میسازد، مانند آنکه میان زن و شوهر و دوستان را بجدائی انداخته آنها را با یکدیگر دشمن بنماید) و سایر مانند کافر است، و (سزای) کافر (معذب بودن) در آتش است (پس بگفتار و کردار منجم اعتماد نمائید) سفر کنید بکمک و همراهی از اسم خدا (که البته خدای تعالی زیان سفر را از مسافر دور خواهد کرد. حضرت در همان ساعت بجنگ خوارج رفت و فتح و فیروزی نصیب او گردید، و این کلام بزرگترین دلیل است بر بطلان نادرستی قول منجمین).

(۷۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ فِي ذَمِّ النِّسَاءِ:)

۱ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ ۲ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِيمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلٰوةِ وَ الصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ ۳ وَأَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ ۴ وَأَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ ۵ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ ۶ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعْنَ فِي الْمُنْكَرِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که پس از خاتمه جنگ جمل در نکوهش زنها میفرماید:

(گویا توبیخ و سرزنش عائشه و پیروان او نیز منظور باشد)

۱ ای مردم، زنها از ایمان و ارث و خرد کم بهره هستند ۲ اما نقصان ایمان ایشان

بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض ۳ و جهت نقصان خردشان آن است که (در اسلام) گواهی دو زن بجای گواهی یکمرد است ۴ و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد ۵ پس از زنهای بد پرهیز کنید، و از خوبانشان برحذر باشید ۶ و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید (پیروی نکردن از آنان در معروف «یعنی گفتار و کردار پسندیده» آنستکه اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آنرا بعنوان معروف بودنش بجا آورید، و بنمایانید که ایشان بآن بجهت اطاعت و پیروی از آنها نیست، و اگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید، زیرا بجا نیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنان مستحب است، خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتنا ننمائید) تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند (و شما را بانجام آن وادار ننمایند).

(۸۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ أَيُّهَا النَّاسُ، الزَّهَادَةُ قِصَرُ الأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعَمِ، وَالْوَرَعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ ۲ فَإِنْ عَزَبَ ذٰلِكَ عَنْكُمْ فَلا يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ، وَلا تَنْسَوْا عِنْدَ النِّعَمِ شُكْرَكُمْ ۳ فَقَدْ أَعْذَرَ اللهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ، وَكُتُبٍ بَارِزَةِ الْعُذْرِ وَاضِحَةٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در ترغیب مردم بترک دنیا و سپاسگزاری از نعمتها و بخششهای خداوند متعال):

۱ ای مردم (از آثار) زهد و دل نبستن بدنیا کم کردن آرزوها و سپاسگزاری از نعمتها (ی حق تعالی) و اجتناب و دوری از حرامها است ۲ پس اگر باین سه چیز دست نیافتید (نتوانستید هر سه را انجام دهید دو تا از آنها را ترک ننمائید، اوّل) حرام بر شکیبائی شما غلبه پیدا نکند (بکنار باشید گرد معاصی نگردید) و (دوّم) سپاسگزاری از نعمتها (ی حق تعالی) را فراموش نکنید (زیرا

اگر مخالفت نمودید ، برای عذاب در قیامت ۳ خداوند بوسیلۀ حجتهای پیدا و درخشان (پیغمبران و دلیل عقل) و کتابهای (آسمانی که) آشکار و هویدا (در دسترس همه شما است) جای عذر برای شما باقی نگذاشته .

(۸۱) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(فِي صِفَةِ الدُّنْيا :)

۱ ما أَصِفُ مِنْ دارٍ أَوَّلُها عَناءٌ ، وَآخِرُها فَناءٌ ، فِي حَلالِها حِسابٌ وَفِي حَرامِها عِقابٌ ۲ مَنِ اسْتَغْنَى فِيها فُتِنَ ، وَمَنِ افْتَقَرَ فِيها حَزِنَ وَمَنْ ساعاها فاتَتْهُ ، وَمَنْ قَعَدَ عَنْها واتَتْهُ ۳ وَمَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ ، وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْها أَعْمَتْهُ .

أَقُولُ : وَإِذا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ (عَلَيْهِ السَّلامُ) : «مَنْ أَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ ، وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ ، ما لا تُبْلَغُ غايَتُهُ ، وَلا يُدْرَكُ غَوْرُهُ ، وَلا سِيَّما إِذا قُرِنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ : «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْها أَعْمَتْهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ أَبْصَرَ بِها وَأَبْصَرَ إِلَيْها واضِحاً نَيِّراً ، وَعَجِيباً باهِراً .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در صفت دنیا :

۱ چگونه وصف کنم سرائی را که اوّل آن رنج و آخر آن نیستی است ، در حلال آن حساب و در حرامش عقاب میباشد (آنچه از راه حلال بدست آید در قیامت حساب آنرا میرسند ، و اگر از راه

حرام بیابید در آخرت بعذاب گرفتار میشوید ۱ کسیکه در آن غنی و بی نیاز شد در فتنه و بلا افتد، و کسیکه در آن نیازمند و درویش باشد غمگین است، و کسیکه در تحصیل آن کوشید بآن نمیرسد، و کسیکه در طلب آن نکوشید دنیا باو روکند ۳ و کسیکه (ببصیرت) بآن نگریست دنیا او را بینا و آگاه کرد (تا راه راست را یافته خود را آماده آخرت نمود) و کسیکه بزینت و آرایش آن نگاه کرد دنیا او را نابینا گردانید (که گمراه شد و بیچاره گردید).

میگویم: اگر کسی در فرمایش آنحضرت علیه السلام «من أبصر بها بصّرته» (کسیکه ببصیرت بدنیا نگریست او را بینا و آگاه نمود) تأمّل و درنگ نماید، در آن معنی شگفت و مقصود بزرگی بیابد که بنهایت آن نتوان رسید، و حقیقت آن را نتوان دریافت، خصوصاً اگر این جمله را با جمله «و من أبصر إلیها أعمته» (و کسیکه بزینت و آرایش دنیا نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید) همراه نماید، چون فرق میان جمله أبصر بها و جمله أبصر إلیها را واضح و روشن و عجیب و آشکار بیابد.

(۸۲) و من خطبة له علیه السلام

(و تسمّی بالغرّاء و هی من الخطب العجیبة):

۱ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَلَا بِحَوْلِهِ، وَ دَنَا بِطَوْلِهِ، مَانِحِ کُلِّ غَنِیمَةٍ وَ فَضْلٍ، وَ کَاشِفِ کُلِّ عَظِیمَةٍ وَ أَزْلٍ ۲ أَحْمَدُهُ عَلَی عَوَاطِفِ کَرَمِهِ، وَ سَوَابِغِ نِعَمِهِ، وَ أُومِنُ بِهِ أَوَّلاً بَادِیاً، وَ أَسْتَهْدِیهِ قَرِیباً هَادِیاً، وَ أَسْتَعِینُهُ قَاهِراً قَادِراً، وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ کَافِیاً نَاصِراً ۳ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً (صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ) عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَاذِ أَمْرِهِ، وَ إِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَ تَقْدِیمِ نُذُرِهِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است که از خطبهٔ غرّاء (نورانی و برجسته) مینامند، و آن از خطبه های شگفت آور است:

۱- سپاس خداوندی را سزا است که بقدرت و توانائی خود (بر همهٔ اشیاء) غالب، و بفضل و احسانش (بهر چیز) نزدیک است، بخشنده است هر فائده و سودی را، و دفع کنندهٔ هر بلای بزرگ و سخت ۲- بر احسانهای پی در پی و نعمتهای واسعه اش او را سپاس گزارده می ستایم، و باو ایمان میآورم (هستی و یکتا بودنش را یقین دارم) که اوّل (و مبدء اشیاء) و (هستی او بر همه) هویدا است، و از او راه هدایت را میطلبم که (بهمه) نزدیک و راهنما است، و از او یاری میجویم که غالب و توانا است (که هر شرّی را از من دور و هر خیری را بمن برساند) و باو توکّل مینمایم که (مرا) کافی و یاور است ۳- و گواهی میدهم که محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه بنده و فرستادهٔ او است، فرستاده است او را برای انجام امر و فرمانش، و تبلیغ حجّت و دلیلش، و ترساندن (معصیت کاران را) از عذابش پیش از روز رستخیز.

۴- أُوصِیکُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ الَّذِی ضَرَبَ لَکُمُ الْأَمْثَالَ، وَ وَقَّتَ لَکُمُ الْآجَالَ، وَ أَلْبَسَکُمُ الرِّیَاشَ، وَ أَرْفَغَ لَکُمُ الْمَعَاشَ، وَ أَحَاطَ بِکُمُ الْإِحْصَاءَ، وَ أَرْصَدَ لَکُمُ الْجَزَاءَ، وَ آثَرَکُمْ بِالنِّعَمِ السَّوَابِغِ، وَ الرِّفَدِ الرَّوَافِغِ، وَ أَنْذَرَکُمْ بِالْحُجَجِ الْبَوَالِغِ، فَأَحْصَاکُمْ عَدَداً، وَ وَظَّفَ لَکُمْ مُدَداً، فِی قَرَارِ خِبْرَةٍ، وَ دَارِ عِبْرَةٍ ۵- أَنْتُمْ مُخْتَبَرُونَ فِیهَا، وَ مُحَاسَبُونَ عَلَیْهَا، فَإِنَّ الدُّنْیَا رَنِقٌ مَشْرَبُهَا، رَدِغٌ مَشْرَعُهَا، یُونِقُ مَنْظَرُهَا، وَ یُوبِقُ مَخْبَرُهَا، غُرُورٌ حَائِلٌ،

وَضَوْءٍ آفِلٍ، وَظِلٍّ زَائِلٍ، وَسِنَادٍ مَائِلٍ،[7] حَتَّى إِذَا أَنِسَ نَافِرُهَا، وَاطْمَأَنَّ نَاكِرُهَا، قَمَصَتْ بِأَرْجُلِهَا، وَقَنَصَتْ بِأَحْبُلِهَا، وَأَقْصَدَتْ بِأَسْهُمِهَا، وَأَعْلَقَتِ الْمَرْءَ أَوْهَاقَ الْمَنِيَّةِ قَائِدَةً لَهُ إِلَى ضَنْكِ الْمَضْجَعِ، وَوَحْشَةِ الْمَرْجِعِ، وَمُعَايَنَةِ الْمَحَلِّ، وَثَوَابِ الْعَمَلِ.[8] وَكَذٰلِكَ الْخَلَفُ بِعَقْبِ السَّلَفِ: لَا تُقْلِعُ الْمَنِيَّةُ اخْتِرَاماً، وَلَا يَرْعَوِي الْبَاقُونَ اجْتِرَاماً، يَحْتَذُونَ مِثَالاً، وَيَمْضُونَ أَرْسَالاً، إِلَى غَايَةِ الْإِنْتِهَاءِ، وَصَيُّورِ الْفَنَاءِ.[9] حَتَّى إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ، وَتَقَضَّتِ الدُّهُورُ، وَأَزِفَ النُّشُورُ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ الْقُبُورِ، وَأَوْكَارِ الطُّيُورِ، وَأَوْجِرَةِ السِّبَاعِ، وَمَطَارِحِ الْمَهَالِكِ، سِرَاعاً إِلَى أَمْرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَى مَعَادِهِ،[10] رَعِيلاً صُمُوتاً، قِيَاماً صُفُوفاً، يَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، عَلَيْهِمْ لَبُوسُ الْإِسْتِكَانَةِ، وَضَرَعُ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذِّلَّةِ.[11] قَدْ ضَلَّتِ الْحِيَلُ، وَانْقَطَعَ الْأَمَلُ، وَهَوَتِ الْأَفْئِدَةُ كَاظِمَةً، وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ مُهَيْنِمَةً، وَأُلْجِمَ الْعَرَقُ، وَعَظُمَ الشَّفَقُ، وَأُرْعِدَتِ الْأَسْمَاعُ لِزَبْرَةِ الدَّاعِي إِلَى فَصْلِ الْخِطَابِ، وَمُقَايَضَةِ الْجَزَاءِ، وَنَكَالِ الْعِقَابِ، وَنَوَالِ الثَّوَابِ.

---

۴ بندگان خدا شما را سفارش میکنم بتقوی و ترسیدن از (عذاب) خدائی که برای (رہنمائی)

شما (در قرآن کریم) مثلها زده (و حکایات بیان فرموده تا از غفلت بیرون آئید) و اجلهای شما را معلوم
نموده، و لباسها (ی آدمیت) بشما پوشانیده (تا بر سائر مخلوقات برتری داشته باشید) و در معیشت شما
توسعه داده (وسائل راحتی را فراهم نموده) و بکردار شما (از نیک و بد و بزرگ و کوچک) احاطه دارد
و جزای آنرا در کمین نهاده، و نعمتهای بسیار و صله بیشمار بشما بخشیده، و بوسیله حجتهای
آشکار (پیغمبران و کتب آسمانی) شما را (از عذاب) ترسانیده، و شما را (در امتحان و آزمایش) بشمار
آورده (علم او بجزئی و کلی گفتار و کردار شما احاطه دارد) و مدت عمر و زندگانی شما را در دار آزمایش
و سرای عبرت تعیین نموده [5] و شما در دنیا امتحان میشوید (تا نیکوکارانتان از بدکرداران تمیز داده شوند)
و (در قیامت) بحساب آنچه که در دنیا گفته و انجام داده اید رسیدگی میکنند، پس (بدنیا دل نبندید
که) سرچشمه دنیا تیره و گل آلود است (و در نظر دنیا پرستان) منظره آن شگفت آور است،
و در مورد امتحان و آزمایش هلاک و تباه میسازد [6] و فریبنده ای است که نیست میشود، و
روشنی است که پنهان میگردد، و سایه ای است که زائل میشود، و تکیه گاهی است که رو بخرابی
میرود (ثبات و قراری برای آن نیست) [7] تا هرگاه کسیکه (از روی غریزه عقل) از آن دوری میکرد
و بآن دل نمی بست، بآن انس گرفت و مطمئن گردید، مانند اسب یا شتر، دنیا پای خود با لگد
افکند (تا او را بر زمین زند) و بدامهایش (که در راه گسترده) او را شکار کند، و به تیرهایش (که در
کمان نهاده) او را هلاک سازد، و ریسمانهای مرگ (بیماریهای گوناگون و سختیها) را بگردن مرد
(شجاع و دلیر) میاندازد، و او را بجایگاه تنگ (قبر) و بازگشتگاه ترسناک (آخرت)
و دیدن جایگاه همیشگی (بهشت یا دوزخ) و جزای کردار (نیک یا بد) میکشاند [8] و همینطور
است رفتار دنیا با کسانیکه در آینده میآیند، و جانشین پیشینیان هستند [9] مرگ از هلاک
کردن (آنها و بیچاره کردنشان) باز نمیایستد، و بازماندگان، از ارتکاب گناه دست باز
نداشته پشیمان نمیشوند، و از رفتار گذشتگان پیروی مینمایند، و پی در پی (میآیند و)
میگذرند تا پایان فنا و نیستی منتهی میشود (همه میمیرند) [10] پس هرگاه (براثر مرگ خلائق) رشته کارها
از هم گسیخته و روزگار سپری گردیده و رستخیز مردم نزدیک شد (قیامت برپا گردید) خداوند آنان را

ازمیان قبرها و آشیانهٔ پرندگان (اگر آنها را خورده باشند) ولانهٔ درندگان (اگر ایشان را طعمهٔ خود کرده باشند) ومیدانهای جنگ (اگر کشته شده باشند) بیرون میآورد ، درحالتی که آمادهٔ انجام امر و فرمان حق تعالی بوده بسوی معاد وجای بازگشت که خداوند برای آنها قرار داده بسرعت وتندی میروند[10] ، گروهی ساکت وخاموش وایستاده درصف میباشند (که بر نشستن وسخن گفتن توانائی ندارند) بینائی خداوند بهمهٔ آنان احاطه دارد (گفتار وکردار هیچیک از آنها در دنیا بر خداوند پوشیده نیست) و (چون برای حساب خوانده شوند) منادی صدای خود را بهمه میشنواند لباس خضوع وفروتنی وفرمانبرداری وذلت وخواری (بر اثر هول وترس آنروز) بر آنها پوشیده شود[11] درآنروز مکر وحیله (که در دنیا برای نجات از گرفتاریها بکار برده میشد) بکار نیاید ، وآرزو بریده گردد و (از ترس عذاب) دلها افسرده وغمگین باشد ، وصداها با خشوع وفروتنی مخفی وآهسته گردد ودهان پر از عرق میشود (مانند لجام که بدهان اسب باشد) وترس (از کیفر گناهان) بی اندازه است واز هیبت صدای منادی برای تمییز حق از باطل وجزای خیر وشر وعقاب وکیفر وبخشیدن ثواب وپاداش ، گوشها بلرزه درآید •

---

[12] عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ اقْتِدَاراً ، وَمَرْبُوبُونَ اقْتِسَاراً ، وَمَقْبُوضُونَ احْتِضَاراً ، وَمُضَمَّنُونَ أَجْدَاثاً ، وَكَائِنُونَ رُفَاتاً ، وَمَبْعُوثُونَ أَفْرَاداً ، وَمَدِينُونَ جَزَاءً ، وَمُمَيَّزُونَ حِسَاباً ،[13] قَدْ أُمْهِلُوا فِي طَلَبِ الْمَخْرَجِ ، وَهُدُوا سَبِيلَ الْمَنْهَجِ ، وَعُمِّرُوا مَهَلَ الْمُسْتَعْتِبِ ، وَكُشِفَتْ عَنْهُمْ سُدَفُ الرِّيَبِ ، وَخُلُّوا لِمِضْمَارِ الْجِيَادِ ، وَرَوِيَّةِ الْارْتِيَادِ ، وَأَنَاةِ الْمُقْتَبِسِ الْمُرْتَادِ ، فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ ، وَمُضْطَرَبِ الْمَهَلِ ،[14] فَيَا لَهَا أَمْثَالاً صَائِبَةً ، وَمَوَاعِظَ شَافِيَةً ، لَوْ صَادَفَتْ

قُلُوباً زاكِيَةً ، وَأَسْماعاً واعِيَةً ، وَآراءً عازِمَةً ، وَأَلْباباً حازِمَةً ۱۵

فَاتَّقُوا اللهَ تَقِيَّةَ مَنْ سَمِعَ فَخَشَعَ ، وَاقْتَرَفَ فَاعْتَرَفَ ، وَوَجِلَ فَعَمِلَ ،

وَحاذَرَ فَبادَرَ ، وَأَيْقَنَ فَأَحْسَنَ ، وَعُبِّرَ فَاعْتَبَرَ ، وَحُذِّرَ فَحَذِرَ ،

وَزُجِرَ فَازْدَجَرَ ، ۱۶ وَأَجابَ فَأَنابَ ، وَراجَعَ فَتابَ ، وَاقْتَدى فَاحْتَذى ،

وَأُرِيَ فَرَأى ، فَأَسْرَعَ طالِباً ، وَنَجا هارِباً ، فَأَفادَ ذَخِيرَةً ،

وَأَطابَ سَرِيرَةً ، وَعَمَّرَ مَعاداً ، ۱۷ وَاسْتَظْهَرَ زاداً لِيَوْمِ رَحِيلِهِ ،

وَوَجْهِ سَبِيلِهِ ، وَحالِ حاجَتِهِ ، وَمَوْطِنِ فاقَتِهِ ، وَقَدَّمَ أَمامَهُ

لِدارِ مُقامِهِ ۱۸ فَاتَّقُوا اللهَ عِبادَ اللهِ جِهَةَ ما خَلَقَكُمْ لَهُ ،

وَاحْذَرُوا مِنْهُ كُنْهَ ما حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ ، وَاسْتَحِقُّوا مِنْهُ ما

أَعَدَّ لَكُمْ بِالتَّنَجُّزِ لِصِدْقِ مِيعادِهِ ، وَالْحَذَرِ مِنْ هَوْلِ مَعادِهِ .

(مردمانیکه رفتار دنیا را با آنها و چگونگی معاد و بازگشتشان را در قیامت بیان کردیم) ۱۱ بندگانی هستند که بقدرت (خداوند) خلق شده‌اند ، و باجبار پرورش یافته و دچار مرگ گردیده و در قبرها رفته و ریزه‌ریزه شده و بتنهائی (بدون أهل و مال) انگیخته و بجزا (ی گفتار و کردار نیک یا بد) رسیده و از روی حساب و وارسی (نیکوکار از بدکردار) تمیز داده شده‌اند (پس سزاوار است که از خواب غفلت بیدار شده معصیت و نافرمانی نکنید که بعد از مردن پشیمانی سودی ندارد ، زیرا مردم در دنیا) ۱۲ برای رهائی از گمراهی مهلت داده شده‌اند و (بوسیلۀ پیغمبران) براه راست هدایت گردیده‌اند و فرصت بآنها داده شده مانند فرصتی که میدهند بکسیکه رضا و خوشنودی ناراضی از خود را طلب نماید ، و تاریکیهای شبهات (نادانی و گمراهی بواسطۀ متابعت عقل و تبلیغ أنبیا

از آنان برداشته شده است، و (در دنیا) بحال خود واگذاشته شده اند برای آماده شدن مانند آماده کردن و لاغر نمودن اسبهای نیکو را برای پیش گرفتن در میدان مسابقه و برای فکر و اندیشه در بدست آوردن حق و حقیقت و برای شتاب نکردن جوینده در فرا گرفتن نور علم و دانش، در مدت زندگانی تا رسیدن اجل که فرصتی در دست است ۱۴ ای عجب و شگفت از این مثلهای صائب و راست (که خطاء و اشتباهی در آنها نیست) و از این پندهای شفا دهنده (بیماریهای نادانی و گمراهی) اگر برخورد بدلهای پاکیزه و گوشهای شنوا و اندیشه های ثابت و عقلهای استوار (که صلاح و فساد را تشخیص میدهد) ۱۵ پس، از خدا بترسید مانند ترسیدن کسیکه پند را شنید و زیر بار رفت و (از روی نادانی) مرتکب گناه شد و اعتراف نمود (توبه و بازگشت کرد) و (از معصیت و نافرمانی) ترسیده عمل نیکو بجا آورد (رضای خدا و رسول را تحصیل کرد) و (از عذاب الهی) حذر نمود و (بطاعت و بندگی) شتافت و (بروز رستخیز) یقین حاصل نموده رفتار خود را (در دنیا) نیکو گردانید و با او اندرز دادند (براه راست و رستگاری رهنمائیش نمودند) پذیرفت، و او را (از سختیهای پس از مرگ) ترسانیدند و ترسید (کاری نکرد که بسختی و رنج مبتلی گردد) و (از معصیت و نافرمانی) منعش کردند و (از آن) دوری کرد، ۱۶ و (فرمان خدا را) اجابت نمود، و (از گمراهی) دور شده، و (بعقل خویش) رجوع کرده، و (از گناهانی که مرتکب شده) توبه و بازگشت نمود، و (به پیشوایان) اقتداء کرد، و (عیناً از رویّه آنها) متابعت نمود، و راه راست باو نموده شد و آنرا دید (در آن قدم نهاد) پس شتابان جوینده حق گردید، و رستگار شد در حالتیکه (از نادانی و گمراهی) گریزان بود، و (برای روز رستخیز) ذخیره (برای هنگام نیازمندی) بدست آورد، و باطن خود را پاک گردانید، و معاد و بازگشت را (به بنای تقوی و پرهیزکاری) آباد کرد، ۱۷ و بتوشه (بندگی خدا و خدمت بخلق) برای روز کوچ (از دنیا) و راه (سفر آخرت) و هنگام نیازمندی و جای تنگدستی (قبر و قیامت) پشت خود را قوی نمود، و برای جایگاه همیشگی (آخرت) آن توشه را پیش از خود فرستاد، ۱۸ پس ای بندگان خدا پرهیزکار شوید و قصد کنید چیزی (عبادت و بندگی) را که برای آن آفریده شده اید، و از شتی در جه چیزی (عذاب همیشگی) که شما را ترسانیده بترسید، و سزاوار گردید از او بهشتی را که برای شما آماده ساخته بطلب وفای وعده از او که وعده او همیشه

راست است و بچه ترس از وحشت قیامت ۔

وَمِنْهَا :

[١١] جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاعاً لِتَعِيَ مَا عَنَاهَا، وَأَبْصَاراً لِتَجْلُوَ عَنْ عَشَاهَا، وَأَشْلَاءً جَامِعَةً لِأَعْضَائِهَا، مُلَائِمَةً لِأَحْنَائِهَا، فِي تَرْكِيبِ صُوَرِهَا، وَمُدَدِ عُمُرِهَا، بِأَبْدَانٍ قَائِمَةٍ بِأَرْفَاقِهَا، وَقُلُوبٍ رَائِدَةٍ لِأَرْزَاقِهَا، فِي مُجَلِّلَاتِ نِعَمِهِ، وَمُوجِبَاتِ مِنَنِهِ، وَحَوَاجِزِ عَافِيَتِهِ. [١٢] وَقَدَّرَ لَكُمْ أَعْمَاراً سَتَرَهَا عَنْكُمْ، وَخَلَّفَ لَكُمْ عِبَراً مِنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ، مِنْ مُسْتَمْتَعِ خَلَاقِهِمْ، وَمُسْتَفْسَحِ خَنَاقِهِمْ، أَرْهَقَتْهُمُ الْمَنَايَا دُونَ الْآمَالِ، وَشَذَّبَهُمْ عَنْهَا تَخَرُّمُ الْآجَالِ، لَمْ يَمْهَدُوا فِي سَلَامَةِ الْأَبْدَانِ، وَلَمْ يَعْتَبِرُوا فِي أُنُفِ الْأَوَانِ. [٢١] فَهَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ بَضَاضَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِيَ الْهَرَمِ؟ وَأَهْلُ غَضَارَةِ الصِّحَّةِ إِلَّا نَوَازِلَ السَّقَمِ؟ وَأَهْلُ مُدَّةِ الْبَقَاءِ إِلَّا آوِنَةَ الْفَنَاءِ؟ [٢٢] مَعَ قُرْبِ الزِّيَالِ، وَأُزُوفِ الْإِنْتِقَالِ، وَعَلَزِ الْقَلَقِ، وَأَلَمِ الْمَضَضِ، وَغُصَصِ الْجَرَضِ، وَتَلَفُّتِ الْإِسْتِغَاثَةِ بِنُصْرَةِ الْحَفَدَةِ وَالْأَقْرِبَاءِ، وَالْأَعِزَّةِ وَالْقُرَنَاءِ! [٢٣] فَهَلْ دَفَعَتِ الْأَقَارِبُ، أَوْ نَفَعَتِ النَّوَاحِبُ؟ وَقَدْ غُودِرَ فِي مَحَلَّةِ الْأَمْوَاتِ رَهِيناً، وَفِي ضِيقِ الْمَضْجَعِ وَحِيداً، [٢٤] قَدْ هَتَكَتِ الْهَوَامُّ جِلْدَتَهُ، وَأَبْلَتِ النَّوَاهِكُ جِدَّتَهُ،

وَعَفَتِ الْعَوَاصِفُ آثَارَهُ، وَمَحَا الْحَدَثَانُ مَعَالِمَهُ، وَصَارَتِ الْأَجْسَادُ شَحِبَةً بَعْدَ بَضَّتِهَا، وَالْعِظَامُ نَخِرَةً بَعْدَ قُوَّتِهَا، وَالْأَرْوَاحُ مُرْتَهَنَةً بِثِقَلِ أَعْبَائِهَا، مُوقِنَةً بِغَيْبِ أَنْبَائِهَا، لَا تُسْتَزَادُ مِنْ صَالِحِ عَمَلِهَا، وَلَا تُسْتَعْتَبُ مِنْ سَيِّئِ زَلَلِهَا[25]، أَوَلَسْتُمْ أَبْنَاءَ الْقَوْمِ وَالْآبَاءَ وَإِخْوَانَهُمْ وَالْأَقْرِبَاءَ؟ تَحْتَذُونَ أَمْثِلَتَهُمْ، وَتَرْكَبُونَ قِدَّتَهُمْ، وَتَطَؤُونَ جَادَّتَهُمْ[26]، فَالْقُلُوبُ قَاسِيَةٌ عَنْ حَظِّهَا، لَاهِيَةٌ عَنْ رُشْدِهَا، سَالِكَةٌ فِي غَيْرِ مِضْمَارِهَا، كَأَنَّ الْمَعْنِيَّ سِوَاهَا! وَكَأَنَّ الرُّشْدَ فِي إِحْرَازِ دُنْيَاهَا!!

قسمتی از این خطبه (در بیان خلقت بدن انسان و ذکر نعمتهای حقتعالی و ترسانیدن از هول و وحشت صراط و ترغیب بتقوی و پرهیزکاری) است

[11] خداوند متعال برای بهره بردن شما (از شنوائی) دو گوش (قوّه سامعه) را آفرید تا آنچه را که لازم است (و در زندگانی اجتماع بکار آید) حفظ کنند، و (از دیدار) دو چشم (قوّه باصره) را قرار داد تا از تاریکی رها گردیده بینا شوند، و هر عضو (ظاهری) را محتوی اعضاء (باطنه) گردانید (هر عضوی در بر دارد اعضائی را مثل دست که دارای رگ و خون و استخوان و مانند آنها است) و آن اعضاء را در ترکیب صورت و دوامشان در جاهای مناسب قرار داد با بدنهائی که بترکیبهای سودمند خود قائم و برقرارند، و با دلهائیکه (بعقل و تدبیر) روزی آن بدنها را میطلبند (یا روزیهای خود «علوم و معارف» را جلب مینمایند) در حالتیکه از منّتهای نعمت بیکران او برخوردار بوده موجبات منّتهای او بر شما هویدا است و با وسائلی که مانع (بیماریها) است بنعمت عافیت و تندرستی از او متنعّم میباشید[20]، و (نیز از نعمتهائی که بشما عطا فرموده آنستکه) مدّت عمر و زندگی را از شما پنهان داشته (نمیدانید کی میمیرید و این ندانستن برای انتظام امور دنیوی بسیار سودمند است) و از آثار گذشتگان پیش از شما برای شما عبرتها باقی گذاشت از لذّت

وبهره ای که از دنیا بردند و از طول مدّت و فراخی که قبل از گلوگیر شدن ریسمان مرگ بآنها نصیب شده بود، پیش از رسیدن بآرزوها مرگ آنها را شتابان دریافت و میان آنان و آرزوها(شان را) جدائی انداخت، و در هنگام تندرستی توشه ای (برای آخرت) تهیّه نکردند، و در اوّل زمان (جوانی و توانائی) عبرت نگرفتند (و زندگی خود را بیهوده بسر بردند) [۲۱] آیا کسیکه در عنفوان جوانی و توانائی است انتظار میبرد غیر پیری و خمیدگی را؟ و آیا کسیکه تندرست است غیر بیماریهای گوناگون را چشم براه است؟ و آیا کسیکه باقی و برقرار است جز فنا و نیستی را منتظر است؟ (خوشبخت کسیکه تا توانا و تندرست است فرصت را غنیمت شمرده در کار بشتابد) [۲۲] با اینکه نزدیک است دوری و جدائی (از دنیا) و انتقال و کوچ کردن (بآخرت) و لرزیدن از اضطراب و نگرانی در درد مصیبت و سختی (جان کندن) و آب دهان فرو دادن از بسیاری غمّ و اندوه و چشم باطراف داشتن برای درخواست فریادرسی و یاری جستن از خدمتگزاران (یا فرزندزادگان) و خویشان و دوستان و همسران، [۲۳] پس آیا خویشان (سختیهای مرگ را) دفع میکنند؟ و آیا شیون آنها سودی دارد؟ درحالیکه در گورستان بگرو داده شده و در خوابگاه تنگ (قبر) تنها مانده است، [۲۴] گزنده ها (مار و کژدم و کرم و دیگر حیوانات) پوست تنش را پاره پاره کردند و سختیها تازگی او را پوسانید و از بین برد، و بادهای سخت آثارش را محو کرد، و مصائب دوران نشانه های او را نابود نمود (پس درمیان قبر اثری و درمیان مردم خبری از او باقی نماند) و جسدها پس از طراوت و تازگی تغییر یافت و استخوانها بعد از توانائی پوسیده شد، و جانها در گرو بارهای گران (گناه) بماند، و باخبار غیب و نادیده (قبر و قیامت و حساب و بهشت و دوزخ که درباره آن حیران و سرگردان بودند) یقین حاصل نمودند (و در آن هنگام) زیاد کردن کردار نیکو را از ایشان نمیطلبند و از بدی خطاهاشان رضا و خوشنودی بدست نمی آورند (زیرا دنیا جای عمل است و آخرت دار جزاء، پس آنجا نمیگویند بکردار نیک بیفزا تا از تقصیر تو درگذریم و یا چون بسبب معصیت و نافرمانی از تو رنجیده ایم ما را خوشنود نما) [۲۵] آیا شما پسران این مردم و پدران و برادران و خویشان ایشان نیستید که از رویّه ایشان پیروی کرده بر مرکب آنان سوار شده در راهیکه رفته اند قدم مینهید؟ [۲۶] پس دلها سخت است برای بدست آوردن نصیب بهره خود و غافلست از هدایت و رستگاری،

و در غیر مسیر خویش (در راه معصیت و نافرمانی) راه می پیماید، گویا مقصود (توجه تکالیف الٰهیه) بغیر ایشان است، و گویا هدایت و رستگاری آنان در گرد آوردن (متاع) دنیا است (نه برای تحصیل زاد و توشه آخرت) !! .

---

٢٧ واعلموا أن مجازكم على الصراط ومزالق دحضه، وأهاويل زلله، وتارات أهواله. ٢٨ فاتقوا الله عباد الله تقية ذي لب شغل التفكر قلبه، وأنصب الخوف بدنه، وأسهر التهجد غرار نومه، وأظمأ الرجاء هواجر يومه، وظلف الزهد شهواته، وأوجف الذكر بلسانه، ٢٩ وقدم الخوف لأمانه، وتنكب المخالج ٣٠ عن وضح السبيل، وسلك أقصد المسالك إلى النهج المطلوب، ولم تفتله فاتلات الغرور، ولم تعم عليه مشتبهات الأمور، ٣١ ظافرا بفرحة البشرى، وراحة النعمى، في أنعم نومه، وآمن يومه، قد عبر معبر العاجلة حميدا، وقدم زاد الآجلة سعيدا، وبادر من وجل، وأكمش في مهل، ورغب في طلب، وذهب عن هرب، وراقب في يومه غده، ونظر قدما أمامه. ٣٢ فكفى بالجنة ثوابا ونوالا، وكفى بالنار عقابا ووبالا، وكفى بالله منتقما ونصيرا، وكفى بالكتاب حجيجا وخصيما .

---

۲۷ و بدانید که عبور شما بر صراط (پل دوزخ) است که قدمها از لغزش بر آن لرزان و شخص دچار هول و ترس بسیار گردد ۲۸ پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشهٔ (روز رستخیز) دل او را مشغول ساخته و خوف و ترس (از عذاب الهی) بدنش را رنجور نموده و عبادت و بندگی شب خواب اندک او را هم از دستش گرفته و امید (برحمت پروردگار) او را در وسط روزها (هنگام شدت حرارت و گرمی) تشنه نگاهداشته (شب را بیدار است و روز را روزه دار) و بی علاقگی بدنیا خواهشهای نفس را از او باز داشته، و ذکر خدا بزبانش جاری است (همیشه بیاد خدا است) ۲۹ و ترس (از معصیت و نافرمانی) را برای در امان بودن (روز رستخیز) مقدم داشته (در دنیا گناهی ننموده تا در قیامت بعذاب مبتلی نگردد) و از گفتار و کرداری که او را از راه راست و آشکار باز دارد چشم پوشیده و برای رسیدن براه راست روشن (رضا و خوشنودی خدا) که مطلوبست در راستترین راهها سیر کرده ۳۰ و فریب خوردن (از دنیا) که بسیار مانع (از رستگاری) است او را (از عبادت و بندگی) باز نداشته و مشتبهات بر او پنهان نیست (در هیچ امری نادان نباشد) مظفر و خرسند است بشادی مژدهٔ (بهشت) و با آسایش و خوشی بسیار در آسوده ترین خوابگاه خود (قبر) و ایمن تر روزش (قیامت) ۳۱ از گذرگاه دنیا گذشته و ستوده شده و توشهٔ آخرت را پیش فرستاده و خوشبخت گردیده و از ترس (خدا در راه حق) شتاب کرد، و در دنیا که مهلتش دادند (براه عبادت و بندگی) سرعت نمود، و در طلب خوشنودی پروردگار شوق داشت، و برای گریختن (از عذاب الهی براه حق) رفت، و در امروز (دنیا) مراقب فردایش (آخرت) بود و آنچه که در پیش داشت (حالات قبر و برزخ و قیامت) پیش از رحلت دید ۳۲ پس بهشت بجهت ثواب و بخشش (برای نیکوکاران) کافی است (کاری کنید که جایگاه همیشگی شما آنجا باشد) و دوزخ بجهت عذاب و سختی (برای گناهکاران) بس است (کاری کنید که در آنجا قرار نگیرید) و کافی است که خداوند (از بدکاران) انتقام کشد و (بنیکوکاران) مدد و یاری دهد، و بس است که قرآن (در روز رستاخیز با کسانیکه از آن پیروی نکرده اند) احتجاج نموده دشمن گردد.

۳۳ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَعْذَرَ بِمَا أَنْذَرَ، وَاحْتَجَّ بِمَا نَهَجَ، ۳۴ وَ حَذَّرَكُمْ عَدُوّاً نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيّاً، وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيّاً، فَأَضَلَّ وَأَرْدَى، وَوَعَدَ فَمَنَّى، وَزَيَّنَ سَيِّئَاتِ الْجَرَائِمِ، وَهَوَّنَ مُوبِقَاتِ الْعَظَائِمِ، ۳۵ حَتَّى إِذَا اسْتَدْرَجَ قَرِينَتَهُ، وَاسْتَغْلَقَ رَهِينَتَهُ، أَنْكَرَ مَا زَيَّنَ، وَاسْتَعْظَمَ مَا هَوَّنَ، وَحَذَّرَ مَا أَمَّنَ

---

۳۳ وصیّت و سفارش من بشما پرهیزکاری است و ترس از خدا که بوسیلهٔ آنچه ترسانده (عذاب و سختیهای قیامت) جای عذر باقی نگذاشته و با آنچه (قرآن کریم) واضح و آشکار نموده حجّت تمام کرده است ۳۴ و شما را از دشمنی (شیطان) ترسانیده (در قرآن کریم س ۲ ی ۱۶۸ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ یعنی جای پاهای شیطان گام ننهید و از او پیروی نکنید، زیرا او برای شما دشمن آشکار است) که نفوذ میکند در سینه‌ها پنهانی و بصورت خیرخواهی (برای گمراه نمودن) در گوشها سخن میگوید، پس (پیرو خود را) گمراه کرده تباه میسازد، و (او را) وعده داده (بهوسهای بیجا) آرزومند میگرداند، و جرمهای بد را (در نظر او) آرایش میدهد، و گناهان بزرگ هلاک کننده را آسان جلوه میدهد ۳۵ تا آنکه بتدریج پیرو خویش را فریب داده مانند رهن و گرو در قید و بند اطاعت خود در آورد (چنانکه رهن و گرو بمنزله مالی است که تا داده نشود گرو مُستَرَد نگردد، پیرو شیطان تا بدستورش رفتار نماید دست از او برنمیدارد آنگاه) آنچه (از خواهشها) که زینت و آرایش داده بود انکار میکند، و آنچه (گناهانی) که آسان وانموده بود بزرگ میشمرد، و از آنچه که (پیروان خود را) ایمن کرده بود میترساند (این سخن اشاره است بآنچه خداوند در قرآن کریم س ۸ ی ۴۸ از او حکایت فرموده: وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ، وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ، فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ، وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ، إِنِّي أَرَى

مالا تَرَوْنَ ، إِنِّي أَخَافُ اللّٰهَ ، وَاللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یعنی آنگاه که شیطان کردار مشرکین قریش را برای رفتن بجنگ پیغمبر اکرم زینت و خوبی آنرا در نظر آنها جلوه داد و گفت : امروز از جهت توانائی و انبوهی لشکر هیچکس بر شما غالب نخواهد شد و من فریادرس شما هستم ، پس آنگاه که آنان لشکر اسلام را دیده بهم نزدیک شدند ، شیطان بر دو پاشنه پا یعنی بطور قهقری بازگشته گفت : من از شما بیزارم من می‌بینم فرشتگان برای یاری مسلمین می‌آیند و شما نمی‌بینید ، من از خدا میترسم عذاب خدا سخت است)

(وَمِنْهَا [١])

(فِي صِفَةِ خَلْقِ الْإِنْسَانِ :)

٢٦ أَمْ هٰذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَشُغُفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقاً ، وَعَلَقَةً مِحَاقاً ، وَجَنِيناً وَرَاضِعاً ، وَوَلِيداً وَ يَافِعاً ، ٢٧ ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْباً حَافِظاً ، وَلِسَاناً لَافِظاً ، وَبَصَراً لَاحِظاً ، لِيَفْهَمَ مُعْتَبِراً ، وَيُقَصِّرَ مُزْدَجِراً ، حَتَّى إِذَا قَامَ اعْتِدَالُهُ ، وَ اسْتَوَى مِثَالُهُ ، نَفَرَ مُسْتَكْبِراً ، وَخَبَطَ سَادِراً ، مَاتِحاً فِي غَرْبِ هَوَاهُ ، ٢٨ كَادِحاً سَعْياً لِدُنْيَاهُ ، فِي لَذَّاتِ طَرَبِهِ ، وَبَدَوَاتِ أَرَبِهِ لَا يَحْتَسِبُ رَزِيَّةً ، وَلَا يَخْشَعُ تَقِيَّةً ، فَمَاتَ فِي فِتْنَتِهِ غَرِيراً ، ٢٩ وَعَاشَ فِي هَفْوَتِهِ يَسِيراً ، لَمْ يُفِدْ عِوَضاً ، وَلَمْ يَقْضِ مُفْتَرَضاً ، دَهِمَتْهُ فَجَعَاتُ الْمَنِيَّةِ فِي غُبَّرِ جِمَاحِهِ ، وَسَنَنِ مِرَاحِهِ ، فَظَلَّ سَادِراً وَبَاتَ سَاهِراً ، فِي غَمَرَاتِ الْآلَامِ ، وَطَوَارِقِ الْأَوْجَاعِ وَالْأَسْقَامِ ٣٠

بَیْنَ أَخٍ شَفِیقٍ، وَوَالِدٍ شَفِیقٍ، وَدَاعِیَةٍ بِالْوَیْلِ جَزَعاً، وَلَادِمَةٍ لِلصَّدْرِ قَلَقاً، وَالْمَرْءُ فِی سَکْرَةٍ مُلْهِیَةٍ، وَغَمْرَةٍ کَارِثَةٍ، وَأَنَّةٍ مُوجِعَةٍ، وَجَذْبَةٍ مُکْرِبَةٍ، وَسَوْقَةٍ مُتْعِبَةٍ؛[41] ثُمَّ أُدْرِجَ فِی أَکْفَانِهِ مُبْلِساً، وَجُذِبَ مُنْقَاداً سَلِساً، ثُمَّ أُلْقِیَ عَلَی الْأَعْوَادِ، رَجِیعَ وَصَبٍ، وَنِضْوَ سَقَمٍ، تَحْمِلُهُ حَفَدَةُ الْوِلْدَانِ، وَحَشَدَةُ الْإِخْوَانِ إِلَی دَارِ غُرْبَتِهِ، وَمُنْقَطَعِ زَوْرَتِهِ؛[42] حَتَّی إِذَا انْصَرَفَ الْمُشَیِّعُ، وَرَجَعَ الْمُتَفَجِّعُ، أُقْعِدَ فِی حُفْرَتِهِ نَجِیّاً لِبَهْتَةِ السُّؤَالِ، وَعَثْرَةِ الْامْتِحَانِ، وَأَعْظَمُ مَا هُنَالِکَ بَلِیَّةً نُزُولُ الْحَمِیمِ، وَتَصْلِیَةُ الْجَحِیمِ، وَفَوْرَاتُ السَّعِیرِ، وَسَوْرَاتُ الزَّفِیرِ؛[43] لَا فَتْرَةٌ مُرِیحَةٌ، وَلَا دَعَةٌ مُزِیحَةٌ، وَلَا قُوَّةٌ حَاجِزَةٌ، وَلَا مَوْتَةٌ نَاجِزَةٌ، وَلَا سِنَةٌ مُسَلِّیَةٌ، بَیْنَ أَطْوَارِ الْمَوْتَاتِ، وَعَذَابِ السَّاعَاتِ، إِنَّا بِاللهِ عَائِذُونَ.

قسمتی از این خطبه در کیفیت آفرینش انسان است (و حالات او در دنیا و قبر شرح داده و مردم را بعبرت گرفتن از گذشتگان یاد آوری آنها را تشویق و ترغیب میفرماید):

(شما را از فریب شیطان آگاه ساختم، اکنون)[44] آیا شما را بچگونگی خلقت انسان یاد آوری نمایم که خداوند او را در تاریکی رحمها (بچه دانها) و پرده ها که (برای او) مانند غلاف بود بیافرید (رحمها اشاره است به رحم و شکم و مشیمه که پرده ایست بچه با آن بدنیا میآید) از نطفه ریخته شده

و خون بسته گردیده ناقص، پس در شکم بچه شد بعد کودک شیرخواره و از شیر گرفته تا بسن
احتلام رسید ٣٧ پس او را قلب حفظ کننده (عقل) و زبان گویا و چشم بینا بخشید برای اینکه
بفهمد و (از گذشتگان) عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خودداری و دوری نماید، تا
اینکه بحد کمال رسیده قد راست کرد و کبر و غرور بر او مستولی شده فرار کرد (از خدا و رسول پیروی
ننمود) و گمراه شده (در راه غیر مستقیم قدم نهاده از گفتار و کردار ناپسندیده) بی باک بود، بطوریکه
هوا و هوس خود را در دلو بزرگ (از چاه ضلالت و گمراهی بیرون) میکشد (مانند کسیکه از بالای
چاه بوسیله دلو آب بیرون میآورد) برای رسیدن بخواهشها و حاجتهای دنیای خود سعی و
کوشش بسیار دارد ٣٨ و باور ندارد که ناکامی و بلائی باو رخ نماید و از هیچ گناهی باک
ندارد، پس در غفلت و نادانی و ضلالت و گمراهی مرد بعد از آنکه در لغزش و خطای
خویش اندک زمانی (در دنیا) زیسته بود و در مقابل نعمتهائی که خداوند باو بخشیده (برای
آخرت) عوض و سودی نبرد، و آنچه بر او واجب بود بجا نیاورد ٣٩ پس در اواخر سرکشی
و پیروی از هوای نفس و هنگام خوشحالی اندوههای مرگ او را فرا گرفت و با دردهای سخت
و بیماریهای گوناگون که بحران آن در شب است حیران و سرگردان روز را بشب میآمد و شب را
تا روز بیدار بود ٤٠ در حالتیکه برادر غمخوار و پدر مهربان و همسری که از بی صبری وای وای
میگفت و دختر (یا مادر) که از اضطراب و نگرانی بسینه میزد، در اطراف او بودند و آنمرد در بیهوشی
جان کندن که او را بخود مشغول داشت در غم و اندوه بسیار و ناله دردناک و جان دادن با
سختی و رفتن از دنیا از روی رنج مبتلی بود ٤١ پس (از مردن) در کفنها پیچیده میشود در حالت
نومیدی و (بسوی قبر) کشیده در حالتیکه فرمانبردار و آرام است (چون کاری از او بر نمیآید)
بعد او را روی تخته های تابوت میاندازند وامانده و از حال رفته مانند شتر از سفر بازگشته
و رنجور که از جهت بیماری لاغر گردیده است، (پس از آن) فرزندان خدمتگزار و برادران گرد
٤٢ آمده او را بدوش میکشند (و میبرند) تا خانه غربت و بیکسی (قبر) جائیکه دیگر ملاقات نخواهد شد
و چون تشییع کنندهها و مصیبت دیدهها (از گورستان) بازگردند او را در قبر مینشانند در حالتیکه

از وحشت و ترس سؤال (نکیر و منکر) ولغزش در امتحان آهسته سخن میگوید (زیرا از ترس بلند سخن گفتن توانائی ندارد، یا آنکه از هول امتحان و سؤال با خدا راز میگوید که پروردگارا مرا بدنیا باز گردان تا کار نیکو انجام دهم) و بزرگترین بلیّه در آنجا آب گرم نازل شده و وارد کردن بدوزخ و هیجان و شدّت صدای آتش است [۴۴] در عذاب سستی نیست تا او را راحتی دهد و نه آسایشی که رنج را برطرف سازد و نه قوّت و طاقتی دارد که از آن مانع گردد و نه مرگی که او را (از این سختی) برهاند و نه چشم برهم زدن و خواب اندکی که اندوهش را بزداید، بین انواع مرگها (صدمای سخت) و عذابهای پی در پی مبتلی است، ما (از این عذابها) بخدا پناه میبریم (و رهائی از آن گرفتاریها را از او درخواست مینمائیم).

---

[۴۴] عِبَادَ اللّٰهِ، أَيْنَ الَّذِينَ عُمِّرُوا فَنَعِمُوا؟ وَعُلِّمُوا فَفَهِمُوا؟ وَأُنْظِرُوا فَلَهَوْا؟ وَسُلِّمُوا فَنَسُوا؟. أُمْهِلُوا طَوِيلاً، وَمُنِحُوا جَمِيلاً، وَحُذِّرُوا أَلِيماً، وَوُعِدُوا جَسِيماً، [۴۵] اِحْذَرُوا الذُّنُوبَ الْمُوَرِّطَةَ، وَالْعُيُوبَ الْمُسْخِطَةَ. [۴۶] أُولِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ، وَالْعَافِيَةِ وَالْمَتَاعِ، هَلْ مِنْ مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فِرَارٍ أَوْ مَحَارٍ؟ أَمْ لَا؟ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ أَمْ أَيْنَ تُصْرَفُونَ أَمْ بِمَا ذَا تَغْتَرُّونَ؟ [۴۷] وَإِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّولِ وَالْعَرْضِ قِيدُ قَدِّهِ، مُتَعَفِّراً عَلَى خَدِّهِ [۴۸] اَلْآنَ عِبَادَ اللّٰهِ وَالْخِنَاقُ مُهْمَلٌ، وَالرُّوحُ مُرْسَلٌ، فِي فَيْنَةِ الْإِرْشَادِ، وَرَاحَةِ الْأَجْسَادِ، وَبَاحَةِ الْاِحْتِشَادِ، وَمَهَلِ الْبَقِيَّةِ، وَأُنُفِ الْمَشِيَّةِ، وَإِنْظَارِ التَّوْبَةِ، وَانْفِسَاحِ الْحَوْبَةِ، [۴۹] قَبْلَ الضَّنْكِ وَ

الْمَضِيقِ، وَالرَّوْعِ وَالزُّهُوقِ، وَقَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ، وَ أَخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ.

وَفِي الْخَبَرِ أَنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا خَطَبَ بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ اقْشَعَرَّتْ لَهَا الْجُلُودُ، وَبَكَتِ الْعُيُونُ، وَرَجَفَتِ الْقُلُوبُ. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هٰذِهِ الْخُطْبَةَ الْغَرَّاءَ.

---

۴۴ بندگان خدا، کجا هستند کسانیکه خداوند بآنها عُمر و زندگی عطا فرمود و بنعمتهای خود آنان را متنعّم نمود، و آنچه باید بدانند بآنها آموخت بطوریکه فهمیدند، و بآنان مُهلت داد وایشان در بازی و بیهودگی فرصت را از دست دادند، و در تندرستی و رفاه بودند (عطاهای خدا را) فراموش کردند؟ آنها را مدّتی دراز مُهلت دادند و بایشان احسان و نیکوئی کرده از عذاب دردناک ترسانیدندشان، و بنعمتهای بزرگ وعده داده شدند (و آنان از خواب غفلت بیدار نگشتند) ۴۵ از گناهانیکه (ارتکاب آنها) هلاک و تباه میسازد و از عیبهائیکه (خدا را) بغضب و خشم میآورد دوری کنید (تا رستگار گردید) ۴۶ ای دارندگان دیده‌های بینا و گوشهای شنوا و تن درست و کالای دنیا (مال و اولاد) آیا هیچ جای گریز یا رهائی یا پناهگاه یا تکیه‌گاه یا جای فرار و بازگشتی (از عذاب الهی) هست یا نیست؟ چگونه (از فرمان خدا) بازگشته بکجا بازگردیده بچه چیز فریفته میشوید؟! ۴۷ بهره هر یک از شما از زمین باندازه درازی و پهنای قامت او است با رخسار خاک آلوده (آنگاه که زیر خاک پنهان گردد، پس اینهمه رنج و کوشش برای بدست آوردن خانه‌ها و آبادیها چه سودی دارد) ۴۸ اکنون ای بندگان خدا فرصت را غنیمت شمرید تا وقتی که ریسمان (مرگ) رها است و گلوی شما را نگرفته و روح در بدن شما است در حینی که موقع هدایت و رستگاری است و بدنها راحت و اجتماع فراوان و مُهلت زندگانی واراده و اختیار برقرار و موقع توبه و بازگشت و مجال انجام حاجت و نیازمندی باقی است، ۴۹

پیش از رفتن فرصت و قرار در جای تنگ (قبر) و ترس از نابودی و بیرون شدن جان از بدن و رسیدن غایب نادیده (مرگ) که در انتظار آن میباشند و گرفتار (عذاب) خدای غالب و توانا گردیدن. (سید رضی فرماید:)

در خبر وارد شده است چون امام علیه السلام این خطبه را بیان فرمود بدنها بلرزه درآمد و چشمها گریان گردید و دلها مضطرب و نگران شد. و جماعتی این خطبه را خطبه غرّاء (نورانی و برجسته) مینامند.

(۸۳) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

فِي ذِكرِ عَمرِو ابنِ العاصِ:

[1] عَجَباً لِابنِ النّابِغَةِ!! يَزعُمُ لِأَهلِ الشّامِ أَنَّ فِيَّ دُعابَةً، وَأَنِّي امرُؤٌ تِلعابَةٌ، أُعافِسُ وَأُمارِسُ! لَقَد قالَ باطِلاً، وَنَطَقَ آثِماً. [2] أَما، وَشَرُّ القَولِ الكَذِبُ، إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخلِفُ، وَيَسأَلُ فَيُلحِفُ، وَيُسأَلُ فَيَبخَلُ، وَيَخُونُ العَهدَ، وَيَقطَعُ الإِلَّ، [3] فَإِذا كانَ عِندَ الحَربِ فَأَيُّ زاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ!! ما لَم تَأخُذِ السُّيُوفُ مَآخِذَها، فَإِذا كانَ ذلِكَ كانَ أَكبَرُ مَكِيدَتِهِ أَن يَمنَحَ القَرمَ سُبَّتَهُ. [4] أَما، وَاللهِ إِنِّي لَيَمنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكرُ المَوتِ، وَإِنَّهُ لَيَمنَعُهُ مِن قَولِ الحَقِّ نِسيانُ الآخِرَةِ، [5] وَإِنَّهُ لَم يُبايِع مُعاوِيَةَ حَتّى شَرَطَ لَهُ أَن يُؤتِيَهُ أَتِيَّةً، وَيَرضَخَ لَهُ عَلى تَركِ الدِّينِ رَضِيخَةً.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است در بارهٔ (گفتار و کردار نادرست) عَمرو بن عاص (و توبیخ و سرزنش از او) ؞

(همانطوریکه عاص بن وائل که بر حسب ظاهر پدر عَمرو نامیده میشد دشمن رسول خدا بود عَمرو هم با امیرالمؤمنین دشمنی کرده و در دروغ بستن با آنحضرت کوشش داشت از آن بزرگوار عیب جوئی مینمود و در صدد بود که محبت و دوستی او را از دلها بیرون نموده آن وجود مقدس را کوچک جلوه دهد ، و از جمله دروغهائیکه بآنجناب میبست بمردم شام میگفت ؞ چون علی مزاح و شوخی بسیار میکند در اصلاح امور چندان کوششی ندارد ، از این جهت ما او را پیشوای خود قرار ندادیم ؞ امام عَلَیهِ السَّلام در اینجا اثبات مینماید که گفتار عَمرو نادرست و این سخن بهتان و دروغ است) ؞

۱ - شگفتا از پسر زانیه ! (نابِغَة نام مادر عَمرو است وجهت نامیدن او باین لفظ آنست که بزناء دادن شهرت داشت و همه او را میشناختند و عادت عرب آنستکه فرزندان را هرگاه بمادری که بخوبی یا بزشتی شهرت داشته باشد نسبت میدهند و نابِغَة کنیز اسیر شده ای بود که عبدالله ابن جُدعان تیمی در مکه او را خرید و چون زانیه بود نتوانست او را نگاه دارد آزادش کرد ، پس ابولهب ابن عبدالمطلب و امیة ابن خلف و هشام ابن مُغیرة و ابوسُفیان ابن حرب و عاص ابن وائل در یک طُهر با او جمع شده در نتیجه عَمرو متولد گردید و میان این پنج نفر اختلاف شد هر یک ادعا مینمود که عَمرو فرزند من است ، ولی چون عاص ابن وائل بیش از دیگران بنابِغَة انفاق میکرد گفت این فرزند از آن عاص است با اینکه بابوسُفیان شبیه تر بود ، خلاصه چنین بی پدری) میگوید بمردم شام دروغ ، که من مردی شوخ هستم و بسیار بازیگوش و بشوخی و بازی ممارست دارم ، نادرست سخن گفته و باین گفتار گناهکار است ۲ آگاه باشید که بدترین گفتار دروغ است و عَمرو سخنی که بزبان میراند دروغ میگوید و (با هر که) وعده کند خلاف آن رفتار مینماید ۳ و در پرسش خود پرگوئی میکند ، و از او که بپرسند (در پاسخ) بخل میورزد و در عهد و پیمان نابکاری میکند ، و از خویشان دوری مینماید ۴ و چون در میدان جنگ حاضر گردد (برای تهییج فساد و افروختن آتش جنگ) چه بسیار امر و نهی و زبان بازی میکند مادامیکه شمشیرها بکار نیفتاده اند ۵ پس آنگاه که شمشیرها از غلاف بیرون آمده جنگ شروع گردید بزرگترین حیله و مکر او آنستکه عورت خود را بمردم نشان دهد (در جنگ

صِفّین چون عَمْرو در کارزار با امیرالمؤمنین مُصادِف شد و حضرت بر او تاخت تا او را بقتل رساند، عَمْرو خود را از اسب بزیر انداخته پشت، روی زمین خوابید و در برابر آن بزرگوار پاهایش را بلند کرده عورتش را نمایان ساخت، حضرت چشم پوشیده بازگردید، و بُسْرابن اَبی اَرْطاة که یکی از سرلشگرهای مُعاوِیَه بود در همان وَقْعَهٔ صِفّین شیوهٔ عَمْرو را بکار برده از چنگال مرگ رَهید، بعد از آن جملهٔ «بَعُدَ الْقَوْمِ سَبْنَهُ» ضَرْبُ الْمَثَل شد برای کسیکه در حَوادِث و پیش آمدها بذلّت و خواری تن دهد) ۴ بدانید بخدا سوگند یاد مرگ مرا از شوخی و بازی باز میدارد، و فراموشی از آخِرَت عَمْرو را از گفتار حقّ مانِع میگردد ۵ او با مُعاوِیَه بیعت ننمود مگر بشرط آنکه عَطِیَّه و بخششی باو بدهد، و برای دست از دین برداشتن (مُخالَفَت با امام زمان خود نمودن) رِشوه کمی (حکومت چند روزهٔ مِصْر را) باو ببخشد.

(۸۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، الْأَوَّلُ لا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ لا غايَةَ لَهُ ۲ لا تَقَعُ الْأَوْهامُ لَهُ عَلىٰ صِفَةٍ، وَلا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلىٰ كَيْفِيَّةٍ، وَلا تَنالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ وَلا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصارُ وَالْقُلُوبُ.

۱ از خُطْبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است (در توحید و ذکر بَعْضی از صِفات حقتعالی):

گواهی میدهم مَعْبودی بسزا نیست جز خدا، یگانه است که شریک ندارد، اوّل است که پیش از او چیزی نبوده (اَزَلی و مَبْدَء هر موجودی است) و آخر است که برای او حدّ و انتهائی نیست (اَبَدی و مُنْتَهی اِلَیْهِ همهٔ موجودات است) ۲ وَهْمها بهیچیک از صِفات او نمیرسند (درک نمیکنند، زیرا او را صِفَت زائِدَه بر ذات نیست تا وَهْم آنرا دریافته وَصْف نماید) و دلها (عَقْلها) او را بکیفیّت و چگونگی تصدیق نمینمایند (زیرا او را کیفیّتی نیست تا عقل آنرا بیان

کند) و تجزیه و تبعیض برای او روا نیست (زیرا جزء و ترکیب شایسته ممکن است) و چشمها و دلها با و احاطه ندارد (زیرا محدود و تحدید نیست تا چشم او را ببیند و عقل حقیقتش را درک نماید. حضرت در این چند جمله کوتاه جمیع مسائل توحید را بیان فرموده و منتهی درجه فصاحت و بلاغت را بکار برده و این یکی از فضائل بزرگ آن بزرگوار است که دیگران را از آن بهره‌ای نیست).

وَمِنْهَا:

۱- فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللّٰهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّوَاطِعِ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ الْبَوَالِغِ، وَانْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ، فَكَأَنْ قَدْ عَلِقَتْكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيَّةِ، وَانْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عَلَائِقُ الْأُمْنِيَّةِ، وَدَهِمَتْكُمْ مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ، وَالسِّيَاقَةُ إِلَى الْوِرْدِ الْمَوْرُودِ، وَكُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ: سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا، وَشَاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا.

قسمتی از این خطبه (در پند و اندرز بمردم) است:

۱- بندگان خدا از موعظه‌های سودمند پند پذیرید، و از علامتهای درخشنده و آشکار (آیات قرآن که خیر و شر و پیش آمدهائی که بر اثر معصیت و نافرمانی بر امم سابقه وارد شده بیان کرده) عبرت گیرید، و از هر گونه انذار (تهدیدهای بلیغ) که (در قرآن و سنت) وارد شده (از گناه) دوری کنید، و از یادآوری و پندها (ی پند دهندگان) بهره‌مند گردید، گویا چنگالهای مرگ (مانند چنگال درندگان) بشما در آویخته است (اجل بشما نزدیک است) و علاقه و دلبستگی بآرزو از شما جدا گردیده، و کارهای سخت رسوا کننده (جان دادن و با دست تهی از این عالم بیرون شدن و در قبر که جایگاه

وحشت و ترس سنگین نمودن و مانند اینها) و سوق دادن بجائی (قیامت) که وارد شدنی است (همه خلائق بآنجا وارد خواهند گشت) شما را فرا گرفته است ۵ و (در این راه) با هر کسی یک راننده و یک گواهی دهنده ای است : راننده ای (مرگ) که او را بمحشر میراند، و گواهی دهنده ای (اعضاء و جوارح) که بکردار (نیک و بد) او گواهی میدهد .

وَمِنْهَا

(فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ) :

دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ ، وَمَنَازِلُ مُتَفَاوِتَاتٌ ، لَا يَنْقَطِعُ نَعِيمُهَا ، وَلَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا ، وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا ، وَلَا يَبْأَسُ سَاكِنُهَا .

قسمتی از این خطبه در وصف بهشت است :

بهشت دارای درجه و پایه هائی است که بر یکدیگر برتری دارد، و دارای منزلهائی است که از هم امتیاز دارد (بجهت آنکه مراتب معرفت و کمال اهل ایمان از یکدیگر تفاوت دارد، پس هر کس بر حسب کردار و اخلاص خود در دنیا درجه و منزلی را در آنجا در یابد، چنانکه در قرآن کریم س ۶ ی ۱۳۲ میفرماید : وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ یعنی برای هر یک از مردم بازاء کردارشان پایه هائی است و پروردگار تو از آنچه که بجا میآورند بیخبر نیست) آسایش و خوشی در آن زائل نمیگردد (چنانکه در قرآن کریم س ۱۳ ی ۳۵ میفرماید : مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ، تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا ، وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ یعنی صفت و چگونگی بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده آنستکه زیر آن جویها جاری است، میوهٔ آن همیشه باقی و برقرار و سایهٔ آن همیشه گسترده است آنجا منتهی جایگاه پرهیزکاران است و عاقبت کفار آتش دوزخ باشد) مقیم در آن کوچ نمیکند و از آنجا

بیرون نخواهد شد (چنانکه در قرآن کریم س ۵۷ ی ۱۲ میفرماید: يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم بُشْرَاكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ یعنی روزی را ببینی که نور ایمان مردان و زنان که ایمان آورده اند در پیش رو و جانب راست آنها پدید گشته «این برای آن است که نامهٔ اعمال آنان از پیش و سمت راستشان میدهند بخلاف کفار و منافقین که نامهٔ اعمالشان از پشت سر و طرف چپشان داده میشود» و فرشتگان بآنها میگویند مژده باد شما را امروز که در بوستانهائی که در زیر آنها نهرها جاری است وارد میشوید و در آنها جاوید هستید و این برای آنان رستگاری بزرگی است) و جاوید در آن پیر نمیشود، و ساکن در آن فقیر نمیگردد (زیرا پیری و فقر مستلزم رنج و ناتوانی است و این دو در بهشت نیست، چنانکه در قرآن کریم س ۳۵ ی ۳۴ میفرماید: وَقَالُوا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا ٱلْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ی ۳۵ ٱلَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ ٱلْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ یعنی کسانیکه داخل بهشت میشوند میگویند سپاس خدائی را سزا است که حزن و اندوه را از ما دور گردانید، پروردگار ما، آمرزندهٔ گناهکاران و جزا دهندهٔ سپاسگزاران است خداوندی که از فضل و بخشش خود، ما را بجایگاه همیشگی جای داد که در آنجا رنج و ناتوانی بما رو نمیآورد).

(۸۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

۱ قَدْ عَلِمَ ٱلسَّرَائِرَ، وَخَبَرَ ٱلضَّمَائِرَ، لَهُ ٱلْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَٱلْغَلَبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَٱلْقُوَّةُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ ۲ فَلْيَعْمَلِ ٱلْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ، وَفِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغُلِهِ، وَفِي مُتَنَفَّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظَمِهِ، وَلْيُمَهِّدْ لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ، وَلْيَتَزَوَّدْ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ ۳ فَٱللَّهَ ٱللَّهَ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ فِيمَا ٱسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ،

وَاسْتَوْدَعَكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى، وَلَمْ يَدَعْكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَلاَ عَمًى ۲ قَدْ سَمَّى آثَارَكُمْ، وَعَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَكَتَبَ آجَالَكُمْ، وَأَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، وَعَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَزْمَاناً، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ ۵ وَأَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَمَكَارِهَهُ، وَنَوَاهِيَهُ وَأَوَامِرَهُ، فَأَلْقَى إِلَيْكُمُ الْمَعْذِرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحُجَّةَ، وَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ، وَأَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۶ فَاسْتَدْرِكُوا بَقِيَّةَ أَيَّامِكُمْ، وَاصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي تَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْغَفْلَةُ، وَالتَّشَاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَةِ ۷ وَلاَ تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ مَذَاهِبَ الظَّلَمَةِ، وَلاَ تُدَاهِنُوا فَيَهْجُمَ بِكُمُ الْإِدْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَم است (در بیان بعضی از صفات حقتعالی و پند دادن بردم و ترغیب آنان بعبادت و بندگی):

۱ خداوند متعال دانا بنهانیها است و آگاه از اندیشه ها (ی درونها) بهر چیز احاطه دارد (بکلّی و جزئی اشیاء تسلّط دارد) و بر هر چیز غلبه و توانائی دارد ۲ پس باید عمل کننده از شما بعمل بپردازد (خوشنودی خدا و رسول را بدست آرد) در روزهائیکه مهلت دارد و پیش

از آنکه مرگ بزودی او را دریابد و در وقتی که فرصت بدست او است پیش از آنکه (بهول و وحشت قبر و قیامت) دچار گردد، و در زمانیکه راه نفس کشیدن او باز است پیش از آنکه بند آید (بمیرد) و باید برای آسایش خود و استواری قدمش کار نیکو انجام دهد (فرمان خدا و رسول را ببرد تا روز رستخیز آسوده بوده پایش بر صراط نلغزد) و باید از سرای کوچ کردن خود (دنیا) برای جایگاه همیشگی (آخرت) توشه بردارد (که توشهٔ آنجا را جز از این سرا نبرند)[۲] بندگان خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آنرا بشما امر فرموده (در قرآن تدبّر و تأمّل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما ودیعه و امانت نهاده (از اوامر و نواهی او پیروی نمائید) زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده و شما را در نادانی و کوری (گمراهی) وانگذاشته است[۴] اعمال شما را معلوم نموده (راه خیر و شرّ و طاعت و معصیت را بشما نشان داده) و بکردار (نیک و بد و کوچک و بزرگ و نهان و آشکار) شما دانا است و مدّت عمر و زندگی شما را معیّن کرده، و بر شما کتاب (قرآن کریم) را برهان بر هر چیزی فرستاده است (اوامر و نواهی خویش را در آن بیان فرموده) و روزگاری پیغمبرش را در میان شما زنده نگاه داشته تا آنکه دین خود را با آنچه در کتاب خویش فرو فرستاده برای پیغمبر و شما کامل ساخت، دینی که مورد پسند او است (اکمل ادیان است)[۵] و بزبان آنحضرت آنچه دوست داشت از اعمال نیکو و آنچه کراهت داشت از کردار زشت و نواهی و اوامر خود را بشما ابلاغ نمود، و جای عذر برای شما باقی نگذاشت و حجّت را بر شما تمام کرد، و شما را از عذاب تهدید نمود، پیش از آنکه قیامت برپا شود، و ترسانید پیش از رسیدن عذاب سخت[۶] پس (از خواب غفلت بیدار شوید، و) بقیّهٔ عمر خود را دریابید (بطلب رضای خدا مشغول گردید) و در روزهای باقیماندهٔ از عمر شکیبائی پیش گیرید (از معصیت و نافرمانی خود را باز دارید) زیرا این روزهای باقیمانده (که ممکن است بتدارک از دست رفته ها صرف شود) کم است در مقابل روزهای بسیاری که از شما در غفلت و روگردانیدن از موعظه و پند میباشد[۷] و نفسهای (سرکش) خود را فرصت ندهید (معصیت را آسان نپندارید) که این فرصتها شما را

براههای ستمکاران میبرد (از رفتار آنها پیروی خواهید نمود) و (در هیچ امری) سهل انگار
نباشید که سهل انگاری ناگاه شما را بمعصیت درآورد .

[٨] عباد الله، إن أنصح الناس لنفسه أطوعهم لربه، وإن
أغشهم لنفسه أعصاهم لربه [٩] والمغبون من غبن نفسه، و
المغبوط من سلم له دينه، والسعيد من وعظ بغيره، والشقي
من انخدع لهواه وغروره [١٠] واعلموا أن يسير الرياء شرك، و
مجالسة أهل الهوى منساة للإيمان، ومحضرة للشيطان [١١]
جانبوا الكذب فإنه مجانب للإيمان، الصادق على شفا
منجاة وكرامة، والكاذب على شرف مهواة ومهانة [١٢] ولا
تحاسدوا فإن الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار
الحطب، ولا تباغضوا فإنها الحالقة [١٣] واعلموا أن الأمل
يسهي العقل، وينسي الذكر، فأكذبوا الأمل فإنه
غرور، وصاحبه مغرور .

[٨] بندگان خدا، پند دهنده ترین مردم بخود کسی است که پروردگارش را بیشتر اطاعت و
بندگی نماید (زیرا مقصود پند دهنده نفع رساندن بدیگری است و بزرگترین نفعها بدست آوردن سعادت
همیشگی است و تحصیل آن مستلزم طاعت و فرمانبرداری از حقتعالی، پس هرکس پروردگارش را بیشتر
عبادت و بندگی نماید بیشتر سعادت بدست آورد و کسیکه بیشتر سعادت بدست آرد بیشتر از پند

دهندگان خود را پند داده است) و فریب دهنده ترین مردم خود را کسی است که بیشتر از آنها پروردگارش
را معصیت و نافرمانی کند (زیرا مقصود هر فریب دهنده ای زیان رساندن بدیگری است و بزرگترین
زیانها بدست آوردن بیچارگی همیشگی است و یافتن آن مستلزم معصیت و نافرمانبرداری است ، پس
هرکس پروردگارش را از دیگران بیشتر معصیت کند ، بیشتر بیچارگی بدست آورده و کسیرا که بیشتر بیچارگی فرا
گیرد ، بیشتر از فریب دهندگان خود را فریب داده است) [۹] و فریب خورده کسی است که زیان بخود
روا دارد (خود را هلاک و تباه نموده کاری کند که مستوجب عذاب الهی گردد) و خرسند و خوشحال
کسی است که دین او بسلامت باشد (بروفق احکام الهیه رفتار کند تا دیگران باو غبطه برده مقام او را آرزو
کنند) و خوشبخت کسی است که از دیگر کسان پند گیرد (در راه نیکوکاران قدم نهاده از کردار زشت
بدکاران دوری نماید) و بدبخت کسی است که از خواهش نفس و نادرستیهای خویش فریب خورد
(از هوای نفس پیروی کرده از خطر آن غافل گردد) [۱۰] و بدانید اندک ریاء و خودنمائی (در عبادت و
بندگی) شرک است (زیرا هر که در عبادت خدا غیر او را در نظر گیرد ، البته او را شریک خدا دانسته)
و همنشینی با هواپرستان (معصیت کاران) باعث فراموشی ایمان و حضور شیطان است
(زیرا از غفلت از ذکر خدا و یاد آخرت نور ایمان از دل گناهکاران بیرون میرود و شیطان برای اضلال
و گمراهی در مجالسشان حاضر میشود ، و بفرموده پیغمبر اکرم : « اَلْمَرْءُ عَلٰی دِیْنِ خَلِیْلِهٖ وَقَرِیْنِهٖ
یعنی مرد پیرو دین و آئین دوست و همنشین خود میباشد » نشست و برخاست با هواپرستان در شخص
تأثیر خواهد نمود) [۱۱] از دروغ دوری کنید که آن از ایمان دور است (زیرا ایمان مجمع فضائلی است
که از جمله آنها راستی است و دروغ از جمله رذائل و صفات ناپسندیده میباشد ، و باینجهت میان آن
با ایمان تباین و جدائی است) راستگو مشرف بنجات و رهائی (از عذاب) و رستگاری
است ، و دروغگو بر جای بلندی است که نزدیک بافتادن در گودال هلاکت و ذلت
و خواری است [۱۲] و بر یکدیگر حسد نبرید (زوال مقام دیگری را آرزومند نباشید) زیرا حسد ایمان
را میخورد (مضمحل و نابود مینماید) چنانکه آتش هیزم را میخورد (سوزانده و خاکستر میکند) و با همدیگر
دشمنی نکنید ، زیرا دشمنی باعث (قطع رحم و) زوال هر خیر و برکتی است (مانند تیغ که مو را از
سر زائل میگرداند) [۱۳] و بدانید که آرزو موجب بغلط و اشتباه انداختن عقل و فراموشی از ذکر خدا

میگردد ، پس (بیاد مرگ وہول ووحشت روز رستخیز) آرزو را دروغ انگارید ، زیرا آرزو فریب دہندہ است (بچیزیکہ حقیقتی ندارد) وآرزومند فریب خوردہ است ۰

(۸۶) ومن خطبة له عليه السلام

۱ عِبادَ اللهِ ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبادِ اللهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعانَهُ اللهُ على نَفْسِهِ ، فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ ، وَتَجَلْبَبَ الْخَوْفَ ، فَزَهَرَ مِصْباحُ الْهُدى فِي قَلْبِهِ ، وَأَعَدَّ الْقِرى لِيَوْمِهِ النّازِلِ بِهِ ، فَقَرَّبَ عَلى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ ، وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ ۲ نَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ ، وَارْتَوى مِنْ عَذْبٍ فُراتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلاً ، وَسَلَكَ سَبِيلاً جَدَداً ۳ قَدْ خَلَعَ سَرابِيلَ الشَّهَواتِ ، وَتَخَلّى مِنَ الْهُمُومِ إِلّا هَمّاً واحِداً انْفَرَدَ بِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمى ، وَمُشارَكَةِ أَهْلِ الْهَوى ، وَصارَ مِنْ مَفاتِيحِ أَبْوابِ الْهُدى ، وَمَغالِيقِ أَبْوابِ الرَّدى ۴ قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ ، وَعَرَفَ مَنارَهُ ، وَقَطَعَ غِمارَهُ ، وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرى بِأَوْثَقِها ، وَمِنَ الْحِبالِ بِأَمْتَنِها ، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ ۵ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلّهِ سُبْحانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدارِ كُلِّ وارِدٍ عَلَيْهِ ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلى أَصْلِهِ ۶ مِصْباحُ ظُلُماتٍ ، كَشّافُ

عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ، دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ، دَلِيلُ فَلَوَاتٍ، يَقُولُ فَيُفْهِمُ، وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ[٧] قَدْ أَخْلَصَ لِلّٰهِ فَاسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ، وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ[٨] قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلُ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ، يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا، وَلَا مَظِنَّةً إِلَّا قَصَدَهَا[٩]، قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ، فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ، وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است (که در آن صفات کسیکه خداوند او را بسیار دوست دارد و شخصی که او را دشمن دارد بیان و مردم را بمتابعت و پیروی ائمه «عَلَیْهِمُ السَّلَام» ترغیب فرموده):

۱ بندگان خدا، دوست‌ترین بندگان نزد خدا (که نظر مرحمت حقتعالی شامل حال او است) بنده ای است که خداوند او را بر تسلط بنفس خویش کمک و یاری کرده است (عقل او را تقویت نموده تا از شهوات و خواهشهای نفس پیروی ننماید) پس (آن بنده) حزن و اندوه را شعار خود قرار داد (برای تحصیل رضا و خوشنودی حق اندیشه نمود تا موجبات آنرا بدست آرد) و خوف و ترس (از عذاب الهی) را دریۀ خویشتن گردانید (و هیچگاه برخلاف دستورات خدا و رسول رفتار ننموده) پس چراغ هدایت (علوم و معارف الهی) در دل او روشن شد، و (با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهائی یافته براه راست قدم نهاد، و سفره) ضیافت را برای روزیکه بآن وارد میشود آماده ساخت (عبادت و بندگی نمود که پس از مرگ تهی دست نباشد) و دور را بر خود نزدیک کرد (مرگ را که دیگران دور می پندارند پیش روی خویش قرار داد و هرگز از آن غافل نبود و باکی نداشت که مرگ او را در بستر بیماری دریابد، یا او بر مرگ وارد شده در راه خدا کشته گردد) و سختی (مرگ و قبر و هول و وحشت

روز رستخیز) را (بوسیلهٔ توشهٔ طاعت و بندگی) آسان گردانید (در خلقت آسمان و زمین و آنچه در آن است) فکر و اندیشه نمود، پس بپا شد (بمبدأ و معاد، چنانکه در قرآن کریم س ۴۱ ی ۵۳ میفرماید: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بمردم بنمایانیم آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان تا آنکه برای آنها آشکار گردد که خدای برحق او است) و یاد از خدا کرد، پس اعمال نیکو را (که توشهٔ آخرت است) بسیار گردانید (هیچ چیز او را از ذکر خدا باز نداشت، چنانکه در قرآن کریم س ۲۴ ی ۳۷ میفرماید: رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ یعنی مردانی خداوند را تسبیح مینمایند که بازرگانی و خرید و فروش آنان را از ذکر خدا باز نمیدارد) و از آب پاکیزه و گوارائی که راههای ورود بر آن برای او آسان شده بود سیرآب شد (از علوم و معارف الهی بهره مند گردید و برای استفادهٔ از آن سرگردان نماند، بلکه آنچه بر او افاضه میشد بآسانی قبول مینمود، بخلاف تشنه ای که بر سر نهرهای بزرگ دسترسی بآب ندارد، راه میجوید تا بآب دسترسی یافته بیاشامد) پس در اولین باری که آشامید سیرآب گردید (بعد از سیرآب شدن از آب معنوی تشنه نشود که باز بآشامیدن نیازمند گردد، چون شتری که پس از تشنگی بآب برسد بسیار آشامیده سیرآب میگردد، و چون بآب دیگری رسید میل بآن ندارد یعنی پس از کسب علوم و معارف الهی جهل و نادانی برای او نیست که بتحصیل دانشی محتاج باشد) و در راه راست و هموار رفت (براه پرهیزکاران که اطاعت و پیروی است پا نهاد) جامه های شهوات و خواهشهای نفس را از تن بیرون کرده (بدنیا و آنچه در آنست دل نبست) و از همهٔ منظورها خود را تهی نموده و منظوری ندارد مگر یکی (که تحصیل رضا و خوشنودی خدا است) پس (متصف بعلوم و معرفت الهی شده) از کوری (جهل و نادانی) و از شرکت و معاشرت با هواپرستان رهائی یافت و خود از کلیدهای درهای هدایت و رستگاری و قفلهای درهای هلاکت گردید (راهنمای دیگران شده و از گمراه کنندگان جلوگیری کرد) راه خود را دیده و در آن رفته و علامت و نشانهٔ (هدایت و رستگاری) خویش را شناخته و آنچه که در آن فرو رفته (نخیها و دریاها) از خود دور کرده و بمحکمترین حلقه ها و بندها و استوارترین ریسمانها (قرآن کریم و عترت سیّد المرسلین) چنگ زده

(وراه نجات ورستگاری یافته) پس یقین او (بحق) مانند یقین بنور وروشنی آفتاب است (هیچ شک وتردیدی دراو راه نیابد ، وچون از علوم حقّه ومعارف الهیّة بهره مند گردیده وراهنمای مردم شده) ۵ نفس خود را برای خدا قرار داده در بزرگترین کارها از هر جهت (که هرچه از او خواسته شود انجام دهد وهرچه از او پرسیده شود پاسخ گوید) وهر فرعی را بسوی اصل آن باز گرداند (حکم آنرا از روی استنباط واجتهاد صحیح بدست آرد) ۶ او است چراغ تاریکیها وآشکار کننده امور مشتبهه که هویدا نیست وکلید مبهمات (آموزنده احکام) ودفع کننده مشکلات (سخن وانی خود از مسائل رفع اشکال مینماید) وراهنمای بیابانهای پهناور (مسائل عقلیّه) میباشد ، میگوید و (مطلب را) میفهماند (نه آنکه برنادانی وشک بیفزاید) وخاموشی میگزیند که (از لغزش گفتار وفتوای بناحقّ) سالم ماند (نه آنکه خاموشی او از روی نادانی باشد ، خلاصه سخن گفتن وخاموشی را در آنچه مقتضی است بکار آرد ، پس بیهوده سخن نگوید وبیجهت خاموش ننشیند) ۷ کردار خود را برای خدا (از شرک وریاء وخودنمائی) پاک گردانیده وحقتعالی هم او را برای خود اختیار کرده (انواع فیوضات وکمالات را باو عطا فرموده) پس (باین صفات) او از جمله کانهای دین واوتاد زمین او است (که دیگران از کان وجود او جواهر نفیسه علم وحکمت اخذ مینمایند ، وانتظام امر دین وآسایش اهل زمین ببرکت وجود او باقی وبرقرار است) ۸ عدالت (راستی ودرستی) را ملازم خود قرار داده (واز آن دوری ننموده و هیچگاه درهیچ امر راه افراط یعنی تجاوز از حدّ وراه تفریط یعنی تقصیر وتأخیر در حقّ را پیش نگرفته) پس اوّل مرحله عدالت او آنستکه هوا وخواهش نفس را از خود دور کرده (زیرا مرد خدا برای تکمیل قوّه عملیّه باید از خواهشهای نفس پیروی ننموده از حدود خدا بیرون نرود) حقّ را بیان میکند (مردم را بکار نیکو امر نموده واز کار بد باز میدارد) وخود بر طبق آن رفتار مینماید (زیرا کسیکه رفتارش موافق گفتار نباشد پند او تأثیری ندارد ومورد توبیخ وسرزنش خداوند متعال میباشد ، چنانکه در قرآن کریم س ۶۱ ی ۲ فرموده :

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ی ۳ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی را که بجا نمیآورید ، بزرگترین غضب ودشمنی نزد خدا « یعنی دوری از رحمت او » آنستکه بگوئید چیزی را که طبق آن رفتار نکنید) نهایت

هیچ خیر و نیکوئی را ترک نکرده مگر آنکه آهنگ آن نموده و گمان هیچ خوبی را رها ننموده مگر آنکه آنرا قصد کرده (سعی و کوشش او آنستکه در همهٔ راههای خیر و نیکوئی قدم نهد تا منتهی درجهٔ رستگاری بدست آرد هر چند بوسیلهٔ گمان باشد) [9] و عنان خود را بکتاب (قرآن کریم) سپرده، پس کتاب خدا جلودار و پیشوای او است، فرود میآید هر جا که بار قرآن فرود آمده و جا میگیرد هر جا که جایگاه آنست (در مسافرت بسوی خدا از قرآن مفارقت و جدائی ننموده و دستور و احکامش را همه جا پیروی کرده است).

---

[10] وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ، وَأَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَقَوْلِ زُورٍ [11] قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤَمِّنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ، يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَفِيهَا وَقَعَ، وَيَقُولُ: أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ [12] فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ [13] فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ؟ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ! وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ! وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ! [14] فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ؟! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ، فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ [15].

أَيُّهَا النَّاسُ خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) : « إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَيَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ »[16] فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُنْكِرُونَ ، وَأَعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ ، وَأَنَا هُوَ ،[17] أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ ، وَأَتْرُكْ فِيكُمُ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ ، وَرَكَزْتُ فِيكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ ، وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ، وَأَلْبَسْتُكُمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي ، وَفَرَشْتُكُمُ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي ، وَأَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي[18] فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ ، وَلَا تَتَغَلْغَلُ إِلَيْهِ الْفِكَرُ .

---

[10] وبندهٔ دیگری (راکه خداوند دشمن دارد کسی است که) خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است ، پس از نادانان نادانیها و از گمراهان گمراهیها فرا گرفته (در گفتار و کردارش از آنها پیروی نموده) و دامهائی از ریسمانهای فریب و گفتار دروغ برای مردم گسترده (آنها را بگفتار و کردار نادرست خود فریب میدهد تا مجذوب او گردند ، چنانکه صیاد صید را فریب میدهد تا در دام افتد) [11] کتاب (قرآن کریم) را بر اندیشه های خود حمل نموده (تغییر کرده) و (کسیکه قرآن را برأی خود تغییر نماید) حق را طبق خواهشهای خویش قرار داده ، مردم را از خطرهای بزرگ ایمن میگرداند و گناهان بزرگ را (در نظر آنان) آسان مینماید (و برثنا و خودنمائی) میگوید از شبهات (هر چگی که شکوک و مشتبه است) خودداری میکنم و حال آنکه در آنها افتاده است (حکم میکند و چون باحکام شرع و موارد آن نادان است هر حکم مشتبه در نظر او درست میآید) و میگوید از بدعتها (احکام برخلاف

۱۲ قوانین شرع) کناره میگیرم و حال آنکه در میان آنها خوابیده است (هر حکم که میکند بدعت است) پس صورت (او) صورت آدمی و دل (او) دل حیوان است ، باب هدایت و راه راست را نمیشناسد تا (در آن قدم نهاده) پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گزیند ، پس او مرده ای است در میان زنده ها (زیرا مقصود از حیات ، بدست آوردن فضائل است که موجب سعادت گردد و چون جاهل ، از آن فضائل بی بهره است برده ماند ، بلکه در حقیقت مرده او است) ۱۳ پس (از آنکه راه حق و باطل را دانستید و اشخاصی را که خداوند دوست یا دشمن میدارد شناختید) کجا میروید (و در کدام راه سیر میکنید که سزاوارتر باشد) و چگونه شما را (از راه هدایت و رستگاری) برمیگردانند (یا در چه وقت و از کجا شما را از راه راست منصرف نمایند) و حال آنکه پرچمها (ی حق) برپا است و نشانه ها (ی راستی) آشکار و هویدا و منار (هدایت و رستگاری) نصب شده است ۱۴ پس کجا شما را حیران و سرگردان کرده اند ؟ بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید (که صراط مستقیم و راه راست را نمی بینید) و حال آنکه عترت پیغمبر شما (ائمه اطهار) در میان شما است ؟ و آنها پیشوایانی هستند که (مردم را) براه حق میکشند (چنانکه شخص مهار شتر را بدست گرفته براه میبرد) و نشانه های دین و زبانهای راستگو میباشند (گفتارشان راست و درست است که احتمال خلاف در آن داده نمیشود و آنچه به پیغمبر اکرم وحی شده برای مردم ترجمه و تفسیر نموده آنرا بحقائق آشنا مینمایند) پس آنها را به نیکوترین منزلهای قرآن فرود آورید (محبت و دوستی آنان را در دلهای خود جای دهید ، زیرا دل در میان منزلهای قرآن « که عبارت است از منزل در مقام تصور و منزل در زبان بوسیله خواندن و منزل در کتب » بهترین منزل است) و (چون ایشان سرچشمه علوم و معارف هستند) بسوی آنان بشتابید (و از علم و دانششان بهره مند گردید) مانند ورود و شتاب شترهای بسیار تشنه (بر سر آب) ۱۵

مردم این روایت را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فراگیرید (در مدح و بزرگواری عترت خود فرموده : در ظاهر) مرده است آنکه از ما میمیرد و حال آنکه نمرده (بعد از مرگ « که برای همه خلائق حتمی برای پیغمبر و عترت او حتمی است » با بدن مثالی ، بلکه با بدن اصلی هم در این عالم زنده اند و مانند زمان حیات میبینند و میشنوند و سخن میگویند) و (بر طبق عقیده نادرست نادانان) پوسیده شده است آنکه از ما پوسیده میشود و حال آنکه پوسیده نشده (بدنش باقی

و برقرار است . شراح در توجیه و تأویل این حدیث شریف « إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَلَيْسَ بِمَيِّتٍ ، وَ يَبْلىٰ مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَلَيْسَ بِبَالٍ » که حضرت از پیغمبر اکرم نقل فرموده و از جملهٔ احادیث مُشکله و متشابه است بر حسب مذاق و سلیقهٔ علمی خود هریک سخنی گفته و بر آن أدله ای اقامه نموده اند ، لیکن جامع‌تر و درست‌ترین سخنان را که روی دو پایهٔ برهان عقل و نقل استوار است ما در بالا بیان کردیم و پس از مراجعه بکتب علمیه و مطالعهٔ در اقوال علمای اعلام و جمع بین اخبار مختلفه ظاهر و هویدا میگردد ، بنابراین سزاوار نیست کسی از روی بی دانشی آنچه که گفته شد انکار نماید ، و در این باب حضرت فرموده ؛[16] پس نگوئید (درباره عترت پیغمبر اکرم) آنچه را که نمیشناسید (بآن دانا نیستید) زیرا بیشتر حق در آن است که شما انکار مینمائید ، و (هنگامیکه عذاب الهی بشما رسید) معذور دارید کسیرا که شما را براو حجت و دلیلی نیست ، و او منم (پس عذری ندارید و در آنوقع نمیتوانید بگوئید پروردگارا ، آیا ما را بآنچه که ندانسته و نفهمیده‌ایم مؤاخذه و بازخواست مینمائی ، زیرا من آنچه که برای رستگاری شما بکار آید بیان نموده در ارشاد و راهنمائی کوتاهی نکردم ، لیکن شما از سخنانم پیروی ننمودید)[17] آیا در میان شما برطبق بار گرانبهای بزرگ (قرآن کریم) رفتار نکردم ؟ (قرآن را بشما نیاموختم) و آیا در میان شما بار گرانبهای کوچک (عترت پیغمبر اکرم حسن و حسین) را نگذاشتم (که هادی و راهنمای شما باشند * و اینکه حضرت قرآن را ثقل اکبر و عترت را ثقل اصغر فرموده برای آنستکه قرآن سند رسالت و ولایت و آسایش دین و شریعت است ، پس اگر قرآن نبود رسالت و ولایت و دین و ایمان ثابت نشده بود ، و دیگر آنکه از حدیث شریف نبوی « که بر صحت و درستی مضمون آن عامه و خاصه متفقند » متابعت نموده و آن حدیث بنابر آنچه ابو سعید خدری روایت کرده این است : قَالَ النَّبِيُّ « صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ ٱلثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ ٱلْآخَرِ : كِتَابُ ٱللّٰهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ ٱلسَّمَاءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ ٱلْحَوْضَ یعنی پیغمبر اکرم فرمود : من دو چیز گرانبها میان شما میگذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است ، یکی کتاب خدا که آن ریسمانی است از آسمان بزمین کشیده شده یعنی از جانب خدا بخلق نازل گردیده ، و دیگری عترت و اهل بیت من است و این دو از هم جدا نمیشوند تا بمن بر سر حوض در روز رستخیز وارد گردند یعنی همیشه باقی و برقرار خواهند بود)

و پرچم و نشانهٔ ایمان را در میان شما نصب نمودم (تا گمراه نگردید) و شما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم، و از عدل و دادگری خود لباس عافیت را بشما پوشانیدم (راه رها گردیدن از ظلم و ستمگری را بشما یاد دادم) و با گفتار و کردار خویش معروف را (کار رضا و خوشنودی خدا و رسول در آنست) گسترانیدم (نشان دادم) و اخلاق پسندیدهٔ خود را برای شما آشکار کردم (باخلاق شایسته آشنا تان نمودم) [18] پس رأی و تدبیر (نادرست خود) را در چیزیکه کُنه آنرا دیدهٔ بینش درنیابد و فکر و اندیشه بآن راه ندارد بکار نبرید (در این باب از پیش خود سخن نگوئید زیرا دانستن آن برای هیچکس ممکن نیست مگر بالهام و وحی، و وحی و الهام هم مختص است باشخاصی که خداوند آنها را برای این مقام معیّن فرموده، پس آموختن معارف و علوم و پیروی از آنان سبب رستگاری و خوشبختی است و از پیش خود سخن گفتن و مراجعهٔ بغیر ایشان موجب گمراهی و بدبختی).

وَمِنْهَا:

[19] حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ، تَمْنَحُهُمْ دَرَّهَا، وَتُورِدُهُمْ صَفْوَهَا، وَلَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَلَا سَيْفُهَا!! [20] وَكَذَبَ الظَّانُّ لِذَلِكَ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ مِنْ لَذِيذِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بُرْهَةً، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا جُمْلَةً.

قسمتی از این خطبه (خبر میدهد تسلّط بنی امیّه را بر مردم و انقراض دولت ایشان را بزودی):

(بنی امیّه بر مردم مسلّط شده شهرها را بتصرّف خویشتن درآورند و مردان خداپرست را کشته زنانشان را اسیر کرده اموالشان را بغارت برند، و هر که برای جلوگیری از ظلم و تعدّی آنها قیام کند مغلوب و کشته میشود) [19] تا اینکه گمان کننده (دنیاپرست ظاهربین) گمان میکند که دنیا مسخّر بنی امیّه شده (چنانکه شتر بعقال و بند بسته میشود) و سود شیرا بآنها میدهد، و بر آب صاف و

پاکیزۂ خود فرود شان میآورد (خلاصۂ دنیا مخصوص آنان است و دیگران از آن بی بهره اند) و تازیانہ و شمشیرش (قتل و غارت و انواع سختیها بوسیلۂ آنان) از این امت برداشته نمیشود تا وحال آنکه گمان کنندۂ این امر دروغ پنداشته بلکه دولت بنی امیه و بهره بردنشان در زندگانی دنیا مانند آبی است (درد هان) که اندکی میچشند، پس (هنوز بیاشامیده) تمام آنرا بیرون میاندازند (بزودی دست ظلم و تعدی آنها کوتاه دیگران برایشان مسلط شده دولتشان منقرض میگردد).

(۸۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمْ جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَخَاءٍ، وَلَمْ يَجْبُرْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلٍ وَبَلَاءٍ، وَفِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَتْبٍ، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ، مُعْتَبَرٌ! ۲ وَمَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بِلَبِيبٍ، وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلَا كُلُّ ذِي نَاظِرٍ بِبَصِيرٍ. ۳ فَيَا عَجَباً، وَمَا لِيَ لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَإِ هٰذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ، وَلَا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ. ۴ يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا. ۵ مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُبْهَمَاتِ عَلَى آرَائِهِمْ، كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ

نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرًى ثِقَاتٍ، وَأَسْبَابٍ مُحْكَمَاتٍ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (که در آن مردم را بجهت اِختِلاف در دین و اِعتِماد بر آراء و عَقائِد باطِلَه و پیروی نکردن از پیغمبر و امام سرزنش میفرماید):

۱ پس از اَدای حمد و سپاس خدای تَعالی و درود بر خاتَم اَنبیاء (بدانید رسم دنیا بر این بوده که) خداوند سُبحان گردنکشان روزگار را هرگز نابود ننموده مگر پس از مُهلَت دادن و خوشگذرانی و شکستگی استخوان هیچیک از اُمَّتها (ی پیغمبران) را اِصلاح نکرده مگر پس از تنگی و رنج (در زندگی، پس شما هم بستمگری ستمکاران شکیبا بوده مُنتَظِر روزی باشید که خدا دست ظُلم و تعدّی آنها را کوتاه نماید) و سختیهائی که بآن روآورده (شما دریافت) و کارهای بزرگ و گرفتاریهائی که از آن پشت گردانیدید (رهائی یافتید) عِبرَت است (تا شما را آگاه گرداند که خداوند هیچ قومی را در سختی نگذارد و عاقِبَت، ستمکاران را از پای درآورد و هر مُصیبَت و بَلائی را زَوالی است) ۲ و (لیکن) هر دلداری خردمند نیست (تا حقائق را بفهمد) و هر گوشداری شنوا نیست (تا حق را بشنود) و هر چشمداری بینا نیست (تا از دیدن پیشآمدهای روزگار عِبرَت گیرد، و مَعلوم است برای درک حقائق دلهای هشیار و گوشهای شنوا و چشمهای بینا لازِم است، نه این دلها و گوشها و چشمها که حیوانات هم آنرا دارند) ۳ پس شگفتا و چگونه بشگفت نیایم از خطاء و اِشتِباهکاری این فِرقَه‌های گوناگون که دَلیلهای ایشان در دینشان با یکدیگر اِختِلاف دارد (و در هر اَمری اِعتِقاد بر دَلیلهای خود دارند و) از سُنَّت پیغمبری پیروی نکرده بکردار وَصیّی اِقتِداء نمینمایند (اگر پیروی میکردند اِختِلاف در دینشان نبوده از عَذاب اِلهی میرهیدند) و ایمان بغَیب (خدا و روز رستخیز) نیاورند و از زشتی (حَرام و شُبهَه) خودداری نمینمایند (پس اگر بنادیده گرویده و از زشتی خودداری میکردند بدَلیلهای نادرست خود که مُوجِب اِختِلاف در دینشان شد اِعتِماد نداشتند) ۴ در شُبُهات (آنچه برایشان مُشتَبِه است طِبق رأی نادرست خود) رفتار نموده از خواهشهای نَفس پیروی میکنند، مَعروف و پسندیده نزد ایشان چیزی است که خودشان نیکو شناخته‌اند و مُنکَر و ناشایسته پیش آنها چیزیست که خودشان بد دانسته‌اند ۵ در مُشکِلات پناهگاهشان خودشان هستند (در حَلّ اَحکام مُشکِله

بخود مراجعه نموده و بنظر خویشتن رفتار مینمایند اگر چه مخالف گفته خدا و رسول باشد) و در امور پوشیده (معارف الهیّه) اعتمادشان بر رأیهای (نادرست) خودشان است (اگر چه بر خلاف عقل و دین باشد) گویا هر مردی از ایشان (در امر دین) در آنچه می بیند (حکم هر مسئله که بیان میکند) پیشوای خود است که بندهای استوار و دلائل محکمه از خویش گرفته است (و بآنها استدلال مینماید و اعتقادش اینست که هر حکمی که برأی نادرست خود اجتهاد کرده مانند حکم الهی است).

(۸۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ ٱلرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ ٱلْأُمَمِ، وَ ٱعْتِزَامٍ مِنَ ٱلْفِتَنِ، وَٱنْتِشَارٍ مِنَ ٱلْأُمُورِ، وَتَلَظٍّ مِنَ ٱلْحُرُوبِ، وَ ٱلدُّنْيَا كَاسِفَةُ ٱلنُّورِ، ظَاهِرَةُ ٱلْغُرُورِ، عَلَىٰ حِينِ ٱصْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِيَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَٱغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَارُ ٱلْهُدَىٰ، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ ٱلرَّدَىٰ، فَهِيَ مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، ثَمَرُهَا ٱلْفِتْنَةُ، وَطَعَامُهَا ٱلْجِيفَةُ، وَشِعَارُهَا ٱلْخَوْفُ، وَدِثَارُهَا ٱلسَّيْفُ، فَٱعْتَبِرُوا عِبَادَ ٱللهِ، وَٱذْكُرُوا تِيكَ ٱلَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ، وَعَلَيْهَا مُحَاسَبُونَ، وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا بِهِمُ ٱلْعُهُودُ، وَلَا خَلَتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ ٱلْأَحْقَابُ وَٱلْقُرُونُ، وَمَا أَنْتُمُ ٱلْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ بِبَعِيدٍ، وَٱللهِ مَا أَسْمَعَهُمُ

الرَّسُولُ شَيْئاً إِلَّا وَ مَا أَنَا ذَا الْيَوْمَ مُسْمِعُكُمُوهُ، وَ مَا أَسْمَاعُكُمُ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِالْأَمْسِ، وَ لَا شُقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ، وَ لَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْئِدَةُ فِي ذَلِكَ الْأَوَانِ، إِلَّا وَ قَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَذَا الزَّمَانِ ؛ وَ وَ اللهِ مَا بَصُرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئاً جَهِلُوهُ، وَ لَا أُصْفِيتُمْ بِهِ وَ حُرِمُوهُ، وَ لَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمُ الْبَلِيَّةُ جَائِلاً خِطَامُهَا، رِخْواً بِطَانُهَا، فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مَا أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَمْدُودٌ إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در آن از بعثت پیغمبر اکرم و زمان جاهلیت بحث و بآن مردم را موعظه فرموده) :

۱ خداوند متعال پیغمبر اکرم را برسالت مبعوث گردانید در زمانیکه هیچیک از انبیاء با فی نمانده، و بخواب رفتن فِرَق مُختلفه مردم در تاریکی نادانی و گمراهی طولانی گشته بود (زیرا از زمان آدم تا بعثت حضرت عیسی از جانب حقتعالی پیغمبران برای هدایت خلق پی در پی انگیخته میشدند، و از زمان حضرت عیسی تا بعثت حضرت مصطفی که پانصد سال طول کشید پیغمبری مبعوث نشد) و فتنه ها در سرتاسر دنیا برپا گردیده کارها درهم و برهم گشته آتش جنگها افروخته و نور و روشنائی دنیا پنهان شده (زیرا پیغمبری نبود که مردم علوم و معارف الهی را که چراغ و روشنائی هدایت و رستگاری است از او اخذ نمایند، و) نادرستیهای آن آشکار گردیده ۲ برگش زرد گشته، و (مردم) از ثمره آن بهره و سودی نمیبردند و آبش فرو رفته و خشک شده (درخت علم و هدایت را خزان گرفته مردم در راه سعادت و رستگاری قدم نمیگذاشتند و خیر و نیکوئی باقی نمانده بود) نشانه های هدایت و رستگاری محو و نابود و پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شده

(راهنمایان راه حق و درستی از میان رفته و پیشروان راه ضلالت و گمراهی بر سر کار بودند) پس دنیا با منظره بدی باهلش نگریسته و بخواهان خود روترش کرده بود (که بهرگونه سختی مبتلی و آسایش نداشتند) ثمره اش فساد و تباهکاری و طعامش گوشت مردار بود (زندگی اهل آن زمان پر از فساد و خوراک بیشتر عربها از بسیاری پریشانی گوشت مردار بود، یا آنکه از راه غارتگری و دزدی از مال یکدیگر اعاشه میکردند که کم از گوشت مردار نبود) شعارش خوف و ترس و ردیه اش شمشیر بود (اهل آن زمان همواره مضطرب و نگران و برد و خورد و کشتن یکدیگر مشغول بودند، خلاصه فتنه و فساد و نادانی و گمراهی و بیچارگی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود که حق تعالی رسول اکرم را مبعوث گردانید تا آنها را براه راست راهنمائی فرموده سعادت و آسایش دنیا و آخرتشان را برقرار نمود) پس عبرت بگیرید بندگان خدا و بیاد بیاورید عقائد نادرست و کارهای زشت پدران و برادران خود را که (اکنون) در گرو و گرفتار آنها هستند و بآنها (روز رستخیز) باز خواست میشوند (و برای رهائی از آن چاره ای ندارند) و بجان خودم سوگند از زمان شما تا ایشان روزگار درازی طی نشده و میان شما و ایشان سالها و قرنها نگذشته و شما امروز از روزیکه در اصلاب آنها بودید دور نیستید (زمان شما بآنان نزدیک است، پس سبب فراموشی و یاد نکردن روزگارشان با اینکه اندک زمانی است از دنیا رفته و از شما دور گشته اند چیست؟) بخدا سوگند رسول اکرم چیزی را بگذشتگان شما نشنوانید مگر آنکه من امروز بشما گوشزد مینمایم (پس برای مخالفت کردن و نافرمانی خدا و رسول نمیتوانید بگوئید: کسی نبود ما را تبلیغ نماید) و گوشهای شما امروز از گوشهای آنها در دیروز پست تر نیست (پس نمیتوانید عذر بیاورید که پیشینیان از ما شنواتر بودند سخنان پیغمبر را شنیدند و ما سخنان تو را نمیشنویم) و در آنزمان دیده های آنان بینا گشته و دلهائی بآنها داده نشده مگر آنکه در این زمان مانند آن دیده ها و دلها بشما هم داده اند (پس نمیتوانید بگوئید: ما کور بوده و تو را ندیدیم آنطور که آنها بینا بوده پیغمبر را میدیدند و یا آنکه دلمان هشیار نبوده تا سخنان تو را بفهمیم بطوریکه آنها دل داشته سخنان او را میفهمیدند) و سوگند بخدا شما بعد از ایشان بچیزی بینا و دانا نشدید که آنها ندانسته باشند و بچیزی برگزیده نگشتید که آنها از آن محروم و بی بهره مانده باشند (بلکه بآنان آموختند آنچه شما آموختید و عطا نمودند چیزی را که بشما عطا کردند، پس شما که بر آنها امتیازی ندارید جهت اینکه از خدا و رسول و امام زمان پیروی

نیکنید چیست ؟) و (بر اثر این پیروی نکردن) بلیّه‌ای (فتنه و فساد معاویه و بنی امیّه) بشما وارد گشته
که (آن بلیّه مانند شتر سرکشی است که) مهارش در جولان و تنگ آن سست است (و کسیکه
بر چنین شتری سوار گردد بخطر نزدیکست) پس آنچه (ثروت و بزرگی) که گناهکاران در آن، روز کرده زندگی
مینمایند شما را نفریبد (که تصوّر کنید همیشه باقی است) زیرا آن مانند سایه‌ای است گسترده تا زمان
معیّن (که همیشه باقی نخواهد ماند و بزودی نابود میشود) .

(٨٩) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ،
الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِماً دَائِماً، إِذْ لا سَمَاءٌ ذَاتُ أَبْرَاجٍ، وَلا حُجُبٌ
ذَاتُ أَرْتَاجٍ، وَلا لَيْلٌ دَاجٍ، وَلا بَحْرٌ سَاجٍ، وَلا جَبَلٌ
ذُو فِجَاجٍ، وَلا فَجٌّ ذُو اعْوِجَاجٍ، وَلا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ، وَ
لا خَلْقٌ ذُو اعْتِمَادٍ ٢ ذٰلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ، وَإِلٰهُ
الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ، وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرْضَاتِهِ،
يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ، وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ ٣ قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ،
وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِهِمْ، وَخَائِنَةَ
أَعْيُنِهِمْ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ، وَمُسْتَقَرَّهُمْ وَ
مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الأَرْحَامِ وَالظُّهُورِ، إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ
الْغَايَاتُ ٤ هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَى أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ

رَحْمَتِهِ، وَاتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ، قَاهِرُ مَنْ عَازَّهُ، وَمُدَمِّرُ مَنْ شَاقَّهُ، وَمُذِلُّ مَنْ نَاوَاهُ، وَغَالِبُ مَنْ عَادَاهُ. مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، وَمَنْ سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَمَنْ أَقْرَضَهُ قَضَاهُ، وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ.

۶ عِبَادَ اللّٰهِ، زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَحَاسِبُوهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَتَنَفَّسُوا قَبْلَ ضِيقِ الْخِنَاقِ، وَانْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتّٰى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در ذکر پاره از صفات حقتعالی و پند دادن بمردم برای برداشتن توشه سفر آخرت):

۱ سپاس خداوندی را سزا است که بدون دیده شدن بچشم (بوسیله عقول و آثار و صنائع) شناخته شده است (زیرا ممکن را بچشم میتوان دید و واجب را که محدود و بحدی نیست نتوان) و بدون فکر و اندیشه ایجاد کننده (عوالم) است (زیرا فکر و اندیشه در نامعلوم بکار آید و جهل و نادانی بر ذات واجب محال است، پس چیزی براو نامعلوم نیست که برای دانستن آن اندیشه بکار آرد) خداوندی که باقی و برقرار است و همیشه بوده زمانیکه آسمان دارای برجها و منازل و حجابهای دارای درهای بزرگ (کرات معلقه در جو که بوسیله قوه جاذبه و دافعه مجذوب بیکدیگر نمیشوند) نبوده و نه شب تاریک و نه دریای آرام و نه کوه دارای راههای گشاده (دره های بزرگ واقع بین دو کوه) و نه راه فراخ دارای اعوجاج و کجی (که بهر طرف راه دارد) و نه زمین گسترده شده و نه مخلوق دارای توانائی و توانگری وجود داشته ۲

او است آفریننده و اختراع کننده خلائق بی سابقه و مانند (یا از عدم و نیستی بوجود و هستی آورنده) و (پس از فناء و نابودی آنها) وارث ایشان و باقی و برقرار، او است معبود خلائق و روزی دهنده آنها، خورشید و ماه در طلب رضای او (بر طبق اراده و حکمتش) سیر میکنند و هر تازه ای را کهنه و هر دوری را نزدیک میگردانند (با سیر آنها مدت عمر هر چیز بسر آمده زائل و نابود گردد) ۳ روزی خلائق را قسمت کرده و آثار و کردار و عدد نفسها و خیانت چشمها (از روی پنهانی یا برمز و اشاره نگاه کردن) و آنچه در سینه های آنان پنهان است (فکر و اندیشه مینمایند) و جای استقرار و محل آنها را در رحم مادران و ظاهر شدنشان (بدنیا آمدن) تا آخر کار ایشان را دانسته (جزئی و کلی حالات آنها از ابتداء تا انتهاء دانا است) ۴ او است خداوندی که در عین وسعت رحمت خود عذابش بر دشمنان سخت است و در عین سختی عذاب، رحمتش دوستداران را فرا گرفته (هیچ امری او را از امر دیگری باز نمیدارد) مسلط است بر هر که بخواهد بر او غلبه جوید و هلاک میکند کسی را که با او مخالفت کند، و خوار میکند کسی را که از او دوری کند، و غالب است بر کسیکه با او دشمنی ورزد، ۵ کفایت میکند هر که را که بر او توکل نماید (هر که کار خود را باو واگذارد امر دنیا و آخرت او را انجام میدهد) و بهر که از او (چیزی) درخواست کند، عطا میفرماید، و هر که باو قرض دهد (از مال خود در راه او انفاق نماید) قرض خویش را ادا خواهد فرمود (در دنیا و آخرت با عوض میدهد و اینکه از انفاق در راه او بقرض تعبیر شده برای آنستکه بدانیم انفاق در راه خدا عوض دارد، چنانکه قرض مستلزم اداء و پرداخت است) و پاداش کسیکه او را شاکر و سپاسگزار باشد خواهد داد. ۶ بندگان خدا، خودتان را (در دنیا بمیزان عدل) بسنجید (در راه راست قدم نهاده از خدا و رسول پیروی کنید) پیش از آنکه (در آخرت بمیزان عمل) سنجیده شوید، و بحساب خویش رسیدگی کنید (از کارهای زشت پشیمان شده توبه نمائید) پیش از آنکه حساب شما را دارسی نمایند (که چاره نداشته باشید) و نفس بکشید (تا زنده هستید فرصت را از دست ندهید) پیش از تنگ شدن و گرفتن راه گلو (رسیدن مرگ) و فرمان ببرید پیش از آنکه شما را بخشونت و زور (به آخرت) ببرند، ۷ و بدانید کسیکه از خویشتن کمک و یاری نشود (خداوند او را مساعدت و همراهی نماید و قوه عاقله او را بر نفس اماره اش غلبه و توانائی ندهد) تا اینکه از جانب خود پند دهنده و جلوگیرنده (از

تعاصی) برایش باشد ، منع کننده و پند دهنده‌ای از غیر برای او نمیباشد (هرگاه خود شخص خویشتن را پند نداده برای هدایت و رستگاری آماده نباشد ، گفتار دیگران در او سودی نخواهد بخشید ، و این جمله اشاره بآن است که استعانت و یاری خواستن از خداوند متعال در هر حال برای اصلاح نفس و دفع شیطان واجب و لازم است ، نه آنکه کسی در طاعت و عصیان مجبور باشد تا سخن بمسئلهٔ جبر کشد) .

(بیاری خداوند متعال تمام شد جزء اول از ترجمه و شرح کتاب)

نهج البلاغة

در عصر سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخرة سال هزار و سیصد و شصت و پنج هجری

در تهران بقلم علی النقی (فیض الإسلام)

ابن محمد ابن محمد مهدی ابن اسمعیل ابن حسین ابن زین الدین علی
ابن محمد جعفر ابن محمد محسن ابن محمد سعید ابن عبد الکاظم ابن عبد الرضا
ابن علی ابن السید بابا ابن احمد ابن السید بابا ابن رکن الدین
ابن جمال الدین ابن علی ابن حمزة ابن اسمعیل ابن محمود
ابن جشید ابن اسمعیل

(السید ابو البرکات الحسینی المشهدی)

ابن حسن ابن محمد ابن حسین ابن احمد ابن محمد
ابن عزیز ابن حسین ابن محمد ابن علی ابن حسین
ابن علی ابن محمد الدیباج ابن الإمام المنصور جعفر ابن محمد ابن علی
ابن الحسین ابن علی ابن أبیطالب علیهم السلام .

خداوند متعال را سپاسگزارم و از توجهات حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منت می پذیرم که توفیق نوشتن جزء اول ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه را باین بنده طاهر خوشنویس (تبریزی) ابن حاج عبد الرحمن (غفر الله له) عنایت فرمود و آرزو دارم که بنوشتن پنج جزء دیگر آن موفق گردم ، شاید صاحبدلی طلب رحمت کند و نتیجهٔ اخروی عایدم گردد . اول شوال (عید فطر) ۱۳۶۵

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِی کَلَّتِ اَلْأَلْسُنُ عَنْ غَایَةِ صِفَتِهِ ، وَ
اَلْعُقُولُ عَنْ کُنْهِ مَعْرِفَتِهِ ، وَتَوَاضَعَتِ اَلْجَبَابِرَةُ لِهَیْبَتِهِ ،
وَعَنَتِ اَلْوُجُوهُ لِخَشْیَتِهِ ، وَانْقَادَ کُلُّ عَظِیمٍ لِعَظَمَتِهِ ،
وَصَلَاتُهُ وَسَلَامُهُ عَلَی سَیِّدِنَا أَشْرَفِ اَلْمُرْسَلِینَ ،
وَخَاتَمِ اَلنَّبِیِّینَ : مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، اَلْأَئِمَّةِ اَلْهَادِینَ
شُهَدَاءِ اَللّٰهِ عَلَی خَلْقِهِ . اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ ، وَ
عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ ، وَاخْذُلْ مَنْ
خَذَلَهُمْ ، وَالْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ ، یَا سَمِیعَ اَلدُّعَاءِ .

نهج البلاغة حاوی جمیع حقایق دین مقدس اسلام و مذهب شریف جعفری است ، و افراد بشر را بسیادت و سعادت جاودانی سوق میدهد ، این سخن بگزاف نیست و روی دو پایهٔ برهان (عقل و علم) استوار است ، و دانشمندان و منصفین با مطالعه و تأمل و اندیشه در آن تصدیق خواهند نمود .

این کتاب شریف با ترجمه و شرحیکه همهٔ فارسی زبانانرا بهره مند نماید تاکنون نوشته نشده و بهمین جهت چنانکه شاید مورد استفاده قرار نگرفته است ، لذا این بنده سالها است قدم در این راه نهاده خواستم نسخهٔ بسیار صحیح با اعراب درست از آنچه سید شریف رضی (رضوان الله علیه) از سخنان مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) تألیف و جمع آوری نموده آماده ساخته با ترجمه و شرحیکه همه از آن سودمند گردند بهدیشان و هم میهنان گرامی هدیه نمایم و اینک توفیق الهی شامل حالم شده (با مراجعه بکتب لغت و شرحها و نسخ خطی و چاپی و بحث با فضلاء و دانشمندان) کتاب را بیغلط با اعراب صحیح که هیچگونه تصرفی در آن نشده (چون در برابر گفتار امام «علیه السلام» کسیرا حق تصرف و گفتگو نیست) تهیه نمودم ، و برای آنکه فارسی زبانان از آن استفاده نمایند از روی مبانی علمی ترجمه و شرح روانی بطرز خاص که تا بحال سابقه نداشت نوشته و در شش جزء مرتب ساختم و چون جزء اول آن در دسترس همگان قرار گرفت ، اشتیاق و درخواستشان بانتشار پنج جزء دیگر مرا وادار کرد که از هر کاری دست کشیده و بترتیب طبع جزء دوم شروع نمایم ، و از خداوند عالم توفیق میطلبم تا آنرا بآنچه رضا و خوشنودی او در آنست باتمام رسانم ،

یا رَبِّ أَعْطِنِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ ، وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ ، لَا أَرْجُو غَيْرَكَ ، وَلَا أَثِقُ إِلَّا بِكَ ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

اَلْعَبْدُ الْفَانِي عَلِيُّ النَّقِيُّ (فَيْضُ الْإِسْلَامِ) اَلْإِصْفَهَانِيُّ الْمُحَمَّدِيُّ الدِّيبَاجُ

(۱۳۲۶ هـ)

(۹۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَشْبَاحِ، وَهِيَ مِنْ جَلَائِلِ خُطَبِهِ، وَكَانَ سَائِلٌ سَأَلَهُ أَنْ يَصِفَ اللهَ لَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ يَرَاهُ عِيَاناً فَغَضِبَ لِذٰلِكَ.

رَوَى مَسْعَدَةُ ابْنُ صَدَقَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ ابْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) أَنَّهُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِهٰذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ، وَذٰلِكَ أَنَّ رَجُلاً أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، صِفْ لَنَا رَبَّنَا لِنَزْدَادَ لَهُ حُبّاً وَبِهِ مَعْرِفَةً فَغَضِبَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَنَادَى الصَّلٰوةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَهُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ، فَحَمِدَ اللهَ سُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثُمَّ قَالَ:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَفِرُهُ الْمَنْعُ وَالْجُمُودُ، وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ، إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَلَاهُ، هُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النِّعَمِ، وَعَوَائِدِ الْمَزِيدِ وَالْقِسَمِ، عِيَالُهُ الْخَلَائِقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَنَهَجَ

سَبِيلَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْهِ ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ ، وَلَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلْ [3] ، اَلْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونَ شَيْءٌ بَعْدَهُ ، وَالرَّادِعُ أَنَاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفَ مِنْهُ الْحَالُ ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزَ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ [4] ، وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَّسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ ، وَضَحِكَتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ : مِنْ فِلِزِّ اللُّجَيْنِ وَالْعِقْيَانِ ، وَنُثَارَةِ الدُّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ ، مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ ، وَلَا أَنْفَدَ سَعَةَ مَا عِنْدَهُ [5] ، وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْإِنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ ، وَلَا يُبْخِلُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّينَ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است معروف به خُطْبَةُ الْأَشْبَاح

(و وجه تسمیهٔ آن باین اسم آنست که اَشباح بمعنی اَشخاص است ، و در این خُطبه اصناف ملائکه و مخلوقات شگفت آور و چگونگی آفرینش آنها بیان میشود) و آن از خُطبه های جلیل و بزرگ است (امام عَلَيْهِ السَّلَامُ این خُطبه را برای آن بیان فرمود که) شخصی از آن بزرگوار درخواست نمود که خدا را بَصفتی برای او وصف نماید که گویا او را آشکار می بیند ، پس حضرت از آن درخواست (و اعتقاد او بجایز دانستن وصف خداوند متعال بصفات اجسام) خشمناک گردید .

مَسعَدةُ ابنِ صَدَقه از حضرت امام صادق جعفر ابن محمّد عَلَيْهِمَا السَّلَامُ روایت کرد

که آن بزرگوار فرمود : امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلامُ در کوفه بالای منبر این خطبه را بیان نمود برای آنکه مردی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد : یا امیرالمؤمنین برای ما پروردگار ما را چنان وصف کن که دوستی و معرفت ما درباره او زیاد گردد ، امام عَلَیهِ السَّلامُ (از این پرسش جاهلانه) بخشم آمد و فریاد کرد که مردم همگی بنماز حاضر شوند ، پس مردم اجتماع کردند بطوریکه مسجد پر از جمعیت شد ، و حضرت بالای منبر تشریف برد در حالت غضب که رنگ مبارکش تغییر یافته بود ، و خداوند سبحان را حمد و سپاسگزاری نمود و درود بر پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فرستاد ، آنگاه فرمود :

۱ سپاس خدائی را سزا است که منع عطاء و نبخشیدن ، مال و مکنتش را نیافزاید ، وجود و بخشش ، ثروت و دولتش را نمیکاهد ، زیرا (آنچه عطاء فرماید میآفریند ، نه مانند عطاء و بخشیدن بندگان از جمع آمده ها اخراج نماید ، لذا امام عَلَیهِ السَّلامُ میفرماید :) مال هر عطاء کننده ای غیر از خدا تعالی کم گردیده و هر منع کننده از عطائی سوای حقتعالی نکوهش شده است (زیرا منع از عطاء یا از خوف و ترس فقر و پریشانی است و یا از خست و پستی ، ولی چون در خزائن خداوند متعال از عطاء کم و کاست راه نیابد تا از فقر خوف داشته باشد ، و از بخل و خست و این قبیل اوصاف رذیله منزه و مبری است ، عطاء کردن او از روی حکمت و مصلحت است پس اگر چیزی به بندگان عطاء فرماید و یا منع نماید در هر دو حال جواد است . مردی از حضرت علی بن موسی الرضا عَلَیهِ السَّلامُ پرسید معنی جواد چیست ؟ آن بزرگوار فرمود : سخن تو دو وجه دارد ، اگر از مخلوق میپرسی جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب گردانیده اداء کند ، و بخیل کسی است که با آنچه خداوند بر او واجب نموده بخل ورزد ، و اگر خالق را در نظر داری ، پس او جواد است چه عطاء نماید و چه منع نماید ، زیرا اگر به بنده ای عطاء فرمود چیزی داده است که نداشته و مستحق آن بوده ، و اگر منع کرد چیزی نداده که استحقاق آنرا نداشته است) او است احسان کننده (بر بندگان خود) نعمتها و منفعتها و نصیب و بهره های بسیار را ، ۲ آفریده شدگان جیره خوار او هستند که ضامن و متکفل روزی آنان است و آنچه را که میخورند (و هستی ایشان بآن برقرار است) مقدر و تعیین فرموده ، و برای کسانیکه مایلند باو دراه یابند (هدایت شوند) و طالبند

آنچه را که نزد او است (بهشت و سعادت همیشگی که بوسیله پیروی از گفتار و کردار انبیاء و اوصیاء بدست میآید) راه را واضح و آشکار نموده است ، و عطاء و بخشش او در چیزیکه درخواست شود بیش از احسان او در چیزیکه درخواست نشده نیست (زیرا در واجب جود صفتی از صفات است مانند رحمت و قدرت که هرگز بیش و کم نگردد ، اگر چنین باشد مستلزم آنست که با کمتر بخشیدن بخیل باشد و او سبحانه از بخل منزه و مبری است ، پس اگر کسی لب بسته چیزی درخواست نماید هم از حاجت او غافل نیست ، برای آنکه هر کس را باندازه استعداد و قابلیت و استحقاق او میبخشد ، و اینکه دستور رسیده که بنده دعا کند و از خداوند بطلبد تا احسان و بخشش بیشتری باو برسد بجهت آنستکه دعاء و درخواست موجب آن میگردد که استعداد و قابلیت بنده بیشتر شده لائق عطاء و بخشش زیادتری گردد) [۳] او است اول (و مبدء هر چه بوجود آمده) پس برای او مبدائی نبوده تا پیش از او چیزی باشد ، و او است آخر (و مرجع هر چه فانی گردد) پس برای او مرجعی نیست تا بعد از او چیزی باشد (نمیتوان گفت که اول است قبل از آخر و آخر است بعد از اول ، زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعض دیگر تقدم و پیشی گیرد ، چنانکه در شرح خطبه شصت و چهارم بیان شد) و او است مانع اینکه مردمکهای چشمها (سیاهی چشم که بوسیله آن اشیاء دیده میشود) باو برسند (او را بدیده ظاهر ببینند) و یا درک کنند (زیرا مکان و جائی برای او متصور نیست تا دیده یا درک شود ، بلکه چون قاهر و غالب بر همه چیز است مقهور و مغلوب احساس و ادراک نگردد ، چنانکه در شرح خطبه چهل و نهم باین معنی اشاره شد) برای او روزگار مختلف نشود (بر خلاف امرش رفتار نماید) تا تغییر حالی (از قبیل توانائی و ناتوانی و فقر و غناء و تندرستی و بیماری و مانند آنها) در او پیدا گردد ، و بجائی نباشد تا انتقال و حرکت (از جائی بجائی) بر او روا باشد (زیرا چون او خالق روزگار و مکانها است ، اختلاف احوال و مکان بر او محال و ممتنع است) [۴] و اگر ببخشد آنچه را که معدنهای کوهها نفس زنان ظاهر میسازند و آنچه را که صدفهای دریاها خنده کنان آشکار مینمایند (و مردم آنها را با رنج بسیار بدست میآورند) از قبیل نقره خالص و طلای ناب و در و مروارید غلطان و خوشه مرجان (که گیاهی است دریائی ، خلاصه اگر بکسی ببخشد جمیع آنچه را که در درون زمین است از قبیل گنجها و معدنهای بر و بحر) تأثیری در عطاء و بخشش او ندارد ، و نعمتهایش را تمام نمیگرداند [۵] و نزد او است نعمتهای بی پایان پنهان که (بشر بآنها آگاهی ندارد و) درخواستهای مردم

آنها را تمام نمینماید بجهت اینکه اوست بخشاینده‌ای که درخواست تقاضا کنندگان بخشش او را کم نگرداند و اصرار خواستاران او را بخیل نمینماید (زیرا بخل و نقصان از لوازم ممکن است، نه واجب).

فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ، وَاسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ، وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ (صلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ ۷ وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ، الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ، فَمَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْماً، وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخاً ۸ فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. ۹ هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطَعَ قُدْرَتِهِ، وَحَاوَلَ الْفِكْرُ الْمُبَرَّأُ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ، وَتَوَلَّهَتِ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّةِ صِفَاتِهِ، وَغَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ

الصِّفَاتُ لِتَنَالَ عِلْمَ ذَاتِهِ ، رَدَعَهَا وَهِيَ تَجُوبُ مَهَاوِيَ سُدَفِ الْغُيُوبِ ، مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ [١٠] فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجَوْرِ الِاعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ ، وَلَا تَخْطُرُ بِبَالِ أُولِي الرَّوِيَّاتِ خَاطِرَةٌ مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ [١١] الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ ، وَلَا مِقْدَارٍ احْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْهُودٍ كَانَ قَبْلَهُ [١٢] وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ ، وَاعْتِرَافِ الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى أَنْ يُقِيمَهَا بِمِسَاكِ قُوَّتِهِ ، مَا دَلَّنَا بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ [١٣] وَظَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحْدَثَهَا آثَارُ صَنْعَتِهِ وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ ، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَدَلِيلًا عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا ، فَحُجَّتُهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ ، وَدَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ [١٤] وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَايُنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ ، وَتَلَاحُمِ حِقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجِبَةِ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ ، لَمْ يَعْقِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ عَلَى مَعْرِفَتِكَ ، وَلَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينُ بِأَنَّهُ لَا نِدَّ لَكَ ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّأَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمَتْبُوعِينَ إِذْ يَقُولُونَ : تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ، إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ [١٥] كَذَبَ

ٱلْعَادِلُونَ بِكَ ، إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَامِهِمْ ، وَنَحَلُوكَ حِلْيَةَ ٱلْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ ، وَجَزَّأُوكَ تَجْزِئَةَ ٱلْمُجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ ، وَقَدَّرُوكَ عَلَى ٱلْخِلْقَةِ ٱلْمُخْتَلِفَةِ ٱلْقُوَىٰ بِقَرَائِحِ عُقُولِهِمْ [١٦] ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ سَاوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ ، وَٱلْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ ، وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ [١٧] ، وَأَنَّكَ أَنْتَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَمْ تَتَنَاهَ فِي ٱلْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيَّفاً ، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُوداً مُصَرَّفاً .

پس (از بیان حمد وثنای الهی امام عَلَیْهِ السَّلَام برای اینکه پرسنده را بر خطاء و اشتباهش آگاه سازد و چگونگی مدح وثنای حقتعالی را بآنچه که سزای او است باو و بحاضرین و غایبین تعلیم دهد و آنها از تأمّل و اندیشه در ذات حقتعالی و صفاتش باز دارد میفرماید :)

ای سؤال کننده (اگر خواستی خدا را وصف نمائی از روی اندیشه) بنگر و هر صفتی از صفات او را که قرآن بتو راهنمائی کرده (یاد داده) پیروی نما (حقتعالی را بهمان صفات وصف کن) و بنور هدایت قرآن روشنائی (سعادت و رستگاری) را بدست آور ، و آن صفاتی را که شیطان بآموختن آن تو را وا داشته و در کتاب (قرآن کریم) دانستن آن بر تو واجب نمیباشد و در طریقه پیغمبر اکرم و ائمّهٔ هدی اثری از آن نیست (بیان نشده) علم و دانستن آنرا بخداوند سبحان واگذار (در پی یاد گرفتن و اعتقاد بآن نباش) زیرا منتهی حقّ خدای تعالی بر تو همین است (که او را بخوانی و وصف کنی بنامها و اوصافی که در قرآن کریم و اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم و ائمّهٔ هدی بیان شده ، مثلاً چون در قرآن و اخبار وارد گشته

که خدا تعالی سمیع و بصیر و علیم و جواد است یعنی شنوا و بینا و دانا و بخشنده ، دانستن و اعتقاد با آنها واجب
است ، و امّا لامس و ذائق یعنی لمس کننده و چشنده چون در قرآن و ادعیه و احادیث چنین الفاظی
وارد نشده ، گفتن آنها جائز نیست و اعتقاد با آنها حرام است ، در قرآن کریم س ۷ ی ۱۸۰ میفرماید :
وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ، وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی برای خدا نامهای نیکوئی است پس اورا بآن نامها بخوانید ، و پیروی نکنید
کسانیرا که در اسماء او عدول کرده منحرف میشوند یعنی نام مینهند اورا و وصف میکنند بنامها و اوصافی
که لائق و سزاوار نیست و گفتن و اعتقاد با آنها جائز نباشد ، زود باشد کیفر آنچه راکه رفتار مینمایند دریابند .
حضرت صادق علیه السّلام میفرماید : «کسیکه از روی جهل و نادانی در اسماء خدا عدول کرده از پیش خود
اورا بنامهائی بنامد مشرک میشود و نمیداند و باو کافر میگردد و گمان میکند کار نیکوئی کرده » خلاصه مستفاد
از قرآن و اخبار اینستکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی هر اسمی که در قرآن و احادیث و ادعیه وارد نشده
خدا را بآن اسم خواندن و وصف نمودن ممنوع و حرام است اگر چه عقلاً صحیح و معنی درست باشد)
و بدان راسخین و استواران در علم و دانش (ائمه طاهرین علیهم السّلام) کسانی هستند که اقرار
و اعتراف بآنچه که پوشیده و در پرده است و تفسیر آنرا نمیدانند ، بی نیازشان کرده از
داخل شدن بدرهائی که جلو پوشیدها نصب شده ، پس خداوند تعالی اقرار و اعتراف
ایشانرا بعجز و ناتوانی از رسیدن بآنچه که در علم و دانش آنها بآن احاطه ندارد ، مدح کرده
و اندیشه نکردن آنانرا در چیزیکه بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آنرا بایشان امر نکرده است
رسوخ و استواری نامیده (و آنهارا راسخین و استواران علم و دانش خطاب فرموده) ، زیرا از حد خود
تجاوز نکرده و در آنچه که مأمور نیستند کنه و حقیقت آنرا دریابند تعمق و اندیشه نمیکنند ، در قرآن کریم س ۳
ی ۷ میفرماید : هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی اوست
خداوندیکه قرآن را بر تو فرستاد که بعضی از آن ، آیات محکمات و نشانه های روشن یعنی آیاتی است دارای

معنی واضح و آشکار و دیگر آیات متشابهات است یعنی آیاتی که بحسب ظاهر دانسته نشده که مراد و معنی آنها چیست
پس کسانیکه قلباً مایلند دست از حق بردارند از متشابهات آن پیروی میکنند تا فتنه برپا نموده در شک و تردید افتاده
تأویل و تفسیر آنرا برطبق مدعای خود بنمایند ، و تأویل و تفسیر آن متشابهات را نمیداند مگر خدا و راسخین در علم در حالیکه
راسخین که عالم بتأویل هستند میگویند : بمحکم و متشابه که از جانب پروردگار است ایمان آوردیم و تناقض و
مخالفتی در کلام او یافت نمیشود ، و اندیشه نمیکنند در آیات خدا مگر خردمندان) [8] پس تو نیز اکتفا کن بآنچه
قرآن کریم راهنمائیت میکند (و بآنچه که در خور فهمت نیست و مأمور بدانستن آن نیستی اندیشه مکن)
و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را باندازه عقل خود مسنج که هلاک و تباه خواهی شد (زیرا)
[9] اوست توانائی که اگر همه وهمها متوجه شوند تا منتهای قدرت و توانائیش را دریابند ،
و اگر فکر و اندیشه ای که آلوده بوسوسه های شیطانی نگشته بخواهد بزرگی پادشاهیش را
در منتهی درجه عوالم غیب و نادیدنیها بدست آورد ، و اگر دلها حیران و شیفته او شوند
تا کیفیت و چگونگی صفاتش را دریابند ، و اگر عقلها بسیار کنجکاوی کنند (خردمندان اندیشه ها
صرف نمایند) تا چون حقیقت صفاتش آشکار نیست بکنه ذاتش پی برند (قدرت و توانائی)
خداوند متعال آن اوهام و عقول را باز میگرداند درحالیکه راههای هلاکت و تاریکیهای
عوالم غیب را طی کرده و (از همه جا بازمانده) از روی اخلاص رو باو نهاده اند ، [10] پس
آنزمان که (از طی این راههای خطرناک بجائی نرسیدند و از درک حقیقت ذات و صفات او)
ممنوع گشته برگشتند اعتراف دارند باینکه سیر در این راه از روی خبط و اشتباه بوده و
کنه معرفت او درک نمیشود و بدل صاحبان عقول و اندیشه ها بخشش غلبه و بزرگی او خطور
نمیکند (چه جای آنکه او را دریابند ، و) [11] اوست خداوندی که خلائق را بیافرید بی صورت
و مثالی که از آن اقتباس نموده و مانند آن آفریده باشد و بی سنجش و اندازه ای که
از خالق و معبودی پیش از خود پیروی کرده باشد (زیرا پیش از او خالقی نبوده که صورتی
آفریده و اندازه ای بدست داده باشد و او برطبق آن صورت و اندازه خلقی بیافریند) [12] و از قدرت
و توانائی پادشاهی خود و از عجایب آنچه را که آثار و نشانه های حکمت او (بزبان حال)
بآن گویا است و از احتیاج و نیازمندی موجودات (بدیگری) و اعتراف ایشان

باینکه او است که بقدرت و توانائی خود آنها را بر سر پا نگاه داشته ، بما نمود آنچه را
که برهان ضروری و دلیل قطعی است و ما را راهنمائی نمود بر معرفت و شناسائی او ،[۱۳]
و آثار صنعت و نشانه های حکمت او در همهٔ مصنوعات که ایجاد کرده آشکار است ،
پس آنچه آفریده حجت و دلیل بر حقیقت او است اگرچه (مانند جمادات و نباتات) بیزبان
باشند (و در ظاهر چیزی نگویند) پس تدبیر و نظم (این موجودات) حجت و برهان
گویائی است بر خلاقیت او ، و دلیلی است استوار (روی پایهٔ عقل) بر ایجاد
کنندگی او ،[۱۴] و (اکنون که ثابت شد او است خداوند یگانه و بی همتا و پروردگار جمیع موجودات
حاضرش دانسته و در مقام تنزیه و تقدیسش میفرماید :) گواهی میدهم باینکه هر کس تو را
تشبیه کند بمخلوقی که آفریده ای و دارای اعضای گوناگون و مفصلهای کوچک بهم
پیوسته هستند که بتدبیر و نظم حکمت تو (در زیر پوست و گوشت) پنهان است در حقیقت
و نفس الامر تو را نشناخته و یقین ننموده که مثل و مانندی برای تو نیست (بلکه تصور جسم نموده
که مقتضی آن حدوث و فناء و امکان است) و گویا نشنیده است بیزاری جستن بت پرستان را
(در قیامت) از بتهائی که میپرستیدند آنگاه که میگویند (در قرآن س ۲۶ ی ۹۷) : تَاللَّهِ
إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (ی ۹۸) إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی بخدا سوگند
که ما در ضلالت و گمراهی آشکار بودیم هنگامیکه شما را با پروردگار عالمیان برابر مینمودیم ،[۱۵]
دروغ گفتند آنانکه تو را (با مخلوقات) برابر نمودند ، زمانیکه ترا با بتهایشان تشبیه کردند
بسبب اوهام بیهودهٔ خود حضرتت را مانند آفریده شدگان جلوه دادند و با اندیشه های خویش
ترا مانند اجسام دارای اجزاء دانستند ، و بر رویهٔ عقول ناقصهٔ خود برایت مانند مخلوقات
گوناگون مقدار و سنجش قائل شدند ،[۱۶] و گواهی میدهم کسیکه تو را بچیزی که آفریده ای
مساوی دانست از تو برگشته و کسیکه از تو برگشت کافر است (و باور ندارد که تو خداوند بی همتائی)
بدلیل آیات محکمه و واضح و هویدا که از جانب تو (در قرآن کریم به پیغمبر اکرم) نازل شده (س ۴۱ ی ۹ میفرماید :

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا، ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ يعنى بگو آيا شما كافر ميشويد بخدائى كه زمين را در مقدار دو روز آفريد و براى او مانندها قرار ميدهيد در صورتيكه او است پروردگار عالميان ١٩) و بحكم حجت و دليلهاى آشكار تو (براهين عقليه) كه همهٔ آنها (بكفر چنين كسى كه براى تو مثل و مانندى قرار ميدهد) گويا است[١٧]، و گواهى ميدهم تو ئى خداوندى كه نهايت و پايانى در عقلها براى تو نيست تا در منشأ انديشه ها داراى كيفيت و چگونگى باشى و نه در انديشه هاى عقول محدود بحدى و موصوف بتغيير از جائى بجائى هستى (زيرا محدوديت و تغيير از لوازم امكان است).

مِنْهَا :

[١٨] قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَدَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَوَجَّهَهُ لِوِجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنْزِلَتِهِ، وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْانْتِهَاءِ إِلَىٰ غَايَتِهِ، وَلَمْ يَسْتَصْعِبْ إِذْ أُمِرَ بِالْمُضِيِّ عَلَىٰ إِرَادَتِهِ، وَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ؟[١٩] الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةِ فِكْرٍ آلَ إِلَيْهَا، وَلَا قَرِيحَةِ غَرِيزَةٍ أَضْمَرَ عَلَيْهَا، وَلَا تَجْرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَلَا شَرِيكٍ أَعَانَهُ عَلَىٰ ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ[٢٠]، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ، وَأَجَابَ إِلَىٰ دَعْوَتِهِ، لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ وَلَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّئِ[٢١]، فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوَدَهَا، وَنَهَجَ

حُدُودَهَا ، وَلاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا ، وَوَصَلَ أَسْبَابَ قَرَائِنِهَا ، وَفَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَالْأَقْدَارِ وَالْغَرَائِزِ وَالْهَيْئَاتِ ۲۱ بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَفَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَابْتَدَعَهَا .

قسمتی از این خطبه است (در بیان کیفیت و چگونگی خلقت اشیاء و اینکه خداوند سبحان از صفات مخلوقات منزّه و مبرّی است) :

۱۸ خداوند متعال بقاء و هستی آنچه آفریده تعیین نموده و آنرا محکم و استوار گردانیده (بطوریکه بیش و کم نخواهد شد) پس از روی لطف (حکمت و مصلحت) آنرا منظم ساخته ، و هر یک را اختصاص داده بآنچه که برای آن خلق شده (مانند خورشید برای نور افشانی و ابر برای باریدن و زنبور برای عسل) پس (هیچیک از آفریده‌ها) از حدودی که برایش تعیین گشته تجاوز نکرده و برسیدن بمقصود کوتاهی ننموده (بوظیفه خود رفتار کرده) وقتی که مأمور شد برای انجام اراده و خواست او مأموریت را دشوار نشمرده (سرکشی نکرده) و چگونه تواند سرکشی کند که همهٔ اشیاء بمشیّت و ارادهٔ او بوجود آمده (پس اوامر تکوینیّه او را فرمان برده طوق خضوع و فروتنی را بگردن انداخته اند) ۱۹ او است خداوند ایجاد کنندهٔ انواع مخلوقات بدون اینکه اندیشه ای بکار اندازد ، و بی آنکه قبلاً تصوّر کرده بعد بیافریند ، و بی تجربه و آزمایشی که از پیش آمدهای روزگار استفاده کند ، و بی شریک و همتائی که او را در آفریدن مخلوقات شگفت آور کمک و همراهی نماید ۲۰ پس طبق فرمانش تمام گشت خلقت و آفرینش او (بسبب مشیّت و ارادهٔ او مخلوقات بوجود آمدند) و طاعت او را قبول کرده دعوتش را پذیرفتند ، آفریده ای نبوده که در امرش درنگ و سستی نموده انجام فرمانش را بتأخیر اندازد (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۱۷ میفرماید : بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ

وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی اوست پدید آورندهٔ آسمانها و زمین که هرگاه آفریدن چیزی را اراده کند و بفرماید موجود شو، بی درنگ موجود میگردد) [21] پس اعوجاج و کجی اشیاء را راست گردانید (آنها را از روی حکمت آفرید) و حدود شانرا واضح و روشن قرار داد (آنچه که سزاوار شان بود بآنها افاضه نمود) و بقدرت و توانائی میان اضداد گوناگون آنهارا (مانند عناصر چهارگانه: صفرا و بلغم و خون و سودا، در یک مزاج) التیام داد و جمع گردانید، و آنهارا بهم پیوست که از هم جدا نگردند، و در حدود و اندازه ها و خویها و صفات مختلفه (که هریک از دیگری امتیاز دارد) قرار داد (و آنچه آفریده) [22] مخلوقات شگفت آوری است که خلقت آنها را محکم و استوار گردانید و برطبق اراده و خواست خود ایجاد و اختراع نمود.

وَمِنْهَا

فِي صِفَةِ السَّمَاءِ:

[23] وَنَظَمَ بِلَا تَعْلِيقٍ رَهَوَاتِ فُرَجِهَا، وَلَاحَمَ صُدُوعَ انْفِرَاجِهَا، وَوَشَّجَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَزْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ حُزُونَةَ مِعْرَاجِهَا، [24] وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعْدَ الْإِرْتِتَاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصَدًا مِنَ الشُّهُبِ الثَّوَاقِبِ عَلَى نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ، [25] وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا، فَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ

سَيَّرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا [۲۱] ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوِّهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيِّهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمَى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهُبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَى إِذْلَالِ تَسْخِيرِهَا، مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَ نُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.

وقسمتی از این خطبه در بیان کیفیّت وچگونگی آسمان است (در تعجّب وصف قدرت وتوانائی خداوند متعال در باب آفریدن اشیاء، چگونگی آفرینش آسمان را «که از مخلوقات شگفت آور ودلالت بر عظمت قدرت او دارد» بیان میفرماید):

[۲۳] وراههای گشاده آسمان را بی آنکه (بچیزی) آویخته باشد منظّم وبرقرار نمود، وشکافهای وسیعش را بهم پیوست، ومیان آن ومانندهایش را بهم ربط داد (کرات معلّقه درجوّ را بوسیله قوّه جاذبه ودافعه ای که در آنها ایجاد فرموده ملازم هم گردانیده) وبرای فرود آیندگان بفرمان او (ملائکه ای که حمله رحمت هستند) وبالا روندگانی (ملائکه ای) که رفتار وکردار بندگان او را ضبط کرده (مینویسند) دشواری (راه آمد ورفتن) آنرا (برای آنها) سهل وآسان قرار داد، [۲۴] وچون آسمان دود وبخار بود فرمان داد تا قطعات آن که باهم فاصله بسیار داشتند بهم پیوسته وگرد آمدند (چنانکه در قرآن کریم س ۴۱ ی ۱۱ میفرماید: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا، قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ی ۱۲ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا، وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ یعنی پس از آنکه کوههای بزرگ را بروی زمین آفرید حکمت ومصلحتش برآفریدن آسمان قرار گرفت درحالیکه دود و

بخار بود ، پس بآسمان وزمین فرمود بیائید و آماده باشید از روی میل یا کراهت ، آسمان وزمین گفتند آمدیم اطاعت کننده و فرمانبردار ، پس هفت آسمان را بمقدار دو روز بیافرید ، و در هر آسمانی کار وحرکات طبیعیه اش را وحی فرموده برقرار ساخت و آسمان دنیا را بچراغها و ستارگان زینت و آرایش دادیم و آنرا محفوظ نگاه داشتیم ، و آن خواست خدای غالب و تواناست که بحکمت و مصلحت هر چیز داناست • دراینجا باید دانست که مراد از فرمان خداوند متعال با آسمان وزمین وجواب آنها و رضا و کراهت داشتنشان ، اظهار قدرت و توانائی اوست باینکه در آفرینش و ایجاد اشیاء برای او هیچگونه مشقت و زحمتی نبوده ، بلکه بمجرد اراده و خواستن او بوجود آمده ، چنانکه در س ۳۶ ی ۸۲ میفرماید : إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی جز این نیست امر و فرمان او که هرگاه چیزی را اراده کند و بخواهد بگوید موجود باش ، بیدرنگ بوجود آید) و درهای بسته شدهٔ آنرا بعد از جمع شدن (برای نزول رحمت و باران) گشود (چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۳۰ میفرماید : أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ، وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ یعنی کسانیکه کافر شده و بخدا و رسول نگرویدند ، آیا ندیده و ندانستند که آسمانها و زمین برای آمدن باران و روئیدن نباتات بسته بود پس آنها را گشودیم ، و حیات و بقاء هر چیزی را از آب قرار دادیم ، آیا پس از دیدن این آیات و نشانه های توحید ایمان نمیآورند • در حدیث است که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام تفسیر این آیه را پرسید ، آنحضرت فرمود : شاید تو گمان میکنی که آسمان وزمین بهم چسبیده بودند و از هم جدا شدند ، گفت آری ، آنحضرت فرمود : براین عقیدهٔ نادرست استغفار کن و از پروردگار آمرزش بطلب ، زیرا معنی اینکه حقتعالی میفرماید : آسمان وزمین بسته بود آنستکه آسمان نمیبارید وزمین نمیروئید ، پس چون خداوند خلق را آفرید و جانداران را در زمین منتشر نمود آسمان را برای باریدن وزمین را برای روئیدن باز کرد ، سائل گفت : گواهی میدهم که تو از جملهٔ فرزندان پیغمبران هستی ، و آنچه را که آنها دانسته اند میدانی) و از ستاره های درخشنده برای راههای آن نگهبان برگماشت (تا از آمدن شیاطین بآنجا جلوگیری کنند که سخنان فرشتگانرا نشنوند ، در خطبه های بعد امام علیه السلام اشاره میفرماید) و بقوت و توانائی خود آنرا در شکاف

هواء (فضای گشوده) از اضطراب و بهم خوردگی نگاهداشت (چنانکه در قرآن کریم س ٢٢ ی ٦٥
میفرماید : وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ یعنی آیا ندیده و نشنیده و ندانسته ای
که خداوند متعال آسمان را از افتادن بر زمین نگاه میدارد مگر باذن و فرمان او ، یعنی اگر خواست و اراده
فرمود میافتد) و فرمان داد اینکه در جای خود توقف نموده تسلیم امر و اراده او باشد
(چنانکه در قرآن کریم س ٣٠ ی ٢٥ میفرماید : وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ
بِأَمْرِهِ یعنی از جمله آیات و نشانه های قدرت و توانائی او آنستکه بامر و اراده او آسمان بدون ستون
و زمین بر روی آب ثابت و برقرار است) [٢٥] و خورشید آنرا که بینا کننده (روشنی دهنده) است
علامت روز قرار داده ، و ماه را که نورش محو شده نشانه شب (محو ماه اشاره است
باینکه نورش در پاره ای از شبها قسمتی از آن و در بعضی شبها تمامش پنهان میگردد) پس آنها را در راههائی
که سیرشان است روانه ساخت و حرکتشان را در منازل و راههائی که بایستی سیر کنند
تعیین نمود (چنانکه در قرآن کریم س ٣٦ ی ٣٨ میفرماید : وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ی ٣٩ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
یعنی خورشید بجائی که برایش مقرر گشته حرکت میکند و رفتن آن از خدائیکه بر هر چیز غالب و داناست تعیین فرموده
و سیر ماه را در منزلهائی مقرر نمودیم تا آنگاه که چون بآخر منزلش رسیده برگردد مانند چوب کهنه و خشک شده
خرما که باریک و زرد و کج شده بشکل هلال در آید . خورشید و ماه را علامت و نشانه روز و شب قرار داد)
تا بسبب سیرشان شب از روز امتیاز داشته عدد و شماره سالها و حساب کارها از
روی حرکت آنها دانسته شود (چنانکه در قرآن کریم س ١٧ ی ١٢ میفرماید : وَجَعَلْنَا
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ، وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا یعنی
شب و روز را دو علامت و نشانه بر قدرت و توانائی خود قرار دادیم پس نشانه شب و نور آنرا محو نموده و نشانه روز را
روشن قرار دادیم برای اینکه افزونی در معیشت را از پروردگار خودتان درخواست نمائید و شماره سالها و حساب
در کارها را بدانید ، و ما هر چیزی را از امر دین و دنیا که بآن نیازمند هستید بطوری که اشتباهی در آن رخ
ندهد بیان کردیم) [٢٦] پس در فضای آسمان فلک را (کره و جسم مستدیر که مدار نجوم بآنست) معلق نگاهداشت

وستاره هائی راکه مانند ذرّ سفیدو (بسبب بُعد و دوری آنها نسبت با) پنهان است ، وستاره هائی
راکه (بسبب قُرب و نزدیکی آنها با) مانند چراغها روشن است زینت وآرایش آن قرار داد ،
وستاره های درخشنده آنراکه (مانند تیر) سوراخ میکند بطرف شیاطینی که ازراه دزدی
گوش میدهند انداخت (شیاطین بالا میرفتند تا بر اوضاع آسمان واحوال فرشتگان آگاه شده
اسرار آنهارا بدست آورند ، واین جمله توضیح آنستکه پیش فرمود که خداوند از ستاره های درخشنده برای
آسمان نگهبان برگماشت ، نه آنکه همان جمله راتکرار فرموده باشد ، واشاره است بآنچه که در قرآن کریم
س ۱۵ ی ۱۶ میفرماید : وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ی ۱۷
وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ی ۱۸ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ
مُبِينٌ یعنی در آسمان بُرجها و منزلهائی برای سیر کواکب قرار داده وآنرا بنورو روشنی خورشید و ماه و
ستارگان زینت دادیم تا بینایان ازروی عبرت به آثار قدرت و توانائی خالق نگریسته وبیگانگی و
بی همتائی او پی برند ، وآنرا از بالا رفتن همه شیاطین که از رحمت حق رانده شده اند حفظ نمودیم و هر
شیطان و دیوی که ازراه دزدی بالا رفته گوش فرا دهد که از اخبار علویه آگاه گردد ستاره درخشان
اورا پی کرده بسوزاند) وستارگانی راکه ثابت بوده وآنهائیکه همواره درحرکت هستند
وهبوط وصعود (طلوع وغروب) ونحوس وسعود (ناموافق ومساعد) آنهارا (بامرواراده
خود) مسخّر و برقرار فرمود (این جمله اشاره است بآنچه که در قرآن کریم س ۷ ی ۵۴ میفرماید : إِنَّ
رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا ، وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ،
أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی پروردگار شما خداوندی است که
آسمانها وزمین را در مقدار شش روز آفرید ، پس از آن آفریدن عرش را اراده فرمود « واز آثار
قدرت و توانائی او آنستکه » شب روشنائی روز را بتاریکی خود میپوشاند وبسرعت وکوشش
درپی آن بوده آنرا طلب میکند ، وخورشید و ماه وستارگان فرمانبردار امر واراده او
میباشند ، آگاه باشید که آفریدن مخلوقات وامر واراده ایجاد اشیاء « بدون ماده
ومدت » از او است ، بلند مرتبه و بزرگ است خداوندی که پروردگار جهانیان است .

و مراد از نحس و سعد کواکب یعنی ظهور و پیدایش بدی و خوشی در احوال عالم همانا اتصال آنها است بیکدیگر که بسا موجب اصلاح گردد مانند باریدن باران در وقت مقتضی که باعث فراوانی ارزاق شود و گاهی سبب افساد باشد مانند باریدن باران که بر اثر آن قحطی پیش آید ، ولیکن باید دانست که نحوس و سعود آنها مؤثر در امری نیست ، چه بسا هنگام خشکسالی ارزاق فراوان باشد و بر عکس در سالی که باران در وقت مقتضی باریده تنگی در معیشت روی دهد ، پس باید اعتقاد داشت باینکه مؤثر در امور اراده و خواست حقتعالی است و بس ، چنانکه امام علیه السّلام وقتی عازم رفتن بجنگ با خوارج بود این موضوع را بعفیف برادر اشعث ابن قیس فرمود ، که در شرح خطبه هفتاد و هشتم گذشت . و امّا نکته ای که یاد آوری آن لازم است و پس از تحقیق در آیات و اخبار و علوم امروزی و بحث با اساتید و بزرگان اهل فضل و دانش میگویم ، آنستکه برای دانستن حقیقت سموات هفتگانه و کرات معلّقه در جوّ و شهب ثواقب و استراق سمع شیاطین و هبوط و صعود کواکب و مانند این مسائل بایستی بصحّت و راستی آنچه که انبیاء و اوصیاء ایشان علیهم السّلام که علم همه چیز را از حقتعالی فرا گرفته فرموده اند تصدیق و اعتراف نمود ، و بظواهر گفتارشان ایمان آورد ، زیرا اگر بخواهیم بوسیله عقول ناقصه حقیقت اشیاء را درک کرده یا بآراء مختلفه و گفتارهای گوناگون تطبیق نمائیم توانائی نداشته بجائی نمیرسیم ، بلکه در وادی ضلالت و گمراهی حیران و سرگردان مانده نتیجه ای بدست نیاوریم ، وَاللهُ الْعالِمُ بِحَقائِقِ مُلْكِهِ وَمَلَكُوتِهِ) .

وَمِنْهَا

فِي صِفَةِ الْمَلَائِكَةِ :

۲۷ ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِإِسْكَانِ سَمَوَاتِهِ ، وَعِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى مِنْ مَلَكُوتِهِ خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ ، وَمَلَأَ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا ، وَحَشَا بِهِمْ فُتُوقَ أَجْوَائِهَا ، وَبَيْنَ فَجَوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ

زَجَلَ الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حَظَائِرِ الْقُدُسِ، وَسُتُرَاتِ الْحُجُبِ، وَسُرَادِقَاتِ الْمَجْدِ، وَوَرَاءَ ذٰلِكَ الرَّجِيجِ الَّذِي تَسْتَكُّ مِنْهُ الْأَسْمَاعُ سُبُحَاتُ نُورٍ تَرْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً عَلٰى حُدُودِهَا[۲۸] وَأَنْشَأَهُمْ عَلٰى صُوَرٍ مُخْتَلِفَاتٍ وَأَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ أُولِي أَجْنِحَةٍ، تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ، لَا يَنْتَحِلُونَ مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَلَا يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئًا مَعَهُ مِمَّا انْفَرَدَ بِهِ (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ، لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)[۲۹] جَعَلَهُمْ فِيمَا هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَمَانَةِ عَلٰى وَحْيِهِ، وَحَمَّلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَعَصَمَهُمْ مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ، فَمَا مِنْهُمْ زَائِغٌ عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ، وَأَمَدَّهُمْ بِفَوَائِدِ الْمَعُونَةِ، وَأَشْعَرَ قُلُوبَهُمْ تَوَاضُعَ إِخْبَاتِ السَّكِينَةِ، وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَابًا ذُلُلًا إِلٰى تَمَاجِيدِهِ، وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَارًا وَاضِحَةً عَلٰى أَعْلَامِ تَوْحِيدِهِ[۳۰] لَمْ تُثْقِلْهُمْ مُوصِرَاتُ الْآثَامِ، وَلَمْ تَرْتَحِلْهُمْ عُقَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَلَمْ تَرْمِ الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا عَزِيمَةَ إِيمَانِهِمْ، وَلَمْ تَعْتَرِكِ الظُّنُونُ عَلٰى مَعَاقِدِ يَقِينِهِمْ، وَلَا قَدَحَتْ قَادِحَةُ الْإِحَنِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَلَا

سلبتهم الحيرة ما لاقوا من معرفته بضمائرهم ، وسكنت من عظمته
وهيبة جلالته في أثناء صدورهم ، ولم تطمع فيهم الوساوس
فتقترع بريبها على فكرهم [٣١] منهم من هو في خلق الغمام الدلح ،
وفي عظم الجبال الشمخ ، وفي قترة الظلام الأيهم ، ومنهم
من قد خرقت أقدامهم تخوم الأرض السفلى ، فهي كرايات
بيض قد نفذت في مخارق الهواء ، وتحتها ريح هفافة تحبسها
على حيث انتهت من الحدود المتناهية [٣٢] قد استفرغتهم أشغال
عبادته ، ووصلت حقائق الإيمان بينهم وبين معرفته ، و
قطعهم الإيقان به إلى الوله إليه ، ولم تجاوز رغباتهم ما
عنده إلى ما عند غيره ، قد ذاقوا حلاوة معرفته ، وشربوا
بالكأس الروية من محبته ، وتمكنت من سويداء قلوبهم
وشيجة خيفته [٣٣] فحنوا بطول الطاعة اعتدال ظهورهم ،
ولم ينفد طول الرغبة إليه مادة تضرعهم ، ولا أطلق
عنهم عظيم الزلفة ربق خشوعهم ، ولم يتولهم الإعجاب
فيستكثروا ما سلف منهم ، ولا تركت لهم استكانة الإجلال
نصيبا في تعظيم حسناتهم ، ولم تجر الفترات فيهم على طول دؤوبهم [٣٤]

ولم تغض رغباتهم فيخالفوا عن رجاء ربهم ، ولم تجف لطول المناجاة أسلات ألسنتهم ، ولا ملكتهم الأشغال فتنقطع بهمس الجؤار إليه أصواتهم ، ولم تختلف في مقاوم الطاعة مناكبهم ، ولم يثنوا إلى راحة التقصير في أمره رقابهم ، ولا تعدو على عزيمة جدهم بلادة الغفلات ، ولا تنتضل في هممهم خدائع الشهوات [٣٥] قد اتخذوا ذا العرش ذخيرة ليوم فاقتهم ، ويمموه عند انقطاع الخلق إلى المخلوقين برغبتهم ، لا يقطعون أمد غاية عبادته ، ولا يرجع بهم الاستهتار بلزوم طاعته ، إلا إلى مواد من قلوبهم غير منقطعة من رجائه ومخافته ، لم تنقطع أسباب الشفقة منهم فينوا في جدهم [٣٦] ولم تأسرهم الأطماع فيؤثروا وشيك السعي على اجتهادهم ، ولم يستعظموا ما مضى من أعمالهم ، ولو استعظموا ذلك لنسخ الرجاء منهم شفقات وجلهم ، ولم يختلفوا في ربهم باستحواذ الشيطان عليهم ، ولم يفرقهم سوء التقاطع ، ولا تولاهم غل التحاسد ، ولا تشعبتهم مصارف الريب ، ولا اقتسمتهم أخياف الهمم [٣٧] فهم

أُسَرَاءُ إِيمَانٍ لَمْ يَفُكَّهُمْ مِنْ رِبْقَتِهِ زَيْغٌ وَلَا عُدُولٌ، وَلَا وَنًى وَلَا فُتُورٌ، وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ إِهَابٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، أَوْ سَاعٍ حَافِدٌ، يَزْدَادُونَ عَلَى طُولِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْماً، وَتَزْدَادُ عِزَّةُ رَبِّهِمْ فِي قُلُوبِهِمْ عِظَماً.

وقِسمتی از این خُطبه در وَصف مَلائکه است (اِبنِ اَبی الحَدید در شَرح کتاب نَهجُ البَلاغه دراینجا برطبق حق وحقیقت چنین میگوید: اینجا مَثَل ذکر میکنیم: إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِل یعنی هرگاه نهر خدا جاری گردد، نَهر مَعقِل که جوئی است در بَصره باطل گشته اهمیت خود را از دست میدهد. چون این کلام ربّانی ولفظ قدسی یعنی سخنان امام عَلَیهِ السَّلام که خدا پسند واز هر عیبی مُبرّی و مُنزّه است در میان آمد فَصاحت عَرَب باطِل گشت یعنی پس از تأمّل واندیشه درفرمایشهای آنحضرت نمیتوان گفت: عَرَب دارای فَصاحت وبَلاغت است وفرق میان کلام فُصحای عَرَب باسخن آن بزرگوار مانند فرق خاک است باطلای ناب، واگر خیال کنیم که عَرَب هم اَلفاظ فصیحه ای مُناسب وقریب بهمین اَلفاظ میتواند بیان کند، از کجا پی بچنین مَعانی میبرد تا آن مَعانی باین اَلفاظ تعبیر وگفته شود، واز کجا عَرَبهای زمان جاهِلیّت بلکه اَصحاب ومُعاصِرین رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ این مَعانی مُشکِله که مَربُوط بآسمانها است میشناختند تا چنین اَلفاظی را برای آن مَعانی آماده نمایند، زیرا فصاحت عَرَبهای زمان جاهِلیّت فقط در چگونگی شتر یا اسب یا خر کوهی یا گاو صحرائی یا کوهها یا بیابانهای بی سروته ومانند آنها بوده، یعنی آنان باین مَعانی مُشکِله پی نبرده بودند تا بوسیلهٔ اَلفاظ فصیحه از آنها تعبیر نمایند، واَمّا عَرَبهائی که اَصحاب ومُعاصِر رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بودند وبفصاحت نامبردار شده اند، مُنتهی درجهٔ فصاحت یکی از آنان در دو سَطر یا سه سَطر بیشتر نمیباشد آنهم یا در باب مَوعِظه وپند است که مُتضمّن یاد از مرگ ومذمّت از دنیا باشد، ویا در باب جنگ وترغیب برای زد وخورد

و ترساندن از دشمن و رفتن بجهاد است ، وامّا سخن در موضوع ملائکه و صفات و اقسام و عبادات و تسبیح آنان و معرفت و دوستی و شوق ایشان بخالق و مانند آنها را که در این فصل مشروحا بیان شده نیدانستند ، بلی بسا جمله ای را که در قرآن عظیم در باب سخن از ملائکه ذکر شده شنیده و آشنا بودند ، ولیکن باین تفصیل که امام علیه السّلام فرموده نبوده است ، وامّا کسانیکه باین معانی آشنا بودند مانند عبدالله ابن سلام و امیّة ابن ابی الصّلت و غیر ایشان توانائی ذکر این الفاظ فصیحه را نداشتند ، پس ثابت شد که چنین معانی دقیقه را در این عبارات فصیحه هیچکس نگفته و توانائی بر آن نداشته مگر علیّ علیه السّلام ، و سوگند یاد میکنم بانکه هرگاه خردمندی در این کلام امام علیه السّلام تأمّل و اندیشه کند پوست بدنش لرزیده قلبش مضطرب و نگران گردد ، و عظمت و بزرگی خداوند عظیم را در قلب و اعضاء بدنش جای داده باو توجّه کند و چنان شادی باو دست دهد که از بسیاری شوق نزدیک شود که جان از تنش مفارقت نماید . خلاصه چون مقصود از بیان این خطبه یادآوری عظمت و بزرگی و قدرت و توانائی خداوند است و ملائکه از عجائب مخلوقات و دلیل بر قدرت کامله او میباشند ، لذا امام علیه السّلام در فرمایشهای خود احوال و اوصاف آنان را چنین بیان میفرماید) :

۲۷ خداوند سبحان پس از ایجاد آسمانها که از جملهٔ ملکوت او هستند برای ساکن کردن در آنها و معمور ساختن قسمت اعلای آن جمعی از ملائکه را که مخلوق بدیع و شگفت میباشند آفرید ، و آنان را در راههای وسیع میانهٔ آسمانها و گشادگیهای فضای آنها جای داد ، و بین آن راههای گشاده آواز تسبیح کنندگان ایشان در مکانهای پاک و پاکیزه و در پشت پرده های عظمت و بلند قدری (جاهای آماده برای عبادت و بندگی ایشان) بلند است ، و پشت آن آواز مضطرب و نگران کننده که گوشها از آن کر میگردد درخشندگیهای نور و روشنائی است که دیده های آنها طاقت دیدار آنرا ندارند ، پس در جاهای خود حیران و سرگردان میایستند (ملائکه ای که با تسبیح و تحمید خود در آسمانها غوغا نموده اضطراب و نگرانی برپا کرده اند طاقت مشاهدهٔ درخشندگیهای نور عظمت و بزرگواری حقتعالی را ندارند زیرا او منزّه است از اینکه دیده ای او را دیده و یا حقیقتش را درک کند) ۲۸ خدایتعالی آنان را بصورتها و شکلهای گوناگون دارای بالها آفرید که تسبیح کنان

بزرگی وارجمندی او را میستایند (چنانکه در قرآن کریم س ۳۵ ی ۱ میفرماید : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا ، أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنٰى وَثُلٰثَ وَرُبٰعَ ، يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَآءُ ، إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

یعنی سپاس خدائی را سزا است که پدید آورندهٔ آسمانها و زمین است فرشتگان را رسولان و پیغام آورندگان بسوی انبیاء قرار داد ، و آنها دارای بالهای متعدده ای هستند دو ، دو ، و سه ، سه ، و چهار ، چهار « مراد خصوصیت اعداد نیست ، چنانکه میفرماید : » در آفرینش خود زیاد میکند آنچه که بخواهد ، زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است) آنچه که در آفریده ها آشکار و نمایان از صنع پروردگا است بخود نمی بندند (مانند بشر ادعای ربوبیت و پروردگاری نمیکنند) و ادعا نمینمایند خلق کردن چیزی را که خالق و ایجاد کننده او تنها خدا است (خود را شریک خدا نمیدانند برخلاف قول بت پرستان که آنها را شریک خدا میدانستند) بلکه آنان بندگانی گرامی شده هستند که در گفتار بر خداوند پیشی نگرفته طبق امر و فرمان او رفتار مینمایند (بی اجازهٔ حقتعالی سخنی نگفته برخلاف امرش کاری انجام نمیدهند ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۲۶ میفرماید : وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا ، سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ی ۲۷ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ یعنی کفار از روی جهل و نادانی گفتند : خدای بخشنده گرفت از فرشتگان فرزند ، حقتعالی از اینگونه گفتار منزه و پاک است ، بلکه فرشتگان بندگانی هستند گرامی شده که در گفتار از او پیشی نگرفته ۲۷ بدستورش رفتار میکنند) و آنان را (بعضی را) در جای خود امین بر وحی خویش گردانیده و وادارشان کرد تا امانتهای امر و نهی او را به پیغمبران برسانند (چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۷۵ میفرماید : اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ ، إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ یعنی خداوند وحی را بوسیله رسولان و فرستادگانی که از ملائکه اختیار میکند به پیغمبرانی که از میان مردم برمیگزیند میفرستد ، و بتحقیق خداوند گفتار پیغمبران را هنگام تبلیغ شنوا است و باحوال امتهای آنان بینا . و چنانکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبهٔ یکم فرمود : وَمِنْهُمْ أُمَنَاءُ عَلٰى وَحْيِهِ ، وَأَلْسِنَةٌ إِلٰى رُسُلِهِ وَمُخْتَلِفُونَ بِقَضَائِهِ وَأَمْرِهِ یعنی دسته ای از فرشتگان امین بر وحی خداوند متعال

هستند و برای پیغمبران او زبانها و ترجمانند و برای رساندن حکم و فرمانش آمد و رفت کنندگان)
و همهٔ فرشتگان را از شک و شبهه ها (و وسوسه های شیطان) معصوم نگاهداشت ،
پس نیست از ایشان که از راه رضا و خوشنودی خداوند منحرف گردد ، و آنان را کمک
و یاری کرده اسباب طاعات را بر ایشان فراهم نمود ، و تواضع را که مستلزم فروتنی
و وقار و آرامی است شعار دلهاشان قرار داد ، و ابواب سپاسگزاری و بزرگواری
خود را که سهل و آسان است (شیطان و نفس اماره جلوگیر از آنها نیست) برای آنان گشود ،
و علامتهای آشکار (ادلهٔ قطعیه) بر نشانه های توحید و یگانگی خود را برای آنها بر پا نمود [۳۰] ،
بارگناهان بر دوش آنان سنگینی فرود نیاورده (مرتکب گناهی نمیشوند ، زیرا دارای
شهوات و نفس اماره نیستند) و پی در پی آمدن شبها و روزها در ایشان تغییری نداده
(تا بسبب آن مانند بشر ضعف قوا و پیری و شکستگی بآنها روی دهد) و ایمانشان را هیچگونه شک
و ریبی متزلزل نساخته و هیچ نوع ظن و گمانی بر یقین و باور محکم و استوارشان (بتوحید
و یگانگی خداوند) وارد نگشته (تا ظن و یقین با هم زد و خورد کرده سستی در ایمانشان هویدا گردد)
و آتش کینه و دشمنی میان ایشان (برای امتیاز مراتب با یکدیگر) افروخته نشده است (زیرا
هیچیک از آنها بدیگری حسد نبرد تا بسبب فتنه و فساد و دشمنی گردد) و حیرت و سرگردانی برای
ایشان نیست تا معرفت و شناسائی حق را که در دلهاشان جای داده از آنها برباید
(زیرا منشأ حیرت و سرگردانی معارضهٔ وهم با عقل است و وهم در آنان راه ندارد) و عظمت و
بزرگواری حقتعالی در وسط سینه هایشان جای گرفته (که بغیر از خدا کسی در دل آنها راه نیافته)
و وسوسه ها (ی شیطان) در ایشان طمع نکرده تا بر فکر و اندیشه هایشان مسلط شود (و
دلشان را چرکین کرده آنها را از یاد خدا باز دارد) [۳۱] از فرشتگان دسته ای هستند که درمیان
ابرهای پر باران و در کوههای بزرگ و بلند و در تیرگی تاریکی که راه در آن گم گردد قرار
گرفته اند (جمعی درمیان ابرها جای گرفته موکلند برای باریدن برف و باران و برخی درمیان کوهها برای
حفظ و نگهبانی آنها و گروهی در تاریکیها برای راهنمائی مردمی که راه را گم کرده و سرگردانند ، و یا مقصود از
این جمله تشبیه آنان است در لطافت جسم با برها و در عظمت و بزرگی خلقت و آفرینش بکوهها و در سیاهی

تاریکیها) وبعضی از آنان فرشتگانی هستند که قدمهایشان زمین را سوراخ کرده بپائین ترین
نقطهٔ آخر زمین رسیده و قدمهاشان به بیرقهای سفیدی ماند که درمیان هوا و جای خالی
فرو رفته و در زیر قدمهاشان بادی است خوشبو که آنها را در جائیکه رسیده و قرار گرفته اند
نگاهداشته است ۳۲ عبادت وبندگی خداوند ایشان را از هر کار باز داشته و حقائق
ایمان بین ایشان و معرفت وشناسائی پروردگار وسیله گردیده است (نیکوئی
عقائد سبب شده که حقتعالی را شناخته پرستش مینمایند) ویقین وباورشان باو آنها را از توجّه
بدیگری منصرف ساخته و از شدّت شوق و دوستی او تمام توجّه ایشان بجانب او است،
و آنچه بخواهند از او میطلبند و از دیگری توقّعی نموده اند ، حلاوت وشیرینی معرفت و
شناسائی او را چشیده از جام سیرآب کننده ای که مملوّ از محبّت و دوستی او است
آشامیده اند ، و (بجهت معرفت بعظمت وقدرت خداوند سبحان) خوف وترس
(از عذاب) او در سویدای دلهاشان ریشه دوانده وجایگیر شده است ۳۳ واز بسیاری
طاعت وبندگی کمرهاشان خم گردیده ، وبسیاری رغبت ومیل ایشان بسوی او تضرّع
وزاری آنها را تمام نکرده (همواره بپرستش او مشغولند) وبلندی مرتبت ومنزلت ریسمان
خاکساری را از گردنشان باز نکرده (با مقام ارجمند ، بسیار متواضعند) وعجب وخودپسندی
بر آنها راه نیافته تا عبادات خود را بسیار شمارند ، وخضوع وزاری آنان در برابر جلالت
وبزرگی حق باعث نگشته که اعمال حسنهٔ خود را بزرگ دانسته (اهمیّتی بآن دهند) واز
بسیاری کوشش ایشان در کار (عبادت وبندگی) سستی بر آنها مستولی نشده
(چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۲۰ میفرماید : يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ
یعنی فرشتگان شب و روز پیوسته خداوند را تسبیح کرده هیچگاه خسته نمیشوند) ۳۴ ورغبتهای
ایشان بپروردگارشان کم نگشته تا از امیدواری باو چشم بپوشند (وبدیگری دل
بندند) وطول مناجات وراز ونیاز (با خدای تعالی) اطراف زبانشان را خشک نکرده ،
وکارهائی آنان را مشغول ننموده تا آوازهای پنهانی وراز ونیازی که با حق دارند منقطع شود،
ودر جاهائی که برای طاعت وبندگی ایستاده اند دوشهاشان از یکدیگر سوا نمیشود

(همه باهم دوش بدوش در صفهای عبادت پرستش خداوند مشغول واز جای خویش منحرف نشوند) و (از رنج در عبادات وبسیاری بندگی) راحتی وآسایش نطلبیده اند تا گردن از زیر بار امر و فرمان حقتعالی تهی کرده تقصیر نمایند (زیرا رنج وراحتی از لوازم مزاج حیوانی است و فرشتگان از این اوصاف منزه هستند) در تصمیم وکوشش ایشان (در عبادات) نقص و فراموشی غلبه پیدا نمیکند، وشهوتها وخواهشها به تیرهای خدعه وفریب همت وکوشش آنان را (در طاعات) از بین نمیبرد (زیرا فرشتگان دارای قوه شهویه نیستند تا فریب خورده از عبادت دست بردارند) دارای عرش (خداوند سبحان) را برای روز حاجت ونیازمندی ذخیره قرار داده اند، و رغبت ومیل ایشان بسوی او است حتی زمانیکه خلائق از او دست برداشته بمخلوقات متوجه گردند، بپایان منتهی درجه عبادت وبندگی او نمیرسند (زیرا مراتب ودرجات معرفت وشناسائی خداوند متعال غیر متناهی است، پس هر مرتبه ای تحصیل نموده برطبق آن او را عبادت نمایند مرتبه بالاتری دارد، ووصول بمنتهی درجه عبادت او برای هیچکس ممکن نیست) وشوق ودوست داشتن اشتغال ایشان بطاعت وبندگی او بر اثر علاقه ای است که در دلهای آنان است ومواد آن عبارت است از امیدواری برحمت وترس از عذاب او که هیچگاه از آنها جدا نمیشود (همیشه دارای خوف ورجاء بوده از عبادت آنی منفک وجدا نمیگردند) وآنچه سبب خوف وترس از عذاب است از نظر ایشان محو نگشته تا از خدمت وکوشش خود دست برداشته سستی وتنبلی نشان دهند، وطمعها (ی دنیوی) آنان را اسیر وگرفتار نکرده تا بسیاری سعی وکوشش (دنیا) را بر جد وجهد (برای تحصیل سعادت همیشگی آخرت) اختیار نمایند، واعمال وطاعاتی که بجا آورده اند بزرگ ندانسته اند (تا بسبب آن مغرور گشته بپاداش کردار خود امیدوار باشند) واگر بزرگ دانسته بودند امیدواری آنها (بپاداش عبادت) انواع خوف وترس را از ایشان زائل میساخت (درصورتیکه آنان همیشه خائف وترسناک هستند) وبجهت استیلای شیطان برایشان درباره پروردگارشان اختلافی نداشته اند (شیطان برآنان دست نیافته تا درباب حقتعالی برخلاف یکدیگر سخن گویند.) وجدائی از هم وبدی دشمنی بایکدیگر آنها را متفرق نساخته است، وکینه حسد بریکدیگر باآنان راه نیافته،

وانواع شک وریب آنها را دسته دسته نگردانیده ، وهمّتها و تصمیمها ایشان را چند قسم ننموده (همّت بلند شان صرف طاعت وبندگی خداوند متعال میشود) [۳۷] پس فرشتگان اسیر وگرفتار ایمان هستند (بطوریکه ممکن نیست دست از آن کشیده برخلاف امر وفرمان الهی رفتار کنند) میل وعدول (از حق) وسستی وکاهلی (در عبادت) آنها را از ایمان جدا ننموده است ، ونیست در طبقات آسمانها جای پوستی مگر آنکه بر آن فرشته ای است در حالت سجده ویا فرشته ای است که شتابان (بانجام امر حقتعالی) سعی وکوشش دارد ، بر اثر بسیاری طاعت وبندگی پروردگارشان علم ویقین خود را زیاد میکنند ، وعزّت وسلطنت پروردگارشان عظمت وبزرگی را در دلهاشان میافزاید (خلاصه غرض آنحضرت از بیان اوصاف مختلفه فرشتگان آنستکه مردم رفتار آنان را سرمشق قرار داده در باب خداپرستی از آنها پیروی کرده واز وسوسه های شیاطین دوری نمایند) .

وَمِنْهَا

فِي صِفَةِ الأَرْضِ وَدَحْوِهَا عَلَى المَاءِ :

[۳۸] كَبَسَ الأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ ، وَلُجَجِ بِحَارٍ زَاخِرَةٍ ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِيُّ أَمْوَاجِهَا ، وَتَصْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتُ أَثْبَاجِهَا ، وَتَرْغُو زَبَداً كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا ، فَخَضَعَ جِمَاحُ المَاءِ المُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمْلِهَا [۳۹] وَسَكَنَ هَيْجُ ارْتِمَائِهِ إِذْ وَطِئَتْهُ بِكَلْكَلِهَا ، وَذَلَّ مُسْتَخْذِياً إِذْ تَمَعَّكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا ، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اصْطِخَابِ أَمْوَاجِهِ سَاجِياً مَقْهُوراً ، وَفِي حَكَمَةِ

الذُّلِّ منقاداً أسيراً ، وسكنت الأرض مدحوّةً في لجّة تيّاره ،
وردّت من نخوة بأوه واعتلائه ، وشموخ أنفه وسموّ
غلوائه ، وكعمته على كظّة جريته ، فهمد بعد نزقاته ،
ولبد بعد زيفان وثباته [٤٠] فلمّا سكن هيج الماء من تحت
أكنافها ، وحمل شواهق الجبال الشّمّخ البذّخ على أكتافها ،
فجّر ينابيع العيون من عرانين أنوفها ، وفرّقها في سهوب
بيدها وأخاديدها ، وعدّل حركاتها بالرّاسيات من
جلاميدها ، وذوات الشّناخيب الشّمّ من صياخيدها ،
فسكنت من الميدان لرسوب الجبال في قطع أديمها ، و
تغلغلها متسرّبةً في جوبات خياشيمها ، وركوبها أعناق
سهول الأرضين وجراثيمها [٤١] وفسح بين الجوّ وبينها ، و
أعدّ الهواء متنسّماً لساكنها ، وأخرج إليها أهلها على تمام
مرافقها ، ثمّ لم يدع جرز الأرض الّتي تقصر مياه العيون عن
روابيها ، ولا تجد جداول الأنهار ذريعةً إلى بلوغها ،
حتّى أنشأ لها ناشئة سحاب تحيي مواتها ، وتستخرج نباتها [٤٢]
ألّف غمامها بعد افتراق لمعه ، وتباين قزعه ، حتّى إذا

تَمْخَضَتْ لُجَّةُ الْمُزْنِ فِيهِ، وَالْتَمَعَ بَرْقُهُ فِي كُفَفِهِ، وَلَمْ يَنَمْ وَمِيضُهُ فِي كَنَهْوَرِ رَبَابِهِ، وَمُتَرَاكِمِ سَحَابِهِ، أَرْسَلَهُ سَحّاً مُتَدَارِكاً، قَدْ أَسَفَّ هَيْدَبُهُ تَمْرِيهِ الْجَنُوبُ دِرَرَ أَهَاضِيبِهِ وَدُفَعَ شَآبِيبِهِ، فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابُ بَرْكَ بِوَانَيْهَا، وَبَعَاعَ مَا اسْتَقَلَّتْ بِهِ مِنَ الْعِبْءِ الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ الْأَرْضِ النَّبَاتَ، وَمِنْ زُعْرِ الْجِبَالِ الْأَعْشَابَ [۴۳]، فَهِيَ تَبْهَجُ بِزِينَةِ رِيَاضِهَا، وَتَزْدَهِي بِمَا أُلْبِسَتْهُ مِنْ رَيْطِ أَزَاهِيرِهَا، وَحِلْيَةِ مَا سُمِّطَتْ بِهِ مِنْ نَاضِرِ أَنْوَارِهَا [۴۴]، وَجَعَلَ ذَلِكَ بَلَاغاً لِلْأَنَامِ، وَرِزْقاً لِلْأَنْعَامِ، وَخَرَقَ الْفِجَاجَ فِي آفَاقِهَا، وَأَقَامَ الْمَنَارَ لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ طُرُقِهَا.

و قسمتی از این خطبه در بیان چگونگی آفرینش زمین و گسترانیده شدن بر روی آب است (در این فصل تدبیر و حکمت خداوند سبحان را «در کیفیت ایجاد زمین و خلقت ابر و باران و برق و نباتات و جمادات و انهار که برای بشر سود بیشمار دارد» و در ضمن اشاره بقدرت و توانائی او بیان فرموده):

[۳۸] خداوند متعال (بیشتر) زمین را فرو برد در جنبش موجها (ی آب) که مانند حیوان نر بر ماده خود هنگام صولت و هیجان میباشد، و در دریاهائیکه مملو و پر از آب است در حالتی که موجهای باعظمت آن دریاها متلاطم بوده دیگری را از خود دفع مینماید، و مانند

حیوانهای نر که هنگام هیجان شهوت و مستی کف بر لب میآورند ، پس آب متلاطم بجهت سنگینی زمین که در بر گرفت از هیجان و سرکشی خود دست برداشته خضوع و فروتنی پیشه گرفت ، ۳۹ و چون زمین در آن فرو رفته گسترده شد هیجان موج و زیر و رو شدنش آرامش نیافت ، و هنگامیکه بدوشهای خود (جوانبش) بر روی آب غلطید (قرار گرفت) امواج آب ذلیل و شکسته (ساکن) گشت ، و بعد از هیاهو و غوغا امواجش آرمیده مغلوب و در حلقهٔ آهنین لجام گردن نهاده فرمانبردار و اسیر و گرفتار شد (خلاصه پس از قرار گرفتن زمین بر آب غلیان و امواج آن ساکن گردید) و زمین در میان آن آب پر موج قرار گرفته آنرا از تکبر و نخوت و سرکشی و بلند پروازی و بزرگی (که بر اثر جوشش و خروش امواج خود غوغائی برپا کرده بود) باز داشت ، و از شدت جریانش (زیر و رو شدن) مانع شد ، پس آب بعد از خفت و پستی ها فرو نشست ، و بعد از سرکشی و برجستن (رو یهم غلطیدن) دور زمین را گرفت ۴۰ پس چون هیجان آن در زیر نواحی زمین آرام گرفت و خداوند سبحان کوههای بلند و بزرگ را بر دوشها (گوشه ها) ی آن نصب کرد ، راه چشمه های آب را از بالای زمین باز نمود و در بیابانهای گشاده و اطراف و جوانب آن پراکنده ساخت و حرکات زمین را بسبب کوههای ثابت و برقرار که از قطعهٔ سنگ سخت و عظیم و بلند فراهم آمد ، ساکن نمود ، پس زمین هم بجهت فرو رفتن کوهها در گوشه های سطح آن و نصب شدن در اعماقش و قرار گرفتن پست و بلندیهای آن از حرکت و جنبش آرام گرفت ۴۱ و خداوند تعالی میان فضاء و زمین را فراخ نموده هوا را برای نفس کشیدن ساکنین آن مهیا فرمود و اهل زمین را با جمیع آنچه بآن نیازمندند (برای زندگی کردن بر روی آن) بیافرید ، پس از آن زمین بی گیاه را که آب چشمه ها بجهت بلندی بآن نمیرسد و نهرهای کوچک و رودخانه ها بر فراز آن راه نیابد بحال خود نگذاشت تا ابر را که در هوا پدید آمده خلق فرمود که مردهٔ آنرا زنده کند (زمین را آب داده) و گیاه آنرا برویاند (چنانکه در قرآن کریم س ۳۲ ی ۲۷ میفرماید: أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ
أَفَلَا يُبْصِرُونَ یعنی آیا ندیدند که ما بزمین بی گیاه باران میفرستیم پس گیاه آنرا که چارپایان ایشان وخود شان
میخورند بیرون میاوریم ، آیا نمی بینند این همه آثار ونشانه های قُدرت وتوانائی پروردگار را) ۴۲ پاره های ابر
درخشنده را که برای باریدن بر زمین آماده واز یکدیگر جدا وپراکنده بود بهم پیوست تا اینکه ابرهای
سفید که پرآب بود بجنبش درآمده ومُهیای باریدن گردید ودر اطراف ابرهای کشیده ودائره
مانند ، برق آن درخشید وروشنیش درمیان قطعه های بزرگ ابرهای سفید روبهم
قرار گرفته تمام نشده پی درپی ابر بارنده فرستاد ، پس باران آن که بسبب ثِقل و
سنگینی مایل به پائین آمدن بود بزمین نزدیک شد وپیاپی باد جنوب آنرا حرکت داد
بارانهایش را بیرون میاورد (ومانند دوشیدن شیر از پستان حیوانات آنرا میدوشید) پس
چون ابر (مانند شتر سنگین بار که سینه بزمین مینهد) سینهٔ خود واطراف آنرا بر زمین افکند
(باران بارید) وآب فراوانی را که در بر داشت فروریخت ، خداوند متعال اززمینهای
خشک گیاهها واز کوههای خالی علفهای تازه وتر رویانید (چنانکه در قرآن کریم س ۲۲
ی ۵ میفرماید : وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ
وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ یعنی زمین خشک وبی گیاه را می بینی پس آنگاه که ما باران بر آن میفرستیم
بجنبش درآمده افزایش یابد واز هر صِنف ، گیاه زیبا برویاند) ۴۳ پس زمین بمرغزارهای خود که با آنها زینت
داده شده شادی میکند (جلوه ونیکوئی مییابد) وبآنچه که درآن روئیده وبآن آراسته گردیده
از قبیل شکوفه ها وگلهای درخشنده وتازه فخر وخودنمائی مینماید (سبز وخرّم میگردد) ۴۴ وحقتعالی
آن گیاهها را توشهٔ مردم وروزی چهارپایان قرار داده ، در اطراف زمین راههای گشاده
باز کرد (تا هر جا که خواهند آمد ورفت نمایند) ودرمیان راهها برای روندگان علامات ونشانه هائی
(مانند ستاره ها وکوهها) برپا نمود (تا باطراف جهان راه یابند . چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۱۰
میفرماید : الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
یعنی او است خدائی که زمین را برای شما گهواره وار گسترانید تا بر آن قرار گیرید وراههائی درآن برای شما قرار داد

تا بہر جا کہ بخواہید آمد و رفت کنید، امیدوار باشید کہ ہدایت بیابید) ۰

[۴۵] فَلَمَّا مَهَدَ أَرْضَهُ، وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خِيرَةً مِنْ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ أَوَّلَ جِبِلَّتِهِ، وَأَسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَأَرْغَدَ فِيهَا أُكُلَهُ، وَأَوْعَزَ إِلَيْهِ فِيمَا نَهَاهُ عَنْهُ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْإِقْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَالْمُخَاطَرَةَ بِمَنْزِلَتِهِ [۴۶]، فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَاهُ عَنْهُ مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ، فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمُرَ أَرْضَهُ بِنَسْلِهِ، وَلِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ [۴۷]، وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبَضَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رُبُوبِيَّتِهِ، وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، بَلْ تَعَاهَدَهُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسُنِ الْخِيَرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، وَمُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ، قَرْناً فَقَرْناً حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حُجَّتُهُ، وَبَلَغَ الْمَقْطَعَ عُذْرُهُ وَنُذُرُهُ [۴۸]، وَقَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا، وَقَسَّمَهَا عَلَى الضِّيقِ وَالسَّعَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا، وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا، ثُمَّ قَرَنَ بِسَعَتِهَا عَقَابِيلَ فَاقَتِهَا [۴۹]، وَبِسَلَامَتِهَا طَوَارِقَ آفَاتِهَا، وَبِفُرَجِ أَفْرَاحِهَا غُصَصَ أَتْرَاحِهَا، وَخَلَقَ

الْأَجَالَ فَأَطَالَهَا وَقَصَّرَهَا، وَقَدَّمَهَا وَأَخَّرَهَا، وَوَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسْبَابَهَا، وَجَعَلَهُ خَالِجاً لِأَشْطَانِهَا، وَقَاطِعاً لِمَرَائِرِ أَقْرَانِهَا.

(۴۵) پس از آنکه حقتعالی زمین را پهن کرد و امر خود را بآفرینش انسان جاری ساخت، آدم علیه السّلام را برگزید و او را افضل و برتر از سائر مخلوقاتش گردانید، و او را نخستین مخلوق خویش قرار داده در بهشت ساکن نمود، و روزیش را در آنجا فراوان کرد، و در آنچه او را از خوردنش نهی نمود سفارش فرمود، و باو آموخت که اقدام در این کار معصیت و نافرمانی است، برای مقام و منزلت او خطرناک و زیان آور است (۴۶) پس آدم مبادرت کرد بآنچه که خداوند از آن نهی فرموده بود، تا کار او با علم خدا که از پیش بآن تعلق گرفته مطابقت نماید (و این دلیل نیست بر اینکه آدم در این کار مجبور بوده و بر ترک آن توانائی نداشته، زیرا علم خداتعالی علّت معلوم و سبب اینکه آدم باید چنین کاری را مرتکب شود نمیباشد، بلکه علم حقتعالی حکایت از معلوم است، دگر نه او را بر اثر اقدام در این کار توبیخ و سرزنش نمیفرمود، و او هم معصیت و نافرمانی را بخود نسبت نمیداد، چنانکه در قرآن کریم س ۷ ی ۲۲ میفرماید: فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا: أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ی ۲۳ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شیطان آدم و حوّا را فریب داد، پس چون مزه میوهٔ آن درخت را چشیده و خوردند باستشان نجّه عورتشان آشکار گردید شروع کردند از برگ بهشت برگی روی برگی چسبانیده عورت خود را بپوشانند، و پروردگارشان آنانرا ندا کرد باینکه آیا شما را از خوردن میوهٔ این درخت نهی نکرده نگفتم شیطان دشمن آشکار شما است؟ گفتند پروردگارا ما بخود ستم کردیم، اگر ما را نیامرزیده نبخشی هر آینه از زیانکاران میباشیم. این نکته در شرح خطبهٔ یکم در جزء اوّل کتاب درباب قصّهٔ آدم بیان نشد، در اینجا یادآوری مینمایم: بدلیل عقل و نقل و اجماع علماء امامیّه ثابت شده که انبیاء علیهم السّلام از شروع تا پایان زندگانی خود معصوم بوده از

هرگناهی کوچک یا بزرگ مُنَزَّه و مُبَرّیٰ هستند ، پس نَهی کردن حقتعالی آدم را از خوردن میوهٔ آن درخت نَهی تنزیهی است که عبارت از ترکِ مُستحب و تَرکِ اَولیٰ باشد ، واینکه آدم پس از خوردن آن میوه خود را ستمکار و زیانکار خوانده یا خداوند در جای دیگر او را گناهکار نامیده « س ۲۰ ی ۱۲۱ : وَعَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ یعنی چون آدم مُستحبی را که پروردگارش دستور داده او آنرا بجا نیاورد پس از ماندن در بهشت بی بهره ماند » برای آنستکه اَنبیاء و اَولِیاء ایشان تَرکِ اَولیٰ را بزرگ شمرند و هرعبادتی را کوچک دانند)

پس بعد از تَوبه و بازگشت خداوند آدم عَلَیهِ السَّلام را بزمین فرود آورد تا با نَسل او زمین خود را آباد گرداند ، و برای بندگانش (فرزندانیکه با او بودند و یا بعد بدنیا آمدند) او را حُجَّت و راهنما (بمَبدَء و مَعاد) قرار دهد ۴۷ و بعد از آنکه قبض روحش کرد مردم را از باب رُبُوبِیَّت و مَعرِفَت و شناسائی خود که حُجَّت و دَلیل بر آن استوار مینماید رها نکرده بحال خود وا نگذاشت ، بلکه بسبب حُجَّتها و دَلیلهائیکه بر زبان برگزیدگان از پیغمبرانش فرستاد و همهٔ آنان یکی بعد از دیگری آورندهٔ پیغامهای او بودند ، از ایشان پیمان گرفت (آنها را راهنمائی نمود) تا اینکه بوسیلهٔ پیغمبر ما محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ حُجَّتش را تمام کرده و جای عُذری باقی نگذاشت و بیم دادن او بپایان رسید (چون نُبُوَّت و رِسالت را بوجود مُقدَّس رسول اکرم ختم کرد و دین خود را تکمیل فرمود دیگر جای عُذر برای هیچکس باقی نگذاشت و عذاب را برای گناهکاران مُقرَّر فرمود) ۴۸ و روزیها را مُقدَّر کرد (اندازهٔ آنرا تعیین نمود) پس آنها را زیاد و کم گردانید و (به بندگان) بتنگی و فراخی قسمت کرد و در این قِسمَت بعدالت رفتار نمود (هرکس را بر وفق حِکمَت و مَصلَحَت و باندازهٔ اِستِعداد او بخشید) تا بآسانی دست آوردن روزیها و دشواری آن هرکه را بخواهد آزمایش نماید و بهمین جهت شُکر را از غَنی ایشان و صَبر را از فَقیرشان بیازماید (ببیند توانگر سپاسگزاری میکند و درویش شکیبائی دارد ، یا نه) پس از آن بفراخ روزیها سختیهای فَقر و پریشانی را مقرون ساخت ۴۹ و بسلامتی اشخاص آفتهای ناگهانی را پیوست و شادیهای بسیار را بغُصّه‌ها و اندوههای گلوگیر مُبَدَّل فرمود (غَنی را فقیر، سالِم را بیمار ، شادمان را غمگین کرد) و مُدَّت عُمرها را تعیین نموده برخی را دراز و گروهی را کوتاه و بعضی مُقَدَّم و جمعی را مُؤَخَّر داشت و مُوجِبات مرگ (غرق گشتن و سوختن و بیماری

وكشته شدن ومانند آنها) را فراهم كرد ، ومرگ را (مانند كسيكه دلو را از چاه بالا ميكشد) كشنده طنابهاى دراز عمرها و پاره كننده ريسمانهاى كوتاه گره خورده آنها قرار داد (تا اشخاص قوى مزاج كه اميدوار بعمر طولانى هستند بدانند كه مرگ قوت وضعف نميشناسد).

---

۵۰ عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ ، وَنَجْوَى الْمُتَخَافِتِينَ ، وَخَوَاطِرِ رَجْمِ الظُّنُونِ ، وَعُقَدِ عَزِيمَاتِ الْيَقِينِ ، وَمَسَارِقِ إِيمَاضِ الْجُفُونِ ، وَمَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ الْقُلُوبِ ، وَغَيَابَاتُ الْغُيُوبِ ، وَمَا أَصْغَتْ لِاسْتِرَاقِهِ مَصَائِخُ الْأَسْمَاعِ ، وَمَصَائِفِ الذَّرِّ ، وَمَشَاتِي الْهَوَامِّ ۵۱ ، وَرَجْعِ الْحَنِينِ مِنَ الْمُولَهَاتِ وَهَمْسِ الْأَقْدَامِ ، وَمُنْفَسَحِ الثَّمَرَةِ مِنْ وَلَائِجِ غُلُفِ الْأَكْمَامِ ، وَمُنْقَمَعِ الْوُحُوشِ مِنْ غِيرَانِ الْجِبَالِ وَأَوْدِيَتِهَا ، وَمُخْتَبَإِ الْبَعُوضِ بَيْنَ سُوقِ الْأَشْجَارِ وَأَلْحِيَتِهَا ، وَمَغْرِزِ الْأَوْرَاقِ مِنَ الْأَفْنَانِ ۵۲ ، وَمَحَطِّ الْأَمْشَاجِ مِنْ مَسَارِبِ الْأَصْلَابِ ، وَنَاشِئَةِ الْغُيُومِ وَمُتَلَاحِمِهَا ، وَدُرُورِ قَطْرِ السَّحَابِ فِي مُتَرَاكِمِهَا ، وَمَا تَسْفِي الْأَعَاصِيرُ بِذُيُولِهَا ، وَتَعْفُو الْأَمْطَارُ بِسُيُولِهَا ، وَعَوْمِ نَبَاتِ الْأَرْضِ فِي كُثْبَانِ الرِّمَالِ ، وَمُسْتَقَرِّ ذَوَاتِ الْأَجْنِحَةِ بِذُرَى شَنَاخِيبِ الْجِبَالِ ، وَتَغْرِيدِ ذَوَاتِ الْمَنْطِقِ فِي دَيَاجِيرِ

الْأَوْكَارِ ۵۳ ، وَمَا أَوْعَبَتْهُ الْأَصْدَافُ وَحَضَنَتْ عَلَيْهِ أَمْوَاجُ
الْبِحَارِ ، وَمَا غَشِيَتْهُ سُدْفَةُ لَيْلٍ أَوْ ذَرَّ عَلَيْهِ شَارِقُ نَهَارٍ ،
وَمَا اعْتَقَبَتْ عَلَيْهِ أَطْبَاقُ الدَّيَاجِيرِ ، وَسُبُحَاتُ النُّورِ ،
وَأَثَرِ كُلِّ خَطْوَةٍ ، وَحِسِّ كُلِّ حَرَكَةٍ ، وَرَجْعِ كُلِّ كَلِمَةٍ ، وَتَحْرِيكِ
كُلِّ شَفَةٍ ۵۴ ، وَمُسْتَقَرِّ كُلِّ نَسَمَةٍ ، وَمِثْقَالِ كُلِّ ذَرَّةٍ ،
وَهَمَاهِمِ كُلِّ نَفْسٍ هَامَّةٍ ، وَمَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرِ شَجَرَةٍ ،
أَوْ سَاقِطِ وَرَقَةٍ ، أَوْ قَرَارَةِ نُطْفَةٍ ، أَوْ نُقَاعَةِ دَمٍ وَ
مُضْغَةٍ ، أَوْ نَاشِئَةِ خَلْقٍ وَسُلَالَةٍ ۵۵ ، لَمْ تَلْحَقْهُ فِي ذٰلِكَ
كُلْفَةٌ ، وَلَا اعْتَرَضَتْهُ فِي حِفْظِ مَا ابْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ ،
وَلَا اعْتَوَرَتْهُ فِي تَنْفِيذِ الْأُمُورِ وَتَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَالَةٌ وَلَا
فَتْرَةٌ ، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ ، وَأَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ ، وَوَسِعَهُمْ
عَدْلُهُ ، وَغَمَرَهُمْ فَضْلُهُ ، مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنْ كُنْهِ مَا هُوَ أَهْلُهُ .

(امام عَلَيْهِ السَّلَام در این فصل با الفاظی بمنتهی درجهٔ فصاحت و بلاغت دارای معانی بزرگ بهمهٔ اصناف
وانواع مخلوقات حقتعالی اشاره فرموده و شنوندگان را آگاه کرده باینکه خداوند سبحان بجزئیات امور
عالم و دانا است ، زیرا آفرینش موجوداتی که دیده نمیشوند و یا پنهان هستند و تربیت هر یک از
آنها و اظهار حکمت در جمیع احوال معقول نیست مگر از کسیکه بحقائق آنها عالم و دانا باشد ، چنانکه در قرآن

کریم س ۶۷ ی ۱۳ میفرماید : وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ی ۱۴ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ؟ ! یعنی ای کفار قریش چه گفتار خود را در بارهٔ پیغمبر پنهان نمائید چه آشکار در نزد خدا یکسان است ، زیرا او بآنچه در سینه ها میباشد پیش از آنکه بزبان آید دانا است ، آیا آفرینندهٔ سینه ها آنچه در آنست نمیداند ، و حال آنکه باریک بین و آگاه است ؟ ! ابن ابی الحدید در اینجا سخن نیکوئی بیان کرده : سخنی به نیکوئی و عظمت و بزرگی شبیه باین سخن سراغ ندارم جز سخن خداوند سبحان ، زیرا کلام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ شاخه ایست از آن درخت و نهری است از آن دریا و شعله ای است از آن آتش ، گویا فرمایش خدایتعالی را شرح داده س ۶ ی ۵۹ : وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی خزینه ها یا کلید های غیب که از مردم پوشیده و پنهان است نزد اوست که آنها را جز او کسی نمیداند ، و بآنچه که در بیابان و دریا میباشد عالم و دانا است ، و هیچ برگی از درخت نیفتد و هیچ دانه و تخمی در تاریکیها و زیر زمین فرو نرفته و کشت نشود مگر آنکه او میداند ، و نیست تری و خشکی مگر آنکه در کتاب آشکار ثابت است و علم حقتعالی بآن احاطه دارد . خلاصه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این باب میفرماید :)

خداوند متعال عالم و دانا است بر کسانیکه راز خود را پنهان کنند ، و به پنهان گوئی آنانکه سخن با یکدیگر آهسته گویند ، و باندیشه هائی که از ظن و گمان در دل قرار گیرد ، و بآنچه بایقین تصمیم بر آن گرفته میشود ، و به نگاه کردنهای زیر چشم که از روی دزدی و آهستگی انجام میگیرد (بطوریکه دیگری ملتفت نباشد) و بآنچه در دلها پنهان شده (و هیچکس از آن آگاه نیست) و به نادیدنیها که در زیر حجابها و پرده ها مستور است (و برای احدی آشکار نمیباشد) و بسخنانی که سوراخهای گوشها بدزدی و آهستگی میشنود ، و بسوراخهائی که موران کوچک در تابستان و حشرات و گزندگان در زمستان در آنها جا میگیرند ، و بصدای با آه و ناله و گریهٔ زنهائیکه میان ایشان و فرزندانشان مفارقت و جدائی افتاده ،

وبصدای آهسته قدمها (ی روندگان) وبجای نُتُو میوه که در غلافهای رگ وریشهٔ درختان است ، وبجای پنهان شدن حیوانات در غارها و درّه های کوهها ، وبجای پنهان شدن پشّه ها میان ساقها و پوستهای درختها ، وبجای اتّصال برگها بشاخه ها (ی درختها) ۵۲ وبرحمهائی که نُطفه های آمیخته بخون که از صُلبها خارج شده در آن قرار گیرد ، وبابرهای برآمدهٔ درهوا وجای بهم پیوستن آنها وباریدن دانهٔ باران در جای روبهم آمدن ابرها ، وبآنچه (خاک وخاشاکی که) گِردبادها بروی زمین میپاشند ، وبآنچه (بناء وعمارات ومانند آنها که) سیلهاکه ازبارانها تولید شده نابود میکنند ، وبفرورفتن وسیر حشرات در ریگستانها ، وبجایگاه پرندگان برسرکوههای بلند ، وبنغمه سرائی مرغان خواننده در آشیانهای تاریک ۵۳ ، وبآنچه درمیان صدفها (لؤلؤ ومرجان) است وموجهای دریاها آنرا پرورش داده ، وبآنچه تاریکی شب آنرا پوشانده ویا آفتاب برآن تابیده ، وبآنچه پی درپی پرده های تاریکی ودرخشندگیهای روشنی ، برآن وارد گردیده ، وبه نشانهٔ هرگامی وبصدای آهستهٔ هرحرکتی ، وبآوای هرسخنی ، وبحرکت وجنبش هرلبی ۵۴ ، وبجای هرجانداری ، وبمقدار وزن هرذرّه ای ، وبهمهمهٔ وصدای آهستهٔ هرنفسی که دارای اراده وعزم است ، وبآنچه برروی زمین است ازقبیل میوهٔ درخت یا برگی که از درخت بریزد یا رحِم وجائیکه نطفه درآن قرار گیرد یا خون درآن جمع شده وبسته گشته مانند پارهٔ گوشت گردد یا خلقی وصورتی پیدا گشته متولّد شود ۵۵ ، وازاین علم ودانائی (مانند بشر) هیچگونه مشقّت ورنجی باو نرسیده ودر حفظ ونگاهداری آنچه که آفریده هیچ رادع ومانعی برای او پیش نیامده ، ودر اجرای امور وتدبیر مخلوقات هیچ ملالت وکدورت وسستی باو روی نیاورده ، بلکه علم او درهمهٔ آنها جاری است وبآنها احاطه دارد ، وعدالت ودادگستری او آنهارا فراگرفته فضل وکرمش شامل حال شان شده وازتقصیرشان بجهت درک نکردن آنچه که شایستهٔ مقام او است (معرفت وشناسائی

وعبادت و پرستش و شکر نعمت و سپاسگزاری) درگذشته (این جمله اشاره است بحقارت و کوچکی مدح و ثنا و عبادت و پرستش مخلوق در مقابل عظمت و بزرگی خالق تا بشکر نعمت و طاعات و بندگی ادامه داده آنی غفلت ننمایند) .

---

٥٦ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ ، وَالتَّعْدَادِ الْكَثِيرِ ، إِنْ تُؤَمَّلْ فَخَيْرُ مَأْمُولٍ ، وَإِنْ تُرْجَ فَأَكْرَمُ مَرْجُوٍّ . ٥٧ اَللّٰهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتَ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ غَيْرَكَ ، وَلَا أُثْنِي بِهِ عَلَىٰ أَحَدٍ سِوَاكَ ، وَلَا أُوَجِّهُهُ إِلَىٰ مَعَادِنِ الْخَيْبَةِ وَمَوَاضِعِ الرِّيبَةِ ، وَعَدَلْتَ بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْآدَمِيِّينَ وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ . ٥٨ اَللّٰهُمَّ وَلِكُلِّ مُثْنٍ عَلَىٰ مَنْ أَثْنَىٰ عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ مِنْ جَزَاءٍ أَوْ عَارِفَةٌ مِنْ عَطَاءٍ ، وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَىٰ ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ . ٥٩ اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا مَقَامُ مَنْ أَفْرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ ، وَلَمْ يَرَ مُسْتَحِقًّا لِهٰذِهِ الْمَحَامِدِ وَالْمَمَادِحِ غَيْرَكَ . ٦٠ وَبِي فَاقَةٌ إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا إِلَّا فَضْلُكَ ، وَلَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتِهَا إِلَّا مَنُّكَ وَجُودُكَ ، فَهَبْ لَنَا فِي هٰذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ ، وَأَغْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي إِلَىٰ سِوَاكَ ، إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

(امام عَلَیهِ السَّلامُ چون حمد و ثنای الهی را بجا آورد و مخلوقاتش را وصف فرمود ، و عظمت و بزرگی و اوصاف کمال و جلالش را بیان کرده فهاند که او را بچشم سر نمیتوان دید ، بلکه بچشم دل آشکار و هویدا است در صدد مناجات و راز و نیاز با او بر آمده عرض میکند :)

۵۶ بارخدایا توئی سزاوار وصف نیکو و لائق شمارش نعمتهای بی پایان ، اگر به (لطف و کرم) تو آرزومندیم تو بهتر و برتری از آنکه آرزو میکنیم ، و اگر به (رحمت و آمرزش) تو امیدواریم تو گرامیتر و بزرگتری از آنکه امید داریم (زیرا در خانهٔ تو همیشه گشوده و خوان نعمت همواره گسترده و دست جود و بخشش تو بالاترین دستها است) ۵۷ بارخدایا تو مرا قدرت وادی در آنچه (فصاحت و بلاغت گفتار) که غیر تو را بآن مدح نگفته بجز تو بآن بر کسی ثنا گو نمیباشم ، و بآن بمواضع حرمان و نومیدی و جاهای شک و بدگمانی (پیش مخلوق) رو نمیآورم (زیرا آنان خودشان بیچاره و نیازمندند) و از مدحهای آدمیان و درود بر آفریده شده ها که (بنعمت تو) پرورده شده اند زبانم را نگاهداشتی ۵۸ بارخدایا هر درود گوینده ای را بر ستوده شده توقع اجر و مزدی است و من تو امیدوارم که دلیل و راهنمائی بر توشه های رحمت و گنجهای مغفرت (بزرگترین پاداشی که عطا میفرمائی) ۵۹ بارخدایا اینجا (که من بتعظیم و توحید مشغولم) جای کسی است که تو را یکتا دانسته بیگانگی که خاص تو است و برای این سپاسگزاریها و ثناها کسی را غیر از تو مستحق و سزاوار ندیده (پس هر کس لیاقت پا نهادن بر منبر نداشته و هر سخنی را بالای آن نمیتوان گفت) ۶۰ و فقر و نیازمندی من بسوی تو است که بدبختی آنرا (هیچ چیز) جبران و تلافی نمیکند مگر فضل و احسان تو ، و سختی آنرا بر طرف نمیگرداند مگر جود و بخشش تو ، پس در این مقام (که بذکر تو مشغولیم) رضاء و خوشنودی خود را بما ارزانی فرموده دستهای ما را بسوی غیر خود دراز مفرما ، زیرا تو قادر و توانا هستی بر هر چه که خواهی (در اینجا بجدم امیرالمؤمنین تأسّی جسته و آنحضرت را بدرگاه خداوند متعال وسیله قرار داده از روی تضرع و زاری فریاد کرده میگویم : خدایا خطاهای من بسیار و گناهانم بیشمار است ، و تو غفور و رحیم و عزیز و کریم هستی ، پس خطاهای مرا ببخش ، و گناهانم را بیامرز ، و ترجمه و شرح این کتاب شریف را ذخیرهٔ روز احتیاج و نیازمندیم گردان ، یا مَن لا یُرجی اِلّا هُوَ) .

(۹۱) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلام

(لَمَّا أُرِيدَ عَلَى البَيعَةِ بَعدَ قَتلِ عُثمان:)

دَعُونِي وَالتَمِسُوا غَيرِي، فَإِنَّا مُستَقبِلُونَ أَمراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلوَانٌ لاتَقُومُ لَهُ القُلُوبُ وَلاتَثبُتُ عَلَيهِ العُقُولُ، وَإِنَّ الآفَاقَ قَد أَغَامَت، وَالمَحَجَّةَ قَد تَنَكَّرَت، وَاعلَمُوا أَنِّي إِن أَجَبتُكُم رَكِبتُ بِكُم مَا أَعلَمُ، وَلَم أُصغِ إِلَى قَولِ القَائِلِ وَعَتبِ العَاتِبِ، وَإِن تَرَكتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُم، وَلَعَلِّي أَسمَعُكُم وَأَطوَعُكُم لِمَن وَلَّيتُمُوهُ أَمرَكُم، وَأَنَا لَكُم وَزِيراً خَيرٌ لَكُم مِنِّي أَمِيراً.

از سخنان آنحضرت عَلَيهِ السَّلام است هنگام بیعت کردن مردم با آن بزرگوار

(روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجة سال سی و پنج از هجرت) پس از کشته شدن عثمان:

دست از من برداشته دیگری را طلبید (و او را امیر و خلیفه گردانید)، چون بعد از رحلت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه خلفائی که بنا حق روی کار آمدند سنت و سیره او را تغییر داده بیت المال را از روی عدل و درستی میان رعیت قسمت نکردند، بلکه بدلخواه هر کاری خواستند انجام، و عرب را بر عجم و قوی را بر ضعیف ترجیح دادند، و عثمان اقارب و خویشاوندش را از بنی امیه بر سایر مردم برتری داد و سالهای دراز بهمین منوال رفتار شد، و مردم سنت و سیره رسول اکرم را از یاد بردند، اکنون که آمده بودند با امام عَلَیهِ السَّلام بیعت نمایند منظورشان آن بود که آنحضرت هم برویه سه خلیفه پیش از خود رفتار کند، پس آن بزرگوار برای اتمام حجت و اینکه بدانند او بر خلاف سنت

وسیرهٔ پیغمبر اکرم کاری انجام ندهد و آنها نقض بیعت خواهند نمود ، این سخنان را فرمود ، بنا براین درست نیست که گفته شود : اگر آنحضرت از جانب رسول خدا بخلافت نصب گردید و در حقیقت امامت و امارت از آنِ او و قیام بآن برایش واجب بود ، چگونه استعفا مینمود . چون امام علیه السلام میدانست که بالأخره ایشان دست از عهد و پیمان برداشته و بااو همراه نخواهند بود ، از اینرو میفرماید :) ما بکاری اقدام مینمائیم که آنرا روها و رنگهای گوناگون است (بمشکلاتی برخواهیم خورد « از قبیل جنگ با ناکثین یعنی طلحه و زبیر و سایر اصحاب جمل که پیمان خود را شکستند ، و با قاسطین یعنی معاویه و لشکر شام که با آنحضرت یاغی شدند ، و با مارقین یعنی خوارج نهروان که کافر شدند » بطوری) که دلها بر آن استوار نیست (مردم در این پیش آمدها شکیبائی ندارند) و عقلها زیر بار آن نخواهند رفت (بلکه انکار خواهند نمود)[۲] آفاق را ابر سیاه (ظلم و ستم و بدعت) فرو گرفته (خورشید حق و حقیقت زیر آن پنهان گشته) و راه روشن (حقیقت احکام اسلام) تغییر یافته [۳] ، و بدانید اگر من دعوت (بیعت) شما را بپذیرم طبق آنچه خود میدانم رفتار خواهم نمود (شما را بر مرکب حق سوار نموده در راه راست سوق میدهم و بر خلاف رضا و خوشنودی خدا و رسول سخنی نگفته قدمی برنمیدارم) و (اگر خلافت را قبول کرده سوار بر کار شوم) بسخن گوینده (ای که گفتارش بر وفق خواهش نفسانی و بر خلاف شرع بوده) و بسرزنش توبیخ کننده (ای که مرا ملامت کند که چرا برویّهٔ خلفای پیش رفتار نمیکنم) گوش نمیدهم [۴] ، و اگر مرا رها کنید (و بخلافت نگمارید) مانند یکی (از افراد) شما هستم و شاید بسخنان شما (در باب رفتار با والی و خلیفهٔ ناحق) بیشتر گوش دهم (و از حقوق آنان دفاع نمایم) و فرمان کسی را که شما او را بر کار خویش والی و زمامدار قرار میدهید (اگر دستورش مطابق دستور اسلام باشد) بهتر انجام دهم (بنا براین)[۵] وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از اینکه امیر و زمامدار باشم (خلاصه حضرت اتمام حجت میفرماید که بعد از بیعت کردن ایشان اگر بر خلاف خواهشهای آنان رفتار نمود ایراد نکنند که ما نمیدانستیم چنین رفتار مینمائی وگرنه با تو بیعت نمینمودیم) .

(٩٢) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[1] أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِئَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا، وَاشْتَدَّ كَلَبُهَا، فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي [2]، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِئَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاخِ رِكَابِهَا وَمَحَطِّ رِحَالِهَا وَمَنْ يُقْتَلُ مِنْ أَهْلِهَا قَتْلًا وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا [3]، وَلَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِي وَنَزَلَتْ بِكُمْ كَرَائِهُ الْأُمُورِ وَحَوَازِبُ الْخُطُوبِ لَأَطْرَقَ كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ وَفَشِلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْؤُولِينَ، وَذَلِكَ إِذَا قَلَصَتْ حَرْبُكُمْ، وَشَمَّرَتْ عَنْ سَاقٍ، وَكَانَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضِيقًا تَسْتَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ، حَتَّى يَفْتَحَ اللهُ لِبَقِيَّةِ الْأَبْرَارِ مِنْكُمْ [4]. إِنَّ الْفِتَنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ، يُنْكَرْنَ مُقْبِلَاتٍ وَيُعْرَفْنَ مُدْبِرَاتٍ، يَحُمْنَ حَوْمَ الرِّيَاحِ يُصِبْنَ بَلَدًا، وَيُخْطِئْنَ بَلَدًا [5]. أَلَا وَإِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ

بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خُطَّتُهَا، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا [٦] وَايْمُ اللهِ لَتَجِدُنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوْءٍ بَعْدِي كَالنَّابِ الضَّرُوسِ، تَعْذِمُ بِفِيهَا وَتَخْبِطُ بِيَدِهَا وَتَزْبِنُ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ، وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصْحِبِهِ [٧] تَرِدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَّةً، وَقِطَعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارُ هُدًى وَلَا عَلَمٌ يُرَى، نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ، وَلَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ [٨] ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ بِمَنْ يَسُومُهُمْ خَسْفًا، وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا، وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ، لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَلَا يُحْلِسُهُمْ إِلَّا الْخَوْفَ [٩] فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ بِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لَوْ يَرَوْنَنِي مَقَامًا وَاحِدًا وَلَوْ قَدْرَ جَزْرِ جَزُورٍ لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونَنِيهِ ۔

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (که پس از خاتمه جنگ نهروان فرموده و از خطبه های مشهوره آن بزرگوار میباشد که در آن فضائل و مناقب خود را شرح داده و برای جهّال و غافلین مقام و منزلت خویش را بیان کرده تا بدستور او رفتار نموده امر و فرمانش را پیروی نمایند ، و بعد از آن از فتنه و فساد بنی امیّه و سختیهائی که در زمان سلطنت و پادشاهی هر یک از آنها بمردم وارد شده و انقراض دولت آنان خبر داده) :

[1] پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیغمبر اکرم ، ای مردم من چشم فتنه و فساد را کور کردم (با طلحه و زبیر و پیروانشان در جنگ جمل و با معاویه و لشگرش در جنگ صفّین و با خوارج در نهروان جنگیده نگذاشتم فسادشان عالم گیر گردد) و غیر از من کسی بر (دفع) آن فتنه و فساد جرأت نداشت ، پس از آنکه تاریکی آن موج زده و سختی آن رو بافزونی نهاده بود (همه جا را فتنه فرا گرفته هیچکس نمیدانست چه باید کرد ، زیرا اهل اسلام حکم جنگیدن با اهل قبله را از آن پیش ندانسته جرأت بر آن نداشتند ، چنانکه ابن عمر و سعد ابن مالک و ابوموسی و مانند ایشان از آنحضرت کناره کرده گفتند : از این فتنه ای که در میان مسلمانان واقع شده اجتناب و دوری سزاوار است) پس (چون بهمه چیز دانا هستم احکام و مسائل دین خود را) از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید ، و (بحکم عقل و نقل جرأت نیست کسی را جز علیّ ابن ابیطالب و ائمّه طاهرین علیهم السّلام که در بالای منبر بگوید : فَاسْئَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید . زیرا پرسشها بسیار و گوناگون است ، بعضی راجع بمعقول و برخی مربوط بمنقول و دسته ای در باب عالم شهود و پاره ای در باره عالم غیب و همچنین راجع بگذشته و یا آینده و یا زمان حال باشد ، و ممکن نیست کسی بتواند این پرسشها را پاسخ گوید مگر کسیکه از جانب خداوند تأیید شده و از منبع علم و حکمت و سرچشمه کمال و معرفت ، علوم اوّلین و آخرین را آموخته باشد) [2] سوگند بآن کسیکه جانم بدست قدرت او است از این زمان تا قیامت چیزی (خبری) را از من سؤال نمیکنید و از گروهیکه صد کس (کمتر یا بیشتر) را هدایت نمایند و صد کس را گمراه سازند (مردمیکه زیادار شوند و سبب رستگاری یا گمراهی گردند) پرسش نمینمائید مگر آنکه بشما خبر

میدهم (پیش گوئی میکنم) از خواننده و جلودار و راننده (زمامداران) آن گروه (مانند ساربانان که شتران را هر کجا بخواهند میکشانند) و از جای فرود آمدن و بارگیری (محل اجتماع) ایشان و از کسیکه از آنان کشته میشود و آنکه از آنها میمیرد ۳ و اگر مرا نیابید (میان شما نباشم) و پیش آمدهای بد و کارهای دشوار بر شما فرود آید بسیاری از سؤال کنندگان (بسبب حیرانی بسیار) سر در پیش خواهند افکند (و خاموش بوده راه نجات از آن پیش آمدها و کارهای دشوار را نمیابند) و بسیاری از پاسخ دهندگان (بسبب جهل و نادانی از پاسخ گفتن ترسناک (و عاجز) باشند، و این در وقتی است که جنگ بسیار میان شما واقع گشته و (فتنه و فساد آن) سخت گردد، و (بسبب گرفتاری و بیچارگی) دنیا بر شما تنگ شود که روزهای بلاء (مدت سختی) را دراز شمارید (هر ساعتی را روزی یا بیشتر پندارید) تا اینکه خداوند نیکوکاران از شما را فتح و فیروزی دهد ۴ هرگاه فتنه‌ها (بمردم) رو آورد (باطل بحق و فساد بصلاح اشتباه میشود، و هنگامیکه از بین برود (و فتنه جویان مضمحل و نابود شوند، مردم را بباطل و فساد آگاه سازد (آنگاه بحق و صلاح پی برده بجهل و نادانی خود اعتراف نمایند، زیرا) چون فتنه‌ها رو آورد (نادرستیهای آنها) معلوم نیست، و چون پشت گرداند (از بین برود) شناخته شود (مادامیکه فتنه و فساد برپا است حق ناپیدا است و چون آتش آن فرو نشیند حق آشکار گردد) فتنه‌ها (درهمه جا) مانند دور زدن بادها دور میزنند، بشهری میرسد و از شهری میگذرد (فتنه جویان همه جا مشغول فساد و تباهکاری میباشند، گاهی مردم شهری با تش آنان سوخته گاهی از آن شهر گذشته مردم شهر دیگری را میسوزانند).

۵ آگاه باشید ترسناکترین (بزرگترین و سخت‌ترین) فتنه‌ها بر شما بنظر من فتنه بنی امیه است (حرمت رسول خدا را هتک کرده سبطین آن بزرگوار امام حسن و امام حسین «علیهما السلام» را بقتل رسانده خانه خدا را خراب نموده هشتاد سال بر روی منابر اسلام نسبت بامیرالمؤمنین جسارت نمودند و مردم را بدوری جستن از آنحضرت وادار کرده هر کس زیر بار این کار زشت نرفته او را کشته یا از شهرها بیرون کرده خانه‌اش را خراب و ویران میساختند و سنت را بدعت و بدعت را سنت میدانستند) پس آن فتنه‌ای کور و تاریک است (راه صلاح و رستگاری در آن گمشده و زیانش در دین و دنیا هویدا است)

حکومت و سلطنت آن همه جا را فرا گیرد و بلاء و سختی آن مخصوص (پرهیزکاران و شیعیان) است، هر کسیکه در آن فتنه بینا باشد (باکارهای زشت بنی امیّه مخالفت نماید) بلاء و سختی باو روآورد، و کسیکه نابینا باشد (بکارهای زشت آنان ایراد نکرده اوامر و نواهی آنهارا پیروی کند) بلاء از او دور (در رفاه و آسایش) است ۶ سوگند بخدا بعد از من بنی امیّه برای شما زمامداران بدی خواهند بود، مانند شتر پیر لگدانداز بدخوکه (هنگام دوشیدن دوشنده را) بدهانش گاز میگیرد، و بدستش (بر سراو) کوبیده بپایش لگد زند و از دوشیدن شیر جلوگیری نماید (خلاصه نیکان را اذیّت و آزار رسانیده میکشند و از بیت المال مسلمین چیزی بمستحقین نمیدهند) همواره بر شما تسلّط دارند تا از شما کسیرا (روی زمین) باقی نگذارند مگر اینکه برای آنان سود داشته یا زیان بایشان وارد نیاورد (از آنها پیروی کند یا لااقل برخلاف مقاصدشان سخنی نگفته قدمی برندارد) و همواره بلاء و تسلّط آنان (برشما) برقرار است بطوریکه انتقام گرفتن یکی از شما از ایشان مانند انتقام گرفتن غلام از آقای خود و تابع از متبوعش میباشد (زیردست و مانند بندهٔ زرخرید آنان هستید که نمیتوانید از حقوق خویش دفاع کنید) ۷ فتنه و فساد ایشان بدمنظر و ترسناک و بروِیّه مردم زمان جاهلیّت (که بجنگ و خونریزی و غارت و دزدی و بی عفّتی عادت داشتند) بر شما وارد میگردد، و نیست علامتی از هدایت و رستگاری در آن فتنه و نه نشانه ای که (راه حقّ بآن) دیده شود، ما اهل بیت از گناه آن فتنه ها خواهیم رست (از رویّهٔ فتنه جویان بیزاری جسته طبق دستور خداوند متعال رفتار خواهیم نمود) و در آن اوقات نمیتوانیم (کسیرا آشکار براه حقّ) دعوت نمائیم ۸ سپس خداوند آن فتنه ها را از شما دور گرداند مانند جدا کردن پوست از گوشت بوسیلهٔ کسیکه (بنی العبّاس) بایشان ذلّت و خواری میرساند و بجبر آنهارا (باطراف) سوق داده و از جام پر (از بلاء و مصیبت) آب میدهد، بجز زخم شمشیر چیزی بآنها نبخشد و بجز خوف و ترس چیزی نپوشاند ۹ پس در آن هنگام (که دولت بنی امیّه منقرض گشت همهٔ آنان ضعیف و ناتوان و خوار شدند) قریش آرزو دارند که دنیا و آنچه در آن است از دست داده بجای آن یکبار مرا

ببینند هر چند بقدر کشتن شتری (ساعتی) باشد تا از ایشان بپذیرم تمام آنچه را که امروز بعضی از آنرا خواستارم و بمن نمیدهند (اگر قریش یعنی بنی امیّه بعد از همۀ سختیها و هرج و مرج و درماندگی و ذلّت و بیچارگی که از بنی العبّاس بدیدند آنحضرت را مییافتند در پای او افتاده زاری مینمودند تا خلافت و حکومت ایشان را قبول فرموده زنگ ظلم و ستم و فتنه و فساد را از جهان بزداید، و شاید بر این گفتار آنستکه تاریخ نویسان نقل کرده اند و مشهور است: مروان ابن محمّد آخرین پادشاه بنی امیّه هنگامیکه در لشکر خراسان عبد الله ابن محمّد ابن علیّ ابن عبد الله ابن عبّاس را که پیشوای لشکر بود دید، گفت: ای کاش بجای این جوان علیّ ابن ابیطالب در زیر این بیرق پیشوای لشکر بود).

(۹۳) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ:

فَتَبَارَكَ اللّٰهُ الَّذِي لاَ يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَ لاَ يَنَالُهُ حَدْسُ الْفِطَنِ، الْأَوَّلُ الَّذِي لاَ غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِيَ، وَ لاَ آخِرَ لَهُ فَيَنْقَضِيَ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (که بعضی از اوصاف خداوند را یادآوری نموده و انبیاء و اولیاء را ستوده و در آخر مردم را پند و اندرز داده):

برتر از هر چیز خداوندی است که همّتهای بلند او را ادراک نکرده و زیرکیهای هوشمندان باو نمیرسند (بکنه حقیقت ذاتش پی نبرند، زیرا بحدّی محدود نیست که بتوان او را ادراک نمود) اوّلی است که پایانی برای او نیست تا بنهایت رسد (مبدء اشیاء است، نه اوّلی که او را آخر باشد) و نه آخری است او را که تمام شود (مرجع اشیاء است، نه آخری که او را اوّلی باشد، زیرا اوّل و آخر بودن و غایت و نهایت از لوازم جسم است و او سبحانه از آن مبرّی است).

منها [١]

في وصف الأنبياء :

فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ ، وَأَقَرَّهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ ، تَنَاسَخَتْهُمْ كَرَائِمُ الْأَصْلَابِ إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَرْحَامِ ، كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلَفٌ قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللهِ خَلَفٌ ؛ حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللهِ سُبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبِتاً ، وَأَعَزِّ الْأَرُومَاتِ مَغْرِساً ، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءَهُ ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَنَاءَهُ ؛ عِتْرَتُهُ خَيْرُ الْعِتَرِ ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسَرِ ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ ، نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ ، لَهَا فُرُوعٌ طِوَالٌ ، وَثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ ؛ فَهُوَ إِمَامُ مَنِ اتَّقَى ، وَبَصِيرَةُ مَنِ اهْتَدَى ، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْءُهُ ، وَشِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ ، وَزَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ ، وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ ، وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ ؛ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَهَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ ، وَغَبَاوَةٍ مِنَ الْأُمَمِ .

قسمتی از این خُطبه در بارهٔ پیغمبران (و پیغمبر اکرم و ائمّهٔ اطهار عَلَیهِمُ السَّلام) است :
۳ خداوند پیغمبران را در برترین امانتگاه (صُلب پدران) امانت نهاد ، و در بهترین جایگاه (رَحِم مادران) قرار داد ، و آنان را از صُلبهای نیکو بر حمهای پاک و پاکیزه اِنتقال داد (پدر و مادر پیغمبران از حضرت آدم عَلَیهِ السَّلام تا خاتَمُ النَّبِیّین صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ خداپرست بوده بشرک و کفر آلوده نگشته در زناشوئی برخلاف شَرع و دستورِ الهی رفتار ننمودند) هرگاه یکی از ایشان از دُنیا میرفت دیگری بعد از او برای نشر دین خدا بجای او قیام مینمود (بتبلیغ احکام الهی مشغول میگشت) ۴ تا اینکه مَنصِب نُبُوَّت و پیغمبری از جانب خداوند سُبحان بحضرت مُحمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ رسید ، پس آنحضرت را از نیکوترین معدنها (صُلبهای پیغمبران پیش) رویانید ، و در عزیزترین اَصلها (رَحِمها) غَرس نمود (و آن بزرگوار را) از شَجَره‌ای (نَسل حضرت ابراهیم عَلَیهِ السَّلام) که پیغمبرانش را از آن آشکار نمود و امین‌های (بروحی) خود را از آن برگزید (بوُجود آورد) ۵ خاندان او بهترین خاندانها و خویشان او بهترین خویشان و شَجَرهٔ او بهترین شَجَره‌ها است (آنحضرت از جمیع پیغمبران اَفضل میباشد) که در حَرَم روئیده و در (بوستان) مَجد و شَرافت قدکشیده (در مکّهٔ مُعظّمه بدُنیا آمده و تربیت شده) آن شَجَره را شاخه‌های دراز (ائمّهٔ اِثنی عشر) و میوه‌ای است که دست هر کس بآن نرسد ۶ پس آنحضرت پیشوای پرهیزکاران و روشنی دیدهٔ بینایان و چراغی است درخشان و ستاره‌ای است که نور از آن ساطع است و آتش زنه‌ای که شُعلهٔ آن برق میزند ، روش او استقامت و طریقهٔ اش هدایت و راهنمائی است ، و سخن او جداکنندهٔ (حق از باطل) و حُکم و فرمانش بعدل و درستکاری است ۷ هنگامی آن بزرگوار برسالت و پیغمبری مبعوث شد که مدّتها بود کسی برسالت نیامده و مردم در انجام وظیفه از راه حق منحرف و امّتهای پیغمبران پیش در غفلت و نادانی سرگردان بودند (حق تعالی آنان را بمبعوث شدن آنحضرت هدایت کرده از ضلالت و گمراهی نجات داد) .

۸ إِعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ ۹ وَأَنْتُمْ فِي دَارِ مُسْتَعْتَبٍ عَلَى مَهَلٍ وَفَرَاغٍ، وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ، وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

(بندگان خدا) ۸ خدا شما را رحمت کند عمل کنید بر (رویّه) نشانه های آشکار (ائمّهٔ دین علیهم السّلام، زیرا آنان نشانه و چراغ هدایت و رستگاری میباشند در تاریکی ضلالت و گمراهی) پس راه (دین) روشن و هویدا است که (شما را) بدار السّلام (بهشت جاودانی) دعوت میکند ۹ و شما در سرائی هستید که رضاء و خوشنودی حقّتعالی را (بکردار نیکو) از روی فراغت میتوان بدست آورد (پس تا در این جهانید و فرصت دارید بهشت جاویدان را اندوخته نمائید) و در جائی میباشید که نامه ها (ی اعمال) باز است (هنوز بسته نشده و مهر بر آن ننهاده اند) و قلمها (ی نویسندگان کردارتان برای ضبط آنها) در کار و بدنها صحیح و سالم است و زبانها گویا است و توبه و بازگشت (از کردار زشت) پذیرفته، و کردارها (ی نیک) قبول میشود (پس وقت را غنیمت شمرده فرصت را از دست نداده تا میتوانید کاری بکنید که رضا و خوشنودی خدا را بدست آورید، زیرا بعد از بیرون رفتن جان از بدن کاری انجام نمیتوان داد که رضاء و خوشنودی خداوند سبحان بدست آید، چنانکه در قرآن کریم س (۳۰) ی (۵۷) میفرماید: فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ یعنی روز رستخیز عذرخواهی کسانیکه ستم کرده کافر گشتند بدستور الهی رفتار ننمودند سودی ندارد، و نه ایشان را راهی است که موجب رفع عذاب گردد. زیرا آنجا دار تکلیف و انجام وظیفه نیست، بلکه جای حساب و بازپرسی است).

(۹۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[1] بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضُلَّالٌ فِي حَيْرَةٍ ، وَخَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ [2] قَدِ اسْتَهْوَتْهُمُ الْأَهْوَاءُ ، وَاسْتَزَلَّتْهُمُ الْكِبْرِيَاءُ ، وَاسْتَخَفَّتْهُمُ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ ، حَيَارَى فِي زِلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ ، وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ [3] فَبَالَغَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي النَّصِيحَةِ ، وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در وصف پیغمبر اکرم) :

[1] خداوند متعال حضرت رسول را به پیغمبری فرستاد هنگامی که مردم (از راه حق) گمراه شده (در کار خویش) سرگردان بودند ، و در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم مینهادند [2] هواها و آرزوها (ی بیجا) ایشانرا دستگیر کرده ، و کبر و نخوت آنانرا باشتباهکاری واداشته ، و جهل و نادانی آنها را سبکسر و نفهم نموده بود در حالتیکه پریشان حال و در کار خویش مضطرب و نگران و مبتلی بنادانی بودند [3] پس حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نصیحت (ایشان) کوشش فرمود ، و گذشت در راه راست ، و بسوی حکمت و دانش و پند نیکو (آنها را) دعوت نمود (تا از بدبختی رهائی یافته سعادت دنیا و آخرت را بدست آورند) .

---

(۹۵) وَمِنْ أُخْرَى :

[1] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ [2] وَالظَّاهِرِ فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ ، وَالْبَاطِنِ فَلَا شَيْءَ دُونَهُ .

از خطبه های دیگر (آنحضرت علیه السّلام) است (در حمد و ثنای الهی و وصف حضرت رسول - صلی الله علیه و آله) :

۱ سپاس خداوندی را سزا است که اوّل (و مبدء همهٔ اشیاء) است، پس چیزی پیش از او نبوده، و آخر (و مرجع همهٔ مخلوقات) است، پس چیزی بعد از او نمیباشد ۲ و (بسبب آیات و نشانه ها) ظاهر و هویدا است، پس چیزی آشکارتر از او نیست و (کنه ذات او) مخفی و پنهان است، پس چیزی ناپیداتر از او نیست (و بعبارت دیگر:) ظاهر و توانا است، پس چیزی فوق او نیست (همهٔ اشیاء مقهور قدرت و توانائی او هستند) و باطن و دانا بجزئیات اشیاء است، پس چیزی از او (باشیاء) نزدیکتر نیست.

منها

فی ذکر الرّسول صلّی الله علیه و آله:

۲ مُسْتَقَرُّهُ خَیْرُ مُسْتَقَرٍّ، وَ مَنْبِتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِی مَعَادِنِ الْکَرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ السَّلَامَةِ ۴ قَدْ صُرِفَتْ نَحْوَهُ أَفْئِدَةُ الْأَبْرَارِ، وَ ثُنِیَتْ إِلَیْهِ أَزِمَّةُ الْأَبْصَارِ ۵ دَفَنَ اللهُ بِهِ الضَّغَائِنَ، وَ أَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلَّفَ بِهِ إِخْوَاناً، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَاناً، أَعَزَّ بِهِ الذِّلَّةَ، وَ أَذَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ ۶ کَلَامُهُ بَیَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

قسمتی از این خطبه در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد :

۳ قرارگاه او (مکّهٔ معظّمه که در آنجا برسالت مبعوث گردید) بهترین قرارگاه، و جای نموّ او (مدینهٔ طیّبه که در آنجا احکام الهی را منتشر نمود) شریفترین جا است (و آن بزرگوار) در

کانهای کرامت و بزرگواری (اصلاب شامخة و ارحام مطهّرة) و آرامگاههای سلامت (که از هر عیب و نقص ظاهری و باطنی منزّه و مبرّی بوده روئیده شده است) [۴] دلهای نیکوکاران شیفتۀ او گشت، و زمام چشمها (ی خردمندان) بسوی او خیره شد (تا ببینند در ضلالت و گمراهی جهل و نادانی که سرتاسر جهان را فرا گرفته چه میکند، دیدند) [۵] خداوند بوسیلۀ آنحضرت کینه های دیرینه را نابود ساخت (از میان مردم برداشت) و آتش دشمنیها را خاموش نمود، و میان برادران ایمانی را (مانند امیر المؤمنین و سلمان) الفت و دوستی انداخت، و میان خویشان (مانند حمزة و ابی لهب بسبب اسلام و کفر) جدائی افکند، و بواسطۀ ظهور و پیدایش آن بزرگوار ذلّت و بیچارگی مؤمنین را بعزّت و سروری و برتری و بزرگی و کفّار را به نکبت و بدبختی مبدّل نمود [۶] سخن او بیان و خاموشیش زبان بود (چون سخن میفرمود احکام الهی را بیان میکرد، و چون گفتار و کرداری دیده خاموش میماند دلیل بر صحّت و درستی و مباح بودن آن بود).

(۹۶) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] وَ لَئِنْ أَمْهَلَ اللّٰهُ الظّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ، وَ هُوَ لَهُ بِالْمِرْصادِ عَلَىٰ مَجازِ طَرِيقِهِ، وَ بِمَوْضِعِ الشَّجَىٰ مِنْ مَساغِ رِيقِهِ [۲] أَما وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَظْهَرَنَّ هٰؤُلاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أَوْلىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَ لٰكِنْ لِإِسْراعِهِمْ إِلىٰ باطِلِ صاحِبِهِمْ وَ إِبْطائِكُمْ عَنْ حَقِّي [۳] وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَمُ تَخافُ ظُلْمَ رُعاتِها، وَ أَصْبَحْتُ أَخافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي [۴] اسْتَنْفَرْتُكُمْ لِلْجِهادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَ أَسْمَعْتُكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتُكُمْ سِرّاً وَ جَهْراً فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا،

وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا ، أَشُهُودٌ كَغُيَّابٍ ؟ وَعَبِيدٌ كَأَرْبَابٍ ؟! أَتْلُو عَلَيْكُمُ الْحِكَمَ فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا ، وَأَعِظُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا ، وَأَحُثُّكُمْ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتِي عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِيَ سَبَا ! تَرْجِعُونَ إِلَى مَجَالِسِكُمْ، وَتَتَخَادَعُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ ، أُقَوِّمُكُمْ غُدْوَةً وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً كَظَهْرِ الْحَنِيَّةِ ، عَجَزَ الْمُقَوِّمُ ، وَأَعْضَلَ الْمُقَوَّمُ . أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ ، الْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ الْمُبْتَلَى بِهِمْ أُمَرَاؤُهُمْ ، صَاحِبُكُمْ يُطِيعُ اللهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَهُ، وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعْصِي اللهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ ! لَوَدِدْتُ وَاللهِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ صَارَفَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالدِّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشَرَةً مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلاً مِنْهُمْ . يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ مُنِيتُ مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَاثْنَتَيْنِ : صُمٌّ ذَوُو أَسْمَاعٍ ، وَبُكْمٌ ذَوُو كَلَامٍ ، وَعُمْيٌ ذَوُو أَبْصَارٍ ، لَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ الْبَلَاءِ . تَرِبَتْ أَيْدِيكُمْ يَا أَشْبَاهَ الْإِبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا ، كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ . وَاللهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُ أَنْ لَوْ حَمِسَ الْوَغَى ، وَحَمِيَ

اَلضِّرَابُ ، قَدِ انْفَرَجْتُمْ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنْ قُبُلِهَا ، وَإِنِّي لَعَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي ، وَمِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي ، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً [۱۲] انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمْتَهُمْ ، وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ ، فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى ، وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى ، فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا ، وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا ، وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا ، وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا ، [۱۳] لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَمَا أَرَى أَحَداً مِنْكُمْ يُشْبِهُهُمْ ، لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً ، وَقَدْ بَاتُوا سُجَّداً وَقِيَاماً ، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ ، وَيَقِفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ ، كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكَبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ ! [۱۴] إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبُلَّ جُيُوبَهُمْ ، وَمَادُوا كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است

(در اینکه ستمگر بالآخره کیفر خواهد دید وخداوند از او باز خواست خواهد نمود ، سپس لشگر خویش را برای سهل انگاری در جنگیدن با معاویه ولشگر او توبیخ وسرزنش میفرماید) :

۱- اگر خداوند ستمگر را مهلت دهد هرگز از مؤاخذه و بازپرسی از او نمیگذرد، و در بین راهش و جای غم و اندوه گلوگیر که نگذارد آب دهان فرو دهد (در سختیهای دنیوی یا موقع سختیهای مرگ) در کمین گاه است (گویا سر راه بر او گرفته تا در وقت مقتضی او را بکیفر رساند) ۲- آگاه باشید سوگند بآن کسیکه جان من بدست قدرت و توانائی او است این گروه (لشکر شام) بر شما غلبه خواهند نمود، نه از برای آنکه آنها از شما بحق سزاوارترند، بلکه از جهت عجله ایشان است برای بدست آوردن باطل (انجام فرمان) امیرشان (معاویه) و دیر جنبیدن شما برای حق من (خلاصه سبب غلبه آنان اتفاق و پیروی از رئیسشان است و شکست شما بر اثر نفاق و اختلاف و نافرمانی از امیرتان میباشد، پس مدار فتح و فیروزی در جنگ و در هر امری اتفاق و اجتماع بر انجام فرمان رئیس و بزرگ قوم است، نه بر درستی و نادرستی عقیده و ایمان که اگر چنین بود هرگز اهل شرک بر اهل توحید ظفر نمییافتند در صورتیکه می بینیم بسیار از کفار و منافقین بر مسلمین و مؤمنین در کارها غلبه و پیشروی دارند) ۳- و هر آینه امتها و رعیتها (ی هر پادشاه و امیری) شب را صبح میکنند در حالیکه از ستم رؤسای خود ترس دارند (که مبادا بواسطه نافرمانی آنان را کیفر دهد و از این جهت همواره مطیع و فرمانبردار رؤسای خویش بوده و در هر امری پیش میروند) و من شب را صبح میکنم در حالیکه از ستم رعیت خود ترس دارم (چون از خدا میترسم و بر ایشان ستم روا ندارم آنها بر من ستم کرده سخنم را گوش نمیدهند) ۴- شما را برای رفتن بجهاد و جنگیدن با دشمن طلبیدم نرفتید، و (سود رفتن و زیان نرفتن بکارزار را) گوشزد شما نمودم نشنیدید، و در نهان و آشکار شما را دعوت کردم اجابت نکردید، و پند و اندرز دادم نپذیرفتید، آیا شما با اینکه حاضر هستید مانند غائبین بوده که در اینجا نیستند؟ (و سخنانم را نشنیده از پند و اندرز من بهره نمیبرند) و آیا شما با اینکه غلامان و رعیت هستید مانند خواجگان و رؤسا میباشید؟ (خود را صاحب رأی دانسته فرمان امام خود را نمیبرید) ۵- حکمتها (و سخنانیکه بزرگی و خوشبختی دنیا و آخرت را در بر دارد) برای شما میگویم (مانند حیوان وحشی) از آنها رم میکنید، و شما را با اندرز نیکو پند میدهم از آن دوری میجوئید (نمی پذیرید) و شما را بر جهاد ستمکاران (اهل شام) ترغیب میکنم بسخنم بآخر نرسیده همه تان را مانند پراکندگی فرزندان سبا پراکنده می بینم

(سبا نام قبیله‌ای بود از اولاد سبا ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان که چون پیغمبران را تکذیب کردند
خداوند آب را بر آنها مسلّط نمود که خانه‌ها و بوستانهاشان را غرق کرد و ایشان در شهرها پراکنده گشتند، و تفرّقه
آنان در میان عرب ضرب‌المثل شد که هر پراکندگی سخت را به أیادی سبا تشبیه مینمایند) [4] مجالس خود
باز میگردید (رفت و آمد میکنید) و یکدیگر را به پندهای خویش گول میزنید (هر یک بدیگری میگوید
چنین و چنان باید کرد و خود برای انجام آن قدمی برنمیدارد) در هر بامداد شما را (همچون چوب شمشاد)
راست میگردانم (برای جنگیدن با دشمن آماده میشوید) و شب بسوی من باز میگردید مانند
پشت کمان کج شده (از رفتن بکارزار خودداری میکنید) اندرز دهنده ناتوان شد، و
شنونده کار را مشکل پنداشت (پس از این، پند من در شما با این رفتار اثری ندارد) [7] ای کسانیکه
بدنهاشان حاضر و عقلهاشان ناپیدا و اندیشه‌هاشان گوناگون است (در یکجا گرد آمده
دستور عقل را پیروی ننموده هر یک در امور اندیشه نادرست خود را بکار برد) بسبب (نفاق و دوروئی
و اختلاف آراء) ایشان رؤسای آنها (بفتنه و فساد) مبتلی و گرفتار هستند، امیر شما
(امام علیه السّلام) خدا را اطاعت و پیروی میکند و شما دستور او را رفتار نمیکنید،
و رئیس اهل شام (معاویه) معصیت و نافرمانی خدا میکند و آنان مطیع او هستند، [8]
سوگند بخدا دوست دارم که معاویه درباره شما با من داد و ستد کند مانند داد و ستد صرّاف
که یکدینار طلا (مساوی با ده درهم نقره) بدهم و یک درهم نقره بگیرم، ده نفر از شما را از من
بگیرد و یک نفر از لشگریانش را بدهد [9] ای اهل کوفه از (رفتار) شما بسه چیز (که در شماست)
و دو چیز (که اصلاً در شما یافت نمیشود) بغم و اندوه مبتلی شده‌ام (امّا آن سه چیز که در شما هست
اوّل:) با اینکه گوش دارید، کر هستید، و (دوّم:) با اینکه گویائید، گنگید، و
(سوّم:) با اینکه چشم دارید، کورید (حقّ را نمیشنوید و نمیگوئید و نمی‌بینید، با اینکه دارای
گوش و زبان و چشم هستید، و امّا آن دو چیز که در شما نیست، اوّل:) هنگام جنگ (و در رو
در کارزار) در راستی و ثبات قدم چون مردان آزاده نیستید (از ترس و ناامیدی خود را برابر
دشمن مانند عبد و غلام نشان داده دلیلی بر راستی و آزادگی ندارید) و (دوّم:) در بلاء و سختی برادران حقیقی مورد اطمینان

نیستید که دستهای شما خاک آلوده باد (بفقر و پریشانی مبتلی بوده خیر نبینید) [۱۰] ای کسانیکه
مانند شترهائی هستید که ساربانشان از آنها دور شده، اگر از سمتی گرد آیند از سمت دیگر
پراکنده گردند (پس پراکندگی شما از اطراف من طوری است که) [۱۱] سوگند بخدا گمان دارم که اگر جنگ
سخت شود و آتش زد و خورد شعله گیرد، از پسر ابیطالب جدا و پراکنده خواهید شد مانند جدا
شدن زن (هنگام زائیدن) از بچه در شکم خود (بعد از پراکندگی، جمع کردن شما ممکن نیست،
چنانکه برگشتن بچه بشکم مادر محال است) و (چگونه از اطرافم پراکنده شده دوری مینمائید، و گفتارم
را اطاعت و پیروی نمیکنید، درحالیکه) من از جانب پروردگارم (بر راستی و درستی خود)
حجت و گواه دارم، و بدستور پیغمبر خویش در راه راست سیر میکنم (از طرف آنحضرت بخلافت
منصوب گردیده ام) و برویه واضح و آشکار (آنچه که دین مقدس اسلام دستور داده) رفتار مینمایم
(و) راه حق را (از روی بینائی در میان راههای نادرست) پیدا نموده در آن میروم [۱۲] نگاه
کنید باهل بیت پیغمبر خود (امیر المؤمنین و فرزندان او) و از طریقه ایشان جدا نشده رفتارشان را
پیروی کنید که هرگز شما را از راه راست بیرون نمیبرند، و بهلاکت و گمراهی برنمیگردانند (آنان
بهترین خلق و سزاوار پیروی هستند، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۱۰ میفرماید: کُنتُم خَیرَ
أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ،
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ، مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ
یعنی شما اهل بیت محمد و پیروانتان بهترین مردم بوده اید که از عالم غیب بیرون آمده برگزیده شده اید تا امر
بمعروف و نهی از منکر کرده و بخدا ایمان آورید، و اگر اهل کتاب ایمان آورده پیروی شما نمایند برای آنها
از کفر بهتر است، بعضی از ایشان ایمان آوردند و بیشترشان فاسق مانده از راه حق بیرون رفته ایمان
نیاوردند. خلاصه پیروی از غیر آل محمد موجب ضلالت و گمراهی است) پس اگر ایشان (در موضوع
خلافت و یا جهاد و یا امر دیگری در خانه) نشستند (قیام ننمودند) شما (نیز در خانه) بنشینید
(از آنان پیروی نمائید) و اگر برخاستند (در کاری قیام نمودند) شما هم برخیزید (آنها را یاری همراهی
کنید) و از ایشان پیش نیفتید (برأی خود رفتار نکنید) که گمراه و سرگردان خواهید شد، و پس نمانید

(از اوامر و نواہیشان غفلت نمائید) کہ ہلاک و بیچارہ میشوید [۱۳] من اصحاب محمد صلی اللہ علیہ وآلہ را دیدم و یکی از شمار انمی بینم مانند ایشان باشید (زیرا) آنان صبح ژولیدہ مو وغبار آلودہ بودند، وشب را بیدار بسجدہ وقیام میگذراندند، میان پیشانیہا و رخسارہاشان نوبت گذاشتہ بودند (گاہی پیشانی وگاہی رخسار روی خاک مینہادند) واز یاد بازگشت (قیامت) مانند اخگر و آتشپارہ سوزان میایستادند (مضطرب و نگران بودند) گویا پیشانیہاشان بر اثر طول سجدہ مانند زانوہای بزہا (پینہ بستہ) بود! [۱۴] ہرگاہ ذکر خداوند سبحان بمیان میآمد از ترس عذاب وکیفر و امید ثواب و پاداش اشک چشمہاشان میریخت بطوریکہ گریبانہاشان تر میگشت ومیلرزیدند، چنانکہ درخت در روز وزیدن باد تند میلرزد •

(۹۷) وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَاللهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدَعُوا لِلهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحَلُّوهُ، وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلُّوهُ [۲] وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ، وَنَزَلَ بِهِ عَيْثُهُمْ، وَنَبَا بِهِ سُوءُ رَعْيِهِمْ، [۳] وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكٍ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَبَاكٍ يَبْكِي لِدُنْيَاهُ [۴] وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كَنُصْرَةِ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ، [۵] وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللهِ ظَنًّا، فَإِنْ أَتَاكُمُ اللهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَإِنِ ابْتُلِيتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ •

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در ابتلای مردم بظلم و ستم بنی اُمیّه):

۱- سوگند بخدا بنی اُمیّه (در زمان سلطنتشان) همواره ستم میکنند تا اینکه هیچ حرام خدا را باقی نگذارند مگر آنکه آنرا حلال گردانند، و عهد و پیمانی را (که با مسلمانان می بندند) رها نکنند مگر آنکه آنرا بجور میشکنند (بر خلاف عهد خود رفتار مینمایند، چنانکه معاویه با حضرت امام حسن عَلَیهِ السَّلام بر خلاف معاهده رفتار کرد) ۲- و تا اینکه باقی نماند خانه ای از گل ساخته شده ای و نه خیمه ای از پشم بافته بر پا گردیده ای (خلاصه هیچ شهر و ده و بیابانی نیست) مگر آنکه ظلم و ستم ایشان در آن داخل شده و افساد و تباهکاریشان آنرا فرا گرفته و بدی رفتارشان اهل آنرا پراکنده میسازد، ۳- و تا اینکه مردم (از شدّت ظلم و ستم آنها) دو دسته میشوند گریان: یکی برای دینش گریه میکند (که از ترس ایشان نمیتواند اظهار و بوظائف دینی عمل نماید) و دیگری برای دنیایش گریان است (که می بیند مالش را بغارت میبرند و توانائی جلوگیری ندارد) ۴- و تا اینکه یاری و خدمتگزاری یکی از شما برای یکی از آنان مانند خدمتگزاری غلام برای خواجه خود میشود که در حضور خواجه (از ترس) فرمان او برد، و در غیاب (جرأت نموده) از او بدگوئی کند، ۵- و تا اینکه (در مقام آزمایش معلوم شود که) بزرگترین شما در برابر فتنه و فساد ایشان کسی است که حُسن ظنّش بخدا بیشتر باشد (بجهت او تسلیم و راضی گردد) پس اگر خداوند شما را بسلامت گذراند (از آن فتنه و فساد رهائی یافتید) سپاسگزارید، و اگر (بمصیبت و سختی) گرفتار شدید صابر و شکیبا باشید، زیرا رستگاری برای متّقین و پرهیزکاران است (که در سختیها شکیبا هستند، و خداوند اجر و مزد آنانرا تباه نمینماید).

(۹۸) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱- نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ، وَ نَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ، وَ نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَدْيَانِ كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَبْدَانِ ۲-

عِبادَ اللهِ أُوصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهٰذِهِ الدُّنْيا التّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرْكَها ، وَالْمُبْلِيَةِ لِأَجْسامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجْدِيدَها ، فَإِنَّما مَثَلُكُمْ وَمَثَلُها كَسَفْرٍ سَلَكُوا سَبِيلاً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ ، وَأَمُّوا عَلَماً فَكَأَنَّهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ [۳] وَكَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْغايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْها حَتّى يَبْلُغَها ، وَما عَسى أَنْ يَكُونَ بَقاءُ مَنْ لَهُ يَوْمٌ لا يَعْدُوهُ [٤] ، وَطالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي الدُّنْيا حَتّى يُفارِقَها ، فَلا تَنافَسُوا فِي عِزِّ الدُّنْيا وَفَخْرِها ، وَلا تَعْجَبُوا بِزِينَتِها وَنَعِيمِها ، وَلا تَجْزَعُوا مِنْ ضَرّائِها وَبُؤْسِها ، فَإِنَّ عِزَّها وَفَخْرَها إِلَى انْقِطاعٍ ، وَإِنَّ زِينَتَها وَنَعِيمَها إِلَى زَوالٍ ، وَضَرّاءَها وَبُؤْسَها إِلَى نَفادٍ ، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيها إِلَى انْتِهاءٍ ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيها إِلَى فَناءٍ [۵] أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجَرٌ ؟ وَفِي آبائِكُمُ الْماضِينَ تَبْصِرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ؟! أَوَلَمْ تَرَوْا إِلَى الْماضِينَ مِنْكُمْ لا يَرْجِعُونَ ؟ وَإِلَى الْخَلَفِ الْباقِينَ لا يَبْقَوْنَ ؟ أَوَلَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيا يُمْسُونَ وَيُصْبِحُونَ عَلى أَحْوالٍ شَتّى : فَمَيِّتٌ يُبْكى وَآخَرُ يُعَزّى ، وَصَرِيعٌ مُبْتَلى ، وَعائِدٌ يَعُودُ ، وَآخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ ، وَطالِبٌ لِلدُّنْيا وَالْمَوْتُ

بِطَلَبِهِ ، وَغَافِلٌ وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ ، وَعَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي ؟؟ !!

۷ أَلَا فَاذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ ، وَمُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ ، وَقَاطِعَ الْأُمْنِيَاتِ ، عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ ، وَاسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ ، وَمَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَإِحْسَانِهِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در بی اِعتباری دُنیا و دل بستن بآن) :

۱ خداوند را بر نِعمَتهائی که عطا فرموده سپاسگزاریم و در کارهای خود از او یاری میطلبیم و سلامتی (از بیماری نادانی و گمراهی و نافرمانی) در دین و عقائد را از او درخواست مینمائیم (تا ما را بخود وانگذارد که از صِراط مُستَقیم و راه راست مُنحَرِف شویم) چنانکه سلامتی (از بیماریهای) بدن را از او میخواهیم .

۲ بندگان خدا شما را سفارش میکنم بترک این دُنیا که شما را (بالآخره) رها میکند (و در قیامت سودی برای شما ندارد) و اگرچه ترک آن میل نداشته اید (و نخواسته اید که شما را رها کند) و کالبدهای شما را کهنه کرده میپوساند اگرچه شما دوست دارید تازه بماند ، پس داستان شما و دنیا همچون داستان مُسافرینی است که براهی میروند و گویا (سُرعَت و تُند رویشان بجائی ماند که) راه را بپایان رسانده اند و نشانه ای را (که از دور نمایان است) مَنظُور خویش قرار داده بآن رسیده اند (تند گذشتن عُمر شما در این دُنیا بقسمی است که گویا بمنزل آخر که مرگ است رسیده اید) ۳ و چه بسیار اُمید وار است راننده ای که در صَدَد است مَرکَب خود را بمُنتَهی درجهٔ مسافتی که میتواند براند تا بمنظور خود برسد ، و بچه چیز اُمید دارد کسیکه بقاء و هستی او را روزی است که رها نمیکند او را و طَلَب کننده ای که با شتاب و تُندی او را میراند

تا اینکه از دنیا مُفارَقت نماید (انسان بچه چیزِ دنیا دل می بندد در حالیکه مرگ گریبان او را خواهد گرفت وراه فِرار ندارد) ۴ پس بعِزّت وارجمندی دنیا و فخر کردن در آن دل نبندید و بزیور و نِعْمَت آن فریفته نگشته خوشحال نشوید ، واز سختی ورنج آن فغان وزاری نکنید ، زیرا ارجمندی در دنیا و فخر کردن بآن از میان میرود ، وزیور و نعمت آن فانی میگردد ، وسختی ورنج آن تمام میشود ، و هر مُدّت وزَمانی در آن (چه خوش گذرد چه بد) پایان خواهد داشت ، و هر زنده ای در آن نابود خواهد شد (بمیرد ، پس خردمند کسی است که بدُنیائی که همه چیز آن مُوَقّتی است دل نبندد) ۵ آیا در آثار پیشینیان (که باقی مانده است) چیزی نیست که شما را (از کارهای ناپسندیده) باز دارد ، وآیا در گذشتن پدران شما (که مرده واثری از آنها باقی نمانده) عِبْرَت و پندی نیست ، اگر تعَقُّل واندیشه نمائید ؟ آیا ندیدید که گذشتگان از شما باز نمیگردند ، وجانشین های آنها که زنده هستند باقی نمیمانند ؟ ۶ آیا اهل دُنیا را بر حالات گوناگون نمی بینید که روز را بشب رسانده شب را صُبح مینمایند ؟ پس یکی مرده است که براو میگریند ، ودیگری را (درمُصیبت مرده) تَسلِیت میدهند ، ودیگری بیماری است برروی زمین افتاده (وبدَرد) گرفتار ، ودیگری بعِیادَت بیمار میرود ، ودیگری در حال جان دادن است ، ویکی خواهان دنیا است ومرگ در پی او است ، ودیگری (از حِساب و پرسش روز رستخیز) غافِل و بیخبر است وخدا از او غافِل نیست ، وبر اثر گذشته باقی مانده هم میگذرد (چنانکه پیشینیان دُنیا را بدرود گفتند دیگران هم میمیرند) .

۷ آگاه باشید در هنگام شتاب بانجام کارهای زشت مرگ را بیاد آورید که لذّتها وخوشیها را ویران میکند وعَیشها را بهم میزند وآرزوها را قطع مینماید ۸ واز خداوند یاری طَلَبید (توفیق بخواهید آماده بودن) برای بجا آوردن حق واجب او (طاعات و عِبادات) و (شکر وسپاس از) بسیاری نِعْمَتها واِحسان ونیکوئیهایش که بشمار درنیاید .

(۹۹) وَمِنْ أُخْرَى :

الْحَمْدُ لِلّٰهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ، نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا، وَبِذِكْرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا، وَخَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ: مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقَ، وَمَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ، دَلِيلُهَا مَكِيثُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعٌ إِذَا قَامَ. فَإِذَا أَنْتُمْ أَلَنْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ، وَأَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ، جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ، فَلَبِثْتُمْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللّٰهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللّٰهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ نَشْرَكُمْ. فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ بِهِ إِحْدَى قَائِمَتَيْهِ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى وَتَرْجِعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا.

أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ: إِذَا خَوَى نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلَتْ مِنَ اللّٰهِ فِيكُمُ الصَّنَائِعُ، وَأَرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.

از خطبه های دیگر (آنحضرت عَلَیهِ السَّلام) است (اشاره بکشته شدن خود و آمدن حضرت صاحب الزّمان «عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ» که از جمله اخبار غیبیّه میباشد):

۱ سپاس خداوندی را سزا است که فضل و احسانش را در خلائق پراکنده و همه را مشمول جود و بخشش خود قرار داده ۲ با آنچه از او برسد (تندرستی، بیماری، خوشی و رنج) سپاسگزاریم، و برای انجام اوامرش (واجبات و مستحبّات) از او یاری میطلبیم و گواهی میدهیم که جز او خدائی (سزاوار پرستش) نیست، و محمّد (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ) بنده و فرستادۀ او است ۳ او را فرستاده تا امر و فرمانش را آشکار نموده (بیان فرموده) و بیاد او گویا باشد (خدا را بشناساند) پس تبلیغ رسالت کرد (احکام الهی را رسانید) با امانت و درستکاری، و از دنیا رفت ارشاد کننده، و میان ما بیرق و نشانۀ حقّ (راهنمایان بخداوند، قرآن کریم و ائمۀ اطهار عَلَیهِمُ السَّلام) را باقی گذاشت، کسیکه از آن بیرق جلو رفت (باحکام او چیزی افزوده یا کم کرد، از دین) خارج شد، و کسیکه مخالفت کرده پیروی ننمود (بدستور آنحضرت اعتنائی نکرد) هلاک گردید، و کسیکه با آن همراه بود بحقّ پیوست (سعادتمند شد) نگاهدارندۀ آن بیرق با تأنّی و درنگ سخن میگوید و بانجام امری دیر قیام مینماید (زیرا خردمند در هر کاری اندیشه کند و با مصلحت سخن گفته یا قدم بردارد، و) چون قیام نماید (پس از اندیشه مصلحت در قیام بیند) با شتاب است (زود انجام دهد) ۴ پس آنگاه که (بخلافت ظاهری منصوب شد و با یاغیها بزد و خورد پرداخت) شما گردنهای خود را زیر فرمان او قرار دادید، و بانگشتهای خویش باو اشاره کردید (وقتی که لشکری آراید و حضرت امام حسن عَلَیهِ السَّلام را بسرکردگی ده هزار نفر و ابو ایّوب انصاری را سرکردۀ ده هزار نفر و همچنین برای هر دسته سرکردهای تعیین میفرماید تا یکصد هزار شمشیر گرد آورده تصمیم رفتن بشام و جنگ با معاویه مینماید) مرگ او را دریابد (ابن ملجم ملعون شمشیر بفرق مبارکش میزند) و بآن سبب از دنیا رحلت مینماید، پس بعد از (کشته شدن) او مدّتی که خواست خداوند است (زمان سلطنت بنی امیّه و بنی عبّاس و بعد از آنها) درنگ خواهید نمود (ببدبختی و بیچارگی و پراکندگی گرفتار باشید) تا اینکه خداوند آشکار گرداند کسی

(صاحب الزمان عجّل الله فرجه) تا که شما را گرد آورد و از پراکندگی برهاند ٥ پس (برای انتظام امور) با امام حاضر که بدنیا اقبال نکند (زمام کارها بدست نگرفته در خانه نشیند) طمع نداشته باشید (زیرا خدا چنین مصلحت دانسته) و از امام زمان که غائب است نا امید نگردید، زیرا ممکن است یکی از دو پای او (سلطنت ظاهری) از جای در رفته بلغزد و پای دیگرش (سلطنت باطنی) برجای ماند، و (روزی بیاید که) هر دو پایش (سلطنت ظاهری و باطنی) برگردد (آشکار شده) تا ثابت و استوار باشد (امور دین و دنیا بوجود او منظم شود).

٦ آگاه باشید مثل آل محمّد صلّی الله علیه و آله (ائمّه علیهم السّلام) مانند ستارگان آسمان است که هر زمان ستاره ای ناپدید شد ستاره ای آشکار میگردد (چون یکی از ایشان دنیا را بدرود گوید دیگری بجای او نشیند، و هیچگاه زمین از وجود آنها خالی نماند) پس چنان است که نعمتهای خداوند در شما کامل گشته و آنچه آرزو دارید بشما ارائه داده است (بظهور قائم آنحضرت را خواهید دریافت و بآرزوی خود که دیدن زمان دولت حقّه است میرسید).

(١٠٠) وَمِنْ أُخْرَى

(تَشْتَمِلُ عَلَى ذِكْرِ الْمَلَاحِمِ:)

١ أَلْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانَ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ.

٢ أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عِصْيَانِي، وَلَا تَتَرَامَوْا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّ الَّذِي أُنَبِّئُكُمْ بِهِ

عَنِ ٱلنَّبِيِّ ٱلْأُمِّيِّ (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا كَذَبَ ٱلْمُبَلِّغُ، وَلَا جَهِلَ ٱلسَّامِعُ؛ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَىٰ ضِلِّيلٍ قَدْ نَعَقَ بِٱلشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ، فَإِذَا فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ، وَٱشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ، وَثَقُلَتْ فِي ٱلْأَرْضِ وَطْأَتُهُ، عَضَّتِ ٱلْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا، وَمَاجَتِ ٱلْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَبَدَا مِنَ ٱلْأَيَّامِ كُلُوحُهَا، وَمِنَ ٱللَّيَالِي كُدُوحُهَا؛ فَإِذَا أَيْنَعَ زَرْعُهُ وَقَامَ عَلَىٰ يَنْعِهِ، وَهَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ، وَبَرَقَتْ بَوَارِقُهُ، عُقِدَتْ رَايَاتُ ٱلْفِتَنِ ٱلْمُعْضِلَةِ، وَأَقْبَلْنَ كَٱللَّيْلِ ٱلْمُظْلِمِ، وَٱلْبَحْرِ ٱلْمُلْتَطِمِ؛ هٰذَا، وَكَمْ يَخْرِقُ ٱلْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ، وَيَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ، وَعَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ ٱلْقُرُونُ بِٱلْقُرُونِ، وَيُحْصَدُ ٱلْقَائِمُ، وَيُحْطَمُ ٱلْمَحْصُودُ.

از خُطبه های دیگر (آنحضرت عَلَیْهِ ٱلسَّلَام) است مشتمل بر حوادث و پیش آمدهای سخت (که بعد از آن بزرگوار واقع شده):

او است خدا و ندیکه پیش از هر اوّلی اوّل (و مبدأ) است (پس هر اوّلی مؤخّر از او است) و بعد از هر آخری آخر (و مرجع) میباشد (پس برگشت هر آخری بسوی او است) بسبب اوّل (و مبدأ بودن) او لازم است که اوّل (و مبدأ) نداشته باشد (وگرنه مبدأ هر چیز نبود) و بجهت آخر (و مرجع بودن) او لازم است که آخر (و مرجع) نداشته باشد

(وگرنه مَرجَع هرچیز نیست ، خُلاصه اَزَلی واَبَدی است که چیزی پیش از او نبوده وبعد از او نباشد)
وگواهی میدهم باینکه بجز او خدائی نیست گواهی که پنهان وآشکار ودل وزبان درآن موافقت
دارند (ونِفاق ودوروئی درآن راه ندارد) •

۲ مردم ، دشمنی ومُخالفَت با من شما را بگناه (تَکذیب گفتارم) وادار ننماید ، و (در
آنچه خواهم گفت) نافرمانی از من شما را حَیران وسرگردان نسازد ، وچون چیزی (خَبَر از غیب)
از من بشنوید بیکدیگر چشم نیندازید (بشگفت نیامده اِنکار نکنید) پس سوگند بآن کس که
دانه را (زیر زمین) شکافته واِنسان را آفریده آنچه بشما خبر میدهم (نه پیش خود میگویم ، بلکه) از
پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ است که اُمّی بوده (هرچه فرموده از وَحی اِلهی است از کسی نیاموخته)
ودروغ نگفته ، وشنونده (فرمایشات او یعنی اِمام عَلَیهِ السَّلام) نادان نبوده است (خُلاصه
این خَبَر وَحی اِلهی است به پیغمبر اکرم) ۳ مانند آن است که می بینم گمراهیرا (معاوِیَه یا عَبدُالمَلِکِ ابنِ مَروان)
در ضَلالَت وگمراهی بسیار که بشام بانگ زند (مردم را گرد آورد) وبَیرَقهای خود را در اَطراف
کوفَه نَصب کند ، پس چون دَهَن باز نماید (مردم را طُعمَهٔ شمشیر قرار دهد) ودهنهٔ لِجام او
سخت (بسیار سرکش) گردد ، وپازدنش در زمین سنگین باشد (جور وستمش همه را فراگیرد)
وفِتنَه وآشوب بنیش دندان مردان زمانش را بگزد (مردم مُبتَلی بقَتل وغارَت ودرد واندوه گردند)
ومَوجهای جنگ بحَرکَت آید (جنگهای سخت پیش آید) وروزها (بسبب ظُلم وستم) گرفته و
دَرهَم گردند ، وشبها (بسبب درد واندوه) دلخراش هستند (خُلاصه آن مرد گمراه کوفه را ویران کرده
مردم را دَقیقه ای آسوده نگذارد) ۴ پس آنگاه که کِشت آن گمراه (از تخم فِتنَه وفَساد) بروئید ، و
شاخهٔ آن نُمو نماید (بر مردم مُسَلَّط شود) وشِقشِقَه های او صدا کند (شِقشِقَه چیزی است مانند
شُش گوسفند که هنگام مستی از دهن شتر بیرون آمده صدا کند ، یعنی فرمانهای ناحَق دهد) و
بَرق شمشیرهایش بدرخشد (طُغیان وسرکشیش بحَدّ کَمال رسیده وبیم وترس از او در دلهای قَوی
جاگیرد ، آنگاه) بیرَقهای فِتنَه وآشوب که رهائی از آن نیست استوار میگردد ، ومانند
شب تاریک ودریای مَوج دار (پی درپی بمردم) رو آورد ۵ این است ، وچه بسا بادِ سخت

وصدادار کوفه را بشکافد (ویران نماید) و باد تند بر آن بوزد (خونریز بسیار در آن واقع گردد) و پس از زمان کمی گروهی با گروهی بپیچند (بزد و خورد مشغول گردند) و (از سنبلهٔ آدمی) آنچه برپا است (قوی است) درو شود (کشته میشود) و آنچه درو شده (ضعیف و ناتوان) است (در زیر دست و پای فتنه جویان) خورد میگردد (خلاصه از پی یکدیگر هلاک گشته و هر سال از کشت تخم فتنه و آشوب خرمنها از کشتهٔ آدمیان بر باد درود).

(۱۰۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

تَجْرِي هٰذَا الْمَجْرىٰ:

وَ ذٰلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللّٰهُ فِيهِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِنِقَاشِ الْحِسَابِ وَ جَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعًا قِيَامًا، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ، فَأَحْسَنُهُمْ حَالًا مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعًا، وَ لِنَفْسِهِ مُتَّسَعًا.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در این باب وارد شده (مانند خطبهٔ قبل از پیش آمدهای سخت خبر میدهد، و ابتدا از سختیهای روز رستاخیز اشاره میفرماید):

قیامت روزی است که خداوند در آن روز برای رسیدن حساب و جزای اعمال همهٔ خلائق از گذشتگان و آیندگان را گرد میآورد، در حالتیکه ایستاده خاضع و فروتن هستند، و (از بسیاری جمعیت و شدت گرمی) عرق مانند لجام اطراف دهانشان را فرا گرفته و زلزلهٔ زمین ایشان را میلرزاند، پس نیکوترین آنها و خوشحالترین کسی است که (بسبب کردار پسندیده در دنیا) برای ثابت نگهداشتن قدمش مکانی تهیه نموده و برای

آسایش خود محل فراخی بدست آورده باشد (تا از سختیهای آنجا و از اضطراب و نگرانی آزاد بود).

مِنْهَا:

فِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ، تَأْتِيكُمْ مَزْمُومَةً مَرْحُولَةً: يَحْفِزُهَا قَائِدُهَا، وَ يَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا، أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلَبُهُمْ، قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ، يُجَاهِدُهُمْ فِي اللهِ قَوْمٌ أَذِلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ، وَفِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ، فَوَيْلٌ لَكِ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذٰلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ، وَسَيُبْتَلَى أَهْلُكِ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ، وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ.

قسمتی از این خطبه است (راجع بفتنه و فساد و خونریزیها و سختیها که بعد از آن بزرگوار واقع شد):

(بعد از من) فتنه ها ظاهر شود مانند ساعات شب تاریک (که راه رستگاری و رهائی از آن پیدا نیست، و) برای جلوگیری از آنها کسی قیام نخواهد نمود (کسیرا توانائی خاموش کردن آتش آن فتنه ها و جنگ با فتنه جویان نباشد) و هیچ بیرقی (سپاهی) آنها را رد نمیکند (از بین نبرده نمیتواند فتنه جویان را مغلوب سازد) آن فتنه ها مانند شتر که مهار شده و جهاز و پالان گذاشته و جلودارش آنرا کشیده سوار بر آن میدواندش، بشما رو آورد (خلاصه برای بدبخت و بیچاره کردن شما آماده میشود) فتنه جویان گروهی باشند که اذیت و آزارشان بیشتر است تا غارت نمودنشان (بیشتر منظورشان از ایجاد فتنه نابود کردن اشخاص است،

نہ بدست آوردن غنیمت ، وبِالْآخِرَۃِ ۵) گروہی کہ گردنکشان آنانرا ذلیل وخوار می پندارند ودر روی زمین قدر ومنزلتشان معلوم نیست ودر آسمان مشہورند (مردمان خدا پرست از جان گذشتہ مقرب درگاہ الٰہی کہ خودپرستان بچشم حقارت وکوچکی بآنان مینگرند) برای رضاء وخوشنودی خدا با آن فتنہ جویان جہاد مینمایند ۲ پس ہنگام پیدایش آن فتنہ ہا وای برتو ای بصرہ از سپاہی کہ براثر غضب وخشم خداوند پدید آید ، وایشان راگرد وغبار وصدائی نباشد (ناگہان پیدا شوند) و (براثر دردودآنان) زود باشد کہ ساکنین تو مبتلی شوند برگ سرخ (کشتہ شدن) وگرسنگی غبار آلودہ (قحطی کہ رخسار گرسنہ تیرہ وتاریک گردد) .

(۱۰۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أُنْظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا ، الصَّادِفِينَ عَنْهَا ، فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا قَلِيلٍ تُزِيلُ الثَّاوِيَ السَّاكِنَ ، وَتَفْجَعُ الْمُتْرَفَ الْآمِنَ ۲ لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ ، وَلَا يُدْرَى مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيُنْتَظَرَ ۳ سُرُورُهَا مَشُوبٌ بِالْحُزْنِ ، وَجَلَدُ الرِّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ ، فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا ، لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا .

۴ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ ، فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ ، وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ ،

وَکُلُّ اٰتٍ قَرِیبٌ دَانٍ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در بیوفائی دُنیا) :

۱- بدُنیا نظر کنید مانند نگاه کردن کسانیکه از آن اِعراض و دوری نموده اند (بقیۀ اَئمّۀ مَعصُومین و پیروانشان را سرمَشق خویش قرار داده از دُنیا پرستان پیروی ننمائید) زیرا سوگند بخدا دُنیا بزودی ساکنش را دور میکند، و دارای نِعمَت و دَولَت و اَمنیّت را مُصیبَت زده و اندوهناک میسازد ۲- چیزهائیکه گذشته و پشت کرده (مانند جوانی، صِحّت، قُوّت و توانائی) باز نمیگردد، و آنچه که بعد از این خواهد آمد نامَعلُوم است (نِعمَت است یا نِقمَت، خوب است یا بد) تا برای (بدست آوردن خوب) آن مُنتَظِر بود (کوشش نموده از بدی آن بپرهیزید) ۳- خوشی آن با اندوه آمیخته است (چون مَسرُور در آن برای دسترسی نداشتن بباقی مَطلُوب خود مَحزُون است) و قُوّت و توانائی و جوانی مردان آن بضَعف و ناتوانی و پیری میرسد، پس بسیاری آنچه در دُنیا از آن خوشتان میآید (رِیاسَت، مال، ارجمندی، زن، زیور و مانند آن) شما را فریب ندهد، زیرا بهرۀ شما در دُنیا از آنچه بآن دسترسی دارید (نِسبَت بسختی و رنج پس دادن حِساب آن در قِیامَت بسیار) کم است .

۴- خدا رَحمَت کند مردی را که (در اَمر دُنیا و مَبدَأ و مَعاد خویش) اندیشه کند و عِبرَت گرفته (به ناپایداری دُنیا) بینا شود (و باور نماید) که آنچه از دُنیا باقی مانده بزودی نابود است (بودۀ آنرا نبوده انگارد) و آنچه از آخِرَت مَوجُود است زَوال ناپذیر و همواره بوده است (نبودۀ آنرا بوده داند) و آنچه (از ساعات عُمر) که بحِساب میآید بپایان میرسد، و هر چه اِنتِظار دارید (مرگ و قِیامَت) آینده است، و هر آینده ای نزدیک است .

مِنْهَا :

اَلْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ ، وَكَفَىٰ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ لاَ يَعْرِفَ قَدْرَهُ ، وَإِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَىٰ لَعَبْداً وَكَلَهُ اللّٰهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، جَائِراً عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ ، سَائِراً بِغَيْرِ دَلِيلٍ : إِنْ دُعِيَ إِلَىٰ حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَىٰ حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ ، كَأَنَّ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ ، وَكَأَنَّ مَا وَنَىٰ فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ •

قسمتی ازاین خطبه است (در امتیاز دانا و بینا از نادان و گمراه) :

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد (طبق دستور خدا و رسول رفتار نماید) و برای جهالت و نادانی مرد همین بس که خود را نشناسد (در راه ضلالت و گمراهی قدم نهد و از شیطان و نفس اماره پیروی کرده سرمایۀ خوشبختی خویش را بباد دهد) و دشمن ترین مردان نزد خدا بنده ایست که خداوند او را بخود واگذارد (توفیق بدست آوردن سعادت را از او سلب نماید) بطوریکه (در امر دین و دنیا) از راه راست قدم بیرون نهاده بی راهنما سیر میکند (در بیابان بی سروته نادانی حیران و سرگردان مانده نمیداند چه کند) اگر بسوی زراعت و کشت دنیا (آنچه سود دنیوی دارد) دعوت شود عمل میکند ، و اگر بسوی زراعت و کشت آخرت (خدمت بخلق و عبادت خالق) خوانده شود کاهلی مینماید ، مانند آن مانَد که آنچه (در امر دنیا) میکند بر او واجب است (برای اقدام بهر کار اگر چه حرام باشد طوری آماده است که گویا واجبی را بجا میآورد و از عذاب ترک آن ترسناک است) و آنچه (در امر آخرت) بتأخیر می اندازد از او ساقط (از اوامر و نواهی الهی بطوری چشم میپوشد که گویا باو در این باب دستوری نرسیده) •

ومنها[1]:

وذلك زمان لا ينجو فيه إلا كل مؤمن نومة، إن شهد لم يعرف، وإن غاب لم يفتقد؛ أولئك مصابيح الهدى، وأعلام السرى، ليسوا بالمساييح، ولا المذاييع البذر، أولئك يفتح الله لهم أبواب رحمته، ويكشف عنهم ضراء نقمته.

أيها الناس، سيأتي عليكم زمان يكفأ فيه الإسلام كما يكفأ الإناء بما فيه؛ أيها الناس، إن الله قد أعاذكم من أن يجور عليكم، ولم يعذكم من أن يبتليكم، وقد قال جل من قائل: (إن في ذلك لآيات وإن كنا لمبتلين).

أما قوله عليه السلام: كل مؤمن نومة، فإنما أراد به الخامل الذكر القليل الشر، والمساييح جمع مسياح، وهو الذي يسيح بين الناس بالفساد والنمائم، والمذاييع جمع مذياع، وهو الذي إذا سمع لغيره بفاحشة أذاعها ونوه بها، والبذر جمع بذور، وهو الذي يكثر سفهه ويلغو منطقه.

وقسمتی از این خطبه است (در غلبهٔ فتنه و فساد و اینکه نجات و رهائی نیست مگر برای اهل ایمان):

زمانی میشود که کسی از (فتنه و فساد) آن نجات و رهائی نیابد مگر مؤمن خدا پرست بی نام و نشان که اگر (در مجالس) حاضر گردد کسی او را نشناسد، و اگر غائب باشد کسی در صدد جستجویش بر نیاید، این چنین اشخاص چراغهای هدایت و نشانه های روشن هستند برای روندگان در شب تاریک، در میان مردم برای فتنه و فساد و سخن چینی رفت و آمد نمیکنند، عیبها و بدیهای خلق را آشکار نمیسازند، سفیه و بیهوده گو نیستند، خداوند درهای رحمتش را برای آنان میگشاید، و سختی عذابش را از آنها بر طرف میگرداند.

ای مردم، زود است که زمانی بر شما بیاید که اسلام در آن سرازیر شود مانند برگشتن ظرف که آنچه در آنست بریزد (از اسلام جز اسم و از قرآن جز درس و از ایمان جز رسم باقی نماند، آنگاه است که خداوند بندگانش را امتحان فرماید) ای مردم، خداوند شما را پناه داده از اینکه بشما ظلم و ستم کند، و پناه نداده از اینکه امتحان نماید (پس اگر در زمان فتنه و فساد بقتل و گرفتاری بشما ستم نکرده، بلکه میخواهد شما را بیازماید تا مؤمن حقیقی از ظاهری و شکیبای در بلا از دیگران ممتاز گردد) و بتحقیق فرموده است جلیل تر و بزرگوارتر از هر گوینده ای (در قرآن کریم س ۲۳ ی ۳۰): إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ یعنی در وقعهٔ طوفان نوح و هلاک قوم او نشانه هائی است (برای عبرت دیگران) و ما (خوب و بد بندگان را) امتحان مینمائیم (سید رضی فرماید:)

مراد آنحضرت علیه السلام از جملهٔ کُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَةٍ گمنامی است که شرّ و فسادش اندک باشد، و مَسَايِيح جمع مِسْياح است، و آن کسی را گویند که میان مردم در پی فتنه و فساد رفته سخن چینی کند، و مَذَايِيع جمع مِذْياع است و آن برای کسی است که بدی و ناشایستهٔ غیری را که میشنود فاش نموده همه جا آشکار بگوید، و بُذُر جمع بَذُور است و کسی را بآن مینامند که بسیار سفیه و گفتارش لغو و بیهوده باشد.

(١٠٣) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ ٱللهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً (صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ ٱلْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْياً[1] فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مَنْ عَصَاهُ، يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ، وَيُبَادِرُ بِهِمُ ٱلسَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ ٱلْحَسِيرُ، وَيَقِفُ ٱلْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتَهُ، إِلَّا هَالِكاً لَا خَيْرَ فِيهِ[2] حَتَّى أَرَاهُمْ مَنْجَاتَهُمْ، وَبَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَٱسْتَدَارَتْ رَحَاهُمْ، وَٱسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ[3] وَٱيْمُ ٱللهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا، وَٱسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ[4] وَٱيْمُ ٱللهِ لَأَبْقُرَنَّ ٱلْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ ٱلْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ.

وَقَدْ تَقَدَّمَ مُخْتَارُ هٰذِهِ ٱلْخُطْبَةِ إِلَّا أَنَّنِي وَجَدْتُهَا فِي هٰذِهِ ٱلرِّوَايَةِ عَلَى خِلَافِ مَا سَبَقَ: مِنْ زِيَادَةٍ وَنُقْصَانٍ، فَأَوْجَبَتِ ٱلْحَالُ إِثْبَاتَهَا ثَانِيَةً.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (هنگام رفتن بجنگ جمل که مردم بصره

همراهی طلحه و زبیر عائشه را بر شتر سوار کرده اطراف او گرد آمده میخواستند با امیرالمؤمنین بجنگند، و مقصود آنستکه مردم را آگاه سازد که جنگیدن آن بزرگوار با اصحاب جمل برای اظهار حقّ و ابطال باطل میباشد):

پس از حمد و ثنای الهی و درود بر خاتم النّبیین (آگاه باشید) خداوند سبحان محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ را در میان عرب برسالت برانگیخت و هیچیک از آنها نبود که بخواند کتابی از حقّ، و نبوّت و پیغمبری و وحی ادّعاء کند (تا درباره آنحضرت شکّ نموده بآن بزرگوار تهمت زنند) پس (برای اظهار حقّ و اثبات اسلام) بهمراهی پیروانش با مخالفین خود جنگیده آنانرا بمحلّ رستگاریشان سوق میداد (بطریق حقّ و راه سعادت و خوشبختی دعوت مینمود) و برای رهاندن ایشان از جهالت و نادانی مبادرت میفرمود که مبادا مرگ آنهارا بحالت کفر و گمراهی دریابد (و بعذاب جاوید مبتلی گردند) تا (از سنگینی بار فتنه و فساد و گمراهی) آنرا که مانند شتر (سنگین بار) عاجز و درمانده و وامانده و شکسته میشد، آنحضرت بر سر راه او میایستاد (کوشش مینمود) تا بمنزلش (سعادت و خوشبختی) میرساند (هدایت میفرمود، همه براه راست رهسپار شدند) مگر هلاک شده‌ای که ابداً خیر و نیکی در او نبود (مانند ابوجهل که از بدی فطرت قابلیّت رستگاری نداشت و بهیچگونه هدایت نشد)، و در تبلیغ احکام کوتاهی نکرد[1] تا راه نجات و رهائی از گمراهی را بآنها نمود، و آنانرا در جایگاهشان جای داد (وادار بگرویدن دین اسلام که فطریشان بود فرمود) پس آسیای ایشان بگردش افتاد (امور زندگانیشان منظّم گشت) و نیزه آنها راست گردید (توانا شده زیر بار گمراهی گمراه کنندگان و ستمگران نرفتند)[2] و سوگند بخدا من جلودار لشگر اسلام بوده لشگر کفر را میراندم، تا همگی پشت کردند (از کیش خویش دست برداشتند) و گرد آمده رام گردیدند (فرمانبردار شدند، و هرگز) ضعیف و ناتوان نگشته نترسیده خیانت و سستی ننمودم[3] و سوگند بخدا (اکنون در این جنگ هم) باطل را میشکافم تا حقّ را از پهلوی آن بیرون آورم (با ایشان زد و خورد بکنم و از کشتن و کشته شدن باکی ندارم تا برای آنکه فتنه‌جویان دست از فتنه و فساد برداشته حقّ آشکار گردد. سیّد رضی فرماید:

این خطبه پیش از این بیان شد (خطبه سی و سوم) ولیکن چون در این روایت آنرا از جهت زیادی

ولی برخلاف خطبهٔ مذکوره یافتم ، لازم شد دوباره نوشته شود .

(١٠٤) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ :

[1] حَتّىٰ بَعَثَ ٱللّٰهُ مُحَمَّداً (صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شَهِيداً وَبَشِيراً وَنَذِيراً ، خَيْرَ ٱلْبَرِيَّةِ طِفْلاً ، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً ، وَأَطْهَرَ ٱلْمُطَهَّرِينَ شِيمَةً ، وَأَجْوَدَ ٱلْمُسْتَمْطَرِينَ دِيمَةً [2] فَمَا ٱحْلَوْلَتْ لَكُمُ ٱلدُّنْيَا فِي لَذَّتِهَا ، وَلاَ تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رَضَاعِ أَخْلاَفِهَا ، إِلاَّ مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلاً خِطَامُهَا ، قَلِقاً وَضِينُهَا ، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ ٱلسِّدْرِ ٱلْمَخْضُودِ ، وَحَلاَلُهَا بَعِيداً غَيْرَ مَوْجُودٍ [3] وَصَادَفْتُمُوهَا ، وَٱللّٰهِ ، ظِلاًّ مَمْدُوداً إِلَىٰ أَجَلٍ مَعْدُودٍ ، فَالْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ ، وَأَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ ، وَأَيْدِي ٱلْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ ، وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ ، وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ [4] أَلاَ إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَائِراً ، وَلِكُلِّ حَقٍّ طَالِباً ، وَإِنَّ ٱلثَّائِرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ ، وَهُوَ ٱللّٰهُ ٱلَّذِي لاَ يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ ، وَلاَ يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ [5] فَأُقْسِمُ بِٱللّٰهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَفِي دَارِ عَدُوِّكُمْ .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (که پس از ستودن پیغمبر اکرم بانقراض دولت بنی امیّه اشاره نموده و بعد از آن مردم را پند و اندرز میفرماید):

(پیش از طلوع خورشید حقیقی و تابش آفتاب عالم گیر اسلام مردم در منتهی درجه ضلالت و گمراهی و بدبختی بودند) ۱ تا آنکه خداوند محمّد صلّی الله علیه و آله را برسالت و پیغمبری برانگیخت که (نیکوکاران و بدکاران را) شاهد و گواه باشد، و (نیکوکاران را بپاداش کردارشان) مژده ده و (معصیت کاران را از عذاب الهی) بترساند، در حالیکه در طفولیّت و خورد سالی بهترین خلائق و در کهولت (چهل سالگی) گرامیتر و برگزیده ترین آنها و طبیعت و خلقت او پاکتر از همه پاکان (از آدم علیه السّلام تا عبدالله همواره در صلب انبیاء و اوصیای ایشان) بود، و بخشش او پیش از توقّع خواستاران باران بخشش او بود ۲ پس (ای بنی امیّه) از شیرینی لذّت و خوشی دنیا بهره مند نگشتید و برای نوشیدن شیر از پستان آن توانا نشدید مگر بعد از آنکه آنرا یافتید با مهار جولان دار و جهاز و پالان تنگ نبسته (آنرا چون شتر سرخود و بی ساربان رایگان بدست آوردید، و این بر اثر آن بود که) حرام آن نزد خانواده هائی (خلفاء پیش از امام علیه السّلام و پیروانشان) بمنزله درخت سدر بی خار بود (که بآسانی میوه آنرا تناول مینمودند، یعنی نواهی را مرتکب شده و از عذاب روز رستاخیز باکی نداشتند) و حلال آن از آنها دور گشته وجود نداشت (گفتار و کردارشان برخلاف دین اسلام بود) ۳ و (شما گمان نکنید که همواره دنیا بهمین منوال بوده دولت بنی امیّه باقی و برقرار میباشد، بلکه) سوگند بخدا، دنیا را بدلخواه خود یافته اید مانند سایه کشیده شده تا مدّت معیّنی، پس زمین برای شما خالی و بی صاحب است، و دستهایتان در آن گشاده، و دستهای پیشوایان (حقیقی) از (استیلاء بر) شما بازداشته شده، و شمشیرهای شما بر آنها مسلّط است و شمشیرهای آنان از شما برداشته (خلاصه تسلّط شما بر مردم روزگار طوری خواهد بود که دوستان خدا و فرزند دلبند رسول اکرم را خواهید کشت، ولیکن) ۴ آگاه باشید برای هر خونی خونخواه و برای هر حقّی خواهانی است، و خونخواه خونهای ما همچون حاکمی است که درباره خود حکم کند (که بدون بیّنه و شاهد طبق علمش درحقّ خویش حکم مینماید) و خونخواه و خواهان حقّ ما خداوندیست که هر کرا طلبد (و بخواهد

دستگیر کند) از دستگیری او ناتوان نیست، و هر که بگریزد از چنگ او بیرون نیرود، پس سوگند یاد میکنم بخدا ای بنی امیّه در اندک زمانی خواهید دانست که ریاست و دولت دنیا (پس از چند روز زمامداری شما) در دستهای غیر شما بوده بسرای دشمنان (بنی العبّاس) منتقل میگردد.

أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ، أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَقَبِلَهُ.

أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحٍ وَاعِظٍ مُتَّعِظٍ، وَامْتَاحُوا مِنْ صَفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدَرِ.

عِبَادَ اللهِ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَنْقَادُوا إِلَى أَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا جُرُفٍ هَارٍ، يَنْقُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ لِرَأْيٍ يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يَلْتَصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ، فَاللهَ اللهَ أَنْ تَشْكُوا إِلَى مَنْ لَا يُشْكِي شَجْوَكُمْ، وَيَنْقُضُ بِرَأْيِهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ، إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْاِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّيهَا، وَإِصْدَارُ السُّهْمَانِ عَلَى أَهْلِهَا، فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ نَبْتِهِ، وَمِنْ قَبْلِ

أَن تُشغَلُوا بِأَنفُسِكُم عَن مُستَثَارِ العِلمِ مِن عِندِ أَهلِهِ ، وَانهَوا غَيرَكُم عَنِ المُنكَرِ وَتَنَاهَوا عَنهُ ، فَإِنَّمَا أُمِرتُم بِالنَّهيِ بَعدَ التَّنَاهِي .

---

۶ آگاه باشید بیناترین دیده ها دیده ای است که نظرش در خیر و صلاح باشد (بفتنه و فساد نظر نیفکند) آگاه باشید شنواترین گوشها گوشی است که پند و اندرز حفظ کرده بپذیرد .

۷ ای مردم ، چراغ (راه سعادت و خوشبختی خود) را از شعلهٔ چراغ پند دهندهٔ پند پذیرفته بیفروزید (پند و اندرز را از کسی بپذیرید که آنچه میگوید طبق آن رفتار مینماید ، نه از منافق و دو روئی که کردارش برخلاف گفتارش باشد) و آب را از چشمهٔ صاف که تیره و آلوده نیست بکشید (علوم و معارف را از ائمهٔ هدی بیاموزید) .

۸ بندگان خدا بجهل و نادانی خود اعتماد مکنید ، و از خواهشهای خویش پیروی ننمائید ، زیرا کسیکه بچنین منزلی وارد گردد بکسی ماند که بکنار رودی که از مرور سیل زیر آن تهی گشته شکافته نزدیک بانهدام است ، منزل نموده باشد (و پیروی کنندهٔ از جهل و نادانی و هوای نفس بار سنگین) هلاکت را بر پشت خود بار کرده از جائی بجائی میگرداند . بجهت اندیشهای که پس از اندیشهٔ دیگری بکار آرد (هر زمان مسلکی اختیار نموده هر روز اندیشهٔ تازه ای دارد) میخواهد آنچه نمی چسبد بچسباند و آنچه نزدیک نیگردد نزدیک گرداند (چون مبنای فکر و اندیشهٔ او نادانی و هوای نفس است همواره در وادی ضلالت و گمراهی حیران و سرگردان است تا هلاک شود) ۹ پس از خدا بترسید و شکایت ننمائید پیش کسیکه غم و اندوه شما را برطرف نمیکند ، و برأی خود نمیشکند (افساد مینماید) آنچه (احکام الهی) را که شما بر آن استوار هستید (مأمورید انجام دهید) بلکه بایستی در امر دین و دنیا بکسی مراجعه نمائید که امام یا جانشین امام باشد ، و ۱۰ تحقیق نیست بر امام مگر قیام بآنچه پروردگارش باو امر کرده (و آن پنج چیز است :) ابلاغ موعظه (وفرمایش پیغمبر اکرم) و کوشش نمودن در پند و اندرز دادن ، و احیای سنت (رفتار بر طبق احکام رسول خدا) و اجرای حدود بر آنکس که سزاوار است ، و (از بیت المال) سهم و نصیبها را

باهلش رسانیدن ۱ پس (چون بوظائف امام وجانشین او آشنا شدید، در غیر طریق حق قدم نهید، و دست ارادت بهر بی خبر از اصول و فروع ندهید) برای اخذ علم و دانش بشتابید پیش از خشک شدن گیاه آن (رحلت امام وجانشین او) و پیش از آنکه از استفاضۀ علم و دانش از اهلش وامانده (بر اثر حوادث و سختیهای روزگار) بخود مشغول گردید، واز منکر (آنچه شرع مقدس منع فرموده) مرتکبین را نهی کنید، وخودتان آنرا مرتکب نشوید، زیرا شما مأمور شده اید که از منکر نهی نمائید پس از آنکه خود آنرا بجا نیاورید (چون آمر و نهی کسیکه گفتار و کردارش موافق یکدیگر بوده در شنونده بیشتر تأثیر دارد از کسیکه کردارش بر خلاف گفتارش باشد).

(۱۰۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی شَرَعَ الْإِسْلامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكانَهُ عَلىٰ مَنْ غالَبَهُ ۲ فَجَعَلَهُ أَمْناً لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشاهِداً لِمَنْ خاصَمَ بِهِ، وَنُوراً لِمَنِ اسْتَضاءَ بِهِ، وَفَهْماً لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبّاً لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَنَجاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَراحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ ۳ فَهُوَ أَبْلَجُ الْمَناهِجِ، وَأَوْضَحُ الْوَلائِجِ، مُشْرِفُ الْمَنارِ، مُشْرِقُ الْجَوادِّ، مُضِیءُ الْمَصابِیحِ، كَرِیمُ الْمِضْمارِ، رَفِیعُ الْغایَةِ ۴ جامِعُ الْحَلْبَةِ، مُتَنافِسُ السُّبْقَةِ، شَرِیفُ الْفُرْسانِ،

التَّصْدِيقُ مِنْهاجُهُ، وَالصَّالِحاتُ مَنارُهُ، وَالْمَوْتُ غايَتُهُ، وَالدُّنْيا مِضْمارُهُ، وَالْقِيامَةُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است (در وصف دین اسلام و مدح رسول اکرم و سرزنش اصحاب خود از جهت سهل انگاری در جنگ با معاویه و لشکر شام):

۱ سپاس خدائی را سزا است که (حقایق) اسلام را (برای فرزندان) واضح و آشکار نمود، و برای کسیکه در آن وارد گردد (مسلمان شود) راههای سرچشمه آنرا آسان گردانید (پس اگر بخواهد از منبع علوم و معارف پیغمبر و ائمه اطهار بهره مند شود رادع و مانعی برای او نیست) و ارکان و پایه های آنرا محکم و استوار نمود (اصول و فروعش را روی پایه برهان عقل و علم بنا نهاد) تا کسی (کفار و منافقین) نتواند بر آن غلبه و فزونی یابد (و آنرا از بین ببرد) ۲ پس آنرا (محل) امن (از قتل و غارت و دزدی و مانند آنها در دنیا و آسودگی از عذاب آخرت) قرار داد، برای کسیکه خود را بآن متصل کرد (بدستور آن رفتار نمود) و (نشانه) صلح و آشتی برای کسیکه در آن داخل گشت (کافری که مسلمان شد و به یگانگی خدا و پیغمبری رسول اکرم گواهی داد) و برهان و دلیل برای کسیکه بوسیله آن سخن گفت (زیرا اسلام بر حقیقت هر امری حجت و دلیل است) و شاهد و گواه برای کسیکه باگوینده آن دشمنی کرد، و نور و روشنی (هادی و راهنما) برای کسیکه از آن روشنی طلبید (بخواهد در راه راست قدم نهاده از تاریکی ضلالت و گمراهی برهد) و فهم (و درک حقائق اشیاء) برای کسیکه تدبر کرد، و عقل و خرد برای کسیکه (در مخلوقات) تفکر و اندیشه نمود، و نشانه (رستگاری) برای کسیکه بفراست راه حق را جست، و بینائی برای کسیکه تصمیم گرفت (تا بیجا و اشتباه کاری انجام ندهد) و عبرت و آگاهی برای کسیکه پند پذیرفت، و نجات و رهائی (از عذاب) برای کسیکه (بدرستی آن) تصدیق و اعتراف نمود، و وثوق و اطمینان برای کسیکه توکل داشت (و بخدا) اعتماد کرد، و آسایش برای کسیکه (کارش را بپروردگار) تفویض نمود، و سپر برای کسیکه (در سختیها) شکیبا بود ۳ پس اسلام روشن ترین راهها و

آشکارترین مذاهب است ، منارهٔ آن (راستی و درستیش) در بلندی (و هویدا) است ، راههای آن درخشان (و نمایان) است ، چراغهایش (پیغمبر اکرم و اوصیاء آنحضرت تاریکیهای نادانان را) روشنی دهنده است ، و در میدان مسابقه پیش رونده است ، پایان آن (مقرب بودن در درگاه خداوند) بلند است گرد آورندهٔ اسبان مسابقه است (تا سواران آنها برای تقرب بدرگاه الهی از یکدیگر پیشی گیرند) جائزه ای که برای مسابقهٔ آن تعیین شده بقدری نفیس و نیکو است که همه بآن رغبت دارند ، اسب دوانهای آن شریف و بزرگوارند ، راه آن تصدیق (بخدا و رسول) و نشانهٔ آن اعمال صالحه و پایان آن مرگ (که آنگاه تکالیف ساقط گردد) و میدان ریاضت و تربیت آن دنیا است ، و محل دواندن اسبهای آن قیامت است ، و بهشت جائزه و پاداش آن میباشد .

(منها)

فی ذکر النبی، صلی الله علیه و آله

حَتّی أَوْرَی قَبَساً لِقَابِسٍ ، وَ أَنَارَ عَلَماً لِحَابِسٍ ، فَهُوَ أَمِینُکَ الْمَأْمُونُ ، وَ شَهِیدُکَ یَوْمَ الدِّینِ ، وَ بَعِیثُکَ نِعْمَةً ، وَ رَسُولُکَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً ، اَللّٰهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَماً مِنْ عَدْلِکَ ، وَ اجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَیْرِ مِنْ فَضْلِکَ . اَللّٰهُمَّ أَعْلِ عَلیٰ بِنَاءِ الْبَانِینَ بِنَاءَهُ ، وَ أَکْرِمْ لَدَیْکَ نُزُلَهُ ، وَ شَرِّفْ عِنْدَکَ مَنْزِلَهُ ، وَ آتِهِ الْوَسِیلَةَ ، وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ وَ الْفَضِیلَةَ ، وَ احْشُرْنَا فِی زُمْرَتِهِ غَیْرَ خَزَایَا ، وَ لاَ نَادِمِینَ ، وَ لاَ نَاکِبِینَ ، وَ لاَ نَاکِثِینَ

وَلا ضَآلِّين ، وَلا مُضِلِّين ، وَلا مَفتُونِين .

وَقَدْ مَضىٰ هٰذَا الكَلامُ فِيمَا تَقَدَّمَ إِلّا أَنَّنَا كَرَّرنَاهُ هٰهُنَا لِمَا فِي الرِّوَايَتَيْنِ مِنَ الاِختِلافِ .

قسمتی از این خطبه در وصف پیغمبر صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِه است :

(رسول اکرم برای تبلیغ احکام الهی سعی و کوشش فراوان نمود) تا شعله آتش هدایت و رستگاری را برافروخت برای آنکه اقتباس نماینده از آن بهره مند گردد ، و نشانه (هدایت) را (بر سر کوه علم و معرفت) روشن کرد تا آنکس که (از قافله دور ، و) در راه مانده و سرگردان است راه یابد (سعادت همیشگی را بدست آورد) پس (بارخدایا) آنحضرت (در تبلیغ رسالت) امین تو و درستکار است ، و روز قیامت شاهد و گواه (بر احوال بندگان) تو است ، و نعمت و بخششی است که از جانب تو (بر خلائق) مبعوث شده ، و فرستاده تو است بحق و راستی که (بر مردم) رحمت و مهربانی است . بارخدایا بعدل خود قسمت و بهره او (بالاترین مراتب قرب و منزلت) را نصیبش گردان ، و پاداش او را بفضل و کرمت خیر بسیار و نعمتهای بیشمار عطا فرما . بارخدایا بنای او را بر بنای سازندگان پیش (دین او را بر ادیان انبیاء سلف) بلند (ظاهر و غالب) گردان ، و خوان نعمت (پاداش زحمت و رنج) او را (در تبلیغ رسالت) نزد خود گرامی دار ، و منزل و مأوایش را در درگاه حضرتت رفعت ده و او را بمنتهی درجه بزرگواری برسان و برتری (بر همه خلائق) عطا فرما ، و ما را در جمعیت و یارانش (مؤمنین و پرهیزکاران) محشور نما که (از معصیت و نافرمانی) خجل ، و (از کردارهای زشت) پشیمان ، و (از راه راست) منحرف ، و عهدشکن و گمراه و گمراه کننده و آزمایش شده (ببلاء و محنتها) نباشیم . (سید رضی فرماید :)

این فصل از این خطبه پیش از این (در خطبه ہفتاد و یکم) بیان شد ولیکن چون در دو روایت اختلاف بود، لہذا دوبارہ در اینجا آنرا تکرار کردیم ۔

ومنها

في خطاب أصحابه:

وَقَدْ بَلَغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ آللهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنْزِلَةً تُكْرَمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ، وَتُوصَلُ بِهَا جِيرَانُكُمْ، وَيُعَظِّمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ آللهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ، وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَأْنَفُونَ وَكَانَتْ أُمُورُ آللهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَأَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَزِمَّتَكُمْ، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ آللهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَأَيْمُ آللهِ لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ لَجَمَعَكُمُ آللهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ ۔

وقسمتی از این خطبه است کہ باصحاب خود میفرماید (و آنانرا برای جنگیدن بامعاویہ و لشکر شام سرزنش مینماید):

(بعد از آنکہ شما کار فروبت پرست و بیقدر و قیمت بودید) بر اثر کرامت و نوازش خداوند

مَقام و مَنزِلَت و بزرگواری یافتید که کنیزان شمارا (که هیچ اهمّیّت ندارند) گرامی میدارند، و همسایگانتان (کفّاری که با شما پیمان بسته اند) از آن کرامت اِلَهی بهره مند میشوند (باینجهت جان و مال و ناموسشان از هر خطری محفوظ است) و تعظیم میکند و سر فرود میآورد بشما کسیکه هیچگونه فضیلت و مزیّتی (در حسب و نسب) براو ندارید، و نه اِحسانی باو کرده اید، و میترسد از شما آنکه از غلبه و تسلّط شما ترسی ندارد و شمارا حکومت و سلطنتی براو نیست (تا بترسد، پس خوف پادشاهان و بزرگان در اَقصَی بِلاد روی زمین بواسطهٔ عظمت و دولت اِسلام است، نه از توانائی و شمشیر شما، اکنون سبب کفران چنین نعمتی چیست) و می بینید پیمانهای خدا شکسته شده و بخشم نمیآئید (اهل شام بر خلاف دستور اِلَهی رفتار کرده و معاویه بر امام مفترض الطّاعه یاغی گردیده و بفرمان او اموال مسلمانها و معاهدین را که در پناه اِسلامند غارت مینمایند و شما ساکت نشسته با اینکه توانا هستید از ایشان جلوگیری نمینمائید) و حال آنکه برای شکستن پیمانهای پدرانتان (که در مقابل پیمانهای اِلَهی اهمّیّتی ندارد) حاضر نیستید و آنرا ننگ میدانید، و (شما کسانی هستید که) احکام خدا بر شما وارد میشد (از شما میرسیدند) و از شما صادر میگشت (شما پاسخ میگفتید) و بشما رجوع و بازگشت مینمود (در مرافعه قضاوت میکردید) پس مقام و منزلت خود را بستمگران (معاویه و پیروانش) واگذارده و زمام کارهایتان را بدست ایشان سپردید، و در احکام اِلَهی تنها تسلیم شده از آنان پیروی کردید، درحالتیکه ایشان (در تکالیف شرعیّه) بشبهات و آراء باطله عمل میکنند، و در پی شهوات و خواهشهای نفسانی میروند، و (لیکن بدانید که این تسلّط و توانائی برای آنها نماند، بلکه) سوگند بخدا اگر شمارا در زیر هر اختری متفرّق سازند (در شهرها پراکنده نمایند) هرآینه خداوند شمارا برای روز بدِ ایشان گرد آورد (تا ببینید چگونه از آنان اِنتقام میکشد).

(۱۰۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

(فِي بَعضِ أَيّامِ صِفّينَ :)

وَقَد رَأَيتُ جَولَتَكُم، وَانحِيازَكُم عَن صُفُوفِكُم،

تَحُوزُكُمُ الْجُفَاةُ الطَّغَامُ، وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ، وَيَآفِيخُ الشَّرَفِ، وَالْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ، وَالسَّنَامُ الْأَعْظَمُ ۲ وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوِحَ صَدْرِي، أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَةٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ، وَتُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ حَسّاً بِالنِّصَالِ، وَشَجْراً بِالرِّمَاحِ ۳ تَرْكَبُ أُولَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَةِ، تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا، وَتُذَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است در یکی از روزهای جنگ صِفّین (برای توبیخ و سرزنش اصحاب خود پس از شکست و فرار از لشکر شام و برگشتن و فتح نمودن آنان):

(در کارزار) ۱ گریختن و پشت کردن شما را از صفهاتان دیدم، اهل شام که جفاکاران بدخو و پست و عربهای بادیه نشین هستند شما را گریزاندند، در حالتیکه شما از برازندگان و جوانمردان عرب هستید، و چون تقدّم بینی (نسبت باعضای بدن) شریف و مقدّم و مانند کوهان شتر بلند مرتبه و بزرگتر از آنها میباشید (پس در اینصورت شکست و فرار سزاوار شما نبود) ۲ درد های سینه من شفا یافت (غم و اندوهم زائل گشت) آنگاه که دیدم در آخر کار آنها را میراندید، چنانکه شما را رانده بودند، و از سنگرهاشان دور مینمودید چنانکه شما را دور کرده بودند، و بوسیله شمشیرها آنها را کشته مُستأصل و بیچاره میکردید و نیزه ها بر ایشان میزدید (تا اینکه بر اثر فرار) ۳ اوّلشان بآخرشان سوار میشدند (روی هم میافتادند) مانند شترهای تشنه رانده شده که از حوضها و آبگاههاشان منع کرده دور نمایند.

(۱۰۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَهِيَ مِنْ خُطَبِ الْمَلَاحِمِ :

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ، ۲ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ كَانَتِ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيقُ إِلَّا بِذَوِي الضَّمَائِرِ، وَلَيْسَ بِذِي ضَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ ۳ خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتُرَاتِ، وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است وآن از خُطبه هائی است که در آن (خداوند سُبحان را سپاسگزارده و رسُول اکرم را ستوده و بَعضی از کمالات وکرامات خویش اشاره نموده ، و) فِتنه وفساد وخونریزیهائی که پیش میآید بیان فرموده :

۱ سپاس خدائی را سزا است که بسبب خَلقَت وآفرینش که فرموده (ودَلیل بر رُبُوبیّت اوست) بخَلائق آشکار شده است ، وحُجّت وبُرهان خویش (آثار قدرت) نزد دلهای ایشان ظاهِر ونمایان است ۲ بدُون بکار بردن فِکر واندیشه آفریدگان را ایجاد فرمود ، زیرا اندیشه ها سزاوار نیست مگر بکسانیکه دارای ضمائِر (قوای مُدرِکه باطِنیّه) باشند وخداوند فی نَفسِه دارای ضَمیری نیست (زیرا کسیکه برای اِدراک چیزی بقوای اِدراکیّه نیاز داشته باشد اَلبَتّه مُمکِن است ، وواجِبُ الوُجود مُمکِن نمیباشد) ۳ وعِلم او بباطِن وکُنه نادیدنیها نفوذ (حاجِب ومانِعی برای او نیست) وبکوچکترین افکار واسرار (دلها که اِطِّلاع از آن برای کسی مُمکِن نباشد) اِحاطه دارد .

منها [1]

في ذكر النبي صلى الله عليه وآله:

[2] إختاره من شجرة الأنبياء، ومشكاة الضياء، و ذؤابة العلياء، وسرة البطحاء، ومصابيح الظلمة، و ينابيع الحكمة.

قسمتی از این خطبه است در وصف پیغمبر صلی الله علیه وآله:

[2] خداوند سبحان رسول اکرم را برگزید از شجره پیغمبران (آل ابراهیم) واز چراغدان روشنائی (که نور هدایت ورستگاری از آنان تابان بود) واز بالای پیشانی (که اشرف وافضل بر دیگرانند) واز ناف بطحاء (که مکه معظمه) واز چراغهای تاریکی (پدران آن بزرگوار همه چون چراغ راهنمای سرگردانان بودند) واز سرچشمه های حکمت (که همه دارای دین و شریعت بوده دیگران علم وحکمت از آنها میآموختند).

ومنها: [1]

[5] طبيب دوار بطبه، قد أحكم مراهمه، وأحمى مواسمه، يضع من ذلك حيث الحاجة إليه: من قلوب عمي، وآذان صم، وألسنة بكم، متتبع بدوائه مواضع الغفلة، ومواطن الحيرة، [4] لم يستضيئوا بأضواء الحكمة، ولم يقدحوا بزناد العلوم الثاقبة، فهم في ذلك كالأنعام السائمة، والصخور القاسية.

قَدِ انْجابَتِ السَّرائِرُ لِأَهْلِ الْبَصائِرِ، وَوَضَحَتْ مَحَجَّةُ الْحَقِّ لِخابِطِها، وَأَسْفَرَتِ السّاعَةُ عَنْ وَجْهِها، وَظَهَرَتِ الْعَلامَةُ لِمُتَوَسِّمِها. مالِي أَراكُمْ أَشْباحاً بِلا أَرْواحٍ، وَأَرْواحاً بِلا أَشْباحٍ، وَنُسّاكاً بِلا صَلاحٍ، وَتُجّاراً بِلا أَرْباحٍ، وَأَيْقاظاً نُوَّماً، وَشُهُوداً غُيَّباً، وَناظِرَةً عَمْياءَ، وَسامِعَةً صَمّاءَ، وَناطِقَةً بَكْماءَ ۹۹.

وقِسْمتی از این خُطبه است (در وصف خود و توبیخ اصحابش فرموده):

(امام عَلَیْهِ السَّلامُ) طبیبی است (رُوحانی) که بوسیلهٔ طِبّ و مُعالجهٔ خویش (برای بهبودی امراض مُهلکه و بیماریهای گوناگون در میان خلائق) همواره گردش میکند، و مَرهمهایش (عُلوم و معارفش) را (برای زخم دلهائی که به تیغ نادانی و گمراهی مجروح گشته) مُحکم و آماده کرده است و ابزارها را (بآتش نَهی از منکر و ترسانیدن از عذاب الهی) سرخ کرده و تافته است، هرجا که لازم باشد مَرهمها و ابزارهای داغ کردن را بروی آن مینهد، و جاهای مجروح نیازمند بمُعالجه، دلهای کور (از دانش) و گوشهای کر (از شنیدن حقّ) و زبانهای لال (از گفتن سخنان راست) است، این طبیب رُوحانی بوسیلهٔ دَوا و مُعالجهٔ خود بیماریهای غفلت و نادانی و حیرت و سرگردانی را رسیدگی و مُعالجه مینماید (ولیکن) بیماران از روشنیهای حکمت و عرفان استفاده نکرده اند، و بآتش زنه های عُلوم و معارف درخشان آتش نیفروخته اند، پس آنان مانند چارپایان چرنده (که شعور نداشته تمام همّت و سعیشان صرف خوردن و آشامیدن است) و همچون سنگهای سخت بُنیان (که چیزی را درک نمیکنند) میباشند.

۷ برای صاحبان بصیرت و بینائی پوشیدهها آشکار و برای اشتباه کنندهٔ راه حقّ هویدا

گشت (بوسیله امام حقائق و اسرار علوم که دشمنان دین پنهان نموده در صدد خاموشی نور حق برآمده بودند نمایان گردید، پس برای جاهل و نادان جای عذری باقی نمانده) و قیامت پرده از روی خود برداشته و علامت و نشانه آن برای دارنده فراست و زیرکی ظاهر گردید (پیغمبر اکرم و تمام شئون زندگی تا قیامت آنچه را بشر بآن نیازمند است بیان فرموده بطوریکه گویا قیامت برپا شده است، پس جای سخن باقی نمانده تا منتظر باشید پیغمبر دیگری مبعوث شود و راه خیر و صلاح و فساد را بیان نماید) چه شده که شما را می بینم پیکرهای بی جان و جانهای بی پیکر (بعضی مانند مرده ها نمیفهمید و از دشمن جلوگیری نمیکنید، و جمعی دارای جان یعنی عقل بوده میفهمید ولیکن دنیاپرست بوده بجنگ نمیروید) و (شما را می بینم) عبادت کنندگان بدون پرهیزکاری (جنگ کننده بی ثبات قدم) و بازرگانان بدون سود (مغلوب شده شکست خورده) و میباشید بیدار چون خواب رفته، و حاضر چون غائب، و بینا چون کور، و شنوا چون کر، و گویا چون لال (تسلط دشمن را بر خود می بینید و از آنها جلوگیری نمیکنید با اینکه توانائی دارید) ۵۹

رَايَةُ ضَلاَلَةٍ قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا، وَتَفَرَّقَتْ بِشُعَبِهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا، وَتَخْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا، قَائِدُهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الضَّلَّةِ، فَلاَ يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلاَّ ثُفَالَةٌ كَثُفَالَةِ الْقِدْرِ، أَوْ نُفَاضَةٌ كَنُفَاضَةِ الْعِكْمِ، تَعْرُكُكُمْ عَرْكَ الْأَدِيمِ، وَتَدُوسُكُمْ دَوْسَ الْحَصِيدِ، وَتَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلاَصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ الْحَبِّ. أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمُ الْمَذَاهِبُ، وَتَتِيهُ بِكُمُ الْغَيَاهِبُ، وَتَخْدَعُكُمُ

الكواذب ؟ ومن أين تؤتون وأنى تؤفكون ؟ فلكل أجل كتاب ، ولكل غيبة إياب [١٣] فاستمعوا من ربانيكم ، وأحضروه قلوبكم ، واستيقظوا إن هتف بكم ، وليصدق رائد أهله ، وليجمع شمله ، وليحضر ذهنه [١٤] فلقد فلق لكم الأمر فلق الخرزة ، وقرفه قرف الصمغة [١٥] فعند ذلك أخذ الباطل مآخذه ، وركب الجهل مراكبه ، وعظمت الطاغية ، وقلت الداعية ، وصال الدهر صيال السبع العقور ، وهدر فنيق الباطل بعد كظوم [١٦] وتواخى الناس على الفجور ، وتهاجروا على الدين ، وتحابوا على الكذب ، وتباغضوا على الصدق ، فإذا كان ذلك كان الولد غيظا ، والمطر قيظا ، وتفيض اللئام فيضا ، وتغيض الكرام غيضا [١٧] وكان أهل ذلك الزمان ذئابا ، وسلاطينه سباعا ، وأوساطه أكالا ، وفقراؤه أمواتا ، وغار الصدق وفاض الكذب [١٨] واستعملت المودة باللسان ، وتشاجر الناس بالقلوب ، وصار الفسوق نسبا ، والعفاف عجبا ، ولبس الإسلام لبس الفرو مقلوبا .

(امام علیه السّلام در این فصل از تباهکاریها و احوال مردم آخر الزمان خبر میدهد :) این بیرق فتنه و فساد (در آخر الزّمان) بیرق گمراهی است که بر قطب و میان ضلالت برپا شده است وبا شعبه ها و شاخه هایش پراکنده گردیده (همه جا را فرا میگیرد) شما را به پیمانه خود وزن میکند (گمراه مینماید) و با دست خود (چون چارپای چموش) شما را میکوبد (ذلیل و خوار میگرداند) قائد و پرچمدار آن بیرق از ملّت اسلام خارج و بر (راه) ضلالت ایستاده است، پس در آنروز از شما (مسلمانان) باقی نماند مگر ته مانده ای (کمی) مانند آنچه در ته دیگ باقی است، یا خرده های چون خرده دانه ای که در ته جوال میماند، بیرق ضلالت و گمراهی شما را میمالد مانند مالیدن چرم دباغی و میکوبد مانند کوفتن کشت درو شده (شما را بنهایت درجه ضعیف و خوار مینماید) مؤمن خداپرست را (برای آزردن) از میان شما جدا میکند مانند پرنده که دانه فربه را از میان دانه لاغر بیرون میکشد، این راهها شما را بکجا میبرد؟ (با عقاید باطله واندیشه نادرست کجا میروید) و تاریکیها (ی جهل و نادانی) شما را چگونه حیران و سرگردان مینماید؟ و دروغها (آرزوهای بیجا) چسان شما را فریب میدهد؟ و از کجا شما را (برای گمراه شدن) میآورند؟ و چطور شما را (از راه حق) باز میگردانند، پس برای هر مدّتی سرنوشتی است و برای هر غایبی بازگشتی (این فتنه و فسادها در زمان معیّنی واقع خواهد شد) پس از عالم ربّانی خودتان (امام علیه السّلام، پند و اندرز) بشنوید، و دلهای خویش را (برای قبول) حاضر نمائید، و چون شما را صدا زند (از خواب غفلت) بیدار شوید، و باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید (و جای دارای آب و گیاه که صلاح باشد برای ایشان اختیار کند، و در نصیحت و پند خیانت نماید، چنانکه در مثل است الرَّائِدُ لَا یَکْذِبُ أَهْلَهُ یعنی جلودار به پیروانش دروغ نمیگوید، خلاصه حاضرین این علوم و اخبار را که میشنوید برای غایبین از روی راستی بگوئید) و پراکندگی خویش را جمع آوری نماید (تفرقه حواسّ و افکار بیهوده بخود راه ندهد) و ذهن و زیرکیش را آماده کند (که آنچه میشنود بدیگران بی کم و بیش رساند) پس آن عالم ربّانی امر (دین و دنیا) را برای شما شکافت چون شکافتن دانه مهره (که

باطن آن نمایان است) و پوست کند آنرا مانند کندن پوست درخت برای بیرون آوردن صمغ (هر امری را برای شما واضح و آشکار نمود) [۱۵] پس هنگامیکه بیرق ضلالت برپا گردد باطل و نادرستی در مواضع خود جای گرفته جهل و نادانی بر مرکبهایش سوار (باطل همه جا را فرا گرفته و جهل برقرار) شود و طغیان و فتنه بسیار و دعوت کننده براه حق کم شود ، و روزگار حمله آورد مانند حمله درنده گزنده (خونریزی بسیار واقع گردد) و شتر نر باطل پس از خاموشی بصدا در آید (مست شود یعنی باطل قوت گیرد) [۱۶] و مردم بر اثر معاصی بایکدیگر برادر شده و بر اثر دین از هم دور گردند و بر اثر دروغ بایکدیگر دوست گشته و بر اثر راستی دشمن شوند (با معصیت کاران برادر و یار و با نیکان دور و بیزار گردند) پس در آن روزگار فرزند سبب خشم (و غصه پدر) و باران موجب حرارت و گرما گردد (مردم از آن بهره نبرده زیان می بینند) و مردمان پست فراوان و نیکان کمیاب شوند [۱۷] و اهل آنزمان چون گرگان و پادشاهانش درنده و مردمان میانه و ضعیف الحال طعمه ها (ی ستمکاران) و فقراء (از سختی و رنجوری در حکم) مردگان باشند ، و راستی از بین رفته دروغ شایع میشود [۱۸] و دوستی بزبان و دشمنی مردم باهم بدلها است ، و فسق و فجور (زنا میان ایشان افتخار و) باعث نسب شود ، و عفت و پاکدامنی موجب شگفت و اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده شود (مردم متلبس بلباس اسلام هستند ، ولیکن گفتار و کردارشان برخلاف دستور اسلام میباشد) .

(۱۰۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ ، وَكُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ ، وَعِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ ، وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ ، وَمَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ ، [۲] مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ ، وَمَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ ، وَمَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ ، وَمَنْ مَاتَ فَإِلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ [۳]

لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ ۔ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِوَحْشَةٍ ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ ۔ وَلَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ ، وَلَا يُفْلِتُكَ مَنْ أَخَذْتَ ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ قَضَاءَكَ ، وَلَا يَسْتَغْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ ۔ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ ۔ أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ لَكَ ، وَأَنْتَ الْمُنْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، بِيَدِكَ نَاصِيَةُ كُلِّ دَابَّةٍ ، وَإِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ ۔ سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ ، وَمَا أَصْغَرَ عِظَمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ ، وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ ، وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ ، وَمَا أَسْبَغَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا ، وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ ۔

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در صفات کمال و جلال خداوند و اوصاف فرشتگان و فریب خوردن مردم از دنیا و بیان حشر و نشر انسان و پاره ای از مناقب پیغمبر اکرم):

۱ — هر موجودی برای خداوند خاضع و فروتن و هر چیزی باو قائم است (هستی همه اشیاء بدست قدرت و توانائی اوست). بی نیاز کننده هر فقیر و درویش و ارجمند

گرداننده هر ذلیل و خوار و توانائی دهنده هر ناتوانی و گریزگاه هر ستم رسیده‌ای هست ۲ گفتار هر گوینده را میشنود ، و بسر و نهان هر خموشی داناست ، و روزی هر زنده‌ای را متکفل است ، و مرجع و بازگشت هر که بمیرد بسوی او است ۳ چشمها ترا ندیده اند تا از تو خبر بدهند (و چگونگیت را بیان کنند) بلکه بودی پیش از وصف کنندگانی که آفریده‌ای ۴ خلائق را بجهت ترس از تنهائی نیافریدی و آنان را برای سودی ایجاد نفرمودی ، و جلو نمی افتد از تو هر که را طلب نمائی ، و از چنگ تو بیرون نمیرود آنکه را بگیری ۵ و سلطنت ترا کم نمیکند کسیکه ترا معصیت و نافرمانی نماید ، و ملک و پادشاهی ترا نمیافزاید کسیکه از تو اطاعت و پیروی کند ، و امر ترا باز نمیگرداند کسیکه بقضا و قدر تو راضی و خوشنود نباشد ، و از تو بی نیاز نمیشود کسیکه از فرمانت رو گرداند (بلکه با اعراض از فرمانت هم بتو نیازمند است) ۶ هر نهانی نزد تو آشکار و هر غائبی حاضر است (پنهان و آشکار و حاضر و غائب نزد او یکسان است ، زیرا علم او که عین ذات او است بهمه اشیاء احاطه دارد) ۷ تو همیشه هستی و انتهائی برای تو نیست ، و توئی منتهی (انتهاء هر چیزی بسوی تو است) پس از (امر و فرمان) تو گریز و فرار نتوان نمود ، و توئی جای بازگشت (هر چیز) پس از (عذاب) تو گریزی نیست مگر (رحمت) تو ، موی پیشانی هر جنبنده‌ای بدست (قدرت و توانائی) تو است ، و مرجع هر انسانی بسوی تو است ۸ خدایا تو از هر عیب و نقص منزه و مبری هستی چه بسیار بزرگ است در نظر ما آنچه از آفرینش تو می بینیم ، و چه بسیار کوچک است بزرگی آن در پیش قدرت و توانائی تو ، و چه بسیار ترسناک است آنچه را که ما (بچشم عقل) می بینیم از پادشاهی (ربوبیت) تو ، و چه بسیار حقیر است این دیدن ما در پیش آنچه از ما ناپیدا است از سلطنت (الهیت) تو ، و چه بسیار نعمتهائی که از تو در دنیا فرا رسیده ، و چه بسیار این نعمتها پست است در جنب نعمتهای آخرت ۱۱۰

مِنْهَا :

مِنْ مَلٰئِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ سَمٰوَاتِكَ ، وَرَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ ، هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ ، وَأَخْوَفُهُمْ لَكَ ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ ، وَلَمْ يُضَمَّنُوا الْأَرْحَامَ ، وَلَمْ يُخْلَقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ، وَلَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ رَيْبُ الْمَنُونِ وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ ، وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ ، وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ ، وَقِلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ ، لَوْ عَايَنُوا كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَّرُوا أَعْمَالَهُمْ ، وَلَزَرَوْا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، وَلَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ .

قسمتی از این خطبه است (در اوصاف ملائکه) :

بعضی از فرشتگان را در آسمانهای خود ساکن نمودی ، و از زمین خویش بلند کردی آنها (همهٔ فرشتگان) از خلائق (غیر از انبیاء و اوصیاء) بتو داناترند ، و ترسناکترانند از تو ، و (از این جهت) از ایشان بتو نزدیکترند (مقام و منزلتشان بالاتر است) در اصلاب (پدران) جای نگرفته ، و در ارحام (مادران) در نیامده اند ، و از آب پست (منی) آفریده نشده اند ، و پیش آمد روزگار آنها را متفرّق و پراکنده نساخته است و آنها با مقام و منزلتی که نزد تو دارند ، و با اینکه همهٔ خواهشهایشان را در تو گرد آورده اند (غیر تو

چیزی در نظر ندارند) و با بسیاری طاعتشان برای تو ، و آنی غفلت نکردنشان از امر و فرمانت ، اگر کنه و حقیقت ترا که بر آنها پنهان است آشکار ببینند اعمال خودرا (در جنب عظمت و بزرگواریت) کوچک شمرده و (از تقصیر در طاعت) خویش را ملامت و سرزنش خواهند نمود ، و خواهند فهمید که عبادت و طاعت سزاوار (الوهیت) ترا بجا نیاورده‌اند (زیرا عبادت و طاعت آنها باندازۀ معرفت و خداشناسی آنان است ، پس چون معرفت زیاد شود عبادت و بندگی بیشتر گردد) .

---

[١٢] سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً ، بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً ، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً ، مَشْرَباً وَمَطْعَماً وَأَزْوَاجاً وَخَدَماً وَقُصُوراً وَأَنْهَاراً وَزُرُوعاً وَثِمَاراً ، ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِياً يَدْعُوا إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا ، وَلَا فِيمَا رَغَّبْتَ إِلَيْهِ رَغِبُوا ، وَلَا إِلَى مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَاقُوا ، [١٣] أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا ، وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا ، وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَى بَصَرَهُ ، وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ ، قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ ، وَوَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ ، [١٤] فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَلِمَنْ فِي يَدِهِ شَيْءٌ مِنْهَا : حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا ، وَحَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا ، لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ ، وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ ، وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُوذِينَ عَلَى الْغِرَّةِ

- حَيْثُ لَا إِقَالَةَ لَهُمْ وَلَا رَجْعَةَ - كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمَنُونَ، وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ،[15] فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ: اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْفَوْتِ، فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ، وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ،[16] وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ - عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ - يُفَكِّرُ فِيمَ أَفْنَى عُمُرَهُ، وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ،[17] وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا: أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا، وَأَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَمُشْتَبِهَاتِهَا، قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا، وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا: تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ، وَالْعِبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ، وَالْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ بِهَا،[18] فَهُوَ يَعَضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ، وَيَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ،[19] فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانُهُ سَمْعَهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا

يَنطِقُ بِلِسانِهِ ، وَلا يَسمَعُ بِسَمعِهِ ، يُرَدِّدُ طَرفَهُ بِالنَّظَرِ في وُجُوهِهِم ، يَرى حَرَكاتِ أَلسِنَتِهِم ، وَلا يَسمَعُ رَجعَ كَلامِهِم ، ثُمَّ ازدادَ المَوتُ التِياطاً ، فَقُبِضَ بَصَرُهُ كَما قُبِضَ سَمعُهُ ، وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِن جَسَدِهِ فَصارَ جِيفَةً بَينَ أَهلِهِ : قَد أَوحَشُوا مِن جانِبِهِ ، وَتَباعَدُوا مِن قُربِهِ ، لا يُسعِدُ باكِياً ، وَلا يُجيبُ داعِياً ، ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلى مَحَطٍّ فِي الأَرضِ فَأَسلَمُوهُ فِيهِ إِلى عَمَلِهِ وَانقَطَعُوا عَن زَورَتِهِ .

(در این فصل اعتبار مردم را از فریب متاع دنیا خوردن مذمّت فرموده سکرات و سختیهای مرگ را یاد آوری شان مینماید) : خدایا ترا از هر عیب و نقصی منزّه و مبرّی میدانم که آفریننده خلائق و پرستیده شده هستی ، به نیکوئی امتحان و آزمایشت برای خلق خود سرائی (بهشت) آفریدی ، و در آن خوانی گستردی که شامل آشامیدنی و خوردنی و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و کشتها و میوه‌ها است ، پس فرستادی دعوت کننده (پیغمبر اکرم) را که (مردم را) بسوی آن بخواند ، پس اجابت دعوت کننده نموده بنعمتهائی که ترغیبشان نمودی رغبت نکرده بچیزهائیکه تشویق فرمودی مشتاق نگشتند (بلکه) بمردار (دنیا) رو آوردند که بخوردن آن رسوا گشتند ، و بر دوستی آن اتفاق نمودند ، و هر که بچیزی عاشق شود چشمش را کور ساخته و دلش را بیمار گرداند (بطوریکه عیب آنرا نگریسته زشتیش را نیکو بیند) پس او بچشمی که (معایب آنرا) نمی بیند مینگرد ، و بگوشی که (حقائق را) نمیشنود میشنود ، خواهشهای بیهوده عقل او را دریده و دنیا دلش را میرانده و شیفتهٔ خود نموده است ، پس او بندهٔ دنیا است و بندهٔ هر که چیزی از دنیا در

دستش میباشد ، بهر طرف که دنیا گردید بسوی آن میگردد ، و بهر جا که رو آورد بآن متوجّه میشود ، از منع کننده و پند دهنده (قرآن کریم) که از جانب خداوند است متنبّه نشده پند نمی پذیرد ، و حال آنکه می بیند که گرفته شده ها چنان غافلگیر گردیدند که فتح و رجوع و بازگشتی برای آنها نیست (که بگویند خدایا اگر ما را بدنیا برگردانی بآنچه دستور فرمائی رفتار خواهیم نمود) چگونه آنچه را که نمی پنداشتند (مرگ) بایشان فرود آمد و جدائی از دنیا که با آسودگی خاطر در آن بودند بآنها رو آورد و بآخرت که با نان وعده داده میشدند وارد گشتند[15] پس سختیهائی که بایشان رو آورد بوصف در نمی آید ، سختی جان دادن و غم و اندوه آنچه از دست رفته آنان را فرا گرفت و دست و پایشان سست شد و رنگهایشان تغییر نمود ، پس از آن آثار مرگ در آنها زیاد شد تا اینکه میان هر یک با گفتارش حائل گردید (از سخن گفتن باز ماند)[16] و او در بین اهل بیت خود بدیده اش (اضطراب و نگرانی آنان را) می بیند ، و بگوشش (آه و ناله آنها را) میشنود ، و عقلش بجا و فهم و ادراکش برقرار است ، بفکر میافتد که عمر خود را چسان بسر برده و چگونه روزگارش را گذرانیده[17] و بیاد میآورد مالهائیکه جمع کرده و برای بدست آوردن آنها (از حلال و حرام) چشم پوشیده ، و آنها را از جاهائیکه (حلیّت و حرمت آن) آشکار و مشتبه بوده بدست آورده ، بتحقیق زیانهای جمع آوری آن اموال (کیفری که بر آن مترتّب است) دچار او گشته ، و بر جدائی از آنها مطّلع گردید ، این اموال بعد از او باقی میماند برای زنده ها که در آنها متنعّم بوده خوش میگذرانند ، پس (خوشگذرانی از) آن اموال بی مشقّت برای غیر او است ، و بار گران آن بار بر پشت او میباشد ، و آنمرد مرهون بآن اموال است (از حساب و بازپرسی آن اموال رها نشده راه فراری برای او نیست)[18] پس بر اثر آنچه (سختیها) که هنگام مرگ برایش آشکار شده پشیمان گشته دست خود را بدندان میگزد ، و بی میل میشود بآنچه در ایام زندگانیش بآن مایل بوده ، و آرزو میکند که کاش کسیکه مقام و منزلت او را آرزو داشت و بر اموالش رشک میبرد آن اموال را جمع کرده بود ، نه او[19] پس پیوسته (آثار) مرگ در بدن او هویدا گردد تا اینکه گوش

او هم مانند زبانش از کار باز ماند (سخنی نمیشنود) و میان اهل بیت خود در حالی میماند که نه بزبان گویا است و نه بگوش میشنود، چشم خویش را بنگریستن چهره های ایشان باز میکند حرکات زبان آنان را می بیند و سخنشان را نمیشنود [۲۰] پس (آثار) مرگ بیشتر شده باو در آویخته چشمش را هم فرا گیرد (دیگر چیزی را نخواهد دید) چنانکه گوشش را فرا گرفته (چیزی را نمیشنید) و جان از بدنش خارج گردد، پس مرداری است میان اهل بیتش که از او وحشت نموده و از نزدیک شدن باو دوری کنند، نه گریه کننده ای را همراهی مینماید و نه خواننده ای را پاسخ میدهد [۲۱] پس از آن او را برداشته بسوی (آخرین) منزل در زمین (قبر) میآورند و در آنجا او را (تنها گذارده) بعملش میسپارند، و دیدن او را ترک خواهند نمود.

---

[۲۲] حَتّٰى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ، وَأُلْحِقَ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ مَا يُرِيدُهُ: مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ [۲۳] أَمَادَ السَّمَاءَ وَفَطَرَهَا، وَأَرَجَّ الْأَرْضَ وَأَرْجَفَهَا، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا، وَدَكَّ بَعْضُهَا بَعْضاً مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ، وَمَخُوفِ سَطْوَتِهِ [۲۴] وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَّدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ، وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ [۲۵] وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَى هٰؤُلَاءِ، وَانْتَقَمَ مِنْ هٰؤُلَاءِ [۲۶] فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَثَابَهُمْ بِجِوَارِهِ، وَخَلَّدَهُمْ فِي دَارِهِ، حَيْثُ لَا يَظْعَنُ النُّزَّالُ،

وَلَا يَتَغَيَّرُ لَهُمُ الْحَالُ، وَلَا تَنُوبُهُمُ الْأَفْزَاعُ، وَلَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ، وَلَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ ٢٧ وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأَنْزَلَهُمْ شَرَّ دَارٍ، وَغَلَّ الْأَيْدِيَ إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَقَرَنَ النَّوَاصِيَ بِالْأَقْدَامِ، وَأَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطِرَانِ، وَمُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ ٢٨ فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَبَابٍ قَدْ أُطْبِقَ عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلَبٌ وَلَجَبٌ وَلَهَبٌ سَاطِعٌ، وَقَصِيفٌ هَائِلٌ ٢٩ لَا يَظْعَنُ مُقِيمُهَا، وَلَا يُفَادَى أَسِيرُهَا، وَلَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا ٣٠ لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ فَتَفْنَى، وَلَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيُقْضَى.

(پس از آن امام علیه السّلام چگونگی بازگشت خلائق را در قیامت شرح میدهد:) ۲۲ تا وقت آنچه خداوند درباره مردم تعیین نموده بسر آید، و مقدّرات عالم پایان یابد، و آخر خلائق باوّل آنها ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خداوند برای تجدید خلق (زنده شدن مردگان) که بآن اراده فرماید برسد (آنگاه) ۲۳ آسمان را بحرکت آورده میشکافد و زمین را منقلب نموده متزلزل گرداند، و کوهها را از جا کنده پراکنده سازد، و از هیبت و ترس جلالت و عظمت و غلبه خداوند بعضی از آن کوهها بر بعضی کوبیده شود ۲۴ و بیرون آورد هر که در زیر زمین است، پس آنان را بعد از کهنه شدن نو گرداند، اجزاء ایشانرا پس از پراکندگی گرد آورد، سپس آنها را از هم جدا سازد برای آنچه که اراده میفرماید از سؤال و پرسش اعمال و کردار پنهانی آنان ۲۵ و ایشانرا دو دسته نموده دسته‌ای را (که در دنیا خوبی کرده و فرمانبرده‌اند) نعمت عطاء میکند، و از دسته‌ای (که بد کرده و فرمان نبرده‌اند)

اِنْتِقام میکند ۲۶ امّا پاداش اَهلِ طاعت را در جِوار رَحمَتش قَرار داده و در بهشت جاودانی خود جای میدهد ، بهشتی که داخِل شوندگان در آن خارج نشوند ، و تَغْییر حال (گرمی و سردی و پیری و جوانی و مانند آنها) بایشان رخ ندهد ، و ترسها بآنان روی نیاورد ، و به بیماریها مُبتَلیٰ نگردند ، و خَطَرها عارِضشان نشود ، و سَفَرها آنها را تَغْییر نداده از جائی بجائی نبرد (تا بغم و اندوه غُربَت و دوری از خاندان گرفتار شوند) ۲۷ و امّا کیفر اَهلِ مَعصِیَت آنستکه آنان را در بدترین جائی (دوزخ) وارد سازد ، و دستها را بگردنهاشان ببندد ، و مو های پیشانیشان را بقَدَمها پیوسته گرداند ، و پیراهنهائی از قَطِران (روغنی است بسیار بدبو) و جامه های آتش سوزان بایشان بپوشاند ۲۸ در عَذابی باشند که گرمی آن بسیار سوزنده باشد و در خانه ای که درها بروی اَهلِ آن بسته باشد (نتوانند بیرون آیند) در آتشی هستند بسیار سوزان و با غوغا دارای زبانهٔ بلند گشته و صدای ترساننده ۲۹ مُقیم در آن آتش بیرون نرود ، و از اَسیر و گرفتار آن فِدْیَه (مالی که برای اِسْتِخلاص اَسیر میدهند) قبول نمیشود (چون گرفتار در آتش دوزخ مالی ندارد تا برای رهائی خود بدهد و بر فرض هم که داشت نمی پذیرند) و غُلها و بندهای آن شکسته نمیشود ۳۰ مُدّتی برای آن نیست تا بنهایت رسد و نه زمان مُعَیَّنی برای ساکن در آن میباشد تا بسر آید (و ایشان را از عذاب برهاند ، اَللّٰهُمَّ اِنّا نَعوذُ مِنْها بِرَحْمَتِكَ الَّتِي سَبَقَتْ غَضَبَكَ) .

وَمِنْهَا

فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

۳۱ قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيا وَصَغَّرَها ، وَأَهْوَنَها وَهَوَّنَها ، ۳۲ وَعَلِمَ أَنَّ اللّٰهَ زَواها عَنْهُ اخْتِياراً ، وَبَسَطَها لِغَيْرِهِ احْتِقاراً ، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيا بِقَلْبِهِ ، وَأَماتَ ذِكْرَها عَنْ نَفْسِهِ ،

وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً، أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً. ٣٣ بَلَّغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِراً، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً، وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّراً.

٣٤ نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلائِكَةِ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَيَنَابِيعُ الْحُكْمِ. ٣٥ نَاصِرُنَا وَمُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَعَدُوُّنَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

قسمتی از این خطبه در وصف پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ (و اوصیاء آنحضرت) است:

۳۱ رسول اکرم دُنیا را کوچک میدید و آنرا خُرد می پنداشت (دل بآن نبست) و اهمیتی نداده آنرا پست دانست، و میدانست خداوند سُبحان او را برگزیده (محبّت و دوستی) دُنیا را از او دور گردانیده، و چون کوچک و پست است آنرا در نظر غیر آنحضرت جلوه داده (دُنیا را نصیب دُنیاپرستان قرار داده) ۳۲ پس آن بزرگوار هم قلباً از آن اِعراض و بی میلی نمود، و یاد آنرا از نفس خود دور گردانید (بذکر آن مشغول نبود) و دوست داشت که زینت و آرایش آنرا بچشم نبیند تا از زینت آن لباس آراسته نخواهد، یا اقامت در آنرا آرزو نکند ۳۳ از جانب پروردگارش (با حجّت و دلیل) تبلیغ احکام نمود، و اُمّت و پیروان خود را (از عذاب الهی) ترسانیده پند و اندرز داد، و آنانرا مژده رسانده بسوی بهشت دعوت فرمود.

۳۴ ما (ائمّه اثنی عشر علیهم السّلام) از شجره نبوّت هستیم، و از خاندانی میباشیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده،

و ما کانهای معرفت و دانش و چشمه های حکمتها میباشیم[٣٥] یاران و دوستان ما در انتظار رحمت الهی هستند ، و دشمن و بدخواه ما غضب و خشم خداوند را مهیّا است (چون دشمن اهلبیت حتماً بعذاب گرفتار خواهد شد ، پس مانند آنست که گویا مهیّای عذاب الهی است) .

(١٠٩) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ :

[١] إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللهِ (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى) الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ [٢] وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلاَمِ [٣] وَكَلِمَةُ الْإِخْلاَصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ [٤] وَإِقَامُ الصَّلٰوةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ [٥] وَإِيتَاءُ الزَّكٰوةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ [٦] وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ [٧] وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الذَّنْبَ [٨] وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ فِي الْأَجَلِ [٩] وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَةُ الْعَلاَنِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ [١٠] وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ .

[١١] أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ ، وَارْغَبُوا فِيمَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ [١٢] وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ ، وَاسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى

السُّنَنِ [١٣]، وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَأَحْسِنُوا تِلاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ [١٤]، فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ، بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللّهِ أَلْوَمُ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در بیان اسباب تقرّب بخداوند و حفظ شعائر اسلام):

[١] برترین وسیلهٔ تقرّب بسوی خداوند سبحان (ده چیز است، اوّل:) تصدیق و اعتراف بیگانگی خداوند و رسالت فرستادهٔ او (محمّد صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) است [٢]، و (دوّم:) جهاد و جنگیدن در راه حقّ‌تعالی است (با کفّار و دشمنان دین) که سبب بلندی (و رکن اعظم) اسلام است [٣]، و (سوّم:) کلمهٔ اخلاص (گفتن لا اِلهَ اِلّا الله) است، که فطریّ و جبلّیّ (بندگان الهی) است (خداوند مردم را بر این فطرت آفریده که هر کس تصدیق دارد که برای او خدائی است بی همتا و بی شریک) [٤]، و (چهارم:) برپا داشتن نماز که نشانهٔ ملّیّت دین اسلام است (بزرگترین رکن دین است، و از جهت عظمت و اهمیّت آن از نفس ملّت و دین فرض شده) [٥]، و (پنجم:) زکوة است که سهمیّه‌ای است از جانب خدا تعیین گشته دادن و پرداخت آن (بمستحقّین) واجب است [٦]، و (ششم:) روزهٔ ماه رمضان است که سپری است (برای جلوگیری) از عذاب [٧]، و (هفتم:) حجّ نمودن خانهٔ خدا و بجا آوردن عمرهٔ آن که حجّ و عمره فقر و پریشانی را میزداید و گناه را میشوید و پاک میسازد [٨]، و (هشتم:) صلهٔ رحم (احسان و نیکوئی بخویشان) است که سبب افزایش مال و طول عمر است [٩]، و (نهم:) صدقه دادن (احسان بفقراء و

درماندگان) است ، صَدَقَۀ پنهانی گناه را میپوشاند (بسبب آن خداوند عِقاب مَعْصِیَت و گناه را کَم میفرماید) و صَدَقَۀ آشکار مردن بد (مرگ ناگهانی ، غرق شدن ، سوختن ، زیر آوار رفتن و مانند آنها) را دَفْع میکند ۱۰ و (دهم :) بجا آوردن کارهای پسندیده (مانند احسان و نیکی و اِصْلاح بَیْن برادران) که کارهای نیک ، شخص را از مُبْتَلی شدن بذِلّتها و خواریها حِفْظ میکند (نیکوکار در دُنْیا و آخِرَت سرفراز بوده و بذِلَّت و بدبختی دچار نمیشود) .

۱۱ شتاب کنید در یاد نمودن خدا که یاد خدا بهترین ذِکْر است ، و رَغْبَت نمائید در آنچه (بهشتی) که بپرهیزکاران وَعْدِه فرموده که وَعْدِۀ او راستترین وَعْدِه ها است ۱۲ و بهدایت و راهنمائی پیغمبر خود را پیروی کنید که راهنمائی او بالاترین راهنمائی است ، و بسُنَّت و طَریقَۀ او رفتار نمائید ، زیرا طَریقَۀ او هِدایت کننده ترین سُنَّتها و رَوِشها است ۱۳ و قُرْآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است ، و در آن اندیشه و طَلَب فَهْم نمائید که قرآن بَهار دلها است (همه گونه گلهای عُلُوم و حِکْمتها در دل میرویاند) و بنُورِ هِدایت آن شِفا و بهبودی (از بیماری جَهْل و نادانی) بخواهید که قُرآن شِفای (بیماری) سینه ها است ، و آنرا نیکو بخوانید (اَلْفاظش را بی غَلَط خوانده مَعْنیش را رِعایت نموده در اَحکامش تَفَکُّر و اندیشه کنید) که آن سودمندترین گفتار است ۱۴ و (باید رفتار عالِم بقرآن طِبْق دُسْتور باشد ، چون) عالِمی که برخِلاف عِلْمش رفتار کند بجاهِل و نادانی ماند سرگردان که از جَهْل و نادانی بهوش نیاید (آنجا که عِلْم سودی ندهد تدبیری باقی نمیماند) بلکه حُجَّت و دَلیل بر عِقاب او (در قیامَت از حُجَّت و دَلیل بر عَذاب جاهِل) بیشتر است ، و حَسْرت و اندوهش زیادتر ، و نزد خدا تَوْبیخ و سرزنشش افزونتر (چون دانسته مَعْصِیَت و نافرمانی نموده و اَهَمِّیَّتی بدُسْتور الهی نداده و برخِلاف آن رفتار کرده که این خود بزرگترین گناهان است) .

(١١٠) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[١] أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ، حُفَّتْ
بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ
بِالْآمَالِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ [٢] لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَلَا تُؤْمَنُ
فَجْعَتُهَا، غَرَّارَةٌ ضَرَّارَةٌ، حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ، نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ،
أَكَّالَةٌ غَوَّالَةٌ [٣] لَا تَعْدُو إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ
فِيهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: (كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ
مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ
وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا) [٤] لَمْ يَكُنِ امْرُؤٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا
أَعْقَبَتْهُ بَعْدَهَا عَبْرَةً، وَلَمْ يَلْقَ مِنْ سَرَّائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحَتْهُ
مِنْ ضَرَّائِهَا ظَهْرًا، وَلَمْ تَطُلَّهُ فِيهَا دِيمَةُ رَخَاءٍ إِلَّا هَتَنَتْ عَلَيْهِ
مُزْنَةُ بَلَاءٍ [٥] وَحَرِيٌّ إِذَا أَصْبَحَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةً أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُتَنَكِّرَةً،
وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اعْذَوْذَبَ وَاحْلَوْلَى أَمَرَّ مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى [٦]
لَا يَنَالُ امْرُؤٌ مِنْ غَضَارَتِهَا رَغَبًا إِلَّا أَرْهَقَتْهُ مِنْ نَوَائِبِهَا تَعَبًا،
وَلَا يُمْسِي مِنْهَا فِي جَنَاحِ أَمْنٍ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ خَوْفٍ [٧] غَرَّارَةٌ
غُرُورٌ مَا فِيهَا، فَانِيَةٌ فَانٍ مَنْ عَلَيْهَا، لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ

أَزْوادِها إِلاَّ التَّقْوى. مَنْ أَقَلَّ مِنْها اسْتَكْثَرَ مِمّا يُؤْمِنُهُ، وَمَنِ اسْتَكْثَرَ مِنْها اسْتَكْثَرَ مِمّا يُوبِقُهُ، وَزالَ عَمّا قَليلٍ عَنْهُ. كَمْ مِنْ واثِقٍ بِها قَدْ فَجَعَتْهُ، وَذي طُمَأْنينَةٍ قَدْ صَرَعَتْهُ، وَذي أُبَّهَةٍ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقيرًا، وَذي نَخْوَةٍ قَدْ رَدَّتْهُ ذَليلاً. سُلْطانُها دُوَلٌ، وَعَيْشُها رَنِقٌ، وَعَذْبُها أُجاجٌ، وَحُلْوُها صَبِرٌ، وَغِذاؤُها سِمامٌ، وَأَسْبابُها رِمامٌ. حَيُّها بِعَرَضِ مَوْتٍ، وَصَحيحُها بِعَرَضِ سُقْمٍ، مُلْكُها مَسْلُوبٌ، وَعَزيزُها مَغْلُوبٌ، وَمَوْفُورُها مَنْكُوبٌ، وَجارُها مَحْرُوبٌ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در مذمّت دُنیا و دوری کردن از آن):

پس از حمد بر خدا و درود بر پیغمبر اکرم، شما را از (دل بستن به) دُنیا بر حذر میدارم، زیرا دُنیا (بکام دنیا پرستان) شیرین و (در نظر آنان) سبز و خرّم است، بشهوتها و خواهشهای بیهوده پیچیده شده است، و بوسیلهٔ متاعهای زود از بین رونده (با خواهان) اظهار دوستی مینماید، و بزیورهای اندک (مردم را) بشگفت آورده شاد مینماید، و برای آرزوها (ی بیجا که اطمینان بآن نیست) و فریب (نادانان) خویش را آرایش نموده (مانند فاحشه ای که خود را بیاراید تا سرمایهٔ دین و دُنیای خواهانش را برباید) شادی آن پایدار نیست، و از درد و اندوهش آسوده نمیتوان گشت، بسیار فریبنده و زیان رساننده است، تغییر دهندهٔ حالات است (توانگری را بدرویشی و آسایش را بسختی و زندگی را بمرگ و تندرستی را به بیماری تبدیل مینماید، و یا مانع و جلوگیر است از بدست آوردن سعادت همیشگی و بهشت جاودانی) فانی

ونابود وتباه میگردد ، شکنجواره‌ای است که (همه را) هلاک مینماید (شکم خاک از طعمهٔ انسان هرگز سیر نشود وطبع افلاک از تباه ساختن آدمیان ملول نگردد)[۳] زمانیکه آرزوی راغبین بدنیا که بآن خوشنود هستند بنهایت رسید دنیا از اینکه میباشد تجاوز نمیکند همچنانکه خداوند تعالی (در قرآن کریم س ۱۸ ی ۴۵) میفرماید: کَمَآءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ، وَكَانَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا یعنی مثل دنیا مانند گیاه زمین است که بآبی که آنرا از آسمان فرستادیم ، آمیخته شد (از آن نشو ونما نمود) پس بامداد (روز دیگری) آن گیاه خشک گردید بقسمی که بادها آنرا پراکنده میسازند ، و خداوند برهمه چیز (هرکار) قادر و توانا است (خوشنودی وآسایش دنیا بگیاهی ماند سبز و خرم که باندک زمانی خشک گشته هستی آن بباد فنا میرود)[۴] هیچ مردی از متاع دنیا مسرور وشادمان نبوده مگر آنکه در پی آن گریهٔ گلوگیر (یاغم واندوه) باو روآورده است ، واز خوشیهایش بکسی رو نیاورده مگر اینکه از بدیهایش باو زیانی رسانده (هیچکس بدلخواه از دنیا شکمی سیر نکرد وبآرزوی خود نرسید مگر اینکه دنیا پشت کرده نعمت از او بازگرفت) ودر دنیا او را باران فراخی وخوشبختی تر نساخت مگر اینکه ابر بلا پی در پی براو بارید ، و (چون رفتار دنیا اینگونه است) شایسته است که در اول بامداد یار ویاور انسان بوده او را همراهی نماید ودر شب تغییر یافته دشمنش گردد ، واگر طرفی از آن گوارا وشیرین باشد طرف دیگرش تلخ وپر وبا (بیمار کننده) است[۶] هیچکس از خوشی آن برادو نمیرسد مگر اینکه از مصائب واندوههای آن رنج وسختی را دریابد ، ودر بال امن وآسودگی شبی را بسر نبرد مگر اینکه بامداد بر روی جلو بالهای خوف وترس بگذراند[۷] بسیار فریبنده‌ای است که هرچه در آن است میفریبد وفانی شدنی است که هرکه در آن است نابود میشود ، خیر ونیکوئی در هیچیک از توشه‌های آن نیست مگر در تقوی وپرهیزکاری[۸] هرکه اندکی از متاع دنیا را اخذ نماید بدست آورد چیزی که او را (از سختی حساب وبازرسی در قیامت) بسیار ایمن گرداند ، وهرکه زیاد گرد آورد دریافته چیزی که (هنگام حساب) بسیار او را هلاک خواهد نمود ، و (در دنیا هم)

بزودی از او زائل میگردد [۹] چه بسیار است کسیکه بدنیا اعتماد و دلبستگی داشته و دنیا اورا در دمند میسازد ، وچه بسیار است کسیکه بدنیا اطمینان داشته و دنیا او را برخاک میاندازد ، وچه بسیار است کسیکه دارای مرتبهٔ بزرگ بوده و دنیا او را کوچک وپست میگرداند ، وچه بسیار است کسیکه دارای افتخار و خودخواهی است دنیا او را ذلیل وخوار مینماید [۱۰] سلطنت وریاست دنیا گردنده است (گاه اینرا باشد وگاه آنرا) وخوشگذرانی آن تیره (باکدورت) است وآب پاکیزه آن (که دنیا پرستان را گوارا است ، نزد مردم دانا وبینا) شور وناگوار است ، وشیرینی آن مانند شیرهٔ درخت بسیار تلخ است ، وطعام آن زهرهائی است کشنده و وسائل آن (چیزهائیکه بآن دلبستگی دارند) مانند ریسمانهای پوسیده وتکه تکه شده است [۱۱] زندهٔ آن بسمت مرگ وتندرست آن بسوی بیماری رهسپار است ، پادشاهی آن ازدست رفته وارجمند آن زیردست ، وثروتمند آن بنکبت رسیده ، وهمسایهٔ آن (ساکن دنیا) مالش غارت گشته است .

---

[۱۲] أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَاراً ، وَأَبْقَى آثَاراً ، وَأَبْعَدَ آمَالاً ، وَأَعَدَّ عَدِيداً ، وَأَكْثَفَ جُنُوداً ، [۱۳] تَعَبَّدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُّدٍ ، وَآثَرُوهَا أَيَّ إِيثَارٍ ، ثُمَّ ظَعَنُوا عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبَلِّغٍ ، وَلاَ ظَهْرٍ قَاطِعٍ ؟! [۱۴] فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْساً بِفِدْيَةٍ ، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ ، أَوْ أَحْسَنَتْ لَهُمْ صُحْبَةً ؟ [۱۵] بَلْ أَرْهَقَتْهُمْ بِالْقَوَادِحِ ، وَأَوْهَنَتْهُمْ بِالْقَوَارِعِ ، وَضَعْضَعَتْهُمْ بِالنَّوَائِبِ ، وَعَفَّرَتْهُمْ لِلْمَنَاخِرِ ، وَوَطِئَتْهُمْ

بِالْمَنَاسِمِ ، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمَنُونِ ؑ١٦ فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكُّرَهَا
لِمَنْ دَانَ لَهَا ، وَآثَرَهَا وَأَخْلَدَ إِلَيْهَا حَتَّىٰ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَبَدِ ؑ١٧
وَهَلْ زَوَّدَتْهُمْ إِلَّا السَّغَبَ ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ ، أَوْ نَوَّرَتْ
لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ ، أَوْ أَعْقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ ؟ ١٨ أَفَهٰذِهِ تُؤْثِرُونَ ،
أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ ، أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ ؟ ١٩ فَبِئْسَتِ الدَّارُ لِمَنْ
لَمْ يَتَّهِمْهَا وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلَىٰ وَجَلٍ مِنْهَا ؑ٢٠ فَاعْلَمُوا - وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ -
بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَظَاعِنُونَ عَنْهَا ، وَاتَّعِظُوا فِيهَا بِالَّذِينَ قَالُوا :
(مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً) حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا ،
وَأُنْزِلُوا الْأَجْدَاثَ فَلَا يُدْعَوْنَ ضِيفَانًا ؑ٢١ وَجُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيحِ
أَجْنَانٌ ، وَمِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ ، وَمِنَ الرُّفَاتِ جِيرَانٌ ؑ٢٢
فَهُمْ جِيرَةٌ لَا يُجِيبُونَ دَاعِيًا ، وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا ، وَلَا يُبَالُونَ
مَنْدَبَةً ؑ٢٣ إِنْ جِيدُوا لَمْ يَفْرَحُوا ، وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا ، جَمِيعٌ
وَهُمْ آحَادٌ ، وَجِيرَةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ ؑ٢٤ مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ ، وَ
قَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ ، حُلَمَاءُ قَدْ ذَهَبَتْ أَضْغَانُهُمْ ، وَجُهَلَاءُ قَدْ
مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ ؑ٢٥ لَا يُخْشَىٰ فَجْعُهُمْ ، وَلَا يُرْجَىٰ دَفْعُهُمْ ، اسْتَبْدَلُوا
بِظَهْرِ الْأَرْضِ بَطْنًا ، وَبِالسَّعَةِ ضِيقًا ، وَبِالْأَهْلِ غُرْبَةً ، وَ

بِالنُّورِ ظُلْمَةً ، فَجَاؤُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا حُفَاةً عُرَاةً ، قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا
بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ ، وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ :
(كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ، وَعْداً عَلَيْنَا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) .

---

۱۲ آیا در جاهای آنانکه پیش از شما بودند نیستید ؟ و حال آنکه عمرهای ایشان درازتر و آثارشان پاینده‌تر و آرزوهاشان بیشتر و جمعیتشان آماده‌تر و لشگرهاشان انبوه‌تر بود ، ۱۳ دنیا را بهر طوریکه بود پرستیده برگزیدند ، پس از آن کوچ کردند (مُردند) بدون توشه‌ای که همراه برداشته یا مرکبی که راه را بپیماید ، ۱۴ آیا بشما خبر رسیده که دنیا (هنگام مردن پیشینیان) خود را (یا کسی را) بآنها فدیه داده باشد (تا نمیرند) یا آنان را همراهی کرده ، و یا از روی نیکوئی درباره ایشان کمکی نموده ؟ (نه !!) ۱۵ بلکه پایهٔ زندگیشان را بسختیها و مصائب دردناک سست گردانیده و جنبانیده و رخسار و پیشانیهاشان را بخاک مالیده و زیر دست و پای ستوران آنان را لگدکوب کرده ، و یاری گردشش این بوده که پیش آمدهای سخت روزگار را بر سر ایشان وارد ساخته است ، ۱۶ پس دیدید تغییر و بی آشنائی (دشمنی) دنیا را بکسانیکه بآن نزدیک شده و آنرا برگزیده و بآن اعتماد نمودند ؟ تا اینکه از آن برای همیشه جدا گشته کوچ کردند (دیگر بازگشتی برای آنان نیست) ۱۷ و آیا جز گرسنگی توشه‌ای و جز تنگی (گور) جائی و جز تاریکی (قبر) نوری بایشان داد ، یا در پی آنان جز پشیمانی سختیهاشان را تدارک نمود ؟ ۱۸ آیا چنین دنیا (بی وفائی) را اختیار میکنید ، یا بآن دل می بندید ، یا برای بدست آوردنش حرص زده کوشش دارید ؟ ۱۹ بد سرائی است برای کسیکه بآن بدگمان نبوده و هنگام اقامت در آن از خطرش خوف و ترس نداشته است ، ۲۰ پس بدانید با اینکه خودتان هم میدانید (بالأخره) دنیا را ترک گفته از آن کوچ خواهید نمود ، و پند بگیرید در آن از کسانی که میگفتند : کیست که در قوت و توانائی از ما برتر باشد (همه مردند ، و) بر مرکب چوبین سوار نموده

بسوی گورستان بردند ، پس آنان را سوار نمیخوانند (زیرا مایک کسی است که اختیار مرکوب را در دست داشته باشد) و در گورها شان نهادند و آنها را میهمان نمیخوانند (زیرا میهمان کسی را گویند که پای خود بجائی برود از او پذیرائی نمایند) و برای ایشان از کف زمین قبرها و از خاک کفنها و از استخوانهای پوسیده و شکسته همسایه ها تعیین گردید[۲۱] آنان همسایگانی هستند که هر که آنها را بخواند جواب نمیدهند ، و ظلم و ستمی را (از خود) جلوگیری نمینمایند ، و از نوحه سرائی ملتفت نیستند[۲۲] اگر باران بر ایشان بارید شاد نشدند ، و اگر تنگدستی بآنها رو آورد نومید نگشتند (از غم و اندوه و سختی جهان آسوده و بخویشتن مبتلی و گرفتارند) گرد هم‌اند و تنها هستند و همسایه اند و از هم دورند (چون از حال هم خبر ندارند)[۲۴] با هم نزدیکند و بدیدار یکدیگر نمیروند و خویشانند و اظهار خویشی نمینمایند ، بردبار میباشند که کینه در دل ندارند ، و نادانند (چیزی درک نکرده نمیفهمند) و کینه هاشان از بین رفته[۲۵] ، از درد و اندوه آنها کسی باک ندارد ، و امیدی بکمک و همراهیشان نیست ، روی زمین را بزیر آن و فراخی (جهان) را بتنگی (قبر) و بودن با اهل و یاران خویش را بغربت و تنهائی ، و روشنی را بتاریکی تبدیل نمودند[۲۶] و بدرون خاک آمدند (برگشتند) همانطوریکه برهنه و عریان از آن جدا شده (بوجود آمده) بودند با اعمال و کردارشان از دنیا بسوی زندگانی همیشگی و سرای ابدی کوچ کردند (و در آنجا دو باره زنده میشوند و دیگر نمیمیرند ، خواه نیکوکار خواه بدکار) چنانکه خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۴) میفرماید : كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ، وَعْداً عَلَيْنَا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ یعنی همچنانکه در آغاز خلق را ایجاد نمودیم آنها را باز گردانیم ، و این وعده ما حتمی است که انجام خواهیم داد (خدایا بحق علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در همه شدائد و سختیها تا انجام کار ما را یاری فرموده از روی فضل و کرمت بار ما را برسان ، وَ كُنِ اللَّهُمَّ بِعِزَّتِكَ لِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَؤُوفاً ، وَعَلَيَّ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفاً ، إِلٰهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ) .

(١١١) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

ذَكَرَ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ «عَلَيْهِ السَّلامُ» وَتَوَفِّيَهُ الْأَنْفُسَ :

١- هَلْ تُحِسُّ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلاً ؟ أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَداً ؟ ٢- بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ؟ أَيَلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا ؟ أَمِ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا ؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا ؟ ٣- كَيْفَ يَصِفُ إِلٰهَهُ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ ؟ ! .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که در آن مَلَكُ الْمَوْت عَلَيْهِ السَّلامُ و قبض روح نمودن او اشخاص را یادآوری نموده (و اشاره فرموده که کُنه ذات خداوند سبحان درک نمیشود):

١- آیا درک میکنی و میفهمی او را هرگاه (برای گرفتن جان) بمنزلی داخل شود ؟ یا او را می بینی هرگاه جانی را میستاند ؟ (نه !!) ٢- بلکه (شگفت در آنستکه) چگونه قبض روح مینماید بچه ای را که در شکم مادرش میباشد ؟ آیا از بعض اعضاء مادر بر او وارد میشود ؟ یا آنکه روح باذن و فرمان پروردگارش بسوی او میرود ؟ یا مَلَكُ الْمَوْت با آن بچه در اجزاء درونی مادر او ساکن است ؟ ٣- چگونه (میتواند) خدای خود را وصف کند کسیکه توانائی ندارد از اینکه مخلوقی (مَلَكُ الْمَوْت) را که مانند خود است (از نیستی بوجود آمده) وصف نماید ؟ (پس چنانکه مَلَكُ الْمَوْت را که مخلوقی از مخلوقات است جز با ثار نمیتوان شناخت ، بطریق اَوْلی پی بکُنه ذات حقتعالی که منزه از ادراک و خالق همهٔ مخلوقات است نتوان برد) .

(١١٢) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ:

[١] وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ، وَلَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ،
قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَغَرَّتْ بِزِينَتِهَا [٢] دَارٌ هَانَتْ عَلَى
رَبِّهَا: فَخَلَطَ حَلاَلَهَا بِحَرَامِهَا، وَخَيْرَهَا بِشَرِّهَا، وَحَيَاتَهَا
بِمَوْتِهَا، وَحُلْوَهَا بِمُرِّهَا [٣] لَمْ يُصْفِهَا اللهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ،
وَلَمْ يَضِنَّ بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ [٤] خَيْرُهَا زَهِيدٌ، وَشَرُّهَا عَتِيدٌ،
وَجَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَمُلْكُهَا يُسْلَبُ، وَعَامِرُهَا يَخْرَبُ [٥] فَمَا خَيْرُ
دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ؟! وَعُمُرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ؟! وَمُدَّةٍ
تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ؟! [٦] اِجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكُمْ مِنْ
طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ، وَأَسْمِعُوا
دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ [٧] إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي
الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَيَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا،
وَيَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَإِنِ اغْتَبَطُوا بِمَا رُزِقُوا [٨] قَدْ غَابَ عَنْ
قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ، وَحَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا
أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ [٩]
وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلاَّ خُبْثُ السَّرَائِرِ

وَسُوءُ الضَّمائِرِ ، فَلا تَوازَرُونَ ، وَلا تَناصَحُونَ ، وَلا تَباذَلُونَ وَلا تَوادُّونَ !! [۱۱] ما بالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسيرِ مِنَ الدُّنْيا تُدْرِكُونَهُ وَلا يَحْزُنُكُمُ الْكَثيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ ، وَيُقْلِقُكُمُ الْيَسيرُ مِنَ الدُّنْيا يَفُوتُكُمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ ذلِكَ في وُجُوهِكُمْ وَقِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمّا زُوِيَ مِنْها عَنْكُمْ ؟؟ !! كَأَنَّها دارُ مُقامِكُمْ ، وَكَأَنَّ مَتاعَها باقٍ عَلَيْكُمْ !! [۱۱] وَما يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخاهُ بِما يَخافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلّا مَخافَةُ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ [۱۲] قَدْ تَصافَيْتُمْ عَلى رَفْضِ الْآجِلِ ، وَحُبِّ الْعاجِلِ ، وَصارَ دينُ أَحَدِكُمْ لُعْقَةً عَلى لِسانِهِ [۱۳] ، صَنيعَ مَنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ ، وَأَحْرَزَ رِضا سَيِّدِهِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (در مذمت دنیا و ترغیب بآخرت) :

[۱] شما را از دنیا بر حذر میدارم ، زیرا دنیا جای پایداری نیست ، و فرودگاهی که در آن آب و گیاه طلبید (و بآسودگی در آنجا بمانید) نمیباشد ، بچیزهای فریبنده خود را آراسته و بآرایش خویش (مردم را) فریب داده است [۲] سرائی است نزد پروردگارش خوار و پست ، پس (از اینجهت) حلال آنرا بحرام و نیکوئیش را ببدی و زندگانیش را بمرگ و شیرینیش را بتلخی آمیخت [۳] خدایتعالی برای دوستانش آنرا صاف و گوارا نگردانیده (بلکه تنگی و سختیها را نصیب آنان قرار داده) و بدشمنانش از دادن آن بخل نورزیده (بلکه گشایش و نعمتهای بسیار بآنها بخشیده ، و این خود دلیل خواری و پستی دنیا است ، زیرا شایسته نیست نعمت از دوستان گرفتن و بدشمنان بخشیدن) [۴] خیر و نیکوئیش اندک است (پس ما جان نعمت بآن رغبت نداریم)

وشر و بدیش آماده است (پس بینایان از آن ایمنی ندارند) و گرد آمده هایش فانی و نابود و دولتش از دست رفته و آبادیش خراب میگردد (پس خردمندان بآن دل نبندند) ۵ چه خیر و نیکوئی است در سرائی که مانند ساختمان شکسته و پی در رفته خراب میشود؟ و چه در عمری که در آن سرا چون تمام گشتن و خورده شدن توشه بسر میرسد؟ و چه در مدتی که مثل طی شدن راه پایان مییابد؟ ۶ از خواسته های خود قرار دهید آنچه که خدا بر شما واجب کرده (عبادت و بندگی برای بدست آوردن آن سعی و کوشش نمائید) و برای اداء آنچه از شما خواسته (عمل بفرمانش) از او کمک و یاری بطلبید (هرگز نبایستی از این درخواست غافل باشید، چون نشاید بدست آوردن سعادت همیشگی توفیقی است که بهر که خواهد عطا فرماید) و دعوت مرگ را بگوشهای خود بشنوانید (توشه برای این راه پر خطر بردارید) پیش از آنکه شما را بخوانند (بمیرید و تهی دست باشید) ۷ دلهای پارسایان در دنیا (از خوف خدا) میگرید و اگر چه (بظاهر) خندان باشند، و حزن و اندوهشان (از عذاب الهی) سخت است و اگر چه (در نظرها) شادند و (بجهت تقصیر در طاعت و بندگی) خشم آنها بر نفسهاشان بسیار است و اگر چه بسبب آنچه بآنها داده شده (نیکوئی حالشان) مورد غبطه اند ۸ یاد مرگ از دلهای شما پنهان گشته (سختیهای آنرا در نظر ندارید) و آرزوهای دروغ شما را فرا گرفته پس دنیا از آخرت بشما بیشتر مسلط گردیده، و دنیای درگذر از آخرت پاینده و برقرار شما را بیشتر بطرف خود برده است ۹ و شما بر دین خدا باهم برادر (و یگانه) هستید، میان شما را جدائی نینداخته مگر ناپاکی باطنها و بدی اندیشه ها، باینجهت با یکدیگر را بر نمیدارید (در هیچ کاری کمک هم نیستید) و پند و اندرز نمیدهید، و (در نیازمندیها) بیکدیگر بذل و بخشش نمینمائید، و باهم دوستی نمیکنید ۱۰ چه شده است شما را که اندکی از دنیا را که مییابید شاد میشوید، و بسیاری از آخرت که محروم مانده از دست میدهید شما را اندوهناک نمیکند؟ و چون کمی از (متاع) دنیا از دستتان برود شما را مضطرب و نگران مینماید بطوریکه حالت اضطراب و بیتابی از آنچه از دست شما رفته در روهای شما و در کمی شکیبائیتان آشکار میگردد؟ گویا دنیا جای همیشگی شما است، و گویا متاع آن برای شما باقی و برقرار خواهد ماند ۱۱ و هیچیک از شما را در ملاقات برادر (هم کیش) خود که میترسد

از عیب گفتن و بدگوئی از او باز نمیدارد مگر ترس از اینکه او نیز عیب او را رو برو بگوید (پس فاش نکردن عیب یکدیگر را رو برو نه از جهت ترس از خدا است، بلکه بجهت ترس فاش شدن عیب خویشتن است و از اینرو است که عیب یکدیگر را بقصد پند و اندرز و اِصلاح رو برو نگوئید و در غیاب لنز خدا نترسیده بقصد افساد فاش مینمائید) [12] بتحقیق برای از دست دادن آخرت و دوستی دُنیا با یکدیگر رفیق و واقعی گشتید، و [13] دین هر یک از شما مانند لیسیدن بزبان او است (بزبان اِقرار کرده بدل باور ندارید) این رفتار شما بکار کسی ماند که از کردار خویش فارغ گشته و رضا و خوشنودی آقای خود را فراهم کرده است (از اینجهت با خاطر آسوده هر کاری بخواهید انجام میدهید).

(۱۱۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[1] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ، وَالنِّعَمَ بِالشُّكْرِ [2] نَحْمَدُهُ عَلَى آلائِهِ، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ [3] وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هٰذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السِّرَاعِ إِلَى مَا نُهِيَتْ عَنْهُ [4] وَنَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ: عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ [5] وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانَ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ، وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ: إِيمَاناً نَفَى إِخْلاصُهُ الشِّرْكَ، وَيَقِينُهُ الشَّكَّ [6] وَنَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ: لا يَخِفُّ مِيزَانٌ تُوضَعَانِ

فِيهِ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تُرْفَعَانِ مِنْهُ .

[٧] أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللهِ بِتَقْوَى ٱللهِ ٱلَّتِي هِيَ ٱلزَّادُ، وَبِهَا ٱلْمَعَاذُ، زَادٌ مُبْلِغٌ، وَمَعَاذٌ مُنْجِحٌ [٨] دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ، وَوَعَاهَا خَيْرُ وَاعٍ، فَأَسْمَعَ دَاعِيهَا، وَفَازَ وَاعِيهَا .

[٩] عِبَادَ ٱللهِ إِنَّ تَقْوَى ٱللهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ ٱللهِ مَحَارِمَهُ، وَأَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ، فَأَخَذُوا ٱلرَّاحَةَ بِٱلنَّصَبِ، وَٱلرِّيَّ بِٱلظَّمَإِ، وَٱسْتَقْرَبُوا ٱلْأَجَلَ فَبَادَرُوا ٱلْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا ٱلْأَمَلَ، فَلَاحَظُوا ٱلْأَجَلَ [١٠] ثُمَّ إِنَّ ٱلدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغِيَرٍ وَعِبَرٍ : فَمِنَ ٱلْفَنَاءِ أَنَّ ٱلدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ، لَا تُخْطِئُ سِهَامُهُ، وَلَا تُؤْسَى جِرَاحُهُ، يَرْمِي ٱلْحَيَّ بِٱلْمَوْتِ، وَٱلصَّحِيحَ بِٱلسَّقَمِ، وَٱلنَّاجِيَ بِٱلْعَطَبِ، آكِلٌ لَا يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لَا يَنْقَعُ [١١] وَمِنَ ٱلْعَنَاءِ أَنَّ ٱلْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى ٱللهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلَ، وَلَا بِنَاءً نَقَلَ [١٢] وَمِنْ غِيَرِهَا أَنَّكَ تَرَى ٱلْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا، وَٱلْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا، لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ، وَبُؤْسًا نَزَلَ [١٣] وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ ٱلْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ، فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ، فَلَا أَمَلٌ

يُدْرِكُ، وَلاَ مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ [۱۴] فَسُبْحَانَ ٱللّٰهِ! مَا أَغَرَّ سُرُورَهَا، وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا، وَأَضْحَى فَيْئَهَا، لاَ جَاءٍ يُرَدُّ، وَلاَ مَاضٍ يَرْتَدُّ [۱۵] فَسُبْحَانَ ٱللّٰهِ! مَا أَقْرَبَ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ لِلَحَاقِهِ بِهِ، وَأَبْعَدَ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلاَمُ است (در امر بتقوى و پرهيزكارى و مذمّت از دنيا و دورى از آن و ترغيب بآخرت):

[۱] حمد و سپاس سزاى خداوندى است كه حمد را بنعمتها و نعمتها را بشكر پيوند فرموده (بازاء نعمتها حمد را واجب كرده و شكر را سبب فراوانى آنها قرار داده) [۲] بر نعمتهايش او را حمد ميكنيم چنانكه بر بلائش سپاسگزاريم (مقصود آنستكه هنگام گرفتارى و آسودگى هر دو بايستى حقتعالى را سپاس گزارد و حمد بر بلاء از حمد بر نعمت سزاوارتر است، زيرا حمد بر بلاء و سختى موجب عطاء و بخشش اخروى است كه هميشه باقى و برقرار ميباشد بخلاف حمد بر نعمت كه سبب فراوانى نعمت دنيوى است كه فانى و نابود ميگردد) [۳] و از او كمك و يارى درخواست مينمائيم بر اين نفسهاى كند و كاهل از آنچه (عبادت و بندگى) كه مأمور شده است انجام دهد، و شتابنده بآنچه (معصيت و نافرمانى) كه نهى شده است از بجا آوردن آن [۴] و آمرزش از او ميطلبيم براى گناهانى كه علم او بآنها احاطه دارد، و كتاب او (لوح محفوظ كه براى ثبت اعمال بندگان تعيين فرموده) همهٔ آنها را ضبط كرده، علمى كه قاصر و كوتاه نيست (صغيره و كبيره، كوچك و بزرگ را ميداند) و كتابيكه ترك نكرده (هيچيك را از قلم نينداخته) [۵] و باو ايمان مياوريم و ميگرويم مانند ايمان كسيكه پنهانيها (سكرات و سختيهاى مرگ و سؤال قبر و حساب و وارسى قيامت و مانند آنها) را آشكار ديده، و بآنچه كه وعده داده شده (بهشت جاودانى براى پرهيزكاران و آتش سوزان هميشگى براى گناهكاران) آگاه گرديده است، ايمانى كه با اخلاص شرك را زدوده (و شخص را موحّد ميگرداند) و يقين باو در آن شكّ و ترديد را از بين ميبرد (و بدين جهت مؤمن واقعى بيدرنگ بدستور

خدا و رسول و اوصیاء آنحضرت رفتار نماید ۶ و گواهی میدهیم که معبود بسزا نیست جز خدای یگانه که
شریک ندارد ، و گواهی میدهیم که محمّد ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، بنده و فرستادهٔ او است
و این دو گواهی (از روی تصمیم قلب و خلوص نیّت) گفتار (نیکو) و کردار (پسندیده) را اوج
میدهند (و در درگاه الهی بدرجهٔ قبول میگذارند ، و قبولی عبادت قولی و فعلی هم بوکول بگفتن و ایمان باین
دو اصل مسلّم است) کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن مینهند سبک نمیشود (با ایمان باین دو گواهی از
بعضی اعمال اهمال شده صرف نظر مینمایند) و کفّهٔ میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمیگردد
(بی ایمان باین دو گواهی هیچیک از اعمال پذیرفته نیست) •

۷ بندگان خدا شما را سفارش میکنم بتقوی و ترس از خدا که آن تقوی توشهٔ (سفر آخرت)
و پناه (از عذاب) است ، توشه ای است که (دارنده اش را بمنزل) میرساند ، و پناهی است که
(از سختیها) میرهاند ۸ شنواننده ترین دعوت کننده (رسول اکرم) مردم را بآن دعوت فرموده
و بهترین درک کننده (امام علیه السّلام) آنرا درک کرد (و بآن عمل نمود) پس دعوت کنندهٔ آنرا شنونده
و درک کنندهٔ آن رستگار گردید •

۹ بندگان خدا ، تقوی و ترس از خدا دوستان خدا را از ارتکاب حرام باز میدارد ، و
خوف و ترس (از عذاب را) در دلهاشان قرار میدهد ، بطوریکه آنان را در شبها (برای نماز) بیدار
و در شدّت گرمی روزها (برای روزه) تشنه نگاه میدارد ، پس آسایش (آخرت) را برنج (دنیا)
و سیرابی (آنروز) را بتشنگی (امروز) تبدیل نمودند ، و مرگ را نزدیک دانسته بانجام عمل
نیکو شتافتند ، و آرزو را دروغ پنداشته بسر رسیدن عمر را در نظر گرفتند ۱۰ پس دنیا سرای
نابود شدنی و رنج و تغییر حالات و عبرتها است : و از جملهٔ اسباب فنا و نیستی آنستکه روزگار
(برای نابود کردن) تیرش را بچلّهٔ کمان نهاده ، تیرهای آن بخطا نمیرود ، و زخمهایش مداوا
نمیشود ، تیر مرگ را بزنده ، و بیماری را بتندرست ، و سختی و ناجوری را برستگار میاندازد
خورنده ای است که سیر نمیشود ، و نوشنده ای است که عطشش تمام نمیگردد ۱۱ و از جملهٔ اسباب
رنج و سختی آنستکه مرد فراهم میکند چیزی را که نمیخورد ، و بنا میکند آنچه که در آن سکونت نمینماید

پس بجانب خدا میرود (از دنیا رخت بر میبندد) نه مالی برداشته و نه بنائی و ساختمانی همراه برده (با دست تهی و بی خانمان و حسرت جاودان کوچ میکند) . [۱۲] و از جمله اسباب تغییر حالات آنستکه می بینی شخصی را که به (فقر و پریشانی) او رحم میکردند (اکنون بخوشی و توانگری او) غبطه میبرند، و دیگری را که به (فراوانی نعمت و ثروت) او غبطه میبردند (اکنون بذلت و بیچارگیش) رحم مینمایند، نیست این ترحم مگر بجهت نعمتی که (از چنگ او) رفته، و سختی (بجای آن) رسیده [۱۳] و از جمله اسباب عبرتها آن است که مردی (پس از صرف عمر و رنج بسیار) نزدیک میشود که بآرزوی خود برسد، رسیدن مرگ نومیدش میگرداند، پس نه آرزوئی دریافته میشود (تا کامرانی کند) و نه آمرزد (از چنگ مرگ) رها میگردد (تا بهر حال و اگر چه بنا امیدی زندگانی نماید) [۱۴] سبحان الله (شگفتا) چیست که سرور و خوشی آن فریبنده است (بطوریکه خواهان خود را از طاعت و بندگی باز میدارد) و سیرابیش سبب تشنگی (در آخرت) و سایه اش موجب گرمی (دوزخ) است [۱۴] نه آینده (مرگ) رد میشود، و نه گذشته (از دست رفته) باز میگردد (تا کاری انجام دهد) [۱۵] سبحان الله (شگفتا) چه بسیار نزدیک است زنده بمرده برای ملحق شدن باو، و چه بسیار دور است مرده از زنده برای جدائی همیشگی از او (چون هر زنده ای بزودی میمیرد، و هر که مرد هرگز باز نمیگردد)، پس از این رو زنده بمرده بسیار نزدیک و مرده بزنده بسیار دور است) .

---

[۱۶] إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرٍّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ [۱۷] وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ، فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَمِنَ الْغَيْبِ الْخَبَرُ [۱۸] وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا،

فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ، وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ [١٦] إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ، وَمَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَمَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ [١٧] قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ، وَأُمِرْتُمْ بِالْعَمَلِ، فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ، مَعَ أَنَّهُ، وَاللهِ، لَقَدِ اعْتَرَضَ الشَّكُّ وَدَخَلَ الْيَقِينُ حَتَّى كَأَنَّ الَّذِي ضُمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَكَأَنَّ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ [١٨] فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ، فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ، مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِيَ غَداً زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسِ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرْجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ [١٩] الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي، وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي (فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ، وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

---

[١٦] نيست چيزى پليدتر از بدى (در دنيا) مگر عذابى كه بر آن مترتب ميگردد، و نيست چيزى خوبتر از نيكوئى (در دنيا) مگر پاداشى كه (در آخرت) براى آن مقرر شده [١٧] و شنيدن هر چيز از دنيا بزرگيش بيشتر است از ديدن آن، و ديدن هر چيزى از آخرت مهمتر است از شنيدنش، پس شنيدن (احوال آخرت) و از غيب و پنهانى (بوسيلهٔ پيغمبر و امام) خبر گرفتن شما را كفايت ميكند از ديدن [١٨] و بدانيد آنچه از دنيا كم برسد و در آخرت زياد باشد بهتر است از آنچه در آخرت كم باشد و در دنيا زياد (چشم پوشى از درهم و دينار حرام كه پاداش

آن بهشت جاودان است بهتر است از جمع آوری با کیفر عذاب اَبَدی) پس بسا کم شده ای که سودمند است و بسا زیاد شده ای که زیان آور است ۱۹ آنچه که مأمور شده اید بآن فراختر و آسانتر است از آنچه نهی و باز داشته شده اید از آن ، و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که حرام گردیده ، پس رها کنید اندک را برای بسیار ، و واگذارید تنگ و دشوار را برای فراخ و آسان (برای بدست آوردن متاع دنیا این همه کوشش نکنید ، زیرا) ۲۰ روزی شما ضمانت شده (حتماً بشما خواهد رسید) و بعمل صالح (عبادت خالق و خدمت بخلق) مأمور گشته اید ، پس طلب روزی ضمانت شده نباید اَولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما واجب گردیده ، با اینکه سوگند بخدا شک و تردید (در دین و عقائدتان) وارد شده و یقین و باور (تان) متزلزل گشته بطوریکه گویا آنچه (طلب روزی) که برای شما ضمانت شده واجب گردیده ، و آنچه (بجا آوردن عمل صالح) که بشما واجب بوده ساقط گشته ۲۱ پس بعمل (عبادت و خدمت) بشتابید و از مرگ ناگهانی بترسید ، زیرا امیدی بازگشت عمر نیست چنانکه بازگشت روزی امید هست (پس تقصیر در عمل و صرف عمر در طلب روزی خطاء است) آنچه از روزی امروز فوت شود امید بافزونی فردا هست ، و آنچه دیروز از عمر فوت گردید امید بازگشت امروز بنوده است ۲۲ امیدواری بآینده (روزی) است ، و نومیدی باگذشته (عمر) است پس (در قرآن کریم س ۳ ی ۱۰۲ میفرماید :) اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ یعنی از عذاب الهی بترسید و پرهیزکار باشید پرهیزکاری که سزاوار او است ، و نمیرید مگر اینکه مسلمان باشید (بدستور خدا و رسول رفتار نمائید تا مسلمان بمیرید) .

(۱۱۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي الْاِسْتِسْقَاءِ :

۱ أَللّٰهُمَّ قَدِ انْصَاحَتْ جِبَالُنَا ، وَاغْبَرَّتْ أَرْضُنَا ، وَهَامَتْ

دَوَابُّنَا، وَتَحَيَّرَتْ فِي مَرَابِضِهَا، وَعَجَّتْ عَجِيجَ الثَّكَالَىٰ عَلَىٰ أَوْلَادِهَا[١]، وَمَلَّتِ التَّرَدُّدَ فِي مَرَاتِعِهَا، وَالْحَنِينَ إِلَىٰ مَوَارِدِهَا[٢]. اَللّٰهُمَّ فَارْحَمْ أَنِينَ الْآنَّةِ، وَحَنِينَ الْحَانَّةِ[٣]. اَللّٰهُمَّ فَارْحَمْ حَيْرَتَهَا فِي مَذَاهِبِهَا، وَأَنِينَهَا فِي مَوَالِجِهَا[٤]. اَللّٰهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرَتْ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السِّنِينَ، وَأَخْلَفَتْنَا مَخَايِلُ الْجُودِ، فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَئِسِ، وَالْبَلَاغَ لِلْمُلْتَمِسِ[٥]. نَدْعُوكَ حِينَ قَنِطَ الْأَنَامُ، وَمُنِعَ الْغَمَامُ، وَهَلَكَ السَّوَامُ، أَنْ لَا تُؤَاخِذَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَلَا تَأْخُذَنَا بِذُنُوبِنَا[٦]، وَانْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ، وَالرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ، وَالنَّبَاتِ الْمُونِقِ، سَحًّا وَابِلًا، تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَتَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ[٧]. اَللّٰهُمَّ سُقْيَا مِنْكَ مُحْيِيَةً، مُرْوِيَةً، تَامَّةً، عَامَّةً، طَيِّبَةً، مُبَارَكَةً، هَنِيئَةً، مَرِيئَةً، مَرِيعَةً، زَاكِيًا نَبْتُهَا، ثَامِرًا فَرْعُهَا، نَاضِرًا وَرَقُهَا، تُنْعِشُ بِهَا الضَّعِيفَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُحْيِي بِهَا الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ[٨]. اَللّٰهُمَّ سُقْيَا مِنْكَ تُعْشِبُ بِهَا نِجَادُنَا، وَتَجْرِي بِهَا وِهَادُنَا، وَيُخْصِبُ بِهَا جَنَابُنَا، وَتُقْبِلُ بِهَا ثِمَارُنَا، وَتَعِيشُ بِهَا مَوَاشِينَا، وَتَنْدَىٰ بِهَا أَقَاصِينَا، وَ

تَسْتَعِينُ بِهَا ضَوَاحِينَا ، مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ ، وَعَطَايَاكَ الْجَزِيلَةِ عَلَى بَرِيَّتِكَ الْمُرْمِلَةِ ، وَوَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ ، وَأَنْزِلْ عَلَيْنَا سَمَاءً مُخْضِلَةً مِدْرَاراً هَاطِلَةً ، يُدَافِعُ الْوَدْقُ مِنْهَا الْوَدْقَ ، وَيَحْفِزُ الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ ، غَيْرَ خُلَّبٍ بَرْقُهَا ، وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا ، وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا ، وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا حَتَّى يُخْصِبَ لِإِمْرَاعِهَا الْمُجْدِبُونَ ، وَيَحْيَا بِبَرَكَتِهَا الْمُسْنِتُونَ ، فَإِنَّكَ تُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا ، وَتَنْشُرُ رَحْمَتَكَ ، وَأَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ •

تفسير ما في هذه الخطبة من الغريب :

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ـ انْصَاحَتْ جِبَالُنَا ـ أَيْ تَشَقَّقَتْ مِنَ الْمُحُولِ ، يُقَالُ : انْصَاحَ الثَّوْبُ إِذَا انْشَقَّ ، وَيُقَالُ أَيْضاً : انْصَاحَ النَّبْتُ وَصَاحَ وَصَوَّحَ إِذَا جَفَّ وَيَبِسَ ، وَقَوْلُهُ ـ وَهَامَتْ دَوَابُّنَا ـ أَيْ عَطِشَتْ ، وَالْهُيَامُ الْعَطَشُ ، وَقَوْلُهُ ـ حَدَابِيرُ السِّنِينَ ـ جَمْعُ حِدْبَارٍ وَهِيَ النَّاقَةُ الَّتِي أَنْضَاهَا السَّيْرُ ، فَشَبَّهَ بِهَا السَّنَةَ الَّتِي فَشَا فِيهَا الْجَدْبُ ، قَالَ ذُو الرُّمَّةِ :

حَدَابِيرُ مَا تَنْفَكُّ إِلَّا مُنَاخَةً * عَلَى الْخَسْفِ أَوْ نَرْمِي بِهَا بَلَداً قَفْراً •

وَقَوْلُهُ ـ وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا ـ الْقَزَعُ الْقِطَعُ الصِّغَارُ الْمُتَفَرِّقَةُ مِنَ

اَلسَّحَابِ، وَقَوْلُهُ - وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا - فَإِنَّ تَقْدِيرَهُ : وَلَا ذَاتَ شَفَّانٍ ذِهَابُهَا، وَالشَّفَّانُ الرِّيحُ الْبَارِدَةُ، وَالذِّهَابُ الْأَمْطَارُ اللَّيِّنَةُ، فَحَذَفَ ذَاتَ لِعِلْمِ السَّامِعِ بِهِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است که هنگام طلب باران فرموده :

۱- بارخدایا کوههای ما شکافته و خشک مانده، و زمینهای ما گرد آلود شده، و چهارپایان ما بسیار تشنه اند که در خوابگاهاشان حیران و سرگردان ناله میکنند مانند ناله مادران در مصیبت فرزندانشان، و از آمد و رفت در چراگاهها و آبخورهاشان و اشتیاق آب خسته و ملول شدند ۲- بارخدایا بناله کنندگان و اشتیاق آرزومندان رحم فرما ۳- بارخدایا بسرگردانی چهارپایان در گذرگاهاشان و ناله آنها در خوابگاهاشان (که علفی نیابند) رحم نما (چون گرسنگی و تشنگی و سختیهای چهارپایان و همه جانداران نزد خدا یتعالی اهمیت دارد از اینجهت امام عَلَیْهِ السَّلَامُ هنگام درخواست باران آنها را وسیله قرار داده است)

۴- بارخدایا (از خانه های خود) بامید فضل و کرم تو بیرون آمدیم هنگامیکه سالهای قحطی مانند شترهای نزار بما رو آورد (ضعیف و ناتوان و گرفتار و بیچاره شدیم) و ابرهائی که احتمال باران داشت با ما مخالفت ورزید (ابرها ظاهر میشد و بیننده را امید باران در دل میانداخت ولی نمیبارید) پس تو امید اندوهگین هستی، و حاجت درخواست کننده را بر میآوری ۵- در این زمان که مردم (از همه جا) نومید بوده، و ابرها نباریده چرندگان هلاک گشته اند، تو را میخوانیم (و از تو میطلبیم) ما را باعمال و کردار (زشت) و گناهانمان نگیری ۶- و رحمتت را بر ما شامل گردانی با ابر پر باران و بهار پر آب و گیاه پر برکت شگفت آور، باران فراوان درشت دانه که با آن آنچه مرده است (خشک شده) زنده نمائی، و آنچه (نعمت و فراوانی) که از بین رفته بازگردانی ۷- بارخدایا از تو طلب آب میکنیم، آب زنده سازنده، سیر کننده،

کامل ، فراوان ، نیکو ، پربرکت ، گوارا ، گیاه آور ، که گیاهش نوکرده شاخه اش میوه داده برگش تر و تازه باشد که بندگان ناتوان خویش را از بدبختی رهائی دهی و شهرهایت را که مرده (قحطی دیده) زنده گردانی (نعمت را در آنها فراوان نمائی) بارخدایا آب از تو میطلبیم که بسبب آن زمینهای بلند ما پرگیاه گردد ، و در زمینهای نشیب ما (نهرها و جویها) جاری شود ، و اطراف و جوانب ما (دهات و شهرها) بفراخ سالی برسند ، و میوه های ما فراوان گردد ، و چهارپایان ما خوش گذرانند ، و برسد بردمان دور از ما ، و استفاده کنند (سیرآب گردند) مواضعی که همیشه در آفتاب میباشند (مزارع و زراعت) از برکات واسعه و کرمهای بیشمارت بخشش نما بر آفریده شدگان نیازمندت ، و بر حیوانات وحشی که (در بیابان) رها کرده ای (و زاد و توشه ندارند) و بفرست بر ما بارانیکه زمین را تر کند (از خشکی برهاند) روان و پی در پی باشد ، و بارانی که باران دیگر را دفع نماید (دانه آن بتندی دانه دیگر را بشوید و شتاب ببارد) بارانی که برق آن نبارنده و ابر بی آن در افق بیفائده و ابرهای پراکنده اش سفید و بارانهای اندک آن با بادهای سرد نباشد ، تا اینکه بجهت فراوانی گیاه آن قحطی زدگان فراخی (نعمت بسیار) ببینند ، و ببرکت آن سختی کشیده ها آسایش یابند ، زیرا تو باران را وقتی میفرستی که خلائق نومیدند ، و رحمتت را (برجهانیان) شامل میگردانی ، و توئی زمامدار و ستوده شده (باحسان . سید رضی فرماید :)

(معنی سخنان شگفت آور در این خطبه اینست :)

فرمایش آنحضرت علیه السّلام انصاحت جبالنا یعنی کوههای ما از خشکی از هم شکافته شد ، گفته میشود (عرب میگوید) : انصاح الثوب چون جامه شکافته گردد ، و نیز گفته میشود : انصاح النبت وصاح وصوّح چون گیاه پژمرده و خشکیده . و فرمایش آنحضرت وهامت دوابّنا یعنی چهارپایان ما تشنه باشند ، و هیام بمعنی تشنگی است . و فرمایش آنحضرت حدابیر السنین ، حدابیر جمع حدبار است

بمعنی شتریکه راه نوردی لاغرش کرده ، پس بآن شتر تشبیه فرموده سالی را که خشکی وکم آبی در آن پدیدار شود ، ذوالرّمّة (یکی از شعرای عرب است) گفته :

حَلَابِيرُ مَا تَنفَكُّ إِلَّا مُنَاخَةً * عَلَى الْخَسْفِ أَوْ نَرْمِي بِهَا بَلَداً قَفْراً

یعنی آنها شترانی هستند لاغر شده از راه نوردی ، از هم جدا نمیشوند مگر در خوابگاه گرسنگی یا آنکه آنها را در شهرهای بی آب و علف ببرند ، و فرمایش آنحضرت وَلَا قَزَعٍ رَبَابُهَا : قزع پاره های کوچک ابر پراکنده است ، و فرمایش آنحضرت وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا پس تقدیر آن (معنی که در آن پنهان است) وَلَا ذَاتَ شَفَّانٍ ذِهَابُهَا میباشد ، و شفّان باد سرد است ، و ذِهاب بمعنی بارانهای اندک ، پس آنحضرت لفظ ذات را (در جملهٔ وَلَا شَفَّانٍ ذِهَابُهَا) ساقط کرده است بجهت علم و اطّلاع شنونده بر آن .

(۱۱۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[۱] أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَى الْحَقِّ ، وَشَاهِداً عَلَى الْخَلْقِ [۲] فَبَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَانٍ وَلَا مُقَصِّرٍ ، وَجَاهَدَ فِي اللهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعَذِّرٍ [۳] إِمَامُ مَنِ اتَّقَى ، وَبَصَرُ مَنِ اهْتَدَى .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در ستایش پیغمبر اکرم و بیان بعضی از صفات آن بزرگوار) :

[۱] خداوند متعال حضرت مصطفی را فرستاد که خلائق را بسوی حقتعالی دعوت فرماید ، و بر طاعت و معصیت آنان (در قیامت) شاهد و گواه باشد [۲] پس احکام پروردگارش را تبلیغ نمود بدون هیچگونه سستی (در انجام وظیفه) و یا تقصیر و کوتاهی ، و در راه خدا با دشمنان او جهاد کرده جنگید بدون آنکه ضعف و ناتوانی براو راه یابد و یا آنکه عذر و بهانه آورد [۳] او است

پیشوای پرہیزگاران و بینای ہدایت شدگان (کہ راہ راست را شناختہ رستگاری می‌طلبند)۔

منہا[1]

وَلَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ مِمَّا طُوِيَ عَنْكُمْ غَيْبُهُ إِذاً لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُدَاتِ، تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ، وَتَلْتَدِمُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَلَا خَالِفَ عَلَيْهَا[5]، وَلَهَمَّتْ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ نَفْسُهُ، لَا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا، وَلَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ، وَأَمِنْتُمْ مَا حُذِّرْتُمْ، فَتَاهَ عَنْكُمْ رَأْيُكُمْ، وَتَشَتَّتَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ[6] وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، وَأَلْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ[7]: قَوْمٌ وَاللهِ مَيَامِينُ الرَّأْيِ، مَرَاجِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ، مَتَارِيكُ لِلْبَغْيِ[8] مَضَوْا قُدُماً عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَأَوْجَفُوا عَلَى الْمَحَجَّةِ، فَظَفِرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ، وَالْكَرَامَةِ الْبَارِدَةِ[9]. أَمَا وَاللهِ لَيُسَلَّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامُ ثَقِيفٍ الذَّيَّالُ الْمَيَّالُ: يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ، وَيُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ[10] إِيهٍ أَبَا وَذَحَةَ.

أَقُولُ: الْوَذَحَةُ الْخُنْفَسَاءُ، وَهٰذَا الْقَوْلُ يُومِئُ بِهِ إِلَى الْحَجَّاجِ، وَلَهُ مَعَ الْوَذَحَةِ حَدِيثٌ لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ.

قسمتی از این خطبه است (که از پیدایش حجاج ابن یوسف و تسلط و ستم او بر اهل کوفه خبر داده، و آنان را از نتیجهٔ کردار زشتشان آگاه ساخته میفرماید):

۴- اگر بدانید آنچه من میدانم از نهان آنچه بر شما آشکار نیست (فتنهٔ حجاج) هر آینه (از خانه‌های خودتان و خوابیدن بر بالین چشم پوشیده) بسوی خاکها (بیابانها) میروید (از اضطراب و نگرانی زندگانی در بیابانها را بر شهرها ترجیح میدهید، و) بر کرده‌های (زشت) خویش (پیروی نکردن از دستور امام خود که بستم و خونریزی حجاج منتهی خواهد شد) گریه میکنید، و چون زنهای فرزند مرده لطمه بسینه و رو میزنید و اموال خود را بی نگهبان و بدون سرپرست رها مینمائید[۵] و هر مردی از شما چنان بخود گرفتار و بیچاره است که بدیگری متوجه نمیباشد، ولی (اکنون آسوده نشسته نگران نیستید، چون آنچه من میدانم نمیدانید، و) پند و اندرزی که بشما داده‌اند (اوامر رسول اکرم در بارهٔ اطاعت و پیروی از امام) فراموش کردید، و از آنچه شما را بر حذر داشته‌اند (که بر اثر رفتار ناپسندیده خلفاء جور و ستمگر بالاخره بر شما مسلط خواهند شد) ایمن گشتید، پس رأی و اندیشهٔ شما سرگردان و کارتان پراکنده و درهم گردید (در امور زندگانی نمیدانید چگونه رفتار نمائید، و بپای خود میان آتش فتنه و فساد رفته و دشمن را بر خویش مسلط خواهید نمود)[۶] (چون این رویهٔ شما ننگ آور است) دوست دارم که خدا میان من و شما را جدائی افکنده و مرا بکسیکه سزاوارتر است از شما بمن (حضرت رسول و حمزه و جعفر و آنهائی که زیر بار ظلم و جور نرفتند) ملحق گرداند (زیرا آنان)[۷]: بخدا سوگند مردمانی بودند دارای رأی و اندیشه‌های پسندیده و حلم و بردباری بسیار، و گفتار بحق و راست که ظلم و ستم روا نمیداشتند (در راه گمراهی قدم نمینهادند)[۸] بر راه راست رفتند در حالت سبقت و پیشی گرفتن، و بر راه روشن (هدایت و رستگاری) شتافتند، پس بآخرت جاویدان و بعیش و خوشی نیکو و گوارا دست یافتند (بهشت نصیبشان گشت)[۹] آگاه باشید سوگند بخدا (بر اثر سستی و سهل انگاری در امر جهاد و جلوگیری نکردن از ستمگران کارتان بجائی رسد که) پسری از قبیلهٔ بنی ثقیف (حجاج ابن یوسف) بر شما مسلط خواهد گردید که از روی تکبر و تبختر جامه بروی زمین کشد و از حق رو گردانیده جور و ستم بسیار نماید، سبزهٔ شما را میخورد (مالتان را تصرف مینماید) و پیه شما را آب میکند (شما را همواره بظلم و ستم گرفتار

ورنجور سازد) خلّی بیا و رآنچه داری ای أبا وذحة (وَذَحَه درلغت بمعنی پِشکل است که در زیر دنبهٔ گوسفند از بول و سرگین بسته میشود، امام علیه السّلام بواسطهٔ رنجش از اصحاب خود این جمله را فرموده و پیدایش حجّاج را خواسته و باین خبر شگفت آور از غیب اشاره نموده، ولیکن مردم ندانستند که وَذَحَه چیست و مراد آنحضرت بکیست تا زمانیکه حکایت حجّاج با خُنفَساء «نام حیوانی کوچکتر از جُعَل» ونامیدن حجّاج خُنفَساء را بلفظ وَذَحَه برزبانها افتاد، آنگاه بمقصود امام پی بردند. اِبن مِیثَم بحرانی رحمه الله درشرح نهج البلاغه دراینجا چنین بیان فرموده: روزی حجّاج بر سجّادهٔ خود نماز میگزارد خُنفَسائی بجانب او روآورد، گفت آنرا از من دور کنید که وَذَحَه ای است از وَذَح شَیطان، وهم از او روایت شده که گفت خدا بکشد گروهی را که گمان میکنند این حیوان مخلوق خدا است، گفتند: پس خلق کیست؟ گفت از وَذَح شَیطان است. سیّد رضی فرماید:)

میگویم: مراد از وَذَحَه، خُنفَساء است (حجّاج این لفظ را بر خُنفَساء اِطلاق نموده، نه آنکه در لغت معنی آن خُنفَساء باشد) و این فرمایش اشاره بآمدن حجّاج است، و او را با وَذَحَه حکایتی است که جای بیان آن اینجا نیست.

(١١٦) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ:

[١] فَلا أَموالَ بَذَلتُمُوها لِلَّذي رَزَقَها، وَلا أَنفُسَ خاطَرتُم بِها لِلَّذي خَلَقَها [٢] تَكرُمُونَ بِاللهِ عَلى عِبادِهِ، وَلا تُكرِمُونَ اللهَ في عِبادِهِ [٣] فَاعتَبِرُوا بِنُزُولِكُم مَنازِلَ مَن كانَ قَبلَكُم، وَانقِطاعِكُم عَن أَوصَلِ إِخوانِكُم.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (که اصحاب خود را مذمّت میفرماید):

(شما بمنتهی درجه بخیل و ممسک هستید) پس (بجهت) مالها را برای کسیکه آنها را روزی (خلائق) قرارداده بذل نمینمائید (بفقراء و ضعفاء احسان نمیکنید) و جانها را برای آفریننده آن در مخاطره نمیافکنید (خود را برای جهاد در راه خدا حاضر نمیسازید) بسبب دین خدا در میان بندگان او عزیز و ارجمند میباشید و خدا را در میان بندگانش گرامی نمیدارید (از اوامر و نواهی او پیروی نمیکنید) پس عبرت گیرید بجا گرفتن در منزل آنان که پیش از شما بودند، و بجدا شدن از نزدیکترین برادران و دوستانتان (که شما نیز مانند آنها از این جهان خواهید رفت و بکیفر اعمالتان خواهید رسید، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۱۴ ی ۴۵ میفرماید: وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ یعنی ساکن گشتید در منازل کسانیکه بخود جور و ستم کردند «طبق دستور الهی رفتار ننمودند» و بر شما هویدا گردید که چگونه با آنها رفتار کرده هلاکشان نمودیم، و در اینباب برای شما مثلها آوردیم تا عبرت گیرید).

---

(۱۱۷) و من کلام له علیه السّلام:

أَنتُمُ الْأَنصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجُنَنُ يَوْمَ الْبَأْسِ، وَالْبِطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ، وَأَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةٍ خَلِيَّةٍ مِنَ الْغِشِّ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (پس از فراغت از جنگ جمل در مدح اصحاب خود):

[۱] شما حق را یاوران و در دین برادران و روز سختی (در میدان جنگ) سپرها، و خواص اصحاب سرّ و یاران (من) هستید دیگران [۲] بکمک شما شمشیر میزنم بکسیکه (بحق) پشت کرده، و اطاعت و پیروی کسی را که رو (بحق) نموده امید دارم، پس با اندرزی که نادرستی و تردید در آن راه نیافته مرا یاری کنید (آنچه میگویم بپذیرید [۳]) سوگند بخدا من بر مردم (و امامت و پیشوائی بر ایشان) سزاوارترین مردم هستم.

(۱۱۸) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَقَدْ جَمَعَ النَّاسَ وَحَضَّهُمْ عَلَى الْجِهادِ فَسَكَتُوا مَلِيّاً [۱] فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَمُخْرَسُونَ أَنْتُمْ؟ فَقالَ قَوْمٌ مِنْهُمْ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ سِرْتَ سِرْنا مَعَكَ [۲] فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

ما بالُكُمْ لا سُدِّدْتُمْ لِرُشْدٍ، وَلا هُدِيتُمْ لِقَصْدٍ [۳]؟ أَفِي مِثْلِ هذا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَخْرُجَ؟ إِنَّما يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هذا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضاهُ مِنْ شُجْعانِكُمْ وَذَوِي بَأْسِكُمْ [۴] وَلا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجُنْدَ وَالْمِصْرَ وَبَيْتَ الْمالِ وَجِبايَةَ الْأَرْضِ وَالْقَضاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالنَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطالِبِينَ، ثُمَّ أَخْرُجَ فِي كَتِيبَةٍ أَتْبَعُ أُخْرى، أَتَقَلْقَلُ تَقَلْقُلَ الْقِدْحِ فِي الْجَفِيرِ الْفارِغِ [۵] وَإِنَّما أَنَا

قُطْبُ الرَّحَى: تَدُورُ عَلَيَّ وَأَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَاضْطَرَبَ ثِفَالُهَا، هٰذَا - لَعَمْرُ اللهِ - الرَّأْيُ السُّوءُ!! [6] وَاللهِ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَّبْتُ رِكَابِي، ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ، فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جَنُوبٌ وَشَمَالٌ، طَعَّانِينَ عَيَّابِينَ حَيَّادِينَ رَوَّاغِينَ، [7] إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قِلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ، [8] لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فَإِلَى النَّارِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (بعد از جنگ نهروان هنگامیکه اهل شام باطراف عراق هجوم آورده بمردم ظلم و ستم مینمودند) و آن بزرگوار (لشگری فرستاده میخواست برای یاری آنها لشگر دیگری بفرستند) مردم را گرد آورده بجهاد ترغیب مینمود، آنان زمانی دراز خاموش مانده چیزی نگفتند [1] پس امام علیه السّلام فرمود: (شما را چه شد) آیا گنگ و لال گشته اید (که سخن نمیگوئید و برفتن بجهاد سستی مینمائید)؟ گروهی از آنان گفتند: یا امیر المؤمنین اگر تو بروی ما با تو خواهیم آمد (و این سخن بهانه نرفتن بجنگ بود و حقیقتی نداشت) [2] پس امام علیه السّلام فرمود:

چه شده شما را که بطریق حق ارشاد نگشته براه راست هدایت نشده اید [3]؟ آیا در چنین موقعی سزاوار است که من (برای جنگ از شهر) بیرون روم؟ در این وقت بجنگ میرود سرداری از دلاوران شما که من او را پسندم و از کسانیکه قوی و توانا باشند [4] و برای

من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج زمین (مالیات غلات) و قضاوت میان مسلمانان و رسیدگی بحقوق ارباب رجوع را رها کرده با لشگری بیرون رفته از لشگری (که پیش فرستاده ام) پیروی نمایم جنبش و اشته باشم مانند جنبش تیر در جعبۂ خالی (خلاصه مضطرب و نگران باشم) و من قطب و میخ آسیا هستم که آسیا باطراف من دور میزند (انتظام امور و آسایش مردم و آراستگی لشکر در کارزار بودن من در اینجا است) و من در جای خود هستم، پس اگر جدا شوم مدار آسیا بهم خورده سنگ زیرین آن مضطرب گردد (اگر نباشم رشته امور گسیخته میشود) سوگند بخدا این اندیشه آمدن من با شما رأیی و اندیشه بدی است (که فساد آن آشکار میباشد) سوگند بخدا اگر نبود امید من بشهادت (کشته شدن در راه خدا) هنگام ملاقات دشمن اگر مقدر باشد هر آینه برمرکب خود سوار شده از شما دوری مینمودم و همراهی شما را تا وقتیکه باد جنوب و شمال میوزد (همیشه) درخواست نمیکردم (زیرا) بسیار طعن زن و عیب جو و از حق رو گردان و با مکر و حیله هستید، در فزونی عدد شما با کمی اتفاق دلهاتان سودی نیست شما را بطریق حق و راه آشکار راهنمائی نمودم راهیکه در آن هلاک و تباه نمیگردد مگر گمراه (که فطرتاً طالب حق نیست)، کسیکه استقامت و ایستادگی نمود به بهشت میرود، و کسیکه لغزید (در باطل قدم نهاد) باتش دوزخ گرفتار خواهد شد.

(۱۱۹) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ:

تَاللهِ لَقَدْ عُلِّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَإِتْمَامَ العِدَاتِ، وَتَمَامَ الكَلِمَاتِ، وَعِندَنَا أَهْلَ البَيْتِ أَبْوَابُ الحِكَمِ وَضِيَاءُ الأَمْرِ، أَلَا وَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَسُبُلَهُ قَاصِدَةٌ، مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَغَنِمَ، وَمَن وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَنَدِمَ.

۴ اَعْمَلُوا الْیَوْمَ تُذْخَرْ لَهُ الذَّخَائِرُ، وَتُبْلَی فِیهِ السَّرَائِرُ، ۵ وَمَنْ لَا یَنْفَعُهُ حَاضِرُ لُبِّهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ، وَغَائِبُهُ أَعْوَزُ، ۶ وَ اتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِیدٌ، وَقَعْرُهَا بَعِیدٌ، وَحِلْیَتُهَا حَدِیدٌ، وَشَرَابُهَا صَدِیدٌ.

۷ أَلَا وَإِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ یَجْعَلُهُ اللّٰهُ تَعَالَی لِلْمَرْءِ فِی النَّاسِ خَیْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ یُوَرِّثُهُ مَنْ لَا یَحْمَدُهُ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در مدح و منقبت خود و ائمّهٔ اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَامُ و دستور باطاعت و پیروی مردم از ایشان و ترغیب بعمل صالح و یادآوری سختی عذاب روز رستخیز):

۱ سوگند بخدا رساندن پیغامها و وفای بوعده‌ها و همهٔ معانی (و تفسیر و تأویل قرآن کریم) را یاد گرفتم (پیغمبر اکرم بمن یاد داد) ۲ و ابواب علم و معرفت (دانشها و خداشناسی) و راه روشن (رستگاری در دین و دنیا) نزد ما اهل بیت (امام و یازده فرزند آن بزرگوار عَلَیْهِمُ السَّلَامُ) میباشد (پس برای رسیدن بسعادت همیشگی و رهائی از بدبختی باید از ما اطاعت و پیروی شود) ۳ آگاه باشید احکام و قوانین دین خداوند سبحان یکنواخت است (آنچه ما میگوئیم همان فرمایشات رسولخدا است و اختلافی در آنها نیست) و راههای آن هموار و راست (اعوجاج و کجی یعنی ضلالت و گمراهی در آنها نیست، پس) هر که از احکام پیروی نموده در آن راهها قدم نهاد بحق رسید و بهره‌مند شد، و هر که زیر بار نرفت (از احکام پیروی نکرده در آن راهها قدم ننهاد) گمراه و پشیمان شد.

۴ عمل کنید (طبق دستور خدا و رسول و ائمّهٔ هدی) برای روزی (قیامت) که ذخیره‌ها برای آن روز اندوخته میشود، و اندیشه‌ها (ی درست و نادرست و اعمال نیک و بد) در آن روز آشکار میگردد ۵ و بکسیکه عقل و اندیشهٔ حاضر او سودی نرساند عقلی که از او دور و پنهان است

ناتوانتر است بسود رساندن و نایاب (هر که امروز کاری انجام نداده وقت را ضایع و تباه نماید فردا از کار درمانده تر و امید اصلاح از او کمتر باشد، پس بدستور خدا و رسول و ائمه رفتار نمائید شاید فردا مرگ شما را دریابد و فرصت از دست برود) ۶ و بپرهیزید از آتشی که گرمی آن سخت و ژرفی آن بسیار و زیور آن آهن و آشامیدنی آن زرداب است.

۷ آگاه باشید نام نیکوئی که خداوند بشخص در میان مردم عطاء فرماید بهتر است از ثروت و دارائی که میراث بگذارد برای کسیکه سپاسگزار او نباشد (کار خوب و انفاق و بخشش در راه خدا که موجب نام نیکو در دنیا و ثواب در آخرت است بهتر است از دارائی که برای دیگری میراث گذارد، زیرا نام نیکو در میان مردم سبب میشود که از خویشان و بیگانگان هر که بشنود طلب مغفرت کند و اما ارث نفقه بارث برنده نتیجه بخشد. در خطبه بیست و سوم در شرح جملهٔ وَلِسانُ الصِّدقِ یَجعَلُهُ اللهُ لِلمَرءِ فِی النّاسِ خَیرٌ لَهُ مِنَ المالِ یُورِثُهُ غَیرَهُ این موضوع مفصلتر بیان شد).

(۱۲۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

وَقَدْ قامَ إِلَيهِ رَجُلٌ مِنْ أَصحابِهِ فَقالَ: نَهَيتَنا عَنِ الحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرتَنا بِها، فَلَمْ نَدرِ أَيُّ الأَمرَينِ أَرشَدُ؟ فَصَفَقَ عَلَيهِ السَّلامُ إِحدىٰ يَدَيهِ عَلَى الأُخرىٰ ثُمَّ قالَ:

۱ هٰذا جَزاءُ مَن تَرَكَ العُقدَةَ!! ۲ أَما وَاللهِ لَو أَنِّي حِينَ أَمَرتُكُم بِما أَمَرتُكُم بِهِ حَمَلتُكُم عَلَى المَكرُوهِ الَّذي يَجعَلُ اللهُ فيهِ خَيراً:

فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ، وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتِ الْوُثْقَى، وَلٰكِنْ بِمَنْ؟ وَإِلَى مَنْ؟ ٣ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشَّوْكَةِ بِالشَّوْكَةِ، وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا.

٤ اللّٰهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هٰذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ، وَكَلَّتِ النَّزَعَةُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ، ٥ أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَهِيجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلِهُوا وَلَهَ اللِّقَاحِ إِلَى أَوْلَادِهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفاً زَحْفاً وَصَفّاً صَفّاً؟ بَعْضٌ هَلَكَ وَبَعْضٌ نَجَا، ٦ لَا يُبَشَّرُونَ بِالْأَحْيَاءِ، وَلَا يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتَى، مُرْهُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهَرِ، عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ، ٧ أُولٰئِكَ إِخْوَانِي الذَّاهِبُونَ، فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَظْمَأَ إِلَيْهِمْ، وَنَعَضَّ الْأَيْدِي عَلَى فِرَاقِهِمْ، ٨ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ، وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً، وَيُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ، وَبِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ، ٩ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ وَنَفَثَاتِهِ، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا

إِلَيْكُمْ ، وَاَعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در جنگ صِفِّين بعد از وقعه لَيْلَةُ الْهَرِير «شمّه‌ای از چگونگی آن در شرح خطبه سی و ششم بیان شد» چون لشگر شام شکست خورده آثار فتح و فیروزی را در لشگر عِراق مُشاهده نمودند، بر اثر مکر و حیله عَمرو بن عاص دست از جنگ کشیده قرآنها بر سر نیزه‌ها کرده حکومت تحکیم را درخواست نمودند، و بیشتر لشگر عِراق درخواستشان را پذیرفتند ولی امام عَلَيْهِ السَّلامُ باین امر راضی نبود آنان را از قبول این درخواست نهی فرمود، آنها بسیار اِصرار نموده گفتند اگر درخواست ایشانرا نپذیری تُرا میکشیم چنانکه عثمان ابن عفّان را کشتیم، پس حضرت بر اثر اِصرار و گفتار زشتشان بحکمیّت تن داد و لشگرش را بپذیرفتن آن اجازه فرمود) مردی از اَصحابش برخاسته گفت: ما را از حکومت (تحکیم) نهی کردی پس از آن امر نمودی، نفهمیدیم کدام یک از این دو بهدایت و راهنمائی نزدیکتر است؟ اِمام عَلَيْهِ السَّلامُ دست بروی دست زده فرمود:

۱ این (حیرت و سرگردانی) جزای کسی است که حزم و احتیاط را از دست داده است (و گفتار مرا پیروی نکرده بقبول حکمیّت تحکیم یعنی ابوموسی و عمرو بن عاص وادارم نمود) ۲ آگاه باشید بخدا سوگند اگر آنزمان که بشما امر کردم فریب نخورده بحکمیّت تن ندهید وادار کرده بودم شما را بکاری که میل نداشتید (جنگ با اهل شام) که خداوند در آن خیر و نیکوئی قرار میداد (فتح و فیروزی نصیب میگردید) پس اگر اِستقامت داشتید (پیروی مرا میکردید) شما را هدایت و راهنمائی میکردم، و اگر کج بودید شما را راست مینمودم، و اگر (از پیروی من) اِمتناع مینمودید شما را مجبور میساختم (کشته یا زجر میکردم تا دستور مرا انجام دهید) هر آینه آن رویّه (برای من و شما) استوارتر بود، ولیکن بکمک و همراهی که؟ و یاوری خواستن از چه کسی (باز داشتن یار و یاور و موافقت ننمودن شما چگونه میتوانستم بصلاح و خیر شما که جنگ با اهل شام بود امر نمایم)؟ ۳ میخواهم (بیاری شکست خوردن و تسلّط دشمن را بر خود) به (کمک و همراهی)

شما مُداوا کنم (فتح و فیروزی بدست آرم) و حال آنکه شما خود درد و بیماری من میباشید (موجب شکست من هستید) مانند کسی هستم که میخواهد بوسیلۀ خار از پا خار بیرون آورد و حال آنکه میداند میل خار باخار است (این جمله ضرب المثل است، و استعمال آن در موقعی است که شخص کمک و یاری از کسی درخواست نماید که رغبت و میل او با دشمن باشد، و اصل مثل اینست: لَا تَنْقُشِ الشَّوْكَةَ بِالشَّوْكَةِ فَإِنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا یعنی خار را بوسیلۀ خار بیرون میاور، زیرا میل خار با خار است. در اینجا امام عَلَیْهِ السَّلَامُ از بسیاری رنجش از اصحابش بخداوند سبحان شکایت نموده و از خدمات رؤساء دین مانند حمزه و جعفر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و اوصاف پسندیدۀ آنها یادآوری فرموده و از نبودنشان برای کمک و یاری تأسّف خورده و در خاتمه پند و اندرز داده میفرماید:)

۴ بارخدایا طبیبان این درد بیدرمان ملول گشتند، و کشندگان آب از چاهها با ریسمانها خسته و ناتوان شدند (ما را امیدی بهدایت و رستگاری این قوم نیست، تو خود علاج فرما[۵]) کجایند گروهی که باسلام خوانده شده آنرا پذیرفتند، و قرآن را خوانده آنرا محکم و استوار ساختند (طبق آن عمل کردند) و بجهاد انگیخته شدند (آنانرا تشویق نمودند) پس (برفتن کارزار و جنگ با دشمن) شیفته گردیدند مانند شیفتگی شترها باولادشان (زمانیکه آنها را از هم جدا میکنند) و شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده اطراف زمین (کارزار) را دسته دسته و صف صف فرا گرفتند (دشمن را محاصره نمودند، و این فتح و فیروزی مسلمانان بدست نیامد مگر وقتیکه) بعضی هلاک گشتند (کشته شدند، مانند عبیدة ابن حارث در جنگ بدر و حمزة ابن عبد المطّلب در جنگ اُحُد و جعفر ابن ابیطالب که در جنگ مُوته شهید گردیدند) و بعضی بسلامت ماندند (مانند امام عَلَیْهِ السَّلَامُ، چنانکه در قرآن کریم س ۳۳ ی ۲۳ میفرماید: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از مؤمنین مردانی هستند که بر آنچه با خدا عهد و پیمان بستند راست گفتند، پس بعضی از ایشان - با کفّار و منافقین - جنگیده شهادت را دریافتند و برخی کشته شدن را انتظار میبرند و ایشان عهد و پیمان را تبدیل ننموده از ایستادگی دست برنداشتند) از بقاء زنده ها (که در جنگ کشته نشده بودند) شاد نمیشدند (اگر میگفتند فلان در کارزار رهائی یافته کشته نشد شاد نمیگشتند، زیرا

زندگی جاوید کشته شدن در راه حق را امید داشتند) و از مرگ کشته شده ها تسلیت نمیخواستند (اگر میگفتند فلان در جنگ کشته شد اندوهگین نمیشدند تا دلداریشان دهند، زیرا کشته شدن در راه خدا را سعادت ابدی میدانستند) چشمهاشان از گریه (خوف خدا) سفید شد، و شکمهاشان از روزه لاغر، و لبهاشان از دعاء خشکید، و رنگشان از بیداری زرد گشت، و بر روهاشان غبار (آثار) فروتنان بود ۷ آنان برادران (ایمانی و یاران) من بودند که رفتند، پس سزاوار است تشنهٔ (ملاقات) ایشان بوده از فراق و دوریشان دستها بگزیم (چون مانند آنها در میان شما یافت نمیشود) ۸ شیطان راههای (ضلالت و گمراهی) خود را برای شما آسان میگرداند، و میخواهد با گشودن گره از پی گره استواری دین شما را سست گرداند (تا در نتیجه دست از حقائق برداشته کافر شوید) و بعوض جماعت و اتحاد تفرقه و جدائی و بر اثر تفرقه و جدائی فتنه و فساد در شما تولید نماید ۹ پس از وسوسه ها و افسونهای او رو گردانید (فریب نخورده بدستورش رفتار ننمائید) و از کسیکه (امام علیه السّلام) پند و اندرز را بهدیّه وارمغان بشما میدهد قبول کنید و آنرا حفظ نمائید (بپذیرید و رفتار کنید تا در دنیا و آخرت سعادتمند شوید).

(۱۲۱) و من کلام له علیه السّلام

قاله للخوارج، و قد خرج إلی معسکرهم و هم مقیمون علی إنکار الحکومة ۱ فقال علیه السّلام: أکلّکم شهد معنا صفّین؟ فقالوا: منّا من شهد و منّا من لم یشهد ۲ قال: فامتازوا فرقتین، فلیکن من شهد صفّین فرقة، و من لم یشهدها فرقة، حتّی أکلّم کلّاً منکم

بِكَلامِهِ [٣] وَنادَى النّاسَ فَقالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلامِ وَأَنْصِتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْناهُ شَهادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيها [٤] ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلامُ بِكَلامٍ طَوِيلٍ مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قالَ:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصاحِفَ - حِيلَةً وَغِيلَةً وَمَكْراً وَخَدِيعَةً - إِخْوانُنا وَأَهْلُ دَعْوَتِنا: اسْتَقالُونا، وَاسْتَراحُوا إِلى كِتابِ اللّٰهِ سُبْحانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ، وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ [٥] فَقُلْتُ لَكُمْ: هٰذا أَمْرٌ ظاهِرُهُ إِيمانٌ، وَباطِنُهُ عُدْوانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نَدامَةٌ، فَأَقِيمُوا عَلى شَأْنِكُمْ، وَالْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا عَلَى الْجِهادِ بِنَواجِذِكُمْ [٦] وَلا تَلْتَفِتُوا إِلى ناعِقٍ نَعَقَ، إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ [٧] وَقَدْ كانَتْ هٰذِهِ الْفَعْلَةُ، وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوها، وَاللّٰهِ لَئِنْ أَبَيْتُها ما وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُها، وَلا حَمَّلَنِي اللّٰهُ ذَنْبَها، وَوَاللّٰهِ إِنْ جِئْتُها إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذِي يُتَّبَعُ، وَإِنَّ الْكِتابَ لَمَعِي ما فارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ [٨]، فَلَقَدْ كُنّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْآباءِ وَالْأَبْناءِ وَالْإِخْوانِ وَالْقَراباتِ، فَما نَزْدادُ

عَلىٰ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً ، وَمُضِيّاً عَلَى الْحَقِّ ، وَتَسْلِيماً لِلْأَمْرِ ، وَصَبْراً عَلىٰ مَضَضِ الْجِرَاحِ ، وَلٰكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلىٰ مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْاِعْوِجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ ، فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللّٰهُ بِهَا شَعَثَنَا وَنَتَدَانىٰ بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا ، رَغِبْنَا فِيهَا ، وَأَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است برای خوارج نهروان فرموده موقعی که بلشگرگاه ایشان تشریف برد برای آنکه آنها حکومت حکمین را انکار کرده و بر این گفته ایستادگی داشتند (و مهیای جنگ با معاویه و لشکر شام بودند) پس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آیا همهٔ شما با ما در جنگ صفین حاضر بودید ؟ گفتند : بعضی از ما حاضر بوده و برخی هم نبودیم فرمود : دو دسته شوید کسانیکه در صفین حاضر بودند در یک جرگه و کسانیکه حاضر نبوده اند در جرگهٔ دیگر تا بر هر دسته باقتضای گفتارش سخن بگویم پس فریاد کنان بمردم فرمود از سخن گفتن خودداری کرده برای (شنیدن) گفتارم خاموش گردید ، و دلهاتان را بمن متوجه نمائید ، و هر که را برای گواهی بخواهم طبق علم و اطلاعش در آن باب سخن گوید بعد از آن امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با ایشان سخنان بسیار فرمود از جمله :

آیا هنگامیکه اهل شام از روی حیله و ریو و مکر و فریب قرآنها بر سر نیزه ها زدند نگفتید که ایشان برادران ما بوده مانند ما مسلمانند ، فتح محاربه و خاتمه دادن بجنگ از ما میطلبند و رو بقرآن آورده راحتی و آسایش را درخواست نموده اند و مصلحت آنستکه درخواستشان را بپذیرفته غم و اندوهشان را برطرف نمائیم ؟ پس بشما گفتم : این کار اهل شام (که بوسیلهٔ

بر سر نیزه زدن قرآن از ما صُلح میطلبند) ظاهرش ایمان و خداپرستی و باطنش ظُلم و ستم است و اوّلش مهربانی و آخرش پشیمانی (اکنون که شکست خورده اند اظهار دوستی و یگانگی مینمایند، ولی چون تسلّط یابند، بشما ظلم و ستم خواهند نمود، و آنگاه از این دلسوزی برآنها پشیمان خواهید شد و سودی نخواهد داشت) پس رَویّه خود را تعقیب کنید و براهی که میرفتید ادامه دهید، و برای جهاد و جنگ (با ایشان) دندان بروی دندان نهید (شکیبا باشید تا بفتح و فیروزی برسید) و بسوی فریاد کننده ای که فریاد میکند (مُعاویه و عَمرو ابن عاص، که شما را بقرآن گول میزنند) متوجّه نشوید که اگر درخواست او پذیرفته شود گمراه گرداند (زندگی را بر شما سخت و سرگردانتان مینماید) و اگر اعتنائی باو نشود ذلیل و خوار خواهد شد ۲ و (لیکن گفتار و اندرزم را نپذیرفتید، و) این کار (راضی شدن شما بحکومت حکمین) انجام گرفت و دیدم شما را که بر آن اقدام و کوشش نمودید، سوگند بخدا اگر از حکومت حکمین امتناع کرده زیر بار آن نمیرفتم واجبی از آن بر من فرض نمیشد و خداوند گناه ترک آنرا بر من بار نمینمود (چون برخلاف حقّ رفتار نکرده، بلکه طبق دستور الهی مخالفت کرده بودم) و بخدا سوگند اگر اقدام بر آن مینمودم سزاوار بودم که از من پیروی بشود و کتاب خدا (قرآن کریم) با من است از زمانیکه با آن مصاحب و همراه گردیده ام جدا نگشته ام (از وقتیکه به پیغمبر اکرم ایمان آورده ام برکاری مخالف قرآن اقدام ننموده ام، پس دو دسته شدن شما بآنکه دسته ای بگویند تحکیم واجب و دسته ای حرام، موردی ندارد، زیرا رفتار من طبق قرآن است واجب را بجا آورده و حرام مرتکب نمیشوم) ۸ پس (امام علیه السّلام ایمان و ثبات قدم نیکان گذشتگان اصحاب رسول خدا را یادآوری نموده و برای ابطال گفتار مخالفین میفرماید:) ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودیم و (با کفّار و مشرکین جنگ میکردیم، و) قتل و خونریزی میان پدران و فرزندان و برادران و خویشان دور میزد، و (برای پیشرفت اسلام اهمیّتی بآن نداده مخالفت امر و فرمان آن بزرگوار نمیکردیم و) بر هر مصیبت و سختی (که پیش میآمد چیزی) نیافزودیم مگر ایمان (بخدا و رسول) و اقدام بحقّ و تسلیم بودن بامر و فرمان (آنحضرت) و شکیبائی بر سوزش زخمها ۹ ولی (اکنون نزاع ما با کفّار و مشرکین نیست تا بهمان رویّه با آنان بجنگیم، بلکه) امروز با برادران مسلمان خود میجنگیم بر اثر آنچه در اسلام داخل گشته از قبیل میل بکفر و کجی

(دست شستن از حق) و اشتباه (حق بباطل) و تأویل (نادرست یعنی سخن بر خلاف حق و حقیقت گفتن، خلاصه امروز میجنگیم که اسلام بحال خود باقی ماند و بزمان جاهلیّت برنگردد) ۱ پس هرگاه وسیله‌ای بدست آوریم که خداوند بسبب آن پراکندگی ما را گرد آورد و براثر آن بآنچه که در بین ما باقی است (الفت و دوستی) بیکدیگر نزدیک شویم (اگر راهی بیابیم که موجب صلح و صفا و تقویت اسلام باشد) بآن میل و رغبت داشته از غیر آن (جنگ) خودداری خواهیم نمود (زیرا منظور خونریزی نیست بلکه هدایت و راهنمائی است، چنانکه در خطبه پنجاه و چهارم باین نکته اشاره فرموده است).

(۱۲۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ لِأَصْحَابِهِ فِي سَاعَةِ الْحَرْبِ:)

۱ وَأَيُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ، وَرَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلاً، فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فُضِّلَ بِهَا عَلَيْهِ، كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ. ۲ إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ، لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ ۳ إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ، وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که هنگام جنگ برای اصحاب خویش فرموده:

۱ هر مردی از شما که هنگام ملاقات دشمن قوّت قلب (دلیری) در خود احساس نماید و در

یکی از برادرانش خوف و ترس را مشاهده نمود، باید بسبب برتری و دلیری که خداوند باو عطاء فرموده دشمن را از برادرش دفع نماید همانطوریکه از خود دفع مینماید، پس (گویا من چه هر کس باید از خود دفاع نماید و برترسناک سزاوار است دشمن مسلّط گردد، زیرا) اگر خواست خدا بود او را هم (شجاع و نترس) مانند او قرار میداد (پس چون او را دلیر فرموده بشکرانهٔ این نعمت عظمی باید بوظیفهٔ خود یعنی جلوگیری از هجوم دشمن بر شخص ناتوان و ترسنده قیام کند، و بکشته شدن در این راه اهمیّت ندهد، زیرا ۲ مرگ با شتاب طلب کننده است (همه را دریابد) ایستنده (دلیری که از ترس کشته شدن در چنین وقتی از برادر خود دفاع نمینماید) از چنگش بیرون نرفته، و گریزان از آن آنرا عاجز و ناتوان نمیگرداند (و چون فرار و رهائی از آن میسّر نیست ۳) گرامیترین مرگ کشته شدن است (زیرا باعث بقای نام نیک در دنیا و ثواب در آخرت است) سوگند بآنکه جان پسر ابو طالب بدست او است هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از جان دادن بر بستری که در غیر طاعت خدا باشد (زیرا درد شمشیر المَ دنیوی است که زائل میگردد، ولی مردن بر چنین بستری عذاب همیشگی در پی خواهد داشت).

(۱۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ، لَا تَأْخُذُونَ حَقّاً، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَيْماً ۲ قَدْ خُلِّيتُمْ وَالطَّرِيقَ، فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ، وَالْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در توبیخ و سرزنش اصحاب خود):

۱ مانند آنستکه می بینم شما را (هنگام بهم ریختن برای فرار از جنگ) سر و صدا راه میاندازید (غوغا و هیاهو مینمائید) مانند صدای پوست سوسمارها در وقتی که (در راه) بهم مالیده میشوند،

حق را نمیگیرید (در مقابل دشمن ایستادگی نمینمائید) و از ظلم و ستم (ستمگر) جلوگیری نمیکنید ۲ شما را در راه (بهشت) آزاد گذاشته اند، پس نجات و رستگاری برای کسی است که خود را در آن افکند (در راه خدا بجنگد) و هلاکت و بدبختی برای کسیکه توقّف کند (از جهاد خودداری نماید).

(۱۲۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي حَثِّ أَصْحَابِهِ عَلَى الْقِتَالِ:

۱ فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخِّرُوا الْحَاسِرَ، وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ ۲ وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ ۳ وَغُضُّوا الْأَبْصَارَ، فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ، وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ ۴ وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ ۵ وَرَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا، وَلَا تُخِلُّوهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَالْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ ۶ فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَهَا حِفَافَيْهَا وَوَرَاءَهَا وَأَمَامَهَا، لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا، وَلَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا ۷ أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ، وَآسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَلَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَقِرْنُ أَخِيهِ ۸ وَايْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَأَنْتُمْ

لهاميم العرب، والسنام الأعظم[٩]. إن في الفرار موجدة الله، والذل اللازم، والعار الباقي[١٠]. وإن الفار لغير مزيد في عمره، ولا محجوز بينه وبين يومه[١١]. الرائح إلى الله كالظمآن يرد الماء[١٢]، الجنة تحت أطراف العوالي[١٣]. اليوم تبلى الأخبار[١٤]، والله لأنا أشوق إلى لقائهم منهم إلى ديارهم[١٥]. اللهم فإن ردوا الحق[١٦] فافضض جماعتهم، وشتت كلمتهم، وأبسلهم بخطاياهم. إنهم لن يزولوا عن مواقفهم دون طعن دراك، يخرج منه النسيم، وضرب يفلق الهام، ويطيح العظام، ويندر السواعد والأقدام[١٧]، وحتى يرموا بالمناسر تتبعها المناسر، ويرجموا بالكتائب تقفوها الحلائب[١٨]، وحتى يجر ببلادهم الخميس يتلوه الخميس[١٩]، وحتى تدعق الخيول في نواحر أرضهم، وبأعنان مساربهم ومسارحهم.

أقول: الدعق: الدق، أي تدق الخيول بحوافرها أرضهم، ونواحر أرضهم: متقابلاتها، يقال: منازل بني فلان تتناحر، أي تتقابل.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است در ترغیب اصحاب خود بجهاد (و تعلیم آداب و رسوم جنگ):

(چون در کارزار با دشمن روبرو شدید) ۱ پس زره دار را جلو قرار دهید و بی زره را دُ عقب، و دندانهارا برهم فشار دهید (در جنگ ثبات قدم داشته سختیها را بخود هموار نمائید) زیرا اِستِقامت در جنگ شمشیرها را از سرها بیشتر دور میکند (تحمّل سختیهای کارزار از هر تدبیری برای بدست آوردن فتح و فیروزی بهتر است) ۲ در اطراف نیزه ها پیچ و خم داشته باشید (موقعی که نیزه بر دشمن فرود میآورید خود را کوتاه و بلند کنید، یا در موقعی که دشمن نیزه بطرف شما حواله میکند خود را دور نمائید) زیرا زدن نیزه ها باین طرز مؤثّرتر است (از فرود آوردن آنها بدون پیچ و خم، یا آنکه در مقابل کمتر اصابت میکند) ۳ و چشمها را پائین اندازید (بهر طرف نگاه نکنید) زیرا چشم پوشاندن سبب بسیاری قوّت قلب و آرامی دلها (و نترسیدن از دشمن) است ۴ و صداها را خاموش کنید (غوغا و هیاهو برپا ننمائید) زیرا متانت و آرامی (از هر چیز) خوف و ترس را زودتر دور میکند (چون ترسوها در کارزار هو و جنجال میکنند و دلیران سخن نگفته کار خویش انجام میدهند) ۵ و پرچم خود را از جای حرکت نداده دورش را خالی نکنید (که موجب شکست لشگر خواهد شد، چون همه متوجّه پرچم میباشند) و آنرا بدست هر کس ندهید مگر بدلاوران و کسانیکه شما را از هر پیش آمد بدی مانع میشوند و از آنچه که حفظ و نگهداری آن لازم است دفاع مینمایند (و البتّه چنین کسانی پرچم از دست نمیدهند مگر اینکه ظفر یافته یا کشته شوند) ۶ زیرا کسانیکه بر بلاها و سختیها (ی جنگ) شکیبا هستند آنانند که باطراف پرچم دور زده آنرا از راست و چپ و عقب و جلو نگهداری مینمایند، از آن عقب نمیافتند که (بدشمن) تسلیم نمایند، و بر آن پیشی نمیگیرند که آنرا تنها گذارند ۷ باید مرد (در کارزار) از دشمنی که با او روبرو میشود دفاع نماید، و (پس از مغلوب نمودن یا کشتن او) برادر (همکار) خود را یاری کند، و نباید دشمن خویش را رها کرده بسوی برادرش توجّه دهد تا با دشمن برادر همدست شده (او را از میان برداشته) باتفاق آهنگ او کنند ۸ و سوگند بخدا اگر از

شمشیر دُنیا فرار کنید از شمشیر آخرت بسلامت نمیمانید (اگر بجهاد نرفته در راه خدا شمشیر نزنید از عذاب اَبَدیّ نمیرهید) و (از چه رو برای شمشیر زدن و جلوگیری از دشمن خود را آماده نمیسازید در حالتیکه) شما اَشراف عَرَب و کوهانهای بزرگ (بلند قدر) هستید ۱۰ بتحقیق فرار (از جنگ) سَبَب خشم خدا (دوری از رحمت حقتعالی) و ذِلَّت و بیچارگی و عار و ننگ همیشگی است ۱۰ و بعُمر و زندگانی فرار کننده افزوده نمیشود و فِرار مانع از مرگش نمیگردد ۱۱ رونده بسوی خدا (جهاد کننده را باید شوق) مانند تشنه ای باشد که بآب میرسد ۱۲ بهشت زیر جَوانِب نیزه ها است (پس طالِب سَعادتمندی و بهشت جاویدانی نباید از جنگ و کشته شدن در راه خدا فِرار نماید) ۱۳ امروز خَبَرها آشکار میگردد (در موقع شمشیر زدن و کشتن و کشته شدن درستی و نادرستی گفتار هرکس هویدا میشود) ۱۴ سوگند بخدا اِشتیاق من بملاقات آنها (دشمنان) بیشتر است از اِشتیاق ایشان بشهرهاشان ۱۵ بارخدایا اگر رَدّ حق کرده و در صَدَد دشمنی با آن هستند جمعیّتشان را پراکنده ساز و اِختِلاف کلمه میانشان انداز، و آنها را بگناهانشان هلاک فرما که ایشان از موقفهای خود هرگز دور نمیشوند (از تصمیم فتنه و فَساد دست برنمیدارند)، پس اگر شما یاران من با آنها جنگ نکرده متفرّقشان نشوید) بی نیزه زدن پیاپی که جان از تن دشمن خارج شود و بی شمشیر زدنی که کاسه سر را بشکافد استخوانها را خُرد و بازوها و قدمهارا قطع نماید (تباهکاری خود را ادامه داده شما را مغلوب خواهند نمود) ۱۷ و از جاهای خود حرکت نمیکنند تا اینکه لشگرها دسته دسته و پیاپی با آنها روبرو شده و سپاهیان بیشمار با اسبهای یدکی که برای نصرت و یاری از هرجا تهیّه شده در عقب دارند با آنان بجنگند ۱۸ و تا اینکه لشگر بسیار که در پی لشگرکشان است (و پنج قسمت آنها یعنی جلو و عقب و راست و چپ و قلبشان منظّم و آراسته میباشد) بشهرهای ایشان وارد شوند ۱۹ و تا اینکه اسبها با سُمهاشان زمینهای پهلوی یکدیگر (خانه‌ها) و دور تا دور چراگاههای حیوانات ایشان را بکوبند ● (خلاصه همه چیز آنها تسلّط یابند ● سیّد رضی فرماید:)

میگویم : اَلدَّعْق بمعنی کوفتن است یعنی اسبها زمین آنها را با سُمها بکوبند

وَنَوَاحِرُ الْأَرْضِ زمینهای برابر یکدیگراست ، وگفته میشود : مَنَازِلُ بَنِي فُلَانٍ تَتَنَاحَرُ یعنی منزلهای فرزندان فُلان برابر یکدیگر میباشد .

(۱۲۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

[فِي الْخَوَارِجِ لَمَّا أَنْكَرُوا تَحْكِيمَ الرِّجَالِ وَيَذُمُّ فِيهِ أَصْحَابَهُ فِي التَّحْكِيمِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :]

١ إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ ٢ وَهٰذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ ٣ وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى ، وَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ :- فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ - فَرَدُّهُ إِلَى اللهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ ، وَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ ٤ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَنَحْنُ أَوْلَاهُمْ بِهِ .

٥ وَأَمَّا قَوْلُكُمْ : لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ

فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ، وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُصْلِحَ فِي هٰذِهِ الْهُدْنَةِ أَمْرَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا، فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ، وَتَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَيِّ.

٤ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرَثَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَةً وَزَادَهُ. ٥ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ، وَمِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ؟! اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ، وَمُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاةٍ عَنِ الْكِتَابِ، نُكُبٍ عَنِ الطَّرِيقِ. ٦ مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعْلَقُ بِهَا، وَلَا زَوَافِرِ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا، لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! ٧ أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً!! يَوْماً أُنَادِيكُمْ، وَيَوْماً أُنَاجِيكُمْ، فَلَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النِّدَاءِ، وَلَا إِخْوَانُ ثِقَةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است در بارهٔ خوارج نهروان زمانیکه حکمیّت عمرو بن عاص و ابو موسی را انکار کردند (و گفتند چون در یا متی که خداوند برای تو تعیین فرموده مردم را حاکم قرار دادی کفر و ضلالت شد) و در آن اصحاب خود را مذمّت نموده میفرماید:

۱ ما مردان را حاکم قرار نداده ایم، بلکه قرآن را حاکم گردانیده ایم ۲ و این قرآن خطّی است نوشته شده میان دو پارهٔ جلد که بزبان سخن نمیگوید و ناچار برای آن مترجمی لازم است (که منظور آنرا بیان کند) و مردانند که از آن سخن میگویند ۳ و چون اهل شام از ما خواستند

که قرآن را بین خود حکم قرار دهیم (درخواستشان را پذیرفتیم، زیرا) کسانی نبودیم که از کتاب خدا رو گردان باشیم (و از حکم او پیروی ننمائیم) و خداوند سبحان (هم در قرآن کریم س ۴ ی ۵۹) فرموده: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ یعنی اگر در چیزی با یکدیگر نزاع و دشمنی داشته باشید (برای اصلاح آن) بخدا و رسول (قرآن و سنّت) مراجعه نمائید، در نزاع و دشمنی رجوع بخدا اینستکه طبق کتاب او حکم کنیم و رجوع برسول اینست که سنّت و طریقه او را پیش گیریم، پس اگر از روی راستی در کتاب خدا حکم شود (بخواهند واقع آنرا بیان کنند نه از روی تفسیر برأی و تأویل نادرست) ما (امام علیه السّلام و ائمّه بعد از آنحضرت) بآن حکم (امامت و خلافت) از همه مردم سزاوارتریم (زیرا در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۵ میفرماید: أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسیکه براه حق راهنما باشد برای متابعت و پیروی سزاوارتر است یا کسیکه راه نیافته مگر آنکه راهنمائی شود، پس چه شده شما را که هر دو را برابر دانسته اید و چگونه در این امر حکم میکنید. و در س ۳۹ ی ۹ میفرماید: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا دانایان و نادانان برابرهستند خردمندان بر این امر آگاهند. پس طبق حکم قرآن چون ما راهنمای بحق و دارای همه دانشها هستیم باید امام و پیشوا باشیم) و اگر بسنّت رسول خدا حکم شود ما از مردم بآن حکم اولی میباشیم (زیرا پیغمبر اکرم در غدیر خم و سائر اوقات بامامت و خلافت مرا نصب و تعیین فرموده، خلاصه ما بحکومت حکمین تن ندادیم مگر آنکه طبق قرآن و سنّت حکم نمایند نه آنکه بهوای نفس سخن گفته هر کاری بخواهند انجام دهند).

۵ و امّا اینکه میگوئید چرا میان خود و ایشان (اهل شام) در تحکیم مهلت دادی (تا کار باینجا رسید، میبایستی در آنروز یا در آن هفته بفرمائی تا در کتاب خدا نظر کرده حکم آنرا ظاهر سازند، پاسخ این آنست که) مهلت دادم تا جاهل تحقیق کند و عالم استوار باشد، و شاید خدا امر این امّت را در این متارکه و مدارا اصلاح فرماید و (برای اینکه) راه نفس برایشان گرفته نشود (برای بدست آوردن حق

آنها را مجبور نکرده باشیم) تا برای شناختن حق عَجَلَه و شتاب نموده گمراهی نخست را (که بدون تأمّل و تحقیق بمخالفت و جنگ با ما کوشیدند) پیروی کنند (با ایشان مُهلت دادیم تا در این امر درست وارسی نمایند) .

۴ تحقیق برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل بحق را بیشتر دوست داشته باشد از باطل اگر چه حق باو زیان رسانده اندوهگینش نماید و باطل سود داشته بهره مندش سازد ۷ پس برای چه حیران و سرگردانید ، و از کجا شما را آورده اند ؟ (که امام و پیشوای خود را نشناخته با اینگونه سخنان زشت مخالفت او مینمائید) آماده باشید برای رفتن بجنگ گروهی (شامیان) که از حق (دور مانده) حیران و سرگردان بوده آن را نمی بینند ، و بظلم و ستم وادار شده از آن برنمیگردند ، از کتاب خدا دورند (آن را نمیفهمند) از راه (راست) بیرون میروند (ولی افسوس) ۸ شما طرف اعتماد و اطمینان نیستید که بشود بآن تمسّک جست (غیرت و حمیّتی ندارید تا از شما یاری طلبم) و نه یارانی هستید که (هنگام سختی) از آنها همراهی درخواست شود ، شما بد هستید برای افروختن آتش جنگ (از تسلّط دشمن جلوگیری نمیکنید) ۹ اُف باد بر شما (از گفتار و کردار زشتتان تنگ آمدم) از شما بسختی و گرفتاری مُبتلی شدم ، روزی (برای یاری دین) شما را میخوانم ، و روزی راز (جنگ با دشمن) را میگویم ، در وقت خواندن مردان آزاده راستگوئی نیستید (تا پاسخ مرا بدهید) و هنگام راز گفتن برادران طرف اعتماد و اطمینانی نمیباشید (تا راز مرا نگاه داشته فاش نکنید) .

---

(۱۲۶) وَ مِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا عُوتِبَ عَلَى تَصْيِيرِهِ النَّاسَ أُسْوَةً فِي الْعَطَاءِ مِنْ غَيْرِ تَفْضِيلِ أُولِي السَّابِقَاتِ وَ الشَّرَفِ :

۱ أَتَأْمُرُونِّي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ ؟ وَ اللَّهِ لَا أَطُورُ

بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْماً[۲] وَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللهِ!![۳] ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا، وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ، وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللهِ[۴] وَلَمْ يَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وُدُّهُمْ، فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِينٍ وَأَلْأَمُ خَلِيلٍ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است در وقتی که از او چندی پرسیدند که چرا عطاء و بخشش (بَيْتُ الْمال صدقات و غنائم) را میان مردم بالتَّسویة تقسیم مینماید و اشخاصی را که سبقت در اسلام داشته و (در جنگها حاضر بوده) دارای شرافت و بزرگی بودند برتری نمیدهد (سنّت و طریقهٔ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر این بود که در تقسیم بَيْتُ الْمال میان مسلمانان فرق نمیگذاشت ابوبکر هم در زمان خلافتش همان رویّه رفتار کرد، ولی چون عمر بخلافت رسید سنّت آنحضرت را تغییر داده بعضی را بر دیگران برتری داد، و عثمان در خلافتش طریقهٔ عمر را بسط داده بدلخواه خود بهر که هر چه میخواست میبخشید، و چون امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلامُ بخلافت ظاهریّه منصوب گردید بسنّت پیغمبر اکرم رفتار نمود، و این رویّه بر خلاف عادت و میل فتنه جویان بود باین سبب طلحه و زبیر نقض بیعت کرده از آن بزرگوار دوری نمودند و جمعی هم بمعاویه پیوستند، پس گروهی از اصحاب بخدمت حضرت آمده درخواست نمودند که در تقسیم بَيْتُ الْمال بعضی را ترجیح دهد، امام عَلَيْهِ السَّلامُ فرمود):

---

۱ آیا دستور میدهید مرا که یاری بطلبم بظلم و ستم بر کسیکه زمامدار او شده ام؟ (بسنت پیغمبر اکرم رفتار نکرده بزیردستان ستم روا داشته خود را مشمول خشم پروردگار گردانم ۱) سوگند بخدا این کار را نمیکنم مادامیکه شب و روز دهر مختلف و ستاره ای در آسمان (با قوّۀ جاذبه) ستاره ای را قصد مینماید (هرگز چنین نخواهم کرد) ۲ اگر بیت المال مال شخص من هم بود آنرا بالسّویّه میان مسلمانان تقسیم مینمودم، پس چگونه (یکی را بر دیگری امتیاز دهم) و حال آنکه مال خدا است (و زیردستان و متمندان جیره خوار او هستند) ۳ پس حضرت علیه السّلام (در مفاسد بخشیدن بیت المال بغیر مستحق) فرمود:

آگاه باشید که بخشیدن مال بغیر مستحق ناروا و اسراف است (خداوند سبحان در قرآن کریم س ۱۷ ی ۲۶ فرموده: وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۲۷ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ یعنی اسراف مکن و مال خود را در غیر رضای خدا پراکنده مساز، زیرا اسراف کنندگان برادران و یاران دیوان هستند) و دادن مال بغیر مستحق دهنده اش را در دنیا (بر حسب ظاهر) بلند مرتبه میگرداند (گیرنده در پیش او برای خوش آمد اظهار کوچکی و فروتنی مینماید) و در آخرت او را پائین میآورد (پست میسازد چون بیچارگی و عذاب همیشگی را در بر دارد) و در میان مردم او را گرامی داشته و در نزد خدا خوارش مینماید (زیرا ارجمند نزد حقتعالی کسی است که بدستور او رفتار نماید) ۴ و هیچ مردی مالش را بیجا صرف نکرد و بغیر مستحق نداد مگر آنکه خدا وند او را از سپاسگزاری ایشان باز داشت و دوستی آنان برای غیر او بود، پس اگر روزی نعل (کفش) او بلغزد (پیش آمد بدی برای او رخ دهد) و بیاری و همراهیشان نیازمند باشد آنها بدترین یار و سرزنش کننده ترین دوست میباشند.

(۱۲۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلْخَوَارِجِ أَيْضاً:

۱ فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بِضَلَالِي، وَتَأْخُذُونَهُمْ

بِخَطَائِي، وَتُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِي؟ [۲] سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ، وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ [۳]، وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ، وَقَتَلَ الْقَاتِلَ وَوَرَّثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ، وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ، وَنَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ، فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقَامَ حَقَّ اللهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ [۴]. ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَمَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ، وَضَرَبَ بِهِ تِيهَهُ [۵]. وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالاً النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ، وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ، فَإِنَّ يَدَ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ [۶]. وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ [۷]. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ.

[۸] وَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ، وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ

اَلْقُرْآنُ، وَ إِحْيَاؤُهُ الْاِجْتِمَاعُ عَلَيْهِ، وَ إِمَاتَتُهُ الْاِفْتِرَاقُ عَنْهُ، فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَيْهِمُ اتَّبَعْنَاهُمْ، وَ إِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا،[1] فَلَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ - بُجْراً، وَ لَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ، وَ لَا لَبَّسْتُهُ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ لَا يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ فَتَاهَا عَنْهُ، وَ تَرَكَا الْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ، وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ[2] وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ وَ الصَّمْدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا، وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است ایضاً درباره خوارج (چون عقیده و مذهب خوارج نهروان این بود که هر که خطا کرده گناهی مرتکب شود کافر است، و گمان کردند که تن دادن بحکمیّت حکمین گناه است باین جهت گفتند که امیرالمؤمنین علیه السّلام، و اصحابش - العیاذ باللّه - کافر شده اند و آنجا را دار الکفر دانستند دست از اهل آن برنداشته هر چه توانستند اگر چه بچّه یا از چهارپایان بود میکشتند پس امام علیه السّلام برای ابطال گفتارشان میفرماید):

[1] اگر مخالفت شما (با من) برای اینست که گمان میکنید (در نصب حکمین و تن دادن بحکمیّت ایشان) خطا کرده و گمراه شده ام، پس چرا همه امّت محمّد، صلّی اللّه علیه و آله، را بگمراهی من (بگمان خود) گمراه میدانید، و آنان را بخطای من میگیرید و بگناه من تکفیرشان مینمائید؟! (بطوریکه)[2] شمشیرهاتان را که بر دوشهایتان است بر جاهای سلامت و هم بر مواضع بیماری فرود میآورید (مقصّر بگمان خود و بی تقصیر هر دو را میکشید) و کسیرا که (بگمان شما) گناه کرده با کسی که گناهی مرتکب نشده خلط میکنید، و[3] (همه را کافر می پندارید)، در صورتیکه شرع مقدّس اسلام هیچکس را بارتکاب گناه اگر چه کبیره باشد کافر نمیداند (چنانکه) همه میدانید رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله زناکننده ای را که همسر داشت سنگسار کرده و بعد

بر او نماز گزارده و (با اینکه عقیدهٔ شما بر این است که کفر مانع از ارث بردن است و اگر چه وارث مسلمان باشد) میراثش را بکسان او داد، و قاتل را کشت و ارث او را بوارثش تقسیم کرد، و دست دزد را برید و زنا کنندهٔ بی همسر را تازیانه زد، بعد از آن از مالیکه مسلمانها بغنیمت آورده بودند بایشان قسمت داده و آنان هم زنهای مسلمان را بنکاح خود در آوردند، پس (اگر زنا و آدم کشی و دزدی که گناه کبیره است موجب کفر میگشت، پیغمبر اکرم بر زانی نماز نمیخواند و ارث او و قاتل را بکسانشان نمیپرداخت و یا بزنا کنندهٔ بی همسر و دزد دست بریده از غنیمت قسمت نداده و آنها زنهای مسلمان را بنکاحشان در نیاوردند، زیرا نماز خواندن بر کافر جایز نیست و کفر از جملهٔ موانع ارث بردن و همسری با زن مسلمان و بهره بردن از غنیمت است) رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ایشان را (کافر ندانسته، بلکه) بگناهانشان گرفته حق خدا را دربارهٔ آنان جاری ساخت و از بهرهٔ آنها از اسلام جلوگیری ننمود و اسمشان را از بین مسلمانان خارج نفرمود (پس اگر شما خود را مسلمان و پیرو دین پیغمبر میدانید چرا بخشم تو هم گناه مسلمان را کافر دانسته جان و مالشان را مباح می پندارید) پس (از این برای توبیخ و سرزنش آنها میفرماید:) شما بدترین مردم و بدترین کسی میباشید که شیطان او را بگمراهیهای خود (نادانی و باور نکردن بنادانی خود) پرتاب کرده و بحیرت و سرگردانی وا داشته است، و (بر اثر پیروی از شیطان) بزودی دو طائفه دربارهٔ من هلاک خواهند شد: یکی دوستی که در دوستی افراط کند بطوریکه محبت بی اندازه او را براه باطل بکشد (مانند اینکه او را خدا یا پیغمبر بداند) و دیگر دشمنی که از حد تجاوز کرده دشمنی بی اندازه او را بغیر حق وادارد (مانند خوارج و نواصب) و بهترین مردم دربارهٔ من گروه میانه میباشند (که نه بالوهیت او قائل بوده نه دشمنی مینمایند، مانند امامیه که آن بزرگوار را امام و پیشوا و وصی پیغمبر اکرم دانسته و او و یازده فرزندش را معصوم و منزه از هر گناهی میشناسند) پس همراه این گروه میانه بوده از سواد اعظم (پیروان سلطان عادل) پیروی کنید، زیرا دست خدا بر سر (این) جماعت است، و بر حذر باشید از مخالفت و جدائی (با ایشان) زیرا تنها و یکسو شدهٔ از مردم دچار شیطان است، چنانکه تنها ماندهٔ از گوسفند طعمهٔ گرگ میباشد، آگاه باشید هر کسی را باین رویه دعوت کند (بدعتی در دین قرار دهد) او را بکشید اگر چه در زیر

عامه من باشد (بدعت گزار را باید کشت اگر چه من باشم. پس از آن در موضوع حکمیت میفرماید:)

۸ و جز این نیست که حکمین حاکم شدند که زنده کنند آنچه قرآن زنده کرده و بمیرانند آنچه قرآن میرانیده، و زنده کردن قرآن هم آهنگی (عمل کردن) بر آنست، و میرانیدن آن جدائی (رفتار نکردن) از آنست، پس اگر قرآن ما را بسوی ایشان بکشد از آنها پیروی میکنیم و اگر آنها را بسوی ما بکشد پیرو ما باشند (بدیهی است که قرآن آنها را بسوی ما میکشاند، ولیکن حکمین با آن مخالفت کرده زنده نکردند آنچه قرآن زنده کرده و نمیراندند آنچه آن میرانیده) ۹ پس - ای بی پدرها - من شرّی بجا نیاوردم و شما را فریب نداده باشتباه نیانداختم، بلکه رأی و اندیشهٔ خودتان بود که این دو مرد (ابوموسی و عمرو بن عاص) را اختیار نمودید، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تعدّی و تجاوز ننمایند، ولی آنان گمراه گشته دست از حق شستند و حال آنکه هر دو حق را میدیدند و ظلم و ستم آنها (رفتار کردن برخلاف دستور خدا) از روی هوای نفس بود که بآن رفتار نمودند، ۱۰ و پیشتر (در صلحنامه) پیمان گرفتیم که حکومت باید از روی عدل و درستی بوده حق را در نظر داشته باشند، ولی بدرأیی و حکومت کردن ایشان از روی ظلم و ستم میان ما و آنها جدائی انداخته (چون برخلاف قرارداد رفتار نمودند سزاوار توبیخ و سرزنش هستند).

(۱۲۸) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

فِيما يُخبِرُ بِهِ عَنِ المَلاحِمِ بِالبَصرَةِ:

۱ يا أَحنَفُ، كَأَنّي بِهِ وَقَد سارَ بِالجَيشِ الَّذي لا يَكُونُ لَهُ غُبارٌ وَلا لَجَبٌ، وَلا قَعقَعَةُ لُجُمٍ، وَلا حَمحَمَةُ خَيلٍ، يُثيرُونَ الأَرضَ بِأَقدامِهِم كَأَنَّها أَقدامُ النَّعامِ. (يُومِئُ بِذلِكَ إِلى صاحِبِ الزَّنجِ) ۲ ثُمَّ قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: وَيلٌ لِسِكَكِكُمُ العامِرَةِ

وَالدُّورِ الْمُزَخْرَفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النُّسُورِ ، وَخَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفِيَلَةِ مِنْ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ ، وَلَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ ٣ أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا ، وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا ، وَ نَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (بعد از جنگ جَمَل در بَصره فرموده از جملهٔ اخبار غیبیّه میباشد) که از پیش آمدهای سخت در بَصره خبر میدهد (و در آن بخُروج صاحب زَنج یعنی امیر زنگیان عَلِیّ بن مُحَمّد بُرقَعی اِشاره میفرماید ، و مُخاطب آن بزرگوار اَحْنَف است و آن لقب صَخر ابن قیس ابن مُعاوِیَه از قبیلهٔ بَنی تَمیم و از اهل بَصره که کُنیهٔ او ابو بَحر و از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین و رئیس بنی تَمیم بوده است . دعوت حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ، را بنی تَمیم اجابت ننموده بودند ، اِبتِداء او مسلمان شد و دیگران از او هم مسلمان نمود ، چون این خبر به پیغمبر رسید درباره او دُعا فرمود ، خلاصه بعِلم و حِکمت و اوصاف پسندیده معروف و در جنگ صِفّین حاضر بود و بعد از امام عَلَیْهِ السَّلَامُ هم تا زمان حکومت مُصعَب ابن زُبَیر بر عِراق حیات داشت ، و در سنهٔ شصت و هفت در کوفه وفات یافت) :

۱ ای احنف ، مانند آنستکه من او را (رئیس لشکر زنگیان را) می بینم در حالتیکه با لشکری خُروج میکنند که گرد و غُبار و غوغاء و هیاهو و صدای لِجام و آواز اسبها ندارند (دارای اسب و اسلحه نیستند) بقدمهای خود زمین را میکوبند (فتنه و فساد بسیار برپا میکنند) قدمهاشان (از جهت پهنی و کوتاهی و فراخی انگشت) مانند قدمهای شتر مرغان است . (سیّد رَضی فرماید :) امام عَلَیْهِ السَّلَامُ باین بیان بخُروج رئیس زنگیان اِشاره میفرماید (تاریخ نویسان گفته اند که او از اهل شهرری بود و خود را عَلَوی میدانست و مُدّعی بود که پدرش مُحَمّد ابن اَحمد ابن عیسی ابن زید ابن علی ابن الحُسَین ابن عَلی ابن اَبیطالِب است و بیشتر خصوصاً طالِبیّین در نسبِ او طعن زده آنرا درست نمیدانستند زیرا عُلمای اَنساب مُتّفقند بر اینکه او عَلی ابن مُحَمّد ابن عَبدالرَّحیم است و جَدّ مادرش مُحَمّد ابن حَکیم اَسَدی

از اهل کوفه و از کسانی است که با زید ابن علی ابن الحسین بر هشام ابن عبد الملک خروج کرد و پس از کشته شدن زید فرار کرده بشهر ری رفته در قریه‌ای که آنرا ورزنین مینامیدند اقامت نمود و در این قریه علی ابن محمد رئیس زنگیان بدنیا آمد و جد او عبد الرحیم در طالقان تولد یافت، پس از آنکه بعراق رفت کنیزی خریداری کرد که از او محمد پدر علی متولد گردید، خلاصه در سال دویست و پنجاه و پنج آهنگ بصره نمود و غلامان زنگی را که کارکنان اهل بصره بودند بیاری خود دعوت نمود و بدستور او روز معینی باتفاق خواجهای خود را کشته دور او گرد آمده انواع فتنه و فساد بر اهل بصره وارد ساختند، و اینکه به برقعی مشهور شد برای آنستکه برقع «نقاب» برو میانداخت) پس از آن امام علیه السلام فرمود: وای بر کوچه های آباد و خانه های آراسته شما که دارای بالها (کنگرها) است مانند بالهای کرکسان، و دارای خرطومها (ناودانها) است چون خرطومهای پیلان از آن لشگر که (همه آنها را خراب و ویران میکنند) بر کشته های ایشان کسی گریه نمیکند (زیرا همه غلام سیاه بوده خویشاوندان ندارند تا بر کشته هاشان گریه کنند) و از غائب آنها جستجو نمیشود (چون کسی از آنان کشته شود بر اثر سنگدلی دیگری بجای او میآید بدون اینکه از کشته شده پرسشی نماید) من دنیا را برو انداخته‌ام و مقدار آنرا اندازه گرفته ام (بظاهر و باطن و گذشته و آینده آن دانا هستم) و بحقیقت آن بینا میباشم (بی اعتباری و بیوفائی آنرا در هر زمان می بینم).

(منه)

(ویومئ به إلى وصف الأتراك:)

كأني أراهم قوما كأن وجوههم المجان المطرقة، يلبسون السرق والديباج، ويعتقبون الخيل العتاق، ويكون هناك استحرار قتل حتى يمشي المجروح على المقتول، ويكون المفلت

أَقَلَّ مِنَ الْمَأْمُورِ .

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ ! فَضَحِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيّاً :

ء يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ ، وَمَا عَدَّدَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ : (إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ) الْآيَةَ ، فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى ، وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ ، وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ ، وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطَباً ، أَوْ فِي الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً ، فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللّٰهُ ، وَمَا سِوَى ذٰلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللّٰهُ نَبِيَّهُ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَعَلَّمَنِيهِ ، وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي ، وَتَضْطَمَّ عَلَيْهِ جَوَانِحِي .

قسمتی از این سخنان است که تاتاران (مغولها و خونریزیهائی که بدست ایشان و مسلمانان واقع شده و در کتب تواریخ ثبت است) را وصف میفرماید :

۴ — مانند آنستکه من آنها را می بینم گروهی هستند که چهره هاشان مانند سپر (پهن و گرد و)

چکش خورده (پرگوشت و نشانه دار) است، لباسهای ابریشمین و دیبا میپوشند، و اسبهای نیکو یدک میکشند [۵] و در آنجا (که وارد میشوند) خونریزی بسیار سخت واقع میشود بطوریکه زخم خورده بروی کشته راه میرود، و گریخته (از چنگ آنها) کمتر از اسیر شده میباشد (بیشتر مردم بظلم و ستم ایشان مبتلی بوده راه فراری ندارند).

یکی از اصحاب آن بزرگوار (توهم کرد که آنچه حضرت از اخبار غیبیه میفرماید بدون تعلیم و از پیش خود میباشد، از اینجهت) گفت یا امیرالمؤمنین: خداوند بتو علم غیب عطا فرموده، امام علیه السّلام خندید و برای (دفع توهّم) آنمرد که از قبیله کلب بود فرمود:

[۶] ای برادر کلبی آنچه گفتم علم غیب نیست، بلکه تعلّم و آموختنی است (که آنرا) از صاحب علم و دانش (رسولخدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته ام) [۷] و علم غیب منحصر است بدانستن وقت قیامت و آنچه خداوند سبحان در گفتارش شمرده است (س ۳۱ ی ۳۴): اِنَّ اللّهَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الغَیثَ وَیَعلَمُ ما فِی الاَرحامِ وَما تَدری نَفسٌ ماذا تَکسِبُ غَداً وَما تَدری نَفسٌ بِاَیِّ اَرضٍ تَموتُ، اِنَّ اللّهَ عَلیمٌ خَبیرٌ یعنی نزد خدا است دانستن وقت قیامت و وقتی که باران میفرستد و میداند آنچه در رحم مادرها است و هیچکس نمیداند فردا چه میکند و بکدام زمین میمیرد، و بتحقیق خداوند دانا و آگاه است [۸] پس خداوند سبحان میداند آنچه در رحمها است، پسر است یا دختر، زشت است یا نیکو، بخشنده است یا بخیل، بدبخت است یا نیکبخت، و میداند چه کسی هیزم آتش دوزخ است یا با پیغمبران یار و همنشین در درجات بهشت [۹] پس اینها که شمرده شد (و یکی از آنها را بر سبیل مثال شرح دادیم) علم غیب است که هیچکس نمیداند آنرا مگر خدا (کنایه از اینکه آنچه از این نوع علوم به پیغمبر وحی رسیده و او هم بمن آموخته مأمور بفاش کردن نیستیم، پس مانند آنستکه نمیدانیم) و لی غیر از اینها پس علمی است که خداوند به پیغمبر خود، صلّی الله

علیہ وآلہ ، یاد داد (فاش کردن آنرا اجازہ فرمود) و او ہم بمن آموخت و دعا کرد کہ سینۂ من آنرا نگاہداشتہ و پہلوہایم احاطہ اش نماید (حفظ کردہ آنرا ضبط نمایم) ۔

(۱۲۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ الْمَكَايِيلِ وَالْمَوَازِينِ :

۱ عِبَادَ اللهِ، إِنَّكُمْ وَمَا تَأْمُلُونَ مِنْ هٰذِهِ الدُّنْيَا أَثْوِيَاءُ مُؤَجَّلُونَ، وَمَدِينُونَ مُقْتَضَوْنَ، أَجَلٌ مَنْقُوصٌ، وَعَمَلٌ مَحْفُوظٌ، ۲ فَرُبَّ دَائِبٍ مُضَيِّعٌ، وَرُبَّ كَادِحٍ خَاسِرٌ، ۳ وَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي زَمَنٍ لَا يَزْدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَاراً، وَالشَّرُّ فِيهِ إِلَّا إِقْبَالًا، وَالشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعاً، فَهٰذَا أَوَانٌ قَوِيَتْ عُدَّتُهُ، وَعَمَّتْ مَكِيدَتُهُ، وَأَمْكَنَتْ فَرِيسَتُهُ، ۴ اِضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ، فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيراً، يُكَابِدُ فَقْراً، أَوْ غَنِيّاً بَدَّلَ نِعْمَةَ اللهِ كُفْراً، أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللهِ وَفْراً، أَوْ مُتَمَرِّداً كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَنْ سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَقْراً ؟ ۵ أَيْنَ خِيَارُكُمْ وَصُلَحَاؤُكُمْ، وَأَحْرَارُكُمْ وَسُمَحَاؤُكُمْ ؟ وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ، وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ ؟ أَلَيْسَ قَدْ ظَعَنُوا جَمِيعاً عَنْ هٰذِهِ

ٱلدُّنيا ٱلدَّنِيَّةِ ، وَٱلعاجِلَةِ ٱلمُنَغَّصَةِ ؟ وَهَل خُلِقتُم إلّا في حُثالَةٍ لا تَلتَقي بِذَمِّهِمُ ٱلشَّفَتانِ ٱستِصغاراً لِقَدرِهِم ، وَ ذَهاباً عَن ذِكرِهِم ؟ فَإِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيهِ راجِعونَ ۷ ظَهَرَ ٱلفَسادُ فَلا مُنكِرٌ مُغَيِّرٌ ، وَلا زاجِرٌ مُزدَجِرٌ ، أَفَبِهٰذا تُريدونَ أَن تُجاوِروا ٱللّهَ في دارِ قُدسِهِ ، وَتَكونوا أَعَزَّ أَولِيائِهِ عِندَهُ ؟ ۸ هَيهاتَ !! لا يُخدَعُ ٱللّهُ عَن جَنَّتِهِ ، وَلا تُنالُ مَرضاتُهُ إِلّا بِطاعَتِهِ ۹ لَعَنَ ٱللّهُ ٱلآمِرينَ بِٱلمَعروفِ ٱلتّارِكينَ لَهُ ، وَٱلنّاهينَ عَنِ ٱلمُنكَرِ ٱلعامِلينَ بِهِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ ٱلسَّلامُ است راجِع به پیمانها و ترازو ها

(وَلی چیزی از این مَقوله در آن نَقل نشده ، شاید سَبَب اینست که چون رَویّهٔ سیّد رَضی عَلَیهِ ٱلرَّحمَةُ براین بوده که همهٔ فرمایشهای اِمام عَلَیهِ ٱلسَّلامُ را ذِکر نماید بلکه گلچین کرده ، لِذا مُمکِن است قِسمَتی که راجِع باین عُنوان بوده ساقِط نموده ، و شاید هم سیّد تَصَرُّفی در آن نموده ، بلکه این عُنوان مُستَفاد است از جملهٔ أَینَ ٱلمُتَوَرِّعونَ في مَكاسِبِهِم ، وَٱلمُتَنَزِّهونَ في مَذاهِبِهِم یعنی کجایند پرهیزکاران در تِجارَت وداد وستدهای خود ، وپاکان آراسته ها در کردارشان . وشاید از کم فروشی مردم نزد آن بزرگوار سخن در میان آمده که این کار زشت شِعار بوده حضرت این خُطبه را فرموده) :

۱ بندگان خدا ، شما وآرزوهایتان از این دُنیا مهمانان هستید که مُدّت مهمانیتان مَعلُوم شده ، ووام دارانی میباشید که بستانکار (وامش را) از شما مُطالبه میکند ،

مُدّت مهانیتان اندک و داستان عمل (عبادت و بندگی) است که (نزد نویسندگان) محفوظ است ۲ پس چه بسیار کوشنده در عملی است که (آنرا) ضایع میکند (مانند ریاکاران) و چه بسیار رنج برنده ای است که (از آن) زیان میبرد (چون خوارج و نواصب ۳) و شما در روزگاری واقع شده اید که خیر و نیکوئی بآن پشت کرده و شرّ و بدی بآن رو آورده و شیطان بهلاک و تباه نمودن مردم طمع دارد، پس اکنون هنگامی است که اسباب کار او قوّت گرفته و مکر و حیله اش همه جا راه یافته شکار کردنش آسان شده است ۴ بمردم هر جا که خواهی دست نظر کن، آیا هیچ می بینی مگر فقیری که از فقر و درویشی رنج میبرد (شکیبائی ندارد و بآنچه خدا خواسته راضی نیست) یا ثروتمندی که شکر نعمت خدا بجا نیاورده کفران میکند، یا بخیلی که برای زیاد کردن دارائی بمال خدا بخل میورزد، یا متمرّد و سرکشی که گویا گوش او برای شنیدن پند و اندرزها سنگین است ۵؟ کجایند نیکان و شایستگان شما و آزاد مردان و کرم داران تان و کجایند پرهیزکاران در داد و ستد و پاکان در کردارشان؟ آیا همگی از این دنیای پست و سرای رنج و بدبختی باشتاب کوچ نکردند ۶؟ و آیا جانشین شده اید شما در میان مردم نخاله بدکه از جهت پستی و بی لیاقتی و سزاوار نبودن ذکر نام ایشان دولب در توبیخ و سرزنش آنان رویهم نیافتد (شما که جانشین آن نیکان هستید بقدری رذل و پست میباشید که برای نبردن نامشان مذمّت از شما هم سزاوار نیست) پس (در این مصیبت باید بگوئیم:) اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ یعنی ما همه بندگان خدا و مملوک او هستیم و بسوی حکم و فرمان او بازمیگردیم ۷ فساد و تباهکاری نمایان شده است (معروف منکر و منکر معروف گردیده) پس نیست شخصی که آنرا تغییر دهد، و نه منع کننده ای که از آن نهی نماید!! (امر بمعروف و نهی از منکر نمیکنید) با این رویّه میخواهید در بهشت در جوار رحمت خدا و از ارجمندترین دوستان او باشید ۸؟ چه دور و نادرست است اندیشهٔ شما!! خدا را برای رفتن ببهشت او (با کردار زشت و گفتن اینکه رحیم و کریم و آمرزنده است) نمیتوان فریب داد، و رضا و خوشنودی او بدست نمیآید مگر

طاعت و بندگی کردن [۱] خدا لعنت کند (از رحمتش دور گرداند) کسانیرا که بمعروف امر میکنند و خود آنرا بجا نمیآورند، و منکر را نهی مینمایند و خود مرتکب آن میشوند.

(۱۳۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(لِأَبِي ذَرٍّ، رَحِمَهُ اللَّهُ، لَمَّا أُخْرِجَ إِلَى الرَّبَذَةِ:)

[۱] يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ [۲] إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ [۳] فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَسَتَعْلَمُ مَنِ الرَّابِحُ غَداً، وَالْأَكْثَرُ حُسَّداً [۴] وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرَضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتْقاً ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجاً [۵] لَا يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَحَبُّوكَ، وَلَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمِنُوكَ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که بابی ذر، رَحِمَهُ اللَّهُ، فرموده هنگامیکه اورا (از مدینه) بربذه اخراج نمودند (ربذه قریه‌ای بوده واقع در سمت شرقی نزدیک مدینه از راه حاجیان عراقی و مدفن ابی ذر غفاری که در صدر اسلام آبادان بوده و اکنون اثری از آن پیدا نیست. چون ابی ذر در مدینه مورد خشم عثمان واقع شد اورا بشام تبعید نمود، ابی ذر در آنجا هم رفتارهای زشت اورا بمردم اظهار داشته و اورا چنانکه بود میشناسانید، معاویه که از طرف عثمان والی

شام بود رفتار ابی ذر را باو خبر فرستاد ، عثمان نوشت برسیدن نامهٔ من اورا بر شتر برهنه ای سوار کرده بمدینه باز بفرست ، معاویه اورا بر شتر بی جهازی سوار کرده روانه نمود وتا بمدینه رسید پوست وگوشت رانهای او سائیده شد ، واو مردی بود ضعیف ولاغر وبلند بالا دارای موی سر ومحاسن سفید ، چون چشم عثمان باو افتاد گفت : ای جُنَیدَب خدا ترا بنعمت خود شاد نگرداند ، ابوذر گفت : اسم مرا نمیدانی ، من جندب نام داشتم ولی پیغمبر اکرم مرا عبدالله نامید وآنرا اختیار نمودم ، عثمان آنچه که از او درباره خود شنیده بود اظهار داشت ، ابوذر آنچه گفته گفت من نگفته ام ، ولیکن از رسولخدا شنیدم که چون طائفهٔ بنی امیه بسی مرد برسد مال خدا را برای خود اختیار کرده وبندگان او را خوار ودینش را تباه گردانند ، پس از آن خدا بندگانش را از دست ایشان برهاند ، عثمان از حضار مجلس پرسید شما این سخن را از پیغمبر شنیده اید ؟ گفتند نه ، گفت ای جندب وای بر تو بر رسولخدا دروغ میبندی ؟ گفت من دروغگو نیستم ، پس کسی را بخدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرستاد آنحضرت تشریف آورد از آن بزرگوار پرسید چنین حدیثی شنیده ای ، حضرت فرمود نشنیده ام ولیکن ابوذر راستگو است ، گفت از چه راه راستگو است ، فرمود از جهت که از رسولخدا ، صلّی الله علیه وآله ، شنیدم که فرمود : مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ عَلَىٰ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ یعنی آسمان سایه نینداخت وزمین برنداشت صاحب لهجه ای راستگوتر از ابی ذر غفاری ، پس حضاری که از اصحاب پیغمبر بودند گفتند ما این سخن را از پیغمبر شنیده ایم ابوذر راستگو است ، عثمان رو بحضار کرده گفت چه میگوئید درباره این شیخ که تفرقه وجدائی میان مسلمانان انداخته ، آیا او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم یا از مدینه بیرون نمایم ؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود : ای عثمان من بتو میگویم آنچه مؤمن آل فرعون درباره موسی بفرعون میگفت « در قرآن کریم س ۴۰ ی ۲۸ » وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ یعنی اگر دروغگو است کیفر دروغ گفتنش بر او است واگر راست میگوید پاره ای از آنچه را که خبر میدهد بشما میرسد زیرا خدا هدایت نمیکند ورسوا مینماید کسی را که افراط کرده بسیار دروغ گوید ، عثمان بعد از شنیدن این سخن

بامام علیه السلام جسارت کرد ، حضرت هم پاسخ داده فرمود : ای عثمان چه میگوئی این ابوذر که حاضر است دوست خاص رسولخدا است ، عثمان رو بابوذر آورده گفت از شهر ما بیرون شو ، ابوذر گفت بخدا سوگند من هم میل ندارم در جوار تو باشم ، گفت بعراق برو و هر چند خواهی آنجا توقف نما ، گفت هر جا بروم از گفتن سخن حق خودداری نخواهم نمود ، گفت کدام زمین را دوست داری ؟ گفت : ربذه که در آنجا بر غیر دین اسلام بودم ، پس مروان ابن حکم فرمان داد تا او را بر شتری بی جهاز سوار کرده بربذه برد و او در آنجا بود تا در سال هشتم از خلافت عثمان وفات نمود ، هنگام مرگ همسر او ، و یا بقول بعضی دخترش از تنهائی و بیکسی گریه میکرد ، ابوذر گفت گریه مکن که پیغمبر اکرم بمن خبر داده که در تنهائی خواهم مرد ، و مردانی شایسته متکفل دفن من خواهند بود ، بعد گفت چون من از دنیا رفتم گوسفندی بریان کن و بر سر راه بنشین گروهی از اهل اسلام میرسند و احوالت را میپرسند ، بگو ابوذر غفاری که از اصحاب رسولخدا بوده وفات کرده ، آنان از شنیدن این خبر همراه تو بمنزل خواهند آمد آنها را طعام ده دفن مرا متکفل خواهند شد ، آن زن بعد از وفات بر سر راه نشست جماعتی از اهل عراق از مکه معظمه مراجعت میکردند بآنجا رسیدند ، احنف ابن قیس تمیمی ، صعصعة ابن صوحان عبدی ، خارجة ابن صلت تمیمی ، عبد الله ابن سلمه سهمی ، هلال ابن مالک مزنی ، جریر ابن عبد الله بجلی ، اسود ابن قیس نخعی ، مالک ابن حارث اشتر نخعی از میان ایشان جدا شده بسوی آن زن آمده گفتند : ترا چه رخ داده ، گفت صاحب رسولخدا ، صلی الله علیه و آله ، ابوذر غفاری از دنیا رفته و من تنها مانده ام ، آنان گریه کنان بخانه اش رفته و غسل داده کفن نموده بر او نماز گزارده دفنش کردند ، پس مالک اشتر برخاسته خطبه ای خواند و اوصاف پسندیده و مظلومیت او را یادآوری نمود و بر او دعا کرده طعام خوردند و حرکت کردند . خلاصه در وقتی که عثمان امر باخراج او از مدینه نمود دستور داد کسی با او سخن نگفته مشایعتش ننمایند ، چون از مدینه خارج شد امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ، و عقیل و عبد الله ابن جعفر و عمار ابن یاسر برای وداع با او بیرون رفتند ، امام علیه السلام او را دلداری داده فرمود :

[1] ای ابوذر تو برای (رضا و خوشنودی) خدا بخشم آمدی ، پس امید وار باش بآنکه برای او خشمگین شدی [2] این قوم (عثمان و معاویه و پیروانشان) بر دنیای خود از تو ترسیدند

(چون برخلافِ سُنّت و طریقۂ پیغمبر اکرم رفتار میکنند مبادا ایشان را مُفتضح و رسوا کنی) و تو بر دین خود از آنها ترسیدی (که مبادا فریب خورده از آنان پیروی کنی) پس آنچه که برای آن از تو میترسند بدستشان ده (از دُنیای آنها چشم بپوش) و برای آنچه که بر آن میترسی از ایشان بگریز ۳ چه بسیار نیازمندند بآنچه تو آنها را منع نمودی (از مُنکرات نهی کردی و در آن فوائد بیشماری است که همه بآن احتیاج دارند) و چه بسیار بی نیازی از آنچه (دُنیائی) که ترا منع نمودند، و زود است که فردا (روز رستخیز) بدانی سود از آنِ کیست، و چه کسی رشک بسیار میبرد ۴ و اگر آسمانها و زمینها بر بنده‌ای بسته شود، پس آن بنده خداترس و پرهیزکار باشد خداوند برای او راه خلاصی قرار دهد (چنانکه در قرآن کریم س ۶۵ ی ۲ میفرماید: وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا ى ٣ وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی هر که از خدا ترسیده پرهیزکار باشد برای او راه نجات قرار دهد و روزی میدهد باو از جائیکه گمان ندارد) ۵ با تو اُنس نمیگیرد مگر حق، و از تو نمیرمد مگر باطل، پس اگر دُنیای ایشانرا میپذیرفتی (با آنان همکاری میکردی) ترا دوست میداشتند، و اگر از دُنیا چیزی برای خود جدا مینمودی (دُنیاپرست بودی) ترا در امان میگذاشتند (این همه آزار ترا روا نمیداشتند).

(۱۳۱) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ:

۱ أَيَّتُهَا ٱلنُّفُوسُ ٱلْمُخْتَلِفَةُ، وَٱلْقُلُوبُ ٱلْمُتَشَتِّتَةُ، ٱلشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، وَٱلْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظْأَرُكُمْ عَلَى ٱلْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ ٱلْمِعْزَى مِنْ وَعْوَعَةِ ٱلْأَسَدِ ۲ هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سَرَارَ ٱلْعَدْلِ، أَوْ أُقِيمَ ٱعْوِجَاجَ ٱلْحَقِّ.

۳ اَللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ ٱلَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً

فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلٰكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدُودِكَ. ۴ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالصَّلَاةِ.

۵ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلُ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در توبیخ و سرزنش اصحاب و اشاره ببعض از صفات خود):

۱ ای مردم گوناگون و دارای دلهای پراکنده که (باهم متّفق نبوده) بدنهاشان حاضر و عقلهاشان از آنها پنهان است، با مهربانی تمام شما را بطرف حقّ سوق میدهم و از آن رم میکنید مانند رم کردن بز از آواز شیر! ۲ چه بسیار مشکل است که بکمک شما عدل پنهان را آشکار سازم یا حقّی که (گمراه کنندگان) کج نموده اند راست گردانم. ۳ بار خدایا تو آگاهی آنچه از ما صادر شده (جنگها و زد و خوردها)

نه برای میل و رغبت در سلطنت و خلافت بوده و نه برای بدست آوردن چیزی از متاع دنیا، بلکه برای این بود که (چون فتنه و فساد در شهرها شیوع یافت و ظلم و ستم بر مردم وارد گشت و حلال و حرام تغییر کرد خواستیم) آثار دین ترا (که تغییر یافته بود) بازگردانیم، و در شهرهای تو اصلاح و آسایش را برقرار نمائیم تا بندگان ستمکشیده ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضائع مانده جاری گردد. ۴ بار خدایا من نخستین کسی هستم که بحق رسیده و آنرا شنیده و پذیرفته است، هیچکس بر من بنماز پیشی نگرفت مگر رسولخدا، صلی الله علیه و آله، (اولین کسیکه دعوت پیغمبر اکرم را پذیرفته اسلام آورد و با آنحضرت نماز خواند من بودم، و کسیکه در بدایت امر برای انجام دستور خدا و رضای او اسلام آورد، در آخر عمر برای ریاست و کالای دنیا خونریزی نینماید). ۵ و شما (از رویهٔ خلفای پیش از من) دانستید که سزاوار نیست حاکم و فرمانده بر ناموس و خونها ی مردم و غنیمتها و احکام اسلام و امامت بر مسلمین بخیل باشد تا برای جمع مال ایشان حرص بزند، و نه جاهل تا بر اثر نادانی خود آنها را گمراه گرداند، و نه ستمگر تا بظلم و جور آنان را مستاصل و پریشان نماید، و نه ترسندهٔ از تغییر ایام تا با گروهی همراهی کرده دیگری را خوار سازد (یا توانگران و بستمندان بی اعتناء باشد) و نه رشوه گیر در حکم (که مالی گرفته حق را باطل یا باطل را حق گرداند) تا حقوق مردم را از بین برده حکم شرع را بپایان نماید، و نه رفتار نکنندهٔ بسنت و طریقهٔ پیغمبر اکرم باشد تا امت او را هلاک و تباه سازد.

(۱۳۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَأَعْطَى، وَعَلَى مَا أَبْلَى وَابْتَلَى ۲ اَلْبَاطِنُ لِكُلِّ خَفِيَّةٍ، وَالْحَاضِرُ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ، اَلْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ، وَمَا تَخُونُ الْعُيُونُ ۳ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَجِيبُهُ

وَبَعِيثُهُ ، شَهَادَةً تُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانَ ، وَالْقَلْبُ اللِّسَانَ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در سپاس خداوند و اشاره ببعضی از صفات او) :

[1] سپاس میگزاریم خدارا بر آنچه گرفت و آنچه داد و آنچه احسان نمود و آنچه آزمایش فرمود (چون هر چه خدا بخواهد طبق حکمت و مصلحت بوده و آن نعمت است ، بنابراین در هر حال باید شکر و سپاس او را بجا آورد) [2] او است بهر نهانی آگاه و بهر سر و اندیشه ای بینا ، و بآنچه که در سینه ها پنهان و بآنچه که چشمها دزدانه نگاه میکند دانا (بجزء و کل و آشکار و نهان احاطه دارد) [3] و گواهی میدهیم که خدائی جز او نیست ، و محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - برگزیده و مبعوث از طرف او است ، چنان گواهی که نهان با آشکار و دل با زبان موافقت دارد (نه بزبان گفته و در دل باور نداشته باشیم) .

مِنْهَا [1] :

[4] فَإِنَّهُ وَاللهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبُ ، وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ ، وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ ، قَدْ أَسْمَعَ دَاعِيهِ ، وَأَعْجَلَ حَادِيهِ ، [5] فَلَا يَغُرَّنَّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ ، فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذِرَ الْإِقْلَالَ ، وَأَمِنَ الْعَوَاقِبَ طُولَ أَمَلٍ وَاسْتِبْعَادَ أَجَلٍ ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزْعَجَهُ عَنْ وَطَنِهِ ، وَأَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ ، مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَايَا ، يَتَعَاطَى بِهِ الرِّجَالُ الرِّجَالَ ، حَمْلًا عَلَى الْمَنَاكِبِ ، وَإِمْسَاكًا بِالْأَنَامِلِ . [6] أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا ، وَيَبْنُونَ مَشِيدًا ، وَيَجْمَعُونَ كَثِيرًا ، كَيْفَ أَصْبَحَتْ بُيُوتُهُمْ قُبُورًا ، وَمَا

جَمَعُوا بُوراً، وَصَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَأَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخَرِينَ، لَا فِي حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ، وَلَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ ٧ فَمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ بَرَزَ مَهَلُهُ، وَفَازَ عَمَلُهُ، فَاهْتَبِلُوا هَبَلَهَا، وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا ٨ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ، وَقَرِّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ .

قسمتی از این خطبه است (در بیوفائی دنیا و وصیّت بتقوی و پرهیزکاری):

۴ سوگند بخدا مطلب بسیار مهمّی است، حقیقت است و درست نه بازی و شوخی، و راست است نه دروغ، و نیست این مطلب مهم مگر مرگ که هرکه را خواند شنوانید، و هرکه را راند باشتاب است ۵ پس بسیاری مردم (و دارائی ورثات و زیور ایشان) ترا فریب ندهد که دیده ای کسیرا که پیش از تو بوده و دارائی گرد آورده و از فقر و درویشی دوری جسته و با داشتن آرزوی دراز از عواقب امر مطمئن بوده و بسر رسیدن عمر را بعید میدانسته، چگونه مرگ او را رسیده و از وطنش ربوده و از آسایشگاهش خارج نموده بر چوبهای مرگ (تابوت) حمل شده و مردم او را از دست هم میگرفتند و بر دوشها نهاده و با انگشتها نگاه میداشتند ۶ آیا ندیدی کسانیرا که آرزوی فراوان داشتند و بنای استوار میساختند و دارائی بسیار گرد میآوردند، چگونه بسر بردند در خانه های گور، و آنچه گرد آورده بودند تباه و اموالشان نصیب ارث برنده ها شد، و زنهاشان همسر دیگران گردیدند، نمیتوانند بکار نیکو (عبادت و بندگی) بیفزایند و نه از بدی (گناهی که مرتکب شده اند) معذرت خواسته رضا و خوشنودی طلبند (چون بعد از مردن توبه و بازگشت پذیرفته نیست) ۷ پس کسیکه تقوی و پرهیزکاری را شعار قلبش

قرار داد در خیر و نیکوئی از دیگری پیش گرفت و کردارش رستگار گردید ، غنیمت دانید بهره‌های تقوی و پرهیزکاری را و کار کنید برای بهشت کاری که آنرا نصیبتان سازد ، زیرا دنیا برای اقامت و باقی ماندن شما خلق نشده ، بلکه گذرگاه است تا از آن راه توشه بردارید اعمال را برای قرارگاه همیشگی (آخرت) پس (برای کوچ کردن) از آن شتاب کننده باشید (زیرا سستی در آن موجب غفلت و باز ماندن از مقصد است) و برای مفارقت مرکبها را آماده گردانید (بدستور خدا و رسول رفتار نمائید تا رستگار شده برای رفتن حاضر باشید) .

(۱۳۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ وَانْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ بِأَزِمَّتِهَا ، ۲ وَقَذَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرَضُونَ مَقَالِيدَهَا ، ۳ وَسَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاضِرَةُ ، وَقَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا النِّيرَانَ الْمُضِيئَةَ ، وَآتَتْ أُكُلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثِّمَارُ الْيَانِعَةُ .

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در ستایش حقتعالی) :

۱ دنیا و آخرت فرمانبردار و مهارشان (با منتهی درجهٔ خضوع و فروتنی) بدست قدرت خداوند متعال است (آنچه اراده فرماید انجام میشود ، چنانکه ساربان بهر طرف که بخواهد مهار شتر را میکشد) ۲ و آسمانها و زمینها کلیدهای خود را باو تسلیم نموده اند (غیر از او مؤثر و متصرفی در آنها نیست) ۳ و درختهای خرم هر بامداد و پسین او را سجده میکنند (بزبان حال او را پرستش مینمایند) و بامر او آن درختها از شاخه‌ها آتشهای روشنی دهنده (شعله دار) افروخته (و این از آثار قدرت است که از درخت سبز که قطرات آب در آن هست توقع سوزاندن شعله‌های آتش خارج میشود) و بمشیت و اراده تکوینیهٔ او آن درختها آنچه که خورده میشود میوه رسیده میدهند .

مِنْهَا :

۴ وَكِتَابُ اللّٰهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيَى لِسَانُهُ ، وَبَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ ، وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ .

قسمتی از این خطبه است (در عظمت قرآن کریم) :

۴ کتاب خدا که در میان شما است گویائی است که زبانش خسته نمیشود (در هر باب و راجع بهر چیز دنیا و آخرت راه مینماید) و خانه ای است که ارکان آن خراب نمیشود (همیشه باقی و برقرار بوده و از بین رفتنی نیست) و غالب است که یارانش شکست نمیخورند (پیروان آن همواره عزیز و ارجمندند) .

وَمِنْهَا :

۵ أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَلْسُنِ ، فَقَفَّى بِهِ الرُّسُلَ ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ ، فَجَاهَدَ فِي اللّٰهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ ، وَالْعَادِلِينَ بِهِ .

و قسمتی از این خطبه است (در وصف پیغمبر اکرم) :

۵ خداوند حضرت رسول را فرستاد در زمانیکه هیچ پیغمبری باقی نمانده و نزاع و زد و خورد و مجادله زبانی (اندیشه های گوناگون و اختلاف کلمه) برقرار بود (چون در جاهلیت گروهی بتها و برخی شیطان و جمعی خورشید و طائفه ای حضرت مسیح و دیگران را میپرستیدند) و او را بعد از همه پیغمبران آورده وحی را بآنحضرت ختم نمود (بعد از او پیغمبری نیفرستد) پس آن بزرگوار در راه خدا جهاد کرد با کسانیکه از خدا اعراض و دوری نموده و مثل و مانند برایش قرار میدادند .

وَمِنْهَا :

۷ وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا، وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا ۸، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ ۹، وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ.

وقسمتی از این خطبه است (در دنیا بینی و آخرت طلبی) :

۷ جز این نیست که دُنیا مُنتهی حدّ بینائی کوردل است، نمی بیند آنچه در پی آنست (باور ندارد که از دُنیا کوچ نموده بسرای همیشگی خواهد رفت) و بینا چشمش را او درست باز کرده (فنا و نابودی) آنرا می بیند و میداند که در پی آن سرای دیگری است ۸، پس بینا با نظر افکندن از دُنیا دوری میجوید (بآن دل نمی بندد) و کور تمام توجّهش بآن است ۹، و بینا (که میداند دُنیا جای ماندن نیست) از آن (برای سفر آخرت) توشه برمیدارد (تقوی و پرهیزکاری پیش میگیرد) و کور (چون دُنیا را جای همیشگی تصوّر میکند) برای آن توشه تهیّه مینماید (برای گردآوردن دارائی از دستور خدا و رسول چشم میپوشد).

وَمِنْهَا :

۱۰ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيَكَادُ صَاحِبُهُ أَنْ يَشْبَعَ مِنْهُ وَيَمَلَّهُ إِلَّا الْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ لَهُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً ۱۱، وَإِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ، وَبَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمْيَاءِ، وَسَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَّاءِ،

وَرِیٌّ لِلظَّمْآنِ، وَفِیهَا الْغِنَی کُلُّهُ وَالسَّلاَمَةُ[12]: کِتَابُ اللّٰهِ تُبْصِرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَیَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَیَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَی بَعْضٍ،[13] وَلاَ یَخْتَلِفُ فِی اللّٰهِ، وَلاَ یُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللّٰهِ.

[14] قَدِ اصْطَلَحْتُمْ عَلَی الْغِلِّ فِیمَا بَیْنَکُمْ، وَنَبَتَ الْمَرْعَی عَلَی دِمَنِکُمْ،[15] وَتَصَافَیْتُمْ عَلَی حُبِّ الآمَالِ، وَتَعَادَیْتُمْ فِی کَسْبِ الأَمْوَالِ،[16] لَقَدِ اسْتَهَامَ بِکُمُ الْخَبِیثُ، وَتَاهَ بِکُمُ الْغُرُورُ، وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی نَفْسِی وَأَنْفُسِکُمْ.

وقسمتی از این خطبه است (در تمسّک بکتاب خدا):

[10] و بدانید او (دنیاپرست کوردل) از هر چه دارا باشد سیر شده و ملول میگردد بجز از زندگی، زیرا در مرگ آسایش نمییابد (چون در دنیا بدستور خدا و رسول رفتار نکرده تا بعد از مرگ موجب راحتی او باشد) [11] و جز این نیست که بینائی در دنیا (با در داشتن بآنچه بعد از مرگ واقع میشود) بمنزله حکمت است که آن برای دل مرده حیات و زندگی و برای چشم کور بینائی و برای گوش کر شنوائی و برای تشنه (رحمت الهی) سیرابی است، و در آن بی نیازی کامل (از دنیا) و سلامتی (از عذاب) است (و راه نجات و رستگاری شما[12]): کتاب خدا (قرآن کریم) است که بوسیله آن (حق را) می بینید و میگوئید و میشنوید، و بعضی از آن ببعض دیگر گویا (پاره‌ای از آیات آن آیه دیگر را تفسیر مینماید) و بعضی از آن بر بعض دیگر گواه است (برای فهم مراد از آیه‌ای بآیه دیگر استشهاد میشود)[13] و (از اینجهت) قرآن در معارف و احکام الهی اختلاف ندارد، و پیرو و مؤمن بخود را از خدا جدا نمیگرداند (بلکه او را باشاهراه هدایت و رستگاری رهسپار مینماید).

(وبا داشتن چنین راهنمای بزرگ در دسترس مع ذلک[14] شما متفق شده اید بر کینه ورزی در بین خود تان درویئدہ گیاہ روی سرگینهای چهار پایان شما (دوستی شما باهم مانند روئیدن گیاہ است بروی سرگین که بظاهر سبز و خرم و در باطن متعفّن و رنج آور است وکسیرا آن میل و رغبتی نیست)[15] و برای دوستی آرزوها بایکدیگر دوست شدید، و در بدست آوردن داراییها باهم دشمنی ورزیدید[16] شما را شیطان ناپاک حیران و سرگردان نموده، و فریب (خوردن از نفس امّاره) گمراه کرده است، و برای خود و شما (نجات و رهائی از شرّ شیطان و نفس امّاره را) از خدا یاری میجویم.

(۱۳۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَقَدْ شَاوَرَهُ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ فِي الْخُرُوجِ إِلَى غَزْوِ الرُّومِ بِنَفْسِهِ:)

[1] وَقَدْ تَوَكَّلَ اللهُ لِأَهْلِ هٰذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ، [2] وَالَّذِي نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ [3] إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هٰذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ، لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، [4] فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِحْرَبًا، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِدْءًا لِلنَّاسِ، وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه عمر ابن الخطاب برای رفتن بجنگ رومیان از آن بزرگوار مشورت نمود:

[1] خداوند برای اهل اسلام ضامن شده است که حدود و نواحیشان را حفظ کند،

و عورتشان را (چیزیکه نباید دشمن برآن آگاه شود) بپوشاند [2] وآن خداوندیکه آنهارا یاری کرد درزمانیکه اندک بودند و نمیتوانستند (از دشمن) انتقام بکشند ، وآنهارا از مغلوب شدن باز داشت در حالتی که کم بودند و توانائی دفاع (از خود) نداشتند (خداوندیکه در صدر اسلام مسلمانان را با اینکه مانند امروز دارای جمعیت بسیار و قدرت و توانائی نبودند یاری کرد ، اکنون هم یاری خواهد فرمود ، زیرا) زنده است و هرگز نمیمیرد (پس در کارزار حاضر مشو ، زیرا) [3] تو خود اگر بسوی این دشمن (قیصر روم و لشکریانش) روانه شوی و در ملاقات با ایشان (پس از زد و خورد) مغلوب گردی برای مسلمانان شهرهای دور دست و سرحدها پناهی نماند ، بعد از تو مرجعی نیست که (برای جلوگیری از فتنه و فساد) بآنجا مراجعه نمایند [4] پس (مصلحت در اینست که تو در اینجا بمانی و بجای خود) مرد جنگ دیده و دلیری بسوی ایشان بفرست ، و بهمراهی او روانه کن کسانیرا که طاقت بلاء و سختی جنگ داشته و پند و اندرز را بپذیرند ، پس اگر خداوند (او را) غالب گرداند همان است که میل داری واگر واقعهٔ دیگری پیش آید تو یار و پناه مسلمانان خواهی بود (میتوانی دوباره لشکری فراهم ساخته بجنگ ایشان بفرستی) .

(۱۳۵) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَقَدْ وَقَعَتْ مُشَاجَرَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُثْمَانَ ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ ابْنُ الْأَخْنَسِ لِعُثْمَانَ : أَنَا أَكْفِيكَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِلْمُغِيرَةِ :

[1] يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ ، وَالشَّجَرَةِ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ ، أَنْتَ تَكْفِينِي ! [2] فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ ، وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهِضُهُ ، [3] اُخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكَ ، ثُمَّ ابْلُغْ جُهْدَكَ فَلَا أَبْقَى

اَللهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است هنگاميكه بين آن بزرگوار و عثمان جدائى رخ داد ، و مُغيرة ابن اخنس بعثمان گفت : من در برابر او براى دفاع از تو كافى هستم (كينهٔ مُغيرة با امام عَلَيْهِ السَّلامُ از اين جهت بود كه برادرش اَبُو الحَكَم ابن اخنس در جنگ اُحُد بدست حضرت كشته شده بود) پس اميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلامُ باو فرمود :

۱ اى پسر رانده شدهٔ از رحمت خدا كه بعد از او فرزندى باقى نمانده (خير و نيكوئى بياد گار ننهاده و بودن فرزند شرى مثل تو چنانست كه فرزندى نداشته ، و اينكه امام عَلَيْهِ السَّلامُ اخنس الملعون نام برد براى آن بود كه او از بزرگان منافقين بود و لعن بر منافق جائز است ، چنانكه در شرح خطبهٔ نوزده باين نكته اشاره شد) و اى پسر شجرهٔ بى اصل و فرع (حسب و نسب لائق) تو خود را برابر من وا ميدارى ۲ سوگند بخدا كام روا و فيروز نميگرداند خدا كسيرا كه تو ياورش باشى و نيا ايستد كسى كه تو او را بر پا دارى ۳ از مجلس ما بيرون شو خدا خير و نيكوئى را از تو دور گرداند ، پس تمام كن كوشش (دشمنى) خود را خدا ترا مشمول رحمتش نگرداند اگر (با من) مهربانى كنى .

(۱۳۶) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً ، وَلَيْسَ أَمْرِي وَأَمْرُكُمْ وَاحِداً ۲ إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلهِ ، وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ ! ۳ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَايْمُ اللهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ ، وَلَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّى أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ كَارِهاً .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (برای اصحابش فرمود که منظور شان از بیعت با آن بزرگوار بدست آوردن ریاست و متاع دنیا بود نه ترویج دین مقدّس اسلام):

۱- بیعت شما با من بدون فکر و اندیشه نبود (بلکه همه اجتماع کرده از روی فکر و اندیشه درست اقدام بر این امر نمودید، پس نباید بهیچیک از شما نقض بیعت کرده یا پشیمان شوید، و این مانند بیعت با ابی بکر نبود که بی اندیشه انجام داده شد و عمر گفت: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً، وَقَى اللّٰهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَىٰ مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ یعنی بیعت با ابی بکر بی اندیشه انجام گرفت، خدا از شرّ آن نگاهدارد پس اگر دیگری بمانند آن باز گردد او را بکشید) و کار من و شما یکسان نیست (زیرا) ۲ من شما را برای خدا (ترویج از قواعد دین) میخواهم و شما مرا برای (بدست آوردن بهره های دنیای) خود میخواهید ۳ ای مردم مرا بر نفس (امّاره) خودتان یاری کنید (از هوای نفس پیروی نکرده مطیع و فرمانبردار من باشید) سوگند بخدا برای گرفتن حقّ ستمدیده از ستمگر از روی عدل و انصاف حکم میکنم و ستمکار را با حلقه بینی او میکشم (مانند شتر که در بینیش حلقه کنند و مهار شتر را بکشند) تا اینکه او را به آبشخور حقّ وارد سازم اگر چه بآن بی میل باشد (ستمگر را ذلیل و خوار گردانم تا حقّ ستمدیده را از او بستانم).

(۱۳۷) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي مَعْنَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ):

۱ وَاللّٰهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصَفاً، ۲ وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَماً هُمْ سَفَكُوهُ ۳ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَةُ إِلَّا قِبَلَهُمْ، وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ ۴ وَإِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي: مَا لَبَسْتُ وَلَا لُبِسَ عَلَيَّ ۵ وَإِنَّهَا لَلْفِئَةُ

اَلْبَاغِيَةُ فِيهَا الْحَمَاءُ وَالْحُمَةُ وَالشُّبْهَةُ الْمُغْدِفَةُ ۶ وَإِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ وَقَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغْبِهِ ۷ وَايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ ، وَلَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است در بارهٔ طلحه و زبیر (و ابطال گفتارشان که پس از نقض بیعت کشتن عثمان را بآن بزرگوار نسبت دادند) :

۱ سوگند بخدا خودداری نکردند (نسبت دادن) منکری را بمن (بکشتن عثمان و رضای بقتل او نسبت دروغ بمن دادند) و میان من و خودشان بعدل و انصاف رفتار نکردند (زیرا اگر انصاف داشتند بطلان دعویشان ظاهر بود) ۲ و (نادرستی دعویشان آنستکه) حقی را (از من) میطلبند که خودشان ترک کرده اند، و (خونخواهی مینمایند از) خونی که خودشان ریخته اند ۳ پس من اگر در ریختن آن خون (کشتن عثمان) با آنها شرکت کرده بودم آنان هم از آن بی بهره نبودند (پس ایشان نباید در صدد خونخواهی عثمان برآیند، زیرا آنان نیز قاتل هستند نه وارث تا بتوانند طلب خون او نمایند) و اگر بدون من مباشرت کرده اند پس بازخواست نیست مگر از ایشان، و اوّل عدلشان (که آنرا عذر نقض بیعت خود قرار داده و میگفتند خروج و یاغی شدن ما برامام برای امر بمعروف و نهی از منکر و حکم کردن بعدالت است) آن باشد که حکم از روی عدل را در بارهٔ خودشان جاری سازند ۴ و بصیرت و بینائی من با من است (زبان گفتار برخلاف کردار را میدانم بهمین جهت امری را بر کسی مشتبه نکرده ام (چیزی نگفته ام که برخلاف آن رفتار کنم چون طلحه و زبیر) و (امری هم) بر من مشتبه نشده است (مانند پیروان آنها) ۵ و آنها گروهی هستند ستمگر و تباهکار (چنانکه رسول اکرم بمن خبر داد) در ایشان است گل سیاه (فتنه و فساد که بر اثر آن آسایش امت را از بین میبرند چنانکه گل آب صاف را تیره میسازد) و زهر عقرب (کینه و دشمنی) و شبهه ظلمانی (نادانی و گمراهی) ۶ و این امر (گفتار

ایشان در بارهٔ خونخواهی عثمان که مردم را باشتباه انداخته اند نزد دانایان و هوشمندان) آشکار گردید باطل (سخن بر خلاف حق) از ریشه کنده و زبانش از آنگفتن شتر قطع شد (پس سعی و کوشش ایشان بیفایده است، زیرا دانسته شد که منظورشان از نقض بیعت و برپا کردن غوغا و ایجاد فتنه و فساد خونخواهی عثمان نیست، بلکه برای حب دنیا و بدست آوردن ریاست است) ۷ و (چون جلوگیری از فتنه جویان بر من فرض است) سوگند بخدا برای ایشان حوضی را پر کنم که خود آب آنرا بکشم (در کارزار آنها را نابود سازم بطوریکه) برنگردند سیراب شده و بعد از آن هم در موضع دیگر آب نیاشامند (زیرا این حوض مانند حوضهای دیگر نیست که هر که بآن رسید سیراب شده برگردد یا اگر سیراب نشد جای دیگر آب بدست آرد، بلکه حوضی است که وارد در آن غرق شده هلاک و نابود میشود).

(منه):

۸ فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ!! قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا، وَنَازَعَتْكُمْ يَدِي فَجَذَبْتُمُوهَا. اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي، وَنَكَثَا بَيْعَتِي، وَأَلَّبَا النَّاسَ عَلَيَّ، فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا، وَلَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا، وَأَرِهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَعَمِلَا. وَلَقَدِ اسْتَثَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ، وَاسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ، فَغَمِطَا النِّعْمَةَ، وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.

قسمتی از این سخنان است (همچنین در بارهٔ طلحه و زبیر و پیروانشان):

۸ پس (از قتل عثمان برای بیعت کردن) رو آوردید بمن مانند رو آوردن نوزائیده ها بفرزندانشان پی در پی میگفتید آمده ایم بیعت کنیم ۹ دست خود را بهم نهادم شما باز کردید، و آنرا عقب دم شما بسوی خود کشیدید (خلاصه باکمال رغبتی که شما ببیعت با من داشتید من بآن مائل نبودم، پس چرا نقض

بیعت کردید ، من هم شکایت شما را بخدا برده میگویم : بار خدایا طلحه و زبیر (از قریش هستند و من هم از آن طائفه ام) با من قطع رحم کرده ستم نموده پیمان خود را شکستند ، و مردم را بر من شوراندند ، پس بگشا آنچه ایشان بسته اند ، و استوار مگردان آنچه تابیده اند ، و بنما بآنها بدی (دنیا و آخرت) را در آنچه آرزو داشته و رفتاری که کردند (در دنیا بآرزوی خود خلافت و ریاست نرسند و در آخرت بعذاب جاوید مبتلی باشند) و (هیچ توبیخ و سرزنشی متوجه من نیست که چرا با ایشان بجنگم ، زیرا) پیش از شروع بجنگ بازگشت آنها را ببیعتی که نقض کردند خواستم تأنّی و تأمّلشان را (در این امر) قبل از واقعه طلبیدم ، پس (پند و اندرز مرا نپذیرفته اندیشه نادرست خود را تعقیب کردند) نعمت (اطاعت از خدا و رسول و امام زمان) را خوار شمرده و سلامتی (دنیا و آخرت) را از دست دادند .

بیاری پروردگار توانا تمام شد جزء دوم از شش جزء ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه در بامداد دوشنبه بیستم ماه جمادی الآخره سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری * در طهران بقلم علی النّقی (فیض الاسلام) آل محمّد الدّیباج .

نویسنده جزء دوم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه طاهر (خوشنویس) ابن مرحوم حاج عبد الرّحمن (غفر الله له) خداوند سبحان را بانجام این خدمت سپاسگزار بوده و از او توفیق نوشتن چهار جزء دیگر را درخواست مینمایم .

رجب ۱۳۶۶ هـ
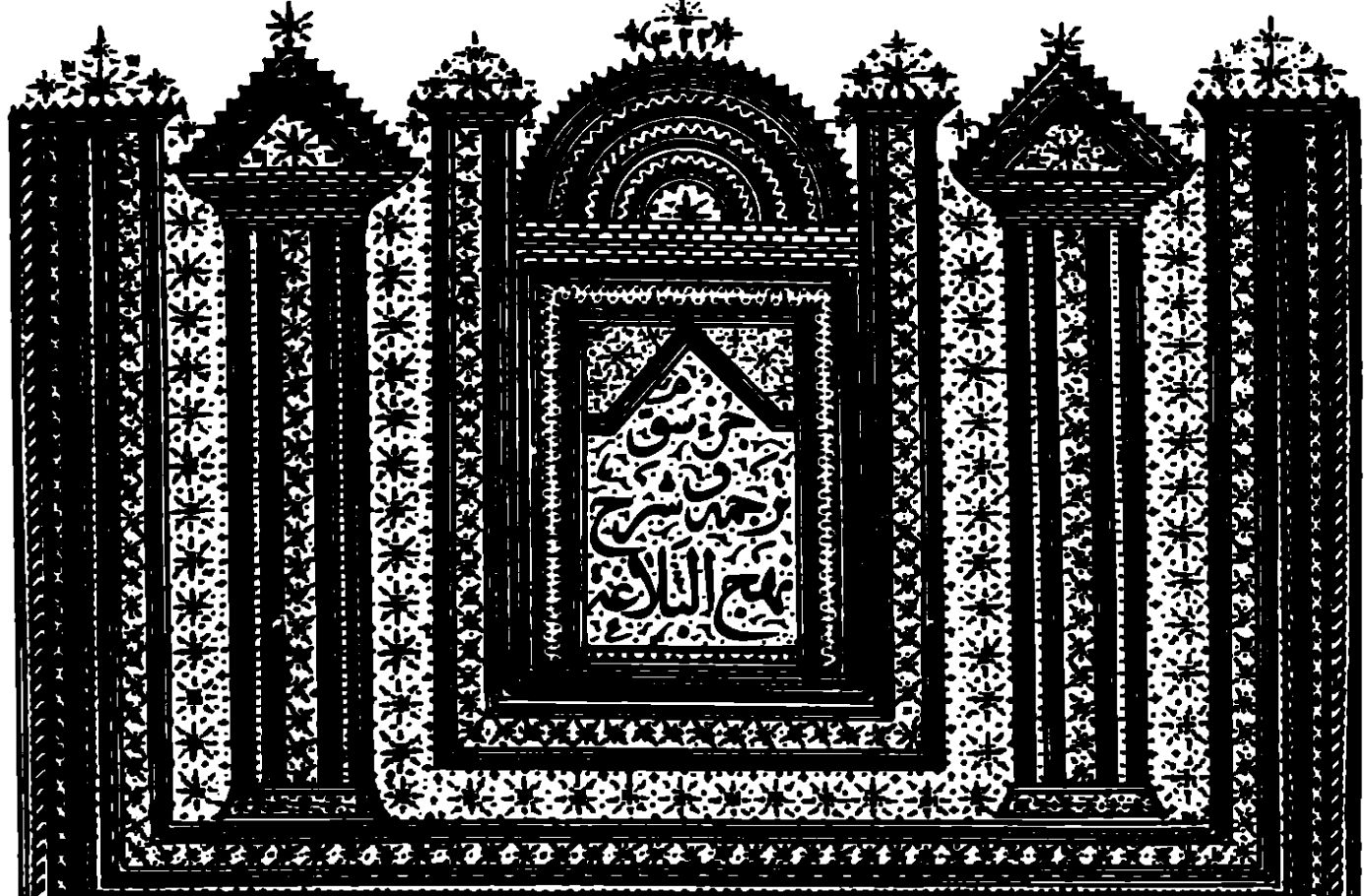
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ذلت له رقاب الجبابرة ، وخضعت لديه أعناق الأكاسرة ، لا ملجأ ولا منجا منه إلا إليه ، ولا إعانة إلا به ، ولا اتكاء إلا عليه ، والصلوة والسلام على سيد المرسلين ، وخاتم النبيين ، وحجة رب العالمين : محمد وآله الطيبين الطاهرين ، ولا سيما على سلالة النبوة ، وبقية العترة والصفوة ، صاحب الزمان ، ومظهر الإيمان ، ومعلن أحكام القرآن ، ومطهر الأرض ، وناشر العدل في الطول والعرض ، الحجة القائم المهدي ، الإمام المنتظر المرضي : ابن الحسن العسكري .

اَللّٰهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ ، وَهُدَّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ ، وَاهْدِمْ بِعِزِّهِ كُلَّ ضَلَالَةٍ ، وَاقْصِمْ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ ، وَأَخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ ، وَأَمْلَأْ بِعَدْلِهِ جَوْرَ كُلِّ جَائِرٍ ، وَأَجْرِ حُكْمَهُ عَلَى كُلِّ حُكْمٍ ، وَأَذِلَّ بِسُلْطَانِهِ كُلَّ سُلْطَانٍ ، آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ .

نهج البلاغه روشن کنندهٔ تاریکیها و راهنمای گمراهان و سرمشق پرهیزکاران است ، هر خردمند دانش پژوهی پس از تأمّل و اندیشه در آن تصدیق و اعتراف بنماید که این کتاب مقدّس (بعد از قرآن کریم و سخنان حضرت خاتم النّبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برترین کتابها و در جهان بی مانند است ، و سزاوار است که مورد مطالعهٔ جمیع افراد بشر قرار گیرد ، زیرا دنیا خالی از فتنه و فساد نگشته و مردم آسایش و راحتی و سیادت بدست نیاورند مگر هنگامی که در گفتار و کردار از روش امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیروی نمایند ، و این سخن را نه بس من بنده (نیازمند لطف و عنایت آن بزرگوار) میگویم ، بلکه هر با انصاف مُطّلعی (اگر چه مسلمان یا شیعی مذهب نباشد) مُعترف بوده و باور دارد باینکه سرچشمهٔ عُلوم و معارف حضرت علیّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است که بعد از پیغمبر اکرم صلاح و فساد هر امری را تا آخر دنیا دانسته و بیان فرموده ، و نمونه‌ای از گفتار و کردارش را سیّد شریف رضیّ (رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِ) در این کتاب شریف گرد آورده است ، و صاحبان علم و دانش میدانند که همین اندازه از گفتار و کردار امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) برای رسیدن بسیادت و سعادت دنیا و آخرت کافی است ، و بهمین جهت علماء و دانشمندان پیشین (رَحِمَهُمُ اللهُ ، چنانکه محدّث نوری - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - در کتاب مُستدرک الوسائل بیان کرده) این کتاب مقدّس را اَخُ الْقُرْآن تعبیر فرموده اند یعنی همانطوری که قرآن کریم کتاب آسمانی است و خداوند متعال برای اصلاح بشر بزبان پیغمبرش حضرت مصطفی (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیان فرموده

نهج البلاغه هم کتابی است که سخنان آن از منبع علم الهی تراوش کرده و بزبان باب مدینهٔ علم **علی** (علیه السّلام) جاری گردیده است، پس بر همه واجب است این کتاب را (که تاکنون دو جزء آنرا نشر داده و اکنون بحول و قوّهٔ الهی شروع بجزء سوم نموده‌ایم) مورد مطالعه و دستور زندگانیشان قرار دهند، اَللّٰهُمَّ اهْدِنا اِلیٰ سَوآءِ السَّبیلِ فَاِنَّکَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الْوَکیلُ.

الجانی علی نفسه (فیض الاسلام) الاصفهانی
۱۳۶۶ ه

(۱۳۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

یُومِئُ فیها اِلیٰ ذِکْرِ الْمَلاحِمِ:

[۱] یَعْطِفُ الْهَویٰ عَلَی الْهُدیٰ اِذا عَطَفُوا الْهُدیٰ عَلَی الْهَویٰ، وَیَعْطِفُ الرَّأْیَ عَلَی الْقُرْآنِ اِذا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَی الرَّأْیِ.

از خطبه‌های آنحضرت علیه السّلام است که در آن به پیش آمدهای سخت

(و بظهور قائم منتظر - عجّل الله فرجه) اشاره میفرماید

[۱] (چون امام منتظر از پس پردهٔ غیب بیرون آید) هوای نفس را بهدایت و رستگاری برمیگرداند (گمراه شدگان را براه راست میبرد) زمانیکه مردم هدایت را بهوای نفس تبدیل کرده باشند (از شریعت محمّدیّه دست شسته خواهش نفس را پیروی نمایند) و رأی را بقرآن برمیگرداند (مردم را از بکار بستن اندیشه‌های نادرست نهی و برجوع بقرآن وا میدارد تا بدستور کتاب خدا رفتار نموده و مخالف آنرا دور اندازند) زمانیکه مردم قرآن را برأی و اندیشهٔ (خود) مبدّل کرده باشند (از قرآن چشم پوشیده امور را طبق اندیشهٔ نادرست خود انجام دهند).

مِنها:

۱- حَتّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلى ساقٍ، بادِياً نَواجِذُها، مَمْلُوءَةً أَخْلافُها، حُلْواً رَضاعُها، عَلْقَماً عاقِبَتُها ۳- أَلا وَفي غَدٍ - وَسَيَأْتي غَدٌ بِما لا تَعْرِفُونَ - يَأْخُذُ الْوالي مِنْ غَيْرِها عُمّالَها عَلى مَساوِي أَعْمالِها، وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفالِيذَ كَبِدِها، وَتُلْقي إِلَيْهِ سِلْماً مَقالِيدَها ۴- فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السِّيرَةِ، وَيُحْيي مَيِّتَ الْكِتابِ وَالسُّنَّةِ.

قسمتی از این خطبه است (که بفتنه های نزدیک ظهور امام زمان «عَلَيْهِ السَّلامُ» اشاره میفرماید):

(پیش از ظهور حضرت - أَرْواحُنا فِداهُ - تباهکاریها خواهد شد) ۲- تا اینکه جنگ و خونریزی سخت به (آیندگان از) شما رو آورد، بطوریکه (چون شیر درنده خشمگین) دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهائی که واقع میشود آماده نابود کردن همه است، و یا شتری ماند) دارای پستانهای پر از شیر که (آن جنگ مانند پستان شتر پستانهایش پر از شربت مرگ است) نوشیدن شیر آن (در اول امر بکام کسانیکه وارد کارزار میشوند و امید فتح و فیروزی دارند) شیرین است و در آخر کار (که زد و خورد و کشتن و کشته شدن و مصائب آن همه را فرا خواهد گرفت) تلخ و بد مزه (رنج آور) است ۳- آگاه باشید (آنچه خبر میدهم) در فردا (پس از این) واقع خواهد شد و بزودی فردا با چیزیکه نمیشناسید (از آن خبر ندارید) میآید، حاکمی از غیر طائفه پادشاهان (امام عصر عَلَيْهِ السَّلامُ) کارگردانان آنها را ببدی اعمال و کردارشان بازخواست مینماید، و زمین پاره های جگرش را برای او بیرون خواهد آورد (تمام کانها از طلا و نقره و غیر آنها هویدا شده در دسترس آنحضرت قرار میگیرد)

وکلید ہا یشرا تسلیم آن بزرگوار مینماید (ہمۂ شہرہا بتصرف او درمیآید)[۴] پس عدالت و دادگستری در روش مملکت داری را بشما مینماید ، و (قوانین) متروک شدۂ از کتاب و سنت را زنده میکند (احکام قرآن و سنت پیغمبر اکرم را اجراء میفرماید) •

منها :[۱]

[۵] كَأَنِّي بِهِ قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانَ ، فَعَطَفَ إِلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ ، وَفَرَشَ الْأَرْضَ بِالرُّؤُوسِ ، قَدْ فَغَرَتْ فَاغِرَتُهُ ، وَثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ ، بَعِيدَ الْجَوْلَةِ ، عَظِيمَ الصَّوْلَةِ ،[۶] وَاللَّهِ لَيُشَرِّدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ ، فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى تَؤُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ أَحْلَامِهَا ،[۷] فَالْزَمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ ، وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ ، وَالْعَهْدَ الْقَرِيبَ ، الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي النُّبُوَّةِ ،[۸] وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ •

قسمتی از این خُطبه است (که ظاهراً اِشاره بخروج سُفیانی میباشد ، چنانکه شارح خوئی - رَحِمَهُ اللهُ - در شرح خود از علاّمۀ مجلسی « طابَ ثَراهُ » نقل کرده ، ولی بیشتر شُرّاح گفته اند : اِشاره است بفِتنَه و خونریزی عبد الملک ابن مَروان که چون بخلافت رسید از شام برای جنگ مَصعب ابن زُبیر کشندۀ مختار ابن ابی عُبیدۀ ثَقَفی بکوفه رفت ، در مَسکِن که از جملۀ نَواحی کوفه بود بهم برخوردند ، و مَصعب کشته شد و در شهر کوفه مردم با او بَیعت کردند ، آنگاه حَجّاج ابن یوسف را برای جنگ عبد الله ابن زُبَیر بمکّه فرستاد ، حَجّاج در مکّه عبد الله را بقتل رسانیده

وخانهٔ خدارا با منجنیق خراب نمود ، وبسیاری راکشت وبرمسلمانان مسلّط شده سالیان دراز انواع ظلم و ستم را بایشان روا داشت ، امام علیه السّلام از ستمگری او خبر میدهد) :

[5] مانند آنستکه من اورا (عبدالملک را) می بینم در شام بانگ میزند (لشگرگرد آورده) وباپرچمهایش در اطراف کوفه میگردد (عراق را بتصرّف آورده) وباهل آن دیار رو میآورد مانند رو آوردن شتر سرکش بدخو ، وزمین را از سرها فرش مینماید (بسیاری را بقتل میرساند) ودهانش (چون درندگان برای دریدن) گشاده ، وگامش در زمین سنگین میباشد (سپاه بسیار دارد) جولان او دور و دراز وحمله اش سخت میگردد (شهرهای دور را تصرّف نموده به بیدادگری دست میزند ، چنانکه حجّاج امراء وسرداران بدیار دور دست مانند خراسان وکابل وترکستان فرستاد وبسیاری از مردم راکشت) [6] سوگند بخدا (آیندگان) شمارا در اطراف زمین (شهرها ودهات) میپراکند تا اینکه برجا نماند از شما مگر اندکی مانند سرمه در چشم ، پس سختی وبیچارگی (فرزندان شما از دست بنی امیّه) همواره برقرار خواهد ماند تا اینکه برگردد بسوی عرب عقلهای پنهان شدهٔ ایشان (عبّاسیان روی کار آمده از روی فکر واندیشه باکمک ایرانیان بنی امیّه را از بین ببرند) [7] پس (اگر بخواهید در هیچ عصری مسئولیّت متوجّه شما نباشد واز فتنه وفساد رهائی یابید) سنّتها وراههای پاینده وبرقرار ونشانه های آشکار (قرآن وسنّت) وپیمان نزدیک را که اتمام نبوّت بر آن استوار است (امام بحقّ وجانشین پیغمبر اکرم را) راهنمای خود گردانید [8] وبدانید که شیطان راههای (فریب) خود را برای شما آسان مینماید تا بجای قدمش گام نهاده از او پیروی کنید (آسایش را از دست داده در دنیا وآخرت مبتلی وگرفتار باشید) .

---

(۱۳۹) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي وَقْتِ الشُّورى :

[1] لَمْ يُسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلِي إِلى دَعْوَةِ حَقٍّ ، وَصِلَةِ رَحِمٍ ، وَعَائِدَةِ كَرَمٍ ، فَاسْمَعُوا قَوْلِي ، وَعُوا مَنْطِقِي [2] عَسَى أَنْ تَرَوْا هذَا الْأَمْرَ

مِنْ بَعْدِ هٰذَا الْيَوْمِ تُنْتَضَى فِيهِ السُّيُوفُ ، وَتُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ ، حَتّٰى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أَئِمَّةً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ ، وَشِيعَةً لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (بعد از وفات عُمَر) هنگامیکه (بدستور او برای اَمرِ خلافت) شُورٰی برقرار شد (امام عَلَيْهِ السَّلَام بزبان آن مجلس اشاره فرمود) :

۱ـ هیچکس پیش از من بدعوت حق و پیوند با خویشان و باحسان و بخشش (خلاصه در کارهای خدا پسند) نشتافته است ، پس (در آنچه اقدام مینمایم مانند این مجلس که عمر امر بتشکیل آن داده حق و حقیقی نمی بینم ، بنابراین) سخنم را شنیده گفتارم را در نظر داشته باشید ۲ـ بزودی بعد از امروز (که این مجلس منعقد میشود) اَمرِ خلافت را می بینید که شمشیرها در آن کشیده و عهد و پیمانها شکسته خواهد شد تا جائیکه بعضی از شما (طلحه و زُبَیر) پیشوایان گمراهان شده و برخی پیرو نادانان (عثمان و غیره) میگردد (و این همه فتنه و فساد و خونریزیها نتیجهٔ این مجلس است که اساس آن روی باطل و نادرستی قرار گرفت) .

(۱۴۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي النَّهْيِ عَنْ غِيبَةِ النَّاسِ :)

۱ـ وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ ، فَكَيْفَ بِالْغَائِبِ الَّذِي غَابَ أَخَاهُ ، وَعَيَّرَهُ بِبَلْوَاهُ ؟! ۲ـ أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللّٰهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ

أَعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ !! ۳ وَكَيْفَ يَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذٰلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ ۴ وَأَيْمُ اللّٰهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجُرْأَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ .

۵ يَا عَبْدَ اللّٰهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ ۶ فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در نهی از غیبت مردم (غیبت سخن پشت دیگری است اگر راست باشد و اگر دروغ بود آنرا بهتان مینامند ، و آن از گناهان بزرگست ، برای آنکه مفاسد آن بیش از سائر منهیات است چون ضرر آن نوعی و زیان سائر معاصی غالباً شخصی است ، لذا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهی آن تأکید میفرماید) :

۱ سزاوار است کسانیرا که از معاصی دوری گزیده اند (مرتکب گناه نگشته و بسبب عقل و خردمندی نفس امّاره مقهور و مغلوب آنان بوده و با جهت عیوب گناه و فوائد اطاعت را شناخته اند) و خداوند نعمت پرهیز از گناهان را بآنها بخشیده ، بگناهکاران و کسانیکه زیر بار فرمان خدا و رسول نمیروند ، مهربانی کنند (از ایشان غیبت نکرده و بآنها بهتان نزنند ، بلکه آنان را بهدایت و براه راست ارشاد نمایند) و سزاوار است که شکر و سپاسگزاری بر آنها (از نعمتی که خداوند بآنها بخشیده و آنانرا توفیق داده که از گناهان بسلامت مانده اند) مسلّط باشد (مجال سخن گفتن از دیگری بآنها ندهد) و مانع گردد از اینکه از گناهکاران غیبت کنند ، پس (در جائیکه دوران

از معاصی بی گناهان سزاوار نیست از دیگری غیبت کنند) چگونه است حال غیبت کننده ای که از برادر (هم کیش) خود غیبت کرده او را بگناهی که مرتکب شده سرزنش نماید ؟! (در صورتیکه چنین شخص گناهکار خود بغیبت سزاوارتر است) ۲ آیا بیاد نمیآورد جائیرا که گناهانش را خداوند پوشانیده و آن بزرگتر از گناهی است که برادر خود را بآن غیبت کرده ؟! (غیبت کننده معامله خداوند را با خود که گناهانش را پوشانیده و مفتضح و رسوایش ننموده فراموش کرده که برادر خود را در گناهی که کرده رسوا مینماید) ۳ و چگونه او را بگناهی سرزنش مینماید که خود مانند آن از او مرتکب بوده ، پس اگر عین آن گناه را هم مرتکب نگشته طرز دیگری نافرمانی خدا نموده (گناه دیگری مرتکب شده است) که بزرگتر از گناه برادرش میباشد ۴ و سوگند بخدا اگر گناه بزرگی مرتکب نشده باشد و با گناه کوچکی نافرمانی نموده باشد هر آینه جرأت و دلیری او بر عیب جوئی و بدگوئی مردم (از گناه بزرگی که مرتکب نشده) بزرگتر است . (پس از این امام علیه السلام بر سبیل پند و اندرز میفرماید :)

۵ ای بنده خدا در عیب جوئی و بدگوئی از هیچکس بر اثر گناه او عجله و شتاب مکن که شاید او (از گناهی که کرده توبه و بازگشت نموده و) آمرزیده شده باشد ، و بر نفس خود از گناه کوچک ایمن و آسوده مباش (و بچشم حقارت و کوچکی در آن منگر) که شاید بر اثر آن معذب و گرفتار باشی ۶ و هر که از شما عیب بدی غیر خود را میداند باید (از عیب جوئی و طعن زدن بر او) خودداری نماید بجهت آنکه بعیب خود آشنا و دانا است ، و باید شکر از اجتناب گناهی که دیگری بآن مبتلی است او را مشغول سازد (و سپاسگزاری از این نعمت باو مجال ندهد که عیب دیگری گوید) .

(۱۴۱) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِيقَةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ فَلا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ ۲ أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّامِي وَتُخْطِئُ السِّهَامُ ، وَيُحِيكُ الْكَلامُ ، وَبَاطِلُ ذَلِكَ يَبُورُ ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ ۳ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ .

فَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هٰذَا ، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ ۴ اَلْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در نهی از شنیدن غیبت و اینکه نباید بگفتار بدگو گوش فرا داد) :

۱ ای مردم ، هر که برادر (هم کیش) خود را شناخت و دانست که در دین (اعتقادات) محکم و استوار است و در گفتار و کردار در راه راست قدم مینهد ، نباید گفتار (بدگوئی) مردم را درباره او گوش بدهد ۲ آگاه باشید (اثر زبان کلام از زبان تیر سخت‌تر و بیشتر است ، زیرا) گاهی تیرانداز تیر میاندازد و تیرها بخطا میرود ، و (لیکن) کلام بی اثر نمیماند (اگرچه دروغ باشد) و باطل و نادرست آن (اگرچه) از بین میرود ، و (لیکن گناه آن از برای گوینده باقی و برقرار است ، زیرا) خداوند (گفتار را) شنوا و گواه است ۳ آگاه باشید میان حق و باطل (فاصله‌ای) نیست مگر (بقدر) چهار انگشت .

معنی این فرمایش را از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند ، حضرت (در پاسخ) انگشتهای خود را بهم چسبانده بین گوش و چشمش نهاد ، پس از آن فرمود ۴ باطل و نادرست آنست که بگوئی شنیدم ، و حق و درست آنستکه بگوئی دیدم (بنابراین مؤمن نباید در عیب هم‌کیشان بگفتار شخص فاسق و مردم بدگو اگرچه راست بگویند اعتماد نموده بمجرد شنیدن پیش از دیدن زبان بافشاء آن گشاید) .

(۱۴۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ وَلَيْسَ لِوَاضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَعِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ مِنَ الْحَظِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحْمَدَةُ اللِّئَامِ ، وَثَنَاءُ الْأَشْرَارِ ، وَمَقَالَةُ الْجُهَّالِ ،

مَادَامَ مُنْعِماً عَلَيْهِمْ ، مَا أَجْوَدَ يَدَهُ وَهُوَ عَنْ ذَاتِ اللّٰهِ بَخِيلٌ [1] فَمَنْ آتَاهُ اللّٰهُ مَالاً فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ ، وَلْيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ ، وَلْيَفُكَّ بِهِ الْأَسِيرَ وَالْعَانِيَ ، وَلْيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَالْغَارِمَ ، وَلْيَصْبِرْ نَفْسَهُ عَلَى الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ [2] فَإِنَّ فَوْزاً بِهٰذِهِ الْخِصَالِ شَرَفُ مَكَارِمِ الدُّنْيَا ، وَدَرْكُ فَضَائِلِ الْآخِرَةِ ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در مذمّت مالداری که مالش را بیجا صرف میکند) :

[1] برای کسیکه در غیر راه حق احسان کند و بغیر مستحق بخشد از آنچه بخشیده حظّ و بهره ای نیست مگر تمجید و ستودن مردم فرومایه و بدکار و گفتار نادانان درباره او مادامیکه بایشان بخشش مینماید ، چه بسیار جواد و بخشنده است و حال آنکه (در حقیقت جودی نکرده ، بلکه مال خود را تلف و اسراف نموده ، و) در راه خدا بخل ورزیده است (و مالش را بیجا و در غیر رضای حق صرف کرده و چنین شخصی از یاران شیطان است ، چنانکه در شرح سخن صد و بیست و ششم باین نکته اشاره شد) [2] پس بکسیکه خداوند ثروتی عطا فرموده ، باید باآن مال خویشان را کمک و یاری کند ، و از آن مال (آشنایان را) مهمانی شایسته نماید (هر کس مناسب حال خودش) و باآن اسیر و گرفتار را رهائی بخشد ، و از آن بدرویش و وامدار عطا کند ، و باید شکیبائی ورزد برادای حقوق (واجبه مانند زکوة و مستحبّه مانند صدقات) و دفع حوادث و پیش آمدها ، و اینها را برای بدست آوردن ثواب و پاداش الهی بنماید (نه از روی ریا و خودنمائی) [3] پس پیروزمند شدن باین بخششها (که بیان شد) در دنیا باعث بزرگ شدن و خوشنام بودن و نیکی ، و در آخرت وسیله رسیدن بدرجات عالیه است ، اگر خدا بخواهد .

(١٤٣) ومن خطبة له عليه السلام

في الاستسقاء :

[١] ألا وإن الأرض التي تحملكم ، والسماء التي تظلكم ، مطيعتان لربكم [٢] وما أصبحتا تجودان لكم ببركتهما توجعاً لكم ، ولا زلفة إليكم ، ولا لخير ترجوانه منكم ولكن أمرتا بمنافعكم فأطاعتا ، وأقيمتا على حدود مصالحكم فأقامتا .

[٣] إن الله يبتلي عباده ـ عند الأعمال السيئة ـ بنقص الثمرات ، وحبس البركات ، وإغلاق خزائن الخيرات ، ليتوب تائب ، ويقلع مقلع ، ويتذكر متذكر ، ويزدجر مزدجر ، [٤] وقد جعل الله الاستغفار سبباً لدرور الرزق ورحمة الخلق ، فقال سبحانه : (استغفروا ربكم إنه كان غفاراً ، يرسل السماء عليكم مدراراً ويمددكم بأموال وبنين [٥]) فرحم الله امرأً استقبل توبته ، واستقال خطيئته ، وبادر منيته .

[٦] اللهم إنا خرجنا إليك من تحت الأستار والأكنان ، وبعد

عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ ۔

۷ اَللّٰهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ ، وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ ، وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ۔

۸ اَللّٰهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ ، حِينَ أَلْجَأَتْنَا الْمَضَايِقُ الْوَعِرَةُ ، وَأَجَاءَتْنَا الْمَقَاحِطُ الْمُجْدِبَةُ ، وَأَعْيَتْنَا الْمَطَالِبُ الْمُتَعَسِّرَةُ ، وَتَلَاحَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتَنُ الْمُسْتَصْعَبَةُ ۔

۹ اَللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ ، وَلَا تَقْلِبَنَا وَاجِمِينَ ، وَلَا تُخَاطِبَنَا بِذُنُوبِنَا ، وَلَا تُقَايِسَنَا بِأَعْمَالِنَا ۔

۱۰ اَللّٰهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَتَكَ وَرِزْقَكَ وَ رَحْمَتَكَ ، وَاسْقِنَا سُقْيَا نَافِعَةً مُرْوِيَةً مُعْشِبَةً : تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ ، وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ ، نَافِعَةَ الْحَيَا ، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى ، تُرْوِي بِهَا الْقِيعَانَ ، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ ، وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ ، وَتُرْخِصُ الْأَسْعَارَ ، إِنَّكَ عَلَى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ ۔

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است هنگام باران خواستن :

۱- آگاه باشید زمینی که شما را بروی خود نگاه میدارد ، و آسمانیکه شما را در سایه اش قرار میدهد ، فرمانبردار پروردگار شما هستند (پیرو خواهش و آرزوی شما نیستند تا هر زمان بخواهید زمین بِرویَد یا آسمان ببارد) ۲- و بَرَکت و سود خود را بشما نمی بخشد (زمین نمیروید و آسمان نمیبارد) بجهتِ دلسوزی برای شما ، و نه بسبب تَقَرُّب جستن بشما ، و نه بعِلَّت اینکه امیدوار بخَیْر و نیکوئی (سُودی) از شما باشند ، بلکه (از جانب پروردگار) مأمورند که سودها بشما برسانند ، و اطاعت اَمْر کرده برای انجام مَصالِح شما قیام نموده اند (پس نباریدن آسمان و نروئیدن زمین در موقع مُقتَضی بسبب بدکرداری بنده و گناه او است که مانع مُستَعَد بودن برای قبول رحمت و اِفاضَهٔ جُود و بخشش حقتعالی میباشد ، لِذا)

۳- خداوند بندگان خود را که بکارهای ناشایسته مشغولند بگم شدن میوه ها و باز داشتن برکات و بستن دَرِ خَزینهای نیکوئیها ، میآزماید تا توبه کننده مُتَنَبِّه گشته تَوبَه و بازگشت نماید ، و گناه را از خود رانده ترک کند (دیگر مُرتکب گناه نشود) و پندگیرنده پند پذیرد ، و سر خُرده مُنزَجِر گردد (گناه نکرده بکار زشت نگراید) ۴- و خداوند اِستِغفار (آمرزش خواستن) را سبب فراوانی روزی و رسیدن رحمت و مهربانی قرار داده ، و (در قرآن کریم س ۷۱ ی ۱۰) فرموده : اَستَغفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهُ کانَ غَفّاراً (ی ۱۱) یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیکُمْ مِدراراً (ی ۱۲) وَ یُمدِدکُمْ بِاَموالٍ وَ بَنینَ یعنی از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او آمرزندهٔ گناهان است (پس از توبه و بازگشت) اَبر را میفرستد که پی در پی بر شما بارد ، و شما را با مالها و پسران کمک میدهد (اَموال و اَولاد شما را زیاد میگرداند) .

۵- پس خداوند رحمت کند (بیامرزد) مردیرا که بتَوبَه و بازگشت (از گناه) رو آورد ، و گناهی را که مُرتکب شده طَلَب فَسخ نماید (بخواهد تا حقتعالی از کیفر کردار زشتش بگذرد) و بر مرگ خود پیشی گیرد (پیش از رسیدن مرگ از گناهان تَوبَه و بازگشت نموده عَمَل صالح و کردار نیک را شِعار خویش قرار دهد . در اینجا امام عَلَیهِ السَّلامُ طریق دُعا کردن و طلب رَحمت و خواستن باران را یاد میدهد :)

۶ - بارخدایا ما از زیر پرده ها و پوششها (خانه ها) ئی که فریاد چهارپایان و فرزندان از آن بلند است (بسبب کمیابی آب و علف و مایهٔ معیشت و زندگانی) رو بسوی تو آورده ایم در حالیکه خواهان رحمت تو و امیدوار بزیادتی نعمت تو و ترسناک از کیفر و خشم تو میباشیم .

۷ - بارخدایا ما را بباران خود آب ده و از نومید شدگان قرار مده و بسالهای قحطی و تنگی ما را تباه مگردان ، و بسبب آنچه بیخردان (بدکرداران) از ما بجا آورده اند ما را مؤاخذه مفرما ، ای مهربانترین مهربانان .

۸ - بارخدایا بسوی تو بیرون آمده ایم و بتو شکایت داریم (خبر میدهیم) از آنچه (سختیهائیکه) بر تو پنهان نیست ، هنگامیکه سختی تنگیها ما را بیچاره کرده ، و خشکسالیهای پر مشقت ما را سوق داده ، و مطالب و خواهشهای دشوار ما را ناتوان گردانیده ، و فتنه ها و بلاهای ناهنجار بر ما پیوسته وارد گشته .

۹ - بارخدایا از تو درخواست مینمائیم که ما را (بخانه های) نومید شده باز نگردانی ، و اندوهگین مفرستی ، و بگناهانمان نگیری (پاسخ درخواست ما را بمقتضای گناهانمان قرار مدهی) و بکردارمان معامله نفرمائی ، (بلکه درخواست ما را از روی فضل و کرمت بپذیری) .

۱۰ - بارخدایا باران و برکت و روزی و رحمت و مهربانیت را بر ما فرو ریز و عطاء فرما ، و با آب ده چنان آبیکه سود دهنده و سیراب کننده و رویاننده (گیاهها) باشد که بسبب آن برویانی آنچه از دست رفته (گیاههائی که خشک شده) و زنده گردانی آنچه که مرده (زمینهائی که خشک مانده) و آب ده ما را بارانی که تشنگی را برطرف نموده و میوهٔ بدست آمده از آن فراوان باشد ، و زمینهای هموار بآن سیراب شده و در زمینهای نشیب (رودخانه ها و دره ها) جاری گردد ، و درختها را با برگ و نوا (سبز و خرم) گردان و نرخها را ارزان فرمای ، زیرا تو بر هر چه بخواهی توانا هستی .

(۱۴۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ بَعَثَ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ.

۲ أَلَا إِنَّ اللهَ قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً لَا أَنَّهُ جَهِلَ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَمَكْنُونِ ضَمَائِرِهِمْ، وَلَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، فَيَكُونَ الثَّوَابُ جَزَاءً وَالْعِقَابُ بَوَاءً. ۳ أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا؟ كَذِباً وَبَغْياً عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعَنَا اللهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ ۴ بِنَا يُسْتَعْطَى الْهُدَى، وَيُسْتَجْلَى الْعَمَى ۵ إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ: لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در فضائل و مناقب ائمهٔ اطهار)

۱ خداوند پیغمبرانش را برانگیخته و بخشش را با آنان اختصاص داد، و آنها را برای مردم حجّت و دلیل گردانید تا ایشان را (در کردارشان) حجّت و عذری نباشد (با اینکه ما با وامر و نواهی تو آشنا نبودیم) پس همه را بوسیلهٔ پیغمبران براه حقّ دعوت فرمود.

۲- آگاه باشید که خداوند (احوال) مردم را آشکار نموده نه آنکه بآنچه پنهان داشته اند از اسرار واندیشه هائیکه در دل دارند بی اطلاع باشد، بلکه (فرستادن پیغمبران و امر و نهی) برای آن بود که آنان را بیازماید که کردار کدام کس بهتر است (معنی آزمایش خداوند این است که چه کس در دنیا از فرمان او پیروی نموده رستگار میگردد، و که نافرمانی کرده بعذاب گرفتار میشود، نه آنکه آخر کار آنان را ندانسته بخواهد دانا گردد، چنانکه در شرح خطبهٔ شصت و دوم بیان شد) تا ثواب (بهشت) پاداش (کردار نیک) و عذاب (آتش) کیفر (کردار زشت) باشد (چون باین بیان دانستید که سبب آزمایش الهی چیست، پس) ۳- کجایند کسانیکه گمان میکنند که آنان در علم (اسرار خلقت و تفسیر و تأویل قرآن کریم) مطلع و استوارند، بجز ما اهل بیت؟ ادعای آنان دروغ و ستم بر ما است، زیرا خداوند ما را برتری داده و ایشان را فرو گذاشته، و (این مقام و منزلت را) بما عطاء فرموده و آنان را بی بهره ساخته، و ما را داخل نموده و آنها را خارج فرموده ۴- بوسیلهٔ ما هدایت و راهنمائی طلب میگردد، و بینائی از کوری و گمراهی خواسته میشود ۵- محقق است که ائمه و پیشوایان دین از قریش هستند که از هاشم بوجود آمده اند (و از نسل علی و فاطمه علیهما السلام ظاهر گشته اند) امامت و خلافت بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفای غیر آنان (که بناحق روی کار آمده اند برای جانشینی پیغمبر اکرم) صلاحیت ندارند (زیرا لازمهٔ خلافت و امامت خصائصی است که در غیر ائمهٔ اثنی عشر یافت نمیشود، و این فرمایش امام علیه السلام صراحت دارد باینکه امامت برای غیر دوازده امام شایسته نیست).

مِنْهَا:

۶- آثَرُوا عَاجِلًا، وَأَخَّرُوا آجِلًا، وَتَرَكُوا صَافِيًا، وَشَرِبُوا آجِنًا ۷- كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ فَأَلِفَهُ وَبَسِئَ بِهِ وَوَافَقَهُ، حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ، وَصُبِغَتْ بِهِ خَلَائِقُهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِدًا كَالتَّيَّارِ لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ،

أَوْ كَوَقْعِ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ لَا يَحْفِلُ مَا حَرَّقَ [8]! أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى، وَالْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى؟ [9] أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وُهِبَتْ لِلّٰهِ وَعُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللّٰهِ؟ [10] ازْدَحَمُوا عَلَى الْحُطَامِ، وَتَشَاحُّوا عَلَى الْحَرَامِ، [11] وَرُفِعَ لَهُمْ عَلَمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وُجُوهَهُمْ وَأَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ بِأَعْمَالِهِمْ، [12] وَدَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَنَفَرُوا وَوَلَّوْا، وَدَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَأَقْبَلُوا.

قسمتی از این خطبه است (در توبیخ و سرزنش بنی امیّه و پیروانشان):

دنیا را اختیار کرده آخرت را پشت سر انداختند، و از آب صاف گوارا (تقوی و پرهیزکاری) چشم پوشیده و آب گندیده آشامیدند (بعذاب همیشگی تن دادند) [7] گویا می‌بینم یک فاسق و گناهکار ایشان (عبدالملک ابن مروان) را پیرو از منکر و کارهای زشت که با آن الفت و انس گرفته و رام و موافق گشته، تا اینکه موهای سرش بر آن کار زشت سفید گردیده و خوهایش بآن رنگ شده است (حکومت و سلطنت او بطول انجامیده، و زشتکاری جبلّی و غریزهٔ او گشته) پس (بانجام هر کار زشتی) رو آورد در حالتی که کف بر لب دارد (مست و بی پروا است) مانند دریای بزرگ پرموجی که باک ندارد از آنچه غرق میگرداند، یا مانند افتادن آتش در گیاه خشک که نیندیشد از آنچه میسوزاند (در چنین زمانی) [8] کجایند عقلهای افروخته شدهٔ بچراغهای هدایت و دیده‌های نگرندهٔ بنشانهٔ تقوی و پرهیزکاری؟ [9] کجایند دلهائیکه بخدا تخصیص داده شده و بطاعت و بندگی خدا بسته شده اند؟ (کجایند طرفداران پیشوایان دین که بجز اطاعت و فرمانبرداری خدا پیشه‌ای ندارند؟ در حالیکه بنی امیّه) [10] بمتاع

دُنیا هجوم آورده و برای حرام با یکدیگر زد و خورد مینمایند ۱۱ و نشانهٔ بهشت و آتش برای ایشان نمایان است، پس از بهشت رو گردانده و با اعمال و کردارشان بآتش توجّه نموده اند ۱۲ و پروردگارشان آنها را (براه رستگاری) دعوت فرموده، آنان رمیده پشت گردانیدند و شیطان ایشان را (براه ذلّت و بدبختی) خوانده، آنها دعوتش را پذیرفته بآن رو آوردند.

(۱۴۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفِي كُلِّ أُكْلَةٍ غَصَصٌ ۲ لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَلَا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِهَدْمِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلَا تُجَدَّدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أُكْلِهِ إِلَّا بِنَفَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ ۳ وَلَا يَحْيَى لَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ، وَلَا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلَقَ لَهُ جَدِيدٌ، وَلَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ ۴ وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ؟!

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در مذمّت و بیوفائی دنیا):

۱ ای مردم شما در این دنیا نشانه و هدفید که مرگها در آن تیر میاندازند (اقسام مردن: بیماریها، کشته شدن، سوختن، غرق گشتن، در چاه افتادن، زیر آوار رفتن، و مانند اینها برای نابود کردنتان آماده هستند) با هر آشامیدنی آب جستنی در گلو هست، و در هر لقمه ای استخوانی گلوگیر میباشد ۲ هیچ نعمت و خوشی از آن در نمییابید مگر آنکه نعمت دیگری از دست

میدهید (اگر سیر در شهرها را آرزو کنید و بآن نائل گردید اندوه دوری از وطن و اهل بشما خواهد رسید، واگر مال و فرزند یابید از نعمت آسودگی جدا خواهید ماند و همچنین) و مُعَمَّری از شما (کسیکه عمرش باقی است جوان یا پیر، نه بس بزرگ سال) روزی از عمرش باو داده نمیشود مگر آنکه روز دیگری از مدّت عمر و زندگانیش نابود میگردد (رسیدن او بفردا ممکن نیست مگر بگذشتن امروز که در آن باقی است و بگذشتن امروز بروز مرگ نزدیک میشود، پس لذّت و خوشی با نزدیک شدن مرگ در حقیقت لذّت و خوشی نیست) و افزونی در خوردن برای او (لذّت نو و تازه) نمیآورد مگر به از بین رفتن آنچه از روزی پیش از آن خورده (از غذای لذیذی نمیتواند بهره مند شد مگر آنکه از غذاهای لذیذ دیگر چشم پوشد، و جامه ای نمیپوشد مگر اینکه جامهٔ دیگری از تن بکند، و در خانه ای ساکن نمیگردد مگر آنکه از خانهٔ دیگری بیرون رود) [3] و برای او اثر و نشانه ای بوجود نمیآید مگر آنکه اثر و نشانهٔ دیگرش از بین میرود، و برای او چیزی تازه نمیگردد مگر بعد از آنکه تازهٔ او کهنه شود (مثلاً بادست آوردن وقار و حلم و بردباری نشاط جوانی از دست میرود) و برای او خوشه ای نمیروید مگر آنکه درو شده ای ساقط و از بین برود (تا کشتی درو نگردد، کِشت دیگری عمل نیاید، و فرزندان جای پدران و مادران نشینند مگر آنکه آنها از دنیا بروند) [4] و اصلها گذشتند (پدران و مادران مُردند) و ما فرعها هستیم (فرزندان آنها میباشیم) پس چگونه فرع بعد از رفتن اصلش باقی میماند؟! (خلاصه لذّتهای دنیا که هر یک آمیخته بچندین بلاها و درد و اندوه هستند برای کسی جمع نمیگردد، پس نادان و زیانکار کسیکه بآنها دل بسته واز لذّات جاودانی آن جهان چشم بپوشد!!).

مِنْهَا: [1]

[5] وَمَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ، فَاتَّقُوا الْبِدَعَ، وَالْزَمُوا الْمَهْيَعَ. إِنَّ عَوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا، وَإِنَّ مُحْدَثَاتِهَا شِرَارُهَا.

قسمتی از این خطبه است (در نهی از متابعت بدعت و ترغیب به پیروی از سنت):

۵ـ بدعتی (احداث چیزی در دین که از دین نبوده) آشکار نگشت مگر آنکه بسبب آن سنتی (طریقه و روش حضرت رسول اکرم) از بین میرود، پس از بدعتها پرهیز نموده در راه روشن قدم نهید (از روش رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمائید) ۶ـ زیرا امور قدیمه (که در عهد پیغمبر اکرم برقرار بود) بهترین کارها است، و بدعتهای نو بدترین چیزها است (چون برخلاف شرع و مستلزم هرج و مرج و فساد و تباهکاری بسیار میباشد).

(۱۴۶) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لِعُمَرَ ابْنِ الْخَطّابِ وَقَدِ اسْتَشارَهُ فِي الشُّخُوصِ لِقِتالِ الْفُرْسِ بِنَفْسِهِ:

۱ـ إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلا خِذْلانُهُ بِكَثْرَةٍ وَلا بِقِلَّةٍ، وَهُوَ دِينُ اللهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتّىٰ بَلَغَ ما بَلَغَ وَطَلَعَ حَيْثُما طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلىٰ مَوْعُودٍ مِنَ اللهِ، وَ اللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَناصِرٌ جُنْدَهُ. ۲ـ وَمَكانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكانُ النِّظامِ مِنَ الْخَرَزِ: يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِذَا انْقَطَعَ النِّظامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذافِيرِهِ أَبَداً. ۳ـ وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كانُوا قَلِيلاً فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلامِ، عَزِيزُونَ بِالْاجْتِماعِ ۴ـ فَكُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحىٰ بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نارَ

ٱلْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هٰذِهِ ٱلْأَرْضِ ٱنْتَقَضَتْ عَلَيْكَ ٱلْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا حَتَّىٰ يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ ٱلْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ ٱلْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُوا: هٰذَا أَصْلُ ٱلْعَرَبِ فَإِذَا ٱقْتَطَعْتُمُوهُ ٱسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونَ ذٰلِكَ أَشَدَّ لِكَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ ٱلْقَوْمِ إِلَىٰ قِتَالِ ٱلْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ ٱللّٰهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَىٰ تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَىٰ بِٱلْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِٱلنَّصْرِ وَٱلْمَعُونَةِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است بعمر ابن خطّاب هنگامی که برای رفتن خود بجنگ با اهل ایران با آن بزرگوار مشورت نمود

(مورّخین در زمانیکه امام علیه السّلام این سخنان را فرموده اختلاف دارند: بعضی گفته اند درباره جنگ قادسیّه بوده که موضعی است نزدیک کوفه از سمت مغرب بطرف صحراء و این جنگ در سال چهارده از هجرت واقع شده، چون عمر با مسلمانان برای رفتن خود بجنگ مشورت نمود امام علیه السّلام او را از رفتن نهی فرمود، پس سعد ابن ابی وقّاص را سردار لشگر گردانید که با هفت هزار نفر وارد کارزار شدند و یزدگرد شهریار ایران هم رستم فرخ زاد را با لشگر بسیاری بجنگ آنان فرستاد و بالآخره لشگر اسلام غلبه یافته و رستم را با بسیاری از لشگرش بقتل رسانده و فتح و فیروزی بدست آوردند و بعد از آن سلمین و سعد بسمت مدائن رفته داخل ایوان کسری شدند و آنچه در آنجا بود به یغما بردند و یزدگرد از آنجا فرار کرد. و برخی گفته اند درباره

جنگ نهاوند بوده که شهری است نزدیک همدان، و مجمل این واقعه اینست: یزدگرد پادشاه ایران لشگر بسیاری در شهر نهاوند بسپهسالاری فیروزان گرد آورد تا بجنگ لشگر اسلام قیام نماید، عمار یاسر که در آنوقت حاکم کوفه بود چون آگاهی یافت نامه‌ای بعمر نوشته باو خبر داد، عمر اصحاب را گرد آورده برای رفتن خود باین کارزار مشورت نمود، هر کس رأی و اندیشۀ خویش را اظهار میداشت، عثمان گفت بهمه مسلمانان شام و یمن و مکه و مدینه و کوفه و بصره بنویس تا برای جنگ حاضر شوند و خود نیز بهمراهی ایشان حرکت نما، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود صلاح نیست از مدینه حرکت کنی، چون این شهر مرکز مملکت و پایتخت اسلام است، و نیز صلاح نیست که لشگر از شام بخواهی، چون شهری که بحیطۀ تصرف در آمده سزاوار نیست از لشگر تهی ماند، مبادا هرقل پادشاه روم آگاه شده از کمین بیرون آمده دوباره آنجا را بتصرف در آورد، عمر گفت یا علی پس دستور چیست؟ فرمود رأی اینست که تو در مدینه مانده مرد دلیری را امیر لشگر اسلام نموده بجنگ ایرانیها بفرستی و اگر هم مغلوب شده شکست بخورند تو در جای خود مانده دوباره لشگر آماده میسازی و برای سرداری لشگر اسلام نعمان ابن مقرن لیاقت دارد، عمر این رأی را اختیار نموده نامه‌ای بنعمان که در بصره بود نوشت و او را مأمور نمود که بسپهسالاری لشگر اسلام بجنگ ایرانیها برود، و نعمان چون نامه را خواند با زیاده از سی هزار نفر مرد جنگی روانۀ نهاوند شد و پس از زد و خورد بسیار آخر الامر فتح نصیب مسلمانان شد و این جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند، و یزدگرد فرار کرد، خلاصه از جملۀ فرمایشهای امام علیه السلام هنگام مشورت نمودن عمر با آنحضرت اینست):

۱ یاری نمودن و خوار کردن این امر (دین مقدس اسلام از ابتداء) با بسیاری و کمی (لشگر) نبوده است (تا از بسیاری لشگر کفار و کمی سپاه خود بهراسیم) و آن دین خدا است که آنرا (بر سائر ادیان) پیروزی داده و لشگر خدا است که آنها را مهیا ساخته و کمک فرموده تا آنکه رسیده بمرتبه‌ای که باید برسد و آشکار گردیده جائیکه باید آشکار شود، و ما بوعدۀ از جانب خدا منتظریم (در قرآن کریم س ۲۴ ی ۵۵ میفرماید: وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

یعنی خدا بکسانی از شما که ایمان آورده و گردیدند و کارهای شایسته کردند وعده داده است که زمین کفار و شهرهاشانرا بتصرف ایشان درآورد، چنانکه پیش از آنان بنی اسرائیل را درزمین مصر و شام مسلط گردانید، و وعده داده است که دین پسندیده و برگزیده برای ایشانرا استوار گرداند، و پس از خوف و ترس از کفار بآنان امنیت و آسودگی عطا فرماید) و خدا بوعدهٔ خود وفا کرده لشکرش را یاری میفرماید.

(پس رأی خود را برای نرفتن عمر بکارزار از روی برهان چنین بیان فرمود:) ۲ و مکان زمامدار دین و حکمران مملکت مانند رشتهٔ مهره است که آنرا گرد آورده بهم پیوند مینماید، پس اگر رشته بگسلد مهره ها از هم جدا شده پراکنده گردد، و هرگز همهٔ آنها گرد نیامده است (تو اگر از مدینه بیرون روی فساد و تباهکاری رخ داده جمع مسلمین پراکنده میشود. پس از آن برای دفع نگرانی عمر از جهت کمی لشکر اسلام و بسیاری سپاه دشمن میفرماید:) ۳ اگرچه امروز عرب اندکست، لیکن بسبب دین اسلام (و غلبهٔ آن بر سایر ادیان) بسیار است، و بجهة اجتماع و یگانگی (که نفاق و دوروئی در آنها راه ندارد) غلبه دارند ۴ پس تو مانند میخ وسط آسیا (ساکن و برقرار) باش، و آسیا (ی جنگ) را بوسیلهٔ عرب بگردان (در تجهیز لشکر و آراستگی و انتظام امر ایشان بکوش) و آنانرا بآتش جنگ درآورده خود بکارزار مرو، زیرا اگر تو از این زمین (مدینهٔ طیبه پایتخت اسلام) بیرون روی عرب از اطراف و نواحی آن (فرصت بدست آورده) عهد با ترا شکسته فساد و تباهکاری مینمایند (از زیر بار اطاعت و پیروی تو گردن میکشند، و رشتهٔ نظم مملکت از هم گسیخته میشود) تا کار بجائی میرسد که حفظ و نگهبانی سرحدها که در پشت سر گذاشته ای نزد تو از رفتن بکارزار مهمتر میگردد (خلاصه چون بیرون روی بیم آن است که اعراب فتنه و آشوب برپا نموده در نظم مملکت اخلال کنند بحدی که اهمیت تدبیر در آن کار بر تو از تدبیر جنگ با کفار بیشتر گردد، و دیگر آنکه اگر تو وارد کارزار شوی) ۵ و ایرانیها ترا به بینند میگویند: این پیشوای عرب است (که بجز او برای آنها پیشوائی نمیباشد) که اگر او را از بین ببرید (بقتل رسانید) آسودگی خواهید یافت، و این اندیشه حرص ایشانرا بر (جنگ با) تو و طمعشان را در (نابود کردن) تو سختتر و زیادتر میگرداند، ۶ (چون از جملهٔ پرسشهای عمر از آنحضرت این بود که گفت: ایرانیها تصمیم گرفته اند که بمسلمین هجوم آورده با ایشان بجنگند، و این تصمیم تنها دلیل انبوهی سپاه و قوت و توانائیشان میباشد، و من کراهت دارم از اینکه آنان پیش جنگ شوند،

امام عَلَیهِ السَّلامُ در پاسخ او میفرماید :) امّا آنچه تو راجع بآمدن ایرانیها بجنگ مُسلمین یادآوری نمودی ، پس (باکی نیست ، زیرا) خداوند سُبحان از آمدن ایشان بیش از تو کراهت دارد و او توانا تر است برطرف نمودن آنچه را که از آن کراهت دارد (و بآن راضی نیست) [۷] و امّا آنچه راجع ببسیاری عدد ایشان ذکر کردی ، پس (آنهم نگرانی ندارد ، زیرا) ما پیش از این (در زمان حضرت رسول و صدر اسلام با کفّار) ببسیاری لشکر جنگ نمیکردیم ، بلکه بکمک و یاری خداوند متعال میجنگیدیم (اکنون از کمی لشکر نگران مباش ، خدای تعالی ما را یاری فرموده بالآخره فتح و فیروزی را از آنِ ما میگرداند) .

(۱۴۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[۱] فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ وَ أَحْكَمَهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ ، وَ لِيُقِرُّوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ ، وَ لِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ [۲] فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ ، وَ خَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ [۳] وَ كَيْفَ مَحَقَ مَنْ مَحَقَ بِالْمَثُلَاتِ ، وَ احْتَصَدَ مَنِ احْتَصَدَ بِالنَّقِمَاتِ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (درباره بعثت پیغمبر اکرم و خبر از آنچه بعد واقع میشود و بند و اندرز بمردم و ترغیب آنان باطاعت و فرمانبرداری) :

[۱] پس (از حمد و ثنای الهی) خداوند مُحمّد - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ - را بحقّ و راستی برانگیخت تا بندگانش

را از پرستش بتها باز داشته بعبادت و بندگی او وادارد ، و از پیروی شیطان منع کرده بفرمانبرداری او شوق دهد ، با قرآنی که آنرا (در همه آفاق) آشکار و محکم و استوار فرمود تا بندگان به پروردگارشان دانا شوند در حالیکه نادان بودند ، و باو اعتراف کنند پس از آنکه انکار داشتند ، و هستی او را اثبات نمایند بعد از آنکه باور نداشتند ۲ پس خود را در کتابش بایشان هویدا ساخت بآنچه از قدرت و توانائیش بآنها نشان داد بی آنکه او را ببینند (چنانکه در س ۲ ی ۱۶۴ میفرماید: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و سیر کشتی در دریا برای آنچه بمردم سود میرساند و در آبیکه خداوند از ابر فرو میفرستد پس زمین بسبب آن بعد از مردن و پژمردگی زنده و سبز و خرّم میگردد ، و در پراکنده کردن هر جنبنده ای در آن و در گردش بادها و ابری که میان آسمان و زمین نگاه داشته شده است هر آینه نشانه هائی است برای خردمندان و کسانیکه در آثار او تفکّر و اندیشه مینمایند) و (نیز در کتاب خود) آنان را از سطوت و شوکتش بیم داده ، ۳ و آنها را آگاه ساخت که چگونه بانواع عذاب تباه گردانید قومی را که نابود نمود ، و درو کرد بسختیها (از بین برد) گروهی را که داس خشم میان آنان انداخت (چنانکه در س ۲۹ ی ۳۴ میفرماید: إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ی ۳۵ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی براهل این شهر «قوم حضرت لوط عَلىٰ نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ» از آسمان عذاب فرستادیم بسبب اینکه فاسق بوده و نافرمانی کردند ، و نشانه آشکار از عذاب در آن شهر را باقی گذاشتیم برای گروهی که در آن تدبّر و تأمّل نمایند).

---

۴ وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَىٰ مِنَ الْحَقِّ ، وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ ، وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ !! ۵ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَٰلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ[4]، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ[5]، فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ[6]، فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ !! فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ، لِأَنَّ الضَّلَالَةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنِ اجْتَمَعَا[9]، فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ، كَأَنَّهُمْ أَئِمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ !! فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ، وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ[10]، وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَّلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلَّ مُثْلَةٍ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللهِ فِرْيَةً، وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ[11]، وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ، وَتَغَيُّبِ آجَالِهِمْ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةُ، وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ، وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنِّقْمَةُ .

---

[4] زود است که بعد از من بر شما روزگاری بیاید که چیزی در آن پنهانتر از حقّ و درستی نبوده، و آشکارتر از باطل و نادرستی و بیشتر از دروغ گفتن بر خدا و رسول او نباشد[5]، و نزد مردم آن زمان کالائی بیقدرتر از قرآن که از روی حقّ و راستی خوانده (و بدرستی تفسیر و تأویل آن بیان) شود نیست، و در رواجتر از آن هرگاه در معانی آن تحریف و تغییر دهند (و آنرا از روی

هوای نفس با اغراض باطله تطبیق نمایند) ۶ و در شهرها چیزی زشت تر از کار شایسته و زیباتر از کار بد نمیباشد ۷ پس حاملان قرآن (کسانیکه با آن آشنا بوده و اطلاع دارند) بآن بی اعتنا هستند (طبق دستورش رفتار نمیکنند) و حافظانش (کسانیکه آنرا از حفظ تلاوت مینمایند در موقع عمل) از یاد میبرند ۸ پس قرآن و اهل آن (ائمه هدی علیهم السلام و پیروانشان) در آنروز دور انداخته شده و در میان جمعیت نیستند (زیرا مردم آن روزگار بباطل روآورده از حق دور مانده اند ، و این اعراضشان در حکم طرد و نیستی آنها است) و این هر دو باهم در یک راه یار هستند (بدستور قرآن رفتار مینمایند) و کسی (از اهل آن روزگار) قرآن و اهلش را احترام نکرده نزد خود نگاه ندارد (چون با هوای نفس سازگار نیستند) پس قرآن و اهل آن در آنزمان (اگرچه بظاهر) در بین مردم بوده و با ایشان هستند ، و (در حقیقت) در میانشان نبوده و با آنها نمیباشند ، زیرا ضلالت و گمراهی با هدایت و رستگاری موافقت ندارد و اگرچه در یکجا باهم گرد آیند ۹ پس آن مردم (گمراه) دست بدست میدهند بر جدائی (از قرآن) و پراکنده میشوند از جماعت (پیروان قرآن) مانند اینکه ایشان پیشوایان قرآن هستند (زیرا طبق اغراض باطله و اندیشه های نادرست خود آنرا تفسیر و تأویل مینمایند) و قرآن پیشوای آنها نیست !! (که باید از آن متابعت و پیروی کنند) پس (چون قرآن را پشت سر انداخته بمفاد آن عمل نمیکنند) نزد ایشان باقی نمانده از آن مگر نام ، و نمیشناسند مگر خط و کتابت آنرا ۱۰ ، و پیش از این که اینزمان بیاید (بر اثر ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس) به نیکان انواع عذاب و سختی روا میداشتند ، و گفتار راست آنانرا بر خدا بهتان و دروغ میپنداشتند ، و پاداش کار شایسته را کیفر کار زشت میدهند (زیرا به پیروی از شهوات و خواهشهای نفس کارهای شایسته نیکان را ناشایسته پنداشته آنان را بقتل رسانده و آزار میدادند) ۱۱ و جز این نیست کسانیکه پیش از شما بودند بسبب آرزوهای دراز و نامعلومی مرگهاشان هلاک و معذب گشتند (بآرزوی بسیار وابسته و از مردن غافل بودند) تا اینکه مرگ ایشان را دریافت ، چنان مرگی که عذرخواهی از آن دور میمانده و دسترسی بتوبه و بازگشت (از کردار زشت) بآن نمیماند (مجال معذرت و توبه باقی نماند) و مصیبت و سختی (جان کندن و عذاب همیشگی) با آن همراه میباشد .

(۱۲) أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللّهَ وُفِّقَ، وَمَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلاً هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، فَإِنَّ جَارَ اللّهِ آمِنٌ، وَعَدُوَّهُ خَائِفٌ (۱۳) وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رِفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ (۱۴) فَلَا تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرَبِ، وَالْبَارِئِ مِنْ ذِي السَّقَمِ (۱۵) وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ (۱۶) فَالْتَمِسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ (۱۷) هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ (۱۸) لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ، وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.

---

(۱۲) ای مردم، کسیکه از خداوند پند و اندرز طلب کند (نصیحت پذیر بوده گفتار و کردارش طبق اوامر و نواهی خدا باشد بهر کار خیر و نیکوئی) مُوَفَّق گردد، و هر که گفتار او (قرآن کریم) را راهنمای خود قرار دهد براهیکه استوارترین راهها است هدایت شود (چنانکه خداوند سبحان در س ۱۷ ی ۹ میفرماید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ یعنی این قرآن بهدایت و راهنمائی مینماید براهیکه استوارترین راهها است) زیرا آشنای با خدا (کسیکه گفتار او را راهنمای خویش قرار داده از عذاب

همشکی) ایمن و آسوده است، و دشمن او (کسیکه گردن از زیر بار عبادت و بندگیش کشیده و در راه او قدم ننهاده) هراسان است [۱۳] و سزاوار نیست کسیکه عظمت و بزرگی خدا را شناخت (و دانست که او بر هر چیز قادر و توانا است) خود را بزرگ شمارد (از اوامر و نواهی او پیروی نماید) زیرا بلندی مقام و شایستگی اشخاصی که میدانند بزرگی خداوند متعال را حدّی نیست باینستکه در مقابل او متواضع و فروتن باشند (بآنچه دستور داده رفتار نمایند) و سلامتی (رهائی از عذاب) کسانیکه میدانند قدرت و توانائی او فوق هر توانائی است باین است که فرمان او برند [۱۴] پس از حق (و اهل آن یعنی زمامداران دین) دوری نکنید مانند شخص تندرست که از جرب دار، و شفا یافته که از بیمار دوری مینماید [۱۵] و بدانید هرگز براه راست (دین حق) پی نخواهید برد تا کسیرا که آنرا واگذاشته (از آن پیروی ننموده) بشناسید، و هرگز بعهد و پیمان قرآن وفا نمیکنید (بخدا و رسول ایمان نیاورید) تا کسیرا که نقض عهد کرده و پیمان شکسته (بآنها نگرویده) بشناسید، و هرگز بکتاب خدا چنگ نمیزنید (بدستور آن رفتار نمینمائید) تا کسیرا که آنرا دور انداخته (باحکام آن عمل ننموده) بشناسید [۱۶] پس (چون اشخاصیکه در راه راست قدم ننهاده و عهد و پیمان قرآن را شکسته و آنرا رها کرده اند شناختید و از آنها دوری و بیزاری جستید) راه راست و وفای بعهد و پیمان و کیفیّت وابسته شدن بقرآن را از اهل آن (ائمّهٔ هدی علیهم السّلام) درخواست نمائید، زیرا ایشان زنده دارندهٔ علم و دانش و میرانندهٔ جهل و نادانی هستند (بدلیل اینکه) [۱۷] آنانند کسانیکه حکم ایشان (احکام شرعیّه و تکالیف الهیّه که بیان فرموده‌ام) شما را آگاه میسازد از علم و دانائیشان، و خاموشی آنها (در جائیکه سخن نباید گفت) از (نیکوئی) گفتارشان، و ظاهرشان از باطنشان (برابری گفتار و کردارشان از درستی اعتقاد و راستی ایمانشان) [۱۸] مخالف دین نیستند (زیرا زمام آن بدست آنها بوده و معصوم و مبرّی از هر عیب و گناه میباشند) و در (هیچ حکم از احکام) آن با یکدیگر اختلاف ندارند (زیرا علوم آنان از یک سرچشمه که معدن رسالت باشد فرا گرفته شده است) پس دین دربارهٔ آنان گواهی است راستگو (یگانگی و عدم اختلاف آنها گواهی میدهد) و خاموشی است گویا (در حقیقت دین گویا است که حق با ایشان است و ایشان با حق هستند، اگر چه در ظاهر سخنی نمیگوید).

(۱۴۸) وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذِكْرِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ :

۱ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ ، وَ يَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ : لَا يَمُتَّانِ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلٍ ، وَ لَا يَمُدَّانِ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ !! ۲ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلُ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ ، وَ عَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ ۳ وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا ، وَ لَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا ۴ قَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ ؟ قَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ ، وَ قُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ ، وَ لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ ، وَ لِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ ۵ وَ اللَّهِ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ ، يَسْمَعُ النَّاعِيَ ، وَ يَحْضُرُ الْبَاكِيَ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است درباره اهل بصره (مذمّت طلحه و زبیر) :

۱ طلحه و زبیر هر یک امارت و حکومت بر مردم را برای خود امیدوار بوده و درخواست مینمایند، نه برای رفیقش (زیرا هر یک خلافت را برای خود دست و پا میکند، پس پیمان شکنی و یاغی شدنشان بر من چنانکه اظهار میکنند بطرفداری از دین و ایمان نیست، بلکه بجهت حبّ دنیا و شهوت جاه است، لذا در این جنگ و زد و خورد) بسوی خدا تقرّب نجُسته بریسمانی و برشته ای خود را با و نزدیک نمینمایند (عذر و بهانه ای ندارند که نزد حقتعالی برای ریختن خونهای ناحق حجّت و دلیل قرار دهند، و چون ایشان طرفدار دین نبوده خدا را در نظر ندارند) ۲ هر یک برای رفیق خود کینه در دل دارد که بهمین زودی پرده از روی کار برداشته کینه را آشکار خواهد ساخت (چنانکه چون وارد بصره شده بمکر، عثمان ابن حنیف را دستگیر کرده بسیاری از سپاه و نگهبانان بیت المال را کشتند،

برای پیشتازی باهم اختلاف نموده دشمنی ظاهر ساختند، تا اینکه عائشه میان آنها آشتی داد باین ترتیب که یکروز محمّد ابن طلحه پیشتاز باشد و یکروز عبدالله ابن زبیر، و دیگر هر یک از آنها از عائشه درخواست نمود که مردم باو سلام کرده و او را بامارت بشناسند، پس عائشه فرمان داد تا مردم بهر دو سلام کرده و ایشان را باهم بامارت بپذیرند، خلاصه از این گونه اختلافها میان آنها بسیار بود، و از اینرو امام علیه السّلام میفرماید:) ۳ سوگند بخدا اگر بآنچه که میخواهند دست یابند (بریاست و حکومت برسند) هر آینه هر یک جان دیگری را بگیرد، و هر کدام رفیقش را تباه و نابود سازد (اکنون که) ۴ گروه ستمگر (برای فتنه و آشوب) قیام کرده اند (ما نیز برای دفاع و جلوگیری آماده ایم) پس کجایند کسانیکه (نهی منکر نموده از خداوند) اجر و ثواب میطلبند (تا با ما کمک و یاری نمایند) که بتحقیق سنّتها (راههای هدایت و رستگاری) برای آنها آشکار است (همه میدانند) و این خبر پیش از این برای آنان بیان شده است (پیغمبر اکرم خبر داده که ناکثین که پیمان شکستند یعنی اصحاب جمل، طلحه و زبیر و پیروانشان، و قاسطین که ظلم و ستم روا داشتند یعنی معاویه و لشکر شام، و مارقین که از دین بیرون رفتند یعنی خوارج نهروان، با من جنگ کرده در راه ضلالت و گمراهی سیر خواهند نمود) و (از اینجهت نباید بسخنان ایشان «که کشتن عثمان را بهانه نقض بیعت قرار داده اند» گوش فرا داد، زیرا) برای هر گمراهی علّت و بهانه ای است و برای هر شکستن پیمانی شبهه ای (هر دلیل باطل و نادرستی ناگزیر آنستکه برای آن مردم را بشبهه اندازد و باطل را بصورت حق در آورده بهانه قرار دهد، و لیکن) ۵ سوگند بخدا من مانند کسی نیستم که آواز دست بر سر و رو و سینه زدن در ماتمها و خبر مرگ را از خبر دهنده بشنود و (باور نکند تا) بر سر گریه کننده حاضر شود (من کسی نیستم که بوقوع فتنه و آشوب علم داشته و آثارش را مشاهده نموده در صدد جلوگیری از آن بر نیایم تا آنرا آشکار ببینم، بلکه بمحض دیدن آثار فتنه و آشوب برای جلوگیری از آن خود را آماده مینمایم، خلاصه چون منظور طلحه و زبیر و پیروانشان از این سخنان نادرست برپا نمودن فتنه و آشوب است من نخواهم گذاشت آنها بمقصود خود برسند).

(۱۴۹) وَ مِنْ کَلامٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ

(قَبْلَ مَوْتِهِ:)

۱ أَیُّهَا النَّاسُ، کُلُّ امْرِئٍ لاقٍ ما یَفِرُّ مِنْهُ فی فِرارِهِ، وَالْأَجَلُ

مَساقُ النَّفسِ، وَالْهَرَبُ مِنهُ مُوافاتُهُ[1] كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيّامَ أَبْحَثُها عَن
مَكْنُونِ هٰذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللّٰهُ إِلّا إِخْفاءَهُ، هَيْهاتَ! عِلْمٌ مَخْزُونٌ،
أَمّا وَصِيَّتِي[2] فَاللّٰهَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَلا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هٰذَيْنِ
الْمِصْباحَيْنِ، وَخَلاكُمْ ذَمٌّ ما لَمْ تَشْرُدُوا[4] حَمَلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ
مَجْهُودَهُ، وَخَفَّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ، رَبٌّ رَحِيمٌ، وَدِينٌ قَوِيمٌ، وَإِمامٌ
عَلِيمٌ[5] أَنَا بِالْأَمْسِ صاحِبُكُمْ، وَأَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَداً
مُفارِقُكُمْ، غَفَرَ اللّٰهُ لِي وَلَكُمْ[6] إِنْ ثَبَتَتِ الْوَطْأَةُ فِي
هٰذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذاكَ، وَإِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ فَإِنّا كُنّا فِي أَفْياءِ أَغْصانٍ،
وَمَهَبِّ رِياحٍ، وَتَحْتَ ظِلِّ غَمامٍ، اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفَّقُها،
وَعَفا فِي الْأَرْضِ مَخَطُّها[7] وَإِنَّما كُنْتُ جاراً جاوَرَكُمْ بَدَنِي
أَيّاماً، وَسَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلاءً ساكِنَةً بَعْدَ حَراكٍ،
وَصامِتَةً بَعْدَ نُطُوقٍ، لِيَعِظْكُمْ هُدُوِّي وَخُفُوتُ إِطْراقِي
وَسُكُونُ أَطْرافِي، فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ
الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ[8] وَداعِي لَكُمْ وَداعُ امْرِئٍ
مُرْصِدٍ لِلتَّلاقِي، غَداً تَرَوْنَ أَيّامِي، وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَن

سَرَآئِرِي ، وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي ، وَقِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (پس از ضربت زدن ابن ملجم بر فرق آن بزرگوار و) پیش از وفاتش (در اینکه مرگ بهمه میرسد ، و توصیه به پیروی از خدا و رسول و خبر دادن از وفات خود) :

۱ ای مردم ، هر مردی در حین اینکه از مرگ میگریزد آنرا ملاقات میکند ، و مدت زندگانی میدان راندن جان است (و مقصد بسر رسیدن عمر و دریافتن مرگ) و فرار از مرگ نزدیک شدن بآن است (زیرا انسان برای فرار در صدد علاج بر میآید و حرکت و کوشش مینماید که آن خود موجب نابود کردن مدت زندگانی است و از دست دادن مدت زندگانی مستلزم رسیدن بمرگ است خلاصه مرگ دست رد بسینه هیچکس نمیگذارد ، نه حق و نه باطل) ۲ چه بسیار روزهائی را گذراندم که در باب این امر پنهان شده کنجکاوی مینمودم (در بی اعتنائی مردم بحق و مغلوبیت اهل آن و تسلط باطل و غلبه و توانائی پیروانش تحقیق و جستجو میکردم) پس (باین سر دست نیافتم ، و) خداوند نخواست مگر پنهان داشتن آنرا (از شما ، زیرا این امر از مسائل مشکله قضاء و قدر است و عقل و فهم شما کوتاه تر از آنست که آنرا درک نمائید . و نظیر این جمله در سخن پنجم آنحضرت است که فرمود : اَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَاضْطَرَبْتُمْ اَضْطِرَابَ اَلْاَرْشِيَةِ فِي اَلطَّوِيِّ اَلْبَعِيدَةِ يعنى سکوت من برای آنستکه فرو رفته ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آنچه را که میدانم شما مضطرب و لرزان میشوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف) چه دور است آگاه شدن بآن !! (زیرا) علمی است پنهان شده (و آشکار کردن آن برای هر کس سزاوار نیست) ۳ امّا وصیت و سفارش من (بشما) خدا است که چیزی را با او شریک قرار ندهید ، و محمّد صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که سنت (احکام) او را بیقدر و تباه نگردانید ، این دو ستون (توحید حقتعالی و شریعت پیغمبر اکرم) را بر پا نگاه دارید (زیرا بقاء اسلام و نظام امور مسلمانها در معاش و معاد بر توحید خداوند سبحان و پیروی از سنت حضرت رسول است) و بیفروزید این دو چراغ را (تا در تاریکیهای نادانی و گمراهی سرگردان نمانید) و بر شما توبیخ و سرزنشی نیست مادامیکه (از این دو) دور و پراکنده نشوید .

(و پیروی از دستور خدا و رسول را دشوار نشمارید ، چون) خداوند بهر مردی از شما باندازهٔ طاقت و توانائیش تکلیف فرموده و بنادانان تخفیف داده است (پس نادانان باندازهٔ دانایان مکلّف نیستند ، زیرا) پروردگار شما پروردگاری است مهربان ، و دین شما دینی است استوار (که کجی در آن راه ندارد) و پیشوای شما (پیغمبر اکرم و ائمّهٔ هدی علیهم السّلام) پیشوائی است (بجمیع احکام الهی) دانا ۵ من دیروز همراه و همنشین با شما بودم (با تندرستی و توانائی و دلیری بشما خدمت میکردم) و امروز برای شما عبرت و پند هستم (با اینهمه دلاوری و بزرگی از پا افتاده ام) و فردا از شما دوری گزیده جدا میشوم (میمیرم) خدا من و شما را بیامرزد (این جمله و غدا مفارقکم یعنی فردا از میان شما میروم ، صریح و آشکار در این است که آنحضرت زمان فوت خود بلکه همه چیز را میدانسته زیرا امام عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن است ، و مضمون این معنی را در خطبهٔ نود و دوّم هم بیان فرمود : فاسئلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید ، و شرح آن گذشت ، و نیز رجال و بزرگان علم و دانش از سنّی و شیعه اخبار غیبیّه از گذشته و آینده و زمان حاضر از آن بزرگوار و سائر ائمّهٔ هدی علیهم السّلام روایت نموده و بصحّت و درستی آنها تصدیق و اعتراف دارند) ۶ اگر جای پا نهادن در این لغزشگاه استوار باشد (در این دنیا زنده بمانم) پس (چون راضی بقضاء و قدر خدا هستم و نمیخواهم غیر از آنچه را که او خواسته) آن مراد و مطلوب شما است ، و اگر قدم بلغزد (مرگ مرا دریابد) پس ما بودیم در سایهٔ شاخه های درختان و در جای وزش بادها و در زیر سایهٔ ابر که در میان آسمان و زمین جمع شده و نابود گشته و نشانهٔ آن بادها در زمین از بین رفته (خلاصه اگر من مردم شگفتی نیست ، زیرا در دنیائی بوده ام که مانند این امور که بزودی فانی و نابود میگردند در آن بسیار بوده است . تردید در این دو جمله منافات ندارد با آنچه که در بارهٔ امام بیان کردیم که بگذشته و آینده و زمان حاضر عالم و دانا است ، زیرا این نوع سخنان از قبیل آنستکه عالم برای مصلحت خود را بصورت کسیکه در امری تردید دارد در آورد ، مانند آنکه خداوند در قرآن کریم س ۳ ی ۱۴۴ میفرماید : و ما محمّد الّا رسول قد خلت من قبله الرّسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی نیست محمّد مگر فرستاده ای که پیش از او پیغمبرهائی بوده و مردند ، پس آیا اگر این پیغمبر هم بمیرد یا در جنگ کشته شود شما بر پاشنه های خود بر میگردید یعنی کافر شده و جهاد را ترک میکنید ؟ و امّا پاسخ معترض باینکه

حفظ نفس عقلاً و شرعاً واجب است و جائز نیست کسی دانسته خود را بخطر اندازد ، و امیرالمؤمنین با اینکه میدانست ابن ملجم او را با شمشیر شهید خواهد نمود چرا آنشب بمسجد تشریف برد ؟ اینست که خداوند او را مخیّر فرمود بین بقاء و لقاء یعنی ماندن در دنیا و رفتن در جوار الهی ، پس آنحضرت لقاء را اختیار نمود ، چنانکه این معنی مضمون بعض روایاتست ، بنابراین حفظ نفس در همه جا واجب نیست و نباید در چنین موردی از عقل پیروی نمود در صورتیکه عقل هم در اینجا چنین حکومت نمیکند ، زیرا گریز از اجل حتمی و مقدّر ممکن نیست) ۷ و من همسایهٔ شما بودم و روزهائی بدنم همنشین شما بود و بزودی می بینید تنم را بی جان که پس از حرکت و جنبش آرام و پس از گفتار خاموش گردیده تا سکونت من و چشم پیش افکندنم و آرامی اعضایم برای شما پند باشد ، زیرا این حال برای عبرت گیرنده ها از هر گفتار بلیغ و سخن پذیرفته شده ای پند دهنده تر است ۸ وداع و جدائی من از شما مانند وداع و جدائی مردی است که یاران او برای ملاقات و دیدنش آماده اند (روز رستخیز در پیشگاه عدل الهی شما را ملاقات خواهم نمود) فردا یاد روزهای من می افتید (بعد از رفتن من از دنیا و بر سر کار آمدن بنی اُمیّه و دیگران قدر مرا خواهید دانست) و اندیشه های من برای شما آشکار میگردد (معلوم میشود که در این جنگها منظوری جز بدست آوردن رضا و خوشنودی خداوند متعال نداشتم) و پس از تهی شدن جای من و برپا ایستادن دیگری در آن مرا خواهید شناخت (چون از دنیا رفتم و دیگری مقام مرا غصب نمود و بهمه ظلم و ستم روا داشت ، قدر و منزلت و عدل و داد گستری و مهربانی من هویدا میگردد) .

(۱۵۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

يُومِئُ فِيهَا إِلَى الْمَلاحِمِ :

۱ وَأَخَذُوا يَمِيناً وَشِمالاً : طَعْناً فِي مَسالِكِ الْغَيِّ ، وَتَرْكاً لِمَذاهِبِ الرُّشْدِ ، فَلا تَسْتَعْجِلُوا ما هُوَ كائِنٌ مُرْصَدٌ ، وَلا تَسْتَبْطِئُوا ما يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِما إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ ،

وَمَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ غَدٍ ۲ يَا قَوْمِ هٰذَا إِبَّانُ وُرُودِ كُلِّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَلْعَةِ مَا لَا تَعْرِفُونَ ۳ أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رِبْقًا، وَيُعْتِقَ فِيهَا رِقًّا، وَيَصْدَعَ شَعْبًا، وَيَشْعَبَ صَدْعًا، فِي سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظَرَهُ، ثُمَّ لَيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحْذَ الْقَيْنِ النَّصْلَ، تُجْلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَيُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَيُغْبَقُونَ كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است که در آن بِفتنه و پیش آمد های سختی که

(بعد از آن بزرگوار) واقع شده است اِشاره میفرماید (و از غیبت امام زمان «عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ» خبر میدهد):

۱ (دنیا پرستان) گرفتند راههای گمراهی از راست و چپ و از راههای مستقیم هدایت و رستگاری چشم پوشیدند (در شاهراه قدم نهاده بر اثر آن فِتنه و فساد تولید گشته و بزیکان ظلم و ستم روا داشته و خونهای بناحق خواهند ریخت) پس (شنوندگان از این سخنان بشگفت آمده زمان پیدایش این پیش آمدها را از آنحضرت پرسش نمودند، فرمود:) شتاب نداشته باشید، تباهکاریهائیکه واقع خواهد شد و انتظار پیدایش آنها میرود و آنچه را که فردا میآید (بعد از این آشکار میشود) دیر مشارید که بسا شتاب کننده بچیزی چون آنرا دریابد آرزو کند که کاش بآن نرسیده بود (اگر فتنه های زمان بعد میدیدید آرزو میکردید که کاش در دنیا نبودید)، چنانکه ستمدیدگان

آن ایام چنین آرزو خواهند کرد) وچه بسیار نزدیک است امروز آثار فردا (رسیدن آن وقایع و نشانهای آن تباهکاریها از کردار مردم اینزمان هویدا است)[۲] ای گروه مردم این وقت، زمان آمدن هر موعودی است، وگاه نزدیک شدن دیدار فتنه هائی که از آن آگاه نیستید (اکنون که در اول اسلام دیگران حق مرا غصب کرده و هر نالائقی ادعای مقام خلافت مینماید، فتنه وفساد در سراسر عالم شروع شده، هرچه پیش برود در خواهید یافت آنچه را که بشما خبر میدهم)[۳] آگاه باشید کسیکه از ما (حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه) آن فتنه ها را دریابد، در تاریکی آن فسادها با چراغی روشن (بانور امامت وولایت) سیر میکند وبر رویه نیکان رفتار مینماید، تا در آن گرفتاریها بندی را بگشاید (گرفتار در ضلالت وگمراهی را نجات ورهائی دهد) واسیری را (از قید جهل ونادانی) آزاد کند، وجمعیت (گمراهی) را پراکنده سازد وپراکندگی (حق) را گرد آورد، در پنهانی از مردم که اثر ونشانه او را جوینده نمی بیند هرچند در پی او نظر افکند (هیچکس او را نخواهد دید اگرچه سعی وکوشش بسیار بکار برد مگر کسیکه لیاقت ملاقات داشته وحکمت الهیه بر آن قرار گیرد)[۴] پس گروهی در آن فتنه ها صیقلی میشوند (هدایت ورستگاری یافته برای پیروی از آن بزرگوار آماده هستند) مانند صیقل دادن آهنگر شمشیر را (بطوریکه) دیده های آنها بنور قرآن جلا داده، وتفسیر در گوشهاشان جا گرفته شود (در آیات قرآن تامل وتدبر کنند، وتفسیر را از اهلش می آموزند) ودر شب جام حکمت را بآنها بنوشانند بعد از اینکه در بامداد هم آشامیده باشند (اسباب سعادت ونیکبختی و علم وعمل برای آنان در آشکار ونهان آماده گردد). اَللّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ، وَأَرِنِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلاَمُ مَا يَأْمُلُونَ، وَفِي عَدُوِّهِمْ مَا يَحْذَرُونَ إِلهَ الْحَقِّ آمِينَ يَا ذَا الْجَلاَلِ وَالْإِكْرَامِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).

(مِنْهَا:)

وَطَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ، وَيَسْتَوْجِبُوا الْغِيَرَ، حَتَّى إِذَا اخْلَوْلَقَ الْأَجَلُ، وَاسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ، وَاشْتَالُوا

عَنْ لِقَاحِ حَرْبِهِمْ ۷ لَمْ يَمُنُّوا عَلَى اللّٰهِ بِالصَّبْرِ، وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ، حَتّٰى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَضَاءِ انْقِطَاعَ مُدَّةِ الْبَلَاءِ، حَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ ۸، وَدَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَاعِظِهِمْ ۹ حَتّٰى إِذَا قَبَضَ اللّٰهُ رَسُولَهُ «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَغَالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِجِ ۱۰ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ ۱۱ قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ، وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ، أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ.

قسمتی از این خطبه است (درباره مردم زمان جاهلیت و انتخاب پیغمبر اکرم):

(پیش از پیدایش دین مقدس اسلام ضلالت و گمراهی سراسر جهان را فرا گرفته بود و مردم به تباهکاری بسیار بپرداختند) ۵ و زمان (معصیت و نافرمانی) ایشان بطول انجامید تا عذاب و کیفر را (برای خود) کامل گردانند (چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۷۸ میفرماید: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا، وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ یعنی کسانیکه کافر شدند گمان نکنند که مهلت ما برای آنان بهتر است، بلکه آنان را مهلت میدهیم تا هر چه میتوانند معصیت و نافرمانی نمایند، و برای ایشان است عذاب رسوا کننده) و مستوجب پیش آمدهای سخت روزگار گردند، تا اینکه نزدیک شد زمان آن نهایت سر رسید،

و گروهی (از رؤساء و زمامدارانشان) به تباهکاریها دل بسته و از آن راحتی یافتند، و دستها را
با شمشیر بلند کردند تا آتش جنگ را بیفروزند (و مانند شتر ماده که برای آبستن شدن دُم بلند میکند
از هیچ کار زشتی پروا نداشتند، و گمان میکردند دنیا بهمین هرج و مرج باقی و برقرار خواهد ماند که ناگاه
پیغمبر اکرم مبعوث برسالت گشته برای کندن ریشه فساد در عالم از هیچگونه فداکاری دریغ ننمود، و اصحاب و
پیروان خویش را برای تبلیغ و ترویج از دین مقدّس اسلام طوری تربیت فرمود که[6]) شکیبائی (در جهاد و جنگیدن
با دشمنان) را بر خدا منّت ننهادند، و جانبازیشانرا در راه حق بزرگ نشمردند (عظمت و بزرگی
دین خدا را در نظر گرفته و برای پیشرفت آن خود را ناچیز دانسته از هرگونه فداکاری خودداری ننمودند) تا زمانی که
قضاء و قدر الهی بسر رسیدن زمان بلاء و سختی را ایجاب نمود (مسلمانان توانا شده و دینشان شهره آفاق
گردید[7]) شمشیر زدنشان (در جنگها) از روی بینائی بود (و برای ایمان بخدا و رسول نه از راه نادانی و
شهوت) و برای امر راهنما و پند دهنده شان (پیغمبر اکرم) بپروردگارشان نزدیک گشتند
[8](اوامر و نواهی آنحضرت را پیروی نموده رضا و خوشنودی خدا را بدست آوردند و بهمین منوال روزگار گذراندند)
تا زمانیکه خداوند رسول خود صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ را قبض روح فرمود، گروهی بقهقرا برگشتند (باوامر
و نواهی حضرت رسول پشت کرده دوباره براه ضلالت و گمراهی قدم نهادند) و راهها (ی گمراهی) آنانرا
هلاک ساخت (در دنیا به تباهکاری و در آخرت بعذاب همیشگی گرفتار شدند) و بر آراء و اندیشه های
نادرست خود اعتماد نمودند (احکام را از پیش خود نادرست بیان کرده و مردم را به پیروی از آن وادار
مینمودند[9]) و از غیر رحم و خویش (رسول اکرم) متابعت نمودند (برای شهوترانی و دنیاپرستی
امام عَلَیهِ السَّلامُ را خانه نشین کرده دیگرانرا که لائق خلافت نبوده روی کار آوردند) و از سبب (وسیله
هدایت و رستگاری یعنی اهل بیت حضرت رسول) که مأمور بدوستی آن بودند، دوری کردند
(در قرآن کریم س (۴۲) ی (۲۳) میفرماید: قُل لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربی
یعنی بگو من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد نمیخواهم مگر دوست داشتن خویشان را. ابن عبّاس فرموده که بعد از
نزول این آیه اصحاب گفتند: یا رسول الله خویشان شما که آنها را دوست باید داشت کیستند؟ فرمود:
علی و فاطمه و دو پسر ایشان حسن و حسین. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه در اینجا میگوید: این جمله
وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِی أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ اشاره است بفرمایش پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: خَلَّفتُ

فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلَانِ مَمْدُودَانِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يعنى دو چيز گرانبها ميان شما باقى گذاشتم يكى كتاب خدا و ديگرى خويشان و اهل بيتم كه دو ريسمان كشيده شده اند از آسمان بزمين يعنى اين دو چيز اهل عالم را هادى و راهنما هستند كه از هم جدا نميشوند تا اينكه بر سر حوض در بهشت بر من وارد شوند . پس چون پيغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در اينجا كتاب خدا و اهل بيتش را حَبْلَانِ يعنى دو ريسمان فرموده ، امير المؤمنين هم از اهل بيت بلفظ سَبَب تعبير نموده و سَبَب در لغت بمعنى ريسمان است) و ساختمان (دين و ايمان) را از بنياد استوارش انتقال داده آنرا در جائيكه سزاوار نبود ساختند (امام را كه پيغمبر اكرم از جانب خداوند متعال بخلافت تعيين فرموده عقب زده و اشخاص نالايق را روى كار آوردند) ايشان كانهاى هر معصيت و گناه و درهاى هر وارد شده بسختى و نادانى هستند (پس هر كه باطل و نادرستى اراده كند از آنها پيروى مينمايد ، زيرا ايشان درهاى ضلالت و گمراهى و فتنه و فساد و اختلال امور دين و دنيا بودند) [۱۰] در حيرت و سرگردانى (چون موج دريا) رفت و آمد داشتند (زيرا از حق دست كشيده پيرو پيشواى دين نبودند) و در بيهوشى (جهل و نادانى) بروش پيروان فرعون (از عذاب و كيفر كردار خود) غافل بودند (چنانكه فرعونيان به بنى اسرائيل ظلم و ستم روا داشته با حضرت موسى كه آنها را بسوى خدا دعوت ميفرمود دشمنى كردند ، و در دنيا و آخرت بعذاب الهى مبتلى گشتند ، ايشان هم از پيشوايان هدايت و رستگارى پيروى نكرده و بسختى كيفر را ازياد بردند) بعضى از آخرت چشم پوشيده بدنيا متوجّه شدند (مانند خلفاء) و برخى از دين دست كشيده (و از هدايت و رستگارى) جدا گشتند (مانند بنى اميّه) .

(۱۵۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[۱] وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ الشَّيْطَانِ وَمَزَاجِرِهِ ، وَالْاِعْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَمَخَاتِلِهِ [۲] وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَنَجِيبُهُ وَصَفْوَتُهُ ، لَا يُوَازَى فَضْلُهُ ، وَلَا يُجْبَرُ فَقْدُهُ [۳] أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ

بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَالْجَهَالَةِ الْغَالِبَةِ، وَالْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ، وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَيَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ، يَحْيَوْنَ عَلَى فَتْرَةٍ، وَيَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ [۴] ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ أَغْرَاضُ بَلَايَا قَدِ اقْتَرَبَتْ، فَاتَّقُوا سَكَرَاتِ النِّعْمَةِ، وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ النِّقْمَةِ، وَتَثَبَّتُوا فِي قَتَامِ الْعِشْوَةِ وَاعْوِجَاجِ الْفِتْنَةِ، عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا، وَانْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَدَارِ رَحَاهَا [۵] تَبْدُو فِي مَدَارِجَ خَفِيَّةٍ، وَتَؤُولُ إِلَى فَظَاعَةٍ جَلِيَّةٍ، شِبَابُهَا كَشِبَابِ الْغُلَامِ، وَآثَارُهَا كَآثَارِ السِّلَامِ [۶] تَتَوَارَثُهَا الظَّلَمَةُ بِالْعُهُودِ، أَوَّلُهُمْ قَائِدٌ لِآخِرِهِمْ، وَآخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوَّلِهِمْ، يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ، وَيَتَكَالَبُونَ عَلَى جِيفَةٍ مُرِيحَةٍ [۷] وَعَنْ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ الْمَتْبُوعِ، وَالْقَائِدُ مِنَ الْمَقُودِ، فَيَتَزَايَلُونَ بِالْبَغْضَاءِ، وَيَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللِّقَاءِ [۸] ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ، وَالْقَاصِمَةِ الزَّحُوفِ، فَتَزِيغُ قُلُوبٌ بَعْدَ اسْتِقَامَةٍ، وَتَضِلُّ رِجَالٌ بَعْدَ سَلَامَةٍ، وَتَخْتَلِفُ الْأَهْوَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْآرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا [۹] مَنْ أَشْرَفَ لَهَا قَصَمَتْهُ، وَمَنْ سَعَى فِيهَا حَطَمَتْهُ، يَتَكَادَمُونَ فِيهَا تَكَادُمَ الْحُمُرِ فِي الْعَانَةِ [۱۰] قَدِ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ،

وَعَمِیَ وَجْهُ الْأَمْرِ، تَغِیضُ فِیهَا الْحِکْمَةُ، وَتَنْطِقُ فِیهَا الظَّلَمَةُ، وَتَدُقُّ[11] أَهْلَ الْبَدْوِ بِمِسْحَلِهَا، وَتَرُضُّهُمْ بِکَلْکَلِهَا، یَضِیعُ فِی غُبَارِهَا الْوُحْدَانُ، وَیَهْلِکُ فِی طَرِیقِهَا الرُّکْبَانُ[12]، تَرِدُ بِمُرِّ الْقَضَاءِ، وَتَحْلُبُ عَبِیطَ الدِّمَاءِ، وَتَثْلِمُ مَنَارَ الدِّینِ وَتَنْقُضُ عَقْدَ الْیَقِینِ[13]، تَهْرُبُ مِنْهَا الْأَکْیَاسُ، وَتُدَبِّرُهَا الْأَرْجَاسُ، مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ، کَاشِفَةٌ عَنْ سَاقٍ[14]، تُقْطَعُ فِیهَا الْأَرْحَامُ، وَیُفَارَقُ عَلَیْهَا الْإِسْلَامُ، بَرِیُّهَا سَقِیمٌ، وَظَاعِنُهَا مُقِیمٌ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (در مدح حضرت رسول و پند دادن بعرب و خبر دادن از پیش آمدهای سخت):

[1] از خداوند یاری میطلبم بر جاهائیکه شیطان را دور ساخته و او را باز میدارد (در هنگام عبادت و بندگی و انجام کارهای شایسته که جلوگیر از پیروی شیطان است از پروردگار توفیق میخواهم) و به نیفتادن در دامها و فریبهای او (خواهشهای نفس و جلوه گری دنیا) کمک میجویم[2] و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده و پسندیده و برگزیده او است، فضل و بزرگواری او را برابر نیست، و نبودنش را چیزی جبران نمیکند (اهل)[3] شهرها بعد از گمراهی تاریک (پرستیدن بت و نادانی بسیار و درشتی و بدخوئی در معاشرت (سخت دلی و خونریزی) به (نور هدایت و راهنمائی) او روشن شدند، و حال آنکه مردم (پیش از بعثت آنحضرت) حرام و ناشایسته را حلال دانسته و عالم و دانا را خوار میشمردند، و در زمان نبودن پیغمبری (که آنان را براه راست هدایت کند) زندگی نموده و بر تاریکی (کفر و گمراهی) میمردند[4] پس شما ای گروه عرب نشانه های

(تیر) بلاها (فساد و تباهکاریها) هستید که (پیدایش آنها) نزدیک است، پس از غفلتها و مستی نعمت (که موجب زوال و نابودی آنست) بپرهیزید (بدین خود اهمیت دهید تا بیچاره نشوید) و از سختیهای کیفر (بی اعتنائی بدین) حذر کنید، و درنگ نمائید در غبار و تاریکی شبهه (اشتباه باطل بحق) و کجی و ناهمواری (راه) فتنه هنگام پیدایش و آشکار شدن نهان و نصب قطب و گردش آسیای آن (بی فکر و اندیشه در امر مشتبه و مقدمه فتنه و فساد اقدام نمائید، زیرا) ۵ فتنه و تباهکاری، در راههای پنهانی آشکار میشود و زشتی و رسوائی بار میآورد (امر مشتبه موجب فتنه در ابتداء اندک است و کم کم بسیار میشود) نمو و افزونی آن مانند نمو جوان است (که بتدریج توانا میگردد) و نشانه های آن مانند نشانه های سنگ است (که بهر چه زده شود شکسته و خرد میکند) ۶ ستمگران با پیمانی که هر یک برای دیگری میگیرند (و درباره او سفارش مینمایند) آن فتنه را ارث میبرند، اول ایشان پیشوای آخرشان هستند (که آنها را براه ضلالت و گمراهی میبرند) و آخرشان (در ستمگری به نیکان) پیرو اولشان میباشند، در (بدست آوردن) دنیای فرومایه میل و رغبت داشته از یکدیگر سبقت میگیرند، و بر سر مردار گندیده بدبو حرص زیاد ورزیده باهم دشمنی میکنند ۷ و پس از زمان اندکی پیرو از پیشوا و پیشوا از پیرو بیزاری میجوید، پس بدشمنی از هم پراکنده میشوند، و هنگام ملاقات یکی دیگری را لعن کرده دشنام میدهد (حاج شیخ عبدالله مامقانی - رحمه الله - در کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال نقل فرموده که معاویة ابن یزید ابن معاویه بعد از پدرش چون بمسند خلافت نشسته بمنبر رفت و پدر و جد خود را لعن کرده دشنام داد و از آنها و رفتارشان بیزاری جست، مادرش گفت: ای پسر کاش تو بشکل خون در کهنه مانده بودی، گفت: مادر من همان را دوست میداشتم ۰) ۸ پس بعد از این فتنه مقدمات فتنه سختتری پیش آید که شکننده و باشتاب است (مردم در آن بسیار پریشان و تباه میگردند) پس دلها بعد از استواری بگمراهی و تنگی مایل میگردد، و مردها بعد از سلامتی گمراه میشوند، و هنگام رو آوردن آن فتنه خواهشها ناجور گردد، زمان پیدایش آن، اندیشه ها (ی درست به نادرست) اشتباه شود (پس نادان در آن سرگردان ماند) ۹ هر که در صدد دفع آن برآید فتنه او را شکسته تباه گرداند، و هر که را در (خاموش کردن) آن سعی و کوشش کند خورد کرده نابود سازد،

درآن فتنه مردم مانند خرهای وحشی در گله یکدیگر را گاز گرفته آزار رسانند [۱۰] ریسمان متصل (قواعد دین و احکام شرعیّه) گسیخته شود، و روی کار پوشیده گردد (راه رستگاری ناپیدا شود) درآن فتنه (بجهت سکوت علماء و توانا نبودن بر سخن گفتن) علم و دانائی کاسته گردد، و ستمگران گویا شوند [۱۱] و آن فتنه بیابان نشینان را با آهن لجام خود بکوبد و با سینه اش آنها را خورد کند (تباهکاری همه جا را فرا گیرد)، مانند اسب سرکشی که شخص را زیر پا گرفته بروی او افتد تا هلاکش سازد) در غبار و گرد (آثار و نشانه) آن فتنه تنها روندگان (فضلاء و دانشمندان) تباه شوند (از بین بروند) و سواران (دلیران و توانایان) در راه (جلوگیری از) آن هلاک گردند (کشته شوند، خلاصه کمتر کسی از آن فتنه رهائی یابد) [۱۲] آن فتنه با تلخی قضاء (سختترین حکم الهی) وارد گشته خونهای تازه و پاکیزه را بدوشد (خونریزی بسیار شود) و در نشانه دین (احکام شرعیّه) رخنه کند (بطوریکه طبق قوانین شرع رفتار نکنند) و پیمان یقین (عقائد حقّه) را در هم شکند (آنها را تغییر دهد) [۱۳] خردمندان دوراندیش از آن بگریزند، و پلیدان و بدخواهان فکر و اندیشه بکار برده درآن راه قدم نهند، با رعد و برق (غوغا و آشوب) باشد (یا آنکه صدای شمشیرها هنگام بیرون کشیدن از غلاف و خونریزی در همه جا آشکار باشد) بسیار سخت و باشتاب است (مانند شخص دامن بکمر زده شتابان در کار) [۱۴] خویشان و نزدیکان درآن از هم جدا گردند، و دین اسلام از آن دوری و مفارقت نماید (چون جریان بر خلاف قواعد دین است) بیزار از آن (کسیکه از معاصی و آشوب دور باشد) بیمار است (بانواع سختی گرفتار) و کوچ کننده (که بخواهد از آن بگریزد) مانده است (نجات و رهائی ندارد).

مِنْهَا:

[۱۵] بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ، وَخَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتِلُونَ بِعَقْدِ الْأَيْمَانِ وَبِغُرُورِ الْإِيمَانِ، [۱۶] فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَأَعْلَامَ الْبِدَعِ، وَالْزَمُوا مَا عُقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَبُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ، [۱۷]

وَاقْدَمُوا عَلَى اللهِ مَظْلُومِينَ ، وَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ ، وَ اتَّقُوا مَدَارِجَ الشَّيْطَانِ ، وَمَهَابِطَ الْعُدْوَانِ [۱۸] وَلَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لُعَقَ الْحَرَامِ ، فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ مَنْ حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ ، وَسَهَّلَ لَكُمْ سَبِيلَ الطَّاعَةِ .

قسمتی از این خطبه است (در چگونگی حال مؤمنین و نیکان در آخر الزمان) :

[۱۵] بعضی (از مؤمنین) کشته شده و خونش هدر میرود ، و برخی از آنان (از ستمگران) ترسیده و پناه میطلبد ، بسوگندها و فریب دادن (بتظاهر) ایمان (منافقین و مردم دورو) گول میخورند (شیادها با سوگند دروغ و اظهار ایمان آنان را ایمن گردانیده بالأخره بهلاکت سوقشان میدهند) [۱۶] پس (اگر خواسته باشید در آن زمان از عذاب الهی برهید) پرچم و نشانه های فتنه ها و بدعتها نباشید (عامل تباهکاریها نبوده و احکامی در دین احداث ننمائید) و از آنچه ریسمان جماعت بآن بسته شده و پایه های طاعت و بندگی بر آن بنا گردیده (دین مقدس اسلام) دست برندارید [۱۷] و متمسک برخدا وارد شوید نه ستمگر (روز رستخیز که برای حساب بازپرسی زنده میشوید ، ستمدیده باشید ، نه ستمگر ، پس در دنیا بکسی ستم روا ندارید ، زیرا ظلم عقلاً و شرعاً کار زشتی است و ستمگر ملعون و گرفتار عذاب جاوید است) و از راهها (دامها و فریبها) ی شیطان و مکانهای ظلم و ستم بپرهیزید [۱۸] و لقمه های حرام را (اگر چه اندک باشد) در شکمهاتان داخل نکنید ، زیرا در نظر خداوندی هستید که گناه را بر شما حرام نموده (بجزئیات احوال شما دانا بوده بر کردارتان گواه) است و راه طاعت و بندگی را برایتان آسان فرموده (در هیچیک از احکام سخت نگرفته) است .

(۱۵۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الدَّالِّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ ، وَبِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلَى

أَزَلِيَّتِهِ ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ[۲] لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ ، لِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ[۳] الْأَحَدِ لَا بِتَأْوِيلِ عَدَدٍ ، وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصَبٍ ، وَالسَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ ، وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ ، وَالشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ ، وَالْبَائِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ ، وَالظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيَةٍ ، وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ[۴] بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةِ عَلَيْهَا ، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ[۵] مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ ، وَمَنْ قَالَ كَيْفَ ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ ، وَمَنْ قَالَ أَيْنَ ؟ فَقَدْ حَيَّزَهُ[۶] عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبَ ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورَ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در توحید و صفات خداوند) :

[۱] سپاس خدائی را سزا است که بوسیلهٔ آفریده هایش بر وجود و هستی خویش راهنما است (زیرا هر مخلوقی ممکن است و ممکن بخودی خود دارای وجود و هستی نمیگردد ، پس هویدا است که او را خالق و آفریده ای میباشد) و بحدوث و نو پیدا شدن آفریده هایش بر ازلی بودن و ابتدا نداشتن خود دلیل است (زیرا ایجاد کننده اگر ازلی و قدیم نبوده حادث باشد بایجاد کنندهٔ دیگری نیازمند بوده نمیتواند مبدأ ایجاد باشد) و بشبیه بودن آفریده ها بایکدیگر نشان میدهد بر اینکه مانندی برای او نیست (زیرا اجسام در جسمیت باهم شریکند ، پس اگر شبیهی از آنها برای او بود او هم جسم بود و جسمیت از لوازم

اِمکان است واِمکان در واجب روا نبود) ۲ حواسّش، بکُنه او پی نبرد (زیرا قُوای مُدرِکه = خواه مادّیه باشد که حسیّات و وهمیّات را درک میکند و خواه عقلیه که عقلیّات و فکریّات را در مییابد = تنها اجسام را درک مینماید و خداوند جسم نیست تا بوسیلهٔ حواسّ درک شود) و پوشنده‌ها او را نمی‌پوشاند (زیرا پوشاندن از لوازم جسمیّت است و اینکه در بعضی از احادیث وارد شده که خداوند از عقول محجوب است چنانکه از دیده‌ها مستور، و مقرّبین از فرشتگان آسمانها او را میطلبند چنانکه شما او را میطلبید • با فرمایش امام علیه السّلام منافات ندارد، زیرا مراد از احتجاب حقتعالی از عقلها و دیده‌ها نه آنستکه بین او و خلائق حجاب جسمانی باشد که مانع از ادراک و وصول بسوی او است، بلکه مراد از احتجاب او از ایشان از جهت قصور اشخاص و کوتاهی عقلها و قوای آنان و کمال ذات و شدّت نور و بسیاری ظهور خداوند سبحان است، پس بسیاری ظهور و پیدایش موجب احتجاب و پنهانی او گردیده) بجهت فرق بین آفریننده و آفریده شده، و بین تعیین کنندهٔ حدّ و نهایت و تعیین کرده شده و محدود، و بین پروردگار و پرورده (پس آفریده شدن و ناپیدا گردیدن و برابر و مانند یکدیگر بودن و درک شدن بحواسّ و پوشیده شدن از لوازم مصنوع است، و آفریننده و همیشگی و بی مانند بودن و درک نشدن بحواسّ و پوشیده نشدن از صفات خالق باشد، پس هرگاه صفات مصنوع در صانع و یا صفات صانع در مصنوع باشد، در حدوث «که مستلزم اِمکان و آن مستلزم حاجت و نیازمندی بدیگری است» برابر و مانند یکدیگر شده فرقی بین‌شان نیست و این باطل و نادرست است، و سپاس خداوندی را که ۳) یکی است، نه آن یک که در عدد بحساب میآید (و شمرده میشود، یعنی واحد حقیقی و یکتا است که دوّمی برای او تصوّر نمیتوان کرد، نه واحد عددی که مبدء و جزء کثیر است، چنانکه در شرح خطبهٔ شصت و چهارم باین نکته اشاره شد) آفریننده است نه با حرکت و رنج بردن (زیرا حرکت و تغیّر از خواصّ اِمکان است و در واجب ممتنع میباشد) و شنوا و بینا است نه با آلت گوش و برگرداندن حدقهٔ چشم (زیرا آلت مستلزم احتیاج و نیازمندی است) و حاضر است نه بملاقات و قرب مکان) و جدا است نه بدوری راه (بلکه بذاته مغایر هر چیز است، زیرا او در غایت کمال و ماسوای او در نهایت نقصانند) و آشکار است (بآثار قدرت) نه با دیدن، و پنهان است (کُنه ذاتش) نه بلطافت (و بسبب کوچکی حجم و شفّاف بودن جرم) ۴) جدا است از اشیاء بغلبه و استیلاء و قدرت و توانائی بر (بود و نابود کردن) آنها (چنانکه لائق شأن واجب همین است) و اشیاء از او جدا هستند بفروتنی برای او و بازگشت بسویش ۵) کسیکه او را (بصفات

زائدہ بر ذات) وصف نماید ، اورا محدود دانستہ (مکانی برایش تعیین نمودہ) وکسیکہ اورا محدود دانست ، پس اورا بشمار آورد (در عداد معدودات درآوردہ) وکسیکہ اورا بشمار آورد (بدء و جزء گیر دانست) ازلی بودن اورا ابطال نمودہ است ، وکسیکہ بگوید چگونہ است ؟ خواستہ اورا (بصفات زائدہ بر ذات) وصف کند ، وکسیکہ بگوید کجا است ؟ مکان برای او قرار دادہ است ۶ دانا و پروردگار و توانا بودہ آنگاہ کہ معلوم و پروردہ شدہ و مقدوری نبودہ (زیرا ذات او عین کمالات است ، پس ازلاً و ابداً دانا و پروردگار و توانا میباشد) .

مِنْهَا :

۷ قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ ، وَلَمَعَ لاَمِعٌ ، وَلاَحَ لاَئِحٌ ، وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ ، وَاسْتَبْدَلَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ قَوْماً ، وَبِيَوْمٍ يَوْماً ، وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ ۸ وَإِنَّمَا الأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللّٰهِ عَلَى خَلْقِهِ ، وَعُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ ، لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ ، وَلاَ يَدْخُلُ النَّارَ إِلاَّ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ .

۹ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالإِسْلاَمِ ، وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ ، وَذٰلِكَ لأَنَّهُ اسْمُ سَلاَمَةٍ وَجِمَاعُ كَرَامَةٍ ۱۰ اصْطَفَى اللّٰهُ تَعَالَى مَنْهَجَهُ ، وَبَيَّنَ حُجَجَهُ ، مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَبَاطِنِ حِكَمٍ ۱۱ لاَ تَفْنَى غَرَائِبُهُ ، وَلاَ تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ ، فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ ۱۲ لاَ تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلاَّ بِمَفَاتِيحِهِ ، وَلاَ تُكْشَفُ

الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ[۱۳]، قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ، وَأَرْعَى مَرْعَاهُ، فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفِي، وَكِفَايَةُ الْمُكْتَفِي.

قسمتی از این خطبه است (درباره انتقال خلافت بآن بزرگوار و ستودن ائمه هدی و اندرز بردم):

(آگاه باشید)[۷] خورشید (خلافت امام علیه السلام بر حسب ظاهر) طلوع کرد و آشکار شد و درخشنده (حق و عدالت) درخشید، و ظاهر شونده (آثار فتنه و جنگها که در زمان عثمان روی داد) هویدا گردید، و انحراف و کجی (نادانی و گمراهی) مستقیم و راست شد (از بین رفت) و خداوند گروهی (خلفاء و همراهانشان) را بگروهی (امام علیه السلام و پیروانش) و روزی را بروزی تبدیل فرمود، و ما انتظار تغییر اوضاع و گردش روزگار را (برای ترویج دین اسلام) داشتیم مانند قحطی کشیده و خشکسالی دیده که منتظر باران است (چشم براه داشتیم که ایام نادانی و گمراهی بگذرد و روزگار هدایت و رستگاری برسد)[۸] و (امام بحق بایستی که بامور امت قیام نماید، و بر امت واجب است که دوستی و پیروی از ایشان کند، زیرا) پیشوایان (ائمه اثنی عشر علیهم السلام) برای (راهنمائی) خلائق پیرو (امر و نهی) خداوند بوده و او را به بندگانش میشناسانند (بوسیله آنان خداوند شناخته و پرستیده میشود، پس از این جهت) داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه آنها را بشناسد (معتقد باشد که خلفاء بر حق و جانشینان پیغمبر اکرم امیر المؤمنین و یازده فرزند آن بزرگوار هستند، و دوستدار آنان باشد) و ایشان هم او را بشناسند (که مطیع و پیرو آنها است، پس بنا بر این اگر کسی آنان را دوست داشته و باور دارد که خلفاء بر حق هستند و از آنها اطاعت و پیروی نکند، ایشان او را نشناخته و از این دوستی و اعتقاد سودی بدست نمی آورد) و داخل بهشت نمیشود مگر آنکه پیش از رفتن از دنیا توبه نماید یعنی کاملاً آنها را بشناسد و آنها هم در قیامت باذن و فرمان خداوند متعال او را همراهی و شفاعت فرمایند، و مؤید این معنی است فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده: حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ

کَمٰا تَأکُلُ النّارُ الحَطَبَ یعنی دوستی علی ابن ابیطالب بدیهارا نابود میسازد چنانکه آتش هیزم را از بین ببرد) و داخل آتش نمیشود مگر کسیکه منکر آنان باشد و ایشان هم (بسبب عداوت و دشمنیش) اورا از آن خویش ندانند (زیرا اعتقاد بولایت - یعنی شناختن ائمهٔ هدی و اعتراف بامامت شان و باینکه هر یک از این دوازده تن علیهم السلام مفترض الطاعة هستند - بزرگترین رکن و پایهٔ ایمان و شرط قبول شدن اعمال است و بدون آن هیچیک از عبادات سودی ندارد ، زیرا رفتن بهشت ممکن نیست مگر کسی را که پیرو شریعت باشد و پیروی از شریعت ممکن نیست مگر کسی را که با آن آشنا بوده و کیفیت عمل بر طبق آنرا بداند و این ممکن نیست مگر آنکه از قول صاحب شریعت اخذ شده باشد و این ممکن نیست مگر آنگاه که شخص امام و پیشوای خود را بشناسد تا بیان صاحب شریعت را از او بیاموزد . و امّا کسیکه آنانرا نشناسد ولیکن ایشان بسبب پاک طینتی یا بجهة اینکه رفتارش طبق منظور آنهاست او را منکر نباشند ، داخل آتش نمیشود ، زیرا چنین شخصی بالأخره بتوبه موفق شده بوسیله ای ایشانرا خواهد شناخت . پس از این امام علیه السلام دربارهٔ اینکه اسلام بزرگترین نعمت خداوند است میفرماید :)

۹ خداوند شما را باسلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن (از پلیدی کفر و شرک) پاکیزه و لائق گرداند و این برای آنست که نام اسلام سلامتی (از فتنه و فساد و گرفتاری دنیا و عذاب آخرت) است و بزرگی و سرافرازی را در بر دارد ۱۰ خداوند متعال راه آنرا (شریعت محمّدیه را از سائر دینها و شرائع پیغمبران) ممتاز ساخت (و آنرا ناسخ ادیان قرار داده تا انقراض عالم باقی نهاد) و دلائل (حقیقت) آنرا که عبارت است از علم ظاهر (قرآن و سنّت) و حکمت باطنه (عقل) آشکار نمود ۱۱ شگفتیهای آن (آثار و نشانه هایش که خردمندان و دانایان را بشگفت آورد) نابود نمیگردد و از بین نمیرود ، بارانهای بهاری نعمتهای آن موجود است (که دلهای مرده را خرّم گرداند و بر اثر آن مسلمانها بسیادت و سعادت میرسند) و چراغهای تاریکیها (ائمهٔ هدی علیهم السلام) در آن یافت میشود ، ۱۲ (درِ) نیکوئیها گشوده نمیشود (آسایش و بزرگواری دنیا و بهشت جاوید بدست نیاید) مگر بکلیدهای آن (پیروی از احکامش) و تاریکیها (ی ضلالت و گمراهی) از بین نمیرود مگر بچراغهای آن (عمل نمودن بآنچه که پیشوایان واقعی دین دستور داده اند) ۱۳ خداوند از محرّمات آن منع نمود ، و چراگاه آنرا روا نمود (از مباحات آن یعنی آنچه حلال است قدغن و جلوگیری نفرمود) در آنست شفاء

وبهبودی آنکه شفا طلبد (از بیماریهای نادانی وگمراهی) وبی نیازی آنکه بی نیازی (از هرچیز در دنیا وآخرت) درخواست نماید (پیرو دین مقدس اسلام از بیماری ضلالت وگمراهی بهبودی یافته واز سعادت دنیا وآخرت محروم نمیماند).

مِنْهَا:

۱۴ وَهُوَ فِي مُهْلَةٍ مِنَ اللهِ يَهْوِي مَعَ الْغَافِلِينَ، وَيَغْدُو مَعَ الْمُذْنِبِينَ، بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ، وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ.

قسمتی از این خطبه است (در وصف کسیکه در راه ضلالت وگمراهی سرگردان است):

۱۴ وآن کس گمراه را خداوند مهلت داده اجلش را بتأخیر انداخته در راه غفلت داران (که عذاب الهی را در نظر ندارند) قدم مینهد وبا گناهکاران شب را بصبح میرساند بدون (آنکه سیر کند در) راهی که او را بمقصود رساند، وبی (آنکه پیروی نماید از) پیشوائی که او را بسعادت کشاند.

مِنْهَا:

۱۵ حَتَّى إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَاسْتَخْرَجَهُمْ مِنْ جَلَابِيبِ غَفْلَتِهِمْ، اسْتَقْبَلُوا مُدْبِراً، وَاسْتَدْبَرُوا مُقْبِلاً، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطَرِهِمْ ۱۶ وَإِنِّي أُحَذِّرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ، فَلْيَنْتَفِعِ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ،

وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ ، وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ [۱۷] ثُمَّ سَلَكَ جَدَداً وَاضِحاً يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي ، وَالضَّلاَلَ فِي الْمَغَاوِي ، وَلاَ يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغُوَاةَ : بِتَعَسُّفٍ فِي حَقٍّ ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِّنْ صِدْقٍ [۱۸] فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ ، وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ ! وَاخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ [۱۹] وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِمَّا لاَ بُدَّ مِنْهُ ، وَلاَ مَحِيصَ عَنْهُ ، وَخَالِفْ مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ إِلَى غَيْرِهِ ، وَدَعْهُ وَمَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ [۲۰] وَضَعْ فَخْرَكَ ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ ، وَاذْكُرْ قَبْرَكَ ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمَرَّكَ [۲۱] وَكَمَا تَدِينُ تُدَانُ ، وَكَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ ، وَمَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَداً ، فَامْهَدْ لِقَدَمِكَ ، وَقَدِّمْ لِيَوْمِكَ [۲۲] فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ ، وَالْجِدَّ الْجِدَّ أَيُّهَا الْغَافِلُ (وَلاَ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ) :

[۲۳] إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ اللهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ ، وَلَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ ، أَنَّهُ لاَ يَنْفَعُ عَبْداً - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ - أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا لاَقِياً رَبَّهُ بِخَصْلَةٍ مِنْ هٰذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا : أَنْ يُشْرِكَ بِاللهِ

فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلاَكِ نَفْسٍ، أَوْ يَعُرَّ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِيَ فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ[۲۴]، اعْقِلْ ذٰلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ:

إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بُطُونُهَا، وَإِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا، وَإِنَّ النِّسَاءَ هَمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْفَسَادُ فِيهَا، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُشْفِقُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

قسمتی از این خُطبه است (درباره گناهکاران واندرز بشنوندگان):

(گناهکاران که درراه ضَلالت وگمراهی قَدم نهاده اند ازهیچگونه نافرمانی پروا ندارند)[۱۵] تا اینکه خداوند کیفر گمراهیشان را بآنها نمایان ساخته بخواهد آنان را ازپشت پرده های غَفلت ونافرمانیشان بیرون آورد (مرگ ایشان رادریابد، آنگاه) روآورند بآخرت که بآنها پشت کرده (عذاب وبدبختی رابهره آنان قرارداده) وپشت کنند بدُنیا که بایشان روآورده (خوشی وشادی ظاهری رانَصیبشان نموده بود) پس ازآنچه میخواستند (لذّت وخوشی دُنیا) وبدست آورده بودند، سود نبردند (زیرا نتوانستند همراه بیاورند) وازهَوا وآرزوشان (خواهش نَفس امّاره) که بآن رسیده بودند، بهره مند نگردیدند (زیرا بارفتن آنها آرزوها همه برباد رفته است)! ومن شما وخودم راازاین پیشآمد[۱۶] (گرفتاری وسرگردانی وعَذاب بیچارگی) برحَذَر مینمایم (تاازخواب غَفلت بیدارشده بلَذّتها وخوشیهای ناپایدار دُنیا دل نبندید. واینکه

امام عَلَیهِ السَّلام خود را در این ردیف قرارداده برای هدایت دادن بموضوع است تا مردم بدانند چنین بزرگواری که معصوم و منزّه از هر خطا است از دل بستن بدنیا نگران است، پس دیگران سزاوارترند که بیشتر مراقب باشند که دنیا آنها را نفریبد) پس باید مرد از خود سود برد (در بدبختی و زیان نماند) زیرا بینا (ی واقعی) کسی است که (اندرز خدا و رسول و ائمّه اطهار را) شنیده (در آن) تفکّر و اندیشه نماید، و (بدنیا) نگاه کرده، و (به بیوفائی آن) آشنا گردد، و از عبرتها (ی گذشتگان) سودمند شود [۱۷] آنگاه در راه راست روشن (فرمانبرداری از خدا و رسول) سیر نماید، بشرط آنکه در آن از افتادن در گودالها و درّه‌ها (خواهشهای نفس) و از گمراه شدن در اشتباهکاریها (ی شیطان) دوری کند، و بر زیان خود اقدام نکرده گمراهان را یاری نماید: به بیراه رفتن در راه حقّ (نهی نکردن آنان از منکر) یا تغییر در گفتار (بدلخواه آنها سخن گفتن اگر چه بر خلاف رضا و خوشنودی خدا باشد) یا برای گفتن سخن راست ترس بخویشتن راه دادن (اگر چه در واقع نترسد) [۱۸] پس ای شنونده از بیهوشی (ضلالت و گمراهی) بهوش بیا، و از (خواب) غفلت و بیخبری (از کیفر کردار و گفتار ناپسند) خود بیدار شو، و از شتاب کردن (در امور دنیا که بقاء و هستی آن اندک و زوال و نابودی آن نزدیک است) آرام گیر [۱۹] و در آنچه (از جانب خداوند سبحان) بتو وارد شده است بزبان پیغمبر اُمّی (که از کسی چیزی نیاموخته و نوشتنی یاد نگرفته) «درود خداوند بر او و بر آلش» و چاره و گریزی از آن نیست، بدقّت اندیشه کن، و مخالفت و دوری نما کسیرا که از اندیشه نمودن در فرمایشهای پیغمبر اعراض کرده و بغیر آن (پیروی از شیطان و نفس امّاره) توجّه نموده است، و واگذار او را با آنچه (گمراهی و بدبختی) که بآن خوشنود است (زیرا آشنائی با چنین کسی سبب بدبختی دنیا و آخرت است) [۲۰] و فخر و نازش و کبر و خودپسندی را از خویشتن دور کن، و گور خود را بیاد آور، که گذر تو از آنجا است [۲۱] و همانطور که بجا میآوری جزا داده میشوی، و آنچه را که میکاری درو میکنی، و آنچه را که امروز (در دنیا) از پیش فرستاده‌ای فردا (در قیامت) بر آن وارد میگردی، پس برای خود (در محشر) جائی آماده کن، و

(اکنون که فرصت داری) برای روز (بازگشت) خویش توشه ای بفرست ۲۲ پس ای شنونده (از نافرمانی خدا و رسول) برحذر باش، وای بیخبر (باطاعت و فرمانبرداری) کوشش نما، و (از احوال قیامت کسی) ترا مانند شخص آگاه (پیغمبر و ائمهٔ اطهار علیهم السّلام) مطّلع نمیکند (پس اکنون ترا ببعض آنچه که باید از آن برحذر باشی آگاه مینمایم :)

۲۳ از جملهٔ احکام خدا در قرآن محکم و استوار که (تجاوز از آن نمیتوان کرد، و) به (پیرو) آنها پاداش داده راضی و خوشنود میشود (مشمول رحمت خویش مینماید) و برای (مخالفین) آنها کیفر مقرّر فرموده و بخشم میآید، آنستکه بنده ای که از دنیا میرود اگرچه (با عبادت و بندگی) بخود رنج داده و عمل خویش را (ظاهرًا) خالص نموده باشد، سودی بدست نمیآورد در حالیکه ملاقات کند پروردگارش را با یکی از این خصلتها (ی پنجگانهٔ زیر) که از آنها توبه و بازگشت نکرده باشد (اوّل) : شرک بخدا در آنچه براو واجب گردانیده از عبادت و پرستش خود (دیگری را شریک او قرار دهد خواه آشکار خواه پنهان که عبارت است از ریاء و خودنمائی س ۱۸ ی ۱۱۰ میفرماید : فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا یعنی کسیکه امیدوار است رحمت پروردگارش شامل حال او گردد باید کار شایسته بجا آورد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد، دوّم :) یا بسبب هلاک کردن (از بین بردن) دیگری خشم خویشتن را برطرف نماید (س ۴ ی ۹۳ میفرماید : وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی هر که مؤمنی را از روی قصد بکشد کیفر او دوزخ است که در آن جاوید میماند و خداوند براو غضب نموده او را از رحمت خویش دور و عذاب بزرگ برایش آماده فرماید، سوّم :) یا بیان کند کار زشتی را که دیگری بجا آورده (س ۲۴ ی ۱۹ میفرماید : إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی آنانکه دوست دارند که ناشایسته و کار زشتی دربارهٔ کسانیکه ایمان آورده اند فاش گردد برای ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناک است، چهارم :) یا بمردم رو آورد برای درخواست حاجتی بوسیلهٔ آشکار نمودن بدعتی در دین خود (س ۲۸ ی ۵۰ میفرماید : وَمَنْ أَضَلُّ

مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰىهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللّٰهِ يعنى كيست گمراه‌تر از كسيكه آرزوى خود را پيروى كند بدون راهنمائى از جانب خدا ، پنجم :) يا مردم را بنفاق و دو روئى ملاقات كند ، يا در ميان ايشان بدو زبان رفتار نمايد (در ظاهر خود را دوست و ثناگو نشان داده در پشت سر دشمن و بدگو باشد ، س ۴ ى ۱۴۵ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا يعنى مردم دو رو در پائين‌ترين درجهٔ آتش دوزخ قرار خواهند گرفت ، و هرگز براى ايشان يارى نمى‌يابى كه آنانرا از آنجا بيرون آورد) ۱۴ عظمت و بزرگى اين مثل را (كه ذكر ميشود) بفهم و در آن انديشه كن (بواسطهٔ كوتاهى فهم مردم از ادراك حقايق خداوند سبحان و پيغمبران و اوصياء ايشان بيان مطلب را با مثل آميخته‌اند تا حقيقت آن بر كسى پوشيده نماند) زيرا مثل نشان دهنده است شبيه و مانند خود را (چنانكه گفته ميشود مثل علم كه غذاى روحانى است چون شير مادر ميباشد براى بچه كه بسبب آن روح انسان كامل ميگردد همانطوريكه طفل بوسيلهٔ شير مادر توانا ميشود . و امّا مثل فرمودهٔ امام عليه السّلام اينست) :

مقصود چهارپايان (از جهت كمال قوّهٔ شهويّه) شكمهاشان است (هميشه در بند آب و علفند) و مقصود درندگان (از جهت بسيارى قوّهٔ غضبيّه) دشمنى و آزار رساندن بغيرشان است (پس بسير شدن شكم قناعت نميكنند ، بلكه طالب غلبه و استيلاء ميباشند) و مقصود زنها (از جهت كمال قوّهٔ شهويّه و شدّت قوّهٔ غضبيّه) آرايش زندگانى دنيا و فساد و تباهكارى نمودن در آن است (منظور امام عليه السّلام از اين مثل آنستكه بايستى انسان خود را از عالم حواسّ ترقّى داده قوّهٔ استعداد خويش را بكار انداخته از صفات رذيله دورى نمايد ، پس اگر از قوّهٔ شهويّه و غضبيّه پيروى نمايد با چهارپايان و درندگان يكسان است ، و اگر آرايش دنيا را شعار خويشتن قرار داده در فساد و تباهكارى بكوشد در سلك زنان است ، و امّا صفاتى كه بايستى پيروى نمود صفات) مؤمنين (است كه آنان در برابر خداوند سبحان) فروتن (گردنكش نيستند) و (بمردم) پند دهنده و مهربان ، و (از قهر خدا) ترسناكند .

(۱۵۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ـ وَنَاظِرُ قَلْبِ اللَّبِيبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ، دَاعٍ دَعَا، وَرَاعٍ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِيَ.

۲ـ قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ، وَأَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ، وَأَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ، وَنَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ.

۳ـ نَحْنُ الشِّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا، فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در پند و اندرز دادن بمردم و ستودن ائمّۀ اطهار):

۱ـ و چشم دل خردمند که با آن پایان کار خود (مُردن و دارسی روز رستخیز) را می بیند، و نشیب و فراز (خیر و شرّ) خویش را میشناسد، دعوت کننده (پیغمبر اکرم) است که (مردم را بدین اسلام) دعوت فرمود (و راه خیر و شرّ و سعادت و شقاوت را برای آنان بیان کرد) و نگهبان (امام عَلَيْهِ السَّلامُ) است که (اساس شریعت آنحضرت را از فساد و تباهکار دشمنان) حفظ نمود، پس دعوت کننده را بپذیرید، و نگهبان را پیرو باشید (تا در دُنیا سرافراز و در آخرت سعادتمند گردید، و بدانید:)

۲ـ مردم و ورود در دریاهای فتنه ها فرو رفته اند (در راه گمراهی قدم نهاده بگمراه نمودن دیگران پرداخته مقدّمات خونریزیهای بناحق را فراهم کرده اند) و از سُنّتها (احکام پیغمبر اکرم) چشم پوشیده بدعتها را گرفته اند (بهوای نفس هر حکمی را اجراء خواهند نمود) و (براثر غلبۀ باطل بر حقّ) مؤمنین کناره گیری کرده خاموش نشسته اند، و دروغگویان

گمراه گو یا شده اند (بطوریکه مردم از ما دست کشیده اند در صورتیکه) ما اهل بیت (از جهت قرب و نزدیکی حضرت رسول) چون پیراهن (تن او) هستیم، و اصحاب (آن بزرگوار) یا یاران (با آنچه از جانب خداوند باو نازل شده ایمان آورده تصدیق نموده ایم) و ما خزانه داران و درها (ی علوم و معارف) هستیم (بتأویل و تفسیر قرآن کریم آشنا بوده و موارد احکام الهی را دانسته مردم را براه حق راهنمائیم، و از اینرو است که پیغمبر اکرم - بطوریکه همه مسلمانان در اخبار خود نقل نموده اند - فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ یعنی شهر علم و دانش منم و علی دروازۀ آن است، و کسیکه بخواهد بشهری بیاید بایستی از دروازه وارد شود) و داخل خانه ها نمیتوان شد مگر از درهای آنها، پس کسیکه از غیر درها وارد خانه ها شود دزد نامیده شود (هر که بخواهد از غیر راه ما خود را بخدا و رسول آشنا نماید، از دین بهره نبرده و در آخرت گرفتار عذاب است).

مِنْهَا:

فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ، وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمٰنِ، إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسْبَقُوا، فَلْيَصْدُقْ رَائِدٌ أَهْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ، وَلْيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِمَ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ، فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأُ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعَمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَضَى فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقَفَ عَنْهُ، فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ، فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ

وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ أَسَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ.

۱ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِناً عَلَى مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَمَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ خَبُثَ بَاطِنُهُ، وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»: إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ ۲ وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتاً، وَكُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَالْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ: فَمَا طَابَ سَقْيُهُ طَابَ غَرْسُهُ وَحَلَتْ ثَمَرَتُهُ، وَمَا خَبُثَ سَقْيُهُ خَبُثَ غَرْسُهُ وَأَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ.

قسمتی از این خطبه است (در فضائل اهل‌بیت علیهم‌السّلام):

۴ آیات قرآن آنچه در مدح و منقبت علم و هدایت است در بارهٔ ایشان نازل شده و آنان گنجهای خداوند بخشنده هستند (حقتعالی تمام گوهرهای گرانبها یعنی جمیع صفات پسندیده از قبیل علم و حلم و جود و شجاعت و فصاحت و بلاغت و عصمت و طهارت و مانند آنها را در ایشان قرار داده، پس از اینجهت است که) اگر بگفتار لب گشایند راست گویند، و اگر خاموش باشند دیگری بر ایشان پیشی نگرفته (زیرا سکوتشان از روی حکمت و مصلحت است، نه از روی عجز و ناتوانی که دیگری بر آنها سبقت گرفته سخن گوید) ۵ پس باید پیشرو و جلودار هر قومی به پیروان خود راست گوید (معنی این جمله در شرح سخن صد و ششم گذشت، و منظور امام علیه‌السّلام از این مثل آنست که حاضر برای غائب از راه پند و اندرز و راهنمائی راست بگوید، و او را از گمراهی و نادانی برهاند) و باید

عقل خود را متوجه سازد (سخنان ما را با فکر و اندیشه بشنود تا بدرستی آنچه را که میگوئیم پی برد) و باید از فرزندان آخرت باشد، زیرا از آنجا آمده و بسوی آن باز میگردد (خدا را در نظر گرفته بدنیا نیکه باید از آن بیرون رود دل نبندد، و آخرت را جایگاه همیشگی خویش بداند) پس کسیکه چشم دل گشوده از روی بینائی کاری انجام میدهد باید پیش از انجام عمل بداند که آیا آن عمل بزیان او است یا بسود وش؟ پس اگر بسود او است آنرا بجا آورد، و اگر بزیانش باشد ترک نماید ۷ زیرا کسیکه از روی نادانی کاری انجام دهد مانند کسی است که در غیر راه سیر میکند، پس دور شدن او از راه روشن چیزی باو نیافزاید مگر دور شدن از مطلوب او (رونده در راه کج هر چند بیشتر راه رود از مقصد دورتر گردد) ۸ و کسیکه از روی دانائی بکاری اقدام نماید مانند کسی است که در راه روشن راه میرود، پس باید شخص بینا (که چشم دل گشوده با تأمل و اندیشه کاری انجام میدهد) ببیند آیا در راه سیر میکند، یا بیراهه میرود (در اوّل امر رسیدگی کند اگر کار خدا پسند است انجام دهد وگرنه اقدام ننماید).

۹ و بدان برای هر ظاهر و آشکاری برابر آن باطن و پنهانی است، پس آنچه را ظاهر نیکو باشد باطنش هم نیکو است، و آنچه را ظاهرش زشت و بد باطنش زشت و ناپاک است، و (گاه میشود که ظاهر طبق باطن نیست، لذا) پیغمبر صادق صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند بنده ای را دوست میدارد (رحمت خود را شامل حالش میگرداند) و عمل او را دشمن (حرام و گناه) میداند، و (گاهی) عمل (کارهای نیکو) را دوست دارد و عامل آنرا دشمن میدارد ۱۰ و بدان برای هر عمل و کرداری گیاهی است و هر گیاهی را از آب بی نیازی نیست، و آبها گوناگون است، پس هر چه آب گوارا میآشامد درختش نیکو و میوهٔ آن شیرین است، و هر چه آب ناپاک و بد میآشامد درخت آن بد و میوه اش تلخ است (منظور امام علیه السّلام از این جمله و تشبیه عمل بگیاه بعد از نقل فرمایش پیغمبر اکرم آنستکه درخت عمل از عقیده و باطن صاحب آن آب میآشامد، اگر عقیده درست و باطن نیکو باشد از عمل شایسته و کردار پسندیده سودمند میگردد، و اگر عقیده نادرست و باطن ناپاک بود عمل نیکو «اگر چه خداوند او را دوست میدارد»

سودی باو نبخشد یعنی بر اثر آن سعادت ہمیشگی بدست نخواہد آورد) ۔

(۱۵۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَذْكُرُ فِيهَا بَدِيعَ خِلْقَةِ الْخُفَّاشِ :

۱ أَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي انْحَسَرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَ رَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغاً إِلَىٰ بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ ۲ هُوَ اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبْيَنُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ ۳ لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُشَبَّهاً، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلاً ۴ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَىٰ غَيْرِ تَمْثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةِ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةِ مُعِينٍ، فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَانْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ ۔

۵ وَمِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ، وَعَجَائِبِ حِكْمَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ غَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هٰذِهِ الْخَفَافِيشِ الَّتِي يَقْبِضُهَا الضِّيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَبْسُطُهَا الظَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ ۶ وَكَيْفَ عَشِيَتْ أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ نُوراً تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا، وَتَصِلَ بِعَلَانِيَةِ بُرْهَانِ الشَّمْسِ إِلَىٰ مَعَارِفِهَا، وَرَدَعَهَا بِتَلَأْلُؤِ ضِيَائِهَا عَنِ الْمُضِيِّ

فِي سُبُحَاتِ إِشْرَاقِهَا ، وَأَكَنَّهَا فِي مَكَامِنِهَا عَنِ الذَّهَابِ فِي
بَلَجِ ائْتِلَاقِهَا ؟ [7] فَهِيَ مُسْدِلَةُ الْجُفُونِ بِالنَّهَارِ عَلَى أَحْدَاقِهَا ،
وَجَاعِلَةُ اللَّيْلِ سِرَاجًا تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي الْتِمَاسِ أَرْزَاقِهَا [8] فَلَا
يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ ظُلْمَتِهِ ، وَلَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ
لِغَسَقِ دُجُنَّتِهِ ، فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا ، وَبَدَتْ أَوْضَاحُ
نَهَارِهَا ، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضِّبَابِ فِي وِجَارِهَا ،
أَطْبَقَتِ الْأَجْفَانَ عَلَى مَآقِيهَا ، وَتَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْهُ مِنَ
الْمَعَاشِ فِي ظُلَمِ لَيَالِيهَا [9] فَسُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا
وَمَعَاشًا ، وَالنَّهَارَ سَكَنًا وَقَرَارًا ، وَجَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ
لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيَرَانِ كَأَنَّهَا شَظَايَا الْآذَانِ
غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَلَا قَصَبٍ ، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ
بَيِّنَةً أَعْلَامًا [10] لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقَّا فَيَنْشَقَّا ، وَلَمْ يَغْلُظَا فَيَثْقُلَا ،
تَطِيرُ وَوَلَدُهَا لَاصِقٌ بِهَا ، لَاجِئٌ إِلَيْهَا ، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ ، وَ
يَرْتَفِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَشْتَدَّ أَرْكَانُهُ ، وَيَحْمِلَهُ
لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ ، وَيَعْرِفَ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَمَصَالِحَ نَفْسِهِ [11]
فَسُبْحَانَ الْبَارِئِ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ •

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که در آن (جمله ای از صفات حقتعالی و) شگفتی آفرینش شب پره را یاد میفرماید :

۱- سپاس خداوندی را سزا است که وصفها از حقیقت شناسائی او مانده اند ، و عظمت و بزرگی او خردها را (از درک کردنش) بازداشته است ، پس بکنه سلطنت و پادشاهی او راهی نیافتند (زیرا خردها محدودند و او غیر محدود) ۲- او است خداوند و پادشاه بحق و راستی که (هستی او در نظر هوشمندان) هویدا است ، ثابت تر و آشکارتر از آنچه چشمها او را ببیند (زیرا علم بوجود او عقلی است ، و عقل دیده باطنی است که در آن غلط و اشتباه راه ندارد بخلاف چشم «دیده ظاهری» که اشتباه در آن بسیار است ، چنانکه هر چیز بزرگ را از دور کوچک دیده ، و باریدن باران را مانند خط مستقیم می پندارد) ۳- عقلها برای اثبات حد و نهایت بکنه ذات او پی نبرده اند تا شبیه گردیده شده باشد (زیرا او را حد و نهایتی نیست) و وهمها برای تصویر نمودنش براو راه نیافتند تا مثل و مانند او در وهم درآمده باشد (زیرا برای او مانندی نیست تا وهمها آنرا همانند او قرار دهند) ۴- خلائق را بی نمونه (ای که دیگری ساخته باشد ، یا بی نمونه ای که در نظر گرفته تصویر آن نموده باشد) و بی مشورت نمودن از دیگری و بی یاری خواستن از یاوری بیافرید (زیرا پیش از خداوند موجودی نیست ، و تصویر و مشورت نمودن و یاری خواستن از لوازم امکان است) پس بسبب امر (تکوینی) و اراده اش آفرینش او منتظم شده و برقرار گردیده فرمانبر فرمان او شدند ، پس امرش را پذیرفته رد نکردند ، و اطاعت کرده سرباز نزدند (خلاصه همه مخلوقات تحت قدرت و توانائیش درآمده تسلیم امر او شدند) .

۵- و از جمله صنعتهای مورد تأمل و دقت او و از زمره آفرینشهای شگفت آورش آنست که بما نمودار نموده است از عجائب آفرینشی که در این شب پره ها است که (بین آنها با همه حیوانات تفاوت است ، زیرا) روشنائی روز که گشاینده دیده هر چیزی است دیده آنها را می بندد ، و تاریکی شب که دیده هر زنده ای را می بندد ، دیده آنها را باز میکند ۶- و چگونه چشمهاشان تاریک و نابینا است از اینکه از خورشید تابان در راههائی که میروند طلب نور و روشنی نمایند ، و در مرقع

آشکار شدن نُور خورشید خود را بآنچه میطلبند برسانند ؟ و چگونه خداوند مُر باد رخشیدن نُور خورشید آنها را از رفتن بجاهائی که نُور بآن میدرخشد باز داشته ، و آنها را در جاهای خودشان از رفتن در جائیکه نُورهای خورشید درخشنده است پنهان نموده ؟ ۷ پس آنها در روز پلکهای چشمشان را بر حَدَقه های آن گذاشتند ، و شب را چراغ قرار دادند که بسبب آن برای درخواست روزیهاراه میجویند ۸ و دیده های آنها را شِدّت تاریکی شب مانع نمیشود (بلکه همه چیز را می بینند) و از رفتن در شِدّت تاریکی شب باز نمیایستند ، پس چون خورشید پرده از رُخسار برداشت (تاریکی را برطرف نموده تابان شد) و روشنیهای روز آن هویدا گردید و درخشندگی روشنی آن بر خانه های سوسمارها درآمد (آفتاب همه جا را فرا گرفت) پلکها را بر اطراف چشمهاشان مینهند و بآنچه در تاریکی شبها اندوخته اند قناعَت مینمایند ۹ پس مُنَزَّه است خداوندی که شب را بجای روز وَسیلۀ روزی و روز را وَسیلۀ اِستِراحت و آرامی آنها گردانید ، و از گوشتهاشان برای آنها بالهائی قَرار داد تا هنگام نیازمندی به پرواز بآنها بپرند ، گویا بالهاشان مانند لاله های گوش (اِنسان) است که دارای پَر و اُستخوان نیست ، وَلی تو مَواضع رگها را آشکار و هویدا می بینی (رگها در بالهای شب پره بجای اُستخوان و نی در بال مرغان میباشد) ۱۰ برای آنها دو بال است که نازک نیست تا (هنگام پرزدن) پاره شود ، و کُلُفت نیست تا سنگین باشد (و مانع پرواز آنها گردد) پرواز میکنند در حالیکه بچّه شان چسبیده و پناه بردهٔ بآنهاست ، می نشیند زمانیکه مادرش بنشیند ، و پرواز میکند وقتی که مادرش بپرد ، از مادر جدا نمیشود تا موقعی که اَعضائش قُوَّت گرفته و بالهایش برای پریدن آماده شود ، و تا گاهی که راههای زندگانی و سود خود را بشناسد ۱۱ پس مُنَزَّه است آفرینندۀ همۀ اشیاء که آفرینش او بی نمونه است که پیشتر ، از غیر او آفریده شده باشد (اشیاء را بر وفق حکمت و اِقتِضای مَصلَحت ایجاد فرموده است) .

(۱۵۵) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(خاطَبَ بِهِ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلى جِهَةِ اقْتِصاصِ الْمَلاحِمِ :)

۱ فَمَنِ اسْتَطاعَ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللهِ فَلْيَفْعَلْ ، فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حامِلُكُمْ - إِنْ شاءَ اللهُ - عَلى سَبِيلِ الْجَنَّةِ ، وَإِنْ كانَ ذا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ ، وَمَذاقَةٍ مَرِيرَةٍ ۲ وَأَمّا فُلانَةُ فَأَدْرَكَها رَأْيُ النِّساءِ ، وَضِغْنٌ غَلا فِي صَدْرِها كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ ۳ وَلَوْ دُعِيَتْ لِتَنالَ مِنْ غَيْرِي ما أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ ، وَلَها بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولى ، وَالْحِسابُ عَلَى اللهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است خِطاب باهل بَصره که بر سبیل حکایت از پیشامدهای سخت خبر میدهد :

۱ هنگام آن فِتنه و تباهکاری کسیکه توانائی اِطاعَت و فرمانبرداری خدا داشته باشد ، بایستی بجا آورد ، پس اگر مرا اِطاعَت و پیروی کنید ، من بخواست خدا شما را براه بهشت (سیادَت و سَعادَت جاودانی) خواهم برد اگر چه این راه بسیار سخت و تلخ مزه است (زیرا بیشتر مردم خواهان باطِل و تباهکاری بوده پیروی خدا و رسول در نَظَرشان دشوار میآید). ۲ و (یاغی شدن) آن زن (عائِشَه بر من از جهت این است که او) راه سستی اندیشهٔ زنان دریافته ، و کینه و دشمنی در سینه اش بجوش آمده مانند (جوشیدن) دیگ آهنگر (از جمله چیزهائی که سَبَب کینه و دشمنی عائِشَه نِسبَت بآنحضرت شد این بود که چون حضرت رسول مأمور شد بستن درهائی که بمسجد باز بود ، همهٔ درها حتّی باب ابی بکر را بست ، و باب امیر المؤمنین را باز گذاشت

ودیگر آنکه ابی بکر را با سوره برائة بمکّه فرستاد ، پس از آن او را عزل نموده سوره را با میرالمؤمنین داده او را فرستاد ، ودیگر آنکه فاطمه علیها السّلام دارای فرزندان گردید وعائشه هیچ فرزند نداشت ، وحضرت رسول فرزندان فاطمه را فرزندان خود میدانست ، خلاصه این قبیل امور سبب حسد ودشمنی عائشه بود ، لذا امام علیه السّلام میفرماید :) [۳] واگر او را وادار میکردند باینکه آنچه با من کرد با دیگری انجام دهد بدان اقدام نمینمود (زیرا یاغی شدن او بهانه کشته شدن عثمان وجنگیدنش براثر دشمنی وکینه ای است که با من دارد) وبعد از این هم (با همه کارهای زشت ، یاغی شدن ، وفتنه انگیختن ، وخون مسلمانان ریختن ، ومانند اینها) حرمت وبزرگی پیش از این (زمان رسولخدا) برای او باقی است (بجهت همسری با پیغمبر اکرم وچون از جملهٔ امّهات مؤمنین است ما کردار او را کیفر نمیدهیم) و (امّا در آخرت) حساب وبازپرسی با خداوند است (در قیامت خداوند برای او عذاب مقرّر فرموده ، چنانکه در قرآن کریم س (۳۳) ی (۳۰) میفرماید : یا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا یعنی ای زنان پیغمبر هر کرا از شما کار ناشایسته آشکاری انجام دهد عذاب او افزون ودو برابر دیگران میشود ، واین کار بر خدا آسان است) .

مِنْهُ :

[۴] سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ ، أَنْوَرُ السِّرَاجِ ، فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ [۵] وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا ، وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ [۶] وَبِالْقِيَامَةِ تُزْلَفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَتُبَرَّزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ [۷] وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ ، مُرْقِلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى .

قسمتی از این سخنان است (درباره ایمان) :

۴ راه ایمان (گرویدن بخدا و رسول) روشنترین راه است (برسیدن بسعادت و سعادت همیشگی) و تابان تر از چراغ (که رونده در آن هرگز گم نمیشود) پس بسبب ایمان بکردارهای شایسته راه برده میشود ، و بسبب کردارهای شایسته بایمان راهنمائی میگردد (اعمال صالحه نتیجه و ثمره ایمان است و صدور آنها از بنده مؤمن دلیل بر وجود ایمان است در قلب او) ۵ و بسبب ایمان (که ثمره آن اعمال صالحه است) علم و دانائی آباد میشود (صاحب آن بسود میرسد زیرا علم بی ایمان و عمل بآدمی چیزی نیافزاید مگر دوری از رحمت خدا) و بسبب علم از مرگ خوف و ترس پیش میآید (زیرا علم بمبدء و معاد مستلزم یادآوری از مرگ است ، و یادآوری از مرگ موجب ترس از آن ، و ترس از آن سبب کردار و گفتار نیکو و آن باعث بدست آوردن سعادت همیشگی است بخلاف جاهل که از سختیهای مرگ غافل است ، لذا تمام کوشش او صرف دنیا گشته از نیکبختی همیشگی محروم میماند) و بر اثر مرگ دنیا بپایان میرسد (زیرا قبر آخرین منزل دنیا و اول منزل آخرت است) و بوسیله دنیا (سعادت جاوید در) آخرت بدست میآید (زیرا دنیا دار تکلیف است و در آن میتوان برای آخرت توشه ای بدست آورد ، و خدا و رسول را خوشنود گردانید) ۶ و بسبب قیامت بهشت بپرهیزکاران نزدیک و دوزخ بگمراهان و هواپرستان آشکار میگردد (چنانکه در قرآن کریم س ۲۶ ی ۸۸ میفرماید : يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ی ۸۹ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ی ۹۰ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ی ۹۱ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ یعنی قیامت روزی است که مال و پسران کسی را سود نمیدهد مگر کسیکه با دل سالم از کفر و معصیت بیاید ، و بهشت بپرهیزکاران نزدیک و دوزخ بگمراهان هویدا میشود) ۷ و مردم را از قیامت جای رهائی نیست (که همه باید در آن وارد شوند) در حالیکه در آن میدان شتاب کننده هستند بسوی آخرین منزل (سعید و نیکبخت در بهشت جاوید ، و شقی و بدبخت در آتش دوزخ) .

وَمِنْهُ :

[۹] قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ ٱلْأَجْدَاثِ ، وَصَارُوا إِلَىٰ مَصَائِرِ ٱلْغَايَاتِ ، لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا ، لَا يَسْتَبْدِلُونَ بِهَا ، وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا [۱۰] وَإِنَّ ٱلْأَمْرَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ ٱللّٰهِ سُبْحَانَهُ ، وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ [۱۱] وَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ ٱللّٰهِ ، فَإِنَّهُ ٱلْحَبْلُ ٱلْمَتِينُ ، وَٱلنُّورُ ٱلْمُبِينُ ، وَٱلشِّفَاءُ ٱلنَّافِعُ ، وَٱلرِّيُّ ٱلنَّاقِعُ ، وَٱلْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ ، وَٱلنَّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ [۱۲] لَا يَعْوَجُّ فَيُقَامَ ، وَلَا يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ ، وَلَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ ٱلرَّدِّ وَوُلُوجُ ٱلسَّمْعِ [۱۳] مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ .

وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ : أَخْبِرْنَا عَنِ ٱلْفِتْنَةِ ، وَهَلْ سَأَلْتَ عَنْهَا رَسُولَ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ ؟ [۱۴] فَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : لَمَّا أَنْزَلَ ٱللّٰهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ : (الٓمٓ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوٓا أَنْ يَقُولُوٓا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) عَلِمْتُ أَنَّ ٱلْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ ٱللّٰهِ ـ صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ بَيْنَ أَظْهُرِنَا ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ ٱللّٰهِ ، مَا هٰذِهِ ٱلْفِتْنَةُ ٱلَّتِي أَخْبَرَكَ ٱللّٰهُ بِهَا ؟

فَقَالَ : « يَا عَلِيُّ إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي » فَقُلْتُ [۱۴] : يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَوَلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ ، فَشَقَّ ذٰلِكَ عَلَيَّ فَقُلْتَ لِي « أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ » ؟ فَقَالَ لِي « إِنَّ ذٰلِكَ لَكَذٰلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذاً » ؟ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، لَيْسَ هٰذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ ، وَلٰكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَىٰ وَالشُّكْرِ [۱۵] ، وَقَالَ : « يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بَعْدِي بِأَمْوَالِهِمْ ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ ، وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ » [۱۶] فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، بِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذٰلِكَ ؟ أَبِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ ؟ فَقَالَ : « بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ » .

وقسمتی از این سخنان است (درچگونگی حال اهل قبور در قیامت ، و ترغیب مردم بر امر بمعروف و نهی از منکر و پیروی قرآن کریم ، و نقل فرمایش رسول اکرم درباره وقوع فتنه و فساد) :

(در قیامت اموات) [۸] از قبرها بیرون میآیند و بآخرین منزلها (بهشت یا دوزخ) میروند، و برای هر سرائی (بهشت یا دوزخ) اهلی است که (آماده رفتن بآن هستند ، نیکبختان و پیروان خدا و رسول ببهشت و بدبختان و گناهکاران بدوزخ ، و) آنرا بسرای دیگر تبدیل نمیکنند

(بهشتیان بدوزخ نمیروند ، و دوزخیان بهشت نمیتوانند رفت) و از آن سرا بیرون نمیشوند ،
و ۱۱ (اگر بخواهید اهل بهشت باشید ، از خدا و رسول پیروی کرده مردم را بگفتار و کردار شایسته وادار
و از ناشایسته ها باز دارید ، زیرا) اَمرِ مَعرُوف و نَهی از مُنکَر دو صِفَت و خُلق هستند از جمله
خوهائی که محبوب و پسندیدهٔ خدا است ، و (ترسیدن از امر بمعروف و نهی از منکر نمودن
در صورتیکه ظاهراً هیچگونه زیانی نداشته باشد درست نیست ، و احتمال اینکه مبادا کشته شود یا روزی کم گردد
بیجا است ، بلکه باید دانست) این دو امر مرگ را نزدیک نمیگرداند و روزی را کم نمیکند
(زیرا مرگ و روزی هر کس مُقَدَّر است ، و تغییر و تبدیلی در آن نیست) و ۱۲ (برای شناختن موارد
احکام دین) بر شما باد (مُراجَعَه) بکتاب خدا (قرآن کریم) زیرا کتاب خدا (برای اتصال
بنده بخدا) ریسمان استواری است (که هرگز گسیخته نخواهد شد) و (برای سیر در راه حق) نور
آشکاری است (که تاریکی در آن راه ندارد) و (برای بیماری جهل و نادانی بمعرفت خدا و رسول) شفاء
سودمندی است ، و (برای تشنهٔ علوم و معارف حقه) سیر آب شدن است که تشنگی را
برطرف مینماید ، و برای چنگ زننده (بآن) نگاهدارنده (از خطا و لغزشها) است ،
و برای آویخته (پیرو احکام آن) رهائی (از عذاب الهی) است ۱۱ کجی در آن نیست تا راست
گردد (اختلافی در آن یافت نمیشود تا نیازمند اصلاح باشد) و (از حق و حقیقت) بر نمیگردد تا از آن
دست برداشته شود ، و تکرار بسیار (بر زبانها) و فرورفتن در گوش آنرا کهنه نمیگرداند
(هر سخنی را که بسیار گویند و بشنوند کهنه میگردد جز کلام خدا که در همهٔ اوقات تازه بوده بهای آن افزایش
مییابد) ۱۲ کسیکه آنرا بگوید راستگو است (زیرا در قرآن کریم بر خلاف واقع چیزی بیان نشده) و
هر که از آن پیروی کند (بهشت جاوید) پیشی گرفته (رستگار گردیده) است (سید رضی فرماید :)
مردی (بین سخنان امام عَلَیهِ السَّلام) رو بروی آنحضرت ایستاد و گفت : ما را از فتنه خبر ده
آیا از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ چگونگی آنرا پرسیده ای ؟ ۱۳ پس امام عَلَیهِ السَّلام فرمود : چون
خداوند سبحان کلام خود را فرستاد : (س ۲۹ ی ۱) الٓمٓ (ی ۲) اَحَسِبَ النّاسُ
اَن یُترَکُوا اَن یَقُولُوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنُونَ یعنی منم خداوند بزرگوار ، آیا مردم گمان

کرده اند که بگفتن اینکه ما (بخدا و رسول) ایمان آوردیم وا گذاشته میشوند، و آنان (بفتنه و فساد)
آزموده نمیگردند؟ دانستم ما دامیکه رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ در بین ما باشد آن فتنه بر ما فرود
نمیآید، پس گفتم: ای رسولخدا چیست این فتنه ای که خدا ترا بآن خبر داده؟ فرمود: ای
علی بزودی بعد از من امّتم (براثر اندیشه های نادرست) در فتنه و تباهکاری افتند [14] پس گفتم:
ای رسولخدا آیا نبود که در روز اُحُد (اُحُد نام کوهی است نزدیک مدینه براه شام که در آنجا جنگ کفّار قریش
با مسلمانان در اوائل ماه شوّال سال سوّم هجرت واقع شده) آنجا که گروهی از مسلمانان بدرجهٔ شهادت
رسیدند، و کشته شدن در راه خدا از من باز داشته شد، و کشته نشدنم بر من دشوار گردید
(واز اینجهت غمگین بودم) بمن فرمودی مژده باد ترا که بعد از این کشته خواهی شد؟ پس بمن فرمود:
آنچه بیان کردی درست است، هنگام دریافت شهادت شکیبائی تو چگونه خواهد بود، گفتم:
ای رسولخدا این کار از موارد صبر نیست، بلکه جای مژده و سپاسگزاری است (کشته شدن
در راه خدا برای من بزرگترین نعمت و بخشش الهی است) [15] و فرمود: ای علی زود باشد که بعد از من مسلمانان
بوسیلهٔ دارائیشان در فتنه افتند (براثر کمی یا بسیاری مال و کسب از راه حلال یا حرام و صرف آنها در راه
خیر و شر آزمایش میشوند) و بسبب آن بر پروردگارشان منّت نهاده رحمت و مهربانی او را آرزو
نمایند (در صورتیکه آرزوی رحمت با بیباکی در دین و پیروی نکردن از خدا و رسول غلط است) و از خشم او
ایمن و آسوده خاطر باشند (و حال آنکه ایمنی از خشم و دوری رحمت او مانند نا امیدی از رحمتش از گناهان
بزرگ است) و بسبب شبهه های نادرست و خواهشهای غافل کننده (از حقّ و کیفر روز رستخیز)
حرام او را حلال گردانند، پس (از اینجهت) شراب را (بمشتبه نمودن) بآب انگور و خرما،
و رشوه را بهدیه و ارمغان، و ربا را بخرید و فروخت حلال میشمرند [16] پس گفتم: ای رسولخدا در
آنهنگام ایشان را بکدام مرتبه ای از مراتب بحساب آورم؟ آیا آنها را مرتدّ و کافر بدانم، یا بفتنه افتاده؟
فرمود: در مرتبهٔ فتنه و آزمایش (در دین، زیرا ایشان نمیگویند شراب و رشوه و ربا حلال است تا
منکر ضروری دین شده کافر گردند، بلکه از راه اشتباهکاری شراب را آب انگور و رشوه را ارمغان و ربا را سود خرید
و فروخت میپندارند، و چون آب انگور و ارمغان و سود خرید و فروخت در دین حلال است آنها را نیز حلال میدانند).

(۱۵۷) ومن خطبة له عليه السلام:

[۱] الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكره، وسبباً للمزيد من فضله، ودليلاً على آلائه وعظمته.

[۲] عباد الله، إن الدهر يجري بالباقين كجريه بالماضين، لا يعود ما قد ولّى منه، ولا يبقى سرمداً ما فيه، آخر فعاله كأوله، متسابقة أموره، متظاهرة أعلامه، فكأنكم بالساعة تحدوكم حدو الزاجر بشوله. [۳] فمن شغل نفسه بغير نفسه تحيّر في الظلمات، وارتبك في الهلكات، ومدّت به شياطينه في طغيانه، وزيّنت له سيّئ أعماله. [۴] فالجنة غاية السابقين، والنار غاية المفرطين.

[۵] اعلموا عباد الله، أن التقوى دار حصن عزيز، والفجور دار حصن ذليل: لا يمنع أهله، ولا يحرز من لجأ إليه. [۶] ألا وبالتقوى تقطع حمة الخطايا، وباليقين تدرك الغاية القصوى.

[۷] عباد الله، الله الله في أعز الأنفس عليكم، وأحبها إليكم، فإن الله قد أوضح لكم سبيل الحق وأنار طرقه، فشقوة لازمة، أو سعادة دائمة. [۸] فتزودوا في

أَيّامِ الْفَناءِ لِأَيّامِ الْبَقاءِ، قَدْ دُلِلْتُمْ عَلَى الزّادِ، وَأُمِرْتُمْ بِالظَّعْنِ، وَحُثِثْتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ، فَإِنَّما أَنْتُمْ كَرَكْبٍ وُقُوفٍ لا يَدْرُونَ مَتى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ.

۹ أَلا فَما يَصْنَعُ بِالدُّنْيا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟ وَما يَصْنَعُ بِالْمالِ مَنْ عَمّا قَلِيلٍ يُسْلَبُهُ، وَتَبْقى عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَحِسابُهُ؟!

۱۰ عِبادَ اللهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِما وَعَدَ اللهُ مِنَ الْخَيْرِ مَتْرَكٌ، وَلا فِيما نَهى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ. ۱۱ عِبادَ اللهِ احْذَرُوا يَوْماً تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزِّلْزالُ، وَتَشِيبُ فِيهِ الْأَطْفالُ.

۱۲ اعْلَمُوا عِبادَ اللهِ، إِنَّ عَلَيْكُمْ رَصَداً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعُيُوناً مِنْ جَوارِحِكُمْ، وَحُفّاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمالَكُمْ، وَعَدَدَ أَنْفاسِكُمْ، لا تَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ داجٍ، وَلا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ بابٌ ذُو رِتاجٍ، وَإِنَّ غَداً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ.

۱۳ يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِما فِيهِ، وَيَجِيءُ الْغَدُ لاحِقاً بِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَمَخَطَّ حُفْرَتِهِ، فَيالَهُ مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَمَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَمُفْرَدِ غُرْبَةٍ! ۱۴ وَكَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَالسّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَبَرَزْتُمْ

لِفَصْلِ الْقَضَاءِ ، قَدْ زَاحَتْ عَنْكُمُ الْأَبَاطِيلُ ، وَاضْمَحَلَّتْ عَنْكُمُ الْعِلَلُ ، وَاسْتَحَقَّتْ بِكُمُ الْحَقَائِقُ ، وَصَدَرَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا ، [۱۵] فَاتَّعِظُوا بِالْعِبَرِ ، وَاعْتَبِرُوا بِالْغِيَرِ ، وَانْتَفِعُوا بِالنُّذُرِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در اندرز و پرهیزکاری ، و بیشتر توشه آخرت) :

۱- سپاس خداوندی را سزا است که سپاسگزاری را کلید یادآوری خود و وسیله افزونی احسان و بخشش و رهبر نعمتها و بزرگواری خویش قرار داد (زیرا هر که او را سپاس گذارد یادش نموده و احسان و نیکوئی بیشتر او را مییابد ، و بنعمتهای بیشمار و بزرگواریش پی میبرد) .

۲- بندگان خدا ، روزگار بحاضرین میگذرد مانند گذشتن بگذشتگان (پیشینیان مرد و شما نیز زنده نمیمانید) آنچه رفت (زندگانی گذشته) باز نمیگردد ، و آنچه هست (از خوشی و بدی) همیشه پایدار نیست ، رفتار آخر آن مانند اوّل آنست (با گذشتگان و آیندگان بیک طور رفتار میکند) کارهایش از هم پیشی گرفته و نشانه هایش همراه هم هستند (کارهای آن زود نابود میگردد ، پس خردمند از گردش روزگار عبرت گرفته بآن دل نبندد) پس (بطوری بسرعت دنیا رو بزوال و نیستی است که) گویا بقیامت حاضرید ، شما را میراند مانند راندن ساربان شترهایش را که هفت ماه از زائیدن آنها گذشته و شیرشان خشک شده باشد (آنگونه شترها را بر اثر سبکی آنها بسختی و تندی میرانند ، بخلاف شترهائیکه در ماههای آخر آبستن میباشند که آنها را از روی مهربانی باهستگی میبرند) [۳] پس کسیکه خود را بغیر (بخواهشهای نفس و آسایشهای دنیا) مشغول گرداند ، در تاریکیهای بدبختی سرگردان ماند ، و در تباهکاریها آمیخته شود (که رهائی نیابد) و شیاطین و دیوهای او (گمراه کنندگان) او را بسرکشی وادار کنند ، و کردار بدش را در برابر او بیارایند [۴] پس (ای کسیکه خود را بغیر مشغول ساخته ای بدان که) پایان پیشروان (بعبادت و بندگی) بهشت است ، و پایان تقصیر کنندگان (گناهکاران) آتش (و چون بهشت جاوید جز با پرهیزکاری بدست نیاید میفرماید :)

۵ بندگان خدا بدانید، تقوی و پرهیزکاری سرای حصار دار ارجمندی است، و گناه سرای حصاردار خوار که ساکن خود را (از بلاء و سختی) نگاه نمیدارد، و هر که بآن پناه برد حفظش نمیکند ۶ آگاه باشید بسبب پرهیزکاری نیش زهر دار گناهان دور میشود، و بیقین و باور (ایمان بخدا و رسول) پایان بلند مرتبه (بهشت جاوید) بدست میآید.

۷ بندگان خدا از خدا بترسید، از خدا بترسید درباره ارجمندترین اشخاص نزد خودتان و دوسترین آنها پیش شما (بفکر و اندیشهٔ خود باشید، زیرا آشکار است که هر کسی خویشتن را از همگان ارجمندتر و دوستتر میدارد) زیرا خداوند برای شما دین حق را آشکار نموده، و راههای آن را روشن گردانیده (راه نیک و بد را در قرآن کریم بیان فرموده و سخنان پیغمبر و اوصیاء آنحضرت را در دسترس قرار داده) پس (کار خود را آسان شمارید که پس از مرگ یا) شقاوت و بدبختی همراه است (برای کسیکه بدستور خدا و رسول رفتار نکرده) یا سعادت و خوشبختی همیشگی (برای آنکه پیرو خدا و رسول بوده) ۸ پس در روزهای نابود شوندهٔ (دنیا) برای روزهای باقی (آخرت) توشه بردارید که راه توشه برداشتن را بشما نموده اند (خداوند سبحان در قرآن کریم س ۲ ی ۱۹۲ میفرماید: وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوىٰ، وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی توشه بردارید و بهترین توشه پرهیزکاری است، ای خردمندان از من بترسید و پرهیزکار باشید) و بکوچ کردن (از این جهان) مأمورید، و برای رفتن شما (از دنیا) شتاب میکنند، پس شما مانند سوارانی هستید ایستاده که (آمادهٔ رفتن میباشید، و) نمیدانید کی برفتن مأمور خواهید شد (از اینجهان خواهید رفت).

۹ آگاه باشید چه کار است با دنیا کسیرا که برای آخرت آفریده شده؟ و چه میکند با دارائی کسیکه بزودی آنرا از او میگیرند، و زیان گناه و بازپرسی آن برای او باقی میماند؟! (پس خردمند برای دوستی دنیا این همه تلاش نکرده و برای گرد آوردن دارائی بسیار کوشش ننموده عمر عزیز خویش را بیهوده صرف نمینماید).

۱۰ بندگان خدا، آنچه خداوند وعده داده از نیکوئی و پاداش (اطاعت و بندگی) رها کردنی نیست (زیرا فضل و احسان خداوند بزرگترین و بهترین احسان است) و آنچه که نهی فرموده از بدی و کیفر

(معصیت و نافرمانی) خواستنی نیست (زیرا کیفر خداوند سخت‌ترین کیفرهاست) [۱۱] بندگان خدا بر حذر باشید از روزیکه در آن اعمال رسیدگی میشود (روز نامهٔ گفتار و کردار هر کس را دیده کوچکترین نیک و بد آنها را وارسی خواهند نمود) و اضطراب و نگرانی در آنروز بسیار است، و کودکان در آن پیر میشوند (در قرآن کریم س ۷۳ ی ۱۷ میفرماید: فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا یعنی اگر کافر شوید چگونه پرهیز میکنید از روزیکه کودکان را پیر میکند، اشاره باینکه روزی است بسیار سخت و ترسناک).

[۱۲] بندگان خدا بدانید، دیده بانانی از خودتان و جاسوسهائی از اندامتان بر شما هست (چنانکه در قرآن کریم س ۲۴ ی ۲۴ میفرماید: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی روز رستخیز زبانها و دستها و پاهای ایشان بر آنها گواهی دهند بآنچه را که بجا میآوردند) و (از فرشتگان) نگاهدارنده هائی هستند که از روی راستی کردار و شمارهٔ نفسهایتان را ضبط مینمایند (مینویسند، چنانکه در قرآن کریم س ۵۰ ی ۱۶ میفرماید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ی ۱۷ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ی ۱۸ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ یعنی ما بانسان از رگ گردن نزدیکتریم، هنگامیکه دو فرشته فرا میگیرند و همیشه یکی از راست و یکی از چپ با او است، هیچ سخنی نمیگوید مگر اینکه نزد او است نگهبان آماده. و این برای اتمام حجت است و گرنه خداوند بهمه جزئیات آگاه است) تاریکی شب تار شما را از این فرشتگان نمیپوشاند و در بزرگ محکم بسته شده شما را از آنها پنهان نمیگرداند (خلاصه همیشه و در هر جا با شما همراه هستند) و (چون دنیا گذران است) فردا (مرگ) با امروز نزدیک است.

[۱۳] امروز با آنچه در آن است (از خوشی و بدی و سود و زیان) میگذرد، و فردا از پی آن میآید، پس (نزدیک بودن فردا و رسیدن مرگ طوری است که) گویا هر مردی از شما بمنزل تنهائی خود و گودال گور خویش از زمین رسیده است، پس شگفتا از خانهٔ تنهائی و منزل ترسناک و جای بیکسی، [۱۴] و گویا صیحه (آواز بلند روز رستخیز که همه را زنده میکند) بگوش شما رسیده است،

و قیامت شمار را دریافته ، و برای حکم بین حق و باطل نمایان شده اید (از قبرها بیرون آمده اید) در حالیکه از شما نادرستیها و بهانه ها (ی بیجا و کیلهای بیهوده) دور گشته و از بین رفته ، و حقائق بشما ثابت گردیده ، و هر امری (نیک یا بد) از شما بمواضع خود باز میگردد (خلاصه در آن روز آنچه حق و حقیقت است واقع میشود ، و آنچه رسیدنی است از پاداش و کیفر خواهد رسید) [15] پس از عبرتها (مرگ و سختیهای بعد از آن) پند گیرید ، و از تغییر روزگار اندرز گرفته آگاه شوید ، و از بیم کردن (خدا و رسول) سود ببرید (کاری کنید که از عذاب الهی خود را برهانید) .

(۱۵۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[1] أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ [2] فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ ، ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ ، وَلٰكِنْ أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ [3] أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي ، وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي ، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ ، وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در بعثت پیغمبر اکرم و ستودن قران کریم) :

[1] خداوند پیغمبرش را فرستاد هنگامی که مدّتی بود پیغمبری نیامده ، و رفتن فرق مختلفه مردم بخواب غفلت و گمراهی و نادانی طولانی شده ، و پایهٔ استوار (احکام و دستور الهی) ویران گشته بود (مدّتی بود پیغمبری از جانب خدا مبعوث نشده مردم در راه گمراهی و نادانی قدم نهاده سخنان پیغمبران از یادشان رفته که خداوند حضرت مصطفی «صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را برانگیخت) [2] پس بسوی مردم آمد با تصدیق و اعتراف آنچه در دست داشت ، و نوری که بایستی از آن پیروی نمایند ، و آن (چه در دست داشت و

مُصَدِّق نُبُوّت و پیغمبری آنحضرت و روشن کننده تاریکیهای نادانی و گمراهی بود) قرآن است، پس درخواست نمائید تا گویا گردد (از کسیکه عالِم بتَنْزیل و تأویل و ناسِخ و مَنْسوخ و مُحْکَم و مُتَشابَه و ظاهِر و باطِن آنست هر چه میخواهید بپرسید تا برای شما بیان کند) و هرگز (قرآن بخودی خود و بی مُبَیِّن حقیقی) گویا نمیشود، ولیکن (چون عالِم بحقائِق و اَسْرار آن ما اهلبیت هستیم، لِذا) من شما را از آن خبر میدهم (عُلوم و اَحْکام آن را بیان میکنم) [۲] آگاه باشید در قرآن است عِلْم بآنچه (بعد از این) میآید، و خبر از گذشته (از آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، و چگونگی اَحْوال پیشینیان) و داروی درد (نادانی و گمراهی) و نَظْم و تَرْتیب دادن بآنچه (از اُمور دُنیا و آخِرت و سود و زیان که) مَرْبوط بشما است.

مِنْهَا:

[۴] فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتُ مَدَرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَدْخَلَهُ الظَّلَمَةُ تَرْحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً، فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ [۵] أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرِدِهِ، وَسَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِمَّنْ ظَلَمَ: مَأْكَلاً بِمَأْكَلٍ، وَمَشْرَباً بِمَشْرَبٍ مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلْقَمِ، وَمَشَارِبِ الصَّبِرِ وَالْمَقِرِ، وَلِبَاسِ شِعَارِ الْخَوْفِ، وَدِثَارِ السَّيْفِ [۶] وَإِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ، وَزَوَامِلُ الْآثَامِ، فَأُقْسِمُ ثُمَّ أُقْسِمُ لَتَنْخَمَنَّهَا أُمَيَّةُ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفَظُ النُّخَامَةُ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَداً مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ.

قِسْمَتی از این خُطْبه است (درباره بَنی اُمَیّه و سِتَمگری و اِنْقِراضِ حکومت و سَلْطَنَتشان):

[۴] در آن زمان (که بنی اُمَیّه بر مردم مُسَلَّط میگردند) باقی نمیماند خانهٔ گلی و نه خانهٔ چادری (خانه‌هائیکه

در شهر ساخته شده و خرگاهها یکه در بیابانها بر پا مینمایند ، خلاصه جائی نیست) مگر آنکه ستمگران غم و اندوه و سختی و گرفتاری را در آن وارد میکنند ، پس در آن هنگام در آسمان عُذرخواهی و در زمین یاری کننده ای برای آنها باقی نمیماند (چون ظلم و ستم همه جا را فرا گرفت اهل آسمان و زمین نفرین میکنند) ، پس خداوند سُبحان آنها را مُنقرض و پراکنده فرماید ، و ستمگری ایشان در مدّت حکومتشان براثر اینست که ۵ شما برای امر خلافت کسیرا که لیاقت نداشت برگزیدید ، و (برای دوستی دُنیا و دشمنی با اهل حق) آنرا در غیر مورد خود جا دادید ، و بزودی خداوند از آنان که ستم میکنند (خواه بنی اُمیّه باشد خواه دیگری) اِنتِقام میکشد ، خوردنی را بخوردنی و آشامیدنی را با آشامیدنی ، از خوردنیهای حَنظَل (گیاه بسیار تلخ) و آشامیدنیهای شیرهٔ درخت صَبِر (تلخ و بدمزه) وزهرآلود ، و از پوشیدنی پیراهن ترس و جامهٔ شمشیر (خُلاصه خداوند نعمت و دولت آنها را برنج و سختی و شادی را به ترس و آسایش را بشکست خوردن در جنگ مُبدّل میفرماید) ۶ (این کیفر آنهاست در دُنیا و در آخرت هم بعذاب اِلهی مُبتَلی خواهند بود ، زیرا) ایشان چهار پایان کِشندهٔ بار معاصی و شترهای بِرندهٔ توشهٔ گناهان میباشند ، پس (باینجهت) سوگند یاد میکنم و باز سوگند یاد میکنم که بنی اُمیّه پس از من خِلافت را بیفکنند (از دست بدهند) مانند خلط سینه که از دهان بیرون انداخته میشود ، و پس از آن هم هرگز آنرا نچشیده مزه اشرا در نیابند چندانکه روز و شب از پی هم برسند (بعد از شکست خوردن از بنی العبّاس دیگر روی کار نیامده به بدبختی و بیچارگی مُبتَلی خواهند بود) .

(۱۵۸) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

۱ وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوارَكُمْ ، وَأَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وَرائِكُمْ ، وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِبَقِ الذُّلِّ ، وَحَلَقِ الضَّيْمِ ۲ شُكْراً مِنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ ، وَإِطْراقاً عَمّا أَدْرَكَهُ الْبَصَرُ ، وَشَهِدَهُ الْبَدَنُ مِنَ

ٱلْمُنْكَرِ ٱلْكَثِيرِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَام است (درباره معاشرت و مهربانی که با مردم فرموده):

۱- من برای شما معاشر و همنشین نیکوئی بودم که بکوشش خود شما را از پشت سر حفظ نمودم (از تباهکاریها و پیش آمدهای آینده شما را آگاه کردم تا خود را بآنها گرفتار ننمائید) و شما را از ریسمانهای ذلت و خواری و حلقه های ظلم و ستم (و بیچاره بودن) رهائی دادم ۲- بجهت سپاسگزاری کردنم در مقابل اندک نیکوئی (که از شما هویدا گردید) و بجهت چشم پوشی از کارهای زشت بسیاری که در حضور من واقع شده و بچشم دیدم (زیرا زیاد از راه چاره ای نیست مگر احسان به نیکوکاران و عفو و بخشش از بدکرداران).

(۱۵۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

۱- أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ ، وَرِضَاهُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ ، يَقْضِي بِعِلْمٍ ، وَيَعْفُو بِحِلْمٍ ۲- ٱللّٰهُمَّ لَكَ ٱلْحَمْدُ عَلَىٰ مَا تَأْخُذُ وَتُعْطِي ، وَ عَلَىٰ مَا تُعَافِي وَتَبْتَلِي ، حَمْداً يَكُونُ أَرْضَى ٱلْحَمْدِ لَكَ ، وَأَحَبَّ ٱلْحَمْدِ إِلَيْكَ ، وَأَفْضَلَ ٱلْحَمْدِ عِنْدَكَ ۳- حَمْداً يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ ، وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ ، حَمْداً لَا يُحْجَبُ عَنْكَ ، وَلَا يُقْصَرُ دُونَكَ ، حَمْداً لَا يَنْقَطِعُ عَدَدُهُ وَلَا يَفْنَىٰ مَدَدُهُ ۴- فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ، لَمْ يَنْتَهِ إِلَيْكَ نَظَرٌ ، وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ ۵- أَدْرَكْتَ ٱلْأَبْصَارَ ، وَأَحْصَيْتَ ٱلْأَعْمَارَ ،

وَأَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ، وَمَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَنَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَنَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَمَا تَغَيَّبَ عَنَّا مِنْهُ، وَقَصُرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَحَالَتْ سُتُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ. فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ، لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ، وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ حَسِيرًا، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا، وَسَمْعُهُ وَالِهًا، وَفِكْرُهُ حَائِرًا.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در صفات حقتعالی):

۱ فرمان خداوند حکم لازمی است (که رد نمیشود) و موافق با مصلحت، و خوشنودی او مهربانی و ایمنی (از بلاها و سختیها) است، از روی علم و دانائی حکم (هر چیز را بیان) میفرماید، و از روی حلم و بردباری (گناه سزاوار آمرزش را) می بخشد ۲ بار خدایا سپاس تراست بر هر چه میستانی و می بخشی و بر بیماریهائی که بهبودی میدهی و مبتلی میسازی (در هر حال ترا باید شکر گزارد، زیرا گرفتن و بخشیدن و بهبودی و بیماری از جانب تو همه از روی حکمت و مصلحت است و هر کدام در جای خود نعمت و بخششی است که موجب شکر و سپاسگزاری است) چنان سپاسی که برای تو پسندیده ترین سپاس و بسوی تو محبوبتر سپاس و نزد تو برتر سپاس باشد ۳ سپاسی که پر کند آنچه را که (در آسمان و زمین) آفریده ای، و برسد بآنچه که خواسته ای، سپاسی که از تو پنهان کرده نشود و از پیشگاه تو ممنوع نگردد، سپاسی که شماره آن بریده نشود، و یاری و کمک آن نابود نگردد (خلاصه ترا سپاسگزارم بسپاسیکه از همه سپاسها رجحان و امتیاز داشته باشد) ۴ پس

(هر چند کوشش کنیم سپاسی که سزاوار خداوندی تو است نتوانیم بجا آوریم ، زیرا) ما حقیقت عظمت و
بزرگی ترا نمیدانیم ، مگر آنکه میدانیم تو زنده‌ای هستی که همه چیز (از روی امکان و نیازمندی)
بتو قائم و بازبسته است ، ترا نه سستی پیش از خواب (چرت زدن) و نه خواب فرا میگیرد
(در قرآن کریم س ۲ ی ۲۵۵ میفرماید : لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ، لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ یعنی ضعف و سستی پیش از خواب و خواب او را فرا نمیگیرد ، آنچه در آسمانها و
زمین است برای او است و هستی آنها باراده و توانائی او است) اندیشه‌ای بکنه و حقیقت تو نرسیده
و دیده‌ای ترا در نیافته که دیده‌ها را تو دریافتی ، (در قرآن کریم س ۶ ی ۱۰۳ میفرماید :
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی دیده‌ها او را
در نیابد و او دیده‌ها را دریابد و او است باریک بین و پنهان دان) و آمار کردار (بندگان) را بشمار میآوری
(در قرآن کریم س ۵۸ ی ۶ میفرماید : يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا
أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ یعنی یاد کن روزی را که خداوند همهٔ بندگان را
زنده کند پس آنان را بآنچه که بجا آورده‌اند آگاه سازد ، حساب کردار شان را خداوند ضبط فرموده و ایشان آنرا فراموش
کرده‌اند و خداوند بر هر چیز حاضر و گواه است) و (گناهکاران را) موهای جلو سر و قدمها (ایشان برای
کیفر کردار) فرا میگیری (در قرآن کریم س ۵۵ ی ۴۱ میفرماید : يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ
بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ یعنی گناهکاران بنشانه‌هاشان شناخته ، و موهای جلو سر و قدمها گرفته میشوند .
در قیامت فرشتگان آنان را بعلامات و نشانه‌ها شناخته آنگاه کاکلهای ایشان را گرفته بند بپاهاشان نهاده
بدوزخ بیاندازند) و چه چیز است آنچه ما از آفریدهٔ تو می‌بینیم ، و از قدرت و توانائی که تو برای
آن بکار برده‌ای بشگفت میآئیم ، و آنرا از بزرگی سلطنت و پادشاهیت دانسته وصف مینمائیم ،
و حال آنکه چیزهائی که از ما پنهان است و دیده‌های ما آنها را نمی‌بیند و عقلهای ما نزد آن باز ایستاده
(درک نمیکند) و بین ما و آنها پرده‌هائی آویخته شده ، بزرگتر است ، پس هر که دل خود را تهی گرداند
(بهیچ چیز توجه نداشته باشد) و اندیشه‌اش را بکار اندازد تا بداند چگونه عرش خود را (بالای هفت آسمان)
برپا کرده‌ای ، و چگونه آفریده شدگان را آفریده‌ای ، و چگونه آسمانها را در هوا معلق

نگاهداشته‌ای ، وچگونه زمینت را بروی موج آب گسترانیده‌ای ، دیدهٔ او برگشته وامانده ،
وعقل او شکست خورده ، وگوشش او از کار افتاده ، واندیشهٔ او سرگردان است (خلاصه
بکسیکه دست از هر کار برداشته وتمام اندیشهٔ خود را بکار اندازد وبخواهد یکی از حقائق واسرار خلقت را درک
کند حیران وسرگردان ماند چه جای آنکه بخواهد بهمهٔ آنها پی ببرد) ●

(مِنْهَا :)

يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو ٱللّٰهَ ! كَذَبَ وَٱلْعَظِيمِ ! مَا بَالُهُ لَا
يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ إِلَّا
رَجَاءَ ٱللّٰهِ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ ، وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ ٱللّٰهِ فَإِنَّهُ
مَعْلُولٌ ، يَرْجُو ٱللّٰهَ فِي ٱلْكَبِيرِ ، وَيَرْجُو ٱلْعِبَادَ فِي ٱلصَّغِيرِ ،
فَيُعْطِي ٱلْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي ٱلرَّبَّ ، فَمَا بَالُ ٱللّٰهِ « جَلَّ ثَنَاؤُهُ »
يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ لِعِبَادِهِ ؟! أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ
كَاذِباً ، أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعاً ؟! وَكَذٰلِكَ إِنْ هُوَ
خَافَ عَبْداً مِنْ عَبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ ،
فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ ٱلْعِبَادِ نَقْداً ، وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَاراً وَ
وَعْداً ، وَكَذٰلِكَ مَنْ عَظُمَتِ ٱلدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْقِعُهَا
مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى ٱللّٰهِ فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْداً لَهَا ●

قسمتی از این خطبه است (در بطلان ادّعای کسیکه کردارش مطابق گفتارش نباشد ، و
ترغیب مردم بدل نبستن بدنیا و پیروی از پیغمبران) :

(در مردم کسی هست که پیرو خواهشهای نفس بوده در معاصی فرو رفته ، و با این حال) بگمان خود ادّعاء
میکند که بخدا امیدوار است ! سوگند بخداوند بزرگ که دروغ میگوید ! چگونه است حال او
که امیدواریش بخداوند در عمل و کردارش نمودار نیست (اگر این شخص راست میگفت برای بدست
آوردن رضاء و خوشنودی خداوند کوشش مینمود و کاری نمیکرد که موجب خشم او گردد) [۹] پس هر که (بچیزی)
امیدوار است امید او از کردارش پیدا است مگر امید بخدا که مغشوش بوده خالص نباشد ، و هر
ترسی مسلّم است (آثار آن در ترسیده آشکار است) مگر ترس از خدا که ناجور باشد (و نشانهٔ ترس در
ترسیده هویدا نباشد) [۱۰] در کار بزرگ بخدا امید دارد (آسایش هر دو جهان را با درجات عالیهٔ در بهشت
جاوید آرزو دارد) و در چیز کوچک (متاع فانی دنیا) به بندگان خدا امیدوار است ، و (نسبت
به بندهٔ خدا طوری رفتار (و اظهار خضوع و فروتنی) مینماید که برای پروردگار نمیکند ، پس چگونه است
شأن خداوند « بزرگ است ستودن او » که در حقّ او تقصیر میکرد و بآنچه (خضوع و فروتنی
و امیدواری) برای بندگانش انجام داده میشود [۱۱] ؟ آیا میترسی در امیدواریت بخدا دروغگو
باشی (گمان برده ای که بی اعتنائی نموده ناامیدت سازد ، این گمان خطاء بزرگی است ، زیرا فضل
و رحمت او چنانکه خبر داده بزرگتر از آنستکه نیکوکاران را نومید گرداند) یا اینکه او را برای امیدوار بودن
سزاوار نمی بینی ؟ (که اگر او را بانجام امید خود ناتوان بدانی کفر محض است) و همین طور است حال کسیکه
ادّعا میکند بخدا امیدوار است ، اگر از بنده ای از بندگان خداوند بترسد ، از روی ترس
قسمی با او رفتار نماید که در بارهٔ پروردگارش چنان نمیکند (چون از بنده ای بترسد سعی و کوشش
نماید تا خوشنودی او را بدست آورده خشمش را دور گرداند ، ولیکن جائیکه باید از خدا بترسد دل فراخ
کرده کار بروز دیگر اندازد) پس ترس خود را از بندگان نقد و موجود پنداشته و از آفریدگارش
نسیه و وعده [۱۲] و همچنین مانند ادّعا کنندهٔ امید بخدا است کسیکه دنیا در نظرش اهمیّت داشته
و موقعیت آن در دلش بزرگ باشد (کالای) آنرا بر (آنچه پسندیدهٔ) خدا (است از اطاعت

و فرمانبرداری) اختیار کرده و فقط بآن روآورده و برای آن (و هرکه آنرا در دست دارد) بنده و فرمانبردار گردیده است (لذا امید و ترسش از دنیا و دنیاداران است).

[13] وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَوُطِّئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَفُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا، وَزُوِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا. [14] وَإِنْ شِئْتَ ثَنَّيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - حَيْثُ يَقُولُ: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) [15] وَاللهِ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْزاً يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ، وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ لِهُزَالِهِ وَتَشَذُّبِ لَحْمِهِ. [16] وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ، وَقَارِئِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ لِجُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؟ وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا. [17] وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِبَ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي

اَلشِّتآءِ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها ، وَفاكِهَتُهُ وَرَيْحانُهُ ما تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهائِمِ [۱۸] وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ ، وَلا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ ، وَلا مالٌ يَلْفِتُهُ ، وَلا طَمَعٌ يُذِلُّهُ ، دابَّتُهُ رِجْلاهُ ، وَخادِمُهُ يَداهُ .

---

[۱۳] و پیروی کردن از (رفتار) رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - برای تو کافی است ، و بر مذمّت دُنیا و مَعیوب بودن و بسیاری رسوائیها و بدیهای آن ترا دلیل و راهنما میباشد ، زیرا اطراف آن (وابستگی و دوستداری) از آنحضرت گرفته شده ، و جوانب آن (وابستگی به چیزآن) برای غیر آن بزرگوار آماده گشته ، و از نوشیدن شیرش (لذّتهای آن) منع شده و از آرایشهای آن دور گردیده شده [۱۴] و اگر بخواهی دوباره پیروی نمائی پیغمبری را از موسی ، عَلَيْهِ السَّلامُ ، که خدا با او سخن فرموده (و بکلیم اللّه ملقّب گشته) پیروی کن آنگاه که میگفت (در قرآن کریم س ۲۸ ی ۲۴) : رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ یعنی پروردگارا من بآنچه از خیر و نیکوئی برایم بفرستی نیازمندم [۱۵] سوگند بخدا موسی از خدا نخواسته بود مگر نانی را که بخورد ، زیرا گیاه زمین را میخورد ، و بجهت لاغری و کمی گوشت سبزی گیاه از نازکی پوست درونی شکمش دیده میشد [۱۶] و اگر بخواهی سوم بار پیروی کنی از داود ، عَلَيْهِ السَّلامُ ، که دارای مزامیر و زبور بود و خواننده اهل بهشت میباشد پیروی کن ، بدست خود از لیف خرما زنبیلها میبافت و بهمنشینان خویش میگفت : کدام یک از شما در فروختن آنها مرا کمک میکند ؟ و از بهای آنها خوراک او یکدانه نان جو بود [۱۷] و اگر خواهی پیروی از عیسی ابن مریم ، عَلَيْهِ السَّلامُ ، را بگو (بیاد بیاور) که (هنگام خوابیدن) سنگ را زیر سر گذاشته بالش قرار میداد ، و جامه زبر میپوشید ، و طعام خشن میخورد ، و خورش او گرسنگی بود (هنگام شدّت گرسنگی غذا میخورد تا از خوردن آن لذّت برده بخورش نیازمند

باشد) وچراغ او در شب روشنائی ماه بود ، وسایه بان او در زمستان جائی بود که آفتاب میتابید یا فرو میرفت (خانه‌ای نداشت) ومیوه وسبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان میرویانید [۱۸] نه زنی داشت که او را بفتنه وتباهکاری افکند ، ونه فرزندی که او را اندوهگین سازد ، ونه دارائی که او را (از توجه بخدا) برگرداند ، ونه (بدنیا واهل آن) طمعی که او را خوار کند ، مرکب او دو پایش بود (پیاده راه میرفت) وخدمتکار او دو دستش (هرکاری را خود انجام میداد) .

---

[۱۹] فَتَأَسَّ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى ، وَعَزَاءً لِمَنْ تَعَزَّى ، وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ ، وَالْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ [۲۰] قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا ، وَلَمْ يُعِرْهَا طَرْفًا ، أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا ، وَأَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا ، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا ، وَعَلِمَ أَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ ، [۲۱] وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللهُ وَرَسُولُهُ ، وَتَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللهُ وَرَسُولُهُ ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلهِ ، وَمُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللهِ [۲۲] وَلَقَدْ كَانَ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ ، وَيَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ ، وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ ، وَيَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَ ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ ، [۲۳] وَيَكُونُ

السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ: يَا فُلَانَةُ - لِإِحْدَى أَزْوَاجِهِ - غَيِّبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا [۲۴]، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، وَلَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَلَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ [۲۵]، وَكَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يُذْكَرَ عِنْدَهُ.

---

[۱۹] پس (از اینکه روش حضرت رسول را راجع بدل نبستن بدنیا اجمالاً پیش از بیان روّیهٔ پیغمبران دانستی، اکنون دوباره بشنو:) به پیغمبر خود - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که (از همهٔ خلائق) نیکوتر و پاکیزه تر است اقتداء نموده از آن بزرگوار پیروی کن، زیرا آنحضرت سزاوار پیروی کردن است برای کسیکه پیروی کند، و انتساب شایستهٔ او است برای کسیکه بخواهد نسبت باو داشته باشد (یا صبر و شکیبائی او برای کسیکه شکیبا باشد سرمشق است) و محبوبتر بندگان نزد خدا کسی است که پیرو پیغمبر خود بوده و دنبال نشانهٔ او برود (در راه او سیر نماید، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۳۱ میفرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی بگو اگر شما خدا را دوست دارید از من پیروی کنید خدا شما را دوست خواهد داشت، و گناهانتان را میآمرزد، و خدا آمرزنده و مهربان است. و اما نشانهٔ آنحضرت این بود که) [۲۰] لقمهٔ دنیا را باطراف دندان میخورد (نه بپری دهان یعنی در دنیا زیادتر از آنچه را که ناچار باید استفاده از آن بود فرا نمیگرفت) و دنیا را بگوشهٔ چشم نمیگریست (هیچگونه بدنیا دل نبست) از جهت پهلو لاغرتر و از جهت شکم گرسنه ترین اهل دنیا بود، دنیا باو پیشنهاد شد (خداوند بوسیلهٔ جبرئیل اختیار کردن دنیا را

باو پیشنهاد فرمود) از قبول آن اِمتناع نمود، و دانست که خداوند سبحان چیزی را (علاقهٔ بدنیا را) دشمن داشته او هم دشمن داشت، و آنرا خوار دانسته او هم خوار دانست، و آنرا کوچک قرار داده او هم کوچک شمرد [21] و (بنابراین) اگر نبود در ما مگر دوستی دنیائیکه خدا و رسول آنرا دشمن داشته، و بزرگ شمردن آنرا که خدا و رسول کوچک شمرده همین مقدار برای سرکشی از خدا و مخالفت فرمان او بس بود [22] و پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بروی زمین (بی آنکه خوان بگسترد) طعام میخورد، و می نشست مانند نشستن بنده (دو زانو نشسته پا روی پا نیانداخت) و بدست خود پارگی کفش با دوخته و جامه اش را وصله میکرد، و بر خرِ برهنه سوار میشد، و پشت سر خویش (دیگری را) سوار میکرد [23] و بر دَرِ خانه اش پرده ای که در آن صورتها نقش شده آویخته بود، پس بیکی از زنهایش فرمود ای زن این پرده را از نظر من پنهان کن، زیرا وقتی من بآن چشم میاندازم دنیا و آرایشهای آنرا بیاد میآورم [24] پس از روی دل (براستی) از دنیا دوری گزیده یاد آنرا از خود دور ساخت، و دوست داشت که آرایش آن از جلو چشمش پنهان باشد تا از آن جامهٔ زیبا فرا نگرفته باور نکند که آنجا جای آرمیدن است، و امیدواری درنگ کردن در آنجا را نداشته باشد، پس (علاقهٔ) آنرا از خود بیرون و از دل دور کرد، و (آرایشهای آنرا) از جلو چشم پنهان گردانید (زیرا بسیار بآن بدبین بود) [25] و چنین است (رفتار) کسی که چیزی را دشمن میدارد، بدش میآید بآن چشم اندازد، و نام آن در حضورش برده شود.

---

[26] وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِىءِ الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ، وَزُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ نَاظِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللّٰهُ مُحَمَّداً بِذٰلِكَ أَمْ أَهَانَهُ [27] فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ وَاللّٰهِ الْعَظِيمِ،

وَأَتَى بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ، وَزَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ، [۲۸] فَتَأَسَّى مُتَأَسٍّ بِنَبِيِّهِ، وَاقْتَصَّ أَثَرَهُ، وَوَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ، فَإِنَّ اللهَ جَعَلَ مُحَمَّداً - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَماً لِلسَّاعَةِ، وَمُبَشِّراً بِالْجَنَّةِ، وَمُنْذِراً بِالْعُقُوبَةِ، [۲۹] خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيماً، لَمْ يَضَعْ حَجَراً عَلَى حَجَرٍ، حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ، [۳۰] فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ، وَقَائِداً نَطَأُ عَقِبَهُ، [۳۱] وَاللهِ لَقَدْ رَقَّعْتُ مِدْرَعَتِي هٰذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا، وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ، فَقُلْتُ: اغْرُبْ عَنِّي «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى».

---

[۲۶] و هرآینه در روش رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است آنچه ترا بر بدیها و زشتیهای دُنیا راهنما باشد، زیرا آنحضرت در دُنیا با نزدیکان خود (اهل بیتش) شکم سیر نخورد، و با بزرگی مقام و منزلت او (در نزد خداوند متعال) از آن بزرگوار آرایشهای آن دور شد، پس باید اندیشه کننده بعقل خویش مراجعه کرده ببیند آیا خداوند محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را بآن حالت گرامی داشته یا آنکه او را خوار کرده و کوچک شمرده است [۲۷] اگر بگوید: او را خوار کرده، سوگند بخداوند بزرگ دروغ گفته و بُهتان بزرگی زده (زیرا چگونه تصوّر

میتوان کرد که خداوند بهترین آفریدهٔ خود را که معصوم و منزه از هر خطاء است خوار گرداند) و اگر بگوید : او را گرامی داشته، باید بداند که خداوند غیر آنحضرت را خوار کرده که دنیا را با و ارزانی داشته و آنرا از مقرب‌ترین مردمان بخود دور کرده است [28] پس باید پیرو از پیغمبر خود پیروی کند و دنبال نشانهٔ او برود، و در آید هر جا که او در آمده (گفتار و کردارش طبق دستور او باشد) و اگر از آنحضرت پیروی نکرد از تباه شدن (در دنیا و آخرت) ایمن نیست، زیرا خداوند محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را نشانهٔ قیامت قرار داده (چون بعد از او پیغمبری مبعوث نخواهد شد) و مژده دهندهٔ بهشت و بیم کنندهٔ از عذاب گردانیده (پس چون بهمهٔ احوال آگاه بود [29]) با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت (از لذت و خوشی آن بهره مند نگردید) و بآخرت با سالم ماندن (از جمیع معاصی) وارد شد، سنگی بروی سنگی نگذاشت (بنائی نساخت) تا اینکه راه خود را پیموده (زندگانی خویش را بسر رسانده) دعوت پروردگارش را اجابت نمود (از دنیا رفت [30]) پس چه بسیار بزرگ است احسان و نیکوئی خدا بما از اینکه نعمت وجود آنحضرت را بما عطاء فرموده که برای ما پیشروی است که از او پیروی میکنیم، و پیشوائی است که گام در جا پای او می نهیم (و من در همهٔ زندگانی از آن بزرگوار پیروی نمودم بطوریکه [31]) سوگند بخدا بر این جبهٔ خود چندان پینه دوختم تا اینکه از دوزندهٔ آن شرمنده شدم، و گویندهٔ ای بمن گفت : آیا آنرا (بعد از اینهمه پینه) از خود دور نمیکنی؟ گفتم از من دور شو که عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرىٰ یعنی هنگام بامداد از مردم شب روی سپاسگزاری میشود (جملهٔ عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرىٰ مثلی است گفته میشود برای کسیکه رنج بر خود تحمیل مینماید تا آسایش یابد، چنانکه کاروان در گرمای تابستان چون بشب راه روند و از بیخوابی رنج برند بامداد که بمنزل رسیده از سختی گرما رهیدند، مورد تمجید شونده‌ها قرار خواهند گرفت).

---

(۱۶۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[1] اِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيءِ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ

الْبَادِي، وَالْكِتَابِ الْهَادِي ۲ أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ: أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ ۳ مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، وَهِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَامْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ ۴ أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ ۵ أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ، وَبَيَّنَ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ ۶ فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ، وَتَنْفَصِمْ عُرْوَتُهُ، وَتَعْظُمْ كَبْوَتُهُ، وَيَكُنْ مَآبُهُ إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ، وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ ۷ وَأَتَوَكَّلُ عَلَى اللهِ تَوَكُّلَ الْإِنَابَةِ إِلَيْهِ، وَأَسْتَرْشِدُهُ السَّبِيلَ الْمُؤَدِّيَةَ إِلَى جَنَّتِهِ، الْقَاصِدَةَ إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ.

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (در مدح پیغمبر اکرم و اندرز بمردم):

۱ خداوند حضرت مُصْطَفیٰ را برانگیخت با نور (نُبُوَّت) روشن کننده (دلهای جهانیان) و با حُجَّت و دَلیل آشکار (مُعْجِزات) و راه هویدا (دین اسلام) و کتاب راهنما (قرآن کریم) ۲ اَهْل بَیْت او بهترین اَهْل بَیْت، و شَجَرَهٔ او (پدران آنحضرت) بهترین شَجَره است، و شاخه های آن شَجَرَه مُسْتَقیم و راست است (اَهْل بَیْت آن بزرگوار از اِفراط و تَفریط یعنی تجاوُز و تقْصیر در حقّ منزه و مُبَرّیٰ هستند) و میوه های آن فرو ریخته (علوم و معارفشان در دسترس همگان است) ۳ بدنیا آمدنش در مکّه و هِجْرَتش بمدینه است، در آنجا نام او بلند شده آوازهٔ دَعْوَتش مُنْتَشِر گردید (اهل آنجا که آنها انصار نامیده شدند آنحضرت را در جنگیدن با کفّار و شکست دادن دشمنان یاری نمودند) ۴ خداوند او را فرستاد

با دلیل کافی (قرآن کریم که علاوه بر سائر معجزات آن بزرگوار برای اثبات نبوت کافی است) و پند شافی (سنت و احکام آنحضرت که بیماریهای دلها را بهبودی می‌بخشد) و با دعوت تدارک کننده (بسوی اسلام که آنچه از امر دین و دنیا در ایام جاهلیت از بین رفته بود برقرار نمود) [۵] بوسیلۀ آنحضرت احکام شرعیه که معلوم نبود آشکار و بدعتهای نادرست (زمان جاهلیت) نابود و احکامیکه آنها را (در قرآن و سنت) بیان نموده هویدا گردانید [۶] پس کسیکه دینی غیر از اسلام طلبد شقاوت و بدبختیش محقق و بند (سعادت و نیکبختی) او گسیخته، و برو در افتادنش (باتش) سخت است، و بازگشت او (در قیامت) باندوه بسیار و عذاب دردناک میباشد [۷] و (بنابراین) من توکل بخدا مینمایم همچون توکل کسیکه چشم از همه پوشیده بسوی او گشوده است، و راهی (توفیق عمل باسلام) را که (رونده را) ببهشت میرساند، و رضا و خوشنودیش را بدست میآورد از او درخواست مینمایم.

---

[۸] أُوصِيكُمْ عِبَادَ ٱللّٰهِ بِتَقْوَى ٱللّٰهِ وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا ٱلنَّجَاةُ غَداً، وَٱلْمَنْجَاةُ أَبَداً، [۹] رَهَّبَ فَأَبْلَغَ، وَرَغَّبَ فَأَسْبَغَ، وَوَصَفَ لَكُمُ ٱلدُّنْيَا وَٱنْقِطَاعَهَا وَزَوَالَهَا وَٱنْتِقَالَهَا [۱۰] فَأَعْرِضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا، أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ ٱللّٰهِ، وَأَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ ٱللّٰهِ [۱۱] فَغُضُّوا عَنْكُمْ عِبَادَ ٱللّٰهِ غُمُومَهَا وَأَشْغَالَهَا لِمَا أَيْقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا، فَٱحْذَرُوهَا حَذَرَ ٱلشَّفِيقِ ٱلنَّاصِحِ، وَٱلْمُجِدِّ ٱلْكَادِحِ [۱۲] وَٱعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ ٱلْقُرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ، وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ

وَأَسْمَاعُهُمْ ، وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ ، وَانْقَطَعَ سُرُورُهُمْ وَنَعِيمُهُمْ ، فَبُدِّلُوا بِقُرْبِ الْأَوْلَادِ فَقْدَهَا ، وَبِصُحْبَةِ الْأَزْوَاجِ مُفَارَقَتَهَا ، لَا يَتَفَاخَرُونَ ، وَلَا يَتَنَاسَلُونَ ، وَلَا يَتَزَاوَرُونَ ، وَلَا يَتَجَاوَرُونَ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ ، الْمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ ، النَّاظِرِ بِعَقْلِهِ ، فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ ، وَالْعَلَمَ قَائِمٌ ، وَالطَّرِيقَ جَدَدٌ ، وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ .

بندگان خدا شما را بترس از خدا و فرمانبرداری او سفارش میکنم ، زیرا پیروی از فرمان او سبب رستگاری فردا (ی قیامت) ورهائی (از عذاب) همیشگی است (مردم را از کیفر رستخیز) ترسانید ، پس (بوسیلهٔ پیغمبر احکام خود را) تبلیغ ، و (آنان را براه سعادت و خوشبختی) ترغیب و (آنرا) تکمیل نمود (آنچه راجع برسیدن بسعادت همیشگی است بیان فرمود) و برای شما دنیا و جدا گشتن و نابود گردیدن و تبدیل شدن آنرا وصف کرد پس از آنچه شما را در دنیا بشگفت میآورد دوری کنید برای کمی آنچه از آن همراه شما میآید (از همهٔ کالاهای فراوان دنیا بهرهٔ شما جز کفنی بیش نیست که آن هم زیر خاک میپوسد) دنیا (از جهت پیروی شهوات و خواهشهای نفس) نزدیکترین سرائی است بخشم خدا ، و (از جهت کم بودن پیروان حق و حقیقت) دورترین آنسرا است بخوشنودی خدا (که بهشت جاوید است) پس ای بندگان خدا از گرفتاریها و کارهای دنیا (که شما را از آخرت باز میدارد) چشم بپوشید برای آنچه باور دارید جدائی و تغییر احوال آنرا (میدانید زود از دنیا جدا میشوید و سود رنجی که برده اید نصیب دیگران میگردد) از (فریب خوردن و شیفته شدن) دنیا برحذر بوده بترسید مانند برحذر بودن خیرخواه (امام علیه السلام) که پند دهنده است و کوشش کننده و زحمت کش (برای رهائی مردم از سختیها سعی و کوشش نموده

ودرراه هدایت ودرستگاریشان هنت میگمارد) [۱۲] وبآنچه از تباه شدن مردم روزگارهای پیش دیده عبرت گیرید که بندهای ایشان ازهم جدا وچشمها وگوشهاشان زائل شده ، وشرافت وبزرگواری ازکفشان رفته ، وشادیها وخوشگذرانیها ازآنها جدا شده [۱۳] پس بودنشان با فرزندان بدوری وهمنشینی بازنها بجدائی بدل شده ، بیکدیگر فخرونازنمیکنند ، وفرزند نمیآورند ، وبدیدن هم نمیروند ، وهمسایه وهمنشین هم نیستند [۱۴] بندگان خدا (ازاین گفتار) بترسید مانند برحذر بودن کسیکه برنفس خود تسلط داشته ازخواهش نفس خویش جلوگرفته بیاری عقل وهوش اندیشه میکند (بسود وزیان خود پی میبرد) زیرا امر (دین) آشکار و نشانه (رستگاری) نصب ، وراه (رهائی ازعذاب) هموار ، وراه (بدست آوردن خوشنودی خدا ورسول) نمایان وراست است .

(۱۶۱) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لِبَعْضِ أَصْحابِهِ وَقَدْ سَأَلَهُ : كَيْفَ دَفَعَكُمْ قَوْمُكُمْ عَنْ هٰذَا الْمَقامِ وَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ ؟ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[۱] يا أَخا بَنِي أَسَدٍ ، إِنَّكَ لَقَلِقُ الْوَضِينِ ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ ! وَلَكَ بَعْدُ ذِمامَةُ الصِّهْرِ وَحَقُّ الْمَسْأَلَةِ ، وَقَدِ اسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ [۲] : أَمَّا الْاِسْتِبْدادُ عَلَيْنا بِهٰذَا الْمَقامِ - وَنَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَباً ، وَالْأَشَدُّونَ بِرَسُولِ اللّٰهِ « صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » نَوْطاً - فَإِنَّها كانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْها نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرِينَ ، وَالْحَكَمُ اللّٰهُ وَالْمَعْوَدُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ [۳]

* وَدَعْ عَنْكَ نَهْباً صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ * وَهَلُمَّ الْخَطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ ، وَلَا غَرْوَ وَاللَّهِ فَيَا لَهُ خَطْباً يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ وَيُكْثِرُ الْأَوَدَ [٤] حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ ، وَسَدَّ فَوَّارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ ، وَجَدَحُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ شِرْباً وَبِيئاً [٥] فَإِنْ تَرْتَفِعْ عَنَّا وَعَنْهُمْ مِحَنُ الْبَلْوَى أَحْمِلْهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ) .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در جنگ صِفّین) بیکی از اصحابش که از آن بزرگوار پرسید چگونه اطرافیان شما (سه خلیفه و پیروانشان) شما را از خلافت باز داشتند و حال آنکه شما باین مقام (از آنها و دیگران) سزاوارترید ؟ پس امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (را از این پرسش بی موقع که مطلب بر پرسنده و دیگران هم معلوم بود ، یا تحقیق در آن مصلحت نبود خوش نیامد و با تندی اِجمالاً پاسخ داده) فرمود :

[۱] ای برادر (دینی از طائفهٔ) بنی اَسَد مردی هستی که تنگ (اسب سواری) تو سُست و جنبان است (نادانی که باندک شبهه ای مُضطرب و نگران میشوی) مهار (مَرکَب خود) را بیجا رها میکنی (در جای غیر مُقتضی و موقع سختی که ما با دشمن بزد و خورد مشغولیم مَطلبی میپرسی که برای پاسخ آن مجال نیست) و با اینحال (که موقع پرسش نبود) از جهت احترام پیوستگی و خویشی تو (با پیغمبر چون یکی از زنهای آنحضرت زینب دختر جحش از طائفهٔ بنی اسد بود) و برای اینکه حق پرسش داری و دانستنی را درخواست نمودی ، پس بدان [۲] تسلّط (سه خلیفه) بر ما بخلافت با اینکه ما از جهت نسب (خویشی با پیغمبر اکرم) برتر و از جهت نزدیکی (و قرب منزلت) برسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ استوارتریم ،

برای آنستکه خلافت مرغوب و برگزیده بود (هرکس طالب آن بود اگرچه لیاقت نداشت، پس) گروهی بآن بخل ورزیدند (منکه نداشتند سزاوار بآن مقام برآن بنشینند) و گروه دیگری (امام علیه السّلام) بخشش نموده (برای حفظ اساس اسلام) از آن چشم پوشیدند (وچون برای گرفتن حق یاوری نداشتند شکیبائی اختیار نمودند، چنانکه در خطبهٔ سوم باین نکته اشاره فرموده) و حکم (میان ما و ایشان) خداست و بازگشت بسوی او روز قیامت (پس از آن امام علیه السّلام شعر امرؤ القیس را مثل میآورد:) ۲ وَدَعْ عَنْكَ نَهْبًا صِيحَ فِي حَجَرَاتِهِ (که مصراع دوم آن وَهَاتِ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ میباشد وقصهٔ آن اینست: امرؤ القیس که یکی از شعراء بزرگ عرب است پس از آنکه پدرش را کشتند برای خونخواهی یا از ترس دشمنان در قبایل عرب میگشت تا در خانهٔ مردی طریف نام از قبیلهٔ بنی جدیلهٔ طی وارد شد، طریف او را گرامی داشت و امرؤ القیس هم او را ستود و چندی نزدش ماند، پس بفکر افتاد که مبادا طریف نتواند با و یاری نماید، در پنهانی نزد خالد ابن سدوس رفته برا و وارد گشت، پس بنو جدیله شتران او را بیغما بردند، و چون امرؤ القیس آگاه شد بخالد شکایت کرده او را از یغما بردن شتران خود خبرداد، خالد گفت: شترهای سواری که همراه داری بمن بده تا سوار شده نزد بنو جدیله رفته شترهای ترا برگردانم، امرؤ القیس پیشنهاد او را پذیرفته شترهای مانده را باو داد، و خالد با چند تن از یاران خود برآنها سوار گشته پی بنی جدیله شتافت چون بایشان رسید گفت: امرؤ القیس میهمان من است شترهای او را باز گردانید، گفتند او میهمان و پناه آوردهٔ تو نیست، گفت سوگند بخدا که او میهمان من است و شترهائی هم که ما برآنها سواریم از آن او است، پس بنو جدیله برآنها حمله نموده همگان را از برافکنده آن شترها را نیز بیغما بردند، و گفته اند که خالد با بنو جدیله ساخته از روی حیله و مکر شترها را بایشان تسلیم نمود، چون امرؤ القیس از این غارتگری دوم آگاه شد در این باب قصیده ای ساخت که اوّل آن این بیت بود که نقل شد، و معنی آن اینست:) رها کن و واگذار قصهٔ غارتگری را که در اطراف آن فریاد برآورده شد، (و بیاور و یادکن قصهٔ شگفت آور را که آن یغما بردن شترهای سواری است، خلاصه منظور امام علیه السّلام از تمثّل باین شعر آنست که رها کن قصهٔ سه خلیفه را که اهل سقیفه در اطراف آن هوی و خیال نموده آنهمه سخنان گفت و شنود کردند) و بیا بشنو مطلب بزرگ (و شگفت آور) را در پسر ابی سفیان (معاویه و بند و خورد با او را) که بتحقیق روزگار بعد از گریانیدن مرا بخنده آورد (از بسیاری شگفتی در رفتار روزگار بخنده آمده ام) و سوگند بخدا شگفتی باقی نمانده است

پس شگفتا از این کار بزرگ که شگفتی را از بین میبرد (بمنتهی درجه رسانده که از آن چیزی بجا نمانده) و کجروی و نادرستی را بسیار میگرداند [۴] تا گروهی از مردم (معاویه و پیروانش) از راه مکر و حیله در صدد برآمدند که نور خدا را از چراغش خاموش کنند، و فوران و راه آب آن را از چشمه اش ببندند (احکام اسلام را از بین برده و حق و جانشین پیغمبر اکرم را خانه نشین کنند) و میان من و خودشان آب وبا آور را آمیخته و درهم نمودند (فتنه و فساد و جنگ و خونریزی برپا کردند) [۵] پس اگر از ما و ایشان سختیهای غم واندوه بها برطرف شود آنان را براه حق محض میکشم (تا رضا و خوشنودی خدا و رسول را بدست آورده سعادتمند گردند) و اگر قسم دیگری شد (قدم در راه حق ننهادند، و باز هم با ما بجنگ و زد و خورد مشغول ماندند، باکی نیست، زیرا خداوند در قرآن کریم س ۳۵ ی ۸ میفرماید: فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ، إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ یعنی) پس برای گمراهی ایشان بسبب غم واندوه بسیار خود را هلاک و تباه مگردان، زیرا خداوند داناست بآنچه بجا میآورند (و آنان را بکیفر اعمالشان میرساند).

(۱۶۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ خَالِقِ الْعِبَادِ، وَسَاطِحِ الْمِهَادِ، وَمُسِيلِ الْوِهَادِ، وَمُخْصِبِ النِّجَادِ [۲] لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ، وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ، وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ، خَرَّتْ لَهُ الْجِبَاهُ، وَوَحَّدَتْهُ الشِّفَاهُ [۳] حَدَّ الْأَشْيَاءَ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبَهِهَا، لَا [۴] تُقَدِّرُهُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدَوَاتِ، لَا يُقَالُ لَهُ: مَتَى؟ وَلَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ بِحَتَّى، اَلظَّاهِرُ لَا يُقَالُ:

لِمَا ، وَالْبَاطِنُ لَا بِمَعنَى (لا يُقَالُ : فِيمَا) ، لَا شَبَحٌ فَيَتَقَضَّى ، وَلَا مَحْجُوبٌ فَيُحْوَى ، لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْتِصَاقٍ ، وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِافْتِرَاقٍ[٥] لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شُخُوصُ لَحْظَةٍ ، وَلَا كُرُورُ لَفْظَةٍ ، وَ لَا ازْدِلَافُ رَبْوَةٍ ، وَلَا انْبِسَاطُ خُطْوَةٍ فِي لَيْلٍ دَاجٍ ، وَلَا غَسَقٍ سَاجٍ ، يَتَفَيَّأُ عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ ، وَتَعْقُبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ النُّورِ فِي الْأُفُولِ وَالْكُرُورِ ، وَتَقَلُّبِ الْأَزْمِنَةِ وَالدُّهُورِ ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ ، وَإِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ[٦] قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مُدَّةٍ ، وَكُلِّ إِحْصَاءٍ وَعِدَّةٍ ، تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ الْمُحَدِّدُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَقْدَارِ ، وَنِهَايَاتِ الْأَقْطَارِ ، وَتَأَثُّلِ الْمَسَاكِنِ وَتَمَكُّنِ الْأَمَاكِنِ ، فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَضْرُوبٌ ، وَإِلَى غَيْرِهِ مَنْسُوبٌ[٧] لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَزَلِيَّةٍ ، وَلَا مِنْ أَوَائِلَ أَبَدِيَّةٍ ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ ، وَصَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ ، لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ ، وَلَا لَهُ بِطَاعَةِ شَيْءٍ انْتِفَاعٌ[٨] عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ ، وَعِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمٰوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرَضِينَ السُّفْلَى .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در ذکر بعضی از صفات خداوند جلّ شأنه) :

۱- سپاس خداوندی را سزا است که آفریننده بندگان و گستراننده زمین و روان کننده آب فراوان در زمینهای پست و رویاننده گیاهها در زمینهای بلند است ۲- اوّل بودن او را ابتداء و همیشگیش را انتهاء و بسر رسیدن نیست (زیرا ابتداء و انتهاء شایسته ممکن است نه واجبُ الوجود که عدم و نیستی بر او محال است، چون آنچه مسبوق بعدم و نیستی باشد مُحدَث و پیدا شده است، و مُحدَث واجبُ الوجود نیست، لذا میفرماید:) او است اوّل که همیشه بوده و پاینده که انتهاء ندارد (بجهت عظمت و بزرگواری سزاوار پرستش بوده) پیشانیها برای او بخاک رسیده و سجده کرده و لبها بتوحید و یگانگیش هم آواز است ۳- حدود اشیاء را هنگام آفریدن هر یک تعیین فرمود تا خود از شبیه و مانند بودن بآنها امتیاز داشته باشد (پس محدود بودن اشیاء دلیل بر این است که او را مانندی نیست) اندیشه ها او را با حدود و حرکات و اعضاء و ابزارها (قوای ظاهریّه و باطنیّه) نمیتواند تعیین نماید (زیرا او را حدّ و حرکت و عضو و ابزار که از لوازم ممکن است نمیباشد) ۴- برای او گفته نمیشود: در چه زمانی بوده؟ و تعیین نمیگردد تا چه زمانی خواهد بود (زیرا او ازلی و آفریننده زمان است، پس زمان بر او احاطه ندارد، و ابدی است که او را انتهائی نیست، و گر نه محدود و بحدّ میشد و واجب نبود، و در برابر عقل) هویدا است که نمیتوان گفت از چه هنگام شده، و (از دیده ها) مخفیّ است که گفته نمیشود: در چه چیز پنهان گردیده (زیرا او علّت همه علّتها و از مکان و محلّ مبرّی میباشد) جسمی نیست که از دور جلوه گری کرده بعد از بین برود و زیر پرده نیست تا چیزی بر او احاطه داشته باشد، نزدیک بودن او باشیاء بچسبیدن نیست و دوری او از آنها بجدائی نمیباشد (زیرا قُرب و بُعد از لوازم امکان است و او ممکن نیست، پس معنی قُرب و نزدیک بودن او اینست که بهمه اشیاء احاطه دارد و همه چیز باو قائم است، و معنی بُعد و دوریش اینست که بکنه ذات او پی برده نمیشود) ۵- و باو پنهان نیست از بندگانش نگاه کردن زیر چشمی و نه تکرار و چند بار گفتن سخنی و نه نزدیک شدن به تپه خاکی و نه برداشتن گامی در شب تیره و نه در شب تاریک آرمنده که ماه روشنی دهنده بر آن سایه میاندازد (تاریکی آن را برطرف

نماید) و خورشید دارای روشنائی در پی آن میآید ، در غروب و طلوع (چون ماه پنهان شود خورشید طلوع کند ، و چون خورشید غروب کند ماه هویدا گردد) و در گردش ایّام روزگار با از آمدن شب و رفتن روز (خلاصه شب و روز و آشکار و نهان و تغییر و تبدیل روزگار نسبت بعلم و دانائی او بجزئی و کلّی اشیاء مساوی است و چیزی از او پوشیده نمیباشد) پیش از هر انتهاء و مدّت و هر شمردن و شماری بوده است (زیرا او که آفریننده همه اشیاء است بایستی پیش از آن آفریده شده باشد) بلند و منزّه است از اینکه تعیین کنندگان حدود و اندازه ها و نهایت اطراف و جوانب و تهیه جاها و قرار گرفتن در مکانها را باو نسبت دهند (زیرا اندازه و نهایت داشتن و کسب مکان و قرار گرفتن در آن از لوازم جسم و امکان است ، لذا میفرماید:) حدّ و نهایت مخلوق و آفریده شده او را شایسته است و بغیر او (ممکنات) نسبت داده میشود ۶ اشیاء را از روی اصول و مبادی و نمونه ازلی و ابدی نیافرید (چون آفرینش او مبدای نداشته) بلکه (بی نمونه و مبدء بمحض اراده) آفرید آنچه آفریده و حدّش را تعیین نمود و بآنچه که ایجاد فرمود صورت و شکل داد و صورت آن را نیکو و مناسب گردانید ، هیچ چیزی را در برابر او امتناع و سرکشی نیست (همه مطیع و فرمانبردارند) و از اطاعت و پیروی چیزی سود و بهره و نصیب او نمیگردد (زیرا او نیازمند بغیر نمیباشد ، چون نیازمندی مستلزم نقص کمال است و آن از لوازم امکان میباشد) ۵ دانائی او بمردگان از پیش گذشته مانند دانائی او است بزنده های باقی مانده ، و علم او بآنچه در آسمانهای زبرین است مانند علم او است بزمینهای زیرین (علم او بمرده و زنده و گذشته و آینده و پست و بلند یکنواخت است ، چون ذات او نسبت بهمه اجزاء زمان و زمانیات یکسان است علم او هم که عین ذات او است چنین میباشد).

مِنْهَا :

۱ أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ ، وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ ، بُدِئْتَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ، وَ

وُضِعْتَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ ، وَأَجَلٍ مَقْسُومٍ ، تَمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِيناً : لَا تُحِيرُ دُعَاءً ، وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً ؛ ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَقَرِّكَ إِلَىٰ دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا ، وَلَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا ، فَمَنْ هَدَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمِّكَ ؟ وَعَرَّفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَإِرَادَتِكَ ؟ هَيْهَاتَ ! إِنَّ مَنْ يَعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَالْأَدَوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ ، وَمِنْ تَنَاوُلِهِ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ .

قسمتی از این خطبه است (در شگفتی آفرینش انسان و عظمت و بزرگی آفریننده) :

ای انسان آفریده شده مُسْتَوِی الْخَلْقَه (بی نقص و کم بود) و ای پدید آورده شده محفوظ در رحمهای تاریک و پرده های بسیار (تاریکی شکم و رحم و مشیمه یعنی پرده ای که انسان هنگام ولادت با آن از شکم مادر خارج میشود) که شروع شده ای از گل خالص (و از بدن انسان که ترکیب شده از عناصر ارضی است) و در آرامگاه استوار و محکم (رحم مادر) نهاده شدی تا قدر معلوم (هویدا شدن طول و عرض و نازکی و کلفتی) و مدت قسمت شده (زمان حمل هفت یا نه ماه یا کمتر و زیادتر) در شکم مادرت جنبش داشتی در حالیکه جنین بودی ، سخنی را پاسخ نمیدادی ، و آوازی نمیشنیدی ، پس از قرارگاه خود (رحم مادر) بسرای ندیده و راههای سودش را نشناخته بیرون آورده شدی ، پس کی ترا بکشیدن شیر از پستان مادرت راه نمود ؟ و کی ترا هنگام نیاز بآنچه درخواست و اراده نمودی آشنا کرد ؟ (آیا همه اینها دلیل بر وجود و هستی صانع نیست که بیخواهی پی بکنه و حقیقت ذات او ببری) چه دور است (پی بردن بکنه ذات او ، زیرا) کسیکه از (شناسائی) صفات دارنده شکل و صورت و اندام ناتوان است ، از صفات آفریننده او ناتوانتر و از دریافتن بوسیله

حدود و صفات آفریده‌ها دور و برتر است (کسیکه بشگفتی آفریده شده راه نبرد چگونه بآفریننده راه پیدا خواهد کرد، و حال آنکه او را شبیه و مانندی نیست تا کُنه ذات و صفاتش شناخته شود) .

(۱۶۳) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمَّا اجْتَمَعَ النّاسُ إِلَيْهِ وَشَكَوْا مَا نَقَمُوهُ عَلَى عُثْمَانَ، وَسَأَلُوهُ مُخَاطَبَتَهُ عَنْهُمْ وَاسْتِعْتَابَهُ لَهُمْ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَلَى عُثْمَانَ فَقَالَ :

[۱] إِنَّ النّاسَ وَرَائِي، وَقَدِ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ؟! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ [۲] إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» كَمَا صَحِبْنَا، [۳] وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَشِيجَةَ رَحِمٍ مِنْهُمَا، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا [۴] فَاللهَ اللهَ فِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ «وَاللهِ» مَا تُبَصَّرُ مِنْ عَمًى، وَلَا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ

أَعْلامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللهِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِيَ وَهَدَىٰ ، فَأَقَامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً ، وَأَمَاتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً ، وَإِنَّ السُّنَنَ لَنَيِّرَةٌ لَهَا أَعْلامٌ ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلامٌ ، وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ ، فَأَمَاتَ سُنَّةً مَأْخُوذَةً ، وَأَحْيَا بِدْعَةً مَتْرُوكَةً ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ : «يُؤْتَىٰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلا عَاذِرٌ ، فَيُلْقَىٰ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَىٰ ، ثُمَّ يَرْتَبِطُ فِي قَعْرِهَا» وَإِنِّي أُنْشِدُكَ اللهَ أَنْ تَكُونَ إِمَامَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولَ ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ : يُقْتَلُ فِي هٰذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَيَلْبِسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا ، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيهَا ، فَلا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ ، يَمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا ، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا ، فَلا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلالِ السِّنِّ ، وَتَقَضِّي الْعُمُرِ !!

فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ : كَلِّمِ النَّاسَ فِي أَنْ يُؤَجِّلُونِي حَتَّىٰ أَخْرُجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

ما کانَ بِالْمَدِینَةِ فَلا أَجَلَ فِیهِ، وَ ما غابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِکَ إِلَیْهِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه (فساد و تباهکاری عثمان و کارگردانان او در مدینه و سایر شهرها شیوع پیدا نمود جمعی از اهل مدینه صحابه رسولخدا و دیگران بمردم شهرها نوشتند: شما که میخواهید در راه خدا جهاد کرده با دشمنان دین بجنگید، باشتاب نزد ما بیائید که خلیفه شما دین را تباه کرده و از بین برده، پس دلهای مردم از او برگشت و در صدد خلعش برآمدند، و گروه بسیاری از اهل مصر و بصره و کوفه بمدینه آمدند، و) نزد آن بزرگوار گرد آمده از کردارهای ناپسند عثمان شکایت کردند، و درخواست نمودند تا حضرت از جانب ایشان با او گفتگو نماید، و بخواهد که رضای آنها را فراهم نماید (از بدرفتاری دست برداشته بدعتهائی که در دین نهاده از بین ببرد و باصحاب پیغمبر اکرم اینهمه ظلم و ستم روا ندارد، و مردم درستکار را بحکمفرمائی شهرها بفرستد) پس امام علیه السّلام نزد عثمان رفته فرمود:

مردم در پشت سر من میباشند و مرا بین تو و خودشان سفیر و واسطه قرار داده اند (از من درخواست نموده اند که پیغام ایشان را رسانیده فساد را از بین ببرم) و سوگند بخدا بتو نمیدانم چه بگویم؟! (بچه زبانی سخن بگویم که در تو اثر بخشد) چیزی (از بدعتها و کردار زشت) نمیدانم که تو خود آنرا ندانی، و ترا بکاری (نادرست آنچه بجا میآوری) راهنما نیستم که آنرا نشناسی (بلکه رفتارت را میدانی حرام و بر خلاف دین است) تو میدانی آنچه ما میدانیم (زشتی کارهائیکه مرتکب میشوی بر تو پوشیده نیست، چنانکه بر ما آشکار است) در چیزی از تو پیشی نگرفتیم که ترا بآن آگاه سازیم، و در هیچ حکمی خلوت ننمودیم تا آنرا بتو برسانیم (ما و تو هر دو پیغمبر اکرم را درک کرده رفتارش را با مردم دیده و احکامش را شنیده ایم، پس لازم نیست ترا بروش آنحضرت تبلیغ نمائیم) و تو دیدی آنچه ما دیدیم، و شنیدی آنچه ما شنیدیم، و با رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - آمیزش داشتی چنانکه ما آمیزش داشتیم، و پسر ابی قحافه و پسر خطّاب بدرستکاری سزاوارتر از تو نبودند (با اینکه بر خلاف گفتار پیغمبر اکرم

رفتار کرده بهانهٔ خلافت را غصب نمودند ، مانند تو بدعتهائی در دین احداث نکرده با مسلمین اینگونه ظلم و ستم روا نداشتند) درحالیکه تو از جهت خویشی برسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از آنها نزدیکتری (چون عثمان پسر عفّان ابن ابی العاص ابن امیّة ابن عبد شمس ابن عبد مناف میباشد ، و عبد مناف جدّ سوم حضرت رسول : محمّد ابن عبد الله ابن عبد المطّلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصیّ ابن کلاب ابن مرّة ابن کعب است ، واما ابوبکر عبد الله پسر ابی قحافة عثمان ابن عامر ابن عمرو ابن کعب ابن سعد ابن تیم ابن مرّة ابن کعب میباشد ، و مرّة جدّ ششم پیغمبر اکرم است ، و اما عمر پسر خطّاب ابن نفیل ابن عبد العزّی ابن ریاح ابن عبد الله ابن قرط ابن رزاح ابن عدیّ ابن کعب بوده ، و کعب جدّ هفتم رسولخدا است ، پس خویشاوندی عثمان از ابوبکر و عمر به پیغمبر اکرم نزدیکتر است) و بدامادی پیغمبر مرتبه‌ای یافته‌ای که ابوبکر و عمر نیافتند (عثمان رقیّه و امّ کلثوم را که بنابر مشهور دختران پیغمبر بودند بهمسری خود درآورد ، در اوّل رقیّه را و بعد از چندگاه که آن مظلومه وفات نمود امّ کلثوم را بجای خواهر باو دادند ، و از اینرو است که در پیش عامّه و سنّیها به ذی النّورین ملقّب گشته)[۴] پس درباره خود از خدا بترس ، از خدا بترس ، زیرا سوگند بخدا تو از کوری بینا و از نادانی تعلیم داده نمیشوی (براه حقّ گمراه نبوده‌ای تا ترا راهنمائی نمایم ، و برفتار درست نادان نیستی تا ترا دانا گردانم ، بلکه دانسته برخلاف رفتار مینمائی) و بتحقیق راهها (احکام خدا) آشکار ، و نشانه‌های دین (قرآن و اهل‌بیت) برپا و برقرار است[۵] پس (اگر ترا غفلت گرفته) بدان برترین بندگان نزد خدا پیشوای عادل و درستکاری است که (براه حقّ) هدایت شده ، و (دیگران را) راهنما باشد ، و سنّت و طریقهٔ دانسته شدهٔ (از پیغمبر اکرم) را برپا دارد (طبق آن رفتار نماید) و بدعت باطل و نادرست را بمیراند (از بین برده مردم را بنادرستی آن آگاه سازد) و بتحقیق سنّتها روشن و هویدا است و برای آنها نشانه‌هائی است ، و (همچنین) بدعتها آشکار است و آنها (نیز) نشانه‌هائی دارد[۶] و بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و دیگران هم بوسیلهٔ او گمراه شوند ، بمیراند سنّتی را که (از رسولخدا) گرفته شده ، و زنده گرداند بدعتی که از بین رفته (از حقّ دست برداشته بترویج باطل بکوشد)[۷] و من از رسولخدا ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، شنیدم که میفرمود : روز

قیامت پیشوای ستمکار را میآورند که با او یاری کننده ای نیست (تا از آتش دوزخ رهائیش دهد) و نه عذر خواهی (تا عذاب را از او برطرف نماید) پس در آتش دوزخ انداخته میشود و در آن میگردد چنانکه آسیا گردش مینماید، بعد در گودی و تَه دوزخ حبس و باز داشته میشود ۸ و ترا بخدا درخواست نموده سوگند میدهم که مبادا پیشوای این اُمّت باشی که کشته شوی، زیرا پیش از این گفته میشد (پیغمبر اکرم فرمود): که در این اُمّت پیشوائی کشته میشود که (بر اثر کشته شدنش راه) خونریزی و جنگیدن تا روز قیامت گشوده میگردد، و کارها را بر ایشان مشتبه مینماید، و تباهکاریها را در آنان نشر میدهد، و آنها حق را از باطل امتیاز نمیدهند، در آن تباهکاریها آشوب بسیار کرده از حق دست بر میدارند، و بسختی مضطرب و نگران میگردند پس بعد از سالیان دراز (که تجاوز از هشتاد سال است) و بسر رسیدن عمر برای مروان (این حکم که نویسنده و کارگردان تو است) مانند شتری که دشمن آنرا غارت کرده و بتندی میراند، مباش تا بهر جا که خواهد ترا براند.

عثمان بآنحضرت گفت: با مردم گفتگو کن تا مرا مهلت دهند که ستمهائیکه بر آنان وارد شده برطرف نمایم. پس امام علیه السّلام فرمود:

آنچه در مدینه است مهلتی در آن لازم نیست، و آنچه در آن نمیباشد مهلت آن تا رسیدن فرمان تو است بآن (برای کسیکه در مدینه حاضر است شروع باصلاح نما مهلت نمیخواهد، و برای آنکه حاضر نیست تا رسیدن فرمان تو عذری نمیباشد. گفته اند عثمان بر اثر فریب خوردن از مروان بستمگری بر مسلمانان دلیر گردیده گوش بفرمایشهای امیرالمؤمنین نداد تا جایکه اهل مصر و دیگران او را در خانه اش محاصره نموده بسختی کشتند).

(۱۶۴) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

يَذْكُرُ فيها عَجيبَ خِلْقَةِ الطّاوُوسِ:

اِبْتَدَعَهُمْ خَلْقاً عَجيباً مِنْ حَيَوانٍ وَ مَواتٍ، وَ ساكِنٍ وَ ذي

حَرَكَاتٍ ، فَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنْعَتِهِ وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَمُسَلِّمَةً لَهُ ، وَنَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَائِلُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ [۲] وَمَا ذَرَأَ مِنْ مُخْتَلِفِ صُوَرِ الْأَطْيَارِ الَّتِي أَسْكَنَهَا أَخَادِيدَ الْأَرْضِ وَخُرُوقَ فِجَاجِهَا وَرَوَاسِيَ أَعْلَامِهَا ، مِنْ ذَاتِ أَجْنِحَةٍ مُخْتَلِفَةٍ ، وَهَيْئَاتٍ مُتَبَايِنَةٍ ، مُصَرَّفَةٍ فِي زِمَامِ التَّسْخِيرِ ، وَمُرَفْرِفَةٍ بِأَجْنِحَتِهَا فِي مَخَارِقِ الْجَوِّ الْمُنْفَسِحِ وَالْفَضَاءِ الْمُنْفَرِجِ [۳] كَوَّنَهَا بَعْدَ إِذْ لَمْ تَكُنْ فِي عَجَائِبِ صُوَرٍ ظَاهِرَةٍ ، وَرَكَّبَهَا فِي حِقَاقِ مَفَاصِلَ مُحْتَجِبَةٍ ، وَمَنَعَ بَعْضَهَا بِعَبَالَةِ خَلْقِهِ أَنْ يَسْمُوَ فِي الْهَوَاءِ خُفُوفاً ، وَجَعَلَهُ يَدِفُّ دَفِيفاً ، [۴] وَنَسَقَهَا عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي الْأَصَابِيغِ بِلَطِيفِ قُدْرَتِهِ ، وَدَقِيقِ صَنْعَتِهِ ، فَمِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي قَالَبِ لَوْنٍ لَا يَشُوبُهُ غَيْرُ لَوْنِ مَا غُمِسَ فِيهِ ، وَ مِنْهَا مَغْمُوسٌ فِي لَوْنِ صِبْغٍ قَدْ طُوِّقَ بِخِلَافِ مَا صُبِغَ بِهِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است که در آن شگفتی آفرینش طاوس را یاد میفرماید:

[۱] خداوند موجودات عجیب و شگفت را آفرید بعضی جاندار (مانند انسان و حیوانات) و بعضی بی جان (مانند جمادات) و بعضی ساکن و آرام (مانند کوهها) و بعضی دارای حرکات (مانند ستارگان) واز دلیلهای آشکار که گواهی میدهند بر زیبائی آفرینش او و بر بزرگی توانائیش ، برپا داشت چیزی را که عقلها در برابر آن فرمان برده باور داشتند ،

در حالیکه بهستی او معترف بوده و تسلیم امر و فرمان او هستند ، و به یگانگی او دلیلهای آنچه که خردها باور داشته اند در گوشهای ما فریاد میزنند ۲ و بر پا داشت چیزی را که آفرید از صورتهای گوناگون مرغانیکه آنها را در شکافهای زمین و دره های گشاده (که میان دو کوه واقع است) و بر سر کوهها جای داد ، و آنها دارای بالهای جور بجور و شکلهای گوناگون هستند ، در حالیکه مهار فرمانبرداری بر گردن آنها افکنده شده ، و در شکافهای هوای گشاده و فضای وسیع پر و بال میزنند (در قرآن کریم س ۱۶ ی ۷۹ میفرماید : أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ ، مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ ، إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ یعنی آیا پرندگان رام شده را در هوای آسمان ندیدند ؟ آنها را در هوا نگاه نمیدارد جز خدا ، بتحقیق در این پروازشان « برای اثبات قدرت و توانائی حقتعالی » نشانهائی است برای گروهی که بخدا و رسول ایمان میآورند) ۳ پدید آورد آنها را با این صورتهای آشکار شگفت آور در صورتیکه پیشتر نبودند (آنها را بی سابقه بیافرید) و آنها را با استخوانهای محکم مفصلها که (در گوشت و پوست) پنهان شده اند ترکیب فرموده بهم پیوست ، و بعضی از آنها را بجهت سنگینی جثه (مانند شترمرغ و لکلک) برای تندروی و آسانی در پریدن منع نمود از اینکه در هوای بلند پرواز کند و آنرا طوری آفرید که نزدیک زمین میپرد ۴ و مرغان گوناگون را بسبب توانائی و آفرینش خود که از روی حکمت و مصلحت است در رنگهائی ترتیب داد (هر یک را با رنگ خاصی آفرید) پس بعضی از آنها در قالب رنگی فرو برده شده که رنگ دیگری با آن مخلوط نمیشود (دارای یک رنگند سفید یا سیاه یا سرخ یا رنگ دیگر که گویا رنگ مانند قالب آنرا فرا گرفته است) و بعضی از آنها در رنگی فرو برده و طوقی بایشان قرار داده شده که رنگ آن بخلاف رنگ سایر اندامشان است (بعضی از آنها دارای دو رنگ یا زیادترند مانند بلبل) . خلاصه خداوند از روی حکمت و مصلحت آنها را بهر شکل و رنگ آفریده است که همه دلیل بزرگی و قدرت و توانائی او است) .

[۵] وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقاً الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ، وَنَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحٍ أَشْرَجَ قَصَبَهُ، وَذَنَبٍ أَطَالَ مَسْحَبَهُ [۶] إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْثَى نَشَرَهُ مِنْ طَيِّهِ، وَسَمَا بِهِ مُطِلّاً عَلَى رَأْسِهِ، كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ، يَخْتَالُ بِأَلْوَانِهِ، وَيَمِيسُ بِزَيَفَانِهِ، يُفْضِي كَإِفْضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَيَؤُرُّ بِمَلَاقِحِهِ أَرَّ الْفُحُولِ الْمُغْتَلِمَةِ لِلضِّرَابِ [۷] أُحِيلُكَ مِنْ ذٰلِكَ عَلَى مُعَايَنَةٍ، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفٍ إِسْنَادُهُ، وَلَوْ كَانَ كَزَعْمِ مَنْ يَزْعُمُ أَنَّهُ يُلْقِحُ بِدَمْعَةٍ تَنْفَحُهَا مَدَامِعُهُ، فَتَقِفُ فِي ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ، وَأَنَّ أُنْثَاهُ تَطْعَمُ ذٰلِكَ ثُمَّ تَبِيضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلٍ سِوَى الدَّمْعِ الْمُنْبَجِسِ، لَمَا كَانَ ذٰلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَةِ الْغُرَابِ [۸] تَخَالُ قَصَبَهُ مَدَارِيَ مِنْ فِضَّةٍ، وَمَا أُنْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ وَشُمُوسِهِ خَالِصَ الْعِقْيَانِ وَفِلَذَ الزَّبَرْجَدِ [۹] فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ قُلْتَ: جَنًى جُنِيَ مِنْ زَهْرَةِ كُلِّ رَبِيعٍ، وَإِنْ ضَاهَيْتَهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشِيِّ الْحُلَلِ، أَوْ كَمُونِقِ عَصْبِ الْيَمَنِ، وَإِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحُلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصٍ ذَاتِ أَلْوَانٍ قَدْ نُطِّقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمُكَلَّلِ [۱۰] يَمْشِي مَشْيَ الْمَرِحِ الْمُخْتَالِ، وَيَتَصَفَّحُ ذَنَبَهُ وَجَنَاحَهُ فَيُقَهْقِهُ ضَاحِكاً لِجَمَالِ سِرْبَالِهِ،

وأصابيع وشائحه، فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا معولا
بصوت يكاد يبين عن استغاثته، ويشهد بصادق توجعه،
لأن قوائمه حمش كقوائم الديكة الخلاسية، وقد نجمت من
ظنبوب ساقه صيصية خفية،[11] وله في موضع العرف قنزعة
خضراء موشاة، ومخرج عنقه كالإبريق، ومغرزها إلى
حيث بطنه كصبغ الوسمة اليمانية، أو كحريرة ملبسة مرآة
ذات صقال،[12] وكأنه متلفع بمعجر أسحم إلا أنه يخيل
لكثرة مائه وشدة بريقه أن الخضرة الناضرة ممتزجة به،[13]
ومع فتق سمعه خط كمستدق القلم في لون الأقحوان أبيض
يقق، فهو ببياضه في سواد ما هنالك يأتلق،[14] وقل صبغ
إلا وقد أخذ منه بقسط، وعلاه بكثرة صقاله وبريقه
وبصيص ديباجه ورونقه، فهو كالأزاهير المبثوثة لم تربها
أمطار ربيع ولا شموس قيظ،[15] وقد ينحسر من ريشه، ويعرى
من لباسه، فيسقط تترى، وينبت تباعا، فينحت من
قصبه انحتات أوراق الأغصان، ثم يتلاحق ناميا حتى
يعود كهيئته قبل سقوطه: لا يخالف سالف ألوانه، ولا

يَقَعُ لَوْنٌ فِي غَيْرِ مَكَانِهِ [١٦]، وَإِذَا تَصَفَّحْتَ شَعْرَةً مِنْ شَعَرَاتِ قَصَبِهِ أَرَتْكَ حُمْرَةً وَرْدِيَّةً، وَتَارَةً خُضْرَةً زَبَرْجَدِيَّةً، وَأَحْيَاناً صُفْرَةً عَسْجَدِيَّةً [١٧]. فَكَيْفَ تَصِلُ إِلَى صِفَةِ هَذَا عَمَائِقُ الْفِطَنِ، أَوْ تَبْلُغُهُ قَرَائِحُ الْعُقُولِ، أَوْ تَسْتَنْظِمُ وَصْفَهُ أَقْوَالُ الْوَاصِفِينَ، وَأَقَلُّ أَجْزَائِهِ قَدْ أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَلْسِنَةَ أَنْ تَصِفَهُ؟! [١٨] فَسُبْحَانَ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقٍ جَلَّاهُ لِلْعُيُونِ فَأَدْرَكَتْهُ مَحْدُوداً مُكَوَّناً، وَمُؤَلَّفاً مُلَوَّناً، وَأَعْجَزَ الْأَلْسُنَ عَنْ تَلْخِيصِ صِفَتِهِ، وَقَعَدَ بِهَا عَنْ تَأْدِيَةِ نَعْتِهِ [١٩]، وَسُبْحَانَ مَنْ أَدْمَجَ قَوَائِمَ الذَّرَّةِ وَالْهَمَجَةِ إِلَى مَا فَوْقَهُمَا مِنْ خَلْقِ الْحِيتَانِ وَالْفِيَلَةِ [٢٠]، وَوَأَى عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَضْطَرِبَ شَبَحٌ مِمَّا أَوْلَجَ فِيهِ الرُّوحَ إِلَّا وَجَعَلَ الْحِمَامَ مَوْعِدَهُ، وَالْفَنَاءَ غَايَتَهُ.

---

[٥] و از شگفتترین مرغها در آفرینش طاووس است که خداوند آنرا در استوارترین میزان آفریده، و رنگهایش را در نیکوترین ترتیب مُنَظّم گردانیده، با بالی که بیخ آنرا (به پیه و استخوان ورگ) بهم پیوسته است، و با دُمی که کِشیش آنرا دراز قرار داده است [٦] هرگاه (اِرادهٔ جماع کند، و) بسوی طاووس ماده برود دمش را از پیچیدگی باز میکند و آنرا بلند مینماید بر سرش سایه می افکند، گویا آن دُم (هنگام بهم آمدن و پهن شدن) مانند بادبان (کشتی) دارِیّ است که کشتیبان آنرا از جانبی بجانبی میگرداند (بادبان کشتی دارِیّ منسوب بدارین است و آن جزیره ای بوده از سواحل قطیف از شهرهای بحرین که در گذشته بندر و لنگرگاه کشتیها بوده)

برنگهایش تکبّر نموده بخود مینازد ، و بحرکات و نازشهای دُمش میخرامد ، جماع میکند مانندِ جماع خروسها ، و برای آبستن نمودن با مادهٔ خود نزدیکی میکند مانند نزدیکی نرهای پرشهوت!

(و در اینجا امام عَلَیهِ السَّلام در ابطال گفتار کسیکه گمان میکند نزدیکی طاووس اینگونه نیست میفرماید :) [۷] در آنچه راجع بجماع طاووس بیان کردم ترا بمشاهده و دیدن حواله میدهم نه مانند کسیکه (گفتارش را) حواله میدهد بر سند ضعیف و نادرست که اعتماد بر آن ندارد (زیرا او میگوید : میگویند، و من میگویم برو ببین) و اگر آنطور باشد که گمان میکنند باینکه طاووس نر ماده اش را آبستن میکند بوسیلهٔ اشکی که از چشمهایش ریخته در اطراف پلکهایش جمع شده و مادهٔ آن آنرا بمنقار برمیدارد و میچشد آنگاه تخم مینهد ، و جماع طاووس نر از غیر اشک بیرون آمدهٔ از چشم نیست ، هر آینه این گمان (نادرست) از مطاعمهٔ کلاغ (منقار در منقار نهادن بیکدیگر) شگفت تر نمیباشد (چون جماع کلاغ دیده نشده « بر سبیل مثال میگویند : هٰذا اَخفیٰ مِن سِفادِ الغُراب یعنی این امر از جماع زاغ پنهانتر است » گمان دارند که جماع آن آبی است که در سنگدان غراب ذخیره میباشد و ماده آنرا بمنقار برداشته بوسیلهٔ آن تخم مینهد و جوجه بیاورد ، منظور امام عَلَیهِ السَّلام اینست که مردم چون جماع کردن کلاغ را ندیده اند این نوع سخنان را میگویند ، و اگر دربارهٔ طاووس هم آنچه از ایشان نقل شده بگویند جای شگفتی نیست ، زیرا از روی نادانی و اعتماد بر گفتار نادرست آنچه بدون برهان شنیده اند میباشد . باز در وصف طاووس میفرماید :) [۸] تصوّر میکنی استخوان پرهای آن (از بسیاری سفیدی و شفافی) میلهائی است از نقره، و تصوّر میکنی آنچه بر آن بالها روئیده شده از قبیل دائره های شگفت آور و گردن بندها (بزردی و جلاء داشتن مانند) طلای خالص است ، و (بسبزی چون) تکه های زبرجد میباشد [۹] پس اگر بالش را تشبیه کنی بگلها و شکوفه هائیکه زمین میرویاند خواهی گفت : دسته گلی است که از شکوفهٔ هر بهاری چیده شده است ، و اگر آنرا بپوشیدنیها مانند سازی (خواهی گفت :) مانند حلّه هائی است که نقش و نگار در آن بکار برده اند ، یا مانند جامه های خوش رنگ و زیبای بافت یمن ، و اگر آنرا بزیورها تشبیه گردانی (خواهی گفت :) مانند نگینهای رنگ برنگ است که در میان نقرهٔ مزیّن بجواهر نصب شده است [۱۰] راه میرود مانند خرامیدن و شاد و پرناز ، و با تأمّل و دقّت بدُم و بالش مینگرد ، و از زیبائی پیراهن و رنگهای (گوناگون) جامه اش قهقهه میخندد ، و

هنگامیکه بپاهایش چشم اندازد بانگ زده باواز بلند گریه کرده نزدیک باینکه آشکارا فریادرسی طلبد
و براستی اندوه خویش (از زشتی پاهایش) گواهی دهد، زیرا پاهایش باریک (و زشت) است
مانند پاهای خروس خلاسی (که نه سفید است نه سیاه، بلکه خاکی رنگ میباشد) و از سمت استخوان
ساق آن خاری پنهان برآمده است (مانند خار پای خروس که چندان آشکار نیست) [۱۱] و در پشت گردن
جای یالش کاکل سبزی است نقاشی شده، و جای برآمدگی گردنش مانند گردن ابریق (کشیده و بلند)
است، و جای فرورفتن آن تا زیر شکمش مانند رنگ وسمه یمنی است (که بسیار سبز میباشد،
و وسمه برگ گیاهی است که بآن خضاب میکنند) یا مانند حریر و دیبائی است پوشیده شده چون
بآئینه صیقلی گشته [۱۲] و مانند آنستکه طاووس خود را بچادر سیاهی پیچیده ولی از بسیاری
شادابی و براقی گمان میشود که رنگ بسیار سبز نیکوئی بآن آمیخته شده است (از بسیاری شفاف
و درخشان بودن سیاهی آن بسبزی نمایان است، و در نظر هر دم برنگی جلوه گر است، چنانکه میفرماید:) [۱۳]
و بشکاف گوشش آن خطی است (باریک) مانند باریکی سر قلم، و در رنگ (مانند رنگ)
گل بابونه است که بسیار سفید میباشد، و آن چون خط سفیدی است که در میان سیاهی میدرخشد [۱۴]
و کمتر رنگی است که طاووس از آن بهره‌ای نبرده باشد، و بجهت بسیاری صیقلی و براقی و
درخشیدن و نیکوئیش آن رنگ را بهتر جلوه داده است، پس (در رنگ آمیزی) مانند شکوفه‌های
است پراکنده که بارانهای بهار و آفتابهای بسیار گرم آنرا تربیت نکرده (بلکه خداوند سبحان
از روی حکمت سرتاپای آنرا از ابتداء خلقت برنگهای گوناگون شگفت آور آفریده) [۱۵] و گاهی از پر خود
بیرون آمده جامه از تن کنده برهنه میگردد، پس پی در پی پرش ریخته و باز از پی هم میروید،
و میریزد پرهایش مانند ریختن برگها از شاخه‌ها، پس پشت سر هم میروید تا بصورت پیش از
ریختن باز میگردد (بطوریکه) رنگی از آن برخلاف رنگهای پیش نمیباشد، و رنگی در غیر جای خود
واقع نمیگردد (هر پری که میافتد بجای آن پری بهمان شکل و رنگ میروید) [۱۶] و هرگاه بدقت و تأمل در موئی
از موهای پرهای آن بنگری (از رنگ آمیزیها) بتو مینمایاند (یکبار) سرخ گلرنگ، و بار دیگر
سبز زبرجد رنگ، و گاهی زرد طلائی رنگ [۱۷] پس چگونه زیرکیهای ژرف و عمیق چگونگی
آفرینش این حیوان را درمییابد، یا چگونه اندیشه عقلها آنرا درک مینماید، یا سخنان وصف

کنندگان چگونگی آن از نظم بیاورد ، و حال آنکه کوچکترین اجزاء آن حیوان (که موئی بیش نیست) و همها را از درک کردن و زبانها را از وصفش عاجز و ناتوان گردانیده است [18] ؟ [19]
پس منزّه است خداوندی که خردها را مغلوب گردانیده، از وصف آفریده شده ای که در پیش دیدها جلوه گر است در صورتیکه آن را محدود و پدید آمده و ترکیب شده و رنگ آمیزی گردیده درک کرده اند، و زبانها را از بیان حقیقت چگونگی آن ناتوان گردانیده و آنها را از شرح صفت آن عاجز نموده [19] و
منزّه است خداوندی که استوار قرار داده پاهای موران خرد و پشه های کوچک و بزرگتر از آنها از قبیل آفرینش ماهیها و پیلها [20] و بر خود واجب و لازم فرموده که هیچ پیکری را که روح و جان در آن دمیده نجنبد مگر آنکه مرگ را وعده گاه و نیستی را پایان کارش قرار داده است .

(مِنْهَا)

(فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ :)

[21] فَلَوْ رَمَيْتَ بِبَصَرِ قَلْبِكَ نَحْوَ مَا يُوصَفُ لَكَ مِنْهَا لَعَزَفَتْ نَفْسُكَ عَنْ بَدَائِعِ مَا أُخْرِجَ إِلَى الدُّنْيَا مِنْ شَهَوَاتِهَا وَلَذَّاتِهَا وَزَخَارِفِ مَنَاظِرِهَا [22] وَلَذَهِلَتْ بِالْفِكْرِ فِي اصْطِفَاقِ أَشْجَارٍ غُيِّبَتْ عُرُوقُهَا فِي كُثْبَانِ الْمِسْكِ عَلَى سَوَاحِلِ أَنْهَارِهَا ، وَفِي تَعْلِيقِ كَبَائِسِ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فِي عَسَالِيجِهَا وَأَفْنَانِهَا ، وَطُلُوعِ تِلْكَ الثِّمَارِ مُخْتَلِفَةً فِي غُلُفِ أَكْمَامِهَا ، تُجْنَى مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ ، فَتَأْتِي عَلَى مُنْيَةِ مُجْتَنِيهَا [23] وَ يُطَافُ عَلَى نُزَّالِهَا فِي أَفْنِيَةِ قُصُورِهَا بِالْأَعْسَالِ الْمُصَفَّقَةِ ، وَ الْخُمُورِ الْمُرَوَّقَةِ [24] ، قَوْمٌ لَمْ تَزَلِ الْكَرَامَةُ تَتَمَادَى بِهِمْ حَتَّى حَلُّوا

دَارَ الْقَرَارِ ، وَأَمِنُوا نُقْلَةَ الْأَسْفَارِ [٥] ، فَلَوْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ بِالْوُصُولِ إِلَىٰ مَا يَهْجُمُ عَلَيْكَ مِنْ تِلْكَ الْمَنَاظِرِ الْمُونِقَةِ لَزَهِقَتْ نَفْسُكَ شَوْقًا إِلَيْهَا ، وَلَتَحَمَّلْتَ مِنْ مَجْلِسِي هٰذَا إِلَىٰ مُجَاوَرَةِ أَهْلِ الْقُبُورِ اسْتِعْجَالًا بِهَا [٤] ، جَعَلَنَا اللّٰهُ وَإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ بِرَحْمَتِهِ .

تَفْسِيرُ بَعْضِ مَا فِي هٰذِهِ الْخُطْبَةِ مِنَ الْغَرِيبِ

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَؤُرُّ بِمَلَاقِحِهِ ، الْأَرُّ : كِنَايَةٌ عَنِ النِّكَاحِ ، يُقَالُ : أَرَّ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ يَؤُرُّهَا ، إِذَا نَكَحَهَا ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ ، الْقِلْعُ : شِرَاعُ السَّفِينَةِ ، وَدَارِيٌّ مَنْسُوبٌ إِلَىٰ دَارِينَ وَهِيَ بَلْدَةٌ عَلَى الْبَحْرِ يُجْلَبُ مِنْهَا الطِّيبُ ، وَعَنَجَهُ أَيْ عَطَفَهُ ، يُقَالُ : عَنَجْتُ النَّاقَةَ كَنَصَرْتُ أَعْنُجُهَا عَنْجًا إِذَا عَطَفْتُهَا ، وَالنُّوتِيُّ الْمَلَّاحُ ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ ، أَرَادَ جَانِبَيْ جُفُونِهِ ، وَالضَّفَّتَانِ : الْجَانِبَانِ ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَفِلَذَ الزَّبَرْجَدِ ، الْفِلَذُ : جَمْعُ فِلْذَةٍ ، وَهِيَ الْقِطْعَةُ ، وَالْكَبَائِسُ جَمْعُ الْكِبَاسَةِ وَهِيَ الْعِذْقُ ، وَالْعَسَالِيجُ : الْغُصُونُ ، وَاحِدُهَا

عُسْلُوجٌ :

قِسْمتی از این خُطبه است در چگونگی بهشت :

۲۱ اگر بدیدهٔ دل ببینی آنچه برای تو از بهشت وَصْف میشود (ودرآن تأمُّل واندیشه نمائی) هرآینه نَفْس تو دوری میکند از آنچه در این دُنیا است از خواهشها و خوشیها و آرایشهای آن که در نظرِ جلوه گر است ۲۲ و با تأمُّل واندیشه سرگردان ماند در صدای بهم خوردن برگهای درختهائی که برکنار جویهای بهشت ریشه های آنها در تلّه های مُشک پنهان گشته است ، ودرآویزان بودن خوشه های مروارید تر و تازه در شاخه های نازک (ترکه ها) وکلفت ، ودر نمایان شدن آن میوه های رنگارنگ در پوست شکوفه های آن درختها که بی رنج (وبدون رفتن بالای درخت یا افکندن بوسیلهٔ سنگ وچوب) چیده میشود ، وطِبق آرزوی چیننده در دسترس قرار میگیرد (آنچه آرزو کند نزدیک میشود تا بیزحمت بچیند) ۲۳ وبرای اهل بهشت در جلو قصرهای آن عَسَلهای پاک وپاکیزه وشربتهای تَصْفیه شده گردش داده میشود (تا هرکه بخواهد بیاشامد ، چنانکه در قرآن کریم س ۳۷ ی ۴۵ میفرماید : يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۴۵﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ ﴿۴۶﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ ﴿۴۷﴾ یعنی برای ایشان جام شَرْبَت از نهر جاری که در نظر است گردش داده میشود درحالیکه مُصَفّا وسفید است ، وبرای نوشنده ها دارای لَذَّت وخوشی میباشد ، آفت ودردی درآن نبوده وآنان از آشامیدن آن عَقلشان زائل نمیگردد) ۲۴ اهل بهشت گروهی هستند (پیرو خدا ورسول) که پیوسته عطاء وبخشش الهی شامل حالشان میباشد تا آنگاه که در سرای همیشگی (بهشت جاوید) فرود آیند ، واز اِنْتِقال وسَفَرها ایمن وآسوده گردند (آدمی هنگام مردن تا قیامت برپاشدن مانند کسی است که بسختی راه سَفَر گرفتار است ، وچون از سختی مرگ وعالم بَرْزَخ ورستخیز رهائی یافت وبه در بهشت گشود از رنج راه میآساید) ۲۵ پس ای شنونده اگر دل خود را مشغول کنی (تأمُّل واندیشه نمائی) بآنچه ناگاه بتو برسد از مَنْظَره های شگفت آور هرآینه بجهت شَوْق رسیدن بآنها جان از تنت بیرون رود ، وبجهت شتاب برسیدن بآن مَنْظَرَه ها از همین مَجْلِس من بهمسایگی اهل گورستان خواهی رفت (واز دُنیا وآنچه در آن است چشم پوشیده مُنْتَظر رسیدن مرگ میگردی) ۲۶ خداوند از روی فَضْل ومهربانیش ما وشما را در زُمْرهٔ کسانی

قرار دهد که از روی دل برای رفتن بمنزلهای نیکوکاران (بهشت جاوید) سعی و کوشش مینمایند (رضا و خوشنودی خدا و رسول را بدست میآورند . سید رضی فرماید :)

(معنی چند سخن شگفت آور این خطبه اینست :)

فرمایش آنحضرت علیه السلام : يَؤُرُّ بِمِلاقِحِهِ ، لفظ أَرّ کنایه از نزدیکی است ، عرب میگوید : أَرَّ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ آنگاه که مرد زن را هم بستر خود قرار دهد ، و فرمایش آنحضرت علیه السلام : كَأَنَّهُ قِلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيُّهُ ، قِلْع بادبان کشتی است ، و دَارِيّ منسوب است به دَارِين و آن شهری است کنار دریا که از آنجا عطر آورده میشود ، و عَنَجَهُ یعنی آنرا برگرداند ، گفته میشود : عَنَجْتُ النَّاقَةَ كَنَصَرْتُ أَعْنُجُهَا عَنْجًا آنگاه که سر شتر را برگردانی ، و نُوتِيّ بمعنی کشتیبان است ، و فرمایش آنحضرت علیه السلام ضَفَّتَيْ جُفُونِهِ از این جمله دو طرف پلکهای چشم طاوس را اراده فرموده است ، و کلمه ضَفَّتَانِ بمعنی هر دو جانب است ، و فرمایش آنحضرت علیه السلام : وَ فِلَذَ الزَّبَرْجَدِ لفظ فِلَذ جمع فِلْذَةٍ است و آن بمعنی قطعه و تکه میباشد ، و كَبَائِس جمع كِبَاسَة که بمعنی عِذْق (خوشه خرما) است ، و عَسَالِيج بمعنی شاخه ها و مفرد آن عُسْلُوج میباشد .

(۱۶۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

لِيَتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ ، وَلْيَرْأَفْ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ ، وَلا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ : لا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ ، وَلا عَنِ اللهِ يَعْقِلُونَ ، كَقَيْضِ بَيْضٍ فِي أَدَاحٍ : يَكُونُ كَسْرُهَا وِزْرًا ، وَيُخْرِجُ حِضَانُهَا شَرًّا !!

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در پند و اندرز باصحابش):

[1] کوچک شما باید از بزرگتان پیروی کند، و بزرگ شما بکوچکتان مهربان باشد [2] و مانند ستمکاران زمان جاهلیت (پیش از مبعوث شدن پیغمبر اکرم) نباشید که (آنان) نه در دین و شریعت کنجکاوی میکردند، و نه از شناختن خدا عقل بکار میبردند (نادان و از احکام خداوند سبحان غافل بودند) مانند پوست تخمی که در جای تخم نهادن مرغان پیدا گردد (و تصوّر شود که تخم پرنده است اگر کسی آنرا بشکند) شکستن آن گناه دارد، و (اگر سالم بگذارد) بچه زبان رسان بیرون آرد (چون ممکن است تخم افعی و مار باشد، و مثل ستمکاران جاهلیت مثل تخم افعی و مار است که در جای تخم نهادن شتر مرغ پیدا شود، زیرا مخالفت و درهم شکستن آنها با جنگ و خونریزی صورت میگرفت، و مدارای با آنان سبب گمراهی و تباهکاری میبود).

منها:

[3] اِفْتَرَقُوا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ، وَتَشَتَّتُوا عَنْ أَصْلِهِمْ، فَمِنْهُمْ آخِذٌ بِغُصْنٍ أَيْنَمَا مَالَ مَالَ مَعَهُ، عَلَى أَنَّ اللهَ تَعَالَى سَيَجْمَعُهُمْ لِشَرِّ يَوْمٍ لِبَنِي أُمَيَّةَ كَمَا تَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ [4] يُؤَلِّفُ اللهُ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَجْعَلُهُمْ رُكَاماً كَرُكَامِ السَّحَابِ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللهُ لَهُمْ أَبْوَاباً يَسِيلُونَ مِنْ مُسْتَثَارِهِمْ كَسَيْلِ الْجَنَّتَيْنِ حَيْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَيْهِ قَارَةٌ، وَلَمْ تَثْبُتْ عَلَيْهِ أَكَمَةٌ، وَلَمْ يَرُدَّ سَنَنَهُ رَصُّ طَوْدٍ وَلَا حِدَابُ أَرْضٍ [5] يُذَعْذِعُهُمُ اللهُ فِي بُطُونِ أَوْدِيَتِهِ، ثُمَّ يَسْلُكُهُمْ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ يَأْخُذُ بِهِمْ مِنْ قَوْمٍ حُقُوقَ قَوْمٍ، وَيُمَكِّنُ لِقَوْمٍ فِي

دِيارِ قَوْمٍ ، وَايْمُ اللهِ لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَالتَّمْكِينِ كَمَا تَذُوبُ الْأَلْيَةُ عَلَى النَّارِ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، لَوْ لَمْ تَتَخَاذَلُوا عَنْ نَصْرِ الْحَقِّ ، وَلَمْ تَهِنُوا عَنْ تَوْهِينِ الْبَاطِلِ ، لَمْ يَطْمَعْ فِيكُمْ مَنْ لَيْسَ مِثْلَكُمْ ، وَلَمْ يَقْوَ مَنْ قَوِيَ عَلَيْكُمْ ، لَكِنَّكُمْ تِهْتُمْ مَتَاهَ بَنِي إِسْرَائِيلَ !! وَلَعَمْرِي لَيُضَعَّفَنَّ لَكُمُ التِّيهُ مِنْ بَعْدِي أَضْعَافاً بِمَا خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ، وَقَطَعْتُمُ الْأَدْنَى وَوَصَلْتُمُ الْأَبْعَدَ !! وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنِ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ ، وَكُفِيتُمْ مَؤُونَةَ الْاِعْتِسَافِ ، وَنَبَذْتُمُ الثِّقْلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ .

قِسْمَتی از این خُطبه است

(در خبر دادن باجتماع مسلمانان بعد از پراکندگیشان از هم و از بین بردن بنی اُمیّه ، و سرزنش باصحابش) .

(مسلمانان) بعد از اُنس گرفتن با یکدیگر و اجتماع از هم جدا میشوند ، و از (اطراف) اصل (و پایهٔ دین) خود (امام بحق) پراکنده میگردند ، پس بعضی از ایشان شاخه ای (امامی از ائمّه هُدیٰ علیهم السّلام) را میگیرد ، هرکجا که برود با او همراه است (بدستورش رفتار مینماید) تا اینکه بزودی خداوند ایشانرا برای بدترین روز بنی اُمیّه (انقراض دولتشان) گردآورد چنانکه قِطعه های ابر در فصل پائیز بهم متّصل میشود ، خداوند آنانرا با هم مهربان ساخته و بهم پیوسته و بسیار میگرداند ، مانند ابرهای روی هم قرار گرفته ، پس از آن خداوند برای آنان درهائی میگشاید که از جای برانگیختنشان سیل وار روانه میشوند (حرکت کرده و بکمک یکدیگر

پشابند) مانند سَیل دو باغ (اهل سَبا که خداوند قصّهٔ آنرا در قرآن کریم یاد فرموده، و آن سَیل عَرِم بود که همهٔ آنانرا هلاک نمود) هیچ پشته ای از آن سالم و هیچ زمین بلندی برقرار نماند، و راه آنرا نه استواری کوه و نه بلندی زمینی نبست (کسی نمیتواند آن جمع را شکست دهد)[5] خداوند ایشانرا در میان دَرّه هائی که آفریده (و مَجرای سَیل هم از آن دَرّه هاست) پراکنده مینماید و آنانرا مانند چشمه ها در زمین روان میسازد (خلاصه جَمعیّتشان را بسیار و قُدرت و توانائی بآنها عطا میفرماید) بوَسیلهٔ آنها حُقوق گروهی (ستمدیده ها) را از گروهی (ستمگران) میستاند و گروهی (بَنی عبّاس) را در شهرهای گروهی (بَنی اُمَیّه) میگمارد[6] و سوگند بخدا آنچه در تَصَرّف ایشانست بعد از پادشاهی و حکمرانی (آنها) گداخته میشود مانند دُنبه که از آتش گداخته میگردد (عِزّت و دَولت و دارائی و همه چیز آنها از بین خواهد رفت).

[7] ای مردم، اگر از یاری کردن حَق (امام عَلَیهِ السَّلام) یکدیگر را باز نمیداشتید (کمک میکردید) و از پست گردانیدن باطِل (مُعاوِیَه) سُستی نمینمودید کسیکه (در توانائی و درستکاری) مانند شما نیست در (شهرهای) شما طمَع نمیکرد، و قُوّت نمیگرفت کسیکه بر شما تَسَلّط یافته، ولیکن شما (بر اثر نبردن فرمان امام و پیشوای خود) سرگردان شدید (بضَلالت افتادید) مانند سرگردانی بَنی اِسرائیل [که بر اثر نافرمانی موسی عَلَیهِ السَّلام چهل سال سرگردان ماندند، و در آن بیابان که خداوند قِصّهٔ آنرا در قرآن کریم بیان میفرماید راه بجائی نبردند][8] و بجان خودم سوگند یاد میکنم که بعد از من سرگردانی شما چندین برابر (سرگردانی بَنی اِسرائیل) افزوده گردیده میشود (زیرا سرگردانی ایشان چهل سال بود و سرگردانی شما و فرزندانتان تا زمان ظُهور امام مُنتَظَر عَجَّلَ اللهُ تَعالی لَهُ الفَرَج بطول خواهد انجامید) بسَبَب اینکه حَق را پشت سرتان نهاده و نزدیکتر را (به پیغمبر اکرم از خود) جدا کردید و با دورتر (بآنحضرت) پیوند نمودید [از امام عَلَیهِ السَّلام پیروی ننموده بدنبال خُلَفاء و مُعاوِیَه رفتید که جز فَساد و تباهکاری مَنظوری نداشتند][9] و بدانید اگر از راهنمای خود پیروی میکردید شما را براه پیغمبر خدا (که راه سِیادت و سَعادت همیشگی است) میبرد، و از رنج بیراهه رفتن آسوده میگشتید، و بار گران سخت را از گردنها دور میانداختید (گناهی مُرتَکِب نمیشدید که در دُنیا بیچاره و در آخِرت بعذاب گرفتار باشید).

(١٦٦) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي أَوَّلِ خِلَافَتِهِ:

١ إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيَّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا، ٢ الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَى اللهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، إِنَّ اللهَ حَرَّمَ حَرَاماً غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَأَحَلَّ حَلَالاً غَيْرَ مَدْخُولٍ، وَفَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرَمِ كُلِّهَا، وَشَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَالتَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا، ٣ فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَلَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ، ٤ بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ، تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ، ٥ اتَّقُوا اللهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ، وَأَطِيعُوا اللهَ وَلَا تَعْصُوهُ، ٦ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است در آغاز خلافتش :

۱ خدای تعالی کتاب (قرآن کریم) را فرستاد راهنما (ی بندگان) در آن نیک و بد (اعتقاد و گفتار و کردار) را بیان فرموده، پس راه نیک را پیش گیرید تا (بخدا و رسول) هدایت شده راه ببرید، و از جانب بدی دوری گیرید تا در میان راه راست (که شما را بحق و حقیقت میرساند) راه بروید ۲ واجبات را بجا آورید، واجبات را بجا آورید (نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و امر بمعروف و نهی از منکر و سایر عبادات را محافظت کرده بکار بندید. تکرار این جمله برای تأکید و اهمیت موضوع است) آنها را برای (نزدیک شدن برحمت) خدا بجا آورید (نه از روی ریاء و خودنمائی) تا شما را ببهشت برساند، خداوند (در قرآن و سنّت پیغمبر اکرم) چیزی را که نامعلوم نیست (بلکه نزد همه آشکار است) حرام گردانید (پس جاهل بآن معذور نمیباشد) و آنچه را که عیب و نقصی در آن یافت نمیشود حلال فرمود، و احترام مسلمان را (بجهت عظمت اسلام) بر همه حرمتها فزونی داد، و بسبب اخلاص (در دین یعنی عبادت و بندگی بی ریاء) و توحید (یگانه دانستن خداوند متعال) حقوق مسلمانان را در مواضع خود بهم ربط داده است، ۳ پس (بر شخص موحّد مخلص واجب است حقوق مسلمان را رعایت نماید، و گرنه با اخلاص و توحید منافات دارد، لذا میفرماید:) مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او سالم و آسوده باشند (زبان بدروغ و غیبت و بهتان نگشاید، و دست از آزار و ستم ببندد) مگر از روی حق (بگفته خدا و رسول) باشد، و زیان بمسلمان حلال نیست مگر آنچه را که خداوند واجب فرموده (چنانکه اگر مسلمانی را کشت واجب است قصاص و کشتن او و مانند آن) ۴ بشتابید بواقعه ای که برای همه عمومیّت دارد و مخصوص بهر یک از شما است و آن مرگ است (آماده مرگ و رفتن از دنیا باشید) زیرا (گروهی از) مردم پیش روی شما هستند (از شما پیشی گرفته اند) و قیامت از پشت سر شما را میراند (مانند آنکه کاروانی از پیش رفته و عقب مانده ها را رئیس کاروان بتندی میبرد تا بجلو رفته ها برساند، بنابراین) سبک شوید (از زیر بارهای گران خود بارهائی داده بکاروان) ملحق گردید که اوّلی شما نگاهداشته شده آخری شما چشم براه میباشند (تا همگی گرد آمده یکباره بقیامت وارد شوید) ۵ از خدا بترسید در باره بندگان و شهرهای او (بر کسی ستم نکرده و بویرانی و تباهکاری در زمین اقدام ننمائید) زیرا (در قیامت از همه چیز را

از شما میپرسند حتّی از زمینها و چهار پایان (سؤال میکنند بچه جهت فلان مزرعه را ویران نموده و فلان خانه را بتصرّف خویش در آوردی، و یا برای چه از فلان شهر حرکت کرده در شهرهای شرک و کفر اقامت گزیدی و در وی چه حیوان زبان بسته ای را آزار دادی) و خدا را فرمان برده و او را نافرمانی ننمائید ۲ و هرگاه نیکی را دیدید آنرا در یابید (که بدنیا و آخرت شما سود میرساند) و هرگاه بدی را دیدید از آن دوری کنید (که شما را بعذاب گرفتار خواهد نمود).

(۱۶۷) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

{بَعْدَ مَا بُويِعَ بِالْخِلَافَةِ، وَقَدْ قَالَ لَهُ قَوْمٌ مِنَ الصَّحَابَةِ: لَوْ عَاقَبْتَ قَوْماً مِمَّنْ أَجْلَبَ عَلَى عُثْمَانَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:}

۱ يَا إِخْوَتَاهُ، إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَلَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ ۲؟ وَهَا هُمْ هَؤُلَاءِ قَدْ ثَارَتْ مَعَهُمْ عُبْدَانُكُمْ، وَالْتَفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرَابُكُمْ، وَهُمْ خِلَالَكُمْ يَسُومُونَكُمْ مَا شَاؤُوا، وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً لِقُدْرَةٍ عَلَى شَيْءٍ تُرِيدُونَهُ ۳؟ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرُ جَاهِلِيَّةٍ، وَإِنَّ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مَادَّةً، إِنَّ النَّاسَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ - إِذَا حُرِّكَ - عَلَى أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرَى مَا تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ تَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ لَا تَرَى هَذَا وَلَا ذَاكَ، فَاصْبِرُوا حَتَّى يَهْدَأَ النَّاسُ، وَتَقَعَ الْقُلُوبُ مَوَاقِعَهَا، وَتُؤْخَذَ الْحُقُوقُ مُسْمَحَةً ۴، فَاهْدَأُوا عَنِّي، وَانْظُرُوا

مَاذَا يَأْتِيكُمْ بِهِ أَمْرِي، وَلَا تَفْعَلُوا فَعْلَةً تُضَعْضِعُ قُوَّةً، وَ تُسْقِطُ مُنَّةً، وَ تُورِثُ وَهْناً وَ ذِلَّةً، وَ سَأُمْسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ، وَ إِذَا لَمْ أَجِدْ بُدّاً فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است بعد از آنکه با آن بزرگوار بخلافت بیعت کردند و (طلحه و زبیر نقض بیعت کرده و ببصره رفتند و در آنجا فتنه و آشوب برپا نموده اموال مسلمانان را بیغما برده نیکان را کشتند) گروهی از اصحاب بآنحضرت گفتند: کاش کسانیرا که بر (کشتن) عثمان اجتماع کردند کیفر مینمودی؟ (تا آنان را که نقض بیعت نموده اند بهانه ای بدست نباشد) پس امام عَلَیهِ السَّلامُ فرمود:

1 ای برادران (همکیشان) بآنچه شما میدانید من بی اطلاع نیستم (بلکه بگذشته و آینده و حال دانا هستم) ولی چگونه مرا توانائی (کشیدن انتقام از کشندگان عثمان) است و حال آنکه گروهی که (برای کشتن او) گرد آمدند (و این آشوب را برپا نمودند) در نهایت قدرت خود باقی هستند، بر ما تسلّط دارند و ما بر ایشان مسلّط نیستیم (زیرا بیشتر اهل مدینه و بسیاری از مردم مصر و کوفه و سائر شهرها و بادیه نشینان باین کار اقدام کرده بودند، و گفته اند آنحضرت مردم را گرد آورد و برای ایشان خطبه خوانده فرمود: کشندگان عثمان از جای خود برخیزند، پس همهٔ آنان مگر اندکی ایستادند، و این کار را کرد تا جواب پند دهندگان را عملاً داده باشد) 2 و آگاه باشید کشندگان عثمان گروهی هستند که غلامان شما با آنها یار بوده و بادیه نشینانتان بآنان پیوسته اند (همدست یکی کرده این عمل را انجام دادند) و ایشان در بین شما هستند (هنوز از مدینه بیرون نرفته اند، و اگر بمقصود شما پی برند) آنچه بخواهند آزارتان میرسانند (و کیفر توانائی جلوگیری از آنها نیست) و آیا توانائی بآنچه خواهانید دارید؟ (و در این باب اندیشه نموده کمکی بنظر آورده اید که بتوانید با ایشان زد و خورد نمائید) 3 این امر (که شما درخواست مینمائید) کاری است از روی نادانی، و ایشان کمک و یاور (بسیار) دارند (که هنگام نیازمندی آنانرا یاری مینمایند) و مردم هرگاه سخن این خونخواهی

بیان آید بر چند دسته اند : یکدسته می بینند آنچه شما می بینید (رأیشان اینست که بایستی خونخواهی نمود) و یکدسته می بینند آنچه شما نمی بینید (میگویند بایستی کشندگان او را یاری کرد) و یکدسته نه این و نه آن را می بینند (در این کار متوقف بوده رأیی ندارند) پس (انتقام کشیدن از کشندگان عثمان موجب فتنه و فساد بزرگی خواهد بود که اهمیت آن بیش از کشتن عثمان است، بنابراین) شکیبا باشید تا مردم آرامش یافته دلها در جای خود قرار گیرد، و حقوق در موقع مناسب بآسانی گرفته شود ۴ پس از من آرام باشید (شتاب نکنید و آنگونه پند دهید) و ببینید فرمانم بشما چگونه صادر میشود (دستورم را پیروی نمائید) و کاری نکنید که توانائی را نابود ساخته از بین ببرد، و سستی و خواری جاگذارد ۵ و بزودی این امر را بمقدار امکان اصلاح کنم مادامیکه مدارای با آن ممکن باشد، و هرگاه چاره ای نیابم (مدارا کردن سود نبخشد) پس آخرین دوا داغ است (با کسانیکه بیعت را شکسته اند بجنگم. جمله «آخِرُ الدَّوَاءِ الْکَیُّ» مثلی است مشهور در جائی بکار برند که باخرین تدبیر اقدام شود).

(۱۶۸) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

عِنْدَ مَسِيرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ إِلَى الْبَصْرَةِ :

۱ إِنَّ اللهَ بَعَثَ رَسُولاً هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ، لا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ ۲ وَ إِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ الْمُهْلِكَاتُ، إِلَّا مَا حَفِظَ اللهُ مِنْهَا، وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللهِ عِصْمَةً لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَةٍ وَ لا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا ۳ وَ اللهِ لَتَفْعَلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلامِ، ثُمَّ لا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَداً حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ.

۴- إِنَّ هٰؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَأُوا عَلَى سَخْطَةِ إِمَارَتِي، وَسَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ، فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَى فَيَالَةِ هٰذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ. ۵- وَإِنَّمَا طَلَبُوا هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا اللهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا. ۶- وَلَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللهِ تَعَالَى وَسِيرَةِ رَسُولِ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَالْقِيَامُ بِحَقِّهِ، وَالنَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.

از خطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است هنگام رفتن اصحاب جمل (پیروان عائشه شترسوار) ببصره:

۱- خداوند پیغمبر را که راهنما (ی بشر) بود برانگیخت با کتابی (قرآن کریم) گویا (راه خیر و شر را بیان نموده) و با امری (آئینی) برپا (تا قیامت باقی و برقرار بوده کجی و نادرستی در آن راه ندارد) تباه نمیشود مگر مخالف آن که تباه شونده است ۲- و بتحقیق بدعتهای مشتبه (که بسنت پیغمبر اکرم جلوه داده میشود) هلاک کننده ها (ی مردم) هستند مگر آنرا که خدا از آنها حفظ کند (توفیق دهد تا از آنها پیروی نکرده بسلامت ماند) و اطاعت از حجت خدا (امام عَلَيْهِ السَّلَام) نگاهداری امر (دین و دنیای) شما است، پس او را پیروی کنید بحالیکه سرزنش شده و مجبور نبوده باشید (با اخلاص و صمیم قلب بدستور او رفتار نمائید، نه از روی بی میلی که چنین کس را منافق و ریاکار دانسته او را توبیخ و سرزنش نمایند) ۳- و سوگند بخدا (یا مرا) باید اطاعت کنید، یا آنکه خداوند خلافت حقه را از شما انتقال میدهد، پس هرگز آنرا بسوی شما باز نمیگرداند تا بغیر شما (بنی امیه و بنی عباس) بازگردد.

۴- بتحقیق آنان (طلحه و زبیر و پیروانشان) برناراضی بودن بخلافت من (نه از جهت

خونخواهی عُثمان) گرد آمده یکدیگر را کمک میکنند ، و من (بر یاغی شدنشان) صَبر میکنم (شاید پشیمان شوند ، و بر این صَبرم باقی هستم) مادامیکه بر جَمعیّت شما ترسیده باشم (بیم نداشته باشم از اینکه اِختلاف در دین شما رخ داده پراکنده شوید) زیرا ایشان اگر این اندیشهٔ سُست و نادرست را (که پیش گرفته اند) با تِمام رسانند (دنبال کنند) نَظم و تَرتیب (امر دین و دُنیای) مسلمانان بهم خواهد خورد (ریسمان اتّحاد و اتّفاق ایشان گسیخته میشود) ۵ و جز این نیست که آنها این دُنیا (خِلافت و اِمارت) را میطلبند از روی حَسَد بکسی که خداوند آنرا باو عَطا فرموده ، پس خواسته اند اَحکام (اِسلام) را وارونه کنند (خِلافت را که خداوند از آنِ من قرار داده بازگیرند) ۶ و (اگر از ما پیروی کنید) حَقِّ شما بر ما عَمَل بکتاب خدا و روش پیغمبر او ، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ (با مردم) و قِیام بحَقِّ او (انجام دادن دستور او) و بلند کردن (مُنتَشِر ساختن) اَحکام او است (تا بر اثر آن رستگار شوید) .

(۱۶۹) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

كَلَّمَ بِهِ بَعْضَ الْعَرَبِ ، وَقَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ لَمَّا قَرُبَ ، عَلَيْهِ السَّلامُ ، مِنْهَا لِيَعْلَمَ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةَ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِتَزُولَ الشُّبْهَةُ مِنْ نُفُوسِهِمْ ، فَبَيَّنَ لَهُ ، عَلَيْهِ السَّلامُ ، مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : بَايِعْ ، فَقَالَ : إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ وَلَا أُحْدِثُ حَدَثاً حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِداً تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ

ٱلْغَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ ٱلْكَلَإِ وَٱلْمَاءِ فَخَالَفُوا إِلَى ٱلْمَعَاطِشِ وَٱلْمَجَادِبِ، مَا كُنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكَهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَى ٱلْكَلَإِ وَٱلْمَاءِ. فَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ[۲]: فَامْدُدْ إِذًا يَدَكَ! فَقَالَ ٱلرَّجُلُ: فَوَٱللَّهِ مَا ٱسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ ٱلْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. (وَٱلرَّجُلُ يُعْرَفُ بِكُلَيْبٍ ٱلْجَرْمِيِّ).

از سخنان آنحضرت علیه السلام است چون نزدیک بصره رسید گروهی از اهل آن دیار عربی را نزد آن بزرگوار فرستاده بودند تا حقیقت حال ورا با همراهان عائشه برایشان معلوم گرداند (که آیا آنان در این جنگ حقّی دارند یا نه؟) تا شبهه از آنها برطرف شود، پس امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار خود را با ایشان بیان کرد بطوریکه آنمرد دانست آنحضرت برحق است (و ایشان بر باطل) پس (بعد از اتمام حجّت) باو فرمود: بیعت کن، گفت: من رسول و فرستاده گروهی هستم و از پیش خود کاری نمیکنم تا بنزد ایشان بازگردم (و مشورت نمایم)

پس امام علیه السلام فرمود:

[۱] آیا می بینی (بمن بگو) اگر کسانیکه از طرف آنها نزد من آمده ای ترا پیشرو بفرستند تا زمینی که در آنجا باران آمده (و دارای آب و گیاه است) برای ایشان بیابی و بسوی ایشان بازگشته آنان را از گیاه و آب (جائیکه یافته ای) خبر دهی و آنها از تو پیروی نکرده در زمینهای بی آب و گیاه فرود آیند، تو چه خواهی کرد؟ آنمرد گفت من آنان را رها میکنم و مخالفت کرده بجائیکه دارای گیاه و آب است میروم، پس امام علیه السلام فرمود[۲]: اکنون (برای بیعت با من) دستت را دراز کن (زیرا برای یافتن گیاه و آب «که بقاء جسم و بدن انسان بسته بآنها است» اگر با تو مخالفت نمودند

از آنان پیروی نخواهی کرد، پس چگونه با یافتن نور علم و معرفت «که غذای روح است» در صورت مخالفت ایشان با تو مخالفت خواهی کرد ؟). آنمرد گفت: سوگند بخدا چون حجت تمام گردید نتوانستم از بیعت روگردانم، پس با امام علیه السلام بیعت نمودم. (آری پند و اندرز و سخنان حق برای کسیکه یافت هدایت و رستگاری داشته باشد اثر حتمی دارد). و (سید رضی فرماید: در کتب اخبار و یا تواریخ نام) آنمرد کلیب جرمی (که منسوب به بنی جرم است بزبان ابن حلوان است) شناخته میشود.

(۱۷۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لَمّا عَزَمَ عَلى لِقاءِ الْقَوْمِ بِصِفّينَ:

۱ اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ، الَّذي جَعَلْتَهُ مَغيضاً لِلَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَمَجْرىً لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّيّارَةِ، وَجَعَلْتَ سُكّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلائِكَتِكَ، لا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبادَتِكَ ۲ وَرَبَّ هٰذِهِ الْأَرْضِ الَّتي جَعَلْتَها قَراراً لِلْأَنامِ، وَمَدْرَجاً لِلْهَوامِّ وَالْأَنْعامِ، وَما لا يُحْصىٰ مِمّا يُرىٰ وَما لا يُرىٰ ۳ وَرَبَّ الْجِبالِ الرَّواسِي الَّتي جَعَلْتَها لِلْأَرْضِ أَوْتاداً وَلِلْخَلْقِ اعْتِماداً، إِنْ أَظْهَرْتَنا عَلىٰ عَدُوِّنا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ، وَسَدِّدْنا لِلْحَقِّ، وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنا فَارْزُقْنَا الشَّهادَةَ، وَاعْصِمْنا مِنَ الْفِتْنَةِ.

۴ أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمَارِ، وَالْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ ۵؟! الْعَارُ وَرَاءَكُمْ، وَالْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است هنگامیکه برو برو شدن (جنگیدن) با مردم شام در صفین مصمّم شد،

(چون در هر حال آشکار و نهان و بدی و خوشی و سختی و گشایش بنده باید بخداوند متعال متوجّه بوده دعا کند، زیرا دفع ضرر «موجود و محتمل» عقلاً و نقلاً واجب است، و چون دعاء دافع زیان است امام علیه السّلام در توقّع جنگ و خونریزی و در رو برو شدن با دشمن که سخت‌ترین احوال است باین ترتیب بخداوند یکتا رو میآورد):

۱ بارخدایا ای پروردگار آسمان برافراشته و فضای نگاهداشته که آنرا جای گردش شب و روز و سیر خورشید و ماه و آمد و شد ستارگان گردنده قرار دادی، و ساکنین آنرا گروهی از فرشتگان گردانیدی که از عبادت و بندگیت خسته نمیشوند ۲ و ای پروردگار این زمین که آنرا جای آرمیدن مردم و محلّ آمد و رفت حشرات و چهارپایان و آنچه بشمار نمیآید از آنها که بچشم دیده میشود و آنها که (از بسیاری کوچکی) دیده نمیشود قرار دادی ۳ و ای پروردگار کوههای استوار که آنها را برای زمین میخها گردانیدی (تا از حرکت و جنبش محفوظ ماند) و برای آفریدها تکیه‌گاه (تا از کانها و گیاهها و سایر مزایای آنها سود برند)، ای پروردگار توانا از تو درخواست مینمایم: اگر ما را بر دشمنانمان غلبه دادی ستمگری را از ما دور گردان، و بحقّ و درستکاری استوارمان فرما، و اگر دشمنان را بر ما تسلّط دادی شهادت را روزی ما گردان و از تباهکاری نگاهمان دار (پس در ترغیب اصحاب خود بجنگ با دشمنان میفرماید:)

۴ کجا است جلوگیر از دشمن برای حفظ آنچه بر مرد لازم است، و کجا است غیرتمند هنگام سختیها که اهل خود را رعایت نماید؟! (اگر از جنگ رو برگردانید) ۵ ننگ در پشت سر شما است (هر که بشنود شما را سرزنش خواهد نمود) و (اگر در راه خدا با دشمنان دین جهاد کنید) بهشت پیش روی شما است (جایگاه شما در بهشت جاوید است).

(۱۷۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لاَ تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَلاَ أَرْضٌ أَرْضاً.

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در بعض از صفات خداوند سُبحان):

۱ سپاس خداوندی را که از او نمیپوشاند آسمان و زمینی آسمان و زمین دیگر را (علم او بهمه اشیاء احاطه دارد و چیزی از او پوشیده نیست، زیرا اگر بغیر این باشد مُستلزم محدود بودن علم او گردد و محدودیّت از لوازم اِمکان است. مُستفاد از ظاهر فرمایش امام عَلَيْهِ السَّلامُ: وَلاَ أَرْضٌ أَرْضاً یعنی از او پنهان نمیکند زمینی زمین دیگر را، آنستکه زمین هم مانند آسمان هفت زمین میباشد، چنانکه در قرآن کریم س ۶۵ ی ۱۲ میفرماید: اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یعنی خداوندی است که آفرید هفت آسمان و مانند آن زمین را، و عقیدهٔ بعضی آنست که زمین یکی است و مُراد از هفت زمین هفت اِقلیم و هفت قسمت از زمین است، ولی برای مرد مسلمان لازم است که در اینگونه از مسائل بظاهر آنچه که خدا و رسول و اوصیاء آنحضرت عَلَيْهِمُ السَّلامُ فرموده‌اند ایمان داشته و بصحّت و راستی آنها تصدیق نماید، زیرا اگر بخواهیم بوسیلهٔ عقول ناقصهٔ خود یا بتوسط آراء مُختلفه و گفتارهای گوناگون بحقیقت این نوع مطالب پی ببریم بجائی نرسیده سودی بدست نیاوریم بلکه حیران و سرگردان خواهیم ماند، چنانکه در شرح خُطبهٔ نود و دوم اِشاره شد).

(مِنْهَا):

۲ وَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحَرِيصٌ! فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللّٰهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَخَصُّ وَأَقْرَبُ، وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي

دُونَهُ ۳. فَلَمَّا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَإِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!

۴ - اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ، فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْراً هُوَ لِي، ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.

قسمتی از این خطبه است (در گفتگوی آنحضرت با یکی از اهل شوری که عمر دستور تشکیل آنرا بعد از خود داده بود):

۱ - گوینده ای (سعد ابن ابی وقاص) بمن گفت: ای پسر ابیطالب تو بخلافت حریص هستی! گفتم: سوگند بخدا شما حریصتر و (بلیاقت بخلافت یا نسبت به پیغمبر) دورتر هستید، و من (بخلافت) سزاوارتر و (از جهت انتساب برسولخدا) نزدیکترم، و حق خود را میطلبم که شما میان من و آن مانع میشوید، و هر زمان آنرا خواستم بگیرم روی مرا بر میگردانید (نمیگذارید بحق خود برسم) ۲ پس چون در میان گروه حاضرین برهان را در گوش او فرو کوفتم (با دلیل پاسخش گفتم) متنبه گشت و (از خواب غفلت) بیدار شد، و حیران و سرگردان ماند چنانکه ندانست پاسخ مرا چه بگوید! (پس از آن امام علیه السلام بخدا از ایشان شکایت نموده میگوید:)

۴ - خدایا من بر قریش و کسانیکه آنها را یاری میکنند از تو کمک میطلبم (تا از آنان انتقام کشی) زیرا آنها خویشی مرا قطع کردند (نسبت مرا برسولخدا مراعات ننمودند) و بزرگی مقام و منزلت مرا کوچک شمردند (مرا همردیف خود دانستند) و در امر خلافت که اختصاص بمن داشت بر دشمنی با من اتفاق کردند، پس از آن گفتند: آگاه باش حق آنستکه آنرا بگیری و حق آنستکه آنرا رها کنی (ادعا میکردند که حق بدست ایشان است و گرفتن و رها کردن من آنرا یکسان است، ای کاش آنرا که میگرفتند اعتراف داشتند که حق من است تا تحمل مصیبت آن آسانتر میشد).

وَمِنْهَا

فِي ذِكْرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ :

[۵] فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللّٰهِ «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ [۶] فَقَدِمُوا عَلَى عَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا : فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْراً، وَطَائِفَةً غَدْراً [۷] فَوَاللّٰهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلاً وَاحِداً مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ [۸] دَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ .

وَقِسْمَتي از این خطبه است درباره اصحاب جمل (طلحه و زبیر و پیروانشان) :

(چون طلحه و زبیر بیعت با امیرالمؤمنین علیه السّلام را شکسته در صدد مخالفت برآمدند بهانه حجّ از مدینه بمکّه رفتند) [۵] پس (عائشه را با فوجی لشکر از مکّه برداشته) حرکت کردند در حالیکه زوجه رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله (عائشه) را میکشاندند (از شهری بشهری میبردند) چنانکه کنیز را در موقع خریدن آن (فروشنده باطراف) میکشانند، و باتّفاق او بجانب بصره رفتند، و (چون به آب حوأب «نام منزلی

بَيْنَ مَكَّةَ وَبَصْرَةَ » رسیده سگهای آنجا بانگ زنان قصد هودج عائشه نمودند ، پرسید این چه آبی است ؟ گفتند : آب حَوْأَبْ ، گفت : مرا برگردانید که از رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدم که میفرمود : سگهای حوأب بروی یکی از زنهایم بانگ میزنند زمانیکه بجنگ وصیّ من میرود ، سعی کن که تو نباشی ، طلحه و زبیر او را باشتباه انداختند و هفتاد کس حاضر نموده گواهی دادند که این آب را آب حَوْأَبْ نمینامند ، و این اوّل شهادت و گواهی دروغ و نادرستی بود که در اسلام داده شد ، چنانکه صاحب مجمع البحرین از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل مینماید ، خلاصه طلحه و زبیر) زنهای خود را در خانه هاشان باز گذاشتند و باز گذاشته رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بخود و دیگران آشکار نمودند در میان لشگری که نبود از ایشان مردی مگر آنکه اطاعت و فرمانبرداری مرا بگردن گرفته ، و باختیار نه از روی اجبار با من بیعت نموده بود (حرمت پیغمبر اکرم را رعایت نکرده بر خلاف دستور خدای تعالی رفتار نمودند ، در قرآن کریم س ۳۳ ی ۳۳ میفرماید : وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ یعنی ای زنهای پیغمبر در خانه هاتان قرار گیرید و زینت و آرایش خود را مانند آشکار ساختن زنهای جاهلیت پیش از این به بیگانه آشکار مسازید) پس بر عامل من در بصره (عثمان ابن حنیف) و خزانه داران بیت المال مسلمین و غیر ایشان از اهل آن دیار وارد گشتند ، و گروهی را بصبر کشتند (آنان را در زندان نگاه داشتند ، یا آنکه کتک زده آنقدر آزردند تا مردند) و گروهی را بمکر و حیله شهید نمودند (هنگامیکه طلحه و زبیر و عائشه و پیروانشان وارد بصره شدند ، عثمان ابن حنیف انصاری که از اصحاب رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و در آنزمان از جانب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ — والی و حکمران آن سامان بود طبق دستور آنحضرت که در نامه خود نوشته بود با ایشان جنگید تا اینکه قرار شد تا آمدن آن بزرگوار با هم مدارا کرده زد و خورد را کنار گذارند ، پس با مکر و حیله خزانه داران بیت المال را دستگیر کرده بامر عائشه سر بریدند ، و گروهی را هم کشتند ، و موی سر و ریش و مژه و ابروی عثمان را کنده از شهر بیرونش نمودند ، در بین راه بملاقات حضرت نائل شد ، آن بزرگوار بر او گریست و فرمود از پیش ما پیر رفته جوان باز آمدی) پس (بر اثر ظلم و ستم اصحاب جمل امام عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید :) سوگند بخدا اگر دست نیافتند بمسلمانان مگر بیکمرد که او را عمداً بدون آنکه مرتکب جرم و گناهی شده باشد بکشند ، هر آینه کشتن همه آن لشگر بمن حلال بود ، زیرا آن لشگر حاضر بودند و نهی از منکر و کار زشت (کشتن مسلمان بی گناه) ننمودند ، و کشتن او را (بقصد فساد و تباهکاری زمین و محاربه با من که مانند محاربه با خدا و رسول است) نه بزبان نه بدست

جلوگیری نکردند (و نکتهٔ حلال بودن کشتن آن لشگر را بازاء کشتن یکنفر مسلمان بی گناه رها کن که (از اینجهت هم کشتن همهٔ آنان حلال است که) ایشان باندازهٔ عدد لشگرشان که بر مسلمانان وارد شدند از آنها کشته اند (پس باید همهٔ آن لشگر را کشت).

(۱۷۲) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

۱ أَمِينُ وَحْيِهِ، وَ خَاتَمُ رُسُلِهِ، وَ بَشِيرُ رَحْمَتِهِ، وَ نَذِيرُ نِقْمَتِهِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در مدح پیغمبر اکرم، و اشاره بوظائف امامت، و ترغیب بپرهیزکاری، و مذمّت از دنیا):

۱ پیغمبر اکرم امین وحی خدا و خاتم پیغمبران و مژده دهندهٔ رحمت و بیم کنندهٔ از عذاب او بود (احکام خداوند سبحان را بادرستی و بدون کم و زیاد بمردم تبلیغ نمود، و بعد از او پیغمبر نخواهد آمد، و نیکوکاران را ببهشت جاوید مژده داده، بدکاران را از عذاب همیشگی میترسانید).

۲ أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبَى قُوتِلَ. ۳ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. ۴ أَلَا وَ إِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.

۲ ای مردم ، سزاوارتر شخص بامر خلافت تواناترین مردم است بر آن (از جهت سیاست مدنیّه و تدبیر جنگ و زد و خورد با دشمن و نظم دادن امور رعیّت) و داناترین آنان است در آن بامر (و احکام) خداوند ، پس اگر (در این باب) فتنه انگیزی بتباهکاری پردازد (در اوّل باید) از او بازگشت بحقّ و آنچه سزاوار است خواسته شود ، و اگر امتناع نمود کشته میگردد (باید او را کشت) پس بهمین دلیل میگوئیم : خلفاء بناحقّ بخلافت رسیده اند ، زیرا غیر شخص توانای در سیاست مدنیّه و امور رعیّت و دانای بجمیع احکام دین لیاقت اینمقام را ندارد ، و کسی نمیگوید که ایشان دارای این دو صفت بوده اند) و ۳ (چون معاویه دلیل مخالفت خود با امیرالمؤمنین علیه السّلام ، را باهل شام میگفت : من در امر خلافت آنحضرت حاضر نبوده بیعت نکرده ام ، و طلحه و زبیر برای عذر نقض بیعت میگفتند : ما از بیعت پشیمان گشته باشتباه خود پی بردیم ، امام علیه السّلام از روی مماشات بطلان و نادرستی گفتارشان اشاره نموده میفرماید:) بجان خودم سوگند اگر امامت تا همه مردم حاضر نباشند منعقد نگردد هرگز صورت نخواهد گرفت (زیرا هنگام تعیین امام حضور همه مردم در یکجا ممکن نیست) ولی کسانیکه اهل آن هستند (بزرگان اصحاب و آشنایان براه خیر و شرّ چون با کسی بیعت نمودند) بر آنان که هنگام تعیین امامت حاضر نیستند حکم میکنند (آنها را وادار مینمایند که کار انجام شده را بپذیرند) پس در اینصورت آنکه حاضر بوده نباید برگردد (نقض بیعت نماید) و آنکه غائب بوده نباید (دیگری را) اختیار کند (و چون مخالفین از آنچه عقل بصحّت و درستی آن حکم میکند پیروی نمینمایند ، و روّیه ای را که در باره خلفاء پیش از این عملی شد نمیپذیرید و منظور از این بهانه جوئیها آنستکه بناحقّ خلافت را بدست آرند) ۴ آگاه باشید من با دو کس میجنگم : یکی آنکه ادّعا کند آنچه را که برای او نیست (مانند معاویه که خلافت را بدون داشتن لیاقت ادّعا مینمود) و یکی آنکه رو گردانند از چیزیکه بعهده گرفته (چون طلحه و زبیر که بیعتی را که وفای بآن لازم بود شکستند) .

---

۵ أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ ، فَإِنَّهَا خَيْرُ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ ، وَخَيْرُ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللّٰهِ ، وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ ، وَلَا يَحْمِلُ هٰذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ

بِمَوَاقِعِ الْحَقِّ ۷ فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ ، وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرٍ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا ، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكِرُونَهُ غِيَراً .

---

۵ ای بندگان خدا شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش مینمایم ، زیرا تقوی بهترین چیزی است که بندگان همدیگر را بآن توصیه و سفارش کنند ، و نزد خدا بهترین عاقبتها است (بهترین کارها کاری است که در دنیا بتقوی خاتمه یابد) ۶ و تحقیق دروازۀ جنگ بین شما و اهل قبله (که بظاهر مسلمانند) گشوده شده ، و کسی حامل و بدست گیرنده این بیرق (جنگ با ایشان و شرائط آن) نیست مگر آنکه (بحقائق) بینا و (در سختیها) شکیبا و بآنچه که حق و درست است دانا باشد (امام علیه السلام ، خلاصه جنگ ما با یاغیان اهل قبله که در نظر شما بزرگ مینماید از روی جهل و غفلت از احکام خدا نباشد ، بلکه طبق دستور او است) ۷ پس بجا آورید آنچه را که بآن مأمور میگردید ، و عمل نکنید بآنچه را که از آن منع میشوید ، و در کاری شتاب نکنید (در قبول و رد آن عجله نکنید) تا تحقیق نمائید (امر و نهی ما را در آن بفهمید) زیرا حق ما است تغییر دادن آنچه را که شما (از روی نادانی) انکار میکنید (بسا که چیزی را انکار نمائید و صلاح در قبول آن باشد ، و یا قبول مینمائید و مصلحت در رد آن است ، پس چون بحقائق آگاه نیستید در هر امری گفتار ما را بپذیرید) .

---

۸ أَلَا وَإِنَّ هٰذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَتَرْغَبُونَ فِيهَا ، وَأَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَلَا مَنْزِلِكُمُ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ ، وَلَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ ۹ أَلَا وَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ ، وَلَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا ، وَهِيَ وَإِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرَّهَا ، فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا ، وَإِطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا ، وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ

الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا ، وَانْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا [١٠] وَلَا يَخِنَّنَّ أَحَدُكُمْ خَنِينَ الْأَمَةِ عَلَى مَا زُوِيَ عَنْهُ مِنْهَا ، وَاسْتَتِمُّوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللهِ ، وَالْمُحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ [١١] . أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ [١٢] . أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ [١٣] . أَخَذَ اللهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ ، وَأَلْهَمَنَا وَإِيَّاكُمُ الصَّبْرَ .

---

[٨] آگاه باشید این دُنیا که شما آنرا آرزو کرده و بآن عَلاقه دارید و شما را گاه بخشم میآورد و زمانی خوشنود میسازد ، نه سرای اِقامَت و باقیماندن شما است و نه جائی که برای آن آفریده و نه محلّی که بآن دَعوَت شده اید [٩] آگاه باشید نه دُنیا برای شما باقی میماند و نه شما در آن باقی خواهید ماند ، و اگر شما را به (زینتها و آرایشهای) خود فریب داده از بدی (درد و رنج و سختی) خویش هم بر حَذَر داشته است ، پس ها کنید گول زدنش را بر حَذَر داشتنش ، و دور کنید طَمَع آوردنش را بترسانیدنش (بنَقش و نگار دروغی فریب نخورید ، اَنواع بلاها و سختیهای آنرا بنظر بیاورید) و از یکدیگر پیشی گیرید (برای رفتن) بسرائی که بسوی آن خوانده شده اید (در دُنیا برای آسایش آخرَت که جای همیشگی است از خدا و رسول پیروی کنید) و دلهای خویش را از (دوستی) آن دور کنید [١٠] و هیچیک از شما نباید بر چیزی از دُنیا که از او گرفته شده است مانند کنیز (که برای از دست دادن هر چیز دست بسر و رو زده صدا بگریه بلند میکند) بنالد (هر چه از کفش رفت اندوه نشود) و تکمیل نعمت خدا را درخواست کنید بشکیبائی بر (سختی) طاعت او و محافظت بآنچه که شما را بحفظ آن از کتاب خود (قرآن کریم) امر فرموده (زیرا شکیبائی بر طاعت و عمل باحکام قرآن سبب رسیدن نعمتهای بیشمار است) [١١] .

آگاه باشید تباه شدن وازدست رفتن متاع دُنیا بشما زیانی وارد نخواهد آورد درصورتیکه اساس وپایۀ دین را مُحکم کرده باشید [12] آگاه باشید بعد از تباه ساختن دین خود آنچه که از دُنیا نگاهداشته اید بشما سود نمیرساند [13] خداوند دلهای ما وشما را بحق ورستگاری مُتوجه گرداند ، وشکیبائی (در طاعت ومُصیبت ومَعصیت) را بما وشما عطا فرماید .

(١٧٣) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي مَعْنَى طَلْحَةَ ابْنِ عُبَيْدِ اللهِ :

[1] قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ ، وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ [2] وَاللهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ مَظِنَّتُهُ ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ ، فَأَرَادَ أَنْ يُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِيهِ لِيَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشَّكُّ ! [3] وَوَاللهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلاثٍ : لَئِنْ كَانَ ابْنُ عُفَّانَ ظَالِماً «كَمَا كَانَ يَزْعُمُ» لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ ، وَأَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ ، وَلَئِنْ كَانَ مَظْلُوماً لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُنَهْنِهِينَ عَنْهُ ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ ، وَلَئِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَيَرْكُدَ جَانِباً ، وَيَدَعَ النَّاسَ مَعَهُ [4] فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلاثِ ، وَجَاءَ بِأَمْرٍ

لَمْ یُعْرَفْ بابُهُ ، وَلَمْ تَسْلَمْ مَعاذِیرُهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است در بارهٔ طَلْحَة ابن عُبَیْدالله (هنگامیکه خبر رسید طلحه و زُبیر بطرف بَصْرَه حرکت کرده آن بزرگوار را بجنگ تهدید مینمایند) :

(تاکنون) [۱] تهدید بجنگ نیشدم و کسی مرا از ضرب شمشیر نمیترسانید ، و من بآنچه پروردگارم بیاری نمودن (و غلبه بر دشمن) وعده داده است اطمینان دارم (پس تهدید و ترساندن از جنگ برای کسی است که از مرگ و کشته شدن میترسد ، و یقین برین ندارد ، و امّا چرا طلحه بطرف بصره رفته ؟) [۲] سوگند بخدا نشتافته که خود را آمادهٔ خونخواهی عُثمان نماید ، بلکه میترسد از او خونخواهی کنند ، زیرا گمان میبرند که او یکی از کشندگان است ، و در میان کشندگان عثمان حریصتر از او کسی نبود پس خواسته بر اثر گرد آوری لشکر بعنوان خونخواهی او مردم را بغلط اندازد تا امر مُشتبه شده و شک و تردید پیدا شود [۳] و سوگند بخدا در بارهٔ عثمان یکی از سه کار را (که انجام آن بر او لازم و حتم و از آن بیرون نبود) بجا نیاورد : اگر پسر عفّان ستمگر بود ، چنانکه گمان میکرد ، سزاوار بود که کشندگان او را یاری و از همراهانش دوری کرده با آنان دشمنی کند (ولی او این کار را نکرده ، زیرا با اینکه او را ستمگر میدانسته بعد از کشتنش با کشندگان دشمنی و یا درانش را کمک نموده و در صدد خونخواهیش بر آمده است) و اگر مظلوم (و کشتن او حرام) بود (چنانکه در این زمان این سخن بزبان آورده و بین مردم شهرت داده) سزاوار بود که از جملهٔ کسانی باشد که از کشندگانش جلوگیری کرده عُذر (کارهای زشتش) را بخواهد ، و اگر در این دو کار بحال شک و تردید بود (نمیدانست ستمگر است یا ستمدیده) سزاوار بود که از او کناره گیری کرده بگوشه ای رود و مردم را با او بگذارد [۴] و او هیچیک از این سه کار را نکرد (بلکه آتش فتنه را روشن کرد و مردم را بکشتن او ترغیب نمود) و (اکنون) کاری پیش گرفته که راه آن شناخته نشده ، و عُذرهای او (از قبیل خونخواهی عثمان ، و مظلوم کشته شدن او برای شکستن بیعت) درست نبوده است .

(۱۷۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[۱] أَيُّهَا الْغَافِلُونَ غَيْرُ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ الْمَأْخُوذُ مِنْهُمْ، مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ؟! [۲] كَأَنَّكُمْ نَعَمٌ أَرَاحَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعًى وَبِيٍّ، وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ!! إِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَى، لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أُحْسِنَ إِلَيْهَا، تَحْسَبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشِبَعَهَا أَمْرَهَا. [۳] وَاللهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، [۴] أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا، [۵] وَلَقَدْ عَهِدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلَكِ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجَى مَنْ يَنْجُو، وَمَآلِ هَذَا الْأَمْرِ، وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أُذُنَيَّ، وَأَفْضَى بِهِ إِلَيَّ.

[۶] أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللهِ مَا أَحُثُّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَنَاهَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا.

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (که در آن بشنوندگان اندرز داده بفضائل خود اشاره میفرماید):

۱ آهای کسانیکه (از قیامت و حساب باز پرسی) غافل بوده و از ایشان غافل نیستند (چون گفتار و کردار در صحیفهٔ اعمال بدون کم و زیاد ضبط میشود، پس از خواب غفلت بیدار شده عمر خود را بیهوده بسر نرسانید) وای کسانیکه (بر اثر فریب دُنیا اوامر و نواهی خداوند سبحان را) رها کرده و (بزودی دارائی و زینت و آرایش دُنیا و آنچه بآن دل بسته اند) از ایشان خواهند گرفت، چگونه است که شما را می بینم از خدا دوری گزیده و رو بغیر او آورده و دوستی نموده اید؟ ۲ شما مانند چارپایانید که چوپان آنها را برده است بطرف چراگاه وَبا آمیز و آبشخور درد انگیز (نمیدانند آنها را بکجا میبرند) که چون گوسفندی مانند که آنها را بجهت آماده کردن برای کاردها (سر بریدن) علف میدهند، نمیداند چه خیالی برایش دارند که با آن نیکوئی کرده پرورشش میدهند، روزش را روزگار و کارش را سیر شدن میپندارد (از پایان کار غافل بوده نظری جز بروز حاضر و مقصودی جز خوردن ندارد، در صورتیکه صاحبش از فربه نمودن آن مقصود دیگری است، و چوپان نفس امّاره شما را بچراگاه دُنیای پراز درد و گرفتاری برده و بزینت و آرایش نابود شدنی آن فریفته از عاقبت کار بیخبر، میپندارید همیشه در اینجا خواهید ماند) ۳ سوگند بخدا اگر بخواهم خبر دهم هر مردی از شما را که از کجا آمده و بکجا میرود و جمیع احوال او را بیان کنم میتوانم، ولی میترسم درباره من برسولخدا ـ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِه کافر شوید (مرا برتر از او برترانید با اینکه من آنچه از گذشته و آینده و حال خبر دهم از آنحضرت آموخته ام) ۴ آگاه باشید من بخواص اصحاب خود که کفر و غلو در او راه نخواهد یافت این اخبار را خواهم رساند، و سوگند بخدائیکه پیغمبر اکرم را بحق و راستی فرستاده و او را بر خلائق برگزیده (این سخن را) نمیگویم مگر براستی، ۵ و آنحضرت همهٔ این اخبار و تباه شدن آنکه هلاک میگردد (بعذاب گرفتار میشود) و رهائی آنکه نجات مییابد (جایش بهشت خواهد بود) و عاقبت امر خلافت را بمن خبر داده است، و چیزی باقی نگذاشته که بر سرم بگذرد مگر آنکه آنرا در دو گوشم فرو برده و بمن رسانیده (خلاصه هر اتفاقیکه در گذشته و حال و آینده خبر داده است).

۶ ای مردم، سوگند بخدا شما را بطاعتی ترغیب نمیکنم مگر آنکه بآن از شما پیشی میگیرم و شما را از معصیتی منع نمیکنم مگر آنکه پیش از شما از آن باز میایستم (زیرا امر بمعروف بعد از انجام آن و نهی از منکر

پیش از مبادرت بآن تأثیر و سودش در دلها بیشتر و بهتر است از امر بمعروف و نهی از منکر نمودن کسیکه کردارش برخلاف گفتار باشد ، علاوه بر آنکه امام علیه السّلام چنین کسی را در خطبهٔ صد و بیست و نهم لعن فرموده) .

(١٧٥) و من خطبة له علیه السّلام

١ انتفعوا ببیان الله ، واتعظوا بمواعظ الله ، واقبلوا نصیحة الله ، فإن الله قد أعذر إلیکم بالجلیة ، وأخذ علیکم الحجة ، وبین لکم محابه من الأعمال ومکارهه منها ، لتتبعوا هذه وتجتنبوا هذه ٢ فإن رسول الله «صلی الله علیه وآله» کان یقول : إن الجنة حفت بالمکاره ، وإن النار حفت بالشهوات ٣ واعلموا أنه ما من طاعة الله شیء إلا یأتی فی کره ، وما من معصیة الله شیء إلا یأتی فی شهوة ٤ فرحم الله رجلا نزع عن شهوته ، وقمع هوی نفسه ، فإن هذه النفس أبعد شیء منزعا ، وإنها لا تزال تنزع إلی معصیة فی هوی ٥ واعلموا عباد الله أن المؤمن لا یمسی ولا یصبح إلا ونفسه ظنون عنده ، فلا یزال زاریا علیها ، ومستزیدا لها ٦ فکونوا کالسابقین قبلکم والماضین أمامکم ، قوضوا من الدنیا تقویض الراحل ، وطووها طی المنازل ٧ واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذی لا یغش ، والهادی الذی

لا یُضِلُّ، وَالمُحَدِّثُ الَّذِی لا یَکذِبُ، وَمَا جَالَسَ هٰذَا القُرآنَ أَحَدٌ إِلّا قَامَ عَنهُ بِزِیَادَةٍ أَو نُقصَانٍ: زِیَادَةٍ فِی هُدًی، وَنُقصَانٍ مِن عَمًی. وَاعلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ عَلَی أَحَدٍ بَعدَ القُرآنِ مِن فَاقَةٍ، وَ لا لِأَحَدٍ قَبلَ القُرآنِ مِن غِنًی، فَاستَشفُوهُ مِن أَدوَائِکُم، وَ استَعِینُوا بِهِ عَلَی لَأوَائِکُم، فَإِنَّ فِیهِ شِفَاءً مِن أَکبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الکُفرُ وَالنِّفَاقُ وَالغَیُّ وَالضَّلالُ. فَاسأَلُوا اللّٰهَ بِهِ، وَ تَوَجَّهُوا إِلَیهِ بِحُبِّهِ، وَلا تَسأَلُوا بِهِ خَلقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ العِبَادُ إِلَی اللّٰهِ بِمِثلِهِ. وَاعلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ وَمُشَفَّعٌ، وَقَائِلٌ وَمُصَدَّقٌ، وَأَنَّهُ مَن شَفَعَ لَهُ القُرآنُ یَومَ القِیٰمَةِ شُفِّعَ فِیهِ، وَمَن مَحَلَ بِهِ القُرآنُ یَومَ القِیٰمَةِ صُدِّقَ عَلَیهِ. فَإِنَّهُ یُنَادِی مُنَادٍ یَومَ القِیَامَةِ: «أَلا إِنَّ کُلَّ حَارِثٍ مُبتَلًی فِی حَرثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَیرَ حَرَثَةِ القُرآنِ» فَکُونُوا مِن حَرَثَتِهِ وَأَتبَاعِهِ، وَاستَدِلُّوهُ عَلَی رَبِّکُم، وَاستَنصِحُوهُ عَلَی أَنفُسِکُم، وَاتَّهِمُوا عَلَیهِ آرَاءَکُم، وَاستَغِشُّوا فِیهِ أَهوَاءَکُم.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در اندرز بمردم و فضائل قرآن کریم که آنرا در اوائل خلافت خود فرموده):

۱ ـ از گفتار خدا (در قرآن کریم راجع بدنیا و آخرت) سود ببرید (که بهترین سودها است) و از پندهای خدا (بزبان پیغمبر اکرم) بهره گیرید (تا رستگار شوید) و اندرز خدا را بپذیرید (تا از سختیهای عذاب برهید) زیرا خداوند بدلیلهائیکه (برهمه) هویدا است جای عذر برای عذاب نمودن (گناهکاران) شما باقی نگذاشته (که بگویند چرا ما را عذاب میکنی در صورتیکه ما نمیدانستیم) و بشما اتمام حجّت کرده (قرآن کریم را نازل فرموده و پیغمبر اکرم را مبیّن آن و رهنمای جنّ و انس قرار داده و خیر و شرّ را بهمگان نشان داده تا ایشان را در ترک تکالیف حجّتی نباشد) و از اعمال آنچه را که دوست داشته (بانجام آن امر کرده) و آنچه را که بد دانسته (بجا آوردن آن را نهی نموده در قرآن کریم و سنّت پیغمبر اکرم) برای شما بیان فرموده تا دوست داشته او را پیروی و از آنچه بد دانسته دوری نمائید ۲ ـ زیرا رسول خدا، صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ میفرمود: بهشت پیچیده شده بسختیها (تحمّل رنجها و شکیبائی بر طاعات و خودداری از گناهان) و آتش پیچیده شده بخواهشها (ی نفس و معصیت و نافرمانی) ۳ ـ و بدانید هیچ چیز از طاعت خدا نیست مگر آنکه انجام آن گران بیاید، و هیچ چیز از معصیت خدا نیست مگر آنکه موافق میل و خواهش میباشد (زیرا پیروی نفس از قوّه شهویّه بیشتر است از قوّه عاقله) ۴ ـ پس خدا بیامرزد مردی را که شهوت را از خویش دور کرده از پیروی خواهش و آرزوی نفس باز ایستد، زیرا این نفس مشکلترین چیز است برای باز داشتن (از شهوترانی) و همیشه بر اثر خواهش و آرزو بمعصیت شوق دارد ۵ ـ و ای بندگان خدا بدانید که مؤمن شب صبح نمیکند و صبح را بشب نمیرساند مگر آنکه بنفس خود بدگمان است و پیوسته از او عیب جوئی میکند، و زیادتر از آنچه نموده است (از طاعت و بندگی) از آن میطلبد (لذا نفس بمؤمن تسلّط نیافته نمیتواند او را فریب دهد) ۶ ـ پس مانند کسانی باشید که از شما (برحمت خدا) پیشی گرفتند و جلو روی شما گذشتند، از دنیا خیمه کندند مانند خیمه کندن کوچ کننده، و (مدّت زندگانی) آنرا بسر رساندند مانند طیّ کردن منزلها (که هیچگونه دلبستگی بدنیا و متاع آن نداشتند) ۷ ـ و بدانید این قرآن پند دهنده ای است که (در ارشاد براه راست) خیانت نمیکند، و راهنمائی است که گمراه نمینماید و سخن گوئی است که (در گفتارش) دروغ نمیگوید، و کسی با این قرآن ننشست (قراءت ننموده در آن تدبّر و اندیشه نکرد) مگر آنکه چون از پیش آن برخاسته (قراءت و اندیشه را بپایان

رساند) هدایت و رستگاری او افزایش یافت یا کوری و گمراهی او کم گردید [۸] و بدانید کسیرا بعد از (آموختن) قرآن (و تدبّر در معانی و عمل باحکام آن) نیازمندی نیست (تا برای دنیا و آخرت خود چیزی بیاموزد) و نه برای کسی پیش از (آشنا شدن به) قرآن بی نیازی است (تا راه صلاح و فساد را بوسیلۀ علوم و کتب بهاد انسته بآن نیازمند نباشد) پس بهبودی دردهای (ظاهری و باطنی و روحی و جسمی) خودتان را از آن بخواهید، و در سختی و گرفتاری از آن کمک بطلبید، زیرا در قرآن برای بزرگترین درد که کفر و نفاق و تباه شدن و گمراهی میباشد شفاء و بهبودی است [۹] پس به (پیروی از) آن (شفاء) از خدا بخواهید، و با دوستی (عمل به) آن بخدا رو آورید، و آنرا وسیلۀ خواهش از بندگانش قرار ندهید، زیرا بندگان به (چیزی) مانند قرآن بخدا رو نیاورده اند (برای درخواست از خدا و تقرّب باو قرآن را بهترین وسیله دانسته اند) [۱۰] و بدانید قرآن (در قیامت) شفاعت کننده ایست که شفاعتش پذیرفته میگردد، و راستگوئی است که گفتارش تصدیق میشود، و کسیرا که قرآن روز قیامت شفاعت کرد (بدرستی گفتار و کردارش گواهی داد) شفاعتش درباره او قبول میشود، و کسیرا که قرآن روز قیامت (نزد خداوند سبحان) زشت دانست (بکفر و نفاق و بدرفتاری و شهوترانی او گواهی داد) گفتارش زیان او تصدیق میگردد [۱۱] زیرا روز قیامت نداکننده ای فریاد میکند: «آگاه باشید هر کشتکاری در عاقبت عمل و کشتۀ خود گرفتار است مگر کشتکاران قرآن» پس شما از کشت کنندگان و پیروان آن بوده آنرا راهنمای بسوی پروردگارتان قرار دهید، و از آن اندرز بگیرید، و اندیشه هایتان را که بر خلاف آن است متّهم سازید (در گفتار و کردار به اندیشه ها اعتماد نداشته باشید) و خواهشهای خود را در برابر آن خیانتکار بدانید (طبق هوای نفس آنرا تفسیر و تأویل ننمائید که بعذاب گرفتار خواهید شد).

---

[۱۲] اَلْعَمَلَ اَلْعَمَلَ، ثُمَّ اَلنِّهَایَةَ اَلنِّهَایَةَ، وَ اَلْاِسْتِقَامَةَ اَلْاِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ اَلصَّبْرَ اَلصَّبْرَ، وَ اَلْوَرَعَ اَلْوَرَعَ، إِنَّ لَکُمْ نِهَایَةً فَانْتَهُوا إِلَی نِهَایَتِکُمْ، وَ إِنَّ لَکُمْ عَلَماً فَاهْتَدُوا بِعَلَمِکُمْ، [۱۳] وَ إِنَّ لِلْإِسْلاَمِ

غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ ، وَاخْرُجُوا إِلَى اللهِ مِمَّا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ ، أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ .

[١٤] أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ ، وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ ، وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بِعِدَةِ اللهِ وَحُجَّتِهِ ، قَالَ اللهُ تَعَالَى : (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) [١٥] وَقَدْ قُلْتُمْ رَبُّنَا اللهُ فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ وَعَلَى مِنْهَاجِ أَمْرِهِ وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ ، ثُمَّ لَا تَمْرُقُوا مِنْهَا ، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا ، وَلَا تُخَالِفُوا عَنْهَا ، فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطَعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [١٦] ، ثُمَّ إِيَّاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَصْرِيفَهَا ، وَاجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا وَلْيَخْزُنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ ، فَإِنَّ هٰذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ ، وَاللهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ [١٧] وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ ، وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ ، وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ ، وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ

بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ، لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَمَاذَا عَلَيْهِ[١٨] وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - : «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ» فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ نَقِيُّ الرَّاحَةِ مِنْ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِيمُ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ فَلْيَفْعَلْ.

---

[١٢] کار نیکو کار نیکو (خدا را بسیار عبادت و بندگی کنید و باندک آن اکتفاء ننمائید) پس آنرا بپایان برسانید آنرا بپایان برسانید، و استوار باشید، استوار باشید (در امر دین استقامت داشته باشید و از راه راست پا بیرون ننهاده بهر طرف رو نیاورید، و در معاصی) شکیبائی گزینید شکیبائی گزینید (و از پیروی خواهشهای نفس خودداری نمائید) بپرهیزید، بپرهیزید (از آنچه خدا نهی فرموده دوری کنید) شما را عاقبت و خاتمه‌ای هست، خود را بآن (بهشت جاوید) برسانید، و برای شما پرچم و نشانه‌ای هست (پیغمبر اکرم و اوصیاء آنحضرت) پس (برای رسیدن بحسن عاقبت) بنشانهٔ خودتان هدایت و رستگار شوید[١٣] و اسلام را فایده و سودی است (سیادت و سعادت همیشگی) آنرا بدست آورید، و بخدا روآورید و حق او را آنچه بر شما واجب کرده و احکام خود را که برایتان (در قرآن و سنت) بیان فرموده انجام دهید، من روز قیامت برای شما گواه، و (برای نجات و رهائی از عذاب) از طرف شما حجت و دلیل میآورم.

[١٤] آگاه باشید آنچه پیش از این مقدر بود (خلافت خلفاء و انتقال بآنحضرت) واقع شد، و آنچه حکم و ارادهٔ خدا بآن تعلق گرفته پی در پی (فتنه‌ها و خونریزیهای بعد از این) پیش خواهد آمد، و من از روی وعده خدا و حجت او (قرآن کریم با شما) سخن میگویم: خدا تعالی (در س ٤١ ی ٣٠) فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» یعنی آنانکه گفتند

پروردگار ما خدا است (بربوبیّت و وحدانیّت او اقرار کردند) پس (بر آن) ایستادگی نمودند (او امر او را انجام داده نواهیش را مرتکب نگشتند، هنگام مرگ) فرشتگان بر ایشان نازل شوند (و بگویند) که (از سختیها) نترسید، و (بآنچه از دست داده اید) اندوهگین نباشید، و مژده باد شما را ببهشت که (در دنیا بآن) وعده داده شده بودید» ۱۵ و شما که گفتید: پروردگار ما خدا است، پس (طبق اقرار خود) بعمل بکتاب و راه روشن و دستور و فرمان و طریق شایسته عبادت و بندگیش ایستادگی کنید، و از آن راه خارج نشوید، و بدعتی در آن نگذارید، و با آن مخالفت نکنید، زیرا کسانیکه از آن راه قدم بیرون نهادند روز قیامت برحمت خدا را ندارند ۱۶ پس بر حذر باشید از تغییر و تبدیل خلق و خوها (بپرهیزید از نفاق و دوروئی : راستگوئی، دروغگوئی، سخن چینی و مصلح شدن) و زبان را یکی قرار دهید (بگو و حق گوئید) و مرد باید زبان خود را نگاه دارد (بیجا آنرا بگفتار نگشاید) زیرا زبان بصاحب خود سرکش است (اگر عنانش را رها کند او را در مهلکه انداخته تباه گرداند) سوگند بخدا نمی بینم بنده پرهیزکاری را پرهیزکاریش باو سود بخشد تا اینکه زبانش را (از دروغ و تهمت و غیبت و دشنام و سخن چینی و مانند آنها) نگاهدارد (وگرنه پرهیزش سودی ندارد، زیرا پرهیزکار سودمند نگردد مگر باثر اجتناب و دوری از جمیع معاصی) ۱۷ و بتحقیق زبان مؤمن پشت دل او است (سخنش از روی دل و اعتقاد میباشد) و دل منافق پشت زبان او است (بآنچه میگوید اعتقاد ندارد) زیرا مؤمن چون بخواهد سخنی گوید در آن تأمّل و اندیشه کند، اگر نیکو و صلاح بود بیان کند، و اگر بد و ناروا بود میپوشاند (از گفتن خودداری مینماید) و منافق آنچه بزبانش برسد میگوید و نمیداند کدام سخن برای او سود دارد و کدام زیان ۱۸ و رسول خدا، صلّی الله علیه و آله، فرمود: «ایمان بنده مستقیم و استوار نیست تا اینکه دل او استوار باشد، و دل او استوار نیست تا اینکه زبانش استوار باشد» (زیرا زبان ترجمان دل است، و استقامت دل بسته بزبان است) پس کسیکه از شما توانا باشد که خداوند سبحان را ملاقات کند (مشمول رحمت او گردد) در حالیکه از خون مسلمانان و دارائی آنها دستش پاک، و از هتک آبرو و شئون آنان زبانش سالم باشد، باید چنین کند (از شرائط اسلام و لوازم ایمان است که بایستی مسلمان از زبان و دست مسلمان آسایش داشته باشد).

[۱۹] وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللهِ، أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا اسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ، وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ، وَإِنَّ مَا أَحْدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئاً مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَلٰكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللهُ، وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللهُ [۲۰] فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَضَرَّسْتُمُوهَا، وَوُعِظْتُمْ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَضُرِبَتْ لَكُمُ الْأَمْثَالُ، وَدُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ، فَلَا يَصَمُّ عَنْ ذٰلِكَ إِلَّا أَصَمُّ، وَلَا يَعْمَىٰ عَنْهُ إِلَّا أَعْمَىٰ، [۲۱] وَمَنْ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ، وَأَتَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ حَتَّىٰ يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ، وَيُنْكِرَ مَا عَرَفَ، [۲۲] فَإِنَّ النَّاسَ رَجُلَانِ: مُتَّبِعٌ شِرْعَةً، وَمُبْتَدِعٌ بِدْعَةً، لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللهِ بُرْهَانُ سُنَّةٍ، وَلَا ضِيَاءُ حُجَّةٍ، وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَداً بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللهِ الْمَتِينُ، وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ، [۲۳] مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ، وَبَقِيَ النَّاسُونَ أَوِ الْمُتَنَاسُونَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْراً فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ شَرّاً فَاذْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - كَانَ يَقُولُ: يَا ابْنَ آدَمَ اعْمَلِ الْخَيْرَ، وَدَعِ الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ.

۱۹ بندگان خدا بدانید مؤمن در اینسال حلال میداند آنچه را که در سال گذشته حلال میدانسته، و حرام میداند آنچه را در سال پیش حرام میشمرده (حلیت و حرمت چیزی چون از روی کتاب و سنت نزد صاحب ایمان ثابت شد همیشه طبق آن حکم میکند، بخلاف غیر مؤمن که بر اثر فساد عقیده برأی و اجتهاد نادرست خود حلال و حرامی را که در کتاب و سنت ثابت شده تغییر میدهد) و بدعتهائی را که مردم احداث کرده اند (احکامی که خلفاء بنا گذارده مانند بینه و گواه خواستن ابوبکر از حضرت فاطمه - علیها السّلام در باب فدک با اینکه بینه با مدعی است، و جزیه گرفتن عمر زیادتر از آنچه پیغمبر مقرر فرموده بود، و مقدم داشتن عثمان خواندن خطبه را بر نماز در عید فطر و اضحی با اینکه باید بعد از نماز خوانده شود، خلاصه این نوع بدعتها) آنچه را بشما حرام شده است حلال نمیگرداند، بلکه حلال آنستکه خدا حلال کرده و حرام آنستکه خدا حرام فرموده ۲۰ و کارها را بر اثر تجربه و آزمایش محکم و استوار نموده اید (اندیشه بکار برده تا نیک از بد و حق از باطل بشما آشکار گردید) و به پیشینیان پند داده شدید (خداوند سبحان در قرآن کریم فرموده که نیکوکاران سعادتمند و بدکاران بعذاب گرفتار شدند) و برای شما مثلها زده شده (در قرآن کریم برای امتیاز حق از باطل مثلها بیان گردیده) و بسوی امر روشن (دین اسلام که درستی آن بر همه آشکار است) دعوت شدید، پس کر نمیماند از آن (گوش نمی بندد) مگر کسیکه (گوش دل او) کر باشد، و کور نمیماند از آن (چشم برهم نمینهد) مگر کسیکه (چشم دلش) کور باشد ۲۱ و کسیرا که خدا بسبب گرفتاری و آزمایش در امور نفع نرساینده بموعظه و پند سود نبرده است (زیرا تأثیر بلاء و آزمایش در امور محسوسه از تأثیر پند و اندرز بیشتر است) و او را از جلو رویش (پیاپی) نقصان و زیان برسد تا اینکه (بر اثر فزونی نادانی و گمراهیش) منکر و زشت را معروف و معروف و پسندیده را منکر شناسد، ۲۲ و مردم دو دسته اند (اوّل:) کسیکه پیرو شریعت است (گفتار و کردارش طبق کتاب و سنت میباشد) و (دوّم:) آنکه احداث کننده بدعت میباشد (پیرو نفس اماره و شیطان است، و) نیست با او از خداوند دلیل آشکار نه از سنت (پیغمبر اکرم) و نه از قرآن کریم، و خداوند سبحان هیچکس (از پیروان پیغمبران پیشین) را پند نداده به (پندی) مانند این قرآن (زیرا منظور از پند و اندرز تا شوق مردم است بطرف حق و ارشاد براه سعادت و نیکبختی و قرآن برای رسیدن باین مقصود جامع است و این خود بزرگترین لطف حقتعالی است نسبت بثقلین) که ریسمان محکم و استوار خدا است

(هرگز گسیخته نمیشود ، و هر کس بآن چنگ زند از بدبختی دنیا و عذاب آخرت رهائی مییابد) و راه او است که (هر که قدم در آن نهد) خیانت نمیکند ، و در آن است بهار دل (چون تلاوت آیات و اندیشهٔ در معانی آنها رویانندهٔ انواع گلهای علوم و معارف میباشد) و چشمه های علم و دانش (زیرا هر یک از آیات آن منبع علم و حکمتی است که حیات ارواح وابستهٔ بآنست) و دل را جز آن صیقلی نیست (اندیشهٔ در آن جلاء دهندهٔ دلها است از زنگ نادانی و گمراهی ، و چون در قرآن چشمه های علوم و معارف است ، پس اگر علوم دیگر نیز دل را جلاء دهد برای آنستکه آن علوم بقرآن منتهی میگردد ، پس در حقیقت قرآن دل را جلاء داده است) [۲۳] با اینکه یادآوران (قرآن و عمل کنندگان بآن) رفتند ، و فراموش کاران یا آنانکه فراموشی را بخود بسته اند مانده اند ، پس (اگر چه پند در شما اثر ندارد با این حال میگویم): اگر خیر و نیکوئی را دیدید بآن کمک کنید (بجا آورید) و هر گاه شر و بدی دیدید از آن بگذرید (دور گردید ، یعنی از امر و نهی امام علیه السّلام پیروی کرده از مخالفین او و بیعت شکنان بیزاری جوئید) زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله میفرمود: ای پسر آدم نیکوئی کن و بدی را رها نما و چون چنین کردی تو خوش رفتار و میانه رو هستی (در وسط راه حق قدم نهاده ای که هرگز گم نمیشوی).

---

[۲۴] أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ، فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشِّرْكُ بِاللّٰهِ، قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ: «إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ، وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً، [۲۵] اَلْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَرْحاً بِالْمُدَى، وَلَا ضَرْباً بِالسِّيَاطِ، وَلٰكِنَّهُ مَا يُسْتَصْغَرُ ذٰلِكَ مَعَهُ [۲۶] فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِي دِينِ اللّٰهِ،

فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِفُرْقَةٍ خَيْراً مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ.

۲۷ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ، وَطُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَكَلَ قُوتَهُ، وَاشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ، فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغُلٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.

---

۲۴ آگاه باشید ظلم بر سه قسم است: ظلمی که آمرزیده نمیشود، و ظلمی که بازخواست میشود، و ظلمی که آمرزیده شده بازخواست نمیشود، امّا ظلمی که آمرزیده نمیشود شرک بخدا است، خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۴ ی ۴۸) میفرماید: إِنَّ اللهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ یعنی خدا نمیآمرزد کسیرا که باو شرک آورد، و امّا ظلمی که آمرزیده میشود ظلم بنده است بر نفس خود در بجا آوردن برخی گناهان کوچک (در صورتیکه اصرار بر آن نداشته باشد، زیرا اجتناب و دوری از کبائر و گناهان بزرگ کفّاره ایست که گناه کوچک را پوشانده جلوه نمیدهد) و امّا ظلمی که بازخواست میشود ظلم بنده است بندهٔ دیگر را، ۲۵ قصاص و تلافی در آخرت سخت و دشوار است، و قصاص در آنجا با زخم کاردها و زدن تازیانه ها نیست، ولی قصاصی است که زخم و تازیانه نزد آن کوچک شمرده میشود (از این بیان فهمیده میشود آنانکه بآل محمّد، علیهم السّلام، ظلم نموده اند بسختی بازخواست شده بعذاب گرفتار خواهند شد) ۲۶ پس از دورنگی و دوروئی در دین خدا بپرهیزید (این جمله اشاره است بگروهی که در بیعت نمودن با آنحضرت متوقّف بودند، و آنان که بیعت را شکستند) زیرا اجتماع (دست بدست دادن و یکی شدن) در آنچه حقّ است و آنرا میل ندارید بهتر است از تفرقه و جدائی در آنچه

باطل است و آنرا دوست میدارید ، وخداوند سبحان براثر تفرقه وجدائی هیچکس از گذشتگان وباقیماندگان خیر ونیکوئی عطا نفرموده .

۴ ای مردم خوشا بحال کسیکه زشتی وبدی خودش ورا از زشتیهای مردم نگاه دارد ، وخوشا بحال کسیکه درخانهٔ خود بنشیند (فتنه وفساد برپا نماید ، وبرای امر بمعروف ونهی از منکر وجلوگیری از تبه‌کاری آماده باشد) وروزی خودرا بخورد (طمع بمال دیگران نداشته باشد) وبطاعت پروردگارش مشغول بوده وبرگناه خویش بگرید (توبه وبازگشت نماید) درنتیجه سرگرم بکار خویشتن باشد ومردم از (دست وزبان) او درآسایش باشند .

(۱۷۶) وَمِن كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَعْنَى الْحَكَمَيْنِ :

۱ فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ عَلَى أَنِ اخْتَارُوا رَجُلَيْنِ ، فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجَعْجِعَا عِنْدَ الْقُرْآنِ ، وَلَا يُجَاوِزَاهُ ، وَتَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ ، وَقُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ ، ۲ فَتَاهَا عَنْهُ ، وَتَرَكَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبْصِرَانِهِ ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا ، وَالْاعْوِجَاجُ دَأْبَهُمَا ، ۳ وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا ، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا ، وَالثِّقَةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ ، وَأَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (باخوارج نهروان) درباره ابوموسی اشعری وعمروبن عاص :

۱ پس (از یاغی شدن خوارج نهروان بر امام علیه السلام و اعتراض باینکه چرا دو تن خدا مردم حکم قرار دادی و اکنون که بر زبان حضرت تحکیم داده اند حکمشان را نمی پذیری، آنحضرت در پاسخشان فرمود:) رأی بزرگان شما بر این قرار گرفت که دو مرد (ابو موسی اشعری و عمرو ابن عاص) را برگزیند (تا بین حق و باطل حکم کنند) و ما از ایشان پیمان گرفتیم که طبق قرآن عمل کرده از آن تجاوز ننمایند و زبانشان با آن بوده و دلشان پیرو آن باشد (نه آنکه در ظاهر خود را پیرو آن خوانده و در باطن طبق اندیشه خودشان حکم دهند) ۲ پس هر دو گمراه شده از قرآن دست کشیده حق را رها کردند و حال آنکه آنرا میدیدند (میدانستند جز من کسی لیاقت خلافت ندارد) و (لیکن چون) میل و خواهششان ظلم و ستمگری و عادت و روش ایشان کجی و نادرستی (قدم نهادن در گمراهی) بود (دانسته و برخلاف حق حکم دادند) ۳ و قرار ما با آنان در دادن حکم براستی و درستی و عمل بقرآن براندیشه و حکمی که از روی ظلم و ستم دادند پیشی گرفت، و دلیلی که در دست ما است از آن هنگام است که از راه حق قدم بیرون نهاده برخلاف قرارداد حکم باطل و نادرست دادند (خلاصه چون با ایشان شرط کردیم که طبق قرآن عمل نمایند، و از روی هوای نفس حکم دادند، پس ما حق داریم که حکمشان را نپذیریم).

(۱۷۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، وَلَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ، وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ، لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ، وَ لَا نُجُومِ السَّمَاءِ، وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَلَا دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا، وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ، يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأَوْرَاقِ، وَخَفِيَّ طَرْفِ الْأَحْدَاقِ ۲ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ، وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ، وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ، وَلَا مَجْحُودٍ
تَكْوِينُهُ، شَهَادَةَ مَنْ صَدَقَتْ نِيَّتُهُ، وَصَفَتْ دِخْلَتُهُ، وَخَلَصَ
يَقِينُهُ، وَثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ٣ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
الْمُجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ، وَالْمُعْتَامُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَالْمُخْتَصُّ
بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ، وَالْمُصْطَفَى لِكَرَائِمِ رِسَالَاتِهِ، وَالْمُوَضَّحَةُ
بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَى، وَالْمَجْلُوُّ بِهِ غِرْبِيبُ الْعَمَى.

٤ أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ الْمُؤَمِّلَ لَهَا وَالْمُخْلِدَ إِلَيْهَا،
وَلَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا، وَتَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا ٥ وَايْمُ
اللهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا
بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا، لِأَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ٦ وَلَوْ أَنَّ
النَّاسَ - حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقَمُ وَتَزُولُ عَنْهُمُ النِّعَمُ - فَزِعُوا
إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَوَلَهٍ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ
شَارِدٍ، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ ٧ وَإِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ
تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ، وَقَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِلْتُمْ فِيهَا مَيْلَةً كُنْتُمْ
فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ، وَلَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ،
وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُهْدُ! ٨ وَلَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ، عَفَا اللهُ عَمَّا سَلَفَ.

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در اوّل خلافت خود راجع باوصاف خداوند سبحان ومدح حضرت رسول صلّی الله علیه و آله واندرز بشنوندگان):

۱- خدای تعالی را کاری از کار دیگر باز نمیدارد (زیرا کسیرا کاری از کار دیگر باز میدارد که یا نقصان در علم ودانائی او باشد یا بر اثر محدودیّت قدرت وتوانائی، وخداوند متعال چون بهمه چیز دانا وتواناست هیچ کار او را از کار دیگر مشغول نمیگرداند) واو را زمان تغییر نمیدهد (چون خالق زمان ومحیط بر آن وواجب الوجود است، وتغییر یافتن از لوازم ممکن باشد) ومکانی او را در بر نمیگیرد (زیرا قرار گرفتن در جائی مستلزم جسمیّت است واو جسم نیست) وزبانی نمیتواند (کنه ذات وحقیقت) او را وصف نماید شماره قطره های آب وستاره های آسمان وآنچه باد در هوا پراکنده کند وحرکت مور بر سنگهای سخت وخوابگاه مورچه های کوچک در شب تار از او پوشیده نیست، جای افتادن برگها ونگاه کردن از زیر چشمها را میداند ۲- وگواهی میدهم که معبودی نیست جز خدا که مانندی برای او نبوده و در هستیش شکّ وتردید ودر دین وآفرینش را انکاری نیست، همچون گواهی کسیکه نیّت او راست (از صمیم قلب) وباطنش (از ریاء وخودنمائی) پاکیزه، ویقین وباورش (از شبهات) پاک، ومیزانهایش سنگین (کردار نیکش بسیار) باشد ۳- وگواهی میدهم که محمّد بنده و فرستاده او است که از بین آفریده های او انتخاب وبرای بیان احکام او اختیار، وبالطاف گرانبهای او اختصاص یافته، وبرای رساندن پیغامهای نیکوی او برگزیده شده، وبسبب او نشانه های هدایت ورستگاری آشکار وتاریکی کوری وگمراهی روشن گردیده است.

۴- ای مردم، دنیا آرزومند واعتماد دارنده بخود را میفریبد، وبکسیکه بآن شیفته شده (وآنرا برای شخص خود خواهان است) بخل نمیورزد (او را دوچار آلودگیها میسازد) وبکسیکه بر آن تسلّط یابد (متاع آنرا بدست آورد) غلبه خواهد یافت (نابودش خواهد نمود) ۵- وسوگند بخدا هرگز قومی در فراخی نعمت وخوشی زندگانی نبوده اند که خوشی ایشان زائل شده باشد مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند (چنانکه در س ۱۳ ی ۱۱ میفرماید: إِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ یعنی خدا تغییر نمیدهد آنرا که در گروهی است تا هنگامیکه آنچه در نفسهاشان است تغییر دهند، یعنی اخلاق پسندیده

بجاهای زشت تبدیل نمایند . و در س ۱۶ ی ۱۱۲ میفرماید : وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللهِ فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی خدا مثل آورد دهی را که اهل آن از سختیها آسوده و آرمیده بودند و از هر سو روزی فراوان بآنها میرسید ، پس شکر نعمتهای خدا را بجا نیاوردند ، خداوند هم لباس گرسنگی و ترس را بایشان پوشانیده مزه سختی و گرفتاری را بآنها چشانید ، و بر اثر آنچه بجا آوردند آنان را بهر گونه سختی و گرسنگی مبتلی نمود) زیرا (ایشان با کفران نعمت و بجا آوردن گناه اگر مستحق نعمت بودند ، منع نعمت از آنها منع از مستحق بود که عین ظلم و ستم است ، و ظلم بر خدا محال است ، چنانکه در س ۸ ی ۵۱ میفرماید :) أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ یعنی خدا بر بندگان ، ستمگر نمیباشد (مقصود از فرمایش امام علیه السلام آنست که غالباً سبب زوال نعمت مرتکب شدن گناهان است نه آنکه موضوعیت داشته باشد ، زیرا با خداوند از جهت امتحان و آزمایش یا بجهت کفاره گناهان کوچک یا بلند نمودن مقام و منزلت ، نعمت بعضی از بندگان را گرفته ، و آسایششان را بسختی و گرفتاری تبدیل مینماید ، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۵ میفرماید : وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ی ۱۵۶ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ی ۱۵۷ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ یعنی شما را میآزمائیم بترس و گرسنگی و کمبود در داراییها و نفسها و فرزندان ، و در این آزمایش مژده ده شکیبایان را ، آنانکه چون اندوهی بایشان رو آورد میگویند : ما برضای خدا خوشنودیم و بسوی او بازمیگردیم ، از جانب پروردگارشان درودها و رحمت و مهربانی بر ایشان باد که آنان راه یافتگانند) و اگر مردم هنگامیکه سختیها بایشان رو آورد و نعمتها از آنها زائل گردد ، با نیتهای راست و دلهای شیفته بپروردگارشان پناه ببرند ، آنچه از دست رفته بآنها بازمیگرداند ، و هر فسادی را برای ایشان اصلاح میفرماید ۷ و من (از رفتار زشت شما در پیروی آنانکه خلافت را غصب کرده طبق وصیت پیغمبر اکرم عمل ننمودند) میترسم (مانند مردمان جاهلیت) در فترت واقع شوید (از آئین پیغمبر دور شده بر و از دین دست برداشته بر اثر نادانی و گمراهی از اندیشه های نادرست پیروی نمائید) و کارهائی گذشت (خلفائی بناحق بر سر کار آمدند) که شما بآنها مایل شده از حق

دست کشید و نزد من مردم ناپسندیده بودید ، و اگر روشی که (در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله) داشتید بشما بازگردد (بعد از زشتیها) از نیکبختان خواهید شد ، و بر من نیست جز سعی و کوشش (در اصلاح امور و اندرز دادن) و اگر میخواستم (گفتار و کردار زشت شما را در زمان سه خلیفه) بگویم میگفتم (ولیکن مصلحت در عفو و چشم پوشی از آنها است) خدا آنچه را که گذشت عفو و بخشش فرماید .

(۱۷۸) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَقَدْ سَأَلَهُ ذِعْلِبٌ الْيَمانِي فَقالَ : هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : أَفَأَعْبُدُ ما لا أَرى ؟ فَقالَ : وَكَيْفَ تَراهُ ؟ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

لا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشاهَدَةِ الْعِيانِ ، وَلكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقائِقِ الْإِيمانِ ، قَرِيبٌ مِنَ الْأَشْياءِ غَيْرُ مُلامِسٍ ، بَعِيدٌ مِنْها غَيْرُ مُبايِنٍ ، مُتَكَلِّمٌ لا بِرَوِيَّةٍ ، مُرِيدٌ لا بِهِمَّةٍ ، صانِعٌ لا بِجارِحَةٍ ، لَطِيفٌ لا يُوصَفُ بِالْخَفاءِ ، كَبِيرٌ لا يُوصَفُ بِالْجَفاءِ ، بَصِيرٌ لا يُوصَفُ بِالْحاسَّةِ ، رَحِيمٌ لا يُوصَفُ بِالرِّقَّةِ ، تَعْنُو الْوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ ، وَتَجِبُ الْقُلُوبُ مِنْ مَخافَتِهِ .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است در وقتی که ذعلب یمنی از آن بزرگوار پرسید : یا امیر المؤمنین آیا پروردگار خود را دیده ای ؟ امام علیه السّلام فرمود : آیا چیزی را که نمی بینم

پرستش نمایم ؟! (با اینکه عبادت و پرستش مستلزم سخن گفتن و درخواست رحمت و مغفرت و خضوع و فروتنی است و این نوع امور در حضور و رؤیت انجام میگیرد) پس (سائل گمان کرد مراد از دیدن پروردگار دیدن بچشم است ، لذا) گفت : چگونه او را می بینی ؟ (با اینکه دیدن او ممکن نیست) امام علیه السّلام فرمود :

۲ چشمها او را آشکار درک نمیکند ، لکن دلها بوسیله حقائق ایمان (تصدیق بوجود و وحدانیّت و ربوبیّت و سائر صفات) او را درک مینماید ۳ بهر چیز نزدیک است (احاطه دارد) ولی چسبیده نیست ، و از هر چیز دور است ولی جدا نیست (زیرا نزدیکی با چسبیدن و دوری با جدا بودن از لوازم جسم است) گویا است (ایجاد سخن میکند) بدون تفکّر و اندیشه (زیرا اندیشه براثر نادانی است که خداوند از آن منزّه است) اراده کننده (آفریننده) است بدون تصمیم و آماده شدن (زیرا تصمیم گرفتن عبارت است از اراده ای که مقدّمه اراده انجام کاری باشد و آن از لوازم جسم است که در انجام کاری مردّد است ، و امّا برای خدای تعالی که علم عین ذات او است عزم و تصمیم درست نیست چون مردّد نمیباشد) ایجاد کننده است بدون (کمک) عضوی (از قبیل دست و پا و مانند آنها ، زیرا نیازمند بکمک حاجت دارد و او غنیّ بالذّات و بی نیاز است) لطیف است که (از جهت شدّت ظهور و آشکار بودنش) بپنهانی وصف نمیشود (چون چیزی برا احاطه ندارد) بزرگ است (از همه چیز) که بستمگری (مانند ستمگران مسلّط بر زیردستان) وصف نمیشود (زیرا عدل محض است) بینا است که بداشتن حسّی (از حواس) وصف نمیگردد (زیرا حواس از صفات ممکن است) مهربان است (از روی فضل و احسان) نه بدلسوزی ۴ خلائق در برابر عظمت و بزرگی او خوار و فروتنند (زیرا همه مقهور مشیّت و اراده او هستند) و دلها (در برابر هیبت و عظمتش) از ترس (عذاب) او مضطرب و نگرانند .

(۱۷۹) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي ذَمِّ أَصْحَابِهِ :

۱ أَحْمَدُ اللّٰهَ عَلَىٰ مَا قَضَىٰ مِنْ أَمْرٍ ، وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ ، وَ عَلَىٰ

أُبْلِيتُ بِكُمْ أَيَّتُهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ ، إِنْ أُمْهِلْتُمْ خُضْتُمْ ، وَإِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ ! وَإِنِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ ، وَإِنْ أُجِئْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةٍ نَكَصْتُمْ [1] لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ ، مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ ، وَالْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمْ ، الْمَوْتَ أَوِ الذُّلَّ لَكُمْ [2] فَوَاللهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي — وَلَيَأْتِيَنِّي — لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ ، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ [3] لِلّٰهِ أَنْتُمْ !! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ ، وَلَا حَمِيَّةٌ تُشْحِذُكُمْ ؟ أَوَلَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ — وَأَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ — إِلَى الْمَعُونَةِ وَطَائِفَةٍ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنِّي ، وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ ؟ [5] إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضًى فَتَرْضَوْنَهُ ، وَلَا سُخْطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ ، وَإِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ [6] قَدْ دَارَسْتُكُمُ الْكِتَابَ ، وَفَاتَحْتُكُمُ الْحِجَاجَ ، وَعَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ ، وَسَوَّغْتُكُمْ مَا مَجَجْتُمْ ، لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحَظُ ، أَوِ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ !! [7] وَأَقْرِبْ بِقَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ ، وَمُؤَدِّبُهُمُ ابْنُ النَّابِغَةِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است در سرزنش اصحاب خود :

۱ خدا را سپاس میگزارم بر امری که واجب و لازم نموده ، و بر فعلی که مقدّر فرموده ، و بر آزمایش نمودن من به (نفاق و دو روئی) شما ای گروهی که هر زمان فرمان دادم پیروی نکردید و دعوت مرا نپذیرفتید ، و اگر (از جنگ با دشمن) شما را مهلت دهند بسخنان بیهوده میپردازید (لاف زده گزاف میگوئید) و اگر جنگی پیش آید ضعف و سستی نشان میدهید (از ترس پنهان میشوید) و مردمی را که نزد پیشوا اجتماع میکنند (از امام عَلَیهِ السَّلام پیروی مینمایند) طعن زده سرزنش مینمائید ، و اگر ناچار بسختی (جنگ) گرفتار شوید بقهقری بر میگردید (با اینکه مردم ثابت قدمی نیستید و از هیچ دری براه نیائید از راه لطف و رعیّت نوازی میگویم :) ۲ دشمن شما بی پدر (و مربّی) باشد (نه شما) منتظر چه هستید در (تأخیر) یاری کردن و سعی و کوشش بر (گرفتن) حقّتان؟ مرگ یا خواری برای شما است (یکی از این دو شما را دریابد یا کشته شدن در میدان جنگ یا ذلّت و بیچارگی از دشمن که از کشته شدن سخت تر است) ۳ سوگند بخدا اگر اجل من برسد - و البتّه خواهد رسید - بین من و شما جدائی میافکند در حالیکه از بودن با شما بیزار و تنها مانده ام (با نفاق و دو روئی و کردار زشت شما مانند آنستکه چون از دنیا بروم یاوری نداشته ام) ۴ اجر شما با خدا است !! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد (تا بیکدیگر کمک کنید) و غیرتی نیست که شما را (بجلوگیری از دشمن) آماده سازد ، آیا شگفت نیست که معاویه ستمگران فرومایه را میخواند و از او پیروی میکنند بدون اینکه ایشان را کمک و بخششی نماید (اسباب جنگ برای آنها فراهم کرده و پولی بایشان بدهد) و (چون معاویه بافراد چیزی نمیداد و فقط بر رؤسای قبائل عرب بسیار بخشش مینمود آنان را طرفدار خود میگردانید و سائر مردم از جهت تعصّب فامیلی یا بسبب بخشش کمی که از رؤساء میافتند و یا برسوم اهلی یا بگول خونخواهی عثمان ایشان را پیروی مینمودند ، و امیرالمؤمنین ، عَلَیهِ السَّلام ، به رئیس و پیرو یکسان کمک و بخشش میفرمود ، از اینجهت رؤساء دلخوشی از آنحضرت نداشتند ، و پیروان هم در راه آنها میرفتند ، لذا میفرماید :) من شما را در حالیکه باز مانده اهل اسلام و باقیمانده مردم مسلمانید با کمک و بخشش باندازه سهم هر یک دعوت مینمایم و شما از دور من پراکنده شده مخالفت میکنید ؟ ۵ رضایتی از امر و فرمان من ندارید

تا از آن خوشنود گردید، و نه خشم و رنجشی تا بر آن اجتماع نمائید (در کار من پیوسته نفاق و دوروئی میکنید، نه در اطاعت و پیروی ثابت قدمید و نه در مخالفت یکرو و یک سخن، همه کس یکراه پیش گرفته مرا از کشاکش این درد و اندوه سیر نمیکنید) و برای من دوستترین چیزیکه میل دارم ملاقات کند مرا مرگ است (تا از شما برهم که از غم شما جز بمرگ نتوان رست) بتحقیق (معارف و حقائق) قرآن را بشما یاد دادم، و با حجّت و دلیل میان شما حکم کردم، و شما را با آنچه نمیشناختید آشنا گردانیدم، و آنچه را که از دهن بیرون میافکندید بشما گوارا ساختم (چیزهائی را که از روی نفهمی بدی تلقی میکردید خوبی آنها را بشما آشکار نمودم) کاش کور میدید یا خفته بیدار میگشت (من شرط ارشاد و راهنمائی را بجا آوردم حالا اگر کور نبیند و خفته بیدار نگردد تقصیر من نیست) و چه بسیار نزدیک بجهل و نادانی به (احکام) خدا هستند گروهی که پیشوایشان معاویه است و آموزگارشان پسر زانیه (عمرو ابن عاص که قصّهٔ مادرش در شرح سخن هشتاد و سوم گذشت).

(۱۸۰) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَ قَدْ أَرْسَلَ رَجُلاً مِنْ أَصْحابِهِ يَعْلَمُ لَهُ عِلْمَ أَحْوالِ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ قَدْ هَمُّوا بِاللَّحاقِ بِالْخَوارِجِ، وَ كانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ، عَلَيْهِ السَّلامُ، فَلَمّا عادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قالَ لَهُ: [1] ءَأَمِنُوا فَقَطَنُوا أَمْ جَبَنُوا فَظَعَنُوا؟ فَقالَ الرَّجُلُ: بَلْ ظَعَنُوا يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[2] بُعْداً لَهُمْ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ، أَما لَوْ أُشْرِعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَ صُبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هاماتِهِمْ لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى ما كانَ مِنْهُمْ [3]

إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَفَلَّهُمْ، وَهُوَ غَداً مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ، وَمُتَخَلٍّ عَنْهُمْ؛ فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى، وَارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَى، وَصَدِّهِمْ عَنِ الْحَقِّ، وَجِمَاحِهِمْ فِي التِّيهِ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است، یکی از اصحابش (عبداللّه ابن قُعَین) را فرستاد تا خبر آورد از گروهی (خِرّیت ابن راشد رئیس بنی ناجیه و پیروانش) که از سپاه کوفه (در جنگ صفّین) بودند، و (پس از جنگ با اهل شام) میخواستند بخوارج نهروان مُلحق شوند و از آنحضرت، علیه السّلام میترسیدند، چون آنمرد برگشت آن بزرگوار پرسید ۱ آیا ایشان ایمن بوده بجا مانده اند، یا اینکه ترسیده کوچیده اند؟ آنمرد گفت: یا امیرالمؤمنین کوچ کرده اند. امام علیه السّلام فرمود:

۲ ایشانرا دوری (از رحمت خدا) باد چنانکه قوم ثمود (نافرمانی نموده و ناقه صالح را پی کرده از رحمت خدا) دور گشتند (و تباه شدند) آگاه باش چون نیزه ها بطرف آنها راست گردد و شمشیرها بر فرقشان فرود آید از کاریکه کرده اند پشیمان میشوند ۳ امروز شیطان خواسته آنان را (از ما) جدا نموده پراکنده گرداند (و پیرو خویش قرار دهد) و فردا (ی قیامت) از آنها بیزاری جسته دوری مینماید ۴ پس بس است ایشانرا (استحقاق عذاب) بیرون رفتن از (راه) هدایت و رستگاری، و افتادن در (وادی) گمراهی و کوری، و اعراض از (پیروی) حق، و طغیان و سرکشی در (جادّه) ضلالت. (قصّه کشته شدن خِرّیت ابن راشد با پیروانش بدست مَعقِل ابن قیس در شرح سخن چهل و چهارم گذشت).

(۱۸۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوِيَ عَنْ نَوْفٍ الْبِكَالِيِّ قَالَ: خَطَبَنَا هَذِهِ

الخطبة أمير المؤمنين «عليه السلام» بالكوفة، وهو
قائم على حجارة نصبها له جعدة ابن هبيرة
المخزومي، وعليه مدرعة من صوف، وحمائل سيفه
ليف، وفي رجليه نعلان من ليف، وكأن جبينه
ثفنة بعير، فقال عليه السلام :

١ الحمد لله الذي إليه مصائر الخلق وعواقب الأمر ٢ نحمده
على عظيم إحسانه، ونير برهانه، ونوامي فضله وامتنانه،
حمداً يكون لحقه قضاء، ولشكره أداء، وإلى ثوابه مقرباً،
ولحسن مزيده موجباً ٣ ونستعين به استعانة راج لفضله،
مؤمل لنفعه، واثق بدفعه، معترف له بالطول، مذعن له
بالعمل والقول ٤ ونؤمن به إيمان من رجاه موقناً، وأناب إليه
مؤمناً، وخنع له مذعناً، وأخلص له موحداً، وعظمه ممجداً،
ولاذ به راغباً مجتهداً ٥ لم يولد سبحانه فيكون في العز مشاركاً،
ولم يلد فيكون موروثاً هالكاً، ولم يتقدمه وقت ولا زمان،
ولم يتعاوره زيادة ولا نقصان، بل ظهر للعقول بما أرانا من
علامات التدبير المتقن، والقضاء المبرم ٦ فمن شواهد خلقه

خلق السموات موطدات بلا عمد، قائمات بلا سند، دعاهن فأجبن
طائعات مذعنات، غير متلكئات ولا مبطئات [٧] ولو لا
إقرارهن له بالربوبية وإذعانهن له بالطواعية لما جعلهن
موضعا لعرشه، ولا مسكنا لملائكته، ولا مصعدا للكلم
الطيب والعمل الصالح من خلقه [٨] جعل نجومها أعلاما يستدل
بها الحيران في مختلف فجاج الأقطار، لم يمنع ضوء نورها ادلهمام
سجف الليل المظلم، ولا استطاعت جلابيب سواد الحنادس أن
ترد ما شاع في السموات من تلألؤ نور القمر [٩] فسبحان من لا يخفى
عليه سواد غسق داج، ولا ليل ساج، في بقاع الأرضين
المتطأطئات، ولا في يفاع السفع المتجاورات [١٠] وما يتجلجل به
الرعد في أفق السماء، وما تلاشت عنه بروق الغمام،
وما تسقط من ورقة تزيلها عن مسقطها عواصف الأنواء و
انهطال السماء [١١] ويعلم مسقط القطرة ومقرها، ومسحب
الذرة ومجرها، وما يكفي البعوضة من قوتها، وما تحمل
الأنثى في بطنها.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است ، روایت شده از نوف (ابن فضاله)
بکالی که (از خواص اصحاب امام علیه السلام است . در یمن شهری بنام صنعاء است که در سمت
غربی آن موضعی بنام حمیر است و بکال نام قبیله ای بوده که در آنجا سکونت داشته اند) گفته :
امیر المؤمنین علیه السلام این خطبه را در کوفه برای ما بیان فرمود ، در حالیکه بر بالای سنگی که
آنرا جعدة (فرزند ام هانی خواهر حضرت و) پسر هبیره مخزومی نصب کرد ایستاده بود ،
و در تن آن بزرگوار جبه ای از پشم ، و بند شمشیر و کفش پایش از برگ درخت خرما (بافته شده)
بود ، و پیشانی او (از بسیاری سجده) مانند پینهٔ زانوی شتر بود ، پس (در مدح و ثنای
خداوند سبحان و قدرت و توانائی او و ترغیب بتقوی و پرهیزکاری و دل نبستن بدنیا) فرمود :

۱ سپاس خدائی را سزا است که بازگشت جمیع خلائق و آخر کارها (ی ایشان) بسوی
او است ۲ او را بر بزرگی احسان و دلیل آشکار (بر یگانگی) و افزونیهای عطاء و بخشش (بدین
اسلام) سپاسگزاریم ، سپاسی که حق او را ادا کرده شکرش را بجا آورد (بفضل و کرم
سپاس نالائق ما را قبول فرماید و گرنه بندگان ادای حق او و بجا آوردن شکرش را توانائی ندارند) و
(سپاسگزار را) بپاداشش او نزدیک گرداند باعث فزونی بخشش او گردد ۳ و از او
کمک میطلبیم چون خواستن کسیکه بجود او امیدوار و برساندن سودش آرزومند و بر طرف نمودن
(سختیها را) معتمد و بفضل و کرمش معترف و بکردار و گفتار فرمانبر او میباشد ۴ و باو میگرویم مانند
گرویدن کسیکه به (فضل و کرم) او امیدوار است با یقین و باور ، و بسوی او (بخداوندیش)
رو آورده است با ایمان کامل ، و برای او خضوع و فروتنی دارد با فرمانبری ، و باو اخلاص
دارد با اعتقاد بیگانگی او ، و او را بزرگ میداند با سپاسگزاری ، و (در سختی و گرفتاری)
باو پناه میبرد با رغبت و کوشش (چون جز او ملجأ و پناهی نمیشناسد) ۵ خداوند سبحان زائیده نشده
(از پدری بوجود نیامده) است تا در بزرگواری با او شریک باشد (زیرا والد از نوع ولد و عزیز و
بزرگوار است) و نزائیده است (فرزندی نیاورده) تا از بین رفته میراثی باقی گذارد (زیرا زائیدن
و از بین رفتن و دیگری را جانشین نمودن از لوازم جسم است) وقت و زمان بر او تقدم نجسته

(زیرا او آفریننده وقت و زمان است) و زیادی و کمی پی در پی او را فرا نگرفته است (زیرا لازمه زیادی
و کمی تغییر و تغییر مستلزم حدوث و حدوث از لوازم امکان است ، خلاصه هیچ صفتی از صفات اجسام و اعراض
را دارا نیست تا او را مانند مخلوقات وصف نمائیم) بلکه بسبب آنچه که بما نموده از نشانه های نظم آراسته
و محکم استوار (مانند آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر وجود و هستی او) بخردها آشکار شده ،
پس از جمله دلیلها و گواهان بر آفرینش او خلقت آسمانها است که بدون ستون ثابت
و برقرار و بی تکیه گاهی برپا شده است ، خداوند آنها را خواند (خواست ایجاد کند) پس از روی
اطاعت و فرمانبری بدون توقف و درنگ (دعوتش را) پذیرفتند (موجود گشتند) و اگر نبود
اقرار (زبان حال) ایشان بر (ثبوت) ربوبیت و اعتراف آنها باطاعت و بندگی ، آنها را
موضع عرش خود و محل (مقربین از) فرشتگان و جای بالا بردن گفتار نیکو و کردار شایسته
بندگانش قرار نمیداد ، ستاره های آنها را نشانه ها قرار داد تا شخص حیران و سرگردان در آمد
و شد راههای گشاده اطراف زمین بآنها راه جوید ، روشنی نور آنها را تاریکی زیاد پرده
شب تار نپوشانده ، و پرده های سیاه شبهای تاریک توانائی برطرف نمودن درخشیدن
نور ماه را که در آسمانها آشکار است ندارد ، پس منزه و آراسته است خداوندی که بر او پوشیده
نیست سیاهی شب تار و آرام گرفته های شب در گوشه های زمینهای گود و در قله کوههای
تیره رنگ نزدیک بهم ، و بر او پوشیده نمیباشد آوازی که در افق و گوشه آسمان از رعد میآید ،
و برقهای ابر که پراکنده و نابود میگردد (از نظر پوشیده میماند) و برگی که (بزمین) میافتد و آنرا
بادهای جهنده که بسقوط ستارگان نسبت میدادند و باریدن باران از جای خود دور میگردانند
(چون بادیه نشینان اعراب جاهلیت از روی عقیده نادرست آثار سماوی مانند باد و باران و سرما و گرما را بسقوط
ستارگان نسبت میدادند و آنها را مؤثر میدانستند ، لذا امام علیه السلام بعقیده آنها اشاره فرموده)
و میداند هر قطره باران کجا افتاده و کجا قرار میگیرد ، و مورچه ریز از کجا میکشد و بکجا میبرد ، و
روزی پشه را چه چیز کفایت میکند ، و ماده در شکمش (هنگام آبستنی) چه بار دارد
(نر یا ماده) .

[١٢] وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيٌّ أَوْ عَرْشٌ ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ ، [١٣] لَا يُدْرَكُ بِوَهْمٍ ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ ، وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ ، وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ ، وَلَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ ، وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ ، وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ ، وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ، [١٤] الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا ، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا ، بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدَوَاتٍ ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ [١٥] بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لِوَصْفِ رَبِّكَ ، فَصِفْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ فِي حُجُرَاتِ الْقُدُسِ مُرْجَحِنِّينَ ، مُتَوَلِّهَةً عُقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ [١٦] وَإِنَّمَا يُدْرَكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدَوَاتِ ، وَمَنْ يَنْقَضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ ، [١٧] فَلَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ ، وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ .

---

[١٢] وسپاس سزای خداوندیست که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا زمین یا جن یا آدمی موجود شود بوده است (زیرا از بدیهیات است که ایجاد کننده پیش از موجود بایستی باشد) [١٣] باندیشه دریافته و بفهم تعیین نمیگردد ، و درخواست کننده ای او را مشغول نمینماید (زیرا ذات او عین علم است و غفلت در علم راه نیابد) و عطاء و بخشش (خزانهٔ نعمت) او را کم نمیگرداند (زیرا بخشش او اراده است هرچه بخواهد ایجاد میفرماید) و بچشم دیده نمیشود ، و نمیتوان گفت در کجا است ، و بمانند آن وصف

نیشود ، و بکمک عضوی (مانند دست و پا) نیافریند ، و بحواس درک نمیگردد (زیرا جسم نیست که این اوصاف که از لوازم جسم است دراو باشد) و بمردم قیاس (تشبیه) نیشود (زیرا مانندی ندارد) [۱۴] خداوندی است که با موسی سخن گفت سخنی (که آنرا ایجاد فرمود) وازآیات خود امر بزرگی را باو نمود (که آن سخن بود) بدون اعضاء و آلتها ، و گویائی و زبانها (که در خلق واقع است و بوسیلهٔ آن صدا بیرون میآید) [۱۵] بلکه اگر راست گوئی ای کسیکه برای توصیف پروردگارت بخود رنج میدهی وصف کن جبرئیل و میکائیل و سپاه فرشتگان مقرب درگاه خداوندرا که در غرفه های پاک و پاکیزه ساکنند (واز عظمت و بندگی پروردگار) سرها بزیر افکنده و عقلهاشان حیران و ناتوان است از اینکه بهترین آفرینندگان را وصف نمایند (پس چون آنها نیتوانند بکنه ذات او پی برند تو بندهٔ ضعیف بطریق اولی از درک حقیقت او عاجز و ناتوانی) [۱۶] و بصفات کسانی درک میشوند که دارای شکلها و ابزارها هستند و آنکه مدت او بسر آید زمانیکه پایانش به نیستی بکشد [۱۷] پس خدائی جز او نیست (که اگر بود البته درک میشد) هر تاریکی را بنور خود روشن گردانیده و هر نوری را بسبب تاریک کردن خویش تاریک نموده (روشنی هدایت بر اثر لطف و تاریکی گمراهی نتیجهٔ قهر او میباشد) .

---

[۱۸] أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللّٰهِ بِتَقْوَى اللّٰهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمُ الرِّيَاشَ ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ [۱۹] فَلَوْ أَنَّ أَحَداً يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلَّماً أَوْ إِلَى دَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلاً لَكَانَ ذٰلِكَ سُلَيْمَانَ ابْنَ دَاوُدَ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ مَعَ النُّبُوَّةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ ، فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ ، وَاسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ ، رَمَتْهُ قِسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِبَالِ الْمَوْتِ ، وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً ، وَالْمَسَاكِنُ

مُعَطَّلَةً ، وَوَرِثَهَا قَوْمٌ آخَرُونَ ۲۰ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً ! أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَأَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ ، أَيْنَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَةِ ، أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ ، وَأَطْفَأُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُيُوشِ ، وَهَزَمُوا الْأُلُوفَ ، وَعَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ ، وَمَدَّنُوا الْمَدَائِنَ ؟!

---
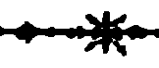
۱۸ سفارش میکنم شما را ای بندگان خدا بپرهیزکاری و ترس از خدائی که لباس آراسته بشما پوشانید (تا از سرما و گرما محفوظ مانید) و وسائل زندگانی را برایتان فراهم آورد (پس چرا با بیت و نافرمانی نیت و بخشش او را کفران مینمائید) و (چرا از او دوری گزیده بدنیا دل بسته اید) در صورتیکه ۱۹ اگر کسی برای ماندن در دنیا وسیله بدست میآورد یا برای برطرف نمودن مرگ راه مییافت آنکس سلیمان فرزند داود، علیهما السلام، بود که بر جن و انس تصرف پادشاهی داشت علاوه بر منصب پیغمبری و مقام و منزلت بزرگ، پس (با داشتن جمیع وسائل دنیوی و افزونی از همه کس برای ماندن در دنیا سزاوارتر بود، ولی) چون روزی مقدر خود را بکار برد، وقت زندگانی را بپایان رساند کمانهای نیستی با تیرهای مرگ او را از پای درآوردند (دنیا را بدرود نمود) و شهرها از او خالی و خانه ها تهی ماند و دیگران آنها را میراث بردند ۲۰ و شما را در روزگارهای گذشته عبرتی است (که ببینید پیشینیان چگونه دست از این جهان شسته اند) کجایند عمالقه و فرزندانشان (عمالقه گروهی بودند از اولاد عملیق ابن لاوذ ابن ارم ابن سام ابن نوح پادشاه یمن و حجاز با دولت بحدیکه بنیانشان کنده شد) کجایند فراعنه (پادشاهان مصر) و فرزندانشان (که از آنها اثری نماند) کجایند مردم شهرهای رس (رس نام چاه بزرگی بود که مردم در کنار آن گرد آمده درخت صنوبر را که شاه درخت میگفتند

وآنرا با فیث ابن نوح کاشته بود پرستش مینمودند ، و خداوند آنها را هلاک و نابود ساخت) که پیغمبران را کشتند ، واحکام فرستادگان خدارا خاموش کردند (ازبین بردند) وشیوه های گردنکشانرا زنده کردند (بانها رفتار مینمودند) کجایند کسانیکه با لشکرها بهرطرف رفته هزاران راشکست میدادند وسپاهها گرد آورده شهرها بنا میکردند ؟!

مِنْهَا :

[21] قَدْ لَبِسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا ، وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدَبِهَا : مِنَ الْإِقْبَالِ عَلَيْهَا ، وَالْمَعْرِفَةِ بِهَا ، وَالتَّفَرُّغِ لَهَا ، فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّتُهُ الَّتِي يَطْلُبُهَا ، وَحَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا [22] ، فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ ، وَضَرَبَ بِعَسِيبِ ذَنَبِهِ ، وَأَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[23] أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي قَدْ بَثَثْتُ لَكُمُ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ بِهَا الْأَنْبِيَاءُ أُمَمَهُمْ ، وَأَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعْدَهُمْ ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا ، وَحَدَوْتُكُمْ بِالزَّوَاجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا !! [24] لِلَّهِ أَنْتُمْ أَتَتَوَقَّعُونَ إِمَاماً غَيْرِي يَطَأُ بِكُمُ الطَّرِيقَ ، وَيُرْشِدُكُمُ السَّبِيلَ ؟!

٢٥ أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا ، وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا ، وَأَزْمَعَ التَّرْحَالَ عِبَادُ اللهِ الْأَخْيَارُ ، وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى ، ٢٦ مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سُفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ بِصِفِّينَ أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءً يُسِيغُونَ الْغُصَصَ ، وَيَشْرَبُونَ الرَّنْقَ ؟! قَدْ - وَاللهِ - لَقُوا اللهَ فَوَفَّاهُمْ أُجُورَهُمْ ، وَأَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ ٢٧ أَيْنَ إِخْوَانِيَ الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ ، وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ ، أَيْنَ عَمَّارٌ ، وَأَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ ، وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ ، وَأَيْنَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ ، وَأُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجَرَةِ ؟!

قَالَ : ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

٢٨ أَوِّهِ عَلَى إِخْوَانِيَ الَّذِينَ قَرَؤُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ ، أَحْيَوُا السُّنَّةَ ، وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ ، دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا ، وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ . ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ :

٢٩ الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللهِ ، أَلَا وَإِنِّي مُعَسْكِرٌ فِي يَوْمِي هٰذَا ،

فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللهِ فَلْيَخْرُجْ .

قَالَ نَوْفٌ : وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» فِي عَشَرَةِ آلافٍ، وَلِقَيْسِ ابْنِ سَعْدٍ «رَحِمَهُ اللهُ» فِي عَشَرَةِ آلافٍ، وَلِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشَرَةِ آلافٍ، وَلِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ، وَهُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ، فَمَا دَارَتِ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ، فَتَرَاجَعَتِ الْعَسَاكِرُ فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتْ رَاعِيَهَا تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ .

قِسْمَتی از این خطبه است (درباره امام منتظر عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ) :

(امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ) [۱۱] سپر حکمت (علم بحقائق اشیاء و زهد و عبادت) را پوشیده و آنرا با شرائطش که عبارت است از توجّه و شناختن و فارغ ساختن خود را (از علاقه بدنیا) برای آن فرا گرفته، پس حکمت نزد آنحضرت گمشده‌ای است که آنرا طلبیده، و آرزوئی است که آنرا درخواست نموده (اندیشه او همواره متوجّه بآنست و بغیر آن نظر ندارد، چنانکه در اواخر این کتاب امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده : اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ یعنی حکمت گمشده مؤمن است که همیشه در صدد یافتن آن است) [۱۲] پس آن بزرگوار پنهان شده گوشه‌ای اختیار نماید هرگاه (فتنه و تباهکاری بسیار گشته) اسلام غریب (ضعیف و ناتوان) گردد، و (مانند شتر هنگامیکه رنج و آزار بیند) دُم خود را بحرکت آورده جلو گردنش را بزمین بچسباند (خلاصه چنان ضعف آنرا فرا گیرد که از پا افتاده از جا برنخیزد، این جمله اشاره بفرمایش حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که فرموده : بَدَءَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا یعنی اسلام غریب و تنها پیدایش یافت و زود است که تنها گردد، یعنی پیرو واقعی نداشته باشد) آنحضرت باقیمانده‌ای باقیمانده‌های حجّت خدا (ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)

و جانشین جانشینهای پیغمبران میباشد (اَللّٰهُمَّ اَظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ ، وَاَیِّدْهُ بِالنَّصْرِ ، وَانْصُرْ نَاصِرِیهِ ، وَاخْذُلْ خَاذِلِیهِ ، وَاقْصِمْ قَاصِمِیهِ ، وَاقْصِمْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْکُفْرِ ، وَاقْتُلْ بِهِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَجَمِیعَ الْمُلْحِدِینَ ، آمِینَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ) .

پس امام عَلَیْهِ السَّلامُ فرمود :

۲۳ ای مردم ، من بشما پندهائی دادم که پیغمبران امّتهای خود را بآنها پند دادند ، و آنچه را (از خواهشات و مهربانی) باشما بجا آوردم که اَوصیاء بآنهائیکه بعد از پیغمبران بودند رفتار کردند ، و شما را بتازیانهٔ (نصیحت و اندرز) خود ادب نمودم براه راست نیامدید ، و شما را بوسیلهٔ ترسانیدنها (براه حقّ) سوق دادم اجتماع ننمودید (پیروی من نکردید) !!
۲۴ اجز بان ها خدا آیا پیشوائی غیر از مرا منتظرید که شما را براه آورده ارشاد نماید ؟!
۲۵ آگاه باشید پشت کرد از دنیا آنچه رو آورده بود ، و رو آورد از آن آنچه پشت کرده بود (بر اثر پیروی نکردن امام بحقّ نیکی دنیا پشت نمود و بدی آن یعنی کردار زمان جاهلیّت پدیدار گردید) و بندگان نیکوکار خدا عازم کوچ کردن (رفتن از دنیا) شدند ، و کمی دنیا را که بقائی ندارد به بسیاری آخرت که فانی نمیگردد فروختند (تبدیل نمودند ، و از غم و اندوه آن رهیدند ، منظور حضرت از این جمله گویا خبر دادن از شهادت خود میباشد) ۲۶ چه زیان بردند برادران (همکیشان) ما که خونهاشان در جنگ صفّین ریخته شد از اینکه امروز زنده نیستند تا غصّه ها بخورد و راه داده آب تیره بیاشامند (سختی این روزگار را ببینند ، خلاصه خوشا حال آنانکه از جهان رفتند و چنین روز را ندیدند) ؟! سوگند بخدا (رحمت خدا را دریافتند ، خداوند هم مزدهاشان را عطاء فرمود و آنها را بعد از خوف و ترس (در دنیا) در سرای امن جا داد ، ۲۷ کجایند برادران من که در راه حقّ سوار شده و براستی و درستی (عمر بپایان رسانده) گذشتند ، کجا است عمّار (ابن یاسر که در سنّ بیش از نود سال در صفّین شهید شد) و کجا است (ابو الهیثم مالک) ابن تیهان ، و کجا است ذوالشّهادتین (ابو عماره خزیمة ابن ثابت الانصاری که پیغمبر اکرم

گواهی او را بجای گواهی دو مرد قبول فرموده هنگامیکه آنحضرت اسبی از اَعرابی خریداری نموده بود و اعرابی انکار مینموده، حضرت فرمود : ای خُزَیمَة آیا گواهی میدهی، گفت نه یا رسول الله، ولیکن دانستم که اسب را خریداری نموده ای، آیا ترا بآنچه از جانب خدا آورده ای تصدیق مینمایم و بر این مُعامَلَه با اعرابی تصدیق نمیکنم، پس آن بزرگوار فرمود : گواهی تو چون گواهی دو مرد میباشد) و کجایند مانندان ایشان (ابن بدیل و هاشم ابن عُتبَه وغیر آنها) از برادران (همکیشان) آنان که (همگی در جنگ صِفّین کشته شدند، و) با هم بر مرگ (کشته شدن در راه حق) پیمان بستند، و سرهاشان (بعد از کشته شدن) بسوی معصیتکاران (مُعاوِیَه و پیروانش) فرستاده شد.

نوف گفت : پس از این کلام امام عَلَیهِ السَّلام با دست خود بریش مبارک زده گریه بسیار کرد و فرمود :

[28] دردا و دریغا بر برادران (همکیشان) من که قرآن را قراءت نموده آنرا استوار داشتند (محترم شمردند) و در آنچه واجب بود اندیشه نموده آنرا برپا داشتند (طبق آن عمل کردند) و سنّت را زنده کرده بدعت را از بین بردند، بجهاد که خوانده شدند (آنرا) پذیرفتند، و به پیشوا اعتماد داشته از او پیروی نمودند. پس از آن بآواز بلند فریاد نمود :

[29] ای بندگان خدا. جهاد جهاد، آگاه باشید من در همین روز لشکر میآرایم هر که اراده رفتن بسوی خدا دارد باید برود.

نوف گفت : پس از آن حسین عَلَیهِ السَّلام را بر ده هزار لشکر و قیس ابن سعد را بر ده هزار و ابو ایّوب انصاری را بر ده هزار و غیر ایشان را بر شماره های دیگر امیر قرار داد، و اراده بازگشت بصِفّین داشت (که با اهل شام بجنگند) پس هنوز آدینه نیامده بود که ملعون ابن مُلجَم، خدا او را لعنت کند، بر آن بزرگوار ضربت وارد آورد، پس لشکرها برگشتند و ما چون گوسفندانی بودیم که شبان خود را گم کرده باشند و از هر طرف گرگان آنها را بربایند (گفته اند : این خطبه آخرین خطبه ای است که امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام ایستاده بیان فرموده).

(۱۸۲) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلامُ :

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَیْرِ رُؤْیَةٍ ، اَلْخَالِقِ مِنْ غَیْرِ مَنْصَبَةٍ ، ۲ خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ ، وَ اسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ ، وَ سَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ ۳ وَ هُوَ الَّذِی أَسْکَنَ الدُّنْیَا خَلْقَهُ ، وَ بَعَثَ إِلَی الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ رُسُلَهُ ، لِیَکْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا ، وَ لِیُحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَّائِهَا ، وَ لِیَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا ، وَ لِیُبَصِّرُوهُمْ عُیُوبَهَا ، وَ لِیَهْجُمُوا عَلَیْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِّهَا وَ أَسْقَامِهَا ، وَ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا ، وَ مَا أَعَدَّ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِلْمُطِیعِینَ مِنْهُمْ وَ الْعُصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ نَارٍ ، وَ کَرَامَةٍ وَ هَوَانٍ .

۴ أَحْمَدُهُ إِلَی نَفْسِهِ کَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَی خَلْقِهِ ، وَ جَعَلَ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً ، وَ لِکُلِّ قَدْرٍ أَجَلاً ، وَ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَاباً .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (در حمد و ثنای خدا تعالی) :

۱ سپاس سزاوار خداوندیست که بی دیده شدن (بچشم بآثار و علامات) شناخته شده است ، بدون بردن رنج (و آلت و ابزار ، آفریدگان را) آفریننده است ۲ بقدرت و توانائی خود موجودات را آفریده ، و ببزرگی و برتری از گردنکشان اطاعت و بندگی طلبید (زیرا هر بزرگی در پیشگاه او بی‌مقدار است ، پس امر بخضوع و فروتنی فرمود) و با بخشش خویش بر بزرگان سرور و مهتر است ۳ و اوست خداوندی که آفریده هایش را در دُنیا جا داد ، و (از روی حکمت

ومهربانی) پیغمبرانش را (برای راهنمائی پی در پی) بسوی جنّ وانس فرستاد تا برای ایشان پرده (نادانی وگمراهی) ونیاز را بردارند، واز بدیها وسختیهای آن آنانرا بترسانند (آگاه سازند) و برای آنها از (بیوفائی) آن مثلها بزنند (سرگذشتها بیان کنند تا از فریفتگی برهند) وآنان را بنواقص آن بینا گردانند، ودر همین غفلت وبیخبری ایشان (بزبان تنبیه وناقرمانی) بیاورند سخنی که بآن عبرت گیرند (متنبّه گردند) از تغییر حالات مانند تندرستی وخوشی وبیماری وگرفتاری و (کسب از راه) حلال وحرام آن، وبهشت وارجمندی که برای پیروان ودوزخ وخواری که برای گناهکاران آماده فرموده است.

۴ خدارا سپاس میگزارم درحالیکه باو روآورده ام سپاسی که آفریدگانش را بآن امر فرموده، وهر چیزی را مقدار واندازه ای وهر اندازه ای را مدّتی وهر مدّتی را نامه ونوشتۀ مقرّر نموده (که تغییر وتبدیل در آن راه ندارد).

مِنْهَا

فِي ذِكْرِ الْقُرْآنِ:

۵ فَالْقُرْآنُ آمِرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةُ اللهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ، أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ، وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ ۶ أَتَمَّ نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَقَبَضَ نَبِيَّهُ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ فَرَغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَىٰ بِهِ ۷ فَعَظِّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عَلَماً بَادِياً، وَآيَةً مُحْكَمَةً تَزْجُرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ، فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ

واحدٌ ، وَسَخطه فيما بقي واحدٌ •

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَن يَرْضَى عَنكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلَى مَن كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَلَن يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّن كَانَ قَبْلَكُمْ ، وَإِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرٍ بَيِّنٍ ، وَتَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرِّجَالُ مِن قَبْلِكُمْ ؛ قَدْ كَفَاكُمْ مَؤُونَةَ دُنْيَاكُمْ ، وَحَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ ، وَافْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ ، وَأَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى ، وَجَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَاهُ وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ ؛ فَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنتُمْ بِعَيْنِهِ ، وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ ، وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ ، إِنْ أَسْرَرْتُمْ عَلِمَهُ ، وَإِنْ أَعْلَنتُمْ كَتَبَهُ ، قَدْ وَكَّلَ بِكُمْ حَفَظَةً كِرَامًا ، لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا ، وَلَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا ؛ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يَتَّقِ اللهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ ، وَنُورًا مِنَ الظُّلَمِ ، وَيُخَلِّدْهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ ، وَيُنْزِلْهُ مَنْزِلَةَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ ، فِي دَارٍ اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ : ظِلُّهَا عَرْشُهُ ، وَنُورُهَا بَهْجَتُهُ ، وَزُوَّارُهَا مَلَائِكَتُهُ ، وَرُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ ؛ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ ، وَسَابِقُوا الْآجَالَ ، فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَن يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ ، وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ ، وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ ،

فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ [۱۳] وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَقَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْاِرْتِحَالِ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ [۱۴] وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نُفُوسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا [۱۵] أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ تُصِيبُهُ، وَالْعَثْرَةِ تُدْمِيهِ، وَالرَّمْضَاءِ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَقَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعَ حَجَرٍ وَقَرِينَ شَيْطَانٍ؟! [۱۶] أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكاً إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضاً لِغَضَبِهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعاً مِنْ زَجْرَتِهِ؟!

قسمتی از این خطبه است در وصف قرآن (و اندرز بمردم) :

[۵] قرآن امر کننده (بمعروف و) نهی کننده (از منکر) است (خداوند در آن مردم را بطاعات امر و از معاصی نهی فرموده) و (برحسب ظاهر) خاموش است (زیرا جز حروفی بیش نیست ، و در واقع) گویا (است ، زیرا همهٔ اخبار و امر و نهی الهی در آن است) و حجّت و برهان خدا است بر بندگانش که از ایشان بر (عمل به) آن پیمان گرفت ، و آنها را در گرو آن قرار داد (پس از عذاب رهائی نیست مگر بمتابعت و پیروی از آن) [۶] نور آنرا تمام گردانید (راه سعادت و نیکبختی و شقاوت و بدبختی را تا قیامت در آن نشان داد) و دین خود (اسلام) را بسبب آن کامل گردانید ، و پیغمبر خود ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِه ، را در حالی قبض روح فرمود که از تبلیغ احکام قرآن بمردم که موجب هدایت و رستگاری است فراغت یافته بود [۷] پس خدا را بعظمت و بزرگی یاد کنید چنانکه بزرگواری خود را

(در قرآن کریم) یاد کرده، زیرا حکمی از (احکام) دین خود را بر شما پنهان نگذاشت، و رها نکرد پسندی یا ناپسندی را مگر آنکه نشانی آشکار و علامتی هویدا (در کتاب و سنت) برای آن قرار داد تا باز دارد از آن (چه پسندیده نیست) و امر نماید بآن (چه مورد پسند است) پس خوشنودی و خواست او و خشم و نهیش در آینده (با گذشته) یکسان است (احکام او تا قیامت تغییر نپذیرد، بلکه همیشه حکم هر مسئله همان است که در زمان رسول خدا در قرآن و سنت بیان شده است، و این جمله دلیل بر صحت و درستی مذهب اهل صواب از مخطئة است که قائل هستند باینکه خداوند سبحانه در هر مسئله‌ای یک حکم معین است و مجتهدی که باستنباط آنرا بدست آورده صواب کار است، و آنکه در استنباط خویش کوشش نموده و حکم واقعی را نیافته خطا کرده، ولی زیانی متوجه او نمیگردد، برخلاف اهل خطا از مصوبه که قائل هستند باینکه خدا تعالی را در هر مسئله‌ای طبق آراء گوناگون مجتهدین احکام مختلفه‌ای است).

^8^ و بدانید خداوند هرگز رضایت نخواهد داد برای شما بچیزی که بر پیشینیان شما از آن بخشم آمده، و هرگز بر شما خشمگین نمیشود بچیزیکه بر پیشینیان شما بآن رضایت داده (آنچه در زمان رسول خدا حرام بوده بر شما و آیندگان حرام است، و آنچه واجب بوده واجب، زیرا شرع محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت مستمر است و حکم او بر یکنفر حکم بر همگان است، پس حکم هر مسئله‌ای بطوری است که روز اول تعیین گشته و در کتاب و سنت بیان شده و نسبت بهیچ زمان و هیچکس تغییر پذیر نبوده، و جائز نیست کسی طبق رأی و اجتهاد خود آنرا تبدیل نماید که اگر چنین کرد در دین بدعت نهاده است، لذا میفرماید:) و جز این نیست که (باید) در راه آشکار سیر نموده و بگفتار مردان پیش از خودتان سخن گوئید (بایستی در راه پیشینیان قدم نهاده و بروش ایشان رفتار نمائید نه اینکه از پیش خود سخنی گفته راهی پوئید)

^9^ بتحقیق خداوند تحصیل روزی زندگانیتان را برای شما ضمانت میکند (شما را از غم و اندوه روزی میرهاند، چنانکه در س ۵۱ ی ۲۲ میفرماید: وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ی ۲۳ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ یعنی در آسمان است روزی شما و آنچه که وعده داده میشوید، پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که آن راست و درست است مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی چنانکه در گفتن شما شک و تردیدی نیست در راستی و درستی آنچه بیان شد نیز شک و تردیدی نمیباشد) و شما را بر شکر و سپاس ترغیب فرموده و بر شما واجب نموده که بزبانها یاد او باشید (چنانکه

در قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۲ میفرماید : فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ
یعنی یاد من باشید تا شما را یاد کنم و شکر نعمت من بجا آورده کفران نمائید) و شما را بتقوی و پرهیزکاری
سفارش نموده (چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۱۳۱ میفرماید : وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا یعنی کسانیکه پیش از شما دارای کتاب بودند
« مانند یهود و نصاری » و شما را سفارش نمودیم که از خدا بترسید و اگر کافر شوید ، پس برای خداست
آنچه در آسمانها و زمین است ، و خدا بی نیاز و ستوده است . پس امر بتقوی برای رستگاری
شما است و گر نه خدا بعبادت و پرهیز شما نیازمند نیست) و آنرا آخرین مرتبهٔ رضا و خوشنودی
خود قرار داده ، و از بندگانش خواسته است (که از معاصی پرهیز نموده از او بترسند ، و
بطاعت بکوشند) پس بترسید از خداوندی که شما در برابر نظر او هستید ، و موهای پیشانی
و خفتن و خیز و نشست و برخاست شما در دست او است (غالب و توانا است که آنچه دربارهٔ
شما اراده فرماید فوری انجام پذیرد) اگر (راز خویش را) پنهان کنید و باکس نگوئید ، میداند
(و خوب را پاداش و بد را کیفر میدهد) و اگر آشکار نمائید ، مینویسد (یعنی) نگهبانان گرامی
(فرشتگانی) را بر شما واداشته که (گفتار و کردارتان را مینویسند ، و) حتی از قلم نمیاندازند
(بطوری مواظب هستند که عمل خیر هر چند کوچک باشد چون از شخص صادر گردد از قلمشان نمیافتد) و
بیجا و ناکرده را نمینویسند و بدانید هر که تقوی پیشه گرفته از خدا بترسد حقتعالی راه بیرون
شدن از فتنه و تباهیها و روشنائی از تاریکیها (ی نادانی و گمراهی) را باو نشان میدهد ،
و در آنچه آرزو داشته (بهشت) جاودان نگاهش میدارد ، و او را نزد خود در منزل گرامی
و سرائیکه برای (دوستداران) خویش اختیار فرموده وارد نماید ، سایهٔ آن سرا عرش و
روشنائی آن خوشنودی خدا است ، و زیارت کنندگان آن فرشتگان و دوستان
آن پیغمبران او میباشند پس (با جهاد خالق و خدمت بخلق) بسوی آخرت بشتابید و بر مرگها
(بیماریهای موجب مرگ) پیشی گیرید (پیش از مرگ توشه برداشته کاری کنید که خدا و رسول الهی خوشنود باشند)

زیرا نزدیک است که آرزوی مردم قطع شده و مرگ آنان را دریابد، و باب توبه و بازگشت برایشان بسته شود (و در غصه و اندوه بمانند) پس (ناگهان) شما شبی بصبح میآورید که مانند پیشینیان خود که بازگشت (بدنیا) را درخواست مینمودند میباشید (تا زنده هستید بچاره کار خویش پرداخته توشه راه بردارید، نه مانند گذشتگان که از گناهان خویش پشیمان شده بازگشت بدنیا را درخواست مینمایند وقتی که پشیمانی شان سود ندارد، و درخواستشان پذیرفته نمیشود، چنانکه در قرآن کریم س ۶ ی ۲۷ میفرماید: وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ی ۲۸ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ یعنی اگر گناهکاران را که بر آتش وا میدارند ببینی، میگویند: ای کاش ما را بدنیا برگردانند که آیات پروردگارمان را تکذیب نکرده از جمله مؤمنین و گروندگان باشیم، راست نمیگویند، بلکه این اقرار از جهت آنستکه برای ایشان هویدا گشت آنچه پیش از این پنهان بود، و اگر برگردند دوباره آنچه که از آن نهی شده اند بجا آورند و ایشان دروغ میگویند. و در س ۲۳ ی ۹۹ میفرماید: حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ی ۱۰۰ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ، كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی بکردار زشت میکوشند تا مرگ یکی از ایشان را دریابد، آنگاه از روی پشیمانی میگوید: پروردگارا مرا بدنیا بازگردان شاید در آنچه از دست دادم عمل شایسته بجا آورم، دریغا که او را بازگردانیده زیرا درخواست بازگشت سخنی است که از روی گرفتاری میگوید، و از پس ایشان تا روز برانگیختن برای حساب قبر مانع بازگشت خواهد بود)[۱۲] و شما در دنیا که جای ماندنتان نیست مسافر و رهگذرید، شما را بکوچ کردن از آن اعلام و بتوشه برداشتن از آن امر فرموده اند (پس بشتابید و توشه راه بردارید و از خدا و رسول پیروی کنید تا سرگردان نمانید)[۱۳] و بدانید این پوست نازک (بدن شما) را شکیبائی بر آتش نیست، پس (از ابتلای بآن) بخودتان رحم کنید که شما[۱۴] خود را در دنیا بمصیبتها و سختیها آزموده اید (نتوانسته اید بر کوچکترین ناکامیهای آن شکیبا باشید) آیا دیده اید یکی از خودتان که چگونه ناله و اظهار درد میکند از خاری که ببدن او فرورود، و از لغزیدنی که او را خونین کند، و از ریگ گرم (بیابان) که او را بسوزاند، پس چه حالتی خواهد داشت هرگاه بین دو تاوه

از آتش باشد در حالیکه همخوابهٔ سنگ سوزان و همنشین شیطان گردد ؟! (چنانکه در قرآن کریم س ۶۶ ی ۶ میفرماید : یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا یَعْصُونَ اللهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ یعنی ای آنانکه گرویده اید خود را بترک معاصی و فرزندانتان را باندرز نگاه دارید از آتشی که هیزم وافروزندهٔ آن مردم و سنگهائی است که آنها را تراشیده بُت قرارداده میپرستیدند و بر آن آتش فرشتگانی هستند درشت سخن سخت که بآنچه خداوند آنها را امر فرموده نافرمانی نمیکنند ، و آنچه که مأمورند بجا میآورند . و در س ۴۳ ی ۳۶ میفرماید : وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ یعنی هرکه خود را از یاد خدای مهربان کور دارد شیطانی را همنشین او قرار میدهیم[۱۶]) آیا میدانید که مالک دوزخ هرگاه بر آتش خشم کند از خشم او آتش (بجوش و خروش آمده) بعضی بعضی را میمالاند (بروی هم قرار میگیرد) و هرگاه آنرا زجر کند (بر آن بانگ زند) شکیبائی از دست داده نالهکنان در میان درهای دوزخ بر اثر زجر او برجهد ؟!

---

[۱۷] أَیُّهَا الْیَفَنُ الْکَبِیرُ الَّذِی قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِیرُ ! کَیْفَ أَنْتَ إِذَا الْتَحَمَتْ أَطْوَاقُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ ، وَنَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّی أَکَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ ؟! [۱۸] فَاللهَ اللهَ ، مَعْشَرَ الْعِبَادِ ، وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِی الصِّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ ، وَفِی الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّیقِ ، فَاسْعَوْا فِی فَکَاکِ رِقَابِکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا ، أَسْهِرُوا عُیُونَکُمْ ، وَأَضْمِرُوا بُطُونَکُمْ ، وَاسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَکُمْ ، وَأَنْفِقُوا أَمْوَالَکُمْ ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِکُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَلَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا ، فَقَدْ قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ : « إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ »

وَقالَ تَعالىٰ : «مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجرٌ كَرِيمٌ»[۱۶] فَلَم يَستَنصِركُم مِن ذُلٍّ ، وَلَم يَستَقرِضكُم مِن قُلٍّ ، اِستَنصَرَكُم وَلَهُ جُنُودُ السَّماواتِ وَالأَرضِ وَهُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ ، وَاستَقرَضَكُم وَلَهُ خَزائِنُ السَّماواتِ وَالأَرضِ وَهُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ ، وَإِنَّما أَرادَ أَن يَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلاً[۱۷] فَبادِرُوا بِأَعمالِكُم تَكُونُوا مَعَ جِيرانِ اللهِ فِي دارِهِ ، رافَقَ بِهِم رُسُلَهُ ، وَأَزارَهُم مَلائِكَتَهُ ، وَأَكرَمَ أَسماعَهُم أَن تَسمَعَ حَسِيسَ نارٍ أَبَداً ، وَصانَ أَجسادَهُم أَن تَلقىٰ لُغُوباً وَنَصَباً (ذٰلِكَ فَضلُ اللهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَاللهُ ذُو الفَضلِ العَظِيمِ)[۱۸] أَقُولُ ما تَسمَعُونَ ، وَاللهُ المُستَعانُ عَلىٰ نَفسِي وَأَنفُسِكُم ، وَهُوَ حَسبُنا وَنِعمَ الوَكِيلُ .

---

[۱۷] ای پیر سالخوردی که ناتوانی پیری در تن گیر شده چگونه خواهی بود زمانیکه طوقهای آتش با استخوانهای گردنها چسبیده شود و غل و زنجیرها بچسبد تا گوشتهای بازوها را بخورد (اگر بر اثر معاصی باین عذاب و سختیها گرفتار شوی چه میکنی)[۱۸] پس ای گروه بندگان از خدا بترسید از خدا بترسید حالیکه در تندرستی پیش از بیماری (رسیدن مرگ) و در فراخی و آسایش (دنیا) پیش از تنگی و سختی (قبر) آسوده هستید (میتوانید رضا و خوشنودی خدا و رسول را بدست آورده از گرفتاری بعد از مرگ رهائی یابید) پس در آزاد کردن گردنهای خودتان (از آتش دوزخ) بکوشید پیش از آنکه آن گردنها در گرو برود (رهائی ممکن نباشد) چشمهای خود را بیدار نگاهدارید (شب زنده دار باشید) و شکمهاتان را لاغر سازید (روزه بگیرید) و قدمهاتانرا بکار برید (در کار خیر قدم نهید)

وَاَمْوالِشان را (در راه خدا) بخشید ، و اندامشان را فدای جانهاتان نمائید و در این کار بخل نورزید (بدنها را که بزودی فانی گشته زیر خاک بپوسد در راه عبادت و بندگی و جهاد با دشمنان دین بکار برید تا از عذاب همیشگی برهید و در بهشت جاوید بسر برید) که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۴۷ ی ۷) فرموده : إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ یعنی اگر خدا را یاری کنید (اطاعت و بندگی نمائید) خدا شما را یاری خواهد نمود و در لغزش قدمهاتان را استوار میگرداند (از سختی و گرفتاری نجات میدهد) و (در س ۵۷ ی ۱۱) فرموده : مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ یعنی کیست که بخدا وام دهد (در اطاعت و بندگی او وام دادن نیکوئی (بدون ریاء و خودنمائی) که خدا آنرا برایش چندین برابر گرداند و برای او است مزدی شایسته ۱۹ پس از راه ذلّت و خواری از شما یاری نخواسته و بجهت کمی مال و نیازمندی وام نطلبیده ، از شما یاری خواسته در صورتیکه او را است لشگرهای آسمانها و زمین و (بر همگان) غالب و دانا است ، و از شما وام طلبیده در حالیکه او را است خزینه های آسمان و زمین و بی نیاز و ستوده شده است ، و یاری خواستن و وام طلبیدن او برای آنستکه خواسته شما را بیازماید که کدام یک عمل نیکو بیشتر بجا میآورید ۲۰ پس بکوشید بکارهای نیکو تا با همسایگان خدا (نیکوکاران) در سرای او (بهشت) باشید که خدا پیغمبرانش را با آنان آشنا گردانیده و فرشتگانش را امر فرمود بدیدن آنها روند و همیشه گوشهاشان را محفوظ داشته از اینکه آواز آتش را بشنوند (تا مبادا افسرده شوند ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۱ میفرماید : إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ی ۱۰۲ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی آنانکه پیش گرفتند برای ایشان از جانب ما پاداش نیکوئی است ، آنها از آتش دوزخ دور میباشند که آواز آنرا نمیشنوند و آنها در آنچه آرزو داشتند جاویدان باشند) و اندامشان را نگاهداشت از دریافت سختی و رنج (در قرآن کریم س ۵۷ ی ۲۱ میفرماید) : ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ یعنی این چنین جود و بخشش و احسان خدا است که بهر که بخواهد داده میشود و خداوند صاحب احسان بزرگ است ۲۱ میگویم آنچه

میشنوید و از خدا برای خود و شما (در توفیق بجا آوردن عمل نیکو و پیروی نکردن از نفس اماره و شیطان) یاری میخواهم که (یاری خواستن از) او ما را کافی است، و نیکو وکیلی است (برای واگذاشتن کارها باو).

(۱۸۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ لِلْبُرْجِ ابْنِ مُسْهِرٍ الطَّائِيِّ وَقَدْ قَالَ لَهُ بِحَيْثُ يَسْمَعُهُ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» وَكَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ:

۱ أُسْكُتْ قَبَّحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ ۲ فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَئِيلًا شَخْصُكَ، خَفِيًّا صَوْتُكَ، حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است به برج ابن مسهر که از قبیلهٔ بنی طی و از (شعراء) خوارج بود، هنگامیکه گفت: لا حکم الا لله یعنی حکمی نیست جز از جانب خدا، بطوریکه آنحضرت میشنید، پس فرمود:

۱ ای آنکه دندان جلو تو افتاده (بی خردی که باطنت مانند کسیکه دندانهای جلوش افتاده زشت است) خاموش شو خدا ترا زشت گرداند ۲ بخدا سوگند حق (که منظور امام علیه السلام است) هویدا گشت و تو در آن (بین لشکر) لاغر و ناتوان بودی (اعتنائی بتو نداشتند) و آوازت پنهان بود (گوش بسخنت نمیدادند) تا اینکه باطل فریاد کرد (برگفتن این سخنان دلیر گشتی) و آشکار شدی مانند آشکار شدن شاخ بز (امام علیه السلام از نظر پستی و فرومایگی او را بشاخ بز تشبیه فرموده، و این در عرب رسم است، و هر چه را بخواهند بزرگ شمارند بچیز نفیس و ارجمند نسبت دهند، چنانکه گویند: نَجَمَ نُجُومَ الْكَوْكَبِ یعنی پیدا شد مانند آشکار شدن ستاره).

از اینجا تا آخر باب خطب نسخه های خطی و چاپی نهج البلاغة از جهت ترتیب خطبه ها یکنواخت نیست ، و در بعضی نسخه ها از سخن صد و هفتاد و هشتم ببعد ترتیب مختلف است) .

(۱۸۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

رُوِيَ أَنَّ صَاحِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ - يُقَالُ لَهُ : هَمَّامٌ - كَانَ رَجُلاً عَابِداً ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِيَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ ، فَتَثَاقَلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ جَوَابِهِ ، ثُمَّ قَالَ : ١ يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللهَ وَأَحْسِنْ فَـ(إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ) فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ثُمَّ قَالَ :

٢ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ - حِينَ خَلَقَهُمْ - غَنِيّاً عَنْ طَاعَتِهِمْ ، آمِناً مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ ، فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ

مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ ٣ فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا
هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ
الْاِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ ٤ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ
اللهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ،
نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرَّخَاءِ، وَلَوْلَا الْأَجَلُ
الَّذِي كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ
طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ ٥ عَظُمَ
الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ
قَدْ رَآهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا، فَهُمْ
فِيهَا مُعَذَّبُونَ ٦ قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ
أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ ٧
صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا
لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرَادَتْهُمُ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا
أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا ٨ أَمَّا اللَّيْلَ فَصَافُّونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ:
يُرَتِّلُونَهُ تَرْتِيلًا، يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ
دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعاً، وَ

تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقاً ، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهِيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ ؛ فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكُفِّهِمْ وَرُكَبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ ، يَطْلُبُونَ إِلَى ٱللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ . وَأَمَّا ٱلنَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ ، قَدْ بَرَاهُمُ ٱلْخَوْفُ بَرْيَ ٱلْقِدَاحِ ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ ٱلنَّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِٱلْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ ، وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ . لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ ٱلْقَلِيلَ وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ ٱلْكَثِيرَ ، فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ . إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ ! فَيَقُولُ : أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي ، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي . ٱللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ ، وَٱجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ ، وَٱغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است ، روایت شده که یکی از اصحاب و پیروان امیرالمؤمنین علیه السّلام که او را همّام میگفتند و مردی بود عابد بآنحضرت گفت : یا امیرالمؤمنین (اوصاف) پرهیزکاران را برای من بیان فرما مانند آنکه آنان را ببینم امام علیه السّلام در پاسخ او تأمّل و درنگ فرمود (زیرا مصلحت را در تأخیر جواب دید) پس از آن بطور اجمال فرمود : ای همّام تو خود از خدا بترس و نیکوکار باش که (در قرآن کریم س ۱۶ ی ۱۲۸ میفرماید :) إِنَّ

اللهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوا وَ الَّذِینَ هُم مُحسِنُونَ یعنی خدا با پرهیزکاران و نیکوکاران است
(بر تو لازم است که تقوی و ترس از خدا را شعار خویش گردانی و کار نیکو بجا آوری، و بیشتر از این بر تو لازم
نیست) بتمام باین پاسخ اکتفاء کرد (در خواهش خود اصرار ننمود) تا آنکه حضرت را سوگند داد،
پس آن بزرگوار شکر و سپاس الهی بجا آورد و بر پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِه درود فرستاد آنگاه
فرمود:

۲- خداوند سبحان هنگام آفرینش خلق از طاعت و بندگیشان بی نیاز و از معصیت و نافرمانی
آنها ایمن بود، زیرا معصیت گنهکاران او را زیان ندارد، و طاعت فرمانبرداران سودی باو
نمیرساند (بلکه غرض از امر بطاعت و نهی از معصیت سود بردن بندگان است) پس روزی و وسائل
آسایششان را بین آنها قسمت فرمود، و هر کس را در دنیا (بحکمت و مصلحت) در مرتبه‌ای
(که سزاوار او دانست از قبیل فقر و غناء و خوشی و بدی و مانند آنها) قرار داد ۳- و پرهیزکاران در دنیا دارای
فضیلتها هستند (از دیگران برترند، زیرا) گفتارشان از روی راستی است (بر وفق
رضاء و خوشنودی خدا و رسول سخن گویند) و پوشاکشان میانه روی (افراط و تفریط در زندگانیشان
نیست) و رفتارشان (بین مردم) بفروتنی است (زیرا خداوند در قرآن کریم س ۱۷ ی ۳۷
میفرماید: وَلا تَمشِ فِی الأَرضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَن تَخرِقَ الأَرضَ وَلَن تَبلُغَ الجِبالَ
طُولاً یعنی از روی تکبر بر زمین راه مرو که تو هرگز نمیتوانی «بپاهایت» زمین را بشکافی، و هرگز از
جهت درازی «هر چند گردن کشی» بکوهها نمیرسی) ۴- از آنچه که خداوند بر ایشان روا نداشته
چشم پوشیده اند (حرامی مرتکب نمیشوند) و بعلمی که آنان را سود رساند گوش فرا داشته اند
(از سخنان بیهوده که موجب خشم خدا و رسول است دوری مینمایند، چنانکه در قرآن کریم س ۲۵ ی ۷۲
میفرماید: وَالَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ، وَإِذا مَرُّوا بِاللَّغوِ مَرُّوا کِراماً یعنی بندگان
برگزیده حق کسانی هستند که در مجالس لهو و لعب و جائیکه سخنان باطل نادرست گفته و یا کارهای زشت بجا
میآورند حاضر نمیشوند، و هرگاه به بیهوده و ناپسندی برسند از آن دوری گزیده بگذرند و درنگ ننمایند)
در سختی و گرفتاری چنانند که دیگران در آسایش و خوشی (بقضای الهی تن داده بآنچه که خدا خواسته راضی
و خوشنودند و آسایش و گرفتاری برای آنها یکسان است) و اگر نبود اجلی و مدتی که خدا (در دنیا)

برای ایشان تعیین فرموده از شوق ثواب و بیم عذاب چشم برهم زدنی جان در بدنشان قرار نمیگرفت، ۵ خداوند در نظرآنان بزرگ است، و غیر او (هر چه هست) در دیدهٔ آنها کوچک، و یقین و باورشان ببهشت مانند یقین و باور کسی است که آنرا دیده که اهل آن در آن بخوشی بسر میبرند، و ایمانشان بآتش همچون ایمان کسی است که آنرا دیده که اهل آن در آن گرفتار عذابند ٦ دلهاشان اندوهناک است، و (همه از) آزارهاشان ایمن (باشند، زیرا فکشان آزار و هرگناه و دوست داشتن دنیا است که آنها بآن بمیل هستند) و بدنهاشان (براثر روزه گرفتن و عبادت و بندگی بسیار و قناعت) لاغر، و خواستنیهاشان (در دنیا) اندک است (بیشتر از آنچه که بناچاری بآن نیاز دارند نیطلبند) و نفسهاشان با عفت و پاکیزگی است (پیرو شهوات نیستند) ۷ چند روز کوتاه (دنیا) را بشکیبائی بسر رسانند و در پی آن آسایش همیشگی (نعمت بی پایان بهشت را در یابند، این کردار تجارتی است پر فائده که پروردگارشان برای آنها فراهم نموده (چون آنان خود را برای عبادت و بندگی آماده ساختند خداوند هم راه وصول بسعادت را بآنها نشان داد) دنیا بآنان رو آورد (کالا و آرایش خود را بآنها جلوه داد) ایشان از آن رو گردانیدند (از آن چشم پوشیدند) و آنها را اسیر و گرفتار نمود آنها جانشانرا فدا کرده (بسختیهای آن تن دادند تا) خود را از آن رهاندند ۸ چون شب شود (برای نماز) برپا ایستاده آیات قرآنرا بتجوید با تأمل و اندیشه میخوانند، و با خواندن و تدبّر در آن خود را اندوهگین میسازند، و بوسیلهٔ آن بدرمان درد خویش کوشش دارند (از خواندن و عمل بقرآن چارهٔ رهائی از عذاب و سختی رستخیز را میجویند) پس هرگاه بآیه ای برخورند که بشوق آورده و امیدواری در آن است (پاداش نیکوکار را بیان میکند) بآن طمع مینمایند و باشوق بآن نظر میکنند مانند آنکه پاداشی که آیه از آن خبر میدهد در برابر چشم ایشان است و آنرا می بینند، و هرگاه بآیه ای برخورند که در آن ترس و بیم است (از کیفر بدکاری سخن میگوید) گوش دلشانرا بآن میگشایند چنانکه گویا شیون و فریاد (اهل) دوزخ در بیخ گوشهایشان است ۹ و (در پیشگاه الهی برای رکوع) قدشانرا خم میکنند، و (برای سجود) پیشانیها و کفها و زانوها و اطراف قدمهاشان را بروی زمین میگسترانند، از خدای تعالی آزادی خویشرا (از عذاب رستخیز) درخواست مینمایند ۱۰ و چون روز شود

بردبار و دانا و نیکوکردار و پرهیزکارند ، ترس (از خدا) اندام شان را لاغر کرده مانند باریکی تیرها که تراشیده میشود ، بیننده می پندارد که آنها بیمارند درصورتیکه بیماری ندارند (بلکه از بیم عذاب لاغر شده اند) و (چون سخنانیکه بآنها پی نبرد از ایشان میشنود) میگوید پرت و دیوانه اند درصورتیکه دیوانه نیستند بلکه امر بزرگی (اندیشهٔ قیامت) با ایشان آمیخته شده است [11] از کردار اندک آنان خوشنود نمیشوند ، و بسیار را بسیار نمیدانند ، پس خود را (بگمان تقصیر در طاعت) متهم سازند و از کردار خویش هراسانند (که مبادا پسندیده نباشد) [12] هرگاه یکی از آنان را (بکردار نیکو) بستایند از آنچه در بارهٔ او گفته شده میترسد و میگوید : من از دیگری بخود داناترم ، و پروردگارم بمن داناتر از من است • بارخدایا آنچه میگویند (که موجب خودپسندی است) بر من مگیر ، و مرا برتر از آنچه می پندارند بگردان ، و گناهان مرا که نمیدانند ببخش •

---

[13] فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ : أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ ، وَحَزْماً فِي لِينٍ ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ ، وَقَصْداً فِي غِنًى ، وَخُشُوعاً فِي عِبَادَةٍ ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ ، وَطَلَباً فِي حَلَالٍ ، وَنَشَاطاً فِي هُدًى ، وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ ، [14] يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ ، يُمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ ، يَبِيتُ حَذِراً ، وَيُصْبِحُ فَرِحاً : حَذِراً لِمَا حُذِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ ، [15] إِنِ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ ، قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى ، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ

والقول بالعمل،[16] تراه قريباً أمله، قليلاً زلله، خاشعاً قلبه،
قانعة نفسه، منزوراً أكله، سهلاً أمره، حريزاً دينه،
ميتة شهوته، مكظوماً غيظه، الخير منه مأمول، والشر
منه مأمون،[17] إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين، وإن كان
في الذاكرين لم يكتب من الغافلين، يعفو عمن ظلمه، ويعطي
من حرمه، ويصل من قطعه، بعيداً فحشه، ليناً قوله،
غائباً منكره، حاضراً معروفه، مقبلاً خيره، مدبراً شره،[18]
في الزلازل وقور، وفي المكاره صبور، وفي الرخاء شكور،
لا يحيف على من يبغض، ولا يأثم فيمن يحب، يعترف بالحق
قبل أن يشهد عليه، لا يضيع ما استحفظ، ولا ينسى ما ذكر،
ولا ينابز بالألقاب، ولا يضار بالجار، ولا يشمت بالمصائب،
[19] ولا يدخل في الباطل، ولا يخرج من الحق، إن صمت لم يغمه
صمته، وإن ضحك لم يعل صوته، وإن بغي عليه صبر
حتى يكون الله هو الذي ينتقم له، نفسه منه في عناء، و
الناس منه في راحة، أتعب نفسه لآخرته، وأراح الناس
من نفسه،[20] بعده عمن تباعد عنه زهد ونزاهة، ودنوه

مِمَّن دَنا مِنهُ لِينٌ وَرَحمَةٌ . لَيسَ تَباعُدُهُ بِكِبرٍ وَعَظَمَةٍ ، وَلا دُنُوُّهُ بِمَكرٍ وَخَدِيعَةٍ .

قالَ : فَصَعِقَ هَمّامٌ صَعقَةً كانَت نَفسُهُ فِيها ، فَقالَ أَمِيرُ المُؤمِنِينَ عَلَيهِ السَّلامُ [11] : أَما وَاللهِ لَقَد كُنتُ أَخافُها عَلَيهِ ، ثُمَّ قالَ : هٰكَذا تَصنَعُ المَواعِظُ البالِغَةُ بِأَهلِها . فَقالَ لَهُ قائِلٌ : فَما بالُكَ يا أَمِيرَ المُؤمِنِينَ ؟ فَقالَ عَلَيهِ السَّلامُ [12] : وَيحَكَ ! إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقتاً لا يَعدُوهُ ، وَسَبَباً لا يَتَجاوَزُهُ ، فَمَهلاً لا تَعُد لِمِثلِها ، فَإِنَّما نَفَثَ الشَّيطانُ عَلَى لِسانِكَ !!

---

[13] نشانهٔ یکی از پرهیزکاران آنستکه تو می بینی در امر دین تواناست ، و در نرمی خوشخوی دوراندیش ، و در ایمان بایقین ، و در (کسب) علم حریص ، و در بردباری دانا ، و در توانگری میانه رو (اسراف نکرده دارائی خود را بیجا صرف نمیکند) و در بندگی و عبادت فروتن است ، و در فقر و نیازمندی آراسته جلوه میکند (تا کسی بر تنگدستی او آگاه نشود ، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۷۳ میفرماید : لِلفُقَراءِ الَّذِينَ أُحصِرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ لا يَستَطِيعُونَ ضَرباً فِي الأَرضِ يَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِيماهُم لا يَسأَلُونَ النّاسَ إِلحافاً وَما تُنفِقُوا مِن خَيرٍ فَإِنَّ اللهَ بِهِ عَلِيمٌ يعنى درویشانی که بعبادت و بندگی در راه خدا پرداخته اند و برای بازرگانی سیر در زمین را توانا نیستند عفت و بی نیازی دارند بطوریکه نادان می پندارد که آنان توانگرانند ایشانرا بنشانهٔ چهره میشناسی که باصرار از مردم چیزی درخواست نمینمایند ، و آنچه از مال بآنها بخشید خدا بآن داناست) و در سختی شکیبا و حلال را جویا و در هدایت و رستگاری دلشاد و از طمع و آز دور هستند [14] با کارهای

شایسته‌ای که بجا میآورد ترسان است، در شب همّت او صرف سپاسگزاری (از نعمتهای خدای تعالی) است، و در بامداد اراده‌اش ذکر و یاد خدا میباشد، شب را بسر میبرد در حالیکه از غفلت خویش (که مبادا در وظائف خود کوتاهی کرده باشد) هراسان است، و روز از احسان و مهربانی خدا (که او را مسلمان پیرو محمّد و آل محمّد قرار داده) شادمان است ۱۵ اگر نفس در آنچه که مائل نیست با او سرکشی کند (بسختی زیر بار طاعت و بندگی رود) خواهش آنرا در آنچه دوست میدارد انجام ندهد، روشنی چشم او در چیزی است که جاودان است، و بی رغبتیش در چیزیکه باقی نمیماند (بآخرت چشم دوخته و بدنیا پشت پا زده) بردباری را با دانش و گفتار را با کردار میآمیزد (زیرا بردباری که از روی دانش و خردمندی نباشد و گفتاریکه مقرون با کردار نبود نکوهیده است) ۱۶ او را می بینی که با آرزوی کوتاه و خطاء و لغزشش اندک و دل فروتن و نفس قانع و خوراک کم و کار آسان و دین محفوظ و شهوت و خواهش از بین رفته و خشم فرو نشسته است، مردم به نیکوئی او چشم داشته و از بدیش آسوده اند ۱۷ اگر در بین مردم غافل و بیخبر (از خدا و رسول) باشد از زمره آگاهان بشمار میرود (زیرا دل او بیاد خدا مشغول است) و اگر در آگاهان باشد در شمار اهل غفلت نیاید (زیرا در ذکر خدا تنها اکتفاء بزبان نمیکند که از مردم غافل بشمار آید، بلکه دل و با زبانش یکی است) ببخشاید کسیرا که باو ستم کند و احسان نماید بکسیکه او را محروم گرداند، و بپیوندد بآنکه از او جدا گردد، در حالیکه از دشنام دادن و سخن زشت دور و گفتارش هموار است، و کار نکوهیده از او دیده نشده و کار پسندیده‌اش هویدا است، نیکوئی او روآورده و بدیش پشت گردانیده ۱۸ در سختیها با وقار و بردبار، و در ناگواریها شکیبا و در خوشی و آسایش سپاسگزار است، کسیرا که دشمن دارد بر او ستم ننماید، و آنرا که دوست دارد در باره او گناه نکند (دوستی و دشمنی او را از تکلیف شرعی باز ندارد، چنانکه رویّه مردم هواپرست و ستمگر است) بحق اقرار میکند پیش از آنکه بر آن گواه آرند (زیرا اگر گواه در برابر انکار است و انکار حق دروغگوئی است و آن منافی با تقوی و پرهیزکاری میباشد) آنچه باو بسپارند تباه نمیسازد، و آنچه بیادش آورند فراموش نمیکند، و کسیرا بلقبهای زشت (کافر، فاسق، منافق و کلمات ناپسند) نمیخواند، و بهمسایه زیان نمیرساند، و به پیش آمدهای ناگوار که برای مردم رخ میدهد شادی نمینماید ۱۹ در راه باطل و نادرست قدم ننهاده و از

جادۀ حق بیرون نمیرود، اگر خاموش نشست خاموشیش او را اندوهگین نمیگرداند، و اگر بخندد آواز خنده اش بلند نمیشود، و چون بر او ستم کنند شکیبائی پیش گیرد تا خدا انتقام او را کشد، نفسش از دست او برنج و سختی گرفتار است (زیرا بخلاف هوا و خواهش او رفتار مینماید) و مردم از او در آسایش هستند (زیرا آزار بمردم بر اثر پیروی از خواهش نفس است) در کار آخرت خود را برنج اندازد، و مردم را از (کار) خویش بآسایش رساند[۲۰] دوری او از اشخاص بجهت بی رغبتی و دوری نمودن است (از دنیا پرستان) و نزدیکی او با آشنایان از جهت خوشخوئی و مهربانی است (با خداپرستان) دوری او از روی خودخواهی و بزرگی نبوده، و نزدیکیش از راه مکر و فریب (چنانکه روش مردم دورو است) نمیباشد.

ناقل این خطبه گفت: (چون سخن باینجا رسید) همّام بیهوش شد و هم در آن بیهوشی از دنیا رفت، پس امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود[۲۱]: آگاه باشید سوگند بخدا که از (چنین پیش آمد بر) او میترسیدم، پس از آن فرمود: اندرزهای رسا با اهلش چنین (تأثیر) میکند، یکی از حاضرین (عبدالله بن کواء که از خوارج بود) گفت: یا امیرالمؤمنین تو چه حال داری (چرا این اندرزها در تو تأثیر ندارد، یا چون چنین گمان داشتی چرا باعث مرگ او شدی)؟ امام عَلَیْهِ السَّلام فرمود[۲۲]: وای بر تو هر اجلی را وقتی است که از آن نمیگذرد (دیر و زود نمیگردد) و سببی است که از آن تجاوز نمیکند، پس از اینگونه گفتار که شیطان بر زبانت راند باز ایست (بار دیگر مگو، زیرا اعتراض بر امام از اضلال و دستور شیطان است).

(۱۸۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ :

[۱] نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَنَسْأَلُهُ لِمِنَّتِهِ تَمَاماً، وَبِحَبْلِهِ اعْتِصَاماً [۲] وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ: خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ، وَ

تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ، وَقَدْ تَلَوَّنَ لَهُ الْأَدْنَوْنَ، وَتَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصَوْنَ، وَخَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعِنَّتَهَا، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاحِلِهَا حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا: مِنْ أَبْعَدِ الدَّارِ، وَأَسْحَقِ الْمَزَارِ.

[3] أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ، وَأُحَذِّرُكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ.[4] يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَاناً، وَيَفْتَنُّونَ افْتِنَاناً، وَيَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَيَرْصُدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ، قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ، وَصِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ، يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَيَدِبُّونَ الضَّرَاءَ، وَصْفُهُمْ دَوَاءٌ، وَذِكْرُهُمْ شِفَاءٌ، وَفِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعَيَاءُ، حَسَدَةُ الرَّخَاءِ، وَمُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ، وَمُقْنِطُو الرَّجَاءِ.[5] لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ، وَإِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَلِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ، يَتَقَارَضُونَ الثَّنَاءَ، وَيَتَرَاقَبُونَ الْجَزَاءَ، إِنْ سَأَلُوا أَلْحَفُوا، وَإِنْ عَذَلُوا كَشَفُوا، وَإِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا.[6] قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلاً، وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلاً، وَلِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلاً، وَلِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحاً، وَلِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحاً.[7] يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَاقَهُمْ، وَيُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ:

يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَيَصِفُونَ فَيُمَوِّهُونَ، قَدْ هَوَّنُوا الطَّرِيقَ، وَأَضْلَعُوا الْمَضِيقَ، فَهُمْ لُمَةُ الشَّيْطَانِ، وَحُمَةُ النِّيرَانِ (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که منافقین و مردم دورو را در آن وصف میفرماید:

۱ـ خدا را سپاسگزاریم که توفیق طاعت و فرمانبرداری بما داده، و از معصیت و نافرمانی باز داشته، و از او درخواست مینمائیم که نعمتش را تمام گرداند، و دست ما را بریسمانش (قرآن کریم) متصل سازد ۲ـ و گواهی میدهیم که محمد بنده و فرستاده او است که برای بدست آوردن رضا و خوشنودی خدا هر سختی را بخود هموار نمود، و در راه (تبلیغ احکام) او هر غم و اندوهی را جرعه جرعه نوشید (در مدت رسالت هر رنج کرده شکیبائی نمود) و نزدیکان و خویشانش چند جور بودند (گروهی فداکار و دوستدار که جان و مال در راهش میدادند، و بعضی دشمن و منافق که در صدد تباه کردنش آمدند) و دوران و بیگانگان برای دشمنی با آنحضرت گرد آمدند، و عرب مهار را گسیخته متوجه آن بزرگوار گشتند، و برای جنگ با او بشکم شترهای بارکش خویش زدند (که زودتر برسند) تا آنکه از دورترین محل و جای آمد و رفتشان بمأوی و محل اقامت آنحضرت با دشمنی وارد شدند (خلاصه برای دشمنی با او از راههای دور بجنگ آمدند).

۳ـ بندگان خدا شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش مینمایم، و از (مکر و فریب) مردم دورو (که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر هستند) برحذر میدارم (مبادا فریفته گفتار و کردارشان شده از آنها پیروی نمائید) زیرا آنها گمراه و گمراه کننده میباشند (خودشان براه ضلالت و گمراهی رفته و دیگران را از راه راست باز داشته با خود یار میسازند) و (از دین خدا) لغزیده و لغزاننده اند (خطاء کار بوده دیگران را باشتباه میاندازند) ۴ـ خود را برنگهای گوناگون و حالات مختلفه در آورند (هر زمان و در هر مجلسی در گفتار و کردار با اغراض فاسده و اندیشه های نادرست برنگی در آیند تا مردم ساده لوح را بفریبند) و شما را بهر وسیله ای در نظر گرفته و در هر کمین گاهی بکمین نشسته اند (اگر باندیشه های آنان پی برید و کناره گیرید

بوسائل دیگری درصدد فریب شما برمیآیند تا بالآخره شما را با خود همراه سازند) دلهاشان (از رشک و دوروئی و دشمنی و بخل و شک) بیمار است (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۱۰ میفرماید : فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ یعنی در دلهای منافقین بیماری است ، و خداوند هم بآن بیماری میافزاید ، و برای آنها براثر آنچه که تکذیب مینمایند عذابی است دردناک) و ظاهرشان آراسته و پاک (بطوری که گمان کنند آنها دوست و خواهان حقیقت هستند) در پنهانی راه میروند (اندیشه های خویش را بقسمی که کسی بآنها پی نبرد بکار انداخته و فتنه و فساد میکنند) و در بین درختهای انبوه جنگل میجنبند (مانند شکارچی که برای بدست آوردن شکار آهسته میجنبد) وصفشان بدرمان مانند و گفتارشان بهبودی آرد ، ولی کردارشان دردی است درمان ناپذیر (با سخنان پسندیده مردم را بدور خویش گرد آورده منظور نادرستشان را انجام میدهند ، چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۰۴ میفرماید : وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ یعنی از مردم کسی است که گفتار او در تدبیر زندگی دنیا ترا بشگفت میآورد و خدا را گواه میآورد که دل و زبان او یکی است درصورتیکه سختترین دشمنان است) بخوشی (مردم) رشک میبرند (بدوستی آسایشان را از دستشان میگیرند) و بافتادن در سختی و گرفتاری (آنها) کوشش دارند (بین آنها سخن چینی مینمایند تا جمعشان را پراکنند و بیچاره‌شان سازند) و امید (شان) را نومید میکنند (آنها را از کارهای خداپسند باز میدارند) در هر راهی برای ایشان بخاک افتاده ای است (برای تباه کردن راهها در نظر گرفته اند) و نزد هر دلی وسیله ای دارند (میتوانند با هر کسی بمیل و خواست او سخن گویند) و در هر غم واندوهی اشکها ریزند (تا بوسیله آن مقصود خود را انجام دهند) ستودن یکدیگر را بهم وام داده و باداش آنرا انتظار میبرند (یکی از خود را میستایند تا او هم تلافی کند) چون سؤال و درخواستی دارند در آن اصرار کنند (تا شخص را وادار بقبول درخواستشان نمایند) و هنگام ملامت (که بخواهند کسی را

مُشتَبَه سازند) پرده دری کنند (عیوب را آشکار کرده رسوایش نمایند) و اگر آنان را (در کاری) حَکَم قرار دهند اِسراف میکنند (برخِلاف حق حُکم دهند) ۶ برابر هر حقّی باطِلی و برابر هر راستی کج و برابر هر زنده‌ای کشنده و برای هر دری کلید و برای هر شبی چراغی آماده ساخته‌اند (اَنواع مَکر و حیله بکار برند تا بمَقصود برسند) ۷ نومیدی و بی‌نیازی (بمال مردم) را برای طَمَع و آز خود وَسیلَه قَرار میدهند تا بازار شان را نگاه داشته و کالاهای کاسد شان را که نَفیس و پاکیزه میپندارند رواج دهند (از راه تَزویر خود را بی عَلاقَه بدُنیا نشان داده اِظهار بی نیازی مینمایند تا بمَنظور شان برسند ، سخن نادرست) میگویند ، و (آنرا بحق) مُشتَبَه و مانند جِلوَه میدهند ، و (مَقاصِد شان را) بیان میکنند و آنرا آرایش مینمایند (بصورت حق در میآورند) راه باطِل را آسان نشان دهند (تا همه در آن قَدَم نهند) و راه تنگ (ضَلالَت و گمراهی) را کج میکنند (تا از گمراهی رهائی میَسَّر نباشد) ۸ پس ایشان پیرو شیطان و شُعلَه آتشها هستند (در قرآن کریم س ۵۸ ی ۱۹ میفرماید :) أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ یعنی آن جماعت یاران و پیروان شیطانند ، آگاه باشید پیروان شیطان زیانکارانند .

سپاس خدا را سزا است که توفیق اِتمام جُزء سوّم ترجمه و شرح

نهج البلاغه را در نیمهٔ شب یکشنبه ششم ربیع الاوّل
سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری در تهران

(عنایت فرمود باین بنده :)

(علی النقی (فیض الاسلام) ال محمّد الدّباج .)
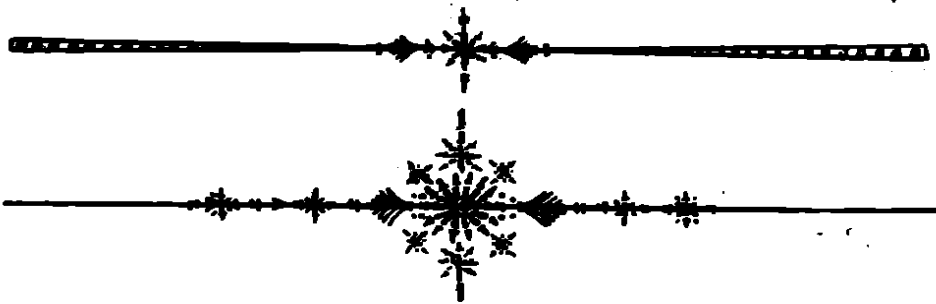
(نویسندهٔ جزء سوّم ترجمه و شرح نهج البلاغه)
(طاهر (خوشنویس) ابن حاجّ عبد الرّحمن)
(رحمه الله تعالی)
(از خداوند متعال درخواست دارد که بنوشتن سه جزء)
(دیگر آن توفیق یابد .)

(شهر ربیع الثّانی ۱۳۶۷)

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا عَرَّفَنَا مِنْ نَفْسِهٖ ، وَأَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهٖ ، وَ
فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهٖ ، وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهٗ
فِي تَوْحِيدِهٖ ، وَجَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهٖ ، وَالصَّلٰوةُ
عَلٰى عَبْدِهٖ وَرَسُولِهٖ ، اَلْبَشِيرِ النَّذِيرِ ، اَلسِّرَاجِ الْمُنِيرِ ، سَيِّدِ
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ : مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَئِمَّةِ الطَّيِّبِينَ .
اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ ، وَانْصُرْ شِيعَتَهُمْ ، وَأَهْلِكْ أَعْدَاءَهُمْ ،
مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ .

نهج البلاغه

را هر كه از روى تأمّل و انديشه مطالعه نمايد بسعادت جاويد راه يابد ، و هر كه بآن عمل كند رضا و خوشنودى خدا و رسول را بدست آورد و بر اثر آن در زندگانى دنيا بزرگوار و دل زنده و در قبر و قيامت آسوده و در بهشت كامروا باشد ، اين كتاب مقدّس خلاصه‌اى است از علوم و حِكَم اسلامى كه هادى و راهنماى بشر است ، و كسى را كه بمنظور رسيدن بسعادت و نيكبختى از تعصّب جاهلانه دست بر دا[ش]ته و اين كتاب را سرمشق قرار دهد بمقصود خواهد رسانيد ، زيرا در آن پرده از روى نادانيها برداشته شده و حقائق آشكار گرديده و خواننده از هر پيش آمدى آگاه ميشود ، بنا بر اين آشنا و عامل بآن در راه ضلالت قدم نمينهد و حيران و سرگردان نميماند ، و هر منصفى بمطالعه و دقّت در فصلى از آن راستى و درستى گفتار ما را باور خواهد داشت ، و سپاس خدائيرا كه باين بنده كه از سالهاى دراز بمزايا و خصوصيات آن آشنا بوده همگان را در هر مجلسى و محفلى بمطالعه و پيروى از گفتار و كردار مولا امير المؤمنين «عليه السّلام» سفارش مينمودم توفيق عنايت فرمود تا بترجمه و شرح آن براى كسانى كه بزبان عربى آشنا نيستند بپردازم ، و اينك كه شروع بتنظيم و ترجمه و شرح جزء چهارم مينمايم از ايزد توانا خواستارم كه بانجام آن و دو جزء بعد موفّقم گرداند

اَللّهُمَّ اَغْنِنى بِمَسْئَلَتِكَ عَنْ مَسْئَلَةِ خَلْقِكَ ، وَ ارْحَمْنى بِرَحْمَتِكَ ،

يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ

اَلْعَبْدُ الْفانى عَلِىُّ النَّقِىُّ (فَيْضُ الْاِسْلامِ) الْاِصْفَهانىُّ ، الُ مُحَمَّدِ الدَّبّاجِ .

(۱۸۶) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَجَلَالِ كِبْرِيَائِهِ، مَا حَيَّرَ مُقَلَ الْعُيُونِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَرَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ ۲ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ شَهَادَةَ إِيمَانٍ وَإِيقَانٍ وَإِخْلَاصٍ وَإِذْعَانٍ ۳ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ، وَمَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ، فَصَدَعَ بِالْحَقِّ، وَنَصَحَ لِلْخَلْقِ، وَهَدَى إِلَى الرُّشْدِ، وَأَمَرَ بِالْقَصْدِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۴ وَاعْلَمُوا عِبَادَ اللّٰهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً، وَلَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلاً، عَلِمَ مَبْلَغَ نِعَمِهِ عَلَيْكُمْ، وَأَحْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَفْتِحُوهُ، وَاسْتَنْجِحُوهُ، وَاطْلُبُوا إِلَيْهِ، وَاسْتَمْنِحُوهُ، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ ۵ وَإِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍّ ۶ لَا يَثْلِمُهُ الْعَطَاءُ، وَلَا يَنْقُصُهُ الْحِبَاءُ، وَلَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ، وَلَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ،

وَلا يُلْهِيهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ، وَلا تَحْجُزُهُ هِبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلا تُولِهُهُ رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَلا يُجِنُّهُ الْبُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَلا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ [۷] قَرُبَ فَنَأَى، وَعَلا فَدَنَا، وَظَهَرَ فَبَطَنَ، وَبَطَنَ فَعَلَنَ، وَدَانَ وَلَمْ يُدَنْ [۸] لَمْ يَذْرَأِ الْخَلْقَ بِاحْتِيَالٍ، وَلا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلالٍ.

[۱] أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللهِ بِتَقْوَى اللهِ، فَإِنَّهَا الزِّمَامُ وَالْقِوَامُ، فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا، وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا، تَؤُلْ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ، وَأَوْطَانِ السَّعَةِ، وَمَعَاقِلِ الْحِرْزِ، وَمَنَازِلِ الْعِزِّ، فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ، وَتُظْلِمُ لَهُ الْأَقْطَارُ، وَتُعَطَّلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ [۱] وَيُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَتَزْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ، وَتَبْكَمُ كُلُّ لَهْجَةٍ، وَتَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخُ، وَالصُّمُّ الرَّوَاسِخُ، فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَاباً رَقْرَقاً، وَمَعْهَدُهَا قَاعاً سَمْلَقاً، فَلا شَفِيعٌ يَشْفَعُ، وَلا حَمِيمٌ يَدْفَعُ، وَلا مَعْذِرَةٌ تَنْفَعُ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در وصف حقتعالی و مدح حضرت رسول و اندرز و امر بتقوی و پرهیزکاری):

[۱] سپاس خدائیرا سزا است که از نشانه های سلطنت و بزرگی بزرگواری خود شگفتیهای

قُدرَت و توانائیش را آشکار ساخت، و کاسهٔ چشمها را حیران و مبهوت نمود، و اندیشه‌هائی که در مردم خطور مینماید از شناختن حقیقت صفت خویش باز داشت (خردمندان در برابر آفریده‌هایش دچار شگفتی و عقولشان از ادراک حقیقتش ناتوان است) ۲ و گواهی میدهم که خدائی بجز او نیست گواهی از روی ایمان و باور و خلوص و فرمانبری (دل و زبانم یکی است و تقلید و خودنمائی بآن راه ندارد) ۳ و گواهی میدهم که محمّد بنده و فرستادهٔ او است، فرستاد او را هنگامیکه نشانه‌های رستگاری و راههای آشکار دین از بین رفته و ویران گردیده بود (مردم در راه ضلالت و گمراهی گام برداشته از خواهشهای نفس پیروی مینمودند) پس حقّ را هویدا ساخت و مردم را اندرز داد، و براستی و درستی (در گفتار و کردار) راه نمود و بمیانه روی (نه افراط و نه تفریط) امر فرمود، خدا بر او و آلش درود فرستد.

۴ بندگان خدا بدانید خدا شما را بیهوده نیافریده، و سر خود (مانند چهارپایان) رها ننموده (بلکه تکالیف و احکامی برای شما قرار داد تا هر یک را بموقع انجام دهید) اندازهٔ نعمتها و بخشش را بشما میدانسته و فضل و کرمش را بشمار آورده است (تا شکرگزاری و کفران شما را بیازماید) پس فتح و فیروزی (بر دشمنان) و روا شدن حاجت را از او بطلبید، و درخواست خود را از او بخواهید، و عطاء و بخشش را از او بجوئید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست ۵ و او در همه جا و در هر وقت و زمان حاضر و با هر انسان و جنّ همراه میباشد ۶ جود و بخشش (نعمتهای) او را کم نمیگرداند، و رخنه‌ای (در آنها) وارد نمیسازد، خواستار از او نعمتش را تمام نمیکند، و آرزومند بپایان خزانَش نمیرسد، و کسی او را از دیگری نگاه نمیدارد، و آوازی او را از آواز دیگر مشغول نمیگرداند (زیرا اشتغال بکاری که باعث بازماندن از کار دیگر است بر اثر غفلت است که آن از لوازم جسم میباشد) بخشیدن (نعمت) او را از گرفتن (نعمت دیگر در یکزمان) مانع نمیگردد، و خشم کردن او را از رحمت مشغول نمیسازد، و مهربانی او را از عذاب باز نمیدارد، و پنهانی او را از آشکار بودن مانع نیست، و آشکار بودن او را از پنهانی جدا نمیسازد (زیرا او هم آشکار است هم پنهان، آشکار است بآثار، و حقیقت او پنهان است از نظر) ۷ نزدیک و دور و بالا و پائین و آشکار و پنهان و

پنهان و آشکار است ، نه زاده و نه زائیده نشده است (حساب همه را رسیدگی مینماید و کسی را فهم و توانائی رسیدگی بحساب او نیست) [۸] خلایق را با اندیشه نیافرید ، و در هیچ کار نیازمند بطلب یاری از آنها نمیباشد (زیرا واجب از عجز و ناتوانی منزّه است) .

[۹] ای بندگان خدا شما را بپرهیزکاری و طاعت خدا سفارش مینمایم ، زیرا تقوی مهار است (که دارنده را بسعادت میکشاند) و بستونی میماند (که نظم کارها را نگاه میدارد) پس به بندهای استوار آن بیاویزید ، و بحقایق آن دست اندازید تا شما را بمواضع آسایش و آسودگی و جاهای فراخ و حصارهای محفوظ و منزلهای ارجمند برساند (بهشت جاوید که هیچگونه سختی و گرفتاری در آنجا نیست ببرد) در روزیکه (بر اثر هول و وحشت) دیده‌ها باز مانده بر هم گذارده نمیشود و باطراف نمیتواند نظر اندازد ، و همه جا تاریک ، و گله‌های شترهای آبستن ده ماهه که زائیدن آنها نزدیک است بی صاحب ماند (از بسیاری سختی و گرفتاری هر کس بنجات و رهائی خویش مشغول است و از نفیسترین اموال چشم میپوشاند) [۱۰] و دمیده میشود در صور (اسرافیل) پس هر جانی از تن بیرون رفته و هر زبانی لال میگردد (مرگ همه را فرا میگیرد) و کوههای بلند و سنگهای محکم و استوار خورد گشته از هم میریزند ، و سنگ سخت آنها چون سراب درخشان در نظر میآید ، و قرار و سکون آنها در زمین هموار (بی نشیب و فراز) باشد (آبادی و نشانه‌ای باقی نمیماند) پس (در آن روز) نه شفیعی است که شفاعت کند (عفو و بخشش از گناه درخواست نماید) و نه خویشی که سختی را دفع گرداند ، و نه عذر و بهانه‌ای سود بخشد (خلاصه پناهی نیست جز تقوی و پرهیزکاری) .

(۱۸۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[١] بَعَثَهُ حِينَ لا عَلَمٌ قائِمٌ ، وَلا مَنارٌ ساطِعٌ ، وَلا مَنْهَجٌ واضِحٌ . [٢] أُوصِيكُمْ عِبادَ اللّهِ بِتَقْوَى اللّهِ ، وَأُحَذِّرُكُمُ الدُّنْيا ، فَإِنَّها دارُ شُخُوصٍ ، وَمَحَلَّةُ تَنْغِيصٍ ، ساكِنُها ظاعِنٌ ، وَقاطِنُها بائِنٌ ،

تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيَدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ ٣ فَمِنْهُمُ الْغَرِقُ الْوَبِقُ، وَمِنْهُمُ النَّاجِي عَلَى بُطُونِ الْأَمْوَاجِ، تَحْفِزُهُ الرِّيَاحُ بِأَذْيَالِهَا، وَتَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ بِمُسْتَدْرَكٍ، وَمَا نَجَا مِنْهَا فَإِلَى مَهْلَكٍ !!

٤ عِبَادَ اللّٰهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ، وَالْأَعْضَاءُ لَدْنَةٌ، وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ، وَالْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ إِرْهَاقِ الْفَوْتِ، وَحُلُولِ الْمَوْتِ، فَحَقِّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ، وَلَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (که در آن با اشاره بزمان بعثت پیغمبر اکرم وصیّت بتقوی و پرهیزکاری کرده، وزشتیهای دنیا را نموده وباعمال شایسته پیش از رسیدن مرگ ترغیب فرموده) :

١ خداوند حضرت رسول را مبعوث فرمود هنگامیکه نه نشانه ای برپا بود (فترت ما بین آخرین پیغمبر وآنحضرت مردم را از راه حق دور نموده) ونه روشنائی نمایان (شریعت حقّه پنهان شده کسی از خدا پیروی نمینمود) ونه راه روشن آشکار (همه در گمراهی ونادانی سرگردان بودند، پس آنحضرت بشر را هدایت نموده واز بدبختی نجات داد) ٢ بندگان خدا شما را بتقوی واطاعت از خدا سفارش میکنم، واز دنیا برحذر مینمایم، زیرا دنیا سرای کوچ کردن وجای کدورت وناخوشی است، ساکن آن رونده ومقیم آن جدا شونده است، اهل خود را بجنبش میآورد ودر کشاکش میاندازد مانند جنبانیدن کشتی که بادهای سخت در میان دریاها آنرا بحرکت واضطراب

درآورده باشد ۳ـ پس بعضی از مسافرین غرق وهلاک شوند ، وبعضی رهائی یافته بروی موجهاوت وپا میزنند وبادها آنها را از سمتی بسمت دیگر برده بترس ونگرانی مبتلی میسازد ، آنکه غرق شد بازیافت او ممکن نیست ، وآنکه رهائی یافت بطرف تباه شدن میرود (خلاصه مردم در دنیا همچون کشتی شکستگان دریا بعضی از بین رفته اند وازایشان خبر ونشانی نیست وبعضی گرفتار خواهشهای نفس بوده ودرراه نابودی سیر میکنند) .

۴ـ بندگان خدا ، اکنون که زبانها باز وبدنها تندرست واندام فرمانبر وجای آمد وشد فراخ وفرصت باقی است کار کنید (خدارا عبادت وبمردم خدمت نمائید) پیش از شتافتن نیستی ورسیدن مرگ ، وآمدن آنرا بر خودتان محقق دانید ومنتظرش نباشید (چون مسلم است که مرگ شما را درمی یابد آنرا آمده باور دارید ، ولی مانند شخص منتظر چشم براه آن نبوده بیکار نمائید) .

(۱۸۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ـ وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ أَنِّي لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللهِ وَلا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ ، وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ ، وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِيَ اللهُ بِهَا ۲ـ وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللهِ «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي ، وَلَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي ، فَأَمْرَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي ، وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ وَالْمَلائِكَةُ أَعْوَانِي ،

فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالأَفْنِيَةُ، مَلأٌ يَهْبِطُ وَمَلأٌ يَعْرُجُ، وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْنَمَةٌ مِنْهُمْ، يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرِيحِهِ، فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيّاً وَمَيِّتاً[3]؟! فَانْفُذُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ، وَلْتَصْدُقْ نِيَّاتُكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ، فَوَالَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةِ الْبَاطِلِ[4]، أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَأَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لِي وَلَكُمْ.

از خُطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در نزدیکی و یگانگی خود با پیغمبر و اینکه بخلافت سزاوارتر بوده و دیگری را لیاقت این مقام نیست):

[1] بزرگان از اصحاب مُحَمَّد - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که حافظ (قرآن و سُنَّت او) هستند (و با سرارش آگاهند) میدانند که من هرگز ساعتی از فرمان خدا و رسول دور نمانده ام و از جان خود در بارهٔ پیغمبر اکرم دریغ ننمودم در جائیکه (گرفتاریها و جنگها) دلیران فرار میکردند و گامها برمیگشت (کسی را جرأت جلوگیری از دشمن نبود) بر اثر شجاعت و جوانمردی که خداوند مرا بآن گرامی داشت[2]، و رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قبض روح شد در حالیکه سرش روی سینهٔ من بود، و بروی دستم جان از بدنش جدا شد، و (بجهت تیمّن و تبرّک آن) دست بچهره ام کشیدم، و غُسل آنحضرت «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» را متصدّی گردیدم، و فرشتگان مرا کمک کردند، پس خانه و اطراف آن (حاضرین و فرشتگانی که درآمد و رفت بودند) بگریه و ناله درآمدند، گروهی از فرشتگان فرود آمده گروهی بالا میرفتند، و همهمهٔ نماز ایشان که بر آن بزرگوار میخواندند از گوش من جدا نمیشد تا اینکه او را در آرامگاهش نهادیم، پس کیست در حال حیات و ممات بآنحضرت از من سزاوارتر؟! (هر که ادّعای سزاوار بودن کند

دروغ گفته و بناحق خود را خلیفه و جانشین او دانسته ۳ شتاب کنید از روی بینائی (بدون شک و تردید) و باید در جنگ با دشمن نیّت شما راست باشد (بدون نفاق و دوروئی از امام بحق پیروی نمائید) که سوگند بآنکه جز او خدائی نیست من بر راه حق هستم (گفتار و کردارم همانست که خدا و رسول فرموده اند) و دشمنان ما بر لغزشگاه باطل (پیرو نفس امّاره و شیطان) هستند ۴ میگویم آنچه میشنوید (تا حق را از باطل تمیز دهید) و از خدا برای خود (که مبتلای شما شده ام) و برای شما (از گذشته هایتان) آمرزش میطلبم (که بار دیگر در گمراهی قدم ننهاده از امام بحق پیروی نمائید) .

(۱۸۹) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ ، وَمَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ ، وَاخْتِلَافَ النِّينَانِ فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ ، وَتَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَاحِ الْعَاصِفَاتِ ۲ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً نَجِيبُ اللَّهِ ، وَسَفِيرُ وَحْيِهِ ، وَرَسُولُ رَحْمَتِهِ .

۳ أَمَّا بَعْدُ ، فَأُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ ، وَإِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ ، وَبِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ ، وَإِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ ، وَنَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ ، وَإِلَيْهِ مَرَامِي مَفْزَعِكُمْ ۴ فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ ، وَبَصَرُ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ ، وَشِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ ، وَصَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ ، وَطُهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ ، وَجِلَاءُ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ ، وَأَمْنُ فَزَعِ جَأْشِكُمْ ، وَضِيَاءُ سَوَادِ

ظُلَمِكُمْ ۵ فَاجْعَلُوا طاعَةَ اللّهِ شِعاراً دُونَ دِثارِكُمْ ، وَدَخِيلاً دُونَ شِعارِكُمْ ، وَلَطِيفاً بَيْنَ أَضْلاعِكُمْ ، وَأَمِيراً فَوْقَ أُمُورِكُمْ ، وَمَنْهَلاً لِحِينِ وُرُودِكُمْ ، وَشَفِيعاً لِدَرَكِ طَلِبَتِكُمْ ، وَجُنَّةً لِيَوْمِ فَزَعِكُمْ ، وَمَصابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ ، وَسَكَناً لِطُولِ وَحْشَتِكُمْ ، وَنَفَساً لِكَرْبِ مَواطِنِكُمْ ۶ فَإِنَّ طاعَةَ اللّهِ حِرْزٌ مِنْ مَتالِفَ مُكْتَنِفَةٍ ، وَمَخاوِفَ مُتَوَقَّعَةٍ ، وَأُوارِ نِيرانٍ مُوقَدَةٍ ۷ فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوى عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدائِدُ بَعْدَ دُنُوِّها ، وَاحْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرارَتِها ، وَانْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْواجُ بَعْدَ تَراكُمِها ، وَأَسْهَلَتْ لَهُ الصِّعابُ بَعْدَ إِنْصابِها ، وَهَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكَرامَةُ بَعْدَ قُحُوطِها ، وَتَحَدَّبَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِها ، وَتَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النِّعَمُ بَعْدَ نُضُوبِها ، وَوَبَلَتْ عَلَيْهِ الْبَرَكَةُ بَعْدَ إِرْذاذِها ۸ فَاتَّقُوا اللّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ ، وَوَعَظَكُمْ بِرِسالَتِهِ ، وَامْتَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ ۹ فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبادَتِهِ ، وَاخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طاعَتِهِ .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است (در احاطهٔ علم خدا بموجودات و ترغیب بتقوی و پرهیزکاری و وصف دین مقدّس اسلام و اشاره بزمان بعثت پیغمبر اکرم و ستودن قرآن کریم) :

۱ خداوند بآواز وناله‌ٔ پرندگان در بیابانها وگناهان بندگان در خلوتها وآمد وشد ماهیها در دریاهای بزرگ ومَوج زدن وبرهم خوردن آب بوسیله‌ٔ بادهای سخت داناست ۲ وگواهی میدهم محمّد برگزیده‌ٔ خدا وآورنده‌ٔ وَحی (دُستور) وفرستاده‌ٔ اوست براثر رحمت ومهربانی.

۳ پس از ستایش خداوند متعال ومدح حضرت مُصطَفی شما را سفارش میکنم بپرهیزکاری وترس از خداوندی که آغاز آفرینش شما از اوست، وبازگشت شما بسوی اوست، وبرآوردن حاجت ودرخواستتان با اوست، ونهایت آرزو وخواهشتان باوست، وراه راستتان بطرف اوست، وپناه وگریزگاهتان اوست ۴ زیرا تقوی وترس از خدا داروی درد قلبها وبینائی کوری دلها وبهبودی بیماری تن ها واصلاح فساد سینه ها وپاکیزگی چرک نفسها وروشنی پوشش دیده ها وایمنی ترس دل ونور سیاهی تاریکی (نادانی) شما است ۵ پس اطاعت وفرمانبردن از خدا را مانند پیراهن زیر نه جامه‌ٔ رو (که ببدن چسبیده نیست) رویه‌ٔ خودتان بگردانید، و (حتّی آنرا) داخل وجزو تنتان زیر پیراهن قرار دهید، ومیان اندامتان پنهان نمائید (خلاصه کاری کنید که همهٔ اعضاء وجوارح شما مطیع وفرمانبردار خدا باشد) ودر کارهاتان آنرا حکمران دانید (درهر امری پیرو امر ونهی خدا باشید) و (آنرا) آبشخور هنگام وارد شدن (بقیامت) ووسیله‌ٔ دریافتن درخواست وسپر روز ترسیدن (از پیش آمدهای سخت) وچراغهای میان قبرها ومونس ویار درازی خوف وبیم وگشایش جاهای اندوهناک خودتان قرار دهید ۶ زیرا اطاعت وفرمانبری از خدا پناه ونگاهدارنده است از مهلکه هائیکه رو میآورد (وسبب نابودی میشود) واز ترسهائیکه پیش آمد آنرا انتظار میبرند، واز گرمی آتشهای افروخته (برای گناهکاران) ۷ پس هر که تقوی وپرهیزکاری پیشه گیرد سختیها بعد از نزدیک شدن وروآوردن از او دور وکارها پس از تلخی برای او شیرین وموجها (فتنه وتباهکاریها) پس از پی درپی رسیدن از او برطرف ودشواریها پس از رنج دادن برای او آسان وکرامت ولطف (خداوند متعال) بعد از نایابی برای او بسیار ورحمت ومهربانی پس از دور شدن باو بازگشت ونعمتها پس از کم شدن براو فراوان گردد، وبرکت مانند باران بزرگ قطره پس از اندک باریدن باو برسد ۸

پس بترسید از خدائیکه شما را به پند خود (در قرآن کریم) بهره مند فرمود، و (بوسیلهٔ پیغمبران) شما را بدستور خویش اندرز داد، و بنعمت دادنش بر شما منت نهاد[9] پس برای عبادت و بندگیش نفسهای خود را رام و خوار نمائید، و حق فرمانبری از او را بجا آورید (آنچه امر کرده بجا آورده و از نواهی دوری گزینید).

---

[10] ثُمَّ إِنَّ هٰذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللّٰهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَاصْطَنَعَهُ عَلَىٰ عَيْنِهِ، وَأَصْفَاهُ خِيَرَةَ خَلْقِهِ، وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَىٰ مَحَبَّتِهِ،[11] أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَوَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَأَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ، وَخَذَلَ مُحَادِّيهِ بِنَصْرِهِ، وَهَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ، وَسَقَىٰ مَنْ عَطِشَ مِنْ حِيَاضِهِ، وَأَتْأَقَ الْحِيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ،[12] ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْفِصَامَ لِعُرْوَتِهِ، وَلَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَلَا انْهِدَامَ لِأَسَاسِهِ، وَلَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَلَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَلَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَلَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ، وَلَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ، وَلَا وُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لِوَضَحِهِ، وَلَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ، وَلَا عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَلَا وَعْثَ لِفَجِّهِ،[13] وَلَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ، فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخَ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخَهَا، وَثَبَّتَ لَهَا آسَاسَهَا، وَيَنَابِيعُ غَزُرَتْ عُيُونُهَا، وَمَصَابِيحُ شُبَّتْ نِيرَانُهَا، وَمَنَارٌ

اَقْتَدَىٰ بِهَا سُفَّارُهَا، وَأَعْلَامٌ قُصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَمَنَاهِلُ رَوِيَ بِهَا وُرَّادُهَا[14]، جَعَلَ اللهُ فِيهِ مُنْتَهَىٰ رِضْوَانِهِ، وَذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَسَنَامَ طَاعَتِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النِّيرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعْوِزُ الْمَثَارِ[15] فَشَرِّفُوهُ، وَاتَّبِعُوهُ، وَأَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَضَعُوهُ مَوَاضِعَهُ.

---

[10] پس (از وصف تقوی و طاعت برانید) این اسلام دین خدا است که (غیر آن پسند او نیست و) آنرا برای (شناساندن) خود برگزیده، و بنظر عنایت خویش پرورده، و برای تبلیغ آن بهترین آفریدگانش (حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را اختیار نموده، و ستونهایش (قواعد و احکامش) را روی پایهٔ دوستی خویش برپا داشته (پس دوستدار خدا پیرو احکام اسلام است) [11] بارجمندی آن دینها را ذلیل و خوار گردانیده (نسخ فرموده) و ببزرگی آن ملتها را پست نموده، و بغلبهٔ آن دشمنان را بیقدر و کوچک شمرده، و بیاری آن مخالفین را مغلوب ساخته، و بپایهٔ (اصول و قوانین) آن پایه های گمراهی (عقائد نادرست) را ویران کرده، و تشنگان (علوم و معارف) را از حوضهای آن سیراب نموده، و بوسیلهٔ کشندگان آب آن (ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) حوضها را پر کرده (تفسیر و تأویل آیات قرآن کریم و موارد احکام را بیان فرمود) [12] پس طوری آنرا (محکم و استوار) قرار داده که دستهٔ آن جدا و حلقهٔ آن باز شدنی نیست، و بنیانش ویران و ستونهایش خراب نمیگردد، و درخت آن کنده نخواهد شد، و مدت آنرا پایانی نمیباشد (تا روز قیامت باقی و برقرار است و پیغمبری مبعوث نمیگردد که آنرا نسخ نماید) و احکامش کهنه و شاخه هایش کنده نمیشود (هیچ دانائی با مبانی علمی در هیچ زمان نمیتواند

درستی محکمی از احکامش را انکار کند) و راههایش تنگ و آسایش دشوار و سفیدیش سیاه و راست بودنش کج و چوبش پیچیده و راه گشاده اش ریگستان و چراغهایش خاموش کرده و شیر بینش را تلخی نمیباشد [۱۳] پس اسلام ستونهائی است که پایه آنها را خداوند در حق گذارده است (باطل و نادرستی در آن راه ندارد) و بنیان آن ستونها را ثابت و استوار گردانیده، و چشمه هائی است که نهرهای آنها پرآب است، و چراغهائی که روشنیهای آنها تابان است، و نشانه ای که روندگان بآن راه میجویند (اوامر و براهینی دارد که علماء و دانشمندان بآنها استدلال میکنند، چنانکه مسافر در بیابان از روی نشانه راه مییابد) و علامتهائیکه بآنها راهها یافته میشود، و آبشخورهائی که واردین بآنها سیرآب میشوند (پیروان آن در دنیا و آخرت سعادتمندند) [۱۴] خداوند نهایت رضا و خوشنودیش و برترین احکامش و بالاترین طاعت و فرمانبرداریش را در آن قرار داده است، پس پایه های این دین نزد خدا استوار و بنایش بلند و دلیلش آشکار و روشنیهایش درخشان و سلطنتش ارجمند و نشانه اش بلند است، و از بین بردنش ممکن نیست (کسیرا قدرت نابود کردن یا طعن زدن بر آن نیست) [۱۵] پس آنرا محترم و بزرگ داشته از آن پیروی نمائید، و حق آنرا ادا کنید (اوامر آنرا انجام داده گرد نواهیش نگردید) و آنرا در مواضع خود قرار دهید (هیچیک از احکامش را تغییر ندهید که در دنیا زیان دیده در آخرت گرفتار عذاب خواهید شد).

---

[۱۶] ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْاِنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْاِطِّلَاعُ، وَأَظْلَمَتْ بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ، وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ، وَخَشُنَ مِنْهَا مِهَادٌ، وَأَزِفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا، وَاقْتِرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا، وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا، وَانْفِصَامٍ مِنْ حَلْقَتِهَا، وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا، وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكَشُّفٍ مِنْ

عَوْرَاتِهَا ، وَقَصَّرَ مِنْ طُولِهَا[۱۷] جَعَلَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغاً لِرِسَالَتِهِ ،
وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ ، وَرَبِيعاً لِأَهْلِ زَمَانِهِ ، وَرِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ ،
وَشَرَفاً لِأَنْصَارِهِ ،[۱۸] ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ
وَسِرَاجاً لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ ، وَبَحْراً لَا يُدْرَكُ قَعْرُهُ ، وَمِنْهَاجاً لَا
يُضِلُّ نَهْجُهُ ، وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ ، وَفُرْقَاناً لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ
وَتِبْيَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ ، وَعِزّاً
لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ ، وَحَقّاً لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ[۱۹] فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ
وَبُحْبُوحَتُهُ ، وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ ، وَرِيَاضُ الْعَدْلِ وَغُدْرَانُهُ ،
وَأَثَافِيُّ الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانُهُ ، وَأَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَغِيطَانُهُ ، وَبَحْرٌ
لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ ، وَعُيُونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ ، وَ
مَنَاهِلُ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ ، وَمَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا
الْمُسَافِرُونَ ، وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ ، وَآكَامٌ لَا يَجُوزُ
عَنْهَا الْقَاصِدُونَ[۲۰] جَعَلَهُ اللّٰهُ رِيّاً لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ ، وَرَبِيعاً
لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ ، وَمَحَاجَّ لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ
دَاءٌ ، وَنُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ ، وَحَبْلاً وَثِيقاً عُرْوَتُهُ ، وَ
مَعْقِلاً مَنِيعاً ذِرْوَتُهُ ، وَعِزّاً لِمَنْ تَوَلَّاهُ ، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ ،

وَهُدًی لِمَنِ ائْتَمَّ بِهِ ، وَعُذْرًا لِمَنِ انْتَحَلَهُ ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ ، وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ ، وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَ ، وَجُنَّةً لِمَنِ اسْتَلْأَمَ ، وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَی ، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَی ، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَی .

---

۱۶ پس (از بیان شرافت و بزرگی دین مقدس اسلام بدان) خداوند سبحان (برای تبلیغ آن) محمد - صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را براستی و درستی برانگیخت هنگامیکه (از بسیاری آشوب و گرفتاری و خونریزیهای بناحق) سپری شدن دنیا (ی هر ملتی بوسیلهٔ فساد) نزدیک گردیده ، و آگاهی (اهل آن بسبب مرگشان) بامر آخرت روآورده ، و خوشی آن بعد از درخشندگی تاریک شده ، و اهلش را (بسختیها گرفتار کرده بود که راه بجائی نمیبردند) و بستر آن ناهموار گردیده مهارش را بدست کشنده سپرده بود ، و این در هنگام بسر رسیدن مدت و نزدیک شدن علامات (ویرانی) و از بین رفتن اهل و شکسته شدن حلقه و گسیخته شدن ریسمان و کهنه و نابود شدن نشانه ها و آشکار شدن عیبها و کوتاه شدن مدت دراز آن بود (خلاصه خداوند پیغمبر اکرم را هنگامی که نادانی و گمراهی سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود مبعوث فرمود ، و آنحضرت در اندک مدتی مردم را بشاهراه هدایت و رستگاری و بعلوم و معارف الهی آشنا نمود) ۱۷ خداوند سبحان آن بزرگوار را برای رسالت خود تبلیغ کننده و سبب بزرگواری امت و بهار (خرمی) اهل زمان و سربلندی مددکاران و سرافرازی یارانش قرار داد ۱۸ پس قرآن را باو فرستاد ، و قرآن روشنائی است که قندیلهای آن خاموش نمیشود ، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند ، و دریائی است که ته آن پیدا نمیگردد ، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد ، و شعاعی است تابان که روشنی آن بی نور نمیشود ، و جدا کننده است (میان حق و باطل) که دلیل آن ناچیز نمیگردد ، و بنائی است که پایه های آن ویران نمیشود ،

وبهبودی است که بیماریهای (اَمَل) آنرا خوف وبیمی نیست (زیرا بهبودی هرگونه بیماری است که پیش آید خواه بیماری بَدَن خواه بیماری روح) وارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمیخورند، وحقّی است که مددکاران آن مَغلوب نمیشوند [19] پس قُرآن کانِ ایمان ومَرکَز آن، وچشمه های عِلْم ودریاهای آن، وبُستانهای دادگستری وحوضهای آن، وسنگهای بِنای اِسلام وپایهٔ آن، وبیابانهای حَقّ ودشتهای هموار آن میباشد، ودریائی است که آب برندگان آنرا خالی نمیکنند، وچشمه هائی است که کِشندگان آب آنرا کم نمیگردانند، وآبشخورهائی است که وارِدین از آن نمیکاهند (دانشمندان بهمهٔ اَسرار آن پی نخواهند برد) ومَنزِلهائی است که مُسافِرین راه آنها را گُم نمینمایند، ونشانه هائی است که روندگان از آنها نابینا نیستند، وتپّه هائی است که روآورندگان از آنها گذر نمیتوانند کرد [20] خداوند آنرا قَرار داد سیرآبی تشنگی دانایان، وبهار دلهای مُجْتَهِدین، ومَقْصَد راههای نیکان، وداروئی که پس از آن دردی نمیماند، وروشنائیکه تاریکی با آن نیست وریسمانی که جای چنگ زدن آن مُحکَم است، وپناهگاهی که دِژ بلند آن استوار است، وارجمندی کسیکه آنرا دوست دارد، وصُلْح وامنی کسیکه داخِل آن گردد، وهِدایت ورستگاری کسیکه پیرو آن باشد، وعُذْرخواه کسیکه آنرا بخود نسْبَت دهد، ودَلیل کسیکه بآن سخن گوید، وگواه کسیکه بوَسیلهٔ آن با دشمن جدال نماید، وفیروزی کسیکه آنرا حُجَّت آورد، ونگهدارندهٔ کسیکه بآن عَمَل کند، ومَرکَب تُندرو کسیکه آنرا بکار وادارد، ونشانهٔ کسیکه نشانه جوید، وسپر کسیکه برگیرد، ودانائی کسیکه در گوش دارد، وخَبَر کسیکه نَقل کند، وحُکم کسیکه (بَیْن مردم) حُکْم نماید (زیرا در هر اَمْری قرآن حاکِم بحَقّ است وغیر آن را حُکمی نیست، پس حُکْم از غیر قُرآن نادرست است).

(۱۹۰) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

كانَ يُوصِي بِهِ أَصْحابَهُ:

[1] تَعاهَدُوا أَمْرَ الصَّلوٰةِ، وَحافِظُوا عَلَيْها، وَاسْتَكْثِرُوا

مِنْهَا ، وَتَقَرَّبُوا بِهَا ، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً ، أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا : (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ قَالُوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ٠)[1] وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ ، وَتُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللهِ « صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ[2] ، وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ ، يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ : (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ)[3] وَكَانَ رَسُولُ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَصِباً بِالصَّلَاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ ، لِقَوْلِ اللهِ سُبْحَانَهُ : (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) فَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ ، وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ .

[5] ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا ، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً ، وَمِنَ النَّارِ حِجَازاً وَوِقَايَةً[4] ، فَلَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ ، وَلَا

يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهَفَهُ ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا
مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ ، مَغْبُونُ الْأَجْرِ ، ضَالُّ
الْعَمَلِ ، طَوِيلُ النَّدَمِ .

٢ ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا ، إِنَّهَا
عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ ، وَالْأَرَضِينَ الْمَدْحُوَّةِ ، وَالْجِبَالِ
ذَاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ ، فَلَا أَطْوَلَ وَلَا أَعْرَضَ وَلَا أَعْلَى وَلَا أَعْظَمَ
مِنْهَا ، وَلَوِ امْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعْنَ ،
وَلَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ ، وَعَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ
أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَهُوَ الْإِنْسَانُ (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) .

٨ إِنَّ اللَّهَ ـ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ـ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ
فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ ، لَطُفَ بِهِ خُبْرًا ، وَأَحَاطَ بِهِ عِلْمًا ،
أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ ، وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ، وَضَمَائِرُكُمْ
عُيُونُهُ ، وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در بارهٔ نماز و زکوة و اداء امانت) که اصحاب
خود را بآن سفارش میفرمود :

١ امر نماز را مراعات کنید (که معراج مؤمن و ستون دین و نخستین چیزیست که در قیامت از بنده

بازپرسی میشود ، اگر قبول شد سایر اعمال پذیرفته است ، و اگر بجای باد هیچیک از اعمال سودی ندارد) و آنرا محافظت نمائید (از وقت فضیلت آن غافل نباشید) و بسیار بجا آورید ، و بوسیلهٔ آن (بخدا) نزدیک شوید ، زیرا نماز (چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۱۰۳ میفرماید : كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) بر مؤمنین فریضه ایست نوشته و وقت آن تعیین گردیده ، آیا گوش (دل) بپاسخ اهل دوزخ نمیدهید آنگاه که از آنها میپرسند : (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ؟ قَالُوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ در قرآن کریم س ۷۴ ی ۴۲ یعنی) چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت ؟ میگویند از نمازگزاران نبودیم ۲ و نماز گناهانرا میریزد مانند ریختن برگ (از درخت) و رها میکند مانند رها کردن بندها (از گردن چارپایان) و رسولخدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نماز را بچشمهٔ آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانهٔ مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت از آن شستشو کند ، پس (مسلم است) دیگر چنین کسی چرک باقی نخواهد ماند ۳ و حق نماز را مردانی از مؤمنین شناخته اند که آرایش کالا (ی جهان) و روشنی چشم از فرزند و دارائی آنانرا از آن باز نمیدارد ، خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۴ ی ۳۷) میفرماید : رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروخت آنانرا از یاد خدا و بجا آوردن نماز و دادن زکوة غافل نمیگرداند ۴ و رسولخدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - با اینکه ببهشت مژده داده شده بود برای نماز (از بس بجا میآورد) خود را برنج میافکند بجهت فرمان خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۳۲) : وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا یعنی اهل خود را بخواندن نماز امر کن و خویشتن بر انجام آن شکیبا باش . پس آنحضرت هم اهل خود را بنماز امر میفرمود و خود را بشکیبائی برنج آن وا میداشت .

۵ پس برای مسلمانان زکوة با نماز وسیلهٔ آشنائی قرار داده شده (از اینرو آن مانند نماز وسیلهٔ تقرب بخدا است) هر که آنرا بمیل و رغبت و خوشدلی اداء نماید برای او کفاره و پوشانندهٔ (گناهان) و مانع و نگاهدارنده از آتش (دوزخ) است ۶ و نباید کسی (که آنرا پرداخت) بیاد آن باشد ، و نباید

ازآن بسیار اندوه بخود راه دهد ، زیرا (بیاد مال بودن واندوه خوردن براثر علاقه بدارائی است ، وعلاقه بآن منافی با تقرب بخدا است ، و) کسیکه آنرا از روی بی میلی عطاء کند و (در عوض) بآنچه که از آن برتر است (بهشت جاوید) امیدوار باشد ، پس او (در دعوی) دوستی با خدا دروغگو ، و) بسنت پیغمبر اکرم نادان است (زیرا سنت برای ادای آن آنست که بطیب نفس وخوشدلی باشد ، نه از روی اکراه ونگرانی ، چنانکه در قرآن کریم س ۷۶ ی ۸ میفرماید : وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ی ۹ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا یعنی براثر دوستی خدا بینوا وکودک بی پدر « مسلمان » واسیر « از مشرکین » راطعام میدهند « باین قصد که » برای دوستی خدا شمارا طعام میدهیم وپاداش وسپاسگزاری از شما نمیخواهیم) ودر بردن مزد وپاداش زیانکار (زیرا پاداش بازای عمل میدهند واین عمل برخلاف رضای خدا بوده است) ودر کردار گمراه میباشد (زیرا برخلاف دستور رفتار نموده) وپشیمانیش بسیار است (زیرا با انجام دادن وظیفه از نتیجه آن محروم است)

۲ پس (بعد از مراعات نماز وزکوة) امانت را ادا نمائید که کسیکه اهل آن نباشد (بآن خیانت نماید) نومید گردد ، بتحقیق امانت برآسمانهای افراشته وزمینهای گسترده وکوههای بلند برقرار پیشنهاد شد ، وچیزی بلندتر وپهن تر وبالاتر وبزرگتر از آنها نیست ، واگر چیزی از جهت بلندی یا پهنی یا توانائی یا ارجمندی (از قبول آن امانت) امتناع مینمود هرآینه آسمانها وزمینها وکوهها امتناع نموده زیربار نمیرفتند ولیکن (خودداری آنها از قبول امانت بجهت سرکشی از فرمان نبوده ، بلکه از راه عذر خواهی بود ، و) از عقاب (خیانت بآن) ترسیدند ودانستند آنچه را که انسان ناتوانتر از آنها ندانست ، واو بسیار ستمگر ونادان است (در قرآن کریم س ۳۳ ی ۷۲ میفرماید : إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

یعنی ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها پیشنهاد نمودیم پس آنها زیر بار آن نرفتند و ترسیدند و انسان که بسیار ستمگر و نادان است آنرا قبول نمود . در تأویل این آیه شریفه فرموده‌اند : مراد از امانت تکلیف بعبودیّت و بندگی خداوند سبحان است بقدر استعداد هر یک از بندگان ، و مهمترین عبودیّت قبول خلافت الهیّه است برای اهل آن و ادّعا نکردن آن مقام برای خود ، و مراد از عرض آن بر آسمانها و زمین و کوهها و زیر بار نرفتنشان فهماندن لیاقت نداشتن آنهاست ، و مراد از زیر بار رفتن انسان برای کسی است که بجهت تکبّر و اهل آن بلا استحقاق نداشتن و و لایق نبودن آنرا بخود نسبت داده ، و مراد از ستمگر و نادان بودن اینست که قوای غضبیّه و شهویّه بر او غلبه دارند ، و در معنی امانت سخنان دیگر گفته شده و در روایات بسیار نقل گردیده که محتاج تأمّل و اندیشه است و میتوان گفت که آیه عرض امانت بمتشابهات قرآن کریم میماند . در اینجا امام علیه السّلام درباره مخالفت با نماز و زکوة و اداء امانت میفرماید :)

۸ آنچه را که بندگان در شب و روزشان بجا میآورند بر خداوند سبحان پوشیده نیست ، بکوچکترین کارشان آگاه و بکردارشان دانا و محیط است ، اعضاء شما گواهان و اندامتان لشکرها و فرمانبران و اندیشه‌تان دیده بانان او هستند ، و نهانیهای شما نزد او آشکار است (پس گمان نکنید که روز واپسین چیزی از گفتار و کردار و اندیشه‌های شما از قلم افتاده بازپرسی نمیشود که این گمان غلط و اشتباه و نتیجه آن پشیمانی و بدبختی همیشگی است) .

(۱۹۱) وَ مِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

۱ وَ اللهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْهَى مِنِّي ، وَ لٰكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ ۲ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ ، وَ لٰكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فَجْرَةٌ وَ كُلُّ فَجْرَةٍ كَفْرَةٌ ، وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يُعْرَفُ بِهِ

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ٢ وَاللّٰهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ ، وَلَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ .

ازسخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در نادرست بودن گمان کسیکه اعتقاد داشت اندیشه معاویه رساتر و تدبیرش بهتر از آن بزرگوار است) :

۱ سوگند بخدا معاویه از من زیرکتر نیست ، ولیکن او بیوفائی و خیانت کرده و معصیت و نافرمانی مینماید (در هر امری مکر و حیله بکار برده بعهد و پیمان پابند نیست ، از اینرو نادانان تصور میکنند این از زیرکی و دانائی او است) ۲ و اگر مکر و بیوفائی نکوهیده نبود (خداوند عذاب برای آن مقرر نفرموده بود) من زیرکترین مردم بودم ، ولی (بدانید که) هر مکر و بیوفائی گناهی است و هر گناهی نافرمانی است ، و روز قیامت برای هر عهد و پیمان شکنی پرچم و نشانه ای است که بآن شناخته میشود (گناهش آشکار بوده بآتش میبردش) ۳ و سوگند بخدا من غافلگیر نمیگردم تا درباره ام مکر و حیله بکار برند (چون همیشه بمکر و خدعه آنها آگاهم) و در سختی و گرفتاری عاجز و ناتوان نمیشوم (زیرا از همه کس تواناترم ، ولی برای پیروی از دستور خدا و رسول از آنچه رضای آنها نیست چشم میپوشم ، و این دلیل برتری و توانا تری رأی و اندیشه دیگری از من نیست که او پیرو شیطان و هوای نفس بوده ، و من در هر امری خدا را در نظر میگیرم) .

---

(۱۹۲) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدٰى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلٰى مَائِدَةٍ شِبَعُهَا قَصِيرٌ ، وَجُوعُهَا طَوِيلٌ !!

٢- أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمُّوهُ بِالرِّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: (فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ خُوَارَ السِّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ.

٣- أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است (در ترغیب به رستگاری و نگران نبودن از کمی پیروان حق و سفارش بنهی از منکر کردن):

١- ای مردم، در راه هدایت و رستگاری از جهت کمی پیروان آن (و بسیاری مخالفین) نگران نباشید، زیرا مردم گرد آمده اند بر سر خوانی که سیری آن اندک و گرسنگیش بسیار است (بزینت و آرایش دنیا دل بسته اند که بزودی فانی میشود، و بر اثر دلبستگی و پیروی نکردن از حق در قیامت بعذاب و گرفتاری بی پایان مبتلی میگردند).

٢- ای مردم، رضا و خوشنودی (بمعصیت و نافرمانی) و خشم (از طاعت و بندگی) مردم را گرد میآورد (برای عذاب آماده میسازد) و (اگر چه مباشر عمل دیگری باشد، زیرا مانند اینستکه خود آنرا بجا آورده، چنانکه) ناقهٔ (حضرت صالح پیغمبر قوم) ثمود را یک مرد پی کرد و کشت، پس خداوند همهٔ آنها را عذاب نمود بجهت آنکه بکشتن ناقه راضی بودند، و (از اینرو) خداوند سبحان (در قرآن کریم س ٢٦ ی ١٥٧) فرموده:

فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ یعنی قوم ثمود ناقه را پی کرده کشتند و در بامداد بعد (چون آثار عذابی که حضرت صالح بایشان خبر داده بود مشاهده نمودند) پشیمان شدند، پس (کشتن ناقه را به همهٔ آنان نسبت داده بجهت آنکه از کشنده با اینکه میتوانستند جلوگیری ننمودند، بلکه بفعل او هم راضی بودند، و) عذاب آنها چنین بود که زمین آنها بر اثر (زلزله) فرورفتن (عمارت) صدا کرد مانند صدا کردن آهن تخم زنی داغ شده در زمین هموار.

۴ ای مردم، هر که راه راست را بپیماید بآبادی میرسد (و از تشنگی میرهد) و هر که بیراهه برود (از راه راست پا بیرون نهد) در بیابان بی آب و گیاه فرود آید (و از بی آبی جان سپارد، خلاصه هر که بدستور خدا و رسول رفتار نماید نیکبخت شود، و هر که از شیطان و نفس اماره پیروی کند بعذاب مبتلی گردد).

(۱۹۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوِيَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَهُ عِنْدَ دَفْنِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ ـ عَلَيْهَا السَّلَامُ ـ كَالْمُنَاجِي بِهِ رَسُولَ اللّهِ ـ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ عِنْدَ قَبْرِهِ :

۱ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّهِ عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جِوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ ۲ قَلَّ يَا رَسُولَ اللّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَرَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِي، إِلَّا أَنَّ لِي فِي التَّأَسِّي بِعَظِيمِ فُرْقَتِكَ، وَفَادِحِ مُصِيبَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ، فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ، وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي

نَفْسَكَ ، إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ[٤] فَلَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ ، أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ ، وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ إِلَى أَنْ يَخْتَارَ اللّٰهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ[٤] وَسَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا ، فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ ، وَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ ، هٰذَا وَلَمْ يَطُلِ الْعَهْدُ ، وَلَمْ يَخْلُ مِنْكَ الذِّكْرُ[٥] وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَلَا سَئِمٍ ، فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ ، وَإِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللّٰهُ الصَّابِرِينَ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است ، از آن بزرگوار روایت شده هنگام بخاک سپردن سَیِّدهٔ زنها فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام این سخن را فرموده مانند اینکه با رسولخدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جلو آرامگاه آنحضرت راز میگوید :

[١] درود بر تو ای رسولخدا از من و از دخترت که در جوار تو فرود آمده (در قبرستان بقیع یا در خانه اش یا در روضهٔ پیغمبر اکرم دفن گردید) و بزودی بتو پیوست (بنابر مشهور هفتاد و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش در دنیا زندگانی نمود)[٢] ای رسولخدا شکیبائی من از (مفارقت و جدائی) برگزیدهٔ توکم گردید ، و طاقت و توانائی من از (رفتن) او از دست رفت ، ولی برای من پس از دیدار مفارقت و جدائی تو و سختی مصیبت واندوه تو شکیبائی جا دارد (هر چند مصیبت مفارقت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام جانگداز است ولی از مصیبت مفارقت تو سختتر نیست ، و چون بر آن مصیبت شکیبائی نمودم در این مصیبت هم شکیبا خواهم بود) در حالیکه من سرت را بر لحد آرامگاهت

نهادم تا - و بین گردن و سینه ام جان از تنت خارج شد (با این همه مهر و علاقه معلوم است که چه کشیده ام ولی باز جای صبر و شکیبائی است ، زیرا) ما مملوک خدا هستیم و بسوی او باز میگردیم (جان ما در اختیار او است و این جهان جای ماندن نمیباشد ، پس همه بسوی تو آمده بار عمل انجا بگشائیم) [۳] همانا امانت (فاطمه علیها السلام) پس گرفته و گروگان دریافت شد ، ولی (در این مصیبت) همواره بعد از این در اندوه بوده شبم به بیداری خواهد گذشت تا اینکه خداوند برای من سرائی که تو در آن اقامت گزیده ای اختیار نماید (مرا بتو ملحق فرماید) [۴] و بهمین زودی دخترت بتو خبر خواهد داد اجتماع امت ترا بر ستم بانظلومه (حقش را نشناخته ، پهلویش را شکسته و جنینش را سقط و فدکش را غصب کردند) پس همه سرگذشت را از او سؤال کن و چگونگی رفتار شان را با ما بپرس ، این همه ستمگری از ایشان بر ما وارد شده در حالیکه از رفتن تو مدتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود ، [۵] و بر هر دو شما درود باد درود وداع کننده (با محبت و دوستی) نه درود خشمگین و رنجیده و دلتنگ ، پس اگر بروم نه از بی علاقگی است و اگر بمانم نه از بدگمانی است بآنچه خداوند بشکیبایان وعده داده (از نزد شما میروم در حالیکه همه جا بیاد شما هستم) .

---

(۱۹۴) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

[۱] أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ ، وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ ، فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ ، وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ ، [۲] وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ ، فَفِيهَا اخْتُبِرْتُمْ ، وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ ، [۳] إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ : مَا تَرَكَ ؟ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ : مَا قَدَّمَ ؟

لِلّٰهِ اَبَاؤُكُمْ ! فَقَدِّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ ، وَلَا تُخَلِّفُوا كُلًّا فَيَكُونَ عَلَيْكُمْ .

ـــــــــــــــ

[1] از سخنان آنحضرت عليه السلام است (در دل نبستن بدنيا و ترغيب بطاعت و بندگى) :

اى مردم ، جز اين نيست كه دنيا سراى گذر است و آخرت جاى ماندن ، پس از گذرگاه براى قرارگاهتان (توشه) برگيريد (تا در دنيا هستيد بعبادت خدا و خدمت خلق بپردازيد كه در آخرت كامروا گرديد) و نزد كسيكه رازهاى شما را ميداند پرده هاى خود را مدريد (نافرمانى خدا مكنيد) [2] و دلهاتان را از دنيا خارج نمائيد پيش از آنكه بدنهاتان را از آن بيرون برند (دل بسته بدنيا نباشيد كه مرگ را آسان دريابيد ، زيرا) شما در دنيا در معرض آزمايش بوده و براى غير آن (آخرت) آفريده شده ايد [3] هرگاه مردى بميرد مردم (دنيا پرست) ميگويند : (از دارائى) چه گذاشت ؟ و فرشتگان ميگويند : (از عبادت و بندگى) چه پيش فرستاد ؟ خدا پدران شما را بيامرزد ! قسمتى (از دارائى خود) را پيش بفرستيد (بدستور خدا انفاق كنيد) كه سود شما در آنست ، و همه را باز مگذاريد كه بر زيان شما است (گرفتارى بسيار دارد) .

ـــــــــــــــ

(۱۹۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(كَانَ كَثِيرًا مَا يُنَادِي بِهِ أَصْحَابَهُ :)

[1] تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللّٰهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ ، وَأَقِلُّوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا ، وَانْقَلِبُوا بِصَالِحِ مَا بِحَضْرَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَؤُودًا وَمَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً ، لَا بُدَّ

مِنَ الْوُرُودِ عَلَيْهَا ، وَالْوُقُوفِ عِنْدَهَا ۲ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَلاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةٌ ، وَكَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَقَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ ، وَقَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْظِعَاتُ الْأُمُورِ ، وَمُعْضِلاتُ الْمَحْذُورِ ۳ فَقَطِّعُوا عَلائِقَ الدُّنْيَا ، وَاسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى .

(وَقَدْ مَضَى شَيْءٌ مِنْ هٰذَا الْكَلامِ فِيمَا تَقَدَّمَ بِخِلافِ هٰذِهِ الرِّوَايَةِ .)

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در ترغیب باماده نمودن توشهٔ سفر آخرت) که اصحاب خود را اکثر باین گفتار (بعد از نماز عشاء) اندرز میداد :

۱ خدا شما را بیامرزد ، وسائل سفر (آخرت) را اماده نمائید که ندای کوچیدن در میان شما داده شده (خداوند در قرآن کریم س ۴ ی ۷۸ میفرماید : أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ یعنی هر کجا باشید مرگ شما را در یابد اگر چه در قلعه های محکم و استوار باشید) و ماندن در دنیا را کم پندارید (دل بآن نبندید) و (بسوی خدا) باز گردید با توشهٔ شایسته (طاعت و بندگی) که بآن دسترسی دارید ، زیرا جلو شما گردنهٔ ناهموار و منزلهای ترس آور و هولناک است (سختیهای مرگ و گرفتاری قبر و عالم برزخ و مواقف بازپرس روز رستخیز را در پیش دارید) که از وارد شدن و توقف در آنها ناگزیرید ۲ و بدانید که نگریستنهای مرگ بگوشهٔ چشم بجانب شما است ، و مانند آنستکه بچنگالهای آن که در شما فرو برده است گرفتارید (و از آن رهائی ندارید) و کارهای زشت و بسیار دشوار و سخت شما را از آن پنهان داشته ۳ پس علاقه های دنیا را (از خود) دور کنید ، و با توشهٔ پرهیزکاری خویش را توانا سازید (محبت دارائی و فرزند و کالای دنیا را از دل برانید و پارسائی و پرهیزکاری را پیشه گردانید .

(سیّد رضی فرماید :)

پیش از این (در خطبهٔ هشتاد و چهارم) بعضی از این کلام بروایتی گذشت که با این روایت تفاوت دارد.

(۱۹۶) وَ مِن کَلامٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ

کَلَّمَ بِهِ طَلحَةَ وَ الزُّبَیرَ بَعدَ بَیعَتِهِ بِالخِلافَةِ، وَ قَد عَتَبا عَلَیهِ مِن تَرکِ مَشوَرَتِهِما وَ الاِستِعانَةِ فِی الأُمُورِ بِهِما :

۱ لَقَد نَقَمتُما یَسِیراً، وَ أَرجَأتُما کَثِیراً، أَلا تُخبِرانِی أَیُّ شَیءٍ لَکُما فِیهِ حَقٌّ دَفَعتُکُما عَنهُ؟ أَم أَیُّ قَسمٍ استَأثَرتُ عَلَیکُما بِهِ؟ أَم أَیُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَیَّ أَحَدٌ مِنَ المُسلِمِینَ ضَعُفتُ عَنهُ أَم جَهِلتُهُ، أَم أَخطَأتُ بابَهُ؟

۲ وَ اللهِ ما کانَت لِی فِی الخِلافَةِ رَغبَةٌ، وَ لا فِی الوِلایَةِ إِربَةٌ، وَ لٰکِنَّکُم دَعَوتُمُونِی إِلَیها، وَ حَمَلتُمُونِی عَلَیها، فَلَمّا أَفضَت إِلَیَّ نَظَرتُ إِلیٰ کِتابِ اللهِ وَ ما وَضَعَ لَنا وَ أَمَرَنا بِالحُکمِ بِهِ فَاتَّبَعتُهُ، وَ مَا استَنَّ النَّبِیُّ - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ - فَاقتَدَیتُهُ، فَلَم أَحتَج فِی ذٰلِکَ إِلیٰ رَأیِکُما، وَ لا رَأیِ غَیرِکُما، وَ لا وَقَعَ حُکمٌ جَهِلتُهُ

فَأَشْتَثْبِرَكُمَا وَإِخْوَانِي ٱلْمُسْلِمِينَ ، وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَلَا عَنْ غَيْرِكُمَا [۳] وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ ٱلْأُسْوَةِ فَإِنَّ ذٰلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي ، وَلَا وَلِيتُهُ هَوًى مِنِّي ، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ ٱللّٰهِ « صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ » قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَغَ ٱللّٰهُ مِنْ قَسْمِهِ ، وَأَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ ، [۴] فَلَيْسَ لَكُمَا - وَٱللّٰهِ - عِنْدِي وَلَا لِغَيْرِكُمَا فِي هٰذَا عُتْبَى ، أَخَذَ ٱللّٰهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى ٱلْحَقِّ ، وَأَلْهَمَنَا وَإِيَّاكُمُ ٱلصَّبْرَ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

[۵] رَحِمَ ٱللّٰهُ ٱمْرَأً رَأَى حَقًّا فَأَعَانَ عَلَيْهِ ، أَوْ رَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ ، وَكَانَ عَوْنًا بِٱلْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است که آن را بطلحه و زبیر فرموده بعد از بیعت آنها با آن بزرگوار بخلافت و شکایت نمودن از اینکه چرا مشورت با ایشان را ترک کرده و در کارها از آنها کمک نمیطلبد :

[۱] همانا از اندک (تنوّر نکردن دمیل و خواهش شما رفتار نمودن که بنظرتان بزرگ آمده) ناراضی بودید ، و بسیار را پشت سر انداختید (از رضاء و خوشنودی خدا که باید بارعایت حقوق خدا و پیروی از من بدست آورده چشم پوشیدید) آیا بمن نمیگوئید که شما در چه چیز حق داشته اید که شما را از آن منع کرده ام ؟ یا کدام نصیب و بهره ای (از بیت المال مسلمین) بوده که خود برداشته

بشما نداده‌ام ؟ یا کدام حق و دعوائی بوده که یکی از مسلمانان نزد من آورده‌اند (بیان حکم)
آن عاجز و ناتوان مانده‌ام ، یا بآن نادان بوده در حکم آن اشتباه کرده‌ام ؟ (پس کسی
مشورت میکند که راه کار را نداند ، و کمک میطلبد که عاجز و ناتوان بماند) .

۲- سوگند بخدا من خواستار خلافت و علاقمند بحکومت نبوده‌ام ، ولی شما مرا دعوت
نموده بآن وادار کردید ، پس چون خلافت بمن رسید بکتاب خدا (قرآن کریم) و دستوریکه
(در آن) برای ما تعیین نموده و ما را بحکم کردن بآن امر فرموده نظر کرده متابعت نمودم ،
و بآنچه پیغمبر صلّی الله علیه و آله سنت قرار داده نگاه نموده پیروی کردم ، و در این باب
برأی و اندیشهٔ شما و غیر شما نیازمند نبودم ، و حکمی پیش نیامده که بآن نادان بوده از شما و سائر
برادران مسلمان مشورت نمایم ، و اگر چنین بود (بحکمی از احکام نادان بودم) از شما و دیگران
رو نمیگردانیدم (مشورت مینمودم) ۳- و امّا آنچه یادآوری نمودید که چرا در قسمت کردن بیت المال
بالتسویة رفتار کردم (شما را با سائر مسلمانان برابر دانسته هیچکس را بر دیگری ترجیح ندادم) در این امر
من برأی خود و از راه هوای نفس حکم نکردم ، بلکه من و شما در دست داریم احکامی را که رسول‌خدا
صلّی الله علیه و آله آورده و آنها را برقرار نموده است (تغییر و تبدیل بآنها راه ندارد) و در آنچه
که خداوند از تقسیم و تعیین بآن دستور داده و حکم خود را در آن امضا فرموده بشما نیازمند نبودم ۴-
پس سوگند بخدا شما و غیر شما را نزد من حقی نیست که از من شکایت داشته زبان بملامت باز
کنید ، خداوند دلهای ما و شما را بحق متوجه گرداند (تا در گفتار و کردار رضا و خوشنودی او را بدست
آوریم) و بما و شما شکیبائی عطا فرماید (تا برای دنیا و کالای آن برخلاف دستورش رفتار
ننمائیم) .

پس امام علیه السّلام فرمود :

۵- خداوند بیامرزد مردی را که چون حقی را دید بآن کمک نماید (برخلاف آن سخن نگفته قدم برندارد)
یا ستمی را که دید از آن جلوگیری کند و بزیان ستمگر مددکار ستمدیده باشد .

(۱۹۷) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلام

وَقَد سَمِعَ قَوماً مِن أَصحابِهِ يَسُبُّونَ أَهلَ الشّامِ أَيّامَ حَربِهِم بِصِفّين :

۱ إِنّي أَكرَهُ لَكُم أَن تَكونوا سَبّابينَ ، وَلكِنَّكُم لَو وَصَفتُم ۲ أَعمالَهُم وَذَكَرتُم حالَهُم كانَ أَصوَبَ فِي القَولِ ، وَأَبلَغَ فِي العُذرِ ، وَقُلتُم مَكانَ سَبِّكُم إِيّاهُم : اَللّهُمَّ احقِن دِماءَنا وَدِماءَهُم ، وَأَصلِح ذاتَ بَينِنا وَبَينِهِم ، وَاهدِهِم مِن ضَلالَتِهِم حَتّى يَعرِفَ الحَقَّ مَن جَهِلَهُ ، وَيَرعَوِيَ عَنِ الغَيِّ وَالعُدوانِ مَن لَهِجَ بِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيهِ السَّلام است هنگامی که شنید گروهی از اصحابش در روزهای جنگ صفّین بلشکر شام دشنام میدهند :

۱ من نمی پسندم که شما (بمردم شام) دشنام دهید (این جمله دلالت ندارد که دشنام دادن بآنها حرمت داشته باشد چون شکّ نیست که دشنام بغیر مؤمن یعنی کافر و فاسق و دشمن آل محمّد عَلَيهِمُ السَّلام جائز است و بیزاری از ایشان واجب ، ولی مقصود از فرمایش امام عَلَيهِ السَّلام اینست که چون منظور آنحضرت از این جنگ و زد و خورد بدست آوردن ریاست و سلطنت نبوده بلکه برای هدایت و راهنمائی مردم و اعلاء کلمهٔ اسلام است ، پس دشنام سبب زیاد شدن دشمنی و کینه میگردد ، و آنها هم بنادانی بآنحضرت و لشگرش دشنام خواهند داد ، و دشنام بولیّ خدا دشنام به پیغمبر است و دشنام به پیغمبر دشنام بخدا و موجب دخول آتش است ،

خلاصه لعن و دشنام بدشمنان خدا و رسول و اوصیاء آنحضرت علیهم السلام شرعاً جائز و مستحب است و بیزاری از آنها واجب است ، چنانکه در سخن نوزدهم امام علیه السلام به اشعث ابن قیس که از منافقین و در میان لشکر آنحضرت بود لعن فرموده دشنام داد ، ولی در صورت خوف ضرر جانی و مالی و توانا نبودن بر دفاع خودداری و دوری از ایشان نیز واجب میباشد ، و از اینرو در قرآن کریم س ۶ ی ۱۰۸ میفرماید :

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی بآنانکه غیر خدا را میپرستند دشنام ندهید که ایشان هم از روی جور و دشمنی بدون آنکه بفهمند بخدا دشنام میدهند .

پس امام علیه السلام میفرماید :) ولیکن اگر کردار آنها را بیان کرده حالشان (ظلم و ستم و پیروی از هوا و خواهش نفس و منحرف شدن آنان از راه حق و از این گونه نشان) را یادآوری نمائید در گفتار (از دشنام دادن) بهتر و در مقام عذر (برای کسیکه اعتراض نماید که چرا با آنها جنگیده زد و خورد مینمائید) بلیغتر و رساتر است ۲ و بهتر آنست که بجای دشنام دادن بآنان بگوئید : بار خدایا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما ، و میان ما و آنها را اصلاح نما ، و آنان را از گمراهیشان برهان تا کسیکه نادان بحق است آنرا بشناسد ، و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد .

(۱۹۸) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ وَقَدْ رَأَى الْحَسَنَ ابْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَسَرَّعُ إِلَى الْحَرْبِ :

۱ إِمْلِكُوا عَنِّي هٰذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي ، فَإِنَّنِي أَنْفَسُ بِهٰذَيْنِ (يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) عَلَى الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

قَوْلُهُ - عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ - : اَمْلِكُوا عَنِّي هٰذَا ٱلْغُلَامَ مِنْ أَعْلَى ٱلْكَلَامِ وَأَفْصَحِهِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است در یکی از روزهای جنگ صِفّین آنگاه که فرزند خود امام حسن عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ را دید بکارزار میشتابد :

۱ بعوض من این جوان را مالک شوید نگاه دارید (از جنگیدن او جلوگیری نمائید) مبادا مرا در هم ریزد ، زیرا من بمرگ این دو جوان « یعنی حسن و حُسین عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ » بخل میورزم (راضی نیستم) تا با مرگ آنها ذُرّیّهٔ رسولخدا صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قطع نشود .

(سیّد رضی رَحِمَهُ ٱللّٰهُ فرماید :)

فرمایش آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : إِمْلِكُوا عَنِّي هٰذَا ٱلْغُلَامَ یعنی بعوض من این جوان را مالک شوید ، از برترین و فصیحترین سخن است .

(۱۹۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

(قَالَهُ لَمَّا ٱضْطَرَبَ عَلَيْهِ أَصْحَابُهُ فِي أَمْرِ ٱلْحُكُومَةِ :)

۱ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ ، إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَى مَا أُحِبُّ حَتَّى نَهِكَتْكُمُ ٱلْحَرْبُ ، وَقَدْ - وَٱللّٰهِ - أَخَذَتْ مِنْكُمْ وَتَرَكَتْ ، وَهِيَ لِعَدُوِّكُمْ أَنْهَكُ ۲ لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا فَأَصْبَحْتُ ٱلْيَوْمَ مَأْمُورًا ، وَكُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا فَأَصْبَحْتُ ٱلْيَوْمَ مَنْهِيًّا ، وَقَدْ أَحْبَبْتُمُ ٱلْبَقَاءَ ، وَلَيْسَ لِيَ أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است که آنرا (در جنگ صفین) هنگامیکه اصحاب آن بزرگوار در باب حکمیت با او مخالفت نمودند، فرموده:

(لشکر شام وقتی که از جنگیدن با لشکر عراق ناتوان گشته شکست خوردند بتدبیر عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه‌ها زده آنان را بحکم آن دعوت کرده صلح و آشتی خواستند، پس لشکر عراق بعضی باعتقاد اینکه ایشان راست میگویند و برخی بجهت خستگی از جنگ و گروهی بر اثر دشمنی باطنی که با آنحضرت داشته ظاهراً خود را مطیع جلوه میدادند، دعوت آنها را بقرآن بهانه کرده همه باهم نزد آن بزرگوار گرد آمده گفتند: بایستی دست از جنگ برداشته مالک اشتر و سائر جنگجویان را هم از کارزار بازگردانی وگرنه ترا مانند عثمان میکشیم، امام علیه السلام امر داد که مالک و سائرین بازگشتند، پس از آن فرمود:) ای مردم، همیشه امر و فرمان من با شما طوری بود که میل داشتم تا اکنون که جنگ شما را ضعیف و ناتوان گردانید، و سوگند بخدا جنگ از جانب شما شروع شد و رها کردید در حالیکه دشمنتان ناتوانتر و بیچاره‌تر بود (پس اگر مخالفت نمینمودید بر معاویه و لشکر شام تسلط یافته فتح و فیروزی از آن شما بود، ولی چکنم) دیروز امیر و فرماننده بودم و امروز مأمور و فرمانبر، و دیروز نهی کننده و بازدارنده بودم و امروز بازداشته شده، و شما دوست‌دار زنده ماندن بودید، و نمیخواهم شما را بآنچه که نمی‌پسندید وادار نمایم (توانائی ندارم یا مصلحت نیست شما را بجنگ مجبور نمایم).

(۲۰۰) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِالْبَصْرَةِ وَقَدْ دَخَلَ عَلَى الْعَلَاءِ ابْنِ زِيَادٍ الْحَارِثِيِّ وَ هُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ يَعُودُهُ، فَلَمَّا رَأَى سَعَةَ دَارِهِ قَالَ:

مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هٰذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا؟ وَأَنْتَ إِلَيْهَا

فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ ، وَبَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا ، فَإِذًا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ .

فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ ابْنَ زِيَادٍ . قَالَ [۲] : وَمَا لَهُ ؟ قَالَ : لَبِسَ الْعَبَاءَةَ وَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا . قَالَ : عَلَيَّ بِهِ ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ :

[۳] يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ ، أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ ؟ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا ؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ !

قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ ، قَالَ :

[۴] وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ فَرَضَ عَلَىٰ أَئِمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است در بصره هنگامیکه برای عیادت علاء پسر زیاد حارثی که بیمار و از اصحاب آن بزرگوار بود باو وارد شد چون فراخی خانهٔ او را دید فرمود :

۱ با فراخ بودن این خانه در دنیا چه کردی ؟ و حال آنکه تو بفراخی آن در آخرت نیازمندتر هستی (زیرا در این خانه بیش از چند روزی نمیمانی و در آن خانه همیشه خواهی بود) آری اگر بخواهی با فراخی این خانه فراخی خانهٔ آخرت را هم دریابی میهمان در آن پذیرائی نمود با خویشاوندان پیوسته باش ، و حقوق شرعیه (خمس و زکوة و صدقات و سایر حقوق واجبه و مستحبه) را از آن آشکار کن که در این صورت بواسطهٔ فراخی این خانه فراخی خانهٔ آخر را دریافته ای .

پس علاء بآنحضرت عرض کرد : یا امیرالمؤمنین از برادرم عاصم ابن زیاد بتو شکایت میکنم . آن بزرگوار فرمود ۲ برای چه ؟ گفت : (همچون رهبانان) گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده . حضرت فرمود : او را نزد من بیاورید ، چون آمد فرمود :

۳ ای دشمنک خود (شیطان) پلید ناپاک خواسته ترا سرگردان کند (که باین راه ترا واداشته و آنرا در نظرت آراسته است) آیا بزن و فرزندت رحم نکردی (که تنهائی و درویشی پیشه گرفتی) آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمیخواهد که تو از آنها بهره مند گردی ؟ (در صورتیکه در قرآن کریم س ۷ ی ۳۲ میفرماید : قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ یعنی بگو : کی حرام کرده است آرایش و روزیهای پاکیزه ای را که خداوند برای بندگانش مقرر فرموده) تو پست تری از اینکه خداوند نعمتی را بتو حلال کند و نخواهد که از آن بهره بری ! (زیرا این مرتبهٔ انبیاء و اوصیاء آنهاست) .

عاصم گفت : یا امیرالمؤمنین کار من مانند کار تو است که در لباس زبر و خشن و خوراک سخت و بیمزه هستی ! حضرت فرمود :

۴ وای بر تو ، من مانند تو نیستم ، زیرا خدا تعالی به پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانیش فشار نیاورد و نگران نسازد .

(٢٠١) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ عَنْ أَحَادِيثِ الْبِدَعِ وَعَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ مِنِ اخْتِلافِ الْخَبَرِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ:

١ إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً، وَصِدْقاً وَكَذِباً، وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً، وَعَامّاً وَخَاصّاً، وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً، وَحِفْظاً وَوَهْماً ٢ وَلَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

٣ وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلإِيمَانِ، مُتَصَنِّعٌ بِالإِسْلامِ، لا يَتَأَثَّمُ وَلا يَتَحَرَّجُ، يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مُتَعَمِّداً، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ، وَلَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ، وَلكِنَّهُمْ قَالُوا: صَاحِبُ رَسُولِ اللّهِ - صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رَآهُ، وَسَمِعَ مِنْهُ، وَلَقِفَ عَنْهُ، فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ ٤ وَقَدْ أَخْبَرَكَ اللّهُ عَنِ

المنافقين بما أخبرك، ووصفهم بما وصفهم به لك، ثم بقوا بعده، فتقربوا إلى أئمة الضلالة والدعاة إلى النار بالزور والبهتان، فولوهم الأعمال، وجعلوهم حكاماً على رقاب الناس، فأكلوا بهم الدنيا، وإنما الناس مع الملوك والدنيا إلا من عصم الله، فهذا أحد الأربعة.

٥ ورجل سمع من رسول الله شيئاً لم يحفظه على وجهه، فوهم فيه ولم يتعمد كذباً، فهو في يديه ويرويه ويعمل به، ويقول: أنا سمعته من رسول الله - صلى الله عليه وآله - فلو علم المسلمون أنه وهم فيه لم يقبلوا منه، ولو علم هو أنه كذلك لرفضه.

٤ ورجل ثالث سمع من رسول الله - صلى الله عليه وآله - شيئاً يأمر به ثم إنه نهى عنه وهو لا يعلم، أو سمعه ينهى عن شيء ثم أمر به وهو لا يعلم، فحفظ المنسوخ ولم يحفظ الناسخ، فلو علم أنه منسوخ لرفضه، ولو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه.

٧ وآخر رابع لم يكذب على الله ولا على رسوله، مبغض للكذب

خَوْفاً مِنَ اللهِ، وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَلَمْ يَهِمْ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ عَلَى سَمْعِهِ: لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، فَحَفِظَ النَّاسِخَ فَعَمِلَ بِهِ، وَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ، وَعَرَفَ الْخَاصَّ وَالْعَامَّ، فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ وَعَرَفَ الْمُتَشَابِهَ وَمُحْكَمَهُ.

وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ: فَكَلَامٌ خَاصٌّ، وَكَلَامٌ عَامٌّ، فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنَى اللهُ سُبْحَانَهُ بِهِ، وَلَا مَا عَنَى رَسُولُ اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَيَحْمِلُهُ السَّامِعُ، وَيُوَجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ، وَمَا قُصِدَ بِهِ، وَمَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ؛ وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَيَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّى أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ أَوِ الطَّارِئُ فَيَسْأَلَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) حَتَّى يَسْمَعُوا؛ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِي مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَحَفِظْتُهُ، فَهَذِهِ وُجُوهُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ، وَعِلَلِهِمْ فِي رِوَايَاتِهِمْ.

از سخنان آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است هنگامیکه شخصی از احادیث مجعوله و خبرهای گوناگون (معارض یکدیگر) که در دست مردم و میان ایشان منتشر است پرسید، امام عَلَیهِ السَّلامُ فرمود:

۱ همانا احادیث در دسترس مردم حق و باطل و راست و دروغ و نسخ کننده و نسخ شده و عام (شامل همه) و خاص (مخصوص ببعضی) و محکم (که معنی آن آشکار) و متشابه (که معنی آن واضح نیست) و محفوظ (از غلط و اشتباه) و موهوم (از روی وهم و گمان) است ۲ و بتحقیق در زمان رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ بآنحضرت دروغها بستند تا اینکه بخطبه خواندن ایستاد و فرمود: «هر که از روی عمد و دانسته بمن دروغ بندد باید نشیمنگاه خود را در آتش (دوزخ) قرار دهد».

۳ و همانا حدیث را (از پیغمبر اکرم یکی از) چهار مرد برای تو نقل میکنند که پنجمی ندارند:

(اول:) مرد دو روئی که اظهار ایمان نموده و خود را بآداب اسلام نمودار میسازد (در صورتیکه) از گناه پرهیز نکرده باک ندارد، عمداً و دانسته برسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - دروغ می بندد، پس اگر مردم او را منافق و دروغگو میدانستند حدیثش را قبول نداشته گفتارش را باور نمیکردند، ولیکن (چون از باطن او خبر ندارند) میگویند: او از اصحاب رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - است که آنحضرت را دیده و حدیث را از او شنیده فرا گرفته است، پس (باینجهت) گفتارش را قبول مینمایند ۴ و بتحقیق خداوند تو را از مردم منافق و دو رو خبر داده و وصف نموده، و ترا از آن آگاه ساخته است (در قرآن کریم در این باره آیات بسیاری است از جمله در س ۹ ی ۱۰۱ میفرماید: وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ یعنی از بادیه نشینانی که گرد شما هستند منافق میباشند، و از اهل مدینه گروهی خو گرفته اند بنفاق و دو روئی، تو باسرار آنها دانا نیستی ما از رازشان آگاهیم و بزودی دو نوبت «یکی در دنیا و دیگری در قبر» پس از آن در قیامت بعذاب بزرگ مبتلی میشوند) منافقین

که بعد از حضرت رسول باقی ماندند به پیشوایان گمراهی و بآنانکه (مردم را) بوسیلۀ دروغ و بهتان بسوی آتش (دوزخ) خواندند (مانند مُعاوِیَه و دیگران) نزدیک شدند، پس (باجَعلِ احادیث) آنها را صاحبِ اختیار کارها و حاکمِ بر مال وجان مردم گردانیدند، و بوسیلۀ ایشان دُنیا را خوردند (کالای آنرا بستم بدست آوردند) و مردم همواره با پادشاهان و دُنیا همراهند (لِذا از هیچگونه کارخِلاف رِضای خدا و رسول خودداری نمینمایند) مگر آنانرا که خداوند (از شرّ شیطان و نفس امّاره) نگاه دارد، پس این مُنافق یکی از چهار نفر بود.

۵ و (دوّم:) مردی است که از رسولخدا چیزی را شنیده و آنرا درست حِفظ نکرده و در آن اِشتِباه و خَطا نموده و دانسته دروغ نگفته است، پس آنچه در تصرّف او است نقل میکند و بآن عَمَل مینماید و میگوید: من آنرا از رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - شنیده‌ام، پس اگر مسلمانان میدانستند که او حدیث را اِشتِباه فَهمیده از او نمیپذیرفتند، و اگر او نیز میدانست که اِشتِباه کرده آنرا ترک گفته نقل نمیکرد.

۶ و سوّم: مردی است که از رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - چیزیرا شنیده که بآن اَمر مینموده بعد از آن نَهی فرموده و او از نَهی آنحضرت آگاه نیست، یا چیزی شنیده که از آن نَهی مینموده بعد بآن اَمر فرموده و او نمیداند، پس نَسخ شده را نگاهداشته نَسخ کننده را بدست نیاورده و اگر میدانست که آن حدیث نَسخ گردیده نقل نمینمود، و اگر مسلمانان هم موقعی که آنرا از او شنیدند میدانستند نَسخ شده بآن عَمَل نمیکردند.

۷ و دیگر چهارمی است که بر خدا و رسول او دروغ نبسته و از ترس خدا و باحترام رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - دروغ را دشمن داشته، و خَطا و اِشتِباه هم نکرده است، بلکه آنچه شنیده بهمان قِسم حِفظ نموده و آنرا نقل کرده بآن چیزی نیفزوده و از آن نکاسته، و ناسخ را از بر کرده بآن عَمَل نموده و منسوخ را در نظر داشته از آن دوری گزیده، و عامّ و خاصّ را شناخته هر یک را در موقع خود قرار داده (عامّ را بجای خاصّ و خاصّ را بجای عامّ اِستِعمال نکرده) و مُتَشابِه و مُحکَم آنرا دانسته است (در مُتَشابِه تأمّل و اِحتِیاط کرده بمُحکَم و حدیثی که معنی آن آشکار است

عمل مینماید .

۵ و از رسولخدا - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - (گاهی بمقتضای وقت و زمان) سخنی صادر میشد که دارای دو معنی بود ، سخنی که بچیز و وقت معینی اختصاص داشته و سخنی که همه چیز و همه وقت را شامل بود (آن هر دو سخن بصورت یکی مینمود ، ولی از قرینهٔ مقام و جهات دیگر مراد او ظاهر میشد و اشتباه مرتفع میگشت) پس کسیکه نمیدانست خدا و رسول او - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - از آن سخن چه خواسته اند آنرا می شنید و از روی فهمی بر خلاف واقع و بر ضد آنچه بآن قصد شده و بغیر آنچه برای آن بیان گشته معنی و توجیه مینمود ۶ و چنین نبود که همهٔ اصحاب رسولخدا - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - از آنحضرت (مطلبی را) پرسیده و برای فهم آن کنجکاوی نمایند تا جائیکه (نپرسیدن و کنجکاوی ننمودنشان بحدّی بود که) دوست داشتند بادیه نشینی و غریبی از راه برسد و از آنحضرت ، عَلَیْهِ السَّلامُ ، بپرسد تا ایشان بشنوند ۷ ولی در این باب چیزی بر من نگذشت مگر اینکه از آنحضرت پرسیده و آنرا حفظ نمودم ، پس این سببها باعث اختلاف مردم و پریشان ماندن آنان در روایاتشان است .

(۲۰۲) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱ وَكَانَ مِنِ اقْتِدَارِ جَبَرُوتِهِ ، وَبَدِيعِ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّاخِرِ الْمُتَرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ يَبَساً جَامِداً ، ۲ ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقاً ، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمٰوَاتٍ بَعْدَ ارْتِتَاقِهَا ، فَاسْتَمْسَكَتْ بِأَمْرِهِ ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ ، ۳ وَأَرْسَى أَرْضاً يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُثْعَنْجِرُ ، وَالْقَمْقَامُ الْمُسَخَّرُ ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ ، وَأَذْعَنَ لِهَيْبَتِهِ ، وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ

لِخَشْيَتِهِ ، وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا ، وَنُشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا ، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَاسِيهَا ، وَأَلْزَمَهَا قَرَارَاتِهَا ، فَمَضَتْ رُؤُوسُهَا فِي الْهَوَاءِ ، وَرَسَتْ أُصُولُهَا فِي الْمَاءِ ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا ، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا ، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا ، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا ، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَاداً ، وَ أَرَزَّهَا فِيهَا أَوْتَاداً ، فَسَكَنَتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا ، أَوْ تَسِيخَ بِحِمْلِهَا ، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا ، فَسُبْحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوَجَانِ مِيَاهِهَا ، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبَةِ أَكْنَافِهَا فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَاداً ، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشاً فَوْقَ بَحْرٍ لُجِّيٍّ رَاكِدٍ لَا يَجْرِي ، وَ قَائِمٍ لَا يَسْرِي ، تُكَرْكِرُهُ الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ ، وَتَمْخُضُهُ الْغَمَامُ الذَّوَارِفُ (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ) .

از خُطبه‌های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (در قُدرت‌نمائی و توانائی خداوند سبحان راجع بشگفتی آفرینش آسمانها و زمین و کوهها) :

۱ از (آثار) توانائی و سَلطنت خداوند مُتَعال و شگفتی آفرینشهای نیکوی او است که از آب دریای گود بر هم ریخته بسیار موج زننده زمین خشک بیحرکت را آفرید ۲ پس از (بُخار) آن آب طَبَقات بر روی هم قرار گرفته آسمانها را ایجاد فرمود ، و آنها را بعد از باهم بودن از یکدیگر جدا و مُمتاز ساخته هفت آسمان گردانید ، پس بأمر و فرمان پروردگا

خود را نگاهداشتند و بجائیکه برایشان تعیین فرموده بود قرار گرفتند (پراکنده نشدند) و [۳]
استوار گردانید زمین را در حالیکه آب کبود بحدّ و اندازه و دریای تسخیر شده (بفرمان حقتعالی)
آنرا بر پشت دارد، و آن دریا در برابر امر و فرمان خدا رام و در مقابل بزرگی او فروتن
و از ترس او جریان و روانی او متوقّف است [۴] و تخته سنگهای بزرگ سخت و تپّه های بلند
و کوههای آنرا آفرید و آنها را در جای خود استوار نموده در قرارگاه شان نگاهداشت،
پس سرهای آنها در هوا بالا رفته و بیخهاشان در آب فرو رفت [۵] و آن کوهها را از زمینهای
هموار و پست بلند گردانید، و بیخهایشان را در زمین اطرافشان و جاهائیکه بر قرار هستند
فرو برد، پس سرهای آن کوهها را بسیار بلند نمود و بلندی آنها را با طراف کشاند، و
آنها را برای زمین ستون قرار داد، و در آن فرو برد بطوریکه میخهای زمین گردیدند، پس
زمین متحرّک ساکن شد از اینکه اهل خود را بجنباند، یا با بارش (در آب) فرو رود،
یا از جائی بجائی برود [۶] پس منزّه است خداوند توانائی که زمین را بعد از موج زدن آبهای
آن نگاهداشت، و آنرا پس از رطوبت و تری اطرافش خشک گردانید، و برای آفریدگانش
جای آرامش قرار داد، و آنرا برای ایشان گسترانید روی دریای ژرف ساکن بیجریان،
و ایستاده بیحرکت (همهٔ آن یکباره از جای خود حرکت نمیکند تا زمین را بر پشت خویش بجنباند) [۷]
بادهای سخت آن دریا را زیر و رو و اینسو و آنسو میکند، و ابرهای پرباران (براثر باریدن)
آنرا بجنبش میآورد، و در این آثار عبرت و پند است برای کسیکه از خداوند متعال میترسد
(چون کسیکه نمیترسد توجّهی بآنها ندارد).

(۲۰۳) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] أَللّٰهُمَّ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ غَيْرَ
الْجَائِرَةِ، وَ الْمُصْلِحَةَ غَيْرَ الْمُفْسِدَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، فَأَبَى

بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا النُّكُوصَ عَنْ نُصْرَتِكَ ، وَالْإِبْطَاءَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ [2] فَإِنَّا نَسْتَشْهِدُكَ عَلَيْهِ يَا أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً ، وَنَسْتَشْهِدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَسْكَنْتَهُ أَرْضَكَ وَسَمَوَاتِكَ ، ثُمَّ أَنْتَ بَعْدَهُ الْمُغْنِي عَنْ نَصْرِهِ ، وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در شکایت از اصحاب خود هنگامیکه در جنگ با اهل شام سستی نموده و بهانه از انجام فرمان آن بزرگوار خودداری کردند) :

[1] بارخدایا هر یک از بندگان تو که گفتار ما را که بعدل و درستی نه جور و ستم و برای اصلاح دین و دنیا نه فساد و تباهکاری میگوئیم بشنود و بعد از شنیدن آنرا نپذیرد ، سببی برای مخالفت و نیست مگر بازگشت از یاری تو ، و کاهلی از ارجمند گردانیدن دین تو [2] پس ای بزرگتر همه گواهان تو و جمیع آنرا که در زمین و آسمانها سکنی داده ای (از جن و انس و فرشتگان) بر (مخالفت) او (مرا که بی اعتنائی بدین تو است) گواه میگیریم (بانکه در تبلیغ امر تو کوتاهی نکرده ام) پس بعد از این گواه گرفتن ، تو بی نیاز کننده ای (ما را) از یاری او ، و او را بگناهش (مخالفت با ما) گیرنده ای .

---

(۲۰۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[1] اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنْ شَبَهِ الْمَخْلُوقِينَ ، اَلْغَالِبِ لِمَقَالِ الْوَاصِفِينَ ، اَلظَّاهِرِ بِعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ لِلنَّاظِرِينَ ، وَالْبَاطِنِ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ [2] اَلْعَالِمِ بِلَا اكْتِسَابٍ ، وَلَا ازْدِيَادٍ ، وَلَا

عِلْمٍ مُسْتَفَادٍ ، اَلْمُقَدِّرِ لِجَمِیعِ الْأُمُورِ بِلَا رَوِیَّةٍ وَلَا ضَمِیرٍ ۲ اَلَّذِی لَا تَغْشَاهُ الظُّلَمُ ، وَلَا یَسْتَضِیءُ بِالْأَنْوَارِ ، وَلَا یَرْهَقُهُ لَیْلٌ ، وَلَا یَجْرِی عَلَیْهِ نَهَارٌ ۴ لَیْسَ إِدْرَاکُهُ بِالْأَبْصَارِ ، وَلَا عِلْمُهُ بِالْإِخْبَارِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در بعضی از صفات حقتعالی) :

۱ سپاس خداوند را سزا است که از مانند بودن با آفریدگان (در ذات وصفات) برتر ، و بر گفتار وصف کنندگان غالب و عاجز کننده است (هیچکس توانائی ندارد حقیقت او را وصف نماید) و بشگفتیهای آفرینش خود برای بینایان آشکار و از اندیشه صاحبان وهم و گمان ببزرگی ارجمندیش پنهان است (بهمه چیز) ۲ دانا است بدون آموختن از دیگری و بدون احتیاج بافزودن و بدون استفاده (زیرا آموختن و افزودن و استفاده بردن مستلزم جهل و نقصان است و آن از عوارض امکان است ، نه واجب) بی تأمّل و اندیشه ای آفریننده همه آفریده ها است ۳ خداوندی است که تاریکیها او را احاطه نمیکند ، و از روشنیها روشنی نمیطلبد ، شب او را در نمییابد ، و روز او را فرا نمیگیرد (زیرا منزّه از جسمیّت و زمان و حرکت است) ۴ دریافتن او (اشیاء را) بوسیله دیده ها نیست (زیرا ذات او عین دیده و دیده او عین ذات او است) و علم او بسبب آگاه شدن از غیر نمیباشد (زیرا از چیزی بی خبر نیست تا خبر گیرد و بعلاوه خبر گرفتن مستلزم جهل است که در واجب راه ندارد) .

(مِنْهَا)

(فِی ذِکْرِ النَّبِیِّ ، صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ :)

۵ أَرْسَلَهُ بِالضِّیَاءِ وَقَدَّمَهُ فِی الْاِصْطِفَاءِ ، فَرَتَقَ بِهِ

اَلْمَغَالِقَ ، وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ ، وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ ، وَ سَهَّلَ بِهِ الْحُزُونَةَ ، حَتّی سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ .

قسمتی از این خطبه است درباره پیغمبر صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

۵ خداوند حضرت رسول را فرستاد با نور (علم و نبوت) و او را (بر همهٔ خلائق) در برگزیدن (برسالت) مقدم داشت ، و بوسیلهٔ او گشادگیها و پراکندگیها را بهم بست (اختلال نظم عالم و نابهکاریها را اصلاح فرمود) و با (توانائی) او شکست داد آنان را که همیشه غالب بودند (آنحضرت را بر کفار و مشرکین و منافقین مسلط فرمود) و بتوسط او مشکل را آسان و ناهموار را هموار گردانید تا اینکه گمراهی را از راست و چپ (شرق و غرب) دور ساخت .

(۲۰۵) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ وَأَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدَلَ ، وَحَكَمٌ فَصَلَ ۲ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ ، كُلَّمَا نَسَخَ اللّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا ۳ لَمْ يُسْهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ ، وَلَا ضَرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ .

۴ أَلَا وَإِنَّ اللّهَ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلاً ، وَلِلْحَقِّ دَعَائِمَ ، وَ لِلطَّاعَةِ عِصَماً ، وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُلِّ طَاعَةٍ عَوْناً مِنَ اللّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنَةِ ، وَيُثَبِّتُ بِهِ الْأَفْئِدَةَ ، فِيهِ كِفَاءٌ لِمُكْتَفٍ ، وَشِفَاءٌ لِمُشْتَفٍ .

٥ وَاعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللّٰهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ عِلْمَهُ، يَصُونُونَ مَصُونَهُ، وَيُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ، يَتَوَاصَلُونَ بِالْوِلَايَةِ، وَيَتَلَاقَوْنَ بِالْمَحَبَّةِ، وَيَتَسَاقَوْنَ بِكَأْسٍ رَوِيَّةٍ، وَيَصْدُرُونَ بِرِيَّةٍ ١ لَا تَشُوبُهُمُ الرِّيبَةُ، وَلَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغِيبَةُ، عَلٰى ذٰلِكَ عَقَدَ خَلْقَهُمْ وَأَخْلَاقَهُمْ، فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ، وَبِهِ يَتَوَاصَلُونَ، فَكَانُوا كَتَفَاضُلِ الْبَذْرِ يُنْتَقٰى، فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَيُلْقٰى، قَدْ مَيَّزَهُ التَّخْلِيصُ، وَهَذَّبَهُ التَّمْحِيصُ ٢ فَلْيَقْبَلِ امْرُؤٌ كَرَامَةً بِقَبُولِهَا، وَلْيَحْذَرْ قَارِعَةً قَبْلَ حُلُولِهَا، وَلْيَنْظُرِ امْرُؤٌ فِي قَصِيرِ أَيَّامِهِ، وَقَلِيلِ مُقَامِهِ، فِي مَنْزِلٍ حَتّٰى يَسْتَبْدِلَ بِهِ مَنْزِلًا، فَلْيَصْنَعْ لِمُتَحَوَّلِهِ، وَمَعَارِفِ مُنْتَقَلِهِ ٣ فَطُوبٰى لِذِي قَلْبٍ سَلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ، وَتَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ، وَأَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ بِبَصَرِ مَنْ بَصَّرَهُ، وَطَاعَةِ هَادٍ أَمَرَهُ، وَبَادَرَ الْهُدٰى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ، وَتُقْطَعَ أَسْبَابُهُ، وَاسْتَفْتَحَ التَّوْبَةَ، وَأَمَاطَ الْحَوْبَةَ ٤ فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَهُدِيَ نَهْجَ السَّبِيلِ ●

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در اشاره به بعضی از صفات خداوند سبحان و مدح پیغمبر اکرم، و وصف نیکان و دوستان حقتعالی و پند و اندرز) :

۱ و گواهی میدهم که خدایتعالی عادل و درستکار است که (در همه امور) بعدل (نه بجور و ستم و بر وفق نظام کلّی و حکمت و مصلحت) رفتار مینماید، و حاکم است که (در قرآن کریم حقّ و باطل را از هم) جدا فرموده است ۲ و گواهی میدهم که محمّد بنده و فرستاده و سرور بندگان او است، هر زمان که خداوند خلائق را (از اصلاب بارحام) آورد آنها را دو جرگه (خیر و شرّ) گردانید، پس آنحضرت را در دسته خیر و نیکو قرار داد ۳ در نسب آن بزرگوار بهره ای برای زناکار نبود، و گناهکار شریک نگردید (پدران و مادران پیغمبر اکرم تا حضرت آدم علیه السّلام همه موحّد و خداپرست بودند، و شرک و کفر و گناه در آنها راه نداشت، چنانکه امام علیه السّلام بصراحت فرموده است).

۴ آگاه باشید خداوند برای (کار) خیر و نیکو اهلی (مؤمنین و پرهیزکاران) و برای (دین) حقّ ستونهائی (پیغمبران) و برای طاعت و بندگی نگاهدارندگانی (ائمّه هدی علیهم السّلام) قرار داده است (پس طاعت خدا از روی زمین یکباره برنیفتد، اگر گروهی رها کنند گروه دیگر آنرا بگیرند، و اگر برخی مخالفت نمایند دیگران از آن حمایت کرده مراعات نمایند) و شما را در هر طاعت (کار نیک) از طرف خدا مددی است (توفیق و لطف خداوند شامل است) که زبانها را گویا و دلها را (بحقّ) مطمئنّ میسازد (پس اگر لطف خداوند نبود هنگام غلبه و هجوم باطل و ضعف و سستی حقّ مردم از خداپرستی و پیروی انبیاء و اوصیاء دست میکشیدند، و دل بآن نمیدادند) و در آن مدد بی نیازی است برای طالب بی نیازی، و بهبودی (از بیماریهای روحی) است برای خواهان بهبودی (کسانیکه به بیماریهای تن داده باشند که چیزی دست از اطاعت خدا و رسول کشیده خود را در دنیا و آخرت بدبخت نموده اند).

۵ و بدانید بندگان خدا (ائمّه هدی علیهم السّلام و پیشوایان دین) که نگاهدارنده علم خدا هستند (محافظت علم بایشان سپرده شده است) آنچه را که باید نگاهداشته شود حفظ میکنند

(ازکسیکه اِستِعداد فهم آنرا ندارد ، یا آموختن باو مُقتضی نیست پنهان میدارند تا پیش آنها آنرا ضایع نکرده از بَین نبرد) و چشمه های آنرا جاری میگردانند (بهرکس که اِستِعداد دارد بیاموزند) برای کمک و یاری باهم آمیزش مینمایند ، و با دوستی یکدیگر را ملاقات میکنند ، واز جام سیرآب کننده (عِلم وحِکمَت) بهم مینوشانند ، و باز میگردند سیرآب شده ۶ شک وتُهمَت وبدگمانی بآنان راه نمییابد ، وغیبَت وبدگوئی نزد ایشان نمیشتابد (خُلاصَه مجالِس ایشان از شک وتُهمَت وبدگمانی وغیبَت وبدگوئی آراسته است) براین اَوصاف پسندیده خداوند فِطرَت وخوهای ایشان را آفریده است (باین صِفات طوری تَربیت یافته اند که گویا فِطرتی وجبلی ایشان بوده است) وبراینحال باهم دوستی وآمیزش مینمایند ، پس آنان (در بَین مردم) مانند برتری تخم و دانه هستند که پاک میشود (آنچه نیکو است) ازآن فرا میگیرند و (آنچه بکار نیاید) دور میریزند ، وآن تخم را پاک کردن جلوه داده وآزمایش پاکیزه گردانیده است (خُلاصَه ایشان مردمانی هستند برچیده وانتِخاب شده) ۷ پس باید مرد شرَف و بزرگواری را با پذیرفتن این اَوصاف قبول کند ، واز سختی قیامَت پیش از رسیدن آن برحَذَر باشد (کاری نکند که بعَذاب گرفتار گردد) و باید مرد در کوتاهی روزها وکمی درنگش دراین منزِل (دُنیا) نظر واندیشه کند (بخواب غفلَت نرود) تا اینکه این منزِل را بمنزِل دیگر (آخِرَت) تبدیل کند ، و باید برای منزِل دیگر و برای آنچه میداند که درآن برای او لازِم است عمَل نیکو بجا آورد ۸ پس خوشا بحال صاحِب دل سالِم (از صِفات رَذیلَه) که پیروی میکند از آنکه اورا (براه حق) راهنما است ، و دوری گزیند از آنکه اورا بتباهی میکشاند ، و با بینائی کسیکه اورا بینا مینماید و پیروی راهنمائیکه باو فرمان میدهد براه سَلامَت (از سختی و گرفتاری) رسیده ، و براه رستگاری (رهائی از عذاب) شتافته پیش از آنکه درهای آن بسته و وَسیلَه های آن از دست برود (بپرد) و باز شدن باب توبَه و بازگشت را درخواست نماید ، و (بر اثر توبَه) گناه را (از خود) دور گرداند ۹ بتحقیق برسر راه ایستانده ، و راه روشن نمودار گشته است (راه حق برهمه آشکار است مانند آن ماند

کہ بر سر دوراہی کسی ایستادہ تا روندہ را راہنمائی کند ، یا نشانہ ای بر پا است کہ راہ را بنماید
پس ہر کہ راہ گم کند عذر و بہانہ اش پذیرفتہ نیست) .

(۲۰۶) وَمِن دُعَاءٍ كَانَ يَدْعُو بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيراً:

۱ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِي مَيِّتاً وَلَا سَقِيماً ، وَلَا مَضْرُوباً عَلَى عُرُوقٍ بِسُوءٍ وَلَا مَأْخُوذاً بِأَسْوَإِ عَمَلِي ، وَلَا مَقْطُوعاً دَابِرِي ، وَلَا مُرْتَدّاً عَنْ دِينِي ، وَلَا مُنْكِراً لِرَبِّي ، وَلَا مُسْتَوْحِشاً مِنْ إِيمَانِي وَلَا مُلْتَبِساً عَقْلِي ، وَلَا مُعَذَّباً بِعَذَابِ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِي .

۲ أَصْبَحْتُ عَبْداً مَمْلُوكاً ظَالِماً لِنَفْسِي ، لَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَلَا حُجَّةَ لِي ، وَلَا أَسْتَطِيعُ أَنْ آخُذَ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي ، وَلَا أَتَّقِي إِلَّا مَا وَقَيْتَنِي .

۳ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَقِرَ فِي غِنَاكَ ، أَوْ أَضِلَّ فِي هُدَاكَ ، أَوْ أُضَامَ فِي سُلْطَانِكَ ، أَوْ أُضْطَهَدَ وَالْأَمْرُ لَكَ .

۴ اَللَّهُمَّ اجْعَلْ نَفْسِي أَوَّلَ كَرِيمَةٍ تَنْتَزِعُهَا مِنْ كَرَائِمِي ، وَأَوَّلَ وَدِيعَةٍ تَرْتَجِعُهَا مِنْ وَدَائِعِ نِعَمِكَ عِنْدِي .

۵ اَللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَذْهَبَ عَنْ قَوْلِكَ ، أَوْ نُفْتَتَنَ عَنْ

دِينِكَ ، أَوْ نُتَابِعَ بِنَا أَهْوَاؤُنَا دُونَ ٱلْهُدَى ٱلَّذِي جَاءَ مِنْ عِنْدِكَ .

از دعاهای آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (در سپاسگزاری از نعمتهای خداوند سبحان) که بسیار آنرا میخوانده :

۱ سپاس خدائی را سزا است که شبم را صبح نموده در حالیکه مرده ام ، و نه بیمارم ، و نه اندامم بدحال است ، و نه گرفتار بدترین کردار خویشم ، و نه بی فرزند مانده ام ، و نه از دینم برگشته ام ، و نه منکر پروردگارم ، و نه از ایمانم نگرانم ، و نه دیوانه ام ، و نه بعذاب اُمتهای پیش از خود گرفتارم ۲ صبح کرده ام در حالی که بنده ای هستم بی اختیار و ستمکار بر نفس خویش (از جهت تقصیر در طاعت) خداوندا برای تو است حق اعتراض بر من و مرا عذر و بهانه ای نیست ، و توانائی بدست آوردن سودی ندارم مگر آنچه تو بمن بخشی ، و از بدی نمیتوانم بپرهیزم مگر آنرا که تو مرا نگاهداری .

۳ بارخدایا پناه میبرم بتو از اینکه در بی نیازیت تهی دست و پریشان بوده یا در هدایت و رستگاریت گمراه باشم یا در سلطنت و توانگریت ستمدیده یا مغلوب و خوار شوم و حال آنکه اختیار بدست تو است (هرچه بخواهی همان میشود) .

۴ بارخدایا جان مرا نخستین چیز گرامی قرار ده که از اعضای گرامی من (مانند چشم و گوش و دست و پا و سائر اعضاء) میگیری ، و اوّلین امانتی که از نعمتهای امانت گذاشته خود نزد من برمیگردانی (چون هریک از اعضاء شخص که پیش از مرگ تباه شود در بلا و رنج میماند ، پس لطف خدا بر بنده آنست که پیش از گرفتن اعضاء جان را بستاند که آدمی نیم مرده و نیم زنده نماند) .

۵ بارخدایا پناه میبریم بتو از اینکه از گفتارت بیرون رویم (بدستورت رفتار ننمائیم) یا از دین تو در فتنه و گمراهی افتیم ، یا خواهشهای ما بما دست یابد پیش از هدایت و رستگاری که از جانب تو آمده است .

(٢٠٧) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(خَطَبَهَا بِصِفِّينَ :)

[١] أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقّاً بِوِلايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ [٢] وَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ [٣] وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذٰلِكَ خَالِصاً لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ [٤] وَلٰكِنَّهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلامُ است (در اندرز بشنوندگان و بیان صلاح دُنیا و آخرت ایشان) که در صِفّین فرموده :

[١] بعد از حمد و ثنای خداوند سُبحان و درود بر پیغمبر اکرم، حقتعالی با حکومت دادن من بر شما برای من حقّی بر شما قرار داده است (اطاعت مرا بر شما واجب گردانیده که بر اثر آن فِتنه و فساد روی نداده اختلال و سستی راه نیابد) و همانطور که مرا بر شما حقّی است شما را نیز بر من حقّی است (واجب است آنچه موجب نیکی شما در دین و دُنیا است بشما نموده بعدل و درستکاری رفتار نمایم، و در خُطبه

سی و چهارم باین نکته اشاره شده)[۲] و حقّ فراخترین چیزها است هنگام وصف و گفتگوی بایکدیگر ، و
تنگترین چیزها است زمان کردار و انصاف دادن باهم (حقّ را موقع گفتار بسیار بزبان میآورند،
ولی هنگام عمل بکار نمیبرند ، چنانکه بسیاری از مردم در راه جور و ستم سرکرده آنرا عدل و داد شمرند) کسیرا
بر دیگری حقّ نیست مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حقّ است ، و آن دیگری را حقّی بر او نیست مگر اینکه
او را هم حقّی است (هرکس را بر دیگری حقّی باشد دیگری را هم بر او حقّی است ، مثلاً حقّ رعیّت بر والی آنست
که در اصلاح کارشان بکوشد و مملکت را منتظم دارد ، و حقّ والی بر رعیّت آنستکه در حقّ و صلاح فرمان او برند،
و حقّ زن بر شوهر آنستکه او را نفقه دهد و حقّ شوهر بر زن آنست که او را اطاعت و پیروی نماید)[۳] و اگر
کسیرا بر دیگری حقّی باشد که دیگری را بر او حقّی نباشد چنین حقّی مختصّ بخداوند سبحان است ، و آفریدگان را
(حتّی انبیاء و اولیاء) چنین حقّی نیست ، زیرا او قدرت و توانائی دارد (پس اگر او را اطاعت
نکنند توانائی مجبور کردن ایشانرا باطاعت دارد ، چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۹۹ میفرماید :
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ، أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ یعنی اگر پروردگار تو بخواهد هرکه در زمین است ایمان میآورد ، آیا تو مردم را باکراه وادار بایمان
آوردن مینمائی یعنی تو توانائی نداری کسیرا باجبار مؤمن گردانی) و در هرچه قضاء و قدر گوناگون او جاری
گردد عادل و دادگر است (پس اگر اعمال بندگانرا هم پاداش ندهد عادل است ، زیرا بنده که او را
در تمام مدّت حیات پرستش مینماید حقّ یکی از کوچکترین نعمتهای او را ادا ننموده است)[۴] ولیکن خداوند سبحان
از روی فضل و کرم و چون اهل جود و بخشش بسیار است حقّ خود را بر بندگان این قرار داده که او را
اطاعت کنند ، و پاداش ایشان را بر خود چند برابر کردن ثواب گردانید (چنانکه در قرآن کریم
س ۴ ی ۱۷۳ میفرماید : فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا،
وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا یعنی آنانکه ایمان آورده کارهای شایسته
انجام دادند خدا مزدهای ایشانرا تمام دهد و از روی فضل و کرمش بیفزاید ، و امّا کسانی را که از ایمان
آوردن و عمل صالح دوری گزیده گردنکشی کردند بعذاب دردناک گرفتارشان مینماید و برای خود جز خدا

دوست و یاری کنندۀ ای نیابند) .

۵ ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ ۶ وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِينِهِمْ، فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ ۷ فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا، عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ ۸ وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ،

فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللّٰهِ عِنْدَ الْعِبَادِ[۵] فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذٰلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ، فَلَيْسَ أَحَدٌ وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَا اللّٰهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ، بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللّٰهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ، وَلٰكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ، وَلَيْسَ امْرُؤٌ وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِفَوْقِ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَّلَهُ اللّٰهُ مِنْ حَقِّهِ، وَلَا امْرُؤٌ وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ بِدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذٰلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ.

---

[۵] پس خداوند سبحان از جملهٔ حقوق خود برای بعض مردم بر بعض دیگر حقوقی واجب فرموده، و حقوق را در حالات مختلفه برابر گردانیده، و بعضی آنها را در مقابل بعض دیگر واجب نموده و بعضی از آن حقوق وقوع نیابد مگر بازاء بعض دیگر (مثلاً زن نسبت بشوهر حق نفقه ندارد مگر در برابر اطاعت و پیروی از او، و همچنین سایر حقوق مانند حق پدر بر فرزند و مالک بر مملوک و همسایه بر همسایه و خویش بر خویش و بعکس) و بزرگترین حقها که خداوند سبحان واجب گردانیده حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی (زیرا فساد و تباهکاری در آن عمومیت داشته و در سایر حقوق جزئی است) و این حکم را خداوند سبحان برای هر یک از والی و رعیت بر دیگری واجب فرموده است، و آنرا سبب نظم و آرامش برای دوستداری ایشان یکدیگر را و ارجمندی برای دینشان قرار

داده ، پس حال رعیّت نیکو نمیشود مگر بخوبی رفتاری حکمفرمایان ، وحال حکمفرمایان
نیکو نمیگردد مگر بایستادگی رعیّت در انجام دستور ایشان ۷ پس هرگاه رعیّت حقّ والی
ووالی حقّ رعیّت را اداء نمود حقّ در بین ایشان ارجمند وقواعد دینشان برقرار ونشانه‌های
عدل ودرستکاری برپا وسُنّتها (احکام پیغمبراکرم) درمواضع خود جاری گردد ، وبراثر
آن روزگار اصلاح میشود ، وبه پایندگی دولت وسلطنت امید میرود ، وطمعهای دشمنان
از بین میرود (اجانب را برایشان تسلّطی نخواهد بود) ۸ واگر رعیّت بروالی غلبه یابد (اوامر ونواهی
او را بکار نبندد) یا والی بر رعیّت تعدّی وستم کند آنگاه اختلاف کلمه رخ دهد (سخن یکجور نگویند
وباهم یکدل نباشند) ونشانه‌های ستم آشکار وتباهکاریها در دین بسیار وعمل بسنّتها رها
شود ، پس بخواهش نفس عمل گشته احکام شرعیّه اجرا نشود ، ودردهای اشخاص (دزدی وخونریزی
وناامنی وگرانی وگرفتاری) بسیار گردد ، وبرای ادا نشدن حقّ بزرگ واجرای باطل ونادرست
کسی اندوهگین ونگران نشود ، پس آنزمان نیکوکاران خوار وبدکاران ارجمند شوند ، و
واخواهیهای خدا نزد بندگان (بسبب گناهان بیشمار) بسیار شود ۹ پس در ادای آن حقّ
برشما باد اندرز دادن وکمک بیکدیگر که (براثر سعادت ونیکبختی دنیا وآخرت را بدست آورید ،
زیرا) کسی بحقیقت طاعت وفرمانبری شایستهٔ خدا نمیرسد اگرچه برای بدست آوردن رضا
وخوشنودی او حریص بوده کوشش بسیار در عمل وبندگی داشته باشد (پس باید شخص گمان
کند در اندرز دادن بدیگری ویاری نمودن حقّ آنچه شایستهٔ خدا است بجا آورده) ولی از جملهٔ حقوق
واجبهٔ خدا بر بندگان اندرز دادن وکمک ویاری بیکدیگر است برای اجرای حقّ بین خودشان
بقدر کوشش وتوانائی ۱۰ ونیست مردی بی نیاز از کمک شدن بآنچه خداوند از حقّ خود کمک
باو را واجب گردانیده هرچند مقام ومرتبهٔ او بزرگ بوده ودر دین برتری داشته باشد
(بنابراین کسی نیست که در راه حقّ وآنچه براو واجب است بیاری دیگری نیازمند نباشد) ونیست مردی
که باید دیگری را برای ادای حقّ یاری کند یا او را یاری نمایند هرچند مردم او را خُرد شمرده
در دیده کوچک آید (پس گمان نرود که برای ادای حقّ از مردم بیقدر نباید کمک خواست یا ایشانرا

نباید کمک نمود ، زیرا در آن وقت کمک فرد و بزرگ و توانا و ناتوان است) .

فَأَجَابَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ يُكْثِرُ فِيهِ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ وَيَذْكُرُ سَمْعَهُ وَطَاعَتَهُ لَهُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

[11] إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ - لِعِظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَلَطُفَ إِحْسَانُهُ إِلَيْهِ ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظَماً [12] وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ ، وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ ، وَلَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذَلِكَ ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ [13] ، وَرُبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ ، فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا ، وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا [14] فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ

ٱلْبَادِرَةِ ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِٱلْمُصَانَعَةِ ، وَلَا تَظُنُّوا بِي ٱسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي ، وَلَا ٱلْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي ، فَإِنَّهُ مَنِ ٱسْتَثْقَلَ ٱلْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ ٱلْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ ٱلْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ ، [15] فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ ، وَلَا آمَنُ ذٰلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ ٱللّٰهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي ، [16] فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا ، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَىٰ مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ ٱلضَّلَالَةِ بِٱلْهُدَىٰ ، وَأَعْطَانَا ٱلْبَصِيرَةَ بَعْدَ ٱلْعَمَىٰ .

پس (در آنهنگام) مردی از اصحاب آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ با سخن درازی آن بزرگوار را پاسخ داد بسیار او را ستایش نموده ، و پیروی از آنچه شنیده بود بآنحضرت اظهار میکرد ، پس امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فرمود :

[11] کسی را که جلالت خدا در نزد او با اهمیّت و مرتبه اش در دل و بلند است سزاوار است که برای بزرگواری و بلند مرتبه بودن خدا هر چه غیر از خدا است نزد او کوچک باشد ، و سزاوار تر کس که چنین باشد (در برابر بزرگی خدا بزرگی نبیند) کسی است که نعمت خدا در بارهٔ او بسیار و احسانش باو نیکو است ، زیرا نعمت خدا بکسی بسیار داده نشده مگر اینکه بزرگی حق خدا بر او زیاد شده است ، [12] و از پست ترین حالات حکمفرمایان نزد مردم نیکوکار آنست که گمان دوستداری فخر و خودستائی بآنها برده شود ، و کردارشان حمل بکبر و خودخواهی گردد ، و من کراهت دارم

از اینکه بگمان شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را (از شما) دوست دارم، و
سپاس خدا را که چنین نیستم، و اگر هم دوست داشتم که درباره من مدح و ثنا گفته شود این
میل را از جهت فروتنی برای خداوند سبحان که او مشمول عظمت و بزرگواری سزاوارتر است
رها کرده از خود دور مینمودم ۱۳ و بسا که مردم مدح و ستایش را بعد از کوشش در کاری شیرین
میدانند (زیرا فطری و جبلی است شخصی که کار بزرگی انجام داد یا خدا او را موفق ساخت ستودن و آفرین
آنرا دوست دارد) پس مرا برای اطاعت کردنم از خدا و خوش رفتاریم با شما بستودن نیکو ستایش
نکنید از حقوقی که باقی مانده و از ادای آنها فارغ نگشته ام و واجباتی که ناچار باجرای آنها هستم
۱۴ و با من سخنانی که با گردنکشان (برای خوش آمد آنها) گفته میشود نگوئید، و آنچه را از مردم خشمگین
(براثر خشم آنها) خودداری کرده پنهان مینمائید از من پنهان ننمائید، و بمدارا و چاپلوسی و
رشوه دادن (بزبان) با من آمیزش نکنید، و درباره من گمان مبرید که اگر حقی گفته شود دشوار
آید، و نه گمان درخواست بزرگ نمودن خود را (نیز خواهم با من مانند گردنکشان که سخن حق بایشان
نیگویند رفتار نمائید) زیرا کسی که سخن حق را که باو گفته شود یا دادگری و درستی را که باو پیشنهاد
گردد دشوار شمرد عمل بحق و عدل براو دشوارتر است، ۱۵ پس از حقگوئی یا مشورت بعدل خودداری
ننمائید (با من بی پروا حق را گفته آنچه را درست و بعدل میدانید بیان کنید) زیرا من برتر نیستم از
اینکه خطا کنم و از آن در کار خویش ایمن نمیباشم مگر آنکه خدا از نفس من کفایت کند آنرا که او بآن از
من مالکتر و تواناتر است (مقصود امام علیه السلام که در اینجا برای خود خطا را ممکن دانست در صورتیکه
امام معصوم و منزه از خطاها است، اقرار باین است که عصمت آنحضرت از جمله نعمتهای خداوند متعال است،
لذا میفرماید:) ۱۶ و جز این نیست که من و شما بنده و مملوکیم در اختیار پروردگاری که جز او پرورش
دهنده ای نیست، مالک و صاحب اختیار است از ما آنچه را که خودمان در آن اختیاری نداریم
(پس بزرگواری زیبنده او است و وظیفه جز او بندگی و فروتنی است) و ما را از جهل و نادانی که در آن
بودیم بیرون آورده بعلم و معرفتی که مصلحتمان بود سوق داد، و گمراهی ما را بهدایت و راه
یافتن تبدیل نمود، و بینائی بعد از کوری بما بخشید (بعد از نادان بودن در امور دین و دنیا

وآخرت خداوند با بعثت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ما را بہمہ چیز آشنا فرمود) .

(۲۰۸) وَمِنْ کَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

[۱] اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَىٰ قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي ، وَأَكْفَأُوا إِنَائِي ، وَأَجْمَعُوا عَلَىٰ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي [۲] وَقَالُوا : أَلَا إِنَّ فِي ٱلْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ ، وَفِي ٱلْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ ، فَٱصْبِرْ مَغْمُومًا ، أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفًا [۳] فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ ، وَلَا ذَابٌّ ، وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي [۴] فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ ٱلْمَنِيَّةِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى ٱلْقَذَىٰ ، وَجَرِعْتُ رِيقِي عَلَى ٱلشَّجَىٰ ، وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ ٱلْغَيْظِ عَلَىٰ أَمَرَّ مِنَ ٱلْعَلْقَمِ ، وَآلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ ٱلشِّفَارِ .

(وَقَدْ مَضَىٰ هٰذَا ٱلْكَلَامُ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَةٍ مُتَقَدِّمَةٍ إِلَّا أَنِّي كَرَّرْتُهُ هٰهُنَا لِٱخْتِلَافِ ٱلرِّوَايَتَيْنِ) .

از سخنان آنحضرت علیہ السلام است (در شکایت از قریش و آنها کہ حق آن بزرگوار را غصب کردند کہ از راہ مناجات با خدا عرض میکند) :

[۱] بار خدایا من بر (انتقام از) قریش و کسانیکہ آنانرا یاری کردند از تو کمک میطلبم ، زیرا آنها خویشی و پیوستگی مرا (با حضرت رسول) قطع کردند (و خلافتی را کہ برای من تعیین فرمود

بودغصب نمودند) وظرف (مقام ومنزلت وآبروی حرمت) مرا رنجشند ، وبرای زدو خورد با من برای حقّی که از دیگری بآن سزاوارتر بودم گرد آمدند ۳ وگفتند : آگاه باش که حق آنست که آنرا بگیری ، وحق آنستکه آنرا از تو بازگیرند (حق را گرفتن واز دست دادن تو یکسان است ، پس اگر والی گردی حق تست حق است ، واگر غیر تو هم والی گردد او نیز حق است) پس با غصّه ورنج شکیبائی کن یا با تأسّف واندوه بمیر (درصورتیکه از غصب خلافت راضی نباشی چاره‌ای نداری مگر شکیبا بودن یا مردن) ۳ پس در آنهنگام دیدم مرا یار ودفاع کننده ویاوری نیست مگر اهل بیتم که دریغ داشتم از اینکه مرگ ایشانرا دریابد (بزد وخورد راضی نشدم که اهل بیتم تباه نشوند) پس چشم خاشاک رفته را برهم نهادم وبا استخوان در گلو آب دهن فرو بردم ، وبرای فرونشاندن خشم صبر کردم بچیزی که از حنظل (گیاهی است بسیار تلخ) تلخ‌تر وبرای دل از کاردهای بزرگ دردناکتر بود . (سیّد رضی فرماید :)

این سخن (وقسمتی که در زیر درباره اصحاب جمل ذکر میشود) در ضمن خطبه‌ای که پیشتر بیان شد (خطبه صد وهفتاد ویکم) گذشت ، ولی من برای اختلافی که در دو روایت بود دو باره آنرا اینجا آوردم .

وَمِنْهُ

فِي ذِكْرِ السَّائِرِينَ إِلَى الْبَصْرَةِ لِحَرْبِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۵ فَقَدِمُوا عَلَى عُمَّالِي وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيَّ وَعَلَى أَهْلِ مِصْرٍ كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَعَلَى بَيْعَتِي ، فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَأَفْسَدُوا عَلَيَّ جَمَاعَتَهُمْ ، وَوَثَبُوا عَلَى شِيعَتِي ، فَقَتَلُوا طَائِفَةً مِنْهُمْ غَدْرًا ، وَطَائِفَةٌ عَضُّوا عَلَى أَسْيَافِهِمْ ،

فَصَادَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللّٰهَ صَادِقِينَ ۔

وقِسْمَتی از این سخنان است درباره آنانکه بقصد جنگیدن با آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام بِبَصرہ رفتند :

(طلحه و زبیر و پیروانشان) بر کارکنان و فرمانبرداران از طرف من (عُثْمَانِ ابْنِ حُنَیْف و دیگران) و بر خزانه داران بَیْتُ الْمَال مسلمانها که در اختیار من بود و بر مردم شهری (بَصره) که همه پیرو و بر بیعت من بودند وارد گشتند، و اختلاف بین ایشان انداخته جَمْعِیّت و اتّفاقشان را بر من پراکندند (پس از ورود اصحاب جمل ببصره جمعی از اهل آن دیار نقض بیعت آنحضرت نمودند) و بر شیعه و پیروانم هجوم کرده گروهی از آنها (مُسْتَحْفِظِینَ بَیْتُ الْمَال) را بحیله و نادرستی بقتل رسانیدند و جمعی از آنان برای شمشیر زدنشان فشار دندان داده (با مُخالِفِین جنگیده) با آن شمشیرها زد و خورد کردند تا براستی (با ایمان و اعتقاد پاک) خدا را ملاقات نمودند (کشته شدند) .

(۲۰۹) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا مَرَّ بِطَلْحَةَ وَعَبْدِ الرَّحْمٰنِ ابْنِ عَتَّابِ ابْنِ أُسَيْدٍ وَهُمَا قَتِيلَانِ يَوْمَ الْجَمَلِ :

[1] لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهٰذَا الْمَكَانِ غَرِيبًا ، أَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتْلَى تَحْتَ بُطُونِ الْكَوَاكِبِ ، أَدْرَكْتُ وِتْرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ ، وَأَفْلَتَنِي أَعْيَانُ بَنِي جُمَحَ [2] لَقَدْ أَتْلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَى أَمْرٍ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوُقِصُوا دُونَهُ ۔

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ اَلسَّلامُ است در جنگ جَمَل آنگاه که از سر کشته طَلحَه و عَبدُالرَّحمن ابن عَتّاب ابن اُسَید گذشت :

۱ همآینه اَبو مُحَمَّد (کُنیه طَلحَه است) در اینجا دور از دیار غریب افتاده است ، آگاه باشید بخدا سوگند من کراهت داشتم که از طائِفَهٔ قُرَیش در زیر ستارگان کشته افتاده باشند ، خونخواهی از فرزندان عَبدِمَناف (طَلحَه و زُبَیر که از طرف مادر بعَبدمَناف مُنتَهی میشوند یا غیر ایشان بنابر اختلاف شُرّاح) را در یافتم ، و بزرگان قبیلهٔ جُمَح (که در جنگ جَمَل همراه عائشه بودند جز دو نفر « عَبدُالرَّحمنِ ابن عَتّاب و عَبدُاللهِ ابن رَبیعَه » که از ایشان کشته شد) از چنگ من گریختند ۲ بتحقیق برای امری که لیاقت نداشتند گردن کشیدند ، و بآن نرسیده گردنهاشان شکسته گردید (خواستند برای دُنیاپرستی خلافت و امارت بدست آورند بآرزوشان نرسیدند) .

(۲۱۰) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ ، وَأَمَاتَ نَفْسَهُ ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ ، وَ لَطُفَ غَلِيظُهُ ، وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ ۲ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ ، وَتَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ ، وَدَارِ الْإِقَامَةِ ، وَثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ .

از سخنان آنحضرت عَلَیْهِ اَلسَّلامُ است (درباره عارف بحق و مؤمن حقیقی) :

۱ بتحقیق (مؤمن) عقل خویش را (با پرهیزکاری و پیروی خدا و رسول) زنده کرده ، و نفس

خود را (با ریاضت و بندگی و پیروی نکردن از خواهشهای آن) میراند بطوریکه پهنای او (بدنش) باریک شده ، و سختش (دلش) نرم گشته ، و برای او درخشنده پر نور درخشید (درجه بلند توحید و خداشناسی را دریافت) ۲ پس درخشندگی آن برای او راه (هدایت و رستگاری) را نمودار کرد ، و بهمان روشنائی در راه (حق) راه پیمود ، و بابها (ی پارسائی و پرهیزکاری و عبادت) او را (توفیق داده تا اینکه) بدر سلامت و سرای اقامت راندند (هر مرتبه ای از مراتب ریاضت و عبادت او را بمرتبه دیگر رسانده تا بهشت جاوید را دریافت) و پاهایش با آرامش بدن در جای امن و آسوده استوار شد بسبب چیزی (فکر و اندیشه در آثار حق) که دل خود را بکار واداشت ، و براثر آنچه (اطاعت و پیروی) که پروردگارش را راضی و خوشنود گردانید .

(۲۱۱) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(يَحُثُّ فِيهِ أَصْحابَهُ عَلَى الْجِهادِ :)

١ وَاللهُ مُسْتَأْدِيكُمْ شُكْرَهُ ، وَمُوَرِّثُكُمْ أَمْرَهُ ، وَمُمْهِلُكُمْ فِي مِضْمارٍ مَمْدُودٍ لِتَتَنازَعُوا سَبَقَهُ ، فَشُدُّوا عُقَدَ الْمَآزِرِ ، وَاطْوُوا فُضُولَ الْخَواصِرِ ٢ لا تَجْتَمِعُ عَزِيمَةٌ وَوَلِيمَةٌ ٣ ما أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزائِمِ الْيَوْمِ ٤ وَأَمْحَى الظُّلَمَ لِتَذاكِيرِ الْهِمَمِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که در آن اصحاب خود را بجهاد (جنگ در راه خدا) ترغیب میفرماید :

١ خداوند ادای سپاس (از نعمتهای) خود را از شما میخواهد ، و امر و سلطنت خویش را برای شما باقی گذارده است (برای ریاست روی زمین دوستان او شایستگی دارند) و بشما در میدان وسیع مسابقه (دنیا) مهلت داده تا برای بدست آوردن چوگان (ریاست

وسیادت) ازیکدیگر سبقت وپیشی گیرند ، پس بندهای جامه ها را محکم بندید (در میدان جنگ چست وچالاک باشید ، یا آنکه از گناه دوری کنید) وزیادی زیر پهلوها را تا گرده درهم بپیچید (دامن جامه ها که روی پاها میکشد جمع کنید ، یا از خوردن وآشامیدن بسیار خودداری نمائید ، چنانکه میفرماید :) اندیشه کار با میهمانی جمع نمیشود (پس اگر اندیشه کار دارید تن پرستی را رها کن) چه بسیار میشکند وتباه میسازد خواب تصمیمهای روزها را (شخص مسافر با رفیقان تصمیم میگیرد که شب زود راه افتاده فردا پیش از فشار گرما بمنزل رسند ، ولیکن چون شب آید خواب شیرین غلبه کرده آن تصمیم را از بین ببرد) وچه بسیار تاریکیها یاد تصمیمها را از خاطر بزداید (مردم سست رگ در روز همت گمارند که کاری را در شب انجام دهند ، ولی شب که تاریکی جهان را فرو گرفت از اندیشه خود چشم پوشیده بخواب غفلت روند ، ومردان با همت دامن سعی وکوشش بکمر زده خواب وآسایش بر خود حرام نمایند تا بمقصود دست یابند) .

(۲۱۲) وَمِن کَلامٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ

(قالَهُ بَعدَ تِلاوَتِهِ - أَلهٰکُمُ التَّکاثُرُ حَتّیٰ زُرتُمُ المَقابِرَ -)

یالَهُ مَراماً ما أَبعَدَهُ ، وَزَوراً ما أَغفَلَهُ ، وَخَطَراً ما أَفظَعَهُ ، لَقَدِ استَخلَوا مِنهُم أَیَّ مُدَّکِرٍ ، وَتَناوَشُوهُم مِن مَکانٍ بَعیدٍ أَفَبِمَصارِعِ آبائِهِم یَفخَرُونَ ، أَم بِعَدِیدِ الهَلکیٰ یَتَکاثَرُونَ یَرتَجِعُونَ مِنهُم أَجساداً خَوَت ، وَحَرَکاتٍ سَکَنَت وَلَأَن یَکُونُوا عِبَراً أَحَقُّ مِن أَن یَکُونُوا مُفتَخَراً ، وَلَأَن یَهبِطُوا بِهِم جَنابَ ذِلَّةٍ أَحجیٰ مِن أَن یَقُومُوا

بهم مقام عزة !! لقد نظروا إليهم بأبصار العشوة ، وضربوا منهم
في غمرة جهالة ، ولو استنطقوا عنهم عرصات تلك الديار الخاوية
والربوع الخالية لقالت : ذهبوا في الأرض ضلالا ،
وذهبتم في أعقابهم جهالا ، تطأون في هامهم ، وتستنبتون
في أجسادهم ، وترتعون فيما لفظوا ، وتسكنون فيما خربوا ،
وإنما الأيام بينكم وبينهم بواك ونوائح عليكم .
أولئكم سلف غايتكم ، وفراط مناهلكم الذين كانت لهم
مقاوم العز وحلبات الفخر ، ملوكا وسوقا ، سلكوا
في بطون البرزخ سبيلا سلطت الأرض عليهم فيه ،
فأكلت من لحومهم ، وشربت من دمائهم ، فأصبحوا في
فجوات قبورهم جمادا لا ينمون ، وضمارا لا يوجدون ،
لا يفزعهم ورود الأهوال ، ولا يحزنهم تنكر الأحوال ،
ولا يحفلون بالرواجف ، ولا يأذنون للقواصف ، غيبا
لا ينتظرون ، وشهودا لا يحضرون ، وإنما كانوا جميعا
فتشتتوا ، وآلافا فافترقوا ، وما عن طول عهدهم ولا
بعد محلهم عميت أخبارهم ، وصمت ديارهم ، ولكنهم

سُقُوا كَأْساً بَدَّلَتْهُمْ بِالنُّطْقِ خَرَساً، وَبِالسَّمْعِ صَمَماً، وَبِالْحَرَكَاتِ سُكُوناً، فَكَأَنَّهُمْ فِي ارْتِجَالِ الصِّفَةِ صَرْعَى سُبَاتٍ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است (در اندرز و عبرت گرفتن از گذشتگان)

که آنرا بعد از خواندن أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (س ۱۰۲ ی ۲،۱)

یعنی شما را فخر و سرفرازی بر یکدیگر (از یاد خدا و روز رستخیز) مشغول ساخت تا اینکه بزیارت قبرها رفتید، فرموده (در سبب نزول این سوره گفته اند: قبیله عبد مناف ابن قصیّ و قبیله سهم ابن عمرو به بسیاری افراد قبیله خود بر یکدیگر فخر مینمودند، چون ده قبیله جمعیّتشان را شمردند افراد طائفه عبد مناف بیشتر گردید، پس طائفه سهم ابن عمرو گفتند: چون بیشتر جمعیّت ما در جاهلیّت کشته شده اند ما مرده و زنده همه را میشماریم، و پس از شمارش قبیله ایشان بیشتر شد، و گفته اند که آنها بگورستان رفته مرده ها را شمردند):

۱- ای شگفتا چه منظور و مقصود بسیار دوری است (از عقل و خردمندی برای فخر کننده بمردگان) و چه زیارت کنندگان بسیار غافل و بیخبری (از عذاب خدا) و چه کار بزرگ بی اندازه رسوائی، بتحقیق دیار و شهرها را از رفتگان خالی دیدند در حالیکه جای تذکّر و یادآوری بود چه تذکّر و یادآوری!! و آنها را (بمنظور فخر و سرفرازی) از جای دور طلب نمودند (در صورتیکه از مرده زیر خاک پوسیده از هم ریخته در گرو اعمال ناشایسته مانده بایستی عبرت گرفت، از بسیاری غفلت و بیخبری ایشان را مایه افتخار نموده بودند) ۲- آیا بجاهائیکه پدرانشان بخاک افتاده فخر میکنند، یا بشماره تباه شدگان بر یکدیگر نازش مینمایند ؟! (فخر کنندگان برده بد و نفهم مردمانی هستند) از جسدهای افتاده بیجان و حرکتهای از جنبش مانده آنها بازگشت (بدنیا) میطلبند (در صورتیکه عادتاً بدون اراده حقتعالی محال است) ۳- و هر آینه مردگان بهتر سزاوارترند تا آنکه سبب افتخار باشند، و بدیدار آنها تواضع و فروتنی اختیار نمایند خردمندانه تر است از اینکه آنها را وسیله فخر و ارجمندی قرار دهند!! بتحقیق با دیده های تار بایشان نگریستند، و در اعماق آنها در پای جهل

و نادانى فرو رفتند (و از اينجهت بقبرهاى آنان افتخار نمودند) ۴ و اگر (سرگذشت) ايشانرا از شهرهاى فراخ ويران شده و خانه‌هاى خالى مانده بپرسند (بزبان حال) ميگويند: ايشان گمشده و بدون نشان زير زمين رفتند (نابود گشتند) و شما دنبال آنان از روى نادانى و بيخبرى ميرويد، بر فرق ايشان پا مينهيد، و روى جسد آنها قرار ميگيريد، و در دور انداخته آنها ميچريد (بآنچه از متاع دنيا باقى گذارده‌اند دل بسته‌ايد) و در ويرانه‌هاى آنها (خانه‌هائيكه از آنها كوچ كرده‌اند) ساكن ميشويد و همانا روزها بين شما و ايشان بسيار ميگريند و بر شما زارى ميكنند (زيرا روز و شب زنده‌ها را مرده‌ها ميرسانند مانند آنكه خبر مرگ بشما داده از جدائى شما گريان و نالانند) ۵ ايشان پيش رفتگان پايان زندگى شما هستند كه با آبشخورهاتان (مرگ و قبر و عالم برزخ) زودتر از شما رسيده‌اند، براى آنان مقامهاى ارجمند و سربلند و وسائل فخر و سرفرازى بود در حاليكه گروهى پادشاه و برخى رعيت و فرمانبر ايشان بودند، در شكمهاى برزخ (احوال عالمى كه حائل ميان دنيا و آخرت است از وقت مرگ تا موقع برانگيختن و از نظرها پنهان است) راهى را پيمودند كه در آن راه زمين بر آنها مسلط بوده گوشتهاشانرا خورده و از خونهاشان آشاميده است ۶ پس صبح نمودند در شكاف قبرهاشان جماد و بسته شده كه نمو و حركت ندارند، و پنهان و گمشده كه پيدا نميشوند، هولها ايشانرا نميترسانند، و بدحاليها آنهارا اندوهگين نميسازد، و از زلزله‌ها اضطراب و نگرانى ندارند، و ببانگ رعدهاى سخت گوش نميدهند، غائب و پنهان هستند كه كسى منتظر بازگشت ايشان نيست، و در ظاهر حاضرند (در گورند و جاى دور نرفته‌اند) ولى در مجالس حاضر نميشوند، گرد هم بودند پراكنده شدند، و با هم خو گرفته بودند جدا شدند ۷ از درازى مدت و دورى منزلشان نمباشد كه خبرهاشان نميرسد و شهرهاشان خاموش گشته است، بلكه جامى بايشان نوشانده‌اند كه گويائيشانرا بگنگى و شنوائيشانرا بكرى و جنبشانرا بآرامش تبديل نموده است، پس ايشان در موقع وصف حالشان بدون انديشه مانند اشخاص بخاك افتاده خوابيده‌اند.

جيران لا يتأنسون ، وأحباء لا يتزاورون ، بليت بينهم
عرى التعارف ، وانقطعت منهم أسباب الإخاء ، فكلهم وحيد
وهم جميع ، وبجانب الهجر وهم أخلاء ، لا يتعارفون لليل صباحا ،
ولا لنهار مساء ، أي الجديدين ظعنوا فيه كان عليهم سرمدا ،
شاهدوا من أخطار دارهم أفظع مما خافوا ، ورأوا من آياتها
أعظم مما قدروا ، فكلتا الغايتين مدت لهم إلى مباءة ،
فأتت مبالغ الخوف والرجاء ، فلو كانوا ينطقون بها لعيوا بصفة
ما شاهدوا وما عاينوا ، ولئن عميت آثارهم ، وانقطعت أخبارهم
لقد رجعت فيهم أبصار العبر ، وسمعت عنهم آذان العقول ،
وتكلموا من غير جهات النطق ، فقالوا : كلحت الوجوه
النواضر ، وخوت الأجسام النواعم ، ولبسنا أهدام البلى ،
وتكاءدنا ضيق المضجع ، وتوارثنا الوحشة ، وتهكمت علينا
الربوع الصموت ، فانمحت محاسن أجسادنا ، وتنكرت
معارف صورنا ، وطالت في مساكن الوحشة إقامتنا ، ولم
نجد من كرب فرجا ، ولا من ضيق متسعا !! فلو مثلتهم بعقلك ،
أو كشف عنهم محجوب الغطاء لك ، وقد ارتسخت أسماعهم

بِالْهَوامِّ فَاسْتَكَّتْ ، وَاكْتَحَلَتْ أَبْصَارُهُمْ بِالتُّرَابِ فَخَسَفَتْ ، وَتَقَطَّعَتِ الْأَلْسِنَةُ فِي أَفْوَاهِهِمْ بَعْدَ ذَلَاقَتِهَا ، وَهَمَدَتِ الْقُلُوبُ فِي صُدُورِهِمْ بَعْدَ يَقَظَتِهَا ، وَعَاثَ فِي كُلِّ جَارِحَةٍ مِنْهُمْ جَدِيدُ بِلًى سَمَّجَهَا ، وَسَهَّلَ طُرُقَ الْآفَةِ إِلَيْهَا ، مُسْتَسْلِمَاتٍ فَلَا أَيْدٍ تَدْفَعُ ، وَلَا قُلُوبٌ تَجْزَعُ ، لَرَأَيْتَ أَشْجَانَ قُلُوبٍ وَأَقْذَاءَ عُيُونٍ ، لَهُمْ فِي كُلِّ فَظَاعَةٍ صِفَةُ حَالٍ لَا تَنْتَقِلُ ، وَغَمْرَةٌ لَا تَنْجَلِي .

---

۸ اهل گورستان همسایگانی هستند که باهم اُنس نمیگیرند ، و دوستانی که بدیدن یکدیگر نمیروند ، نِسبتهای آشنائی بینشان کهنه و سببهای برادری از آنها بریده شده است ، پس همگی با اینکه یکجا گرد آمده اند تنها و بیکسند ، و با اینکه دوستان بودند از هم دورند ، برای شب بامداد و برای روز شب نمیشناسند ، هریک از شب و روز که در آن کوچ کرده (و راه گورستان پیموده) اند برای ایشان همیشگی است ، (اگر شب بوده آنرا روزی نیاید و اگر روز بود آنرا شبی نباشد) ۹ سختیهای آن سرای را سخت‌تر از آنچه میترسیدند مشاهده کردند ، و آثار آن جهان (پاداش و کیفر) را بزرگتر از آنچه تصوّر مینمودند دیدند ، پس آن دو پایان زندگانی (نیکوکاری و بدکرداری زمان بعد از مرگ) برای ایشان کشیده شده تا جای بازگشت (بهشت یا دوزخ) و در آن مدّت منتهی درجهٔ ترس (برای دوزخیان) و امیدواری (برای بهشتیان) هست (چنانکه در قرآن کریم س ۴۲ ی ۷ میفرماید : وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یعنی و چنانکه بر پیغمبری بزبان قوم او وحی نمودیم قرآن را بلغت عرب بسوی تو فرستادیم تا مردم مکّه و آنانرا که در اطراف

آن هستند از عذاب بترسانی و از روز قیامت که در آمدن آن شکی نیست و همه « جزای اعمال حساب »
گرد آیند بیمناک نمائی ، نیکوکاران ببهشت روند ، و بدکرداران بدوزخ) پس اگر بعد از مرگ بزبان بیایند
(توانائی سخن گفتن داشتند) نمیتوانستند آنچه را بچشم دیده و دریافته اند بیان کنند ۱۰ و اگر چه
نشانه های ایشان ناپدید شده و خبرهاشان قطع گردیده (کسی آنها را ندیده و سخنانشان را نمیشنود) ولی
چشمهای عبرت پذیر آنها را مینگرد و گوشهای خردها از آنها میشنود که از غیر راههای گویائی
(بزبان حال و عبرت) میگویند : آن چهره های شگفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد ،
و آن بدنهای نرم و نازک بی جان افتاده ، و جامه های کهنه و پاره پاره در بر داریم (کفنهای
پوسیده اندامهامان متلاشی گردیده) و تنگی خوابگاه (گور) ما را سخت برنج افکنده ، و وحشت و ترس
را ارث بردیم (آنچه را که پیش رفتگان ما از سختی قبر کشیده بودند بر ما نیز وارد آمد) و منزلهای خاموش
بروی ما ویران گردید (قبرهامان پاشیده شد) اندام نیکوی ما نابود و روهای خوش آب و رنگ
ما زشت و ماندن ما در منزلهای ترسناک دراز گشت ، و از اندوه رهائی و از تنگی فراخی
نیافتیم !! ۱۱ پس اگر بعقل و اندیشه ات حال ایشان را تصور نمائی ، یا پوشیده شدگی پرده از
جلو تو برداشته شود « در حالیکه گوشهاشان از جانوران زیر زمین نقصان یافته و کر گشته
و چشمهاشان بخاک سرمه کشیده شده و فرو رفته و زبانها بعد از تندی و تیزی در دهانها پاره
پاره و دلها بعد از بیداری در سینه هاشان مرده و از حرکت افتاده و در هر عضو ایشان
پوسیدگی تازه ای که آنرا زشت میسازد فساد و تباهی کرده ، و راههای آسیب رسیدن بآن
آسان گردیده در حالیکه اندامشان در برابر آسیب تسلیم و دستهائی نیست که آنها را دفع نماید و
دلهائی که ناله و فریاد کند » اندوه دلها و خاشاک چشمها را خواهی دید که برای آنها در هر یک از این
رسوائی و گرفتاریها حالتی است که بحالت دیگر تبدیل نمیشود ، و سختی است که برطرف نمیگردد .

---

۱۲ وَكَمْ أَكَلَتِ الْأَرْضُ مِنْ عَزِيزِ جَسَدٍ ، وَأَنِيقِ لَوْنٍ ، كَانَ فِي
الدُّنْيَا غَذِيَّ تَرَفٍ ، وَرَبِيبَ شَرَفٍ ، يَتَعَلَّلُ بِالسُّرُورِ فِي سَاعَةِ

حُزْنِهِ ، وَيَفْزَعُ إِلَى السَّلْوَةِ إِنْ مُصِيبَةٌ نَزَلَتْ بِهِ ، ضَنًّا بِغَضَارَةِ
عَيْشِهِ ، وَشَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَلَعِبِهِ ؟! [13] فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى
الدُّنْيَا وَتَضْحَكُ الدُّنْيَا إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَفُولٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ
بِهِ حَسَكَهُ ، وَنَقَضَتِ الْأَيَّامُ قُوَاهُ ، وَنَظَرَتْ إِلَيْهِ الْحُتُوفُ مِنْ كَثَبٍ فَخَالَطَهُ
بَثٌّ لَا يَعْرِفُهُ ، وَنَجِيُّ هَمٍّ مَا كَانَ يَجِدُهُ ، وَتَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتَرَاتُ
عِلَلٍ آنَسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ ، [14] فَفَزِعَ إِلَى مَا كَانَ عَوَّدَهُ الْأَطِبَّاءُ مِنْ تَسْكِينِ
الْحَارِّ بِالْقَارِّ ، وَتَحْرِيكِ الْبَارِدِ بِالْحَارِّ ، فَلَمْ يُطْفِئْ بِبَارِدٍ إِلَّا ثَوَّرَ
حَرَارَةً ، وَلَا حَرَّكَ بِحَارٍّ إِلَّا هَيَّجَ بُرُودَةً ، وَلَا اعْتَدَلَ بِمُمَازِجٍ
لِتِلْكَ الطَّبَائِعِ إِلَّا أَمَدَّ مِنْهَا كُلَّ ذَاتِ دَاءٍ ، [15] حَتَّى فَتَرَ مُعَلِّلُهُ ،
وَذَهَلَ مُمَرِّضُهُ ، وَتَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ ، وَخَرِسُوا عَنْ
جَوَابِ السَّائِلِينَ عَنْهُ ، وَتَنَازَعُوا دُونَهُ شَجِيَّ خَبَرٍ يَكْتُمُونَهُ :
فَقَائِلٌ هُوَ لِمَا بِهِ ، وَمُمَنٍّ لَهُمْ إِيَابَ عَافِيَتِهِ ، وَمُصَبِّرٌ لَهُمْ عَلَى فَقْدِهِ ،
يُذَكِّرُهُمْ أُسَى الْمَاضِينَ مِنْ قَبْلِهِ ، [16] فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ عَلَى جَنَاحٍ
مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا وَتَرْكِ الْأَحِبَّةِ ، إِذْ عَرَضَ لَهُ عَارِضٌ مِنْ غُصَصِهِ
فَتَحَيَّرَتْ نَوَافِذُ فِطْنَتِهِ ، وَيَبِسَتْ رُطُوبَةُ لِسَانِهِ ، فَكَمْ مِنْ مُهِمٍّ
مِنْ جَوَابِهِ عَرَفَهُ فَعَيَّ عَنْ رَدِّهِ ، وَدُعَاءٍ مُؤْلِمٍ بِقَلْبِهِ سَمِعَهُ فَتَصَامَّ

عَنْهُ : مِنْ کَبِیرٍ کَانَ یُعَظِّمُهُ ، أَوْ صَغِیرٍ کَانَ یَرْحَمُهُ[۱۲] وَإِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِیَ أَفْظَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ ، أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْیَا .

---

[۱۲] و چه بسیار زمین بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت آوری را خورده است که در دنیا متنعم بنعمت و پرورده خوشگذرانی و بزرگواری بوده ، هنگام اندوه بشادی میگرائیده ، و بجهت بخل و رزیدن به نیکوئی زندگانیش و حرص بکارهای بیهوده و بازیچه چون مصیبت و اندوهی باو وارد میگشت متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف مینمود[۱۳] پس در حالیکه او بدنیا و دنیا باو میخندید (توجه هر یک بدیگری بود) در سایه خوشی زندگانی بسیار غفلت آمیز ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و توانائیش را در هم شکست (بانواع بلاها و دردها گرفتارش ساخت) و از نزدیک ابزار مرگ بسویش نگاه میکرد ، پس او باندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود ، و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آنرا نیافته بود ، و در اثر بیماریها ضعف و سستی بسیار در او بوجود آمد در این حال هم ببهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت (احتمال دریافت مرگ را نمیداد)[۱۴] و بهراسان روآورد بآنچه اطباء او را بآن عادت داده بودند از قبیل علاج گرمی بسردی و برطرف شدن سردی بگرمی ، پس داروی سرد بیماری گرمی را خاموش نساخته ، بلکه بآن میافزود[۱۵] و داروی گرم بیماری سردی را بهبودی نداده مگر آنرا بهیجان آورده سخت مینمود ، و بداروی مناسب که با طبائع و اخلاط در آمیخت مزاج معتدل نگشت مگر آنکه آن طبائع هر دردی را کمک کرده میافزود ، تا اینکه (بسختی و طول مرض و درد) طبیب او سست شده از کار افتاد (ندانست برای بهبودیش چه داروئی بکار برد) و پرستارش فراموش کرد (دل از او برگرفت) و زن و فرزند و غمخوارش از بیان درد او خسته شدند ، و در پاسخ پرسش کنندگان حال او گنگ گردیدند (سخنی که نتیجه دهد نگفتند) و نزد او از خبر اندوه آوری که پنهان مینمودند با یکدیگر گفتگو کردند ، یکی میگفت : حال او همین است که هست ، و دیگری بخوب شدن او

امیدوار شان میکرد ، و دیگری بر مرگ او دلداریشان میداد ، در حالیکه پیروی از گذشتگان پیش از آن بیمار را بیاد شان میآورد (میگفت : پیشینیان از این دنیا رفتند ما نیز ناچاریم از ایشان پیروی نموده برویم) پس در اثنای اینکه او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است ناگاه اندوهی لزاند و رهایش باو هجوم آورد ، پس زیرکیها و اندیشه های او سرگردان مانده از کار بیفتد ، و رطوبت زبانش خشک شود ، و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته از بیان آن عاجز و ناتوان است ، و چه بسیار آواز سخنی که دردناک میکند دل او را میشنود ، و (بجهت توانائی نداشتن پاسخ آن) خود را کر مینمایاند ، و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام مینموده (مانند پدر) یا از خردسالی که باو مهربان بوده (مانند فرزند) و بتحقیق مرگ را سختیهائی است که دشوارتر است از آنکه همهٔ آنها بیان شود ، یا عقلهای مردم دنیا آنرا درک کرده بپذیرد.

(۲۱۳) وَمِنْ كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(قَالَهُ عِنْدَ تِلاوَتِهِ - رِجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ -:)

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ ، وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ ، وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ - عَزَّتْ آلاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ ، وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ ، وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدِلَّةِ فِي الْفَلَوَاتِ ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ ، وَبَشَّرُوهُ

بِالنَّجَاةِ ، وَمَنْ أَخَذَ يَمِيناً وَشِمَالاً ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ ، وَحَذَّرُوهُ
مِنَ الْهَلَكَةِ ، وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ ، وَأَدِلَّةَ
تِلْكَ الشُّبُهَاتِ [٤] وَإِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلاً أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلاً ،
فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ ، يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ ، وَ
يَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ ، وَيَأْمُرُونَ
بِالْقِسْطِ ، وَيَأْتَمِرُونَ بِهِ ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ
عَنْهُ [٥] فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا
مَا وَرَاءَ ذَلِكَ ، فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ
فِيهِ ، وَحَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا ، فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ
لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ ، وَيَسْمَعُونَ مَا لَا
يَسْمَعُونَ [٦] فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَةِ وَمَجَالِسِهِمُ
الْمَشْهُودَةِ ، وَقَدْ نَشَرُوا دَوَاوِينَ أَعْمَالِهِمْ ، وَفَرَغُوا لِمُحَاسَبَةِ
أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَةٍ وَكَبِيرَةٍ أُمِرُوا بِهَا فَقَصَّرُوا عَنْهَا ، أَوْ
نُهُوا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا ، وَحَمَّلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ ،
فَضَعُفُوا عَنِ الِاسْتِقْلَالِ بِهَا ، فَنَشَجُوا نَشِيجاً ، وَتَجَاوَبُوا نَحِيباً ،
يَعِجُّونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَاعْتِرَافٍ ، لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى ،

وَمَصَابِيحُ دُجًى، قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلاَئِكَةُ، وَتَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَفُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَأُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامٍ اطَّلَعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ، وَحَمِدَ مَقَامَهُمْ. يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ، رَهَائِنُ فَاقَةٍ إِلَى فَضْلِهِ، وَأُسَارَى ذِلَّةٍ لِعَظَمَتِهِ، جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ، وَطُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ، لِكُلِّ بَابِ رَغْبَةٍ إِلَى اللهِ مِنْهُمْ يَدٌ قَارِعَةٌ، يَسْأَلُونَ مَنْ لاَ تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ، وَلاَ يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ. فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ، فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ.

از سخنان آنحضرت علیه السلام است (در فضیلت یاد خدا و اوصاف آنانکه بیاد خدا مشغولند) که آنرا هنگام قرائت آیهٔ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ فرموده (س ۲۴ ی ۳۷) یعنی مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش ایشانرا از یاد خدا باز نمیدارد:

۱ خداوند سبحان ذکر و یاد خود را صیقل و روشنائی دلها قرار داد که بسبب آن (اوامر و نواهی او را) بعد از کری میشنوند، و بعد از تاریکی (نادانی) می بینند، و بعد از دشمنی و ستیزگی فرمانبر میگردند (رضا و خوشنودی او را بدست میآورند) ۲ وهمواره برای خدا — که نعمتها و بخششهایش ارجمند است — در پاره‌ای از زمان بعد از پارهٔ دیگر و در روزگارهائیکه آثار شرایع در آنها گم گشته بندگانی است که در اندیشه هاشان با آنان راز میگوید، و در حقیقت عقلهاشان با آنها سخن میفرماید (همیشه بیاد خدا بوده از راه عقل و بینائی با او در گفتگو هستند) و چراغ (هدایت

ورستگاری) رابروشنائی بیداری وهشیاری در دیده ها وگوشها ودلها افروختند (یادخدا
چون چراغ دیده ها وگوشها ودلهاشان راروشن گردانید ، لذا غیراو چیزی ندیده ، غیراوامر ونواهیش
سخنی نشنیده ، بغیرآنچه او خواسته دل نمی بندد) ۳ روزهای خدارا (بمردم) یادآوری مینمایند
(سرگذشت پیشینیان راکه براثر معصیت ونافرمانی تباه شده اند برای ایشان بیان میکنند تا عبرت گیرند)
و (آنان را) از عظمت وبزرگواری او میترسانند (میگویند ازخدا بترسید ومرتکب گناه نشوید که او
حاضر وبیناست وبرهلاک شما قادر وتواناست) آنان مانند راهنمایان در بیابانها هستند که هرکه از وسط
راه برود (بعدل ودرستی رفتار کند) راه او را میستایند ، وبرهائی (ازگمراهی) مژده اش
میدهند ، وهرکه بطرف راست وچپ برود (درهر امر افراط وتفریط پیش گیرد) راه را برای
او مذمت کرده از تباه شدن برحذرش میدارند ، وآنها با این اوصاف چراغهای آن تاریکیها
(ی نادانی) وراهنمایان آن شبهه ها (ی گمراهی) هستند ۴ وبتحقیق برای یادخدا نمودن
اهلی است که آنرا عوض دنیا فراگرفته اند ، وایشانرا بازرگانی ونه خرید وفروش از آن مشغول نمیسازد
روزهای زندگانی را بایاد خدا بسر میبرند ، وبسخنان منع کننده از آنچه خدا حرام ونهی فرموده در
گوشهای بیخبران بانگ میزنند ، وبعدل ودرستی امر کرده خود آنرا انجام میدهند ، واز ناپسند
(گفتار وکردار زشت) نهی نموده خود آنرا بجا نمیآورند ، و ۵ (چنان بآخرت ایمان ویقین دارند که)
گویا دنیا را بپایان رسانده وبآخرت وارد شده ودر آنجا میباشند ، وآنچه در پی دنیاست
(امور آخرت که دیگران از آنها آگاه نیستند) بچشم دیده اند ، ومانند آنکه بر احوال پنهان اهل برزخ
درمدت اقامت آنجا آگاهند ، وقیامت وعده هایش را برایشان ثابت نموده است (شک
وتردید ندارند) پس پرده از آن اوضاع را از جلو مردم دنیا برداشته اند (آنچه را بنور ایمان ویقین
دیده اند فاش کرده اند) بطوری که گویا ایشان می بینند آنرا که مردم نمی بینند ، ومیشنوند آنرا
که دیگران نمیشنوند ۶ واگر آنانرا در برابر عقل خود در مراتب پسندیده ومجلسهای شایسته
آنها تصور کنی (حالات عبادت وبندگیشان را بنظر آوری) درحالیکه دفترهای محاسبه اعمالشان را
بازکرده وبرای رسیدگی بحساب نفسهاشان آماده اند بر هر امر کوچک وبزرگی که مأمور بآن بوده و

کوتاهی کرده اند یا نهی از آن شده و تقصیر نموده اند ، و گناهان سنگین خویش را بر پشتشان بار کرده از برداشتن آن ضعیف و ناتوان گردیده اند ، و گریه باده گلو نگاهداشته اند ، و (هنگام محاسبه) با گریه و زاری با خویشتن جواب و سؤال نموده اند ، و جانب پروردگارشان از پشیمانیها و اقرار بتقصیر ناله و فریاد برآورند (و طلب عفو و بخشش نمایند ، خلاصه اگر ایشانرا با این حالات در نظر آوری) نشانه های هدایت و رستگاری و چراغهای تاریکی را خواهی دید که فرشتگان دورشان گرد آمده آرامش و آسودگی (از عذاب) برآنها نازل گشته و درهای (برکات) آسمان بروی آنان باز شده وجاهای ارجمند برایشان آماده گردیده در جائیکه خداوند بآنها مطلع و آگاه است ، واز کوشش آنان (در وارسی حساب خود با خدا) راضی و خوشنود است ، و روش آنهارا (در پشیمانی از گناهان) پسندیده است ۷ در حالیکه بمناجات با خدا نسیم عفو و بخشش (از گناهان) را استشمام میکنند ، ایشان گروگان نیازمندی بفضل و کرم خدا و اسیران تواضع و فروتنی بعظمت و بزرگواری او هستند ، بسیاری اندوه دلها و بسیاری گریه چشمهاشان را مجروح ساخته است ، برای هر دری که راه رغبت و توجه بسوی خدا است ایشانرا دست کوبنده ای است (هر دری که باو راه دارد کوبیده در آن داخل میشوند) سؤال و درخواست از کسی مینمایند که فراخیها پیش او تنگ نمیگردد (هرچند عطاء و بخشش نماید از دریای جود و کرمش کاسته نمیشود) و خواستاران از او نومید نمیشوند ۸ پس تو خود بحساب خویش برس ، زیرا بحساب دیگران محاسبی غیر از تو میرسد (از وارسی حساب دیگران سودی برای تو نیست ، باید همیشه بیاد خود باشی و بحساب خویش بدقت رسیدگی کنی) .

(۲۱۴) (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(قَالَهُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ - يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ)

۱ أَدْحَضُ مَسْؤُولٍ حُجَّةً ، وَأَقْطَعُ مُغْتَرٍّ مَعْذِرَةً ، لَقَدْ أَبْرَحَ

جهالته بنفسه .

٢- يا أيها الإنسان ما جرّأك على ذنبك ، وما غرّك بربك ، وما آنسك بهلكة نفسك ؟ ٣- أما من دائك بلول ، أم ليس من نومتك يقظة ؟ أما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك ؟ ٤- فلربما ترى الضاحي من حرّ الشمس فتظلّه ، أو ترى المبتلى بألم يمضّ جسده فتبكي رحمة له ، فما صبّرك على دائك ، وجلّدك بمصابك ، وعزّاك عن البكاء على نفسك وهي أعزّ الأنفس عليك ؟ ٥- وكيف لا يوقظك خوف بيات نقمة ، وقد تورّطت بمعاصيه مدارج سطواته ، فتداو من داء الفترة في قلبك بعزيمة ، ومن كرى الغفلة في ناظرك بيقظة ، وكن لله مطيعا ، وبذكره آنسا ، وتمثّل في حال تولّيك عنه إقباله عليك يدعوك إلى عفوه ، ويتغمّدك بفضله ، وأنت متولّ عنه إلى غيره ٦- فتعالى من قويّ ما أكرمه ، وتواضعت من ضعيف ما أجرأك على معصيته ، وأنت في كنف ستره مقيم ، وفي سعة فضله متقلّب ، فلم يمنعك فضله ، ولم يهتك عنك ستره ، بل لم تخل من لطفه مطرف عين في نعمة يحدثها لك ،

أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَعْتَهُ ؟ وَايْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ هٰذِهِ الصِّفَةَ كَانَتْ فِي مُتَّفِقَيْنِ فِي الْقُوَّةِ ، مُتَوَازِيَيْنِ فِي الْقُدْرَةِ ، لَكُنْتَ أَوَّلَ حَاكِمٍ عَلَى نَفْسِكَ بِذَمِيمِ الْأَخْلَاقِ ، وَمَسَاوِئِ الْأَعْمَالِ ÷ وَحَقًّا أَقُولُ مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ ، وَلٰكِنْ بِهَا اغْتَرَرْتَ ، وَلَقَدْ كَاشَفَتْكَ الْعِظَاتِ ، وَآذَنَتْكَ عَلَى سَوَاءٍ ، وَلَهِيَ بِمَا تَعِدُكَ مِنْ نُزُولِ الْبَلَاءِ بِجِسْمِكَ ، وَالنَّقْصِ فِي قُوَّتِكَ ، أَصْدَقُ وَأَوْفَى مِنْ أَنْ تَكْذِبَكَ أَوْ تَغُرَّكَ ، وَلَرُبَّ نَاصِحٍ لَهَا عِنْدَكَ مُتَّهَمٌ ، وَصَادِقٍ مِنْ خَبَرِهَا مُكَذَّبٌ ÷ وَلَئِنْ تَعَرَّفْتَهَا فِي الدِّيَارِ الْخَاوِيَةِ ، وَالرُّبُوعِ الْخَالِيَةِ لَتَجِدَنَّهَا مِنْ حُسْنِ تَذْكِيرِكَ ، وَبَلَاغِ مَوْعِظَتِكَ ، بِمَحَلَّةِ الشَّفِيقِ عَلَيْكَ ، وَالشَّحِيحِ بِكَ ÷ وَلَنِعْمَ دَارُ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا ، وَمَحَلُّ مَنْ لَمْ يُوَطِّنْهَا مَحَلًّا ، وَإِنَّ السُّعَدَاءَ بِالدُّنْيَا غَدًا هُمُ الْهَارِبُونَ مِنْهَا الْيَوْمَ ۔

إِذَا رَجَفَتِ الرَّاجِفَةُ ، وَحَقَّتْ بِجَلَائِلِهَا الْقِيَامَةُ ، وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ ، وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبَدَتُهُ ، وَبِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ ، فَلَمْ يُجْزَ فِي عَدْلِهِ وَقِسْطِهِ يَوْمَئِذٍ خَرْقُ بَصَرٍ فِي

ٱلْهَوَآءِ ، وَلَا مَسُّ قَدَمٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِحَقِّهِ [1] فَكَمْ حُجَّةٍ يَوْمَ ذَاكَ دَاحِضَةٌ ، وَعَلَائِقُ عُذْرٍ مُنْقَطِعَةٌ ، فَتَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ ، وَتَثْبُتُ بِهِ حُجَّتُكَ ، وَخُذْ مَا يَبْقَى لَكَ مِمَّا لَا تَبْقَى لَهُ ، وَتَيَسَّرْ لِسَفَرِكَ ، وَشِمْ بَرْقَ ٱلنَّجَاةِ ، وَٱرْحَلْ مَطَايَا ٱلتَّشْمِيرِ .

ازسخنان آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (در اندرز بردم) که آنرا هنگام خواندن يَا أَيُّهَا ٱلْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ فرمود (س ۸۲ ی ۶) یعنی ای انسان چه چیز ترا فریب داد بپروردگار کریم خود (که بدستورش رفتار نکرده نافرمانی نمودی) :

[1] دلیل و برهان گناهکار مخاطب بآیۀ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ نادرست‌ترین برهانهاست (زیرا اگر بگوید غَرَّنِي كَرَمُكَ یعنی کرم تو مرا مغرور ساخت ، درست نیست چون مقتضی کرم کوشش نمودن در اطاعت و سپاسگزاری است نه معصیت و کفران ، و اینکه نفرموده : مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْمُنْتَقِمِ یعنی چه ترا مغرور نمود بپروردگاریکه اِنتقام میکشد ، برای دانستن اینستکه پروردگار کریم را نبایستی نافرمانی نمود ، و اگر بگوید : غَرَّنِي ٱلشَّيْطَانُ یعنی شیطان مرا مغرور گردانید ، باو پاسخ داده میشود : آیا ما در قرآن کریم نگفتیم از شیطان پیروی ننمائید که او دشمن آشکار شماست ، و اگر بگوید : غَرَّنِي جَهْلِي یعنی نادانی مرا مغرور کرد ، در جواب گفته میشود : مگر پیغمبران را نفرستادیم تا احکام ما را بشما یاد دهند ، خلاصه راه عذر بسته است) و فریب خورده‌ای است که عذرهاو ناپذیرفته‌ترین عذرهاست تحقیق برای نادان ماندن خود اصرار نموده است (باینجهت لذّت و خوشی دنیای فانی را بر سعادت همیشگی و بهشت جاوید اختیار کرده است) .

[2] ای انسان ، چه چیز ترا بر گناه کردنت دلیر گردانیده ، و چه چیز ترا بپروردگارت بغرور آورده ، و چه چیز ترا بتباه کردن خویش مأنوس ساخته ؟ [3] آیا درد ترا بهبودی یا خواب ترا بیداری نیست ؟ آیا بجان خود رحم نمیکنی بآنچه بغیر خویش رحم میکنی ؟ [4] بسا شخص را در آفتاب دیده

براو سایه میافکنی ، یا کسیرا بدردی گرفتار می بینی که درد تن او را میسوزاند و از راه مهربانی براو
گریه میکنی ، پس چه چیز ترا بدرد (گناهان) خود شکیبا ساخته و بر مصیبتهایت توانا نموده ،
واز گریستن بر جان خویش باز داشته و تسلیت داده ، در حالیکه جانت نزد تو عزیز ترین
وارجمند ترین جانهاست ؟ ۵ و چگونه ترس شبیخون خشم خدا ترا بیدار نمیکند و حال آنکه بنافرمانیها
از او در راههای قهر او افتاده ای ، پس دوا کن رنج سستی دل خود را بتصمیم و کوشش
(در طاعت) و خواب غفلت دیده ات را به بیداری ، و خدا را فرمانبر و بذکر او مأنوس
باش ، و در حال رو گردانیدنت از او رو آوردن او را بخود تصور کن (و از راه اندیشه بنگر)
که ترا بعفو و بخشش خود خوانده بفضل و کرمش میپوشاند و تو از او رو گردانیده بدیگری توجه
کرده ای ۶ پس خداوند بلند و برتر و تواناست (و با این حال) چه بسیار کریم است ، و
تو پست و ناتوانی و چه بسیار بر نافرمانی او دلیری ، و حال آنکه تو در پناه پوشش
(عفو و بخشش) او اقامت گزیده ای ، و در فراخی فضل و احسانش میگردی ، و فضلش را
از تو باز نداشته ، و پردهٔ (بخشش) خود را از (جلو گناهان) تو ندریده ، بلکه در نعمت
و بخششی که برای تو پدید آورده یا گناه ترا که پوشانده یا بلائی که از تو دور گردانده یکچشم برهم زدن
از لطف او دور نبوده ای (با اینکه در نافرمانی او میکوشی) پس گمان تو باو چیست اگر (دستور)
او را پیروی کنی ۷ و سوگند بخدا اگر این صفت (رو آوردن خدا بتو و دوری نمودن تو از او) در
دو شخص بود که در توانگری مساوی و در توانائی برابر بودند (و یکی از آنها تو بودی که از دیگری که بتو
رو آورده بود دوری میجستی) از خوهای ناپسند و بدی کردارهایت بر زیان و بدی خود اول
کسی بودی که حکم میدادی (پس چگونه نه ای در برابر خداوند سبحان که حکم تو بر بدی خود سزاوارتر است) ۸
و بحق و درستی میگویم (که در واقع) دنیا ترا فریب نداده ، بلکه تو بآن فریفته شده ای ، دنیا
برای تو پندها هویدا ساخته و ترا بعدل و برابری آگاه کرده ، و بوعده هائیکه تو میدهد از قبیل
رسیدن درد بتن و کم شدن توانائیت راستگوتر و وفادارتر است از آنکه با تو دروغ
گفته یا ترا بفریبد ، و بسا پند دهنده است که تو او را متهم مینمائی (از عبرتهای آن پند نمیگیری) چون

برخلاف خواهش نفس تو است بآن پیمبت نیدهی) و بسا خبر راست آنرا که دروغ شماری ۹ و اگر بخواهی دُنیا را در شهرهای ویران و خانه های خالی بشناسی آنرا از راه اینکه ترا نیکو یاد آورنده و پند دهنده ای است میابی مانند یار مهربان بر خود که بخل دارد و از اینکه ترا تباهی رساند (پس از اینرو نباید بگوئی دُنیا مرا بفریفت ، زیرا اگر دُنیا ترا میفریفت عیبهایش را از تو پنهان میساخت ، و این فرمایش با کلام خداوند متعال « در قرآن کریم س ۴۵ ی ۳۵ وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا یعنی زندگانی دُنیا شما را فریب داد » منافات ندارد ، زیرا معنی فریب دُنیا در واقع فریفته شدن بآن است ، لذا میفرماید :) ۱۰ و خوب سرائی است برای کسیکه بآن دل نبسته ، و خوب جائی است برای کسیکه آنرا وطن (و محل اقامت همیشگی خویش) قرار نداده است ، و نیکبختان اهل دُنیا فردا (قیامت) کسانی هستند که امروز از دُنیا میگریزند (و شیفته کالای آن نمیشوند) .

۱۱ چون زمین سخت بلرزد و با هولها و سختیهای آن قیامت محقق گردد ، و بهر دینی اهل آن و بهر معبودی پرستندگان آن و بهر پیشوائی پیروان آن ملحق شوند (در یکجا گرد آیند تا گفتار و کردار شان را وارسی نمایند) آنهنگام انداختن نظری در هوا و آهسته قدم برداشتن در زمین در برابر عدل و داد خدا جزا داده نشود مگر براستی و درستی (در آنروز هر اثر بد و نیکی هر چند کوچک باشد هویدا گشته از آن بازپرسی میشود) ۱۲ پس چه بسیار حجت و دلیل که آنروز باطل و نادرست گردد ، و عذرهائیکه شخص بآن متوسل شده پذیرفته نشود ، پس از کردار خود بجا آنچه را که بآن عذر ترا بپذیرند و حجت تو برقرار شود (طبق دستور خدا و رسول رفتار کن تا از سختیهای رستخیز رهائی یابی) و از آنچه تو برای آن باقی نمیمانی (دُنیا) بگیر آنرا که برای تو باقی میماند (اطاعت خدا و خدمت بخلق) و برای سفر خود آماده باش ، و ببرق نجات و رهائی (از سختیها) نظر افکن (که از کجا زده و بکجا میرود) و پالان بر پشت شتران چست و چالاکی ببند (برای سفر آخرت توشه و مرکب تهیه نما تا در راه نمانده بسختی برنخوری) .

(٢١٥) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

١ وَاللهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً، وَأُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِباً لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبِلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟!

٢ وَاللهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعاً، وَرَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ، وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّداً، وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِي، ٣ فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا، ٤ فَقُلْتُ لَهُ: ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ، أَتَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ، أَتَئِنُّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَئِنُّ مِنْ لَظَى؟! ٥ وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا،

كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ أَمْ زَكَاةٌ
أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذٰلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَقَالَ: لَا ذَا
وَلَا ذَاكَ، وَلٰكِنَّهَا هَدِيَّةٌ، فَقُلْتُ: هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ، أَعَنْ
دِينِ اللّٰهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ؟ وَ
اللّٰهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ
اللّٰهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ
عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا، مَا لِعَلِيٍّ وَ
لِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى، نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ،
وَقُبْحِ الزَّلَلِ، وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (در وصف خود که از ظلم و ستم و تعدّی بر کنار است):

۱ سوگند بخدا اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان (گیاهی است دارای خار سرتیز) بگذرانم و (دست و پا و گردن) مرا در غلها بسته بکشند، محبوبتر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالیکه بر بعضی از بندگان ستم کرده چیزی از مال دنیا غصب کرده باشم، و چگونه بکسی ستم نمایم برای نفسی که با شتاب بکهنگی و پوسیدگی باز میگردد (زود از جوانی و توانائی به پیری و ناتوانی مبدّل میگردد) و بودن در زیر خاک بطول میانجامد؟!

۲ سوگند بخدا (برادرم) عقیل را در بسیاری فقر و پریشانی دیدم که یک من گندم (از بیت المال) شما را از من درخواست نمود، و کودکانش را از پریشانی دیدم با موهای غبارآلوده و رنگهای

تیره مانند آنکه رخسارشان با نیل سیاه شده بود ، و عَقیل برای درخواست خود تأکید کرده سخن را تکرار مینمود ، و من گفتارش را گوش میدادم ، و گمان میکرد دین خود را باو فروخته از روش خویش دست برداشته دنبال او میروم (هرچه بگوید انجام میدهم) ۳ پس آهن پاره‌ای برای او سرخ کرده نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد ، واز درد آن ناله و شیون کرد مانند ناله بیمار ، و نزدیک بود از اثر آن بسوزد ۴ باو گفتم : ای عَقیل مادران در سوگ تو بگریند ، آیا از آهن پاره‌ای که آدمی آنرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکنی ، و مرا بسوی آتشی که خداوند قهّار آنرا برای خشم افروخته میکشانی ؟ آیا تو از این رنج (اندک) بنالی و من از آتش دوزخ ننالم ؟ ۵ و شگفت‌تر از سرگذشت عَقیل آنست که شخصی (اَشعث ابن قَیس که مردی مُنافِق و دورو و دشمن امام عَلَیهِ‌السَّلامُ بود و آنحضرت هم او را دشمن میداشت) در شب نزد ما آمد با ارمغانی در ظرف سربسته و حلوائی که آنرا دشمن داشته بآن بدبین بودم بطوریکه گویا با آب دهن یا قیء مار خمیر شده بود ، باو گفتم : آیا این هَدِیَّه است یا زکاة یا صَدَقه که زکاة و صَدَقه بر ما اَهل بیت حَرام است ، گفت : صَدَقه و زکاة نیست ، بلکه هَدِیَّه است ، پس (چون از آوردن این هَدِیَّه منظورش باطِل و در واقع رِشوَه بود) گفتم : مادرت در سوگ تو بگرید ، آیا از راه دین خدا آمده‌ای مرا بفریبی ، آیا درک نکرده نمیفهمی (که از این راه میخواهی مرا بفریبی) یا دیوانه‌ای یا بیهوده سخن میگوئی ؟ ۶ سوگند بخدا اگر هفت اِقلیم را با هرچه در زیر آسمانهای آنها است بمن دهند برای اینکه خدا را در باره مورچه‌ای که پوست جوی از آن برُبایم نافرمانی نمایم نمیکنم ، و بتحقیق دُنیای شما نزد من پست‌تر و خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد که آنرا بجود ۷ چه کار است علی را با نِعمَتی که از دست میرود ، و خوشی که برجا نمیماند ، بخدا پناه میبریم از خواب عَقل (و بیخبر ماندن او از درک مَفاسِد و تباهکاریهای دُنیا) واز زشتی لغزش (و گمراهی) و (در جَمیع حالات) تنها از او یاری میجوئیم .

(۲۱۶) وَمِنْ دُعَاءٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

۱ اَللّٰهُمَّ صُنْ وَجْهِي بِٱلْيَسَارِ ، وَلَا تَبْذُلْ جَاهِي بِٱلْإِقْتَارِ ، فَأَسْتَرْزِقَ طَالِبِي رِزْقِكَ ، وَأَسْتَعْطِفَ شِرَارَ خَلْقِكَ ، وَأُبْتَلَى بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي ، وَأُفْتَتَنَ بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي ۲ وَ أَنْتَ مِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَلِيُّ ٱلْإِعْطَاءِ وَٱلْمَنْعِ (إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) .

از دعاهای آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است (برای درخواست بی نیازی و گرفتار نشدن بفقر) :

۱ بارخدایا آبروی مرا بتوانگری نگاهدار ، وشَخْصِيَّت مرا به تنگدستی از بین مبر که از روزی خواران تو روزی خواهم ، واز آفریده های بدکردار تو مهربانی جویم ، وبستایش کسیکه بمن ببخشاید وادار گردم ، وبدگوئی کسیکه بمن چیزی ندهد گرفتار گردم (این دو صِفَت نکوهیده واز گناهان بزرگ بشمار میرود ، زیرا ستودن بخشنده روآوردن بغیر خدا و شریک قَرار دادن برای او است ، وچه بسیار بخشنده هائی که از بدهای روزگارند ، وَ آما بدگوئی از آنکه چیزی نداده جائز نیست ، زیرا ممکن است از نیکان بوده وبرای نبخشیدنش عُذری داشته باشد) ۲ و تو پس از همهٔ این گفتار صاحب اختیاری که ببخشائی یا نبخشائی ، زیرا اختیار و توانائی بر هر چیز بدست تو است .

(۲۱۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ :

۱ دَارٌ بِٱلْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ ، وَبِٱلْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ ، لَا تَدُومُ

أحوالها، ولا تسلم نزالها، أحوال مختلفة، وتارات متصرفة، العيش فيها مذموم، والأمان منها معدوم [2]
وإنما أهلها فيها أغراض مستهدفة، ترميهم بسهامها، وتفنيهم بحمامها.

[3] واعلموا، عباد الله، أنكم وما أنتم فيه من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم، ممن كان أطول منكم أعمارا، وأعمر ديارا، وأبعد آثارا [4] أصبحت أصواتهم هامدة، ورياحهم راكدة، وأجسادهم بالية، وديارهم خالية، وآثارهم عافية [5] فاستبدلوا بالقصور المشيدة، والنمارق الممهدة، الصخور والأحجار المسندة، والقبور اللاطئة الملحدة، التي قد بني بالخراب فناؤها، وشيد بالتراب بناؤها، فمحلها مقترب، وساكنها مغترب [6] بين أهل محلة موحشين، وأهل فراغ متشاغلين، لا يستأنسون بالأوطان، ولا يتواصلون تواصل الجيران، على ما بينهم من قرب الجوار ودنو الدار، وكيف يكون بينهم تزاور وقد طحنهم بكلكله البلى، وأكلتهم الجنادل و

اَلثَّرى ؟ وَكاَنَ قَدْ صِرْتُمْ اِلى ما صارُوا اِلَيْهِ ، وَارْتَهَنَكُمْ ذٰلِكَ الْمَضْجَعُ ، وَضَمَّكُمْ ذٰلِكَ الْمُسْتَوْدَعُ ، فَكَيْفَ بِكُمْ لَوْ تَناهَتْ بِكُمُ الْاُمُورُ ، وَبُعْثِرَتِ الْقُبُورُ ؟ (هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما اَسْلَفَتْ ، وَرُدُّوا اِلَى اللّٰهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ ، وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ) .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در مذمّت دنیا و بیان حال مردگان) :

۱ دنیا سرائی است (منزل) آنا غم و اندوه فرا گرفته ، و بمکر و فریب شهرت یافته (بیوفائی آن به بینایان پوشیده نیست) همواره بر یک حال باقی نماند (زندگی آن بمرگ و توانگری بدرویشی و خوشی بگرفتاری و تندرستی به بیماری و توانائی بناتوانی و ارجمندی بخواری مبدّل میگردد) و آمده های در آن (از دردها و رنجهای آن از قبیل سوختن و غرق شدن و زیر آوار رفتن و گرفتار انواع بیماریها گشتن) سالم نمانند ، حالات آن گوناگون و نوبتهایش در تغییر است (گاهی نعمت داده گاه زحمت رساند) خوشی در آن (پیروی از خواهشهای نفس) نکوهیده شده است ، و آسودگی در آن یافت نمیشود ۲ و اهلش در آن هدفهای تیر بلاهستند که دنیا تیرهای خود را بجانب ایشان میافکند (هر یک را بدردی مبتلی میسازد) و بمرگ نابودشان مینماید .

۳ بندگان خدا ، بدانید شما و آنچه در آن هستید از (کالاها و ساختمانها و آرایشها) این دنیا در راه آنان میباشید که پیش از شما گذشته اند ، عمرهاشان از شما درازتر و شهرهاشان آبادتر و اثرهاشان دورتر بود ۴ صداهاشان خاموش شده (سخن نمیگویند) و بادهاشان خوابیده (کبر و نخوتشان از بین رفته) و اندامشان پوسیده ، و شهرهاشان خالی مانده ، و آثارشان ناپدید گشته ۵ قصرهای افراشته و ساختمانهای استوار و

بالشهای گسترده را بسنگهای محکم و قبرهای چسبیده بلحد تبدیل نمودند، آن قبرهائیکه جلو خوان آنها ویران شده، و ساختمان آنها با خاک استوار گشته، آن قبرها بهم نزدیک است، ولی ساکن آنها غریب و تنها است (بازدیکی قبر هر یک بقبر دیگری همدیگر را ملاقات نمیکنند) بآئین اهل محله ای ساکن هستند که ترسان و هراسانند (چون باهم الفت ندارند) و در بین گروهی بظاهر راحتند که گرفتار میباشند (شغلی ندارند ولی در حقیقت بزحمات بیشمار مبتلی هستند) بوطنها (ارامگاه همیشگی شان) انس نمیگیرند، و باهم آمیزش ندارند چون آمیزش همسایگان با اینکه نزدیک و همسایه هستند، و چگونه بینشان دید و بازدید باشد و حال آنکه پوسیدگی باسینه خود آنها را خورد کرده و سنگ و خاک آنانرا خورده (نابود نموده) است؟! و تصور کنید که شما رفته اید جائیکه ایشان رفته اند و آن خوابگاه (قبر) شما را گرو گرفته، و آن امانتگاه شما را در آغوش دارد، پس (ای فریفتگان بدنیا) چگونه خواهد بود حال شما اگر کارهای شما (قبر و عالم برزخ) بپایان رسد، و مردگان را از قبرها (برای رسیدگی بحساب) بیرون آورند؟ (در قرآن کریم س۱۰ ی۳۰ است: هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ، وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ يعنی) در آنهنگام هر نفسی بآنچه که پیش فرستاده (عملی که انجام داده) است آزمایش میشود (سود و زیان آنرا می بیند) و بسوی خدا که مالک بحق و براستی ایشان است بازگردیده میشوند، و بکار آنها نیاید آنچه را که افترا می بستند (بتها را شریک خدا دانسته بشفاعت آنان چشم داشتند).

(۲۱۸) وَمِنْ دُعَاءٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ آنَسُ الْآنِسِينَ لِأَوْلِيَائِكَ، وَأَحْضَرُهُمْ بِالْكِفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ، وَتَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي

ضَمَائِرِهِمْ ، وَتَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ ، فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ ، وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ ۲ إِنْ أَوْحَشَتْهُمُ الْغُرْبَةُ آنَسَهُمْ ذِكْرُكَ ، وَإِنْ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الاسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْماً بِأَنَّ أَزِمَّةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ ، وَمَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِكَ .

۳ اللَّهُمَّ إِنْ فَهِهْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي ، أَوْ عَمِهْتُ عَنْ طِلْبَتِي ، فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي ، وَخُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَرَاشِدِي ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِنُكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ ، وَلَا بِبِدْعٍ مِنْ كِفَايَاتِكَ .

۴ اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ ، وَلَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَدْلِكَ .

از دعاهای آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در ستایش پروردگار و درخواست عفو و بخشش) :

۱ بارخدایا تو با دوستانت از همهٔ دوستان بیشتر دوستی ، و برای اصلاح کار آنان که بتو توکّل مینمایند از آنها حاضرتری (چون بر چیز توانائی ، بحسب اراده هر کار را انجام میدهی) نهانهاشان را دیده براندیشه هاشان آگاهی ، و اندازهٔ بینائی در عقولشان را میدانی ، پس رازهاشان نزد تو آشکار ، و دلهاشان بسوی تو نگران است ۲ اگر تنهائی آنان را بوحشت اندازد ذکر تو آنها را مأنوس میسازد ، و اگر اندوه ها بایشان چیره گردد بپناه جستن از تو توسّل میجویند ، چون میدانند سررشته کارها بدست (قدرت و توانائی) تو و منشأ آنها قضاء و قدر تو است .

۳ بارخدایا اگر ندانم چه بخواهم و از درخواست خود سرگردان بمانم مرا بآنچه صلاح من

در آنست راهنمائی فرما، و دلم را بآنچه خیر و نیکوئی من در آن است متوجّه گردان که اگر مرا راهنمائی از هدایت و راهنمائیهای تو ناسزاوار و از حاجت روا ساختنهای تو غریب و شگفت نیست (زیرا تو راهنما و روا سازندۀ حاجتها هستی).

۴ بار خدایا با من از روی عفو و بخشش خود رفتار کن نه بعدل و دادگریت (زیرا معامله با عدل موجب مؤاخذه و گرفتاری است).

(۲۱۹) وَ مِن كَلامٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

۱ لِلّٰهِ بِلادُ فُلانٍ، فَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ، وَ داوَى الْعَمَدَ، وَ أَقامَ السُّنَّةَ، وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ۲ ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ، أَصابَ خَيْرَها، وَ سَبَقَ شَرَّها، أَدَّى إِلَى اللّٰهِ طاعَتَهُ وَ اتَّقاهُ بِحَقِّهِ ۳ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ، لا يَهْتَدِي فِيها الضّالُّ، وَ لا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (در بارۀ عمر که از راه توریه فرموده یعنی در ظاهر مینماید که او را ستوده، ولی باطناً توبیخ و سرزنش نموده، و از اینرو این سخن با آنچه در خطبۀ سوم فرموده منافات ندارد):

۱ خدا شهرهای فلان (عمر ابن خطاب) را برکت دهد و نگاهدارد که (باعتقاد گروهی) کجی را راست نمود (گمراهان را براه آورد) و بیماری را معالجه کرد (مردم شهرهائی را بدین اسلام گرواند) و سنّت را برپا داشت (احکام پیغمبر را اجرا نمود) و تباهکاری را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‌ای رو نداد) ۲ پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت (مانند عثمان خود را پلید بها نیالود)

نیکوئی خلافت را دریافت و از شتران پیش گرفت (تا بود آخر خلافت منظم بوده اختلالی در آن راه نیافت) طاعت خدا را بجا آورده از نافرمانی او پرهیز کرده حق سالاد او نمود (ولیکن) از دنیا رفت در حالیکه مردم را در راههای گوناگون انداخت (بطوریکه) گمراه در آنها راه نمییابد ، و راه یافته بر یقین و باور نمیماند .

(۲۲۰) و من کلام له علیه السلام

(فی وصف بیعته بالخلافة ، و قد تقدم مثله بالفاظ مختلفة :)

۱ و بسطتم یدی فکففتها ، و مددتموها فقبضتها ، ثم ۲ تداککتم علی تداک الابل الهیم علی حیاضها یوم ورودها ، حتی انقطعت النعل ، و سقط الرداء ، و وطیء الضعیف ، و بلغ من سرور الناس ببیعتهم ایای ان ابتهج بها الصغیر ، و هدج الیها الکبیر ، و تحامل نحوها العلیل ، و حسرت الیها الکعاب .

از سخنان آنحضرت علیه السلام است در چگونگی بیعت مردم با آن بزرگوار ، و پیش از این (در سخن پنجاه و سوم و صد و سی و هفتم) مانند آن با الفاظ دیگر گذشت :

(برای بیعت با من) ۱ دستم را گشودید و من بهم نهادم ، و آنرا کشیدید و من باز داشتم پس از آن بر من ازدحام نمودید چون ازدحام شتران تشنه هنگامیکه با بشخور هاشان وارد میشوند ۲ تا اینکه بند کفش (از پاها) گسیخت ، و عباء (از دوش) افتاد ، و ناتوان زیر پا ماند ، و شادی

مردم بر اثر بیعتشان با من بجائی رسید که بچه‌ها خوشنود گشتند، و پیر ناتوان و بیمار گرفتار سختی و رنج و دختر نارپستان بی نقاب برای دیدار آن آمدند (پس نباید با چنین بیعتی که از روی کمال میل و رغبت انجام گرفته بطوریکه از بسیاری شادی همه از خود بیخود شدند مخالفت نموده پیروی بیعت کنندگان نکرده یا آنرا نقض نمایند).

(٢٢١) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

١ فَإِنَّ تَقْوَى اللهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَعِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ، بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَيَنْجُو الْهَارِبُ، وَتُنَالُ الرَّغَائِبُ ٢ فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ، وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِئَةٌ، وَالْأَقْلامُ جَارِيَةٌ ٣ وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمُراً نَاكِساً، أَوْ مَرَضاً حَابِساً، أَوْ مَوْتاً خَالِساً، فَإِنَّ الْمَوْتَ هَادِمُ لَذَّاتِكُمْ، وَمُكَدِّرُ شَهَوَاتِكُمْ، وَمُبَاعِدُ طِيَّاتِكُمْ، زَائِرٌ غَيْرُ مَحْبُوبٍ، وَقِرْنٌ غَيْرُ مَغْلُوبٍ، وَوَاتِرٌ غَيْرُ مَطْلُوبٍ ٤ قَدْ أَعْلَقَتْكُمْ حَبَائِلُهُ، وَتَكَنَّفَتْكُمْ غَوَائِلُهُ، وَأَقْصَدَتْكُمْ مَعَابِلُهُ، وَعَظُمَتْ فِيكُمْ سَطْوَتُهُ، وَتَتَابَعَتْ عَلَيْكُمْ عَدْوَتُهُ، وَقَلَّتْ عَنْكُمْ نَبْوَتُهُ، فَيُوشِكُ أَنْ تَغْشَاكُمْ دَوَاجِي ظُلَلِهِ، وَاحْتِدَامُ عِلَلِهِ، وَحَنَادِسُ غَمَرَاتِهِ، وَغَوَاشِي سَكَرَاتِهِ،

وَأَلَمِ إِزْهاقِهِ، وَدُجُوِّ إِطْباقِهِ، وَجُشُوبَةِ مَذاقِهِ [۵] فَكَأَنْ قَدْ أَتاكُمْ بَغْتَةً فَأَسْكَتَ نَجِيَّكُمْ، وَفَرَّقَ نَدِيَّكُمْ، وَعَفّى آثارَكُمْ، وَعَطَّلَ دِيارَكُمْ، وَبَعَثَ وُرّاثَكُمْ يَقْتَسِمُونَ تُراثَكُمْ، بَيْنَ حَمِيمٍ خاصٍّ لَمْ يَنْفَعْ، وَقَرِيبٍ مَحْزُونٍ لَمْ يَمْنَعْ، وَآخَرَ شامِتٍ لَمْ يَجْزَعْ [۶] فَعَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْاِجْتِهادِ، وَالتَّأَهُّبِ وَالْاِسْتِعْدادِ، وَالتَّزَوُّدِ فِي مَنْزِلِ الزّادِ، وَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا كَما غَرَّتْ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ الْماضِيَةِ، وَالْقُرُونِ الْخالِيَةِ، الَّذِينَ احْتَلَبُوا دِرَّتَها، وَأَصابُوا غِرَّتَها، وَأَفْنَوْا عِدَّتَها، وَأَخْلَقُوا جِدَّتَها [۷] أَصْبَحَتْ مَساكِنُهُمْ أَجْداثاً، وَأَمْوالُهُمْ مِيراثاً، لا يَعْرِفُونَ مَنْ أَتاهُمْ، وَلا يَحْفِلُونَ مَنْ بَكاهُمْ، وَلا يُجِيبُونَ مَنْ دَعاهُمْ [۸] فَاحْذَرُوا الدُّنْيا، فَإِنَّها غَدّارَةٌ غَرّارَةٌ خَدُوعٌ، مُعْطِيَةٌ مَنُوعٌ، مُلْبِسَةٌ نَزُوعٌ، لا يَدُومُ رَخاؤُها، وَلا يَنْقَضِي عَناؤُها، وَلا يَرْكُدُ بَلاؤُها.

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است (در پرهیزکاری و مرگ و فریفته نشدن بدُنیا):

[۱] پرهیزکاری و ترس از خدا کلید هدایت و رستگاری (دُنیا و آخرت) و اندوخته برای

روز قیامت و سبب آزادی از هر بندگی (شهوتها و خواهشهای نفس) و رهائی از هر تباهی است،
با تقوی حاجت درخواست کننده روا میگردد، و گریزان (از عذاب و سختی) رهائی مییابد،
و عطایا و بخششهای بسیار (از جانب حق تعالی) دریافت میشود ۲ پس کار کنید (برای
سفر آخرت توشه بردارید) در این حالیکه عمل بالا میرود (قبول میگردد) و توبه و بازگشت (از
گناه) سود میبخشد، و دعا شنیده میشود (درخواست میپذیرند) و زمان آرامش است
(اضطراب و نگرانی مرگ در بین نیست) و قلمها (ی نویسندگان اعمال نیک و بد) بکار است
(نه مانند بعد از مردن از نوشتن باز مانند) ۳ و بعبادات و طاعات بشتابید در برابر عمری که
(از جوانی به پیری و از توانائی بناتوانی) تغییر میپذیرد، یا بیماری و دردی که (از کار) باز
دارد، یا مرگی که (زندگانی را) برباید، زیرا مرگ لذت و خوشیهای شما را نابود
ساخته خواهشهاتان را از بین میبرد، و اندیشه هاتان را دور میسازد، ملاقات کننده
ایست که او را دوست نمیدارند، و مبارزی است که (هر چند دلیر و توانا باشی) شکست نمیخورد
و کینه جوئی است که بازخواست نمیشود ۴ دامهای آن شما را گرفته، و اندوهها و تباهیهایش
شما را احاطه نموده، و پیکانها (ی تیرها) یش شما را آماج قرار داده، و غلبه و توانائی آن در
بین شما با اهمیت است، و ستمش بر شما پی در پی میرسد، و کم ممکن است ضرب شمشیرش
از شما خطا برود، پس نزدیک است تاریکی سایه هایش و زبانه کشیدن دردهایش و تیرگی
بیهوشیهای سختیهایش و درد جان گرفتنش و تاری پوشاندنش و بد مزگی چشیدنش شما را دریابد
و (چون مرگ خواهی نخواهی هر کس او را خواهد یافت) ۵ مانند آنست که ناگهان نزد شما آمده و رازگویان
شما را خاموش ساخته، و دسته رفیقان را متفرق نموده، و آثار و نشانه ها را نابود،
و شهرها را خرابی صاحب کرده، و وارثان را برانگیخته که ارث ایشان را قسمت کنند بین خویشاوند
خاصی که (در آن هنگام بتو) سود نداشته، و خویشاوند اندوهگینی که جلو (مرگ را از تو) نگرفته، و
بین فرحسند شونده ای که (از مرگ تو) اندوهناک نگشته ۶ پس بر شما باد سعی و کوشش
(بطاعت و بندگی) و آماده بودن و توشه برداشتن (برای سفر آخرت) در جای توشه گرفتن،

وزندگی دُنیا شما را فریب ندهد چنانکه پیشینیان شما را که گذشتند و رفتند فریب داد ۶، آنان که شیر آنرا دوشیدند (بهره بسیار بردند) و فریب آنرا خوردند (لذّت و خوشی آنرا از حساب داری روز رستخیز غافل نبود) و شمارهٔ آنرا از بین بردند (روزهایش را به بیخبری بسر رساندند) و تازهٔ آنرا کهنه کردند (جوانی را به پیری رساندند) ۷ خانه هاشان گورها و دارائیشان میراث دیگران گردید ۶. هر که بر سر گورشان آید نمیشناسند، و بکسیکه برایشان بگرید اهمیت نمیدهند، و بکسیکه آنها را بخواند پاسخ نمیدهند ۸ پس از دُنیا بپرهیزید که بسیار مکر کننده و فریب دهنده و بازی دهنده است، بخشنده ای است پس گیرنده، و پوشاننده ای است کَننده (اگر چند روزی بکسی رو آورده کالائی باو ارزانی دارد بزودی باو پشت کرده از او پس میگیرد) آسایش آن همیشگی نیست و رنج آن بسر نمیرسد ۶ و بلاء و درد آن آرام نمیگیرد (پس خردمند چنین دُنیائی دل نبسته نامُمکن است رضا و خوشنودی خدا و رسول را بدست نیاورد).

مِنْها
في صِفَةِ الزُّهّادِ:

٩ كانُوا قَوْماً مِنْ أَهْلِ الدُّنْيا وَلَيْسُوا مِنْ أَهْلِها، فَكانُوا فِيها كَمَنْ لَيْسَ مِنْها: عَمِلُوا فِيها بِما يُبْصِرُونَ، وَبادَرُوا فِيها ما يَحْذَرُونَ، تَقَلَّبُ أَبْدانُهُمْ بَيْنَ ظَهْرانَيْ أَهْلِ الْآخِرَةِ، يَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيا يُعَظِّمُونَ مَوْتَ أَجْسادِهِمْ، وَهُمْ أَشَدُّ إِعْظاماً لِمَوْتِ قُلُوبِ أَحْيائِهِمْ.

قسمتی از این خطبه است در وصف پارسایان :

۱ پارسایان گروهی هستند (در ظاهر) از اهل دنیا که (در باطن) اهل آن نیستند، پس در دنیا میباشند مانند کسیکه اهل آن نیست (چون دل بر آن نبسته آنرا سرای عاریت پنداشته اند) عمل آنها در آن با چیزی است که (بعد از مرگ) می بینند، و بدفع عذاب که از آن میترسند میشتابند (اگر چه با اهل دنیا همنشینند ولی در حقیقت) بدنهاشان بین اهل آخرت در گردش است (سر و کارشان با آنها است) اهل دنیا را می بینند که بمرگ جسدشان اهمیت میدهند، و ایشان بمرگ دلهای زنده خود بیشتر اهمیت میدهند (می بینند مردم دل باقی را رها کرده بتن فانی چسبیده اند ولی اندیشه آنان اینستکه چاره مرگ دل چه بوده و چه باید بکنند).

(۲۲۲) وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

خَطَبَهَا بِذِي قَارٍ، وَ هُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى الْبَصْرَةِ
ذَكَرَهَا الْوَاقِدِيُّ فِي كِتَابِ الْجَمَلِ :

۱ فَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، وَ بَلَّغَ رِسَالاتِ رَبِّهِ ۲ فَلَمَّ اللّٰهُ بِهِ الصَّدْعَ، وَ رَتَقَ بِهِ الْفَتْقَ، وَ أَلَّفَ بِهِ الشَّمْلَ بَيْنَ ذَوِي الْأَرْحَامِ، بَعْدَ الْعَدَاوَةِ الْوَاغِرَةِ فِي الصُّدُورِ، وَ الضَّغَائِنِ الْقَادِحَةِ فِي الْقُلُوبِ.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است (در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله) که آنرا در ذی قار (موضعی نزدیک بصره) هنگام رفتن ببصره فرموده، و واقدی آنرا در کتاب

جمل نقل کرده است :

۱ پیغمبر اکرم آنچه را که مأمور شده بود بیان فرموده ، پیغامهای (احکام) پروردگارش را (بمردم) رسانید ۲ پس خداوند بوسیلهٔ او از هم گسیخته را منتظم گردانیده ، پراکنده را گرد آورد ، و بین خویشاوندان پس از دشمنی افروخته در سینه ها و کینه های آتش زننده دلها آمیزش و یگانگی برقرار فرمود .

(۲۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَلَّمَ بِهِ عَبْدَ اللهِ ابْنَ زَمْعَةَ ، وَهُوَ مِنْ شِيعَتِهِ ، وَذٰلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ فِي خِلَافَتِهِ يَطْلُبُ مِنْهُ مَالاً ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ إِنَّ هٰذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ ، وَإِنَّمَا هُوَ فَيْءٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ ، فَإِنْ شَرِكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ ، وَإِلَّا فَجَنَاةُ أَيْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَفْوَاهِهِمْ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بعبدالله ابن زمعه یکی از اصحابش که در زمان خلافت آنحضرت نزد آن بزرگوار آمده مال (از بیت المال) از او درخواست نمود ، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود :

۱ این مال نه از آنِ من است نه از آنِ تو ، بلکه غنیمت مسلمانان (که بر اثر غلبه و تسلط بر کفار در کارزار بدست آورده اند) و اندوختهٔ شمشیرهای ایشان است ، پس اگر با آنها در کارزار شریک بوده ای ترا هم مانند آنان نصیب و بهره میباشد و اگر نه (ترا بهره ای نیست ، زیرا)

چیدهٔ دستهای آنها برای دهنهای دیگران نمیباشد .

(۲۲۴) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱ أَلَا إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ ، وَلَا يُمْهِلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ ۲ وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ .

۳ وَاعْلَمُوا - رَحِمَكُمُ اللهُ - أَنَّكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ ۴ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ ، وَشَائِبُهُمْ آثِمٌ ، وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ ، وَقَارِؤُهُمْ مُمَاذِقٌ ، لَا يُعَظِّمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ ، وَلَا يَعُولُ غَنِيُّهُمْ فَقِيرَهُمْ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در اینکه زبان بخودی خود گویا نیست ، بلکه ابزار گویائی است و وصف مردم زمان خود و آیندگان . روزی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بخواهرزادهٔ خویش جَعْدَة ابْنِ هُبَيْرَةِ مَخْزُومی فرمود برای مردم خُطبه بخواند ، جَعْدَة چون بِمِنبَر رفت نتوانست سخن بگوید ، پس حضرت برخاسته بمِنبَر رفت و خُطبهٔ مفصّلهای بیان فرمود که جمله‌ای از آن اینست) :

۱ آگاه باشید زبان پاره‌ای از اِنسان است که گفتار با آن همراهی نکند هرگاه شَخص ناتوان باشد

(گویا نگردد ، یعنی چون کسی را توانائی سخن گفتن نباشد گفتار بر زبان او نیاید ، مانند سائر اعضاء چنانکه شخص تا توانائی راه رفتن نداشته باشد پا بخودی خود راه نمیرود) و گفتار زبان را مهلت ندهد هرگاه شخص توانا باشد ۲ و ما (خاندان رسالت) امیران سخن هستیم (سخن بفرمان ما است) و ریشه های آن در ما فرو رفته و شاخه هایش بر ما گسترده شده (هر مطلبی را میتوانیم در موقع مقتضی با منتهی درجه فصاحت و بلاغت و جامعیت بیان کنیم) .

۳ و خدا شما را بیامرزد ، بدانید شما در زمانی زندگی میکنید که در آن گویای بحق اندک و زبان از راستگوئی کند و حق جو خوار است ۴ مردم بر نافرمانی (خدا و رسول) آماده شده اند ، و بر مماشات و سازگاری باهم (برای پیروی از خواهشهای نفس) یار شده همراه گشته اند ، جوانشان بدخو ، و پیرشان گناهکار ، و داناشان دورو ، و سخنرانشان چاپلوس است ، کوچکشان بزرگشان احترام نمینهد ، و توانگرشان از بینواشان دستگیری نمینماید .

(۲۲۵) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

{ رَوَى ذِعْلَبٌ الْيَمَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ يَزِيدَ عَنْ مَالِكِ ابْنِ دِحْيَةَ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ اخْتِلَافُ النَّاسِ فَقَالَ : }

۱ إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ ، وَذٰلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلْقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَعَذْبِهَا ، وَحَزْنِ تُرْبَةٍ وَسَهْلِهَا ، فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَقَارَبُونَ ، وَعَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ ۲ فَتَامُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ ، وَمَادُّ الْقَامَةِ قَصِيرُ الْهِمَّةِ ،

وَزَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ ، وَقَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ ، وَ مَعْرُوفُ الضَّرِيبَةِ مُنْكَرُ الْجَلِيبَةِ ، وَتَائِهُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللُّبِّ ، وَطَلِيقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلام است، ذِعْلِب یمانی از احمد ابن قُتَیبَه از عبدالله ابن یَزید از مالِک ابن دِحْیه رِوایت کرده که او گفت : ما نزد امیرالمُؤمنین عَلَیْهِ السَّلام بودیم که سخن از اختِلاف مردم (نیکی و بدی اندام و اخلاق و رفتارشان) پیش آمد ، آن بزرگوار فرمود :

۱ مَبدأ طینتها و سرشتهاشان بین آنها جدائی انداخته (سبب اختِلاف آنان گوناگون بودن عناصر بوده که از آنها بوجود آمده و آفریده شده اند) واین برای آنستکه ایشان قطعه و تکه ای بوده از زمین شور و شیرین و خاک درشت و نرم (خلاصه گوناگون بودنشان براثر نطفه های ترکیب شده است از غذاهائیکه در جاهای مختلف روئیده) پس ایشان باندازهٔ نزدیک بودن زمینشان (جای روئیدن غذائی که نطفهٔ آنها از آن ترکیب شده) باهم نزدیک (و نحو) هستند ، و بقدر اختِلاف و جدائی آن زمین (در او صاف) باهم فرق دارند ۲ پس (بنابراین گاهی میشود که) نیکو منظر کم عقل ، وبلند قد کوتاه همت و نیکو کردار زشت رو و کوتاه قامت دور اندیش و نیکو طبیعت خصلت بد بر خود بسته ، و حیران و سرگشته دل پراکنده و پریشان عقل و خوش زبان تیز دل (دانا و بینا) است .

(۲۲۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(قَالَهُ وَهُوَ يَلِي غُسْلَ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَتَجْهِيزَهُ) :

۱ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللهِ لَقَدِ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ

بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ ، خَصَصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسَلِّياً عَمَّنْ سِوَاكَ ، وَعَمَمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً ۲ وَلَوْلَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّؤُونِ ، وَلَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلاً ، وَالْكَمَدُ مُحَالِفاً ، وَقَلَّا لَكَ وَلَكِنَّهُ مَا لَا يُمْلَكُ رَدُّهُ ، وَلَا يُسْتَطَاعُ دَفْعُهُ ۳ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ، اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ ، وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ .

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که آنرا هنگام غسل دادن و کفن کردن رسولخدا صلّی الله علیه و آله فرمود :

۱ پدر و مادرم بفدای تو باد ای رسولخدا همانا بمرگ تو بریده شد چیزیکه با مرگ دیگران (پیغمبران) بریده نگردید از نبوّت و احکام الهی و اخبار آسمانی (زیرا بعد از هر پیغمبری پیغمبر پس از او وحی نازل میشد ، ولی چون تو خاتم پیغمبرانی بعد از وفات تو بکسی وحی نازل نمیشود ، و در مصیبت خود) خصوصیّت داشته و یگانه هستی بطوریکه از دیگر مصیبتها تسلیت دهنده میباشی (چون مصیبت تو از هر مصیبتی بزرگتر است) و (بواسطه رحلت خود از دنیا) عمومیّت داری بطوریکه مردم در (ماتم) تو یکسانند (هیچکس در این مصیبت بی اندوه نیست) ۲ و اگر امر بشکیبائی و نهی از ناله و فریاد و فغان نفرموده بودی هر آینه (در فراق تو) سر چشمه های اشک چشم را (با گریه بسیار) خشک میکردیم ، و درد و غم پیوسته و حزن و اندوه همیشه باقی بود ، و خشک شدن اشک چشم و دائمی بودن حزن و اندوه در مصیبت تو کم است ولی مرگ چیزی است که برطرف نمودن آن ممکن نبوده دفع آن غیر مقدور است ۳ پدر و مادرم بفدای تو باد ، ما را نزد پروردگارت بیاد آورده در خاطر خویش نگاهدار (ما را فراموش نکرده

آمرزش گناہان ما از حق تعالیٰ بخواہ) .

(٢٢٧) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ ٢ اَلدَّالُّ عَلَىٰ قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَىٰ وُجُودِهِ ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَىٰ أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ ٣ اَلَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ ٤ مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَىٰ أَزَلِيَّتِهِ ، وَبِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَىٰ قُدْرَتِهِ ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَىٰ دَوَامِهِ ٥ وَاحِدٌ لَا بِعَدَدٍ ، وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ ، وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ ، تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضَرَةٍ ٦ لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ ، بَلْ تَجَلَّىٰ لَهَا بِهَا ، وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا ، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا ٧ لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النِّهَايَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا ، وَلَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْغَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا ، بَلْ كَبُرَ شَأْنًا ، وَعَظُمَ سُلْطَانًا .

٨ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّفِيُّ وَأَمِينُهُ

الرَّضِيُّ ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ ، وَظُهُورِ الْفَلَجِ ، وَإِيضَاحِ الْمَنْهَجِ ، فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعاً بِهَا ، وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالّاً عَلَيْهَا ، وَأَقَامَ أَعْلَامَ الِاهْتِدَاءِ ، وَمَنَارَ الضِّيَاءِ ، وَجَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً ، وَعُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً .

از خطبه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است (درباره بعضی از صفات خداوند متعال و مدح حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) :

۱ سپاس خداوندی را سزا است که حواس و مشاعر (کنه ذات و حقیقت) او را در نیابد ، و مکانها او را فرا نمیگیرد ، و دیده ها او را نمی بیند ، و پرده ها او را نمیپوشاند (زیرا درک شدن و فرا گرفته شدن و دیده شدن و پوشیده شدن از لوازم جسم است) ۲ و بوسیله حدوث و پدیدار شدن آفریدگانش بر قدم و همیشگی و وجود و هستی خود راهنما است (زیرا مخلوق حادث بقدیمی که او را آفریده باشد نیازمند و نمیشود او حادث بوده یا قادر و توانا نباشد چون در اینصورت خالقیت را نشاید) و مانند بودن مخلوق بیکدیگر دلیل است بر اینکه مانندی برای او نیست (زیرا مانند داشتن مستلزم امکان است که هر واجب الوجود ندارد ، و بیان این مطلب در شرح خطبه صد و پنجاه و دوم گذشت) ۳ خداوندی که وفا کننده است وعده خود را ، و برتر است از اینکه بر بندگانش ستم روا دارد ، و درباره آفریدگانش بعدل رفتار مینماید ، و حکم خود را بر ایشان از روی راستی و درستی اجرا فرموده است (آنان را بر وفق حکمت و مصلحت آفریده و احکام تکوینیه و تکلیفیه را از روی عدل و درستی بر آنها تعیین نموده) ۴ و بحدوث و پیدا شدن اشیاء بر قدم خود و بناتوانی که نشان آنها قرار داده بر توانائی خویش و بنابود شدن که از روی ناچاری آنها گرفتار آن هستند بر همیشگی خود (از عقول) استشهاد نموده و گواهی خواسته (تا حکم کنند که هر حادثی را آفریننده است و هر ناتوان نابود شدنی ناقص است و خداوند از حدوث و نقص مبرّی است) ۵ یکی است نه از روی عدد و شمار

(واحد عددی نیست که متصف بصفت قلّت و کثرت و بتجزّی کثیر باشد ، بلکه واحد حقیقی است که کثرت نداشته و دو می برای او فرض نمیشود) و همیشه بوده و هست نه بحساب مدّت و زمان (زیرا او آفریننده زمان است) و قائم و برقرار است نه بوسیله ستونها و پشتیبانها (و چیزی که نگاهش دارد ، زیرا همه اشیاء شکسته بادست) و فهمها او را در می یابد نه از راه درک کردن (بحواس ، زیرا او منزه است از آنکه در اندیشه گنجد) و دیده شده ها (یا دیده ها) بوجود و هستی او گواهی میدهند نه از روی حاضر شدن باهم (زیرا محدود نیست که در جائی حاضر و در جای دیگر نباشد یا چشم سر او را ببیند)[۶] اندیشه ها باو احاطه ننموده (بکنه ذات و حقیقتش پی نبرده اند) بلکه بوسیله اندیشه ها باندیشه ها آشکار گشته (عقل از راه اندیشه باو راه برده و کنه ذاتش را در نیافته ، زیرا جسم نیست تا اندیشه باو احاطه نماید) و بسبب اندیشه ها امتناع نموده از (احاطه) اندیشه ها (باو ، زیرا اندیشه ممکن بواجب الوجود راه ندارد که باو احاطه نماید) و اندیشه ها را از اندیشه ها بمحاکمه آورده (اندیشه را در اینباب حکم ساخت تا حکم کند که بخالق میتواند احاطه نماید ، و او را در اندیشه در آورد ، چنانکه ممکنات را در میآورد ؟ اندیشه بزبان گوید خداوند منزه است از اینکه در اندیشه آید)[۷] بزرگی او طوری نیست که نهایات باو برسد و او را بزرگ جلوه دهند در حالیکه دارای جسم باشد ، و عظمت او قسمی نیست که غایات باو خاتمه یابد و او را عظیم نشان دهند در حالیکه دارای جسد باشد (خلاصه بزرگی خداوند متعال مانند بزرگی اجسام نیست که نهایات و اطراف داشته و بسیار بزرگ و دراز و فراخ باشد) بلکه شأن و سلطنت و پادشاهی او بزرگ است .

۸ و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و درست کردار پسندیده او است ، خداوند بر او و بر آل او درود فرستد (بجهت هدایت و راهنمائی مردم)[۹] او را با برهانهای واجب لازم (که مردم باید آنها را قبول داشته باشند چون در مقام حجّت کافی است) و با پیروزمندی هویدا و راه روشن آشکار فرستاد ، پس آنحضرت هم پیغام خداوند را رسانید در حالیکه با آن حق و باطل را از هم جدا کرد ، و مردم را براه راست برد در حالیکه بآن راه نماینده بود ، و علمهای دلالت کننده براه راست و نشانهای روشن را برپا نمود (تا کسی باطل را با حق و گمراهی را با رستگاری

اِشتباه نکند) و ریسمانهای اسلام را محکم و دستگیره های ایمان و یقین را استوار گرداند (تا هر که بآن ریسمانها و دستگیره ها چنگ زند از گمراهی و بدبختی رهائی یابد و دیگری بر او مسلّط نشود).

منها [1]

في صفة عجيب خلق أصناف من الحيوان:

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرَ مَدْخُولَةٌ! أَلاَ يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَتْقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ؟

أُنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُثَّتِهَا، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لاَ تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ، وَلاَ بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكَرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَصُبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا! تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى جُحْرِهَا، وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا، تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وِرْدِهَا لِصَدَرِهَا، مَكْفُولَةٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوِفْقِهَا، لاَ يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ، وَلاَ يَحْرِمُهَا الدَّيَّانُ، وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ، وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، وَفِي عُلْوِهَا وَسُفْلِهَا،

وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا ، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا ، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَباً ، وَلَقِيتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَباً [۱۵] فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا ، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا ، لَمْ يَشْرَكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ ، وَلَمْ يُعِنْهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ [۱۶] وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ [۱۷] وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ ، وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ ، وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ ، وَالرِّيَاحُ وَالْمَاءُ [۱۸] فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ ، وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ ، فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدِّرَ ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ [۱۹] زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ ، وَلَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا ، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أَوْعَوْا ، وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ ؟

قسمتی از این خطبه است در وصف شگفتی آفرینش دسته های از حیوانات (مانند مورچه و ملخ وغیر آنها):

۱۰ واگر مردم در عظمت توانائی و بزرگی نعمت و بخشش خداوند متعال فکر و اندیشه کنند (از گراهی) براه (راست) بازمیگردند، واز مشقت و سختی آتش سوزان (قیامت) میترسند (برخلاف دستور خدا و رسول رفتار نمینمایند) ولیکن دلها بیمار و بینائیها معیوب است! (بجهت از راه حق پا بیرون نهاده در آثار قدرت و توانائی پروردگار اندیشه نکرده از نعمتهای او سپاسگزار نیستند) ۱۱ آیا نگاه نمیکنند حیوان کوچکی را که آفریده چگونه آفرینشش را استوار و بهم پیوند کردنش را محکم گردانیده، و (با همه کوچکی) برای آن گوش و چشم پدید آورده واستخوان و پوست بتناسب آراسته؟

۱۲ نگاه کنید بمورچه با کوچکی جثه و نازکی اندامش که بنگاه با گوشه چشم دیده نمیشود و باندیشه درک نمیگردد، چگونه مسیر خود را می پیماید، و برای بدست آوردن روزیش میشتابد، دانه را بلانه اش انتقال میدهد و آنرا در انبارش (برای روز سختی) آماده میگذارد، در تابستان برای زمستان و هنگام آمدن (روزهای گرم) برای وقت بازگشتن (روزهای سرد) دانه ها گرد میآورد، ۱۳ خداوند ضامن روزیش بوده، مناسب حال راه روزیش را گشاده، پروردگار بسیار نعمت و بخشش دهنده از آن غافل نیست، و خداوند جزا دهنده آنرا محروم و بی بهره نمیگرداند واگر چه در سنگ خشک (که چیزی از آن نمیروید) و سنگ سخت (که از جائی بجائی حرکت داده نمیشود) باشد، ۱۴ واگر در مواضع خوردن و در بالا و پائین و آنچه در درون مورچه است از اطراف اضلاع شکمش و آنچه در سر آنست از چشم و گوش، اندیشه کنی از (تدبیر و حکمت خداوند در) آفرینش آن بشگفت آمده از وصف آن برنج درآئی، ۱۵ پس بلند و برتر از آن است (که در اندیشه درآید) خدائیکه مورچه را بر روی دست و پایش برقرار داشت و آنرا بر روی ستونها و اعضائش بنا کرد، در حالیکه در آفرینش آن آفریننده ای شرکت نداشته و توانائی او را یاری نکرده است ۱۶ واگر راههای اندیشه خود را بپیمائی تا بانتهای آن برسی (از هر گونه فکر و اندیشه

بکار بری) دلیل و برهان ترا راه نماید مگر باینکه آفریننده مورچه همان آفریننده درخت خرما است ، بجهت دقتی که برای امتیاز هر چیز (از یکدیگر) بکار برده شده ، و اهمیت گوناگون بودن هر جانداری (خلاصه چون تفصیل آفرینش هریک از موجودات دقیق است و سبب اختلاف اشکال آنها مشکل میباشد و در هریک حکمتهای باریکی نهفته است ، مور و پیل ، کوه کاه ، خرد و بزرگ ، در صحرا و در دریا ناچار همه را آفریننده حکیمی بمقتضای حکمت بآن تفصیل و اختلاف آفریده و تخصیص داده و در نیازمندی آنها بخالق متعال تفاوتی نیست ، لذا میفرماید :) [۱۷] بزرگ و خرد و سنگین و سبک و توانا و ناتوان در مخلوقاتش نیست مگر آنکه (نسبت بقدرت کامله او) یکسان است (پس مپندار که این مشکل است چون کوچک است و آن دیگری آسان چون بزرگ میباشد) و همچنین (در برابر قدرت و توانائی او یکجا هریک از) آسمان و هوا و بادها و آب یکسان است [۱۸] پس بخورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و گردش شب و روز و روان بودن این دریاها و بسیاری این کوهها و درازی قله‌ها و گوناگون بودن لغتها و زبانها نگاه کنید (در شگفتی آفرینش هریک از این مخلوقات تأمل و اندیشه نموده ببینید چه حکمتهای باریک در آنها نهفته است که همه آنها دلیل بر وجود و هستی صانع میباشد) پس وای بر کسیکه ایجاد کننده را انکار کرده بنظم آورنده را باور ندارد [۱۹] گمان دارند که ایشان مانند گیاه (خودرو در بیابانها و کوهها) میباشند که برای ایشان برزگر و تخم پاشنده‌ای نیست و صورتهای گوناگونشان را آفریننده‌ای نمیباشد ، و در آنچه ادعا میکردند حجت و دلیل وابسته نبودند ، و در آنچه حفظ کرده و باور نمودند تحقیق و یقینی نداشتند (بلکه ادعای ایشان فقط از روی خودپسندی و گمان است) و آیا ساختمانی هست که آنرا بنا کننده‌ای نبوده یا جنایت و گناهی که آنرا جنایت کننده‌ای نباشد ؟ (نیازمندی فعل بفاعل ضروری و آشکار و انکار آن باطل و نادرست و منکرش نادان و گمراه است) .

---

[۲۰] وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ ، وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ ، وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ ، وَ فَتَحَ

لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ، وَجَعَلَ لَهَا الْحِسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابَيْنِ بِهِمَا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ، يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِيَ مِنْهُ شَهَوَاتِهَا، وَخَلْقُهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعاً مُسْتَدِقَّةً[۲۱]. فَتَبَارَكَ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً، وَيُعَفِّرُ لَهُ خَدّاً وَوَجْهاً، وَيُلْقِي بِالطَّاعَةِ إِلَيْهِ سِلْماً وَضَعْفاً، وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفاً[۲۲]. فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ، أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَالنَّفَسِ، وَأَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدَى وَالْيَبَسِ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَأَحْصَى أَجْنَاسَهَا: فَهَذَا غُرَابٌ، وَهَذَا عُقَابٌ، وَهَذَا حَمَامٌ، وَهَذَا نَعَامٌ، دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَلَ لَهُ بِرِزْقِهِ[۲۳]. وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثِّقَالَ فَأَهْطَلَ دِيَمَهَا، وَعَدَّدَ قِسَمَهَا، فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا، وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.

---

[۲۰] واگر میخواهی (مانند مورچه) دربارهٔ ملخ بگو (ودر شگفتی آفرینش آن تأمّل و اندیشه کن) که خداوند سُبحان برای آن دو چشم سرخ آفریده، و دو حَدَقَه (مانند ماه) تابان برافروخته، و گوش پنهان (از نظر) برایش قرار داده، و دهن مُناسب برایش گشوده، و برای آن حِس توانا

(که راه معاش و سود و زیان خود را میابد) قرار داده ، و دو دندان که بوسیلهٔ آن (گیاه را) چیده و جدا میکند ، و (دو پا مانند) دو داس که بآن میدرود ، برزگران برای زراعتشان از آن میترسند و دفع آنرا نمیتوانند اگر چه با هم اتّفاق نموده گرد آیند تا اینکه در پرواز خود بکشت زار آمده و از آن خواهشهایش را انجام دهد در حالیکه همهٔ جثّه و تن آن باندازهٔ یک انگشت باریک نیست ،

۲۱ و پس منزّه (از ادراک) است خداوندی که هر که در آسمانها و زمین است (از فرشتگان و خداپرستان) او را باختیار و اضطرار (در خوشی و سختی) سجده میکنند ، و رخسار و چهره بخاک میمالند (اظهار خضوع و فروتنی مینمایند) و اطاعت کرده فرمان او میبرند از روی بی اختیاری و ناتوانی ، مهار شانرا بدست او دهند از روی ترس و بیم ۲۲ پرندگان در اختیار امر و فرمان او میباشند ، شمارهٔ پرها و نفس کشیدن آنها را میداند ، و دست و پای آنها را در آب و خشکی استوار گردانیده (بعضی را ساکن دریا و برخی را در بیابان قرار داده) است ، و روزیشانرا تعیین فرموده ، و بر اصناف آنها احاطه دارد ، این کلاغ است و این عقاب است و این کبوتر است و این شترمرغ است ، هر مرغی را بنامش خوانده (بر وفق حکمت و مصلحت آفریده) و روزیش را ضامن گشته ، ۲۳ و ابر سنگین (بارانبار) را پدید آورد و بارانش را ریزان ساخته ، و نصیب و بهرهٔ هر جائی را از آن تعیین نمود ، زمین را بعد از خشکی آب داد و بعد از خشکسالی از آن گیاه رویانید .

(۲۲۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

فِي التَّوْحِيدِ وَتَجْمَعُ هٰذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ أُصُولِ الْعِلْمِ مَا لَا تَجْمَعُهُ خُطْبَةٌ غَيْرُهَا :

۱ مَا وَحَّدَهُ مَنْ كَيَّفَهُ ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ ، وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ ، وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ ، ۲

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ [۳] فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ ، مُقَدِّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ ، وَلَا تَرْفِدُهُ الْأَدَوَاتُ ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ ، وَالِابْتِدَاءَ أَزَلُهُ [۴] بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ [۵] ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ ، وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرَدِ ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا ، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا ، مُقَرِّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا ، مُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا [۶] لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ ، وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ ، وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا ، وَتُشِيرُ الْآلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا ، مَنَعَتْهَا مُنْذُ الْقِدْمَةَ ، وَحَمَتْهَا قَدُ الْأَزَلِيَّةَ ، وَجَنَّبَتْهَا لَوْلَا التَّكْمِلَةَ ، بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ ، وَبِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظَرِ الْعُيُونِ [۷] لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثَهُ ؟! إِذاً لَتَفَاوَتَتْ ذَاتُهُ ، وَلَتَجَزَّأَ

كُنْهَهُ ، وَلَا امْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ ، وَلَكَانَ لَهُ وَرَاءٌ إِذْ وُجِدَ لَهُ أَمَامٌ ، وَلَالْتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ ، وَإِذاً لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ ، وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلاً بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولاً عَلَيْهِ ، وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْاِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ تُؤَثِّرَ فِيهِ مَا يُؤَثِّرُ فِي غَيْرِهِ .

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است در توحید ، و این خطبه از اصول قواعد علم (خداشناسی) چیزی را گرد آورده که خطبه های دیگر آنرا گرد نیاورده :

[۱] یکتا ندانسته او را کسیکه کیفیّت و چگونگی (صفات زائده بر ذات) برای او تعیین نماید، و بحقیقت او نرسیده (او را نشناخته) کسیکه برای او مثل و مانند (شریک) قرار دهد، و قصد او نکرده کسیکه او را (بچیزی) تشبیه کند، و او را نطلبیده کسیکه باو اشاره کرده و او را در وهم درآورد (زیرا مشارٌ الیه باشارهٔ حسّیه و یا عقلیّه محدود است و محدودیّت از لوازم جسم است، و باین موضوع در شرح خطبهٔ یکم اشاره شد) [۲] آنچه بذات خود شناخته گردد (حقیقت و کنه او را بشناسند) مصنوع و آفریده شده است (و خداوند مصنوع نیست، زیرا مصنوع محتاج بصانع است و نیازمندی از لوازم امکان است نه واجب، پس از اینرو حقتعالی بذاته شناخته نمیشود بلکه بآیات و آثار میشناسندش) و هر قائم بغیر خود معلول است (زیرا قائم بغیر محتاج محلّ است و هر محتاجی ممکن است و هر ممکنی معلول، پس از اینجهت شایسته نیست واجب قائم بغیر باشد، بلکه همه چیز باو قائم است) [۳] کننده (کارها) است بدون بکار بردن آلت و اسباب (زیرا احتیاج بادوات و اسباب از صفات امکان است) تعیین کننده (ارزاق و آجال و مانند آنها) است بدون بکار بردن فکر و اندیشه (زیرا خداوند منزّه است از نیازمندی باندیشه) بی نیاز است نه با بهره بردن از دیگری (بی نیازی اغنیاء بوسیلهٔ بهره مندی از دیگران است و حقتعالی از آن منزّه است، زیرا آن لازمهٔ نقص و نیازمندی است) زمانها و روزگارها با او همراه نیستند

(زیرا او قدیم است و زمان حادث و حادث مصاحب و همراه قدیم نمیشود ، چون لازمهٔ مصاحبت باهم بودن است) آلات و اسباب او را یاری نمیکنند (زیرا او آلت آفرین و بی نیاز از کمک و یاری است) هستی او از زمانها و وجود او از عدم و نیستی و ازلی بودن و همیشگی او از ابتدا سبقت و پیشی گرفته (زیرا همه با او منتهی میشوند و او غیر متناهی است) ۴ با بوجود آوردن او حواس و قوای دراکه را معلوم میشود که آلت ادراکیه برای او نیست ، و بقرار دادن او ضدیت و مخالفت را بین اشیاء دانسته میشود که ضد و مخالفی ندارد ، و بتعیین او قرین و همنشین را بین اشیاء شناخته میشود که قرین و همنشین برای او نیست (زیرا او آفرینندهٔ حواس و اضداد و قرینهاست) ۵ روشنی را با تاریکی و آشکار را با پنهانی (سفیدی را با سیاهی) و خشکی را با تری و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داده ، ترکیب کنندهٔ بین اشیاء متضاده است که از هم جدا و برکنارند (مانند ترکیب بین عناصر مختلفه) و قرین و همنشین قرار دهنده است بین آنها را که از هم جدا هستند (مانند همبستگی روح با بدن) و نزدیک کننده است آنها را که از هم دورند (مانند تألیف بین دلها و خواهشهای گوناگون) و جدا کننده است بین آنها که بهم نزدیکند (مانند تفریق بین روح و بدن بوسیلهٔ مرگ) ۶ بحدی محدود نیست (زیرا محدودیت شایستهٔ ممکن است نه واجب) و بعدد و شماره ای بحساب نیاید (زیرا واحد حقیقی است که دومی برایش فرض نمیشود) و اسباب خودشان (ممکنات) را محدود میکنند ، و آلتها بمانندهاشان اشاره مینمایند (زیرا خداوند جسم نیست تا محدود و مشارالیه گردد) ادوات و آلات را کلمهٔ مُنذُ (که برای ابتدای زمان وضع شده است) از قدیم بودن منع نموده (پس در بارهٔ هر چیز جز خداوند متعال شایسته است گفته شود وُجِدَ هٰذا مُنذُ زَمانِ کَذا یعنی این از ابتدای فلان زمان یافت شده است) و کلمهٔ قَد (که چون بر ماضی داخل گردد زمان گذشته را بحال نزدیک کند و چون بر مضارع داخل شود تقلیل مینماید) از ازلیت و همیشه بودن جلوگرفته (پس در بارهٔ اشیاء میتوان گفت : قَد کانَ کَذا یعنی در این نزدیکی چنین بود ، وَقَد یَکونُ کَذا یعنی گاهی چنین میباشد) و کلمهٔ لَولا (که برای ربط امتناع جملهٔ ثانیه بجملهٔ اولی وضع شده است) از کامل بودن دور گردانیده (چنانکه در بارهٔ غیر خدا میگوئی : لَولا الخالِقُ لَما وُجِدَ یعنی اگر آفرینندهٔ او نبود یافت نمیشد) بوسیلهٔ آن ادوات

و آلات آفرینندهٔ آنها برای خرد ها آشکار گردیده (شناخته شده) و هم با آنها از دیدن چشمها امتناع کرده (زیرا اگر دیده شود با ادوات و آلات مانند، و مانند آنها نو پیدا شده و نیازمند بغیر است) و آرامش و جنبش بر او جاری نمیشود (نمیتوان گفت در جائی مانده یا بجائی رفته) و چگونه آنچه را (در مخلوقات) قرار داده بر او قرار میگیرد، و آنچه پدید آورده در او پدید آید و آنچه احداث کرده در او حادث شود که در این هنگام (بفرض اینکه سکون و حرکت بر او جاری شود) ذات او (بزیاده و نقصان یعنی حرکت و سکون) تغییر یابد، و کنه او جزء پیدا میکند (زیرا اتصف بحرکت و سکون جسم است و هر جسم مرکب و مرکب دارای اجزاء میباشد) و حقیقت او از ازلی و همیشگی امتناع میورزد (زیرا هر جسمی حادث است) و چون (در جنبش و آرامش) جلوای برای او یافت شود برای او پشت سر هم خواهد بود (پس مبدء نمیشود در صورتیکه واجب مبدء المبادی است) و چون نقصان لازمهٔ آن باشد طالب تمام گردیدن میشود (و بر واجب درخواست تمامیت محال است) و در این هنگام (اگر حرکت و سکون در او یافت شود) نشانهٔ مخلوق در او هویدا میگردد، و (مانند سائر مصنوعات) دلیل بر وجود صانعی خواهد بود پس از آنکه همه اشیاء دلیل بر هستی او هستند، و پس از آنکه ببرهان امتناع و محال بودن دور است از اینکه در او تأثیر کند چیزیکه در غیر او (ممکنات) تأثیر میکند.

الَّذِي لَا يَحُولُ، وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأُفُولُ، لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُوداً، وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُوداً، جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَطَهُرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ، لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتُقَدِّرَهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطَنُ فَتُصَوِّرَهُ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتُحِسَّهُ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ، وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ، وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُغَيِّرُهُ

اَلضِّيَاءِ وَالظَّلَامِ ، وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ ، وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ ، وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ [۱] وَلَا يُقَالُ لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَايَةٌ ، وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ ، فَتُقِلَّهُ أَوْ تُهْوِيهِ ، أَوْ أَنَّ شَيْئاً يَحْمِلُهُ فَيُمِيلَهُ أَوْ يُعَدِّلَهُ ، وَلَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِجٍ وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ ، وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدَوَاتٍ ، يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ ، وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ ، يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ ، وَيُبْغِضُ وَيَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ ، يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ ، لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ ، وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ ، وَإِنَّمَا كَلَامُهُ - سُبْحَانَهُ - فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ ، وَمِثْلُهُ لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذٰلِكَ كَائِناً ، وَلَوْ كَانَ قَدِيماً لَكَانَ إِلٰهاً ثَانِياً .

---

۱ خداوندیکه حالی بحالی نمیشود (تغییر نمیپذیرد) و از بین نمیرود (زیرا تغییر و نیست شدن از خواص ممکن است نه واجب) و غیبت و پنهان شدن بر او روا نیست (زیرا لازمه آن انتقال و حرکت است که دلالت بر حدوث و نو پیدا شدن دارد ، و از اینجهت حضرت ابراهیم علیه السّلام «چنانکه در قرآن کریم آمده» بغیبت و پنهان شدن ستاره و ماه و خورشید استدلال نمود که آنها پروردگار نیستند س ۶ ی ۷۶ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَباً ، قَالَ : هٰذَا رَبِّي ، فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ی ۷۷ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغاً ، قَالَ : هٰذَا

رَبِّي ، فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ، ى ۷۸ فَلَمَّا رَأَى ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ : هَٰذَا رَبِّي ، هَٰذَآ أَكْبَرُ ، فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ : يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ى ۷۹ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا ، وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ يعنى

چون شب اورا فراگرفت « در آنزمان بعضی از مردم ستاره وماه وخورشید را پرستش مینمودند » ستاره‌ای را دید « بروئیهٔ آنان » گفت : اینست پروردگارمن ، پس چون غروب کرد ، گفت : پنهان شوندگان را دوست نیدارم « چه جای اینکه آنهارا بپرستم » چون ماه را طلوع کننده ودرخشنده دید ، گفت : اینست پروردگارمن ، چون غروب کرد ، گفت : اگر پروردگارم مرا بمعرفت و شناسائی خود راه نماید من از گمراهان میباشم ، چون خورشید را درخشان دید ، گفت : اینست پروردگارمن ، این « درجرم وروشنائی از آنها » بزرگتراست ، چون غروب کرد ، گفت : ای مردم من از آنچه شما شریک خداوند قرار میدهید بیزارم ، من روی میآورم بکسیکه آسمانها وزمین را آفریده درحالیکه مسلمان وازبت پرستی وشرک دوربوده واز مشرکین نیستم) ونزاده تا زائیده شده (معلول غیر) باشد (زیرا هرکه فرزند آورد البتّه مرکّب ومعلول دیگری است) وزائیده نشده است تا محدود باشد (زیرا هر مولودی حادث است ووجودش بپدر ومادر منتهی میشود) ذات او برتر است ازداشتن فرزندان ، ومنزّه وپاکست از همبستری با زنان (زیرا فرزند آوردن ولذّت بردن اززن از خواصّ مخلوق است) وفهمها واندیشه‌ها باو نمیرسد تا (دروهم) محدود وموجودش گرداند ، وفهمها وزیرکیها اورا باندیشه درنیآورد تا تصوّرش نماید (بصورت ومثالی درآورد) وحواسّ اورا درک نمیکند تا بوجود حسّی موجودش گرداند ، ودستها اورا لمس نمینماید تا دسترسی باو پیدا کنند ، بحالی متغیّر نمیشود ودر احوال منتقل نمیگردد (چون تغییر وانتقال ازلوازم جسم است) وشبها وروزها اورا کهنه وسالخورده نمیکند ، وروشنی وتاریکی تغییرش نمیدهد ، وبچیزی از اجزاء وباندام واعضاء وبعرضی از عرضها وبغیر داشتن وبعضها وصف نمیشود (خلاصه او جزء وعضو وعرض وبعض ندارد وغیر او چیزی با او نیست خواه داخل باشد مانند جزء خواه خارج باشد مانند عرض ،

زیرا اگر باشد لازم آن ترکیب است و ترکیب در واجب محال است [11] و برای او گفته نمیشود حد و پایانی ، و منقطع شدن و انتهائی ، و نه اینکه اشیاء با و احاطه میکنند تا او را بلند گردانند یا بیفکنند ، یا اینکه چیزی او را بردارد تا از جانبی بجانبی ببرد یا راست نگهدارد ، و در اشیاء داخل نبوده و از آنها بیرون نیست (بلکه بهر چیز محیط و داناست) [12] خبر میدهد نه بوسیلهٔ زبان و زبانها ، و میشنود نه بشکافها (ی گوش) و آلتها (ی شنیدن) سخن میگوید نه بالفاظ (و گفتار و کردار همه را) حفظ و از بر دارد نه بوسیلهٔ قوهٔ حافظه (و یا آنکه همهٔ اشیاء را نگهداری میکند خود نیاز نگهداری دیگری ندارد) و اراده میکند بدون اندیشه ، دوست میدارد و خوشنود میشود نه از روی رقت و مهربانی ، و دشمن میدارد و بخشم میآید نه بجهت مشقت و رنج (بلکه محبت و رضای او ثواب و رحمت است و بغض و غضبش عذاب و دوری از رحمت) بهر چه ارادهٔ هستی او کند میفرماید : باش ، پس موجود میشود (و این سخن) نه بوسیلهٔ آوازی است که (در گوشها) فرو رود و نه بسبب فریادی است که شنیده شود ، و جز این نیست که کلام خداوند فعلی است از او که آنرا ایجاد کرده ، و مانند آن پیش از آن موجود نبوده (بلکه نو پیدا) است ، و اگر قدیم بود هر آینه خدای دوم (و واجب الوجود) بود (و این محال است) .

---

[13] لَا يُقَالُ كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فَتَجْرِيَ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَصْلٌ ، وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ ، فَيَسْتَوِيَ الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ ، وَيَتَكَافَأَ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ [14] خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ ، وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ ، وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ ، وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمَ ، وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمَ ،

وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوَدِ وَالْاِعْوِجَاجِ ، وَمَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ
الْاِنْفِرَاجِ ، أَرْسَىٰ أَوْتَادَهَا ، وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا ، وَاسْتَفَاضَ
عُيُونَهَا ، وَخَدَّ أَوْدِيَتَهَا ، فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ ، وَلَا ضَعُفَ مَا
قَوَّاهُ ، [15] هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ ، وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا
بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ ، وَالْعَالِي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ ،
لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبَهُ ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبَهُ ، وَلَا يَفُوتُهُ
السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقَهُ ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَىٰ ذِي مَالٍ فَيَرْزُقَهُ ، [16]
خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ ، وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ ، لَا تَسْتَطِيعُ
الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَىٰ غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ ، وَلَا كُفْءَ
لَهُ فَيُكَافِئَهُ ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيَهُ ، هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ
وُجُودِهَا ، حَتَّىٰ يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَفْقُودِهَا ، [17] وَلَيْسَ فَنَاءُ
الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا ، وَ
كَيْفَ وَلَوِ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا ، وَمَا كَانَ
مِنْ مُرَاحِهَا وَسَائِمِهَا ، وَأَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَأَجْنَاسِهَا ،
وَمُتَبَلِّدَةِ أُمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا عَلَىٰ إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَرَتْ
عَلَىٰ إِحْدَاثِهَا ، وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَىٰ إِيجَادِهَا ،

وَلَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذٰلِكَ وَتَاهَتْ ، وَعَجَزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً ، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ عَنْ إِنْشَائِهَا ، مُذْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا .

(دربارهٔ خداوند متعال) گفته نمیشود بود بعد از نبودن (زیرا وجود او مسبوق بعدم و نیستی نیست ، بلکه قدیم و ازلی است ، و اگر گفته شود) پس صفات نو پیدا شده بر او جاری شود ، و بین نو پیدا شده ها و او فرقی نباشد (که موجب امتیاز گردد) و او را بر آنها مزیت و برتری نماند ، پس آفریننده و آفریده شده برابر شده و پدید آورنده و پدید آورده شده یکسان گردد[14] مخلوقات را بی نمونه ای که از غیر نشر صادر گشته باشد بیافرید ، و برای آفریدن آنها از هیچیک از مخلوقش یاری نخواست ، و زمین را ایجاد فرمود ، و آنرا بدون اینکه مشغول باشد (بقدرت کاملهٔ خود) نگهداشت ، و آنرا بر غیر جایگاه آرامش (بلکه بر روی آب موج زننده) استوار گردانید ، و آنرا بدون پایه ها برپا داشت ، و بدون ستونها برافراشت ، و از کجی محفوظ نمود ، و از افتادن و شکافته شدن باز داشت ، و میخهای آنرا استوار و تندها (کوه ها) یش را نصب نمود ، و چشمه هایش را جاری کرد ، و رودخانه هایش را شکافت ، پس آنچه ساخته سست نگشته و آنچه را توانائی داده ناتوان نگردیده است[15] او است که بسلطنت و بزرگی (قدرت و توانائی) خود بر زمین (و آنچه در آنست) غالب و مسلط است ، و او است که بعلم و معرفت خویش بچگونگی آن داناست ، و ببزرگواری و ارجمندیش بر هر چیز آن بلند و برتر است ، و هر چه از آنها را که بخواهد او را ناتوان نمیسازد ، و از او سرپیچی نمیکند تا بر او غلبه نماید ، و شتابندهٔ آنها از او نمیگریزد تا بر او سبقت و پیشی گیرد ، و بدولتمند و دارا نیازمند نیست تا او را بهره دهد[16] اشیاء برای او فروتن و در برابر عظمت و بزرگی او ذلیل و خوارند ، توانائی ندارند از سلطنت و پادشاهیش بجانب دیگری بگریزند تا از سود و زیان او (بخشش و کیفرش) سر باز زنند ، و او را

مثل و مانندی نیست تا همتا و برابر او باشد (زیرا اگر برای او مانندی فرض نمائیم آن یا ممکن الوجود است یا واجب الوجود، اگر ممکن الوجود باشد در وجود از او متأخر است و نمیشود برابر و مانند او باشد، و اگر واجب الوجود باشد منافات دارد با احدیت و یکتا بودن او و لازمهٔ آن ترکیب است، زیرا هر چه از برای آن مانند باشد مرکب است از دو جزو یکی از جهت اتحاد و یکی از جهت امتیاز، و واجب الوجود که مبدأ جمیع ممکنات میباشد محالست مرکب باشد) او است نابود کنندهٔ اشیاء بعد از بود آنها تا اینکه هست آنها نیست گردد (بطوری از بین میروند که گویا اصلاً نبوده اند)[۱۷] و نیست شدن دنیا بعد از آفرین آن شگفت تر (و دشوارتر) از ایجاد و پدیدار نمودن آن نیست، و چگونه شگفت تر باشد در حالیکه اگر همهٔ جانداران دنیا از مرغان و چهارپایان و آنچه را شبانگاه بطویلهٔ شان باز میگردانند و آنچه در صحرا میچرند و اقسام و انواع گوناگون آنها و آنچه پست و کودنند و آنچه زیرکند از آنها گرد آیند بآفرین پشه ای توانا نیستند، و نمیشناسند که چگونه است راه ایجاد آن، و عقلها و خردهاشان در دانستن آن حیران و سرگردان است، و قوتهاشان عاجز و مانده میباشند، و باز میگردند زبون و خسته در حالیکه میدانند شکست خورده اند، و بناتوانی آفرینش آن اقرار و بنتوانستن نیست کردن آن اعتراف مینمایند (زیرا اگر خدا نخواهد کسی نمیتواند آنرا بگیرد چه جای آنکه حقیقتاً نیست گرداند. گفته اند: پشه در خلقت مانند فیل است ولی اعضاء آن بیشتر از فیل میباشد، زیرا فیل دارای چهار پا و خرطوم و دُم است و پشه علاوه بر این اعضاء دارای دو پا و چهار بال است که با آن بالها پرواز میکند، و خرطوم فیل مجوف و سوراخ نیست ولی خرطوم پشه سوراخ است و چون آنرا ببدن انسان فرو برد با آن خون میخورد، پس خرطوم پشه بمنزلهٔ حلقوم آن است).

[۱۸] وَ إِنَّ اللّٰهَ - سُبْحَانَهُ - يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذٰلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ وَ لَا حِينٍ وَ لَا زَمَانٍ، عُدِمَتْ عِنْدَ ذٰلِكَ الْآجَالُ وَ الْأَوْقَاتُ، وَ زَالَتِ السِّنُونَ وَ السَّاعَاتُ، فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

اَلَّذِی إِلَیْهِ مَصِیرُ جَمِیعِ الْأُمُورِ ، بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا کَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا ،
وَبِغَیْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا کَانَ فَنَاؤُهَا ، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلَی الْاِمْتِنَاعِ
لَدَامَ بَقَاؤُهَا ۔ لَمْ یَتَکَاءَدْهُ صُنْعُ شَیْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ ، وَلَمْ یَؤُدْهُ
مِنْهَا خَلْقُ مَا بَرَأَهُ وَخَلَقَهُ ، وَلَمْ یُکَوِّنْهَا لِتَشْدِیدِ سُلْطَانٍ ،
وَلَا لِخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَنُقْصَانٍ ، وَلَا لِلْاِسْتِعَانَةِ بِهَا عَلٰی
نِدٍّ مُکَاثِرٍ ، وَلَا لِلْاِحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدٍّ مُثَاوِرٍ ، وَلَا لِلْاِزْدِیَادِ
بِهَا فِی مُلْکِهِ ، وَلَا لِمُکَاثَرَةِ شَرِیکٍ فِی شِرْکِهِ ، وَلَا لِوَحْشَةٍ
کَانَتْ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ یَسْتَأْنِسَ إِلَیْهَا ۔ ثُمَّ هُوَ یُفْنِیهَا بَعْدَ تَکْوِینِهَا
لَا لِسَأَمٍ دَخَلَ عَلَیْهِ فِی تَصْرِیفِهَا وَتَدْبِیرِهَا ، وَلَا لِرَاحَةٍ
وَاصِلَةٍ إِلَیْهِ ، وَلَا لِثِقَلِ شَیْءٍ مِنْهَا عَلَیْهِ ، لَا یُمِلُّهُ طُولُ
بَقَائِهَا فَیَدْعُوهُ إِلٰی سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا ، لٰکِنَّهُ - سُبْحَانَهُ -
دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ ، وَأَمْسَکَهَا بِأَمْرِهِ ، وَأَتْقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ ۔
ثُمَّ یُعِیدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَیْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَیْهَا ، وَلَا اسْتِعَانَةٍ
بِشَیْءٍ مِنْهَا عَلَیْهَا ، وَلَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالِ وَحْشَةٍ إِلٰی حَالِ
اسْتِئْنَاسٍ ، وَلَا مِنْ حَالِ جَهْلٍ وَعَمًی إِلٰی حَالِ عِلْمٍ وَالْتِمَاسٍ ،
وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلٰی غِنًی وَکَثْرَةٍ ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ

إلى عِزِّ قُدْرَتِهِ •

۱۸ و خداوند منزّه از نقایص بعد از نابود شدن دنیا (پیش از قیامت) تنها باقی است که چیزی با او نیست، همانطور که پیش از ایجاد و آفرینش آن بود همچنین بعد از نیست شدن آن بدون وقت و مکان و هنگام و زمان میباشد (زیرا مکان در صورت نبودن افلاک دارای وجود و هستی نیست، و وقت و حین و زمان هم که معنی همه آنها هنگام است عبارت از مقدار حرکت فلک میباشد پس در صورت نیست شدن فلک حرکتی نیست تا زمان باشد) با نیست شدن دنیا مدتها و وقتها و سالها و ساعتها نیست میگردند (زیرا همه اینها اجزاء و زمان است که با نیست شدن فلک معدوم شده اند) پس چیزی نیست مگر خدای یکتای غالب (بر همه اشیاء) که بازگشت جمیع کارها بسوی او است (خلاصه چیزی نیست مگر آنکه فانی گردد حتی وقت و زمان که پندارند اگر همه کائنات معدوم شوند زمان و وقت باقی میباشند • فرمایش امام علیه السّلام إِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا تا اینجا صریح است که ذوات همه اشیاء پیش از قیامت نیست شوند، در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۰۴ میفرماید: كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ یعنی چنانکه در آغاز آفریدن ایجاد کردیم آنرا بازمیگردانیم، و چون آنرا از عدم ایجاد فرموده اعاده نیز از عدم میباشد، بنابراین قول باینکه مراد از فنا و نیست شدن اشیاء تفرّق و پراکندگی اجزاء است، زیرا اعاده معدوم محال است، جای بسی گفتگو است، و چون این کتاب برای مطالعه همگان است شرح و بسط این مسئله اینجا سزاوار نیست) در ابتدای آفرینش مخلوقات دارای قدرت و اختیاری نبودند و فنا و نیستیشان هم بدون امتناع و ابائی از آنها خواهد بود، و اگر میتوانستند امتناع نمایند همیشه باقی بودند (خداوند همانطور که بدون رخصت اشیاء را بیافرید همچنین در فنای آنها رخصت نخواهد، و چنانکه هنگام خلقت قادر بر امتناع نبودند هنگام از بین رفتن و نیست شدن که بالطّبع هر موجودی از آن گریزان است توانا نیستند پس اگر میتوانستند امتناع نموده همیشه برقرار میماندند) ۱۹ ایجاد کردن هیچیک از مخلوقات هنگام آفرینش بر او دشوار نبود، و آفریدن آنچه پدید آورد و آفرید او را خسته و وامانده نساخت (زیرا دشوار

بودن ووامانده‌گی از لوازم جسم است) واشیاء را هستی نداد برای استوار کردن سلطنت ، ونه برای ترس از نیست شدن و گم گشتن ، ونه برای کمک خواستن از آنها بر همتائیکه (براو) پیشی گیرد ، ونه برای دوری گزیدن از دشمنی که (براو) هجوم آورد ، ونه برای زیاد کردن در پادشاهی خود ، ونه برای غلبه یافتن و فخر کردن شریکی در انبازی با او ، ونه برای وحشت وترسی که داشته وخواسته با آنها اُنس گیرد ۲ پس اشیاء را بعد از آفریدنشان (پیش از قیامت) فانی ونابود میگرداند نه از جهت دلتنگی که در تغییر آنها از حالی بحالی و تدبیر امور آنها باو عارض شده باشد ، ونه بسبب اینکه آسایش و آسودگی باو روآورد ، ونه از جهت آنکه چیزی از آنها براو گران آید ، طول کشیدن هستی آنها اورا ملول نکرده تا واداراش نماید که تندی آنها را نیست سازد ، لیکن خداوند سبحان نظم اشیاء را از روی لطف و مهربانیش قرار داد ، وبامر وفرمان خود (از پاشیده شدن) نگاهشان داشت ، وبقدرت وتوانائی خود استوارشان گردانید ۱۱ پس آنها را بعد از نابود شدن باز میگرداند بی آنکه نیازی بآنها داشته باشد ، وبی کمک گرفتن بیکی از آنها بر آنها ، ونه از جهت بازگشتن از حال وحشت وترس بحال اُنس ، ونه از جهت رجوع از نادانی وکوری وگمراهی بدانش وطلبیدن ، ونه از جهت درویشی ونیازمندی بتوانگری ودارائی ، ونه از جهت زبونی وپستی بارجمندی وتوانائی (زیرا این موضوعات همه شایستهٔ ممکنات است که دارای کمال مطلق نبوده واز هر جهت ناقص ونیازمند بغیر هستند ، وبناید کسی گمان برد غرض نداشتن که لازمه‌اش نقص در ذات است حاکی از آنستکه افعال خداوند بی غرض وفائده باشد ، بلکه دارای اغراض ومصالح وحکم ومنافعی است که نتیجهٔ آنها برای خلق است زیرا حقتعالی منزه است از آنکه کاری بیهوده انجام دهد ، چنانکه در قرآن کریم س ۲۱ ی ۱۶ میفرماید : وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ی ۱۷ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ یعنی آسمان وزمین وآنچه بین آنهاست را برای بازی نیافریدیم ، واگر میخواستیم چیزی را بازی بگیریم اگر کننده بودیم « ولیکن نابود » از پیش خود فرا میگرفتیم « ونیازمند بممکنات نبودیم ») .

(٢٢٩) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

تَخْتَصُّ بِذِكْرِ ٱلْمَلَاحِمِ :

١ أَلَا بِأَبِي وَأُمِّي هُمْ مِنْ عِدَّةٍ أَسْمَاؤُهُمْ فِي ٱلسَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ، وَفِي ٱلْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ ٢ أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَ ٱنْقِطَاعِ وُصَلِكُمْ، وَٱسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ ٣ ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ ٱلسَّيْفِ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ ٱلدِّرْهَمِ مِنْ حِلِّهِ، ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ ٱلْمُعْطَى أَعْظَمَ أَجْرًا مِنَ ٱلْمُعْطِي، ذَاكَ حَيْثُ تَسْكَرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ ٱلنِّعْمَةِ وَٱلنَّعِيمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ ٱضْطِرَارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ، ذَلِكَ إِذَا عَضَّكُمُ ٱلْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ ٱلْقَتَبُ غَارِبَ ٱلْبَعِيرِ ٤ مَا أَطْوَلَ هَذَا ٱلْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هَذَا ٱلرَّجَاءَ!!

٥ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ ٱلْأَزِمَّةَ ٱلَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورُهَا ٱلْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَلَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَذُمُّوا غِبَّ فِعَالِكُمْ ٦ وَلَا تَقْتَحِمُوا مَا ٱسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ فَوْرِ نَارِ ٱلْفِتْنَةِ وَأَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَخَلُّوا قَصْدَ ٱلسَّبِيلِ لَهَا، فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا ٱلْمُؤْمِنُ، وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ ٱلْمُسْلِمِ.

۷ــ إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ مَثَلُ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا، فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَأَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است در (اشاره بقدر و منزلت ائمهٔ هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و) پیشآمدهای ناگواری که روی خواهد داد:

۱ــ آگاه باشید پدر و مادرم فدای کسانی باد که (بعد از من راهنمای گمراهان و پیشوایان مردم میباشند، و) ایشان از جماعتی هستند که نامهاشان (بزرگواریشان) در آسمان (نزد ملائکه) مشهور، و در زمین (بجهت ضلالت و گمراهی نزد بیشتر مردم) نامعلوم است، ۲ــ بدانید و منتظر باشید پیش آمدهائی را که خواهد شد از پراکنده شدن کارهای شما و گسیختگی پیوندهای (دینی و دنیوی) شما، و روی کار آوردن و زمامدار گردانیدن کهتران شما (بر مهتران و پیران، یا مقدم گشتن اوباش و پستها بر بزرگان نیکان که پیش افتادن خردان بهر معنی بد عاقبت است و خطر، چون موجب فساد و اختلال امر دین و دنیا باشد، چنانکه نوشته اند: از حکیم دور اندیشی پرسیدند انقراض دولت سامانیان را چه سبب شد؟ گفت: ایشان افتادگی چرا بکارهای بزرگ گماشتند که از عهدهٔ آن کارها بر نیامدند، و مردم بزرگ را بکارهای کوچک وا داشتند که بآن کارها اعتنا ننمودند، از اینرو نظام کارشان از هم گسیخت و جمعیتشان پراکنده گردید) ۳ــ این پیش آمدها وقتی خواهد شد که (بسبب غلبهٔ حرام بر حلال) زدن شمشیر بر مؤمن آسانتر (و سختی آن کمتر) است از بدست آوردن یک درهم از راه حلال، این وقایع وقتی روی خواهد داد که پاداش گیرنده از آنکه میبخشد بیشتر است (زیرا مالها شبهه ناک و نیتها ناپاک بوده و فقراء باضطرار میستانند و اغنیاء ناچار با از روی ریا و خودنمائی اندکی میدهند) این کارها هنگامی خواهد شد که نیاشامیده مست میشوید بلکه (مستی شما) از (فراخی) نعمت و خوش گذرانی است، و بدون اضطرار و ناچاری سوگند یاد نموده و بدون در تنگنا افتادن دروغ میگوئید، این حوادث هنگامی روی خواهد آورد که بلاء و سختی شما را (نیکانتان را) بگزد (آزار رساند)

چنانکه پالان، کوهان شتر را میگزد ۴ چه بسیار دراز است این رنج و چه دور است این آرزو و امیدواری (رهائی از آن سختیها، این جمله اشاره است بفتنه های پیش از ظهور قائم آل محمد «عجّل اللّه تعالی فرجه» که بمؤمنین بسیار سخت خواهد گذشت و از آن رهائی ممکن نیست تا آنحضرت ظاهر گردد).

۵ ای مردم این مهارهای شتران (نفس امّاره) را که پشتهای آنها بارهای سنگین دستهای شما را برداشته است رها کنید (مرتکب گناه نشده برخلاف دستور خدا و رسول رفتار ننمائید) و از (اطاعت و پیروی) سلطان (امام زمان) خود دوری نجوئید، پس (در صورت پراکنده شدن) خود را بعد از انجام کارها (ی زشتشان) توبیخ و سرزنش مینمائید (و پشیمان میشوید) ۶ و در آنچه که با آن رو میآورید بر افروختن آتش فتنه و فساد (و خونریزیهای ناحق) بی باک داخل نشوید، و از آنراه بپیچید و میان راه را برای آن خالی گذارید (کناره گیری کنید تا بیاید و بگذرد)، چون شما را طاقت جلوگیری از آن نیست، پس بیهوده نکوشید، (زیرا) بجان خودم سوگند که در زبانه آتش آن فتنه مؤمن هلاک میشود، و غیر مسلمان سالم میماند (زیرا رأی و اندیشه مؤمن برخلاف خواهشهای نفس و فتنه جوئی است، ولی رأی و اندیشه غیر مسلمان و منافق موافق آنست).

۷ مثل من در میان شما مثل چراغی است در تاریکی که هر که در آن داخل شود از آن روشنی میطلبد، پس ای مردم (اندرز مرا) بشنوید و حفظ کنید، و گوشهای دلهاتان را مهیّا و آماده سازید تا (اشارات سخنانم را) بفهمید.

(۲۳۰) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ أُوصِيكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - بِتَقْوَى اللّهِ، وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آلائِهِ إِلَيْكُمْ، وَنَعْمائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبَلائِهِ لَدَيْكُمْ ۲ فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَدارَكَكُمْ بِرَحْمَةٍ، أَعْوَرْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ

فَأَمهَلَكُم [٣] وَأُوصِيكُم بِذِكرِ المَوتِ وَإِقلالِ الغَفلَةِ عَنهُ، وَ كَيفَ غَفلَتُكُم عَمّا لَيسَ يُغفِلُكُم، وَطَمَعُكُم فِيمَن لَيسَ يُمهِلُكُم؟! [٤]

فَكَفى واعِظاً بِمَوتى عايَنتُمُوهُم، حُمِلُوا إِلى قُبُورِهِم غَيرَ راكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيها غَيرَ نازِلِينَ، فَكَأَنَّهُم لَم يَكُونُوا لِلدُّنيا عُمّاراً، وَ كَأَنَّ الآخِرَةَ لَم تَزَل لَهُم داراً [٥] أَوحَشُوا ما كانُوا يُوطِنُونَ، وَ أَوطَنُوا ما كانُوا يُوحِشُونَ، وَاشتَغَلُوا بِما فارَقُوا، وَأَضاعُوا ما إِلَيهِ انتَقَلُوا، لا عَن قَبِيحٍ يَستَطِيعُونَ انتِقالاً، وَلا فِي حَسَنٍ يَستَطِيعُونَ ازدِياداً، أَنِسُوا بِالدُّنيا فَغَرَّتهُم، وَوَثِقُوا بِها فَصَرَعَتهُم [٦] فابقوا - رَحِمَكُمُ اللهُ - إِلى مَنازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرتُم أَن تَعمُرُوها، وَالَّتِي رُغِّبتُم فِيها، وَدُعِيتُم إِلَيها، وَاستَتِمُّوا نِعَمَ اللهِ عَلَيكُم بِالصَّبرِ [٧] عَلى طاعَتِهِ، وَالمُجانَبَةِ لِمَعصِيَتِهِ، فَإِنَّ غَداً مِنَ اليَومِ قَرِيبٌ. ما أَسرَعَ السّاعاتِ فِي اليَومِ، وَأَسرَعَ الأَيّامَ فِي الشَّهرِ، وَأَسرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ، وَأَسرَعَ السِّنِينَ فِي العُمُرِ!!

از خطبه های آنحضرت علیه السّلام است (در سفارش به پرهیزکاری و یادآوری از مرگ فرموده):

۱ ای مردم، شما را سفارش میکنم بپرهیزکاری و ترس از خدا، و به بسیاری ستودن او برای نعمتهایش که بشما داده، و بخششهایش که بشما میرسد، و برای آزمایش او شما را (از خیر و شر

وخوشی وسختی ۲) پس چه بسیار نعمتی شما را تخصیص داد وبر رحمتی دریافت (که از جمله آن این است که)
گناهان وکارهای زشت خود را آشکار کرد ید واو (باستاریت وغفاریت خود) شما را پوشانید
(مفتضح ورسوا نساخت، واین از نعمتهای بزرگ او است) وکاری کرد ید که موجب مؤاخذه او بود
وشما را مهلت داد (در کیفر تان تعجیل نفرمود شاید توبه وبازگشت نمائید، زیرا عفو وبخشش ورحمتش
بر عقاب وخشمش سبقت جسته، واین نیز نعمت بزرگی است که بندگانش عطا فرموده که اگر برا ثر گناه فوراً
کیفر میفرمود هیچکس روی زمین باقی نمیماند، چنانکه در قرآن کریم س ۱۶ ی ۶۱ میفرماید: وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا
جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ یعنی اگر خداوند مردم را برا ثر ستم وگناهانشان
مؤاخذه فرماید جنبنده ای برروی زمین باقی نمیگذارد، لکن آنها را مهلت میدهد تا وقتی که تعیین گردیده، پس
چون زمان ایشان برسد ساعتی بتأخیر نیفتاده وپیشی نگیرند ۳) وشما را سفارش میکنم بیاد مرگ وکم غافل
شدن از آن، وچگونه غافلید شما از چیزیکه (مرگ) از شما غافل نیست، وچگونه طمع
دارید از کسیکه (ملک الموت) شما را مهلت نمیدهد ؟! ۴ پس (برای شما) کافی
است پند دهنده مردگانی که دیدید آنها را بردوشها بسوی قبرهاشان بردند در حالیکه سوار نبودند
ودر قبرها نهادندشان در حالیکه فرود نیامده بودند (زیرا سواری وورود در جائی بایستی از روی قصد
واختیار باشد، پس چون حمل مردگان بردوشها ونهادنشان در قبرها بادراک وشعور خودشان نیست از این رو شایان
گفت که آنها سوار بوده یا در قبرها وارد شده اند) پس (طوری دست از این جهان کشیده ورفتند واثری
بجا نگذاشتند که) گویا ایشان بناکنندگان دنیا نبودند وهمیشه آخرت جایگاه آنان بوده ۵) بیرون
رفتند از دنیائیکه در آن سکونت داشتند، وجا گرفتند در گوری که از آن میرمیدند، آلوده
بودند بدنیائی که از آن دست کشیدند، وتباه ساختند آخرتی را که بسوی آن منتقل گشتند
(واکنون پشیمانند وبیچاره) نه از کار زشت میتوانند برگردند (توبه وبازگشت نمایند) ونه کار
نیک را میتوانند زیاد نمایند (زیرا آخرت دار تکلیف نیست، واین بدبختی برای آنستکه) بدنیا
انس گرفتند دنیا ایشان را فریب داد، وبآن اعتماد نمودند آنها را بخاک انداخت (تباهشان ساخت)

پس خدا شما را بیامرزد ، سَبقَت گرفته و پیش دستی کنید بسوی مَنازِل (آخِرَت) خود که بآبادی آن مَأمُور بوده بآن تَرغیب گردیده بسوی آن خوانده شده اید ، و بوَسیلهٔ شکیبائی بر طاعت خدا و دوری از مَعصِیَت و نافرمانیش نِعمَتهای او را بر خودتان تمام گردانید (با شکیبائی بر سختی عبادت و دوری از مَعصِیَت خود را شایستهٔ نِعمَتهای آخِرَت و لَذّتها و خوشیهای بهشت جاوید گردانید تا با همراه بودن آن نِعمَتها با نِعمَتهای دُنیا از نِعمَتهای خدا کاملاً بهره مند شده باشید) زیرا فردا (هنگام رسیدن مرگ) با مروز نزدیک است ۲ چه بسیار بشتاب میگذرد ساعتها در روز ، و چه زود سپری میشود روزها در ماه ، و چه شتابنده است ماهها در گذراندن سال ، و چه با تندی میگذرد سالها در عُمر (که تند گذشتن آنها مُستَلزِم بسر رسیدن زندگی و نزدیک شدن مرگ است) .

(۲۳۱) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ فَمِنَ الْإِيمانِ ما يَكُونُ ثابِتاً مُسْتَقِرّاً فِي الْقُلُوبِ ، وَمِنْهُ ما يَكُونُ عَوارِيَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ، فَإِذا كانَتْ لَكُمْ بَراءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ ، فَعِنْدَ ذلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَراءَةِ ۲ وَالْهِجْرَةُ قائِمَةٌ عَلى حَدِّها الْأَوَّلِ ، ما كانَ لِلّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَمُعْلِنِها ، لا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلى أَحَدٍ إِلّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ ، فَمَنْ عَرَفَها وَأَقَرَّ بِها فَهُوَ مُهاجِرٌ ، وَلا يَقَعُ اسْمُ الِاسْتِضْعافِ عَلى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْها أُذُنُهُ وَوَعاها قَلْبُهُ .

۳ـ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ ، وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَأَحْلَامٌ رَزِينَةٌ .

۴ـ أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ـ فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ ـ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا ، وَتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (در وصف ایمان) :

۱ـ یک قسم از ایمان (که آن عبارت از تصدیق بوجود صانع ویقین برسالت حضرت رسول واعتقاد بولایت ائمه معصومین «عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» است) در دلها ثابت و برقرار است (وآن ایمان حقیقی است که از راه حجت وبرهان بدست آمده ، وشبهات واضلال گمراه کنندگان آنرا زائل نمیگرداند) وقسمی از آن (که از روی حجت وبرهان بدست نیامده) بین دلها وسینه ها عاریه وچیزی است که احتمال رجوع وزوال در آن میرود (خواه یقینی باشد مانند اعتقادات شخص مقلد وخواه از روی ظن وگمان ، زیرا چنین ایمانی در دل ثابت وجاگیر نشده است) تا وقت تعیین شده (هنگام رفتن از دنیا) پس (چون ایمان ثابت یا عاریه امری است قلبی وآگاه شدن برآن ممکن نیست ، بنابراین) هرگاه شما را از کسی (بسبب تو ظن یا کار زشت) بیزاری پدید آید در باره (حکم بایمان وکفر) او تأمل نمائید تا زمانیکه مرگ او برسد (زیرا ممکن است پیش از رفتن از دنیا ایمان او ثابت و برقرار گشته از عمل زشت خود توبه وبازگشت نماید ، پس بیزاری از شخص او سزاوار نیست ، بلکه باید از عمل او بیزاری جست ، ولی اگر بر عمل زشت خود باقی ماند تا از دنیا رفت) پس (در اینصورت باید از شخص او بیزاری جست ، چون) در آنوقت سزاوار بیزاری میگردد (زیرا بعد از مرگ تکلیفی

نیست تا ایمانی تحصیل شود) ۲- و هجرت (انتقال از ضلالت و گمراهی بهدایت و رستگاری و از کفر بسوی ایمان)
واجب است چنانکه در اوّل بعثت پیغمبر اکرم واجب بود (پس وجوب هجرت مختص بزمان حضرت
رسول « صلّی الله علیه وآله » و معنی آن تنها حرکت از مکه بمدینه نیست ، بلکه هجرت بسوی خلفاء و نوّاب آن
بزرگوار نیز واجب است ، زیرا غرض از هجرت ترک ضلالت و گمراهی است و این ممکن نیست مگر بارشاد و
هدایت ائمه دین « صلوات الله علیهم اجمعین » که خلفاء و نوّاب رسولخدا هستند ، پس هجرت بسوی
آنها هجرت بسوی آنحضرت است ، خلاصه هجرت در جمیع ازمنه و اوقات در مرتبه وجوب و لزوم اوّل خود
باقی است) خداوند را باهل زمین از گروهی که هجرت بسوی ایمان را (در بلاد کفر از روی تقیه) پنهان دا
و از آنانکه (در بلاد اسلام) آشکار سازند حاجت و نیازی نیست (و مقصود از امر بهجرت و سایر
تکالیف شرعیه بهره مند شدن بندگان و رهائی آنها از عذاب روز رستخیز است ، نه آنکه خواسته منفعت
و سودی را جلب کرده یا مضرت و زیانی را از خود دفع نماید ، زیرا او غنی مطلق و بی نیاز حقیقی است) نام
هجرت بر کسی نهاده نمیشود و ثابت نمیگردد مگر بشناختن حجت (خلیفة الله) در روی زمین (نمیتوان
گفت کسی هجرت کرده و از ضلالت و گمراهی پا بیرون گذارده مگر آنکه امام زمان خود را بشناسد ، زیرا هجرت
از ضلالت بهدایت ممکن نیست مگر بارشاد امام علیه السّلام) پس (هنگامیکه) کسیکه حجت خدا را
شناخت و باو اقرار و اعتراف نمود مهاجر است (از ضلالت بهدایت هجرت کرده اگر چه از وطن خود
بیرون نرفته باشد ، این جمله صریح در آن است که گفتیم : وجوب هجرت مختص بزمان پیغمبر اکرم و معنی آن
بس حرکت از مکه بمدینه نیست) و نام ضعیف و ناتوان بر کسی نهاده نمیشود که خبر حجت باو برسد و
گوش او آنرا بشنود و در دلش جا گیرد (اگر خبر حجیت حجت خدا بکسی برسد و راه باو ببرد و از آن کار غافل
ماند پندارد که از جمله مستضعفین و ناتوانانی است که بر آنها حرجی نیست ، زیرا خبر ثبوت حجت باو رسیده
و بگوش شنیده و بدل فهمیده ، پس چنین شخصی معذور نیست و اگر چه در وطن خود باشد ، و چون
هر کسی را لیاقت معرفت و شناسائی حجت نمیباشد ، بلکه حقیقت معرفت حجت مخصوص مؤمنین با اخلاص
است ، میفرماید :)
۳- معرفت و شناسائی ما کار بسیار دشواری است که بر نمیدارد و زیر بار آن نمیرود مگر بندهٔ
مؤمنی که خداوند دل او را برای ایمان آزمایش نموده (آنرا شایستهٔ قبول ایمان دانسته) باشد ،

و حدیث و گفتار ما را نگاه نمیدارد مگر سینه های امانت پذیر و خردهای پا برجا (و چون منظور امام علیه السّلام ترغیب شنوندگان است بهجرت بسوی خود و پیروی از احادیث آن بزرگوار از اینرو آنان را امر بگوش دادن و پرسش میفرماید:)

۴ ای مردم (معارف الهیّه و احکام شرعیّه و آنچه را که تا قیامت واقع میشود) از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید که من براههای آسمان داناترم از راههای زمین (توجّه من بعلوم و معارف دینیّه از امور دنیویّه بیشتر است) پیش از آنکه فتنه و فساد (بنی امیّه) پا بردارد و (مانند شتر سرکش از دست مالک رمیده) بر مهار خود گام نهد، و خردهای اهلش را از بین ببرد (پیش از آنکه تباهکاری ایشان همه جا را فرا گرفته مردم را از راه حقّ و شناختن امام زمانشان بازدارد. ناگفته نماند که بحکم عقل و نقل هیچکس را بجز علیّ ابن ابیطالب و ائمّه معصومین بعد از پیغمبر اکرم «علیهم السّلام» جرأت نیست که بگوید: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي یعنی از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، و باین موضوع در شرح خطبهٔ نود و دوّم اشاره و دلیل آن بیان شد).

(٢٣٢) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

١ أَحْمَدُهُ شُكْراً لِإِنْعَامِهِ، وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى وَظَائِفِ حُقُوقِهِ، عَزِيزَ الْجُنْدِ، عَظِيمَ الْمَجْدِ. ٢ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَاداً عَنْ دِينِهِ، لَا يَثْنِيهِ عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَالْتِمَاسٌ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ. ٣ فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ لَهَا حَبْلاً وَثِيقاً عُرْوَتُهُ، وَمَعْقِلاً مَنِيعاً ذِرْوَتُهُ، وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمَرَاتِهِ، وَامْهَدُوا لَهُ

قَبلَ حُلولِهِ ، وَأَعِدُوا لَهُ قَبلَ نُزُولِهِ ، فَإِنَّ الغايَةَ القِيامَةُ ، وَكَفى بِذلِكَ واعِظاً لِمَن عَقَلَ ، وَمُعتَبَراً لِمَن جَهِلَ ٤ وَقَبلَ بُلوغِ الغايَةِ ما تَعلَمونَ مِن ضيقِ الأَرماسِ ، وَشِدَّةِ الإِبلاسِ ، وَهَولِ المُطَّلَعِ ، وَرَوعاتِ الفَزَعِ ، وَاختِلافِ الأَضلاعِ ، وَاستِكاكِ الأَسماعِ ، وَظُلمَةِ اللَّحدِ ، وَخيفَةِ الوَعدِ ، وَغَمِّ الضَّريحِ ، وَرَدمِ الصَّفيحِ .

۵ فَاللهَ اللهَ عِبادَ اللهِ ، فَإِنَّ الدُّنيا ماضِيَةٌ بِكُم عَلى سَنَنٍ ، وَ أَنتُم وَالسّاعَةُ في قَرَنٍ ، وَكَأَنَّها قَد جاءَت بِأَشراطِها ، وَأَزِفَت بِأَفراطِها ، وَوَقَفَت بِكُم عَلى صِراطِها ، وَكَأَنَّها قَد أَشرَفَت بِزَلازِلِها ، وَأَناخَت بِكَلاكِلِها ٦ وَانصَرَمَتِ الدُّنيا بِأَهلِها ، وَأَخرَجَتهُم مِن حِضنِها ، فَكانَت كَيَومٍ مَضى ، أَو شَهرٍ انقَضى ، وَصارَ جَديدُها رَثّاً ، وَسَمينُها غَثّاً ، في مَوقِفٍ ضَنكِ المَقامِ ، وَأُمورٍ مُشتَبِهَةٍ عِظامٍ ، وَنارٍ شَديدٍ كَلَبُها ، عالٍ لَجَبُها ، ساطِعٍ لَهَبُها ، مُتَغَيِّظٍ زَفيرُها ، مُتَأَجِّجٍ سَعيرُها ، بَعيدٍ خُمودُها ، ذاكٍ وَقودُها ، مَخوفٍ وَعيدُها ، عَمٍ قَرارُها ، مُظلِمَةٍ أَقطارُها ، حامِيَةٍ قُدورُها ، فَظيعَةٍ أُمورُها ٧

(وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) قَدْ أُمِنَ الْعَذَابُ، وَانْقَطَعَ الْعِتَابُ، وَزُحْزِحُوا عَنِ النَّارِ، وَاطْمَأَنَّتْ بِهِمُ الدَّارُ، وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارَ، الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَةً، وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِيَةً، وَكَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا تَخَشُّعًا وَ اسْتِغْفَارًا، وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا تَوَحُّشًا وَانْقِطَاعًا، فَجَعَلَ اللهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَآبًا، وَالْجَزَاءَ ثَوَابًا، وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا، فِي مُلْكٍ دَائِمٍ، وَنَعِيمٍ قَائِمٍ.

٥ فَارْعَوْا - عِبَادَ اللهِ - مَا بِرِعَايَتِهِ يَفُوزُ فَائِزُكُمْ، وَ بِإِضَاعَتِهِ يَخْسَرُ مُبْطِلُكُمْ، وَبَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ، فَإِنَّكُمْ مُرْتَهَنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَمَدِينُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ. ١ وَكَأَنْ قَدْ نَزَلَ بِكُمُ الْمَخُوفُ فَلَا رَجْعَةً تَنَالُونَ، وَلَا عَثْرَةً تُقَالُونَ، اسْتَعْمَلَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَعَفَا عَنَّا وَعَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

٦ اِلْزَمُوا الْأَرْضَ، وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ، وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ، وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللهُ لَكُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ

وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً ، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ ، وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ ، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً .

از خُطْبَه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در تقوی و دل نبستن بدنیا و سختیهای بعد از مرگ و سفارش بشکیبائی بر بلاء) :

۱- خدا را برای نعمت بخشیدن او سپاس میگزاریم (زیرا شکر نعمت موجب فراوانی و کفران آن باعث عذاب سخت میباشد) و از او برای ادای حقوقش (تحصیل علوم و معارف و انجام واجبات و مستحبات) یاری میطلبیم که لشکرش (فرشتگان و انبیاء و اوصیاء و پیروان ایشان بر گمراه شدگان و گمراه کنندگان) غالب، و توانائی او بزرگ است ۲- و گواهی میدهیم که محمّد (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) بنده و فرستاده او است که (مردم را) بطاعت و فرمانبرداری خدا دعوت فرمود و با جهاد و جنگیدن در راه دین او بر دشمنانش غالب و فیروز گردید، اتّفاق و پیوستگی دشمنان بر تکذیب آنحضرت و کوشش و تلاش آنها برای خاموش کردن نور او (از بین بردن دینش) از جهاد بازش نمیداشت ۳- پس (چون بعثت حضرت رسول برای دعوت بسوی این و طاعت خدا و نهضت اجابت دعوت آن بزرگوار با آنکه بنو نبوت داشته) بتقوی و ترس از خدا دست اندازید (واجبات را انجام داده گرد محرّمات نگردید) زیرا پرهیزکاری ریسمانی است دارای دستگیره محکم و پناهگاهی که استوار است بلندی آن (سبب نجات و رهائی از سیه روزی دنیا و آخرت است) و به (طاعت و بندگی و اسباب مغفرت و آمرزش پیش از رسیدن) مرگ و سختیهای آن بشتابید، و برای آن پیش از آمدنش (خود را) آراسته کنید، و پیش از آنکه وارد شود آماده باشید (تا مرگ نرسیده بدستور خدا و رسول رفتار کرده از شیطان و نفس امّاره دوری گزینید که پس از آمدن آن راه بسته میشود) زیرا قیامت (هنگام پاداش و کیفر) پایان کار است (و مرگ اوّل منزل آن میباشد) و بس است مرگ

پند دهنده برای خردمند ، و عبرت برای نادان و غافل ۴ و پیش از رسیدن بپایان (قیامت) چیزهائی را میدانید از تنگی قبرها ، و فراوانی غم و اندوه (بمفارقت و جدائی مال و فرزند و دوستان) و از ترس محلی که (اوضاع قیامت را) آگاه میشوید (و آن برزخ است) و پیاپی رسیدن خوف و بیم ، و جابجا شدن دنده ها (بر اثر فشار قبر) و کر شدن گوشها (از صداهای وحشت انگیز) و تاریکی لحد ، و ترس عذابیکه خداوند (بزبان پیغمبرانش) خبر داده است ، و پوشاندن قبر ، و استوار کردن سنگ پهن (که قبر را بآن مسدود مینمایند).

۵ پس ای بندگان خدا ، از خدا بترسید ، از خدا بترسید (پیش از رسیدن مرگ کاری کنید که بسختیهای بعد از آن مبتلی نگردید ، و بدنیائیکه بزودی دست از آن خواهید کشید دل نبندید) زیرا دنیا با شما بیک روش (که راه آخرت است و پیشینیانتان از آن گذشتند) میگذرد (همه را از آن راه میبرد و کسی را جا نمیگذارد) و شما با قیامت بیک ریسمان بسته شده اید (بین شما و آن فاصله و مدت درازی نیست) و مانند آنستکه قیامت علامات و نشانه های خود را آشکار ساخته و پرچمهایش (مقدمات پیوستن به پیشینیان) را نزدیک گردانیده ، و شما را بسر راه خود (برای حساب و بازپرسی) نگاهداشته است ، و مانند آنستکه سختیهایش را جلو آورده و (مانند شتر که برای برداشتن بار از پشتش سینه بزمین مینهد) سینه هایش را پهن کرده (مذهبهای درونا کش را آشکار ساخته) و دنیا از اهل خود دست کشیده و آنان را از پرستاری خویش بیرون نموده ، پس همچون روزی بود که گذشت ، یا ماهی که بسر رسید ، و تازهٔ آن کهنه و فربه آن لاغر گردید (بدنها ضعیف و ناتوان شده ، و آنها را واداشته اند) در جای تنگ (قیامت که گرفتاری آن دشوار در هائی از آن فراگیر) و کارهای درهم و بزرگ ، و آتش داغ پر آزار با صدای بلند ، زبانه افروخته ، فریاد خشمناک ، و سوزندگی زبانه دار که فرو نشستن ندارد ، و هیزم آن پر شعله ، تهدید آن ترسناک ، ته آن ناپیدا ، اطراف آن تاریک ، دیگهای آن بسیار گرم ، کیفرهای آن رسوا کننده است (آنها برای پرهیزکاران خداوند در قرآن کریم س ۳۹ ی ۷۳ میفرماید : وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ

إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا ، وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ يَعْنِي) وآنانكه از پروردگارشان پرهیز کرده ترسیدند . (در دنیا پرهیزکار بودند) دسته دسته بسوی بهشت رانده میشوند (فرشتگان آنانرا میبرند تا بهشت وارد شوند) ودرهای آن گشوده است ، ودربانان آن بآنها گویند : درود بر شما پاک و پاکیزه هستید « در دنیا خود را بمعاصی نیالودید » پس بهشت درآئید وهمیشه درآن باشید) درحالیکه از عذاب آسوده واز سرزنش رها واز آتش دور گشته اند ، وبهشت بسبب ایشان آرایش یافته (از حال انتظار بیرون آمده) وآنان هم از منزل وقرارگاه خود شاد میباشند (وایشان) کسانی هستند که در دنیا کردارشان پاکیزه ونیکو وچشمهایشان (از خوف خدا وترس عذاب) گریان بوده ، وشب آنها در دنیاشان از جهت افتادگی وطلب آمرزش (بیداری برای عبادت وبندگی بمنزله) روز وروزشان از جهت ترس (از عذاب) ودوری نمودن (از دنیا ومشغول بودن براز ونیاز بمنزله) شب بوده ، پس خداوند بهشت را جای بازگشت وخوشی را پاداش ایشان قرارداد ، وآنها بهشت واهل آن سزاوارتر وشایسته هستند ، با پادشاهی همیشگی ونعمت وخوشی ثابت وبرقرار .

۸ پس بندگان خدا (اکنون که حال اهل دوزخ وبهشت را شنیدید) مواظبت نمائید آنچه که بمواظبت آن رستگار شما سود میبرد ، وبتباه ساختن آن تبه کار شما زیان میبرد (از دستور خدا ورسول پیروی کنید تا سعادت ونیکبختی همیشگی بدست آرید واز آن غافل نباشید که بدبخت میگردید) وباکردارتان بر مرگهای خود پیشی گیرید (طوری باشید که در موقع آمدن مرگ اضطراب ونگرانی نداشته باشید) زیرا شما گروگان چیزی هستید که پیش فرستاده اید ، وجزا داده میشوید بآنچه که بجا آورده اید ۹ ومانند آنستکه مرگ شما را دریافته ، پس بازگشتی نیست تا (بتدارک کردارهای زشت خود) نائل شده ، ونه از لغزش وگناهی (که کرده اید) وارهیده شوید (زیرا وارهیدن از لغزشها بر اثر توبه وبازگشت است وآن در دنیا ممکن است که دار تکلیف وعمل است نه در آخرت که دار جزاء است) خدا ما وشما را بطاعت وپیروی از خود ورسولش وادار نماید ، وبافزونی رحمتش از (گناهان) ما وشما بگذرد .

(با تأمّل واندیشه در مطالب بالا)، پس [۱] در جای خود بنشینید (بیهوده افزون طلب نباشید) و بر بلاء و سختی (کفر و ضلالت) شکیبا باشید، و دستها و شمشیرها تان را در خواهشهای زبانهاتان بکار نیندازید (جنگجو نبوده و دشنام نداده سخنان بی مغز نگوئید) و نشتابید بآنچه را که خدا تکلیف نکرده (برخلاف دستور خدا رفتار ننموده بدون فکر و اندیشه و مطالعۀ سود و زیان هر کاری بیجا خود را گرفتار نسازید) زیرا از شما هر که بر خوابگاه خود بمیرد در حالیکه بحقّ پروردگارش و حقّ پیغمبر و فرستادۀ او و حقّ اهل بیت آنحضرت شناسا باشد شهید مرده است، و مزد او با خدا است، و سزاوار پاداش کردار نیکوئی است که در اندیشه داشته، و این اندیشه جای شمشیر کشیدن او را میگیرد، و هر چیز را مدّت و بسر رسیدنی است (که تا آن مدّت بسر نرسد کوشش سود ندهد، خلاصه در صورت توانائی نداشتن و یا برای کشته شدن سود معنوی در نظر نگرفتن بزد و خورد با دشمنان نپردازید، برای آنکه قصد جنگیدن و بیزاری از آنها هم در حکم جهاد و کشته شدن در راه خدا است).

(۲۳۳) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

[۱] اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَالْغَالِبِ جُنْدُهُ، وَالْمُتَعَالِي جَدُّهُ [۲] أَحْمَدُهُ عَلَى نِعَمِهِ التُّؤَامِ، وَآلَائِهِ الْعِظَامِ، الَّذِي عَظُمَ حِلْمُهُ فَعَفَا، وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَعَلِمَ بِمَا يَمْضِي وَمَا مَضَى، مُبْتَدِعِ الْخَلائِقِ بِعِلْمِهِ، وَمُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ، بِلا اقْتِدَاءٍ وَلا تَعْلِيمٍ، وَلا احْتِذَاءٍ لِمِثَالِ صَانِعٍ حَكِيمٍ، وَلا إِصَابَةِ خَطَإٍ، وَلا حَضْرَةِ مَلَإٍ [۳] وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ وَالنَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ، وَيَمُوجُونَ فِي حَيْرَةٍ،

قَدْ قَادَتْهُمْ أَزِمَّةُ الْحَيْنِ، وَاسْتَغْلَقَتْ عَلَى أَفْئِدَتِهِمْ أَقْفَالُ الرَّيْنِ.

٤ أُوصِيكُمْ - عِبَادَ اللَّهِ - بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَالْمُوجِبَةُ عَلَى اللَّهِ حَقَّكُمْ، وَأَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللَّهِ وَتَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ، فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِرْزُ وَالْجُنَّةُ، وَفِي غَدٍ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ، مَسْلَكُهَا وَاضِحٌ، وَسَالِكُهَا رَابِحٌ، وَمُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ ٥ لَمْ تَبْرَحْ عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِينَ وَالْغَابِرِينَ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبْدَى، وَأَخَذَ مَا أَعْطَى، وَسَأَلَ عَمَّا أَسْدَى، فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبِلَهَا وَحَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا، أُولَئِكَ الْأَقَلُّونَ عَدَدًا، وَهُمْ أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: (وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) ٦ فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَوَاكِظُوا بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا، وَاعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلَفٍ خَلَفًا، وَمِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا، أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ، وَاقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَأَشْعِرُوهَا قُلُوبَكُمْ، وَارْحَضُوا بِهَا ذُنُوبَكُمْ، وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ، وَبَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ، وَاعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَلَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا ٧ أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا، وَكُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُزَّاهًا، وَإِلَى الْآخِرَةِ وُلَّاهًا،

وَلاَ تَضَعُوا مَنْ رَفَعَتْهُ التَّقْوٰی ، وَلاَ تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعَتْهُ الدُّنْیَا ،
وَلاَ تَشِیمُوا بَارِقَهَا ، وَلاَ تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا ، وَلاَ تُجِیبُوا نَاعِقَهَا ، وَ
لاَ تَسْتَضِیئُوا بِإِشْرَاقِهَا ، وَلاَ تُفْتَنُوا بِأَعْلاَقِهَا ، فَإِنَّ بَرْقَهَا خَالِبٌ ،
وَنُطْقَهَا کَاذِبٌ ، وَأَمْوَالَهَا مَحْرُوبَةٌ ، وَأَعْلاَقَهَا مَسْلُوبَةٌ ؕ
أَلاَ وَهِیَ الْمُتَصَدِّیَةُ الْعَنُونُ ، وَالْجَامِحَةُ الْحَرُونُ ، وَالْمَائِنَةُ
الْخَؤُونُ ، وَالْجَحُودُ الْکَنُودُ ، وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ ، وَالْحَیُودُ الْمَیُودُ ،
حَالُهَا انْتِقَالٌ ، وَوَطْأَتُهَا زِلْزَالٌ ، وَعِزُّهَا ذُلٌّ ، وَجِدُّهَا هَزْلٌ ،
وَعُلْوُهَا سُفْلٌ ، دَارُ حَرَبٍ وَسَلَبٍ ، وَنَهْبٍ وَعَطَبٍ ؕ أَهْلُهَا
عَلٰی سَاقٍ وَسِیَاقٍ ، وَلَحَاقٍ وَفِرَاقٍ ، قَدْ تَحَیَّرَتْ مَذَاهِبُهَا ،
وَأَعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا ، وَخَابَتْ مَطَالِبُهَا ، فَأَسْلَمَتْهُمُ الْمَعَاقِلُ ، وَ
لَفَظَتْهُمُ الْمَنَازِلُ ، وَأَعْیَتْهُمُ الْمَحَاوِلُ ، فَمِنْ نَاجٍ مَعْقُورٍ ، وَلَحْمٍ
مَجْزُورٍ ، وَشِلْوٍ مَذْبُوحٍ ، وَدَمٍ مَسْفُوحٍ ، وَعَاضٍّ عَلٰی
یَدَیْهِ ، وَصَافِقٍ بِکَفَّیْهِ ، وَمُرْتَفِقٍ بِخَدَّیْهِ ، وَزَارٍ عَلٰی رَأْیِهِ ،
وَرَاجِعٍ عَنْ عَزْمِهِ ، وَقَدْ أَدْبَرَتِ الْحِیلَةُ ، وَأَقْبَلَتِ الْغِیلَةُ ،
وَلاَتَ حِینَ مَنَاصٍ ؕ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ !! قَدْ فَاتَ مَا فَاتَ ،
وَذَهَبَ مَا ذَهَبَ ، وَمَضَتِ الدُّنْیَا لِحَالِ بَالِهَا (فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ

السَّمآءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ) .

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است (در پرهیزکاری و دل بستن بدنیا) :

۱ـ سپاس خداوند را سزا است که (موجب) سپاسگزاری او (نعمتهای بیشمارش) در بین آفریدگان منتشر ، و لشکر او (فرشتگان و انبیاء و اوصیاء و مؤمنین که جهاد کننده در راه دین او هستند بر دشمنانش) غالب ، و بزرگی او (از هر چیز) برتر است ۲ـ او را بر نعمتهای پی در پی و بر بخششهای بزرگش (که خردها در برابر آن ناتوان و زبان از شمارش وامانده است) سپاس میگزارم ، خداوندی که بسیار بردبار است (گناهکاران را زود کیفر نمیدهد) و (تقصیر ایشان را که قابل عفو و گذشت است) می بخشد ، و در آنچه حکم کرده (مقدر و امر فرموده بر وفق حکمت و مصلحت) بعدل و انصاف رفتار نموده ، و بآنچه میگذرد و آنچه گذشته دانا است (دانائی او در برابر آینده و گذشته یکسان است) بدانائی خود (که عین ذات او است) ایجاد کننده آفریدگان ، و بامر و فرمان خویش (که چیزی از آن جلوگیری نمیتواند کرد) خلق کننده آنان است بدون پیروی کردن و آموختن (از دیگری) و بدون بهره مند شدن از نمونه صنعت کار دور اندیش (زیرا او مبدء المبادی و اوّل است که اوّلی برای او فرض نمیشود) و بدون برخوردن بخطاء و اشتباهی و بدون گرد آوردن جماعتی (از خردمندان و دانایان تا با ایشان مشورت نماید ، زیرا او عین علم است ، پس خطاء و اشتباه در او راه ندارد تا نیاز بمشورت داشته باشد) ۳ـ و گواهی میدهم که محمّد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بنده و فرستاده او است بر انگیخت او را هنگامی که مردم در ضلالت و گمراهی بسیار سیر میکردند ، و در حیرت و نگرانی غوطه ور بودند ، مهارهای تباهی و بدبختی آنها را میکشانید (و بسوی گرفتاریهای دنیا و آخرت میراندشان) و قفلهای گمراهی بر دلهاشان نهاده شده بود (بطوریکه نور حق و حقیقت در آنها نمیتابید) .

۴ـ بندگان خدا شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش مینمایم ، زیرا تقوی حقّ خدا است بر شما (تقوی که عبارت از عمل بواجبات و ترک منهیّات خداوند حقّ خود و اداء شکر و سپاسگزاری از نعمتهایش قرار داده)

و حقّ شما (پاداش کردارتان) را بر خدا لازم و برقرار مینماید، و شما را سفارش میکنم باینکه
از خدا برای تقوی کمک طلبید (بخواهید تا شما را بتقوی و پرهیزکاری موفّق بدارد) و از تقوی برای
(قُرب به) خدا همراهی درخواست نمائید (پرهیزکار شوید تا بخدا نزدیک گردید) زیرا تقوی در امروز
(دُنیا) پناه و (دربرابر سختیها و گرفتاریها) سپر است، و در فردا (قیامت) راه بهشت
است، راه آن آشکار و رونده در آن سود برنده، و امانت دار آن (خداوند) حافظ و نگهدار
است (امانت در نزد او تباه نمیشود، بلکه روز رستخیز با سود بسیار آنرا پس میدهد) ٥ همیشه تقوی
خود را بر مردمان گذشته و باقیمانده نشان داده و جلوه گری مینماید (تا از آن بهره ببرند) چون ایشان
در فردا (ی قیامت) بآن نیازمندند، فردائیکه خداوند باز گرداند آنچه پدید آورده (مردگان را
زنده فرماید) و گرفته آنچه بخشیده (از دُنیا و کالای آن) و پرسش نماید از آنچه عطا فرموده (از
نعمتهای بیشمار که در چه راه صرف نمودید) پس چه بسیار اندکند کسانیکه تقوی را پذیرفته و از روی راستی
و درستی آنرا شعار خویش قرار داده اند، آنان از جهت عدد و شماره کم اند و شایستهٔ وصف
و مدح خداوند سُبحان هستند که (در قرآن کریم س ٣٤ ی ١٣) میفرماید: وَقَلیلٌ مِنْ
عِبادِیَ الشَّکُورُ یعنی بندگان بسیار سپاسگزار من اندکند ٦ پس با گوشهاتان بسوی
(شنیدن وصف) تقوی بشتابید (تا بفهمید) و با سعی و کوششتان بر آن مواظبت نمائید
(تا رستگار شوید) و آنرا در برابر هرچه گذشته (از دست رفته) عوض و جانشین و در برابر هر
مخالف (طریق حق) موافق قرار دهید، بسبب تقوی خوابهاتان را بیدار سازید (از خواب
غفلت بیدار شوید) و روز خود را جدا نمائید (بدُنیا دل نبندید) و آنرا لازم دلهاتان قرار دهید
(هیچگاه از آن دور نشوید) و گناهانتان را بآن بشوئید، و بیماریهاتان را بآن مداوا کنید، و بآن
بر مرگ پیشی گیرید (کاری کنید که از مرگ نگرانی نداشته باشید) و عبرت گیرید از کسیکه تقوی را
تباه ساخته و از دست داده (از شیطان و نفس امّاره پیروی کرده در دُنیا بدبخت مانده یا بهره ای
که خواسته بدست نیاورده و در آخرت بعذاب جاوید مُبتلی است) و نشود که از شما عبرت گیرد کسیکه
از آن پیروی نموده ٧ آگاه باشید تقوی را (از کبر و خود خواهی و ریاء و خودنمائی) محافظت کنید،

وخود را بسبب آن نگاه دارید (زیرا تقوی پناهگاه و سپر از عذاب است) واز دنیا دوری نمائید و بآخرت
مشتاق وشیفته باشید، وپست مدارید کسیرا که تقوی بلند کرده (پرهیزکاران را خوار شمارید که
خلاف تقوی وپرهیزکاری است) وبلند مرتبه ندانید کسیرا که دنیا بلند کرده (توانگران را از جهت دارائی ایشان
بزرگ مپندارید، زیرا تعظیم از جهت دارائی با تقوی وپرهیزکاری منافات دارد) وچشم مدوزید بابر
برق دار (کالای جلوه گر) دنیا، وبگوینده آن گوش ندهید، وخواننده آنرا نپذیرید
(با دنیا پرستان گرم نگرفته رفت وآمد ننمائید) وبدرخشندگی آن روشنائی مجوئید، وبکالاهای
نفیس آن فریفته نشوید، زیرا برق آن بی باران وگفتار آن دروغ ودارائیهای آن غارت گشته
وکالاهای نفیس آن ربوده شده است ✤ آگاه باشید دنیا بزن فاجره ای ماند که خودرا (بمردان)
نشان داده روی بگرداند، وباسب سرکشی ماند که هنگام حرکت توقف نموده فرمان نبرد،
ودروغگوی بسیار خیانتکار وستیزه گر ناسپاسگزار، وبسیار جفاکار منحرف شونده (از
راه حق)، وبسیار دوری کننده (از راه راست) ونگران ودرهم است، روش آن
منتقل شدن (از حالی بحالی واز شخصی بشخصی) وجای پای آن متحرک وغیر ثابت وارجمندی آن
زبونی، وسعی وکوشش آن بازی وشوخی، وبلندی آن پستی است، سرای گرفتن مال
وبرهنه کردن وتاراج نمودن وتباه ساختن است ۱ اهل آن برپا بوده (از سختی وگرفتاری بسیار
آنی آسودگی ندارند) ورانده میشوند، و (به پیشینیان) ملحق میگردند، و (از مال وزن
وفرزند وخویشان ودوستان) جدا خواهند ماند، راههای آن سرگردان کننده (رونده گان
در آن نمیدانند کجا میروند وبکجا میرسند) وگریزگاههای آن ناتوان کننده است (مردم در آن گریزگاهی
نیافته دستشان بجائی بند نمیشود) ومقاصد آن نومید کننده است (هیچکس در آن بمراد نمیرسد)
پس پناهگاهها دنیا پرستان را (بچنگ بلا وسختی) تسلیم نموده وآنها را نگاه نداشته، و
منزلها آنانرا دور انداخته، وزرنگی ها ایشان را درمانده وخسته گردانیده است (خلاصه در دنیا
گریزگاهی نیست که کسی بآن پناه برد، ومنزلی نیست که کسی را نگاه داشته از خود دور نیفکند، وزرنگی و
پشت هم اندازی سودی ندارد) پس بعضی (از اهل دنیا) رهائی یافته و (لکن) پی کرده شده

وپای آنها از غم رسیده ، وبعضی چون گوشت جدا شده ، وبعضی مانند بدن سربریده ، وبعضی همچون خون ریخته شده ، وبعضی (بر اثر غم واندوه) دستهای خود را گزان ، وبعضی (دریغ خورده بر اثر آن) کفهای خود را برهم زنان ، وبعضی (بر اثر بیچارگی) دو گونه بر مرفق وآرنج نهاده ، وبعضی اندیشۀ خود را سرزنش نموده نادرست دانند ، وبعضی از قصد خویش روگردانند ، درحالیکه تدبیر و چاره از دست رفته (سود ندارد) وبلای ناگهانی روآورد (مرگ رسیده وکار از کار گذشته) وآنهنگام موقع گریختن نیست (خداوند در قرآن کریم س ۳۸ ی ۳ میفرماید : کَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ یعنی چه بسیار پیش از ایشان از مردم روزگار را تباه ساختیم ، پس کمک خواستند «تا بگریزند» و هنگام گریختن و فرار کردن نبود) چه بسیار دور است (گریختن و تدارک کار بعد از رسیدن مرگ) !! بتحقیق از دست رفت آنچه از دست رفت ، وگذشت آنچه گذشت (زمان تدارک گناهان و جبران خطاها وکارهای زشت سپری شد) ودنیا بدلخواه خود (نه بر وفق آرزوی اهلش) گذشت (در قرآن کریم س ۴۴ ی ۲۹ میفرماید : فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ یعنی) پس اهل آسمان و زمین بر هلاک دنیا پرستان گریه نکردند (فرد گی بخودشان راه ندادند) وآنها از مهلت داده شدگان نبودند (تا راه رهائی از عذاب بیابند) .

(۲۳۴) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُسَمِّي هٰذِهِ الْخُطْبَةَ بِالْقَاصِعَةِ ، وَهِيَ تَتَضَمَّنُ ذَمَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللهُ - عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَتَرْكِهِ السُّجُودَ لِآدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعَصَبِيَّةَ ، وَتَبِعَ الْحَمِيَّةَ ، وَتَحْذِيرَ النَّاسِ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتِهِ :

۱ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَبِسَ الْعِزَّ وَالْکِبْرِیَآءَ، وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُمَا حِمًی وَحَرَمًا عَلٰی غَیْرِهِ، وَاصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ، وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلٰی مَنْ نَازَعَهُ فِیهِمَا مِنْ عِبَادِهِ ۲ ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذٰلِکَ مَلَآئِکَتَهُ الْمُقَرَّبِینَ، لِیَمِیزَ الْمُتَوَاضِعِینَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَکْبِرِینَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ وَمَحْجُوبَاتِ الْغُیُوبِ: (إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِینٍ، فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ، فَسَجَدَ الْمَلَآئِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ) ۳ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّةُ فَافْتَخَرَ عَلٰی آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَتَعَصَّبَ عَلَیْهِ لِأَصْلِهِ، فَعَدُوُّ اللّٰهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ، وَسَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ، الَّذِی وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِیَّةِ، وَنَازَعَ اللّٰهَ رِدَآءَ الْجَبْرِیَّةِ، وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَخَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ.

۴ أَلَا تَرَوْنَ کَیْفَ صَغَّرَهُ اللّٰهُ بِتَکَبُّرِهِ، وَوَضَعَهُ اللّٰهُ بِتَرَفُّعِهِ؟ فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیَا مَدْحُورًا، وَأَعَدَّ لَهُ فِی الْآخِرَةِ سَعِیرًا.

از خطبه های آنحضرت علیه السلام است که بعضی آنرا خطبهٔ قاصعه نامند، و (قصع در لغت بمعنی نشخوار کردن آمده، گفته اند: وجه تسمیهٔ این خطبه به قاصعه آنکه

چون حضرت آنرا برای اهل کوفه بیان میفرمود بر شتر ماده‌ای سوار بود که نشخوار میکرد ، و گفته‌اند : قَصَع درلغت بمعنی تحقیر و خوار نمودن نیز آمده ، پس وجه تسمیه آن آنستکه امام عَلَیهِ السَّلام در آن شیطان را تحقیر و خوار و پست نموده ، و وجوه دیگری هم برای تسمیه آن گفته‌اند ، ولی اقرب وجوه وجه اوّل و نیکوتر آنها وجه دوّم است ، و) آن متضمّن مذمّت و سرزنش شیطان است - لعنت خدا براو باد - بجهت تکبّر و سرکشی او ، و سجده نکردنش بر آدم - عَلَیهِ السَّلام - و اینکه او نخستین کسی بود که پافشاری کرده نپذیرفتن حقّ را آشکار ساخت ، و نخوت و خودخواهی را پیروی نمود ، و (نیز) متضمّن ترساندن مردم است از متابعت طریقه و روش او (و این خطبه درازترین خطبه‌های نهج البلاغه است) :

۱ سپاس سزاوار خداوندی است که پوشید (جامه) توانگری و بزرگواری را (توانگری و بزرگواری مخصوص او است که هیچ چیز او را ناتوان نمیگرداند و بحقیقت او نمیرسد) و این دو صفت را بخود اختصاص داده نه برای آفریدگانش (باین دو صفت منفرد و یگانه است ، زیرا غیر او ذاتاً زبون و زیردست و در همه چیز نیاز بغیر دارند) و آنها را بر غیر خود ممنوع و حرام گردانید (پس کسیرا نمیرسد که آنها را ادّعا نماید و اگر ادّعا نمود مسئول و معاقب است) و آنها را برای جلال خویش برگزید ، و لعنت (دوری از رحمتش) را قرار داد برای هرکه از بندگانش در این دو صفت با او منازعه نماید (بتوانگری و بزرگواری کردن برافرازد) ، چنانکه در قرآن کریم س ۳۹ ی ۶۰ میفرماید : وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ یعنی آنانرا که بر خدا دروغ بستند و زیر بار فرمان او نرفتند روز رستخیز روهایشان را سیاه می‌بینی ، آیا در دوزخ جائی برای تکبّر کنندگان و گردنکشان نیست ؟ و در س ۱۶ ی ۲۹ میفرماید : فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ یعنی داخل درها « درکات و گودیها » ی دوزخ شوید در حالیکه در آن جاوید بمانید ، و بد است جای گردنکشان)

۲ پس بسبب اختصاص این دو صفت بخود فرشتگان را که مقرّب درگاه او بودند آزمایش نمود تا فروتنان ایشان را از گردنکشان (شیطان که از جنّ بود و در بین آنها بسجده بآدم مأمور شد) ممتاز و جدا سازد (با آنان معامله آزمایش کنندگان

نمود تا بدانند که هر که از فرمان الهی پیروی کند رستگار و هر که مخالفت ورزد بعذاب گرفتار شود ، نه آنکه خواسته امتحان نماید تا دانا گردد که امتحان باین معنی درباره او محال است ، چنانکه در شرح خطبه شصت و دوم اشاره شد) پس (از این جهت امام علیه السلام میفرماید :) با اینکه بنهانیهای دلها و پنهانیهای پوشیده از نظرها دانا بود (در قرآن کریم س ۳۸ ی ۷۱) فرمود : إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ی ۷۲) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ی ۷۳) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (ی ۷۴) إِلَّا إِبْلِيسَ یعنی من آدم را از گل خلق خواهم نمود ، پس وقتی که او را بیافریدم و جان دادمش برو درافتاده او را سجده کنید (تعظیم و فروتنی نمائید ، و یا او را قبله خویش قرار دهید ، زیرا سجده عبادت و بندگی برای غیر خدا جائز نیست) پس همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس (حضرت رضا علیه السلام فرموده : نام شیطان حارث بوده سُمّي إبليس لأنّه أبلس من رحمة الله یعنی ابلیس نامیده شده بجهت آنکه از رحمت خدا دور گشت .

ناگفته نماند که بین علماء و بزرگان اختلاف است که آیا شیطان از جن بوده یا از فرشتگان ، و حق آنستکه از جن بوده ، و اجماع علماء امامیه بر آنست ، چنانکه از شیخ مفید - علیه الرحمة - نقل شده و روایات متواتره از ائمه هدی - علیهم السلام - در این باب وارد گشته ، و قرآن کریم بآن تصریح میفرماید س ۱۸ ی ۵۰ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ یعنی یاد آور هنگامی را که بفرشتگان فرمودیم بآدم سجده کنید ، پس همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود ، و استثناء دلیل بر آن نیست که شیطان از فرشتگان بوده چون جمله کَانَ مِنَ الْجِنِّ صریح است که استثناء در اینجا و سائر مواضع قرآن کریم در این باب استثناء منقطع است یعنی ربط بمستثنی منه ندارد ، خلاصه آدم را سجده نکرد برای آنکه) کبر و خودخواهی باو روی آورد ، پس بآفرینش خود بر آدم فخر و نازش نمود ، و برای اصل خویش (که از آتش آفریده شده بود) عصبیت نموده آشکارا از زیر بار فرمان حق نرفت (و گفت : او را از گل و مرا از آتش آفریدی من که از او بهترم چرا او را سجده کنم؟) پس دشمن خدا (شیطان) پیشوای متعصّبین و پیشرو گردنکشان است که بنیان عصبیت را بجا گذارد ، و با خدا در جامه عظمت و بزرگی (که اختصاص باو دارد) نزاع نمود ، و لباس

عزت و سربلندی (که سزاوار او بود) پوشید، و پوشش ذلت و خواری (که شایسته اش بود) دور افکند.

٤ نمی بینید چگونه خداوند او را برای تکبر و سرکشی خرد و کوچک و بسبب بلند پروازی پست نمود؟ پس او را در دنیا (از رحمت خود) رانده شده قرار داد (چنانکه در قرآن کریم س ١٥ ی ٣٤ میفرماید: قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ی ٣٥ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ یعنی خداوند فرمود از بهشت بیرون رو که تو رانده شدی، و تا روز رستخیز بر تو لعنت است) و در آخرت برای او آتش برافروخته آماده فرمود (چنانکه در قرآن کریم س ٣٨ ی ٨٥ میفرماید: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی دوزخ را از تو و از همه آنان که پیرو تو هستند از آدمیان و پریان پر خواهم نمود).

---

٥ وَلَوْ أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رُوَاؤُهُ، وَطِيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ، وَلَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَلَخَفَّتِ الْبَلْوَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، وَلٰكِنَّ اللهَ - سُبْحَانَهُ - ابْتَلَى خَلْقَهُ بِبَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ تَمْيِيزًا بِالْاِخْتِبَارِ لَهُمْ، وَنَفْيًا لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَإِبْعَادًا لِلْخُيَلَاءِ مِنْهُمْ.

٦ فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللهِ بِإِبْلِيسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ - وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ - عَنْ كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ،

فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ ؟ كَلَّا ! مَا كَانَ اللهُ ، سُبْحَانَهُ ، لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَراً بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكاً ،[۷] إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ ، وَمَا بَيْنَ اللهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمًى حَرَّمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ .

---

۵ واگر خدا میخواست آدم را بیافریند از نوری که روشنی آن دیده ها را تیره سازد ، و زیبائی آن بر خردها غالب گردد (عقلها در برابر آن حیران و سرگردان شوند) و از چیز خوشبوئیکه بوی خوش آن اشخاص را فراگیرد ، هر آینه میآفرید ، و اگر (چنین) میآفرید گردنها در برابر آدم فروتن ، و آزمایش درباره او بر فرشتگان آسان میشد (بیدرنگ شیطان بسجده او میشتافت و او را مادون خود تصوّر نمیکرد) ولیکن خداوند سبحان آفریدگانش را میآزماید ببعضی از آنچه اصل و سببش را نمیدانند برای امتیاز دادن وجدا ساختن آنها (از غیر شان) و برای برطرف کردن تکبّر و گردنکشی و دور نمودن خودپسندی از آنان (چنانکه بیشتر احکام شرعیّه که عقل بحکمت آن پی نبرده از این قبیل است) .

۶ پس از کار خدا درباره شیطان عبرت گیرید که عبادت و بندگی بسیار و منتهی سعی و کوشش او را (بر اثر تکبّر و سرکشیش) باطل و تباه ساخت در حالیکه خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود که معلوم نیست (شما نمیدانید و فهمتان قاصر است که) آیا از سالهای دنیا است یا از سالهای آخرت (که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال دنیا است ، و این) بجهت کبر و سرکشی یکساعت (بود که خود را برتر از آدم دانسته باو سجده نکرد) پس چه کس بعد از شیطان با بجا آوردن مانند معصیت او (کبر و سرکشی) از عذاب خدا سالم ماند ؟ حاشا ! نخواهد شد که خداوند سبحان انسانی را بهشت داخل نماید با کاریکه بسبب آن فرشته ای (شیطان) را از آن بیرون نمود (تعبیر امام علیه السّلام از شیطان در اینجا بفرشته برای آنست که در آسمان بوده و با فرشتگان

آمیزش داشته ؟ حکم و فرمان خدا در اهل آسمان (فرشتگان) و اهل زمین (آدمیان) یکی است و بین او و هیچیک از آفریدگانش در روا داشتن آنچه مختص بخود او است (عظمت و بزرگواری) که آنرا بر عالمیان حرام کرده و ناروا دانسته رخصتی نیست (احکام خداوند نسبت بهمه یکسان است پس نمیتوان گفت که بس شیطان بر اثر یک نافرمانی رانده درگاه شده، بلکه باید دانست هر که و هر جا باشد چون گردن از زیر بار تکلیف بیرون آرد از رحمت خدا دور گشته بعذاب گرفتار شود).

---

۵ فَاحْذَرُوا - عِبَادَ ٱللَّهِ - عَدُوَّ ٱللَّهِ أَنْ يُعْدِيَكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِنِدَائِهِ، وَأَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجِلِهِ، فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ ٱلْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ ٱلشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، وَقَالَ: (رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) قَذْفاً بِغَيْبٍ بَعِيدٍ، وَرَجْماً بِظَنٍّ غَيْرِ مُصِيبٍ، صَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ ٱلْحَمِيَّةِ، وَإِخْوَانُ ٱلْعَصَبِيَّةِ، وَفُرْسَانُ ٱلْكِبْرِ وَٱلْجَاهِلِيَّةِ، حَتَّى إِذَا ٱنْقَادَتْ لَهُ ٱلْجَامِحَةُ مِنْكُمْ، وَٱسْتَحْكَمَتِ ٱلطَّمَاعِيَةُ مِنْهُ فِيكُمْ، فَنَجَمَتِ ٱلْحَالُ مِنَ ٱلسِّرِّ ٱلْخَفِيِّ إِلَى ٱلْأَمْرِ ٱلْجَلِيِّ، ٱسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ، فَأَقْحَمُوكُمْ وَلَجَاتِ ٱلذُّلِّ، وَأَحَلُّوكُمْ وَرَطَاتِ ٱلْقَتْلِ، وَأَوْطَأُوكُمْ إِثْخَانَ ٱلْجِرَاحَةِ: طَعْناً فِي عُيُونِكُمْ، وَحَزّاً فِي حُلُوقِكُمْ، وَدَقّاً لِمَنَاخِرِكُمْ، وَقَصْداً لِمَقَاتِلِكُمْ،

وَسَوْقاً بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ.[11] فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ
جَرْحاً، وَأَوْرَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحاً، مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ،
وَعَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ، فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَلَهُ جِدَّكُمْ،
فَلَعَمْرُ اللهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَى أَصْلِكُمْ، وَوَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ، وَدَفَعَ فِي
نَسَبِكُمْ، وَأَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَقَصَدَ بِرَجِلِهِ سَبِيلَكُمْ،
يَقْتَنِصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَيَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ، لَا
تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَلَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةِ ذُلٍّ، وَحَلْقَةِ
ضِيقٍ، وَعَرْصَةِ مَوْتٍ، وَجَوْلَةِ بَلَاءٍ.[12] فَأَطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي
قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ، وَأَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ
الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَنَخَوَاتِهِ وَنَزَغَاتِهِ
وَنَفَثَاتِهِ.[13] وَاعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَإِلْقَاءَ
التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَخَلْعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَاتَّخِذُوا
التَّوَاضُعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّكُمْ: إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ، فَإِنَّ
لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُوداً وَأَعْوَاناً، وَرَجِلاً وَفُرْسَاناً.[14] وَلَا تَكُونُوا
كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضْلٍ جَعَلَهُ اللهُ فِيهِ سِوَى مَا
أَلْحَقَتِ الْعَظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَقَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ

فِي قَلْبِهِ مِن نَارِ الْغَضَبِ ، وَنَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِن رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللّٰهُ بِهِ النَّدَامَةَ ، وَأَلْزَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

پس بندگان خدا ، از دشمن خدا (شیطان) بترسید از اینکه شما بدرد خود (کبر و سرکشی) گرفتار کند (مانند خود متکبّر و گردنکش نموده از رحمت خدا دور سازد) و از اینکه بگفته خویش شما را (از راه راست) بازداشته نگران نماید ، و سواران و پیادگان لشکرش (پیروانش) را دور شما گرد آورد ، پس بجان خودم سوگند که تیر شرّ (گمراه ساختن) را برای شما بزه کمان نهاده و آنرا بطرز شما سخت کشیده ، و از نزدیک بشما تیر انداخته (تا تیرش بخطا نرود) و (چنانکه در قرآن کریم س ۱۵ ی ۳۹ خداوند از او حکایت میفرماید) گفت : رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ یعنی پروردگار من برای اینکه مرا گمراه کردی (بر اثر ترک سجدهٔ آدم) هر آینه گناهان را برابر بنی آدم در زمین میآرایم (تا از اطاعت باز مانند) و همهٔ آنانرا گمراه خواهم نمود (و این سخن را گفت) در حالیکه (ندانسته) اظهار غیب گوئی کرده از روی گمان نادرست آنرا بیان نمود (ولی) فرزندان نخوت و برادران عصبیّت و سواران گردنکش و جاهلیّت و نادانی دعوی او را تصدیق کرده راست آوردند (چون اهل دنیا عصبیّت و نافرمانی نموده بدرد کبر و خودپسندی که شیطان داشت گرفتار شدند ، پس ادّعای او را از روی نادانی و گمان نادرست بود درست جلوه دادند) تا اینکه سرکش از شما (که از راه راست پا بیرون نهاد) پیرو او گردید ، و (از اینرو) طمع و آز او در (گمراه کردن) شما پا برجا شد ، پس چگونگی پنهان آشکار گشت (آثار وسوسه او در دلهای شما نمایان شد که بی پروا بر خلاف دستور خدا رفتار مینمائید) استیلاء او بر شما قوّت یافت ، و سپاه خود را بسوی شما نزدیک آورد پس شما را در غارهای ذلّت و خواری افکندند ، و در گودالهای کشتن (تباه ساختن) انداختند ، و شما را پایمال کردند با زخم سخت : نیزه زدن در چشمها و بریدن گلوها

و کوبیدن سوراخ بینی ها و اراده انداختن در قتلگاهاتان و راندن‌تان با حلقه های مهار قهر و خشم که در بینی مینهند بسوی آتشی که برایتان آماده شده (خلاصه شیطان وسپاهش خواهشهای نفس اماره و گناهان را در نظر شما جلوه داده بدام بدبختی درآورده بعذاب سوق میدهند) [۱۱] پس شیطان برای زخم زدن (زیان رساندن) در دین شما بزرگتر و برای آتش افروختن (فتنه و فساد برپانمودن) در دنیای شما افروزنده گردید از دشمنانیکه با ایشان آشکارا دشمنی کرده برای (زد و خورد با) آنها گرد میآئید (واز یکدیگر کمک میطلبید) پس زور و کوشش خود را بر دفع او بگمارید که بخدا سوگند بر ریشه شما (پدرتان آدم) فخر و نازش کرد، و در حسب (قدرت و منزلت) شما کوهش نمود، و نسب (قرابت و خویشی) شمارا کوچک و پست دانست، و سواران خود را برای (گمراه کردن) شما گرد آورد و با پیادگانش راه شمارا اراده نمود (تا در گمراهی مانده براه هدایت و رستگاری پا ننهید) در هر جا شمارا شکار کرده بدام میآرند، و سرانگشتانتان را میزنند، و بحیله و دسیسه نمیتوانید (از ایشان) سرباز زنید، و بتصمیم و اراده نمیتوانید (آنهارا) دفع نموده از خود دور نمائید، در حالیکه شما در انبوه ذلت و خواری و دائره تنگ و عرصه مرگ و جولانگاه بلاء و سختی (دنیا گرفتار) هستید (و از شر شیطان نرهید مگر با کشتن نفس اماره و پیروی نکردن از او) [۱۲] پس خاموش کنید آتش عصبیت و کینه های زمان جاهلیت را که در دلهای شما پنهان است که این تکبر و گردنکشی و خود پسندی در مسلمان از افکنده های شیطان و خود خواهی ها و تباه کردنها و وسوسه های اوست [۱۳] و تصمیم گیرید که فروتنی را روی سرهاتان نهاده بزرگی و خودپسندی را زیر پاهاتان بیفکنید، و تکبر و گردنکشی را از گردنهاتان دور سازید، و فروتنی را بین خود و دشمنانتان شیطان و لشکرش بجای لشکر تمام سلاح بکار برید، زیرا او را در هر امتی لشگرها و یاران و پیادگان و سواران است (که همه با او کمک کرده کبر و نخوت را در نظرتان میآرایند تا شمارا در بلاء و هلاکت اندازند، پس شما تواضع و فروتنی را لشگر خود قرار داده با ایشان کارزار کنید) [۱۴] و مانند متکبر گردنکش (قابیل فرزند آدم علیه السلام) بر فرزند مادرش (هابیل) نباشید (تعبیر از هابیل بفرزند مادر قابیل با اینکه هر دو از یک پدر و یک مادر بودند برای آنستکه مهربانی دو برادر از یک مادر بیشتر است از مهربانی دو برادر که از دو مادر باشند)

که بر او تکبّر نمود بدون آنکه خداوند در او فزونی قرار داده باشد جز آنکه کبر و بزرگی ناشی از رشک بد روی آورد، و از آتش خشم در دل و تعصّب افروخته شد، و شیطان باد کبر و سربلندی در بینی او دمید، چنان خودخواهی و گردنکشی که خداوند پس از کبر و سربلندی او را پشیمانی داد (بر اثر مردن برادر حیران و سرگردانش نمود، نه بر کشتن او که اگر بر اثر کشتن او پشیمان میشد توبه و بازگشت از گناهی بود که مرتکب شده و معذّب نمیماند) و گناه کشندگان را تا روز رستخیز همراه او گردانید (چنانکه در قرآن کریم س ۵ ی ۳۱ میفرماید: فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ی ۳۲ مِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا یعنی چون قابیل هابیل را کشت از جملهٔ پشیمانان گردید، از این رو بر بنی اسرائیل دستور دادیم که هر که بکشد کسی را بی آنکه او دیگری را کشته یا فسادی در زمین کرده باشد که موجب کشته شدن گردد، پس چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد).

---

۱۵ أَلَا وَقَدْ أَمْعَنْتُمْ فِي الْبَغْيِ، وَأَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ، مُصَارَحَةً لِلّٰهِ بِالْمُنَاصَبَةِ، وَمُبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ! ۱۶ فَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي كِبْرِ الْحَمِيَّةِ، وَفَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ الشَّنَآنِ، وَمَنَافِخُ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ، وَالْقُرُونَ الْخَالِيَةَ، حَتَّىٰ أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَمَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلُلًا عَنْ سِيَاقِهِ، سُلُسًا فِي قِيَادِهِ، أَمْرًا تَشَابَهَتِ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَتَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَكِبْرًا تَضَايَقَتِ الصُّدُورُ بِهِ.

۱۷ أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكُبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكَبَّرُوا

عن حسبهم، وترفعوا فوق نسبهم، وألقوا الهجينة على ربهم، وجاحدوا الله على ما صنع بهم، مكابرة لقضائه، ومغالبة لآلائه!! فإنهم قواعد أساس العصبية، ودعائم أركان الفتنة، وسيوف اعتزاء الجاهلية [۱۸] فاتقوا الله ولا تكونوا لنعمه عليكم أضدادا، ولا لفضله عندكم حسادا، ولا تطيعوا الأدعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم، وخلطتم بصحتكم مرضهم، وأدخلتم في حقكم باطلهم [۱۹] وهم أساس الفسوق، وأحلاس العقوق، اتخذهم إبليس مطايا ضلال، وجندا بهم يصول على الناس، وتراجمة ينطق على ألسنتهم، استراقا لعقولكم، ودخولا في عيونكم، ونفثا في أسماعكم، فجعلكم مرمى نبله، وموطئ قدمه، ومأخذ يده [۲۰]

فاعتبروا بما أصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته، ووقائعه ومثلاته، واتعظوا بمثاوي خدودهم، ومصارع جنوبهم، واستعيذوا بالله من لواقح الكبر، كما تستعيذونه من طوارق الدهر.

۱۵ آگاه باشید که شما در ستمگری بسیار جهد و کوشش نمودید ، و در زمین فساد و تباهکاری کردید ، از روی آشکار کردن دشمنی با خدا ، و بیرون آمدن برای جنگ با مؤمنین ! (شاید مقصود امام عَلَیْهِ السَّلام در اینجا اشاره بمخالفت اُمّت با آنحضرت بوده بعد از رحلت رسولخدا صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِه ، یا رفتار اهل شام و پیروان مُعاوِیَه با آن بزرگوار) ۱۶ پس از خدا بترسید از خدا بترسید در گردنکشی ناشی از تعصّب ، و خودپسندی جاهلیّت ، زیرا کبر ایجاد کننده‌های دشمنی و دمیدنگاههای شیطان است که بآن دمیدنها اُمّتهای گذشته و پیشینیان (مانند قوم نوح و عاد و ثمود و فرعون و نمرود) را فریب داده است (خودخواهی و نخوت را در برابر ایشان جلوه داده پس از روی خودپسندی پیغمبران را تکذیب کرده قدم در راه راست ننهادند) تا اینکه در تاریکیهای نادانی و دامهای گمراهی او شتافتند در حالیکه در برابر راندن او رام و بکشیدنش آرام (در پیروی از او تسلیم) بودند ، و شتافتند بسوی کاریکه دلها در آن یکسانند ، و پیشینیان بر آن کار از پی یکدیگر رفتند ، و بطرف خودپسندی و سربلندی که سینه‌ها بسبب آن (از کینه و رشک) تنگ گشت .

۱۷ آگاه باشید و بترسید ، بترسید از فرمانبری مهتران و بزرگانتان که از شرف و جاه خود (که در بین مردم یافته بودند) گردنکشی کردند ، و بالاتر از نسب خویش (خانواده‌ای که در آن بوجود آمده‌اند) سرفرازی نمودند ، و چیزیکه (بگمان خودشان) ناپسند و زشت آمد بپروردگارشان نسبت دادند (مثل اینکه بمردی گویند تو عجم هستی یا عرب یا خراسانی یا حبشی یا طرانی که این نوع نسبتها بخداست نه بانسان ، زیرا گناهی نیست او را در اینکه عجم یا خراسانی گردیده) و آنچه خداوند بایشان احسان کرده بود انکار کردند برای نبرد کردن با قضاء و قدر او ، و زد و خورد نمودن با نعمتهایش (آنانرا که مقدّر بود در دنیا کمتر از آنها بهره‌مند گردند زبون و خوار دانستند و بستمندان و ناتوانان بر اثر نعمتهائیکه خدا بایشان عطاء فرموده تکبّر نمودند با اینکه منتهی درجه بی‌انصافی و ناسپاسی است که هر یک از ایشان نصیب کسانی را تنها برده و مردم تملّقش نموده بزرگ و مهتر و پیشوایش نام نهند و او بخود نیامده که برای زنان این نعمتها را خداوند باو اختصاص داده) ۱۱ پس اینان پایه‌های بنای عصبیّت و ستونهای ارکان

فتنه و آشوب و شمشیرهای افتخار و سرفرازی جاهلیّت میباشند (همچنانکه عربهای جاهلیّت بر اثر تکبّر و عصبیّت قبیله و پدران و رؤسای خود افتخار و سرفرازی مینمودند، و هنگام جنگ آنها را بنام میخواندند، پس آنان بمنزلهٔ شمشیرهای جنگ بودند ایشان هم بر اثر تکبّر و گردنکشی بمنزلهٔ شمشیرهای فتنه و آشوب میباشند) ۱۸ پس از خدا بترسید، و (با کبر و خودپسندی) برای نعمتهای او بر شما ناسپاسگزار و از جهت احسان او بشما رشک بر نباشید (زیرا کفران و ناسپاسی و رشک موجب زوال نعمت است، و وجه تشبیه ایشان برشک بر آنست که چون رشک بر طالب زوال نعمت از دیگری است ایشان هم بر اثر خودپسندی و گردنکشی که در برابر نعمت خداوند کفران و ناسپاسی است مانند آنستکه بر خودشان رشک میبرند و زوال فضل و احسان خداوند را میطلبند) و از بدان و ناکسان که آنها را نیکان و مهتران میپندارید پیروی نکنید که آنان کسانی هستند که شما آب تیرهٔ گل آلود ایشان را با آب صاف و پاکیزهٔ خود آشامیده و بیماری آنانرا با تندرستی خویش مخلوط نموده و باطل و نادرستیشان را در راستی و درستیتان داخل ساختید (سعادت و نیکبختی و آسایش خود را که در زیر سایهٔ لواء دین و ایمان حقیقی بدست آورده بودید از دست داده بر اثر پیروی از متظاهرین باسلام بفتنه و آشوب و خونریزی و بدبختی گرفتار و همیشه مضطرب و نگران میباشید) ۱۹ در حالیکه آنها پایهٔ فسق (خروج از طاعت خدا) و ملازم و همراه معصیت و مخالفت (خدا و رسول و امام) هستند که شیطان آنها را (بجای) شتران بارکش گمراهی گرفته، و سپاهی که بوسیلهٔ ایشان بر مردم مسلّط شود، و ترجمه کننده هائیکه بزبان آنها سخن میگوید، برای اینکه عقلهای شما را بدزدد (با گفتار دروغ شما را از ذکر حقّ و آخرت اغفال نموده باز دارد) و در چشمهاتان داخل گردد (زندگانی دنیا و گناهان را در نظر شما بیاراید تا از نظر در آیات خدا بازمانید) و در گوشهاتان بدمد (آنقدر سخنان بیهوده و زشت بشما بیاموزد که بسخن خدا و رسول گوش فرا ندهید) و (نتیجه‌ای که از دزدیدن عقل و داخل شدن در چشم و دمیدن در گوشهاتان میبرد اینستکه) شما را هدف تیر (هلاک و تباهی) و جای پای (ذلّت و خواری) و دستگیرهٔ (اسیر و گرفتار) خود قرار میدهد ۲۰ پس (اکنون که فهمیدید شیطان بوسیلهٔ گردنکشان شما را گمراه میسازد، از آنان پیروی نکرده کبر و خودپسندی را شعار خویش قرار ندهید، و) از کیفر خدا و حمله و سختیها و عذابهای او

که بگردنکشان پیش از شما (نمرودیان و فرعونیان و دیگران) رسیده عبرت گیرید، و بجاهائی
که چهره شان بخاک افکنده شده و پهلوهاشان افتاده (قبرها) پند پذیرید (ببینید چهره هائیکه
پرده ها جلو آنها میآویختند روی خاک نهاده و پهلوها که بر بستر سنجاب مینهادند بر زمین گسترده اند)
و از آنچه تولید کبر و سربلندی مینماید بخدا پناه ببرید چنانکه از حوادث و پیش آمدهای سخت روزگار
بادپناه میبرید (بلکه پناه بردن بخدا از اسباب تولید کبر سزاوارتر است از پناه بردن با و از حوادث روزگار، زیرا کبر باعث
الم و درد اخروی است و حوادث روزگار الم دنیوی است، و الم اخروی اهمیت دارد که رهائی از آن
ممکن نیست).

---

[۲۱] فَلَوْ رَخَّصَ اللهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ
أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ، وَلَكِنَّهُ - سُبْحَانَهُ - كَرَّهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ،
وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُعَ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَعَفَّرُوا
فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ، وَخَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَكَانُوا
أَقْوَاماً مُسْتَضْعَفِينَ، قَدِ اخْتَبَرَهُمُ اللهُ بِالْمَخْمَصَةِ، وَابْتَلَاهُمْ
بِالْمَجْهَدَةِ، وَامْتَحَنَهُمْ بِالْمَخَاوِفِ، وَمَخَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ [۲۲] فَلَا
تَعْتَبِرُوا الرِّضَا وَالسُّخْطَ بِالْمَالِ وَالْوَلَدِ، جَهْلاً بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ،
وَالْاِخْتِبَارِ فِي مَوَاضِعِ الْغِنَى وَالْإِقْتَارِ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ، بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) [۲۳] فَإِنَّ اللهَ
- سُبْحَانَهُ - يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ

الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ ، وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى ابْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هٰرُونُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا - عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ ، فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ ، فَقَالَ : أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هٰذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ ، فَهَلَّا أُلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرُ مِنْ ذَهَبٍ ؟! إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ ، وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَلُبْسِهِ .

---

۲۱ و اگر خداوند بکسی از بندگانش خودپسندی و سربلندی را رخصت و اذن میداد (برای او جایز میدانست) به پیغمبران و دوستان خود اجازه میداد ، ولیکن آنها را از خودخواهی و سربلندی منع کرده تواضع و فروتنیشان را پسندیده داشت (بی آنکه کسی را استثناء فرماید) پس (ایشان هم امتثال امر و فرمان او را بتواضع و فروتنی نموده از بسیاری خضوع و افتادگی) رخسارهای خود بزمین نهاده چهره هاشان را بخاک مالیدند ، و بالهای (خدمتگزاری و خوشروئی) خویش را برای مؤمنین و خداپرستان بزیر افکندند (بلند پروازی و سرفرازی نشان ندادند) و انبیاء و دوستان خدا گروهی بودند ضعیف شمرده شده که (مردم دنیا دوستان آنان را در نظر خود ضعیف و ناتوان می پنداشتند) خداوند آنها را بگرسنگی آزموده بسختی گرفتار و بمواضع خوف و ترس امتحان فرمود ، و از ناشایسته ها خالص و پاک گردانید ۲۲ پس (چون پیغمبران و دوستان خدا در دنیا باین منوال گذراندند بنابراین) خوشنودی و خشم خدا را بدارائی و فرزند داشتن مپندارید (که دارائی و فرزندان علامت خوشنودی و نداشتن آنها دلیل خشم او نیست) از روی نادانی بجاهای امتحان و آزمایش در توانگری و تنگدستی که خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۳ ی ۵۵)

فرموده : أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ (٥٥) نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ يعنى آيا گمان ميكنند آنچه ما از دارائى و فرزندان بايشان عطا ميكنيم در نيكوئيهاى ايشان ميشتابيم (چنين نيست) بلكه شعور ندارند و نميفهمند (كه آنها را بمال و فرزند ميآزمائيم و مهلت ميدهيم كه تا چه اندازه در معصيت و نافرمانى افزوده بر اثر آن بعذاب گرفتار شوند) ٢٣ و خداوند سبحان بندگان خود را كه داراى خودپسندى و سربلندى هستند بدوستانش كه در نظر آنها ضعيف و زبون ميآيند ميآزمايد ، و (شاهد بر آن داستان موسى و فرعون است كه) موسى ابن عمران با برادرش هارون صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمَا كه همراه او بود بر فرعون وارد شد و در بر آنها جامه هاى پشمى و در دستشان عصاهاى چوبى بود ، پس با او قرار گذاشتند كه اگر اسلام آورد (بيگانگى خدا و رسالت موسى اقرار نمايد) پادشاهيش باقى و عزت و سروريش برجا باشد ، فرعون (به پيروان خود) گفت از اين دو نفر بشگفت نميآئيد كه برجا ماندن سرورى و بقاء پادشاهى را با من شرط مينمايند در حاليكه باين پريشانى و زبونى هستند كه مى بينيد ، پس (آنان را توبيخ و سرزنش نموده بمردم گفت اگر اين دو نفر از جانب خدا آمده اند) چرا دست بندهاى طلا بدستشان آويخته نشده (چون در آن زمان هرگاه مردى را ستايش و مهتر قرار ميدادند او را بدست بند و طوق طلا ميآراستند ، چنانكه شيخ طبرسى رحمه الله در مجمع البيان فرموده است ، خلاصه فرعون اين سخن را گفت) بجهت آنكه طلا و گرد آوردن آنرا بزرگ دانسته پشم و پوشيدن آنرا (كه در بر موسى و هارون ديد) پست انگاشت .

٢٤ وَلَوْ أَرَادَ اللهُ - سُبْحَانَهُ - لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذِّهْبَانِ ، وَمَعَادِنَ الْعِقْيَانِ ، وَمَغَارِسَ الْجِنَانِ ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ ، وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ ، وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ ،

ولما وجب للقابلين أجور المبتلين، ولا استحق المؤمنون ثواب
المحسنين، ولا لزمت الأسماء معانيها [٢٥]، ولكن الله - سبحانه -
جعل رسله أولي قوة في عزائمهم، وضعفة فيما ترى الأعين
من حالاتهم، مع قناعة تملأ القلوب والعيون غنى، وخصاصة
تملأ الأبصار والأسماع أذى [٢٦] ولو كانت الأنبياء أهل
قوة لا ترام، وعزة لا تضام، وملك تمد نحوه أعناق
الرجال، وتشد إليه عقد الرحال، لكان ذلك أهون
على الخلق في الاعتبار، وأبعد لهم من الاستكبار،
ولآمنوا عن رهبة قاهرة لهم، أو رغبة مائلة بهم،
فكانت النيات مشتركة، والحسنات مقتسمة [٢٧] ولكن
الله - سبحانه - أراد أن يكون الاتباع لرسله، والتصديق
بكتبه، والخشوع لوجهه، والاستكانة لأمره، و
الاستسلام لطاعته، أمورا له خاصة لا تشوبها من غيرها
شائبة، وكلما كانت البلوى والاختبار أعظم، كانت
المثوبة والجزاء أجزل.

۲۴ واگر خداوند سبحان میخواست برای پیغمبرانش آنگاه که آنان را برانگیخت گنجهای زر و کانهای طلای ناب و باغهائیکه همه گونه درخت در آن میکارند قرار دهد، و مرغهای آسمان و جانوران زمین را با ایشان همراه سازد بجا میآورد، واگر چنین میکرد آزمایش ساقط میشد، و پاداش نادرست میگردید، و خبرها (ی آسمانی و بناهای الهی) مورد سودی نداشت (زیرا اگر کسی با چنین نعمت و شوکت و توانائی از جانب خداوند به بندگان برانگیخته میشد از حکم او سر نمی پیچیدند و با کمال فروتنی فرمانش را انجام میدادند، و در اینصورت فرمانبر و پیرو واقعی و گناهکار حقیقی شناخته نمیشد، و پاداش و کیفر بکار نیامد) و برای قبول کنندگان (دعوت و فرمان چنین پیغمبری) مزدهای آزمایش شدگان لازم نبود (زیرا پیروی از چنین پیغمبری از راه طمع و آز یا خوف و ترس پیدا شد، نه از راه امتحان تا ثواب و پاداش آزمایش شدگان نصیب گردد) و گرویدگان (بآن پیغمبر) شایسته ثواب نیکوکاران نبودند (زیرا ایمانشان از راه ناعلاجی بود) و نامها با معانی مطابقت نمیکرد (زیرا اسلام و ایمان و فروتنی از راه آز و ترس اگرچه باین نامها نامیده میشود ولیکن چون حقیقی نیست اسم با معنی مطابقت ندارد)، پس از ایزد ایشان را با عظمت و شوکت و توانائی برنیانگیخت ۲۵ ولی خداوند سبحان پیغمبرانش را در اراده و تصمیمهاشان قوی و توانا گردانید، و در آنچه دیده ها بحالاتشان مینگرند ناتوانشان قرار داد، با قناعتی (باندک راضی شدنی) که دلها و چشمها را از بی نیازی پر میکرد (هر صاحبدلی که در ایشان اندیشه کند می بیند و میفهمد که آنها مانند سایر درویشان و نیازمندان از ناکامی جهان در غم و اندوه نیستند، بلکه شاهان و بی نیازان حقیقی هستند که دلهاشان بقناعت و رضا توانگر است) و با فقر و تنگدستی که چشمها و گوشها را از رنج و آزار پر مینمود (هر که احوال پریشان آنها را دیده و می شنید افسرده میشد چون در ظاهر پریشان و بینوا و نیازمند بودند) ۲۶ واگر پیغمبران دارای توانائی بودند که کسی قصد تسلط بر ایشان نمیکرد، و دارای تسلطی بودند که ستم نمیکشیدند، و دارای سلطنت و پادشاهی بودند که گردنهای مردان بسوی آن کشیده میشد، و (بقصد دیدن شوکتشان) گره های پالان شتران بسته میگردید (مردم

از اطراف جهان سفر کرده بجانب آنان کوچ میکردند) اینحال برای مردم در پند پذیرفتن (و پیروی کردن) آسانتر، و از خودپسندی و گردنکشی دورتر بود (هرگز کسی مخالفتشان نمیکرد) و از راه ترس که برایشان غالب میشد، یا از راه رغبت و خواهشی که آنها را مایل و متوجه میگردانید ایمان میآوردند پس (در اینصورت) قصدها خالص نبود، و نیکوئیها (عبادات) قسمت شده بود (قسمتی برای دنیا و قسمتی برای آخرت) [۲۷] ولی خداوند سبحان خواسته که پیروی از پیغمبران و تصدیق بکتابها و فروتنی برای ذات و تسلیم در مقابل فرمان و گردن نهادن بطاعت و بندگیش چیزهائی در برداشته باشد مخصوص او که با آن چیزها از غیر آنها یعنی (رغبت و ترس و بیهوده خودنمائی و مانند آنها) آمیخته نشود، و (این برای بزرگی امتحان و آزمایش است، پس) هر چند امتحان و آزمایش بزرگتر باشد، ثواب و پاداش بیشتر است.

---

[۲۸] أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ، فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ قِيَاماً، ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجَراً، وَأَقَلِّ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدَراً، وَأَضْيَقِ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْراً، بَيْنَ جِبَالٍ خَشِنَةٍ، وَرِمَالٍ دَمِثَةٍ، وَعُيُونٍ وَشِلَةٍ، وَقُرًى مُنْقَطِعَةٍ، لَا يَزْكُو بِهَا خُفٌّ، وَلَا حَافِرٌ وَلَا ظِلْفٌ [۲۹] ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَوَلَدَهُ أَنْ يَثْنُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجَعِ أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ، تَهْوِي إِلَيْهِ

ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ، مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ، وَمَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهُزُّوا مَنَاكِبَهُمْ ذُلُلاً، يُهَلِّلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثاً غُبْراً لَهُ، قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيماً، وَامْتِحَاناً شَدِيداً، وَاخْتِبَاراً مُبِيناً، وَتَمْحِيصاً بَلِيغاً، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَباً لِرَحْمَتِهِ، وَوُصْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ. ٣٠ وَلَوْ أَرَادَ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ، وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِيَ الثِّمَارِ، مُلْتَفَّ الْبُنَى، مُتَّصِلَ الْقُرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ سَمْرَاءَ، وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَأَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَعِرَاصٍ مُغْدِقَةٍ، وَزُرُوعٍ نَاضِرَةٍ، وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ. ٣١ وَلَوْ كَانَ الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمُرُّدَةٍ خَضْرَاءَ، وَيَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ، وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ ٣٢ لَوَضَعَ مُجَاهَدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ

الْجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكَبُّرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَاناً لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذٰلِكَ أَبْوَاباً فُتُحاً إِلَىٰ فَضْلِهِ، وَأَسْبَاباً ذُلُلاً لِعَفْوِهِ.

---

۲۸ آیا نمی بینید که خداوند سبحان پیشینیان را از زمان آدم - صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِ - تا آخرین نفر از این جهان آزمایش فرموده به سنگهائیکه (کعبهٔ مقدّسه از آنها بنا شده، و) نه زیان دارد و نه سود بخشد و نه می بیند و نه میشنود، پس آن سنگها را بیتُ الحرام خود قرار داد (خانهٔ محترمی که دخول مشرکین را در آن و بیرون نمودن کسی را که بآن پناه برده حرام کرده) خانه ای که آنرا برای مردم برپا (محلّ اجتماع و صلاح دنیا و آخرت ایشان) گردانید، پس آنرا قرار داد در دشوارترین جاهای زمین از جهت سنگستان بودن، و کمترین جاهای بلند دنیا از جهت کلوخ و خاک داشتن، و تنگترین درّه‌ها که در جانبی از زمین واقع گشته است (خانه را قرار داد) بین کوههای ناهموار، و ریگهای نرم، و چشمه های کم آب، و دِههای از هم دور که نه شتر آنجا فربه میشود، و نه اسب، و نه گاو و گوسفند (چون آب و گیاه و هوای مناسب ندارد) ۲۹ پس آدم عَلَیهِ السَّلامُ و فرزندانش را امر فرمود که بجانب آن متوجّه گردند، و بیتُ الحرام محلّی برای سود دادن سفرها و مقصد انداختن بارهاشان گردید (بعلاوه سود اُخروی که بر اثر بجا آوردن فریضهٔ حج میبرند سود دنیوی هم دارد) میوه های دلها بآن خانه فرود میآید (اشخاص دل آنجا گرد آمده از یکدیگر سود معنوی بدست آرند) از بیابانهای بی آب و گیاه دور از آبادی، و از بلندیهای درّه های سراشیب، و از جزیره های دریاها که (بر اثر احاطهٔ دریا بآنها از قطعات زمین) جدا شده است (از راههای دور و دراز کوچ کرده با سختی بسیار بآنجا میرسند) تا اینکه دوشهای خود را با خضوع و فروتنی (در سعی و طواف) میجنبانند، و در اطراف خانه تهلیل (لا إِلٰهَ إِلَّا اللّهُ) میگویند، و برپاهاشان هَرْوَلَه میکنند (با شتاب میروند) در

حالیکه برای رضای خدا ژولیده مو و غبار آلوده رو هستند، جامه هاشان را پشت سرانداخته اند (لباس همیشگی را از تن بیرون کرده جامه های احرام پوشیده اند) و بر اثر تراشیدن موها و زیاده شدن آنها نیکوئیهای خلقت خود را (مانند روی زندانیان) زشت کرده اند، خداوند ایشان را (در زیارت بیت الحرام باین امور) امتحان و آزمایش نمود امتحانی بزرگ و سخت و آشکار و کامل که آنرا سبب دریافت رحمت و رسیدن ببهشت خود گردانید ۳۰ و اگر خداوند سبحان میخواست خانهٔ محترم و عبادتگاههای بزرگ خویش را قرار دهد بین باغها و جویها و زمین نرم و هموار با درختهای بسیار و با میوه های در دسترس و ساختمانهای بهم پیوسته، و دهها ی نزدیک بهم، و بین گندم سرخ گونه، و مرغزار سبز، و زمینهای پرگیاه بستان دار، و کشت زارهای تازه و شاداب، و راههای آباد، مقدار پاداش را بتناسب کمی آزمایش اندک میگردانید ۳۱ و اگر پایه هائیکه خانه بر آنها نهاده شده و سنگهائی که با آنها بنا گردیده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود چنین ساختمانی در سینه ها زد و خورد شک را کم میکرد، و کوشش و تلاش شیطان را از دلها بر طرف میساخت، و اضطراب و نگرانی تردید را از مردم دور مینمود ۳۲ ولیکن خداوند بندگانش را بسختیهای گوناگون میآزماید، و با کوششهای رنگارنگ از آنان بندگی میخواهد، و ایشان را باقسام آنچه پسندیدهٔ طباع نیست امتحان میفرماید برای بیرون کردن کبر و خود پسندی از دلها و جادادن فروتنی در جانهاشان، و برای اینکه آن آزمایش را درهای گشوده بسوی فضل و احسان خود و وسائل آسان برای عفو و بخشش خویش قرار دهد.

---

۳۳ فَاللّٰهَ اللّٰهَ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَآجِلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ، وَسُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ، فَإِنَّهَا مَصْيَدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى، وَمَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى الَّتِي تُسَاوِرُ قُلُوبَ الرِّجَالِ مُسَاوَرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تُكْدِي أَبَدًا، وَلَا تُشْوِي أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَلَا مُقِلًّا فِي طِمْرِهِ ۳۴

وَعَنْ ذٰلِكَ مَا حَرَسَ اللّٰهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَوَاتِ ، وَ مُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ ، تَسْكِيناً لِأَطْرَافِهِمْ ، وَ تَخْشِيعاً لِأَبْصَارِهِمْ ، وَتَذْلِيلاً لِنُفُوسِهِمْ ، وَتَخْفِيضاً لِقُلُوبِهِمْ ، وَ إِذْهَاباً لِلْخُيَلَاءِ عَنْهُمْ ، لِمَا فِي ذٰلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتُّرَابِ تَوَاضُعاً ، وَالْتِصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُراً ، وَلُحُوقِ الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَذَلُّلاً ، مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ [۲۵] ، اُنْظُرُوا إِلَى مَا فِي هٰذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ ، وَقَدْعِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ .

---

[۲۴] پس از خدا بترسید ، از خدا بترسید از (کیفر) تباهکاری در دنیا و از زیان ستمگری در آخرت ، و از بدی پایان خودخواهی و گردنکشی ، زیرا تباهکاری و ستمگری و گردنکشی بزرگترین دام و فریب شیطان است ، چنان فریبی که مانند زهرهای کشنده در دلهای مردان داخل میشود (و آنها را از بین میبرد) پس شیطان هرگز ناتوان نمیشود ، و کشتنگاه هیچیک را اشتباه نمیکند ، نه دانشمند را برای دانائی او ، و نه درویش و بی چیز را در جامه کهنه اش (عالم با علمش و درویش با بیچاره بودنش از این زشتکاریها که از فریبهای شیطان است رهائی نیابند چه جای آنکه نادان و توانگر آسوده خاطر باشد)

[۲۵] و از تباهکاری و ستمگری و گردنکشی خداوند بندگان مؤمنینش را حفظ میفرماید بوسیله نمازها و زکوة ها و کوشش در گرفتن روزه در روزهای واجب ، برای آرام ماندن دست و پا و اندام دیگر ایشان (از معصیت و نافرمانی) و چشم بزیر انداختنشان ، و فروتنی

جانهاشان ، وزبونی دلهاشان ، وبیرون نمودن کبر وخودپسندی از آنان ، چون درنماز است مالیدن رخسارهای نیکو بخاک برای فروتنی ، و(هنگام سجده نمودن) چسبانیدن اعضاء شریفه (هفت موضع) را بزمین برای اظهار کوچکی ، ودر روزه است رسیدن شکمها بپشتها برای خضوع ذنا چیز دانستن ، ودر زکوة است دادن میوهای زمین (گندم وجو خرما ومویز) وغیر از آن (شتر وگاو وگوسفند وطلا ونقره) بزیردستان ودرویشان [۳۵] نگاه کنید بمنافع این عبادات از پست شمردن بزرگیها وسرفرازیهای آشکار ، وبرطرف نمودن خودپسندی وگردنکشیهای هویدا (که موجب بدبختی دنیا وعذاب آخرت میگردد . دراینجا امام علیه السّلام اهل کوفه را بر عصبیت وگردنکشی بدون علت که موجب تباهکاری وستمگری است توبیخ وسرزنش نموده میفرماید :)

---

[۳۶] وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيهَ الْجُهَلَاءِ ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ ، غَيْرَكُمْ ، فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ لَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ [۳۷] أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ ، وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خِلْقَتِهِ ، فَقَالَ : أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ ، وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ ، فَتَعَصَّبُوا لِآثَارِ مَوَاقِعِ النِّعَمِ ، فَقَالُوا : (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً ، وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) [۳۸] فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ ، وَمَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجَدَاءُ وَ

النَّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَيَعَاسِيبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ ، وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ ، وَالْآثَارِ الْمَحْمُودَةِ ، [۳۹] فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ : مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ ، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْكِبْرِ ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ ، وَالْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ ، وَالْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ ، وَالْكَظْمِ لِلْغَيْظِ ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ .

---

[۳۶] من (در احوال مردم) نظر کردم هیچیک از جهانیان را نیافتم که بر سر چیزی از چیزها تعصّب و گردنکشی نماید مگر از روی علّت و سببی که اشتباهکاری نادانان را در بر دارد یا از روی دلیلی که بخردها و اندیشه های نفهمها میچسبد (خلاصه تعصّب آنها از روی سبب و دلیلی بود که در واقع باطل و نادرست بود و ایشان از روی نادانی و نفهمی در ظاهر گمان میکردند صحیح و درست است) جز شما را که تعصّب و گردنکشی میکنید برای امری (افتخار و سرفرازی بر یکدیگر) که (در ظاهر و نزد نادانان و نفهمها نیز) برای آن سبب و علّتی معلوم نمیشود [۳۷] امّا شیطان بر آدم تعصّب و گردنکشی کرد برای اصل خود (که از آتش بود) و او را در خلقت و آفرینش سرزنش نموده گفت : من از آتشم و تو از گلی (پس باین علّت تعصّب و گردنکشی کرد ، که در نظر نادان برای تعصّب حجّت و دلیل مینماید) و امّا توانگران اُمّتها که نعمت برای آنها فراوان بوده و از هر لذّت و خوشی که میخواستند بهره مند میشدند از جهت نعمتها (دارائی و فرزندان و بزرگ شمردن زیردستان آنها را) تعصّب و گردنکشی کردند ، پس (چنانکه در قرآن کریم س ۳۴ ی ۳۴ میفرماید : وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ی ۳۵ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ،

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ یعنی ما در هیچ شهر و دهی بیم کننده و پیغمبری نفرستادیم مگر آنکه خوشگذرانان و نازپروران آنجا گفتند : ما بآنچه شما پیغام آورده اید نمیگرویم ، و) گفتند : ما را دارائیها و فرزندان بیشتر (از شما) است ، و مُعَذَّب نخواهیم بود (در آخرت خداوند ما را عذاب نخواهد نمود چنانکه ما را در دنیا بنعمتهای بیشمار متنعّم فرموده است ، خلاصه شما اهل کوفه بچه حجّت و دلیل تعصّب و گردنکشی پیش گرفته اید ، آیا مانند شیطان آفرینش خود را بهتر میدانید ؟ یا مانند توانگران خوشگذران بدارائی و فرزندان بسیار میبالید ؟) ۳۸ پس اگر از تعصّب و گردنکشی چاره و گزیری ندارید باید تعصّب شما برای صفات شایسته و کارهای پسندیده و چیزهای نیکو باشد ، از آن صفات و کارها و چیزهائیکه بزرگان و دلیران از خاندانهای عرب و رؤسای قبیله ها با آنها بر دیگران برتری میجویند بسبب خوهای مرغوب و عقلهای بزرگ و مراتب بلند و صفات پسندیده ۳۹ پس برای خصلتهای ستوده تعصّب نمائید : از نگاهداشتن حق همسایه و وفاء بعهد و پیمان ، و فرمانبری نیکوکاران ، و نافرمانی گردنکشان ، و فرا گرفتن احسان (کار نیکو) و دست کشیدن از ستم ، و اهمیّت دادن بخونریزی ، و انصاف و دادگری برای مردم ، و فرونشاندن خشم ، و دوری جستن از تباهکاری در زمین .

---

۴۰ وَاحْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ ، وَ ذَمِيمِ الْأَعْمَالِ ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ ، وَاحْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ ، فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالَيْهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ ، وَزَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَلَيْهِمْ ، وَانْقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ ، وَوَصَلَتِ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلَهُمْ : مِنَ الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ ،

وَاللُّزُومِ لِلْأُلْفَةِ، وَالتَّحَاضِّ عَلَيْهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا ٤١ وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مُنَّتَهُمْ، مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاحُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَاذُلِ الْأَيْدِي ٤٢ وَتَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَالْبَلَاءِ؛ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَأَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَأَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالاً؛ اتَّخَذَتْهُمُ الْفَرَاعِنَةُ عَبِيدًا، فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَّعُوهُمُ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ، وَقَهْرِ الْغَلَبَةِ: لَا يَجِدُونَ حِيلَةً فِي امْتِنَاعٍ، وَلَا سَبِيلاً إِلَى دِفَاعٍ ٤٣ حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَالِاحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَايِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ، وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَأَئِمَّةً أَعْلَامًا، وَقَدْ بَلَغَتِ الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ، مَا لَمْ تَذْهَبِ الْآمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ ٤٤ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلَاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً،

وَالْعِزَامُ وَاحِدَةً ؟! أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَاباً فِي أَقْطَارِ الْأَرَضِينَ ، وَ
مُلُوكاً عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ ؟ ٤٥ فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ
أُمُورِهِمْ حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ ، وَتَشَتَّتَتِ الْأُلْفَةُ ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ
وَالْأَفْئِدَةُ ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ ، قَدْ
خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ ،
وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرَةً لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنْكُمْ .

---

۴۰ و بترسید از عذابها و سختیها که بر اثر زشتکاریها و بدکرداریها بامّتهای پیش از شما رسید ، و پیش آمدهای آنان را در نیکی و بدی (خودتان) یاد آورید (ببینید بر هر کاری چه اثری مترتّب میگردد) و بر حذر باشید از مانند آنان شدن (که بر اثر کردار بد و گفتار زشت بشما نیز عذاب و سختی برسد) و هرگاه در تفاوت دو حالت (نیک و بد) ایشان اندیشه نمودید ، پس (در راه خیر و نیکی قدم نهید ، و) اختیار کنید هر کاری را که بسبب آن ارجمند گشتند ، و دشمنان را از آنان برطرف ساخت ، و تندرست ماندند ، و نعمت و خوشی برای آنها فراوان شد ، و نیکوکاری و بزرگواری پیوست ریسمان (اجتماع) آنان را (و کاری که موجب ارجمندی و برطرف شدن دشمنان و تندرستی و آسودگی و ارزانی نعمت و خوشی و پیوند ریسمان اجتماع است عبارت است) از پرهیز نمودن از جدائی (نفاق و دو روئی) و مهربانی کردن (اتفاق و یگانگی) و ترغیب و سفارش یکدیگر بمهربانی (اتحاد و همبستگی ۴۱ و) (در راه شرّ و بدی پا نگذارید ، و) دوری کنید از هر کاری که مهرهٔ پشت پیشینیان را شکست ، و توانائی ایشان را سست نمود ، از جهت کینه ورزی در دلها و دشمنی داشتن در سینه ها و پشت کردن اشخاص بهم و یاری نکردن دستها یکدیگر را ۴۲

ودرحالات گذشتگان از مؤمنین پیش از خودتان (از بنی اسرائیل وغیر ایشان) اندیشه
کنید که در موقع آزمایش ورنج کشیدن چگونه بودند ؟ آیا از مردم دیگر گرانبارتر (جفا-
کشتر) واز سایرین رنجبرتر واز اهل دنیا زندگانیشان سخت‌تر نبود ؟ که فرعونها آنان را
به بندگی وخدمتگزاری گماشتند ، وسختی عذاب را بایشان چشانیدند (پسرهاشان
راسر بریده ودخترهاشان رابجا میگذاشتند) وتلخی را بآنها جرعه جرعه مینوشانیدند (منتهی درجه سختی
گرفتارشان کردند ، گروهی خدمتگزار وبرخی برزگر ایشان بودند ، واز آنکه کاری ساخته نبود باج میگرفتند)
پس همیشه حال آنها در خواری هلاکت وزیر تسلط واستیلاء (فرعونها) بود ، چاره‌ای برای
سرباز زدن (از فرمان آنها) وراهی برای دفاع (از ستمگریهاشان) نمییافتند [۴۲] تا
آنگاه که خداوند کوشش ایشانرا در شکیبائی بر رنج بردن در راه محبت خود وتحمل بر ناشایسته‌ها [۴۳]
از جهت ترس از خود مورد نظر قرار داد ، آنان را از گرفتاریهای سخت گشایش ورهائی داد ،
وبآنها عوض ذلت وخواری ارجمندی وعوض ترس آسودگی عطا فرمود ، پس پادشاهان
فرمانده وپیشوایان راهنما شدند ، واز جانب خدا بایشان عزت وبزرگواری رسید بیش
از آنچه آرزو داشتند (بمقام ومرتبه‌ای رسیدند که هرگز رسیدن بآنرا در اندیشه نگذرانیده بودند) ،
چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۴۷ میفرماید : یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی ای بنی اسرائیل نعمتهائی راکه بشما بخشیدم وشمارا
برجهانیان « مردم زمانتان » برتری دادم یاد کنید . وبرتری آنان این بود که دریا را برای آنها
شکافت واز فرعونیان رهائیشان داد ، ودشمنانشانرا تباه ساخت ، وشهرها ودارائیشانرا بخودشان
بازگردانید ، وتوریة برآنها نازل فرموده ودیگر نعمتها) [۴۴] پس نگاه کنید چگونه بودند زمانیکه جمعیتها گرد
آمده واندیشه‌ها باهم ودلها یکسان ودستها یارهم وشمشیرها کمک یکدیگر وبینائیها ژرف و
تصمیمها یگانه بود ؟! آیا در اطراف زمینها (شهرها) بزرگ وبر همه چیز جهانیان پادشاه
نبودند ؟ [۴۵] پس نگاه کنید بآنچه (بدبختیهائیکه) در آخر کارها (خوشگذرانیها) شان گرفتار شدند
آنگاه که (بین آنها) جدائی افتاد ، ومهربانی وپیوستگی بهم خورد ، وسخن ودلهاشان

مُختَلِف گردید، و دسته دسته شده بجان هم افتادند، و پراکنده گشته با یکدیگر جنگیدند، خداوند (بر اثر این زشتکاریها بوسیلۀ ستمگران مانند بُختُ نصر و غیر او) لباس عزّت و بزرگواری را از بر ایشان بیرون آورد، و فراوانی نعمتش را از آنها گرفت، و برای عبرت گرفتن پندگیرندگان شما داستان سرگذشتهای آنان در بینشان باقی ماند.

---

۴۶ فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَمَا أَشَدَّ اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَأَقْرَبَ اشْتِبَاهَ الْأَمْثَالِ، تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشَتُّتِهِمْ وَتَفَرُّقِهِمْ، لَيَالِيَ كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَالْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُمْ ۴۷ يَحْتَازُونَهُمْ عَنْ رِيفِ الْآفَاقِ وَبَحْرِ الْعِرَاقِ وَخُضْرَةِ الدُّنْيَا إِلَى مَنَابِتِ الشِّيحِ، وَمَهَافِي الرِّيحِ، وَنَكَدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَرٍ وَوَبَرٍ، أَذَلَّ الْأُمَمِ دَاراً، وَأَجْدَبَهُمْ قَرَاراً ۴۸ لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَلَا إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا، فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَالْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَالْكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءِ أَزْلٍ، وَأَطْبَاقِ جَهْلٍ مِنْ بَنَاتٍ مَوْؤُدَةٍ، وَأَصْنَامٍ مَعْبُودَةٍ، وَأَرْحَامٍ مَقْطُوعَةٍ، وَغَارَاتٍ مَشْنُونَةٍ.

۴۹ فَانْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولاً، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَجَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أُلْفَتَهُمْ

كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا ، وَأَسَالَتْ لَهُمْ جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا ، وَالْتَفَّتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا ، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِقِينَ ، وَفِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ ٤٦ قَدْ تَرَبَّعَتِ الْأُمُورُ بِهِمْ فِي ظِلِّ سُلْطَانٍ قَاهِرٍ ، وَآوَتْهُمُ الْحَالُ إِلَى كَنَفِ عِزٍّ غَالِبٍ ، وَتَعَطَّفَتِ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي ذُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ ٤٧ فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ ، وَمُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرَضِينَ : يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ ، وَيُمْضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمْضِيهَا فِيهِمْ ، لَا تُغْمَزُ لَهُمْ قَنَاةٌ ، وَلَا تُقْرَعُ لَهُمْ صَفَاةٌ !!

---

۴۶ پس از پیشآمدهای فرزندان اسماعیل (ذبیح) و پسران اسحاق (ابن ابراهیم خلیل) و اولاد اسرائیل (یعقوب ابن اسحاق) - علیهم السّلام - عبرت گیرید که چه بسیار متناسب است سرگذشتها (ی مردم هر عصری باهم) و چه مانند و نزدیک است داستانها (بایکدیگر ، یعنی اوضاع و احوال شما و گذشتگان بهم شباهت دارد و شایسته است از سرگذشت آنان پند گیرید ، و) در سرگذشت ایشان و چگونگی پراکندگی و جدائیشان از یکدیگر تأمّل و اندیشه نمائید در شبهائیکه (روزگاریکه) کسری ها (پادشاهان عجم) و قیصرها (پادشاهان رُوم) سرور و مسلّط بر آنان بودند ۴۷ آنها را از کشتزارها (آبادیها) و دریای عراق (دجله و فرات) و سبزه زار جهان راندند بجاهائی که درمنه (گیاهی است در بیابان) رویید و بادهای تند وزد ، و زندگانی سخت باشد (آنها را ببیابانهای بی آب و گیاه و دور از آبادی روانه ساختند) پس آنان را درویش و مستمند و یار و همراه زخم و موی شتر (شتربانان)

رها کردند ، زبون‌ترین اُمّتها بودند از جهت خانه و جایگاه ، و بدبخت‌ترین آنها از جهت آسایشگاه (جائی داشتند که آب و گیاه نبود) [48] بزیر بار مهتری گردنیاآمدند که بآن پناه برند (کسی نبود که آنها را بدین و آئینی دعوت نموده برامری گرد آورد تا از این بدبختی و سختی برهند) و نه بزیر سایهٔ اُلفت و مهربانی که بر عزّت و بزرگواری آن تکیه کنند (پیشوائی نداشتند تا در سایهٔ اعتقاد باو بیاسایند) پس با حالات نگران و دستهای مُختَلِف (با هم همراه نبودن) و بسیاری پراکنده ، در رنج سختی و جهل و نادانی از قبیل زنده بگور کردن دختران ، و پرستیدن بتها ، و دوری جستن از خویشان و غارتگری از هر راهی بودند .

[49] پس بنگرید بنعمتهای خداوند برایشان زمانیکه بسوی آنان پیغمبری (حضرت خاتم الأنبیاء صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) را فرستاد و آنها را فرمانبر شریعت او گردانید ، و بر دعوت او ایشانرا گرد آورده باهم مهربانشان ساخت ، چگونه نعمت و آسایش بال بزرگواری خود را بروی آنها گسترد ، و نهرهای خوشگذرانی را برای آنان روان کرد ، و شریعت (آنحضرت) آنها را در سودهای پربرکت خود گرد آورد ، پس غرقهٔ نعمت آن شدند (چون منتهی درجهٔ نیکبختی و بزرگواری و آسایش را برای ایشان فراهم آورده بود) و از خرّمی زندگانی آن خوشنود گردیدند [50] زندگانیشان در سایهٔ پادشاه غالب (دین مقدّس اسلام) برقرار شد ، و آنها را نیکوئی حالشان در کنار عزّ بزرگواری و غلبه جا داد ، و کارها برای ایشان آسان گردید ، در رفعت پادشاهی استوار (سعادت دنیا و آخرت بآنها رو آورد) [51] پس ایشان فرمان دهنده بر جهانیان و پادشاهان اطراف زمینها (شهرها) بودند ، مسلّط شدند بر کسانیکه بر آنها تسلّط داشتند ، و فرمانها میدادند بر آنانکه بر آنها فرمانده بودند ، برای ایشان نیزه‌ای انداخته و سنگی پرتاب نمیشد !! (دین اسلام بآنها قدرت و توانائی داد که زمامدار کارهای جهان و فرمانده جهانیان گشتند ، و کسی بر آنان مسلّط نگشت) .

---

[52] أَلَا وَإِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ ، وَثَلَمْتُمْ حِصْنَ اللهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ ،

وَإِنَّ ٱللهَ - سُبْحَانَهُ - قَدِ ٱمْتَنَّ عَلَىٰ جَمَاعَةِ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ هٰذِهِ ٱلْأُلْفَةِ - ٱلَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا وَيَأْوُونَ إِلَىٰ كَنَفِهَا - بِنِعْمَةٍ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ ٱلْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ، وَأَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

[٥٣] وَٱعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ ٱلْهِجْرَةِ أَعْرَابًا، وَبَعْدَ ٱلْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا، مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنَ ٱلْإِسْلَامِ إِلَّا بِٱسْمِهِ، وَلَا تَعْرِفُونَ مِنَ ٱلْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ. [٥٤] تَقُولُونَ: ٱلنَّارَ وَلَا ٱلْعَارَ، كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِئُوا ٱلْإِسْلَامَ عَلَىٰ وَجْهِهِ ٱنْتِهَاكًا لِحَرِيمِهِ، وَنَقْضًا لِمِيثَاقِهِ ٱلَّذِي وَضَعَهُ ٱللهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَأَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ. [٥٥] وَإِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ ٱلْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ، إِلَّا ٱلْمُقَارَعَةَ بِٱلسَّيْفِ حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللهُ بَيْنَكُمْ.

[٥٦] وَإِنَّ عِنْدَكُمُ ٱلْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ ٱللهِ وَقَوَارِعِهِ، وَأَيَّامِهِ وَوَقَائِعِهِ، فَلَا تَسْتَبْطِئُوا وَعِيدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَتَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ، وَيَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ، [٥٧] فَإِنَّ ٱللهَ - سُبْحَانَهُ - لَمْ يَلْعَنِ ٱلْقَرْنَ ٱلْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ ٱلْأَمْرَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ،

فَلَعَنَ اللّٰهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي ، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي .

۵۲ آگاه باشید شما (بعد از عزت و بزرگواری که بر اثر گرویدن بشریعت حضرت خیر الانام یافتید) دستهاتان را از ریسمان طاعت و پیروی رها نمودید (از خدا و رسول اعراض و دوری نمودید) و در حصار خدا که باطراف شما کشیده شده بود بوسیلهٔ حکمهای جاهلیت (عادات پیش از اسلام) رخنه کردید (از امام و پیشوای خود فرمان نبرده بر اثر آن دنیا و آخرت خویش را بر باد دادید) و خداوند سبحان بر این امت منت نهاد (بدون رنج نعمت بایشان ارزانی داشت) در ریسمان این الفت و مهربانی که بین آنها است - الفتی که در سایهٔ آن وارد میشوند ، و در کنار آن قرار میگیرند - بنعمتی (دینی که موجب الفت است) که کسی از آفریدگان بهای آنرا نمیداند ، زیرا بهای الفت و مهربانی با یکدیگر از هر بهائی افزونتر و از هر بزرگی بزرگتر است (چون با الفت و یگانگی سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت بدست میآید) .

۵۳ و بدانید شما بعد از هجرت (از نادانی و گمراهی بدانائی و رستگاری دو باره بر اثر عصبیت و گردنکشی و دشمنی با یکدیگر و برپا کردن فتنه و آشوب) اعراب (و بادیه نشینان نادانی و گمراهی) شدید ، و بعد از دوستی (گرد آمدن با هم) گروه گروه (مخالف و دشمن یکدیگر) گردیدید با اسلام علاقه و ارتباطی ندارید مگر بنام آن ، و از ایمان نمیشناسید مگر نشان آنرا (فقط بزبان شهادتین میگوئید ، ولی از احکام اسلام چیزی فرا نگرفته و بحقیقت ایمان پی نبرده اید) !!

۵۴ میگوئید بآتش میرویم و به ننگ تن نمیدهیم (مثل النَّارَ وَلَا الْعَارَ را کسانیکه زیر بار ذلت و خواری نمیروند میگویند ، اگر در بارهٔ حق گفته شود نیکو است ، و اگر در بارهٔ باطل گفته شود نادرست است ، و چون غرض اهل کوفه اگر خطاب بایشان باشد ، یا غرض آنها و اهل شام اگر خطاب عام باشد ، فتنه و آشوب و مخالفت با دستور اسلام بود ، امام علیه السلام در سرزنش آنان میفرماید :) مانند آنستکه شما میخواهید اسلام را از صورتیکه هست وارونه نمائید (از بین ببرید همانطوریکه کفار و منافقین و دشمنان در صدد از بین بردن آن

هستند) با دریدن پرده احترام و شکستن پیمان (عمل نکردن بأحکام و شرائط) آن، چنان
پیمانی که خداوند آنرا برای شما در زمین خود پناه (از دخول دشمنان و تسلط بر شما) و در بین آفریدگانش
(برای رفع اضطراب و نگرانی آنها سبب) ایمنی و آسایش قرار داده (تا هرگاه جهانیان در هر کار بیچاره
شده و از هر راه وامانده پیمان اسلام یعنی بأحکام و دستورات آن توجه کرده از آنها پیروی کنند) ۵۵ و شما (با
داشتن چنین آئینی) اگر بغیر اسلام پناه ببرید (بدلیری و بسیاری جمعیت و خویشان اعتماد کرده از احکام
آن پیروی نموده و دستورش را محترم نشمارید) کفار با شما میجنگند، و جبرائیل و میکائیل و مهاجرین
و انصار نیستند که شما را یاری کنند (چنانکه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله یاری میکردند)
مگر با شمشیر زد و خورد کنید تا خداوند بین شما حکم فرماید (غلبه و فیروزی را نصیب کدام قرار دهد).
۵۶ و مثلها و داستانها (ی پیشینیان) از عذاب خدا و بلاها و سختیهای او که (دلها
را) کوبنده و بدرد آورنده است و از روزگارها (ی خشم) و پیشآمدهای (علاج ناپذیر)
او در دسترس شما است (در قرآن کریم سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و دیگران را بیان فرموده است)
پس (رسیدن) عذاب او را دیر مپندارید از جهت نادانی بمؤاخذه و سهل انگاشتن
سخت گیری او، و نرسیدن بعذاب او (زیرا حکمت الهیه اقتضاء دارد که عذاب گناهکاران را تأخیر
اندازد تا نیکان توبه و بازگشت نمایند و ستمگران شقاوت خود را بیشتر آشکار سازند) ۵۷ و خداوند سبحان
گذشتگان را از رحمت خود دور نکرده مگر بجهت ترک نمودن ایشان امر بمعروف و نهی از منکر را
(یکدیگر را بکار پسندیده وادار نکرده و از کار ناشایسته باز نداشتند) پس خداوند نفهمها را از جهت
گناه کردن و خردمندان را از جهت نهی از منکر نکردن لعن فرمود (از رحمت خود دور کرده بعذاب
سخت گرفتارشان نمود).

---

۵۸ أَلَا وَقَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَعَطَّلْتُمْ حُدُودَهُ، وَأَمَتُّمْ
أَحْكَامَهُ، أَلَا وَقَدْ أَمَرَنِيَ اللهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَالنَّكْثِ وَالْفَسَادِ
فِي الْأَرْضِ: فَأَمَّا النَّاكِثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ

فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ[59]، وَأَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ فَقَدْ كُفِيتُهُ بِصَعْقَةٍ سَمِعْتُ لَهَا وَجْبَةَ قَلْبِهِ وَرَجَّةَ صَدْرِهِ، وَبَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ، وَلَئِنْ أَذِنَ اللهُ فِي الْكَرَّةِ عَلَيْهِمْ لَأُدِيلَنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَشَذَّرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشَذُّراً.

[60] أَنَا وَضَعْتُ فِي الصِّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ، وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ، يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُشِمُّنِي عَرْفَهُ، وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ[61]، وَلَقَدْ قَرَنَ اللهُ بِهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ، وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً، وَيَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ[62]، وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ، فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي، وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ

فِي ٱلْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ ٱللهِ - صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَخَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا ، أَرَى نُورَ ٱلْوَحْيِ وَٱلرِّسَالَةِ ، وَأَشُمُّ رِيحَ ٱلنُّبُوَّةِ ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ ٱلشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ ٱلْوَحْيُ عَلَيْهِ - صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ يَا رَسُولَ ٱللهِ مَا هٰذِهِ ٱلرَّنَّةُ ؟ فَقَالَ هٰذَا ٱلشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ ، وَتَرَى مَا أَرَى ، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ ، وَلٰكِنَّكَ لَوَزِيرٌ ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ .

---

۵۸ آگاه باشید رشتهٔ اسلام را گسیختید (با عصبیت و گردنکشی اُلفت و دوستی را پشت سر انداخته با یکدیگر دشمنی نمودید) و حُدود آنرا مُعطّل کردید (بوظائف آن عمل ننمودید) و احکام آنرا (که بزرگتر و مُهمتر از همهٔ آنها امر بمعروف و نهی از منکر است) از مَیان بردید (ولی من که امام مُفترض الطّاعه و پیشوای شما هستم ، و نزدیکترین اشخاص برسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بودم بآنچه مأمور شده‌ام رفتار مینمایم ، بنابراین) بدانید خداوند مرا بجنگ با ستمگران و پیمان شکنان و تباهکاران در روی زمین امر فرمود : پس با پیمان شکنان (اصحاب جمل : طلحه و زبیر و پیروانشان) جنگیدم (و آنانرا از پا در آوردم) و با آنانکه دست از حقّ برداشتند (اهل شام) جهاد کرده زد و خورد نمودم ، و بر آنان که از دین بیرون رفتند (خوارج نهروان) خشم نموده زبون و خوارشان کردم ، ۵۹ و امّا شیطان رَدْهَه را (که یکی از رؤسای خوارج نهروان حُرمله یا حُرقوص ابن زُهیر ملقّب بذوالثّدیه است برای آنکه یک دستش مانند پستان زنان بوده است ، و بعضی ذوالیُدیه خوانده‌اند یعنی دارای یک دست کوچک) از (کشتن و جنگیدن با) او بسبب صدای ترسناک که از آن فریاد تپش دل و جنبش و لرزش سینه‌اش شنیدم ، بی نیاز گردیدم (رَدْهَه در لغت بمعنی گودالی است در کوه یا در سنگ

سخت که آب باران در آن جمع میشود ، و اینکه او را شیطان تعبیر فرموده برای آنستکه چون گمراه و پیشوای گمراهان بوده و اینکه او را به ذُدَیّه نسبت داده برای آنستکه آنحضرت پس از فراغت از جنگ با خوارج نهروان خواست او را در بین کشتگان بیابد بعد از جستجوی بسیار در گودالی افتاده بود ، و مُراد از صَعْقَه یعنی صدای وحشت انگیز و ترسناک آنست که روایت شده آنحضرت چون با خوارج روبرو شد نعره و فریادی کشید که ذوالثُّدَیّه از جُمله کسانی بوده که از ترس گریخت تا اینکه در گودالی کشته او را یافتند ، و گفته اند : خداوند او را بر اثر صاعقهٔ آسمانی تباه ساخت ، و گفته شده : چون آن بزرگوار شمشیری بر او زد بیهوش گردیده مُرد ، و گروهی گفته اند : شیطان رَدْهَه شیطانی از فرزندان شیطان بوده ، و دیگری گفته : مُراد از او شیطان جنّ است . لکن ظاهر فرمایش امام علیه السّلام و مناسبتر بمقام که پس از دقّت و تأمّل معلوم میگردد آنستکه مُراد از شیطان رَدْهَه یکی از رؤسای خوارج است که بر اثر فریاد آنحضرت گریخته در گودالی کشته اش پیدا شد وَاللهُ أَعْلَمُ) و آنچه از ستمگران (مُعاویه و اطرافیانش که بر اثر مکر و حیلهٔ عَمْرو بن عاص که قرآنها بر سر نیزه ها زده جنگ صِفّین را خاتمه دادند) باقی ماند ، اگر خداوند رخصت دهد (بخواهد و زنده بمانم) دوباره که بسوی ایشان میروم دولت و توانائی را از آنان بگیرم (و همه را تباه سازم) مگر اندکی که در اطراف شهرها پراکنده شوند (در اینجا شجاعت و دلیری و مقام و منزلت و بزرگواری خود را گوشزد نموده میفرماید :)

من در کوچکی سینه های عرب را بزمین رساندم (در جنگهای صدر اسلام بزرگان آنان را کشتم) و شاخه های نو بر آمده (دلیران قبیلهٔ) رَبیعه و (قبیلهٔ) مُضَر را شکستم ، و شما قدر و منزلت مرا از رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بسبب خویشی نزدیک (پسر عمو و داماد او بودن) و مقام بلند و احترام مخصوص (که نزد آنحضرت داشتم و مرا بخلافت نصب فرمود) میدانید ، زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد ، و بسینه اش میچسبانید ، و در بسترش در آغوش میداشت ، و تنش را بمن میمالید ، و بوی خوش خویش را بمن میبویانید ، و خوراکی جویده در دهان من مینهاد (چنانکه پدر نسبت بفرزند کند) و دروغ در

گفتار و خطاء و اشتباه در کردار از من نیافت (زیرا باتفاق امامیه آنحضرت و حضرت زهرا و یازده فرزندشان « سلام الله علیهم اجمعین » معصوم هستند و هرگز گناه کوچک و بزرگ از ایشان نه عمداً و نه سهواً و نه خطاءً سر نمیزند) و خداوند بزرگترین فرشته ای از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از شیر گرفته شده بود همنشین آنحضرت گردانید که او را در شب و روز براه بزرگواریها و خوهای نیکوی جهان سیر دهد (از اخبار چنین معلوم میشود که مراد از آن فرشته رُوحُ الْقُدُس است که از جبرائیل و میکائیل بزرگتر و همیشه با پیغمبر اکرم بوده بعد از آنحضرت هم با ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَامُ میباشد) و من پی او میرفتم مانند رفتن بچه شتر پی مادرش (شب و روز در خلوت و جلوت با آن بزرگوار بوده و هرگز از او جدا نمیشدم . ابن ابی الحدید در شرح خود نوشته : فضل ابن عباس گفت : از پدرم پرسیدم رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کدام یک از پسرانش را بیشتر دوست میداشت ؟ گفت : علی ابن ابیطالب را ، گفتم من ترا از پسران او میپرسم ، گفت او را بیشتر به پسرانش از همه بیشتر دوست میداشت ، ندیدیم هیچ روزی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از وقتی که کودک بود از آنحضرت جدا شود مگر زمانیکه برای خدیجه در سفر بود ، ندیدیم پدری را به پسرش مهربانتر از او به علی ، و نه پسری را برای پدرش فرمانبرتر از علی برای پیغمبر .) در هر روزی از خوهای خود پرچم و نشانه ای میافراشت (آشکار مینمود) و پیروی از آنرا بمن امر میفرمود ، و در هر سالی (پیش از مبعوث شدن برسالت یکماه از مردم دوری گزیده برای عبادت و بندگی) بحراء (کوهی است نزدیک مکه) اقامت مینمود ، من او را میدیدم و غیر من نمیدید ، و در آنزمان اسلام در خانه ای نیامده بود مگر خانه رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و خدیجه (زوجه آنحضرت) که من سوم ایشان بودم (در آنروز مسلمان نبود مگر پیغمبر اکرم و خدیجه و من ، این جمله صراحت دارد باینکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نخستین مردی بود که بآنحضرت ایمان آورده و اسلام اختیار نمود ، و نظیر این سخن فرمایش آن بزرگوار است در سخن صد و سی و یکم که فرموده : اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَوَّلُ مَنْ اَنَابَ ، وَسَمِعَ وَاَجَابَ ، لَمْ یَسْبِقْنِی اِلَّا رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالصَّلَاةِ یعنی بار خدایا من نخستین کسی هستم که بحق رسیده و آنرا شنیده و پذیرفته

است ، هیچکس بمن بمانند هیچ نگرفت مگر رسولخدا (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نور وحی و رسالت را میدیدم، و بوی نُبُوّت و پیغمبری را میبوئیدم (هنگام نُزُول وحی با آنحضرت بوده و بآنچه نازل میشد بدون تردید ایمان میآوردم) [٦٣] و هنگامیکه وحی بر آنحضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شد صدای شَیْطان را شنیدم ، گفتم : ای رسولخدا این چه صدائی است ؟ فرمود : این شیطان است که او را از پرستش نمودن نومیدی روی داده (چون دانسته که بعد از رسیدن این وحی مردم از ضلالت و گمراهی بیرون آمده از او پیروی نمیکنند نومید گردیده ناله و فریاد مینماید) تو میشنوی آنچه من میشنوم ، و می بینی آنچه من می بینم (در همه چیز با من یکسانی) مگر اینکه پیغمبر نیستی ، ولیکن وزیری ، و تو بر خیر و نیکوئی هستی (جامع جمیع کمالات صُوریّه و مَعْنَویّه بوده بر آنچه خیر و نیکوئی دنیا و آخرت در آنست استوار میباشی) .

---

[٦٤] وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالُوا لَهُ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدِ ادَّعَيْتَ عَظِيماً لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْراً إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَأَرَيْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ [٦٥] ، فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : وَمَا تَسْأَلُونَ ؟ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، فَإِنْ فَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ ذٰلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ ؟ قَالُوا نَعَمْ [٦٦] ، قَالَ : فَإِنِّي سَأُرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيئُونَ إِلَى خَيْرٍ ،

وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلِيبِ ، وَمَنْ يُحَزِّبُ الْأَحْزَابَ ، ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا أَيَّتُهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتِ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرُوقِكِ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ ؛ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ ، وَقَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنِحَةِ الطَّيْرِ ، حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مُرَفْرِفَةً ، وَأَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَبِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوّاً وَاسْتِكْبَاراً : فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَيَبْقَى نِصْفُهَا ، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدِّهِ دَوِيّاً ، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالُوا كُفْراً وَعُتُوّاً : فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ ، فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَجَعَ ؛ فَقُلْتُ أَنَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقاً بِنُبُوَّتِكَ وَإِجْلَالاً لِكَلِمَتِكَ ، فَقَالَ

اَلْقَوْمُ كُلُّهُمْ : بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ! عَجِيبُ السِّحْرِ خَفِيفٌ فِيهِ ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هٰذَا ؟! (يَعْنُونَنِي) [۷۰] وَإِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللّٰهِ لَوْمَةُ لَائِمٍ ، سِيمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ ، عُمَّارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ ، يُحْيُونَ سُنَنَ اللّٰهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْلُونَ وَلَا يَغُلُّونَ ، وَلَا يُفْسِدُونَ : قُلُوبُهُمْ فِي الْجِنَانِ ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ .

---

۶۴ و من با پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بودم زمانیکه گروهی از بزرگان قُرَیش نزد او آمدند و گفتند : ای مُحمّد تو امر بزرگی (نُبُوّت و پیغمبری) اِدِّعا میکنی که پدران تو و نه کسی از خاندان تو آنرا اِدِّعا نکرده است ، و ما از تو کاری درخواست مینمائیم که اگر آنرا برای ما بجا آوری و بما بنمائی میدانیم که پیغمبر و فرستاده (از جانب خدا) هستی ، و اگر بجا نیاوری میدانیم جادوگر و دروغگو هستی ۶۵ پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرمود : چه میخواهید ؟ گفتند : این درخت را برای ما بخوان تا با ریشه هایش (از زمین) کنده شده (بیاید) جلو رویت بایستد ، پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرمود : خداوند بر همه چیز توانائی دارد ، اگر این خواهش شما را برآورد آیا ایمان میآورید و بحقّ گواهی میدهید ، گفتند : آری ۶۶ فرمود : من بشما نشان میدهم آنچه را میطلبید ، و میدانم که بخیر و نیکوئی (اِسلام که جامع خَیْرِ دُنْیا و آخِرَت است) نمیگروید ، و بین شما کسی هست که (بر کفرش باقیمانده و در جنگ بَدْر کشته میگردد ، و) در چاه انداخته میشود (مُراد چاهی است که آنرا بَدْر مینامیدند و آن بین مَکَّه و مَدینه واقع شده بمَدینه نزدیکتر است ، و از جُمْلَه کسانیکه در جنگ بَدْر بعد از کشته شدن در آن چاه افکنده شدند عُتْبَه و شَیْبَه دو پسر رَبیعَه و اُمَیَّة اِبْن خَلَف و ابو جَهْل و وَلید اِبْن مُغیرَه بودند) و

کسی هست که لشکرها را گرد آورد (در وقعهٔ خندق با مسلمین بجنگد ، و از جملهٔ کسانیکه لشکر از اطراف گرد آوردند و مدینه را محاصره نمودند ابوسفیان و عمرو ابن عبدود و صفوان ابن امیه و عکرمة ابن ابی جهل وسهل ابن عمرو بودند ، و خندق گودالی بود که در اطراف سور مدینهٔ طیبه برای این جنگ کندند)

پس از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای درخت اگر تو بخدا و روز رستخیز ایمان داری و میدانی من پیغمبر خدا هستم با ریشه های خود کنده شو و بفرمان خدا جلو من بایست ۶۷ سوگند بخدائی که آنحضرت را بحق (راستی و درستی) برانگیخت درخت با ریشه هایش کنده شد و آمد در حالیکه صدای سخت داشت و صدائی مانند صدای بالهای مرغان ، تا بین دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند مرغ پر و بال زنان ایستاد ، و شاخهٔ بلند خود را بر سر رسولخدا صلی الله علیه و آله و بعضی از شاخه هایش را بر دوش من افکند ، و من در طرف راست آنحضرت صلی الله علیه و آله بودم ۶۸ پس چون آن گروه آنرا دیدند از روی سرفرازی و گردنکشی گفتند : بفرما تا نیمی از آن پیش تو آید و نیمهٔ دیگر جای خود بماند ، پس درخت را بآن درخواست فرمان داد ، آنگاه نیمهٔ آن بسوی آنحضرت رو آورد که شگفترین رو آوردن و سخت ترین صدا کردن میماند (از اول باشتابتر فرمان آن بزرگوار را اجابت نمود) و نزدیک بود بر رسولخدا صلی الله علیه و آله بپیچد ، پس از روی ناسپاسی و ستیزگی گفتند : امر کن این نیمه بازگردد و بنیمهٔ خود پیوندد همچنانکه بود ، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود درخت بازگشت ۶۹ من گفتم : سزاوار پرستش جز خدا نیست ، ای رسولخدا من نخست کسی هستم که ایمان بتو آوردم و نخست کسیکه اقرار کردم باینکه درخت بفرمان و خواست خدا بجا آورد آنچه را که کرد برای اعتراف به پیغمبری تو و احترام فرمانت ، پس همهٔ آن گروه گفتند : جادوگر بسیار دروغگوئی است ، شگفت جادوئی که در آن چابک است ! (زیرا بدون تأمل و اندیشه آنچه خواسته کرد) و (گفتند :) آیا ترا در کارت تصدیق مینماید غیر از مانند این شخص !؟ که قصدشان من بودم ۷۰ و من از گروهی هستم که در راه خدا آنان را توبیخ سرزنش کننده ای باز نمیدارد ، چهرهٔ آنان چهرهٔ راستگویان و سخنشان سخن نیکوکاران است ، شب را آباد کننده و روز را نشانه و راهنما

هستند (شب را زنده داشته آخرت خود را آباد میسازند و روز مردم را براه حق راهنمائی مینمایند) بر بیان قرآن (علوم و معارف آن که سبب هائی و گمراهی از بدبختی است) خود را میآویزند ، و راههای خدا و روشهای پیغمبرش را زنده میکنند (آثار دین را نشر داده باحکام آن عمل مینمایند) گردنکشی و سرفرازی و نادرستی و تباهکاری نمیکنند ، دلهاشان در بهشت و بدنهاشان مشغول کار (دلهاشان متوجه آخرت و بدنهاشان بکارهای نیکو و بندگی پرداخته) است .

(۲۳۵) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

قَالَهُ لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، وَقَدْ جَاءَهُ بِرِسَالَةٍ مِنْ عُثْمَانَ وَهُوَ مَحْصُورٌ يَسْأَلُهُ فِيهَا الْخُرُوجَ إِلَى مَالِهِ بِيَنْبُعَ لِيَقِلَّ هَتْفُ النَّاسِ بِاسْمِهِ لِلْخِلَافَةِ بَعْدَ أَنْ كَانَ سَأَلَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ مِنْ قَبْلُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يُرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاضِحًا بِالْغَرْبِ أُقْبِلُ وَأُدْبِرُ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدُمَ ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ ۲ وَاللهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است که بعبدالله ابن عباس فرموده زمانیکه از طرف عثمان که (از جهت ستمگری و از بین بردن بیت المال مسلمین و کارهای ناشایسته ای که کرده) در محاصره بود (میخواستند از خلافت عزلش نمایند و او از ترس کشته شدن جرأت بیرون آمدن نداشت) نامه ای

برای آن بزرگوار آورد ، در آن نامه از آنحضرت درخواست مینمود که بملک خود در یَنبُع (اسم موضعی است در اطراف مدینه از سمت دریا) تشریف ببرد تا غوغا و هیاهوی مردم برای نامزد نمودن او بخلافت کم شود (چون محاصره کنندگان عُثمان بصدای بلند خلافت را بنام امیرالمؤمنین میخواندند و عُثمان گمان داشت محاصره او بتحریک حضرت است از اینرو بیرون رفتن او را از مدینه درخواست نمود تا شاید مردم هم از اطراف خانه او پراکنده شده بهمراهی آنحضرت بروند و او بتواند از خانه بیرون آمده چاره نماید ، و این را خواست) بعد از آنکه مانند آن درخواست را پیشتر هم نموده بود (پیش از آن خواست که حضرت به یَنبُع تشریف ببرد ، و چون رفت پس از آن درخواست نمود که از آنجا بمدینه برگشته او را یاری فرماید ، اکنون دوباره درخواست مینمود که به یَنبُع تشریف ببرد) پس امام عَلَیْهِ السَّلام فرمود :

۱ ای پسر عبّاس عُثمان نمیخواهد مرا مگر اینکه مانند شتر آب کش قرار دهد باد لو بزرگ ، بیایم و بروم : (پیش از این) بسوی من فرستاد که (از مدینه) بیرون شوم ، پس از آن فرستاد (برای یاری او از یَنبُع بمدینه) بیایم ، و اکنون (ترا) میفرستد که بیرون روم ۲ بخدا سوگند (او را یاری کرده) از او دفاع نمودم بطوریکه (از زیاد کوشش کردن در همراهیش) ترسیدم گناهکار باشم (چون بر اثر کارهای ناشایسته ای که کرده و بجا میآورد مستحق دفاع نبباشد).

(۲۳۶) وَمِن كَلامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

[اِقْتَصَّ فِيهِ ذِكْرَ مَا كَانَ مِنْهُ بَعْدَ هِجْرَةِ النَّبِيِّ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ لِحَاقَهُ بِهِ :]

۱ فَجَعَلْتُ أَتْبَعُ مَأْخَذَ رَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَأَطَأُ ذِكْرَهُ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى الْعَرَجِ • (فِي كَلامٍ طَوِيلٍ)

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلامُ : فَأَطَأُ ذِكْرَهُ ، مِنَ الْكَلامِ الَّذِي رُمِيَ

بِهِ إِلَى غَايَتَيِ الْإِيجَازِ وَالْفَصَاحَةِ، وَأَرَادَ أَنِّي كُنْتُ أُعْطَى خَبَرَهُ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ مِنْ بَدْءِ خُرُوجِي إِلَى أَنِ انْتَهَيْتُ إِلَى هٰذَا الْمَوْضِعِ، فَكَنَّى عَنْ ذٰلِكَ بِهٰذِهِ الْكِنَايَةِ الْعَجِيبَةِ .

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است كه در آن چگونگى حال خود را بعد از هجرت پيغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (از مكّه بمدينه) و ملحق شدن خويش را بآنحضرت بيان ميفرمايد :

پس (از آنكه پيغمبر اكرم از مكّه بمدينه هجرت نمود و مرا امر فرمود كه شب حركت در بستر او خوابيدم و بامداد آن مشركين دانستند كه پيغمبر تشريف برده و كسيكه در بستر خوابيده من بودم، سه روز بعد از هجرت آنحضرت پياده در پى او روانه شدم، و) راهى كه رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رفت پيروى مينمودم، پس هر گام بر ياد او مينهادم (و در هر منزلى از او سراغ ميگرفتم) تا به عرج (موضعى بين مكّه و مدينه) رسيدم (هر جا از آن بزرگوار نشان ميگرفتم همانجا قدم نهاده در دنبال حضرتش ميآمدم تا در قُبَاء «نام موضعى نزديك مدينه از طرف جنوب.» حضورش را درك نموده باتّفاق بمدينه بابى ايّوب خالد ابن زيد انصارى وارد شديم . سيّد رضى ميفرمايد :) اين جمله در سخن درازى است (كه از آنحضرت روايت شده، بعد از آن ميفرمايد :)

فرمايش آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ : فَأَطَأُ ذِكْرَهُ يعنى گام بر ياد او مينهادم، از سخنى است كه آن منتهى درجۀ اختصار و فصاحت رسيده، و (از اين سخن) اراده فرموده كه من از ابتداى بيرون شدنم (از مكّه) تا بعرج رسيدم از آنحضرت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خبر ميگرفتم، پس اين كلام را براى چنين كنايۀ شگفتى آورده (و معنى كنايه آنستكه شخص منظورى را بلفظى بيان كند كه آن لفظ صريحاً دلالت بر آن نداشته باشد، چنانكه امام عَلَيْهِ السَّلامُ در اينجا ميفرمايد : گام بر ياد او مينهادم كنايه از اينكه در همه جا از آن بزرگوار سراغ ميگرفتم و در پى حضرتش آمده يك قدم بيراهه نميرفتم) .

(۲۳۷) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ:

۱ فَاعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي نَفَسِ الْبَقَاءِ، وَالصُّحُفُ مَنْشُورَةٌ، وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ، وَالْمُدْبِرُ يُدْعَى، وَالْمُسِيءُ يُرْجَى، قَبْلَ أَنْ يَخْمُدَ الْعَمَلُ، وَيَنْقَطِعَ الْمَهَلُ، وَيَنْقَضِيَ الْأَجَلُ، وَ يُسَدَّ بَابُ التَّوْبَةِ، وَتَصْعَدَ الْمَلَائِكَةُ ۲ فَأَخَذَ امْرُؤٌ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ، وَأَخَذَ مِنْ حَيٍّ لِمَيِّتٍ، وَمِنْ فَانٍ لِبَاقٍ، وَمِنْ ذَاهِبٍ لِدَائِمٍ ۳ امْرُؤٌ خَافَ اللَّهَ وَهُوَ مُعَمَّرٌ إِلَى أَجَلِهِ، وَ مَنْظُورٌ إِلَى عَمَلِهِ، امْرُؤٌ أَلْجَمَ نَفْسَهُ بِلِجَامِهَا، وَزَمَّهَا بِزِمَامِهَا فَأَمْسَكَهَا بِلِجَامِهَا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَقَادَهَا بِزِمَامِهَا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (در اینکه انسان تا زنده است بایستی فرصت عبادت و بندگی را از دست ندهد):

۱ پس (از ستایش خداوند متعال و درود بر پیغمبر اکرم و آل او بدانید دنیا همیشه باقی و برجا نیست بنابراین تا میتوانید مطابق دستور خدا و رسول) کار کنید در حالیکه در فراخی زندگانی هستید (زنده اید) و نامه ها (ی اعمالتان برای ثبت گفتار و کردار نیک) گشوده (بسته نشده) و توبه و بازگشت گسترده (پذیرفته) است، و روگرداننده (گناهکار) خوانده میشود (که از کار زشت دست برداشته توبه و بازگشت نماید) و بدکار را امیدواری میدهند

(تا کردار زشتش را جبران نماید) پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گشته فرصت از دست برود، و مدت بسر آید، و راه توبه و بازگشت بسته شود، و ملائکه بآسمان بالا روند (از محو و اثبات نامهٔ اعمال قلم را باز دارند) [1] پس (پیش از رسیدن مرگ یعنی تو قبلی که میتوان کاری انجام داد) باید مرد از خود برای خویش و از زندگی برای مرگ و از نیستی برای هستی و از گذرنده برای باقی مانده نتیجه بگیرد (در دنیا خود را بکار گمارد تا در آخرت او را بکار آید) [2] مردیکه از خدا ترسید (و در عمل کوشید) در حالیکه تا رسیدن مرگ او را فرصت داده و تا انجام عمل او را مهلت داده اند، مردی است که نفس خود را دهان بند زده و مهار آنرا در اختیار دارد، پس خود را با دهان بند نفس از آنچه خداوند نهی فرموده باز داشته، و بمهار آن خویش را بسوی طاعت و فرمانبری از خداوند میکشد.

---

(۲۳۸) وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(فِي شَأْنِ الْحَكَمَيْنِ وَذَمِّ أَهْلِ الشَّامِ):

[1] جُفَاةٌ طَغَامٌ، عَبِيدٌ أَقْزَامٌ، جُمِعُوا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ، وَ تُلُقِّطُوا مِنْ كُلِّ شَوْبٍ، مِمَّنْ يَنْبَغِي أَنْ يُفَقَّهَ وَ يُؤَدَّبَ، وَ يُعَلَّمَ وَ يُدَرَّبَ، وَ يُوَلَّى عَلَيْهِ، وَ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ، لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَلَا مِنَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ.

[2] أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا يُحِبُّونَ، وَ إِنَّكُمُ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ، وَ إِنَّمَا

عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ : إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَقَطِّعُوا أَوْتَارَكُمْ ، وَشِيمُوا سُيُوفَكُمْ[۳] فَإِنْ كَانَ صَادِقاً فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ ، وَإِنْ كَانَ كَاذِباً فَقَدْ لَزِمَتْهُ التُّهَمَةُ ، فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ ، وَخُذُوا مَهَلَ الْأَيَّامِ ، وَحُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ .

[۴] أَلَا تَرَوْنَ إِلَىٰ بِلَادِكُمْ تُغْزَىٰ ، وَإِلَىٰ صَفَاتِكُمْ تُرْمَىٰ .

از خُطبه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است در بارهٔ حکمین (عَمرِو ابن عاص و ابو موسی اَشعَری) و نکوهش مردم شام .

[۱] شامیان مردمی هستند دل سخت و اوباش ، بندگان (زیردستان) پست که از هر سو گرد آمده و از هر آمیخته ای برچیده شده اند (گروهی هستند هر یک از جائی آمده و بهم پیوسته و حَسَب و نَسَبشان مَعلوم نیست) از جمله کسانی میباشند که سزاوار است (اَحکام اِسلام را) بآنها یاد دهند ، و (بخوهای نیکو) تربیتشان کنند ، و (خیر و شر را) یادشان دهند ، و کارآزموده شان گردانند ، و زمامدارشان شوند ، و (مانند کودکان) دستهاشان را بگیرند (تا سرخود کاری نکنند ، خُلاصه ایشان گروهی هستند نادان و از نیکوئیها دور ، سزاوار نیستند که خلافت در بینشان بوده در امر دین مِلّت و وِلایت دخالت داشته پیشوا بشوند) آنان از مُهاجرین (که از مَکّه بمدینه هِجرت کرده نزد رسولخدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ آمدند) و از اَنصار (اهل مَدینه که اِسلام آورده آنحضرت را یاری کردند) نیستند ، و نه از کسانی هستند که در مدینه جا داشتند (و پیش از هِجرت اِسلام اختیار نمودند) و برایمان استوار بودند .

[۲] آگاه باشید اهل شام برای خودشان برگزیدند نزدیکترینشان (عَمرِو ابن عاص) را

بآنچه دوست میداشتند (که ظفر یافتن آنها بود بر اهل عراق) و شما برای خودتان اختیار کردید نزدیکترین مردم (ابوموسی اشعری) را بچیزیکه دوست نمیدارید (که ظفر یافتن اهل شام بود بر شما، وابوموسی اشعری که نامش عبدالله پسر قیس است بر اثر نفهمی و ندانستگی و دشمنی با امام علیه السلام آن کار را انجام داد، و سبب دشمنی او آن بود که حضرت او را از ولایت کوفه که در زمان عثمان متصدی آن گشته عزل نمود) و در روبرو شدن شما با عبدالله ابن قیس دیروز بود (خیلی نزدیک است، چون من بسوی بصره برای جنگ جمل میرفتم شنیدید) که میگفت: (ای اهل کوفه امام را یاری نکنید که) این پیش آمد و جنگ فتنه و تباهکاری است (که بایستی از آن دوری گزید) پس زه های کمان خود را بکار نیندازید و شمشیرهاتان را غلاف نمائید ۲ اگر راست میگفت پس در آمدنش (نزد ما و حاضر شدن در صفوف لشکر عراق در جنگ صفین برای کمک ما) بدون اینکه مجبور باشد اشتباه کرد (زیرا خلاف عقیده خود رفتار نمود و چنین کسی صلاحیت حکم شدن را ندارد) و اگر دروغ میگفت تهمت باو رواست (زیرا از روی هوای نفس سخن میگوید و از ایرو حق را شبهه میانگارد، و بر چنین کس اعتمادی نیست تا او را بتوان حکم قرار داد) پس آنچه در سینه عمرو ابن عاص است بوسیله عبدالله ابن عباس از بین ببرید (عبدالله ابن عباس را نماینده خود قرار دهید که او میتواند با عمرو حیله باز برابری کند) و فرصت روزگار را از دست ندهید، و شهرهای دور دست اسلام (از تسلط فتنه جویان و ستمگران) حفظ نمائید.

۲ آیا بشهرهاتان نظر نمیکنید که در آنها جنگ میکنند (تا شما را نابود ساخته دارائیتان را بیغما ببرند) و آیا بقطعه سنگ سخت خود (قدرت و توانائیتان) نظر نمیافکنید که بر آن تیر میزنند (نمی بینید که در صدد هستند که ضعف و ناتوانی بشما رو آورد تا شکست خورده تسلیم گردید).

(۲۳۹) ومن خطبة له علیه السلام

يذكر فيها آل محمد عليهم السلام:

۱ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَمَوْتُ الْجَهْلِ، يُخْبِرُكُمْ حِلْمُهُمْ عَنْ

عِلْمِهِمْ، وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، وَصَمْتُهُمْ عَنْ حِكَمِ مَنْطِقِهِمْ [۲] لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، هُمْ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، وَوَلَائِجُ الْاِعْتِصَامِ، بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نِصَابِهِ، وَانْزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مُقَامِهِ، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنْبَتِهِ [۳] عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلَ وِعَايَةٍ وَرِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ سِمَاعٍ وَرِوَايَةٍ، فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.

از خطبه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در آن (فضائل) آلِ محمّد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بیان میفرماید:

[۱] آلِ محمّد (ائمّه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین) زنده کننده عِلم و دانائی و از بین برنده جهل و نادانی هستند (از ایشان عِلم بدست آمده جهل برطرف میگردد) شما را آگاه میسازد بُردباریشان از دانائیشان (زیرا بردباری نمیکنند مگر از روی دانستن مواقع بُردباری) و ظاهرِ ایشان از باطنشان (کردار و گفتار نیکشان بر کمال اخلاصشان) و خاموشیشان از راستی و درستی گفتارشان (زیرا خاموشی و بیجا سخن نگفتن شخص دلیل است بر اینکه گفتار او از روی علم و حکمت است) [۲] حقّ را مخالفت نمیکنند (از آن رو بر نمیگردانند) و در آن اختلاف ندارند (گفتارشان یکنواخت است) ایشان ستونهای اسلام و پناهگاهها (ی آن) هستند (که بدانائی خود آنرا حفظ نموده و احکامش را بمردم آموخته آنان را از گمراهی و نادانی میرهانند) بوسیله ایشان حقّ باصل و موضع خود باز میگردد و باطل و نادرستی از جای آن دور و نابود میشود، و زبانش آنجا که حقّ آشکار شد بریده میگردد (بر اثر علم و دانائی ایشان حقّ و حقیقت هویدا و باطل و نادرست از بین میرود) [۳] دین (و احکام آن) را شناختند شناختنی که از روی دانائی و رعایت نمودن (عمل کردن) است، نه شناختنی

که از وی شنیدن و نقل نمودن با شد (که اگر چنین بود بر دیگران برتری نداشتند) و روایت کنندگان علم بیشمار و رعایت کنندگان آن کمند (در هر زمان مردم بسیار انواع علوم بدست آورده در مجالس و محافل اظهار کمال نموده خود را بر دیگران مقدم و پیشوا میدانند، ولی کردارشان با گفتارشان یکسان نیست، خداوند سبحان همه را از خواب غفلت بیدار فرموده توفیق عمل عطاء فرماید).

بتوفیق خدای تعالی تمام شد نوشتن جزء چهارم از شش جزء ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه بعد از ظهر روز یکشنبه شانزدهم ماه شوال المکرم سال هزار و سیصد و شصت و هفت هجری در تهران بقلم علی النقی

فیض الاسلام

آل محمد الدباج.

نویسنده جزء چهارم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه طاهر خوشنویس ابن حاج عبد الرحمن (علیه الرحمة) توفیق نوشتن دو جزء دیگر را از خداوند متعال درخواست مینماید

شهر ذی القعدة ۱۳۶۷

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَاشِی فِی الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَحَمْدُهُ ، اَلظَّاهِرِ بِالْكَرَمِ مَجْدُهُ ، اَلْبَاسِطِ بِالْجُوْدِ يَدَهُ ، اَلَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ ، وَلَا تَزِيْدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاۤءِ إِلَّا جُوْدًا وَّكَرَمًا ، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْوَهَّابُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی عَبْدِهٖ وَرَسُوْلِهٖ ، سَيِّدِ الْأَنْبِيَاۤءِ وَ الْمُرْسَلِيْنَ : مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّيْنَ .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ ، وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ ، وَ أَهْلِكْ عَدُوَّهُمْ مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ، مِنَ الْأَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ .

نهج البلاغه عصارهٔ گفتار پیغمبران و بیان کنندهٔ اسرار حقائق قرآن کریم و نجات دهندهٔ گمراهان و گرفتاران است، خونریزی، تبهکاری، ستمگری، دوروئی، خودخواهی، بدبختی از جهانیان دور نمیشود، آشتی آسایش، دادگری، یگانگی، نیکبختی در جهان پایدار نمیگردد مگر به پیروی از گفتار و کردار امیرالمؤمنین (علیه السلام) که نمونه از آنرا سیّد شریف رضی (علیه الرحمة) در کتاب مقدّس نهج البلاغه گرد آورده، و چون در آن از آنچه مربوط بزندگی و آسایش بشر است چیزی فروگذار نشده، بزرگواری و نیکبختی عمل کننده را ضامن است.

این گفتار استوار روی پایه های عقل و علم بوده لاف و گزاف نیست، اگر باور ندارید با برجستگان و دانایان خود در مجلسی گرد آمده در آن تأمّل و اندیشه نمائید تا حقیقت آنرا دریابید.

هر که طالب خیر و نیکوئی و آسایش و خوشی است بایستی نهج البلاغه را سرمشق قرار دهد، پس بدبخت آن بزرگ و پیشوائی که این کتاب را مطالعه نکرده باشد، و درمانده آن زمامدار و رئیس قومی که بدستور آن عمل ننماید، و حیران و سرگردان مردمیکه از پیشوایانی پیروی کنند که کردارشان با گفتار نهج البلاغه دوتا است و نیکبخت کسانیکه چهار جزء از ترجمه و شرح آنرا بدقّت مطالعه و عمل نموده اینک بدریافت جزء پنجم نائل میگردند، زیرا تمام نکات لازمه را ما (بطور اختصار که درخور همگان است و بزبان ساده که همه از آن بهره میبرند) گوشزد کرده ایم، و این نکته در نزد اهل علم و دانش آشکار میباشد، امید است سخنی برخلاف رضا و خوشنودی خدا و رسول آن نوشته نشده باشد

و در پیشگاه باب مدینهٔ علم **علی علیه السّلام** پذیرفته گردد ، و در روز رستخیز سبب آمرزش گناهانم شود ،

اَللّٰهُمَّ اخْتِمْ عَلَيَّ بِأَحْسَنِهِ ، وَاجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ .

﴿ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ . ﴾

اَلْعَبْدُ الْفَانِي عَلِيُّ النَّقِيُّ (فَيْضُ الْإِسْلَامِ) الْإِصْفَهَانِيُّ الْمُحَلِّيُّ الدِّيبَاجُ ۱۳۶۸ هـ

بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ كُتُبِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ ، إِلَى أَعْدَائِهِ وَأُمَرَاءِ بِلَادِهِ ، وَيَدْخُلُ فِي ذٰلِكَ مَا اخْتِيرَ مِنْ عُهُودِهِ إِلَى عُمَّالِهِ ، وَوَصَايَاهُ لِأَهْلِهِ وَأَصْحَابِهِ .

در این باب جمع آوری شده از نامه های سرور و مهتر ما امیرالمؤمنین ، علیه السّلام (که) بدشمنان و زمامداران شهرهایش (نوشته) و بآن پیوسته میشود قسمتی از عهد و پیمانهای آن بزرگوار بکارگردانانش و سفارشها (اندرزها) ی او باهل بیت و یارانش .

﴿ ۱ ﴾ ﴿ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

﴿ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْبَصْرَةِ : ﴾

[۱] مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ جَبْهَةِ الْأَنْصَارِ وَسَنَامِ الْعَرَبِ :

٢ أَمّا بَعْدُ، فَإِنّي أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمانَ حَتّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيانِهِ: إِنَّ النّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ، فَكُنْتُ رَجُلاً مِنَ الْمُهاجِرِينَ أُكْثِرُ اسْتِعْتابَهُ، وَأُقِلُّ عِتابَهُ، وَكانَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ أَهْوَنُ سَيْرِهِما فِيهِ الْوَجِيفُ، وَأَرْفَقُ حِدائِهِمَا الْعَنِيفُ، وَكانَ مِنْ عائِشَةَ فِيهِ فَلْتَةُ غَضَبٍ ٣ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ، وَبايَعَنِي النّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلا مُجْبَرِينَ، بَلْ طائِعِينَ مُخَيَّرِينَ.

٤ وَاعْلَمُوا أَنَّ دارَ الْهِجْرَةِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِها وَقَلَعُوا بِها، وَجاشَتْ جَيْشَ الْمِرْجَلِ، وَقامَتِ الْفِتْنَةُ عَلَى الْقُطْبِ، فَأَسْرِعُوا إِلى أَمِيرِكُمْ، وَبادِرُوا جِهادَ عَدُوِّكُمْ، إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است باهل کوفه در بین راه هنگامیکه از مدینه (برای جنگ با طلحه و زبیر و پیروانشان) **بصره میرفت** (چون به ماء العذیب رسید این نامه را برای اهل کوفه نوشت و آنرا از سبب کشته شدن عثمان آگاه ساخته کمک و یاری خود طلبید و آنرا بوسیله حضرت امام حسن و عمار ابن یاسر فرستاد):

١ از بنده خدا علی امیر المؤمنین بسوی اهل کوفه که یاری کنندگان بزرگوار و از مهتران عرب میباشند.

٢ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من شما را از کار عثمان (و سبب کشته شدن او) آگاه میسازم بطوریکه شنیدن آن مانند دیدن باشد (تا کسانی از اهل کوفه که در آن واقعه نبودند مانند آنان باشند که بودند و دیدند) مردم بعثمان (بر اثر کارهای ناشایسته از شیبهایش

را نموده ناسزا گفتند و من مردی از هجرت کنندگان بودم که (با پیغمبر اکرم از مکّه بمدینه برای صلح و آسایش
آمده و از فتنه و فساد و خونریزی بیزار بوده دوری میجستم، و) بسیار خواستار خوشنودی مردم از
او بوده، و کمتر او را سرزنش مینمودم (همواره او را پند و اندرز داده و بتغییر کردار دعوت میکردم) و
(لکن) آسانترین روش طلحه و زبیر درباره او تندروی و آهسته ترین سوق دادنشان سخت
راندن بود (هرگز او را نصیحت نکرده، بلکه همیشه در صدد برپا نمودن فتنه و تباهکاری بودند، از اینرو مردم را
از دور و نزدیک گرد آورده بکشتن او ترغیب مینمودند، چنانکه زبیر میگفت: او را بکشید که دین شما را
تغییر داده، و عثمان هنگام محصور بودن در خانه خود میگفت: وای بر طلحه که او را چنین و چنان عطاء
نمودم و اکنون در صدد ریختن خون من بر آمده است) و ناگهان عائشه بی تأمّل و اندیشه درباره
او خشمناک گردید (برای اینکه عثمان بیت المال را بخویشاوندان خود اختصاص داد برآشفت
و مردم را بکشتنش وادار نمود و گفت: اُقتُلوا نعثلاً، قتل الله نعثلاً یعنی شیخ احمق
و پیر بی خرد را بکشید خدا او را بکشد، و نعثل نام یهودیّ دراز ریشی بوده در مدینه که عثمان را
باو تشبیه نموده، روایت شده روزی عثمان بالای منبر رفته و مسجد پر از جمعیّت بود، عائشه
از پس پرده دست بیرون آورد و نعلین و پیراهن پیغمبر اکرم را بمردم نمود و گفت: این کفش
و پیراهن رسولخدا است که هنوز کهنه نگشته و تو دین و سنّت او را تغییر دادی، و سخنان درشت
بیکدیگر گفتند) ۳ پس (طلحه و زبیر و عائشه مردم را بکشتن او ترغیب نمودند، و) گروهی برای
کشتنش آماده شده او را کشتند (بنابراین باید از ایشان خونخواهی نمود، نه آنکه آنان در صدد
خونخواهی برآیند) و مردم بدون اکراه و اجبار از روی میل و اختیار با من بیعت نمودند (پس
سبب مخالفت طلحه و زبیر و پیروانشان با من و برپا نمودن فتنه و آشوب چیست ۱۹).

۴ و بدانید (براثر فتنه انگیزی طلحه و زبیر و عائشه) سرای هجرت (مدینه) از اهلش خالی
گشته، و اهلش از آن دور شدند (من ناچار از آنجا خارج شدم) و مانند جوشیدن
دیگ بجوش و خروش آمده (بسبب هرج و مرج آرامش و آسایش آن از میان رفت) بر مدار

(دین یعنی امام علیه السّلام) تباهکاری روآورد، پس بسوی سردار و پیشوای خود شتاب کنید (او را کمک و یاری نمائید) و برای جنگ با دشمنان (طلحه و زبیر و پیروانشان) بکوشید اگر خدا بخواهد.

(۲) وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ

(إِلَیْهِمْ بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَةِ:)

۱ وَ جَزَاکُمُ اللّٰهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ أَحْسَنَ مَا یَجْزِی الْعَامِلِینَ بِطَاعَتِهِ، وَ الشَّاکِرِینَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ، وَ دُعِیتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است باهل کوفه (که از آنان) پس از فتح و فیروزی (از جنگ) بصره (قدردانی نموده):

۱ خدا بشما اهل کوفه از جانب خاندان پیغمبرتان پاداش دهد نیکوتر پاداشی که بفرمانبران و سپاسگزاران نعمت و بخشش خود میدهد که (دستور ما را) شنیدید و (از آن) پیروی نمودید، و (برای یاری دین) دعوت شدید و پذیرفتید (تا آنکه دشمنان خدا را شکست داده از پا در آوردیم).

(۳) وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ

(کَتَبَهُ لِشُرَیْحِ ابْنِ الْحَارِثِ قَاضِیهِ)

{ رُوِیَ أَنَّ شُرَیْحَ ابْنَ الْحَارِثِ قَاضِیَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ

آشْتَرٰی عَلٰی عَهْدِهٖ دَارًا بِثَمَانِيْنَ دِيْنَارًا ، فَبَلَغَهٗ ذٰلِكَ فَاسْتَدْعَاهُ وَقَالَ لَهٗ [۱] : بَلَغَنِيْ أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِيْنَ دِيْنَارًا ، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا ، وَأَشْهَدْتَ فِيْهِ شُهُوْدًا ، فَقَالَ لَهٗ شُرَيْحٌ : قَدْ كَانَ ذٰلِكَ يَا أَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ ، قَالَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ مُغْضَبٍ ثُمَّ قَالَ لَهٗ :

[۲] يَا شُرَيْحُ أَمَا إِنَّهٗ سَيَأْتِيْكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِيْ كِتَابِكَ ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيِّنَتِكَ ، حَتّٰى يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا ، وَيُسْلِمَكَ إِلٰى قَبْرِكَ خَالِصًا [۳] ، فَانْظُرْ يَا شُرَيْحُ لَا تَكُوْنُ ابْتَعْتَ هٰذِهِ الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ ، أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ ، فَإِذًا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ [۴] ! أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِيْ عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَابًا عَلٰى هٰذِهِ النُّسْخَةِ ، فَلَمْ تَرْغَبْ فِيْ شِرَاءِ هٰذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَمٍ فَمَا فَوْقُ ، وَالنُّسْخَةُ هٰذِهٖ :

[۵] هٰذَا مَا اشْتَرٰی عَبْدٌ ذَلِيْلٌ ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيْلِ ، اشْتَرٰی مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُوْرِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِيْنَ ، وَخِطَّةِ الْهَالِكِيْنَ ، وَ تَجْمَعُ هٰذِهِ الدَّارَ حُدُوْدٌ أَرْبَعَةٌ : اَلْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِيْ إِلٰى دَوَاعِي الْآفَاتِ ، وَالْحَدُّ الثَّانِيْ يَنْتَهِيْ إِلٰى دَوَاعِي الْمُصِيْبَاتِ ، وَالْحَدُّ

اَلثّالِثُ يَنتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي ، وَالْحَدُّ الرّابِعُ يَنتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي ، وَفِيهِ يُشْرَعُ بَابُ هٰذِهِ الدّارِ !!

اِشْتَرَى هٰذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ ، مِنْ هٰذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ ، هٰذِهِ الدّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ ، وَالدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ[۷] فَمَا أَدْرَكَ هٰذَا الْمُشْتَرِي فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ فَعَلَى مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ ، وَسَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَةِ ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الْفَرَاعِنَةِ ، مِثْلِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، وَتُبَّعٍ وَحِمْيَرَ ، وَمَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَأَكْثَرَ ، وَمَنْ بَنَى وَشَيَّدَ ، وَزَخْرَفَ وَنَجَّدَ ، وَادَّخَرَ وَاعْتَقَدَ ، وَنَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ ، إِشْخَاصُهُمْ جَمِيعاً إِلَى مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَالْحِسَابِ ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ ، إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ (وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ)[۸] شَهِدَ عَلَى ذٰلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى ، وَسَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْيَا .

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است که آنرا بشُریح ابن حارث که از جانب آن بزرگوار قاضی بوده نوشته (درزیان دل بستن بدُنیا و دارائی آن ، شُریح مردی بود کوسج که مُو در رو نداشت ، و عمر ابن خطاب او را قاضی کوفه قرار داد ، و در آن دیار بقضاء و حکومت شرعیه مشغول بود ، امیر المؤمنین علیه السّلام خواست او را عزل نماید اهل کوفه گفتند : او را عزل مکن ، زیرا او از جانب عُمر منصُوبست ، و ما با این شرط با تو بیعت نمودیم که آنچه ابو بکر و عُمر مقرّر

نموده اند تغییر ندهی ، وچون مختار ابن ابی عبیدهٔ ثقفی بمقام حکومت و امارت رسید او را از کوفه بیرون نموده بدهی که ساکنین آن یهود بودند فرستاد ، وچون حجاج امیر کوفه گردید او را بکوفه بازگردانیده با اینکه پیرمرد سالخورده ای بود امر کرد بقضاء مشغول گردد ، او بجهت خواری که از مختار دیده بود درخواست نمود تا او را از قضاء عفو نماید ، حجاج پذیرفت ، خلاصه هفتاد و پنج سال قاضی بود فقط دو سال آخر عمر کنار ماند ، و در سن یکصد و بیست سالگی از دنیا رفت) روایت شده که شریح ابن حارث که از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی بود در زمان خلافت آنحضرت خانه ای را بهشتاد دینار خرید ، این خبر که بامام رسید او را طلبید و فرمود بمن خبر رسیده که تو خانه ای را بهشتاد دینار خریده و برای آن قباله نوشته و در آن چند تن را گواه گرفته ای ، شریح عرض کرد یا امیرالمؤمنین چنین بوده است ، راوی گفت : حضرت باو نگاه شخص خشمگین نموده فرمود :

۱ ای شریح بدان بزودی نزد تو میآید کسی (عزرائیل) که قبالهات را نگاه نکند ، و از گواهت نپرسد تا اینکه ترا از آنخانه چشم باز (حیران و سرگردان ، یا کوچ کننده) بیرون برد و از همه چیز جدا بگورت بسپارد ۲ ، پس ای شریح بنگر مبادا این خانه را از مال غیر خریده باشی یا بهای آنرا از غیر حلال داده باشی که در این صورت زیان دنیا و آخرت برده ای !! (زیرا اگر از مال غیر و حرام خریده باشی در دنیا بهره ای که باید نمیبری و در آخرت هم گرفتار عذاب خواهی بود) ۴ آگاه باش اگر وقت خرید خانه پیش من آمده بودی برای تو قباله ای مانند این قباله (که در زیر بیان میشود) مینوشتم که بخرید این خانه بیک درهم چه جای بالاتر (هشتاد دینار) رغبت نمیکردی و قباله اینست :

۵ این خانه ای است که خریده بندهٔ خوار و پست از مرده ای که (کسیکه حتما خواهد مرد ، و از خانه اش) بیرون شده برای کوچ (بخانهٔ آخرت) از او خانه ای را در سرای فریب (دنیا) که جای نیست شوندگان و نشانهٔ تباه گشتگان است خریده ، و این خانه دارای چهار حد و گوشه است : حد اول به پیشآمدهای ناگوار (خرابی ، بیماری ، گرفتاری ، دزدی) منتهی میشود ، و حد دوم بموجبات اندوهها (مرگ عزیزان ، از دست رفتن خواسته و سرمایه ها) و حد سوم

بخواهش وآرزوی تباه کننده ، وحدّ چهارم بشیطان گمراه کننده ، ودرب این خانه از حدّ چهارم باز میشود .

۶ این شخص فریفتهٔ بخواهش وآرزو چنین خانه را از این شخص بیرون شده برای مرگ خرید بهای خارج شدن از ارجمندی قناعت وداخل شدن در پستی درخواست وخواری (زیرا قناعت وبی نیازی را از دست دادن گرفتاریها وسختیهائی در بر دارد که موجب ذلّت وخواری است ، پس در واقع بهای خانه ای که محلّ احتیاج ونیاز بوده خروج از عزّ قناعت وشرافت وآبرو ودخول در ذلّت خواهش وسختی وگرفتاری است) ۷ وبدی وزیانی را که باین خریدار در آنچه خریده از فروشنده برسد (وموجب ضمان باشد یعنی زیانی که فروشنده وادار بدادن عوض باشد) پس بر (مُلک الموت که) تباه سازندهٔ نفسهای پادشاهان ، وگیرندهٔ جانهای گردنکشان ، واز بین برندهٔ پادشاهی فرعونها مانند کسری (پادشاهان ایران) وقیصر (پادشاهان روم) وتبّع (پادشاهان یمن) وحمیر (فرزندان حمیر ابن سبا ابن یشجب ابن یعرب ابن قحطان که صاحب قبیله بودند) و کسانیکه دارائی بر دارائی افزوده وآنرا بسیار نموده ، وآنانکه (ساختمانها) بنا کرده وبرافراشته وزینت داده وبیاراسته ، وذخیره گردانیده ، وخانه وباغ واثاثیه جمع نموده وبگمان خود برای فرزند در نظر گرفته اند است ، که همهٔ آنها (فروشنده وخریدار) را بمحلّ بازپرسی ورسیدگی بحساب وجای پاداش وکیفر بفرستد ، زمانیکه فرمان قطعی (بین حقّ وباطل وبهشتی ودوزخی از جانب خدا تعالی) صادر شود ، و (در قرآن کریم س ۴۰ ی ۷۸ است : فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ یعنی چون «روز رستخیز» فرمان خداوند سبحان رسد بحق وراستی حکم شود ، و) در آنجا تباهکاران زیان برند ، ۸ عقلی که از گرفتاری خواهش (نفس امّاره) رها باشد واز وابستگیهای دنیا سالم ماند بر (درستی) این قباله گواه است (وآنانکه بدنیا دل بسته ودر دست هوای نفس اسیر وگرفتار است این سخنرا باور نمیکند ، وبر طبق آن گواهی نخواهد داد) .

(۴) وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلى بَعْضِ أُمَراءِ جَيْشِهِ :

[1] فَإِنْ عادُوا إِلى ظِلِّ الطّاعَةِ فَذاكَ الَّذي نُحِبُّ ، وَإِنْ تَوافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَى الشِّقاقِ وَالْعِصْيانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطاعَكَ إِلى مَنْ عَصاكَ ، وَاسْتَغْنِ بِمَنِ انْقادَ مَعَكَ عَمَّنْ تَقاعَسَ عَنْكَ [2] فَإِنَّ الْمُتَكارِهَ مَغِيبُهُ خَيْرٌ مِنْ مَشْهَدِهِ ، وَقُعُودُهُ أَغْنى مِنْ نُهُوضِهِ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است ببعضی از سرداران لشکر خود (عُثمانِ ابن حُنَیف انصاری که از جانب امام عَلَیْهِ السَّلامُ حکمران بصره بوده ، و شمه ای از سرگذشت او در شرح خطبه یکصد و هفتاد و یکم گذشت ، او را بجنگ با دشمن در صورت اطاعت نکردن از او امر میفرماید) :

[1] پس (از آنکه اصحاب جمل «طلحه و زبیر و عائشه و پیروانشان» ببصره رسیده آماده جنگ شدند ، عثمانِ ابن حنیف نامه ای بامام عَلَیْهِ السَّلامُ برای آگاه نمودن از منظور آنان نوشت ، و جمله ای از نامه ای که حضرت در پاسخ او نوشت اینست :) اگر بسایه اطاعت و فرمانبرداری برگشتند (دست از تباهکاری کشیده خواستار آسایش شدند) آن همان است که ما دوست میداریم ، و اگر کارها ایشان را بدشمنی و نافرمانی کشاند (آماده جنگ شدند) پس با کمک کسیکه فرمان ترا میبرد برخیز (جنگ کن) با کسیکه فرمانت نمیبرد ، و با کسیکه پیرو تو میباشد بی نیاز باش از آنکه از یاری تو خودداری مینماید [2] زیرا کسیکه بکاری مایل نباشد نبودنش بهتر از بودن و نشستنش سودمندتر از برخاستن است (چون شخص بی میل بکار که از روی اجبار اقدام نماید ممکن است راز خود را آشکار سازد و دیگران از او پیروی نموده از کار باز مانند) .

(۵) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَهُوَ عَامِلُ أَذْرَبِيجَانَ :

۱ وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ، وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَأَنْتَ مُسْتَرْعًى لِمَنْ فَوْقَكَ .

۲ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ، وَلَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ، وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ، وَلَعَلِّي أَنْ لَا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ لَكَ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است باشعث ابن قیس (که شمه ای از حال او در شرح خطبه نوزدهم گذشت) و او (از جانب عثمان) حکمران آذربیجان بود (و آذربیجان ایالتی است در شمال غربی ایران دارای شهرها و ده های بسیار که بهترین شهر و مرکز آن تبریز است. خلاصه چون امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از عثمان زمام امور را بدست گرفت اشعث بجهت کارهای ناشایسته خود میدانست که امام علیه السّلام او را عزل خواهد نمود ترسناک بود، حضرت برای آگاهی او بحفظ اموال آذربیجان بعد از خاتمهٔ جنگ جمل نامه ای باو نوشت که از جمله آن اینست) :

۱ عمل (و حکمرانی) تو رزق و خوراک تو نیست (ترا حکومت نداده اند تا آنچه بیابی از آن خود پنداشته بخوری) ولی آن عمل امانت و سپرده ای در گردن تو است (که بایستی آنرا مواظبت نموده در راه آن قدمی بر خلاف دستور دین برنداری) و خواسته اند که تو نگهبان باشی برای کسیکه از تو بالاتر است (تو زیر دست امیری هستی که ترا حافظ و نگهبان قرار داده و ولایتی بتو سپرده که آنرا از جانب او مواظبت نمائی، پس)

۱- ترا نمیرسد که در کار رعیت بمیل خود رفتار نمائی (پیش از آنکه تو دستور دهند کاری انجام دهی) ونمیرسد که متوجّه کار بزرگی شوی مگر باعتماد امر و فرمانی که بتو رسیده باشد، و در دستهای تو است مال و دارائی از مال خداوند بیهتای بزرگ، و تو یکی از خزانه داران آن هستی تا آنرا بمن بسپاری، و امید است من بدترین والیها و فرمانرواها برای تو نباشم (بلکه این دستور سود دنیا و آخرت ترا دربردارد) و درود بر آنکه شایسته درود است.

(۶) ومن كتاب له عليه السلام

(إلى معاوية :)

۱- إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، ۲- وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذٰلِكَ لِلّٰهِ رِضًى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللّٰهُ مَا تَوَلَّى.

۳- وَلَعَمْرِي - يَا مُعَاوِيَةُ - لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى، فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است بمعاویه (که آنرا بوسیله جریر ابن عبدالله بجلی بشام فرستاده، و در آن صحّت و درستی خلافت خود را اثبات و بیزاریش را از کشتن عثمان اظهار فرموده):

۱ـ کسانیکه با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند (آنها را بخلافت گماشتند) بهمان طریق با من بیعت کرده عهد و پیمان بستند (زمام امور را بدست من دادند) پس (بعقیدهٔ شما که خلافت از جانب خدا و رسول تعیین نشده بلکه باجماع امّت برقرار میگردد، و مردم اجماع کرده ابوبکر و عمر و عثمان را خلیفه قرار دادند، همان اشخاص مرا برای خلافت تعیین نمودند، بنابراین) آنرا که حاضر بوده (مانند طلحه و زبیر) نمیرسد که (جز او را) اختیار کند، و آنرا که حاضر نبوده (مانند تو) نمیرسد که (آنرا) نپذیرد ۲ـ و شوری (در امر خلافت بعقیدهٔ شما) حقّ مهاجرین (کسانیکه از مکّه بمدینه آمده و به پیغمبر اکرم پیوستند) و انصار (آنانکه در مدینه بآنحضرت ایمان آورده یاریش نمودند) میباشد، و چون ایشان گرد آمده مردی را خلیفه و پیشوا نامیدند رضا و خوشنودی خدا در این کار است، و اگر کسی بسبب عیب جوئی (از خلیفه مانند نسبت دادن معاویه کشتن عثمان را باو) یا بر اثر بدعتی (وارد ساختن آنچه در دین روا نیست مانند نقض عهد و پیمان شکنی طلحه و زبیر و پیروانشان) از فرمان ایشان (کاریکه آنان انجام داده اند) سر پیچید او را باطاعت وادار نمایند، و اگر (پند و اندرز سودی نبخشید، و) فرمان آنها را نپذیرفت (بعقیدهٔ شما) با او بجنگند بجهت آنکه غیر راه مؤمنین را پیروی نموده، و خداوند او را واگذارد بآنچه که بآن رو آورده است.

۳ـ و بجان خودم سوگند ـ ای معاویه ـ اگر بعقل خود بنگری (تأمّل و اندیشه نمائی) و از خواهش نفس چشم بپوشی (بیجا سخن گفته نخواهی کشتن عثمان را بهانهٔ پیمان نبستنت با من قرار دهی) مییابی مرا که از خون عثمان (کشته شدن او) بیزارترین مردم بودم، و میدانی که من از آن دوری کرده گوشه گیری اختیار نمودم مگر آنکه (پیروی هوای نفس نموده) بهتان زده کشته شدن او را بمن نسبت دهی، و پنهان کنی آنچه را که بر تو آشکار میباشد، و درود بر آنکه شایستهٔ درود است.

(۷) وَمِن كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إلَيْهِ أَيْضاً :

۱ أَمّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَتْني مِنْكَ مَوْعِظَةٌ مُوَصَّلَةٌ ، وَرِسالَةٌ مُحَبَّرَةٌ ، نَمَّقْتَها بِضَلالِكَ ، وَأَمْضَيْتَها بِسُوءِ رَأْيِكَ ! ۲ وَكِتابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْديهِ ، وَلا قائِدٌ يُرْشِدُهُ ، قَدْ دَعاهُ الْهَوى فَأَجابَهُ ، وَقادَهُ الضَّلالُ فَاتَّبَعَهُ ، فَهَجَرَ لاغِطاً وَضَلَّ خابِطاً .

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است نیز بمُعاوِیَه (که او را بر نوشتن نامه‌ای که بآن بزرگوار نوشته توبیخ و سرزنش نموده ، و نادانی و گمراهی او را گوشزد فرموده) :

۱ پس از ستایش خداوند و درود بر رسول اکرم از تو بمن رسید پندی که از سخنان گوناگون بهم پیوند داده و پیغامی آراسته‌ای (مطالبی بدست آورده و در این مکتوب بهم پیوسته‌ای در صورتیکه ربطی بیکدیگر ندارند ، چون ندانسته‌ای هر یک را کجا و چگونه بایستی بکار برد ، از اینرو) بجهت گمراهی خود این نامه را ترتیب داده و بسبب بدی رأی و اندیشه آنرا فرستاده‌ای ! ۲ و نامه از کسی است که او را نه بینائی هست تا راهنمایش باشد ، و نه زمامدار و جلوداری که برستگاری سوقش دهد ، هوای نفس (بچنین کاری) وادارش ساخته او هم پذیرفته ، و گمراهی زمامدارش شده او هم پیروی نموده ، پس (بانجهت) هذیان و یاوه بافته و بانگ بیهوده زده (سخنان نادرستی گفته که چیزی از آن مفهوم نمیشود) و گمراه گشته و اشتباه نموده (چنین سخنان ناشایسته نوشته) .

وَمِنْ هٰذَا الْكِتَابِ :

لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُثَنَّى فِيهَا النَّظَرُ ، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ ، الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ ، وَالْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ .

وقسمتی از این نامه است (در اینکه تکلیف آنانکه با آنحضرت بیعت نموده با آنهاکه بیعت نکرده یکسان است) :

(ای معاویه وظیفه مردم بصره و طلحه و زبیر و تو و اهل شام در موضوع بیعت و پیمان بستن با من یکسان است) زیرا آن یک بیعت است که (مهاجرین و انصار راکه اهل حل و عقد امت محمد صلی الله علیه و آله میدانید گرد آمده بر آن اتفاق نموده اند ، و هر بیعتی راکه ایشان بر آن تصمیم بگیرند) رأی و اندیشه در آن دو تا نمیشود ، و اختیار (رأی دیگر) در آن از سر گرفته نمیگردد (چنانکه در باره خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و بیعت با آنها چنین عقیده دارید ، پس حاضر نمیتواند پیمان شکسته دیگری را اختیار نماید ، و غائب را نمیرسد آنرا نپذیرد ، بنابراین) هر که پیمان شکسته از آن دست بردارد (بدین و آئین مسلمانان) طعن زننده است (پس باید با او جنگید تا براهی که بیرون رفته باز گردد) و هر که در (پذیرفتن و نپذیرفتن) آن تأمل و اندیشه نماید منافق و دو رو است (زیرا تأمل او در رد و قبول بعقیده و سابقه عمل شما مستلزم آنستکه در راه مؤمنین و وجوب پیروی از آن شک و تردید داشته و علاقه او از روی راستی و درستی نبوده است ، چون اگر علاقه او از روی حقیقت بود بایستی بدون تأمل و درنگ آنچه را مؤمنین گرد آمده بر آن اتفاق نموده اند بپذیرد) .

(۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ جَرِيرِ ابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْبَجَلِيِّ لَمَّا أَرْسَلَهُ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ :

۱- أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ۲- ثُمَّ خَيِّرْهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُجْلِيَةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُخْزِيَةٍ، فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَيْعَتَهُ، وَالسَّلَامُ.

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است به جریر ابن عبدالله بجلی هنگامیکه اورا (بشام برای بیعت گرفتن) نزد معاویه فرستاده بود (بجلی منسوبست به بجیله نام قبیله‌ای در یمن که بجد شان بجیلة ابن انمار ابن اراش ابن عمرو ابن الغوث نسبت داده میشدند، علمای رجال جریر را نکوهش نموده بروات و گفتار او اعتماد ندارند، و میگویند: رسالت و پیغام بردن او از جانب امام عَلَيْهِ السَّلَامُ برای معاویه اگرچه در اوّل امر به نیکوئی او گواهی میدهد ولی جدائی او از آنحضرت و ملحق شدنش بمعاویه در آخر کار بدی او را ثابت مینماید «مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی در کتاب تنقیح المقال بطور تفصیل بیان فرموده» خلاصه چون امام عَلَيْهِ السَّلَامُ جریر را برای بیعت گرفتن از معاویه بشام فرستاد معاویه بهانه‌ای جواب او را نداده امروز و فردا مینمود تا از مردم شام برای خود بیعت گرفت، و اصحاب آنحضرت که دانستند معاویه فرمان آن بزرگوار را اطاعت نخواهد نمود پیش از مراجعت جریر از شام و پاسخ آوردن گفتند: مصلحت در اینستکه آماده جنگ با مردم شام شویم، و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش از جواب آوردن جریر پیشدستی بجنگ با مردم شام را اصلاح نمیدانست، و سبب آنرا «چنانکه در سخن چهل و سوم گذشت» بیان فرمود، بنابراین برای یکسره شدن کار این نامه را برای بیعت گرفتن از معاویه بجریر نوشت):

۱- پس از ستایش خداوند و درود بر پیغمبر اکرم نامهٔ من که بتو رسید معاویه را وادار تا کارش را یکسره نموده بیک سو تصمیم گرفته آماده شود (سرگردانی را از خود دور نموده تو را معطّل داشته در بیعت کردن بهانه نجسته امروز و فردا نکند) ۲- پس از آن او را مخیّر ساز بین جنگ خانمانسوزی که مردم را از روی جبر و نگرانی از وطن و سامان خود آواره میسازد و بین صلح و آشتی که خواری در بر دارد (چون آشتی دلیل بر ناتوانی است، در اینجا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ میخواهد بفهماند در هر دو صورت خواه جنگ

کندیا آشتی غلبه و فیروزی با آنحضرت ست ، و او را باین بیان تهدید مینماید) پس اگر جنگ اختیار نمود پیمان امان را بسوی او بینداز ، و اگر صلح و آشتی پذیرفت از او بیعت بگیر (بزودی وظیفه ات را انجام داده مراجعت نما مارا چشم براه مگذار) درود بر آنکه شایستهٔ درود است •

(۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ :

۱ فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِيِّنَا ، وَاجْتِيَاحَ أَصْلِنَا ، وَهَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ ، وَفَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِيلَ ، وَمَنَعُونَا الْعَذْبَ ، وَأَحْلَسُونَا الْخَوْفَ ، وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعْرٍ ، وَأَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ ، فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى الذَّبِّ عَنْ حَوْزَتِهِ ، وَالرَّمْيِ مِنْ وَرَاءِ حُرْمَتِهِ ، ۲ مُؤْمِنُنَا يَبْغِي بِذَلِكَ الْأَجْرَ ، وَكَافِرُنَا يُحَامِي عَنِ الْأَصْلِ ، وَمَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ خِلْوٌ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ بِحِلْفٍ يَمْنَعُهُ ، أَوْ عَشِيرَةٍ تَقُومُ دُونَهُ ، فَهُوَ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانِ أَمْنٍ •

۳ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ ، وَأَحْجَمَ النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَوَقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ حَرَّ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَ قُتِلَ حَمْزَةُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَقُتِلَ جَعْفَرٌ يَوْمَ مُؤْتَةَ ، وَأَرَادَ مَنْ لَوْ

شَتّٰی ذَکَرْتَ اَسْمٰاءَهُمْ مِثْلَ الَّذِی أَرٰادُوا مِنَ الشَّهٰادَةِ ، وَلٰکِنْ آجٰالُهُمْ عُجِّلَتْ ، وَمَنِیَّتُهُ أُخِّرَتْ ۴ فَیٰا عَجَباً لِلدَّهْرِ إِذْ صِرْتُ یُقْرَنُ بِی مَنْ لَمْ یَسْعَ بِقَدَمِی ، وَلَمْ تَکُنْ لَهُ کَسٰابِقَتِی ، الَّتِی لاٰ یُدْلِی أَحَدٌ بِمِثْلِهٰا إِلاّٰ أَنْ یَدَّعِیَ مُدَّعٍ مٰا لاٰ أَعْرِفُهُ ، وَلاٰ أَظُنُّ اللّٰهَ یَعْرِفُهُ ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلیٰ کُلِّ حٰالٍ .

۵ وَأَمّٰا مٰا سَئَلْتَ مِنْ دَفْعِ قَتَلَةِ عُثْمٰانَ إِلَیْکَ فَإِنِّی نَظَرْتُ فِی هٰذَا الْأَمْرِ فَلَمْ أَرَهُ یَسَعُنِی دَفْعُهُمْ إِلَیْکَ وَلاٰ إِلیٰ غَیْرِکَ ۶ وَلَعَمْرِی لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَیِّکَ وَشِقٰاقِکَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِیلٍ یَطْلُبُونَکَ ، لاٰ یُکَلِّفُونَکَ طَلَبَهُمْ فِی بَرٍّ وَلاٰ بَحْرٍ وَلاٰ جَبَلٍ وَلاٰ سَهْلٍ إِلاّٰ أَنَّهُ طَلَبٌ یَسُوءُکَ وِجْدٰانُهُ ، وَزَوْرٌ لاٰ یَسُرُّکَ لُقْیٰانُهُ ، وَالسَّلاٰمُ لِأَهْلِهِ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلاٰم است بمُعاوِیَه (در پاسخ نامه ای که برای آن بزرگوار فرستاده « و در آن درخواست نموده بود که کشندگان عُثْمان را تسلیم او نماید » نوشته و در آن فضل و بزرگواری و سَبقت و پیشی خود را باسْلام و ایمان گوشزد او میفرماید) :

۱ پس (از آنکه مُشْرکین نگریستند که حَبَشه پناهگاه مسلمانان شد ، و هر کدام از ایشان بآنجا میگریخت ایمن و آسوده میگشت و آنها که در مَکَّه ماندند در پناه اَبُوطالِب بودند ، و اِسْلام آوردن حَمزه نیز آنان را تقویت نمود ، انجمن بزرگی تشکیل داده و قبیلۀ قُرَیْش همگان برکشتن پیغمبر - صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَآلِهِ - همدست شدند ، و اَبُوطالِب که بر این اندیشه آگهی یافت بنی هاشم و بَنی عَبْدُ المُطَّلِب را

گرد آورده با زن و فرزند بدره کوهی که شِعب اَبُوطالِب گویند جای داد ، و اَوْلادِ عَبْدُالمُطَّلِب مسلمان و غیر
مسلمانشان برای حفظ قبیله و فرمانبری از اَبُوطالِب از یاری پیغمبر اکرم خودداری نکردند جز اَبُولَهَب که با
دشمنان ساخت ، و اَبُوطالِب بهمراهی خویشان بحفظ و نگهداری پیغمبر کوشیده هر دو سوی شِعب یعنی
درّهٔ کوه را دیدبان گماشت ، و بیشتر فرزند خود علیّ عَلَیْهِ السَّلام را بجای پیغمبر اکرم میخوابانید ، و حَمزَه
شبها بگرد پیغمبر میگشت ، چون کفّار قُرَیش این احوال را دیده دانستند بآنحضرت دست ندارند
چهل تن از بزرگانشان در دارُالنَّدوَة « نام مَوضعی در مَکّه که محلّ اجتماع بود » گرد آمده پیمان بستند
که با بنی عَبدُالمُطَّلِب و بنی هاشِم دوستی نکرده زن بایشان ندهند و نگیرند ، و چیزی بآنان نفروخته و
نخرند ، و آشتی نکنند مگر وقتی که پیغمبر را بایشان بسپارند تا او را بکشند ، و این پیمان را بر صحیفه‌ای
نگاشته بر آن مهر نهاده آنرا به اُمُّ الجُلاس خالهٔ اَبُوجَهل سپردند تا نگاهدارد ، و بعضی نقل کرده‌اند
که آنرا بر دَرِ خانهٔ کَعبه آویختند ، با این پیمان بَنی هاشِم در شِعب اَبُوطالِب محصور ماندند ، و از اهل
مَکّه جرأت نداشت بآنان داد و ستد نماید جز اوقات حَجّ که جنگ حرام بود و قبایل عَرَب در
مَکّه حاضر میشدند ، ایشان هم از شِعب بیرون آمده خوردنی از عَرَب میخریدند و بر میگشتند ، و قُرَیش
اینرا نیز روا نداشته چون آگاه میشدند که یکی از بَنی هاشِم میخواهد چیزی خریداری نماید بهای آنرا بالا
برده خودشان میخریدند ، و اگر میدانستند کسی از قُرَیش بسبب خویشاوندی با بَنی عَبدُالمُطَّلِب خوردنی
به شِعب فرستاده او را آزار میرساندند ، و اگر از آنانکه در شِعب بودند کسی بیرون میآمد و برادست
میافتند او را شکنجه میکردند ، و از اشخاصی که برای آنها خوردنی میفرستادند اَبُوالعاص ابن رَبیع هِشام
ابن عَمرو و حَکیم ابن حِزام ابن خُوَیلِد برادرزادهٔ خَدیجه بودند ، سه سال بدینگونه گذشت ، و گاه فریاد کودکان
بَنی عَبدُالمُطَّلِب از گرسنگی بلند میشد بطوریکه بعضی از مشرکین از آن پیمان پشیمان گشتند ، و پنج تن از
آنان : هِشام ابن عَمرو و زُهَیر ابن اَبی اُمَیّه و مُطعِم ابن عَدیّ و اَبُوالبَختَری و زَمعَة ابن الأسوَد با یکدیگر
قرار گذاشتند که نقض عهد کرده پیمان بشکنند و قرارداد را پاره کنند ، بامدادی که بزرگان قُرَیش
در کَعبه گرد آمده از این مَقوله سخن پیش آوردند ، ناگاه اَبُوطالِب با گروهی از همراهان خود از شِعب
بیرون آمده بکَعبه رو آورد و بین آنها نشست ، اَبُوجَهل گمان کرد که اَبُوطالِب بر اثر رنجی که در شِعب دیده شکیبا

از دست داده و آمده که پیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - را تسلیم نماید ، اَبُوطالِب فرمود :
ای مردم سخنی گویم که برخیر شما است : برادر زاده ام مُحَمَّد - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - بمن خبر داده که
خداوند موریانه را بر نامه ای که پیمان را بر آن نوشته اید گماشته ، آنچه در آن نوشته شده خورده
فقط نام خدا را بر جا گذاشته ، اکنون آن نامه را حاضر کنید اگر او راست گفته شما را با او چه جای سخن است
از دشمنی با او دست بدارید ، و اگر دروغ گوید او را تسلیم مینمایم تا بقتل رسانید ، گفتند : نیکو
سخنی است ، پس رفتند و آن نامه را از اُمّ الجَلاس گرفته آوردند و گشودند همهٔ آنرا موریانه خورده
بود جز لفظ بِاسْمِكَ اللّهُمَّ که در جاهِلِیَّت بر سر نامه ها مینگاشتند ، و دست مَنصُور ابن
عِکرِمَه نویسندهٔ آن قرارداد شَل شده بود ، چون چنین دیدند شرمنده شدند ، پس مُطعِم ابن عَدِی
نامه را پاره کرد و گفت : ما از این نامهٔ ستم رسان بیزاریم ، آنگاه اَبُوطالِب به شِعب بازگشت
روز دیگر مُطعِم ابن عَدِی بهمراهی چهار تن دیگر از قُرَیش با او همراه شده بودند به شِعب رفته بَنِی عَبدُالمُطَّلِب را
بمکه آورده و در خانه هاشان جای دادند ، لکن مُشرِکین پس از بیرون آمدن حضرت رَسُول - صَلَّی
اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - از شِعب باز بنا بر عقیدهٔ نادرست خود چندانکه توانستند از دشمنی با آن بزرگوار
خودداری نکرده در آزار او کوشیدند ، خُلاصه در نامهٔ زیر اِمام عَلَیهِ السَّلام برای بیدار کردن مُعاوِیَه
از خواب غفلت باین سرگذشت اِشاره نموده میفرماید :) قبیلهٔ ما (قُرَیش) خواستند پیغمبر ما را
بکشند ، و ریشهٔ ما را برکنند (نابود نمایند) و غمها و اندوه ها برای ما پیش آوردند ،
و ناشایسته ها دربارهٔ ما بکار بردند ، و ما را از آسایش و خوشی باز داشتند ، و ترس
و بیم را ویژهٔ ما قرار دادند ، و ما را برفتن سوی کوه سخت (بی آب و علف شِعب اَبُوطالِب)
بناچاری وادار نمودند (و در آنجا محصور کردند ، در اوّل سال هفتم از بعثت پیغمبر اکرم) و آتش
جنگ را برای ما افروختند ، پس بخواست خداوند ما شرّ دشمن را از پیغمبر بسبب دفع کرده از حریم
حرمت او دور نمودیم (نگذاشتیم آسیبی بآن بزرگوار برسد) مُؤمِن ما (که به پیغمبر ایمان آورده
بود مانند اَبُوطالِب و حَمزَه) پاداش پشتیبانی نمودن از پیغمبر (رضا و خوشنودی خدا) را
میطلبید ، و کافر ما (که اِسلام نیاورده بودند مانند عَبّاس و مُطعِم ابن عَدِی) بجهت خویشی

(با آنحضرت آن بزرگوار را) حمایت و کمک میمود، و (غیر از بنی هاشم) آنکه از قریش مسلمان شده بود ترس و بیمی که ما (از کفار و مشرکین) داشتیم نداشت برای سوگند و پیمانی که (با مشرکین) بسته، یا بجهت خویشی (با آنها) بود که او را از بیم و ترس باز میداشت، و او از کشته شدن ایمن و آسوده بود.

۳ و چون (خداوند جنگ با مشرکین و دفع شر آنها را امر فرمود، و) کارزار سخت میشد که مردم (از بیم و ترس) باز میایستادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را جلو وامیداشت، و بوسیله آنان یاران و لشگریانش را از دمهای نیزه و شمشیر نگاه میداشت، پس عبیدة ابن حارث (ابن عبد المطلب پسر عموی آنحضرت) در جنگ بدر (نام چاهی که بدر نام نزدیک مدینه در راه مکه کنده بود) کشته شد، و حمزه (عموی آن بزرگوار) در جنگ احد (نام کوهی است نزدیک مدینه) کشته گردید، و جعفر (برادر من) در جنگ موته (نام موضعی در اطراف شام) کشته شد، و کسیکه اگر میخواستم نامش را ذکر مینمودم (امام علیه السلام) شهادت و کشته شدن (در راه خدا) را خواست مانند کشته شدنی که آنان خواستند (مرا نیز آرزوی شهادت و کشته شدن بود) ولکن عمر آنها زودتر بسر رسید، و مرگ کسیکه نامش را ذکر نکردم بتأخیر افتاد (پیغمبر مرا خبر داد که تو نیز کشته خواهی شد، چنانکه در سخن یکصد و پنجاه و پنجم اشاره فرمود) ۴ پس (با اینهمه رنجها که برای نگهبانی پیغمبر اکرم و ترویج دین اسلام کشیدم) شگفتا از روزگار که در زمانی واقع شده ام که با من برابر میشود کسیکه برای یاری دین مانند من کوشش نکرده، و سابقه و پیشی گرفتن مرا در اسلام (ایمان بخدا و رسول) نداشته است چنان سابقه ای که کس بمانند آن دسترسی ندارد مگر آنکه ادعا کننده ای (معاویه) ادعا کند (درباره خود بگوید) آنچه را که من نمیدانم، و گمان ندارم که خداوند هم آنرا بشناسد (چون سابقه ایمان بخدا و رسول برای غیر من دیگری را نبوده تا خدا آنرا بشناسد) و بهر حال حمد و سپاس مخصوص خداوند است (که مصلحت دانسته مانند ترا برابر من قرار داده که برخلاف حق و حقیقت آنچه که شایسته نیست ادعا کنی).

۵ و اما آنچه درخواست نمودی درباره فرستادن کشندگان عثمان بسوی تو، در این کار اندیشه نموده

دیدم فرستادن ایشان بسوی تو وغیر تو از عهدهٔ من خارج است (زیرا عدهٔ آنان بیشمار و توانائیشان بسیار است ، چنانکه در سخن یکصد و شصت و هفت اشاره نموده میفرماید : کَیْفَ لِی بِقُوَّةٍ وَ الْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ يَمْلِكُونَنَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ یعنی چگونه مرا توانائی «کشیدن انتقام از کشندگان عثمان» است و حال آنکه گروهی که «برای کشتن او» گرد آمدند در نهایت قدرت خود باقی هستند ، بر ما تسلّط دارند و ما بر ایشان مسلّط نیستیم . بعد از آن او را تهدید نموده میفرماید :) سوگند بجان خودم اگر از گمراهی و دوشمنی باز نایستی بزودی آنان را خواهی شناخت که ترا میطلبند و از این خواستنشان ترا در بیابان و دریا و کوه و دشت رنج نمیدازند (بسراغ تو خواهند آمد) مگر آنکه این طلبیدن و خواستن ترا آزرده خواهد ساخت ، و ملاقات و دیدن این زیارت کنندگان ترا شاد نماید (بطوری بسراغ تو خواهند آمد که خواهی گفت : ای کاش من ایشان را طلبیده بودم) درود بر آنکه شایستهٔ درود است (ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه اینجا گفته : جائز نبود که امام علیه السّلام بفرماید : وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ یعنی درود بر تو ، زیرا آنحضرت معاویه را فاسق و گناهکار میدانست ، و اکرام فاسق جائز و درست نیست از این جهت فرموده : وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ یعنی درود بر آنکه شایستهٔ آن است) .

(۱۰) وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَيْهِ أَيْضاً :)

۱ وَ كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَكَشَّفَتْ عَنْكَ جَلَابِيبُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِينَتِهَا ، وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا ، دَعَتْكَ فَأَجَبْتَهَا ، وَ قَادَتْكَ فَاتَّبَعْتَهَا ، وَ أَمَرَتْكَ فَأَطَعْتَهَا ۲ وَ إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَقِفَكَ وَاقِفٌ عَلَى مَا لَا يُنْجِيكَ مِنْهُ مُنْجٍ ، فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ ، وَ خُذْ أُهْبَةَ الْحِسَابِ ، وَ شَمِّرْ لِمَا قَدْ

نَزَلَ بِكَ، وَلَا تُمَكِّنِ الْغُوَاةَ مِنْ سَمْعِكَ، وَإِلَّا تَفْعَلْ أُعْلِمْكَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّيْطَانُ مِنْكَ مَأْخَذَهُ، وَبَلَغَ فِيكَ أَمَلَهُ، وَجَرَى مِنْكَ مَجْرَى الرُّوحِ وَالدَّمِ.

وَمَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةُ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ، وَوُلَاةَ أَمْرِ الْأُمَّةِ، بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ، وَلَا شَرَفٍ بَاسِقٍ؟ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ! وَأُحَذِّرُكَ أَنْ تَكُونَ مُتَمَادِيًا فِي غِرَّةِ الْأُمْنِيَّةِ، مُخْتَلِفَ الْعَلَانِيَةِ وَالسَّرِيرَةِ.

وَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِبًا وَاخْرُجْ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِيُعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ وَالْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ، فَأَنَا أَبُو حَسَنٍ قَاتِلُ جَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي! مَا اسْتَبْدَلْتُ دِينًا، وَلَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِيًّا، وَإِنِّي لَعَلَى الْمِنْهَاجِ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِعُثْمَانَ، وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْكَ ضَجِيجَ الْجِمَالِ بِالْأَثْقَالِ، وَكَأَنِّي

بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي - جَزَعاً مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ - إِلَى كِتَابِ اللهِ وَهِيَ كَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ، أَوْ مُبَايِعَةٌ حَائِدَةٌ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است نیز بمعاویه (که در آن از کردار زشت او را سرزنش نموده و اندرز داده و ترسانده است):

۱- و چه خواهی کرد زمانیکه از (پیش روی) تو برداشته شود پرده های دنیائی که در آن هستی که خود را (برای دنیاپرستان) بآرایش کردن خوشنما جلوه داده، و بخوشگذرانیش فریب داده، ترا (بدوستی خود) دعوت نموده پذیرفتی، و پیرو گشت و دنبالش رفتی، و بتو فرمان داد پیروی نمودی (خلاصه چه خواهی کرد با مرگ و عذاب و کیفر گناهان) ۲- و نزدیک است نگاهدارنده ای نگاهت دارد (مرگ رسیده آگاهت سازد) بر چیزی (عذاب و کیفری) که نجات دهنده ای نتواند رهایت نماید، پس (با این پیشآمد سخت از هوای نفس پیروی نکرده) از این کار (ادّعای خلافتی که لایق آن نیستی) دست بردار، و خود را برای روز حساب و بازپرسی آماده ساز، و برای آنچه بتو میرسد (مرگ و سختیهای بعد از آن) دامن بکمر زن (چالاک شو) و گمراهان (مانند عمرو ابن عاص و مروان) را بگوش خود توانائی مده (سخنانشان را گوش مداده پیرو دستورشان مباش) و اگر چنین نکنی (این اندرز را نپذیری) ترا بآنچه که از خود غفلت داری آگاه سازم، تو فرو رفته در ناز و نعمتی (نعمت ترا سرکش گردانیده و از اینرو) شیطان در تو جای گرفته، و بآرزوی خود رسیده و روان شده است در تو مانند روان شدن جان و خون (چنان بر تو مسلّط است که کاری نکرده و سخنی نگوئی مگر بدستور و فرمان او، پس از این در سرزنش او میفرماید:)

۳- و شما (بنی امیّه) ای معاویه کی لیاقت حکمرانی رعیّت و زمامداری مسلمانان داشتید بدون سابقهٔ خیر و نیکوئی و بی دارا بودن بزرگواری و ارجمندی؟ (پیش از این در امری

فضیلت و برتری نداشته‌ای که باعث شود ادّعای خلافت و امارت نمائی ۴ و بخدا پناه میبریم از برقرار گشتن پیشینه‌های بدبختی (که شخص را پیرو شیطان و هوای نفس بیازد) ! و ترا میترسانم از اینکه همیشه فریب آرزوها خورده آشکار و نهانت دوگونه باشد (بترس از دنیاداری و نفاق و دو روئی . پس او را بجنگ تهدید نموده میفرماید :)

۵ و (مرا) بجنگ خواندی ، پس مردم را بیکسو گذاشته خود بسوی من بیا و دو لشگر را از جنگ بازدار تا دانسته شود معصیت و گناه بر دل کدام یک از ما غلبه یافته ، و پرده (غفلت) جلو چشم و بینائیش آویخته (مردم را بحال خود واگذار تا دانسته شود کدام یک برای خدا شمشیر زده و در راه حقّ ایستاده و فرار نمیکنیم) منم ابوالحسن کشندهٔ جدّ تو (پدر مادرت هند جگرخوار که عتبة ابن ربیعة باشد) و دائی تو (ولید ابن عتبة) و برادرت (حنظلة ابن ابی سفیان) که آنها را در جنگ بدر تباه ساختم ، و (اکنون هم) آن شمشیر با من است ، و با همان دل دشمنم را ملاقات میکنم ، و دین دیگری اختیار ننموده پیغمبر نو و تازه‌ای نگرفته‌ام (برخلاف هیچیک از احکام اسلام رفتار ننمایم) و من در راهی هستم که شما باختیار آن را ترک نمودید و از روی اجبار بآن راه داخل شده بودید (گفتار و کردار من طبق احکام دین اسلام است که شما از اوّل امر باختیار بآن نگرویدید ، و چون مجبور شدید ظاهراً ایمان آورده و در باطن کافر ماندید) .

۷ و بگمان خود آمده‌ای (از من) خونخواهی عثمان مینمائی با اینکه میدانی عثمان کجا کشته شد (چه کسانی او را کشتند) و اگر (در واقع) خونخواه هستی از آنجا (از اشخاصی که او را کشته اند مانند طلحه و زبیر و دیگران) خونخواهی کن ۸ پس مانند آنستکه می بینم ترا که (خونخواهی او را بهانه نموده‌ای بلکه) از جنگ فریاد و شیون نموده میترسی که تو دندان فرو برد (رو آورد) مانند فریاد کردن شتران از بارهای گران ، و چنانستکه می بینم لشگر ترا که بر اثر خوردن ضربتهای پیاپی و پیشامد سخت که واقع خواهد شد و بر خاک افتادن پی هم از روی بیچارگی مرا بکتاب خدا دعوت میکنند (تا دست از جنگ بردارم ، در بامداد لَیْلَةُ الْهَرِیر لشگر شام بدستور عمرو ابن عاص قرآنها بر سر نیزه‌ها زدند و از لشگر عراق صلح و آشتی درخواست نمودند ، چنانکه در شرح خطبهٔ سی و ششم گذشت

واین جمله فرمایش امام علیه السّلام از اخبار غیبیّه است که پیش از وقوع بمعاویه گوشزد میفرماید) و آن لشگر کافر بحقّ و انکار کننده هستند (که با من بیعت نکرده اند) یا بیعت کرده و دست برداشته اند (منافقین عراق که بعد از بیعت نمودن با حضرت نقض عهد کرده بشام نزد معاویه رفتند).

(۱۱) وَ مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَصَّى بِهَا جَيْشاً بَعَثَهُ إِلَى الْعَدُوِّ :

۱ فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءاً، وَ دُونَكُمْ مَرَدّاً ۲ وَ لْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ، وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صَيَاصِي الْجِبَالِ، وَ مَنَاكِبِ الْهِضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَ عُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ ۳ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقَ، فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً، وَ إِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعاً، وَ إِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَ لَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً.

از وصیّتهای آنحضرت علیه السّلام است بلشگری که بسوی دشمن فرستاده بود بآن سفارش میفرماید (و آن قسمتی از نامه ایست که در پاسخ نامه زیاد ابن نضر و شریح ابن هانی که هر دو از نیکان اصحاب امام علیه السّلام بودند نوشته زمانیکه ایشانرا با دوازده هزار تن از لشگر عراق برای جنگ با لشگر شام فرستاده در بین راه با یکدیگر مخالفت نموده هر کدام نامه ای بگوفه نزد آن بزرگوار

فرستاده از دیگری شکایت نمودند ، آنحضرت در پاسخ هر دو نامه‌ای نوشت که از جملهٔ آن قسمتی است که دستور جنگ با دشمن را بآنان گوشزد مینماید) :

۱ـ پس هرگاه بدشمن برخورد دید یا دشمن بشما برخورد باید لشکرگاه شما در جاهای بلند (تپه‌ها) یا دامنهٔ کوهها یا کنار رودخانه‌ها باشد تا برای شما کمک بوده (از دسترسی آنان) جلوگیر باشد ۲ـ و باید جنگ شما (با دشمن) از یکسو یا دو سو باشد (زیرا لازمهٔ جنگیدن از چند طرف پراکندگی و ضعف و شکست است) و برای خودتان در بلندی کوهها و لای تپه‌های مسطح پاسبانان و دیده‌بانان بگذارید تا دشمن بطرف شما نیاید از جائیکه میترسید (مبادا بیاید) یا از جائیکه امین هستید (که از آنجا نمیآید ، و ممکن است ناگهان از آنجا بیاید که دیده‌بانان آمدن دشمن را از دور دیده شما را آگهی میدهند تا در صدد جلوگیری برآئید) و بدانید جلوداران لشکر دیده‌بانان ایشانند و دیده‌بانان جلوداران لشکر (چند تنی که جلو لشکر میروند) جاسوسان هستند (خلاصه باید چند تن جاسوس جلو و دیده‌بانان لشکر دنبال آنها و لشکر پس از ایشان بروند تا از کار دشمن آگاه بوده در هر موضوع دانسته اقدام نمایند) ۳ـ و از جدا شدن و پراکندگی بپرهیزید ، پس هرگاه (در مکانی) فرود آمدید همگی فرود آئید ، و هرگاه کوچ نمودید همگی کوچ نمائید ، و چون شب شما را فرا گرفت نیزه‌ها را (در اطراف خویش) گرداگرد (دایره مانند) قرار دهید (تا اگر دشمن شبیخون زند وسائل دفاع در دسترس باشد) و خواب را نچشید (بخواب راحت نروید) مگر اندک یا مانند آب در دهان گردانیدن و بیرون ریختن (چرت بزنید نه بآسوده بخوابید شاید دشمن بیدار و در صدد شبیخون باشد) .

(۱۲) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِمَعْقِلِ ابْنِ قَيْسٍ الرِّيَاحِيِّ حِينَ أَنْفَذَهُ إِلَى الشَّامِ فِي ثَلَاثَةِ الْآلَافٍ مُقَدِّمَةً لَهُ :

۱ - اِتَّقِ اللّٰهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ ۲ وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ، وَسِرِ الْبَرْدَيْنِ، وَغَوِّرْ بِالنَّاسِ، وَرَفِّهْ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَهُ سَكَناً، وَقَدَّرَهُ مُقَاماً لَا ظَعْناً، فَأَرِحْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ، فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَنْبَطِحُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَةِ اللّٰهِ ۳ فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطاً، وَلَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُنْشِبَ الْحَرْبَ، وَلَا تَبَاعَدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي ۴ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

از وصیتهای آنحضرت علیه السلام است بمعقل ابن قیس ریاحی (که از یاران شیعیان آن بزرگوار بوده) هنگامیکه او را (از مدائن) با سه هزار تن بسوی (لشکر) شام فرستاده که جلودار (سپاهیان) آنحضرت باشد (و در آن روش جنگ با دشمن را باو میآموزد):

۱ - بترس از خداوندی که ترا چاره ای نیست جز ملاقات (پاداش و کیفر) او، و ترا غیر از او پایانی نمیباشد (چون سر و کار تو جز با او نیست، پس برای رضا و خوشنودی او جهاد کن و ترس و بیم بخود راه نداده از کشته شدن در راه او باکی نداشته باش) ۲ و جنگ مکن مگر با کسیکه با تو بجنگد (زیرا جنگ با کسیکه نمیجنگد ستم است و شخص متقی و پرهیزکار ظلم بکسی روا ندارد) و در بامداد و پسین که هوا خنک است راه پیمائی کن و در وسط روز (که هوا گرم است) مردم را (برای استراحت و آسایش) باز دار و آهسته بران (شتاب مکن تا ناتوانان همراه توانایان بیایند) و در اول

شب راه مرو که خداوند آنرا (برای) آرامش و استراحت و آسودگی قرار داده نه کوچ کردن (چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۶۷ میفرماید: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا، إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ یعنی او است خداوندی که شب را برای شما بیافرید تا در آن آرامش یابید، و روز را روشن «تا بانجام نیازمندیها بپردازید» و در آفرینش شب و روز برای گروهی که «سخنان حق را» میشنوند نشانه ها «ی توحید و یگانگی حقتعالی» است) پس در اوّل شب تن و مرکبت را آسوده گذار، و چون پی بردی هنگامی را که سحر (پیش از بامداد) هویدا میگردد، یا هنگامی که بامداد آشکار میشود با برکت و نیکبختی که از جانب خدا میرسد روانه شو، [۳] و هرگاه با دشمن روبرو شدی میانه لشگر خود بایست و بدشمنان نزدیک مشو مانند نزدیک شدن کسیکه میخواهد جنگ برپا کند، و از آنان دور مشو همچون دور شدن کسیکه از جنگ میترسد تا آنکه فرمان من بتو برسد (زیرا شروع بجنگ پیش از رسیدن فرمان شاید شایسته نبوده زیان آن بیش از سودش باشد، و دور شدن هم موجب دلیری حریف گردد) [۴] و باید پیش از خواندن آنان (را براه حق) و حجّت تمام کردن کینه و دشمنی شما را بجنگ با ایشان وادار نسازد (زیرا جنگ از روی کینه و دشمنی برای هوا و هوس است نه اطاعت و فرمانبری از خداوند، پس در اینصورت اگر کسی کشته شود یا دیگری را بکشد گنهکار و معذّب است).

(۱۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى أَمِيرَيْنِ مِنْ أُمَرَاءِ جَيْشِهِ:

[۱] وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ ابْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً [۲] فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ، وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

از نامه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است بدو سردار (زیاد بن نضر و شریح بن هانی) از سرداران لشگرش (زمانیکه ایشان ابوالاعور سلمی را که پیشرو لشگر معاویه بود با لشگری انبوه در سور الرّوم ملاقات نمودند و او و همراهانش را به پیروی امام عَلَیهِ السَّلام دعوت کردند و آنها نپذیرفتند ، پس سرگذشت را بحضرت نوشته توسّط حارث ابن جمهان روانه داشتند ، امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلام که نامهٔ ایشان را خواند مالک اشتر را طلبیده فرمود : زیاد و شریح بن نامه ای نوشته و منتظر فرمان هستند با بجانب آنها رفته بر آنان امیر و سردار باشی و زیاد را بر طرف راست و شریح را بر سمت چپ قرار ده تا من بخواست خداوند بزودی بتو برسم ، و نامه ای بزیاد و شریح نوشته و آنها را به پیروی از مالک اشتر امر فرموده ، و آنرا بتوسّط حارث ابن جمهان که از یاران امام عَلَیهِ السَّلام است روانه داشت ، و صورت نامه اینست) :

۱ مالک ابن حارث اشتر را بر شما و پیروان شما امیر و فرمانروا گردانیدم ، پس فرمان او را شنیده و پیروی نمائید ، و او را (برای خود) زره و سپر قرار دهید ۲ زیرا او از کسانی نیست که بیم سستی (ناتوانی) و لغزیدن (خطاکاری) و کندی از کاری که شتاب در آن باحتیاط و هوشمندی سزاوارتر است ، و شتاب بکاری که کندی در آن نیکوتر است در او برود (مالک برای بدست آوردن رضا و خوشنودی خدا کوشش داشته و هیچگاه سستی بخود راه ندهد ، و بیهوده سخن نگفته کاری انجام نخواهد داد) .

(۱۴) وَمِن وَصِیَّةٍ لَهُ عَلَیهِ السَّلامُ

لِعَسکَرِهِ قَبلَ لِقَاءِ العَدُوِّ بِصِفّینَ :

۱ لا تُقَاتِلُوهُم حَتّی یَبدَءُوکُم ، فَإِنَّکُم - بِحَمدِ اللهِ - عَلی حُجَّةٍ ، وَ تَرکُکُم إِیَّاهُم حَتّی یَبدَءُوکُم حُجَّةٌ أُخری لَکُم عَلَیهِم ۲ فَإِذا کَانَتِ الهَزِیمَةُ بِإِذنِ اللهِ فَلا تَقتُلُوا مُدبِراً ، وَلا تُصِیبُوا مُعوِراً ،

وَلَا تَهْجُمُوا عَلَىٰ حَرِيمٍ، وَلَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَىٰ وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ [۳] إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ، وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفِهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

از وصیّتهای آنحضرت علیه السّلام است بلشکر خود پیش از روبرو شدن با دشمن (لشکر شام) در جنگ صفّین (که در آن راه فیروزی را بآنان نمایانده و از آزار رساندن بزنان نهی میفرماید):

[۱] با آنها (لشکر شام) نجنگید (شروع بجنگ ننمائید) تا اینکه ایشان جنگ با شما را آغاز نمایند، زیرا ـ سپاس خدا را ـ که شما دارای حجّت و دلیل هستید (چون آنان بر امام زمان خود یاغی گشته اند و جنگ با آنها واجب است، چنانکه در قرآن کریم س ۴۹ ی ۹ میفرماید: وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ یعنی اگر دو گروه از مؤمنین زد و خورد نمایند بین آنها آشتی دهید، پس اگر یکی از آنها بر دیگری تعدّی و ستم نمود «بصلح و آشتی تن نداد» با گروهی که افزونی جسته و ستم میکند بجنگید تا بحکم خدا و دستور او رو آورند، پس اگر رو آوردند بین آنها را بعدل و برابری آشتی دهید، و «در همه کارها» بعدل و راستی رفتار نمائید که خدا رفتارکنندگان بعدل و راستی را دوست میدارد یعنی آنان را از رحمت خود بهره مند گرداند) و شروع نکردن شما بجنگ با آنها تا اینکه آنان شروع بجنگ با شما نمایند (این روش) حجّت و دلیل دیگری است برای شما بر آنها (زیرا شروع آنها بجنگ مانند جنگ با خدا و رسول است بدلیل

از حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرموده : یَا عَلِیُّ حَرْبُكَ حَرْبِي یعنی ای علی جنگ با تو جنگ با من است و کیفر کسیکه با خدا و رسول جنگیده فساد و تباهکاری کند باید کشت ، چنانکه در قرآن کریم س ۵ ی ۳۳ میفرماید : إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی سزای آنانکه با خدا و رسول میجنگند و بفساد و تباهکاری در روی زمین میکوشند اینستکه کشته یا بدار کشیده شوند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود یا از شهری بشهر دیگر آواره گردند که اینگونه کیفر در دنیا برای ایشان ذلّت و خواری و در آخرت عذاب بزرگ بار آورد . و در س ۲ ی ۱۹۴ میفرماید : فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی هر که بر شما ستم کند « در جنگ پیشدستی نماید » پس شما مانند همان ستمی که او بر شما روا داشته باو بنمائید ، و از خدا بترسید ، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است) پس اگر (آنان شروع بجنگ نموده شما را بجنگ وادار داشتند ، و) بامر و خواست خداوند (بر ایشان) فیروزی و شکست روی داد گریخته را نکشید ، و درمانده را زخمی نکنید ، و زخم خورده را از پا در میاورید ، و زنان را با آزار رساندن (بآنها) برمیانگیزانید هر چند دشنام بشرافت و بزرگواری شما داده بسرداران و بزرگانتان ناسزا گویند ، زیرا نیروها و جانها و خردهای ایشان ضعیف و سست است ، ما (در زمان حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) مأمور شدیم که از ایشان دست بداریم و حال آنکه مشرکه بودند (پس در صورت اظهار اسلام حتماً بایستی از تعرّض بآنها خودداری نمود) و در زمان جاهلیّت اگر مردی زنی را بسنگ یا چماق میزد برای آن او را و بعد از او فرزندانش را سرزنش مینمودند .

(۱۵) وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ

إِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ مُحَارِبًا :

اَللّٰهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ ، وَمُدَّتِ الْأَعْنَاقُ ، وَشَخَصَتِ

الْأَبْصَارُ، وَنُقِلَتِ الْأَقْدَامُ، وَأُنْضِيَتِ الْأَبْدَانُ.

٢ اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّنَآنِ، وَجَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ.

٣ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا، وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا، وَتَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ).

امام علیه السّلام هنگام برخورد بدشمن و آمادگی بجنگ (با خداوند مناجات وراز و نیاز نموده و از او یاری خواسته چنین) میگفت:

١ خدایا بسوی تو دلها (ی ما) گشوده گشته، و گردنها (مان) کشیده شده، و چشمها (مان) باز مانده، و پاها (مان) براه افتاده، و بدنها (مان) نزار گردیده است (از غیر تو چشم پوشیده و در راه طاعت و بندگیت از همه چیز گذشته ایم، پس ما را یاری فرما تا رضا و خوشنودی ترا بدست آوریم).

٢ خدایا (با رفتن پیغمبر از بین ما) دشمنی پنهان آشکار گشت، و دیگهای کینه بجوش آمد.

٣ خدایا از نبودن پیغمبرمان و بسیاری دشمنان و پراکندگی خواهشها و اندیشه هامان بتو شکایت میکنیم (رنجش خود را از این مردم بتو اظهار مینمائیم تا آنان را بکیفر رسانی، پس از ایزد از تو درخواست میکنیم آنچه را که حضرت شعیب براثر بدرفتاری امّت از تو درخواست نمود و گفت «در قرآن کریم س ٧ ی ٨٩ است»: رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ یعنی) پروردگارا بین ما و دشمنانمان بحق حکم فرما (حق و راستی را بین ما نمایان ساز تا ایشان بفهمند کدام یک برحق میباشیم) و تو بهترین حکم کنندگان هستی (که حق را نمایان میسازی).

---

(١٦) وَكَانَ يَقُولُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ الْحَرْبِ:

۱- لا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمْلَةٌ، ۲- وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَطِّئُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا، وَاذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ، وَالضَّرْبِ الطِّلَحْفِيِّ، وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ. ۳- فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا، وَلَكِنِ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ!!

۱- امام عليه السّلام هنگام جنگ (درباره زد و خورد با دشمن) بياران خود ميفرمود: گريزى كه در پى آن بازگشت، و شكستى كه بعد از آن هجوم و حمله بدشمن است بر شما ناگوار نباشد (ننگ ندانيد، چنانكه اعراب تصوّر ميكنند، زيرا با مصلحت در گريز است تا دشمنان سنگرهايشان را رها كرده پيش آيند و شما از پشت سر حمله نموده آنها را محاصره نمائيد، يا آنكه اگر بر اثر هجوم دشمن گريختيد نوميد نشويد، بلكه سبب شكست خود را تدارك كرده بازگرديد) ۲- و حقوق شمشيرها را بپردازيد (با دلاورى شمشير بر دشمن فرود آوريد) و پهلوها (تنها) را بر زمين برسانيد (آنها را بخاك افكنده نابود سازيد) و بنيزه افكندنى كه باندرون (دشمن) كارگر شده و بشمشير زدن استوار خود را وادار ساخته بسيار كوشش داشته باشيد، و آوازها را بميرانيد (اضطراب و نگرانى بخود راه نداده با دل آرام رو بدشمن آوريد) زيرا آن بيشتر ترس و نگرانى را دور ميكند ۳- سوگند بآنكه دانه را شكافت و انسان را آفريد (منافقين و دورويان مانند معاويه و عمرو ابن عاص در هر زمان و ديگران در باطن) اسلام نياوردند، ولى (از ترس) زير بار رفتند (خود را مسلمان جلوه دادند) و كفر (شان) را پنهان داشتند، و هنگامى كه براى آن يارى كنندگانى يافتند آنرا آشكار ساختند (پرچم مخالفت با دين و زد و خورد با ما را افراشتند).

(١٧) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا عَن كِتَابٍ مِنْهُ إِلَيْهِ :

١ـ وَأَمَّا طَلَبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ ، فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأُعْطِيَكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسِ ٢ـ وَأَمَّا قَوْلُكَ « إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ » أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ ٣ـ وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرِّجَالِ فَلَسْتَ بِأَمْضَى عَلَى الشَّكِّ مِنِّي عَلَى الْيَقِينِ ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ ٤ـ وَأَمَّا قَوْلُكَ « إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ » فَكَذَلِكَ نَحْنُ ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمَيَّةُ كَهَاشِمٍ ، وَلَا حَرْبٌ كَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ ، وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ ، وَلَبِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفٌ يَتْبَعُ سَلَفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ .

٥ـ وَفِي أَيْدِينَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِي أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِيزَ ، وَنَعَشْنَا بِهَا الذَّلِيلَ ٦ـ وَلَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا ، وَأَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً عَلَى حِينَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ

الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ ، فَلَا يَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا ، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا ، وَالسَّلَامُ .

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بمعاویه در پاسخ نامه‌اش (دو یا سه روز پیش از وقعهٔ لَيْلَةُ الْهَرِيرِ که در شرح خطبهٔ سی و ششم بیان شد ، در این نامه مقام و منزلت خود را بیان فرموده و نادرستی سخنانی را که بآن بزرگوار نوشته شرح داده و او را توبیخ و سرزنش نموده . شارح معتزلی عبدالحمید ابن هبة الله مدائنی مشهور بابن ابی الحدید و عالم ربانی کمال الدین میثم ابن علی ابن میثم بحرانی «رحمهما الله» هر یک در شرح نهج البلاغهٔ خود در اینجا با مختصر تفاوت در عبارت نقل میفرمایند : معاویه اندیشه داشت که نامه‌ای بامیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته از آنحضرت درخواست ایالت شام نماید ، اندیشه‌اش را با عمرو ابن عاص بمیان نهاد ، عمرو خنده کنان گفت : ای معاویه کجائی تو «چه ساده‌ای» که پنداری مکر و حیلهٔ تو در علی «عَلَيْهِ السَّلَامُ» کارفرما است ، معاویه گفت : ما از فرزندان عبد مناف هستیم «بین من و علی فرقی نیست که مکر و حیلهٔ من در او کارگر نباشد» عمرو گفت : درست است ولکن «سخن در نسب و نژاد نبود ، بلکه در حسب و مقام و منزلت است» ایشان را مقام نبوت و پیغمبری است ، و ترا از این مقام نصیب و بهره‌ای نیست ، و اگر میخواهی چنین نامه‌ای بنویسی بنویس «تا به پستی گفتارم آگاه شوی» پس معاویه عبدالله ابن عقبه را که از سکاسک «نام قبیله‌ای در یمن» بود خواست و نامه‌ای بتوسط او برای امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد و در آن نوشت : «اگر میدانستیم که جنگ و خونریزی تا این حد بلا و آسیب بما وارد میسازد هیچیک بآن اقدام نمینمودیم ، اینک ما بر خردهامان غلبه یافتیم و راهی که برای ما باقی است آنستکه از گذشته پشیمان و در آینده بفکر اصلاحیم ، پیش از این ایالت شام را از تو خواستم بی آنکه طاعت و فرمانت را بگردن من نهی نپذیرفتی ، امروز هم از تو همانرا درخواست میکنم ، و پوشیده نیست که تو از زندگی نمیخواهی مگر آنچه را که من بآن امیدوارم ، و از نیستی نمیترسی مگر آنچه را که من ترسناکم ، سوگند بخدا که سپاهیان تباه گشته و جنگجویان از بین رفتند ، و ما فرزندان عبد مناف هستیم و یکی از ما را بر دیگری برتری نیست که بآن وسیله ارجمند خوار و آزاد بنده شود ، والسلام» عبدالله ابن عقبه که نامه را رسانید امام عَلَيْهِ السَّلَامُ آنرا خوانده فرمود : شگفتا از معاویه و نامه او ، پس

عُبیدُ الله ابنِ اَبی رافِع کاتبِ نویسنده و از خواصّ شیعیان خود طلب نموده است و فرمود پاسخش را بنویس:
پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم نامه‌ات رسید، نوشته‌ای اگر میدانستیم جنگ تا این حدّ آسیب بما وارد میسازد هیچیک بآن اقدام نمینمودیم، دانسته باش، جنگ، من و تو را نهایتی است که هنوز بآن نرسیده‌ایم، و من اگر در راه خدا و جنگ با دشمنان او هفتاد بار کشته و زنده شوم از کوشش دست بر ندارم، و امّا اینکه گفتی عزّی که برای ما باقی است آنستکه از گذشته پشیمانیم، من برخلاف عقل کار نکرده و از کرده پشیمان نیستم (٠):
[1] و امّا اینکه از من شام را خواستی، پس من نبوده‌ام کسیکه امروز ببخشم آنچه را که دیروز از تو منع کرده و باز داشته‌ام (زیرا سبب منع و بازداشت که مخالفت حقّ و بی باکی تو در دین است باقی و برقرار میباشد) [2] و امّا گفتارت که جنگ عرب را خورده (کشته و تباه ساخته) است مگر نیم جانهائی که باقی مانده، آگاه باش هر که را حقّ خورده (در راه حقّ شهید شده) رهسپار بهشت گشته، و هر که را باطل و نادرستی خورده (به پیروی از هوای نفس کشته گشته) راه دوزخ پیماید (و در هر دو صورت تأسّف و اندوه ندارد) [3] و امّا یکسان بودن ما در جنگ و مردان (لشگر) پس (درست نیست، زیرا) کوشش تو برای شکّ و تردید (بدست آوردن ریاست چند روزهٔ دنیا) از من برای یقین و باور (رسیدن بسعادت و نیکبختی آخرت) بیشتر نیست، و مردم شام بدنیا حریصتر از مردم عراق بآخرت نیستند [4] و امّا سخن تو بآنکه ما فرزندان عبد مناف هستیم، پس ما چنین هستیم (چون امام علیه السّلام فرزند ابوطالب ابن عبد المطّلب ابن هاشم ابن عبد مناف است، و معاویه پسر ابوسفیان ابن حرب ابن امیّة ابن عبد شمس ابن عبد مناف) لیکن امیّه چون هاشم و حرب مانند عبد المطّلب و ابوسفیان همچون ابوطالب نیست (چون بنی هاشم بشرک و کفر آلوده نشدند و بنی امیّه از این جهت ناپاک شدند، و بنی هاشم صدفهای درّ نبوّت و ولایت بودند، و بنی امیّه منابع شرارت و معصیت.
ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد: ترتیب مقتضی آن بود که امام علیه السّلام هاشم را که برادر عبد شمس بود در ردیف او قرار دهد، و امیّه را بازاء عبد المطّلب، و حرب را بازاء ابوطالب تا ابوسفیان بازاء امیر المؤمنین علیه السّلام باشد، ولی چون آنحضرت علیه السّلام در صفّین برابر معاویه بوده هاشم را بازاء امیّة ابن عبد شمس قرار داده منظور نموده: وَلَا اَنَا کَاَنْتَ یعنی من مانند تو نیستم، زیرا آنست بود چنین گفته شود،

چنانکه نمیگویند : شمشیر کاری تر از عصا است ، بلکه زشت بود که این جمله را با یکی از رسلها بفرماید ، بلکه گاهی این جمله را باشاره میفرمود ، زیرا آنحضرت برتر بود از اینکه خود را بکسی قیاس مانند نماید ، و در اینجا بجای جملهٔ لا انا کانت در فرمایش خود باشاره فرمود : وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ یعنی) و نه هجرت کنندهٔ (از مکه بمدینه) مانند آزاد شده از بند اسیری است (زیرا امام علیه السّلام همه جا و در هر حال همراه رسول اکرم بود ، و معاویه در فتح مکه بسبب غلبه با شمشیر بنده شده بود و حضرت رسول بجهت اسلام آوردن بر او منّت نهاده از آزاد شدگانش قرار داد ، چنانکه اسلام نیاورده مانند صفوان ابن امیّه و آنکه در ظاهر اسلام آورده مانند معاویة ابن ابی سفیان ، و همچنین هر که در جنگ اسیر میگشت بسبب فدا یعنی مال دادن برای رهائی یا بوسیلهٔ منّت نهادن آزاد میشد طلیق یعنی آزاد شده ، خوانده میگشت) و نه پاکیزه نسب مانند چسبیده شده است (کسیکه پدرانش معلوم و هویدا است مانند کسیکه بغیر پدر نسبت داده شده نیست ، ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد : مراد از این جمله آنستکه آنکه از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده مانند کسیکه اسلام آوردنش از ترس شمشیر یا بدست آوردن دنیا بوده نمیباشد . علامهٔ مجلسی مولی محمد باقر « رضوان الله علیه » در مجلد هشتم کتاب بحار الانوار در ضمن شرح این نامه میفرماید : ابن ابی الحدید در اینجا برای حفظ ناموس معاویه خود را بنادانی زده ، و بعض از علمای ما در رساله ای که دربارهٔ امامت است بیان کرده که امیّه از نسل عبد شمس نبوده ، بلکه غلام رومی بوده که عبد شمس او را بخود نسبت داده ، و در زمان جاهلیت هرگاه کسی را غلامی بود که میخواست او را بخود نسبت دهد آزادش نموده دختری از عرب را باو تزویج مینمود و آن غلام بنسب او ملحق میگشت ، چنانکه پدر زبیر عوام بخویلد نسبت داده شده است ، پس بنی امیّه از قریش نیستند ، بلکه بآنان چسبیده شده اند ، و این گفتار را تصدیق مینماید فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ نامه و ادّعای معاویه که ما فرزندان عبد مناف هستیم ، بانکه هجرت کننده مانند آزاد شده ، و پاکیزه مانند چسبیده شده نیست ، و معاویه نتوانسته این فرمایش را انکار کند) و نه راستگو و درستکار مانند دروغگو و بدکردار است و نه مؤمن و گرویده بدین مانند منافق و دو رو میباشد ، و هر آینه بد فرزندی است فرزندی که پیروی کند پدر (یا خویشاوند) ی را که گذشته و در آتش جهنم افتاده (بد فرزند هستی تو که پیروی میکنی از گذشتگانت که برا ثر

کفر و شرک و دورنگوئی و دوروئی بعذاب الهی گرفتارند) .

۵ و با اینهمه فضائل و بزرگواریها در دست ما است فضل و بزرگواری نبوّت و پیغمبری (پیغمبر از ما بنی هاشم مبعوث گردید) که بوسیله آن ارجمند را خوار و خوار را ارجمند گردانیدیم (دشمنان سعادت و نیکبختی را از بین برده و خواهانش را از عذاب و سختی دنیا و آخرت رهانیدیم) ۶ و چون خداوند عرب را گروه گروه بدین خود داخل گردانید ، و (دسته‌ای) از این امّت از روی میل و رغبت ، و (دسته‌ای) بناچاری تسلیم او شدند ، شما از کسانی بودید که بجهت (دنیا) دوستی یا بجهت ترس (از کشته شدن) در دین داخل گشتید ، هنگامیکه پیشروندها بسبب پیرویشان فیروزی یافته و هجرت کنندگان پیش بسبب فضل و بزرگواریشان رفته بودند (و خود را از شرک و کفر رهانیده) پس (حال که چنین است) برای شیطان در خود بهره‌ای و بخویشتن راهی قرار مده (از شیطان پیروی نکرده اینگونه سخنان زشت و نادرست منویس و پیرو دستور خدا و رسول شو) و درود بر آنکه شایسته درود است (ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد : چون نامه حضرت بمعاویه رسید چندروزی آنرا از عمرو بن عاص پنهان داشت ، و پس از آن او را خواسته نامه را برایش خواند ، عمرو او را شماتت نمود از توبیخ و سرزنش امام علیه السّلام نسبت بمعاویه شاد گشت) .

(۱۸) وَمِن كِتابٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

إلىٰ عَبدِ اللّٰهِ ابنِ عَبّاسٍ وَهُوَ عامِلُهُ عَلَى البَصرَةِ :

۱ وَاعلَم أَنَّ البَصرَةَ مَهبِطُ إِبلِيسَ ، وَمَغرِسُ الفِتَنِ ، فَحادِث أَهلَها بِالإِحسانِ إِلَيهِم ، وَاحلُل عُقدَةَ الخَوفِ عَن قُلوبِهِم .

۲ وَقَد بَلَغَني تَنَمُّرُكَ لِبَني تَميمٍ ، وَغِلظَتُكَ عَلَيهِم ، وَإِنَّ بَني تَميمٍ لَم يَغِب لَهُم نَجمٌ إِلّا طَلَعَ لَهُم آخَرُ ، وَإِنَّهُم لَم يُسبَقوا بِوَغمٍ في جاهِلِيَّةٍ وَلا إِسلامٍ ، وَإِنَّ لَهُم بِنا رَحِماً ماسَّةً ، وَقَرابَةً خاصَّةً ،

نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا ٣ فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ - رَحِمَكَ اللهُ - فِيمَا جَرَى عَلَى يَدِكَ وَلِسَانِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ، فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذٰلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بعبدالله ابن عبّاس هنگامی که او از جانب
آن بزرگوار حاکم و فرمانروای بصره بود (عبدالله ابن عبّاس پسر عموی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است که بیشتر علمای رجال او را حسن الحال و نیکوکردار و از اصحاب رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و از شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دانسته اند، چون فرمانروای بصره گردید با قبیلهٔ بنی تمیم که در جنگ جمل پیروی از طلحه و زبیر و عائشه کرده بودند، دشمنی و بدخوئی مینمود بطوریکه آنها را شیعه و پیرو جمل و انصار و یار عسکر «نام شتر عائشه» و حزب و طرفدار شیطان مینامید، این روش ابن عبّاس با ایشان بر شیعیان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ که از قبیلهٔ بنی تمیم بودند گران آمده از او رنجیدند، پس جاریة ابن قدامه که از شیعیان آنحضرت و از قبیلهٔ بنی تمیم بود بآن بزرگوار نامه ای نوشت و از او شکایت کرد، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نامه ای بابن عبّاس در بارهٔ مهربانی نمودن بقبیلهٔ بنی تمیم نوشت که از جملهٔ آن اینست):

۱ و ای پسر عبّاس بدانکه بصره جای فرود شیطان و کشتگاه تباهکاریها است (فتنه جویان این شهر بسیارند) پس مردم آن سامان را با نیکوئی کردن بایشان خرّم و شادگردان، و (بسبب بدخوئی آنان را نشورانده اگر ایشان را بر اثر کارهای ناشایسته پیش ترس و بیمی است تو) گره ترس را از دلهاشان بگشا (طوری با آنها رفتار کن که بقصد از کیفر کارهای گذشتهٔ آنان چشم پوشیده ای).

۲ و خبر بدخوئی و درشتی تو با قبیلهٔ بنی تمیم بمن رسید، همانا بنی تمیم را کوکبی پنهان نشده مگر آنکه کوکب دیگری برایشان پدیدار گشته (آسمان فضل و بزرگواری و شجاعت و دلیری آنان از کوکب درخشان تهی نگردیده، و اگر بزرگی از آنها کشته شده دیگری جایش را گرفته) و در جاهلیّت و اسلام کسی بکینه جوئی و خونخواهی برایشان پیشی نگرفته (از اینرو با چنین مردمی نبایستی آغاز درشتی و ناهمواری

نمود) و (سبب دیگری که بایستی با آنان بدخوئی کرد آنستکه) ایشانرا با ما خویشاوندی پیوسته و نزدیک است (چون نسب بنی هاشم و بنی تمیم به اِلْیاسِ ابن مُضَر جدّ شانزدهم پیغمبر اکرم منتهی میشود، پس) ما را در پیوستن بآن خویشاوندی پاداش و در جدائی از آن گناه میباشد ۳ پس ای اَبُو العبّاس خدا ترا بیامرزد در نیک و بدی که بردست و زبان تو جاری میشود (در گفتار و کردارت با رعیّت) مُدارا کن، زیرا ما در گفتار و کردار با هم شریکیم (چون تو از جانب من حکم میرانی) وچنان باش که گمان نیکوی من بتو باشد، و اندیشه‌ام درباره‌ات سُست نگردد (هیچگاه سخن بیجا نگفته بی دستور من کاری انجام مده) و درود بر آنکه شایستهٔ درود است (شارح بحرانی «رحمه الله» در اینجا مینویسد: اَبُو العبّاس کنیهٔ عبدالله ابن عبّاس بوده، و عرب چون بخواهد کسیرا اکرام کند او را بکنیه میخواند).

(۱۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَ قَسْوَةً، وَ احْتِقَاراً وَ جَفْوَةً، وَ نَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَ يُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ ۲ فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَ دَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَ الرَّأْفَةِ، وَ امْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَ الْإِدْنَاءِ، وَ الْإِبْعَادِ وَ الْإِقْصَاءِ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ.
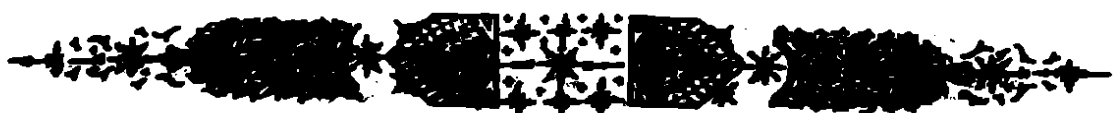
از نامه‌های آنحضرت علیه السلام است ببعض اشخاصی که از جانب آن بزرگوار حاکم و فرمانروا بودند (درباره فلاتات بارعیتهائی که مشرک بوده و از آنحاکم شکایت نموده بودند):

۱ پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، کشاورزان (دارای آب و زمین) شهریکه تو در آن حکمفرمائی از درشتی و سخت دلی و خوار داشتن و ستمگری تو شکایت نموده‌اند (از رفتارت گله‌مند هستند) و من (در شکایت ایشان) اندیشه نمودم آنان را شایسته نزدیک شدن تو (اکرام و مهربانی زیاده) ندیدم بجهت آنکه مشرک هستند (گفته‌اند: آنها آتش‌پرست بوده‌اند) و نه درخور دور شدن و ستم کردن بجهت آنکه (با مسلمانان) پیمان بسته‌اند (جزیه میدهند و در پناه اسلامند) ۲ پس با ایشان مهربانی آمیخته با سختی را شعار خود قرار ده، و با آنها بین سخت دلی و مهربانی رفتار کن (گاهی سخت و گاهی مهربان باش) و برایشان درهم کن بین نزدیک گردانیدن و زیاد نزدیک گردانیدن و دور ساختن و بسیار دور ساختن (حد اعتدال را از دست مده) اگر خدا بخواهد.

(۲۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ، وَهُوَ خَلِيفَةُ عَامِلِهِ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَلَى الْبَصْرَةِ، وَعَبْدُ اللّٰهِ عَامِلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ -عَلَيْهِ السَّلَامُ- يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا وَعَلَى كُوَرِ الْأَهْوَازِ وَفَارِسَ وَكِرْمَانَ:

۱ وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللّٰهِ قَسَماً صَادِقاً، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً صَغِيراً أَوْ كَبِيراً لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَئِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است بزیاد ابن ابیه هنگامیکه در حکومت بصره قائم مقام و جانشین عبدالله ابن عبّاس بود، و عبدالله آنهنگام از جانب امیرالمؤمنین علیه السّلام بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود (که در آن او را از خیانت ببیت المال مسلمانان منع کرده میترساند، و اینکه او را زیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش نامیده اند برای آنستکه پدرش معلوم نیست، او ادّعا میکرد که ابوسفیان پدرش بوده و ابوسفیان هم او را در مجلس عمر ابن خطّاب پسر خود خوانده، چنانچه در شرح نامه چهل و چهارم بیان میشود، مادرش سمیّه که مادر ابی بکره هم بود بزناء دادن شهرت داشت، گفته اند: عائشه اوّل کسی است که او را ابن ابیه خواند):

[1] و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بچیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و برخلاف دستور صرف نموده ای بر تو سخت خواهم گرفت چنان سختگیری که تراکم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند (ترا از مقام و منزلت برکنار نموده آنچه از بیت المال اندوخته ای میستانم بطوریکه درویش گردیده و توانائی کشیدن بار مؤنه و روزی عیال نداشته در پیش مردم خوار و پست گردی) و درود بر آنکه شایسته درود است.

(۲۱) (و من کتاب له علیه السّلام)

(الیه ایضاً):

[1] فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً، وَ اذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غَداً، وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ، وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ.

[2] أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ؛ وَ تَطْمَعُ ـ وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَرْمَلَةَ ـ أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؛ [3] وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ

مُجْزِیٌّ بِمَا أَسْلَفَ، وَقَادِمٌ عَلَی مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است نیز بزِیادِ ابْنِ اَبِیه (که در آن او را باقتصاد ومیانه روی وتواضع وفروتنی امر میفرماید):

۱ـ پس (در صرف مال) زیاده روی مکن میانه رو باش (بیشتر وکمتر از آنچه نیازمندی صرف مکن) در امروز بیاد فردا باش، و باندازۀ نیازمندی خود از دارائی پس انداز نما، و زیادۀ (بر آن) را بجهت روز نیازمندیت (آخرت) پیش فرست (در راه خدا بدرویشان و مستمندان ببخش).

۲ـ آیا امید داری که خدا پاداش فروتنان (که بدنیا وکالای آن دل نبسته و بدستور او رفتار میکنند) را بتو بدهد و حال آنکه تو نزد او از گردنکشان (که دل بدنیا بسته و خلاف دستور او را انجام میدهند) هستی؟ و آیا آزمندی که پاداش صَدَقَه دهندگان (که از بینوایان دست میگیرند بدون بزرگی وخودنمائی) را برای تو واجب ولازم گرداند در حالیکه تو در عیش وخوشگذرانی غلطیده ناتوان وبیچاره و بیوه زن و درویش را از آن بهره نمیدهی؟ ۳ـ وجز این نیست که مرد پاداش داده میشود بکار پیش کرده، ووارد میگردد بر آنچه پیش فرستاده است، و درود بر آنکه شایستۀ درود است (ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد: خدا خیر ونیکوئی را از زیاد دور گرداند، زیرا نعمت ونیکوئی وتعلیم وتربیت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ را نسبت بخود تلافی کرد بچیزیکه حاجت ببیان آن نیست از قبیل کردارهای زشت درباره پیروان ودوستان آنحضرت وزیاده روی در ناسزا گفتن وتقبیح کردار آن بزرگوار، وکوشش در این امور بآنچه را که معاویه بکمی از آن راضی بود، واین برای بدست آوردن رضا وخوشنودی معاویه نبود، بلکه این کارها را طبعاً انجام میداد ودر ظاهر وباطن با آنحضرت دشمنی مینمود، وخدا نخواست مگر آنکه بمادرش بازگشته معلوم نبودن پدرش را هویدا نماید، واز هر ظرفی آنچه در آنست تراوش میکند، و پس از او فرزندش «عُبَیْدُ الله که برای کشتن حضرت ابا عبد الله الحسین عَلَیْهِ السَّلَامُ از کوفه لشگر بکربلا فرستاد» آمده بد کرداریهای پدر را باتمام رسانید، وبازگشت کارها بسوی خدا است یعنی ایشان را به بدترین عذاب کیفر خواهد رسانید).

(۲۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: مَا انْتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ كَانْتِفَاعِي بِهٰذَا الْكَلَامِ:

[۱] أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسُرُّهُ دَرْكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَيَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيُدْرِكَهُ، فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسَفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا [۲] وَمَا نِلْتَ مِنْ دُنْيَاكَ فَلَا تُكْثِرْ بِهِ فَرَحاً، وَمَا فَاتَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَيْهِ جَزَعاً، وَلْيَكُنْ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بعبد الله ابن عبّاس که میگفته: پس از سخن رسول‌خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از سخنی مانند این سخن سودی نبردم (که در آن او را بشادی و افسردگی در امر آخرت پند داده):

[۱] پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم، مرد را شاد مینماید رسیدن بآنچه که (مقدّر) نبوده است از دست بدهد، و اندوهناک میسازد او را دریافتن آنچه که (شایسته) نبوده است دریابد (سود و زیان دنیا باعث قضا و قدر است، نه سعی و کوشش در بدست آوردن سود و نه نادرستی اندیشه و تنبلی در زیان بردن، ولی مردم با بصیرت و بینائی نمی‌نگرند و نمیدانند سود و زیان بهر که مقدّر شده خواهد رسید، چنانکه در قرآن کریم س ۵۷ ی ۲۲ میفرماید: مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا، إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ۲۲

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ يعنى تا بر اندوهی در زمین «مانند گرانی و خشکسالی» و در نفسهای شما «مانند بیماری و درویشی و مرگ فرزندان» رخ نخواهد داد مگر آنکه در لوح محفوظ نوشته شده پیش از آنکه آن نفسها را بیافرینیم، و ثبت این امور «هر چه هم بسیار باشد» بر خدا آسان است «و این برای آنست» تا شما بر آنچه از دستتان رفت اندوهگین نشوید و بآنچه بشما برسد شاد نگردید، و خدا دوست نمیدارد یعنی از رحمت خود دور میسازد هر گردنکشی را که «بر اثر روآوردن دنیا» بنازد و سرفرازی نماید) پس (با اینکه دانستی سود و زیان دنیا بسبب قضاء و قدر است، چون شادی از سود و اندوه بزیان فطرتی بشر است) باید شادیت بسود آخرت باشد که (وسیلۀ آن از دنیا) دریافته ای، و اندوهت برای سود آخرت از دست رفته باشد، و بآنچه از دنیا دریافته ای بسیار شاد مشو (زیرا دنیا و آنچه در آن است بالاخره نابود شدنی است) و بآنچه از دنیا از دست رفته اندوهگین و ناشکیبا مباش، و باید کوشش تو در کار بعد از مرگ باشد (باید سعی کنی تا وسائل آمرزش و نیکبختی زندگانی جاویدِ بعد از مرگ را دریابی).

---

(۲۳) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ عَلَىٰ سَبِيلِ الْوَصِيَّةِ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ:

۱ وَصِيَّتِي لَكُمْ أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدٌ ـ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ، أَقِيمُوا هٰذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ، وَأَوْقِدُوا هٰذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ وَخَلَاكُمْ ذَمٌّ.

۲ أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَالْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ! إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ، وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ

اَللّٰهُ لَكُمْ) ؟

۳ وَاللّٰهِ مَا فَجَأَنِي مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ، وَلَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ، وَمَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ، وَطَالِبٍ وَجَدَ (وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ).

أَقُولُ: وَقَدْ مَضَى بَعْضُ هٰذَا الْكَلَامِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ الْخُطَبِ إِلَّا أَنَّ فِيهِ هٰهُنَا زِيَادَةً أَوْجَبَتْ تَكْرِيرَهُ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است که نزدیک بدرود زندگانی بطرز وصیّت و سفارش نموده پس از آنکه ابن ملجم ملعون شمشیر بسر آن بزرگوار زده بود (و در آن ترغیب بعفو او فرموده):

۱ وصیّت و سفارش من بشما آنستکه چیزی را با خدا انباز و همتا قرار ندهید، و سنّت محمّد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ضایع و تباه نسازید (برخلاف دستور آنحضرت رفتار ننمائید) و این دو ستون (شرک نیاوردن بخدا و رفتار طبق گفتار پیغمبر اکرم) را برپا نگاهدارید (که استواری بنای دین مقدّس اسلام بر این دو ستون است) و این دو چراغ را بیفروزید (تا در تاریکی نادانی و گمراهی سرگردان نشوید) نکوهش و سرزنش بر شما نیست.

۲ من دیروز یار و همنشین شما بودم (با تن درست و توانائی و دلیری) و امروز برای شما عبرت و پند هستم (با همه دلاوری و بزرگی از پا افتاده‌ام) و فردا از شما دور میشوم (میمیرم)! اگر ماندم صاحب اختیار خون خود میباشم (بخواست خویش میخواهم ابن ملجم را بکیفر رسانده یا ببخشم) و اگر مردم مرگ وعده گاه من است (اختیاری ندارم شما بوظیفه شرعیّه خود رفتار نمائید) و اگر (خواستم او را) ببخشم بخشش برای من طاعت و بندگی (موجب قرب و نزدیکی برحمت خدا) است، و (اگر شما خواستید او را ببخشید) بخشش برای شما نیکوکاری است، پس (شما او را) ببخشید (زیرا خداوند در قرآن کریم س ۲۴ ی ۲۲ میفرماید: اَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ یعنی آیا دوست

ندارید که خدا شما را بیامرزد ؟ درحالیکه خدا آمرزنده و مهربانست (نکته‌ای که باید یادآوری شود آنست که امر امام علیه السّلام در اینکه ابن ملجم را عفو نمائید در معرض بیان حکم مستحبی است، و تردید آنحضرت در اینجا که اگر مردم یا نمردم منافات ندارد با اینکه آن بزرگوار بزمان مرگ خویش عالم و دانا بوده، چنانکه در شرح سخن یکصد و چهل و نهم بیان شد) .

۴ سوگند بخدا از مرگ نیاید بسوی من آینده‌ای که از آن رنجش داشته باشم، و نه پیدا شونده‌ای که از آن ناخواسته باشم (آماده مرگ هستم چون نیکبختی همیشگی از پس مرگ است، و دلبند باین زندگی نیستم) و (برای مرگ) نمیباشم مگر مانند جویای آب که (بآب) برسد، و مانند خواهان که (خواسته خود را) دریابد (زیرا نیکوئی و نیکبختی از پس مرگ است، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۹۸ میفرماید : وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ یعنی) و آنچه نزد خدا است (نعمتهای جاودانی) برای نیکوکاران بهتر است (از کالاهای دنیا . سیّد رضی علیه الرّحمة میفرماید :)

میگوئیم : پاره‌ای از این سخن پیش از این در (سخن یکصد و چهل و نهم) باب خطبه‌ها گذشت، ولی اینجا در این سخن افزونی بود که دوباره گوئی آنرا لازم گردانید .

---

(۲۴) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بِمَا يُعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ كَتَبَهَا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّينَ :)

۱ هٰذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ لِيُولِجَنِي بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَنِي بِهِ الْأَمَنَةَ .

از وصیتهای آنحضرت علیه السّلام است که چگونه در داراییهایش رفتار شود و آنرا پس از بازگشت از (جنگ) صفّین نوشته :

۱ این است آنچه را که بنده خدا علیّ ابن ابیطالب پیشوای مؤمنین درباره دارائی خود

بآن فرمان داده برای بدست آوردن رضا و خوشنودی خدا که بسبب آن مرا ببهشت داخل نماید ، و بر اثر آن آسودگی (آخرت) را بمن عطا فرماید ۰

مِنْهَا [۱] :

۲ وَإِنَّهُ يَقُومُ بِذٰلِكَ ٱلْحَسَنُ ٱبْنُ عَلِيٍّ : يَأْكُلُ مِنْهُ بِٱلْمَعْرُوفِ ، وَيُنْفِقُ مِنْهُ فِي ٱلْمَعْرُوفِ ، فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَحُسَيْنٌ حَيٌّ قَامَ بِٱلْأَمْرِ بَعْدَهُ ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ ۰

۳ وَإِنَّ لِبَنِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةِ عَلِيٍّ مِثْلَ ٱلَّذِي لِبَنِي عَلِيٍّ ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ ٱلْقِيَامَ بِذٰلِكَ إِلَى ٱبْنَيْ فَاطِمَةَ ٱبْتِغَاءَ وَجْهِ ٱللّٰهِ ، وَقُرْبَةً إِلَىٰ رَسُولِ ٱللّٰهِ ، وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ ، وَتَشْرِيفاً لِوُصْلَتِهِ ۰

۴ وَيَشْتَرِطُ عَلَى ٱلَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ ٱلْمَالَ عَلَىٰ أُصُولِهِ ، وَيُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أُمِرَ بِهِ وَهُدِيَ لَهُ ، وَأَنْ لَا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِيلِ هٰذِهِ ٱلْقُرَىٰ وَدِيَّةً حَتَّىٰ تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً ۰

۵ وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِيَ ٱللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِيَ حَامِلٌ فَتُمْسَكُ عَلَىٰ وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ : قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا ٱلرِّقُّ ، وَحَرَّرَهَا ٱلْعِتْقُ ۰

قَوْلُهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فِي هٰذِهِ ٱلْوَصِيَّةِ أَنْ لَا يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهَا

وَدِيَّةٌ، اَلْوَدِيَّةُ : اَلْفَسِيلَةُ، وَجَمْعُهَا وَدِيٌّ، وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا، هُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْأَرْضَ يَكْثُرُ فِيهَا غِرَاسُ النَّخْلِ حَتَّى يَرَاهَا النَّاظِرُ عَلَى غَيْرِ تِلْكَ الصِّفَةِ الَّتِي عَرَفَهَا بِهَا فَيُشْكِلُ عَلَيْهِ أَمْرُهَا، وَيَحْسَبُهَا غَيْرَهَا .

قسمتی از آن وصیّت است : ۲ و (پس از من) حسن ابن علی سفارشم را انجام میدهد (وصیّ من است) از مال ودارائیم بطور شایسته (طبق دستور شرع در نیازمندیهای خود) صرف میکند، و بمستحقین و سزاواران میبخشد، واگر برای حسن پیشآمدی نمود (از دنیا رفت) و حسین زنده است وصیّ من بعد از حسن او است، و سفارشم را مانند او انجام میدهد ۳ و برای دو پسر فاطمه (حسن و حسین علیهما السّلام) از بخشش علیّ (علیه السّلام) آن میباشد که برای سائر پسران علیّ است (از دارائی من بهمان مقدار که بدیگر برادران میدهند بدو دارند) و اینکه تصدّی این کار را بدو پسر فاطمه دادم برای بدست آوردن خوشنودی خدا و تقرّب بپیغمبر اکرم و پاس احترام او و شرافت خویشاوندی با آنحضرت است .

۴ و (امام علیه السّلام) شرط میکند با آنکه تصدّی این مال را باو داده (حسن علیه السّلام) اینکه این مال را بهمان طوریکه هست باقی بگذارد (نفروشد) و میوهٔ آنرا در آنچه بآن مأمور گشته و راه نموده شده است صرف نماید، و شرط میکند که نهالی از زاده های درخت خرمای این دِههَا نفروشد تا اینکه از جهت روئیدن نخلها زمین آن دِهها مشتبه شود (انبوهی درخت بیننده را بگمان اندازد که این زمین غیر از زمینی است که پیشتر دیده) .

۵ و هر یک از کنیزانم را که با آنها همبستر بودم و فرزندی آورده یا باردار باشد آن کنیز بفرزندش واگذار میشود و از جملهٔ نصیب و بهرهٔ او است (اُمّ وَلَد یعنی کنیز فرزند دار بهای وقت بفرزندش واگذار میشود، و چون کنیز بفرزندش واگذار شده آزاد میگردد) و اگر فرزند آن کنیز بمیرد و خود او

زنده باشد (نیز) آزاد است (وفروش او جایز نیست، زیرا) کنیزی از او بر داشته شده آزادی (انتقال بفرزند) او را آزاد نموده است (سید رضی «رحمه الله» فرماید):

فرمایش آنحضرت علیه السلام در این وصیت: أَنْ لَا يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهَا وَدِيَّةً یعنی شرط میکند که نهالی از درختهای کوچک آن ده را نفروشد وَدِيَّةٌ بمعنی فسیلة (نهال خرما) است، و جمع آن وَدِیّ میباشد، و فرمایش آنحضرت علیه السلام: حَتَّى تُشْكِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً یعنی تا اینکه از جهت روئیدن نخلها زمین آن دهها مشتبه شود، این فرمایش از فصیح‌ترین کلام و نیکوترین گفتار است، و مراد آنست که در آن دهها روئیدن درخت خرما بسیار شود تا اینکه بیننده آنها را غیر آنچه که شناخته بود ببیند، و امر بر او اشتباه شود، و (از بسیاری درخت) پندارد که این زمین غیر آن زمین است (که پیشتر دیده بود).

(۲۵) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَانَ يَكْتُبُهَا لِمَنْ يَسْتَعْمِلُهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ، وَإِنَّمَا ذَكَرْنَا هُنَا جُمَلاً مِنْهَا لِيُعْلَمَ بِهَا أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُقِيمُ عِمَادَ الْحَقِّ وَيَشْرَعُ أَمْثِلَةَ الْعَدْلِ فِي صَغِيرِ الْأُمُورِ وَكَبِيرِهَا، وَدَقِيقِهَا وَجَلِيلِهَا:

[۱] اِنْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهاً، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ [۲] فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ، مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ

عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ
وَلِيُّ اللهِ وَخَلِيفَتُهُ لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلّٰهِ فِي أَمْوَالِكُمْ
مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ؟[3] فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ
وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ
تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ، فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ
لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا
أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ، وَلَا عَنِيفٍ بِهِ،
وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا، وَلَا تَسُوءَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا[4]
وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ: فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعَرَّضَنَّ
لِمَا اخْتَارَهُ، ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ: فَإِذَا
اخْتَارَ فَلَا تَعَرَّضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ، فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ
وَفَاءٌ لِحَقِّ اللهِ فِي مَالِهِ، فَاقْبِضْ حَقَّ اللهِ مِنْهُ، فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ،
ثُمَّ اخْلِطْهُمَا، ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ
اللهِ فِي مَالِهِ[5] وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا، وَلَا هَرِمَةً، وَلَا مَكْسُورَةً،
وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ
بِدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصِلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ،

وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعَنِّفٍ وَلَا مُجْحِفٍ وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ؛ ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ، نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللهُ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذٰلِكَ بِوَلَدِهَا، وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذٰلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ حَتَّى تَأْتِيَنَا ـ بِإِذْنِ اللهِ ـ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ ذٰلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللهُ.

از وصیتهای آنحضرت عَلَیْهِ السَّلام است که (نشان میدهد راه گرفتن و جمع آوری زکوة را و مهربانی با کسانیکه زکوة میپردازند، و آزار نرساندن بشترهائی که بابت زکوة گرفته میشود، و) آنرا مینوشته برای کسیکه متصدی جمع آوری زکوات قرار میداد، و ما در اینجا جمله هائی از آن وصیت را یادآوری کردیم تا بآن دانسته شود که امام عَلَیْهِ السَّلام ستون حق را برپا میداشت، و نمونه های عدل (برابری و درستی) را در کارهای کوچک و بزرگ و پنهان و آشکار هویدا مینمود:

برو با پرهیزکاری و ترس از خدای یگانهٔ بی همتا (در گفتار و کردارت خدا را در نظر داشته باش) و (چون فرمانروا هستی) مسلمانی را مترسان (چنانکه عادت و روش حکمرانان ستمگر است) و بر (زمین و باغ) او مگذر مکن در صورتیکه کراهت داشته بدلخواه او نباشد، و بیشتر از حقی که خدا در دارائی او دارد (امر فرموده بپردازد) از او مگیر[۲] پس چون بقبیله‌ای رسیدی بر سر آب آنها فرود آی بدون آنکه بخانه‌هاشان درآئی، بعد از آن با آرامش بسوی ایشان برو تا بین آنان بایستی، پس بر آنها سلام کن، و درود بر ایشان را کوتاه منما (با آنان بی اعتنائی و کم احترامی مکن) پس از آن میگوئی: ای بندگان خدا، دوست و خلیفهٔ خدا مرا بسوی شما فرستاده تا حق و سهم خدا را از دارائیتان (زکاتیکه باموالتان تعلق گرفته) از شما بستانم، آیا خدا را در دارائیتان حق و سهمی هست که آنرا بولی او بپردازید[۳] ؟ پس اگر گوینده‌ای گفت: نیست (زکوة بمن تعلق نگرفته) باو مراجعه مکن (دوباره سراغش مرو) و اگر گوینده‌ای بتو گفت: هست، همراهش برو بدون آنکه او را بترسانی و بیم دهی، یا بر او سخت گرفته او را بدشواری وادار ی، پس بگیر آنچه از طلا و نقره بتو میدهد، و اگر گاو و گوسفند و شتر داشته باشد بی اجازهٔ او نزد آنها مرو، زیرا بیشتر آنها مال او است، و چون نزد چهارپایان رسیدی بآنها نگاه مکن مانند کسیکه بر صاحب آنها تسلط دارد، و نه مانند کسیکه بر او سخت گیرد، و چهارپایرا نرانده مترسان، و صاحب آنرا در (گرفتن) آن مرنجان[۴] و مال را بدو بخش قسمت کن، پس (صاحب) او را مختار گردان (تا هرکدام را میخواهد اختیار نماید) پس هرگاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود متعرض آنچه اختیار کرده مشو (نگو چرا این را گزیدی) پس از آن باقی مانده را دو بخش گردان، و (باز) او را مختار گردان (تا هرکدام را میخواهد اختیار کند) پس هرگاه (یکی از آن دو را) اختیار نمود متعرض آنچه اختیار کرده مشو، و همچنین پیوسته قسمت نما تا آن مقدار بماند که حق خدا (زکوة) در مال او میباشد، پس (با این گونه رفتار) حق خدا را از او دریافت کن، و اگر گمان کرد آنچه تو بابت زکوة دریافت نموده‌ای بهتر است از آنچه او برای خود اختیار کرده، و (فسخ و بهم زدن آن تقسیم را خواست، تو فسخ کن و باز دو قسمت را درهم آمیز، پس از آن دوباره آنچه بجا آورده بودی

بجا آور ناحق خدا را در مال او بستانی (۵) و شتر پیر از کار افتاده و (دست و پا) شکسته و عیب دار (یکچشم و مانند آن) را (بابت زکوة) نگیر (ابن میثم «رحمه الله» از قطب الدین راوندی «ابو الحسین سعد ابن هبة الله ابن الحسن از بزرگان علمای امامیه و نویسنده کتابهای بسیار از آنجمله کتاب منهاج البراعة در شرح بر نهج البلاغه که از اهل راوند «قریه ای بین کاشان و اصفهان» بوده و قبر او در قم جانب شرقی حرم حضرت معصومه علیها السلام میباشد» نقل نموده که فرموده: ظاهر فرمایش امام علیه السلام آنست که آنحضرت امر میفرماید بجدا کردن عیب دار پیش از آنکه آنرا بدو بخش قسمت نماید) و (چون آنها را بابت زکوة دریافت نمودی) امین قرار مده بر آنها مگر کسیرا که بدین او اطمینان داشته باشی (باور داشته باشی که در گفتار و کردار طبق دستور دین رفتار مینماید) در حالیکه بمال مسلمانان درستکار باشد تا آنکه آنرا بفرمانروایشان برساند، و او بین آنان بخش نماید، و بر آنها نگهدار مگردان مگر درستکار مهربان که درشتی نکرده بسختی نراند و نرنجاند و خسته نگرداند (۶) پس آنچه نزد تو گرد آید زود بسوی ما فرست تا آنرا بجائیکه خداوند امر فرموده صرف نمائیم، و چون آنها را امین تو (برای آوردن نزد ما) گرفت باو سفارش کن که بین شتر و بچه شیرخواره اش جدائی نیندازد، و شیرش را بسیار ندوشد که به بچه اش زیان رساند، و با سواری آنرا خسته و وامانده نسازد، و در دوشیدن و سواری بین آن و شترهای دیگر برابر رفتار نماید (نه آنکه شیر یکی را دوشیده همه راه بر یکی سوار شود) (۷) و باید آسایش خسته را فراهم ساخته آنرا که پایش سوده و از رفتن ناتوان گردیده بآرامش و آهسته براند، و آنها را بر سر کها و آبگاههائی وارد سازد که شترها بر آنها میگذرند و آنها را از زمین گیاه دار براهها (بی گیاه) نبرد (تا در طی راه چریده در رفتار توانا باشند) و باید آنها را ساعتها (هر چند ساعت یکبار یا در چراگاهها) راحتی و آسایش دهد (تا آسوده بچرند) و باید آنها را نزد آبهای اندک و گیاهها مهلت دهد و واگذارد تا اینکه باذن و فرمان خدا فربه و استخواندار پر مغز نزد ما بیایند نه رنجیده و خسته گردیده تا آنها را بدستور کتاب خدا (قرآن کریم) و روش پیغمبرش صلی الله علیه و آله (بین مستحقین) تقسیم و بخش نمائیم، پس آنچه گذشت برای پاداش تو (از خدا) بسیار شایان و برای هدایت و رستگاریت بسیار زیبنده است، اگر خدا بخواهد.

(۲۶) وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ، وَقَدْ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَةِ:

١ أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ، حَيْثُ لَا شَاهِدَ غَيْرُهُ، وَلَا وَكِيلَ دُونَهُ.

٢ وَأَمَرَهُ أَنْ لَا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إلَى غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ، وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ، وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ.

٣ وَأَمَرَهُ أَنْ لَا يَجْبَهَهُمْ وَلَا يَعْضَهَهُمْ، وَلَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلاً بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ، وَالْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ.

٤ وَإِنَّ لَكَ فِي هٰذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً، وَحَقّاً مَعْلُوماً، وَشُرَكَاءَ أَهْلَ مَسْكَنَةٍ، وَضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ، وَإِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ، فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ، وَإِلَّا فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ٥ وَبُؤْساً لِمَنْ خَصْمُهُ عِنْدَ اللهِ الْفُقَرَاءُ وَالْمَسَاكِينُ، وَالسَّائِلُونَ وَالْمَدْفُوعُونَ، وَالْغَارِمُ وَابْنُ السَّبِيلِ!! ٦ وَمَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَةِ، وَرَتَعَ فِي الْخِيَانَةِ، وَلَمْ يُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَ

دِينَهُ عَنْهَا ، فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ فِي الدُّنْيَا الذُّلَّ وَالْخِزْيَ ، وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَذَلُّ وَأَخْزَى ، وَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ ، وَأَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّةِ ، وَالسَّلَامُ .

از عهد و پیمانهای آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَام است بیکی از کارگردانانش (در پرهیزکاری و مهربانی با رعیّت و ادا حقوق زیردستان و مستمندان) هنگامی که او را برای جمع آوری زکوة فرستاد :

۱ ـ کارگردان خود را در نهانیها (اندیشه‌ها) و کردار پوشیده‌اش به پرهیزکاری و ترس از خدا دستور میدهم جائیکه غیر از خدا حاضر و ناظر نیست ، و بجز او نگهبان و کسیکه کار باو واگذار میشود نمیباشد .

۲ ـ و او را امر میکنم که در ظاهر کاری از فرمان خدا بجا نیاورد که در باطن غیر آنرا انجام دهد (منافق و دو رو نباشد) و کسیکه پنهان و آشکار و کردار و گفتارش دوگونه نبود امانت را ادا کرده (دستور الهی را انجام داده) و عبادت و بندگی را با اخلاص و حقیقت (نه از روی ریا و خود نمائی) بجا آورده است .

۳ ـ و باو امر نموده دستور میدهم که ایشان (رعیّتها و زیردستان) را نرنجاند ، و بآنها دروغ نگوید (یا بآنها دروغ نبندد ، مانند آنکه بگوید شتر یا درو شده از کشتمان پیش از این است که برای گریز از زکوة پنهان کرده اید) و بسبب فرمانروائی بر آنها از روی سرکشی از آنان روی برنگرداند (خود را از ایشان بی نیاز نداند) زیرا ایشان در دین برادر و هم کیشند ، و برای آماده کردن و پیدایش حقوق یاوران هستند (ایشان زمین را آب داده کشت مینمایند و چهارپایان را تربیت و پرستاری میکنند تا این اموال گرد میشود و ما از آنها زکوة دریافت مینمائیم ، بنابراین نباید ایشان را رنجانید)

۴ ـ و ترا در این زکوة بهره ثابت و حقّی آشکاری است ، و شریک و انبازهائی داری از درویشان و ناتوانان نیازمند ، و (بدانکه) ما حقّ ترا تمام میپردازیم تو (نیز) حقوق ایشانرا تمام بپرداز ، و اگر چنین نکنی (از حقوقشان بکاهی) در روز رستخیز تو از همه مردم

بیشتر دشمن خواهی داشت ۵ و بدا بحال کسیکه دشمن او نزد خدا درویشان و تهی دستان و دریوزه گران و بینوایان رانده شده، و وام دارانیکه در غیر معصیت وام گرفته اند و مسافرین و رهگذران درمانده دور از مال و خانه و اهل بیت باشند ۶ و کسیکه امانت (دستور الهی) را خوار دارد، و در خیانت چرا کند (بی باک باشد) و خود و دینش را از آن پاک نسازد در دنیا رسوائی را بخود روا داشته و در آخرت خوارتر و رسواتر است ۷ و بزرگترین خیانت و نادرستی خیانت بامت، و زشت ترین دغل، دغل با پیشوایان است (و هر که در حقوق بینوایان و مستمندان دست درازی کند هم بامت خیانت کرده و هم با امام و پیشوای خود دغل نموده است) و درود بر آنکه شایستهٔ درود است.

(۲۷) (وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ)

(إِلَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ - رَضِيَ ٱللهُ عَنْهُ - حِينَ قَلَّدَهُ مِصْرَ :)

۱ فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي ٱللَّحْظَةِ وَٱلنَّظْرَةِ، حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَ ٱلْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَلَا يَيْأَسَ ٱلضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ ۲ فَإِنَّ ٱللهَ تَعَالَىٰ يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ ٱلصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَٱلْكَبِيرَةِ، وَٱلظَّاهِرَةِ وَٱلْمَسْتُورَةِ، فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

۳ وَٱعْلَمُوا - عِبَادَ ٱللهِ - أَنَّ ٱلْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ ٱلدُّنْيَا وَآجِلِ ٱلْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ ٱلدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ ٱلدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا ٱلدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ، وَأَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا

أُكِلَتْ ، فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا
أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ ؛[٤] ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ ، وَالْمَتْجَرِ
الرَّابِحِ : أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللهِ
غَداً فِي آخِرَتِهِمْ ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ .[٥]
فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللهِ الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ ، فَإِنَّهُ يَأْتِي
بِأَمْرٍ عَظِيمٍ ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ : بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً ، أَوْ
شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً ، فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا ،
وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا ؟[٦] وَأَنْتُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ ، إِنْ أَقَمْتُمْ
لَهُ أَخَذَكُمْ ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ ، وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ
ظِلِّكُمْ ! الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ ، وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ .[٧]
فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ ، وَحَرُّهَا شَدِيدٌ ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ :
دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ ، وَلَا تُفَرَّجُ فِيهَا
كُرْبَةٌ .[٨] وَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللهِ ، وَأَنْ يَحْسُنَ
ظَنُّكُمْ بِهِ ، فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ
بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ ، وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللهِ
أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلّهِ .

۱ وَاعْلَمْ، يَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ، أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ ۱۰ وَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلَفٌ فِي غَيْرِهِ.

۱۱ صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ، وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ.

از عهد و پیمانهای آنحضرت علیه السّلام است بمحمّد ابن ابی بکر که خدا از او خوشنود بود پاداشش را بدهد (این مرد جلیل القدر، عظیم المنزله از خواصّ یاران امام علیه السّلام بوده که در سال حجّة الوداع سال دهم هجرت بدنیا آمده و در سال سی و هشت هجری در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السّلام در مصر بقتل رسیده، چنانکه شمّه ای از داستان او در شرح سخن شصت و نهم نوشته شد) هنگامیکه حکومت مصر را باو واگزار فرموده (و در این عهدنامه او را بعدالت و برابری بین مردم امر کرده و پرهیزکاری و سختی مرگ و عذاب رستخیز را یاد آوری نموده، و در آخر او را بمخالفت هوای نفس و مواظبت نماز امر میفرماید):

۱ بالت را برای ایشان (اهل مصر) بخوابان (با همگان فروتن باش) و پهلویت را برایشان هموار دار (کاری کن که همه کس از رفتارت سود برد) و با آنان گشاده رو باش (با زیردستان ترش روئی مکن) و آنها را بنگریستن زیر چشمی و خیره شدن در رو یکنواخت بدار (مساوات و برابری را مراعات کرده بین خرد و بزرگ تفاوت مگزار و ثروتمندان و بزرگان را بر زیردستان و مستمندان امتیاز نداده با همه یکسان باش) تا بزرگان بظلم و ستم تو (دوری از درستکاری) بسود شان طمع ننمایند

(نسبت بزیردستان ستم روا مدارند) و ناتوانان از عدل و درستکاری تو نومید نگردند ۲ زیرا خدای تعالی، ای گروه بندگان او (در روز رستخیز) از کردار کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان شما پرسش مینماید، پس اگر عذاب کند (شما را بآتش بسوزاند) شما (از هر کس بخود) ستمکارترید (چون معصیت و نافرمانیتان سبب آن گردیده) و اگر ببخشد بسیار کریم و بزرگوار است.

۳ و ای بندگان خدا بدانید، پرهیزکاران (سود) دنیای گذرنده و (سود) آخرت آینده را بردند، پس با اهل دنیا در (سود) دنیاشان شریک شدند، و اهل دنیا در (سود) آخرت آنها شریک نگشتند، در دنیا در بهترین منزل جا گرفتند، و نیکوترین خوردنی را خوردند (چون دنیا پرستان برای تشنگی رنج برده و برای خوردن بسختی بیافتادند، با بهجت هر جا تشنگی گرفتند بهترین جا و هر چه خوردند نیکوترین خوردنی بود) پس از دنیا بهره ای بردند که خوشگذران بردند، و کامی گرفتند که گردنکشان گرفتند (از راه حلال دارائی و نعمت یافته بدستور خدا و رسول شرف و آخرت خود را آباد کردند، و کمال لذت و خوشی دنیا را بدست آوردند) ۴ پس از دنیا (بآخرت) رفتند با توشه ای که (آنان را بمقصد) میرساند و با سوداگری که سود (نیکبختی) دارد: بخوشی پارسائی دنیا در دنیاشان رسیدند، و یقین داشتند که فردا در آخرت در جوار خداوند هستند (رحمت خدای تعالی بآنان میرسد، بطوری) که خواستشان ناپذیرفته نمیگردد، و بهره شان از خوشی و آسایش کم نمیشود ۵ پس ای بندگان خدا (از پرهیزکاران پیروی نموده بدنیای نابود شدنی دل نبندید، و) از مرگ و نزدیک بودن آن بترسید، و ساز و برگ آنرا آماده دارید (کاری کنید که چون مرگ رسد دل واپس نباشید) زیرا مرگ با امر بزرگ خطرناک میآید (برای نیکوکاران) خیر و نیکوئی میآورد که هرگز با آن بدی نیست، یا (برای بدکرداران) شر و بدی در بر دارد که هرگز با آن خوبی نمیباشد! پس چه کس نزدیکتر است ببهشت از کسیکه کار بهشت کند، و کی نزدیکتر است بدوزخ از آنکه کار دوزخ نماید؟ ۶ و شما رانده های مرگ هستید، اگر بایستید شما را میگیرد، و اگر از آن بگریزید شما را مییابد (چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۷۸ میفرماید: أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ یعنی هر جا بود

مرگ شما را در یابد اگر چه در قلعه‌ها و حصارهای بلند استوار باشید) و مرگ از سایهٔ شما بشما همراه تر است (آنی از شما جدا نشود)! مرگ بموهای پیشانی شما بسته شده (از آن رهائی نیابید) و دُنیا از پی شما پیچیده میشود (مانند بساطی است که پس از گذشتن شخص آنرا می پیچند) ۷ پس (این همه بکار آخرت بی اعتنا بوده) بترسید از آتشی که گودی و گرمی آن بی اندازه، و عذاب و گرفتاری آن تازه است (چنانکه در قرآن کریم س ۴ ی ۵۶ میفرماید: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا یعنی آنانکه بنشانه‌های ما «پیغمبر اکرم و قرآن کریم» نگرویدند بزودی آنانرا در آتشی اندازیم که چون پوستهاشان سوخته شود، آنهارا تبدیل به پوستهای دیگر نمائیم تا آنکه عذاب و بدبختی را بچشند، بتحقیق خداوند «بعذاب ایشان» توانا و داناست) سرائی است (دوزخ) که در آن رحمت و مهربانی نیست، و درخواست پذیرفته نمیگردد، و غم و اندوه برطرف نمیشود (چنانکه در قرآن کریم س ۴۳ ی ۷۴ میفرماید: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ی ۷۵ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ی ۷۶ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ی ۷۷ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ، قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ یعنی گناهکاران در عذاب و گرفتاری دوزخ جاویدند، عذاب از ایشان سست و کم نگردد و آنها در آن عذاب و سختی «از رحمت خدا» نومیدند و ما «با عذاب» بآنها ستم نکردیم ولکن آنان بخود ستم کردند «که در دُنیا برخلاف دستور خدا و رسول که موجب نیکبختی آخرت بود رفتار نمودند» و زمامدار و نگهبان دوزخ را بخوانند که از پروردگار خود بخواه تا بر ما حکم فرماید «ما را بمیراند تا از این عذاب برهیم» میگوید شما «در اینجا» خواهید ماند «نه میمیرید و نه رهائی خواهید یافت») ۸ و (اکنون) اگر توانائی دارید که هم خوف و ترس تان از خدا بسیار و هم گمان امیدتان باو نیک باشد پس ترس و امید را جمع کنید (کاری کنید که هم بترسید و هم امیدوار باشید، نه ترستان بیشتر و نه امیدتان برتر باشد) زیرا گمان نیک و امید بنده بپروردگارش بمقدار ترس او است از پروردگارش، و نیکبین ترین مردم بخدا ترسناکترین ایشان است از او (هرچند گمان بنده بخدا نیکوتر شود ترسش بیشتر گشته برخلاف رضایش کاری انجام ندهد که مبادا از او برنجد، ابن ابی الحدید در اینجا از امام چهارم علی بن الحسین علیهما السلام

نقل نمایدکه فرموده : اگر خدای عزّ و جلّ کتابی بفرستد که در آن ثبت باشد که مردی را عذاب میکند ، گمان دارم آن مرد من باشم ، یا یک مرد را بیامرزد ، امید دارم من باشم ، واگر بناچار مرا عذاب خواهد نمود باز هم کوشش خود را خواهم افزود تا مبادا چون بخود باز گردم نفسم مرا سرزنش دهد) .

۱۰ وای مُحمّد ابن ابی بکر بدان من ترا بر بزرگترین لشگرهایم اهل مصر فرمانروا گردانیدم ، پس سزاواری که با نفس خویش مخالفت نموده از دین و کیش دفاع کنی هرچند از روزگار برایت نماند باشد مگر ساعتی ۱۱ و خدا را بخشم نیاور با خوشنود ساختن یکی از آفریدها یش ، زیرا عوض آنچه در غیر خداست در نزد او هست ، و عوض آنچه در خداست در غیر او نیست (اگر خدا راضی باشد از دیگری چه بیم ، و اگر او راضی نباشد از غیرش چه امید ؟) .

۱۲ نماز را در وقتی که برای آن تعیین گشته بجا آور و از جهت بیکاری آنرا پیش از وقت بجا نیاور ، و بجهت کار داشتن آنرا از وقتش مگذران ، و بدان هر چیز از عملت پیرو نماز تو است (اگر نماز را نیکو بجا آوردی کارهای دیگر را نیکو کنی ، و هرگاه آنرا ضایع ساختی غیر آنرا تباه تر گردانی) .

وَمِنْ هٰذَا الْعَهْدِ :

۱۳ فَإِنَّهُ لَا سَوَاءٌ، إِمَامُ الْهُدٰی وَإِمَامُ الرَّدٰی ، وَوَلِیُّ النَّبِیِّ وَ عَدُوُّ النَّبِیِّ ، وَلَقَدْ قَالَ لِی رَسُولُ اللّٰهِ -صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ- : إِنِّی لَا أَخَافُ عَلٰی أُمَّتِی مُؤْمِناً وَلَا مُشْرِکاً : أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَیَمْنَعُهُ اللّٰهُ بِإِیمَانِهِ ، وَأَمَّا الْمُشْرِکُ فَیَقْمَعُهُ اللّٰهُ بِشِرْکِهِ ، وَلٰکِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ ، عَالِمِ اللِّسَانِ : یَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ ، وَیَفْعَلُ مَا تُنْکِرُونَ .

وقسمتی از این عهدنامه است (در بر حذر داشتن او و اهل مصر از منافقین و مردم دو رو)

(باید زبان و دل شما یکی بوده دو رو نباشید، و از گمراه کنندگان پیروی ننمائید) زیرا پیشوای رستگاری (امام علیه السلام) و پیشوای تبهکاری (معاویه) و دوست پیغمبر و دشمن پیغمبر یکسان نیست (پس گول نخورده این هر دو پیشوا را بیک چشم ننگریسته مانند پیشوای گمراهی دو روئی را شعار خویش قرار ندهید. امام علیه السلام معاویه و مانند او را پیشوا خوانده، چنانکه خداوند نیز آنها را پیشوایان ضلالت و گمراهی خوانده، در قرآن کریم س ۲۸ ی ۴۱ میفرماید: وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ یعنی ما ایشان را پیشوایان گمراهی گذاشتیم که مردم را بسوی آتش میخوانند، و روز رستخیز کسی ایشان را یاری نخواهد نمود «از عذاب رهائی نمیدهد» و ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد: اینکه امام علیه السلام معاویه را دشمن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله دانسته، منظور دشمنی او در روزهای جنگ با قریش نبوده، بلکه مقصود آنست که معاویه اکنون هم دشمن پیغمبر است بدلیل فرمایش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله: وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي، وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللّٰهِ یعنی دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خدا است) و رسول خدا - صلّی اللّه علیه و آله - بمن فرمود: من بر امّتم از مؤمن و مشرک نمیترسم: زیرا مؤمن را خدا بسبب ایمانش (از گمراه کردن) باز میدارد (پس از او بر مسلمانان زیانی نیست) و مشرک را خدا بسبب شرکش (که مسلمانان گوش بسخنش نداده پیرویش نمینمایند) ذلیل و خوار میگرداند، ولکن من بر شما میترسم از هر دو روئی در دل و دانای بزبان (آنکه دو روئی را در دل پنهان کرده احکام شریعت را بزبان میآورد): میگوید آنچه را که شما می‌پسندید، و بجا میآورد آنچه را که ناشایسته میدانید (آری باید از منافق و دو رو ترسید، و دفعش را از خدا خواست، چنانکه امام علیه السلام در خطبهٔ یکصد و هشتاد و پنجم روش آنان را شرح داده).

(۲۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابًا وَهُوَ مِنْ مَحَاسِنِ الْكُتُبِ

[1] أما بعد فقد أتاني كتابك تذكر فيه اصطفاء الله محمداً - صلى الله عليه وآله - لدينه، وتأييده إياه بمن أيده من أصحابه، فلقد خبأ لنا الدهر منك عجباً، إذ طفقت تخبرنا ببلاء الله تعالى عندنا، ونعمته علينا في نبينا، فكنت في ذلك كناقل التمر إلى هجر، أو داعي مسدده إلى النضال [2] وزعمت أن أفضل الناس في الإسلام فلان وفلان! فذكرت أمراً إن تم اعتزلك كله، وإن نقص لم يلحقك ثلمه، وما أنت والفاضل والمفضول، والسائس والمسوس، وما للطلقاء وأبناء الطلقاء، والتمييز بين المهاجرين الأولين، وترتيب درجاتهم، وتعريف طبقاتهم، هيهات! لقد حن قدح ليس منها، وطفق يحكم فيها من عليه الحكم لها [3] ألا تربع أيها الإنسان على ظلعك؟ وتعرف قصور ذرعك، وتتأخر حيث أخرك القدر! فما عليك غلبة المغلوب، ولا لك ظفر الظافر! وإنك لذهاب في التيه، رواغ عن القصد [4] ألا ترى - غير مخبر لك، ولكن بنعمة الله أحدث - أن قوماً استشهدوا في سبيل الله من المهاجرين والأنصار، ولكل فضل، حتى إذا استشهد شهيدنا قيل: سيد الشهداء، وخصه

رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلاتِهِ عَلَيْهِ ؟ أَوَلا تَرَى أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلِكُلٍّ فَضْلٌ ! حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا مَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ : الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ ، وَذُو الْجَنَاحَيْنِ ؟ ٥ وَلَوْلا مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً ، تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ ، وَلا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ . فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ ، فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا ٤ لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَلا عَادِيُّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَنَكَحْنَا وَأَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ ، وَلَسْتُمْ هُنَاكَ ! وَأَنَّى يَكُونُ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ ، وَمِنَّا النَّبِيُّ وَمِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ ؟ وَمِنَّا أَسَدُ اللّٰهِ ، وَمِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلافِ ، وَمِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْكُمْ صِبْيَةُ النَّارِ ، وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، وَمِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ ؟ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَعَلَيْكُمْ .

از نامه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است در پاسخ نامهٔ معاویه (که در آن دعاوی نادرست و سخنان بیهودهٔ او را گوشزد نموده، و پیروان خود را بحقائقی که در مقام احتجاج اهمیّت بسزا دارد متوجّه ساخته، از اینرو سیّد رضیّ «عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ» فرموده: و آن از نیکو نامه‌ها است (با اینکه هر نامه و هر سخنی از آن بزرگوار در جای خود در منتهی درجهٔ نیکوئی است).

۱ پس از ستایش خدای یکتا و درود بر حضرت مصطفی، نامه‌ات بمن رسید که

ودآن برگزیدن خدا محمّد - صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ - را برای دین خود ، و توانا ساختن آن بزرگوار را بیاری اَصحاب و همراهانش که بآنها توانائی داده بود یادآوری مینمائی ، پس روزگار بر ما از تو امر شگفتی را پنهان داشته بود چون که تو آغاز کرده ای که ما را بخبر دهی و نیکوئی خدا یتعالی که در نزد ما است و بِنعمت و بخششی که بما در بارهٔ پیغمبرمان داده آگاه سازی ، در این کار تو مانند کسی هستی که خرما بسوی هَجَر بار کرد ، یا مانند کسیکه آموزندهٔ خود را بمُسابقه در تیراندازی میخواند (ابن مِیثَم « رَحِمَهُ اللّهُ » در اینجا فرموده : هَجَر نام شهری است در بَحرَین که در آنجا نخلستان بسیار و خرما فراوان است و اصل مَثَل كَناقِلِ التَّمرِ اِلیٰ هَجَرَ یعنی مانند کسیکه خرما بشهر هَجَر بار کرده آنستکه مَردی از هَجَر مالی بشهر بَصرَه برد که فروخته از آنچه بجای آن میخرد سود بدست آورد و در بَصرَه چیزی کسادتر از خرما نیافت ، خرما خرید و بشهر هَجَر بار کرد و آنها را در خانه نگاهداشته منتظر شد که نرخ آن بالا رود ، ولی پی در پی نرخ پائین آمد تا همهٔ خرماها گندیده از بین رفت ، پس این مَثَل زده شد برای کسیکه چیزی را بسوی مَعدِن و کان آن ببرد ، و جملهٔ كَداعِي مُسَدِّدِهِ اِلَی النِّضالِ یعنی مانند کسی هستی که آموزندهٔ خود را بمُسابَقه در تیراندازی بخواند ، مَثَلی است برای کسیکه شَخصی را بچیزی آگهی میدهد که آن شَخص بآن چیز از او داناتر است) و گمان کردی که بهترین مردم در اِسلام فلان و فلان (ابوبکر و عمر) است ، پس چیزی (آنان) را یادآوری نمودی (ستایش کردی) که اگر درست باشد ترا از آن بهره ای نیست ، و اگر نادرست باشد زیان و ننگی بتو ندارد ، و چه کار است ترا با برتر و کهتر و با زبردست و زیردست ، و چه کار است آزاد شدگان (اَبوسُفیان) و پسرانشان (مُعاوِیَه) را با تشخیص بین کسانیکه در آغاز از مکّه بمَدینه هِجرَت نمودند ، و تَعیین مَرتَبه ها و شناساندن طَبَقاتشان ؟ (تو که آزاد شده هستی و هنوز هم بحَقیقَت دین و ایمان نرسیده ای چه دانی فاضِل و زبردست کیست و مَفضول و زیردست کدام است) چه دور است (این سخنان از تو) ! آواز داد تیری که از تیرهای قِمار نبود ، و آغاز کرد حکم کردن در بارهٔ خِلافَت و اِمامَت را کسیکه روا نیست مگر پیروی با از آنکه شایستهٔ خِلافَت است (جملهٔ لَقَدحَنَّ قِدحٌ لَیسَ مِنها یعنی آواز داد تیری که از تیرهای قِمار نبود از آنجا مَثَل شد که عَرَب تیرهای

قمار از زیر بساطی می‌نهاد و بر هم میزد تا آواز دهد، وگاه بود که از آواز دانسته میشد که تیری در میان آنها بیگانه است)

۳ ای انسان آیا بالنگی خود نیایستی، و کوتاهی دست را نمیشناسی، و عقب نمیروی در جائیکه ترا قضاء و قدر عقب خواسته؟! (چرا پا از گلیم خویش بیرون نهاده با کار و ننگ سر بزیر نیافکنی)

پس زیان شکست یافتن شکست خورده و سود فیروزی فیروزمند بر تو نیست، و تو بسیار در بیابان گمراهی رونده و از راه راست پا بیرون نهاده‌ای ۴ نه بجهت آگهی دادن تو (بخودستائی) بلکه برای نعمت خدا (که بمن عطا فرموده) میگویم: آیا نمی‌بینی (نمیدانی) گروهی از مهاجرین و انصار در راه خدا کشته شدند، و همه را شرافت و بزرگواری است تا اینکه شهید ما (حمزة ابن عبد المطّلب در جنگ اُحُد) کشته گردید گفته شد (درباره او حضرت پیغمبر فرمود): سیّد الشّهداء یعنی آقا و مهتر کشتگان در راه خدا، و رسولخدا - صلّی الله علیه و آله - هنگام نماز خواندن براو او را بگفتن هفتاد الله اکبر تخصیص داد؟ (زیرا بعد از اتمام نماز گروه دیگری از فرشتگان حاضر میشدند پیغمبر اکرم هم دوباره با ایشان براو نماز میخواند، و این از خصائص حضرت حمزه - رضی الله عنه - است) و آیا نمی‌بینی (آگاه نیستی) که گروهی (از یاران پیغمبر اکرم) دستهاشان در راه خدا جدا شده و همه را فضل و بزرگواری است تا اینکه یکی از ما (جعفر ابن ابیطالب) را پیش آمد آنچه یکی از ایشانرا پیش آمده بود (در جنگ موته دستهایش جدا گردید، و) گفته شد (پیغمبر نامید او را به) الطّیّار فی الجنّة و ذو الجناحین یعنی او است پرواز کننده در بهشت که دارای دو بال میباشد ۵؟

و اگر خدا مرد را از ستودن خود نهی نفرموده بود گوینده (امام علیه السّلام) فضائل و بزرگواریهای بیشماری را یادآوری میکرد که دلهای مؤمنین با آنها آشنا بوده گوشهای شنوندگان رد نکند پس دور کن از خود کسیرا که شکار او را از راه برگردانیده است (جمله فدع عنک من مالت به الرّمیّة مثل است درباره کسیکه از راه راست بیرون رفته به بیراهه میرود، خلاصه از کسانیکه بطمع صید دنیا از راه حق پا بیرون نهاده اند « مانند عمرو ابن عاص » پیروی مکن و بسخنانش گوش مده) که ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم و مردم پس از آن تربیت یافته ما هستند (خداوند ما را برگزیده و مردم را به پیروی و دوستی ما امر فرموده، و این نعمت بزرگ را بما عطا نموده که بمن داد

ما سِطه‌ای نیست ، و مَنّتی مردم خدا نشما واسطه هستیم ۶ شرف کهن و بزرگی دیرین ما را با خویشاوندان تو منع نکرد از اینکه شما را با خود خلط نموده بیامیختیم ، و (از شما) زن گرفتیم ، و (بشما) زن دادیم چنانکه اقران و مانند آن انجام میدهند ، درحالتیکه شما در آن پایه نبودید ! و از کجا چنین شایستگی دارید ؟ درحالتیکه پیغمبر از ماست و تکذیب کننده (ابوجهل) از شما است (که از همه مردم با رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بیشتر دشمنی کرد و در جنگ بدر کافر کشته شد) و از ما است اسدالله (شیر خدا ، مقصود خود آنحضرت یا عموی بزرگوارش حمزه سیدالشهداء است) و از شما است اسد الاحلاف (شیر سوگندها ، که منظور اسد ابن عبدالعزی است که با بنی عبدمناف و بنی زهره و بنی تیم و بنی حارث ابن فهر بر جنگ بنی قصی هم سوگند شدند تا آنچه از زیارت کعبه معظمه در دست بنی عبدالدار است باز گیرند ، و پیش از نبرد خورد عهد شکسته و پراکنده شدند ، و گفته‌اند : اسدالاحلاف عتبة ابن ربیعه جد مادری معاویه است ، و گفته‌اند اسد الاحلاف ابوسفیان است که در غزوه خندق احزاب را گرد آورد و آنان را بر کشتن پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - سوگند داد) و از ما است دو سرور جوانان اهل بهشت (رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرمود : هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ یعنی حسن و حسین دو سرور اهل بهشت هستند) و از شما است کودکان اهل آتش (مراد فرزندان عقبة ابن ابی معیط هستند که رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در پاسخ مَنْ لِلصِّبْيَةِ او یعنی کیست برای کودکان فرمود : لَكَ وَلَهُمُ النَّارُ یعنی برای تو و ایشان آتش است ، یا مراد فرزندان مروان ابن حکم هستند که بر اثر کفرشان اهل آتش شدند) و از ما است بهترین زنان جهانها (فاطمه سلام الله علیها) و از شما است هیزم کش (ام جمیل خواهر ابوسفیان که بر اثر بسیاری دشمنی با پیغمبر اکرم شب خار و خاشاک بدوش گرفته در رهگذر آنحضرت میریخت ، و خداوند در باره او و شوهرش ابی لهب در قرآن کریم س ۱۱۱ ی ۳ فرموده : سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿۳﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که ابولهب در آتش شعله‌ور درافتد و زن او که هیزم کش است ، خلاصه اینها اندکی است) در بسیاری از نیکوییها که بسود ما است ، و بدیها که بزیان شما است .

[٧] فإسلامنا ما قد سمع، وجاهليّتنا لا تدفع، وكتاب الله يجمع لنا ما شذّ عنّا وهو قوله سبحانه: (وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله) وقوله تعالى: (إنّ أولى النّاس بإبراهيم للّذين اتّبعوه وهذا النّبيّ والّذين آمنوا، والله وليّ المؤمنين) فنحن مرّةً أولى بالقرابة، وتارةً أولى بالطّاعة ÷ ولمّا احتجّ المهاجرون على الأنصار يوم السّقيفة برسول الله - صلّى الله عليه وآله - فلجوا عليهم، فإن يكن الفلج به فالحقّ لنا دونكم، وإن يكن بغيره فالأنصار على دعواهم!

[٩] وزعمت أنّي لكلّ الخلفاء حسدت، وعلى كلّهم بغيت! فإن يكن ذلك كذلك فليس الجناية عليك فيكون العذر إليك ✻

وتلك شكاة ظاهر عنك عارها ✻

[١٠] وقلت: إنّي كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتّى أبايع، ولعمر الله لقد أردت أن تذمّ فمدحت، وأن تفضح فافتضحت! وما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوماً ما لم يكن شاكّاً في دينه، ولا مرتاباً بيقينه، وهذه حجّتي إلى غيرك قصدها، ولكنّي أطلقت لك منها بقدر ما سنح من ذكرها.

۷- پس اسلام آنستکه شنیده شد (پیش افتادن و خدمات ما در اسلام بر هر کس هویداست) و جاهلیت ما (شرف و بزرگواری ما قبل از اسلام هم) انکار نمیشود، و کتاب خدا (قرآن کریم) برای ما گرد آورد آنچه را که از ما پراکنده گشت (سزاواری ما را بخلافت و امامت گویاست) و آن گفتار خداوند سبحان است: (در قرآن کریم س ۸ ی ۷۵ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی) در کتاب خدا (حکم و فرمان او) بعضی از خویشان ببعض دیگر سزاوارترند (و چون تردیدی نیست که اولوا الارحام پیغمبر و من فرزندانم هستم و کسیکه باو اولوا الارحام بودن تخصیص داده شده البته بقیام بمقام او سزاوارتر است) و گفتار خداوند تعالی است: (در قرآن کریم س ۳ ی ۶۸ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا، وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ یعنی) سزاوارترین مردم بابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و این پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و کسانیکه ایمان آوردند، و خدا یار مؤمنین و گروندگان است، پس یکبار بسبب خویشی و نزدیکی (با پیغمبر اکرم بامامت و خلافت از دیگران) سزاوارتریم، و بار دیگر بسبب طاعت و پیروی نمودن (از آنحضرت، و اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بآیهٔ أُولُوا الْأَرْحَامِ اکتفاء نمود برای آنستکه با خویشاوندان نزدیک در دین بیگانه و در آیین از هم دور هستند، چنانکه در قرآن کریم درباره پسر حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ س ۱۱ ی ۴۶ میفرماید: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ یعنی فرزندت از اهل تو نیست، زیرا او کردار ناشایسته است. و جائیکه قرب صوری و معنوی یعنی خویشاوندی و طاعت و پیروی باهم گرد آید تردیدی در اولویت باقی نمیماند، و هویداست که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ و اهل بیت او از جهت قرابت و از جهت طاعت بمقام خلافت و امامت سزاوارند و کسی را حق پیش افتادن از ایشان نیست)

۸- و چون مهاجرین بر انصار در روز سقیفهٔ (بنی ساعده که در شرح سخن شصت و ششم گذشت) خویشی با رسولخدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را (برای خلافت خود) حجت و دلیل آوردند، بر ایشان فیروزی یافتند، پس اگر فیروزی یافتن (بدست آوردن خلافت) بقرابت و خویشی با رسولخدا متحقق گردد (و امامت از اینراه ثابت شود) حق (خلافت) ما راست نه شما را (زیرا ما بآن

بزرگوار نزد یک‌ترم) واگر فیروزی بغیر از قرابت و خویشی متحقق شود (خویشاوندی حجت و دلیل نباشد) انصار بر دعوی خویش باقی اند (حجت مهاجرین بر ایشان تمام نبوده و اجماع متحقق نگشته است در صورتیکه حجت و دلیلشان بر آنان تمام بوده ولی با قید متابعت و پیروی، پس همان حجت اولویت امام علیه السلام را اثبات کند).

۹ وگمان کردی که من بر همه خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) رشک بردم، و بر همه آنها ستم نمودم! پس اگر همان گمان تو درست باشد بازخواست آن بر تو نیست تا پیش تو عذرخواهی شود (چون زیانی بتو ندارد، چنانکه أبی ذؤیب شاعر گفته: وَعَيَّرَهَا الْوَاشُونَ إِنِّي أُحِبُّهَا) وَتِلْكَ شَكَاةٌ ظَاهِرٌ عَنْكَ عَارُهَا یعنی (بدگویان معشوقه‌ام را سرزنش میکنند که من دوستش میدارم) و آن گناهی است که ننگ آن (ای معشوقه) از تو دور است.

۱۰ وگفتی: مرا مانند شتر که چوب در بینیش کرده میکشند (برای بیعت با خلفاء) کشیدند تا بیعت نمایم، بخدا سوگند خواسته‌ای نکوهش نمائی ستایش نموده‌ای، و خواسته‌ای رسوا سازی رسوا شدی (زیرا از این گفتار مظلومیت مرا هویدا ساختی، چون اقرار کردی که من بظلم و ستم و اکراه و اجبار بیعت نمودم و اجماعی که از روی ظلم و ستم متحقق شود درست نبوده منکر آن را حق خواهد بود پس خلفاء را سرزنش نموده با خودت رسوا ساختی) و بر مسلمان تا در دینش شک و در یقین و باورش تردید نباشد نقص و عیبی نیست که مظلوم و ستمکش واقع شود، و قصد از بیان این حجت و دلیل من (که برای اثبات خلافتم اشاره کردم) بغیر تو (خلفائیکه ادعای تحقق اجماع نمودند) میباشد، ولی از آن حجت و دلیل بمقدار آنچه بیان آن پیش آمد اظهار داشتم (تا تو بگمراهی خویش پی ببری).

---

۱۱ ثُمَّ ذَكَرْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِي وَأَمْرِ عُثْمَانَ، فَلَكَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هٰذِهِ لِرَحِمِكَ مِنْهُ، فَأَيُّنَا كَانَ أَعْدىٰ لَهُ، وَأَهْدىٰ إِلىٰ مَقَاتِلِهِ، أَمَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَاسْتَكَفَّهُ؟ أَمَّنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخىٰ

عَنْهُ وَبَثَّ الْمَنُونَ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَى قَدَرُهُ عَلَيْهِ ؟! كَلَّا وَاللّٰهِ : (لَقَدْ عَلِمَ اللّٰهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) .

[12] وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثاً ، فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِرْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ ، فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ * وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظِّنَّةَ الْمُتَنَصِّحُ * (وَمَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) .

---

[11] پس یادآوردی آنچه بَیْنَ من و عُثْمان روی داده (مرا ستمگر خواندی که او را یاری نکردم) پس باخویشی (نزدیک) که با او داری (چون جَدِّ دوّم مُعاوِیَه و عُثْمان اُمَیَّة ابْن عَبْدِشَمْس بوده باین ترتیب مُعاوِیَة ابْن اَبی سُفْیانِ ابْن حَرْبِ ابْن اُمَیَّه ، و عُثْمانِ ابْن عَفّانِ ابْن اَبِی العاصِ ابْن اُمَیَّه) ترا باید از این گفتار پاسخ دادن ، پس (بگو :) من و تو کدام یک بیشتر با او دشمنی کردیم ، و بکشته شدن او راهنما گردیدیم ؟ آیا کسیکه خواست او را یاری کند نگذاشت و خواهش خودداری نمودن کرد ؟ یا کسیکه از او یاری خواست و او از یاریش دریغ نمود و (اَسْباب) مرگ (کشته شدن) را بسوی او کشاند تا اینکه قضاء و قَدَرَش (حُکْمِ اِلٰهی) باو روآورد (کشته شد) ؟! (گفته اند : حضرت خواست بَیْنَ عُثْمان و مردم آشتی داده فِتْنَه و آشوب را نجوابانَد ، عُثْمان از اِعْتِمادی که بیاری مُعاوِیَه داشت راضی نشد و درخواست کناره گیری حضرت نمود ، و کس نزد مُعاوِیَه فرستاده باشتاب او را بیاری خواست ، مُعاوِیَه درنگ بسیاری نمود ، و چون از شام بیرون آمد بسیار آهسته راه را طی میکرد تا از کشته شدن عُثْمان آگهی یافته بشام بازگشت و از اِسْتِقْلال و حُکُومَت دَم زد ، لِذا امام عَلَیْهِ السَّلام درباره دلسوزی بر خِلافِ واقِع او برای عُثْمان میفرماید :) سوگند بخدا چنین نیست (تو مُنافِق و دورو ئی ، زیرا با او ستم نمودی و اکنون خود را

مینمایانی ، وخداوند در قرآن کریم س ۳۳ ی ۱۸ دربارهٔ مانندان تو فرموده : قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا یعنی خدا بحال آنمردم (منافق و دوروی) شماکه (مسلمانها را از جنگ) بازمیدارند ، و ببرادران (پیروان) خود میگویند بجانب ما بیائید آگاه است ، وآنان جز زمانی اندک (آن هم بنفاق وخودنمائی) بجنگ حاضر نمیشوند .

۱۲ و (این گفتار من دلیل برآن) نیست که عذر خواسته باشم از اینکه بعثمان براثر بدعتهای که از او آشکار میشد عیب جوئی مینمودم ، واگر ارشاد وراهنمائی من نسبت باو (می پنداری که) گناه بود ، پس رُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ یعنی بسا سرزنش شده است که گناهی ندارد ، وَقَدْ يَسْتَفِيدُ ٱلظِّنَّةَ ٱلْمُتَنَصِّحُ (که مصراع اول آن اینست : وَكَمْ سُقْتُ فِي آثَارِكُمْ مِنْ نَصِيحَةٍ یعنی (چه بسیار نصیحت واندرز که بشما گوشزد نمودم) وگاه باشد که کسیکه بسیار پند دهد (بازاء پند واندرز) تهمت وبدگمانی بدست آرد (واین مصراع مثلی است برای کسیکه کوشش در اندرز دادن مینماید بحدیکه متهم میشود باینکه شاید منظور بد دارد) و (در قرآن کریم س ۱۱ ی ۸۸ دربارهٔ گفتار حضرت شعیب بقوم خود میفرماید : إِنْ أُرِيدُ إِلَّا ٱلْإِصْلَاحَ مَا ٱسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ یعنی) نمیخواهم مگر اصلاح آنچه توانائی دارم ، ونیست موفق شدنم (در اصلاح امور) مگر بکمک ویاری خدا ، باو توکل واعتماد مینمایم وبازگشتم بسوی او است .

---

۱۳ وَذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَلِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا ٱلسَّيْفُ ، فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ ٱسْتِعْبَارٍ ! مَتَى أُلْفِيَتْ بَنِي عَبْدِ ٱلْمُطَّلِبِ عَنِ ٱلْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ ، وَبِٱلسُّيُوفِ مُخَوَّفِينَ * لَبِّثْ قَلِيلًا يَلْحَقِ ٱلْهَيْجَا حَمَلْ * فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ ، وَيَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ ، ۱۴ وَأَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ

مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ، سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ، مُتَسَرْبِلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ، أَحَبُّ اللِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ، قَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ، وَسُيُوفٌ هَاشِمِيَّةٌ، قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَخَالِكَ وَجَدِّكَ وَأَهْلِكَ (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ).

و [۱۳] (مرا از جنگ ترساندی، و) گفتی برای من و یاران و هوادارانم نیست نزد تو مگر شمشیر! پس خنداندی بعد از گریه کردن (کسیکه این سخن از تو بشنود پس از گریان بودن برای تصرّف تو در دین اسلام میخندد، خلاصه این سخن زشت تو مرا بشگفت آورده خنداند، زیرا) کجا یافتی فرزندان عبدالمطّلب از دشمنان باز ایستاده از شمشیرها بترسند لَبِّثْ قَلِيلاً يَلْحَقِ الْهَيْجَا حَمَلْ (لَا بَأْسَ بِالْمَوْتِ إِذَا الْمَوْتُ نَزَلْ) یعنی اندکی درنگ کن تا حمل (ابن بدر «مردی از قبیلهٔ قشیر ابن کعب ابن ربیعة») برسد (باکی نیست برگ هنگامیکه مرگ روآورد. گفته اند: در جاهلیّت شترهای حمل را بیغما بردند، او رفته و آنها را بازگرداند، و این شعر را سرود، و آن مثل شد برای هنگام تهدید بجنگ) پس زود باشد ترا طلبد کسیکه او را میطلبی (و با او لاف زده سخن گزاف گفتی) و بتو نزدیک گردد آنچه دور می پنداری [۱۴]، و من شتابنده ام بسوی تو در بین لشگر بسیار از مهاجرین و انصار و پیروانیکه به نیکوئی پیرو ایشان بوده اند، که بسیار است جمعیّت ایشان، پراکنده است گرد و غبارشان، در بر کرده اند پیراهن مرگ را، بهترین دیدارهای ایشان دیدار پروردگارشان است، و آنان را فرزندان کسانیکه در جنگ بدر حاضر بودند و شمشیرهای بنی هاشم همراه است که تو خود میشناسی تیزیهای آن شمشیرها را که بکار رفت در برادرت (حنظلة ابن ابی سفیان) و دائیت (ولید ابن عتبه) و جدّت (عتبة ابن ربیعة پدر هند مادر معاویه که هر سه در جنگ بدر کشته شدند) و خویشانت (در قرآن کریم س ۱۱ ی ۸۳ درباره قوم لوط میفرماید: وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی) و آن عذاب و سختی

از ستمکاران دور نخواهد بود (شایسته است ستمکاران چنین سختیها گرفتار باشند).

(۲۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ:

[۱] وَقَدْ كَانَ مِنِ انْتِشَارِ حَبْلِكُمْ وَشِقَاقِكُمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ، فَإِنْ خَطَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَةُ، وَسَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَةِ إِلَى مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي فَهَا أَنَا ذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي،[۲] وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأُوقِعَنَّ بِكُمْ وَقْعَةً لَا يَكُونُ يَوْمُ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَةِ لَاعِقٍ، مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِذِي الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَ لِذِي النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَى بَرِيٍّ، وَلَا نَاكِثاً إِلَى وَفِيٍّ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است باهل بصره (که آنان را امیدوار ساخته که از کردار زشتشان گذشته، و از سر باز زدن بیشان داده):

[۱] و (بر اثر پیروی گمراهان) از پراکندگی ریسمان (شکستن عهد و پیمان) و دشمنی و مخالفتشان (کارهای ناشایسته) بود آنچه که از آن نادان نبودید، پس از گناهکار شما گذشتم، و شمشیر از گریخته شما برداشتم، و روآورنده (بازگشت کننده) شما را پذیرفتم، ولی از این پس اگر تباهکاریها و اندیشه های نادرست برخلاف حق شما را بسوی دشمنی و مخالفت با من راند، آگاه باشید منم که اسبان خود را نزدیک آورده پالان بر شتر سواری

خویش می نهم ؎۲ واگر مرا بآمدن بسوی خودتان ناچار سازید با شما چنان کارزاری برپا نمایم که جنگ جمل پیش آن مانند لیسیدن لیسنده باشد (ته دیگ را) باوجود اینکه آگاهم بفضیلت و بزرگی آنکه از شما پیروی کرده، و حق آنکه (شما را بمخالفت نکردن با من) پند داده، در حالی که از تهمت زده شده به بیگناه و از پیمان شکن بوفا کننده تجاوز نمیکنم (هنگام جنگ حق و باطل را مخلوط نکرده، بلکه میدانم چه کسی را باید کشت و چه کسی را رها نمود، و کدام یک را بکیفر رساند و که را پاداش داد).

(۳۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى مُعَاوِيَةَ)

؎۱ فَاتَّقِ اللهَ فِيمَا لَدَيْكَ، وَانْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَةِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ، فَإِنَّ لِلطَّاعَةِ أَعْلَاماً وَاضِحَةً، وَسُبُلاً نَيِّرَةً، وَمَحَجَّةً نَهْجَةً، وَغَايَةً مَطْلُوبَةً، يَرِدُهَا الْأَكْيَاسُ وَيُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ، مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ، وَخَبَطَ فِي التِّيهِ، وَغَيَّرَ اللهُ نِعْمَتَهُ، وَأَحَلَّ بِهِ نِقْمَتَهُ ؎۲ فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ، فَقَدْ بَيَّنَ اللهُ لَكَ سَبِيلَكَ، وَحَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ، فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَةِ خُسْرٍ، وَمَحَلَّةِ كُفْرٍ، وَإِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْلَجَتْكَ شَرّاً، وَأَقْحَمَتْكَ غَيّاً، وَأَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ، وَأَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بمعاویه (که در آن او را اندرز داده و از عذاب و بدبختی انجام کار ترسانیده):

۱ پس از خدا بترس درباره آنچه (نعمتهائی) که نزد تو است، و بنگر در حقّی (اطاعت و پیروی و سپاسگزاری) که بر تو دارد، و برگرد بشناسائی آنچه که بجهل و نادانی آن معذور نیستی (امام زمان خویش را پیروی کن) زیرا برای اطاعت و پیروی (از خدا که اساس آن شناسائی امام زمان است) نشانه های آشکار و راههای روشن و جادّه های راست و هویدا و پایانی است (بهشت) که آرزو میشود، زیرکان در آن وارد میشوند، و بیخردان از آن سرباز میزنند (برخلاف دستور خدا و رسول کارهای ناشایسته ای بجا میآورند که بآن نمیرسند) هر که از آن راه پرت شود از راه حق بیرون رفته و ندانسته پا در بیابان گمراهی نهاده، و خدا نعمتش را از او تغییر داده (گرفته) و عذاب و بخشیش را باو روا دارد ۲ پس خود را بپا و بر نفس خویش بترس (طبق دستور و خواهش او رفتار مکن) که خدا راه (سعادت و نیکبختی) را بر تو آشکار فرموده، و تا آنجا که کارهایت بتو انجام یافته اسب سواری خود را بمنتهای زیانکاری و جای کفر و نافرمانی (دوزخ) راندی، و نفس تو (که از خواهش او پیروی کردی) ترا بشرّ و بدی (مخالفت با امام زمان خود) وادار ساخت، و در گمراهی (بدبختی همیشگی) افکند، و در تباهکاریها (معصیت خدا و رسول) وارد ساخت، و راهها (ی هدایت و رستگاری) را بر تو دشوار نمود (زیرا انسانیکه پیرو نفس باشد نفس راههای سعادت و نیکبختی را دشوار مینماید که شخص از راههای ضلالت و گمراهی پا بیرون ننهد).

(۳۱) وَ مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلْحَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، كَتَبَهَا إِلَيْهِ
بِحَاضِرِينَ مُنْصَرِفاً مِنْ صِفِّينَ:

۱ مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقِرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ

لِلدَّهْرِ ، الذَّامِّ لِلدُّنْيَا ، السَّاكِنِ مَسَاكِنَ الْمَوْتَى ، الظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا ، إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لاَ يُدْرِكُ ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ ، غَرَضِ الأَسْقَامِ ، وَرَهِينَةِ الأَيَّامِ ، وَرَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ ، وَعَبْدِ الدُّنْيَا ، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا ، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ ، وَقَرِينِ الأَحْزَانِ ، وَنَصَبِ الآفَاتِ ، وَصَرِيعِ الشَّهَوَاتِ ، وَخَلِيفَةِ الأَمْوَاتِ .

[١] أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي ، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ ، وَإِقْبَالِ الآخِرَةِ إِلَيَّ ، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ ، وَ الاهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي ، غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي ـ دُونَ هُمُومِ النَّاسِ ـ هَمُّ نَفْسِي ، فَصَدَفَنِي رَأْيِي ، وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ ، وَصَرَّحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي ، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدٍّ لاَ يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ ، وَصِدْقٍ لاَ يَشُوبُهُ كَذِبٌ [٢] وَجَدْتُكَ بَعْضِي ، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي ، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئًا لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي ، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي ، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي ، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِرًا بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيتُ لَكَ أَوْ فَنِيتُ .

از وصیتهای آنحضرت علیه السلام است که پس از مراجعت از صفین در حاضرین (موضعی در نواحی صفین) برای حسن بن علی - علیهما السلام - نوشته (و در اندرزهای بسیاری که داده راههای سعادت و نیکبختی را نشان داده است ، و روی سخن امام علیه السلام در این وصیت نامه با افراد

بشر است، بخصوص امام حسن علیه السلام ، گفته شود . بعضی کلمات این وصیت نامه مانند عبدالدنیا وتاجر الغرور با شأن امام ومقام عصمت مناسبت ندارد ، پس ناچار بایستی در صدد تأویل برآمد یعنی از معنی ظاهر این کلمات چشم پوشید و بمعنی که در ظاهر مستفاد نیست متوجه گردید ، در صورتیکه اگر روی سخن با افراد بشر باشد بتأویل نیاز نداریم ، زیرا خاندان عصمت و طهارت را اگر چه خداوند از هر عیب و نقصی دور و قدر آراسته قرار داده ولی ایشان هم بدستور حقتعالی خود را نستوده در ظاهر خویشتن را مانند دیگران بنمایانند ، و با وجود این شارح بحرانی «رحمه الله» از ابوجعفر ابن بابویه قمی «علیه الرحمة» روایت کند که امام علیه السلام این وصیت را برای فرزند خود محمد ابن حنفیه نوشت) .

۱ (این وصیت نامه) از پدری که نزدیک به نیستی و مرگ است ، به (گذشت و سختیهای) زمان اعتراف کننده ، پشت کرده بعمر و زندگی (زیرا سن مبارک آنحضرت از شصت تجاوز کرده بود و شصت نصف عمر طبیعی است و چون کمتر کسی عمر طبیعی را در یابد ، و اگر هم بعمر طبیعی برسد پس بعد از شصت سال هر چه باند کمتر از گذشته است ، بنابراین بعد از شصت سال شخص بعمر پشت کرده) تسلیم به (گرفتاریهای) روزگار ، بدبین بدنیا ، ساکن در خانه های مردگان ، کوچ کننده از آنها فردا (روز مرگ نزدیک) بفرزند آرزو کننده آنچه (هدایت و راهنمائی مردم که) در نمییابد ، رونده براه نابود شدگان (مرده ها) هدف بیماریها (ی گوناگون) و در گرو روزگار ، و آماجگاه مصیبتها و اندوهها و بنده دنیا (گرفتار رفتار ناهنجار آن) و سوداکننده (سعادت و نیکبختی خوبان و شقاوت و بدبختی بدکرداران) سرای خدعه و فریب و وام دار نابودیها (بیماریها و پیشآمدهای مرگ آور که مانند بستانکار وام خود را از بدهکار نگیرد دست برندارد) و گرفتار مرگ (که رهائی از آن ممکن نیست) و هم سوگند رنجها ، و همنشین اندوهها (زیرا چون شخص از رنج و اندوه جدا نمیشود مانند آنستکه با آنها هم سوگند و همنشین است) و نشانه آفتها و دردها ، و بخاک افتاده خواهشها ، و جانشین مردگان (که بآنان خواهد پیوست) .

۲ پس از این در آنچه دانستم از پشت کردن دنیا از من ، و سرکشی روزگار بر من ، و روآوردن آخرت بمن ، چیزی است که مرا از یاد غیر و کوشش بآنچه پی من است (از خانه و دارائی و فرزند)

بازمیدارد (زیرا در چنین هنگام سزاوار نیست که از کسی یاد کرده یا غم چیزی خورم ، بلکه بایستی در صدد فضائلی که موجب سعادت و نیکبختی است باشم) ولی چون اندوه من - نه اندوههای مردم - بمن منحصر گردید (هرگاه جز کار خود و هر اندوه جز اندوه خود را از یاد بردم) پس اندیشه ام مرا درست پنداشته از آرزو و خواهش نفس باز داشت ، و حقیقت کار من (کوچ از دنیا) را آشکار ساخت ، پس وادار نمود مرا بکوشش و تلاشی که در آن بازیچه نیست ، و براستی که آمیخته بدروغ نمیباشد (خلاصه چون دیدم دنیا بمن پشت کرده و بایستی آماده سفر آخرت شوم ، هر اندیشه جز اندیشه کار خود را دور ساختم ، ولی از آنجا که) ترا جزئی از خود یافتم (چون فرزند پاره ای از شخص است) بلکه تمام خود یافتم (چون جای او گرفته نامش را باقی دارد) بطوریکه اگر چیزی بتو رو آورد مانند آنست که بمن رو آورده است ، و اگر مرگ ترا دریابد مانند آنست که مرا دریافته (خلاصه اندیشه ام در کار تو مانند اندیشه در کار خویش است) و در اندوه افکند مرا کار تو بطوریکه کار خودم مرا در اندوه میافکند ، پس (بایجهت) این نامه را برای تو نوشتم در حالیکه بآن پشت قوی کردم (وصیت نامه ای که اگر بآن عمل نمائی خاطرم آسوده باشد) اگر باقی باشم برای تو یا بمیرم •

---

۴ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيْ بُنَيَّ - وَلُزُومِ أَمْرِهِ ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ ، وَالِاعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ ، وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ ؟!

۵ أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ ، وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ ، وَنَوِّرْهُ بِالْحِكْمَةِ ، وَذَلِّلْهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ ، وَقَرِّرْهُ بِالْفَنَاءِ ، وَبَصِّرْهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا ، وَحَذِّرْهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ ، وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ ، وَاعْرِضْ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ ، وَذَكِّرْهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ

قبلك من الأولين [٦] وسر في ديارهم وآثارهم ، فانظر فيما فعلوا ، وعما انتقلوا ، وأين حلوا ونزلوا ، فإنك تجدهم قد انتقلوا عن الأحبة ، وحلوا دار الغربة ، وكأنك عن قليل قد صرت كأحدهم [٧] فأصلح مثواك ، ولا تبع آخرتك بدنياك ، ودع القول فيما لا تعرف ، والخطاب فيما لم تكلف ، وأمسك عن طريق إذا خفت ضلالته ، فإن الكف عند حيرة الضلال خير من ركوب الأهوال [٨] وأمر بالمعروف تكن من أهله ، وأنكر المنكر بيدك ولسانك ، وباين من فعله بجهدك ، وجاهد في الله حق جهاده ، ولا تأخذك في الله لومة لائم ، وخض الغمرات للحق حيث كان ، وتفقه في الدين ، وعود نفسك التصبر على المكروه ، ونعم الخلق التصبر في الحق [٩] وألجئ نفسك في الأمور كلها إلى إلهك فإنك تلجئها إلى كهف حريز ومانع عزيز ، وأخلص في المسألة لربك فإن بيده العطاء والحرمان ، وأكثر الاستخارة ، وتفهم وصيتي ، ولا تذهبن عنها صفحا ، فإن خير القول ما نفع [١٠] واعلم أنه لا خير في علم لا ينفع ، ولا ينتفع بعلم لا يحق تعلمه .

۴ پس ای پسرک من ترا وصیّت و سفارش میکنم بپرهیزکاری ترس از خدا، و بملازمت امر و فرمان او، و بآباد داشتن دل خود بیاد او (زیرا یاد خدا کمال نفس است، چنانکه ساختمان کمال خانه است) و بچنگ زدن بریسمان (طاعت و پیروی) او، و کدام سبب و رشته‌ای از سبب و رشتهٔ بین تو و خدا استوارتر میباشد اگر بآن دست اندازی ؟!

۵ دلت را بموعظه و اندرز (علم و حکمت و یاد آخرت) زنده دار، و بزهد و پارسائی (دل نبستن بدنیا) بمیران، و بیقین و باور (ایمان بخدا و رسول) توانائی ده، و بحکمت (دانستن احکام الهی) روشن نما، و بیاد آوری از مرگ ذلیل و خوار گردان (پیرو هوا نباش) و باقرار بفناء و نیست شدن (دنیا) وادار (تا پندارد که سرای جاوید است) و ببیداد دردهای دنیا بینا کن (تا بآن اعتماد ننماید) و بهجوم آوردن روزگار (پیش آمدهای ناگوار) و زشت گردی شبها و روزها (ناهمواری و نگشتن آنها بر خواهش و آرزوی شخص) بترسان، و باخبار گذشتگان (چگونگی سرگذشتشان) آشنا کرده و بیادش آور آنچه به پیش از تو از پیشینیان رسیده است ۶ و در سراها و بازمانده‌ها و نشانه‌های ایشان گردش کن، پس ببین چه کردند، و از چه جائی انتقال یافتند، و کجا فرود آمده جا گرفتند، خواهی یافت ایشانرا از دوستان جدا شده و در سرای تنهائی فرود آمده اند، و چنانست که تو در اندک زمانی یکی از آنان خواهی بود ۷ پس منزل و آرامگاه خود را (بسبب کردارهای شایسته) درست کن، و آخرت را بدنیای خویش مفروش، و در چیزیکه نمیدانی سخن مگو، و در آنچه بتو مربوط نیست گفتگو مکن، و از (رفتن) راهی خودداری کن که از گمراهی آن ترسی، زیرا خودداری در هنگام سرگردانی گمراهی بهتر است از انجام دادن کارهای ترسناک ۸ و بنیکوکاری امر کن تا اهل آن گردی، و بدست و زبانت ناپسندیده را نهی نما، و بتلاش و کوشش خودت جدائی کن از آنکه آنرا بجا آورد، و در راه خدا (با دشمنان دین و نفس امّاره) جهاد کن جهادیکه شایستهٔ او است (تا جائی که توانائی داری از جهاد خودداری نما) و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده باک نداشته باش (در امر بمعروف و نهی از منکر و سایر احکام الهی سرزنش کسی مانع انجام وظیفه‌ات نگردد) و برای (یاری) حق

ہر جا و بہر سختی باشد اقدام کن (از ہیچگونہ پیش آمدی رو بر نگردان) و در دین کسب دانش نما (احکام آنرا بیاموز) و خودرا بشکیبائی بر نامطلوب عادت دہ، و نیکو خوئی است شکیبا بودن در راہ حق [۱] و در ہمۂ کارہا نفس خودرا بخدای خویش واگذار، زیرا تو (در این صورت) آنرا وامیگذاری در پناہگاہی کہ نگاہدارندہ و جلوگیری کہ توانا است، و در درخواست نمودن فقط از پروردگارت بخواہ (بغیر او رو نیاور) زیرا بخشیدن و نومید ساختن بدست او است، و (در ہر کار از خدا) طلب خیر و نیکوئی بسیار کن، و در وصیت و سفارش من فہم و اندیشہ بکار بر، و از آن رو برمگردان، زیرا نیکوترین گفتار سخنی است کہ سود دہد (شنوندہ آنرا بکار برد، نہ آنکہ بشنود و رفتار نماید) [۱] و بدان نیکوئی نیست در دانائی کہ (بصاحبش) سود ندہد، و سود بردہ نمیشود از علمی کہ آموختن آن شایستہ نیست (مانند سحر و جادو و علومی کہ برخلاف دستور دین و مذہب است).

---

[۱۱] أَيْ بُنَيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنّاً، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهْناً، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالاً مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أُنْقَصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى، أَوْ فِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ، وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ: مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ، [۱۲] فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ، وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبِلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِيتَ مَؤُونَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ،

وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا دُمْنَا نُظْلِمُ عَلَيْنَا مِنْهُ •

۱۱ ای پسرک من ، چون خودرا پیر و سالخورده یافتم ، و دیدم ناتوانی و سستی من در افزایش است ، بوصیّت نمودن خویش برای تو شتافتم ، و در آن فضائلی آوردم پیش از آنکه مرگ مرا دریابد و هنوز آنچه در خاطر دارم بتو نرسانده باشم یا در اندیشه ام کوتاهی بیایم چنانکه در تنم کاستی یافته ام یا پیش افتد از من بتو بعضی از خواهشهای نفس یا آشوبهای دنیا (وصیّت کردم پیش از آنکه پیروی از خواهش نفس و دل بستن بدنیا بر تو مسلّط شود ، مبادا نصیحت و اندرزهای مرا نپذیری) پس مانند شتر سرکش گردی ، و دل جوان همچون زمین خالی است : (که تخم در آن نپاشیده باشند) هر تخم که در آن افشانده شود بپذیرد (و آنرا برویاند) ۱۲ پس بادب نمودن تو پرداختم (آداب دین و حکمتها و داناییها و خبرتها را بتو یادآوری نمودم) پیش از آنکه دلت (بر اثر دوستی دنیا) سخت گردد ، و عقل و خردت (بکارهای بیهوده) گرفتار شود تا با اندیشهٔ تمام خود در کار (خویش) روآوری بآنچه بی نیاز گردانیده اند ترا آزمایش کنندگان از طلب و آزمایش آن ، تا از رنج آزمایش بی نیاز شده و از بکار بردن آن معاف گردی ، پس از ادب (بی رنج) بتو رسید آنچه را ما (با رنج بسیار) بآن رسیدیم ، و برای تو آشکار است آنچه بر ما تاریک (پنهان) بود (خلاصه آنچه ما در طلب آن رنج بردیم نزد تو رایگان آمده • باز یادآوری میشود که این سخنان با مقام امامت و عصمت منافات ندارد زیرا بطور قطع و یقین امام علیه السّلام خود و فرزندش را در اینجا بجای دیگران گذاشته ، و با این فرمایشها هر پدر و فرزندی را سرمشق داده است) •

۱۳ أَيْ بُنَيَّ ، إِنِّي - وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوَّلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ ، فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ ، وَنَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ ،

فَاستَخلَصتُ لَکَ مِن کُلِّ أَمرٍ نَخِیلَهُ، وَتَوَخَّیتُ لَکَ جَمِیلَهُ، وَصَرَفتُ عَنکَ مَجهُولَهُ[۱۴]، وَرَأَیتُ - حَیثُ عَنَانِی مِن أَمرِکَ مَا یَعنِی الوَالِدَ الشَّفِیقَ، وَأَجمَعتُ عَلَیهِ مِن أَدَبِکَ - أَن یَکُونَ ذٰلِکَ وَأَنتَ مُقبِلُ العُمرِ، وَمُقتَبَلُ الدَّهرِ، ذُو نِیَّةٍ سَلِیمَةٍ، وَنَفسٍ صَافِیَةٍ، وَأَن أَبتَدِئَکَ بِتَعلِیمِ کِتَابِ اللهِ وَتَأوِیلِهِ، وَشَرَائِعِ الإِسلَامِ وَأَحکَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أُجَاوِزُ ذٰلِکَ بِکَ إِلَی غَیرِهِ[۱۵]، ثُمَّ أَشفَقتُ أَن یَلتَبِسَ عَلَیکَ مَا اختَلَفَ النَّاسُ فِیهِ مِن أَهوَائِهِم وَآرَائِهِم مِثلَ الَّذِی التَبَسَ عَلَیهِم، فَکَانَ إِحکَامُ ذٰلِکَ عَلَی مَا کَرِهتُ مِن تَنبِیهِکَ لَهُ أَحَبَّ إِلَیَّ مِن إِسلَامِکَ إِلَی أَمرٍ لَا آمَنُ عَلَیکَ بِهِ الهَلَکَةَ، وَرَجَوتُ أَن یُوَفِّقَکَ اللهُ فِیهِ لِرُشدِکَ، وَأَن یَهدِیَکَ لِقَصدِکَ، فَعَهِدتُ إِلَیکَ وَصِیَّتِی هٰذِهِ.

---

۱۳ ای پسرک من - واگرچه من عُمر (دراز) نکردم (مانند) عُمر کسانیکه پیش از من بودند - (ولی) در کارهای ایشان نگریسته در اخبارشان اندیشه نموده در بازمانده هاشان سیر کردم چنانکه (مانند) یکی از آنان گردیدم، بلکه بسبب آنچه از کارهای آنها بمن رسید چنان شد که من با اوّل تا آخرشان زندگی کرده ام، پس پاکیزگی و خوبی کردار آنها را از تیرگی و بدی و سود آنرا از زیانش پی بردم، و از هر کاری برای تو پاکیزهٔ آنرا برگزیدم، و پسندیدهٔ آنرا خواستم، و نامعلوم آنرا (آنچه سبب سرگردانی است) از تو دور داشتم[۱۴] و چنان صلاح دیدم - هنگامیکه

مرا کار تو وادار ساخت آنچه پدر مهربان را وامیدارد، و آنچه در ادب و تربیت تو بان تصمیم گرفتم - که ترا ادب و تربیت نمایم و حال آنکه تو رو آورنده ای بزندگی و تازه روزگار را دریافته ای (جوان و نو رسیده ای) و دارای نیت پاک و نفس پاکیزه هستی، و آغاز کنم بیاد دادن کتاب خدا و تأویل آن و راهنمائی (حقیقت) اسلام و احکام و حلال و حرام آن را بتو، در حالیکه برای آموزش تو از کتاب خدا بغیر آن نمی پردازم [۱۵] پس از آن ترسیدم که بر تو اشتباه شود آنچه مردم از روی خواهشها و اندیشه هاشان در آن اختلاف کرده اند مانند آنچه (عقائد و احکامیکه) بر آنان اشتباه گردیده و استوار ساختن آن هر چند میل بیادآوری آن برای تو نداشتم نیکوتر است نزد من از واگذاشتن ترا بکاری که از هلاک و تباهی آن بر تو ایمن و آسوده نیستم، و امیدوارم که خدا ترا در آن توفیق رستگاری عطا فرموده و براه راست راهنمائیت فرماید، پس ترا باین وصیت سفارش مینمایم.

---

[۱۶] وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللهِ، وَالِاقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا أَنْ نَظَرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاظِرٌ، وَفَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا [۱۷] فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِتَفَهُّمٍ وَتَعَلُّمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلُوِّ الْخُصُومَاتِ، وَابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ - بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبْهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ

إِلَى ضَلَالَةٍ[۱۸]. فَإِذَا أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذٰلِكَ هَمّاً وَاحِداً، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ، وَإِنْ أَنْتَ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ وَفَرَاغِ نَظَرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظَّلْمَاءَ، وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ! وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذٰلِكَ أَمْثَلُ.

---

[۱۶] وبدان ای پسرکِ من بهترین آنچه تو از وصیّتِ من فراگیری پرهیزکاری و ترس از خداست، و اکتفا کردن بآنچه خدا بتو واجب گردانیده، و فرا گرفتن آنچه بر آن گذشته‌اند پیشینیانت از پدران و خویشاوندان نیکویت (مانند ابوطالب، و حمزه سیّد الشّهداء و جعفر طیّار) زیرا ایشان اندیشه بینائی خود را ترک نکردند (در خود نگریسته سعادت و نیکبختی را یافتند) چنانکه تو در فکر و اندیشه‌ای پس در نتیجه اندیشه آنان را بفرا گرفتن آنچه شناختند و باز ایستادن از آنچه مکلّف نشده بودند وا داشت (آنچه برایشان آشکار گشت باور داشته طبق آن رفتار نمودند، و از آنچه مشتبه و نامعلوم ماند دوری گزیدند)[۱۷] پس اگر نفس تو سر باز میزند از اینکه آنچه خویشاوندان تو بر آن گذشتند بپذیرد بدون آنکه بداند همچنانکه آنان دانستند باید خواست تو در آن طلب فهم و تحصیل علم و دانائی باشد نه اینکه در شبهات (سخنان درهم و برهم) افتاده در جدل و زد و خوردها فرو روی (اگر میخواهی طبق روش پیشینیان رفتار کنی بسخنان گوناگون و کردار گمراهان و گمراه کنندگان اعتنا مکن، بلکه احتیاط و خودداری را از دست نداده تلاش و جستجو کن تا خود حقیقت را بدست آوری) و پیش از نظر و اندیشه در آن ابتدا کن بکمک خواستن از خدای خود، و برو آوردن باو برای کامروا شدن خویش و ترک هر بدی که ترا در شک و شبهه اندازد، یا بضلالت و گمراهی رساند[۱۸] پس هرگاه باور کردی که دلت صاف و پاک گشته و فروتن و فرمانبردار است، و اندیشه‌ات کامل گردیده و (از پراکندگی دور و) گرد آمده و کوشش تو در آن بیک قصد باشد، بنگر و اندیشه کن در آنچه برای تو (در این وصیّت نامه)

بیان کردم ، واگر برای تو آنچه دوست میداری از آسودگی نظر واندیشه ات گرد نیامده (دلت پاکیزه و فراهم نگشت واندیشه ات پراکنده بود و قصدهای گوناگون داشتی) بدان تو مانند شتریکه پیش رویش را نبیند در خبط بوده بینا نیستی ، و در تاریکیها (گمراهیها) میافتی ، وطالب دین نیست کسیکه خبط کرده براه ندانسته رود ، یا (حق را باطل) بیامیزد ! و (در اینصورت) درنگ درچنین حال (بنقل و مثل) نزدیکتر است .

۱۹ فَتَفَهَّمْ ، يَا بُنَيَّ ، وَصِيَّتِي ، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمِيتُ ، وَأَنَّ الْمُفْنِيَ هُوَ الْمُعِيدُ ، وَ أَنَّ الْمُبْتَلِيَ هُوَ الْمُعَافِي ، وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقِرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللهُ عَلَيْهِ مِنَ النَّعْمَاءِ وَالْإِبْتِلَاءِ وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ ، وَمَا شَاءَ مِمَّا لَا نَعْلَمُ ، ۲۰ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ بِهِ ، فَإِنَّكَ أَوَّلَ مَا خُلِقْتَ جَاهِلاً ثُمَّ عُلِّمْتَ ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ ، وَيَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ، ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ ، فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ ، وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ ، فَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ .

۱۹ پس ای پسرک من وصیت و سفارشم را دریاب ، و بدان آنکه مرگ در اختیار او میباشد زندگی هم در اختیار او است ، و آفریننده میراننده است ، و نیست کننده بازگرداننده است ، و گرفتار کننده رهاننده است (خلاصه در کارها مؤثری جز خدای بیهمتا نیست) و دنیا پابرجا نمانده مگر بر آنچه خدا برای آن قرار داده از بخششها و آزمایش و پاداش

در روز رستخیز، و بر آنچه خواسته از آنچه نیندانیم ؏ پس اگر چیزی از امور بر تو مشکل شد (پندار که از روی حکمت و مصلحت نبوده، بلکه) آن از نادانی خود بآن پندار، زیرا تو در نخستین بار آفرینشت نادان بودی پس دانا شدی، و چه بسیار است چیزی که تو به (حکمت و مصلحت) آن نادانی و اندیشه است در آن سرگردان بوده، و بینائیت در آن گمراه است، پس از آن بآن بینا گردی، پس چنگ زن به (ریسمان رحمت) ایجاد کننده و روزی بخشنده و آفریننده اندام زیبایت، و باید پرستش و بندگیت برای او، و در دآوردنت باو، و ترساز او باشد.

۲۱ وَاعْلَمْ یَا بُنَیَّ، أَنَّ أَحَداً لَمْ یُنْبِئْ عَنِ اللهِ کَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، فَارْضَ بِهِ رَائِداً، وَإِلَی النَّجَاةِ قَائِداً، فَإِنِّی لَمْ آلُكَ نَصِیحَةً، وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِی النَّظَرِ لِنَفْسِكَ ـ وَإِنِ اجْتَهَدْتَ ـ مَبْلَغَ نَظَرِی لَكَ.

۲۱ و بدان ای پسرک من، کسی خبر نداده از خدا چنانکه پیغمبر، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، خبر داده است، پس او را پیشرو (سعادت و نیکبختی) خود دانسته، و پیشوای نجات و رهائی (از عذاب و سختیها) قرار ده، من از نصیحت و اندرز دادن تو (در این باب) کوتاهی نکردم و تو هرگز در فکر و اندیشه برای (سود) خودت بپایه فکر و اندیشه من برای تو ـ هر چند سعی و کوشش نمائی ـ نمیرسی.

۲۲ وَاعْلَمْ، یَا بُنَیَّ، أَنَّهُ لَوْ کَانَ لِرَبِّكَ شَرِیكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَیْتَ آثَارَ مُلْکِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلٰکِنَّهُ إِلٰهٌ وَاحِدٌ، کَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، لَا یُضَادُّهُ فِی مُلْکِهِ

أَحَدٌ ، وَلَا يَزُولُ أَبَداً ، وَلَمْ يَزَلْ [٢٣] أَوَّلٌ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ ، وَآخِرٌ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَايَةٍ ، عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ [٢٤] فَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ ، وَقِلَّةِ مَقْدِرَتِهِ ، وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَىٰ رَبِّهِ ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ ، وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ .

---

[٢٢] و بدان ای پسرک من ، هرگاه برای پروردگارت شریک و انبازی بود پیغمبران او هم برای (راهنمائی) تو میآمدند ، و نشانه های پادشاهی و تسلط او را میدیدی ، و کردار و صفات او را میشناختی ، ولکن خدا یکتا است چنانکه خود را وصف فرموده (در قرآن کریم س ۱۸ ی ۱۱۰ میفرماید : أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ یعنی خدای شما خدای یکتا است) کسی با او در پادشاهیش مخالفت نمیکند ، و هرگز از بین نمیرود ، و همیشه بوده (ابدی و ازلی) است [٢٣] اول است پیش از همه چیزها بی اولیت (اول حقیقی است نه عددی ، زیرا اگر برای او اولیت باشد مسبوق بعدم و نیستی میگردد ، و محدث و نو پیدا میباشد ، و این صفت شایسته ممکن است نه واجب) و آخر است بعد از همه اشیاء بدون پایان (زیرا اگر برای او پایانی باشد بعدم و نیستی خواهد پیوست ، پس واجب الوجود لذاته نخواهد بود) بزرگ است از اینکه ربوبیت و پروردگاری او بسبب احاطه دلی یا چشمی اثبات شود (برتر است از اینکه دلها بعلم و عقلشان یا چشمها بدیدن کنه ذات و صفات او را درک کرده بشناسند ، زیرا او هرگز محاط و محدود نگردد) [٢٤] پس چون اوصاف او را (بطوریکه بیان شد) پی بردی بکن چنانکه سزاوار است از چون توئی که بجا آورد با کوچکی قدر و منزلت ، و کمی توانائی ، و زیادی ناتوانی ، و بسیاری نیازمندی بپروردگارش ، در طلب طاعت و بندگی ، و ترس از عذاب و کیفر ، و بیم از غضب

وخشم (دور شدن از رحمت) او، زیرا امر نکرده ترا مگر بنیکوئی، ونهی نفرموده است مگر از زشتی (شارح بحرانی در اینجا میفرماید: معتزله در باب مسئلهٔ حسن وقبح عقلی باین کلام دانستن تمسک نموده‌اند).

---

۲۵ يا بُنَيَّ، إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ لِتَعْتَبِرَ بِهَا، وَتَحْذُوَ عَلَيْهَا! ۲۶ إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفْرٍ نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيبٌ فَأَمُّوا مَنْزِلاً خَصِيباً، وَجَنَاباً مَرِيعاً، فَاحْتَمَلُوا وَعْثَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَخُشُونَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ، فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلَماً، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَماً، وَلَا شَيْءَ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ ۲۷ وَمَثَلُ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيبٍ فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْظَعَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ!

---

۲۵ ای پسرک من ترا از دنیا و چگونگی و از بین رفتن و در گذشت آن آگاه ساختم، و از آخرت و آنچه برای اهل آن در آن سرا آماده گشته با خبر نمودم، و برای تو در امر دنیا و آخرت مثلها زدم تا بآنها عبرت و پند گرفته از آنها پیروی کنی! ۲۶ مثل کسیکه دنیا را با آزمایش شناخته مانند مثل گروه مسافرینی است که در جای قحط و تنگی که موافق (آرزو و خواهش)

ایشان نیست جای پر آب و گیاه و گوشهٔ سبز و خرّمی را قصد کنند ، و رنج راه و دوری یار و سختی سفر
و ناگواری خوراک را بر خود هموار نمایند تا بفراخی سرای خویش و جایگاه شان برسند ، پس
از آن سختیها درد و آزاری نمی‌یابند ، و در صرف اندوختهٔ (خویش) در آن راه غرامت و تاوان
نبینند (آری رنج و سختی راحت و آسودگی باشد در جائیکه بنده راه او پوید ، و زیان و تاوان سود گردد آنرا
که وصال جانان جوید) و نیست چیزی خوش آیندتر نزد ایشان از آنچه آنها را بمنزل و جایگاه شان نزدیک
نماید ، ۲۷ و داستان کسیکه فریب دنیا خورد (و آخرت را ندیده انگارد) چون داستان گروهی
است که در منزل پر آب و گیاه و فراوانی نعمت بودند و موافق (خواهش و آرزوی) آنها نبود آمدند بمنزل
و جایگاه قحط و تنگی ، و هیچ چیزی نزد ایشان ناروا تر و سخت تر نیست از جدائی جائیکه در آن بودند
انگاه که ناگهان بجای نو رسیده و بسوی آن می‌آیند !

---

۲۸ يَا بُنَيَّ ، اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا ، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُ مِنْ غَيْرِكَ ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ •

۲۹ وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ ، وَلَا تَكُنْ خَازِناً لِغَيْرِكَ ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ •

---

۲۸ ای پسرک من ، در آنچه بین تو و دیگری است خود را ترازو قرار ده ، پس برای دیگری

بپسند آنچه برای خود می پسندی ، ونخواه برای دیگری آنچه برای خود نمیخواهی ، وستم مکن چنانکه نمیخواهی تو ستم شود ، ونیکی کن چنانکه دوست داری بتو نیکی شود ، وزشت دان از خود آنچه راکه از دیگری زشت پنداری ، واز مردم راضی وخوشنود باش بآنچه که تو خوشنود میشوی برای آنها از جانب خود ، وآنچه نمیدانی مگو واگر چه دانسته ات اندک باشد وآنچه دوست نداری برایت گفته شود مگو .

۲۹ وبدان گردنکشی وخودبینی ناروا وبرخلاف حق وآفت خردها است ، پس در کسب معاش خویش تلاش کن وبرای دیگری خزانه دار مباش (با آز مال دارائی گرد مکن وبرای دیگران مگذار) وهرگاه براه راست خویش رسیدی (راه حق را یافتی) پس باش در فروتن تر و فرمانبر ترین حالات برای پروردگارت .

---

۳۰ وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقاً ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ ، وَأَنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الِارْتِيَادِ ، وَقَدْرِ بَلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ ، فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَى ظَهْرِكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ فَيَكُونَ ثِقْلُ ذٰلِكَ وَبَالاً عَلَيْكَ ۳۱ وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُوَافِيكَ بِهِ غَداً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاغْتَنِمْهُ وَحَمِّلْهُ إِيَّاهُ ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ ۳۲ وَاغْتَنِمْ مَنِ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ .

۳۳ وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَؤُوداً ، الْمُخِفُّ فِيهَا أَحْسَنُ حَالاً

مِنَ الثِّقْلِ، وَالْبَطِيءُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالاً مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ عَلَى جَنَّةٍ أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدْ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطِّئِ الْمَنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

۳۰ و بدانکه در جلوت راهی است دور و دراز و بسیار سهمگین، و در آن ترا بی نیازی نیست از طلب نیکی و توشه برداشتن بمقداری که ترا برساند با سبک بودن پشت (از بار گران معاصی و نافرمانیها) پس بیش از طاقت و توانائی بر پشت خود بار مکن که سنگینی آن ترا بیازارد (که در راه مانده خود را ناتوانی بدیگران برسانی) ۳۱ و هرگاه نیازمند و درمانده ای را یابی که توشه ترا بسوی روز رستخیز ببرد و فردا در هنگام نیازمندیت آنرا بتو برساند پس او را غنیمت شمرده توشه خود را براو بنه، و بسیار باو کمک کن در حالیکه توانا هستی که شاید (روز تنگدستی) او را بطلبی و نیابی ۳۲ و غنیمت بدان کسیرا که در زمان بی نیازیت از تو وام بخواهد تا در روز تنگدستیت بتو پس دهد.

۳۳ و بدانکه در جلو تو گردنه بسیار دشواری است، که در آن سبکبار از گرانبار خورسندتر است، و کند رفتار از تند رو زشت و درمانده تر است، و فرودگاه تو در آن راه ناچار بر بهشت است یا بر آتش، پس پیش از رسیدنت (بآنجا) برای خود پیشروی بفرست (تا برایت جای آسایش و فرقی بدست آورد) و پیش از رفتنت منزل آماده ساز که بعد از مرگ وسیله خوشنود گرداندن نیست، و کسی بدنیا برنمیگردد (در آنجا کار نیکی نمیتوان انجام داد تا از گناه در گذرند و بدنیا بازگشتی نمیباشد تا از کردار زشت توبه نمایند).

۳۴ وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ

لِيُعْطِيَكَ ، وَتَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ ، وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُهُ عَنْكَ ، وَلَمْ يُلْجِئْكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ ، وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ ، وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنِّقْمَةِ ، وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى ، وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ ، وَلَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ [٣٥] ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً ، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً ، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْراً ، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَبَابَ الْاِسْتِعْتَابِ ، فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاءَكَ ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ ، وَأَبْثَثْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ ، وَ شَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ ، وَاسْتَعَنْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ ، وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ : مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ [٣٦] ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ ، بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَآبِيبَ رَحْمَتِهِ [٣٧] ، فَلَا يُقْنِطَنَّكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ لِيَكُونَ ذٰلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ ، وَ أَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْآمِلِ ، وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ ، وَأُوتِيتَ خَيْراً مِنْهُ

عَاجِلاً أَوْ آجِلاً ، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أُوتِيتَهُ ، فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ ، فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ ، وَلَا تَبْقَى لَهُ .

---

۲۴ و بدان آنخدائیکه بدست (قدرت و توانائی) او است خزانه های آسمانها و زمین دعاء و درخواست را بتو اجازه داده ، و پذیرفتن را ضامن گشته است ، و بتو فرموده که از او بخواهی تا ببخشد ، و رحمت و مهربانی بطلبی تا مهربانی کند ، و بین تو و خود کسیرا نگذاشته که او را از تو بپوشد ، و ترا ناچار نگردانیده که نزد او شفیع و میانجی ببری ، و ترا از توبه و بازگشت جلو نگرفته اگر بدی کرده باشی ، و بکیفر (گناه) تو شتاب ننموده ، و رسوایت نکرده آنجا که شایسته رسوا شدن بودی ، و در پذیرفتن توبه و بازگشت بتو سخت نگرفت ، و بسبب گناه ترا در تنگی نیانداخت ، و از رحمت نومید نفرمود ۲۵ بلکه خودداری ترا از گناه حسنه و کار نیک قرار داد ، و سیئه و کار بد ترا یک گناه و حسنه و کار نیکوت را ده برابر شمرد ، و برای تو در توبه و بازگشت و خوشنود ساختن را گشود ، پس هر وقت او را بخوانی صدایت را میشنود ، و هرگاه با او مناجات و راز و نیاز کنی راز دلت را میداند ، پس خواست خود را باو میرسانی ، و راز دلت را پیشش آشکار میسازی ، و از اندوههایت باو شکایت و درد دل میکنی ، و از او چاره گرفتاریهایت را میخواهی ، و بر کارهایت کمک و یاری میجوئی ، و از خزانه های رحمتش میخواهی آنچه را که غیر او بر بخشیدنش توانا نیست ، از قبیل درازی زندگانیها و درستی تنها و فراخی روزیها ۲۶ و در دو دست تو کلیدهای خزانه هایش را نهاده بچیزیکه برای تو در آن از درخواست از او اجازه فرموده ، پس هرگاه بخواهی بسبب دعاء درهای نعمتش را بگشائی ، و پی در پی رسیدن بارانهای رحمتش را درخواست نمائی ، باید دیر اجابت و پذیرفتن خدا ترا نومید نگرداند ، زیرا بخشش باندازه نیت و تصمیم است (اجابت دعاء بسته بخلوص نیت و استقامت است) ۲۷ و بسا اجابت تو بتأخیر افتد تا پاداش برای درخواست کننده بزرگتر و بخشش برای امیدوار بیشتر باشد

(چون هرچند در اجابت تأخیر شود درخواست بیشتر گردد و بدان دنیاز بهتر کند، پس بیشتر سزاوار عطاء بخشش شود) و بسا چیزی (از خداوند متعال) درخواست مینمائی و بتو داده نمیشود و بهتر از آن در دنیا یا آخرت بتو داده میشود، یا اجابت نمیشود برای چیزیکه برای تو بهتر است، و بسا چیزی را میطلبی که اگر بتو داده شود تباهی دین تو در آن است، پس (بنابراین) باید بخواهی چیزی که نیکوئی آن برایت برقرار و آزار آن از تو برکنار باشد (خلاصه بخواه آنچه را که موجب سعادت و نیکبختی همیشگی است) و (چون بیشتر درخواستها مال و دارائی دنیاست در نکوهش آن میفرماید:) مال برای تو نمیماند، و تو برای آن نخواهی ماند (در آخرت با تو نیست که سود بخشد، و تو در دنیا نمیمانی که از آن بهره ببری).

---

۳۸ وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي مَنْزِلِ قُلْعَةٍ، وَدَارِ بُلْغَةٍ، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَلَا بُدَّ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ. ۳۹ فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرِ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

۴۰ يَا بُنَيَّ أَكْثِرْ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيَكَ وَقَدْ أَخَذْتَ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَدْتَ لَهُ أَزْرَكَ، وَلَا يَأْتِيَكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ. ۴۱ وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالُبِهِمْ عَلَيْهَا،

فَقَدْ نَبَّأَكَ ٱللّٰهُ عَنْهَا ، وَنَعَتْ لَكَ نَفْسَهَا ، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ ، يَهِرُّ بَعْضُهَا بَعْضاً ، وَيَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا ، وَيَقْهَرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا ، نَعَمٌ مُعَقَّلَةٌ ، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا ، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا ، سُرُوحُ عَاهَةٍ بِوَادٍ وَعْثٍ ! لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا ، وَلَا مُسِيمٌ يُسِيمُهَا [41] سَلَكَتْ بِهِمُ ٱلدُّنْيَا طَرِيقَ ٱلْعَمَى ، وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ ٱلْهُدَى ، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا ، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا ، وَٱتَّخَذُوهَا رَبّاً ، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا ، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا !!

[42] رُوَيْداً يُسْفِرُ ٱلظَّلَامُ ، كَأَنْ قَدْ وَرَدَتِ ٱلْأَظْعَانُ ! يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ .

---

۳۸ و بدان که تو آفریده ای برای آخرت نه برای دنیا ، و برای نیستی نه برای هستی ، و برای مردن نه برای زندگانی ، و تو در جای کوچ میباشی ، و در سرای موقّت و در راه بسوی آخرت هستی (پس دل بستن بچنین جائی روا نیست) و تو رانده مرگی که گریزنده از آن رهائی نیابد ، و جوینده آنرا از دست نمیدهد ، و ناچار مرگ او را در می یابد [39] پس بر حذر باش و بترس از اینکه مرگ ترا دریابد در وقت گناه کردن که با خود میگفتی از آن توبه مینمایم و بین تو و اندیشه ات جدائی اندازد که در این حال خود را تباه ساخته ای (زیرا با چنین اندیشه دور از خردمندی گناه کرده و بکیفر آن گرفتار شده ای) .

۴۰ ای پسرک من ، بیاد مرگ و بیاد پیشامدهای بعد از مرگ که ناگاه بآن در آئی بسیار

باش، تا وقتی که مرگ نزد تو آید تو خود را آماده نموده و (سلاح خویش را پوشیده) کمر بسته باشی، و مبادا ناگاه مرگ ترا دریابد که (آماده آن نباشی) بر تو غلبه نماید ۴۱ و بترس از اینکه گول بخوری بدلبستگی و اعتماد اهل دنیا بآن و حرص و دشمنی ایشان بر سر آن که خداوند ترا از آن خبر داده (در قرآن کریم س ۲۹ ی ۶۴ میفرماید: وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ یعنی زندگانی دنیا فسون و بازیچه‌ای بیش نیست و اگر بدانند آخرت سرای زندگانی است) و دنیا خود را برای تو وصف نموده، و بدیهایش را آشکار ساخته (رفتارش را درباره دیگران می‌بینی) و دنیاخواهان (مانند) سگهای فریاد کننده و درندگانی شکارجو هستند، بعضی از آنها را از بعضی دیگر بد آمده فریاد کند، و توانای آنها ناتوانشان را بخورد، و بزرگ آنها بر کوچکشان با زور زیان رساند (و مانند) چهارپائی باشند (که بعضی از آنها) بسته شده اند (مثل کسانیکه بپای بدین بستند، ولی بظاهر شرع رفتار نموده از معاصی و گناهان میپرهیزند، پس آنها چون چهارپائی هستند که چراننده آنها بسته، چنانکه شارح بحرانی فرموده) و بعضی دیگر چهارپائی باشند رها شده که گم کرده اند خرد شانرا، و در بیراهه سوارند، چهارپایانی هستند سر داده شده برای چرای آفت و زیان در بیابان سخت و دشوار! چوپانی ندارند که نگاهداریشان نماید، و نه چراننده‌ای که بچراند شان! ۴۲ دنیا ایشانرا براه کوری و گمراهی ببرد، و دیده‌هاشانرا از دیدن نشانه هدایت و رستگاری پوشانده، پس در گمراهی آن سرگردانند، و در نعمت و خوشی آن فرو رفته، و (بر اثر شیفتگی و دل بستن بآن) آنرا پروردگار خود قرار داده اند، پس دنیا با آنان بازی میکند (عقلهاشان را ربود) و ایشان هم با دنیا بازی میکنند (سرگرم آنند) و آنچه (مرگ و سختیهای بعد از آن و روز رستخیز که) در پی است فراموش کرده اند!!

۴۳ اندکی مدارا کن و مهلت ده تا تاریکی برطرف شود که گویا هودج‌ها رسید (مسافرین وارد شدند)! نزدیکست شتابنده بپیوندد (بزودی دلباختگان دنیا بکاروان پیشین که هنوز بجایگاه همیشگی فرود نیامده اند میرسند، و کیفر کردارشان را خواهند دید).

٤٤ وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ، أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيَّتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفاً، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيماً وَادِعاً •

٤٥ وَاعْلَمْ يَقِيناً أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ، فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ، وَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرَبٍ، وَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ ٤٦ وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً، وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً، وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ ؟!

٤٧ وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكٌ قِسْمَكَ، وَآخِذٌ سَهْمَكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللهِ — سُبْحَانَهُ — أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلٌّ مِنْهُ •

---

٤٤ وبدان ای پسرک من، هر که شتر سواری او شب و روز را برود پس او را هم میبرد اگر چه خود او راه نرود، و راه را بپیماید اگر چه در استراحت و آرامش باشد (کنایه از اینکه انسان در دنیا پندارد که مشغول است غافل از اینکه شب و روز او را آسیب میدهد تا زندگانیش به پایان رسانند) •

۴۵ و یقین بدان و باور کن که هرگز بآرزوی خود نخواهی رسید، و هرگز از مرگ خویش توانی رست، و تو در راه کسانی هستی که پیش از تو بودند، پس (با این صورت که از مرگ چاره‌ای نیست) در تلاش (مال و دارائی) مدارا کن و آسان گیر، و در آنچه کسب میشود سعی و کوشش نیکو نما (حریص نباش که نتیجهٔ آن هلاک و تباهی است) زیرا بسا تلاشی است که موجب نیستی مال گردد، و نیست هر تلاش کننده‌ای دریابنده، و هر میانه رو نومید گردیده ۴۶ و گرامی دار نفست را از هر زبونی و پستی هر چند ترا بنعمتهای بیشمار رساند، زیرا هرگز بر آنچه از نفس خویش صرف میکنی عوض نخواهی یافت، و بندهٔ دیگری مباش (بطمع مال و جاه بکسی سر فرود نیاور) که خدا ترا آزاد گردانیده، و چه خوبی دارد نیکوئی (مال و جاهی) که نرسد مگر ببدی (ریختن آبرو نزد دیگری) و چه سودی دارد گشایشی که بدست نیاید مگر بدشواری ؟!

۴۷ و برحذر باش از اینکه شترهای طمع و آز ترا بتندی بآبشخورهای تباهی ببرند (بر اثر طمع و آز دنیا و کالای آن مرتکب حرام شوی که بعذاب الهی گرفتار خواهی شد) و اگر توانائی داری که بین تو و خدا بخشنده‌ای نباشد چنان خواه (آبروی خود پیش دیگری مریز) زیرا تو (از خوان دنیا) قسمت خویش را مییابی، و بهرهٔ ات را میبری! و اندک از جانب خداوند سبحان برتر و ارجمندتر است از بسیاری که از خلق او برسد هر چند همه از او است.

۴۸ وَتَلَافِيكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ، وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ ۴۹ وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ، وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، وَرُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ ۵۰ قَارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ

تَبِنْ عَنْهُمْ ، بِئْسَ ٱلطَّعَامُ ٱلْحَرَامُ ، وَظُلْمُ ٱلضَّعِيفِ أَفْحَشُ ٱلظُّلْمِ ، إِذَا كَانَ ٱلرِّفْقُ خُرْقاً كَانَ ٱلْخُرْقُ رِفْقاً ، رُبَّمَا كَانَ ٱلدَّوَاءُ دَاءً وَٱلدَّاءُ دَوَاءً ، وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ ٱلنَّاصِحِ وَغَشَّ ٱلْمُسْتَنْصَحُ ٥١ ، وَإِيَّاكَ وَٱلِاتِّكَالَ عَلَى ٱلْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ ٱلنَّوْكَى ، وَٱلْعَقْلُ حِفْظُ ٱلتَّجَارِبِ وَخَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ ، بَادِرِ ٱلْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً ، لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَؤُوبُ ٥٢ ، وَمِنَ ٱلْفَسَادِ إِضَاعَةُ ٱلزَّادِ وَمَفْسَدَةُ ٱلْمَعَادِ ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ ، سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ ، ٱلتَّاجِرُ مُخَاطِرٌ ، وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ .

---

۴۸ و تدارک آنچه از تو بر اثر خاموشیت نرسیده آسانتر است از دریافتن چیزی را که بسبب گفتارت از دست رفته (زیرا سخن در اختیار تو است تا زمانیکه نگفته باشی ، و چون گفتی تو در اختیار آنی ، پس خاموشی از پرگوئی بهتر است) و نگاهداری چیزیکه در ظرف است باستواری بند آن است (اگر بند مشک سست باشد آب میریزد و از بین میرود ، همچنین اگر بند زبان شخص محکم نباشد سخن بیجا از آن بیرون آید و پشیمانی را سودی نیست) و نگاهداری آنچه در دو دست تو است نزد من بهتر است از خواستن آنچه در دست دیگری است (مال و دارائی داشتن بهتر از آن است که شخص را بدیگری نیازمند سازد) ۴۹ و تلخی نومیدی (درویشی) نیکوتر است از دست دراز نمودن بسوی مردم ، و کار با عفت و پاکدامنی خوبتر است از توانگری با گناه و بزه ، و مرد راز خود را بهتر نگاه میدارد (چون کوشش برای پنهان داشتنش از دیگری بیشتر است) و بسا کوشش کننده در چیزی است که او را زیان میرساند ، پرگو هرزه گو میشود ، و هر که (در کار دنیا و آخرت خویش) اندیشه نماید بینا گردد ۵۰ با نیکوکاران بپیوند تا از ایشان باشی ، و از بدان

جدا شو تا از ایشان نباشی ، بد خوراکی است حرام ، و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستمست ، جائیکه مدارا و همواری سختگیری و درشتی باشد سختگیری و درشتی مدارا و همواری است (آنجا که نرمی سود ندهد درشتی پسندیده است ، و آنجا که عقل بکار نیاید دیوانگی در آن شاید) بسا دارو درد و درد دارو گردد (گاهی مصلحت شخص در درویشی و بیماری است نه توانگری و تندرستی) و بسا پند دهد کسیکه نباید پند دهد و پند خواسته شده خیانت کند (بسا دشمن خردمند و دوراندیش یا نادان بسود و زیانت ترا پند دهد ، و دوستت خیانت کرده راه نیکوئی را بتو ننماید)[51] و بر حذر باش از اعتماد و بستگی بآرزوها زیرا آرزوها سرمایهٔ احمقها و کم خردان است ، و خرد نگاهداری آزمایشها است (خردمند تجربه و آزمایش را از دست ندهد ، و بخردان زود آنرا فراموش کند) و بهتر تجربه و آزمایشی که نمودی آنستکه ترا پند دهد ، بشتاب هنگام فرصت داشتن پیش از آنکه فرصت اندوه گردد ، هر جوینده‌ای (آنچه را بجوید) نمیابد ، و نه هر مسافری باز آید (دل بدنیا مبند و فرصت از دست مده و برای آخرت توشه بردار که فرصت همواره بدست نیاید و مسافر مرگ باز نگردد)[52] و از جمله تباهکاری از دست دادن توشه (تقوی و پرهیزکاری ، یا صرف مال در شهوات و خواهشهای نفس) و تباه ساختن آخرت است ، و هر کاری را پایانی است (خردمند کسی است که اندیشهٔ پایان کار نماید) آنچه برایت مقدر است زود بتو میرسد (این همه رنج کشی و دین و دنیای خویش تباه مگردان) بازرگان و سوداگر (که برای بدست آوردن مال و دارائی دریاها و بیابانها می پیماید) خود را در خطر و تباهی میاندازد ، و بسا (مال) اندک که برکت آن از (مال) بسیار ، بیشتر باشد (آنچه پیشه ور پاک از دست آورد خیر و برکتش در دنیا و آخرت بیشتر از دارائی توانگر بزهکار است) .

---

[53] وَلاَ خَیْرَ فِی مُعِینٍ مَهِینٍ ، وَلاَ فِی صَدِیقٍ ظَنِینٍ ، سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَکَ قَعُودُهُ ، وَلاَ تُخَاطِرْ بِشَیْءٍ رَجَاءَ أَکْثَرَ مِنْهُ ، وَإِیَّاکَ أَنْ تَجْمَحَ بِکَ مَطِیَّةُ اللَّجَاجِ ! [54] اِحْمِلْ نَفْسَکَ مِنْ أَخِیکَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَی الصِّلَةِ ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَی اللُّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَی

الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللِّينِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُذْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ[۵۵] لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقِكَ صَدِيقاً فَتُعَادِيَ صَدِيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ النَّصِيحَةَ حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعِ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً، وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَلِينَ لَكَ، وَخُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَى الظَّفَرَيْنِ[۵۶] وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذٰلِكَ يَوْماً مَا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ، وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخَلْقِ بِكَ[۵۷] وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ عَلَى مُقَاطَعَتِكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا يَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ، وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ .

---

۵۳ وسودی نیست در یاری کنندهٔ پست و خوار (زیرا او اگر توانا بود خود را از ذلّت و

خواری میرهاند) ونه در دوست مُتّهَم (بنفاق ودوروئی ، زیرا اِعتِماد باو نیست ، چون سود
خویش جوید واز زیان دوست باک نداشته باشد) زَمانه را آسان گیر وهموار دار مادامیکه شتر جوان
زَمانه رام تو است ، وخود را بچیزی برای امیدواری به بیش آن در خطَر وتباهی میفکن (برای زیاد
کردن مال ودارائی حِرص مزن که بسختیها گرفتار خواهی شد) وبر حَذَر باش از اینکه شتر سواریت
سرکشی کند ! (بترس از لَجاج وستیزگی که در کار چنان گرفتارت نماید که توانی رهائی یافت)[54] وواداد
خود را در بارۀ برادر (همکیش ودوست) خود بر پیوستن هنگام جدائی او ، وبر مهربانی ودوستی
هنگام دوری او ، وبر بخشش هنگام بُخل وخودداری او ، وبر نزدیکی هنگام دوری نمودن او ،
وبر نرمی هنگام درشتی او ، وبر عُذر هنگام بدکاری او (خُلاصه در برابر بدیهای او نیکی کن) بطوریکه
مانند آن باشد که تو او را بنده واو بر تو صاحِب بخشش است ، وبر حَذَر باش از اینکه آنچه بیان شد
در غیر جای خود بکار بری (با مُنافِق چنین رفتار کنی) یا آنها را در بارۀ کسیکه لیاقت ندارد (او باش)
بجا آوری (چون نیکی با مُنافِق ونا اهل تخم در شوره زار افکندن است)[55] با دشمن دوستت دوستی
مکن که با دوست خود دشمنی کرده ای ، وبرای برادر (همکیش ودوست) خود پند را خالِص وبی آلایش
گردان (جز رضای خدا در اندرز باو قصدی نداشته باش) خواه (اندرز تو نزد او) نیکو باشد یا زشت ،
خشم را کم کم فرو بر (خود را نگاه دار) زیرا من آشامیدنی شیرین تر وگواراتر از آن در پایان
ندیدم ، ونرم باش در برابر کسیکه با تو خشم ودرشتی میکند ، زیرا (نرمی تو او را شرمنده سازد
و) زود باشد که بتو نرمی کند (این در صورتی است که طَرَف اهل باشد وگرنه در برابر خشم او درشتی باید) و
با دشمنت اِحسان ونیکی کن که آن شیرین تر از (یکی از) دو فیروزی (اِنتِقام وبکیفر رساندن ، و
گذشت ونیکی کردن) است (فیروزی با نیکی شیرین تر وسودمندتر است از فیروزی اِنتِقام ، واین
اندیشۀ اَخیار ونیکان است ، ولی در نظر اَشرار وبدان اِنتِقام وقتل وغارت گواراتر است)[56] واگر خواستی
از برادر (همکیش ودوست) خود قطع کرده ببری ، پس جای مِقداری از دوستیت را باقی گزار
که آن دوست بتواند بآن بازگردد اگر روزی از روزها آن دوستی برای او پیش آید (هنگام دوری
جستن بازدو خورد با دوست هر سخنی باو مگو وهر کاری مکن ، بلکه جای آشتی باقی گذار تا در مَوقِع پشیمانی هر
یک از شما بکار آید) وهر که بتو گمان خیر ونیکی برد گمانش را راست پندار (چون ترا نیک دانسته

وچشم نیکی بتو دوخته ، ترک خیر و نیکی نارواست) وَالبتّه حقّ برادرت را تباه مگردان باعتماد و بستگی بدوستی که بین تو و او هست که برادرت نیست کسیکه حقّ او را تباه سازی ، و باید اهل بیت و نزدیکانت نسبت بتو بدبخترین مردم نباشند (نزدیکانت ببخشش و نیکی تو از دیگران سزاوارترند ، چنانکه گویند : چراغی که بخانه رواست بمسجد نشاید) [57] وَالبتّه آشنائی مکن با کسیکه از تو دوری جوید (چون آشنائی با کسیکه نمیخواهد موجب سرشکستگی شخص و ستم کردن برخود میباشد) و باید بریدن برادرت (همکیش و دوستت) بر پیوستن تو با او و بدی کردنش بر نیکی تو توانا تر نباشد (خلاصه هر چه او اسباب جدائی فراهم سازد تو موجبات پیوستگی پیش آور) و باید ستم ستمگر بر تو بزرگ نیاید ، زیرا او بزیان خود (کیفری که برای ستمگران مقرّر گشته) و سود تو (پاداشی که برای شکیبائی بر ظلم و ستم وعده شده) کوشش مینماید ، و پاداش کسیکه ترا شاد گردانده آن نیست که تو او را اندوهگین سازی .

---

[58] وَاعْلَمْ ، يَا بُنَيَّ ، أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ : رِزْقٌ تَطْلُبُهُ ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ ، مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ ، وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى ، إِنَّمَا لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ ، وَ إِنْ جَزِعْتَ عَلَى مَا تَفَلَّتَ مِنْ يَدَيْكَ فَاجْزَعْ عَلَى كُلِّ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ ، اسْتَدِلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهٌ [59] وَلَا تَكُونَنَّ مِمَّنْ لَا تَنْفَعُهُ الْعِظَةُ إِلَّا إِذَا بَالَغْتَ فِي إِيلَامِهِ ، فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَّعِظُ بِالْأَدَبِ ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَّعِظُ إِلَّا بِالضَّرْبِ . اِطْرَحْ عَنْكَ وَارِدَاتِ الْهُمُومِ بِعَزَائِمِ الصَّبْرِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ ، مَنْ تَرَكَ الْقَصْدَ جَارَ ، وَالصَّاحِبُ مُنَاسِبٌ ، وَالصَّدِيقُ مَنْ صَدَقَ غَيْبُهُ ،

وَالْهَوَى شَرِيكُ الْعَمَى ٥٩، وَرُبَّ بَعِيدٍ أَقْرَبُ مِنْ قَرِيبٍ، وَقَرِيبٍ أَبْعَدُ مِنْ بَعِيدٍ، وَالْغَرِيبُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَبِيبٌ، مَنْ تَعَدَّى الْحَقَّ ضَاقَ مَذْهَبُهُ، وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلَى قَدْرِهِ كَانَ أَبْقَى لَهُ، وَأَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللهِ، وَمَنْ لَمْ يُبَالِكَ فَهُوَ عَدُوُّكَ، قَدْ يَكُونُ الْيَأْسُ إِدْرَاكاً إِذَا كَانَ الطَّمَعُ هَلَاكاً، لَيْسَ كُلُّ عَوْرَةٍ تَظْهَرُ وَلَا كُلُّ فُرْصَةٍ تُصَابُ، وَرُبَّمَا أَخْطَأَ الْبَصِيرُ قَصْدَهُ، وَأَصَابَ الْأَعْمَى رُشْدَهُ ٦٠، أَخِّرِ الشَّرَّ فَإِنَّكَ إِذَا شِئْتَ تَعَجَّلْتَهُ، وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ، مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ، وَمَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ، لَيْسَ كُلُّ مَنْ رَمَى أَصَابَ، إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ، سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ، وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ.

---

۵۸ و بدان ای پسرک من، روزی دوگونه است: روزی که تو آنرا میجوئی، و روزی که ترا میجوید که اگر بسوی آن نرفته باشی بتو خواهد رسید، چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی و تنگدستی وستم و سختگیری هنگام بی نیازی (روش مردمان فرومایه آنست که چون نیازمند باشند فروتنی کنند، و چون بی نیاز شوند درشتخوئی و سرکشی نمایند، و خداوند در نکوهش آنان در قرآن کریم س ۷۰ ی ۱۹ میفرماید: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً ی ۲۰ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً ی ۲۱ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً یعنی انسان حریص و ناشکیبا آفریده شده است، چون او را زیان رسد بسیار بیقراری کند و چون خیر و نیکوئی «مال و دارائی» باو روآورد «از نفاق و بخشش در راه خدا» سخت خود را باز دارد) سود تو از دنیایت آنستکه جای (بینکی

یعنی آمرت) خود را بآن اصلاح کنی (و غیر آن آنچه بکار بری یا بعد از خویشتن گذاری تو سود نرساند دستگیری ننماید) و اگر زاری میکنی بر آنچه از دست بیرون رفته پس زاری کن بآنچه بتو نرسیده است (همانطوریکه زاری بر آنچه بتو نرسیده سودی ندارد زاری بر آنچه از دست رفته بیفایده است نابراین بایستی به پیش آمد راضی بوده برای کالای دنیا افسرده نشد) دلیل آور بر آنچه که نبوده بآنچه که بوده است (از آنچه می بینی بآنچه ندیده ای پی بر تا از بینایان و کارآگاهان باشی) زیرا امور (دنیا) مانند یکدیگرند ۵۹ و باید از کسانی نباشی که پند دادن بآنها سود نرساند مگر هنگامی که بآزردن و رنجاندن نشان بکوشی ، زیرا خردمند بادب و یاد دادن پند میآموزد ، و چهارپایان پیروی نمیکنند مگر بکتک ، اندوههائیکه بتو رو آورد باندیشه های شکیبائی و نیک باوری (بخدا تعالی) از خود دور کن (بآنچه خدا خواسته تن ده که سعادت و نیکبختی تو در آنست) هر که راه راست و میانه را بگذاشت از حق دوری گزیده و بخود ستم روا داشته است ، دوست بمنزله خویش است (آنچه درباره خویشاوند رعایت میکنی درباره او نیز باید بکار بری) دوست کسی است که نهانیش راست باشد (آنچه در حضور اظهار مینماید در غیاب هم چنان کند ، وگرنه منافق و دو رو است که بمصلحت خود دوست جلوه مینماید) و هوا و خواهش شریک کوری است (همانطور که نابینا چیزی نمی بیند ، آشفته هوا هم بکوردلی نیک و بد و سود و زیان خویش نشناسد) بسا دور نزدیکتر از نزدیک و بسا نزدیک دورتر از دور است (بسا بیگانه سود رساند و خویشاوند زیان) و غریب و دور از وطن کسی است که او را دوست نبوده (هرچند در وطن باشد) کسیکه از حق بگذرد راهش تنگ است (کنایه از اینکه راه حق راهی است فراخ (گفتار راست و کردار درست) و آسان با نشانه های هویدا ، و راه باطل راهی است تنگ و ترسناک) و هر که بر قدر و مرتبه خویش سازش داشته باشد برای او پاینده تر میماند ، و استوارترین سبب و ریسمانیکه فرا گرفته و بآن چنگ زنی سببی است که بین تو و خدا باشد (هر که بریسمان خدا چنگ زند از هر کسی بی نیاز گردد) و هر که درباره تو بی پروا باشد (سود و زیانت را یکسان شمارد) دشمن تو است ، گاه باشد که بدست نیامدن دریافتن است هنگامیکه طمع و آز تباه کننده باشد (بسا شخص بچیزی طمع دارد که باعث

زیان و بدبختی او است و نومیدی از آنچیز مانند آنست که دریافته است) هر رخنه (زشتی) آشکار نمیگردد (سزاوار نیست آشکار نمائی) و هر فرصتی دریافته نمیشود (پس آنرا غنیمت شمار و از دست مده) و بسا بینا (خردمند) که در راه راست خود خطا کند، و کور (بیخرد نادان) که راه رستگاریش را بیابد (بدان کار بعقل و تدبیر نیست بلکه بتوفیق خداوند است، پس برأی و اندیشه و بینائی خود مغرور نبوده و در کارها بحقتعالی اعتماد داشته باش) بدی را تأخیر انداز، زیرا هر زمان بخواهی بسوی آن میتوانی شتافت، و (سود) بریدن و جدائی از نادان برابر است با پیوستن بخردمند، هر که زمانه را ایمن و آسوده پندارد زمانه با او خیانت کند، و هر که آنرا بزرگ شمارد او را ذلیل و خوار گرداند (پس خردمند کسی است که از آن ایمن و آسوده نبوده دل بآن نبندد و آنرا خوار شمارد تا هر بدی که بیند برخلاف توقع نداند) هر که تیر بیندازد بنشانه نمیرسد (هر که کوشش نمود و بمقصود نرسید نباید اندوه بدل راه دهد، بلکه بخواسته خدا و مقدّر او باید راضی باشد) هرگاه (اندیشه و کردار) پادشاه تغییر کند (اوضاع و احوال) زمانه تغییر مینماید (ابن ابی الحدید دراینجا مینویسد: انوشیروان عمّال و کارگردانان مملکت را گرد آورد و در دست خود مرواریدی یگدانه پس گفت: هر که بگوید: چه چیز بزروعات مملکت بیشتر زیان میرساند، این مروارید را در دهان او نهم، یکی گفت: آمدن ملخ، دیگری گفت: نرسیدن آب، دیگری گفت: نیامدن باران دیگری گفت: وزیدن باد جنوب و نوزیدن باد شمال یعنی اختلاف هوا، آنگاه بوزیر خود گفت: تو بگو که گمان میبرم عقل تو با عقل همه رعیّت برابری کند یا افزون باشد، وزیر گفت: تغییر اندیشه سلطان دربارهٔ رعیّت، و تصمیم ببد رفتاری و ستم بر آنان، انوشیروان گفت: آفرین باین پرسش که پدران و اجداد من ترا شایسته دانسته اند، و آن مروارید را در دهن وزیر نهاد) پیش از راه از همراه و پیش از خانه از همسایه بپرس.

---

۴۲ — إِيَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا وَإِنْ حَكَيْتَ ذٰلِكَ عَنْ غَيْرِكَ، وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ، فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ، وَ

عَزْمِهِنَّ إِلَى وَهْنٍ، وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ [٦٣] مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ، وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ، وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ بِغَيْرِهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيَبِ [٦٤]، وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ، وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

[٦٥] أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَأَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ.

---

٦٢ بپرهیز از اینکه سخن خنده آور بگوئی هر چند آنرا از غیر نقل کنی (چون موجب کوچک شدن شخص است پیش مردم) و بپرهیز از مشورت و کنگاش با زنها، زیرا اندیشهٔ ایشان رو بناتوانی و تصمیمشان رو بسستی است، و با حجاب و پوشاندن چشمهای آنها از دیدار باز دار (مگذار بیرون رفته چشمشان بر مردم افتد) زیرا سخت گرفتن حجاب (پوشیدگی و آراستگی) برای ایشان پاینده تر است (هر چند در حجاب باشند از تباهکاریها محفوظند) و بیرون رفتن

ایشان بدتر نیست از آوردن تو کسی را که از جهت ایشان اعتماد و اطمینانی باو نیست باشد (خواه مرد یا زن، زیرا گاهی فساد آوردن بعضی از مردم بخانه بیش از بیرون شدن زنان است، و گاهی فساد آمدن بعضی از زنان نزد ایشان بیش از مردان است) و اگر میتوانی کاری کن که غیر ترا نشناسند، ۶۳ و مسلط مکن زن را بآنچه باو مربوط نیست، زیرا زن (چون) گیاهی است خوشبو نه کارفرما (پس او را از انجام امور بازدار) و در گرامی داشتن او از آنچه مربوط باو است تجاوز مکن، و او را بطمع میانداز که شفاعت دیگری کند، و بپرهیز از اظهار غیرت و بدگمانی در جائیکه نباید غیرت بکار برد (درباره زن پاکدامن بدگمان و باندک چیزی آشفته مشو) زیرا این کار زن درست با دامنی و از نیرا که (از ناشایسته) آراسته است به دو دلی و اندیشه (در آن کار) وامیدارد (زنیکه بکار ناشایسته اهمیت نداده و به برانگیخته شدن نسبت دادن ارتکاب آن در نظر او آسان شود و ممکن است آنرا بجا آورد) ۶۴ و برای هر یک از زیر دستان و کارکنان خود کاری تعیین کن تا (اگر آنرا انجام نداد) او را نسبت بهمان کار مؤاخذه و بازپرسی کنی، زیرا این روش سزاوارتر است تا اینکه کارهایت را بیکدیگر واگذارند، و خویشانت را گرامی دار، زیرا آنان بال و پر تو هستند که با آن پرواز میکنی، و اصل و ریشه تو میباشند که بایشان بازمیگردی (از آنان کمک گرفته و بآنها سرفرازی) و دست (یاور) تو هستند که با آن (بر دشمن) حمله میکنی (و پیروز میگردی).

۶۵ دین و دنیای ترا نزد خدا امانت میسپارم (که حفظ نموده از هر پیش آمد بدی نگاهدارد) و بهترین قضاء و خواسته او را اکنون و آینده و در دنیا و آخرت برای تو از او درخواست مینمایم، و درود بر آنکه شایسته است.

(۳۲) وَمِن كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(إِلَى مُعاوِيَةَ:)

۱ وَأَرْدَيْتَ جِيلاً مِنَ النّاسِ كَثِيراً: خَدَعْتَهُمْ بِغَيِّكَ، وَ

أَلْقَيْتَهُمْ فِي مَوْجِ بَحْرِكَ، تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ، وَتَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ ۲ فَجَارُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ، وَنَكَصُوا عَلَى أَعْقَابِهِمْ، وَتَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ، وَعَوَّلُوا عَلَى أَحْسَابِهِمْ، إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ، فَإِنَّهُمْ فَارَقُوكَ بَعْدَ مَعْرِفَتِكَ، وَهَرَبُوا إِلَى اللهِ مِنْ مُوَازَرَتِكَ، إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَى الصَّعْبِ، وَعَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ ۳ فَاتَّقِ اللهَ يَا مُعَاوِيَةُ فِي نَفْسِكَ، وَجَاذِبِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مُنْقَطِعَةٌ عَنْكَ، وَالْآخِرَةَ قَرِيبَةٌ مِنْكَ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بمُعاوِيَه (که در آن از اینکه مردم را گمراه کرده یاد فرموده، و بتقوی و ترس از خدا پندش داده):

۱ و گروه بسیاری از مردم را تباه ساختی: ایشان را بگمراهی خود فریفتی، و در موج دریای (نفاق و دوروئی) خویش انداختی که تاریکیها (گمراهیها) آنها را احاطه کرده، و شبهه‌ها (نادرستیها) بگردشان موج میزند ۲ پس از راه راستشان دور شدند (در پی حق بسوی باطل رفتند) و بپاشنه‌هاشان برگشتند (پس پس رفتند) و پشت کردند، و بر حسبهاشان (شرافت خاندانشان) تکیه نمودند (نازیدند) مگر بینایان (خردمندانشان) که (از راه باطل براه حق) برگشتند، پس ایشان بعد از شناختنت (که بر خلاف حق قدم برداشته مردم را فریب میدهی) از تو جدا شدند، و از کمک کردنت بیاری خدا گریختند، هنگامیکه آنها را بدشواری کشاندی (بباطل سوق دادی) و از راه راست برگرداندی (گمراهشان کردی) ۳ پس ای مُعاوِيَه در (عذاب و کیفر) خود از خدا بترس، و مهارت را از دست شیطان بکش (با او بهم بزن و نفست را از پیروی او باز دار) زیرا دنیا از تو جدا خواهد گشت، و آخرت بتو نزدیک است،

و درود بر شایسته آن .

(۳۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى قُثَمِ ابْنِ الْعَبَّاسِ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ :)

[1] أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، الْعُمْيِ الْقُلُوبِ ، الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ ، الْكُمْهِ الْأَبْصَارِ ، الَّذِينَ يَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا بِالدِّينِ ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ ، وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ ، وَلَا يُجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ [2] فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ ، وَالنَّاصِحِ اللَّبِيبِ ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ [3] وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً ، وَلَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است به قثم ابن عباس (ابن عبد المطّلب) که از جانب آن بزرگوار (در تمام مدّت خلافت آنحضرت) بر مکّه حکمفرما بود (رجال دانان او را ثقه و مورد اطمینان و از نیکان اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته اند ، و حضرت او را در این نامه از جاسوسهای معاویه آگاه ساخته و بر حذر میفرماید ، و ابن میثم «علیه الرحمة» در اینجا مینویسد : سبب فرستادن این نامه آنست که معاویه هنگام حج جمعی را بمکّه فرستاد تا مردم را باطاعت و دعوت نموده از یاری علی علیه السلام

بازدارند ، وایشان را بیاموزند که امام علیه السلام با کشنده عثمان وشریک وهمدست بوده ، یا یاری او را ترک نموده است ، وبهر جهت برای امامت صلاحیت ندارد ، ومحاسن ونیکیهای معاویه را بگمان خود با خوشش خوبیها وبخشندگی او نقل کنند ، پس امام علیه السلام نامه را فرستاد تا قثم ابن عباس را براین کار آگاه سازد ، واو بسیاست وتدبیر واندیشه رفتار کند ، وگفته اند : فرستادگان معاویه لشکری بودند که فرستاده بود تا در موسم حج بر مکه دست یابند) :

۱ بعد از حمد خدا ودرود بر پیغمبر اکرم جاسوس من در مغرب (شام که از شهرهای غربی است) نوشته ومرا آگاه میسازد که بسوی حج گسیل گشته مردمی از اهل شام با دلهای نابینا ، گوشهای کر ، ودیده های کور مادرزاد ، کسانی که حق را از (راه) باطل میجویند (گمان دارند با پیروی از معاویه بدین حق میرسند) ودر معصیت آفریننده ونافرمانی خدا از آفریده شده پیروی میکنند (فرمان معاویه وپیروانش را میبرند که برخلاف حکم خدا است) وبهانه دین شیر دنیا را میدوشند (برای بدست آوردن کالای دنیا بنام دین ونهی از منکر گرد آمده با امام زمان خود مخالفت مینمایند) ودنیا حاضر را بعوض آخرت نیکوکاران پرهیزکاران میخرند (بجای نیکبختی وبهشت جاوید آتش دوزخ و کیفر الهی را اختیار میکنند) وهرگز بخیر ونیکی نرسد مگر نیکوکار ، وهرگز کیفر بدی نیابد مگر بدکردار ، ۲ پس برآنچه در دو دست تو است (حکومت مکه وحفظ نظم وآرامش آن) پایداری وایستادگی کن ایستادگی شخص با احتیاط کوشنده ، وپند دهنده خردمند که پیرو پادشاه وفرمانبردار امام وپیشوایش میباشد ، ۳ ومبادا کاری کنی که بعذر خواهی بکشد ، وهنگام خوشیهای فراوان زیاد شادمان (که موجب کبر وسرکشی است) وهنگام سختیها هراسان ودل باخته (که باعث شکست واز دست دادن دلاوری است) مباش ، ودرود بر شایسته آن .

(۳۴) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، لَمَّا بَلَغَهُ تَوَجُّدُهُ مِنْ عَزْلِهِ بِالْأَشْتَرِ عَنْ مِصْرَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ الْأَشْتَرُ فِي تَوَجُّهِهِ إِلَى مِصْرَ

قَبْلَ وُصُولِهِ إِلَيْهَا :

۱ أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذٰلِكَ اسْتِبْطَاءً لَكَ فِي الْجُهْدِ ، وَلَا ازْدِيَاداً فِي الْجِدِّ ، وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَؤُونَةً ، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وِلَايَةً .

۲ إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَّيْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلاً لَنَا نَاصِحاً ، وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيداً نَاقِماً ، فَرَحِمَهُ اللّٰهُ فَلَقَدِ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ ، وَلَاقَى حِمَامَهُ ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ ، أَوْلَاهُ اللّٰهُ رِضْوَانَهُ ، وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ ۳ فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ ، وَامْضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ ، وَشَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَكَ ، وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ ، وَأَكْثِرِ الْاِسْتِعَانَةَ بِاللّٰهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ ، وَيُعِنْكَ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ ، إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است بمُحَمَّدِ ابْنِ اَبِی بَکْر هنگامیکه خبر دلگیری او از عزلش از حکومت مِصر و نَصب (مالک) اَشتر بحضرت رسید ، و اَشتر در بین راه پیش از رسیدن بمصر وفات نموده بود (کشته شده چنانکه داستان او در شرح نامه پنجاه و سوّم بیاید ، و امام عَلَیْهِ السَّلامُ در این نامه سَبَب مَصْلَحَت نَصْب مالک را بیان فرمود) :

۱ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، خبر دلگیریت از فرستادن اَشتر بکار تو بمن رسید ،

و این کار من برای کندیت در سَعی و کوشش و زیاد کردن تلاش تو نبوده (زیرا توانائی خود را بکار برده ای، ولی کاریکه از اَشتَر ساخته بود از تو ساخته نیست) و اگر آنچه در زیر دست تو است (حکومت مِصر) از تسلّط تو بیرون سازم ترا بچیزی (شهری یا کاری) حاکم سازم که سنگینی و رنجش کمتر و اِمارت آن بر تو خوش آینده تر باشد.

۲ــ مردی (مالک) را که بر مِصر حاکم ساختم برای ما مردی بود خَیراندیش (چنانکه تو هستی) و بر دشمن ما چیره و توانا (که تو آنطور نیستی) پس خدایش بیامرزد که روزگارش را (بسَعادت و نیکبختی) بسر رساند، و با مرگ روبرو شد، و ما از او خورسندیم، خداوند رَحمَت خود را با و عطا نماید، و پاداشش را دو چندان گرداند ۳ــ تو پس (اکنون که مالک کشته شده و بمِصر نرسیده) بسوی دشمن رو (در شهر نمان تا دشمن بسوی تو آید) و با بینائی روان گرد (اِحتیاط و آرامی در کار و روش جنگ را از دست مده) و بجنگ کسیکه با تو میجنگد بشتاب (کُندی مکن که بر تو فیروزی یابد) و (آنها را) براه پروردگارت بخوان (تا حُجّت بر ایشان تمام شود و بدانند جنگ تو با آنان بدستور خدا است نه از روی هَوای نَفس) و از خدا بسیار یاری طلب تا نگاهدارد ترا از آنچه (گرفتاریهائی که) ترا بغَم و اندوه انداخته، و یاریت کند در آنچه (سختیهائی که) بتو رسیده است، اگر خدا (فَتح و فیروزی برای تو) خواهد.

(۳۵) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

إِلى عَبدِ اللهِ ابنِ العَبّاسِ بَعدَ مَقتَلِ مُحَمَّدِ ابنِ أَبِي بَكرٍ بِمِصرَ :

۱ــ أَمّا بَعدُ، فَإِنَّ مِصرَ قَدِ افتُتِحَت، وَمُحَمَّدُ ابنُ أَبِي بَكرٍ «رَحِمَهُ اللهُ» قَدِ استُشهِدَ، فَعِندَ اللهِ نَحتَسِبُهُ وَلَداً ناصِحاً، وَعامِلاً كادِحاً، وَسَيفاً قاطِعاً، وَرُكناً دافِعاً ۲ــ وَقَد كُنتُ حَثَثتُ النّاسَ عَلى لَحاقِهِ، وَأَمَرتُهُم بِغِياثِهِ قَبلَ الوَقعَةِ، وَدَعَوتُهُم سِرّاً وَجَهراً، وَعَوداً

وَبَدءاً ، فَمِنهُمُ الآتي كارِهاً ، وَمِنهُمُ المُعتَلُّ كاذِباً ، وَمِنهُمُ القاعِدُ خاذِلاً . أَسأَلُ اللهَ أَن يَجعَلَ لي مِنهُم فَرَجاً عاجِلاً ، فَوَاللهِ لَولا طَمَعي عِندَ لِقائي عَدُوّي فِي الشَّهادَةِ ، وَتَوطيني نَفسي عَلَى المَنِيَّةِ ، لَأَحبَبتُ أَن لا أَبقى مَعَ هؤُلاءِ يَوماً واحِداً ، وَلا أَلتَقِيَ بِهِم أَبَداً .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بعبدالله ابن عباس (که از جانب آن بزرگوار حکمفرمای بصره بود) بعد از کشته شدن محمد ابن ابی بکر در مصر (نوشته و او را از شهادت محمد و تسلط عمرو ابن عاص و لشکر معاویه بر مصر آگاه میسازد) :

پس از ستایش خدا و درود بر حضرت مصطفی ، مصر را فتح کردند (لشکر معاویه آنرا گرفتند) و محمد ابن ابی بکر که خدایش بیامرزد شهید شد ، از خدا مزد و پاداش او را میخواهیم که برای ما فرزندی خیراندیش و مهربان ، و کارگردانی رنج کشیده ، و شمشیری برنده ، و ستونی جلوگیرنده بود (محمد ربیب یعنی پسر زن امام علیه السلام بود ، چون مادرش اسماء دختر عمیس خثعمیه است ، و او خواهر میمونه زوجه پیغمبر و خواهر لبابه مادر فضل و عبدالله زوجه عباس ابن عبدالمطلب میباشد ، و از زنان هجرت کننده به حبشه بود ، در آن هنگام زوجه جعفر ابن ابیطالب بود که در حبشه محمد و عبدالله و عون پسران جعفر را زائید ، و بهمراهی جعفر بمدینه بازگشت ، و پس از شهادت جعفر در جنگ مؤته ابوبکر اسماء را بهمسری خویش برگزید و محمد از او پیدا شد ، پس از وفات ابوبکر امیرالمؤمنین علیه السلام او را گرفت و یحیی ابن علی از او است ، خلاصه چون محمد را امام علیه السلام تربیت نموده بود او را فرزند میخواند ، چنانکه در شرح سخن شصت و هفتم گذشت) و من مردم را بر رفتن سوی او ترغیب نموده برمیانگیختم ، و بسیاری او پیش از کشته شدنش امر مینمودم ، و ایشان را پنهان و آشکار (برای کمک باو) میخواندم ، و نه یکبار بلکه دوباره دعوت خود را از سر گرفته باز آنرا آغاز میکردم ، پس بعضی از آنان با نگرانی و بی میلی میآمدند ، و برخی بدروغ بهانه میآوردند و گروهی نشسته بی اعتناء بودند ، از خدا میخواهم که مرا از ایشان بزودی نجات داده رها سازد

که بخدا سوگند اگر نبود آرزوی من بشهادت (کشته شدن در راه خدا) هنگام ملاقات با دشمنم، و دل برگ نمینهادم هر آینه نمیخواستم یک روز با اینان بمانم، و نه هرگز با آنها روبرو شوم (زیرا با چنین مردمی فیروزی بر دشمن ممکن نیست، پس ناچار با آنها زندگانی میکنم تا اگر فیروزی نیافته شهادت و کشته شدن در راه خدا را دریابم).

(٣٦) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

إِلَى أَخِيهِ عَقِيلِ ٱبْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي ذِكْرِ جَيْشٍ أَنْفَذَهُ إِلَى بَعْضِ ٱلْأَعْدَاءِ، وَهُوَ جَوَابُ كِتَابٍ كَتَبَهُ إِلَيْهِ عَقِيلٌ:

١ـ فَسَرَّحْتُ إِلَيْهِ جَيْشاً كَثِيفاً مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ، فَلَمَّا بَلَغَهُ ذٰلِكَ شَمَّرَ هَارِباً، وَنَكَصَ نَادِماً، فَلَحِقُوهُ بِبَعْضِ ٱلطَّرِيقِ وَقَدْ طَفَّلَتِ ٱلشَّمْسُ لِلْإِيَابِ، فَاقْتَتَلُوا شَيْئاً كَلَا وَلَا، فَمَا كَانَ إِلَّا كَمَوْقِفِ سَاعَةٍ حَتَّى نَجَا جَرِيضاً بَعْدَ مَا أُخِذَ مِنْهُ بِٱلْمُخَنَّقِ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُ غَيْرُ ٱلرَّمَقِ، فَلَأْياً بِلَأْيٍ مَا نَجَا ٢ـ فَدَعْ عَنْكَ قُرَيْشاً وَتَرْكَاضَهُمْ فِي ٱلضَّلَالِ، وَتَجْوَالَهُمْ فِي ٱلشِّقَاقِ، وَجِمَاحَهُمْ فِي ٱلتِّيهِ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي كَإِجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ ٱللّٰهِ «صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» قَبْلِي، فَجَزَتْ قُرَيْشاً عَنِّي ٱلْجَوَازِي، فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَسَلَبُونِي سُلْطَانَ ٱبْنِ أُمِّي.

٣ـ وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ رَأْيِي فِي ٱلْقِتَالِ، فَإِنَّ رَأْيِي قِتَالُ ٱلْمُحِلِّينَ حَتَّى أَلْقَى ٱللّٰهَ، لَا يَزِيدُنِي كَثْرَةُ ٱلنَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا

تَفَرُّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً ، وَلَا تَحْسَبَنَّ ابْنَ أَبِيكَ - وَلَوْ أَسْلَمَهُ النَّاسُ - مُتَضَرِّعاً مُتَخَشِّعاً ، وَلَا مُقِرّاً لِلضَّيْمِ وَاهِناً ، وَلَا سَلِسَ الزِّمَامِ لِلْقَائِدِ وَلَا وَطِيءَ الظَّهْرِ لِلرَّاكِبِ الْمُقْتَعِدِ ، وَلَكِنَّهُ كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي سُلَيْمٍ :

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ ؟ فَإِنَّنِي * صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَآبَةٌ * فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ

از نامه‌های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است ، ببرادر خود عَقیل ابن أبیطالب در بارهٔ لشگری که امام عَلَیْهِ السَّلامُ بسوی بعضی دشمنان فرستاده بود ، و آن در پاسخ نامهٔ عقیل بود بآنحضرت (عُلمای رِجال در بارهٔ عقیل اختلاف دارند ، بعضی او را از اصحاب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلامُ دانسته ستوده‌اند ، و شیخ صدوق « عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ » در مجلس بیست و هفتم از کتاب امالی بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده : علیّ عَلَیْهِ السَّلامُ از رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ پرسید : عقیل را دوست میداری ؟ فرمود : آری بخدا سوگند او را دوست دارم دو دوستی یکی برای خودش یکی برای اینکه ابوطالب او را دوست داشت ، و برخی او را نکوهش نموده‌اند برای پیوستن بمعاویه و رها کردن برادرش علیّ عَلَیْهِ السَّلامُ را ، ولی مرحوم آیة الله مامقانی در کتاب تنقیح المقال مینویسد : ما از جهت گرامی داشتن عقیل « چون برادرش علیّ عَلَیْهِ السَّلامُ و پسر عمویش رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ و فرزندش حضرت مُسلم است » در بارهٔ او سخن نمیگوئیم ، ولکن بخبر او اعتماد و اطمینان نداریم ، خلاصه امام عَلَیْهِ السَّلامُ در این نامه از بدرفتاری قریش شکایت و دلتنگی کرده و استقامت و ایستادگی خویش را در راه خدا با تحمّل هر پیشآمد سخت گوشزد مینماید) :

۱ - پس (اینکه نوشته‌ای دشمنم فیروزی یافته و شیعیانم مرا یاری نکرده‌اند درست نیست ، بلکه) لشگر انبوهی از مسلمانان بسوی او (دشمن) فرستادم ، چون این خبر باو رسید بگریز شتاب کرد و پشیمان برگشت ، و لشگر من بین راه باو رسیدند وقتیکه آفتاب بغروب نزدیک بود ،

پس اندکی مُقاتله نموده با هم جنگیدند چون لاوَلا (نه و نه یعنی با هم چنان جنگیدند مانند اینکه جنگ نکردند ، خُلاصه خیلی زود جنگشان بسر رسید ، یا آنکه اندکی با هم جنگیدند مانند گفتن لا وَلا که مَثَلی است گفته میشود برای کاری که زود انجام بگیرد) پس درنگ نکرد مگر ساعتی تا اینکه با اندوه رهائی یافت بَعد از آنکه گلویش را سخت فشرده بودند ، و از او بجز نیم جانی باقی نبود ، پس با سختی و دشواری پی در پی رهائی یافت (و امّا اینکه گفتی برادر زاده ها را برداشته بسوی تو شتابم اگر زنده مانیم با تو باشیم و اگر بمیریم با تو بمیریم) ۲ پس قُرَیش و سخت تاختنشان در گمراهی و جولانشان در دشمنی و ستیزگی و نافرمانیشان را در سرگردانی از خود رها کن (درباره آنان چیزی مگو) زیرا آنان بجنگ با من اتّفاق نموده اند مانند اتِّفاقی که بجنگ با رسولخدا صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ کرده بودند پیش از من ، کیفر رسانندهها بجای من قُرَیش را بکیفر رسانند (امید است از ستمگران ستم و شکنجههای گوناگون بایشان برسد) که خویشاوندی مرا (با پیغمبر اکرم) بریدند (بآن پاس نگذاشتند) و سَلطنت (خِلافَت) پسر مادرم (رسولخدا) را (براثر کینهای که با من داشتند) از من ربودند (سبب اینکه امام عَلَیهِ السَّلام حضرت رسول را پسر مادر نامیده آنستکه حضرت عَبدالله پدر حضرت رسول با حضرت ابُوطالِب پدر حضرت امیر پسران عَبدُالمُطَّلِب از یک مادر بودند که فاطِمه دختر عَمرو ابن عِمران ابن عائذ ابن مَخزوم باشد ، برخِلاف دیگر پسران عبدالمُطَّلِب که از مادر جدا بودند ، و گفته اند : که فاطِمه بِنت اَسَد مادر حضرت امیر حضرت رسول را در کودکی در خانه ابوطالِب پرستاری نموده است و پیغمبر اکرم درباره او فرموده : فاطِمَةُ اُمّی بَعدَ اُمّی یعنی فاطِمه بَعد از مادرم مادر من است) .

۳ و آنچه از رأی من درباره جنگ (با دشمنان) پرسیدی (و گفتی که جنگ با دشمن توانائی کمک روا نیست) پس اندیشه من جنگ با کسانی است که جنگ را جائز میدانند (عهد و پیمان اِلهی را شکسته برخِلاف دستور خدا و رسول رفتار مینمایند) تا اینکه بخدا بپیوندم (در راه او کشته شوم) انبوهی مردم گرد من برای جمعیّتم و پراکندگی ایشان از من خوف و ترس را نمیافزاید (خواه کسی مرا یاری نماید خواه دوری گزینند در مقابل دشمن دین ایستاده خواست خدا را انجام میدهم) و پسر پدرت (امام عَلَیهِ السَّلام) را گمان مدار — هر چند مردم او را رها کنند — (کمک و یاری نکنند در پیش دشمن) خوار و فروتن باشد ، و نه

رونده زیر بار زور از سستی و ناتوانی، و نه (چون شتر رام) سپارنده مهار بدست کشنده و نه پشت دهنده برای سواری که بر آن بر آمده سوار شود (خلاصه در برابر دشمن از هیچ سختی رو نمیگردانم) و لکن (سخن درباره قریش و خویشاوندان) مانند آنستکه برادر بنی سلیم (شخصی از قبیله بنی سلیم عباس ابن مرداس سلمی که بمحبوبه خود چنانکه باو نسبت داده اند) گفته :

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ؟ فَإِنَّنِي * صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ

يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَآبَةٌ * فَيَشْمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَبِيبُ

یعنی اگر از من بپرسی چونی؟ بر سختی روزگار بسیار شکیبا و توانا هستم، دشوار است بر من که غم و اندوهی در من دیده شود تا دشمنی شاد یا دوستی اندوهگین گردد (پس از این رو سخن از قریش در میان نمیآورده درد دل و رنجش خود را از بدرفتاریهای آنان اظهار نمیکنم).

(۳۷) (وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ)

(إِلَى مُعَاوِيَةَ:)

۱ فَسُبْحَانَ اللَّهِ!! مَا أَشَدَّ لُزُومَكَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَةِ، وَالْحَيْرَةِ الْمُتَّبَعَةِ، مَعَ تَضْيِيعِ الْحَقَائِقِ، وَاطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ، الَّتِي هِيَ لِلَّهِ طِلْبَةٌ، وَعَلَى عِبَادِهِ حُجَّةٌ. ۲ فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجَ فِي عُثْمَانَ وَقَتَلَتِهِ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ، وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ، وَالسَّلاَمُ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَم است بمعاویه (که او را نکوهش نموده و یاری نکردن عثمان را از او دانسته):

۱ پس خدا را تسبیح نموده از هر عیب و نقصی منزه میدانم (شگفتا) چه بسیار است هواپرستی

و خواهشهای پدید آمده و سرگشتگی پیروی نموده تو با تباه ساختن آنچه حق است ، و دور راندن آنچه مورد اطمینان است ، حقائقی که پسندیدۀ خدا و دلیل بندگانش میباشد (خلاصه چون بسیار گرفتار خواهشهای نفس اماره بوده دنبال گمراهی گرفته ای ، همواره بدعتی مردم را فریفته برای گمراهی خود سببها میجوئی) ۲ و اما بسیار جدال و پرگفتن تو در بارۀ عثمان و کشندگانش (و اظهار مظلومیت او و خونخواهی تو بیهوده است ، زیرا) عثمان را هنگامی یاری کردی که بسود خودت بود ، و هنگامیکه برای او سودمند بود او را یاری نکردی (عثمان پی در پی بمعاویه نامه نوشته از او کمک میخواست ، معاویه وعده میداد تا کار بر او تنگ شده او را محاصره نمودند ، معاویه یزید ابن اسد القسری را با لشکری روانه ساخت و باو گفت : میروی و در ذی خشب « نام موضعی در هشت فرسخی مدینه » میمانی ، و مگو : اَلشّاهِدُ یَریٰ ما لا یَرَی الْغائِبُ یعنی حاضر می بیند آنچه را که غائب نمی بیند ، منظورش آن بود که از پیش خود کاری انجام مده و قبل از دستور من از آنجا کوچ مکن ، و در پرده باو فهماند که غرض آن نیست که تو خود را بعثمان رسانده او را یاری کنی ، بلکه مصلحت دیگر در نظر دارم ، تو آنجا باش تا ببینیم چه میشود ، او نیز چندان در آن موضع ماند که عثمان کشته شد و معاویه او را با لشکر بشام باز خواند و در صدد بدست آوردن خلافت بر آمد) و درود بر شایستۀ آن .

(۳۸) (وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ)

(إلىٰ أَهْلِ مِصْرَ لَمّا وَلّىٰ عَلَيْهِمُ الْأَشْتَرَ :)

۱ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلّٰهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ ، وَذُهِبَ بِحَقِّهِ ، فَضَرَبَ الْجَوْرُ سُرادِقَهُ ، عَلَى الْبَرِّ وَالْفاجِرِ ، وَالْمُقِيمِ وَالظّاعِنِ ، فَلا مَعْرُوفٌ يُسْتَراحُ إِلَيْهِ ، وَلا مُنْكَرٌ يُتَناهىٰ عَنْهُ .

۲ أَمّا بَعْدُ ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبادِ اللّٰهِ ، لا يَنامُ

أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ ابْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ[۳] فَاسْمَعُوا لَهُ، وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقَّ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلُ الظُّبَةِ، وَلَا نَابِي الضَّرِيبَةِ، فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا، وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا، فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَلَا يُحْجِمُ، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يُقَدِّمُ، إِلَّا عَنْ أَمْرِي[۴] وَقَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است باهل مصر هنگامیکه (مالک) اشتر را برایشان حکومت داد (آنانرا ستوده و به پیروی از او امر فرموده، و هنگامیکه امام علیه السّلام مالک اشتر را بجای محمّد ابن ابی بکر روانه مصر نمود و این نامه را نوشت اهل مصر دو دسته بودند، دسته ای هوادار عثمان و معاویه که با محمّد مخالفت مینمودند، و دسته بیشتری دوستان امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده که در کشتن عثمان کوشش نموده بودند، و نامه حضرت خطاب بایشان است).

[۱] این نامه از بنده خدا علی امیرالمؤمنین است بسوی گروهی که برای خدا بخشم آمدند هنگامیکه در زمین او معصیت و نافرمانی کردند، و حقّ او را بردند (از اوامر و فرمانش پیروی ننمودند) پس ستم سراپرده بر سر نیکوکار و بدکار و ساکن و مسافر زد، و (مردم بطوری بر خلاف آنچه خدا و رسول فرموده بودند رفتار مینمودند که) معروف و کار شایسته ای نبود که از توجّه بآن آسودگی رو نماید، و نه منکر و زشتی که از آن جلوگیری شود (خلاصه در زمان عثمان معروف ترک و منکر متداول بود، و از این سخنان بیزاری از رفتار عثمان و اطرافیان و کارگردانانش هویداست، ولی دلیل نیست که امام علیه السّلام راضی بکشته شدن عثمان بوده از اینجهت اهل مصر را ستوده باشد چون در کشتن او کمک ننموده

بمدینه آمده بودند ، بلکه آنان از جهت اینکه در صدد نهی از منکر برآمده بودند ستوده است) .

۲ پس یکی از بندگان خدا را بسوی شما فرستادم که در روزهای ترسناک خواب نمیرود و از دشمنان در اوقات بیم و هراس باز گشته نمیترسد ، بر بدکاران (که از حق رو برگردانیده و پیرو گمراهی اند) از سوزاندن آتش سختتر است (چنان دلاوری است که دشمنان را از پای در میآورد) و او مالک پسر حارث برادر (از خویشان و قبیله) مَذْحِج است (و مَذْحِج نام قبیله ایست در یَمَن و نَخَع نام طائفه ای است از آن قبیله و مالک اشتر نخعی است) ۳ پس سخنش را بشنوید و امر و فرمانش را در آنچه مطابق حق است پیرو باشید ، زیرا او شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمیشود ، و زدن آن بی اثر نمیگردد (هر جا زده شود میبرد) پس اگر شما را امر کند که (بسوی دشمن) بروید روانه گردید ، و اگر فرمان دهد که نروید بمانید که او (در هر کاری) پیش نمیافتد و بر نمیگردد ، و رو بر نمیگرداند و جلو نمیرود مگر بدستور و فرمان من ۴ و بداشتن او شما را بر خود بر گزیدم (با اینکه باو نیازمندم بسوی شما روانه اش نمودم) بجهت خیرخواهیش برای شما ، و استواری دشمنی بند او بر دشمنان (که دهانه بر دهان دشمن میزند تا او را از پای در آورد) .

(۳۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى عَمْرِو ابْنِ الْعَاصِ:)

۱ فَإِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعاً لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَيُّهُ ، مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ ، يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ ، وَيُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلْطَتِهِ فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ ، وَطَلَبْتَ فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضِّرْغَامِ : يَلُوذُ إِلَى مَخَالِبِهِ ، وَيَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيسَتِهِ ، فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَآخِرَتَكَ ! وَلَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَكْتَ مَا طَلَبْتَ ۲ فَإِنْ يُمَكِّنِ اللَّهُ

مِنكَ وَمِنِ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزَكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا، وَإِنْ تُعْجِزَا وَتَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بعَمْرو ابن عاص (که بر اثر گمراهی و پیروی از معاویه او را سرزنش فرموده):

۱- پس (از درود بر هدایت یافتگان رستگار شده، بدانکه) تو دین خود را تابع دُنیای کسی (مُعاوِیَه) قرار دادی که گمراهی او آشکار است، پردۀ او دریده (گفته اند: مُعاوِیَه هرگونه کار غیر مشروع و زشتی مرتکب میشد: شراب مینوشیده، جامۀ حریر میپوشیده، ظروف طلا و نقره بکار میبرده، ولی از خوف عُمَر در زمان خلافت او بسیاری از آنها را در پنهانی مینمود، و در عهد عُثمان پروائی نداشت، و چون بر دعوی خلافت تصمیم گرفت بعضی را آشکار و بعضی را پنهان مینمود) در مجلس خود شخص بزرگوار را عیب دار و سرافکنده مینماید، و با آمیزش خویش دانا را نادان میگرداند (هر که با او نشیند اگر پاک است ناپاک و اگر بزرگوار است ننگین گردد، و اگر با عقل و دانا است بیخرد و نادان میشود، یا آنکه در مجلس خود از بزرگوار خرده گرفته و دانا را نادان میپندارد، و ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد: مُعاوِیَه در مجلس خود به بنی هاشم ناسزا میگفت) پس از پی چنین کسی رفتی، و بخشش او را خواستی مانند پیروی سگ از شیر که (بطمع خوردن لقمه) بچنگالهایش نگریسته انتظار دارد که از پس ماندۀ شکارش بسویش افکند، پس دُنیا و آخرت خویش را بباد دادی (در دُنیا خود را ننگین و در آخرت بعذاب الهی گرفتار نمودی)! و اگر بحق چنگ میزدی (رو بما میآوردی) آنچه (از دُنیا و آخرت) میخواستی مییافتی ۲- پس (اکنون که از حق رو گردانده در گمراهی افتادی) اگر خدا مرا بر تو و پسر ابی سُفیان مسلط ساخت شما را بکیفر میرسانم، و اگر مرا ناتوان ساختید و (بعد از من) ماندید آنچه جلو روی شما است (عذاب و کیفر الهی) برای شما بدتر است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۰ ی ۱۲۷ میفرماید: وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى یعنی عذاب و کیفر آخرت سختتر و پاینده تر است «از عذاب دُنیا») و درود بر شایستۀ آن.

(۴۰) وَمِن كِتابٍ لَهُ عَلَيهِ السَّلامُ

(إلى بعضِ عُمّالِهِ :)

۱ أمّا بَعدُ ، فَقَد بَلَغَني عَنكَ أمرٌ إن كُنتَ فَعَلتَهُ فَقَد أسخَطتَ رَبَّكَ ، وَعَصَيتَ إمامَكَ ، وَأخزَيتَ أمانَتَكَ .

۲ بَلَغَني أنَّكَ جَرَّدتَ الأرضَ فَأخَذتَ ما تَحتَ قَدَمَيكَ ، وَ أكَلتَ ما تَحتَ يَدَيكَ ، فَارفَع إلَيَّ حِسابَكَ ، وَاعلَم أنَّ حِسابَ اللهِ أعظَمُ مِن حِسابِ النّاسِ ، وَالسَّلامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيهِ السَّلامُ است بیکی از کارگردانانش (که او را از نادرستیش نکوهش نموده و از او حساب خواسته):

۱ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، بمن از تو خبر کاری رسیده که اگر کرده باشی پروردگارت را بخشم آورده امام و پیشوایت را نافرمانی نموده ، و امانت خود را خوار گردانیده ای (در کارت خیانت کرده و دیگر لیاقت حکمرانی نداری).

۲ بمن رسیده است که تو زمین را برهنه کرده ای (محصول اشجار و زراعات را برای خود برده و چیزی برعیّت نداده ای) پس هر چه زیر دو پایت بوده گرفته ، و آنچه در دو دستت بوده خورده ای (اموال و دارائی بیت المال را تصرّف کرده برای خویش اندوخته ای) اکنون برای من حساب (دخل و خرج) خود را بفرست ، و بدانکه حساب خدا (در روز رستخیز) از حساب و وارسی مردم بزرگتر است (دقیق تر است ، زیرا اینجا ممکن است صورت دروغ و برخلاف واقع تنظیم شود ، ولی آنجا جز براستی کاری انجام نمیگیرد) و درود بر شایسته آن .

(۴۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إلى بعض عُمّالِهِ :)

أمّا بعد ، فإني كنت أشركتك في أمانتي ، وجعلتك شعاري وبطانتي ، ولم يكن في أهلي رجلٌ أوثق منك في نفسي لمواساتي ومؤازرتي وأداء الأمانة إليّ ، فلما رأيت الزمان على ابن عمك قد كلب ، والعدو قد حرب ، وأمانة الناس قد خزيت ، وهذه الأمة قد فنكت وشغرت ، قلبت لابن عمك ظهر المجن ، ففارقته مع المفارقين ، وخذلته مع الخاذلين ، وخنته مع الخائنين ، فلا ابن عمك آسيت ، ولا الأمانة أديت . وكأنك لم تكن الله تريد بجهادك ، وكأنك لم تكن على بينة من ربك ، وكأنك إنما كنت تكيد هذه الأمة عن دنياهم ، وتنوي غرتهم عن فيئهم ، فلما أمكنتك الشدة في خيانة الأمة أسرعت الكرة ، وعاجلت الوثبة ، واختطفت ما قدرت عليه من أموالهم المصونة لأراملهم وأيتامهم اختطاف الذئب الأزل دامية المعزى الكسيرة ، فحملته إلى الحجاز رحيب الصدر بحمله ، غير متأثم من أخذه ، كأنك - لا أبا لغيرك - حدرت إلى أهلك

تُراثَكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمِّكَ ٣ فَسُبْحَانَ ٱللّٰهِ ! أَمَا تُؤْمِنُ بِٱلْمَعَادِ ؟ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ ٱلْحِسَابِ ؟ أَيُّهَا ٱلْمَعْدُودُ كَانَ عِنْدَنَا مِنْ ذَوِي ٱلْأَلْبَابِ ، كَيْفَ تُسِيغُ شَرَابًا وَطَعَامًا وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا وَتَشْرَبُ حَرَامًا ؟ وَتَبْتَاعُ ٱلْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ ٱلنِّسَاءَ مِنْ مَالِ ٱلْيَتَامَى وَٱلْمَسَاكِينِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْمُجَاهِدِينَ ٱلَّذِينَ أَفَاءَ ٱللّٰهُ عَلَيْهِمْ هٰذِهِ ٱلْأَمْوَالَ ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هٰذِهِ ٱلْبِلَادَ !! ٤ فَاتَّقِ ٱللّٰهَ وَٱرْدُدْ إِلَىٰ هٰؤُلَاءِ ٱلْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي ٱللّٰهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَى ٱللّٰهِ فِيكَ ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي ٱلَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ ٱلنَّارَ ! ٥ وَٱللّٰهِ لَوْ أَنَّ ٱلْحَسَنَ وَٱلْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ ٱلَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ ، حَتَّىٰ آخُذَ ٱلْحَقَّ مِنْهُمَا ، وَأُزِيلَ ٱلْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا ، وَأُقْسِمُ بِٱللّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ : مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي ٦ فَضَحِّ رُوَيْدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ ٱلْمَدَىٰ وَدُفِنْتَ تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ ، وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِٱلْمَحَلِّ ٱلَّذِي يُنَادِي ٱلظَّالِمُ فِيهِ بِٱلْحَسْرَةِ ، وَيَتَمَنَّى ٱلْمُضَيِّعُ فِيهِ ٱلرَّجْعَةَ ، وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ .

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است بیکی از کارگردانان خود (که او را بر اثر پیمان شکنی و خوردن از بیت المال سرزنش نموده است، و بین رجال دانان و شرح نویسان بر نهج البلاغه اختلافست که امام علیه السّلام این نامه را بکدام یک از کارگردانش نوشته است: بعضی گفته اند: بعبدالله ابن عبّاس نوشته که از جانب حضرت حاکم بصره بوده بیت المال را برداشته بمکّه رفته و در آنجا خوش میگذرانید، و دیگری گفته: عبدالله را مقامی ارجمند بوده و از خدمت و متابعت آنحضرت هیچگاه جدائی ننموده، و برخی گفته اند: نامه را بعبیدالله ابن عبّاس برادر عبدالله نگاشته، و عبیدالله کسی است که ویرا بترس و بیم و پول بوده و بخبر او اعتماد نداشته ضعیف میشمارند، و شمّه ای از داستان گریختن او با سعید ابن نمران از یمن و آمدنشان نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام بکوفه در شرح خطبه بیست و پنجم در باب خطبه ها گذشت، و سعید ابن نمران را رجال دانان از شیعیان حضرت و حسن الحال میدانند، و دیگری گفته: عبیدالله ابن عبّاس از جانب حضرت حاکم یمن بوده و از او چنین چیزی نقل نشده است، خلاصه معلوم نگشته که این نامه را بکدام یک از پسر عموهایش که حاکم بصره بوده نوشته است):

1 پس از حمد خدا و درود حضرت مصطفی، من ترا در امانت خود (حکومت رعیّت و اصلاح امر معاش و معاد ایشان) شریک و انباز خویش ساختم، و ترا (چون) پیراهن و آستر جامه ام گردانیدم (همواره ترا از خواصّ و نزدیکترین شخص بخود میپنداشتم) و هیچیک از خویشانم برای موافقت و یاری و رسانیدن امانت (اموال بیت المال) بمن از تو درستکارتر نبود، پس چون دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن بر او خشم نموده، و امانت مردم (عهد و پیمانشان) تباه گشت، و این امّت (بخونریزی و ستم) دلیر شده پراکنده گردیدند، به پسر عمویت پشت سپر برگرداندی (از پیروی او دست کشیدی) و از او دوری کردی همراه دوری کرده ها، و او را یاری نکردی همدست آنانکه از یاری خودداری کردند، و با او خیانت کردی بکمک خیانت کنندگان

پس نه به پسر عمویت همراهی نمودی، و نه امانت را ادا کردی 2 و گویا تو با کوشش خود (در راه دین) خدا را در نظر نداشتی، و گویا تو (در ایمان) بپروردگارت بر حجّت و دلیلی نبودی (مانند سست ایمانان خدا را نشناخته او را سرسری پنداشتی) و بآن ماند که تو با این مردم مکر و حیله بکار

میبردی، و قصد داشتی آنها را از جهت دارائیشان افریبی (خلاصه منظورانظهار دین و امانت آن بود که مردم را فریفته دارائیشان را بربائی) که چون بسیاری خیانت بمردم ترا توانا ساخت زود حمله نموده برجستی، و ربودی آنچه بر آن دست یافتی از دارائیهاشان که برای بیوه زنان و یتیمانشان اندوخته بودند مانند ربودن گرگ سبک ران بز لاغر پا افتاده را، پس آن مال را بحجاز (مکه یا مدینه) باگشادگی سینه (خرم و شاد) بردی، و از گناه ربودن آن باک نداشتی غیر ترا پدر مباد (اُف بر تو) بآن ماند که تو میراثت را (که) از پدرت و مادرت (رسیده برداشته) نزد خانواده ات آورده ای (بیت المال را مرده ریگ پدر و مادر پنداشتی) [۳] خدا را تسبیح کرده او را از هر عیب و نقص منزه میدانم (شگفتا) آیا تو بمعاد و بازگشت ایمان نداری، یا از موشکافی در حساب و بازپرسی (در آخرت) نمیترسی؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان بشمار میآمدی، چگونه آشامیدن و خوردن (آن مال) را جایز و گوارا دانی، با اینکه میدانی حرام میخوری و حرام میآشامی؟ و کنیزان خریده زنان نکاح میکنی از مال یتیمان و بی چیزان و مؤمنان جهاد کنندگانیکه خدا این مال را برای آنان قرار داده، و بآنها این شهرها را (از دشمنان) محافظت و نگاهداری نموده است [۴] پس از خدا بترس و مالهای این گروه را بخودشان بازگردان که اگر این کار نکرده باشی و خدا مرا بتو توانا گرداند هر آینه درباره (بکیفر رساندن) تو نزد خدا عذر بیاورم و ترا بشمشیرم که کسی را بآن نزده ام مگر آنکه در آتش داخل شده بزنم [۵] و بخدا سوگند اگر حسن و حسین (علیهما السّلام) کرده بودند مانند آنچه تو کردی با ایشان صلح و آشتی نمیکردم، و از من بخواهشی نمیرسیدند تا اینکه حق را از آنان بستانم، و باطل رسیده از ستم آنها را دور سازم، و سوگند بخدا پروردگار جهانیان: آنچه را که از مال ایشان برده ای بحلال اگر برای من باشد مرا شاد نمیکند که آنرا برای پس از خود ارث بگذارم [۶] پس ضحّ رُوَیداً یعنی در چاشت شتر را آهسته بچران (این جمله مثلی است برای کسیکه در جای آرام رفتن شتاب کند، اشاره باینکه در صرف مال تندروی مکن) که بآن ماند که تو بآخرت (مرگ) رسیده ای، و زیر خاک پنهان گشته ای، و کردارت بتو نمایانده شده در جائیکه ستمکار در آنجا بر اثر غم و اندوه (آنچه از دست داده) فریاد میکند، و تباه کننده

(حق دیگران) برگشت (بدنیا) را آرزو مینماید، در حالیکه آنوقت هنگام گریختن (از عذاب الهی) نیست.

(۴۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ الْمَخْزُومِيِّ، وَكَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْبَحْرَيْنِ فَعَزَلَهُ، وَاسْتَعْمَلَ نُعْمَانَ ابْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ مَكَانَهُ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نُعْمَانَ ابْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا ذَمٍّ لَكَ وَلَا تَثْرِيبٍ عَلَيْكَ، فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ، وَأَدَّيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مُتَّهَمٍ وَلَا مَأْثُومٍ. فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِي، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بعمر ابن ابی سلمه مخزومی که از جانب آن بزرگوار بر بحرین حاکم بود او را عزل نموده، و بجایش نعمان ابن عجلان زرقی را گماشت (در آن عمر را ستوده و او را برای همراه بردن با خود در جنگ خواسته، و این عمر پسر زن رسولخدا صلی الله علیه و آله است از ام سلمه، و نعمان از مهتران انصار بوده، رجال دانان این دو را از نیکان یاران امیر المؤمنین علیه السلام دانسته و در نقل اخبار از ایشان آنها را مورد وثوق و اطمینان قرار داده اند، و در بعضی از کتب عمر و ابن ابی سلمه دیده میشود، ولی عمر ابن ابی سلمه درست تر است، زیرا در بیشتر از نسخ نهج البلاغه

عمر منبط شده است نه عمرو باواد) ۔

۱ پس از ستایش خداوند و درود پیغمبر اکرم، من نعمان ابن عجلان زرقی را والی و حاکم بحرین گردانیدم، و دست ترا بدون آنکه نکوهش و سرزنشی بایت باشد کوتاه کردم (ترا فراخواندم) و تو حکومت را نیک انجام دادی، و امانت (بیت المال) را اداء نمودی، پس (نزد من) بیا بی آنکه گمان بدی بتو داشته باشم یا سرزنش نموده تهمت زده گناهکار دانم ۲ پس (سبب خواستن تو آنست که) رفتن بسوی (جنگ) ستمگران اهل شام را تصمیم گرفته دوست دارم تو با من باشی، زیرا تو از کسانی هستی که برای جنگ با دشمن و برپاداشتن ستون دین (اجرای احکام اسلام) بایشان پشت گرمم، اگر خدا بخواهد ۔

(۴۳) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

{إِلَى مَصْقَلَةَ ابْنِ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيِّ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى أَرْدَشِيرَ خُرَّةَ:}

۱ بَلَغَنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلٰهَكَ، وَأَغْضَبْتَ إِمَامَكَ: أَنَّكَ تَقْسِمُ فَيْءَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَخُيُولُهُمْ، وَأُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ، فِيمَنِ اعْتَامَكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ ۲ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَئِنْ كَانَ ذٰلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوَانًا، وَلَتَخِفَّنَّ عِنْدِي مِيزَانًا، فَلَا تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۔

۳ أَلَا وَإِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَكَ وَقِبَلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هٰذَا الْفَيْءِ

سَوَآءٌ : يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ ، وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بمَصْقَلَة ابن هُبَيْرَه شيبانی که از جانب آن بزرگوار بر اردشير خُرّه (نام شهری بوده در فارس) حاکم بود (او را بر ستمگری در بخش غنيمت « مالیکه مسلمانان از دشمن بر اثر فيروزی گرفته اند » سرزنش مينمايد ، و رجال دانان از او بزنديق تعبير ميکنند يعنی مرديکه در ظاهر با ايمان و در باطن کافر است ، و داستان او با مَعْقِل ابن قَيْس که از ياران و فداکاران امام عَلَيْهِ السَّلَامُ است در شرح سخن چهل و چهارم باب خُطبه ها گذشت) :

۱ - من از تو خبری رسيده که اگر آنرا انجام آورده باشی خدای خود را بخشم آورده ای (رحمت او شامل حالت نميشود) و امام و پيشوايت را غضبناک ساخته ای (که بايد از تو انتقام بکشد ، زيرا خبر رسيده) : که تو اموال مسلمانها را که نيزه ها و اسبهاشان آنرا گرد آورده ، و خونهاشان بر سر آن ريخته شده در ميان عربهای خويشاوند خود که ترا برگزيده اند قسمت ميکنی ۲ - پس سوگند بخدائيکه دانه را (زير زمين) شکافته ، و انسان را آفريده اگر اين کار (که خبر داده اند) راست باشد ، از من نسبت بخود زبونی يابی و از مقدار و مرتبه نزد من سبک گردی ، پس حق پروردگارت را خوار مگردان و دنيايت را بکاستن دينت آباد مکن که (در روز رستخيز) در جرگه آنان که از جهت کردارها زيانکارترند خواهی بود .

۳ - آگاه باش حق کسيکه نزد تو و نزد ما است از مسلمانها در قسمت نمودن اين مالها يکسان است : پيش من بر سر آن مال ميآيند و بر ميگردند (چنانکه هر کس برای آب بر سر چشمه رفته و بر ميگردد و چشمه بی تفاوت بهمه آب ميبخشد ، بنابر اين حق نداری که آن مالها را بخويشاوندانت اختصاص دهی) .

(۴۴) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ زِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْهِ يُرِيدُ خَدِيعَتَهُ بِاسْتِلْحَاقِهِ :

۱ - وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ ، وَيَسْتَفِلُّ

غَرْبَكَ ، فَاحْذَرْهُ ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ : يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ ، وَيَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ .

٢ وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةٌ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ ، وَنَزْغَةٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ ، لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ ، وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ ، وَالْمُتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدَفَّعِ ، وَالنَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ .

فَلَمَّا قَرَأَ زِيَادٌ الْكِتَابَ قَالَ : شَهِدَ بِهَا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، وَلَمْ تَزَلْ فِي نَفْسِهِ حَتَّى ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ .

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، الْوَاغِلُ : هُوَ الَّذِي يَهْجُمُ عَلَى الشَّرْبِ لِيَشْرَبَ مَعَهُمْ وَلَيْسَ مِنْهُمْ ، فَلَا يَزَالُ مُدَفَّعاً مُحَاجَزاً ، وَالنَّوْطُ الْمُذَبْذَبُ : هُوَ مَا يُنَاطُ بِرَحْلِ الرَّاكِبِ مِنْ قَعْبٍ أَوْ قَدَحٍ أَوْ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ ، فَهُوَ أَبَداً يَتَقَلْقَلُ إِذَا حَثَّ ظَهْرَهُ ، وَاسْتَعْجَلَ سَيْرَهُ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ است بزیادِ ابنِ أبیه هنگامیکه بآن بزرگوار خبر رسید که مُعاوِیَه نامه باو نوشته میخواهد او را بالحق ساختن بخود (که برادر میباشند) بفریبد (در آن او را از فریب مُعاوِیَه برحذر مینماید ، و این زیاد پدر عُبَیدُالله ابن مَرجانَه قاتل حضرت سیّد الشُّهداء عَلَیْهِ السَّلَامُ بوده ، و مَرجانَه مادر عُبَیدالله کنیزی بوده که بزنا دادن شهرت بسیار داشت ، و پدر زیاد معلوم نیست ، برخی او را زیاد ابن عُبَید گفته و به ثَقیف نسبت دهند ، و زیاد ابن أبوسفیان

وزیاد ابن ابیه یعنی زیاد پسر پدرش ، وزیاد ابن اُمّه یعنی زیاد پسر مادرش ، وزیاد ابن سُمیّه نیز گفته شده است ، وگفته اند : پیش از ملحق شدن بابی سفیان اورا زیاد ابن عُبید میخواندند ، وعبید بنده‌ای بود که تا ایام دولت ورُشد زیاد ماند وزیاد اورا خریده آزاد نمود ، ومادر او سُمیّه نام داشت که کنیز حارث ابن کلده ثقفی طبیب مشهور عرب بود ، وگفته اند : در عهد عمر بن خطاب روزی زیاد در مجلس او سخن میگفت که شنوندگان را بشگفت آورد ، عمرو ابن عاص گفت : شگفتا این جوان اگر قرشی بود عرب را بعصای خود میراند ! ابوسفیان گفت : آگاه باش سوگند بخدا او قرشی است ، اگر او را میشناختی میدانستی که از بهترین اهل تو است ، عمرو گفت : پدرش کیست ؟ ابوسفیان گفت : سوگند بخدا من او را در رحم مادرش نهادم ، عمرو گفت : چرا او را بخود ملحق نمیگردانی ؟ ابوسفیان گفت : از بزرگی که اینجا نشسته یعنی عمر میترسم که پوست مرا بکند ، وگفته اند : کُنیه‌اش ابومغیره است ، ودر طائف سال فتح مکه یا سال هجرت یا روز جنگ بدر بدنیا آمده ، وپیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را ندیده ، ودر همه جا با امیرالمؤمنین وبعد از آنحضرت با امام حسن علیهما السلام تا زمان صلح آن بزرگوار با معاویه بوده وپس از آن بمعاویه ملحق گردید ، ودر کوفه در ماه رمضان سال پنجاه وسه هجری بر اثر نفرین امام حسن علیه السلام بمرض فالج که دردی است در جانبی از بدن پیدا میشود وآنرا از حس وحرکت میاندازد ، یا بمرض طاعون ووبا ، هلاک گردید . ابن ابی الحدید در اینجا وجای دیگر درباره بدطینتی وزشتکاریهای او ونسبت بامام حسن وشیعیان امیرالمؤمنین علیهما السلام وناسزاهائیکه گفته وجسارتهائی که بامام زمان خود کرده قضایائی نقل نموده که از خواندن آنها دست بر سر زده گریان ودل شکسته شدم واز ترجمه آن شرمم آمد ، پس در خصوص خباثت وبدطینتی او اکتفاء میکنم بآنچه از قول ابن ابی الحدید در شرح نامه بیست ویکم نوشتم ، خلاصه امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد خود زیاد را حاکم فارس گرداننده بود که آن دیار را نیکو ضبط کرده نگهداری مینمود واز این رو معاویه نامه‌ای باو نوشت تا او را بسوی خود بفریبد ، چون بامام علیه السلام خبر رسید بزیاد نوشت) :

۱ـ وآگاه شدم که معاویه نامه‌ای بتو نوشته میخواهد دلت را (از راه نیکبختی) بلغزاند ، ومیخواهد در تیزی وتندی (زیرکی) تو رخنه کند ، پس از او بر حذر بوده بترس چه او شیطانی است که از پیش وپس وراست وچپ شخص میآید تا ناگهان در هنگام غفلت وبیخبری او در آید ، وعقلش را

برُباید (وهدوُنیا بحرانی وسرگردانی ودرآخرت بعذاب جاوید گرفتارش سازد) .

۱ — ودر عهد عمرابن خطاب از ابوسُفیان سخن نسنجیده ای ازخواهش نفس و وسوسه‌ای ازوسوسه‌های شیطان رخ داد (بعمرو بن عاص گفت : این نتیجهٔ زنای من با مادر او است) بگفتن این سخن نسبی ثابت نشده وبر اثر آن کسی سزاوار بردن ارث نمیگردد (چنانکه بعضی ازعرب نسب را بزنا ثابت میدانستند ورسولخدا صلّی الله علیه وآله آنرا نادرست دانست وفرمود : اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَلِلْعاهِرِ الْحَجَرُ یعنی فرزند از آنِ صاحب بستر ومردیکه زن درنکاح وتصرّف او است میباشد ، وزناکار محروم است « باو چیزی زسیده ارث نمیبرد » وگفته‌اند : یعنی زناکار را سنگ باران کنند ، ولی سخن امام علیه السّلام دراینجا معنی اوّل را تأیید میکند که میفرماید :) وکسیکه بچنین سخن نادرست دل بندد بشخصی ماند که ناخوانده خود را دربین شراب خواران درآورد وپیوسته او را دفع نموده دور سازند ، وبکاسهٔ چوبینی ماند که (بر بارکش میآویزند) قرار نگرفته بجنبد (خلاصهٔ گفتار ابوسُفیان درمجلس عُمَر تو داخل نسب بنی اُمیّه نمیگردی که معاویه ترا اخ ابیل نموده ترا بفریبد . سیّد رضی علیه الرَّحمة فرماید :)

چون زیاد نامهٔ حضرت را خواند گفت : سوگند بپروردگار کعبه ابوسُفیان بآن گفتار گواهی داده وهمواره درنظرش بود تا معاویه او را برادر خود خواند (زیاد هم باو پیوست) .

فرمایش حضرت علیه السّلام اَلْواغِل : کسی است که خود را بین میخوارگان اندازد تا با ایشان بیاشامد وازآنان نباشد ، پس همواره او را رانده مانع شوند ، وَالنَّوْطُ الْمُذَبْذَبُ : چیزی است از قبیل کاسهٔ چوبین یا قدحی یا مانند آن که بر بار سوار آویخته میشود که پیوسته جنبان است هنگامیکه بر بارکش سوار باشد ، وآنرا تند براند .

(۴۵) وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(إِلىٰ عُثْمانَ ابْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصارِيِّ وَهُوَ عامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِيَ إِلىٰ وَلِيمَةِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِها فَمَضىٰ إِلَيْها :)

۱ — أَمّا بَعْدُ ، يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ

ٱلْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَىٰ مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا، تُسْتَطَابُ لَكَ ٱلْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ ٱلْجِفَانُ، وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَىٰ طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ، وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوٌّ، فَٱنْظُرْ إِلَىٰ مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هٰذَا ٱلْمَقْضَمِ، فَمَا ٱشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَٱلْفِظْهُ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ.

۲ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ، وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدِ ٱكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذٰلِكَ، وَلٰكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَٱجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ ۳ فَوَٱللّٰهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْرًا، وَلَا ٱدَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْرًا، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبِي طِمْرًا.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ است بعثمان ابن حنيف انصاری که از جانب آن بزرگوار حاکم بصره بود، هنگامیکه بحضرت خبر رسید که او را گروهی از اهل بصره بمهمانی خوانده‌اند و رفته (و او را بجهت رفتن بآن مهمانی نکوهش نموده است، و عثمان و برادرش سهل ابن حنیف که از جانب امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ بر مدینه حکومت داشت هر دو از اصحاب رسولخدا صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و تا آخر عمر شیعه و دوستدار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ بودند، و از اینرو رجال دانان در نیکی این دو برادر اختلاف و تردیدی نداشته در نقل اخبار آنها را مورد وثوق و اطمینان میدانند، و پاره‌ای از سرگذشت عثمان ابن حنیف در وقت تسلط اصحاب جمل بر بصره در شرح خطبهٔ یکصد و هفتاد و یکم گذشت):

۱ پس از ستایش خداوند و درود و درسول اکرم، ای پسر حنیف بمن رسیده که یکی از جوانان اهل بصره ترا بطعام عروسی خوانده است و بسوی آن طعام شتابان رفته‌ای، و خورشهای رنگارنگ گوارا برایت خواسته و کاسه های بزرگ بسویت آورده میشد، و گمان نداشتم

توبروی بهائی گر دهیکه درویش و نیازمند شانزا برانند و توانگر شان رابخوانند ، پس نظرکن بآنچه دندان برآن مینهی از این خوردنی ، و چیزی را که بر تو آشکار نیست (نمیدانی حلال است یا حرام) بیفکن (دور) و آنچه را که بپاکی راههای بدست آوردن آن دانائی (میدانی از راه حلال و درستکاری بدست آمده) بخور.

۲ ـ آگاه باش هر پیروی کننده را پیشوائی است که از او پیروی کرده بنور دانش او روشنی میجوید (راه راستی گفتار و درستی کردار را از او میآموزد ، و تو نیز باید پیرو پیشوای خود باشی) بدانکه پیشوای شما از دنیای خود بدو کهنه جامه (رداء و ازار یعنی جامه ای که سرتا پا را میپوشاند) و از خوراکش بدو قرص نان (جهت افطار و سحر ، یا ناهار و شام) اکتفاء کرده است ، و شما بر چنین رفتاری توانا نیستید ، ولی مرا بپرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید (از کارهای ناشایسته دوری گزیده خود را از هر ناپاکی دور سازید تا مرا باصلاح حال رعایا و زیردستان یاری نموده باشید) ۳ ـ بخدا سوگند از دنیای شما طلائی نیندوخته ، و از غنیمتهای آن مال فراوانی ذخیره نکرده ، و با کهنه جامه ای که در بر دارم جامهٔ کهنهٔ دیگری آماده ننموده ام .

---

۴ ـ بَلَىٰ كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ ، وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللّٰهُ ۵ ـ وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ وَالنَّفْسُ مَظَانُّهَا فِي غَدٍ جَدَثٌ ؛ تَنْقَطِعُ فِي ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا ، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا ، وَحُفْرَةٌ لَوْ زِيدَ فِي فُسْحَتِهَا ، وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لَأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْمَدَرُ ، وَسَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ ، وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَىٰ لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ ، وَتَثْبُتَ عَلَىٰ جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ .

۴ـ بلی از تمام آنچه آسمان سایه بر آن افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (از خلیفه) بر آن بخل ورزیدند (بغصب از دست ما گرفتند) و دیگران (امام علیه السلام و اهل بیتش) بخشش نموده از آن گذشتند، و خداوند نیکو داوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد فرمود! وفدک نام یکی از قریه‌های یهود بوده که مسافت بین آن و مدینه دو منزل و بین آن و خیبر کمتر از یک منزل بوده، و داستان غصب فدک و تظلّم حضرت فاطمه علیها السلام و شکایت آن معصومه از ستمی که با و روا داشتند در کتابهای تازی و فارسی بیان شده و ما برای روشن شدن مطلب شمّه ای از آنچه شارح بحرانی در اینجا نگاشته گوشزد مینمائیم: فدک مخصوص حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بود، زیرا چون خیبر «نام شهری که تا مدینه از سمت شام سه روز راه بود» فتح شد اهل فدک نصف آنرا و بقولی تمام را بصلح و آشتی تسلیم نمودند، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آن قریه را در حیات خود بفاطمه علیها السلام بخشید، و از طرق مختلفه در این باب روایات رسیده، از جمله از ابی سعید خدری «که مورد وثوق و اطمینان رجال دانان است» روایت شده که چون آیهٔ وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ «س ۱۷ ی ۲۶» یعنی حق خویشاوند و بی چیز و رهگذر را ادا کن» از جانب خدا به پیغمبر اکرم رسید آنحضرت فدک را بفاطمه علیها السلام داد، و ابوبکر که خلیفه شد خواست آنرا بگیرد فاطمه علیها السلام باو پیغام داد که فدک از آنِ من است که پدرم بمن بخشیده، و امیر المؤمنین علیه السلام و امّ ایمن «مربّیه و آزاد شدهٔ پیغمبر اکرم» بر آن گواهی دادند، ابوبکر گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود ما گروه پیغمبران باهل خود میراث ندهیم، آنچه باقی گذاریم صدقه و بخشش است، و فدک مال مسلمانان بود در دست آنحضرت که در کار امّت و راه خدا صرف مینموده من نیز در همان راه صرف مینمایم، پس فاطمه علیها السلام چادر بر سر انداخته با بعضی از خدمتکاران و زنان خویشاوند خود بمسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد و ابوبکر و بسیاری از مهاجرین و انصار حاضر بودند، و در میان پرده ای آویختند، آنگاه بنالید و زاری بطوری که همه گریستند، پس از آن زمانی دراز خاموش ماندند تا جوش و خروش مردم آرام گردید، پس خطبه ای دراز بیان فرمود از جمله: ای پسر ابی قحافه تو از پدرت میراث میبری و من از پدرم ارث نبرم بعد رو بقبر مقدّس پدر بزرگوار خویش نموده از امّت اظهار رنجش و درد دل نمود، راوی گوید: هیچ روزی دیده نشده بود که زن و مرد مدینه بیش از آن روز گریسته باشند، پس بمسجد انصار توجّه نموده با آنان هم سخنانی فرمود، از جمله: چاینده من شما را مهمیم که

بنگرویدن شدید ، دنقمه گوارا را از دهن بیرون انداختید ، و اگر شما و هرکه در روی زمین است کافر شوید خدا بی نیاز است . پس بخانه بازگشت و سوگند یاد کرد که با ابوبکر سخن نگوید و براو نفرین نمود ، و براین حال از دنیا رفت ، و وصیت کرد تا ابوبکر براو نماز نخواند ، و عباس براو نماز گزارد و در شب دفن گردید ، خلاصه ابوبکر غله و سود آنرا گرفته بقدر کفایت به اهل بیت علیهم السلام میداد و خلفای بعد از او هم برآن اسلوب رفتار نمودند تا زمان معاویه که ثلث آنرا بعد از امام حسن علیه السلام بمروان داد ، و مروان در خلافت خود تمام آنرا تصرف کرد و فرزندانش دست بدست میبردند تا زمان عمربن عبدالعزیز که او باولاد فاطمه علیها السلام برگردانید ، و شیعه گوید : اول مظلمه و چیزیکه از روی ظلم و ستم گرفته شده بود رد کرد فدک بود ، و سنی گوید : اول آنرا ملک خود گردانید ، و بعد باولاد فاطمه علیها السلام بخشید ، و پس از او باز غصب کردند تا در دولت بنی عباس ابوالعباس سفاح برگردانید ، و منصور گرفت ، و پسرش مهدی برگردانید ، و دو پسرش موسی و هارون گرفتند و مأمون برگردانید ، تا زمان متوکل و او سود آنرا بعبدالله بن عمر بازیار واگذاشت ، و گویند : در آنجا یازده نخله بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بدست مبارک خود نشانده ، فرزندان فاطمه علیها السلام خرمای آنها را برای حاج ارمغان میفرستادند و مالهای بسیاری دریافت مینمودند ، بازیار کس فرستاد آنها را بریده و چون ببصره برگشت فالج گردید ، ابن ابی الحدید در شرح نامه نهم بمناسبتی مینویسد : ابوالعاص شوهر زینب دختر رسولخدا صلی الله علیه وآله که مشرک بود « و تا در مکه بود و پیغمبر اکرم نمیتوانست بین او و زینب جدائی اندازد و اگرچه اسلام آوردن زینب بین او و شوهرش را جدا ساخته بود » در جنگ اسیر و دستگیر گردید ، و اهل مکه فدیه و مال میفرستادند تا اسیرانشانرا رها سازند ، زینب قلاده ای که مادرش خدیجه باو داده بود فرستاد ، رسولخدا صلی الله علیه وآله چون آن قلاده را دید سخت برقت آمد ، و بمسلمانان فرمود : اگر اسیر زینب را رها کنید و فدیه او پس دهید شایسته است ، گفتند : آری یا رسول الله جانها و مالهای ما فدای تو ، پس فدیه زینب را باز گردانیده ابوالعاص را بدون فدیه رها کردند ، پس از آن مینویسد : این خبر را بر نقیب ابوجعفر یحیی بن ابوزید بصری علوی که خدایش رحمت کند میخواندم ، گفت : گمان میکنی ابوبکر و عمر در این واقعه حاضر نبودند ؟ ! آیا مقتضی نبود که دل فاطمه علیها السلام را خوش کنند و از مسلمانان بخواهند که حق خود باو واگذارند ، آیا مقام و منزلت او نزد رسولخدا صلی الله علیه وآله از زینب کمتر بود و حال آنکه سیده زنان جهانیان است و این در صورتیست که برای او درباره فدک حقی ثابت نشده باشد نه بخله و بخشش

ونه بارث بردن . الحاصل امام علیه السلام بستی که براو وارد گشته اشاره نموده ودرباره دلبستگی نداشتن بمال دنیا میفرماید :) ۵ وفدک وغیر فدک را چه خواهم کرد ؟ درحالیکه جایگاه شخص فردا (پس از مردن) قبر وگور است که در تاریکی آن آثارهایش بریده وخبرهایش پنهان میشود ، وگودالی است که اگر گشادگی آن زیاد شود ودو دست گورکن در فراخی آن بکوشد سنگ وکلوخ آنرا میفشارد ، ورخنه هایش را خاک روی هم انباشته ببندد ، وهمت واندیشه من در اینست که نفس خودرا با پرهیزکاری تربیت نموده خوار گردانم تا در روزی (قیامت) که ترس وبیم آن بسیار است آسوده باشد ، وبر اطراف لغزشگاه استوار ماند .

---

٦ وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هٰذَا الْعَسَلِ ، وَلُبَابِ هٰذَا الْقَمْحِ ، وَنَسَائِجِ هٰذَا الْقَزِّ ، وَلٰكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخَيُّرِ الْأَطْعِمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ !! أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى ، وَأَكْبَادٌ حَرَّى ، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ :

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ ✻ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ !

---

٦ واگر بخواهم راه میبرم بصافی وپاکیزگی این عسل ومغز این نان گندم وبافته های این جامه ابریشم ، ولی چه دور است که هوا وخواهش برمن فیروزی یابد ، وبسیاری حرص مرا به برگزیدن طعامها وادارد وحال آنکه شاید بحجاز (مکه ومدینه وسائر شهرهای آن) یا یمامه (شهری است از یمن) کسی باشد که طمع وآز در قرص نان نداشته (چون در دسترسش نیست) وسیر شدن یاد ندارد !! یا چه دور است که من با شکم پر بخوابم وبدور من شکمهای گرسنه وجگرهای گرم (تشنه) باشد ، یا چنان باشم که گوینده ای (حاتم ابن عبدالله طائی) گفته :

﴿ وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ * وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ ﴾

یعنی این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در گردت جگرها باشد که قدح پوستی را آرزو کنند (و برای آنان فراهم نشود چه جای آنکه طعام داشته باشند) .

٧ - أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ؟ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ ، فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا ، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا ، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا ، وَتَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا ، أَوْ أُتْرَكَ سُدًى ، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثًا ، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ ٨ وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ : إِذَا كَانَ هٰذَا قُوتُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ ؟! أَلَا وَإِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُودًا ، وَالرَّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرَقُّ جُلُودًا ، وَالنَّابِتَاتِ الْبَدَوِيَّةَ أَقْوَى وُقُودًا ، وَأَبْطَأُ خُمُودًا ! وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَالذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ ، وَاللهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا ، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا ، وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هٰذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ ، وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ ، حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ .

۷ـ آیا قناعت میکنم که بمن بگویند زمامدار و سردار مؤمنین در حالیکه بسختیهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخکامی جلو ایشان نباشم؟ پس مرا نیافریده اند که خوردن طعامهای نیکو (از نیکبختی جلو) بازم دارد مانند چهارپای بسته شده که اندیشه اش علف آنست، یا مانند چهارپای رها گشته که خاکروبه ها را بهم زند تا چیزی یافته بخورد، پر میکند شکنبه را از علفی که بدست آورده، و غفلت دارد از آنچه برایش در نظر دارند (نمیداند که صاحبش میخواهد فربه شود تا بکشتارگاهش فرستند یا برایش بارکشی نموده کارش را انجام دهد) یا مرا نیافریده اند که بیکار مانده و بیهوده رها شوم، یا ریسمان گمراهی کشیده بی اندیشه در راه سرگردانی رهسپار گردم ۸ـ و چنانست که می بینم گوینده ای از شما میگوید: اگر این است خوراک پسر ابوطالب پس ضعف و سستی او را از جنگ با همسران و معارضه و برابری با دلیران بازمیدارد؟! بدانید درخت بیابانی (که آب کم بآن میرسد) چوبش سخت تر (استوارتر) است، و درختهای سبز و خرم (که در باغهای پرآب کاشته شده) پوستشان نازکتر است، و گیاههای دشتی (که جز آب باران آب دیگری نیابند) شعله آتش آنها افروخته تر و خاموشی آنها دیرتر است (آری انسان هر قدر کمتر بخورد و بیاشامد اندامش استوارتر و در کارزار دلیرتر است، و هر قدر بیشتر بخورد و بیاشامد نازک پوست و سست دل و ترسناکتر است) ۹ـ و (اتصال و همبستگی) من با رسول خدا مانند (اتصال) نخلی است از نخل (که هر دو از یک بیخ روئیده) و مانند (اتصال) دست است به بازو (که بهم پیوسته اند، بنابراین) سوگند بخدا اگر عرب بر جنگ من با هم همراه شوند از ایشان رو بر نگردانم، و اگر فرصتها بدست آید بسوی ایشان میشتابم (همه را در راه خدا و یاری دین گردن میزنم) و زود باشد که کوشش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه کلوخ خاکی از بین دانه درو شده بیرون آید (منافق و دورو را از بین مؤمنین رانده راه دین را از رهزنان گمراهی آسوده سازم).

وَمِنْ هٰذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُهُ :

۱۰ـ إِلَيْكِ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكِ عَلىٰ غَارِبِكِ، قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ

مَخَالِبِكِ، وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِكِ، وَاجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ، أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ؟ فَهَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ، وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ![11] وَاللهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً، وَقَالَباً حِسِّيّاً، لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِيِّ، وَأُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ، وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ، إِذْ لَا وِرْدَ وَلَا صَدَرَ.[12] هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ، وَمَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِكِ وُفِّقَ، وَالسَّالِمُ مِنْكِ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ، وَالدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ.

[13] اُعْزُبِي عَنِّي فَوَاللهِ لَا أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِي، وَلَا أَسْلَسُ لَكِ فَتَقُودِينِي، وَايْمُ اللهِ ـ يَمِيناً أَسْتَثْنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللهِ ـ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً، وَلَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا، مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا.[14] أَتَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ مِنْ رِعْيِهَا فَتَبْرُكَ، وَتَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ،

وَيَأكُلُ عَلِيٌّ مِن زادِهِ فَيَهجَعَ ؟ قَرَّت إذاً عَينُهُ إذا اقتَدى بَعدَ السِّنينَ المُتَطاوِلَةِ بِالبَهيمَةِ الهامِلَةِ ، والسّائِمَةِ المَرعِيَّةِ !

۱۵ طُوبى لِنَفسٍ أدَّت إلى رَبِّها فَرضَها ، وَعَرَكَت بِجَنبِها بُؤسَها ، وَهَجَرَت فِي اللَّيلِ غُمضَها ، حَتّى إذا غَلَبَ الكَرى عَلَيها افتَرَشَت أرضَها ، وَتَوَسَّدَت كَفَّها ، في مَعشَرٍ أسهَرَ عُيُونَهُم خَوفُ مَعادِهِم ، وَتَجافَت عَن مَضاجِعِهِم جُنُوبُهُم ، وَهَمهَمَت بِذِكرِ رَبِّهِم شِفاهُهُم ، وَتَقَشَّعَت بِطُولِ استِغفارِهِم ذُنُوبُهُم (أُولئِكَ حِزبُ اللهِ ، ألا إنَّ حِزبَ اللهِ هُمُ المُفلِحُونَ) .

۱۶ فاتَّقِ اللهَ يا ابنَ حُنَيفٍ ، وَلتَكفُف أقراصُكَ ، لِيَكُونَ مِنَ النّارِ خَلاصُكَ .

قسمتی از این نامه و پایان آنست (در نکوهش دنیا و ستودن پارسایان و کسانیکه دل بآن نبسته از کار خدا غافل نمانده اند) :

۱۰ ای دنیا از من دور شو که مهارت بر کوهانت هست (مهارت را بگردنت انداخته تا رها کرده‌ام) من از چنگالهایت جسته ، و از دامهایت رسته ، و از رفتن در لغزشگاههایت (گمراهیهایت) دوری گزیدم . کجایند کسانیکه بازیها و شوخیهایت گرفته فریبشان دادی ، کجایند مردمانیکه بزینت و آرایشهایت در فتنه و گمراهیشان انداختی ؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحدها هستند ! ۱۱ سوگند بخدا اگر تو شخصی بودی دیدنی و کالبدی محسوس محدود (کیفرهای) الهی را بر تو اجرا مینمودم بسزای بندگانی که بسبب آرزوها فریب دادی ، و مردمانیکه در پرتگاهها (ی

شقاوت و بدبختی) انداختی ، و پادشاهانیکه بنابودی سپردی ، و آنانرا در جایگاههای بلا و سختی فرود آوردی جائیکه فرود آمدن و بازگشت (سزاوار) نبود ۱۲ چه دور است کسی از تو فریب خورم هرکه بر لغزشگاهت گام نهد بلغزد ، و هرکه در آبهای انبوهت سوار شود غرق گردد ، و آنکه از ریسمانهای دامت کناره گیرد موفق شده (رستگار گشته) است ، و کسیکه از تو سالم ماند اگر جای خوابگاهش تنگ باشد (در سختی و ناکامی زندگانی کند) باکی ندارد (چون میداند این سختی بزودی میگذرد ، لذا میفرماید :) و دنیا نزد او بروزی ماند که وقت گذشتن آن رسیده است .

۱۳ از من دور شو که بخدا سوگند رام تو نمیگردم تا مرا خوار سازی ، و مهارت نمیشوم (فرمانت نمیبرم) تا مرا (بهر جا خواهی) بکشی ، و سوگند بخدا سوگندی که در آن مشیت و خواست خدا را جدا میسازم (چنانکه خداوند بآن دستور داده در قرآن کریم س ۱۸ ی ۲۳ میفرماید : وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ی ۲۴ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ یعنی هرگز برای کاری مگو من آنرا فردا خواهم کرد مگر آنکه خدا بخواهد یعنی بجا انجام میدهم اگر خدا بخواهد) خود را تربیت میکنم چنان تربیتی که شاد و شکفته گردد بقرص نانی که بر آن خورشی یابد ، و در خورش بنمک قناعت کرده بسازد ، و (از بسیاری گریه) کاسهٔ چشمم را بحال خود گذارم که اشکهایش تهی شود مانند چشمه‌ای که آبش فرو رفته است (آنقدر بگریم که اشکم نماند)

۱۴ آیا شکم حیوان چرنده از آنچه میچرد پر میشود که بپهلو میافتد ، و رمهٔ گوسفند از علف و گیاهش سیر میگردد و بسوی خوابگاه میرود ، و علی (صلوات الله علیه) توشهٔ خود را خورده مانند چهارپایان بخوابد ؟! در چنین حالی چشمش روشن باد که پس از سالهای دراز بچهارپایه و چرنده و رمه پیروی نماید (در صورتی که ننگ است که همت و اندیشهٔ شخص خوردن و آشامیدن باشد) !

۱۵ خوشا نفسی که آنچه پروردگارش واجب کرده ادا کند ، و در سختی شکیبا باشد ، و در شب از خواب دوری گزیند تا زمانیکه خواب و پینکی بر او غلبه نماید زمین را فرش پنداشته دستش را بالش قرار دهد ، در گروهیکه ترس بازگشت (روز رستخیز) چشمهاشان را بیدار داشته ، و پهلوهاشان را از خوابگاهها دور ساخته ، و لبهاشان بذکر و یاد پروردگارشان آهسته گویا است ، و به بسیاری استغفار (درخواست آمرزش) گناهانشان (مانند ابرهای پراکنده) پراکنده شده است (در قرآن کریم س ۵۸ ی ۲۲

میفرماید : أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ يعنى) اينان حزب و گروه خدا هستند ، بدانيد که حزب خدا رستگارند .

۱۶ پس ای پسر حنیف از خدا بترس (شکم چرانی مکن) و چند قرص نانت باید ترا بس باشد تا سبب رهائیت از آتش گردد .

(۴۶) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ بَعْضِ عُمَّالِهِ :

۱ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَىٰ إِقَامَةِ الدِّينِ ، وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ ، وَأَسُدُّ بِهِ لَهَاةَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ ، فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَىٰ مَا أَهَمَّكَ ، وَاخْلِطِ الشِّدَّةَ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّينِ ، وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ ، وَاعْتَزِمْ بِالشِّدَّةِ حِينَ لَا يُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشِّدَّةُ ۲ وَاخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظْرَةِ وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ ، حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ ، وَلَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بیکی از کارگردانان خود (که در آن مدارا و خوش رفتاری با رعیّت و سختگیری در هنگام مقتضی را با و امر میفرماید) :

۱ پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، تو از کسانی هستی که من برای نگاهداشتن دین با آنان یاری میجویم ، و سرکشی گناهکار را فرونشانم ، و دهانه (مرز) ترسناک راه

دشمن را می بندم (مرز را بگوشتی که نزدیک گلوی شخص است و آواز از بانک میان مند تشبیه فرموده که چون گرفته شود نفس قطع گردد) پس در کاریکه ترا اندوهناک سازد از خدا یاری بجو، و (با رعیّت در کارها) سختی و درشتی را با مقداری نرمی و همواری بیامیز (تا اگر خواستی بآسانی دلش را بدست آوری بتوانی) و مدارا و مهربانی کن هنگامیکه مدارا شایسته تر باشد، و بسختی و درشتی بپرداز آنگاه که از تو جز سختگیری پیش نمیرود[٢]، و برای رعیّت بالت را فرود آور، و رویت را بگشا، و پهلویت را نرم کن (مهربان و هموار و خوشخو باش) و در نگریستن بگوشهٔ چشم و خیره نگاه کردن و اشاره نمودن و درود گفتن بین ایشان یکسان رفتار کن (یکی را بر دیگری امتیاز مده) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع و آز ننمایند (در صدد دشمنی با تو بر نیایند) و زیردستان از دادگری تو نومید نشوند، و درود بر شایستهٔ آن.

(٤٧) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ

(لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ:)

[١] أُوصِيكُمَا بِتَقْوَى اللهِ، وَأَنْ لاَ تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَغَتْكُمَا، وَلاَ تَأْسَفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُوِيَ عَنْكُمَا، وَقُولاَ بِالْحَقِّ، وَاعْمَلاَ لِلْأَجْرِ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً.

[٢] أُوصِيكُمَا وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصَلاَحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمَا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: صَلاَحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلاَةِ وَالصِّيَامِ[٣] اللهَ اللهَ فِي الْأَيْتَامِ، فَلاَ تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلاَ يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ، وَاللهَ اللهَ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ، مَا زَالَ يُوصِي

بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ

بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ ، وَاللهَ اللهَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ ،

وَاللهَ اللهَ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ ، لَا تُخَلُّوهُ مَا بَقِيتُمْ ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظَرُوا

وَاللهَ اللهَ فِي الْجِهَادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَأَلْسِنَتِكُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ [۴] ،

وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَالتَّبَاذُلِ ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّدَابُرَ وَالتَّقَاطُعَ ،

لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارُكُمْ ،

ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ ، ثُمَّ قَالَ :

[۵] يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً

تَقُولُونَ : قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ، أَلَا لَا

يُقْتَلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي .

[۶] انْظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ

وَلَا يُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -

يَقُولُ : إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ .

از وصیتهای آنحضرت علیه السّلام است بحسن و حسین علیهما السّلام هنگامیکه ابن ملجم که خدا او را از رحمتش دور گرداند ، بآن بزرگوار ضربت زده بود (و در آن از خونخواهی نهی نموده و بکارهای نیکو امر فرموده است) :

[۱] شما را بتقوی و ترس از خدا سفارش میکنم ، و اینکه دنیا را نخواهید هر چند شما را بجوید

(بکالای دنیا دل نبندید هر چند در دسترستان باشد) واندوهناک نشوید بر چیزی از دنیا که از شما گرفته شده باشد، و راست و درست سخن گوئید، و برای پاداش یافتن (در آخرت) کار کنید، و ستمگر را دشمن و ستمدیده را یار و مددکار باشید.

۲ شما و همه فرزندان و اهل بیتم و هر که را که نامه ام باو میرسد سفارش میکنم بتقوی و ترس از خدا، و مرتب کردن و بهم پیوستن کارتان، و اصلاح زد و خوردی که موجب جدائی بین شما گردد که من از جدّ شما - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - شنیدم میفرمود: اِصْلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ (چگونگی که باعث پراکندگی است) از کلیّه نماز و روزه بهتر است (زیرا با جدائی بین مردم امر دین منتظم نگردد، و دشمن چیره شود، و آبادی رو بویرانی آرد) ۳ از خدا بترسید از خدا بترسید در باره یتیمان، پس برای دهنهاشان نوبت قرار ندهید (گاه سیر و گاه گرسنه شان مگذارید) و در نزد شما (بر اثر گرسنگی و برهنگی و بی سرپرستی) فاسد و تباه نشوند، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره همسایگانتان که آنان سفارش شده پیغمبرتان هستند، همواره در باره ایشان سفارش میفرمود تا گمان کردیم برای آنها (از همسایه) میراث قرار دهد (در مالشان سهمی تعیین فرماید) و بترسید از خدا بترسید از خدا در باره قرآن که دیگران با عمل بآن بر شما پیشی نگیرند، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره نماز که ستون دین شما است، و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره خانه پروردگارتان (کعبه مکرّمه) آنرا خالی مگذارید تا زنده هستید که اگر آن رها شود (از رفتن شما خالی ماند، از کیفر الهی) مهلت داده نمیشوید (بعذاب خدا مبتلی میشوید) و از خدا بترسید از خدا بترسید در باره جهاد بدارائیها و جانها و زبانهاتان در راه خدا (برای ترویج دین و جنگ با دشمنان خدا و رسول از هیچ چیز خودداری ننمائید) ۴ و بر شما باد که با هم وابستگی و دوستی داشته بهم ببخشائید، و از پشت کردن بیکدیگر و جدائی از هم بترسید، اَمْرِ بِمَعْروف (وادار نمودن بانجام کار شایسته) و نَهْی از مُنکَر (بازداشتن از کار زشت) را رها مکنید که (اگر رها کردید) بدکردارانتان بر شما مسلّط میشوند پس از آن دعا میکنید (دفع آنها را از خدا میخواهید) روا نشود (زیرا بر اثر نکردن امر بمعروف و نهی از منکر خدا را آزرده و این بلا و سختی را فراهم کرده اید، پس تا توبه و بازگشت ننمائید درخواستتان پذیرفته نگردد)

پس از آن فرمود :

۵ ای پسران عبد المطلب نمیخواهم شما را بیابم که در خونهای مسلمانان فرو روید بهانهٔ اینکه بگوئید : امیرالمؤمنین کشته شد ، امیرالمؤمنین کشته شد (کشتن مرا سبب جنگ و خونریزی قرار ندهید) بدانید که باید بعوض من کشته نشود مگر کشنده ام .

۶ بنگرید هرگاه بر اثر این ضربت او من مردم بعوض آن ضربتی باو بزنید ، و باید او مثله نشود (پیش یا پس از کشته شدن چشم و گوش و بینی و لب و دست و پا و سائر اعضایش را نبرید ، و با کار زشت دیگر باو روا نداريد) که من از رسول خدا ، صلى الله عليه و آله ، شنیدم میفرمود : از مثله نمودن دوری کرده بپرهیزید هر چند بسگ آزار رساننده باشد (زیرا اینگونه کیفرها را مردم خداپرست نمی پسندند هر چند از کشنده اندوه فراوان داشته باشند ، و آن روش نادانان و بدسیرتان است که از بسیاری کینه دل خود را بآن خنک کرده بدسیرتی شان را آشکار میسازند) .

(۴۸) و من كتاب له عليه السلام

إلى معاوية :

۱ فإنّ البغي والزّور يوتغان بالمرء في دينه ودنياه ، ويبديان خلله عند من يعيبه ، وقد علمت أنّك غير مدرك ما قضي فواته ، وقد رام أقوام أمراً بغير الحقّ فتأوّلوا على الله فأكذبهم ، فاحذر يوماً يغتبط فيه من أحمد عاقبة عمله ، ويندم من أمكن الشّيطان من قياده فلم يجاذبه .

۲ وقد دعوتنا إلى حكم القرآن ولست من أهله ، ولسنا إيّاك أجبنا ، ولكنّا أجبنا القرآن في حكمه ، والسّلام .

از نامه‌های آنحضرت علیه السّلام است بمعاویه (که او را اندرز میدهد):

۱- پس ستمگری و دروغگوئی شخص را در دین و دنیایش تباه میگردانند، و نقص و بی قدریش را نزد عیب جویش هویدا میسازند، و تو میدانی که در نمییابی آنچه (خواهشهای در دنیا، یا یاری عثمان بعد از کشته شدنش) راکه از دست رفتن آن مقدّر شده است، و گروه هائی کاری (امامت و خلافت) را نادرست قصد کردند، و (برای پیروی نمودن از امام حقیقی، یا نقض عهد و بدست آوردن ریاست و کالای دنیا) دستور آشکار الهی را تأویل نمودند (خلافت را بمیل خود برأی مردم واگذاشتند، و برای رسیدن بآرزوی خویش خونخواهی عثمان را بهانه نمودند) پس خدا ایشان را دروغگو خوانده (و عذاب و کیفر دروغگویان را بآنها خواهد داد) ۲- پس برحذر باش از روزی که در آن خوشنود است کسیکه پایان کارش را پسندیده یافته و پشیمان است کسیکه اختیار شرا بشیطان داده و با او ستیزگی نکرده است (مهار خود را از کف او بیرون نکشیده تا بهر جا که خواسته او را برده).

۳- و تو ما را (در جنگ صفّین) بحکم قرآن دعوت نمودی با اینکه اهل قرآن نبودی (چون کارهایت برخلاف دستور و احکام آنست) و ما ترا پاسخ ندادیم، بلکه حکم قرآن را پذیرفتیم، و درود بر آنکه شایسته است.

(۴۹) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلَى مُعَاوِيَةَ أَيْضاً:

۱- أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا، وَلَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئاً إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً عَلَيْهَا، وَلَهَجاً بِهَا، وَلَنْ يَسْتَغْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا، وَمِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ، وَ نَقْضُ مَا أَبْرَمَ! ۲- وَلَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ، وَالسَّلامُ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است نیز بمعاویه (که او را پند میدهد) :

۱ـ پس از ستایش خدا و درود بر حضرت مصطفی ، دُنیا (برای انسان) جای سرگرم کردن و باز داشتن است از غیرش (آخرت) و دُنیا خواه از چیز دُنیا بهره نمیبرد مگر حرص و شیفتگیش بر آن افزون میگردد (هر چه یابد بهره نبرده آرزوی بیشتر کند) و دُنیا خواه بآنچه (کالای دُنیا) که در آن یافته هرگز بی نیاز نگردد از آنچه (نعمتهای آخرت) را که از آن بدست نیاورده در صورتیکه پس از گرد آوردنش جدائی ، و پس از استوار کردنش شکست و برهم ریختنی است ۲ـ و اگر از آنچه گذشته (از عمر خود یا پیشآمدهای روزگار) پندگیری در باقیمانده خود را نگهداشته بهره مند خواهی شد ، و درود بر آنکه شایسته است .

(۵۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

إِلَى أُمَرَائِهِ عَلَى الْجُيُوشِ :

۱ـ مِنْ عَبْدِ ٱللهِ عَلِيِّ ٱبْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ ٱلْمَسَالِحِ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى ٱلْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ ٱللهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ ، وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ .

۲ـ أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ ، وَلَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ ، وَلَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي ٱلْحَقِّ سَوَاءً ، فَإِذَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ وَجَبَتْ لِلّٰهِ عَلَيْكُمُ ٱلنِّعْمَةُ ، وَلِي عَلَيْكُمُ ٱلطَّاعَةُ ،

وَأَنْ لَا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنِ اعْوَجَّ مِنْكُمْ ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً ، ۳ فَخُذُوا هَذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بسران لشکرهایش (که در آن حقّ آنان را بر خود و حقّ خویش را بر آنها بیان کرده و ایشان را بدادگری و پیروی امر فرموده است) :

۱ این نامه از بندهٔ خدا علیّ ابن ابیطالب سردار و کارفرمای مؤمنان است بمرزبانانش : پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، سزاوار است کارفرما را که فزونی یافته و نعمتی که بآن رسیده سبب تغییر حال او بر رعیّت نشود (مقام و منزلت او را بآزار زیردستان وا ندارد) و نعمتهائی که خدا بهرهٔ او گردانیده او را بسیار آشنائی با بندگان خدا و مهربانی بر برادرانش وا دارد (که هر که چنین نکند شکر نعمتهای پروردگارش را بجا نیاورده است) .

۲ آگاه باشید حقّ شما بر من آنست که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر در جنگ (که فاش شدن اسرار جنگ دشمن را بر آن آگاه میسازد) و کاری را بدون شور با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعیّ (که مشورت لازم نیست زیرا همهٔ احکام را باید از من بیاموزید) و در رساندن حقّی را که بجا است برای شما کوتاهی نکنم ، و از آن بی استوار نمودن و تمام کردنش دست برندارم ، و اینکه شما در حقّ نزد من برابر باشید (یکی را بر دیگری برتری ندهم) پس هرگاه رفتار من با شما چنین شد بر خدا است که نعمت را بر شما تمام کند ، و حقّ من بر شما پیروی و فرمانبرداری است ، و اینکه از فرمان من رو برنگردانید ، و در کاریکه صلاح بدانم کوتاهی ننمائید ، و در سختیهای راه حقّ فرو روید (متحمّل رنجها گردید تا حقّ را بیابید) پس اگر شما اینها را دربارهٔ من بجا نیاورید کسی از کجروشما نزد من خوارتر نیست ، پس او را بکیفر بزرگ میرسانم و نزد من رخصت و رهائی برای او نمیباشد ، ۳ و شما (نیز) این پیمان را از سران (زیردست) خود بگیرید ،

واز خود بایشان بخشید چیزی را که خدا بآن کار شما را اصلاح میفرماید (آنها را خوانئید تا بکمک آنان بدشمن فیروزی یابید) و درود بر آنکه شایسته است ۔

(۵۱) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى عُمَّالِهِ عَلَى الْخَرَاجِ :

۱ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْخَرَاجِ : أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا ، وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ يَسِيرٌ ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ ۲ فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ ، فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ ، وَلَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ ، وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ ۳ وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَلَا عَبْداً ، وَلَا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكَانِ دِرْهَمٍ ، وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهِدٍ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يُعْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ ، فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذٰلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ ۴ وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً ، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ ،

وَلَا الرَّعِيَّةِ مَعُونَةً ، وَلَا دِينِ اللهِ قُوَّةً ، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا ، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است بکارگردانانش که خراجگیر بودند (در آن از آزار رساندن برای گرفتن خراج وداد از نمودن بفروش چیزیکه فروشش زیان دارد نهی میفرماید) :

این نامه از بندۀ خدا علیّ امیر مؤمنین است بباجگیران : پس از ستایش خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، هر که از آنچه بسویش برمیگردد (حساب و دارسی روز رستخیز) نترسید ، برای خود چیزی که اورا (از عذاب و کیفر) نگاهدارد پیش نفرستاده است ، و بدانید آنچه بانجام آن مأمور شده اید اندکست و پاداش آن بسیار ، و اگر نبود در آنچه خدا نهی فرموده از قبیل ستم و زیاده روی کیفری که از آن بترسند در پاداش دوری از آن ، چیزی است که عذری نیست در ترک خواستن آن (گیرم مخالفت دستور را کیفری نبود ولی پیروی از آن را پاداشی دهند که نمیتوان از آن چشم پوشید) پس با مدارا و انصاف با مردم رفتار کنید ، و بر خواهشهاشان شکیبا باشید ، زیرا شما خزانه داران رعیّت هستید (که بواسطۀ گرفتن خراج با جمعی سروکار دارید ، و بدستۀ دیگری باید ردّ کنید و چنین کس باید بردبار و شکیبا باشد) و وکیلهای مردم و نمایندگان پیشوایانید (که بوسیلۀ شما دربارۀ رعیّت دستور میدهند) و کسیرا از درخواستش بخشم نیاورده از مطلوبش منع نکنید (کارش را معطّل نگذارده و بگوئید چنین بکن چنین نکن ، یا زمین را تکار یا آب از فلان جا بیرون آور ، خلاصه او را سرگردان نمائید) هنگام باج گرفتن از مردم لباس زمستانی و تابستانی و چهارپائیکه با آن کار میکند و غلام را نفروشید (اگر مال نداشته باشد که خراج را ادا کند آنچه بآن نیازمند ندا نانها نگیرید) ، و البتّه کسیرا برای درهمی تازیانه نزنید ، و بمال هیچیک از نمازگزاران و پیمان بسته ها (که با دادن جزیه در پناه اسلامند) دست نزنید مگر اسب و

سلاحی که بوسیلهٔ آن بر مسلمانان ستم شود بیابید، زیرا سزاوار نیست مسلمان آنها را در دست دشمنان اسلام باقی گذارد تا بر او توانائی داشته باشند ۴ و از پند و اندرز بر خودتان و نیکوئی بر لشکر و کمک بر رعیّت و توانا ساختن دین خدا خودداری نکنید، و در راه خدا آنچه سزاوار و بر شما واجب و لازم است بجا آورید، زیرا خداوند سبحان از ما و شما خواسته که در برابر احسان و نیکوئی او با کوشش خود او را سپاس گزاریم، و بمنتهیٰ درجهٔ توانائی خویش او را یاری کنیم، و (هر چند ما را) توانائی نیست مگر بیاری خداوند بلند قدر بزرگوار.

(۵۲) وَمِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلَى أُمَرَاءِ الْبِلادِ فِي مَعْنَى الصَّلاةِ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضَاءُ حَيَّةٌ فِي عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَيَدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مِنًى، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ ۲ وَصَلُّوا بِهِمْ صَلاةَ أَضْعَفِهِمْ وَلا تَكُونُوا فَتَّانِينَ.

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است بحاکمهای شهرها در بارهٔ (اوقات) نماز:

۱ پس از ستایش خدا تعالیٰ و درود بر حضرت مصطفیٰ، با مردم نماز ظهر گزارید (از هنگام میل خورشید از وسط آسمان بسمت مغرب) تا زمانیکه سایهٔ آفتاب برگردد بقدر (دیوار) آغل بز (تا سایهٔ هر چیز بقدر آن گردد، و این وقت فضیلت آنست، و در چند نسخه از نهج البلاغه حِينَ تَفِيءُ الشَّمْسُ و

مِثْلَ مَرِیضِ الْعَینِ است یعنی آنگاه نماز گزارید که سایه هر چیز برابر مثل آن گردد) وبا ایشان نماز عصر گزارید هنگامیکه آفتاب سفید و جلوه دار است (پژمرده نیست) در پاره ای از روز (تا پایان آن) وقتی که در آن (تا غروب) دو فرسخ راه بتوان پیمود (اقوال و اختلاف فقهاء و مجتهدین در تحدید وقت ظهر و عصر بسیار و محل آن کتب فقهیه است ، و گفته اند : جمعی بظاهر فرمایش امام علیه السلام در اینجا استدلال کرده نماز ظهر و عصر را با هم خواندن جائز ندانسته اند ، ولی روایات و فتاوی مجتهدین بدرست بودن باهم خواندن گویا است) و با آنان نماز مغرب بخوانید هنگامیکه روزه دار افطار میکند ، و حاج (از عرفات) بمنی روانه میشود ، و با آنها نماز عشاء گزارید هنگامیکه سرخی (از جانب مغرب) پنهان میشود تا سه یک از شب ، و با آنان نماز بامداد گزارید هنگامیکه مرد روی رفیق و همراه خود را ببیند ، و با ایشان نماز گزارید مانند نماز ناتوانترین آنها (از مستحبات بکاهید) و سبب فتنه و فساد نباشید (نماز را آنقدر طول نداده دراز نکنید که نمازگزاران با شما توانائی نداشته باشند و بر اثر آن جماعت حاضر نشوند .

علامه مجلسی ، رحمه الله ، در مجلد هیجدهم کتاب بحار الانوار از ارشاد القلوب دیلمی نقل میفرماید که علی علیه السلام روزی در جنگ صفین که مشغول زد و خورد بود در بین دو لشکر آفتاب را میپائید ، ابن عباس عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه کاری است ؟ فرمود بزوال مینگرم که نماز گزاریم ، ابن عباس گفت : آیا این هنگام وقت نماز است درحالیکه جنگ ما را از نماز باز داشته !؟ حضرت فرمود : ما با ایشان نمیجنگیم مگر برای نماز ، ابن عباس گفت : هرگز حضرت نماز شب را حتی در لیلة الهریر ترک ننمود !!) .
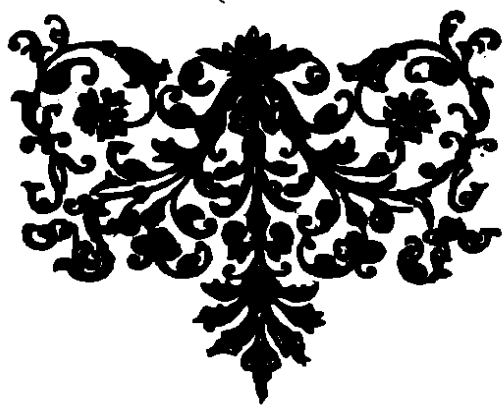
(٥٣) وَمِنْ عَهْدٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَتَبَهُ لِلْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ - رَحِمَهُ اللهُ - لَمَّا وَلَّاهُ عَلَى مِصْرَ وَأَعْمَالِهَا حِينَ اضْطَرَبَ أَمْرُ أَمِيرِهَا مُحَمَّدِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ أَطْوَلُ عَهْدٍ كَتَبَهُ وَأَجْمَعُهُ لِلْمَحَاسِنِ :

از عهد و پیمانهای آنحضرت علیه السّلام است که برای (مالک ابن حارث) اشتر نخعی - خدا او را بیامرزد - نوشته چون او را بر مصر و بر اطراف آن سامان فرمانروا قرار داد هنگامیکه حکومت محمّد ابن ابی بکر درهم و پریشان گردیده بود ، و آن درازترین و جامعترین پیمانی است که برای نکوکاریها (دستور دادرسی ، رموز رعیّت پروری ، آداب مملکت داری ، طریق لشکرکشی و پند و اندرز بهمگان) نوشته است (در عرب اشتر کسی را گویند که پلک چشمش برگشته و مژه نداشته باشد ، و هم کسی را که پلک چشم یا لب پائینش چاک داشته باشد ، و مالک ابن حارث نخعی « قدّس الله روحه » را اشتر گویند برای آنکه گفته اند : در پیکار لشکر عرب با سپاه روم در سال شانزدهم هجرتی گرزی بر خود مالک کوفته شد و خود بر سرش بخش و پاره‌ای از آهن آن چشم او را چاک زد ، پس از آنروز باشتر ملقّب گردید . چون وضع مصر در زمان حکومت محمّد ابن ابی بکر بر اثر فتنه انگیزی و تباهکاری معاویه درهم شد ، و گروهی بخونخواهی عثمان برخاستند و بامیرالمؤمنین علیه السّلام از اوضاع آن سامان خبر رسید ، فرمود : حکمرانی مصر شایسته یکی از دو نفر است یا قیس ابن سعد « از بزرگان شیعیان علی علیه السّلام و اعدل عدول » که او را از آنجا برداشتیم دوباره باید فرمانروا

شود ، یا مالک بن حارث نخعی آنجا رود ، ولی چون قیس بن سعد با این کار بی میل بود حضرت او را در شغل خود باقی گذاشت ، و مالک اشتر را که در نصیبین « شهری بین شام و عراق » بود طلبید و این عهدنامه را برای او نوشته امر فرمود بسیج راه کند ، و پیش از رفتن او بهای اهل مصر نامهٔ سی و هفتم را فرستاد ، مالک با لشکر خود بجانب مصر روانه گردید ، چون معاویه خبردار شد بدهقان عریش « شهری است در مصر » پیغام داد که اشتر را زهر بخورانی تا من خراج و مالیات بیست سال از تو نگیرم ، چون اشتر بعریش رسید دهقان که دانسته بود عسل را بسیار دوست دارد ، مقداری عسل مسموم برایش ارمغان آورد و گوارائی و فوائد آنرا بیان کرد ، اشتر از آن عسل زهرآلود میل نمود ، هنوز در جوفش مستقر نشده بدرود زندگانی گفت ، و بعضی گفته اند : شهادتش در قلزم « شهری که تا مصر سه روز راه دارد » واقع شد ، و نافع غلام عثمان او را زهر خورانید « چون خبر شهادت آن بزرگوار بمعاویه رسید با خورسندی بسیار میان مردم ایستاده گفت : علی بن ابیطالب را دو دست بود ، یکی در جنگ صفین جدا گردید و آن عمار بن یاسر بود که کشته شد ، و دیگری امروز جدا گردید و آن مالک اشتر بود که اکنون خبر مرگ او رسید » ، به آهنگ مصر سفر کرد و در شهر ایله - بین ینبع و مصر - نافع غلام عثمان نزد وی آمد و چندان در خدمت او مواظبت کرد که خاطر اشتر از او آسوده گشت ، پس در شهر قلزم شربت عسل با زهر آمیخته بخورد او داد که بر اثر آن مالک دنیا را بدرود گفت « أَلَا إِنَّ لِلّٰهِ جُنُوداً مِنْ عَسَلٍ یعنی بدانید خداوند را از عسل لشکرهاست » و از آنسو چون خبر بامیرالمؤمنین علیه السلام رسید بسیار اندوهگین و افسرده خاطر شد گریست و بر منبر تشریف برده فرمود:

إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، اللّٰهُمَّ إِنِّي أَحْتَسِبُهُ عِنْدَكَ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِنْ مَصَائِبِ الدَّهْرِ ، رَحِمَ اللّٰهُ مَالِكاً فَلَقَدْ أَوْفَى عَهْدَهُ ، وَ قَضَى نَحْبَهُ ، وَ لَقِيَ رَبَّهُ ، مَعَ أَنَّا قَدْ وَطَّنَّا أَنْفُسَنَا عَلَى أَنْ نَصْبِرَ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ بَعْدَ مُصَابِنَا بِرَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمُصِيبَاتِ

یعنی ما از خداییم و بسوی او باز میگردیم ، و ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است ، بار خدایا من مصیبت اشتر را نزد تو بشمار میآورم ، زیرا مرگ او از سوگهای روزگار است ، خدا مالک را رحمت فرماید که بعهد خود وفا نمود ، و مدتش را بپایان رسانید ، و پروردگارش را ملاقات کرد ، با اینکه متعهد شده ایم که پس از مصیبت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر هر مصیبتی شکیبائیم

زیرا آن بزرگترین مصیبتها بود . پس از آن از منبر پایین آمده بخانه رفت ، مشایخ نخع بخدمت آنحضرت آمدند ، آن بزرگوار متأسف وافسرده بود ، فرمود : وَلِلّٰهِ دَرُّ مالِكٍ وَما مالِكٌ لَوْ كانَ مِنْ جَبَلٍ لَكانَ فِنْدًا ، وَلَوْ كانَ مِنْ حَجَرٍ لَكانَ صَلْدًا ، أَما وَاللّٰهِ لَيَهُدَّنَّ مَوْتُكَ عالَمًا وَلَيُفْرِحَنَّ عالَمًا ، عَلىٰ مِثْلِ مالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَواكي ، وَهَلْ مَرْجُوٌّ كَمالِكٍ ، وَهَلْ مَوْجُودٌ كَمالِكٍ ، وَهَلْ قامَتِ النِّساءُ عَنْ مِثْلِ مالِكٍ یعنی خدا مالک را جزای خیر دهد و چگونه مالک که اگر کوه بود کوهی عظیم وبزرگ بود ، واگر سنگ بود سنگی سخت بود ، آگاه باشید بخدا سوگند مرگ تو ای مالک جهانی را ویران وجهانی را شاد میسازد یعنی اهل شام را خوشنود وعراق را خراب میگرداند ، برمردی مانند مالک باید گریه کنندگان بگریند ، آیا یا وری مانند مالک دیده میشود آیا مانند مالک کسی هست ، آیا زنان از زن طفلی بر میخیزند که مانند مالک شود . وگفته اند : جنازهٔ مالک را از قلزم بمدینهٔ طیبه حمل نمودند وقبر منور او در آنجا معروف ومشهور است ، وپوشیده نماند که اشتر - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - با اینکه مردی خردمند ودلاور وبزرگوار بود بزیور بردباری وپارسائی ودرویشی هم آراسته بود ، چنانکه گفته اند : روزی از بازار کوفه میگذشت ، وکرباس خامی در بر وپاره ای از همان را بجای عمامه برسر داشت ، یکی از بازاریان از روی استخفاف شاخهٔ سبزی براو انداخت ، اشتر بردباری نموده اعتنا نکرده گذشت ، یکی از حاضرین که اشتر را میشناخت بآن بازاری گفت : وای برتو هیچ دانستی که بچه کسی اهانت نمودی ، گفت : نه ، گفت او مالک اشتر دوست ویار امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلامُ بود ، پس آن مرد بازاری از کار کرده بلرزه آمده بدنبال اشتر روانه شد تا عذر خواهی نماید ، دید اشتر در مسجد بنماز مشغول است ، ایستاد تا از نماز فراغت یافت ، پس سلام کرده خود را بر پای او انداخته بوسید ، اشتر سر او را برداشته فرمود : چه کار میکنی ؟! گفت : عذر گناهی که از من صادر شده میخواهم که ترا نشناخته بودم ، اشتر فرمود : برتو هیچ گناهی نیست ، بخدا سوگند من بمسجد آمده بودم که برای تو طلب آمرزش نمایم . آری باید مالک اشتر چنین بوده وآنقدر برنفس خود تسلط داشته باشد که با داشتن چنان شجاعت ودلاوری در چنین موقعی که نادانی او را استهزاء میکند تغییر حالی باو دست ندهد ، زیرا در هر چیز پیرو حقیقی امام زمان خود بود تا آنکه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلامُ در بارهٔ او فرمود : لَقَدْ كانَ لي مِثْلَ

ما كُنتُ لِرَسُولِ اللهِ يَعنى مالك براى من چنان بود كه من براى رسولخدا بودم ، الحاصل مالك در سال سى و هشتم هجرت بدرود زندگانى گفت و عهدنامهٔ اميرالمؤمنين عليه السّلام بنام مبارك او براى حكمرانان جهان در هر امارت و ايالت دستورالعمل گرديد) :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

۱ هذا ما أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مالِكَ ابْنَ الْحارِثِ الْأَشْتَرَ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ ، حِينَ وَلّاهُ مِصْرَ : جِبايَةَ خَراجِها ، وَ جِهادَ عَدُوِّها ، وَاسْتِصْلاحَ أَهْلِها ، وَعِمارَةَ بِلادِها .

۲ أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللهِ ، وَإِيثارِ طاعَتِهِ ، وَاتِّباعِ ما أَمَرَ بِهِ فِي كِتابِهِ : مِنْ فَرائِضِهِ وَسُنَنِهِ ، الَّتِي لا يَسْعَدُ أَحَدٌ إِلّا بِاتِّباعِها ، وَلا يَشْقَى إِلّا مَعَ جُحُودِها وَإِضاعَتِها ۳ وَأَنْ يَنْصُرَ اللهَ سُبْحانَهُ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسانِهِ ، فَإِنَّهُ - جَلَّ اسْمُهُ - قَدْ تَكَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ ، وَإِعْزازِ مَنْ أَعَزَّهُ .

۴ وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ عِنْدَ الشَّهَواتِ ، وَيَزَعَها عِنْدَ الْجَمَحاتِ ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ اللهُ .

بنام خداوند روزى دهندهٔ بخشنده

۱ اين دستورى است كه بندهٔ خدا عَلِيّ اميرالمؤمنين بمالِك ابن حارث اَشْتَر در پيمان خود باو امر فرموده ، هنگاميكه او را والى مصر گردانيده : تا خراج آنجا را گرد

آورد ، و با دشمن آن بجنگد ، و با صلاح حال مردم آن بپردازد ، و شهرهای آنجا را آباد سازد .

۲ امر مینماید او را بپرهیزکاری و ترس از خدا ، و برگزیدن فرمان او ، و پیروی از آنچه در کتاب خود (قرآن کریم) بآن امر فرموده از واجبات و مستحبّات که کسی نیکبخت نمیشود مگر به پیروی از آنها ، و بدبخت نمیگردد جز بزیر بار نرفتن و تباه ساختن آنها ۳ و اینکه (دین) خداوند سبحان را بدل و دست و زبان یاری کند (بدل ایمان و باور داشته و بدست از دشمن جلوگیرد و بزبان امر بمعروف و نهی از منکر نماید) زیرا خداوندی که برتر است نام او ضامن گشته که یاری کننده خود را یاری کند ، و ارجمند داننده اش را ارجمند فرماید .

۴ و او را امر میفرماید که نفس خود را هنگام شهوات و خواهشها فرونشاند ، و هنگام سرکشیها آنرا باز دارد (نا عنان بدست او نیافتاده و در ختیهایش نیافکند) زیرا نفس بدی وا میدارد (آدمی از شرّ او آسوده نیست) مگر کسیرا که خدا رحم فرماید (حضرت امام موسی ابن جعفر از پدران خود علیهم السّلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود : رسولخدا صلّی الله علیه و آله گروهی از لشگریان را بجنگ فرستاد چون بازگشتند ، فرمود : خوشا بحال گروهی که از جهاد اصغر فراغت یافتند و برایشان جهاد اکبر باقی مانده است ، گفتند یا رسول الله جهاد اکبر چیست ؟ فرمود : جهاد و زد و خورد با نفس ، پس فرمود : بالاترین جهاد ، جهاد کسی است که با نفس خود که با اوست جهاد کند) .

---

۵ ثُمَّ اعْلَمْ ، يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دُوَلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَجَوْرٍ ، وَأَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَكَ ، وَيَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ ، وَإِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسُنِ عِبَادِهِ ، فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَامْلِكْ هَوَاكَ ، وَشُحَّ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ ، فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ

الإنصاف منها فيما أحببت أو كرهت ، وأشعر قلبك الرحمة للرعيّة ،
والمحبّة لهم ، واللطف بهم ، ولا تكوننّ عليهم سبعاً ضارياً تغتنم
أكلهم ، فإنّهم صنفان : إمّا أخ لك في الدين ، وإمّا نظير لك
في الخلق ، يفرط منهم الزلل ، وتعرض لهم العلل ، ويؤتى على
أيديهم في العمد والخطاء ، فأعطهم من عفوك وصفحك مثل
الذي تحبّ أن يعطيك الله من عفوه وصفحه ، فإنّك فوقهم ،
ووالي الأمر عليك فوقك ، والله فوق من ولّاك ، وقد استكفاك
أمرهم ، وابتلاك بهم ٧ ولا تنصبنّ نفسك لحرب الله ، فإنّه لا
يدى لك بنقمته ، ولا غنى بك عن عفوه ورحمته ، ولا تندمنّ
على عفو ، ولا تبجحنّ بعقوبة ، ولا تسرعنّ إلى بادرة وجدت
منها مندوحة ، ولا تقولنّ إنّي مؤمّر آمر فأطاع ، فإنّ ذلك
إدغال في القلب ، ومنهكة للدين ، وتقرّب من الغير ٨ وإذا
أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك أبّهة أو مخيلة فانظر إلى عظم
ملك الله فوقك وقدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك ،
فإنّ ذلك يطامن إليك من طماحك ، ويكفّ عنك من غربك ، و
يفيء إليك بما عزب عنك من عقلك .

۹ إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللهِ فِي عَظَمَتِهِ، وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ، فَإِنَّ اللهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ.

۵ پس بدان، ای مالک من ترا بشهرهائی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آنها بوده، و مردم بکارهای تو همان نظر میکنند که تو بکارهای حکمرانان پیش از خود مینگری، و در بارهٔ تو همان را گویند که تو در بارهٔ آنان میگوئی، و بنحوی که خداوند بزبان بندگانش (از نیک و بد) جاری میفرماید میتوان نیکوکاران پی برده آنها را شناخت (اگر از آنها نیکوئی بر زبانها جاری باشد مردم ایشان را نیکوکار شمرده دعا مینمایند، و اگر در زبانها بد نام باشند آنانرا بدکار دانسته نفرین میکنند، از اینرو حکمران چه مسلمان مانند عمر ابن عبد العزیز و چه کافر باشد مانند انوشیروان و هر زمامدار قومی باید کاری کند که ذکر جمیل و نام نیکویش بیادگار بماند تا مردم در بارهاش دعای خیر نمایند و بر اثر آن نیکنامی جاوید بدست آرد) پس باید بهترین اندوخته های تو کردار شایسته باشد ع و بر هوا و خواهش خود مسلط باش (مهارش را بدست گیر تا در تباهیها نیافکند) و بنفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل بنفس انصاف و عدل است از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد (بخل بنفس آنستکه گرد آنچه ترا روا نباشد نگردی اگر چه بسیار دوستدار و آرزومند آن باشی) و مهربانی و خوش رفتاری و نیکوئی با رعیت را در دل خود جای ده (نه آنکه در ظاهر اظهار دوستی کرده در باطن با آنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد، چنانکه در قرآن کریم س ۳ ی ۱۵۹ به پیغمبر اکرم میفرماید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ، وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ يعنى بر اثر بخشایش خدا تو با مردم مهربان گشتی و اگر تندخو و سخت دل بودی از گردت پراکنده میشدند، پس «اگر بتو بدی کنند» از آنان درگذر و برایشان آمرزش خواه، و در کار «جنگ» با ایشان مشورت نما، و «پس از مشورت» اگر تصمیم گرفتی بخدا اعتماد کن که خدا اعتماد کنندگان را دوست دارد) و مبادا نسبت بایشان (چون جانور درنده بوده خوردنشانرا غنیمت دانی کآنان دو دسته اند: یا با تو برادر دینیند یا در آفرینش

مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سببهای بدکاری با آنان روآورده عمداً و سهواً (دانسته یا ندانسته) در دسترشان قرار میگیرد، پس (چون جز پیغمبر و امام که معصوم هستند کسی نیست که از خطا و نادرستی ایمن باشد اگر پیش آمدی آنها را عمداً و سهواً به بدکاری واداشت نباید با ایشان بخشش روا نداشت بلکه) با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن همانطور که دوست داری خدا با بخشش و گذشتش ترا بیامرزد، زیرا تو بر آنها برتری، و کسیکه ترا بحکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسیکه این حکومت را بتو سپرده و خواسته است کارشانرا انجام دهی، و آنانرا سبب آزمایش تو قرار داده (هرگونه با آنها رفتار نمائی با تو معامله خواهد نمود) ۷ و مبادا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی (مخالفت دین نموده بمردم ستم روا داری) که ترا توانائی خشم او نبوده و از بخشش و مهربانیش بی نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و بکیفر شادمباش، و بخشمی که میتوانی مرتکب نشوی شتاب منما، و (از سرکشی و بددلی) مگو من مأمورم و (هرچه خواهم) امر میکنم پس باید فرمان مرا بپذیرند و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف دستی دین و تغییر و زوال نعمتها گردد ۸ و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خودپسندی پدید آورد. بزرگی پادشاهی خدا که فوق تو است و توانائی او نسبت بخود بآنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی بنگر که این نگریستن (اندیشه نمودن در بزرگواری و غالب بودن خدا بر هر چیز) کبر و سرکشی ترا فرو مینشاند، و سرفرازی را از تو باز میدارد، و از عقل و خردی که از تو دور گشته بسویت برمیگردد (اندیشه در این کار سبب میشود که بخود باز آمده کبر و خودپسندی را از خود برانی).

۹ و برحذر باش از برابر داشتن خود با خدا در بزرگواریش، و مانند قرار دادن خویشرا با در توانائیش، زیرا خدا هر گردنکش متکبری را خوار و پست میگرداند.

---

۱۰ أَنْصِفِ ٱللّٰهَ وَأَنْصِفِ ٱلنَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ

ظَلَمَ عِبادَ اللّهِ كانَ اللّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبادِهِ ، وَمَنْ خاصَمَهُ اللّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ ، وَكانَ لِلّهِ حَرْباً حَتّى يَنْزِعَ وَيَتُوبَ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعى إِلى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقامَةٍ عَلى ظُلْمٍ ، فَإِنَّ اللّهَ يَسْمَعُ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ ، وَهُوَ لِلظّالِمِينَ بِالْمِرْصادِ .

[۱۱] وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُها فِي الْحَقِّ ، وَأَعَمُّها فِي الْعَدْلِ ، وَأَجْمَعُها لِرِضَى الرَّعِيَّةِ ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخاصَّةِ ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعامَّةِ [۱۲] وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوالِي مَؤُونَةً فِي الرَّخاءِ ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلاءِ ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصافِ ، وَأَسْأَلَ بِالْإِلْحافِ ، وَأَقَلَّ شُكْراً عِنْدَ الْإِعْطاءِ ، وَأَبْطَأَ عُذْراً عِنْدَ الْمَنْعِ ، وَأَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخاصَّةِ [۱۳] وَإِنَّما عَمُودُ الدِّينِ وَجِماعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْداءِ الْعامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ ، فَلْيَكُنْ صِغْوُكَ لَهُمْ ، وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ .

---

[۱۰] با خدا با انصاف رفتار کن (اوامر او را بکار بند و از نواهیش بپرهیز) و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش میداری درباره مردم انصاف را از دست مده (نه خود تنها ستم نما و نه بگذار خویشان و دوستانت بنام تو ستم نمایند) که اگر نکنی ستمکار باشی و کسیکه با بندگان خدا ستم کند خدا بجای بندگانش با او دشمن است ، و خدا با هر که

دشمن باشد بزیان و دلیلش را نادرست میگرداند (عُذرش را نمی پذیرد) و آنکس در جنگ با خدا است تا اینکه (از ستم) دست کشد و توبه و بازگشت نماید، و تغییر (از دست رفتن) نعمت خدا و زود بخشم آوردن (دوری از رحمت) او را هیچ چیز مؤثّرتر از ستمگری (بر بندگان خدا) نیست، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا و در کمین ستمکاران است (انتقام آنانرا خواهد کشید).

۱۱ و کاریکه باید بیش از هر کار دوست داشته باشی میانه روی در حقّ است، و همگانی کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر سبب خوشنودی رعیّت میگردد (در هر کار آنرا اختیار کن که بصلاح حال همه باشد هر چند بر خواصّ گران آمده از آن راضی نباشند) زیرا خشم همگان رضا و خوشنودی چند تن را پایمال میسازد، و خشم چند تن در برابر خوشنودی همگان اهمیّت ندارد ۱۲ و از رعیّت هیچکس بر حکمران در هنگام رفاه و آسایش گران بارتر، و در گرفتاری کم یاری کننده تر، و در انصاف و برابری ناراضی تر، و در خواهش پرابرام تر، و هنگام بخشش کم سپاستر، و هنگام ردّ دیر عذر پذیرنده تر، و در پیش آمد سختیهای روزگار در شکیبائی سست تر، از خواصّ نیست ۱۳ و ستون دین و انبوهی مسلمانها و آماده برای (جلوگیری از) دشمنان همگان از مردم هستند (نه چند تن از خواصّ که از آنان تنهائی کاری ساخته نیست) پس باید با آنان همراه بوده و میل و رغبت تو با آنها باشد.

---

۱۴ وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَؤُهُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبَهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ ۱۵ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حِقْدٍ، وَاقْطَعْ

عَنكَ سَبَبَ كُلِّ وِتْرٍ، وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَصِحُّ لَكَ، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.

[۱۶] وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ، وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَاناً يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا حَرِيصاً يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللهِ!

---

[۱۴] و باید از رعیت کسی را بیش از همه دور و دشمن داشته باشی که بگفتن زشتیهای مردم اصرار دارد، زیرا مردم را عیوب و زشتیهائی است که سزاوارتر کس برای پوشاندن آنها حاکم است، پس آنچه از زشتیهای مردم بتو پوشیده است پی مکن (کنجکاوی منما) که بر تو است پوشیدن آنچه (از زشتیهای ایشان) بر تو آشکار شود، و خدا بر آنچه از تو پنهان است حکم میفرماید، پس تا میتوانی زشتی (مردم) را بپوشان که خدا بپوشاند زشتی ترا که دوست میداری از رعیت پنهان داری [۱۵] از مردم گره هر کینه را بگشا (کینهٔ آنها را در دل راه مده) و از خود رشتهٔ هر انتقام و بازخواستی را جدا کن، و از هر چه که ترا نادرست در نظر آید خود را نادان بنما، و در تصدیق و باور داشتن (گفتار) بدگو و سخن چین شتاب منما، زیرا سخن چین خیانتکار و فریب دهنده است هر چند خود را بصورت پند دهندگان درآورد (پس شتاب در قبول گفتار او شاید باعث خطائی شود که پشیمانی بعد از آن را سودی نباشد).

[۱۶] و در کنگاش (کار) خود بخیل را راه مده که ترا از نیکی و بخشش باز داشته از بیچیزی و درویشی میترساند، و نه بددل و ترسو را که ترا از (اقدام در) کارها سست میگرداند، و نه حریص را

که از بسیاری حرص (اندوختن جهت روز نیازمندی) ستمگری (بر دم) را در نظرت جلوه میدهد
پس بخل و ترس و حرص طبیعتهای گوناگونی میباشند که بدگمانی بخدا آنها را گرد میآورد ! (منشأ
این خوها بدگمانی بخدا است، و بدگمان بخدا او را نمیشناسد، زیرا بخیل اگر او را بسیار بخشنده داند بگران
بخل نمیورزد، و ترسو اگر او را نگهدار خواند از اقدام در کار خدا پسند نمیترسد، و حریص اگر او را روزی
دهنده داند برای اندوختن حرص نمیزند) .

---

١٧ إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيراً، وَمَنْ شَرِكَهُمْ
فِي الْآثَامِ فَلَا يَكُونَنَّ لَكَ بِطَانَةً، فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَثَمَةِ، وَإِخْوَانُ
الظَّلَمَةِ، وَأَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ
نَفَاذِهِمْ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَأَوْزَارِهِمْ مِمَّنْ لَمْ يُعَاوِنْ
ظَالِماً عَلَى ظُلْمِهِ وَلَا آثِماً عَلَى إِثْمِهِ : أُولَئِكَ أَخَفُّ عَلَيْكَ
مَؤُونَةً، وَأَحْسَنُ لَكَ مَعُونَةً، وَأَحْنَى عَلَيْكَ عَطْفاً، وَ
أَقَلُّ لِغَيْرِكَ إِلْفاً، ١٨ فَاتَّخِذْ أُولَئِكَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِكَ وَحَفَلَاتِكَ
ثُمَّ لْيَكُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَكَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَكَ، وَأَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِيمَا
يَكُونُ مِنْكَ مِمَّا كَرِهَ اللهُ لِأَوْلِيَائِهِ، وَاقِعاً ذَلِكَ مِنْ هَوَاكَ حَيْثُ
وَقَعَ ١٩ وَالْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ، ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَى أَنْ لَا
يُطْرُوكَ، وَلَا يُبَجِّحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ
تُحْدِثُ الزَّهْوَ، وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ .

۱۷ بدترین وزیران تو (کسیرا که بر شؤون مملکت گماشته از رأی و اندیشه اش کمک میطلبی) وزیری است که پیش از تو وزیر اشرار و بدکرداران و در گناهان (کارهای ناشایسته) با آنها شریک و انباز بوده، پس (چنین کس) نباید از خواص و نزدیکان تو باشد، زیرا آنان یار گناهکاران و برادر (همراه) ستمگران هستند، درحالیکه تو بجای آنها در کسانیکه دارای اندیشه ها و کاربریهای نیکو مانند آنها (در امور مملکت) هستند میتوانی بهترین وزیر را بیابی که چنان گناهان و کارهای زشت آنان (که در حکومت اشرار مرتکب شده اند) بر او نیست، و ستمگری را بر ستم و گناهکاری را بر گناهش همراهی و یاری نکرده اند: هزینۀ ایشان برای تو سبکتر (زیرا اندک نعمت ترا بسیار دانسته از آن قدردانی نموده سپاسگزار میباشند) و یاریشان برایت نیکوتر، و میل و رغبتشان بتو از روی مهربانی بیشتر، و دوستیشان با غیر تو کمتر است، پس ایشانرا در خلوتها و مجلسهای خود از نزدیکان قرار ده ۱۸ و باید برگزیده ترین ایشان نزد تو وزیری باشد که سخن تلخ حق بتو بیشتر گوید، و کمتر ترا در گفتار و کردارت که خدا برای دوستانش نمی پسندد بستاید اگر چه سخن تلخ و کمتر ستودن خواهش و آرزوی تو سبب دلتنگیت شود (هرچند گفتار و کردار تلخ او بر تو گران آید و از روش او خوشنود نباشی) ۱۹ و خود را بپرهیزکاران و راستگویان بچسبان (همیشه با آنها همنشین باش) و آنان را وادار و بیاموز که بسیار ترا نستایند، و از اینکه نادرستی بجا نیاورده ای (و شایستۀ بیان نیست) ترا شاد نگردانند (تا ترا بخود متوجه سازند) زیرا بسیاری اصرار در ستایش شخص را خودپسند ساخته سرکشی بار میآورد.

۲۰ وَلَا يَكُونَنَّ ٱلْمُحْسِنُ وَٱلْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَآءٍ، فَإِنَّ فِي ذٰلِكَ تَزْهِيداً لِأَهْلِ ٱلْإِحْسَانِ فِي ٱلْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيباً لِأَهْلِ ٱلْإِسَاءَةِ عَلَى ٱلْإِسَاءَةِ، وَأَلْزِمْ كُلّاً مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ ۲۱ وَٱعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ

بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ، فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَباً طَوِيلاً ٢١ وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

٢٢ وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، وَلَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ فَيَكُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا.

٢٣ وَأَكْثِرْ مُدَارَسَةَ الْعُلَمَاءِ، وَمُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.

---

٢٠ و نباید نیکوکار و بدکار نزد تو یک پایه باشند که آن نیکوکاران را از نیکوئی کردن بی رغبت سازد و بدکرداران را بدی کردن وادارد، و هر یک از ایشان را بآنچه گزیده جزا ده (نیکوکار را پاداش و بدکردار را کیفر ده) ٢١ و بدان چیزی سبب خوش بینی حاکم نسبت برعیت بهتر از نیکوئی بخشش او بایشان و سبک گردانیدن هزینه های آنها و رنجش نداشتن از آنان بر چیزی که حق با نها ندارد نیست، پس باید در این باب کاری کنی که خوش بینی برعیت را بدست آوری،

زیرا خوش بینی رنج بسیار را از تو دور میدارد (برای آنکه بدبینی بر رعیّت بسبب تنگگیری میشود، و تنگگیری رنجش میآورد و چون رنجیدند بزوال و عزل تو کوشیده باندازۀ توانائی در صدد مخالفت با تو برآمده در پی فرصت میگردند، و تو ناچار همواره بر اثر اندیشه در کار ایشان غمگین و اندوهناک بوده و آسودگی را از دست میدهی) ۲۲ و سزاوارتر کسیکه باید باو خوش بین باشی کسی است که بیشتر باو احسان نموده و نیکو تر آزموده‌ای، و سزاوارتر کسیکه باید باو بدبین باشی کسی است که با او بدسلوک کرده کمتر آزموده‌ای (پس هرگاه بیاری ایشان نیازمند شدی اعتماد کن بکسیکه باو احسان نموده‌ای، نه بکسی که از تو بدی و سختی دیده).

۲۳ و مشکن سنّت (طریقۀ) شایسته‌ای را که رؤساء و بزرگان این امّت بآن رفتار نموده‌اند، و الفت و انس (بین مردم) بسبب آن پیدا شده، و (کار) رعیّت بر آن منظّم گردیده، و بناء سنّت و طریقه‌ای را بکار بری که بچیزی از سنّتهای گذشته زیان رساند، پس (اگر چنین کردی بدان سود نخواهی برد، زیرا) مزد و پاداش کسی راست که آن سنّتها (ی نیکو) را بناء گذاشت، و گناه ترا خواهد بود بآنچه آن سنّتها را شکست دادی.

۲۴ و در بارۀ استوار ساختن آنچه کار شهرهای ترا منظّم گرداند و برپاداشتن آنچه مردم پیش از تو برپا داشته بودند بسیار با دانشمندان مذاکره و با راستگویان و درستکرداران گفتگو کن (که بر اثر آن همیشه حکومت تو پایدار مانده و کار رعیّت بشایستگی انجام گیرد).

---

۲۵ وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَ الرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ، وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى

مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّى اللهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَىٰ حَدِّهِ وَفَرِيضَتِهِ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً.

٢٦ فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ ٢٧ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَىٰ جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ٢٨ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهٰذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا ٢٩ وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مِمَّا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ ٣٠ ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَىٰ مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ ٣١ وَفِي اللهِ لِكُلٍّ سَعَةٌ، وَلِكُلٍّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَةِ مَا أَلْزَمَهُ اللهُ مِنْ ذٰلِكَ إِلَّا بِالْاِهْتِمَامِ

وَالْاِسْتِعانَةِ بِاللّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيما خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.

۲۵ و بدانکه رعیّت (مردمیکه زیر فرمان هستند) چند دسته میباشند که (کار) بعضی بسامان نمیرسد مگر ببعض دیگر، و گروهی را از گروه دیگر بی نیازی نیست: پس بعضی از آن دسته ها (نخستین) لشکرهای خدا (که برای دفع دشمنان او آماده) هستند، و برخی از آنها (دوّم) نویسندگان عمومی و خصوصی، و بعضی از آنها (سوّم) قاضیهای دادرس (که احکام را بین مردم از روی عدل اجرا مینمایند) و دسته ای از آنها (چهارم) کارگردانان (مأمورین حکمرانی) که با انصاف و مدارا رفتار مینمایند، و بعضی از آنها (پنجم) جزیه دهندگان اهل ذمّه (کفّاریکه باج میدهند تا مال و جان و ناموسشان در پناه اسلام باشد) و خراج دهندگان مسلمان (که حقوق خدا را میپردازند) و برخی از آنان (ششم) سوداگر و بازرگان و صنعتگر، و دسته ای از آنها (هفتم) فروتنان که نیازمندان و بیچارگانند، و برای هر یک از این چند دسته خداوند نصیب و بهره او را نام برده است، و حدّ و اندازه واجب آنرا در کتاب خود (قرآن کریم) یا در سنّت پیغمبرش - صَلَّی اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیمان و دستوری داده است که نزد ما محفوظ و نگهداری شده است (آن حدود و عهود در دسترس ما میباشد).

۲۶ پس (سود این دسته ها آنستکه) سپاهیان بفرمان خدا برای رعیّت (مانند) دژها و قلعه ها (که آنها را از شرّ دشمنان آسوده میدارند) و زینت و آراستگی حکمرانان و ارجمندی دین و راههای امن و آسایش (برای رهروان) هستند، و رعیّت بر پا نمیماند مگر با بودن ایشان ۲۷ و نظام و آسایشی برای سپاهیان نیست مگر بخراج (حقوق واجبه ای) که خدا برای ایشان تعیین فرموده که بوسیله آن بجنگ با دشمنانشان توانا میگردند، و بآن در اصلاح کار خود اعتماد مینمایند و آن هنگام حاجت و نیازمندی ایشان بکار میرود ۲۸ و نظام و آسایشی برای این دو دسته (سپاهیان و خراج دهندگان) نیست مگر بدسته سوّم که عبارتست از قاضیها که برای عقدها

(ای لا دو دستہ و زنا ہنو یہا) حُکم مینا یند ، و کار گردانان کہ باج و خراج گرد میآورند ، و نویسندگان کہ برای کار ہای ہمگانی و خصوصی بآنہا اعتماد میشود (و سررشتہ حساب نگاہ میدارند) [۲۹] و نظام و آسانی برای ہمۂ این دستہ ہا نیست مگر بسوداگران و صنعتگرانی کہ سودہا شان را گرد آوردہ بازارہا برپا میدارند ، و کارہائی انجام میدہند کہ سعی و کوشش غیر ایشان آن کارہا را سامان نتواند داد [۳۰] پس از این دستۂ فروتنان ہستند کہ نیازمندان و بیچارگانند و بخشش و کمک بآنہا (بر توانگران) واجب و لازم است [۳۱] و نزد خدا برای ہریک از این طبقات گشایشی است (نہ تنگی و ناتوانی ، پس اگر بعضی را بعضی نیازمند گردانیدہ بمقتضای حکمت و مصلحت بودہ نہ از روی تنگی و کمی قدرت) و ہریک از آن دستہ ہا را بر حکمران حقی است باندازہ ای کہ کار آنرا باصلاح آورد ، و حکمران از عہدۂ آنچہ خدا براو لازم گردانیدہ بر نیاید مگر بسعی و کوشش ، و یاری خواستن از خدا ، و آمادہ نمودن خود بر بکار بستن حق ، و شکیبائی بر آن در کار آسان یا گران و دشوار .

---

[۳۲] فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِإِمَامِكَ ، وَأَنْقَاهُمْ جَيْبًا ، وَأَفْضَلَهُمْ حِلْمًا ، مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ ، وَيَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ ، وَيَرْأَفُ بِالضُّعَفَاءِ ، وَيَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ ، وَمِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ .

[۳۳] ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِي الْأَحْسَابِ ، وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ، ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَاحَةِ ، فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ ، وَشُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ ، ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا ، وَلَا يَتَفَاقَمَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ ، وَلَا تَحْقِرَنَّ لُطْفًا تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَإِنْ قَلَّ ، فَإِنَّهُ

دَاعِيَةٌ لَهُمْ إِلَى بَذْلِ النَّصِيحَةِ لَكَ ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ [٣٤] وَلَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالاً عَلَى جَسِيمِهَا ، فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ ، وَلِلْجَسِيمِ مَوْقِعاً لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ .

[٣٥] وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ ، بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ ، فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ [٣٦] وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوُلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ ، وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ ، وَإِنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ ، وَلَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحِيطَتِهِمْ عَلَى وُلَاةِ أُمُورِهِمْ ، وَقِلَّةِ اسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ ، وَتَرْكِ اسْتِبْطَاءِ انْقِطَاعِ مُدَّتِهِمْ [٣٧] فَافْسَحْ فِي آمَالِهِمْ ، وَوَاصِلْ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ ، وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَفْعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَاعَ ، وَتُحَرِّضُ النَّاكِلَ ، إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى .

---

[٣٢] پس (برای انجام کارها) از سپاهیانت برگمار کسی را که برای (بدست آوردن رضا و خوشنودی) خدا و رسول او و برای (پیروی از) امام و پیشوایت پند پذیرنده‌تر و پاکدامن‌تر (راست گفتار و درست کردار) و خردمندتر و بردبارترین آنان باشد: از کسانیکه دیر بخشم آیند و زود عذر (گناهکار) پذیرند (نمانند بدسیرتان که آسودگی را در آن بینند که خشم بکار برده عذر

پندیرند) وبزیردستان مهربان بوده ، وبرزورمندان سختگیری وگردن فرازی نماید ، واز
آنانکه درشتی اورا ازجا نکند (که براثر آن ستم روا دارد) ونرمی اورا (درانجام کار) نشاند (بازندارد).

۳۳ پس همنشین باش با آنانکه ازخانواده های شریف وخوشنام وکسانیکه دارای
سابقه های نیکو (خدمت بخلق وپیروی ازخالق) میباشند ، وباجنگجویان ودلیران وبخشندگان
وجوانمردان (رؤسای لشکروکشوررا ازچنین مردمی برگزین) زیرا آنان جامع بزرگواری وشاخه های
احسان ونیکوئی هستند ، پس بکارهای آنها رسیدگی کن چون پدرومادری که بفرزندشان
رسیدگی مینمایند ، وباید نیکوئیکه درباره آنان نموده وآنهارا باآن توانا ساخته ای نزد تو
بزرگ (دشوار) نیاید ، وهمراهی که برایشان متعهد شده ای کوچک مشماری اگرچه اندک باشد
(همواره درباره آنها نیکوئی کن اندک یابسیار ، پس اگراحسان بزرگ پیش آید آنرا بزرگ مپندار ،
واگراندک بود آنرا نیزکوچک مشمار وبجاآور) زیرا احسان آنانرا خیرخواه وخوش بین بتو مینماید
(که درنتیجه فرمانت رابخوبی انجام میدهند) ۳۴ ویاری کردن درکارهای کم اهمیت رارها مکن باعتماد و
امید رسیدگی بکارهای بزرگ آنها (هیچگاه مگو پرسش بیمار ومبارکباد بچه تازه بدنیا آمده ومانند آن
چندان اهمیت ندارد برای من که درکارهای بزرگ باآنها همراهم) زیرا احسان اندک توجائی دارد
که ازآن سود میبرند ، واحسان بزرگ هم موقعیتی دارد که ازآن بی نیاز نیستند (خلاصه
احسان اندک راترک مکن وآنهارا چشم براه احسان بزرگ مگذار که سبب رنجش ودلگیری خواهد بود).

۳۵ وباید برگزیده ترسران سپاهت کسی باشد که بالشکردرهمراهی (مال ودارائی) مؤاسات
کند (ازاصل مال باآنها خودرا برابر داند ، نه اززیادی آن که اگراززیادی بخشد آنرا مؤاسات نگویند)
وازتوانائی خویش (خوار وبار لشکرکه دردست اوست) باآنها احسان نماید باندازه ایکه ایشان
وخانواده شان درآسایش باشند ، تااینکه درجنگ بادشمن یکدل ویک اندیشه گردند
(درکارزارغم نادرستی خانواده نداشته باشند) زیرا مهربانی وکمک توبایشان دلهاشان را
بتو متوجه ومهربان مینماید (آری اگرپادشاه سران لشکررا واداشت که بالشکریان مؤاسات نموده
جیره وماهیانه آنانرا بموقع بپردازند همه هواخواه او میشوند ، وگرنه دلهاشان برمیگردد وباعث خرابی

وپیش رفتن کار مملکت میشود) [٣٦] ونیکوترین چیزی که حکمرانان را خوشنود میدارد برپاداشتن عدل و دادگری در شهرها وآشکار ساختن دوستی رعیت میباشد، ودوستی آنان آشکار نمیگردد مگر بسالم ماندن سینه هاشان (از بیماری خشم وکینه) وخیرخواه (باسینهٔ سالم) نمیمانند مگر بدوستداری بنگهداری حکمرانان وگرداگردآنان بودن وسنگین نشمردن حکومتشان، وانتظار نداشتن بسر رسیدن مدت (حکومت) آنها، [٣٧] پس آرزوهای ایشان برآور، وآنهارا بنیکوئی یادکن، وکسانیرا که آزمایشی نموده رنجی برده اند همتشان رابزبان آور، زیرا یادکردن نیکوکارشان دلیر را بهیجان آورده بجنبش وا میدارد، ونشسته (ازکارمانده) را بخواست خدایتعالی ترغیب مینماید (ادرا دوباره بکار میآورد).

---

[٣٨] ثُمَّ آعْرِفْ لِكُلِّ آمْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَىٰ، وَلَا تُضِيفَنَّ بَلَاءَ آمْرِئٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ آمْرِئٍ إِلَىٰ أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا، وَلَا ضَعَةُ آمْرِئٍ إِلَىٰ أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيمًا.

[٣٩] وَآرْدُدْ إِلَى آللهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ آلْخُطُوبِ وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ آلْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ آللهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: (يَا أَيُّهَا آلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا آللهَ وَأَطِيعُوا آلرَّسُولَ وَأُولِي آلْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى آللهِ وَآلرَّسُولِ) فَآلرَّدُّ إِلَى آللهِ: آلْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَآلرَّدُّ إِلَى آلرَّسُولِ: آلْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ آلْجَامِعَةِ غَيْرِ آلْمُفَرِّقَةِ.

۳۸ پس رنج و کار هر یک از آنان را برای خودش بدان ، و رنج کسی را بدیگری نسبت مده (تا رنج برده از عدل و انصاف والی نومید نگردد و دیگران هم بکارهای بزرگ اقدام کنند) و باید در پاداش باو هنگام بسر رساندن کارش کوتاهی ننمائی ، و باید بزرگی کسی ترا بر آن ندارد که رنج و کار کوچک او را بزرگ شماری ، و پستی کس ترا وادار نسازد که رنج و کار بزرگش را کوچک پنداری (زیرا چنین رفتار بر خلاف عدل و دادگری است ، و سبب بی رغبتی کارگردانان در انجام کارها میشود) ۳۹ و در کارهای مشکلی که در مانی و کارهائی که بر تو مشتبه گردد (که برای دانستن حکم حق سرگردان باشی) به (کتاب) خدا و (سنت) پیغمبر او بازگردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته هدایت و راهنمائی کند (در قرآن کریم س ۴ ی ۵۹) فرموده : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ يعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا و رسول و اولی الامر از خودتان (امام و پیشوا خلیفه بر حق و جانشین پیغمبر اکرم) اطاعت و پیروی نمائید ، پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کنید بخدا و رسولش رجوع نمائید (از روی هوای نفس قضاوت نکنید که سبب تباهکاری گردد) پس رجوع بخدا فرا گرفتن محکم از کتاب او (آنچه در معنی آن اشتباه و تردیدی نیست) میباشد ، و رجوع برسول فرا گرفتن سنت (احکام) او است سنتی که گرد میآورد و پراکنده نمیسازد (سنتی که اختلاف را رفع مینماید و همه را در رأی و اندیشه یگانه گرداند ، نه سنت پراکنده کننده که مقصود از آن واضح و هویدا نمیباشد) .

۴۰ ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ ، وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ ، وَلَا يَحْصَرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ ، وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ ، وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ ، وَأَصْبَرَهُمْ

عَلَى تَكَشُّفِ ٱلْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ ٱتِّضَاحِ ٱلْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ [٤١] ثُمَّ أَكْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ، وَٱفْسَحْ لَهُ فِي ٱلْبَذْلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى ٱلنَّاسِ، وَأَعْطِهِ مِنَ ٱلْمَنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ، لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ ٱغْتِيَالَ ٱلرِّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ [٤٢] فَٱنْظُرْ فِي ذَلِكَ نَظَراً بَلِيغاً، فَإِنَّ هَذَا ٱلدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيراً فِي أَيْدِي ٱلْأَشْرَارِ: يُعْمَلُ فِيهِ بِٱلْهَوَى، وَتُطْلَبُ بِهِ ٱلدُّنْيَا.

---

۴۰ پس برای قضاوت و داوری بین مردم بهترین رعیّت را اختیار کن کسیکه کارها باو سخت نیاید (از عهدهٔ هر حکمی برآید نه آنکه ناتوان باشد) و نزاع کنندگان در ستیزه و لجاج رأی خود را بر او تحمیل ننمایند، و در لغزش پایداری نکند، و از بازگشت بحقّ هرگاه آنرا شناخت درمانده نشود (چون بخطاء خود آگاه شد یا او را بآن لغزش آشنا نمودند بازگردد، نه آنکه بر اشتباه خویش ایستادگی نماید) و نفس او بطمع و آز مایل نباشد (زیرا اگر طمع داشته باشد نمیتواند بحقّ حکم کند) و (در حکم دادن) باندک فهم بدون بکار بردن اندیشهٔ کافی اکتفاء نکند (بلکه جستجو نماید تا منتهی درجه آنچه لازمست بدست آورد) و کسیکه در شبهات تأمّل و درنگش از همه بیشتر باشد (در امر مشتبه تا حقیقت را بدست نیاورد حکم ندهد) و حجّت و دلیلها را بیش از همه فراگیرد، و کمتر از همه از مراجعهٔ دادخواه دلتنگ گردد، و بر (رنج بردن در) آشکار ساختن کارها از همه شکیباتر و هنگام روشن شدن حکم از همه برنده‌تر باشد (چون بمطلب پی برد فوری حکم آنرا بدهد و تأخیر نیاندازد که موجب سرگردانی نزاع کننده‌ها شود) کسیکه بسیار ستودن او را بخودبینی وا ندارد، و برانگیختن و گول زدن او را مایل (بیکی از دو طرف) نگرداند، و حکم دهندگان

آراسته به این صفات کم بدست میآیند (باید در طلب ایشان بسیار سعی و کوشش نمود) [41] پس از آن از قضاوت او بسیار خبرگیر و وارسی کن (مبادا خطائی از او سرزند که نتوانی جبران نمود) و آنقدر با و بخشش و زندگیش را فراخ ساز که عذر او را از بین ببرد، و نیازش بمردم با آن بخشش کم باشد (تا بهانه ای برای رشوه گرفتن نداشته براستی و درستی در کارها حکم نماید) و نزد خویش منزلت و بزرگی باو بده که دیگری از نزدیکان تو در (از بین بردن) او طمع نکند تا باین سبب از تباه کردن ناگهانی مردم او را نزد تو ایمن و آسوده باشد (زیرا دشمن و رشکبر قاضی بسیار است و اگر مقام و منزلتی نداشته باشد آسوده نبوده از بیان حکم حق میترسد) [42] پس در بارهٔ برگزیدن قضات و صفاتی را که برای آنها شمردم از هر جهت اندیشه کن، زیرا این دین در دست اشرار و بدکرداران گرفتار بوده که در آن از روی هوا و خواهش رفتار میشده و با آن دنیا میخواسته اند •

---

[43] ثم انظر في أمور عمالك فاستعملهم اختبارا، ولا تولهم محاباة وأثرة، فإنهما جماع من شعب الجور والخيانة، وتوخ منهم أهل التجربة والحياء من أهل البيوتات الصالحة، والقدم في الإسلام المتقدمة، فإنهم أكرم أخلاقا، وأصح أعراضا، وأقل في المطامع إشرافا، وأبلغ في عواقب الأمور نظرا [44] ثم أسبغ عليهم الأرزاق، فإن ذلك قوة لهم على استصلاح أنفسهم، وغنى لهم عن تناول ما تحت أيديهم، وحجة عليهم إن خالفوا أمرك، أو ثلموا أمانتك [45] ثم تفقد أعمالهم، وابعث العيون من أهل الصدق والوفاء عليهم، فإن تعاهدك في السر

لِأُمُورِهِمْ حَذْوَةُ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ[۴۳] وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ، فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَةِ.

---

[۴۲] پس در کارهای عُمّال و کارگردانانت نظر و اندیشه کن، و چون آنان را تجربه و آزمایش نمودی بکار وادار (تا دیانت و راستی و درستیشان را نیاز موده ای بکاری مگمار) و آنها را بمیل خود و کمک بایشان و سرِخود (بی مشورت) بکاری نفرست، زیرا بمیل و سرِخود کسیرا بکاری گماشتن گرد آمده ایست از شاخه های ستم و نادرستی (برعیّت، چون حکمران اگر سرِخود بدون مشورت و آزمایش بهوای نفس اشخاصی را بکارهائی گماشت خلاف عدل و داد رفتار نموده و امانت مردم را تباه ساخته است) و ایشانرا از آزمایش شدگان و شرم داران از خاندانهای نجیب و شایسته و پیش قدم در اسلام بخواه (بکار بگمار) زیرا آنها دارای اخلاق و خوهای گرامیتر و ناموس درستتر (ننگ برخورد روا نداشته اند) و طمعهای کمتر و اندیشهٔ در پایان کارها را رساتر هستند[۴۴] پس جیره و خوار و بارشانرا فراوان ده که این کار آنان را باصلاح (و نیک کردن خوهای) خودشان توانا میدارد، و بی نیاز میگرداند از خوردن آنچه (مال مسلمانها) که زیر دستهاشان میباشد، و حجّت و دلیل است برایشان اگر فرمانت را بکار نبستند یا در امانت رخنه ای گشودند (اگر آنها را سیر نموده باشی و دستورت را انجام ندهند یا در امانت خیانت نموده رشوه گیرند و تو بخواهی بکیفرشان رسانی عذری ندارند)[۴۵] پس در کارهایشان کاوش و رسیدگی کن، و بازرسهای راستکار و وفادار بر آنان بگمار، زیرا خبرگیری و بازرسی در نهانی تو کارهای آنها را سبب وادار نمودن ایشان است بر امانت داری و مدارا نمودن و نرمی با رعیّت (هرگاه والی بکارهایشان رسد آنها از راه عدل و دادگری بیرون رفته

وبردم ستم روادارند ۴۶ وخود را از یاران (خیانتکار) دور دار ، واگر یکی از ایشان بخیانت ونادرستی دستش را بیالاید وخبرهای بازرسانت بخیانت او گرد آید بگواهی همان خبرها اکتفا کن (این جمله شاید اشاره بآن باشد که شرط گواهی دادن در امور مملکتی عدد خاص وعدالت «که مجتهدین آنرا در احکام شرط گواهی دادن میدانند» نیست) پس باید او را کیفر بدنی بدهی واو را بکردارش بگیری ، وبمقدار دو خوارش گردانی وداغ خیانت بر او بزنی وننگ تهمت وبدنامی را (چون طوق) بگردنش نهی (تا دیگران را عبرت وپند باشد) .

---

۴۷ وَتَفَقَّدْ أَمْرَ ٱلْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ ، وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ ، لِأَنَّ ٱلنَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى ٱلْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ ۴۸ وَلْيَكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ ٱلْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي ٱسْتِجْلَابِ ٱلْخَرَاجِ ، لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِٱلْعِمَارَةِ ، وَمَنْ طَلَبَ ٱلْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ ٱلْبِلَادَ ، وَأَهْلَكَ ٱلْعِبَادَ ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً ۴۹ فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلاً أَوْ عِلَّةً أَوِ ٱنْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّةٍ أَوْ إِحَالَةَ أَرْضٍ ٱغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ ۵۰ وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ ٱلْمَؤُونَةَ عَنْهُمْ ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ ، وَتَزْيِينِ وِلَايَتِكَ ، مَعَ ٱسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ ، وَتَبَجُّحِكَ بِٱسْتِفَاضَةِ ٱلْعَدْلِ فِيهِمْ ، مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ ، وَٱلثِّقَةَ

مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ، فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

---

۴۷ و در کار خَرَاج بصَلاح خَرَاج دهندگان کنجکاوی کن، زیرا در صَلاح خَرَاج و صَلاح خَرَاج دهندگان دیگران را آسایش و راحتی است، و آسایش و راحتی برای دیگران نیست مگر بوسیلۀ خَرَاج دهندگان، چون مردم همه جیره خوار خَرَاج و خَرَاج دهندگانند (پس اگر امر خَرَاج و خَرَاج گزاران درست باشد مردم در آسایشند و اگر بآن اِعتناء نکنی همه گرفتارند) ۴۸ و باید اندیشۀ تو در آبادی زمین (که از آن خَرَاج گرفته میشود) از اندیشه در ستاندن خَرَاج بیشتر باشد، زیرا خَرَاج بدست نیآید مگر بآبادی، و کسیکه خَرَاج را بی آباد نمودن بطلبد بویرانی شهرها و تباه نمودن بندگان پرداخته و کار او جز اندکی پایدار نمیماند ۴۹ پس اگر خَرَاج دهندگان شِکایت کنند از سنگینی (مالیاتی که بر ایشان مُقَرَّر گشته) یا از عِلَّت و آفتی (که بمحصول رسیده باشد) یا از قطْع شدن بهرۀ آب (باینکه کاریزشان بند آمده یا سَدّ اِستخر در رودخانه را سَیْل برده و مانند آن) یا از نیامدن باران و شبنم یا از تغْییر یافتن و دگرگون شدن زمین که آنرا آب (سَیْل و مانند آن) پوشانده یا بی آبی (گیاهِ) آن را تباه ساخته، بایشان تخْفیف بده باندازه ای که امیدواری کار آنان درست و نیکو شود (شارِح قزوینی مُلّا محمّد صالح «رَحِمَهُ اللهُ» در اینجا فرموده: این کلام دَلالَت کند بر آنکه خَرَاج تنها زکوات که در شَرْع تعْیین گردیده، بلکه مالیاتی است مُقَرَّر بر زمین و آب و غیر آن باندازۀ لُزوم که بر طِبْق مَصْلَحَت وقت در آن تَفاوُت بنهند، و ظاهراً تخْصیص بأرباب ذِمّه ندارد) ۵۰ و باید سبک ساختن سنگینی بار ایشان بر تو گران نیاید، زیرا تخْفیفی که بآنها داده ای اندوخته ای است که بآبادی شهرها و آرایش دادن حکومت

بتو باز میگردانند با جلب خوش بینی و ستایش آنها بخود و خورسند بودن تو از برقرار کردن عدل و داد میان آنان ، در حالیکه افزون شدن توانائی ایشان با آنچه نزدشان اندوخته ای از رفاهیت و آسایش و اطمینان داشتن بمداراتی که با آنها نموده ای از عدل و داد خود بر آنان برای خویش تکیه گاه قرار داده ای ۵۱ پس بسا پیش آمدی که پس از نیکی با آنها هر گاه آنرا با ایشان واگزاری با خوشدلی انجام دهند ، زیرا آبادی آنچه بار کنی میتواند بکشد (و این بانیکوئی حال رعیت و اطمینان ایشان بحکمران انجام یابد) و همواره ویرانی زمین بجهت دست تنگی اهل آنست ، و رعیت نیازمند و پریشان میشود بتوجه حکمرانان بجمع و گرد آوردن (مال و دارائی) و بدگمانیشان بپایداری (حکومت و ریاست خود) و کم بهره بردنشان از پیش آمدها و پندها و اندیشه در احوال روزگار .

---

۵۲ ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالِ كُتَّابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ ، وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ أَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَةُ فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَإٍ ، وَ لَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ ، وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ ، وَ فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطِي مِنْكَ ، وَ لَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَكَ ، وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ ، وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ ۵۳ ثُمَّ لَا يَكُنِ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ

وَلَيْسَ وَرَاءَ ذٰلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ ، وَلٰكِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً ، وَ أَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً ، فَإِنَّ ذٰلِكَ دَلِيلٌ عَلىٰ نَصِيحَتِكَ لِلّٰهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ ، [۵۴] وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْساً مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا ، وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا ، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ .

---

[۵۲] پس از آن در حال نویسندگانت بنگر و بهترین ایشان را (از جهت راستی گفتار و درستی کردار) بکارهایت بگمار ، و نامه هایت که در آنها تدبیرها و رازها (برای دفع دشمن و نگهداری) بیان میکنی تخصیص ده بکسی که در همه خوهای پسندیده (دینداری ، امانت ، خیرخواهی ، پاکدامنی و مانند آنها) از نویسندگان دیگر جامعتر باشد (زیرا کسیکه بر اسرار سلطنت و حکومت از همه بیشتر دست مییابد باید دارای اوصاف شایسته باشد ، و گرنه باندک غرضی شکست لشگر را در جنگ و زیان مملکت را در کارها فراهم میآورد) کسیرا که مقام و بزرگواری سرکش نسازد که بمخالفت با تو در حضور مردم و بزرگان بی باک باشد ، و کسیرا که غفلت و فراموشی سبب نشود که کوتاهی کند در رساندن نامه های کارگردانانت بتو و نیکو پاسخ دادن آنها از جانب تو ، و در چیزهائیکه برای تو میستاند و از جانب تو میبخشد ، و کسیکه قرار داد بسود تراسست نبندد (بلکه آنرا استوار و زیانداز گرداند) و از گشادن گره قرار دادی که بزیان تو بسته شده ناتوان نگردد ، و اندازهٔ مقام و پایهٔ خود را در کارها بداند ، زیرا نادان بمقام و کار خویش بمقام و کار دیگری نادانتر است (پس نویسندهٔ مخصوص تو کسی است که در کار ملک و حاکم باید بپایه و قدر خود دانا باشد تا پایه و کار هر کس را بشناسد) [۵۳] و دیگر ایشان را (برای کارها) بفراست و دریافتن و اطمینان و نیکوگمانی خود نباید برگزینی ، زیرا مردان (کارگردانان) برای بدست آوردن دل حکمرانان آراسته و نیکو خدمت خود را میشناسانند (امانت

ونیک نفسی وخیراندیشی از خود جلوه میدهند ، وعیوب وبدیهاشانرا از والی میپوشانند تا اورا فریفته اعتقاد وحسن ظن اوراجلب نموده بکارهای دیوانی برسند) درحالیکه غیرازآنچه از خود نشان میدهند وخویش را بآن میآرایند چیزی از خیرخواهی وامانت (درایشان) نیست ، ولی آنانرا بکرداری که برای نیکان پیش از تو انجام داده اند بیازما ، آنگاه نیکوترین آنان راکه بین مردم آشکار ودرستکارتر آنهارا که روشناس ودرزبانهاشان باشد برگزین ، واین آزمایش تو دلیل است برفرمانبری تو ازخدا وکسی (امام علیه السلام) که کار را بدست تو سپرده ، [۵۴] وبرای هرکاری ازکارهایت رئیس وکارگردانی از نویسندگان قرارده که بزرگی کارها او را مغلوب وناتوان نکند ، وبسیاری آنها او را پریشان نسازد ، وهرگاه در نویسندگانت عیب وبدی باشد وتو ازآن غافل باشی تراباآن بدی میگیرند (بازخواست آن برتو باشد) .

---

[۵۵] ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِي الصِّنَاعَاتِ وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْراً ، الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَلَا يَجْتَرِئُونَ عَلَيْهَا ، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ ، [۵۶] وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ ، وَاعْلَمْ ، مَعَ ذَلِكَ ، أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقاً فَاحِشاً ، وَشُحّاً قَبِيحاً ، وَاحْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ ، وَتَحَكُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ ، وَذَلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ ، [۵۷] فَامْنَعْ مِنَ الْاِحْتِكَارِ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَنَعَ مِنْهُ ، وَلَكِنْ

اَلْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً : بِمَوَازِینِ عَدْلٍ ، وَأَسْعَارٍ لاَ تُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ ، فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیْرِ إِسْرَافٍ .

۵۵ پس سفارش درباره سوداگران و صنعتگران را بپذیر ، و درباره نیکی کردن بآنان (بکارگماشتگان خود) سفارش کن (که بطمع مال و دارائی ایشان بهانه ها نیاورده آنهارا نرنجانند تا دلسرد نشوند) کسیرا از ایشان که مقیم است (در شهری میخرد و میفروشد یا شریک و همکار او کالائی از جای دیگر میفرستد و او میفروشد) و آنکه با مال و دارائی خود در رفت و آمد است ، و آنکه از بدن خود سود میرساند (صنعتگران که با دست و بازو حوائج مردم را آماده مینمایند) زیرا ایشان سبب و ریشه های سودند ، و بدست آورنده آن از راههای سخت و جاهای دور در بیابان و دریا و زمین هموار و کوهستان قلمرو تو ، و از جاهائی که مردم در آن گرد نمیآیند ، و برفتن آن مواضع جرأت نمیکنند ، پس سوداگران آسودگی میباشند که ترس سختی ندارد ، و صلح و آشتی که بیم و شر و بدی با نها نمیرود ۵۶ و کارهای ایشان را در حضور خود و در گوشه های شهرهایت وارسی کن (از دور و نزدیک آسودگی آنها را بخواه تا ظلم و ستمی بر آنها رخ ندهد) و با همه این سفارشها که درباره ایشان شد بدان که در بسیاری از آنان سختگیری بی اندازه و بخل و رزی زشت و نکوهیده و احتکار و نگاهداری (اشیاء) برای گرانفروشی و بدلخواه نرخ نهادن در فروختنیها میباشد ، و این کارهای ایشان سبب زیان رساندن همگان و زشتی حکمرانان است ۵۷ پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از آن منع فرموده (و قواعد و مسائل آن در کتب فقهیه بیان شده) است ، و داد و ستد باید آسان بترازوهای بی کم و کاست و نرخهائی باشد که بفروشنده و خریدار اجحاف و زیاده روی نشود (شارح قزوینی «رَحِمَهُ اللَّهُ» در اینجا فرموده : ظاهر این کلام آن استکه حاکم میتواند ایشانرا بنرخی بی کم و کاست الزام نماید تا ستم بر جانبی رخ ندهد) پس کسیرا که بعد از نهی تو احتکار کند بکیفر رسان کیفری که سبب رسوائی او (و عبرت دیگران) باشد ، ولی از اندازه تجاوز

نکند (کیفر زیادہ از گناہ نباشد ، و آن نسبت بطبقات مردم مختلف است ، پس بسا کیفر اندک سرزنش کیفر باشد ، و بسا تجسس و شکنجہ متنبہ نگشتہ بخود نیاید ، در این صورت تشخیص کیفر ہر کس با حکمران است) ۔

---

۵۸ ثُمَّ اللّٰهَ اللّٰهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَىٰ مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَىٰ وَالزَّمْنَىٰ، فَإِنَّ فِي هٰذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً ، وَاحْفَظْ لِلّٰهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَىٰ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَىٰ ۵۹ وَكُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِيتَ حَقَّهُ ، فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمَّ ، فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ ۶۰ وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ ، فَفَرِّغْ لِأُولٰئِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ، ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللّٰهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ ، فَإِنَّ هٰؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ ، وَكُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَى اللّٰهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ ۶۱ وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيُتْمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ ، وَذٰلِكَ عَلَى الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ ،

وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللهُ عَلىٰ أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللهِ لَهُمْ ..

۵۸ پس از خدا بترس، از خدا بترس دربارهٔ دستهٔ زیردستان درماندهٔ بیچاره و بی چیز و نیازمند و گرفتار در سختی و رنجوری و ناتوانی، زیرا در این طبقه هم خواهنده است که ذلّت و بیچارگیش را اظهار میکند و هم کسی است که بعطاء و بخشش نیازمند است، ولی (از عفّت نفس) اظهار نمینماید، و برای رضای خدا آنچه را که از حقّ خود دربارهٔ ایشان بتو امر فرموده بجا آور، و قسمتی از بیت المال که در دست داری و قسمتی از غلّات و بهره هائی که از زمینهای غنیمت اسلام بدست آمده در هر شهری برای ایشان مقرّر دار، زیرا دورترین ایشان را همان نصیب و بهره ای است که نزدیکترین آنها دارد (همهٔ ایشان از بیت المال و غلّات زمینهائی که از جنگ کنندهٔ با مسلمانها گرفته شده بهره میبرند خواه دور و خواه نزدیک، و چون توانائی ندارند که خود را بشهر تو برسانند و سهم خود را بگیرند پس در شهر خودشان مأموری بگمار که حقّ آنها را بپردازد تا کسی محروم و نومید نماند) ۵۹ و رعایت حقّ هر یک از ایشان از تو خواسته شده است، پس ترا سرکشی شادی و فرورفتن در نعمت از حال آنان باز ندارد زیرا تو به از دست دادن کار کوچک برای استوار نمودن کار بزرگ که اهتمام و رسیدگیت بآن بیشتر است معذور نیستی، پس همّت خود را از (رسیدگی کار) آنان دریغ مدار، و از روی گردنکشی از آنان رو برمگردان ۶۰ و رسیدگی و وارسی کن کارهای کسی (درویش و ناتوان) از ایشان را که دسترسی بتو ندارد از کسانیکه چشمها (ی مردم) آنها را خوار مینگرند، و مردم آنان را کوچک میشمارند (چون بدرویشان و ناتوانان دربانان بذلّت و خواری نگاه میکنند و دیر میشود که ایشان را بوالی راه دهند، پس تو برای آنان کاری کن که درخواستهای خود را بی ترس و رنج بتو اظهار نمایند تا کسی ستمدیده و افسرده نماند و شکایت تو را بخدا تعالی نبرد) پس امین خود را که (از خدا) بترسد و فروتن باشد برای (رسیدگی باحوال) ایشان قرار ده تا کارهای آنها را بتو برساند، آنگاه دربارهٔ ایشان چنان رفتار کن که روزیکه (حساب و وارسی) خدا را (در قیامت) ملاقات کنی عذرت را بپذیرند، زیرا ایشان در این رعیّت

بعدل و داد از دیگران نیازمندترند (چون آنان توانائی دفاع از حق خویشتن ندارند) پس در ادای حق هر یک از ایشان نزد خدا عذر و حجت داشته باش (تا بهیچگونه مسئول نباشی) [۶۱] و رسیدگی کن به یتیمان (خردسال) و پیران سالخورده که چاره‌ای ندارند، و (از روی ناتوانی) خود را برای خواستن آماده نساخته اند، و آنچه گفتیم (و آنرا بر نامه تو قرار دادیم عمل بآن) بر حکمرانان سنگین و گران است، و (بلکه) هرگونه حقی گران آید، و گاه باشد خداوند آنرا سبک میگرداند بکسانیکه پاداش نیکو و رستگاری میطلبند، و خود را بشکیبائی میدارند، و براستی آنچه خدا برای ایشان وعده داده (بهشت جاوید) ایمان دارند (پس آنرا بآسانی بجا میآورند).

---

[۶۲] وَ اجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: (لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعْتِعٍ) [۶۳] ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَ الْعِيَّ، وَ نَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَ الْأَنَفَ، يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَ يُوجِبْ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ، وَ أَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَ امْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَ إِعْذَارٍ.

---

[۶۲] و پاره‌ای از وقت را برای نیازمندان از خود قرار ده که در آن وقت خویشتن را برای (رسیدگی بخواست) ایشان آماده ساخته در مجلس عمومی بنشینی (تا ناتوانان و بیچارگان تو دسترسی

داشته باشند) پس برای (خوشنودی) خدائی که ترا آفریده (با آنان) فروتنی کن، و لشکریان و دربانان از نگهبانان و پاسداران خودرا از (جلوگیری) آنها بازدار تا سخنران ایشان بی لکنت و گرفتگی زبان و بی ترس و نگرانی سخن گوید (نیاز خودرا بخواهد) که من از رسولخدا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بارها شنیدم که میفرمود: هرگز امّتی پاک و آراسته نگردد که در آن امّت حق ناتوان بی لکنت و ترس و نگرانی از توانا گرفته نشود ٦٣ پس درشتی و ناهمواری و آداب سخن ندانستن را از آنان تحمّل کن و بروی خود نیاور (زیرا بسیاری از حاجتمندان تنگدل و در سخن ناتوانند، و اگر والی خوشخو و بردبار نباشد کارشان درست نمیشود) و تندی (بدخوئی) و خودپسندی (بنشست و برخاست و گفتگوی با آنها) را از خویشتن دور کن تا خدا درهای رحمتش را بروی تو بگشاید، و پاداش طاعت و فرمانبریش را بتو ارزانی فرماید، و (اگر خواستی چیزی بیکی از آنان بدهی) آنچه میبخشی بخوشروئی ببخش (تا خواستار را گوارا آید) و (اگر بانجام خواهش او توانا نبوده یا مصلحت ندانستی، آنچه از او منع مینمائی) با مهربانی و عذر خواهی منع کن (تا از نجد و کینه ات را در دل نگیرد).

---

٦٤ ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عُمَّالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كُتَّابُكَ، وَمِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ عِنْدَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ، ٦٥ وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ، وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلّٰهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ، وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

٦٦ وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ لِلّٰهِ بِهِ دِينَكَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً، فَأَعْطِ اللّٰهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفِّ

مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللهِ مِنْ ذٰلِكَ كَامِلاً غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلاَ مَنْقُوصٍ، بَالِغاً مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ؛ وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلاَتِكَ لِلنَّاسِ فَلاَ تَكُونَنَّ مُنَفِّراً وَلاَ مُضَيِّعاً، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ، وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلاَةِ أَضْعَفِهِمْ، وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً.

۶۴ و در بین کارهای تو کارهائی است که ناچار باید خودت انجام دهی: از آنها پاسخ دادن (مطالب) کارگزارانت است آنجا که نویسندگانت درمانده شوند (نتوانند سرخود پاسخ دهند، و اگر شخص والی رسیدگی نکند سبب سرگردانی نویسندگان و کارگزاران گردد) و از آن کارها انجام (پاسخ دادن) درخواستهای مردم است روزیکه بتو میرسد در خواستهائی که بسبب (بسیاری) آنها یارانت (کارکردانانت) را تنگدل میسازد (برای آسوده ماندن خود بخواهند آنها را عقب اندازند تو خود باید رسیدگی کرده نگذاری تأخیر افتد) ۶۵ و در هر روز کار آن روز را بجا آور زیرا برای هر روز کاری است مخصوص آن (پس اگر غفلت شده کار امروز را بفردا و فردا را بپس فردا افکنی کارها بسیار گشته از عهده آن بر نیائی و مردم سرگردان و کارها بازمیمانند و در نتیجه مملکت ضائع و تباه میگردد) و بهترین وقتها و پاکترین قسمت آن را برای خود و آنچه بین تو و خدا است (عبادت و بندگی) قرار ده (مثلاً در اول وقت که سرشار هستی نماز بخوان نه آنکه همه کارها را که انجام دادی با خستگی و بی میلی نماز گزاری) هرچند همه آن وقتها (که بکار مردم میرسی) از آن خدا است (عبادت و بندگی است) اگر نیت و قصد در آن شایسته و رعیت از آن در آسایش باشد.

۶۶ و باید بر پا داشتن واجبات که برای خدا است و بس در وقت گزیده‌ای باشد که برای خدا دینت را خالص میگردانی (چنانکه بهترین اوقات را برای عبادت باید تخصیص داد، بهترین اوقات عبادت را برای ادای واجبات بایستی بکار برد) پس در (قسمتی از) شب و روزت از تن خود بخدا واگذار (ببندگی

او پرواز) و بآن (واجبی) که بوسیلهٔ آن بخدا نزدیک میشوی وفا کن و کوشش نما که دارای شرائط کمال و بی عیب و نقص (بی ریاء و خودنمائی و توجه بغیر) باشد اگرچه تنت را بفرساید (مانند وضو گرفتن درهوای سرد و روزه داشتن درهوای گرم)[۶۷] و هرگاه نمازت را با مردم گزاری (بجماعت بخوانی) پس (بسبب دراز گردانیدن) مردم را از خود دور و رنجیده و نماز را (با ترک واجبات آن) ضائع و تباه مگردان، زیرا در مردم علیل و بیمار و حاجتمند و کاردار هست (که علیل و بیمار را طاقت و توانائی طول دادن و کاردار را فرصت نمیباشد) و من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هنگامیکه بیمن روانه ام میساخت پرسیدم چگونه با آنان نماز گزارم؟ فرمود: با آنها چون نماز ضعیفتر و ناتوانتر ایشان نماز گزار، و بمؤمنین مهربان باش.

---

[۶۸] وَأَمَّا بَعْدَ هٰذَا فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقِلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ، وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَيُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ، وَإِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ[۶۹] وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَ احْتِجَابُكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ، أَوْ فِعْلٍ كَرِيمٍ تُسْدِيهِ؟ أَوْ مُبْتَلًى بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِكَ، مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَؤُونَةَ فِيهِ عَلَيْكَ: مِنْ شَكَاةِ مَظْلِمَةٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

۶۸ ویس از این دستور ها مباد اخویشتن را زیاد از رعیت پنهان کنی ، زیرا رو نشان ندادن حکمرانان بر رعیت قسمتی از تنگی (نامهربانی) وکم دانشی وآگاه نبودن بکارها است (چون حکمرانان بانشست وبرخاست وسخن گفتن با مردم از احوال مملکت ورعیت آگاه میگردند ، ولی اگر تنها نشینند بسیاری از اسرار ورموز کارها پی نمیبرند) ورو نشان ندادن حکمرانان بر رعیت اطلاع بر آنچه (احوال واوضاع مملکت ورعیت) راکه از آن پنهان بوده اند از ایشان پوشیده میسازد ، پس (در اینصورت گاهی نزد حکمرانان کار بزرگ خرد وکار خرد بزرگ ونیکوئی زشتی وزشتی نیکوئی وحق ودرستی بباطل ونادرستی آمیخته گردد ، ووالی وحکمران بشر است که بکارهای مردم که از او پنهان میدارند آگاهی ندارد ، وحق راهم نشانه هائی نیست که با آنها انواع راستی از دروغی شناخته شود ۶۹ وتو یکی از دو مرد خواهی بود : یا مردی که در بخشیدن حق ودرستی سخی ودستبازی ، پس سبب رو نشان ندادنت از حقی واجب که عطا کنی یا کار نیکوئی که بجا آوری چیست ؟ یا مردی هستی سخت وبی بخشش ، پس (بازهم چرا رو نشان ندهی ، زیرا) زود باشد که مردم از درخواست از تو دست بدارند چون از بذل وبخشش تو نومید گردند ، با اینکه بیشتر خواهشهای مردم از تو چیزی است که برایت مایه ورنجی ندارد از قبیل شکایت کردن از ستمی (که بایشان رسیده ودفع آنرا از تو بخواهند) یا درخواست انصاف وداد در معامله ورفتاری .

۷۰ ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَتَطَاوُلٌ ، وَقِلَّةُ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ ، ۷۱ فَاحْسِمْ مَادَّةَ أُولٰئِكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامَّتِكَ قَطِيعَةً ، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقَادِ عُقْدَةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَؤُونَتَهُ عَلَىٰ غَيْرِهِمْ ، فَيَكُونَ مَهْنَأُ ذٰلِكَ لَهُمْ دُونَكَ ، وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

۷۲ وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ ، وَكُنْ فِي ذَٰلِكَ صَابِراً مُحْتَسِباً ، وَاقِعاً ذَٰلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ ، وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ ، فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَٰلِكَ مَحْمُودَةٌ .

۷۳ وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِكَ ، وَ اعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ ، فَإِنَّ فِي ذَٰلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ ، وَرِفْقاً بِرَعِيَّتِكَ ، وَإِعْذَاراً تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ .

---

۷۰ سپس (بدان) حکمرانان را نزدیکان و خویشانی است که بخودسری و گردنکشی و درازدستی (بمال مردم) و کمی انصاف خو گرفته اند (و رعیت را بسختی و گرفتاری دو چار مینمایند) ریشه و اساس (شر) ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات از بیخ ببر (عادل و داد گر و از اوضاع داخلی مملکت با خبر باش تا ایشان بی عدالتی و بیخبری ترا وسیله خود سری و درازدستی و کم انصافی قرار ندهند و برعیت آزار نرسانند) و بکسی از آنان که در گردت هستند و اهل بیت و خویشاوندانت زمینی واگذار مکن ، و باید کسی از تو در طمع نیافتد بگرفتن مزرعه و کشت زاری که زیان رساند بمردم همسایه آن در آبشخور یا کاریکه بشرکت باید انجام داد که سختی کار مشترک را بهمسایگان تحمیل نمایند پس سود و گوارائی آن برای ایشان خواهد بود ، نه تو ، و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو خواهد ماند .

۷۲ و حق را برای آنکه شایسته است از نزدیک و دور (خویش و بیگانه) اجرا کن ، و در آن کار شکیبا و (از خدا) پاداش خواه باش اگر چه از بکار بردن حق بخویشان و نزدیکانت برسد هر چه برسد (مثلاً لازم آید که از روی حق یکی از خویشانرا قصاص نمائی) و پایان حق را با آنچه

برتوگران (و بر نزدیکان سخت و دشوار) است بلکه پسندیده و فرخنده است.
۷۳ واگر رعیّت بتوگمان ستمگری بردند عذر و دلیلت را برای ایشان آشکار کن و گمانهای آنها
با آشکار کردنت از خویشتن دور نما، زیرا در آن کار ریاضت و عادت دادن است بجود
(عدل و انصاف را) و مهربانی است بر رعیّت، و عذر آوردنی است که با آن بآنچه خواستاری
از واداری نمودن آنها بحقّ میرسی (تو که میخواهی از بدگمانی و سرزنش آنها برهی عذر خود را بیان کن تا از اینها
بیرون آمده دوستیت را در دل جا دهند).

---

۷۴ وَلَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ لِلّٰهِ فِيهِ رِضًى، فَإِنَّ
فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْناً لِبِلَادِكَ،
وَلٰكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا
قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذٰلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ ۷۵ وَ
إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوٍّ لَكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً
فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ
جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللّٰهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ
عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَتَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ
بِالْعُهُودِ، وَقَدْ لَزِمَ ذٰلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا
اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ ۷۶ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلَا
تَخِيسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِئُ عَلَى اللّٰهِ
إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. ۷۷ وَقَدْ جَعَلَ اللّٰهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاهُ

بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيماً يَسْكُنُونَ إِلَى مَنَعَتِهِ، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ، فَلاَ إِدْغَالَ وَلاَ مُدَالَسَةَ وَلاَ خِدَاعَ فِيهِ [۷۸] وَلاَ تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ، وَلاَ تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوْثِقَةِ [۷۹] وَلاَ يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللهِ فِيهِ طِلْبَةٌ لاَ تَسْتَقِيلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلاَ آخِرَتَكَ.

---

۷۴ وار صُلح و آشتی را که رضا و خوشنودی خدا در آنست و دشمنت ترا بآن بخواند سرپیچی مکن، زیرا در آشتی راحت لشگریان و آسایش اندوهها و آسودگی برای (اهل) شهرهایت است (چنانکه خداوند در قرآن کریم س ۸ ی ۶۱ میفرماید: وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی اگر دشمنان بصُلح و آشتی گرائیدند تو نیز آنرا بپسند و «اگر در باطن مکر و حیله بکار برده بصُلح و آشتی میخواهند ترا فریب دهند مترس» کار خود بخدا واگزار که خدا «بگفتارشان» شنوا و «باندیشه هاشان» داناست) ولی از دشمنت پس از آشتی او سخت بر حذر باش و بترس، زیرا دشمن چه بسیار خود را نزدیک گرداند تا غافل گیر کند (آنگاه کار حریف را بسازد یا او را در سختی اندازد) پس احتیاط و استوار کاری را پیشه کن و زیر بار حُسن ظن و نیکو گمانی بزودی مرو (مؤمن با اینکه بهمه کس نیک بین است در امور اجتماعی باید از زیان نفاق و دو روئی و مکر دشمن آگاه و هشیار باشد) ۷۵ و اگر بین خود و دشمنت پیمانی بستی و او را از جانب خویش (جامهٔ) امان و آسودگی پوشاندی (پناه دادی) بپیمانت وفادار باش و پناه دادنت را بدرستی رعایت کن، و خود را سپر پیمان و زنهاری که داده‌ای قرار ده، زیرا چیزی

از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی اندیشه هاشان از بزرگ دانستن وفای به پیمانها نیست ، و مشرکین هم پیش از مسلمانها وفا بعهد را بین خود لازم میدانستند بجهت آنکه وبال و بد عاقبتی پیمان شکنی را دریافته بودند (آزموده بودند ، و مسلمانها بانجام آن سزاوارترند) ۷۶ پس با مان و زنهارت خیانت نکرده پیمانت را مشکن ، و دشمنت را فریب مده زیرا (پیمان شکنی جرأت و دلیری بر خدا است ، و) بر خدا جرأت و دلیری نمیکند مگر نادان بد بخت ۷۷ و خداوند پیمان و زنهارش را امن و آسایشی که از روی رحمت و مهربانیش بین بندگان گسترده قرار داده است (آنان را بمراعات آن امر فرموده تا از هرج و مرج و قتل و فساد رها گردند) و آنرا حریم و پناهگاهی قرار داده که باستواری آن زیست کرده در پناه آن بروند ، پس تباهکاری و فریب در آن روا نیست ۷۸ و عهد و پیمانی مبند که در آن تأویل و بهانه و بکار بردن مکر و فریب راه داشته باشد (چنانکه با دشمن پیمان بندد که اسیرانش را آزاد سازد تا لشگرش را از فلان شهر بیرون برد ، چون اسیران را آزاد نمود شهر را ویران کرده خالی کند) و بعد از برقراری و استوار نمودن عهد و پیمان گفتار دو پهلو بکار مبر (توریه و پنهان نمودن قصد در وقتیکه شخص بسوگند خوردن بغیر حق ناچار گردد تا سوگند بدروغ نخورد بد نیست ، ولی هنگام پیمان بستن و آشتی با گروه روا نیست ، و ادعای توریه پذیرفته نگردد) ۷۹ و سختی کار که باید در آن عهد خدا (پیمانی که با دیگری بسته ای) را مراعات کنی ترا بدون حق بشکستن آن وا ندارد ، زیرا شکیبا بودن تو بر کار سختی که در پاداش آن آسایش و افزونی امید داری بهتر است از حیله و مکری که از وبال و کیفر آن و از اینکه از جانب خدا از تو باز خواست شود بطوریکه راهی نداشته در دنیا و آخرت توانائی عفو و بخشش آنرا درخواست نمائی بترسی (و اینکه پیمان بستن با دیگری را پیمان خدا نامیده برای تأکید در مراعات نمودن و تهدید بر شکستن آنست) .

---

۸۰ إِيَّاكَ وَالدِّمَاءَ وَسَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ ، وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ ، وَانْقِطَاعِ مُدَّةٍ ، مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا ، وَاللهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ

فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ، وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ [81]، وَإِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَإٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ، فَإِنَّ فِي الْوَكْزَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَىٰ أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

۸۰ـ بترس از خونها (آدم کشی) و بناحق ریختن آن، زیرا چیزی بیشتر موجب عذاب و کیفر و بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای از دست دادن نعمت و بسر رسیدن عمر از ریختن خونهای بناحق نیست، و خداوند سبحان روز رستخیز نخستین چیزی را که بین بندگان حکم فرماید در بارۀ خونهائی است که ریخته اند، پس قوت و برقراری حکومت را با ریختن خون حرام (کشتن برخلاف دستور دین) مخواه، زیرا ریختن خون حرام از اموری است که حکومت را ضعیف و سست میگرداند بلکه آنرا از بین برده و (از خاندانی بخاندان دیگر) انتقال میدهد، و ترا نزد خدا و نزد من در کشتن از روی عمد عذری نیست، زیرا در آن (بی چون و چرا) قصاص تن (کشتن همانطوری که دیگری را کشته ای) لازم آید [81] و اگر از روی خطاء و اشتباه دیگری را کشتی و تازیانه یا شمشیر یا دست بشکنجه زیاده روی کرد (بدون قصد بقتل انجامید) پس مشت زدن و بالاتر از آن هم کشتنی است (گاهی سبب مرگ میشود) که باید گردنکشی حکومت ترا از ادای خونبهای کشته شده باولیاء و خویشان او باز ندارد (بلکه باید با کمال فروتنی خونبهای او را ادا کنی).

۸۲ـ وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثِّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ

مِن إِحسانِ ٱلمُحسِنِين .

٨٣ وَإِيّاكَ وَٱلمَنَّ عَلى رَعِيَّتِكَ بِإِحسانِكَ ، أَوِ ٱلتَّزَيُّدَ فِيما كانَ مِن فِعلِكَ ، أَو أَن تَعِدَهُم فَتُتبِعَ مَوعِدَكَ بِخُلفِكَ ، فَإِنَّ ٱلمَنَّ يُبطِلُ ٱلإِحسانَ ، وَٱلتَّزَيُّدَ يَذهَبُ بِنُورِ ٱلحَقِّ ، وَٱلخُلفَ يُوجِبُ ٱلمَقتَ عِندَ ٱللهِ وَٱلنّاسِ ، قالَ ٱللهُ تَعالى : (كَبُرَ مَقتًا عِندَ ٱللهِ أَن تَقُولُوا ما لا تَفعَلُونَ) .

٨٤ وَإِيّاكَ وَٱلعَجَلَةَ بِٱلأُمُورِ قَبلَ أَوانِها ، أَوِ ٱلتَّساقُطَ فِيها عِندَ إِمكانِها ، أَوِ ٱللَّجاجَةَ فِيها إِذا تَنَكَّرَت ، أَوِ ٱلوَهنَ عَنها إِذا ٱستَوضَحَت ، فَضَع كُلَّ أَمرٍ مَوضِعَهُ ، وَأَوقِع كُلَّ عَمَلٍ مَوقِعَهُ .

٨٥ وَإِيّاكَ وَٱلِاستِئثارَ بِما ٱلنّاسُ فِيهِ أُسوَةٌ ، وَٱلتَّغابِيَ عَمّا تُعنى بِهِ مِمّا قَد وَضَحَ لِلعُيُونِ ، فَإِنَّهُ مَأخُوذٌ مِنكَ لِغَيرِكَ ، وَعَمّا قَلِيلٍ تَنكَشِفُ عَنكَ أَغطِيَةُ ٱلأُمُورِ ، وَيُنتَصَفُ مِنكَ لِلمَظلُومِ ، ٨٦ أَملِك حَمِيَّةَ أَنفِكَ ، وَسَورَةَ حَدِّكَ ، وَسَطوَةَ يَدِكَ ، وَغَربَ لِسانِكَ ، وَٱحتَرِس مِن كُلِّ ذٰلِكَ بِكَفِّ ٱلبادِرَةِ ، وَتَأخِيرِ ٱلسَّطوَةِ حَتّى يَسكُنَ غَضَبُكَ فَتَملِكَ ٱلِاختِيارَ ، وَلَن تَحكُمَ ذٰلِكَ مِن نَفسِكَ حَتّى تُكثِرَ هُمُومَكَ بِذِكرِ ٱلمَعادِ إِلى رَبِّكَ .

۸۲ و بپرهیز از خودپسندی و تکیه بچیزیکه ترا بخودپسندی وادارد ، و از اینکه دوست بداری مردم ترا بسیار بستایند ، زیرا این حالت از مهمترین فرصتهای شیطان است (همواره در صدد بدست آوردن چنین فرصتی است) تا نیکی نیکوکاران را از بین ببرد (شخص را بخودپسندی و ستایش دوستی وا میدارد تا کار نیکی که انجام داده بی اثر گردد) .

۸۳ و بپرهیز از اینکه بر رعیت بنیکی که میکنی منت گزاری ، یا کاریکه انجام میدهی بیش از آنچه هست در نظر آری ، یا بوعده ای که بآنان میدهی وفا نکنی ، زیرا منت نهادن احسان را بی نتیجه میگرداند (چنانکه در قرآن کریم س ۲ ی ۲۶۴ میفرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت نهادن و آزار رساندن تباه نسازید) و کار را بیش از آنچه هست پنداشتن (که نوعی از خودپسندی و ستم و دروغ است) نور حق را میزداید (احسان و راستی را بی پاداش میسازد) و وفا نکردن بوعده سبب خشم خدا و مردم میگردد ، خدایتعالی (س ۶۱ ی ۳) فرموده : كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی خداوند سخت بخشم میآید از اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید .

۸۴ و بترس از شتابزدگی بکارها پیش از رسیدن هنگام آنها ، یا دنبالگیری و سخت کوشی در آنها هنگام دسترسی بآنها ، یا از ستیزگی در آنها وقتی که سر رشته ناپیدا باشد ، یا از سستی در آنها چون در دسترس آید . پس هر چیز را بجای خود بگذار ، و هر کاری را در وقت آن انجام ده (که عدل و برابری و درستکاری اینست ، ولی اگر در هر امری از امور دنیا و آخرت افراط یا تفریط نمودی یعنی از حق تجاوز یا در آن کوتاهی کردی ستمکار بوده ای) .

۸۵ و بترس از بخود اختصاص دادن آنچه مردم در آن یکسانند (همه حق دارند مانند غنائم و مالهائیکه مسلمانان در جنگ با کفار بیغما بدست آورده اند که همه در آنها شریکند ، و مانند چراگاهها که مالک خاصی ندارد ، و آب سیل یا درختهای جنگلها ، و مانند بکار بردن رای و اندیشه در امری از امور مملکت و رعیت که سود و زیان آن همگانی باشد که نباید در آن برأی خود اکتفا کنی ، بلکه باید با خردمندان مشورت

نمائی و باندیشهٔ آنها بی اعتنا باشی) و بپرهیز از خود را بنا دانی زدن در آنچه توجّه بآن بر تو لازم است از امُور یکه همه میدانند (حقّی که نداری طلب نکرده و از حقّی که ضایع گشته چشم پوشی مکن) زیرا آن (مَظلمه و چیزی که بستم گرفته ای) از تو برای دیگری (مَظلوم و ستمدیده) گرفته خواهد شد ، و بزودی پرده ها از روی کارها برداشته شود (پنهانیها آشکار گردد) و داد مَظلوم و ستمکشیده از تو بستانند ، ۸۶ هنگام افروختگی خشم و تیزی سرکشی و حَمْلهٔ بادست و تندی و زشت گوئی زبانت بر خود مُسلّط باش ، و از این کارهای زشت باشتاب نکردن و حَمله را عقب انداختن خودداری کن تا خشمت فرونشیند که (در این هنگام) اختیار و اقتدار یافته بر خود مُسلّط میگردی ، و هرگز بر خویشتن تَسلّط نمیابی و از خشم نمیرهی تا اندیشه هایت را بسیار بیاد بازگشت بسوی پروردگارت نگردانی (خشمت را که از کبر و سرکشی شعله ور گشته میتوانی فرونشانی که روزیکه ذِلّت و بیچارگی و گرفتاری روز رستخیز را بیاد آوری) .

---

۸۷ وَالْوَاجِبُ عَلَیْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ ، أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ ، أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِیِّنَا - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - أَوْ فَرِیضَةٍ فِی كِتَابِ اللّٰهِ ، فَتَقْتَدِیَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِیهَا ، وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِی اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَیْكَ فِی عَهْدِی هٰذَا ، وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِی عَلَیْكَ لِكَیْلَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا ، فَلَنْ یَعْصِمَ مِنَ السُّوءِ وَلَا یُوَفِّقُ لِلْخَیْرِ إِلَّا اللّٰهُ تَعَالَى ، ۸۸ وَقَدْ كَانَ فِیمَا عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - فِی وَصَایَاهُ تَحْضِیضٌ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَیْمَانُكُمْ ، فَبِذٰلِكَ أَخْتِمُ لَكَ بِمَا عَهِدْتُ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ .

۸۷ و بر تو واجب است که یاد آوری آنچه را که به پیشینیان گذشته از حکمهائیکه بعدل و درستی داده اند، یا روش نیکوئی بکار برده اند، یا خبری که از پیغمبرمان - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - نقل کرده اند، یا اَمْرِ واجب در کتاب خدا راکه بپا داشته اند، پس آنچه را دیدی که ما در این امور بآن رفتار نمودیم پیروی میکنی، و در پیروی آنچه در این عهد نامه تو سفارش کردم کوشش بنمائی، و من باین عهد نامه حجت خود را بر تو استوار نمودم تا هنگامیکه نفس تو بهوا و خواهش شتاب کند بهانه ای نداشته باشی، پس بجز خدای تعالی کسی هرگز از بدی نگاهدارنده و به نیکی توفیق دهنده نیست ۸۸ و آنرا که رسول خدا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - در وصیتهایش بامن عهد و سفارش فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر غلامانتان بود، و من وصیت و سفارش آنحضرت را پایان پیمانی که برای تو نوشتم قرار میدهم، و (کیرا) جنبش و توانائی نیست مگر بمشیت و خواست خدای بلند مرتبه و بزرگوار .

وَمِنْ هٰذَا الْعَهْدِ وَهُوَ آخِرُهُ :

۸۹ وَأَنَا أَسْأَلُ اللّٰهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَىٰ إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَىٰ خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، وَتَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ۹۰ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ .

وقسمتی ازاین عهدنامه است که پایان آنست :

۸۹ ومن از خدا بفراخی رحمت و بزرگی توانائیش بر بخشیدن هر مطلوبی درخواست مینمایم اینکه من و ترا موفّق بدارد بآنچه در آن رضا و خوشنودی او است از داشتن عذر هویدا در برابر او و خلقش (عذر هویدا عدل و دادگری است برای کسیکه درباره او قضاوت مینمائی، و نزد خدا در باره بکیفر یا پاداش رساندن آنکس است بدرستی) بانیکنام بودن در بین بندگان، و نشانه نیک داشتن در شهرها، و تمامی نعمت و افزونی عزّت، و اینکه زندگی من و ترا به نیکبختی و شهادت (کشته شدن در راه خدا) بسر رساند که ما بسوی او برمیگردیم (جویای رحمت او میباشیم) و درود بر فرستاده خدا (حضرت مصطفی) بر او و آل او که (از هر عیب و نقصی) پاک و پاکیزه اند خدا درود فرستد .

(۵۴) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، مَعَ عِمْرَانَ ابْنِ الْحُصَيْنِ الْخُزَاعِيِّ، ذَكَرَهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْإِسْكَافِيُّ فِي كِتَابِ الْمَقَامَاتِ فِي مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ :

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَإِنْ كَتَمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَلَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي، وَإِنَّكُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي، وَإِنَّ الْعَامَّةَ لَمْ تُبَايِعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعَيْنِ فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ

وَإِسْرارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ، وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ وَإِنَّ دَفْعَكُمَا هٰذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ.

۳- وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ، فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است بطلحه و زبیر که (در آن بی حقی آنها را به پیمان شکنی اثبات نموده، و) بوسیلهٔ عمران ابن حصین خزاعی فرستاده (خزاع نام قبیله‌ای است از ازد و عمران از دانشمندان اصحاب رسولخدا - صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِه - و از شیعیان امام عَلَیْهِ السَّلَام بوده، و) آنرا ابوجعفر (محمّد ابن عبدالله) اسکافی (اسکاف ده بزرگی بین نهروان و بصره بوده) در کتاب مقاماتش که در فضائل امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام است بیان کرده:

۱- پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، شما میدانید با اینکه پوشانده اید که من قصد مردم نکردم (خواستار بیعت نبودم) تا اینکه قصد من کردند (بیعت با مرا خواستند) و (برای بیعت بستن) دست بسوی آنان دراز ننمودم تا اینکه ایشان دست پیش من دراز کردند، و شما از جملهٔ کسانی بودید که قصد من کرده بیعت نمود، و مردم با من بیعت نکردند بجهت تسلّط و غلبه (که داشته باشم) و نه بجهت مال و دارائی موجود (که طمع بآن کرده باشند، بلکه با اختیار و خواست خود دست بیعت بسویم دراز کردند) پس اگر شما با من باختیار بیعت نموده پیمان بستید (از شکستن آن برگردید تا زود است (از این کار زشت) توبه و بازگشت بسوی خدا نمائید، واگر با بیمیلی پیمان

بستید بآشکار ساختن طاعت و فرمانبری (بیعت نمودن) و معصیت و نافرمانی در نهان (بی میلی و پیمان بستن) برای (بازخواست نمودن) من بر خود راه گشودید (تا از شما بپرسم چرا بی اکراه و زور بیعت نمودید اگر در باطن بی میل بودید) ۲ و بجانم سوگند (که بمیل و رغبت برای مقصد نادرستی که داشتید با من بیعت نمودید و اکنون که بآن نرسیدید پیمان شکستید، زیرا) شما بتقیه و ترس و اظهار بی میلی نمودن در باره بیعت با من از مهاجرین سزاوارتر نبودید (زیرا شما از آنان توانا تر بودید و تسلط و زور بشما کمتر بود) و نرفتن شما زیر بار بیعت پیش از آنکه در آن داخل شوید از پیمان شکنی پس از پذیرفتن تان بر شما آسانتر بود.

۳ و (بهانه ای که برای پیمان شکنی خود آماده کرده اید آنستکه) گمان نموده اید من عثمان را کشته ام (و شما بخونخواهی او در صدد جنگ با من برآمده اید) پس بین من و شما از اهل مدینه کسانی (مانند محمد ابن مسلمه و اسامة ابن زید و عبد الله ابن عمر) که از من و شما کناره گرفته اند (و هیچیک را یاری نینمایند) هستند (که گواهی بدهند و بگویند کشنده عثمان کیست) پس (اگر ایشان گفتند عثمان را کی کشته) هر کدام (از یاطلبی گواهی که در باره او بدهند) الزام میشود باندازه ای که در این کار داخل بود زیر بار رود (و از او خونخواهی شود، و شکی نیست که اگر حکم میدادند معلوم میشد که باعث کشتن عثمان طلحه و زبیر بودند، و امام علیه السلام از آن مبری است) پس ای پیرمردان از اندیشه خود برگردید (بنادرستی بهانه نگرفته از جنگ و خونریزی دست کشید) زیرا اکنون بزرگترین پیشامد شما ننگ (در دنیا) است پیش از آنکه (این) ننگ و آتش (روز رستخیز) با هم گرد آیند (اگر در باره شما بگویند: پشیمان شده توبه و بازگشت نمودند بهتر است از اینکه اصحاب پیغمبر اکرم بسبب مخالفت با امام زمان خود بعذاب الهی گرفتار شوند که در اینجا ننگ و آتش با هم گرد آمده اند) و درود بر شایسته آن.

(۵۵) و من کتاب له علیه السلام

الی معاویة:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا، وَ لاَ بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا، وَ إِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا ۲ وَ قَدِ ابْتَلاَنِي اللهُ بِكَ وَ ابْتَلاَكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ، فَعَدَوْتَ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، وَ طَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لاَ لِسَانِي، وَ عَصَبْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي، وَ أَلَّبَ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ، وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ ۳ فَاتَّقِ اللهَ فِي نَفْسِكَ، وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ ۴ وَ احْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعَةٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ، وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ، فَإِنِّي أُولِي لَكَ بِاللهِ أَلِيَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ، لَئِنْ جَمَعَتْنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لاَ أَزَالُ بِبَاحَتِكَ (حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است بمعاویه (در اندرز باو) :

۱ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و (با اینکه باشکار و نهان داناست) اهل دنیا را در آن بیازمود تا بداند (بدیگران هویدا سازد) که کردار کدامین ایشان نیکوتر است، و ما برای دنیا آفریده نشده و بکوشش در (کار) آن مأمور نگشته ایم (اگر چه هرکس برای طلب روزی ناچار میکوشد، ولی اصل کوشش در کار آخرتست)

و ما را بدنیا آورده اند که با آن آزمایش شویم (تا نیکوکار و بدکار آشکار شوند) ۲ و خداوند مرا بتو و ترا بمن مبتلی ساخته و آزمایش نموده و یکی از ما را حجت دیگری قرار داده است (مرا بر تو حجت گردانیده یا آنکه هر یک را بر دیگری حجت قرار داده و معاویه نیز بر آنحضرت حجت بوده که اگر در صدد دفع فساد او بر نیامد بازخواست میشد) پس برای دنیا طلبی بتأویل قرآن شتافتی (از معنی حقیقی آن چشم پوشیده باندیشه نادرست خود بر مردم فهماندی، چنانکه باهل شام میگفت: من متصدی امر عثمان هستم و خداوند در قرآن کریم س ۱۷ ی ۳۳ فرموده: وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً یعنی کسیکه بستم و ناحق کشته شود ما دلی و وارث او را مسلط گردانیدیم «تا کشنده را بقصاص رساند از او انتقام کشد») و از من چیزی (خون عثمان را) خواستی که دست و زبانم جنایت و گناهی مرتکب نشده (نه او را کشتم و نه بکشتنش دستور دادم) و تو با اهل شام مرا بخون عثمان گرفتید، و برانگیخت فهمیده شما نادانان و ایستاده شما نشسته تان را (با چنین سخنان نادرست یکدیگر را بر من شورانیدید) ۳ پس در باره خود از خدا بترس، و با شیطان ایستادگی کرده مهارت را از چنگش بیرون کن، و رو بآخرت آور که راه ما و تو است (همه بآنراه خواهیم رفت) ۴ و بترس از اینکه خداوند از جانب خود ترا ببلای شتابنده گرفتار نماید که باصل و بنیانت رسیده و عقبت را ببرد (چنان بلائی که از تو و نسلت اثری باقی نگذارد)، در قرآن کریم س ۶ ی ۴۵ میفرماید: فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا یعنی دنباله گروه ستمکار بریده شد. اشاره باینکه نسل ایشان باقی نماند) من برای تو بخدا سوگند یاد میکنم سوگندی که دروغ در آن راه ندارد که اگر مقدرات گرد آورنده من و ترا بهم رساند همواره با تو میمانم (حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ س ۷ ی ۸۷ یعنی) تا خدا بین ما حکم کند (ترا بکیفر ظلم و ستم که کرده ای برساند) که او بهترین دادرسان است.

(۵۶) وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(وَصَّى بِهِ شُرَيْحَ بْنَ هَانِيءٍ لَمَّا جَعَلَهُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ إِلَى الشَّامِ:)

اِتَّقِ اللّٰهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ، وَخَفْ عَلىٰ نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغَرُورَ، وَلَا تَأْمَنْهَا عَلىٰ حَالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرْدَعْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهٍ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلىٰ كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ، فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً، وَلِنَزْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِماً قَامِعاً.

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است که شُرَیح ابن هانیٔ را (که شمّه‌ای درباره او در شرح نامه یازدهم گذشت) بآن سفارش فرموده آنگاه که او (و زیاد ابن نضر) را سردار بر لشکر پیشرو خود که (دوازده هزار نفر و برای جنگ با معاویه) متوجّه شام بودند قرار داد:

در هر صبح و شب از خدا بترس (برخلاف دستور او کاری نکن) و بر نفس خود از دنیا فریبنده بر حذر باش، و هیچگاه از او ایمن و آسوده خاطر مباش و بدان اگر نفست را از بسیاری از آنچه دوست میداری بجهت ناشایستگی آن (که در پایان بتو خواهد رسید) باز نداری و جلوگیری نکنی خواهشها و آرزوها زیان فراوان بتو خواهد رساند، پس نفس خود را (از شهوات و خواهشها) مانع و جلوگیر و بر آشفتگیت را هنگام خشم دور کننده باش.

---

(۵۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلىٰ أَهْلِ الْكُوفَةِ عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلىٰ الْبَصْرَةِ:)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هٰذَا، إِمَّا ظَالِماً وَإِمَّا مَظْلُوماً، وَإِمَّا بَاغِياً وَإِمَّا مَبْغِيّاً عَلَيْهِ، وَأَنَا أُذَكِّرُ اللّٰهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هٰذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِناً أَعَانَنِي، وَإِنْ كُنْتُ مُسِيئاً اسْتَعْتَبَنِي.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است باهل کوفه هنگام حرکت از مدینه بصره (بجنگ اصحاب جمل، که در آن از ایشان کمک خواسته):

۱ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من از جای قبیله خود (از مدینه بعزم بصره) بیرون آمدم در حالیکه (نزد کسیکه با حقیقت آشنا بوده امام زمانش را میشناسد) یا ستمگرم یا ستمکر دیده، و یا گردنکش و یا رنج برده ۲ و (در هر دو صورت) من خدا را بیاد کسیکه این نامه ام باو میرسد میآورم تا زود نزدم آید، اگر (دانست که در این کار) روشم درست بود کمکم نماید، و اگر کردارم را درست ندانست بازگشت بدرستی و خوشنودی ایشانرا از من بخواهد (بنا بر این کسی نباید بهانه گرفته از خانه بیرون نیاید، بلکه باید خدا را در نظر داشت و از خانه بیرون آمد و مظلوم را کمک و ظالم را نهی از منکر نمود، بلی اگر نتوانست ظالم و مظلوم را تشخیص دهد ایشانرا بحال خود گذارد که در این صورت عذر نادانی او پذیرفته است).

(۵۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَتَبَهُ إِلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ، يَقْتَصُّ فِيهِ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ صِفِّينَ:

۱ وَكَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا الْتَقَيْنَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، وَلَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ وَلَا يَسْتَزِيدُونَنَا وَالْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ! ۲ فَقُلْنَا: تَعَالَوْا نُدَاوِ مَا لَا يُدْرَكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَتَسْكِينِ الْعَامَّةِ، حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَيَسْتَجْمِعَ، فَنَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ فِي

مَواضِعِهِ، فَقالُوا: بَلْ نُداوِيهِ بِالْمُكابَرَةِ ! فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَرَكَدَتْ، وَوَقَدَتْ نِيرانُها وَحَمِسَتْ، فَلَمّا ضَرَّسَتْنا وَإِيّاهُمْ، وَوَضَعَتْ مَخالِبَها فِينا وَفِيهِمْ، أَجابُوا عِنْدَ ذٰلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْناهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْناهُمْ إِلَى ما دَعَوْا، وَسارَعْناهُمْ إِلَى ما طَلَبُوا، حَتَّى اسْتَبانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمُ الْمَعْذِرَةُ[٣]، فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذٰلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللّٰهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَمَنْ لَجَّ وَتَمادَى فَهُوَ الرّاكِسُ الَّذِي رانَ اللّٰهُ عَلَى قَلْبِهِ، وَصارَتْ دائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ.

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است بمردم شهرها که در آن سرگذشت خود را با مردم (شام در جنگ) صِفّین بیان میفرماید:

[١] و ابتداء کار ما این بود که ما و اهل شام بهم برخوردیم در حالیکه بحسب ظاهر پروردگار مان یکی و پیغمبر مان یکی و روش تبلیغمان (در هدایت و رستگاری مردم) در اسلام یکسان بود، و ما از ایشان نمیخواستیم که ایمان بخدا و رسولش را زیاد کنند و آنان هم از ما این را نمیخواستند، و (اگر چه در باطن «چنانکه در نامهٔ شانزدهم گذشت» بخدا و رسول ایمان نداشتند، ولی در ظاهر) کار یکنواخت بوده و هیچ اختلاف و جدائی بین ما نبود مگر در بارهٔ خون عثمان، و (متهم ساختن ما را بیاری کشندگان او که) ما از آن دور و بآن آلوده نبودیم [٢] پس (چون باین بهانه موجبات جنگ را فراهم ساختند) گفتیم: بیائید امروز با خاموش کردن آتش فتنه و آرامش دادن بمردم چاره کنیم چیزی را که پس از این (ریخته شدن خون مسلمانان در کارزار) علاج و چاره نمیتوان کرد تا کار استوار و منظم گردد و ما بتوانیم حق را در مواضع آن بکار بریم، گفتند: (نه) بلکه ما چارهٔ این کار را بدشمنی و زد و

خورد میکنیم! پس (از اندرزما) سرپیچی کردند تا اینکه جنگ برپا و استوار گردید، و آتش آن افروخته و کار دشوار شد، و چون جنگ وزد و خورد ما و آنانرا دندان گرفته و چنگالهایش را در ما و ایشان فرو برد (کارزار مان سخت گردید و شکست را دیدند) در آنهنگام پذیرفتند چیزیرا که ما ایشانرا (پیش از جنگ) بآن میخواندیم، پس (از ما خواستند تا دست از جنگ بکشیم) دعوتشانرا پذیرفته و بخواهش آنان شتافتیم تا آنکه حجّت (حقانیت ما) برایشان هویدا گردد و عذر برای آنها باقی نماند (خواهشانرا پذیرفتیم که بدانند منظور ما خونریزی نبوده و حق داشتیم با آنان بجنگیم، زیرا کشته شدن عثمان بهانۀ مخالفت وزد و خورد و حجّت برای آنها نبود) ۲ پس هر که از ایشان بر این سخن (کتاب خدا که ما را بآن خواندند و ما هم پذیرفتیم) پایدار باشد او را خدا از هلاک و تباهی رهائی داده، و هر که ستیزگی نموده بگمراهی خویش باقی بماند او بحال اوّل خود برگشته (پیمان شکسته) و خدا دلش را (با پردۀ غفلت) پوشانده، و پیشآمد بدی دور سر او چرخ میزند (خلاصه، پیرو کتاب خدا نیکبخت و کسیکه از آن پشت سر اندازد بدبخت و دچار عذاب الهی خواهد گردید).

---

(۵۹) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى الْأَسْوَدِ ابْنِ قُطْبَةَ صَاحِبِ جُنْدِ حُلْوَانَ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذٰلِكَ كَثِيراً مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ ۲ فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللهُ عَلَيْكَ، رَاجِياً ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ.

۳ وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۴ وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيَكَ

عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَداً ، وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ ، وَالِاحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذٰلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ ، وَالسَّلَامُ •

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است به اَسْوَدِ ابْنِ قُطْبَه سردار سپاه حُلْوان (شهری است که بین آن تا بغداد نزدیک به پنج روز راه است • رجال نویسان درباره اَسْوَد ابْن قُطْبَه چیزی ننوشته اند ، ولی دور نیست از نیکان بوده باشد ، و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این نامه او را به دادگری امر میفرماید) :

۱- پس از ستایش خدا و درود بر رسول اکرم ، هرگاه میل و خواست حکمران (نسبت به هر کس و هر امر) یکسان نباشد این روش او را از بسیاری از دادگری باز میدارد ، پس باید کار مردم (خویش و بیگانه و بزرگ و توانگر و زیردست و درویش) در حق نزد تو یکسان باشد ، زیرا بجای ستم نتیجه و سود عدل و داد بدست نیاید ۲- و دوری کن از کاریکه نظائر آنرا نپسندی (کاری را که شایسته نمیدانی دیگران بجا آورند بجا نیاور) و نفس خود را وادار در آنچه خدا بر تو واجب گردانیده بامید پاداشش و ترس از کیفرش •

۳- و بدانکه دنیا سرای گرفتاری است که آدمی هرگز در آن ساعتی آسوده نبوده است مگر آنکه آسودگی آن ساعت در روز قیامت موجب اندوهش میگردد (اندوه خورد که چرا در آن ساعت توشه ای نیاندوخته) و اگر آن ساعت بمعصیت مشغول بوده اندوهش دو چندان گردد ۴- و بدان هرگز ترا چیزی از حق بی نیاز نمیگرداند (پس هیچ گرد باطل و نادرست مگرد) و از جمله حق بر تو نگاهداری نفس خویش است (از هوا و هوس و نافرمانی) و کوشش در کار رعیت و اصلاح در مفاسد آنها ، زیرا سود و پاداشی که از این راه (از خدا) بتو میرسد بیشتر است از سودی که بوسیله تو (برعیت) میرسد ، و درود بر شایسته آن •

(۶۰) وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى الْعُمَّالِ الَّذِينَ يَطَأُ الْجَيْشُ عَمَلَهُمْ :

[1] مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَ عُمَّالِ الْبِلَادِ :

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ، وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلّٰهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صَرْفِ الشَّذَى، وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَى شِبَعِهِ[2] فَنَكِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَ كُفُّوا أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ وَ التَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ، وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ وَ مَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللّٰهِ وَ بِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللّٰهِ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بحکمرانانیکه (در راه لشگر قرار گرفته، و) لشگر از زمینهای آنها میگذرد (که درباره آنها و رعیت سفارش مینماید) :

[1] از بندهٔ خدا علیّ امیرالمؤمنین بباج گیران و حکمرانان شهرهائیکه لشگر از (زمینهای) آن عبور میکند :

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، من لشگری را که به (زمینهای) شما عبور خواهند کرد

بخواست خدا روانه نمودم، و آنها را بآنچه خدا بر ایشان واجب گردانیده از آزار و بدی نرساندن (بمردم) سفارش نمودم، و من نزد شما و اهل ذمّه (جزیه دهندگان که در پناه) شما (هستند) در بارهٔ زیان رساندن لشگر مُبَرّی هستم (زیرا ایشان را از زیان رساندن منع نمودم و شما را آگاه ساختم که نگذارید برعیّت زیان رسانند و بمال و کشتشان دست دراز کنند) مگر کسیکه گرسنه و بیچاره باشد و برای سیر شدنش راهی (بجز برداشتن مال رعیّت باندازه‌ای که خود یا اسبش که در حکم او است سیر شوند) نیابد (که چنین زیانی رواست) پس دور کنید و بکیفر رسانید سپاهی را که (گرسنه و بیچاره نیست، و) برای ستمگری (بمال مردم) دست درازی میکند، و بیخردانتان را از جلوگیری و تعرّض بایشان در آنچه اجازه دادم بازدارید (تا فتنه و آشوب برپا نشود) و من پشت سر سپاه هستم، پس بمن خبر دهید ستمهائی را که از ایشان بشما رسیده، و سختی را که از روش آنها بشما روآورده و نتوانستید جلوگیری نمائید مگر بیاری خدا و بمراجعهٔ من، پس من بکمک و خواست خدا آنرا اصلاح خواهم کرد (بشکایات شما رسیدگی نموده ظلم و ستم آنها را دور میگردانم).

(۶۱) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى كُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى هِيتَ، يُنْكِرُ عَلَيْهِ تَرْكَهُ دَفْعَ مَنْ يَجْتَازُ بِهِ مِنْ جَيْشِ الْعَدُوِّ طَالِباً لِلْغَارَةِ:

[1] أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْيٌ مُتَبَّرٌ [2] وَإِنَّ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ، لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَلَا يَرُدُّ

الْجَيْشِ عَنْهَا ، لَرَأْيٌ شَعَاعٌ ، فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ ، وَلَا سَادٍّ ثُغْرَةً ، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً ، وَلَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ ، وَلَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است بکُمَیل ابن زیاد نخَعی (از خواصّ اصحاب و شیعیان امام عَلَیْهِ السَّلَام) که از جانب آن بزرگوار نگهبان هیت (شهری در کنار فرات) بود (در آن) او را برای ترک جلوگیری از سپاه دشمن که برای تاخت و تاراج (شهرها) از شهر او گذشتند سرزنش مینماید (که چرا در چنان هنگامی شهر خود را رها کرده بجلوگیری دشمن دیگر رفته است):

پس از حمد خدا تعالی و درود بر پیغمبر اکرم ، از دست دادن شخص چیزی را که بر آن گماشته شده و باو سپرده اند و رنج بردن در کاری که آنرا باو نگماشته و بدیگری واگذار کرده اند ناتوانی آشکار و اندیشه ایست که دارنده اش را بتباهی میکشد (چون نتیجهٔ آن کم خردی است) و تاخت و تاراج تو باهل قرقیسیا (شهری در کنار فرات) و رها کردنت سرحدّها و مرزهائی که بر آنها والی و زمامدارت گردانیدیم درصورتیکه آن سرحدّها را کسی نیست که حمایت و نگهداری نماید و سپاه (دشمن) را از آنها برگرداند ، اندیشهٔ پراکنده ایست ، پس (این کار تو چنان است که) پل گشته ای برای (گذشتن) دشمنانت که خواهان تاخت و تاراج دوستانت بودند ، درحالیکه دوش استوار (توانائی) نداشتی و از تو خوف و ترسی نبود (تا دشمنانت بجای خود نشینند) و نه رخنه (راه دشمن) را بستی ، و نه استواری و توانائی دشمن را شکستی و بهم زدی ، و نه کسی بودی که اهل شهرش را (از جلوگیری دشمن) بی نیاز گرداند ، و نه از جانب امیر و فرمانده خود کاری انجام دهد (بنابراین همچون توئی بکار نگهبانی نیاید) و درود بر شایستهٔ آن .

(٦٢) وَمِن كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

(إِلَى أَهْلِ مِصْرَ مَعَ مالِكِ الأَشْتَرِ «رَحِمَهُ اللهُ» لَمّا وَلّاهُ إِمارَتَها):

[1] أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ «سُبْحانَهُ» بَعَثَ مُحَمَّداً «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» نَذِيراً لِلْعالَمِينَ، وَمُهَيْمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ، فَلَمّا مَضَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنازَعَ الْمُسْلِمُونَ الأَمْرَ مِن بَعْدِهِ، [2] فَوَاللهِ ما كانَ يُلْقَى فِي رُوعِي، وَلا يَخْطُرُ بِبالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هٰذَا الأَمْرَ مِن بَعْدِهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِن بَعْدِهِ!! [3] فَما راعَنِي إِلّا انْثِيالُ النّاسِ عَلَى فُلانٍ يُبايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ راجِعَةَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الإِسْلامِ، يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَخَشِيتُ إِن لَمْ أَنْصُرِ الإِسْلامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِن فَوْتِ وِلايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّما هِيَ مَتاعُ أَيّامٍ قَلائِلَ، [4] يَزُولُ مِنْها ما كانَ كَما يَزُولُ السَّرابُ، أَوْ كَما يَتَقَشَّعُ السَّحابُ، فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الأَحْداثِ حَتَّى زاحَ الْباطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهْنَهَ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است باهل مصر که با مالک اشتر «خدایش رحمت فرماید» آنگاه که او را والی و فرمانروای آن سامان گردانیده فرستاده (در آن نامه از سرگذشت

خود را بعد از حضرت رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ بیان میفرماید) :

۱ پس از حمد بارتعالی و درود بر پیغمبر اکرم ، خداوند سبحان محمّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ را برانگیخت ترساننده جهانیان (از عذاب الهی) و گواه بر پیغمبران (که برای رستگاری مردم از جانب خدای تعالی فرستاده شده اند) چون آنحضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ درگذشت پس از او مسلمانان در باره خلافت نزاع و گفتگو کردند ۲ و سوگند بخدا دلم راه نمیداد و بخاطرم نمیگذشت که عرب پس از آنحضرت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند ، و نه آنکه آنان پس از آن بزرگوار (با همه سفارشها و آشکارا تعیین نمودن مرا برای خلافت در غدیر خم و سائر مواضع) آنرا از من باز دارند (امام عَلَیْهِ السَّلَام گذشته و آینده را پیدا پس این جمله : دلم راه نمیداد که خلافت را بدیگری واگذارند اشاره است باینکه خلاف قول پیغمبر رفتار نمودن را کسی باور نداشت ، و چنین کاری از اصحاب پیغمبر اکرم تصوّر نمیشد) ۳ و مرا برنج نیافکند (یا بشگفت نیاورد و مرا یعنی هر خردمند آگاهی را) مگر شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند ، پس (بالحال) دست خود نگاه داشتم (ایشان را بخود واگذاشتم) تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و از اسلام برگشته میخواستند دین محمّد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ را از بین ببرند ، ترسیدم اگر بیاری اسلام و مسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد چنان ولایتی که کالای چند روزی است که آنچه از آن حاصل میشود از دست میرود مانند آنکه سراب (آب نما که تشنه گرما زده آب می بیند و چون نزدیک میرود) زائل میگردد ، یا چون ابر از هم پاشیده میشود ۴ پس در میان آن پیش آمدها و تباهکاریها برخاستم (اسلام و مسلمانان را یاری نموده آنان را از سرگردانی رهاندم) تا اینکه جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شده از بین رفت ، و دین (از فتنه مرتدین و تباهکاران) آرام گرفته و (از نگرانی) باز ایستاد (برای حفظ اساس دین با آنانکه حق مرا غصب کردند همراهی و موافقت نمودم و بعد از عثمان هم که خلافت ظاهریه را پذیرفتم برای آن بود که امر دین از نظام نیافتد و احکام پیغمبر اکرم برقرار ماند) .

ومن هذا الكتاب

ـ٥ إِنِّي وَاللّٰهِ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ، وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللّٰهِ لَمُشْتَاقٌ، وَلِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ ـ٦ وَلٰكِنَّنِي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللّٰهِ دُوَلًا، وَعِبَادَهُ خَوَلًا، وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ وَجُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ ـ٧ فَلَوْلَا ذٰلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَتَأْنِيبَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنَيْتُمْ ۔

ـ٨ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتَقَصَتْ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزْوَى، وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى؟! ـ٩ انْفِرُوا - رَحِمَكُمُ اللّٰهُ - إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَثَّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوءُوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخَسَّ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ ۔

و قسمتی از این نامه است (در اینکه جهاد آنحضرت برای اجرای حق بوده و از بسیاری دشمن هراس ندارد) :

۵ بخدا سوگند اگر من تنها با ایشان (معاویه و لشگرش) روبرو شوم و آنها (از انبوهی) همه روی زمین را پر کرده باشند باک نداشته و نمیهراسم ، و من در بارهٔ گمراهی آنان که در آن گرفتارند و هدایت و رستگاری که خود بر آن هستم از جانب خویش بینا و از جانب پروردگار یقین و باور دارم ، و بملاقات (کشته شدن در راه) خدا مشتاق بوده و انتظار نیکوئی پاداش او را امیدوارانه دارم (پس کمی و بسیاری دشمن در نظرم یکسان است و از نزاع و زد و خورد پروا ندارم چون جنگ با آنان در هر صورت سبب افزونی سعادت و نیکبختی است) ولی اندوه من از اینست که بر کار این امت بیخردان و بدکاران ایشان (بنی امیه) ولایت و حکمرانی نمایند ، و مال خدا (بیت المال مسلمانها) را بین خودشان دولت دست بدست رسیده و بندگان او را غلامان و نیکان را دشمنان و بدکرداران را یاران خود قرار دهند ، زیرا از ایشان کسی است که در بین شما (مسلمانها) شراب آشامید و او را (برای این کار زشت) بحدی که در اسلام تعیین شده تازیانه زدند (گفته اند : مغیرة ابن شعبه از بنی امیه از جانب عمر برکوفه حکمفرما بود در مستی با مردم نماز گزارد و بعدد رکعات افزود و در محراب « جای ایستادن پیشناز در » مسجد قی کرد پس او را حد زدند ، و همچنین عتبة ابن ابی سفیان را بر اثر نوشیدن شراب خالد ابن عبدالله در طائف حد زد) و از ایشان کسی است که مسلمان نشد (مانند ابوسفیان و معاویه) تا اینکه برای اسلام آوردن بایشان بخششهائی کردند (رضیخه بخشش اندکی است که بجهت تألیف قلوب و سازگاری بکفار میدادند تا اسلام و مسلمانها را کمک کنند) پس اگر برای والی شدن این اشخاص نبود بسیار شما را (بجهاد و زد و خورد) وادار نموده و (از کاهلی) سرزنش نمیکردم ، و در گرد آوردن و ترغیب نمودن شما کوشش نداشتم ، و هنگامی که زیر بار (جنگیدن با دشمن) نمیرفتید و سستی مینمودید شما را رها میکردم (بحال خود میگذاشتم) .

۶ آیا نمی بینید اطراف شما کم گردیده و بدیارتان فیروزی یافته اند و آنچه در تصرف شما بود بدست آورند ، و در شهرتان جنگ میکنند (نمی بینید معاویه بعضی از شهرهای شما را گرفته و جنگ نامه

مملکت را در اختیار گیرد) ۱۹ خدا شما را بیامرزد، بجنگ با دشمن خود بروید و خود را بزمین گران مسازید (در خانه نمانده سستی نورزید) که بخواری تن دهید، و به بیچارگی برگردید، و پست‌تر چیز بهرهٔ شما باشد و برادر جنگ (جنگجو) بیدار و هشیار است، و هرکه (از دشمن آسوده) بخوابد دشمن از او بخواب نرفته (کسیکه خود را آسودهٔ از دشمن پندارد دشمن از او آسوده نیست) و درود بر شایستهٔ آن.

(۶۳) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

إِلَىٰ أَبِي مُوسَى ٱلْأَشْعَرِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى ٱلْكُوفَةِ، وَقَدْ بَلَغَهُ عَنْهُ تَثْبِيطُهُ ٱلنَّاسَ عَنِ ٱلْخُرُوجِ إِلَيْهِ لَمَّا نَدَبَهُمْ لِحَرْبِ أَصْحَابِ ٱلْجَمَلِ:

مِنْ عَبْدِ ٱللهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِلَىٰ عَبْدِ ٱللهِ ٱبْنِ قَيْسٍ: ۱

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكَ رَسُولِي فَٱرْفَعْ ذَيْلَكَ، وَٱشْدُدْ مِئْزَرَكَ، وَٱخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ، وَٱنْدُبْ مَنْ مَعَكَ، فَإِنْ حَقَّقْتَ فَٱنْفُذْ، وَإِنْ تَفَشَّلْتَ فَٱبْعُدْ ۲ وَٱيْمُ ٱللهِ لَتُؤْتَيَنَّ حَيْثُ أَنْتَ، وَلَا تُتْرَكُ حَتَّىٰ يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ، وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ، وَحَتَّىٰ تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ، وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ ۳ وَمَا هِيَ بِٱلْهُوَيْنَا ٱلَّتِي تَرْجُو، وَلٰكِنَّهَا ٱلدَّاهِيَةُ ٱلْكُبْرَىٰ يُرْكَبُ جَمَلُهَا، وَيُذَلَّلُ صَعْبُهَا، وَيُسَهَّلُ جَبَلُهَا، فَٱعْقِلْ عَقْلَكَ، وَٱمْلِكْ

أَمْرَكَ ، وَخُذْ نَصِيبَكَ وَحَظَّكَ ، فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَىٰ غَيْرِ رُحْبٍ وَ لَا فِي نَجَاةٍ ، فَبِالْحَرِيِّ لَتُكْفَيَنَّ وَأَنْتَ نَائِمٌ حَتَّىٰ لَا يُقَالَ : أَيْنَ فُلَانٌ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ ، وَلَا يُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ ، وَالسَّلَامُ .

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است به ابوموسی اشعری که (رجال نویسان او را مردی بدکردار دانسته بروایاتش اعتماد ندارند ، و اشعر نام قبیله‌ای است در یمن و اشعری منسوب است بآن ، و او) از جانب امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بر کوفه حاکم بود زمانیکه بحضرت خبر رسید که مردم را از آمدن بکمک آن بزرگوار باز میدارد و آنها را بمخالفت وا میدارد هنگامیکه ایشان را برای جنگ با اصحاب جمل (طلحه و زبیر و عائشه و پیروانشان) خواسته بود (و ابوموسی میگفت : این فتنه و تباهکاری است که بین مسلمانان افتاده و باید از آن کناره گرفت ، و اخبار از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل مینمود که هرگاه بین امت فتنه هویدا گردید شما کناره گیرید ، چون خبر بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید فرزندش امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ را با این نامه روانه کوفه نمود ، و ابوموسی را در آن بر اثر این کار زشت تهدید کرده سرزنش فرمود) : از بنده خدا علی امیرالمؤمنین بعبدالله ابن قیس :

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم ، سخنی از تو بمن رسیده که هم بسود تو و هم بزیان تو است (زیرا او داشتن مردم را بکناره گیری از فتنه و نقل فرمایش حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بحسب ظاهر درست و بسود تو است چون منظورت آنست که مردم را از همراهی من باز داری ، ولی چون در حقیقت جنگ من با اصحاب جمل فتنه و تباهکاری نیست بلکه جلوگیر فتنه و سبب آسایش است پس مخالفت تو و آنرا ناحق فتنه پنداشتن بزیان تو است ، برای آنکه در دنیا کیفر من و در آخرت بعذاب الهی گرفتار خواهی شد) پس هرگاه آورنده پیغام من نزد تو آمد دامنت را بکمر زن و بندت را استوار بند و از سوراخ و جایگاهت (کوفه) بیرون بیا (پندار که مانند سوسمار در سوراخ آسوده میمانی) و آنهاکه با تو هستند (یارانت) را بخوان و برانگیز (بیاری ما وادار) پس اگر (کار ما را) راست پنداشته باور نمودی (بسوی ما) بیا ، و اگر ترسیدی (در پیروی از ما سست بودی) دور شو (از

حکومت و لشکر کناره گیر) [2] و سوگند بخدا هر جا باشی ترا میآورند و رها نمیکنند تا اینکه گره تو باشیرت وگداخته ات با ناگداخته ات آمیخته گردد (این جمله مثلی است اشاره باینکه ترا زیر و زبر کنم) و تا اینکه فرصت نشستن نیافته از پیش رویت بترسی مانند ترسیدن از پشت سرت (هیچ آسوده باشی نه از جلو و نه از عقب) [3] و فتنه اصحاب جمل فتنه ای نیست که تو آنرا آسان پنداری ، بلکه مصیبت و دردی بسیار بزرگ و سختی است که باید شتر آنرا سوار شده دشواریش را آسان و کوهستانش را هموار گردانید (از این پیش آمد نمیتوان غفلت ورزید و آنرا آسان پنداشت ، بلکه باید تلاش کرد تا آتش آن فرو نشیند) پس خردت را مقید نما ، و بر کارت مسلط شو و نصیب و بهره ات را بیاب (خلاصه در صلاح و فساد کارت درست اندیشه کن) اگر نمیخواهی (ما را یاری کنی) دور شو بجای تنگی که رهائی در آن نیست (برو بجائیکه رستگاری نبینی) که سزاوار آنستکه دیگران این کار را بسر رسانند و تو خواب باشی بطوریکه گفته نشود : فلانی کجاست ؟ (کناره گیر که این جنگ بی کمک تو انجام یابد ، و بودن و نبودنت آنجا یکسان است) [4] و سوگند بخدا که این جنگ ورزد و خورد بحق و درستی است بدست کسی (امام علیه السّلام) که برحق است ، و باک ندارد از آنچه کسانیکه از دین و راه حق دوری گزیده اند بجا میآورند (زیرا کسیکه برحق است از باطل و نادرست هراسی ندارد) و درود بر شایسته آن .

(٦٤) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ جَوَاباً عَنْ كِتَابِهِ :

[1] أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَىٰ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأُلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَّا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ ، وَالْيَوْمَ أَنَّا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ ، وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهاً وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ - حَرْبًا .

٢ وَذَكَرْتَ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ ، وَشَرَّدْتُ بِعَائِشَةَ ، وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ ! وَذٰلِكَ أَمْرٌ غِبْتَ عَنْهُ فَلَا عَلَيْكَ ، وَلَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ .

٣ وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَائِرِي فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ، وَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ ، فَإِنْ كَانَ فِيكَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ ، فَإِنِّي إِنْ أَزُرْكَ فَذٰلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنِّقْمَةِ مِنْكَ ، وَإِنْ تَزُرْنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ :

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ * بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَجُلْمُودِ .

٤ وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ ، وَإِنَّكَ - وَاللهِ - مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ ، وَالْأَوْلَى أَنْ يُقَالَ لَكَ : إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَّمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعَ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالَّتِكَ ، وَرَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ ، وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا فِي مَعْدِنِهِ ، فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ !! ٥ وَقَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَأَخْوَالٍ حَمَلَتْهُمُ الشَّقَاوَةُ ، وَتَمَنِّي الْبَاطِلِ

عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَصُرِعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيماً، وَلَمْ يَمْنَعُوا حَرِيماً بِوَقْعِ سُيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَغَى، وَلَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَا.

۴ وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتَلَةِ عُثْمَانَ، فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللهِ تَعَالَى، وَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

از نامه های آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است در پاسخ نامه مُعاوِیَه (که نادرستی گفتارش را بیان فرموده و او را سرزنش مینماید):

۱ پس از حمد خدای تعالی و دُرود بر حضرت مُصطفیٰ، بطوریکه یاد آوردی ما و شما (پیش از اِسلام) دوست و باهم بودیم، پس دیروز (اِسلام) بین ما و شما جدائی انداخت که ما ایمان آوردیم (برسولخدا صَلَّی اللّه عَلَیهِ وَآلِهِ گرویدیم) و شما کافر شدید، و امروز (پس از آنحضرت) ما راست ایستادیم (بدستور دین رفتار مینمائیم) و شما بفتنه و تباهکاری گرائیدید (از راه دین قدم بیرون نهادید) و (در زمان پیغمبر اکرم هم) مسلمان شما اِسلام نیاورد مگر باجبار و پس از آنکه همه بزرگان اِسلام (پیش از فتح مکّه) یار رسولخدا - صَلَّی اللّه عَلَیهِ وَآلِهِ - گشتند (این جمله اشاره است بابوسُفیان که اِسلام نیاورد تا آنکه پیغمبر اکرم مکّه معظّمه را فتح نموده و با لشکری که بیش از ده هزار کس بود در شب وارد مکّه گردید، عبّاس برا استر آنحضرت سوار شده در اطراف مکّه میگشت تا قُریش را آگاه سازد که نزد آن بزرگوار آمده معذرت بخواهند، بابوسُفیان برخورد، گفت: در پشت من سوار شو تا ترا نزد رسولخدا برم و زنهار برایت بگیرم، چون نزد حضرت رسول آمدند، پیغمبر فرمود: اِسلام

بیاور ، (بنزد پیغمبر) بار نرفت ، عُمَر گفت : یا رسول الله فرمان ده گردنش را بزنم ، عبّاس از جهت اینکه خویش او بود بکمک او گفت : یا رسول الله فردا اسلام میآورد ، فردا هم که پیغمبر با و امر فرمود اسلام آورد بانزیر بار نرفت ، عبّاس در پنهان با و گفت : بتوحید و رسالت گواهی ده هر چند بدل باور نداشته باشی و گر نه کشته میشوی ، پس از روی ناچاری بزبان اسلام آورد) .

۲ و یاد نمودی که من (ابو محمّد) طلحه و (ابو عبد الله) زُبَیر را کشتم و عائشه را دور کرده کارش را بی سرانجام نمودم و در بَصرَه و کوفه فرود آمدم (از مکّه و مدینه دوری گزیدم) ! این کاری است که تو از آن کنار بودی (این پیشآمدها بتو ربط ندارد) پس بتو زیانی نیست و عُذر آوردن در آن بسوی تو نشاید (ترا نمیرسد که در آن داوری کرده بامام زمانت اعتراض نمائی) .

۳ و یاد نمودی که مرا در (لشکری از) مُهاجِرین و انصار (که همراه و یاور تو هستند) دیدن خواهی نمود (بجنگ من خواهی آمد) و حال آنکه روزی که برادرت (عَمرو ابن ابی سُفیان در جنگ بدر) اسیر و دستگیر گردید هجرت بریده شد (اشاره باینکه تو میخواهی با این سخن خود را از مُهاجِرین بشمار بیاوری در صورتیکه تو و پدر و برادرانت در اوّل اسیر شدید و بعد اسلام آورید) پس اگر (برای جنگ با من) شتاب داری آسوده باش ، زیرا (ناچار با یکدیگر خواهیم رسید ، پس) اگر من بملاقات تو آمدم (در شهرهائیکه در تصرّف تو هست با تو جنگیدم) شایسته است که خدا مرا برای بکیفر رساندن تو برانگیخته باشد (چون برای دفع تبهکاران من از دیگران سزاوارترم) و اگر تو بملاقات من بیائی (در شهرهای تصرّف من با من بجنگی) مانند آنستکه برادر (شاعری از قبیلهٔ) بنی اسد گفته :

مُستَقبِلينَ رِياحَ الصَّيفِ تَضرِبُهُم * بِحاصِبٍ بَينَ اَغوارٍ وَ جُلمُودِ

یعنی رو آورند بادهای تابستانی که سنگ ریزه را بین زمینهای نشیب و سنگ بزرگ بر میدارد و بر ایشان میزند (اشاره باینکه چون سنگریزه های آن بادها تیر و نیزه و شمشیر تو و لشکرت خواهد بارید) .

۴ و شمشیری که با آن بجدّ (مادری) تو (عُتبَة ابن ربیعه) و بدائیت (ولید ابن عُتبه)

وبرادرت (حَنظَلَة ابن أبی سُفیان) در یکجا (جنگ بدر) زدم نزد من است، و بخدا سوگند تو آنچنانکه من دانستم دلت در غلاف (فتنه و گمراهی است که پند و اندرز بآن سودی نبخشد) و خردت سُست و کم است (که براه حق قدم نمینهی) و سزاوار آنستکه در بارهٔ تو گفته شود: بر نردبانی بالا رفته‌ای که بتو نشان داده جای بلند بدی را که بزیان تو است نه بسودت، زیرا طلب نمودی چیزی را که گمشدهٔ تو نیست، و چرانیدی چراکننده‌ای را که مال تو نمیباشد، و خواستی امری را که شایستهٔ آن نیستی و از معدن آن دوری، پس چه دور است گفتارت از کردارت!!

(زیرا میگوئی من در صدد خونخواهی عثمانم و میخواهم یاری مظلوم و ستمکشیده نموده از فساد و ناشایسته جلوگیری نمایم، و لی کردارت ستم و تباهکاری و یاغی شدن بر امام زمان خود میباشد) ۵ و نزدیک بعموها و دائیها (خویشانت) مانند شدی که ایشانرا بدبختی و آرزوی نادرست بانکار محمّد صَلَّی الله عَلَیهِ وَآلِهِ وا داشت، پس آنهارا در هلاکگاه خود آنجا که میدانی (در جنگ بدر و حُنین و غیر اینها) انداختند (کشتند) پیشامد بزرگی را جلو نگرفتند، و از آنچه که حمایت و کمک بآن لازم است منع ننمودند در برابر شمشیرهائی که کارزار از آنها خالی و سستی با آنها نبود.

۶ و در بارهٔ کشندگان عثمان بسیار گفتی پس داخل شو در آنچه را که مردم در آن داخل شدند (تو نیز مانند دیگران اطاعت و فرمانبری نما) بعد از آن با آنان پیش من محاکمه کن تا تو و ایشانرا بر کتاب خدایتعالی وادارم (طبق قرآن کریم بین شما حکم نمایم، برای دو کس که با هم نزاع دارند ناچار حاکمی لازم است، و حاکم بحق امام عَلَیهِ السَّلام بود، پس معاویه را نمیرسید که گروهی از مهاجرین و انصار را از حضرت بطلبد و بقتل رساند، بلکه واجب بود زیر بار اطاعت و فرمانبری رود تا با آنان پیش امام محاکمه نمایند آنگاه یا بر سود او تمام میشد یا بر زیانش، ولی منظور معاویه محاکمه و خونخواهی عثمان نبود) و امّا آنکه میخواهی فریب دهی (که بنام خونخواهی عثمان حکومت شام را بتو واگذارم) فریب دادن بکودک است برای (ناشامیدن) شیر هنگام بازگرفتن او از شیر، و درود بر شایستهٔ آن.

(٦٥) ومن كتاب له عليه السلام

إليه أيضا:

١ أما بعد، فقد آن لك أن تنتفع باللمح الباصر من عيان الأمور، فلقد سلكت مدارج أسلافك بادعائك الأباطيل، واقتحامك غرور المين والأكاذيب، وبانتحالك ما قد علا عنك، وابتزازك لما اختزن دونك، فرارا من الحق، وجحودا لما هو ألزم لك من لحمك ودمك، مما قد وعاه سمعك، وملئ به صدرك، ٢ فماذا بعد الحق إلا الضلال المبين، وبعد البيان إلا اللبس؟ فاحذر الشبهة واشتمالها على لبستها، فإن الفتنة طالما أغدفت جلابيبها، وأغشت الأبصار ظلمتها.

٣ وقد أتاني كتاب منك ذو أفانين من القول ضعفت قواها عن السلم، وأساطير لم يحكها منك علم ولا حلم، أصبحت منها كالخائض في الدهاس، والخابط في الديماس، وترقيت إلى مرقبة بعيدة المرام، نازحة الأعلام، تقصر دونها الأنوق، ويحاذى بها العيوق.

٤ وحاش لله أن تلي للمسلمين بعدي صدرا أو وردا، أو

أُجْرِيَ لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْداً أَوْ عَهْداً، فَمِنَ الْآنَ فَتَدَارَكْ نَفْسَكَ وَانْظُرْ لَهَا، فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللّٰهِ أُرْتِجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ، وَمُنِعْتَ أَمْراً هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است نیز بمُعَاوِيَه (در پاسخ نامه ای که در آن درخواست نموده بود حکومت شام را باو واگذارد و او را وَلِیّ عهد و جانشین خود قرار دهد، و بحضور نطلبد، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نادرستی گفتار و شایسته نبودنش را برای آنچه درخواست کرده گوشزد میفرماید):

۱ـ پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، ترا وقت آن رسیده که با دقّت بنگریستن از کارهای آشکار سود بری (درستی و استواری خلافت مرا یقین و باور کنی) پس براههای (گمراهی) پیشینیانت (خویشانت) رفتی (و از راه راست دوری گزیدی) بسبب اینکه نادرستیها (حکومت شام و وَلِیّ عهد شدن) ادّعا نمودی، و بی پروا خود را در (وادی گمراهی) دروغها انداختی (و عذاب رستخیز را در نظر نگرفتی) و آنچه از مرتبه تو برتر است (خلافت و حکومت بر مسلمانان) با ادّعا و دروغ بخود بستی، و آنچه (بَيْتُ الْمَال) را که نزد تو سپرده اندربودی از جهت دوری نمودن از حق (دستور خدا و رسول) و انکار و زیر بار نرفتن چیزی را (خلافت مرا) که از گوشت و خونت برای تو لازمتر است (چون گوشت و خون همیشه در تغییر و تبدیل است و وجوب طاعت امام ملازم شخص است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد) از آنچه را (فرمایشهای حضرت رسول در غدیر خم و بسیار جاهای دیگر در باره من) که گوش تو آنرا نگاه داشته (نمیتوانی بگوئی نشنیدم) و سینه تو با آن پر شده (نمیتوانی بگوئی آگاه نیستم) پس چیست بعد از حق و راستی مگر گمراهی آشکار، و بعد از هویدا ساختن حق مگر اشتباهکاری و آمیختن بباطل؟ (بعد از دانستن حقیقت امر و آشکار بودن حق چیزی نیست که شخص بجوید مگر نادرستی که بخواهد آنرا بصورت حق جلوه دهد)

۲ـ پس از شبهه و آمیختن آن حق و باطل را با هم بترس، زیرا اشتباهکاری (که شبهات پیش

آورده) چندی است پرده های خود را آویخته (آماده گشته) و تاریکیش دیده ها را تار و نابینا نموده است.

۳ و از جانب تو بمن نامه ای رسیده که در آن گفتار درهم است و (بیکدیگر ربطی ندارد، و) از صلح و آشتی (دم زدی، ولی) قوای آن (سخنانت) سست و ناتوان و دارای افسونهائی بود که دانائی و بردباری از جانب تو آنها را نبافته و گرد نیاورده است (بلکه از نادانی و بی باکی و بیخردی آنها را فراهم آورده ای) تو با این سخنان نادرست بکسی میمانی که در زمین هموار شنزار فرو رفته و مانند خبط کننده در جای تاریک (که پیش پای خود را نمی بیند) و خود را برده ای بجای بلندی (از من درخواست ولیّ عهدی و جانشینی کرده ای و انتظار آن داری) که رسیدن بآن دور و نشانه هایش بلند است، عقاب (مرغ تیز چنگ بلند پرواز که در قلّه های کوههای بلند که در دسترس کسی نیست آشیان میگیرد) بآن نمیرسد، و با آن عیّوق (ستاره ایست در نهایت بلندی خرد و روشن و سرخ رنگ بسمت راست کهکشان پیرو ثریّا است و بر آن پیشی نمیگیرد) برابر میشود (خلاصه بتحقیق این مقام و مرتبه بشر بدون خواست خدا دسترسی نیابد).

۴ و پناه میبرم بخدا که تو پس از من برای مسلمانان در حلّ و عقد کارهایشان حکمرانی، یا تو بر یکی از ایشان از جهت عقد (نکاح و بیع و اجاره و مانند آنها) یا عهدی (همچون بیعت و امان و زنهار) مقام و منصبی دهم! (زیرا تو شایسته نیستی و من هرگز بخلاف حقّ و دستور خدا و رسول کاری انجام نمیدهم و با افسونهای تو از راه نمیروم) پس اکنون خود را آماده ساخته بیندیش، زیرا اگر تقصیر و کوتاهی کردی تا هنگامیکه بندگان خدا بسوی تو برخیزند (لشکر با جنگ تو آیند) درها برویت بسته شود و کاری که امروز از تو پذیرفته است پذیرفته نگردد (امروز اگر توبه و باز گشت نموده از ما پیروی کردی آسوده میمانی ولی پس از شروع بجنگ و خونریزی چاره از دست میرود) و عدو و بر شایستهٔ آن

(۶۴) وَ مِنْ كِتابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلىٰ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ الْعَبّاسِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ بِخِلافِ هٰذِهِ الرِّوايَةِ:

۱- أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَ يَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ، فَلَا يَكُنْ أَفْضَلُ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغَ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءَ غَيْظٍ، وَلَكِنْ إِطْفَاءَ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءَ حَقٍّ ۲- وَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ، وَأَسَفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ، وَهَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

از نامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بعبدالله ابن عبّاس (که او را بشاد گشتن و افسرده نشدن در دُنیا پند میدهد) و این نامه پیش از این (در نامه بیست و دوم) با عبارت دیگری گذشت:

۱- پس از حمد خدا و درود بر حضرت رسول، هرآینه بنده شاد میشود برسیدن چیزیکه مقدّر نشده باو نرسد، و افسرده میگردد بچیزیکه مقدّر نگشته باو برسد (در صورتیکه این شادی و افسردگی بیجاست زیرا رسیدنی میرسد و آنچه نباید برسد کوشش در آن سودی ندارد) پس باید بهترین چیزیکه از دُنیا بآن نائل شدی رسیدن بلذّت و خوشی یا بکار بردن خشم (در انتقام کشیدن و رنجانیدن) نباشد بلکه باید خاموش کردن (از بین بردن) باطل و نادرستی و زنده نمودن (برپا داشتن) حق و درستی باشد ۲- و باید شاد باشی بچیزیکه از پیش فرستاده‌ای (و برای فردایت ذخیره کرده‌ای) و افسرده باشی بچیزیکه جاگذاشته‌ای (در دُنیا برای آخرت بجا نیاورده‌ای) و اندیشه‌ات برای پس از مرگ باشد (زیرا شادی وقتی بجاست که نعمت نایاب را بدست آوری، و افسردگی جائی رواست که سود در دست را از دست بدهی).

(۶۷) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(إِلَى قُثَمَ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ:)

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ، وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ، وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا.

۲ وَانْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قِبَلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيباً بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قِبَلَنَا.

۳ وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ) فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ، وَفَّقَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابِّهِ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است به قُثَم ابن عبّاس که از جانب آن بزرگوار بر مکّه حکمفرما بود (او را بر پا داشتن حجّ امر و از روشان نداده بردم باز داشته و از اجاره گرفتن اهل مکّه از حجّاج نهی میفرماید):

۱ پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی، با مردم حجّ را بر پا دار (اعمال آنرا بنادانان بیاموز و آنها را برای گزاردن حجّ گرد آور) و ایشانرا بروزهای خدا

(بکیفرهائی که پشیمانیان از کردار زشتشان بروند) یادآوری نما، و در بامداد و سرشب (که بهترین
اوقات است) با آنها بنشین و فتوی بده کسیرا که حکمی (از احکام دین) بپرسد، و نادان را بیاموز
و با دانا گفتگو کن، و باید ترا بمردم پیغام رسانی نباشد مگر زبانت (هر چه میخواهی خودت بایشان
بگو، نه مانند گردنکشان پیغام بفرستی) و نه دربانی مگر رویت (هر که خواهد بی مانع ترا ببیند) و
درخواست کننده ای را از ملاقات و دیدار خود جلوگیری مکن، زیرا آن درخواست اگر در ابتدای کار
از درهای تو روا نشود برای روا کردن در آخر کار ستوده نمیشوی (ترا نمیستایند چون از رنجی که در
اول از آن کشیده افسرده گردیده است).

۲ و بنگر (رسیدگی کن) بآنچه از مال خدا (بیت المال مسلمانان) نزد تو گرد میآید، پس
آنرا بکسان عیالمند و گرسنه نزد خود بده در حالیکه رسانده باشی آنرا بآنانکه (براستی) درویش
و بی چیز و نیازمند باشند، و آنچه از آن زیاد آید نزد ما بفرست تا آنرا در کسانیکه نزد ما
هستند بخش نمائیم.

۳ و باهل مکه فرمان ده که از ساکن (در سراها که از اهل آن سامان نیست) مزد و کرایه نستانند،
زیرا خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲۲ ی ۲۵) میفرماید: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ
يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ) سَوَاءً الْعَاكِفُ
فِيهِ وَالْبَادِ یعنی (کسانی را که کافر شده بخدا و رسول نگرویدند و مردم را از راه خدا و اطاعت و بندگی
و از آمدن در مسجد الحرام که آنرا برای همه مردم قرار داده ایم و) در آن اهل آن و غریب یکسان هستند
(بازمیدارند، بکیفر دردناکی میرسانیم) پس مراد از عاکف مقیم مکه است، و مراد از بادی کسی
است که بحج میرود و از اهل آن سامان نیست (مرحوم شیخ ابو علی فضل ابن حسن طبرسی که از بزرگان
علمای امامیه در قرن ششم است در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه شریفه از ابن عباس و قتاده و سعید ابن
جبیر نقل میکند که ایشان گفته اند: کرایه دادن و فروختن خانه های مکه حرام است، و مراد از مسجد الحرام همه
مکه است مانند قول خدا تعالی در س ۱۷ ی ۱ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى یعنی منزه است خداوندیکه سیر داد بنده خود حضرت مصطفی را در شبی از مسجد الحرام

یعنی کرانه مسجد دورتر یعنی بَیْتُ الْمَقْدِسِ . و نیز طبرسی «عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ» در تفسیر این آیه شریفه میفرماید: بیشتر مفسّرین گفته اند: رسول خدا ـ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ـ آن شب در خانه اُمّ هانی خواهر علیّ ابن ابیطالب «عَلَیْهِ السَّلامُ» و شوهرش هُبَیْرَة ابن ابی وَهَب مخزومی بخواب بود و از آنجا بمعراج رفت، پس مُراد از مسجد الحرام در اینجا مکّه است و مکّه و حرم هر دو مسجد است. و شیخ طریحی ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ در کتاب مجمع البحرین در لغت عکف میفرماید: در حدیث آمده است که حضرت صادق ـ عَلَیْهِ السَّلامُ ـ فرمود: سزاوار نبود که برای خانه های مکّه در نصب کنند، زیرا برای حاجّ است که فرود آیند با اهل آن در خانه هاشان تا اعمال حجّ خود را بجا آورند، و نخستین کسیکه برای خانه های مکّه در نصب نمود معاویه بود. و بحث در اطراف این موضوع در اینجا بیش از این لازم نیست، بلکه جای آن در کتب فقهیّه است) خدا ما و شما را با عمال شایسته و کردار نیک که دوست دارد (بآن امر فرموده) موفّق بدارد، و درود بر شایسته آن.

(۶۸) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ «رَحِمَهُ اللّٰهُ» قَبْلَ أَيَّامِ خِلَافَتِهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، لَيِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا، فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقِلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا، وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا لِمَا أَيْقَنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا، وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا، وَكُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَحْذَرَ مَا تَكُونُ مِنْهَا، فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا اطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ، أَوْ إِلَى إِينَاسٍ أَزَالَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيحَاشٍ، وَالسَّلَامُ.

از نامه های آنحضرت عَلَیْهِ السَّلامُ است بسلمان فارسی خدایش رحمت فرماید (سلمان «قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ» از بزرگان مسلمانان و از خواصّ اصحاب رسول خدا «صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ» و از شیعیان

امیرالمؤمنین «علیه السّلام» است، چنانکه در روز سقیفه «بنابر نقل ابن ابی الحدید از قول محدّثین» بزبان پارسی بسلمانان گفت: کردید و نکردید یعنی خودتان خلیفه انتخاب نمودید و از خلیفه‌ای که پیغمبر اکرم تعیین فرموده است چشم پوشیدید، کنایه از اینکه بظاهر مسلمان مینمائید ولی در باطن مسلمان نیستید، و نویسندگان در نام پیش از اسلام او اختلاف دارند روزبه ابن خشنودان و ماهبود ابن بدخشان از فرزندان منوچهر پادشاه و غیر از این دو نام نیز گفته‌اند، حضرت رسول او را سلمان نامید، و به سلمان الخیر و سلمان المحمدی ملقّب گردید، و چون از او میپرسیدند تو کیستی؟ میگفت: من سلمان ابن الاسلام واز بنی آدم هستم، و کنیه‌اش ابوعبدالله و ابوالبیّنات و ابوالمرشد بود، و اصلش از شیراز یا رامهرمز یا شوشتر یا از قریه و دهی از اصفهان که آنرا جیّ میگفتند بوده، و امام علیه السّلام این نامه را) پیش از رسیدن خود بخلافت (ظاهریّه نوشته و در آن او را از فریب دنیا بر حذر داشته است):

۱- پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، داستان دنیا مانند مار است که مالش آن نرم و زهرش کشنده است، بنابراین دوری کن از آنچه (کالائیکه) ترا در دنیا شاد میگرداند برای آنکه از کالای آن اندکی (بس کمی) با تو همراه میماند (بگور میبری) و اندوههای آنرا از خود دور ساز برای آنکه بجدائی از آن و تغییر احوالش باور داری (میدانی که بالاخره از آن جدا میمانی و هر دم روش آن بخلاف هنگام دیگر است پس بآن دل مبند و برای زندگانی چند روزه فسردگی بخود راه مده)

۲- و هر وقت انس و خوی تو بدنیا بیشتر است از آن هراسانتر باش، زیرا دنیادار هرگاه در آن دلبسته شاد شد دنیا او را از آن حال بسختی میکشاند، یا هرگاه بانس و خوگرفتن مطمئن گردید او را از آن حال بترس و هراس گرفتار میکند (پس خردمند نباید از دوستی چنین دشمنی فریب خورد، بلکه باید هنگامیکه دوست مینماید بیشتر از آن دوری کرد) و درود بر شایسته آن.

(۶۹) و من کتاب له علیه السّلام

إلى الحارث الهمدانی:

وَتَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَنْصِحْهُ، وَأَحِلَّ حَلَالَهُ، وَحَرِّمْ حَرَامَهُ، وَصَدِّقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ، وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا مَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضاً، وَآخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا، وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ، وَعَظِّمِ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ، وَأَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَيُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَيُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوِ اعْتَذَرَ مِنْهُ، وَلَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضاً لِنِبَالِ الْقَوْلِ، وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِباً، وَلَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلَّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلاً، وَاكْظِمِ الْغَيْظَ وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدُرَةِ، وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ، وَاسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَلْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است بحارث همدانی (یکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السّلام — و ظاهراً از پیروان آن بزرگوار بوده)، و همدان نام قبیله‌ای بوده در یمن، و این نامه

درازی است که قسمتی از آنرا سید شریف رضی «علیه الرحمة» دراینجا بیان فرموده ، و مدار آن بر تعلیم مکارم اخلاق یعنی خوهای نیکو و محاسن آداب یعنی روشهای پسندیده است) .

۱ - و بریسمان قرآن چنگ زن (طبق احکام و دستور آن رفتار کن) و آنرا پند دهنده خویش قرار ده ، و حلالش را حلال و حرامش را حرام بدان (تا سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت نصیب و بهره تو گرداند) و حقّی را که پیش از این بوده باور بدار (پیغمبران پیش از پیغمبر اکرم و آنچه از جانب خدای تعالی برای امتهای خود آورده اند را تصدیق نما) و بگذشته دنیا عبرت و پند گیر برای مانده آن (مانده آنرا بگذشته قیاس کن و بدان که مانده هم چون گذشته با هزاران درد و اندوه خواهد گذشت) زیرا بعض آن مانند بعض دیگر و آخرش بأوّلش پیوسته و همه آن نابود شونده و از دست رونده است (دنیا همواره چنین بوده و هست و در نتیجه همه آن از بین خواهد رفت ، پس دلبستگی بچنین جائی بیخردی است) ۲ - و نام خدا را بزرگ شمار در اینکه بآن سوگند یاد کنی مگر بر امر حق و راست و بجا (یا جائیکه صلاحیّت داشته باشد ، پس زنهار بدروغ یا برای امر بی اهمیّت بنام او سوگند یاد کنی) و مرگ و حالات پس از مرگ را بسیار یاد آور (که بزرگترین واعظ و پند دهنده است برای تو) و آنرا آرزو مکن مگر بشرط محکم و استوار (آرزوی مرگ هنگامی بجا است که بر اثر اطاعت و بندگی و دارا بودن توشه سفر آخرت یقین داشته باشی کار تو پس از مرگ از این زندگانی بهتر است ، و گرنه این آرزوی مردم سست دین و بیخرد است که کار آخرت نساخته مرگ آرزو مینمایند) و دوری کن از هر کاری که کننده آنرا برای خود شایسته داند و برای دیگر مسلمانان نپسندد (آنچه بخود نمی پسندی بدیگری روا مدار و آنچه برای خویش شایسته دانی برای مردم ناروا مپندار) و بپرهیز از هر کاری که در نهان انجام گیرد و در آشکار شرمندگی آورد (زنهار از اینکه در پنهان کار زشت و گناهی نمائی که چون مردم آگاه شوند شرمنده گردی) ۳ - و بر حذر باش از هر کاری که هرگاه از کننده آن بپرسند (چرا چنین کردی) آنرا انکار کند یا از آن عذر بخواهد (هیچگاه درباره کسی سخن چینی مکن یا دروغی مبند) و ناموس خود و آنچه جای ستودن و نکوهش از تو است نشانه تیرهای گفتار قرار مده (آنرا از زبان زشتگویان و عیب جویان محفوظ گردان) و هر چه شنیدی بمردم مگو که این دلیل بر دروغگوئی است (زیرا بسا

آنچه شنیده‌ای در واقع دروغ بوده ، پس چون بی تأمّل و اندیشه آنرا بگوئی بآن ماند که تو دروغ گفته‌ای یا دروغ نقل کرده‌ای اگر بگوئی چنین شنیدم) و آنچه مردم بتو بگویند رد مکن و دروغ مپندار که این هم دلیل بر نادانی است (زیرا بسا آنرا که بتو گفتند در واقع راست و درست میباشد ، پس انکار آن نادانی بحق است ۴ و خشم را فرو بنشان و هنگام توانائی (از کیفر) بگذر ، و هنگام تندخوئی بردبار باش ، و با وجود تسلّط داشتن (از انتقام) دوری کن تا برایت پاداش نیکو باشد (در روز رستخیز خدا از تو انتقام نکشیده مرحمتش را نصیب و بهره‌ات گرداند) و هر نعمتی را که خدا بتو عطا فرموده سپاس آنرا بجا آور ، و هیچیک از نعمتهای خدا را که بتو بخشیده تباه مساز ، و باید نشانهٔ آنچه را که خدا بتو عطا فرموده دیده شود (مثلاً دانشت را بنادانان بیاموزی ، و جامهٔ نیکویت را بپوشی ، و از مال و دارائیت بمستمندان بخشی ، و در خانهٔ فراخت مؤمنین را بمیهمانی بخواهی ، و همچنین از هر نعمتی که خدا بتو داده نشانه‌ای بمردم بنمائی) .

---

٥ وَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ ، وَأَنَّكَ مَا تُقَدِّمْ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَ لَكَ ذُخْرُهُ ، وَمَا تُؤَخِّرْهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ ، وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَيُنْكَرُ عَمَلُهُ ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ ٦ وَاسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ ، وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ، وَاقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ ، وَإِيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَمَعَارِيضُ الْفِتَنِ ، وَأَكْثِرْ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فُضِّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ ٧ وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ فِي

أَمْرٍ يُعْذَرُ بِهِ، وَأَطِعِ اللهَ فِي جُمَلِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا، وَخَادِعْ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَارْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا، وَخُذْ عَفْوَهَا وَنَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا [۵] وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا، وَإِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ، وَوَقِّرِ اللهَ وَأَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ، وَاحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ، وَالسَّلَامُ.

---

[۵] و بدان نیکوترین مؤمنین بهترین ایشان است از جهت بخشش نمودن از خود و بستگان و دارائیش (کسیکه خود اطاعت و بندگی کند، و بستگانش را براه راست راهنماید، و از دارائیش بدرویشان و مستمندان بدهد) و بدان نیکوئی (انفاق و بخشش در راه خدا) را که تو از پیش میفرستی برای تو اندوخته میماند (روز رستخیز پاداش آنرا مییابی) و آنچه را که بجا میگذاری نیکوئی آن برای دیگری است (سودش را وارث میبرد) و بپرهیز از معاشرت و یار شدن با کسیکه دارای رأی و اندیشهٔ سست و کردار ناپسند است، زیرا شخص با یارش همخو میشود (پس او را بیارش مانند مینمایند) و در شهرهای بزرگ ساکن شو، زیرا مسلمانان در آنها گرد هم هستند (که از ایشان میتوان علوم و معارف و راه سعادت و نیکبختی آموخت) و بپرهیز از جاهائیکه سبب غفلت و فراموشی (از یاد خدا) و ستم نمودن (به نیکان) و کمی همراهان بر طاعت و بندگی خدا است (مانند بلاد کفر و دهها) و اندیشه‌ات را با آنچه بکارت آید وادار (در کارهای بیهوده صرف مکن) و بپرهیز از نشستن سر گذر بازارها زیرا آنجا جاهای شیطان و پیشآمد فتنه و تباهکاری است (غالباً مردم در این جاها بامور دنیا و کارهای خلاف دین مشغولند، پس تا میتوان باید از آن دور شد) و درباره

کسیکه (زیردست است و) تو براو افزونی داری (خداوند ترا برتر از او گردانیده) بسیار بیاندیش، زیرا اندیشهٔ تو در بارهٔ او از جملهٔ راههای سپاسگزاری است (با این اندیشه چنان است که شکر و سپاس نعمتهائیکه خدا بتو عطا فرموده بجا آورده‌ای) ۷ و در روز جمعه سفر مکن تا اینکه بنماز حاضر شوی مگر آنکه در راه خدا بروی (برای جهاد با دشمنان دین) یا در کاریکه معذور داشته باشی (که نتوانی تا هنگام نماز بمانی) و در همهٔ کارهایت خدارا اطاعت و پیروی کن (بدستور او رفتار نما) زیرا اطاعت خدا بر هر چیز افزونی دارد (چون سعادت و نیکبختی از آن بدست میآید) و در عبادت و بندگی نفس خود را بفریب (او را گول زده بوسیلهٔ ترساندن از کیفر و خوشنود ساختن بپاداش از شهوات جلوگیری و بطاعات وادار) و با او مدارا نما (بسیار در ریاضت و رنجش میفکن) و او را مغلوب نساز (تکلیف سخت باو مکن) و هنگام گذشت و شادیش آزاد دریاب (در فراغت و خرمیش او را بطاعت و بندگی وادار) مگر آنچه بر تو واجب است (مانند نمازهای شبانه روزی) که از بجا آوردن و مراعات نمودن آن در وقتش چاره‌ای نیست (ناچار باید بجا آورد چه در خرمی و چه در افسردگی) ۸ و بپرهیز که مرگ بتو برسد و تو از (اطاعت) پروردگارت برای بدست آوردن دنیا گریزان باشی، و بر حذر باش از همراه شدن با بدکاران زیرا بد ببدی پیوندد، و خدا را تعظیم کن و بزرگ دان، و دوستانش را دوست بدار، و از خشم بپرهیز که آن لشکر بزرگ است از لشکرهای شیطان (که با آن تا بدبختی بیک ماند) و درود بر شایستهٔ آن.

(۷۰) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ سَهْلِ ابْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيِّ، وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ فِي مَعْنَىٰ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا لَحِقُوا بِمُعَاوِيَةَ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَىٰ مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ

مَدَدِهِمْ ، فَكَفَى لَهُمْ غَيّاً وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِياً ، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ ،
وَإِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ ۲ وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا
وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا ، قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ ،
وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ ،
فَبُعْداً لَهُمْ وَسُحْقاً !!

۳ إِنَّهُمْ - وَاللهِ - لَمْ يَفِرُّوا مِنْ جَوْرٍ ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ ، وَ
إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللهُ لَنَا صَعْبَهُ ، وَيُسَهِّلَ لَنَا
حَزْنَهُ ، إِنْ شَاءَ اللهُ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ .

از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بسهل ابن حُنيف انصاری که (در شرح نامهٔ چهل و پنجم نیکی او را یاد نمودیم ، و او) از جانب آن بزرگوار بر مدینه حکمفرما بود دربارهٔ گروهی از اهل آن سامان که بمعاویه ملحق شده بودند (که این پیشامد را بی اهمیّت پنداشته افسرده نشود) :

۱ پس از حمد خدا تعالی و درود بر پیغمبر اکرم ، بمن خبر رسید مردمی که نزد تو هستند در پنهانی بمعاویه می پیوندند ، پس با از دست رفتن ایشان و کاستن کمک آنها از تو (کم شدن لشکر و جمعیّت) افسردگی بخود راه مده ، بس است برای (کیفر) ایشان (بیماری) گمراهی و برای تو از آنها شفا دهنده (که از رنج آنان رهائی یافتی ، چون وجود گمراهان خود بیماری سختی میباشد در بنیه جمعیّت که بسا زیان آن سرایت کرده جمعیّت را از هم میپاشد ، پس گریز آنها در بهبودی جمعیّت از آن بیماری مؤثّر است ، و اینکه نسبت بهبودی را بحاکم داده برای آنست که رئیس جمعیّت مانند همهٔ جمعیّت است) گریز ایشان از هدایت و رستگاری است ، و شتافتنشان بگمراهی و نادانی ۲ و آنان دوستداران دنیا هستند که بآن با شتاب رو آورده اند ، و عدل و درستی را (از روشها) شناخته

دیدند و شنیدند و در گوش دارند ، و دانستند مردمی که نزد ما هستند در حق برابرند ، پس (بَینَ آنها چیزی تقسیم نمیکنیم مگر بالتَّسوِیَة) گریختند تا اینکه سودی را بخود اختصاص داده دیگران را بی بهره نمایند ، خدا آنها را از رحمتش دور گرداند !!

۳ـ سوگند بخدا ایشان از جور و ستم نگریختند و بعدل و داد نپیوستند ، و ما امیدواریم در این امر خلافت که خدا دشواری آنرا برای ما آسان و ناهمواریش هموار سازد ، اگر بخواهد ، و درود بر تو باد .

(۷۱) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَى الْمُنْذِرِ ابْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ ، وَقَدْ كَانَ اسْتَعْمَلَهُ عَلَى بَعْضِ النَّوَاحِي فَخَانَ الْأَمَانَةَ فِي بَعْضِ مَا وَلَّاهُ مِنْ أَعْمَالِهِ :

۱ـ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً ، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَاداً ، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ ، ۲ـ وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَةٍ ، فَأَقْبِلْ

إِلَىٰ حِينِ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هٰذَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ.

وَ الْمُنْذِرُ هٰذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -

إِنَّهُ لَنَظَّارٌ فِي عِطْفَيْهِ، مُخْتَالٌ فِي بُرْدَيْهِ، تَفَّالٌ فِي شِرَاكَيْهِ.

.از نامه های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است به مُنْذِرِ ابْن جارُود عَبْدِي (از قبیلهٔ عبد القیس) که او را بر بعضی از شهرها (فارس) حکمرانی داده و او با آن بزرگوار در بعضی از کارها یکه او را بر آن گماشته بود خیانت کرد (چهار هزار درهم از مال خراج ربود، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ او را در این نامه نکوهش نموده و نزد خود طلبیده، و پدرش جارود را «که با قبیلهٔ خود عبد القیس خدمت پیغمبر اکرم آمده و اسلام آورد» ستوده، خلاصه رجال نویسان مُنْذِر را ضعیف دانسته و بروایاتش اطمینان ندارند):

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، نیکی پدرت مرا فریب داد و گمان کردم از روش او پیروی میکنی و براه او میروی، پس ناگاه بمن خبر رسید که خیانت کرده ای، و برای هوای نفس خود فرمانبری را رها نمیکنی، و برای آخرتت توشه ای نمیگذاری، دنیای خویش را با ویرانی آخرتت آباد میسازی، و با بریدن از دینت بخویشانت می پیوندی (شاید این جمله خبر از آینده باشد، مرحوم علامه مجلسی در مجلد دهم کتاب بحار الأنوار از سید ابن طاوس «عَلَيْهِ الرَّحْمَة» نقل میکند که امام حسین - عَلَيْهِ السَّلَامُ - نامه ای نوشته و با غلام خود که نامش سلیمان و کنیه اش ابا رزین بود بسوی گروهی از بزرگان بصره فرستاده و ایشان را بکمک و پیروی خواست که از آنها یزید ابن مسعود نهشلی و مُنْذِر ابن جارود عبدی بودند تا آنکه میفرماید: و امّا مُنْذِر ابن جارود نامه و پیام آور را نزد عبید الله ابن زیاد آورد، زیرا ترسید که نامه خدعه و مکری از عبید الله باشد، و بحریّه دختر مُنْذِر ابن جارود همسر عبید الله ابن زیاد بود، پس عبید الله پیام آور را بدار کشید و بعد از آن بمنبر رفت و خطبه خواند و مردم بصره را تهدید نمود که راه مخالفت نپیمایند) و اگر آنچه (خیانت) که از تو بمن خبر رسیده راست باشد (جَمَلُ أَهْلِكَ وَ شِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ يعنی) شتر اهل تو و دوال کفشت (جائیکه انگشت بزرگ پا در کفشهای عربی قرار میگیرد) از تو بهتر است (این جمله

مثلی است اشاره باینکه سود حیوان و جماد از تو بیشتر است) و کسیکه مانند تو باشد شایسته نیست بوسیلهٔ او رخنه ای بسته شود ، یا امری انجام گیرد ، یا مقام او را بالا برند ، یا در امانت شریکش کنند ، یا برای جلوگیری از خیانت و نادرستی بگمارندش (سزاوار نیست حفظ مرز یا حکومت شهریا امانت کاری را بتو گذارند) پس هنگامیکه این نامه ام بتو میرسد نزد من بیا اگر خدا خواست (چون آمد امام علیه السلام او را زندانی نمود ، و صعصعة بن صوحان که از نیکان اصحاب امیرالمؤمنین و از بزرگان قبیلهٔ عبدالقیس بود دربارهٔ او شفاعت کرده رهائیش داد . سید رضی فرماید :) و این منذر کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ او فرمود ۳ او بدو جانب خود بسیار مینگرد ، و در دو برد (جامهٔ یمنی پر بهای) خویش میخرامد ، و بسیار گرد و خاک از روی کفشهایش پاک میکند (مرد متکبر و گردنکشی است که بخود و لباسش مینازد و بآرایش میپردازد) .

(۷۲) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، رَحِمَهُ اللهُ :

۱ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقٍ أَجَلَكَ ، وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ ۲ وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ : يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ ، وَأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُوَلٍ ، فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَىٰ ضَعْفِكَ ، وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ .

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بعبدالله ابن عباس ، خدایش بیامرزد (که در آن باو پند و اندرز میدهد) :

۱ پس از ستایش خدا تعالی و درود بر حضرت مصطفی ، تو بر مرگ خود پیشی نمیگیری ، و آنچه بتو نمیرسد روزی نگشته (اختیار مرگت دست تو نیست ، و آنچه نباید تو برسد نمیتوان بدست

آوری ۲ وبدان روزگار دو روز است : روزی بسود و روزی بزیان تو است ، و دنیا سرای گردش خویشهائی است که دست بدست میگردد (هر کس نوبتی دارد) پس آنچه از دنیا بسود تو است بتو میرسد هر چند ناتوان باشی (دیگران جلو آنرا بگیرند) و آنچه از آن بزیان تو است (هر چند توانا باشی) بزور و توانائیت نمیتوانی از آن جلوگیری (چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۱۰۷ میفرماید : وَإِن يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ، وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ يعنی واگر خدا زیانی رساند جز او کسی آنرا جلو نمیگیرد ، واگر برای تو خیر و نیکوئی خواهد فضل و بخشش او را کسی مانع نمیتواند شد ، میرساند آنرا بهر یک از بندگانش که بخواهد و او آمرزنده مهربان است) .

(۷۳) وَمِن كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ مُعَاوِيَةَ :

۱ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ ، وَالِاسْتِمَاعِ إِلَىٰ كِتَابِكَ لَمُوَهِّنٌ رَأْيِي ، وَمُخَطِّئٌ فِرَاسَتِي ، وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ ، وَتُرَاجِعُنِي السُّطُورَ كَالْمُسْتَثْقِلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ ، وَالْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ مَقَامُهُ ، لَا يَدْرِي أَلَهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ ، وَ لَسْتَ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ ۲ وَأُقْسِمُ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَوْلَا بَعْضُ الِاسْتِبْقَاءِ لَوَصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ : تَقْرَعُ الْعَظْمَ ، وَتَهْلِسُ اللَّحْمَ ۳ ، وَاعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ثَبَّطَكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ ، وَتَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ .

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است بمعاویه (که برای نادرستی نامه اش او را سرزنش و تهدید نموده است):

۱- پس از ستایش خدا تعالی و درود بر حضرت خاتم الأنبیاء، من با پی در پی پاسخ گفتن بتو و گوش دادن بنامه‌هات رأی و اندیشه ام را (در اینکه تو نادان و گمراهی و هر گز پند و اندرز تو سودی نخواهد بخشید و از فتنه و تباهکاری دست نخواهی کشید) سُست میگردانم، و فراست و زیرکی (یقین و باور) خود را بخطاء و اشتباه میاندازم (در صورتیکه پاسخ ماننده تو باید گفت باشد، پس پاسخ دادن من از جهت مماشات و اتمام حجّت است و بس) و تو هنگامیکه بحیله و زرنگی چیزهائی از من میطلبی، و نامه هائی برای جواب گرفتن بمن میفرستی بشخص سنگین بخواب رفته ای میمانی که خوابهای دروغ و پریشان می بیند، و بشخص سرگردان ایستاده ای میمانی که ایستادنش او را وامانده و بیچاره کرده (نه راه رفتن داند و نه توانائی ایستادن دارد) نمیداند آنچه پیش آید بسود اوست یا بزیانش میباشد، و تو مانند او نیستی بلکه او بتو میماند (حال تو بدتر از آنستکه بدیگری شباهت داشته باشی، زیرا در بدبختی و بیچارگی یگانه هستی، تو بخود میمانی و بس) ۲- و سوگند بخدا اگر مهلت نمیخواستم باقی بمانی (بجهت مصلحتی که باید طبق آن رفتار نمایم، و اگر اراده تباه ساختنت را داشتم) از جانب من بتو میرسید کوبنده ها (سختیهای جنگ و زد و خورد) که استخوانها را بشکند و گوشت را آب کند (ترا از بین ببرد) ۳- و بدان که ترا شیطان باز داشته از اینکه بکارهای نیکویت باز گردی و بگفتار پند دهنده ات گوش دهی (با امام زمان خویش بگروی و دستورش را اجرا نمائی) و درود بر شایسته آن.

(۷۴) و من حلف له علیه السّلام

(کتبه بین ربیعة والیمن، ونقل من خطّ هشام بن الکلبی):

۱- هذا ما اجتمع علیه أهل الیمن حاضرها وبادیها، وربیعة حاضرها وبادیها أنّهم علی کتاب الله: یدعون إلیه، ویأمرون

بِهِ ، وَيُجِيبُونَ مَن دَعَا إِلَيْهِ وَأَمَرَ بِهِ ، لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً ، وَلَا يَرْضَوْنَ بِهِ بَدَلاً ، وَأَنَّهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ خَالَفَ ذٰلِكَ وَتَرَكَهُ ، أَنصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ [۱] دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةٌ ، لَا يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَةِ عَاتِبٍ ، وَلَا لِغَضَبِ غَاضِبٍ ، وَلَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْماً ، وَلَا لِمَسَبَّةِ قَوْمٍ قَوْماً ، عَلَى ذٰلِكَ شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ ، وَسَفِيهُهُمْ وَعَالِمُهُمْ ، وَحَلِيمُهُمْ وَجَاهِلُهُمْ [۲] ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذٰلِكَ عَهْدَ اللهِ وَمِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللهِ كَانَ مَسْئُولاً ، وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ .

از عهدنامه‌های آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است که آنرا برای قبیلهٔ رَبیعه و اَهل یمن نوشته ، و (در آن آنان را به پیروی از قرآن کریم و اتّحاد و یگانگی هم پیمان قرار داده ، و) از خطّ (اَبُو الْمُنذِر) هِشام ابن (سائِب) کَلْبیّ (از اهل کوفه و از بزرگان عُلَمای امامیّه دارای تفسیر و تألیفات بسیار و آشنای بانساب و سرگذشتهای عرب بوده و در سال دویست و شش هجری بدرود زندگانی گفته) نقل شده است :

[۱] این پیمانی است که گرد آمده اند بر آن اهل یمن ساکن و بیابان گرد آن و قبیلهٔ ربیعه ساکن و بیابان گردشان بر (پیروی از) کتاب خدا که بسوی آن دعوت کنند ، و طبق آن امر نمایند ، و (گفتار) کسیرا که بسوی آن دعوت کرده و امر میکند بپذیرند ، در برابر آن بهائی نستانند ، و بعوض کردن آن راضی نشوند (بر این پیمان پایدار باشند و فریب نخورده برای بدست آوردن کالای دنیا از قرآن دست بر ندارند) و اینکه ایشان برای جلوگیری از مخالف و بی اعتنا یکدست (یگانه) بوده با هم یار باشند [۲] دعوتشان (گفتارشان) یکی باشد

و بجهت سرزنش ، سرزنش کننده و خشم ، خشم گیرنده و خوار ساختن و دشنام دادن گروهی گروه دیگر را پیمانشانرا نشکنند (اگر بعضی از نادانان این دو قبیله یا دیگری ایشانرا خوار ساخت و بی آبرو بار آورد یا دشنام داد نباید آنرا سبب نقض عهد و پیمان شکنی قرار دهند) بر این عهدنامه حاضر و غائب و کم خرد و دانا و بردبار و نادانشان پایدارند ۳ پس باین عهدنامه پیمان خدا برایشان برقرار گشت که (بر آن پایدار باشند ، زیرا) از پیمان خدا سؤال و بازپرسی میشود ، و (این عهدنامه را) علیّ ابن ابیطالب نوشت (در بعض نسخ نهج البلاغه علیّ ابن ابوطالب دیده شده و گفته اند : امام علیه السّلام در مانند آن هم « قرآنهائیکه بخطّ آنحضرت مشهور و در کتابخانه های بزرگ موجود است » بواو نوشته باینکه مضاف الیه میباشد ، برای آنکه مرکّب اضافی چون علم شود حکم یک لفظ را دارد ، پس اعراب در وسط آن در نیاید و تغییر داده نشود) .

(۷۵) وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ

إِلَىٰ مُعَاوِیَةَ مِنَ الْمَدِینَةِ فِي أَوَّلِ مَا بُویِعَ لَهُ بِالْخِلَافَةِ، ذَكَرَهُ الْوَاقِدِيُّ فِي كِتَابِ الْجَمَلِ :

۱ مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلِيٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَىٰ مُعَاوِیَةَ ابْنِ أَبِي سُفْیَانَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِیكُمْ وَ إِعْرَاضِي عَنْكُمْ ، حَتَّىٰ كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا دَفْعَ لَهُ ، وَ الْحَدِیثُ طَوِیلٌ ، وَ الْكَلَامُ كَثِیرٌ ، وَ قَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ ، وَ أَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ ۲ فَبَایِعْ مَنْ قِبَلَكَ ، وَ أَقْبِلْ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ ، وَ السَّلَامُ .

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است از مدینه بمعاویه در ابتدائیکه مردم با آن بزرگوار

بیعت کردند (حضرت او و یارانش را به بیعت نمودن خود امر میفرماید) و این نامه را (ابوعبدالله محمد ابن عمر) واقدی (که از علمای بزرگ و شیعی مذهب و از اهل مدینهٔ منوره بوده و در بغداد بسال دویست و هفت هجری از دنیا رحلت نموده، و واقد نام جدش میباشد) در کتاب جمل بیان کرده است:

۱ از بندهٔ خدا علی امیرالمؤمنین بمعاویة ابن ابی سفیان:

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، بعذر من در (بارهٔ حاشات و سهل انگاری با شما آگاهی و دوری کردنم را از (دعوت) شما (پیش از این بیعت با من) میدانی تا اینکه واقع شد آنچه (کشته شدن عثمان یا واقعه های دیگر پیش از آن) که چاره ای از ندهشت و جلوگیری برای آن نبود، و داستان دراز و سخن بسیار (گفتن آنها را مجال نیست، یا چشم پوشی از آن سزاوار است)، و گذشت آنچه گذشت، و آمد آنچه آمد (دورهٔ خلفای پیش گذشت و روزگار خلافت بحق رسید) ۲ پس از کسانیکه نزد تو هستند (برایم) بیعت بگیر و خود در گروهی از یارانت بنزد من بیا، و درود بر شایستهٔ آن.

(۷۶) ومن وصیة له علیه السلام

لعبد الله ابن العباس، عند استخلافه إیاه علی البصرة:

۱ سع النّاس بوجهك ومجلسك وحكمك، وإیّاك والغضب فإنّه طیرة من الشّیطان، ۲ واعلم أنّ ما قرّبك من الله یباعدك من النّار، وما باعدك من الله یقرّبك من النّار.

از وصیتهای آنحضرت علیه السلام است بعبدالله ابن عباس هنگامیکه او را در بصره جانشین خود گردانید (در آن او را بمهربانی با مردم و دوری از خشم اندرز میدهد):

۱ـ با مردم گشاده رو و هم مجلس و درستکار باش (کبر از طاقات خویش جلوگیری کن و جائی بنشین که همه تو را ه داشته باشند و پاس احترام هر کس را نگاهدار و آنها را بکارهای سخت وادار و بعدل و داد بینشان حکم کن) واز خشم نمودن (با مردم) بپرهیز که آن سبک مغزی است از شیطان (بتو رسیده است) ۲ـ و بدان هر کاری که ترا به (رحمت) خدا نزدیک گرداند از آتش (کیفر روز رستخیز) دورت مینماید، و هر کاری که ترا از خدا دور سازد بآتش نزدیک میگرداند.

(۷۷) وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلامُ

لِعَبْدِ اللهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ أَيْضاً لَمَّا بَعَثَهُ لِلاحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ:

۱ـ لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ، وَلٰكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً.

از وصیتهای آنحضرت علیه السلام است نیز بعبدالله ابن عباس هنگامیکه او را بسوی خوارج فرستاده تا (برای نادرستی اندیشه و گفتارشان) حجت و برهان آورد (و در آن او را از استدلال بقرآن نهی فرموده):

۱ـ با ایشان بقرآن مناظره مکن (از قرآن دلیل نیاور) زیرا قرآن احتمالات و توجیهات بسیار (از تأویل و تفسیر و مراد باطنی و ظاهری) در بر دارد (یکی از آنها را تو) میگوئی و (یکی از آنها را ایشان) میگویند (پس مباحثه دراز میگردد) بلکه با آنان بسنت (فرمایشهای پیغمبر اکرم مانند اینکه فرمود: حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي یعنی ای علی جنگ با تو جنگ با من است. و فرمایش دیگرش: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ یعنی علی با حق است و حق با علی هر جا علی دور زند بر دو حق با او دور میزند یعنی علی علیه السلام ـ هر چه بگوید و بکند از روی حق و درستی است) احتجاج کن و دلیل آور، زیرا آنها هرگز از استدلال بسنت گریزگاهی نیابند (چاره‌ای ندارند جز آنکه راستی و درستی این گفتار را بپذیرند).

(۷۸) ومن كتاب له عليه السلام

أجاب به أبا موسى الأشعري عن كتاب كتبه إليه من المكان الذي أقعدوا فيه للحكومة، وذكر هذا الكتاب سعيد ابن يحيى الأموي في كتاب المغازي:

فإن الناس قد تغير كثير منهم عن كثير من حظهم، فمالوا مع الدنيا، ونطقوا بالهوى، وإني نزلت من هذا الأمر منزلا معجبا اجتمع به أقوام أعجبتهم أنفسهم، فإني أداوي منهم قرحا أخاف أن يعود علقا، وليس رجل - فاعلم - أحرص على جماعة أمة محمد - صلى الله عليه وآله - وألفتها مني، أبتغي بذلك حسن الثواب وكرم المآب، وسأفي بالذي وأيت على نفسي وإن تغيرت عن صالح ما فارقتني عليه، فإن الشقي من حرم نفع ما أوتي من العقل والتجربة، وإني لأعبد أن يقول قائل بباطل، وأن أفسد أمرا قد أصلحه الله، فدع ما لا تعرف، فإن شرار الناس طائرون إليك بأقاويل السوء، والسلام.

از نامه های آنحضرت علیه السّلام است در پاسخ نامهٔ ابوموسی اشعری که او آنرا از جائیکه (دُومة الجندل که در شرح خطبهٔ سی و پنجم گذشت) ایشان (او و عمرو بن عاص) را در آنجا

برای حکومت (انتخاب نمودن خلیفه) تعیین نموده بودند بآن بزرگوار نوشته بود ، و این نامه را سعید ابن یحیی اُمَوی در کتاب (خود که نامش) مغازی (است) بیان کرده :

[1] چه بسا از مردم از بسیاری از نصیب و بهرهٔ خود (در دنیا و آخرت) بی بهره شدند ، پس بدنیا روآوردند و (از راه حق پا بیرون نهادند ، و) بهوای نفس سخن گفتند (و از گفتار خدا و رسول در پیروی از امام زمان خود چشم پوشیدند) و من از این کار (خلافت) جائی آمده ام شگفت آور که در آنجا گروهی چند گرد آمده اند که نفسهاشان آنها را بکبر و خودپسندی واداشته (جای بسی حیرت و شگفتی است که من بین گروهی خودرأی و خودپسند قرار گرفته ام که بدستورم رفتار ننموده پرچم استبداد و مخالفت برافراشتند تا کار بجائی رسید که برای امر خلافت بین من و معاویه مانند تو و عمرو ابن عاص را حَکَم و میانجی قرار دادند) پس من (در مماشات با آنها مانند آنست که) دمل و ریشی از آنها را معالجه میکنم که میترسم (یکباره) خون بسته شده گردد (آنگاه مداوای آن سخت شود) و [2] (سبب اینکه با آنها مماشات کردم آنست که) بدان (ای غافل از حق و حقیقت و ای نادان) برای انتظام امر امت محمد - صلی الله علیه و آله - و الفت و دوستی بین ایشان مردی از من حریصتر (کوشنده تر) نیست ، و باین کار خواهان پاداش و بازگشت نیکو میباشم [3] و بزودی بآنچه که وعده داده و قرار گزارده ام وفا میکنم و اگر چه تو از شایستگی که هنگام جدا شدن از من داشتی (همانطوری که خود را پاک و نیک نمایاندی) برگردی (و برخلاف قرآن کریم از روی هوای نفس حکم کنی) زیرا بدبخت و زیانکار کسی است که از سود عقل و تجربه ای که باو داده شده است بی بهره ماند (یا آنکه بگوئیم : آنچه وعده داده ام وفا میکنم ، و اگر تو از شایستگی خود که نشان دادی برگردی بدبخت هستی ، زیرا بدبخت کسی است که از سود و آزمایشی که باو عطا شده بی بهره مانده ، ولی معنی اول بهتر است) [4] و من بیزاری میجویم (یا بخشم میآیم و در هم میشوم) از گوینده ای که بباطل و نادرستی سخن گوید ، و از اینکه کاری را که خدا اصلاح فرموده تباه سازم (اگر در این کار طبق دستور قرآن کریم رفتار شود من با آن همراهم و صلاح امت را بفساد نمیکشانم) [5] پس آنچه را نمیشناسی رها کن (گرد چیزی که نمیدانی نگرد و نتیجه و اندیشه را از دست مده) زیرا بدکرداران مردم با گفتارهای ناروا (سخنان برخلاف حق و حقیقت) بسوی

تو بیشتابند (تا از کم خردی تو نتیجه گرفته مسلمانان را براه ضلالت و گمراهی برده بدبخت و بیچاره گردانند) خلاصه گفتار عمرو ابن عاص و مردم شام فریبت ندهد که سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را از دست خواهی داد) و درود بر شایسته آن.

(۷۹) وَمِنْ كِتَابٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا اسْتُخْلِفَ، إِلَى أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ:

۱ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ.

از نامه های آنحضرت علیه السلام است بسرداران لشگرها هنگامیکه (در ظاهر) بخلافت رسید (آنها را پیروی از حق وا داشته و از باطل و نادرستی ترسانده):

۱ پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیغمبر اکرم، تباه شدن پیشینیان شما بایجهت بود که مردم را از حق (هدایت و رستگاری) باز داشتند و مردم هم آنرا خریدند (پذیرفته زیر بار رفتند، یا فروختند یعنی از دست داده بآن بی اعتنا شدند) و اینکه آنها را بباطل (ضلالت و گمراهی) وا داشتند و ایشان هم آنرا پیروی نمودند.

بخواست خدا تعالی بپایان رسید نوشتن جزء پنجم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه عصر روز چهارشنبه بیست و سوم ماه صفر الخیر سال هزار و سیصد و شصت و نه هجری در تهران

بقلم علی النقی فیض الاسلام آل محمد الدیباج ٠

نویسنده جزء پنجم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه اقل الحاج طاهر خوشنویس (تبریزی) ابن مرحوم حاج عبد الرحمن (رحمه الله) امیدوار است که حق سبحانه و تعالی او را بنوشتن جزء ششم موفق فرماید ٠

فی شهر ربیع الثانی ۱۳۶۹ هـ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ بِلَا اَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْاٰخِرِ بِلَا اٰخِرٍ يَكُوْنُ بَعْدَهُ، اَلَّذِىْ قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَتِهٖ اَبْصَارُ النَّاظِرِيْنَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهٖ اَوْهَامُ الْوَاصِفِيْنَ، وَالصَّلٰوةُ عَلٰى عَبْدِهٖ وَرَسُوْلِهٖ سَيِّدِ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ، اَلصَّادِقِ الْاَمِيْنِ: مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الْاَئِمَّةِ الطَّيِّبِيْنَ، اَلْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّيْنَ •

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِحُرْمَةِ وَجْهِكَ الْكَرِيْمِ، وَبِحُرْمَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ، وَبِحُرْمَةِ اَهْلِ بَيْتِ رَسُوْلِكَ: اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ وَّالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَّمُحَمَّدٍ وَّجَعْفَرٍ وَّمُوْسٰى وَعَلِيٍّ وَّمُحَمَّدٍ وَّعَلِيٍّ وَّالْحَسَنِ وَالْخَلَفِ الْبَاقِىْ، صَلَوَاتُكَ وَبَرَكَاتُكَ عَلَيْهِمْ، اَنْ تُصَلِّىَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ، وَتُعَجِّلَ فَرَجَ قَائِمِهِمْ

بِأَمْرِكَ ، وَنَنْصُرَهُ وَنَنْتَصِرَ بِهِ لِدِينِكَ ، وَتَجْعَلَنِي فِي جُمْلَةِ النَّاجِينَ بِهِ ، وَالْمُخْلِصِينَ فِي طَاعَتِهِ ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

نهج البلاغة کتابی است که اگر خردمندان و دانشمندان و گویندگان دنیا بخواهند درباره سعادت و نیکبختی و آسایش افراد بشر سخنی گفته یا بنویسند مانند آن نتوانند گفت و نوشت ، زیرا از زبان و قلم کسی صادر شده که نمونهٔ علوم و معارف الهی است و بعد از خاتم انبیاء (صلی الله علیه وآله) بر همهٔ جهانیان برتری دارد ، و این کتاب معجزه است چون بشر توانا نیست مانند آنرا بیاورد ، گرچه ممکن است بعضی باین نکته پی نبرده سخنم را گزاف پندارند ، ولی چون من پس از درک علوم و معارف دینیّه از سالهای دراز این کتاب شریف و شروح عربی و فارسی آنرا مطالعه نموده و در اطراف آن صدها کتاب تفسیر و فقه و اخبار و فلسفه و کلام و تاریخ و لغت و رجال و دیگر علوم مختلفه را با دقت خوانده و زیر و رو کرده ام ، با اطمینان خاطر این سخن را گوشزد جهانیان مینمایم و خدای متعال را سپاس گزارده از توجّهات حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام

باب مدینهٔ علم سرفرازم که توفیق نگارش ترجمه و شرح پنج جزء این کتاب را بمن عطا فرمود ، و مرا توانائی داد تا کتابی را که فقط خواص از آن بهره میبردند (و نمیدانستند چگونه آنرا در دسترس همگان قرار دهند تا هر کس باندازهٔ فهم خود از آن سود دنیا و آخرت بدست آرد) در همه جای جهان منتشر و خواص و عوام را بمزایا و خصوصیات آن آگاه ساختم ، و اکنون بنوشتن جزء ششم (که آخرین قسمت کتاب است) شروع مینمایم و امیدوارم بخواست خدا بزودی در دسترس مطالعه کنندگان قرار گیرد ، اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَوَفِّقْنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا وَلَيْلَتِنَا هٰذِهِ وَفِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ ، وَهِجْرَانِ الشَّرِّ ، وَشُكْرِ النِّعَمِ ، وَاتِّبَاعِ السُّنَنِ ، وَمُجَانَبَةِ الْبِدَعِ ، وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَحِيَاطَةِ الْإِسْلَامِ ، وَانْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَإِذْلَالِهِ ، وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَ

إِعْزَازِهِ ، وَإِرْشَادِ الضَّالِّ ، وَمُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ ، وَإِدْرَاكِ اللَّهِيفِ

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ . العَبْدُ الفَانِي عَلِيُّ النَّقِيُّ (فَيْضُ الإِسْلَامِ) الإِصْفَهَانِيُّ آلُ مُحَمَّدٍ الدِّيبَاجُ .

بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَمَوَاعِظِهِ ، وَيَدْخُلُ فِي ذَٰلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ أَجْوِبَةِ مَسَائِلِهِ وَالْكَلَامُ الْقَصِيرُ الْخَارِجُ فِي سَائِرِ أَغْرَاضِهِ .

در این باب (جزء) گرد آورده شده از حکمتها و پندهای أمیر المؤمنین علیه السّلام ، و بآن ضمیمه میشود بعضی پاسخهای پرسشهائی که از آن بزرگوار شده و از سخن کوتاه که درباره آنچه منظورش بوده بیان فرموده .

۱ـ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبَ ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبَ .

امام علیه السّلام (درباره رفتار با فتنه جویان) فرموده است: در زمان فتنه و تباهکاری مانند ابن اللّبون (بچه شتر که دو سالش تمام شده و مادرش بچه ای که پس از آن زائیده شیر میدهد) باش که نه پشت (توانائی) دارد تا بر آن سوار شوند، و نه پستانی که از آن شیر دوشند (هنگام فتنه و تباهکاری طوری رفتار کن که فتنه جویان در جان و مال تو طمع نکنند ولی این وقتی است که جنگ و زد و خورد بین دو رئیس و پیشوای گمراه و گمراه کننده باشد مانند فتنه عبد الملک و ابن زبیر و فتنه حجّاج و ابن اشعث، و امّا هنگامیکه یکی از آنها بر حقّ و دیگری بر باطل بود فتنه نیست مانند جنگ جمل و صفّین که واجب است همراهی صاحب حقّ و بذل جان و مال در راه او) .

۲ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ ،

وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ ۳ وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَّرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش طمع و آز و اظهار گرفتاری و تنگدستی و بی اندیشه سخن گفتن) فرموده است ۱: کوچک گردانید خود را کسیکه طمع و آز (بآنچه در دست مردم است) را روش خویش قرار داد (زیرا لازمهٔ طمع نیازمندی و فروتنی است، و لازمهٔ نیازمندی و فروتنی پستی و کوچکی) ۲ و بذلّت و خواری تن داده کسیکه گرفتاری و پریشانی خود را (نزد دیگری) آشکار نماید (زیرا لازمهٔ اظهار گرفتاری و پریشانی خواری و زیردستی است) ۳ و نزد خویش خوار است کسیکه زبانش را حکمران خود گرداند (بی تأمّل و اندیشه هر چه بزبانش آید بگوید که بسا موجب هلاک و تباهی او گردد، و چنین کس مقام و منزلتی برای خود در نظر نگرفته است).

۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ۱ الْبُخْلُ عَارٌ ۲ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ ۳ وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ ۴ وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلْدَتِهِ ۵ وَالْعَجْزُ آفَةٌ ۶ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ ۷ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ ۸ وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش بخل و ترس و تنگدستی و بینوائی و واماندگی و ستایش شکیبائی و پارسائی و دوری از گناهان) فرموده است ۱: بخل و تنگ چشمی ننگ است (چون مردم بخیل را بر اثر دلبستگی او بکالای دنیا سرزنش مینمایند) ۲ و ترسو بودن نقص و کاستی است (زیرا ترسنده بمقام فرع بر شجاعت و دلاوری است) ۳ و تنگدستی زیرک را از (بیان) حجّت و دلیلش گنگ و لال میگرداند (همانطوریکه توانگری پست و نادان را گویا میسازد) ۴ و بینوا و بی چیز در شهر خود غریب است (کسی با او آمد و شد نمیکند) ۵ و عجز و واماندگی آفت و بیچارگی است (که شخص را از پا در میآورد) ۶ و شکیبائی دلاوری است ۷ و پارسائی دارائی است (زیرا پارسا مانند مالدار که بکسی نیازمند نیست بدنیا و کالای آن نیازمند نمیباشد) ۸ و دوری از گناهان سپر است (از عذاب الهی، همانطوریکه سپر شخص را از شمشیر محافظت مینماید پرهیزکاری او را از سختیهای دنیا و آخرت رهائی میدهد).

۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ۱ نِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَا ۲ وَالْعِلْمُ وِرَاثَةٌ

كَرِيمَةٌ ۳ وَالآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ ۴ وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ •

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ستودن خوشنود بودن بقضاء و دانائی و خوهای پسندیده و اندیشه) فرموده است: ۱ رضا و خوشنود بودن بقضاء نیکو همنشینی است (همانطوریکه همنشین شخص را در رفاه و آسایش وا دارد، خوشنود بآنچه خداوند خواسته در رفاه و آسایش میباشد) ۲ و دانائی میراثی است شریف و گرامی (که هرکه چنین ارثی برسد کلید سعادت و نیکبختی را دریافته) ۳ و خوهای پسندیده زیورهائی است تازه و نو (که کهنه نمیشود) ۴ و اندیشه (در هرکاری مانند) آیینه صاف و پاک است (که اندیشه کننده بسود و زیان کار بر میخورد) •

۵ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۱ صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ ۲ وَ الْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ ۳ وَالاِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ •

وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هٰذَا الْمَعْنَى أَيْضاً: ۴ اَلْمَسَالَمَةُ خَبْءُ الْعُيُوبِ •

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ستایش رازداری و گشاده روئی و بردباری از سختیها) فرموده است: ۱ سینه خردمند مخزن رازاو است (خردمند بیگانه را از راز خود آگاه نمیسازد) ۲ و گشاده روئی و خوش خوئی دام دوستی است (با خوشخوئی و گشاده روئی میتوان دلهای مردم را بدست آورد) ۳ و تحمل و بردباری از سختیها پوشنده بدیها است (چون شخص در برابر سختیها بردبار بود مردم از او خوشنود بوده از عیوب و بدیهایش چشم میپوشند، یا آنکه بواسطه خودداری عیوب آشکار نگشته نادانیهایش فاش نشود •

سید رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» میفرماید:)

و روایت شده است که آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ در تعبیر این مطلب نیز فرموده است: ۴ صلح و آشتی پنهان کردن عیبها است (اگر بجای زد و خورد بین دو کس صلح و آشتی برقرار گردد مردم بدیهای ایشان آگاه نشوند • و در بعضی از نسخ نهج البلاغه چنین ضبط شده: اَلْمَسَالَمَةُ خِبَاءُ الْعُیُوبِ یعنی صلح و آشتی

خرگاه ودرو پوش عیبهااست، زیرا دوکس در نزد و خورد عیوب یکدیگر را آشکار میسازند و اگر صلح و آشتی نمودند بعیب هم نگشایند) .

۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُ عَلَيْهِ، وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجِلِهِمْ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش خودبینی و سود صدقه و بخشش به بینوایان و در اینکه هر کس پاداش وکیفر کردار خود میرسد) فرموده است: ۱- هر که خود بین باشد خشم کننده بر او بسیار شود (زیرا خودبین مردم را خوار پندارد و بایجهت همه بر او خشمگین گردند) ۲- و صدقه داروئی است سودمند و شفا دهنده (زیرا صدقه دل را متوجه دهنده آن مینماید و آن سبب شود که خدایتعالی درد را از او دفع فرماید، و از اینرو پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ يعني بيمارانتانرا بصدقه دادن معالجه و درمان نمائید) ۳- و کردار بندگان در دنیاشان در آخرت جلو چشمهاشان است (زیرا آخرت سرای شهود است که هر نهانی آشکار و دیده میشود، چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم س ۳ ی ۳۰ میفرماید: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا یعنی روزیکه هر کسی کار نیکوئی کرده پیش روی خویش آشکار بیند، و بدی که کرده آرزو نماید که ای کاش بین او و کار بدش مسافتی جدائی بود «ای کاش آن کار را بجا نیاورده بود») .

۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ !!

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در شگفتی آفرینش انسان) فرموده است: برای (آفرینش) این انسان بشگفت آئید (اندیشه نمائید تا بقدرت و توانائی آفریدگار پی برید که او را طوری آفریده) که با پیه (چشم) می بیند، و با گوشتی (زبان) سخن میگوید، و با استخوانی (گوش) میشنود، و از شکافی

(یعنی) نفس میکشد !!

۸ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى قَوْمٍ أَعَارَتْهُمْ مَحَاسِنَ غَيْرِهِمْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُمْ سَلَبَتْهُمْ مَحَاسِنَ أَنْفُسِهِمْ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش دُنیا) فرموده است: هرگاه دُنیا بگروهی رو آورد نیکوئیهای دیگرانرا بایشان بعاریه (بنسبت) دهد، و هرگاه از آنها پشت گرداند نیکوئیهاشانرا از آنان میگیرد (چون کسی توانگر شود دبجائی برسد دُنیاپرستان نیکوئیها باو بندند، واگر ناتوان و بینوا گردد کمالاتش راهم از یاد میبرند).

۹ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مُتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در سود خوشرفتاری با مردم) فرموده است: با مردم چنان آمیزش ورفتار نمائید که اگر در آنحال مُردید (در مفارقت وجدائی) برشما بگریند، واگر زنده ماندید خواهان مُعاشرت باشما باشند.

۱۰ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْراً لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در عفو وگذشت از دشمن) فرموده است: هرگاه بر دشمنت دست یافتی پس بخشش وگذشت از او را شکر وسپاس (نعمت) توانائی براو قرار ده (از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده: روز قیامت ندا کنندهای فریاد میکند هرکه را بر خدا اجر وپاداشی است بایستد، وبپا نایستند مگر گذشت کنندگان، آیا نشنیدید فرمایش خدا تعالی را فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ

فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ س ۴۲ ی ۴۰ یعنی پس کسیکه از دشمن بگذرد و بین خود و او اصلاح نماید بر خدا است که اجر و پاداش او را عطا فرماید) .

۱۱ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش نداشتن و از دست دادن دوست) فرموده است: ناتوانترین مردم کسی است که از دوست یابی ناتوان باشد، و ناتوانتر از او کسی است که از دست بدهد دوستی از یاران را که بدست آورده (زیرا دوست یافتن آسانتر است از نگاهداشتن او) .

۱۲ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ: خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره کسانی (عبدالله ابن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن عمرو ابن نفیل و اسامة ابن زید و محمد ابن مسلمة و انس ابن مالک و ابوموسی اشعری و احنف ابن قیس و مانندان ایشان) که از جنگیدن بهمراهی آنحضرت (با دشمنان) کناره گیری کردند فرموده است: با حق (امام عَلَيْهِ السَّلَامُ) همراهی ننمودند و باطل (معاویه) را کمک نکردند (اشاره باینکه آنانکه باطل را یاری نمودند بهانه ای دارند و آنانکه بی طرفی اختیار نمودند عذری ندارند، و یا اشاره است به بیهوده بودن وجود کسانیکه اثری از حق و نشانه ای از باطل در آنها نیست، و یا اشاره بآنست که ایشان در شقاوت و گمراهی بعمرو ابن عاص و دیگران که باطل را یاری نمودند نرسیده بودند) .

۱۳ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنَفِّرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بسپاسگزاری از نعمتهای خداوند) فرموده است: هرگاه نمونه های

نِعمتها بشمار رسید پس بازمانده آنرا با کمی شکر و سپاس دور نسازید (باندک نعمتی که رسیده سپاسگزاری کنید تا به بسیاری از آن برسید، خداوند در قرآن کریم س ۱۴ ی ۷ میفرماید: لَئِن شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ، وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ یعنی اگر شکر نعمت بجا آورید نعمت را برای شما بیافزایم، و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است «که گرفتار آن خواهید شد») .

۱۴ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: مَنْ ضَیَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِیحَ لَهُ الْأَبْعَدُ .

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ (در اینکه خداوند یار از کمک میکند) فرموده است: کسیرا که خویشان بسیار نزدیک (مانند برادر و عمو و دائی) رها کنند بیگانه بسیار دور برای (یاری و کمک) او خواهد رسید (خداوند کسانیرا بیگمارد که او را تنها نگذارند) .

۱۵ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: مَا کُلُّ مَفْتُونٍ یُعَاتَبُ .

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ (درباره گرفتاران) فرموده است: هر گرفتار فتنه و بلائی را نباید سرزنش نمود (زیرا بسا شخص بدون اراده بی اضطرار و ناچاری گرفتار شده پس سرزنش نمودن او روا نبود چون سودی ندارد، بلکه بایستی او را کمک و یاری نمود یا درباره اش دعا کرد تا از آن رهائی یابد) .

۱۶ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِیرِ حَتَّی یَکُونَ الْحَتْفُ فِی التَّدْبِیرِ .

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ (در اعتماد نداشتن بتدبیر و پایان بینی) فرموده است: کارها رام و پیرو احکام قضاء و قدر است بطوریکه (گاهی) تباهی در تدبیر و پایان بینی میباشد (چون انسان مصالح و مفاسد و اسرار و رازهای قضاء و قدر آگاه نیست نبایستی بتدبیر و اندیشه خود دلبستگی داشته باشد چه بسا تدبیر و اندیشه سبب تباهی میگردد) .

۱۷ وَسُئِلَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ

وَآلِهِ - غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدِ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَامْرُؤٌ وَمَا اخْتَارَ.

از امام عَلَيْهِ السَّلَام (در زمان خلافتش سبب خضاب نکردن را باین طریق) پرسیدند که معنی فرمایش رسولخدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که فرموده تغییر دهید پیری را (ریش را رنگین نمائید) و خود را بیهود مانند نسازید، چیست؟ آن بزرگوار فرمود: این سخن را پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود هنگامیکه (اهل) دین اندک بود پس (مسلمانان را امر نمود خضاب نمایند و بیهود نمانند چون آنها خضاب نمیکردند، ولی) در اینزمان که کمر بند دین گشاده شده (اسلام در همه جا منتشر گردیده) و سینهٔ خود را بر زمین نهاده (مستقر و پا برجا گشته) هر مردی باختیار و ارادهٔ خود میباشد (میخواهد خضاب نماید و میخواهد نماید، خلاصه امری است مباح یعنی جایز و روا، نه واجب و مستحب، بلکه خضاب یکنوع زینت و آرایشی است، چنانکه در فرمایش چهارصد و شصت و پنج بیاید که باین نکته اشاره فرموده است).

۱۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَام (در نکوهش آرزوی دراز) فرموده است: هر که دنبال آرزوی خود شتابد و مهارش را رها کند مرگ او را میلغزاند (با آرزویش نرسیده میمیرد، پس در پی آرزوهای دراز نروید و از مرگ غافل نباشید).

۱۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْثُرُ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَيَدُهُ بِيَدِ اللهِ يَرْفَعُهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَام (در بارهٔ جوانمردان) فرموده است: از خطاها و لغزشهای جوانمردان بگذرید که از آنان کسی نمیلغزد مگر آنکه دست (لطف) خدا بدست او است که او را (از آن لغزش) بلند مینماید (موفق میسازد تا از آن خطاء و زشتی باز گردد، خلاصه خداوند نیکوکاران را توفیق عطا فرماید

تا بر اصلاح خطای خود بکوشند).

۲۰- وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: ۱- قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ، وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، ۲- وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَيْرِ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (در نکوهش ترس و شرمندگی بیجا و از دست دادن فرصت) فرموده است: ۱- ترس همراه زیان و شرمندگی پیوسته نومیدی است (رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ حَيَاءُ عَقْلٍ وَحَيَاءُ حُمْقٍ، فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ مجلسی «رَحِمَهُ اللهُ» در مجلّد پانزدهم کتاب بحار الانوار پس از نقل این روایت از کتاب کافی مینویسد: فرمایش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دلالت میکند بر اینکه حیاء بر دو قسم است یکی ممدوح و آن حیائی است که ناشی از عقل و خردمندی است باینکه شخص از چیزی شرمنده باشد که عقل صحیح یا شرع بزشتی آن حکم کند مانند شرمندگی از گناهان و ناشایسته ها، و دیگری مذموم و آن حیائی است که ناشی از حمق و بیخردی است باینکه شخص شرمنده شود از کاریکه عوام مردم آنرا زشت پندارند و در واقع زشت نیست و عقل صحیح و شرع بآن حکم ننماید مانند شرمندگی از پرسش مسائل علمیّه یا بجا آوردن عبادات شرعیّه) ۲- و فرصت (وقت مناسب) مانند ابر گذرنده میگذرد، پس فرصتهای نیکو را از دست ندهید.

۲۱- وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: ۱- لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى.

وَهذَا الْقَوْلُ مِنْ لَطِيفِ الْكَلامِ وَفَصِيحِهِ، وَمَعْنَاهُ أَنَّا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَذِلَّاءَ، وَذلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجُزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (در باره غصب خلافتش) فرموده است: ۱- برای ما حقّی (خلافت) است (که پیغمبر اکرم تعیین نموده) پس اگر آنرا بما بدهند خواهیم گرفت و اگر ندادند بر کفل شترها سوار میشویم هر چند این سیر و شبروی

دراز باشد (سختی را بر خود هموار نموده شکیبائی از دست نمیدهیم هر چند بطول انجامد. سید رضی «رحمة الله» فرماید:)

این فرمایش از فرمایشهائی است که با دقت و تأمل فهمیده میشود و رسا است، و معنی آن اینست که اگر حق ما را ندهند در سختی بوده و خواریم، و این برای آنست که ردیف یعنی آنکه پشت سر سوار میشود مانند بنده و اسیر و کسی که در مرتبۀ ایشان است بر کفل شتر سوار میشود (خلاصه مراد از اینکه امام علیه السلام فرموده است اگر حق ما را ندهند بر کفل شترها سوار میشویم آنستکه مانند ردیف در رنج و سختی میمانیم، و ممکن است فرمایش امام علیه السلام را اینطور ترجمه نمود که از بیان سید «علیه الرحمة» در ستر یا رسا تر باشد: خلافت بهرۀ ما است اگر آنرا بما دادند خواهیم گرفت و اگر ندادند بر کفل شترها سوار شده هرگز دست برنداشته مهار شترها را یکباره بدست غصب کنندگان نمیسپاریم هر چند بطول انجامد، و در نسبت امام علیه السلام این سخن را در روز سقیفه یا در آن ایام فرموده باشد).

۲۲ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ.

امام علیه السلام (در ترغیب بکردار نیکو) فرموده است: هر که کردارش او را کند گرداند (عبادت و بندگی نکرده کار نیکو انجام ندهد) مقام و منزلتش او را تند نمیگرداند (حسب و بزرگی ظاهری مقام دنیا و آخرتی باو نمیدهد چون مقام و منزلت عارضی است و اثر کردار نیکو ذاتی است و از بین نمیرود).

۲۳ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.

امام علیه السلام (در سفارش ستمدیدگان و افسردگان) فرموده است: از کفارات (سببهای آمرزش) گناهان بزرگ دادرسی ستمدیده و شاد نمودن غمگین است (چون گناهکار بر اثر گناه خاطرها را اندوهگین نموده جا دارد که دلهای افسرده را شاد نماید تا خدا از او درگذرد).

۲۴ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ.

امام علیه السلام (دربارهٔ ناسپاسان) فرموده است: ای پسر آدم هرگاه دیدی پروردگار منزهت نعمتهایش را پی در پی بتو عطا میفرماید در حالیکه تو او را معصیت و نافرمانی مینمائی پس از (عذاب) او برحذر باش (چون کفران و ناسپاسی موجب انتقام و کیفر است).

۲۵ـ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: مٰا اَضْمَرَ اَحَدٌ شَیْئاً اِلاّٰ ظَهَرَ فی فَلَتٰاتِ لِسٰانِهِ وَصَفَحٰاتِ وَجْهِهِ.

امام علیه السلام (دربارهٔ پنهان نماندن راز) فرموده است: کسی چیزی را در دل پنهان نمیکند مگر آنکه در سخنان بی اندیشه و رنگ رخسارش هویدا میگردد (مانند زردی رو که علامت ترس و سرخی آن که نشانهٔ شرمندگی است).

۲۶ـ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اِمْشِ بِدٰائِكَ مٰا مَشیٰ بِكَ.

امام علیه السلام (دربارهٔ خودداری از بیماریها) فرموده است: با درد خود را بسر ببر چندانکه او ترا از راه میبرد (از پا نینداخته یعنی برای اندک بیماری بستری مشو).

۲۷ـ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَفْضَلُ الزُّهْدِ اِخْفٰاءُ الزُّهْدِ.

امام علیه السلام (دربارهٔ زهد) فرموده است: نیکوترین پارسائی پنهان داشتن آنست (زیرا زهد آشکار از ریاء و خودنمائی جدا نیست، ابن میثم «علیه الرحمة» در اینجا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده: اِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَنْظُرُ اِلیٰ صُوَرِكُمْ وَلاٰ اِلیٰ اَعْمٰالِكُمْ وَلٰكِنْ یَنْظُرُ اِلیٰ قُلُوبِكُمْ یعنی خداوند بصورتها و کردارهای شما نگاه نمیکند بلکه بدلهای شما مینگرد).

۲۸ـ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اِذٰا كُنْتَ فی اِدْبٰارٍ وَالْمَوْتُ فی اِقْبٰالٍ فَمٰا اَسْرَعَ الْمُلْتَقیٰ.

امام علیه السّلام (دربارهٔ یاد مرگ بودن) فرموده است: هنگامیکه تو پشت (بدنیا) میکنی و مرگ (بتو) رو میآورد پس چه زود ملاقات و بهم رسیدن (بین تو و مرگ) پیش خواهد آمد.

۲۹ـ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتّىٰ كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

امام علیه السّلام (در ترغیب بدوری از گناه) فرموده است: (از نافرمانی) دوری کنید دوری کنید بخدا سوگند هر آینه (گناهان را چنان) پنهان نموده که گویا (آنها را) آمرزیده و بخشیده است (پس اکنون که مهلت داده و گناهان را پنهان نموده ترس و دوری از خشم او واجب است و باید معصیت نکرده از گذشته پشیمان بوده توبه نمائید، زیرا هانطور که حلم و بردباریش بسیار است عقاب و کیفرش سخت میباشد).

۳۰ـ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الْإِيمانِ، فَقالَ: الْإِيمانُ عَلىٰ أَرْبَعِ دَعائِمَ: عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهادِ، وَالصَّبْرُ مِنْها عَلىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ، فَمَنِ اشْتاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلا عَنِ الشَّهَواتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّماتِ، وَمَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيا اسْتَهانَ بِالْمُصِيباتِ، وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سارَعَ فِي الْخَيْراتِ. وَالْيَقِينُ مِنْها عَلىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلىٰ تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ، فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ، وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ، وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ

فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ ٤ وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ ، وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ ، فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ ، وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ ، وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا ٥ وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ : عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ ، وَشَنَآنِ الْفَاسِقِينَ ، فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ الْمُنَافِقِينَ ، وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ ، وَمَنْ شَنِئَ الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

از امام عَلَيْهِ السَّلَام از ایمان پرسیدند ، پس آنحضرت (دربارهٔ علامات و نشانه‌های ایمان و ضدّ آن کفر و شکّ) فرموده است ۱ ایمان بر روی چهار ستون استوار است : صَبْر و شکیبائی ، یقین و باور ، عَدْل و داد ، جهاد و کوشش (در راه دین) ۲ و صبر از آنها بر چهار گونه است : علاقمندی ، ترس ، پارسائی ، اِنْتِظار داشتن ، پس هر که به بهشت علاقه داشت خواهشهای نَفْس را فراموش میکند و از آنها چشم میپوشد ، و هر که از آتش ترسید از آنچه حرام و ناروا است دوری میگزیند ، و هر که در دُنیا پارسا شد اندوهها را سبک میشمارد ، و هر که منتظر مرگ باشد به نیکوکاریها شتاب مینماید ۳ و یقین از آنها بر چهار گونه است : بینا شدن در زیرکی ، رسیدن بحقائق ، عِبْرت گرفتن از دیگران ، روش پیشینیان ، پس هر که در زیرکی بینا شد راه راست (در علم و عمل) برای او هویدا گشت ، و هر که حکمت و راه راست برای او آشکار گردید پند گرفتن از احوال آشنا شد ، و هر که پند گرفتن از احوال آشنا شد بآن ماند که در پیشینیان بوده (و حال آنها را

دیده و نتایج کردار شانرا آزموده پس کار بنده او معاد بیقین باور) است ۴ و عدل از آنها بر چهار گونه است: دقت در فهمیدن درست، رسیدن بحقیقت دانائی، حکم نیکو، استوار داشتن بردباری، پس هرکه دقت کرد و درست بفهمید حقیقت دانائیرا دریافت و هرکه حقیقت دانائیرا یافت از روی قواعد دین حکم نیکو صادر کرد، و هرکه بردبار بود در کار خود کوتاهی نکرده است و در بین مردم خوشنام زندگی کند ۵ و جهاد از آنها بر چهار گونه است: امر بمعروف، نهی از منکر، راستی در گفتار، دشمنی با بدکاران، پس هرکه امر بمعروف (کار شایسته) کند مؤمنین را همراهی کرده وایشانرا توانا گرداند، و هرکه نهی از منکر (ناپسندیده) نماید بینی منافقین و دو رویانرا بخاک مالیده، و هرکه در گفتار راستگو باشد آنچه بر او بوده بجا آورده، و هرکه با بدکاران دشمنی نمود و برای خدا خشمناک گردید خدا برای او (بر آنها) بخشم آید و در روز رستخیز او را خوشنود (از رحمتش بهره‌مند) میگرداند.

ع وَالْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَالتَّنَازُعِ، وَالزَّيْغِ، وَالشِّقَاقِ، فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ، وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ، وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ.

ع و کفر بر چهار ستون استوار است: کنجکاوی (بیجا که از روی شبهه نادرست و از اندازهٔ عقل و خرد بیرون باشد) مکابره و زد و خورد نمودن (که آن در حد افراط یعنی تجاوز از حق است) دست کشیدن از حق (که آن در حد تفریط یعنی کوتاهی از حق است) دشمنی و زیر بار حق نرفتن، پس کسیکه کنجکاوی (بیجا) کند در راه راست قدم ننهاده، و کسیکه بر اثر نادانی بسیار مکابره و زد و خورد نماید کوری و نابینائی او از حق همیشگی است، و کسیکه از حق دست بکشد شایستگی نزد او زشت و زشتی و ناپسندی نیکو گردد، و مستی گمراهی

ست شود، و کسیکه دشمنی نموده زیر بار حقّ نرود راهها یش دشوار و کارش سخت و طریق بیرون آمدنش (از ضلالت و گمراهی) تنگ باشد.

۷- وَالشَّكُّ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ، وَالِاسْتِسْلَامِ، فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دِيناً لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ، وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ، وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ، وَمَنِ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.

وَبَعْدَ هٰذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هٰذَا الْكِتَابِ.

۷- و شکّ (دودلی) بر چهار گونه است: گفت و شنود (باطل و نادرستی) ترسیدن (از اقدام بحقّ) سرگردانی، تن دادن (بگمراهی و کوشش نمودن در راه رستگاری) پس کسیکه جدال و گفت و شنود را عادت و شیوهٔ خویش گردانید شب او بامداد نگشته (از تاریکی شکّ و دودلی بروشنائی یقین و باور نرسیده) و کسیکه آنچه پیش دارد (جهاد و کوشش در راه حقّ) بترساند بعقب برمیگردد (در کارهای خود بجائی نرسد) و کسیکه در دودلی حیران و سرگردان باشد (و خود را بجایگاه امن و آسودهٔ یقین و باور نرساند) سُمهای شیاطین او را پایمال نماید (شیاطین بر او دست یافته هلاکش سازند) و کسیکه بتباه کردن دنیا و آخرت تن دهد در دنیا و آخرت تباه گردد.

(سیّد رضیّ «رحمهُ الله» فرماید:)

و پس از این بیان سخنی است که ما آنرا بیان نکردیم برای ترس از دراز شدن سخن و دست کشیدن از قصدی (اختصاری) که در این کتاب در نظر گرفته شده است.

۳۱- وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

امام علیه السلام (در برتری علت از معلول) فرموده است : کننده کار نیکو از نیکی بهتر و کننده کار بد از بدی بدتر است (زیرا کار بسته بکننده آنست پس کننده از کار برتر است) .

۳۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُنْ سَمْحاً وَلَا تَكُنْ مُبَذِّراً ، وَكُنْ مُقَدِّراً وَلَا تَكُنْ مُقَتِّراً .

امام علیه السلام (در نهی از افراط و تفریط) فرموده است : بخشنده باش ولی نه بحد اسراف و بیجا (که افراط و تجاوز از حد باشد) و میانه رو باش و سختگیر مباش (که آن تفریط و تقصیر در حد باشد) .

۳۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى .

امام علیه السلام (در دل نبستن بآرزوها) فرموده است : برترین توانگری و بی نیازی بدل راه ندادن آرزوها است (زیرا آرزو انسان را نیازمند میسازد) .

۳۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ .

امام علیه السلام (در زیان رنجانیدن) فرموده است : هر که بشتابد بچیزیکه مردم (از آن) میرنجند (بی اندیشه سخنی گوید یا کاری کند که بر خلاف میل و خواسته آنها باشد) درباره او میگویند چیزی را که نمیدانند (زیرا انسان از کسیکه رنجید طبعاً باک ندارد که درباره او آنچه شنیده است یا دروغ بیان نماید .

۳۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ .

امام علیه السلام (در زیان آرزوی دراز) فرموده است : هر که آرزو را دراز گرداند کردار را بد نمود (زیرا آرزوی دراز سبب بیخبری از آخرت و فاماندن از نیکبختی زندگی جاوید است ، اما رجا و امیدواری باندازه ستوده میباشد) .

۳۶ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ = وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ = ۱ : مَا هٰذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ ؟ فَقَالُوا : خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا ، فَقَالَ ۲ : وَاللّٰهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهٰذَا أُمَرَاؤُكُمْ ، وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ ، ۳ وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگام رفتن بشام کدخدایان و بزرگان اَنبار (شهری در عراق) بآنحضرت برخورده بتَعظیم واِحترامش از اسبها پیاده شده در پیش رکابش دویدند ، فرمود ۱ : این چه کاری بود که کردید ؟ گفتند : این خوی ما است که سرداران و حکمرانان خود را بآن اِحترام مینمائیم ، پس آن بزرگوار (در نکوهش فروتنی برای غیر خدا) فرمود ۲ : سوگند بخدا حکمرانان شما در این کار سود نمیبرند و شما خود را در دنیاتان برنج و در آخرتتان با این کار ببدبختی گرفتار میسازید (چون فروتنی برای غیر خدا گناه و مستلزم عذاب است) ۳ و چه بسیار زیان دارد رنجی (فروتنی برای غیر خدا) را که پی آن کیفر باشد ، و چه بسیار سود دارد آسودگی (رنج نبردن برای خوش آمدن مخلوق) را که همراه آن ایمنی از آتش (دوزخ) باشد .

۳۷ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ـ عَلَيْهِ السَّلَامُ ـ ۱ : يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعاً وَأَرْبَعاً لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ : إِنَّ أَغْنَى الْغِنَىٰ الْعَقْلُ ، وَأَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمْقُ ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ ، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ .

۲ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرَّكَ ، ۳

وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ[4] وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ[5] وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در اندرز) بفرزندش (امام) حسن - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فرموده است:[1]
ای پسرک من بخاطر دار از من چهار و چهار چیز را که با آنها آنچه بجا آوری ترا زیان نرساند (گفته اند: اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده چهار و چهار برای آنستکه چهار اوّل مربوط بخود شخص است و چهار دوم درباره رفتار با دیگران میباشد، پس اوّل از چهار چیزیکه مربوط بخود شخص است) سر آمد بی نیازیها خرد است (که بوسیله آن شخص سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را بدست میآورد) و (دوم) بیشترین نیازمندی بیخردی است (که سبب بدبختی دو سرا است) و (سوم) بالاترین ترس خودپسندی است (که خودپسند با کسان خو نگیرد و باینجهت همه با او دشمن شوند و همیشه ترسناک باشد) و (چهارم) گرامیتر بزرگی نیکخوئی است (که نیکخو نزد همگان بزرگوار است).

ای پسرک من (اوّل از چهار چیزیکه درباره رفتار با دیگران است) از دوستی با احمق بپرهیز که او میخواهد[2] بتو سود رساند زیان میرساند (چون احمق نمیداند سود و زیان را تشخیص نمیدهد)[3] و (دوم) بپرهیز از دوستی با بخیل که او (بر اثر بخل و زفتی که دارد) از تو باز میدارد آنچه را که بسیار بآن نیازمند باشی[4] و (سوم) بپرهیز از دوستی با بدکار که او ترا باندک چیزی میفروشد (چون کسیکه سعادت خود را بر اثر چیزکی از دست بدهد البتّه ترا ببهای کمتر خواهد فروخت)[5] و (چهارم) بپرهیز از دوستی با کسیکه بسیار دروغ میگوید که او مانند سراب (آب نمائیکه در زمین هموار بشکل آب دیده میشود) است که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را دور میگرداند (برای انجام دادن اغراض نادرست خود کار سخت را آسان و آسان را سخت مینماید).

۳۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:[1] لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضَرَّتْ بِالْفَرَائِضِ.

امام علیه السلام (در اهمیت دادن بواجبات) فرموده است: تقرب و نزدیک شدن برحمت خدا بمستحبات روا نیست در صورتیکه بواجبات زیان رساند (زیرا کسیکه در انجام واجبات کوتاهی کند نافرمانی کرده بکیفر خواهد رسید، و کسیکه نافرمانی کرد در حقیقت بخدا تقرب نجسته چون تقرب با نافرمانی منافات دارد).

۳۰۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.

وَهٰذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطْلِقُ لِسَانَهُ إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامَرَةِ الْفِكْرَةِ، وَ الْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَذَفَاتُ لِسَانِهِ وَفَلَتَاتُ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَ مُمَاخَضَةَ رَأْيِهِ، فَكَأَنَّ لِسَانَ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ، وَكَأَنَّ قَلْبَ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِلِسَانِهِ، وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هٰذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ.

امام علیه السلام (در نکوهش احمق) فرموده است: زبان خردمند پشت دل او است (عاقل آنچه بگوید نخست نیک و بد آنرا بعقل خویش بسنجیده و آنگاه میگوید) و دل احمق پشت زبان او است (بیخرد نفهمیده آنچه خواست میگوید سپس در درستی و نادرستی و سود و زیان آن اندیشه میکند. سید رضی «علیه الرحمة» میفرماید:)

این فرمایش از جمله معانی نیکوی دلپذیر است، و مقصود از آن آنستکه خردمند زبانش را رها نمیکند

(سخن نیکو بیرون) مگر پس از مشورت و صلاح دید با اندیشه، و بمجرد بیرون دادهٔ های زبان گفتارهای بی اندیشه اش بر مراجعه باندیشه و تدبر و تأمل در پایان کار پیشی میگیرد، پس آن مانند که زبان خردمند پیرو دل او است و دل بیخرد پیرو زبانش میباشد، و این معنی بلفظ دیگر هم از آنحضرت علیه السلام روایت شده و آن کلام آن بزرگوار است ۲ دل احمق در دهان او است، و زبان عاقل در دل او، و معنی هر دو فرمایش یکی است.

۴۰ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ — لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةٍ اعْتَلَّهَا —:

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطّاً لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلٰكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَيَحُتُّهَا حَتَّ الْأَوْرَاقِ، وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ ۲ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ.

وَأَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، لِأَنَّهُ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعِوَضُ لِأَنَّ الْعِوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ مِنَ الْآلَامِ وَالْأَمْرَاضِ وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذٰلِكَ، وَالْأَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ، وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ.

امام علیه السلام بیکی از اصحابش هنگامیکه او بیمار شده بود (درباره اینکه بیماری سبب آمرزش گناهان میشود) فرموده است[1]: خداوند بیماری ترا (سبب) برطرف شدن گناهانت قرار داده، پس بیماری را پاداشی نیست، بلکه (چون شخص را شکسته و ناتوان مینماید و انسان در چنین حالتی بسوی پروردگارش توبه و بازگشت کرده از معصیت و نافرمانیش پشیمان و بترک آن تصمیم میگیرد سبب شده که) گناهان را از بین میبرد، و آنها را مانند ریختن برگها (از درخت) میریزد، و مزد و پاداش در گفتار بزبان و کردار بدستها و پاها است (و بیماری نه از گفتار و نه از کردار است)[2] و خداوند سبحان بسبب پاکی نیت و شایستگی باطن هر که را از بندگانش بخواهد ببهشت داخل میگرداند (پس اگر کسی در بیماری شکیبا و دارای باطن نیکو و دل پاک باشد ممکن است خداوند بدون عمل دست و پا او را بیامرزد.

سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:)

میگویم: امام علیه السلام راست فرموده که بیماری را پاداش نیست، زیرا بیماری از قبیل چیزیست که سزاوار عوض میشود چون عوض در برابر فعل خدا تعالی از دردها و بیماریها و مانند آن به بنده است، و مزد و پاداش در برابر فعل بنده میباشد، پس بین عوض و پاداش امتیازی است که امام علیه السلام بمقتضی علم نافذ و رأی رسای خود بیان فرموده است.

۴۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ[1]: يَرْحَمُ اللهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرَتِّ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً، وَهَاجَرَ طَائِعاً، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللهِ، وَعَاشَ مُجَاهِداً[2] طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللهِ.

امام علیه السلام درباره (نیکبختی و اوصاف پسندیده) خباب ابن ارت (که یکی از نیکان اصحاب رسولخدا - صلی الله علیه و آله - و از دانشمندان و تابعین مهاجرین بوده و در جنگ بدر و جنگهای بعد از آن

رسول اکرم را همراهی نموده و در کوفه در سنّ هفتاد و سه سالگی در سال سی و هفت یا سی و نه هجری پس از آنکه در جنگ صفّین و نهروان همراه امیر المؤمنین علیه السّلام بوده دار دنیا را بدرود گفته امام علیه السّلام بر او نماز خوانده در بیرون کوفه دفن شد و او اوّل کسی است که در بیرون کوفه دفن گشته و پیش از آن مردم مردگانشان را در خانه‌ها یا جلو خانه‌هاشان دفن مینمودند، خلاصه حضرت در حقّ او) فرموده است: خدا خبّاب ابن ارتّ را بیامرزد که از روی رغبت اسلام آورد (نه باکراه و اجبار) و از وطن هجرت نمود (و نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد) برای فرمانبری، و قناعت کرد (از کالای دنیا) باندازۀ کفایت، و از خدا (بدادۀ او از خوشی و سختی و بیماری و تندرستی) راضی و خوشنود بود، و در زندگانی (همۀ عمر در راه خدا) جهاد کننده بود (پس از آن او را ستوده و میفرماید): خوشا بحال کسیکه بیاد معاد و بازگشت باشد، و برای حساب و وارسی (در آن روز) کار کند، و باندازۀ روزی خود قناعت نماید، و از (دادۀ) خدا راضی و خوشنود باشد.

۴۴۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هٰذَا عَلَىٰ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَىٰ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي، وَذٰلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَىٰ عَلَىٰ لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

امام علیه السّلام (دربارۀ مؤمن و منافق) فرموده است: اگر با این شمشیرم بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود دشمنی نخواهد نمود، و اگر همۀ (کالای) دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا (براستی) دوست دارد دوست نخواهد داشت، و این برای آنستکه (در حکم الهی) گذشته و بزبان پیغمبر اُمّی صلّی اللّه علیه و آله جاری گشته که فرموده: یا علی مؤمن با تو دشمن نمیشود و منافق ترا دوست نمیدارد.

۴۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش خودبینی) فرموده است: سَيِّئَة و بدی که ترا اندوهگین سازد (مانند دروغی که بگوئی و پشیمان شوی که چرا گفتی) نزد خدا بهتر است از حَسَنَة و خوبی (مانند نماز خواندن یا روزه گرفتن) که ترا بخودبینی و سرفرازی وادارد (زیرا پشیمانی گناه را برطرف مینماید و خودبینی در حسنه گناهی است که آنرا تباه میگرداند).

۴۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنَفَتِهِ، وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره صفات نیکو) فرموده است: مقام و مرتبه مرد باندازه همّت او است (پس اگر بلند همّت بود ارجمند و بزرگوار و اگر پست همّت باشد خوار و زیردست است) و راستی او باندازه جوانمردی او است (زیرا جوانمردی سبب میشود که شخص آنچه شایسته است بجا آورد و از زشتیها که یکی از آنها دروغ است دوری گزیند، پس اندازه راستگوئی او از جوانمردیش شناخته میشود) و شجاعت و دلیری او باندازه حمیّت و ننگ داشتن او است از کار زشت و ناشایسته (پس هر چه بیشتر کار زشت را ننگ بداند شجاعت و دلیری بیشتر دارد) و عفّت و پاکدامنی او باندازه غیرت او است (پس هر اندازه که غیرت او یعنی ننگ داشتن از شرکت با دیگری در چیزی که مخصوص با و است بیشتر باشد پاکدامنتر است، زیرا غیرت است که شخص را از پیروی شهوت و کارهای ناروا باز میدارد و او را پاکدامن نگاه میدارد).

۴۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ.

امام علیه السلام (درباره فیروزی) فرموده است: فیروزی یافتن بحزم و خودداری است، و حزم بکار انداختن اندیشه است، و اندیشه بنگهداری اسرار و نهانها است (پس هرکه سرّ و نهان خویش فاش کند رأی و اندیشه را محافظت نکرده از حزم و دوراندیشی خارج گشته و در نتیجه بمقصودش نمیرسد).

۴۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِحْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ.

امام علیه السلام (درباره جوانمرد و ناکس) فرموده است: بپرهیزید از حمله کردن کریم و جوانمرد هنگامیکه گرسنه شود (نیازمند گردد، چون در اینحال بی اعتنائی مردم خشمش را برانگیخته خود را بخطر میاندازد تا برایشان مسلّط شده انتقام بکشد) و بپرهیزید از حمله لئیم و ناکس هنگامیکه سیر شود (توانگر گردد چون توانگری او را بآرزویش کامیاب ساخته بمقتضی طبعش بزیردستان آزار میرساند).

۴۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام (در سفارش دلها) فرموده است: دلهای مردم رمنده است (باهم آشنائی ندارند) پس هرکه آنها را (با همراهی و نیکی و دوستی) بدست آورد باو رو میآورند.

۴۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ.

امام علیه السلام (درباره کسیکه دنیا باو رو آورد) فرموده است: عیب تو (از دیدها) پنهان است مادامیکه نصیب و بهره ات ترا نیکبخت دارد (دنیا با تو همراه باشد. و از اینرو زشتیهای پادشاهان و بزرگان اگرچه بسیار باشد گفته نمیشود تا نابود شوند یا دنیا از آنها رو برگرداند).

۴۹ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: أَولَی النّاسِ بِالعَفوِ أَقدَرُهُم عَلَی العُقُوبَةِ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارۀ عفو) فرموده است: سزاوارترین مردم بعفو وبخشودن توانا ترین ایشان است بکیفر رساندن (زیرا عفو فرع بر قدرتست، پس ناتوان را عفوی نیست).

۵۰ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: السَّخاءُ ما کانَ ابتِداءً، فَأَمّا ما کانَ عَن مَسأَلَةٍ فَحَیاءٌ وَتَذَمُّمٌ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (درمعنی جود) فرموده است: جود وبخشش (همراهی کردن با آنکه سزاوار است) آنستکه بی درخواست باشد، وامّا آنچه از روی درخواست شرمندگی ورهیدن از سرزنش است (از خواهنده یا از مردم).

۵۱ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: لا غِنَی کَالعَقلِ، وَلا فَقرَ کَالجَهلِ، وَلا مِیراثَ کَالأَدَبِ، وَلا ظَهِیرَ کَالمُشاوَرَةِ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارۀ پاره‌ای از صفات) فرموده است: نیست بی نیازی مانند خرد (زیرا خرد راه بدست آوردن سعادت ونیکبختی دنیا وآخرت را نشان میدهد) ونیست بی چیزی مانند نادانی (زیرا نادان بدست آوردن هر چیز بپرسش از دیگری نیازمند است) ونیست میراثی مانند ادب (آنچه که شخص را از ناپسندیده‌ها باز میدارد، زیرا آنچه از مرده بی مشقّت ورنج میرسد از دست رفتنی است ولی ادب همیشه همراه است) ونیست پشتیبانی مانند مشورت وکنکاش (زیرا از مشورت اندیشۀ درست بدست میآید).

۵۲ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: الصَّبرُ صَبرانِ: صَبرٌ عَلَی ما تَکرَهُ، وَصَبرٌ عَمّا تُحِبُّ.

امام علیه السّلام (دربارهٔ شکیبائی) فرموده است: شکیبائی دو جور است: (یکی) شکیبائی بر آنچه نمی پسندی (که این نوع از شکیبائی شجاعت و دلاوری است) و (دیگر) شکیبائی از آنچه دوست داری (که این نوع از صبر از عفت و پاکدامنی است).

۵۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اَلْغِنَىٰ فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

امام علیه السّلام (دربارهٔ دارائی و بی چیزی) فرموده است: دارائی (برای شخص) در غربت وطن و میهن است (زیرا بوسیلهٔ آن همه اظهار دوستی و آشنائی کنند) و بی چیزی در وطن غربت است (زیرا بر اثر آن همه از شخص دوری مینمایند).

۵۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اَلْقَنَاعَةُ مَالٌ لاَ يَنْفَدُ.

وَقَدْ رُوِيَ هٰذَا الْكَلامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

امام علیه السّلام (در سود قناعت) فرموده است: قناعت دارائی است که نابود نمیشود (زیرا قناعت و خورسند بودن بآنچه رسیده نیازمندی را دور میسازد. سید رضی «رحمه الله» فرماید:)

این فرمایش از پیغمبر صلّی الله علیه و آله (نیز) روایت شده است.

۵۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اَلْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام علیه السّلام (در زیان دارائی) فرموده است: دارائی مایه و پایهٔ شهوتها و خواهشها است (زیرا دارائی دست ما برای رسیدن بآرزوهای نفسانی باز میگذارد).

۵۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.

امام علیه السّلام (دربارهٔ پند دهنده) فرموده است : کسیکه ترا بر حذر دارد (از بدیها بیم دهد) مانند کسی است که ترا (بخیر و نیکی) مژده دهد (زیرا دفع شر سود است) .

۵۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَللِّسَانُ سَبُعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ .

امام علیه السّلام (در زیان گفتار بی اندیشه) فرموده است : زبان (مانند حیوان) درنده‌ای است که اگر بخود واگذار شود (بی اندیشه و راهنمائی عقل هرچه بخواهد بگوید گوینده را) میگزد (بسبب تباهی او میشود) .

۵۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةُ اللَّسْبَةِ .

امام علیه السّلام (در نکوهش زن) فرموده است : زن (چون) کژدم (آزار رساننده) است که شیرین است گزیدن (آمیزش با) او .

۵۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا حُيِّيتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا ، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرْبِي عَلَيْهَا ، وَ الْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي .

امام علیه السّلام (در عوض دادن بکار نیک) فرموده است : هرگاه کسی بتو درود فرستد تو (در پاسخ) بهتر از آن درود بفرست ، و هرگاه دستی باحسان و نیکی سوی تو دراز شد آنرا بافزون بر آن پاداش ده (نیکی را به نیکی بهتری تلافی کن) و گر چه فضیلت برای کسی است که در ابتدا نیکی کرده (این فرمایش در همهٔ نسخ نهج البلاغه نیست و چون در روش تنظیم نسخهٔ کاملهٔ آنست لذا آنرا از نسخهٔ ابن ابی الحدید و یک نسخهٔ خطی قدیم نقل نمودیم) .

۶۰ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: اَلشَّفِیعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ (در سود شفاعت) فرموده است: خواهشگر برای درخواست کننده (از دیگری مانند) بال است (برای پرنده که بسبب آن بحاجت خود دست مییابد).

۶۱ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: أَهْلُ الدُّنْیَا كَرَكْبٍ یُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِیَامٌ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ (درباره غفلت) فرموده است: اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را میبرند در حالیکه خوابند (و آگاه نیستند که ناگهان راه طی شده بجایگاه همیشگی رسیده اند و منادی فریاد میکند: فرود آئید و بار بگشائید).

۶۲ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: فَقْدُ الْأَحِبَّةِ غُرْبَةٌ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ (در زیان بیکسی) فرموده است: از دست دادن دوستان غربت است (زیرا مانند دور ماندگی از وطن است).

۶۳ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَیْرِ أَهْلِهَا.

اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ (در ترغیب به بار ناکس نرفتن) فرموده است: از دست رفتن حاجت و نیاز آسانتر است از خواستن آن از ناکس (زیرا از دست رفتن آن مستلزم اندوهی است ولی درخواست از ناکس روا بشود یا نشود موجب شرمندگی است).

۶۴ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِیلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ.

امام علیه السلام (دربارهٔ بخشش) فرموده است: از بخشیدن اندک شرم مکن، زیرا نومید کردن کمتر از آن (و بشرمندگی سزاوارتر) است.

۶۵ وقال علیه السلام: العفاف زينة الفقر، والشكر زينة الغنى.

امام علیه السلام (در پاکدامنی و سپاسگزاری) فرموده است: پاکدامنی زینت و آرایش بیچیز و درویش است، و سپاسگزاری (از نعمتهای خداوند) آرایش توانگر.

۶۶ وقال علیه السلام: إذا لم يكن ما تريد فلا تبل كيف كنت.

امام علیه السلام (دربارهٔ آرزوها) فرموده است: هرگاه بآنچه میخواهی نرسیدی پس بهر حال هستی باک نداشته باش (زیرا برای نرسیده اندوه بخود راه دادن بیخردی است).

۶۷ وقال علیه السلام: لا ترى الجاهل إلا مفرطا أو مفرطا.

امام علیه السلام (در نکوهش نادان) فرموده است: دیده نمیشود نادان مگر آنکه تندرو است (از حدّ و اندازهٔ خود میگذرد) یا کندرو (بحدّ و اندازهٔ خود نمیرسد).

۶۸ وقال علیه السلام: إذا تمّ العقل نقص الكلام.

امام علیه السلام (در نشانهٔ عقل) فرموده است: چون عقل و خرد برتبهٔ کمال رسد گفتار کم گردد (زیرا کمال عقل مستلزم تسلّط بر ضبط و نگاهداری قوای بدنیّه است، پس در هر چه و هر کجا بیجا سخن نمیگوید).

۶۹ وقال علیه السلام: الدهر يخلق الأبدان، ويجدد

اَلْآمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ، مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصِبَ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعِبَ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارهٔ روزگار) فرموده است: روزگار بدنها را فرسوده میسازد (پیر مینماید) و (با کمی آسایش) آرزوها را تازه و نو میکند، و (با گردش خود) مرگ را نزدیک میگرداند، و (با نزدیک شدن مرگ) آرزوها را دور میسازد، هر که بروزگار فیروزی یافت (کالای آنرا بدست آورد برای نگاهداری وافزودنیش) برنج افتاد، و هر که آنرا نیافت (برای نداشتن) بسختی گرفتار شد (خلاصه روزگار برای ناکام یا کامیاب سرای رنج و آزار است، پس خردمند بآن دل نبندد و فریب نخورد).

۷۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارهٔ پیشوایان) فرموده است: هر که خود را پیشوای مردم نمود باید پیش از یاد دادن بدیگری نخست بتعلیم نفس خویش بپردازد (زیرا اثر سخن کسیکه گفتار و کردارش یکسان باشد بیشتر است و مردم در مخالفت با او نمیکوشند) و باید پیش از ادب کردن و آراستن دیگری بزبان، بروش خود او را ادب و آراسته سازد (مثلاً پیش از آنکه بدیگری بگوید نماز بخوان تا رستگار شوی باید خود نماز بخواند) و آموزنده و ادب کنندهٔ نفس خود از آموزنده و ادب کنندهٔ مردم بتعظیم و احترام سزاوارتر است (چون پیرو هوا نیست).

۷۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ.

امام علیہ السلام (در نزدیکی مرگ) فرموده است : نفس کشیدن مرد گام او است بسوی مرگ خود (زیرا هر نفس از عمر او کم کرده و بمرگ نزدیک مینماید مانند گام برداشتن که شخص را بمقصدش نزدیک میگرداند).

۷۲ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

امام علیہ السلام (در شادی و افسردگی بیجا) فرموده است : هر چه بشمار آید (پایان دارد چون خوشی و افسردگی و سود و زیان و تندرستی و بیماری) بسر آینده (از بین رونده) است، و هر چه باید برسد (خیر یا شر مقدر گشته) خواهد رسید (پس خردمند در اینگونه امور شاد و افسرده نشود).

۷۳ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتِ اعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

امام علیہ السلام (در اندیشه پایان کار) فرموده است : هرگاه کارها مشتبه شد (نیکی و بدی پایان آنها دانسته نشد) انجام آنها با آغازشان مقایسه و برابری میشود (پس اگر آغاز کار نیک یا بد باشد انجام آن نیک یا بد خواهد بود، زیرا سال نیکو از بهارش آشکار است).

۷۴ - وَمِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ ضَمْرَةَ الضَّبَابِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ، وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ، قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ :

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا ، إِلَيْكِ عَنِّي ، أَبِي تَعَرَّضْتِ ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ ؟ لَا حَانَ حِينُكِ ، هَيْهَاتَ ! غُرِّي غَيْرِي ، لَا حَاجَةَ لِي فِيكِ [۲] قَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ فِيهَا ، فَعَيْشُكِ قَصِيرٌ ، وَخَطَرُكِ يَسِيرٌ ، وَأَمَلُكِ حَقِيرٌ [۳] آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ ، وَطُولِ الطَّرِيقِ ، وَبُعْدِ السَّفَرِ ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ .

از خبر ضرار ابن ضَمْرَه ضبابی (که از خواص و نیکان اصحاب امام علیه السلام) است هنگامی که نزد معاویه آمد و معاویه از امیر المؤمنین علیه السلام از او پرسید ، گفت : گواهی میدهم که در بعضی از جاهائیکه عبادت میکرد دیدم او را هنگامیکه شب پرده های تاریکی گسترده و آنحضرت در محراب عبادت ایستاده ، ریش خویشتن در دست گرفته ، می پیچید مانند پیچیدن مار گزیده ، و گریه میکرد مانند گریه کردن اندوه رسیده ، و (درباره دنیا) میفرمود [۱] :

ای دنیا ای دنیا از من بگذر ، آیا (برای فریب) خود را بمن عرضه میکنی و مینمائی ؟ یا بمن شوق داشته مرا خواهانی ؟ نزدیک مباد هنگام (فریب) تو ، و چه دور است آرزوی تو ! دیگری را بفریب که مرا بتو نیازی نیست [۲] و ترا سه بار طلاق گفته ام (از تو چشم پوشیده ام) که در آن بازگشت نیست ، پس زندگانی تو کوتاه ، و اهمیت تو اندک ، و آرزوی تو پست است [۳] آه از کمی توشه (عبادت و بندگی) و درازی راه ، و دوری سفر (آخرت) و سختی ورودگاه (قبر و برزخ و قیامت . پس از این معاویه گریست و گفت : خدا ابا الحسن را رحمت کند چنین بود ، ای ضرار اندوه تو بر آنحضرت چگونه است ؟ گفت مانند اندوه زنیکه فرزندش را در کنارش سر ببرند) .

۷۵ وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ : أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ

بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هٰذَا مُخْتَارُهُ:[1]

وَيْحَكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِماً، وَقَدَراً حَاتِماً، وَلَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ،[2] إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيراً، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً، وَكَلَّفَ يَسِيراً، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً،[3] وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِباً، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثاً، وَلَا خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً (ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ).

از سخنان آنحضرت علیه السّلام است (دربارۀ قضاء و قدر) بمرد شامی که از آن بزرگوار (پس از بازگشت از جنگ صفّین) پرسید: آیا رفتن ما به (جنگ اهل) شام بقضاء و قدر از جانب خدا بود؟ (امام علیه السّلام فرمود: سوگند بخدائیکه دانه را زیر خاک شکافت و انسان را آفرید گام ننهادیم بجائی و بدرّه‌ای سرازیر نشدیم مگر بقضاء و قدر، شامی گفت: پس رنج ما در این سفر پاداشی ندارد «چون باختیار نبوده» امام علیه السّلام فرمود: ای شیخ خدا بزرگ گردانید پاداش شما را در رفتنتان که میرفتید و در بازگشتنتان که برمیگشتید و در هیچ حال مجبور نبودید، شیخ گفت: چگونه است با اینکه قضاء و قدر ما را میراند؟ امام علیه السّلام) پس از (این) سخن دراز که آنچه را ما از آن اختیار نموده‌ایم اینست (فرمود):[1]

وَيْحَكَ (خدا بتو رحم کند) شاید تو قضاء و قدر لازم و حتمی را (که باید انجام گیرد) گمان کردی، اگر چنین بود پاداش و کیفر نادرست بود، و نوید بخیر و خوبی (بهشت) و بیم بشرّ و بدی (دوزخ) ساقط میگشت (و از جانب خدا برای گنهکار کیفر و برای فرمانبر پاداش تعیین نمیشد، و نیکوکار ستودن

و بدکار بنکوهش سزاوار نبود ، این گفتار بت پرستان و پیروان شیطان و گواهان دروغ و کوران از راه صواب و حق است و ایشان قدریه و مجوس این امتند . ناگفته نماند که لفظ قدری در اخبار با جبری و تفویضی هردو گفته میشود ، و مراد دراینجا جبری است که میگوید : کاری که هر بنده ای انجام دهد با اراده و اختیار خود نیست بلکه بتقدیر و مشیت خدا مجبور است بخلاف تفویضی که قدرت خدا تعالی را منکر است و میگوید : خداوند بنده را امر و نهی نمود و بخود واگذارد که بکنند یا نکنند استقلال دارند ، خلاصه امام علیه السلام فرمود :) خداوند سبحان بندگانش را امر کرده با اختیار و نهی فرموده با بیم و ترس (از عذاب) و تکلیف کرده (بکار) آسان (که برغبت انجام دهند) و دستور نداده (بکار) دشوار (تا در انجام آن مجبور نباشند) و کردار اندک را پاداش بسیار عطا فرموده (که این خود لازمه اختیار داشتن است) و او را نافرمانی نکرده اند از جهت اینکه مغلوب شده باشد (زیرا بر بندگانش قاهر و غالب میباشد) و فرمانش را نبرده اند از جهت اینکه مجبور کرده باشد (بلکه بهمه اختیار داده و اسباب هر کار را آماده ساخته است) و پیغمبران را از جهت بازی نفرستاده (بلکه آنها را فرستاده تا اطاعت کنندگان را بهشت مژده داده و نافرمانان را از دوزخ بترسانند) و کتابها (مانند توریة و انجیل و قرآن) را برای بندگان بیهوده نفرستاده (بلکه آنها را فرستاده تا دستور خدا را آشنا باشند) و آسمانها و زمین و آنچه در آنها است را بیجا نیافریده (بلکه همه آنها را بحکمت آفریده ، پس چگونه میشود که حکیم درست کردار کسی را مجبور سازد ، در قرآن کریم س ۳۸ ی ۲۷ میفرماید : ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ یعنی) آن گمان کسانی است که کافر شدند و نگرویدند ، پس وای بر آنانکه کافر شدند از آتش (پس شیخ گفت : قضاء و قدر چیست که ما رفتیم مگر بسبب آن ؟ فرمود : آن دستور و حکم خداوند است پس از آن این آیه را قرائت نمود س ۱۷ ی ۲۳ : وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ یعنی پروردگار تو حکم فرموده که جز او را نپرستید .

پس شیخ خوشنود از جای خود برخاسته گفت :

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ	يَوْمَ النُّشُورِ مِنَ الرَّحْمٰنِ رِضْوَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا	جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانًا

یعنی تو امام و پیشوائی هستی که با پیروی از تو روز رستخیز رضا و خوشنودی خداوند بخشنده را امیدواریم ، آنچه از دین و کیش ما پوشیده بود آشکار ساختی ، پروردگارت از جانب ما در این خدمت بتو پاداش نیکو عطا فرماید) .

۷۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجْلَجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در بارهٔ حکمت) فرموده است: حکمت (سخن درست و موافق حق) را فرا گیر هر جا باشد (خواه از نیکوکار خواه از بدکار) که حکمت در سینهٔ منافق و دورو هم هست و در آنجا (که شایستهٔ نگاهداری حکمت نیست) در اضطراب و نگرانی است تا (از زبان او) بیرون آید و در سینهٔ صاحب خود مؤمن جا گیرد.

۷۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذٰلِكَ: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ مانند همین بیان (نیز در بارهٔ حکمت) فرموده است: حکمت گمشدهٔ مؤمن است (همیشه باید در پی آن باشد) پس آنرا فرا گیر اگر چه از مردم دورو باشد.

۷۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

وَهٰذِهِ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقْرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در بارهٔ هنر) فرموده است: ارزش هر مرد (مقام او نزد مردم باندازهٔ) چیزی (هنری) است که آنرا نیکو میداند (و بکار میبرد، سیّد رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید:) برای این سخن نمیتوان بهائی تعیین کرد، و حکمت و اندرزی با آن سنجید، و سخنی را با آن برابر نمود.

۷۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: أُوصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِذَلِكَ أَهْلاً: لاَ يَرْجُوَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلاَّ رَبَّهُ، وَلاَ يَخَافَنَّ إِلاَّ ذَنْبَهُ، وَلاَ يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لاَ يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لاَ أَعْلَمُ، وَلاَ يَسْتَحِيَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمِ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلاَ خَيْرَ فِي جَسَدٍ لاَ رَأْسَ مَعَهُ، وَلاَ فِي إِيمَانٍ لاَ صَبْرَ مَعَهُ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در اندرز) فرموده است: شما را به پنج چیز سفارش میکنم که برای بدست آوردن آنها اگر (با پاشنه‌های پای خود) زیر بغلهای شترها بزنید (بشتاب رفته رنج و سختی را بر خود هموار سازید) سزاوار است: (اوّل) باید هیچیک از شما امیدوار نباشد مگر به پروردگار خود (زیرا امید داری و توجّه باو مُستلزِم اِخلاص در عَمَل و دوام عِبادَت و بندگی است، دُوم) و نترسد مگر از گناه خود (زیرا بزرگترین ترسها از عذاب کیفر خداوند است و به بنده نمیرسد مگر بر اثر گناه، سوّم) و اگر چیزی را که نمیداند از او بپرسند باید شرم نکند که بگوید نمیدانم (زیرا اگر شرم کند ندانسته میگوید و دیگری را گمراه میسازد و آن موجِب تباهی است، چهارم) و اگر چیزی را نمیداند باید شرم ننماید از اینکه آنرا بیاموزد (زیرا اگر شرم نماید در جَهل و نادانی باقی میماند و بیچاره میشود، پنجم) و بر شما باد بصَبر و شکیبائی زیرا (هیچیک از فضائِل و کمالات از صَبر خالی نیست و) شکیبائی از ایمان مانند سر است از تن، و خیر و نیکی نیست در تنی که سر نداشته باشد و در ایمانیکه با آن شکیبائی نباشد.

۸۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِماً: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلاَمُ بمردی که در ستودن آن بزرگوار اِفراط نموده در حالیکه بآنحضرت عقیده

نداشت (روش فروتنی را آموخته و) فرموده است: من کمترم از آنچه (مدح و ثنای لائق بخدا و رسول) که تو میگوئی و بالاترم از چیزی (اعتقاد و باور نداشتن تو بفضائل و مناقب من) که در اندیشه میگذرانی.

۸۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَداً وَأَكْثَرُ وَلَداً.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در بقای نسل و فرزندان نیکان) فرموده است: مانده از شمشیر (که در کارزار شرافت کشته نشده اند) از شمار باقی تر و از فرزند بیشتر است (مانند فرزندان حضرت سیّد الشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیروان آن بزرگوار که بسیار و باقی و پاینده اند بخلاف دشمنان فرومایه اش که با انبوهی اثر و نشانه ای از آنان باقی نماند).

۸۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در زیان نگفتن نمیدانم) فرموده است: کسیکه (از او پرسند چیزیرا که نمیداند و) نمیدانم را نگوید کشتنگاههایش (مواضعیکه شخص هلاک میشود) باو میرسد (رسوا و تباه میگردد).

۸۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ. وَرُوِيَ مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره رأی پیر) فرموده است: اندیشه پیر مرد را (در جنگ و هر کار) از توانائی و دلاوری جوان بیشتر دوست دارم (زیرا جوان براثر کمی آزمایش ممکن است مغرور شده خود و یارانش را تباه سازد). و (بجای مِن جَلَدِ الْغُلَامِ) روایت شده مِن مَشْهَدِ الْغُلَامِ یعنی (رأی و اندیشه پیر را بیشتر دوست دارم) از حضور جوان.

۸۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ.

اِمام عَلَیهِ السَّلام (دربارۀ اِستِغفار) فرموده است[1]: عجب دارم برای کسیکه (از آمرزش خداوند) نومید میشود در حالیکه با او (برای گناهانش) اِستِغفار و طلب آمرزش هست (ولیکن با شرائط آن که امام علیه السّلام در سخن چهارصد و نهم در آخر کتاب بیان میفرماید).

۸۵ـ وَحُکِیَ عَنهُ أَبُو جَعفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ البَاقِرُ ـ عَلَیهِمَا السَّلامُ ـ أَنَّهُ قَالَ[1]: کَانَ فِی الأَرضِ أَمَانَانِ مِن عَذَابِ اللهِ وَقَد رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَکُمُ الآخَرَ فَتَمَسَّکُوا بِهِ: أَمَّا الأَمَانُ الَّذِی رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللهِ ـ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ـ وَأَمَّا الأَمَانُ البَاقِی فَالاِستِغفَارُ[2] قَالَ اللهُ تَعَالَی: وَمَا کَانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُم وَأَنتَ فِیهِم وَمَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُم وَهُم یَستَغفِرُونَ.

وَهٰذَا مِن مَحَاسِنِ الاِستِخرَاجِ وَلَطَائِفِ الاِستِنبَاطِ.

حضرت اَبُوجَعفَر (امام) محمّد باقر ابن علی (ابن الحسین) علیهما السّلام نقل کرده که امام علیه السّلام (در ترغیب باستغفار) فرموده است[1]:

دو آسودگی و پناه از کیفر خداوند در زمین بود یکی از آنها از دست رفت و دیگری نزد شما است پس بآن چنگ زنید (نگهداری کنید) امّا پناهی که از دست رفت رسولخدا ـ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ـ بود (که از بین شما رخت بربست) و امّا پناهی که باقی است اِستِغفار و درخواست آمرزش (گناه) است[2] خدایتعالی (در قرآن کریم س ۸ ی ۳۳) فرموده: وَمَا کَانَ اللهُ لِیُعَذِّبَهُم وَأَنتَ فِیهِم وَمَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُم وَهُم یَستَغفِرُونَ یعنی خدا مردم را عذاب نمیکند تا تو در بین ایشان هستی و خدا آنانرا بکیفر نمیرساند و حال آنکه ایشان (از گناهانشان) آمرزش میطلبند (سیّد رضی «علیه الرّحمة» فرموده:)

این بیان (گواه آوردن از قرآن کریم) از سخنان نیکو و از موشکافیهای درک حقایق میباشد (که امام علیه السّلام آنرا آشکار و بیان فرموده است) .

٨٦ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: ١ مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ أَصْلَحَ اللهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ ٢ وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ ٣ وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ حَافِظٌ .

امام علیه السّلام (درباره رسیدن بسعادت) فرموده است: ١ هر که آنچه را بین او و بین خدا است درست کند (بدستور خدا عمل نماید) خدا آنچه را بین او و بین مردم است درست کند (او را از گرفتاریها رهائی دهد) ٢ و هر که کار آخرتش را درست کند (کاری انجام دهد که از عذاب رستخیز برهد و همه کوششش را در امر دنیا بکار نبرد) خدا کار دنیای او را درست نماید (او را در امر زندگی سرگردان نکند، چنانکه در قرآن کریم س ٦٥ ی ٢ میفرماید: وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً ي ٣ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ يعنی هر که از خدا ترسیده پرهیزکار شود خدا راه بیرون شدن «از گرفتاریها» را براو میگشاید، و از جائیکه گمان نبرد باو روزی عطا فرماید) ٣ و هر که را از جانب خود پند دهنده ای باشد (باندیشه نفس را از معاصی باز داشته و از عذاب دوزخ بترساند) از جانب خدا او را نگهبانی خواهد بود (که او را از هر بلاء و سختی حفظ مینماید) .

٨٧ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: ١ اَلْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ، وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللهِ .

امام علیه السّلام (درباره روش تبلیغ) فرموده است: ١ دانای فهمیده و زیرک کسی است که مردم را از رحمت و آمرزش خدا مأیوس نکند، و ایشان را از آسایش و خوشی از جانب خدا نومید نسازد، و آنها را از مکر و کیفر خدا ایمن و آسوده ننماید .

۸۸ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: أَوْضَعُ ٱلْعِلْمِ مَا وُقِفَ عَلَى ٱللِّسَانِ، وَأَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي ٱلْجَوَارِحِ وَٱلْأَرْكَانِ.

اِمام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (در نکوهش عِلم بی عَمَل) فرموده است: بیقدرترین دانش دانشی است که بر زبان جاگرفته است (دانائی است که شخص بآن رفتار نکند) و برترین عِلم عِلمی است که در همهٔ اندام هویدا باشد (دانائی است که شخص بآن رفتار نماید، و چنین عِلمی در آخرت سود دارد).

۸۹ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: إِنَّ هٰذِهِ ٱلْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ ٱلْأَبْدَانُ، فَٱبْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ ٱلْحِكَمِ.

اِمام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (درباره بستوه نیامدن از عِلم و دانش) فرموده است: این دلها (از فکر و اندیشه در یک موضوع) بستوه آمده خسته میشوند (بجهت یکنواخت بودن اجزاء آن با یکدیگر) چنانکه بدنها و تن‌ها (از خوردن یک خورش و کار یکرنگ انجام دادن) بستوه آمده خسته میشوند، پس برای (رفع خستگی) آن دلها حِکمتها و دانشهای تازه و شگفت آور (که با آنها لذّت و خوشی میبرند مانند سخنان گوناگون پیشوایان دین و دانشمندان) را بطلبید (تا در کتب حِکمت و بدست آوردن دانش کوشش داشته خسته نشوید).

۹۰ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ «ٱللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ ٱلْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلٰكِنْ مَنِ ٱسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ ٱلْفِتَنِ، فَإِنَّ ٱللّٰهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: وَٱعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ ٱلسَّاخِطَ لِرِزْقِهِ وَٱلرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ،

وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلٰكِنْ لِتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَبَعْضَهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَيَكْرَهُ انْثِلَامَ الْحَالِ.

وَهٰذَا مِنْ غَرِيبِ مَا سُمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ پناه بردن از فتنه بخدا) فرموده است: نباید یکی از شما بگوید- خدایا از فتنه و آزمایش بتو پناه میبرم، زیرا کسی نیست که گرفتار فتنه نباشد، ولی کسیکه پناه میبرد باید از فتنه های گمراه کنندهٔ (از راه حق) پناه ببرد، چون خداوند سُبحان (در قرآن کریم س ۸ ی ۲۸) میفرماید: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ یعنی بدانید دارائیها و فرزندان شما فتنه هستند- و معنی این فرمایش اینست که خداوند سُبحان آنان را بدارائیها و فرزندان آزمایش مینماید تا آنکه خشمگین از روزی و راضی ببهرهٔ خود هویدا گردد و اگرچه خداوند سُبحان از خود آنها بآنها داناتر است، ولی آزمایش برای آنست که کردارهائیکه شایستهٔ پاداش و کیفر است (بخود ایشان) آشکار گردد، زیرا برخی از ایشان فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر برنجند، و بعضی از آنها بسیار نمودن مال و دارائی را دوست داشته و از کم شدن آن برنجند (سید رضی علیه الرحمة فرماید:)

این فرمایش از جملهٔ سخنان شگفتی است که از آنحضرت در تفسیر (و بیان آیهٔ شریفه) شنیده شده است.

۹۱ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَلٰكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ، فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدْتَ اللّٰهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللّٰهَ- وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ

أَذْنَبَ ذُنُوباً فَهُوَ يَتَدارَكُها بِالتَّوبَةِ ، وَرَجُلٍ يُسارِعُ فِي الْخَيْراتِ ۔ وَلا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوىٰ ، وَكَيْفَ يَقِلُّ ما يُتَقَبَّلُ ؟

از امام عَلَيْهِ السَّلام پرسیدند که خیر و نیکی چیست ؟ آنحضرت (در تفسیر آن) فرمود : خیر و نیکی آن نیست که دارائی و فرزندت بسیار گردد ، بلکه خیر آنست که دانشت افزون و حلم و بردباریت بزرگ شود ، و براثر اطاعت و بندگی پروردگارت بر مردم سرفرازی کنی ، پس اگر نیکی کردی خدا را سپاسگزاری ، و اگر بد کردی از خدا آمرزش بخواهی ۔ و در دنیا خیر و نیکی نیست مگر برای دو مرد : مردیکه گناهان بجا آورده با توبه تلافی نماید ، و مردیکه در کارهای خدا پسند بشتابد (هر چند اندک باشد) ۔ و کاریکه با تقوی و پرهیزکاری انجام گیرد اندک نیست ، و چگونه عملی که مقبول و پذیرفته میشود اندک میباشد ؟

۹۲ ـ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِالْأَنْبِياءِ أَعْلَمُهُمْ بِما جاؤُا بِهِ ، ثُمَّ تَلا عَلَيْهِ السَّلامُ : إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا ، ثُمَّ قالَ : إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطاعَ اللّٰهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللّٰهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ .

امام عَلَيْهِ السَّلام (در فضیلت طاعت و بندگی) فرموده است : شایسته تر و نزدیکتر مردم به پیغمبران داناترین ایشانند بآنچه را که آنان (از جانب حق تعالی) آورده اند (زیرا شایستگی و نزدیکی به پیغمبران براثر طاعت و بندگی است و طاعت و بندگی براثر دانستن احکام است که ایشان از جانب خداوند آورده اند) پس امام عَلَيْهِ السَّلام (این آیه ۶۸ س ۳ را) خواند : إِنَّ أَوْلَى النّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا یعنی نزدیکترین مردم بابراهیم آنانند که او و این پیغمبر (حضرت مصطفی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و کسانیکه (بآن بزرگوار) ایمان آورده و گرویدند را پیروی نمودند ، پس فرمود : دوست محمد کسی است که خدا را فرمان برد اگر چه خویشاوندی او

(با آنحضرت) دور باشد (مانند سلمان و ابوذر و مقداد) و دشمن محمد کسی است که خدا را فرمان نبرد اگر چه خویشاوند نزدیک باو باشد (مانند ابولهب و ابوجهل).

۹۳ وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ رَجُلاً مِنَ الْحَرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ: نَوْمٌ عَلَىٰ يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلاٰةٍ فِي شَكٍّ.

امام علیه السلام شنید که مردی از حروریه (خوارج نهروان که اجتماع آنان برای مخالفت با امیر المؤمنین در صحرای حروراء نزدیک کوفه بوده) نماز شب میگزارد و قرآن میخواند، پس آنحضرت (درباره سود نداشتن عبادت بی شناسائی امام زمان) فرمود: خوابیکه با یقین و باور (بامام زمان و خلیفه بر حق) باشد بهتر است از نماز گزاردن با شک و تردید (زیرا مبدأ تعلیم عبادات و کیفیت و چگونگی آنها و یکی از ارکان دین امام وقت است و کسیکه در او تردید داشته باشد نماز گزاردن و قرآن خواندنش درست نیست).

۹۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ: اِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لاٰ عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رُوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتَهُ قَلِيلٌ.

امام علیه السلام (درباره اندیشه در اخبار) فرموده است: چون خبری شنیدید آنرا از روی تدبر و اندیشه در آن دریابید نه از روی نقل لفظ آن، زیرا نقل کنندگان علم بسیارند و اندیشه کنندگان در آن اندک.

۹۵ وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ رَجُلاً يَقُولُ: إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَقَالَ: إِنَّ قَوْلَنَا - إِنَّا لِلّٰهِ - إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ، وَقَوْلَنَا - وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - إِقْرَارٌ عَلَىٰ أَنْفُسِنَا بِالْهُلْكِ.

امام علیه السلام شنید مردی را که میگفت : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (قرآن کریم س ۲ ی ۱۵۶ یعنی ما فرمان خدا آمده و بسوی او باز میگردیم) آنحضرت (در تفسیر آن) فرمود : گفتار إِنَّا لِلَّهِ اعتراف ما است بپادشاهی خدا (و اینکه ما مملوک و بنده او هستیم) و گفتار وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اعتراف ما است بتباه شدن (و مردن خودمان و حاضر شدن در قیامت و روز رستخیز) .

۹۶ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْراً مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ .

امام علیه السلام را گروهی در پیش رو ستودند، آنحضرت (در روش فروتنی) فرمود : خدایا تو بمن از من داناتری، و من بخود از آنها داناترم، خدایا قرار ده ما را بهتر از آنچه ایشان گمان میبرند (میستایند) و آنچه (زشتیهائی) را که برای ما نمیدانند (و تو میدانی) بیامرز (استغفار و درخواست آمرزش حضرات معصومین علیهم السلام برای یاد دادن کیفیت و چگونگی آنست بمردم، چنانکه در شرح سخن هفتاد و هفتم باین نکته اشاره شد، و یا از جهت ترک اولی است یعنی چیزیکه سزاوار بوده بجا بیاورد و بجا نیاورده است، و ترک اولی از گناهانی نیست که معصوم باید از آن مبری باشد، چنانکه شارح بحرانی «رحمه الله» در شرح خود در اینجا آنرا فرموده است) .

۹۷ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ : بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا لِتَظْهَرَ، وَبِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنَأَ .

امام علیه السلام (درباره روا ساختن نیازها) فرموده است : شایسته نیست روا نمودن درخواستها مگر به سه چیز (سخت) بکوچک شمردن آن تا (نزد پروردگار) بزرگ گردد

(دوم) پنهان داشتن آن تا (هنگام پاداش) آشکار شود (سوم) بشتاب در انجام آن تا (بر خواهنده) گوارا باشد.

۹۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لاَ يُقَرَّبُ فِيهِ إِلاَّ الْمَاحِلُ، وَلاَ يُظَرَّفُ فِيهِ إِلاَّ الْفَاجِرُ، وَلاَ يُضَعَّفُ فِيهِ إِلاَّ الْمُنْصِفُ، يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْماً، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنّاً، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ! فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْإِمَاءِ وَ إِمَارَةِ الصِّبْيَانِ وَتَدْبِيرِ الْخِصْيَانِ.

امام علیه السلام (درباره بعض پیش آمدها) فرموده است: روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست مگر سخن چین نزد پادشاه، و زیرک خوانده نشود مگر بدکار در وغگو، و ناتوان نشمارند مگر شخص با انصاف درستکار را، در آن زمان صدقه و انفاق در راه خدا را غرامت و تاوان (مالیکه باکراه میدهند) میشمارند، و صله رحم و آمد و شد با خویشان را منت مینهند (مثلاً میگوید من هستم که چنین و چنان کردم) و بندگی خدا را سبب فزونی بر مردم میدانند! پس (نتیجه این کردارهای زشت آنستکه) در آنهنگام پادشاه (در فرمانروائی) بمشورت و کنگاش با کنیزان (زنهای بی سروپا) و حکمرانی کودکان (جوانان شهوترانِ بی تجربه) و اندیشه خواجه سراها (مردان نالایق و پست) میباشد (ابن ابی الحدید در شرح خود در اینجا مینویسید: فرمایش امام علیه السلام از جمله اخبار غیبی و یکی از آیات و معجزاتی است که اختصاص بآنحضرت دارد).

۹۹ وَقَدْ رُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقٌ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذٰلِكَ، فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ.

و جامه کهنه وصله داری بر تن امام (علیه السلام) دیدند پس درباره آن با آنحضرت گفتگو شد

(پرسیدند چرا چنین جامه‌ای پوشیده‌ای؟) آن بزرگوار (در بارهٔ جامهٔ کهنه) فرمود: با آن دل متواضع و نفس امّاره رام میشود، و مؤمنین از آن پیروی میکنند (با کهنه جامه فروتنی پیشه گرفته و بخواهشهای نفس بی اعتناء میشود بخلاف جامهٔ نو و نیکو که شخص را خودبین میسازد و از حق غافل شده در گناه میافتد).

۱۰۰ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ عَدُوّانِ مُتَفاوِتانِ، وَسَبِيلانِ مُخْتَلِفانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيا وَتَوَلّاها أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعاداها، وَهُما بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَماشٍ بَيْنَهُما كُلَّما قَرُبَ مِنْ واحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُما بَعْدُ ضَرَّتانِ!

امام علیه السّلام (در بارهٔ دنیا و آخرت) فرموده است: دنیا و آخرت دو دشمن ناجور و دو راه جدا (راه بهشت و راه دوزخ) هستند، پس کسیکه دنیا را دوست داشت و بآن دل بست آخرت را دشمن داشته و بآن دشمنی نموده (از آن چشم پوشیده) است، و آن دو مانند خاور و باختر میباشند که رونده بین آنها هر چه بیکی نزدیک شود از دیگری دور گردد (دل بستهٔ بدنیا هر چه بآن دل بند بهمان اندازه از آخرت غافل ماند، و دل بستهٔ بآخرت بدنیا بی رغبت باشد) و آنها پس از این اختلافشان بدو زن مانند که یکشوهر داشته باشند (که هرگز با یکدیگر سازگار نشوند، چون نزدیکی و دوستی با هر یک مستلزم دوری و دشمنی با دیگری است).

۱۰۱ وَعَنْ نَوْفٍ الْبِكالِيِّ، قالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ «عَلَيْهِ السَّلامُ» ذاتَ لَيْلَةٍ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِراشِهِ فَنَظَرَ إِلَى النُّجُومِ فَقالَ: يا نَوْفُ أَراقِدٌ أَنْتَ أَمْ رامِقٌ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رامِقٌ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قالَ: يا نَوْفُ: طُوبى لِلزّاهِدِينَ فِي الدُّنْيا الرّاغِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِساطاً، وَتُرابَها فِراشاً، وَماءَها طِيباً، وَالْقُرْآنَ شِعاراً،

وَالدُّعَاءَ دِثَاراً، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضاً عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ.

۲- يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ «عليه السلام» قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّاراً أَوْ عَرِيفاً أَوْ شُرْطِيّاً، أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وَهِيَ الطُّنْبُورُ) أَوْ صَاحِبَ كُوبَةٍ (وَهِيَ الطَّبْلُ. وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً إِنَّ الْعَرْطَبَةَ الطَّبْلُ، وَالْكُوبَةَ الطُّنْبُورُ).

از نوف (ابن فضاله) بکالی (که از خواص اصحاب امام علیه السلام میباشد روایت شده) است که گفته: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که از بستر خویش بیرون آمد و بسوی ستاره ها نگاه کرد و فرمود ۱- ای نوف خوابیده ای یا بیداری؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین بیدارم، فرمود: ای نوف

۲- خوشا حال پارسایان در دنیا که بآخرت دل بسته اند، ایشان گروهی هستند که زمین را فرش و خاک آنرا بستر و آب آنرا شربت گوارا قرار داده اند (بلوازم زندگی بی اعتناء هستند) و قرآن را پیراهن (زینت و آرایش دل) و دعاء و درخواست را جامه رو (جلوگیر از حوادث و پیش آمدها) گردانیده اند، پس بروش (حضرت) مسیح (که بدنیا دلبستگی نداشت) دنیا را از خود جدا کردند.

۳- ای نوف، داود علیه السلام در اینساعت از شب (نزدیک سحر برای راز و نیاز با حقتعالی) برخاست و گفت: این ساعتی است که دعاء و درخواست نمیکند در آن بنده ای مگر آنکه روا میگردد مگر اینکه ده یک گیر (باجگیر و گمرکچی و راهدار) یا کسیکه مردم را بستمکاران بشناساند و اسرارشان را نزد آنها فاش نماید، یا گزمه و همکاران داروغه یا نوازنده ساز یا نقاره چی و دهل زن باشد (زیرا گناه ایشان مانع است از اینکه درخواستشان روا گردد. سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:) عرطبه بمعنی طنبور (ساز) و کوبه بمعنی طبل (دهل و نقاره) است، و نیز گفته شده: عرطبه یعنی طبل و کوبه یعنی طنبور.

۱۰۲ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِنَّ اللّٰهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرائِضَ فَلا تُضَيِّعُوها، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلا تَعْتَدُوها، وَنَهاكُمْ عَنْ أَشْياءَ فَلا تَنْتَهِكُوها، وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْياءَ وَلَمْ يَدَعْها نِسْياناً فَلا تَتَكَلَّفُوها.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (در پیروی از دستور خدا) فرموده است: خداوند بر شما امر کرده واجبات (مانند نماز و روزه و خمس و زکوة و حج) را پس آنها را تباه ننمائید (در انجام آنها کوتاهی نکنید که بکیفر خواهید رسید) و حدودی (مانند احکام بیع و نکاح و طلاق و ارث) برای شما تعیین نموده از آنها تجاوز ننمائید (بسلیقهٔ خودتان رفتار نکنید که بیچاره میشوید) و شما را از چیزهائی (مانند زنا و لواط و قمار و شراب و رباخواری) باز داشته پردهٔ حرمت آنها را ندرید (بجا نیاورید که در دنیا زیان دیده در آخرت بعذاب جاوید گرفتار خواهید شد) و برای شما از چیزهائی خاموشی گزیده (مانند تکلیف کردن بتحصیل دانشی که برای آخرت سودی ندارد) و آنها را از روی فراموشی ترک نفرموده (چون خداوند منزّه از فراموشی است) پس در بدست آوردن آنها خود را برنج نیندازید.

۱۰۳ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لا يَتْرُكُ النّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دينِهِمْ لِاسْتِصْلاحِ دُنْياهُمْ إِلّا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ما هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارهٔ بی اعتنائی بدین) فرموده است: مردم چیزی از کار دینشان را برای بدست آوردن سود دنیاشان از دست نمیدهند مگر آنکه خدا پیش میآورد برآنها چیزی را که از آن سود زیانش بیشتر است (زیرا بی اعتنائی در امر دین مستلزم دوری از رحمت حقتعالی است).

۱۰۴ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: رُبَّ عالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لا يَنْفَعُهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (در زیان جهل باحکام) فرموده است: بسا عالم (بعلم سحر و حساب و نجوم

وهیئت و انساب و مانند آنها) که (بر اثر اشتغال بآنها از دست آوردن علم دین باز مانده است و) جهل و نادانیش (بعلم دین که از ائمّه معصومین علیهم السّلام رسیده است) او را میکشد (از نیکبختی جاوید بی بهره میسازد) و علم و دانشی که با او است او را سود نبخشد.

۱۰۵ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ عُلِّقَ بِنِيَاطِ هٰذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَذٰلِكَ الْقَلْبُ، وَلَهُ مَوَادُّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا: فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ، وَإِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَا نَسِيَ التَّحَفُّظَ، وَإِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنِ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَهُ الْجَزَعُ، وَإِنْ أَفَادَ مَالاً أَطْغَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَتْ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشِّبَعُ كَظَّتْهُ الْبِطْنَةُ؛ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

امام علیه السّلام (درباره قلب) فرموده است: برگی از (رگهای) این انسان پاره گوشتی آویخته شده که آن شگفت‌ترین چیزی است که در او است و آن قلب است که برای آن اوصاف پسندیده و صفات ناپسندیده‌ای است برخلاف آنها: اگر امید و آرزو بآن رو کند طمع و آز خوارش میگرداند، و اگر طمع در آن بجوش آید حرص تباهش سازد، و اگر نومیدی بآن دست یابد حسرت و اندوه میکشدش، و اگر غضب و تندخوئی برای آن پیش آید

خشم بآن سخت گیرد، و اگر رضا و خوشنودی آنرا همراه شود خودداری (از ناپسندیها) را فراموش نماید، و اگر ترس ناگهان آنرا فرا گیرد دوری جستن (از کار) مشغولش سازد، و اگر ایمنی و آسودگی آن فزونی گیرد غفلت آنرا امیر باید، و اگر بآن مصیبت و اندوه رخ دهد بیتابی رسوایش نماید، و اگر مالی بیابد توانگری یا غیش گرداند، و اگر چیزی آنرا بیازارد و بلاء و سختی گرفتارش کند، و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی آنرا در آوردش، و اگر سیری بآن بسیار گشته از حد بگذرد شکم پری برنج اندازدش پس هر کوتاهی از حد آنرا زیان رساند، و هر بیشی در حد آنرا تباه گرداند (بنا بر این قلبی که اعتدال و میانه روی را از دست نداده بحکمت رفتار کند دارنده آن سود دنیا و آخرت را دریابد).

۱۰۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي.

امام علیه السلام (درباره دوازده امام) فرموده است: ما (اهلبیت چون) پشتی هستیم در میانه (که از دو جانب بآن تکیه دهند یعنی ما راه راست میباشیم بر حد اعتدال که باید مردم تدبیر معاش و معاد شان از ما بیاموزند) آنکه وامانده (در شناسائی ما کوتاهی نموده) خود را بآن پشتی برساند (تا آسایش و نیکبختی را بدست آرد) و آنکه تجاوز کرده و پیشی گرفته (درباره ما زیاده روی نموده از حد بشریت بیرون برده) بجانب آن پشتی بازگشت نماید (تا از گمراهی برهد).

۱۰۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ.

امام علیه السلام (درباره اجرا کننده حکم) فرموده است: حکم و فرمان خداوند سبحان را اجرا نمیکند مگر کسیکه (با آنکه میخواهد حکم خدا را درباره اش اجرا نماید) مدارا و همراهی نکند (یا از او رشوه نستاند) و (بآن) فروتنی ننماید، و در پی طمعها و آزها نرود.

۱۰۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «وَقَدْ تُوُفِّيَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ

بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مِنْ صِفِّينَ مَعَهُ وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ »: لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ .

وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّ الْمِحْنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ فَتُسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَلَا يُفْعَلُ ذٰلِكَ إِلَّا بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَالْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ، وَهٰذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْبَاباً .

وَقَدْ يُؤَوَّلُ ذٰلِكَ عَلَى مَعْنىً آخَرَ لَيْسَ هٰذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَام هنگامیکه سَهْل ابن حُنَیف انصاری پس از برگشتن با آنحضرت از (جنگ) صِفّین در کوفه وفات نمود و آن بزرگوار او را از دیگران بیشتر دوست میداشت (درباره گرفتاری دوستداران خود) فرموده است: اگر کوهی مرا دوست داشته باشد تکه تکه شده فرو ریزد (سیّد رضیّ «عَلَیْهِ الرَّحْمَة» فرماید:)

و مَعنیِ این فرمایش آنستکه آزمایش با گرفتاری و بیچارگی بر او سخت میگیرد پس اندوهها بسوی او میشتابد، و این نمیشود مگر با پرهیزکاران نیکوکار و برگزیدگان بزرگوار، و این گفتار مانند فرمایش آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَام است: هر که ما اَهلبیت را دوست دارد باید برای پوشیدن پیراهن (شکیبائی بر) فقر و پریشانی آماده شود (و اینکه شکیبائی بر بیچیزی را به پیراهن تشبیه نموده برای آنستکه شکیبائی بی چیزی را پنهان میدارد چنانکه پیراهن تن را میپوشاند) و فرمایش آنحضرت (: اگر کوهی مرا دوست داشته باشد تکه تکه شده فرو ریزد، یا فقر در فرمایش دیگر آن بزرگوار) بر مَعنیِ دیگری (غیر از مَعنیِ ظاهریّ آن که بیچیزی و تنگدستی است) تأویل شده که اینجا جای بیان آن نیست (و شاید مُراد از مَعنیِ دیگر برای فقر که سیّد «عَلَیْهِ الرَّحْمَة» بیان ننموده بی اعتنائی بدُنیا و قناعت در زندگی باشد، پس مَعنیِ آن اینست: هر که ما را دوست دارد باید برای دُنیا کوشش ننماید و قناعت پیشه گیرد، و شاید مُراد نیازمندی روز رستخیز باشد که مَعنی چنین میشود: هر که ما را دوست دارد برای نیازمندی و پریشانی روز قیامت آماده باشد یعنی توشه طاعت و بندگی بردارد) .

---

۱۰۹ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَقْلَ كَالتَّدْبِيرِ، وَلَا كَرَمَ كَالتَّقْوَى، وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَلَا قَائِدَ كَالتَّوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ، وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، وَلَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ، وَلَا عِلْمَ كَالتَّفَكُّرِ، وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ، وَلَا إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ، وَلَا حَسَبَ كَالتَّوَاضُعِ، وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ، وَلَا عِزَّ كَالْحِلْمِ، وَلَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.

۱- امام عَلَيْهِ السَّلَام (در ترغیب بصفات پسندیده و نکوهش خودپسندی) فرموده است: ۲- هیچ دارائی پر سودتر از خرد نیست (زیرا خرد سعادت دنیا و آخرت را در بر دارد) ۳- و هیچ تنهائی ترسناکتر از خودپسندی نیست (زیرا خودپسند مردم را از خود پستتر پنداشته آنها هم از او دوری کنند و تنها ماند) ۴- و هیچ عقلی چون تدبیر و اندیشه نیست (زیرا اندیشه راه را آماده و استوار میسازد) ۵- و هیچ جوانمردی مانند پرهیزکاری نیست (زیرا پرهیزکار نزد خالق و خلق عزیز و ارجمند است) ۶- و هیچ همنشینی چون خوی نیکو نیست (زیرا خوی نیکو دلها را بدست آورد) ۷- و هیچ میراثی مانند ادب و آراستگی نیست (زیرا آراستگی شخص را محبوب میسازد) ۸- و هیچ پیشوائی مانند توفیق و دست یافتن بکار نیست (زیرا توفیق شخص را براه راست و خداپسند میکشاند) ۹- و هیچ تجارت و بازرگانی مانند کردار پسندیده نیست (زیرا نیکبختی همیشگی را در بر دارد) ۱۰- و هیچ سودی مانند پاداش (الهی) نیست (زیرا سودی است همیشگی) ۱۱- و هیچ اجتناب و دوری چون ماندن در جلو شبهه (چیز نامعلوم) نیست (زیرا اقدام در شبهه بحرام میکشاند) ۱۲- و هیچ پارسائی مانند بی رغبتی در حرام نیست (زیرا بی رغبتی در حرام مستلزم آراستگی و پاکی است) ۱۳- و هیچ دانشی مانند تفکر و پیش بینی نیست (زیرا بر اثر آن بمبدء و معاد راه برده از گمراهی برهد) ۱۴- و هیچ عبادتی مانند انجام واجبات نیست (زیرا پاداش آن بیشتر از مستحبات و در ترک آن عذاب کیفر است) و هیچ

ایمانی مانند شرم و شکیبائی نیست (زیرا باین دو ایمان کامل میگردد) ۱۵ و هیچ بزرگواری و سرفرازی مانند فروتنی نیست (زیرا فروتن را همه از دل دوست دارند) ۱۶ و هیچ شرافت و بزرگی مانند دانش نیست (زیرا دانش راهنمای شخص است) ۱۷ و هیچ ارجمندی مانند بُردباری نیست (زیرا بردباری موجب سرفرازی است) ۱۸ و هیچ پشتیبانی استوارتر از کنگاش کردن نیست (زیرا مشورت سبب پی بردن بپایان کار و سود و زیان آنست) .

۱۱۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۱ إِذَا اسْتَوْلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ خِزْيَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ ۲ وَإِذَا اسْتَوْلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره بدبینی و خوش بینی) فرموده است: ۱ هرگاه نیکوکاری روزگار و اهلش را فرا گرفت پس مردی بمردی که رسوائی او آشکار نگشته (و در بعضی از نسخ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ ضبط شده یعنی بمردی که گناهی از او هویدا نگردیده) بدبین شود ستم نموده ۲ و هرگاه تباهکاری بر روزگار و اهلش دست انداخت پس مردی بمردی خوش بین باشد خود را بخطر و تباهی انداخته (چون از کسیکه در زمان فساد تربیت شده و با مردم تباهکار معاشرت و آمیزش داشته امید نیکی نباید داشت) .

۱۱۱ وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ تَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ ۱: كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَيَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ، وَيُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ .

بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: یا امیرَ المؤمنین خود را چگونه می یابی؟ آنحضرت (درباره گرفتاریهای در دنیا) فرمود: ۱ چگونه است حال کسیکه بهستی خود نیست میگردد (هستی بسوی نیستی میکشاندش) و بتندرستیش بیمار میشود (تندرستی بسوی بیماری پیری میبردش) و مرگ او از پناهگاهش (دنیا) در یابد .

۱۱۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ، وَمَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَداً بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره آزمایش بندگان) فرموده است: ۱ بسا کسیکه باحسان و بخشش (خداوند) باو کم کم بعذاب و کیفر نزدیک شده (چون هر چند خدا باو احسان نماید او بنافرمانی بیفزاید کفران کند) ۲ و بسا کسیکه پنهان ماندن (بدیها) براو فریب خورده (زیرا هرچه کار زشت کرده رسوا نشده) ۳ و بسا کسیکه بجهت گفتار نیک (مردم) درباره او در فتنه و سختی افتاده (چون خود پسندی او را از سپاسگزاری نعمتهای خدا که از جمله آنها گفتار نیک مردم است درباره او باز میدارد و بعذاب و سختی گرفتار میگردد) ۴ و خداوند کسیرا مانند مهلت دادن او (در دنیا) آزمایش ننمود (زیرا نعمت زندگی بزرگترین نعمتی است که بنده بآن آزمایش میشود).

۱۱۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلَكَ فِيَّ رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره دوست و دشمن خود) فرموده است: دو مرد در راه من تباه شدند (یکی) دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند (مرا از مرتبه ولایت بالاتر بداند) و (دیگر) دشمنی که در دشمنی زیاده روی کند (مقام و منزلت مرا منکر باشد).

۱۱۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره فرصت از دست دادن) فرموده است: از دست دادن فرصت (اقدام ننمودن بکار در وقت مناسب باعث) غم و اندوه است.

۱۱۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا

وَالسُّمُّ النّاقِعُ فِي جَوْفِها، يَهْوِي إِلَيْها الْغِرُّ الْجاهِلُ، وَيَحْذَرُها ذُو اللُّبِّ الْعاقِلُ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارهٔ دنیا) فرموده است: داستان دُنیا چون داستان مار است که دست بر آن کشی نرم و در اندرونش زهر کشنده است، فریب خوردهٔ نادان بطرف آن میرود، و خردمند پایان بین از آن دوری میگزیند.

ع۱۱۱ وَقَدْ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قُرَيْشٍ فَقالَ: أَمّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرَيْحانَةُ قُرَيْشٍ نُحِبُّ حَدِيثَ رِجالِهِمْ، وَالنِّكاحَ فِي نِسائِهِمْ، وَأَمّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُها رَأْياً، وَأَمْنَعُها لِما وَراءَ ظُهُورِها، وَأَمّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِما فِي أَيْدِينا، وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنا، وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ، وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ.

از امام عَلَيْهِ السَّلامُ از (اوصاف) قُرَيش پرسیدند فرمود: امّا بنی مَخزوم (طائفه ای از قُرَیش) گُل خوشبوی قُرَیش هستند (زیرا مردانشان زیرک و زنانشان آراسته اند) سخنان مردانشان (بجهت شیرین زبانی) و زناشوئی با زنانشانرا (برای آراستگی) دوست میداری، و امّا بنی عَبدِ شَمس (طائفهٔ دیگر از قُرَیش) دوربین ترین قُرَیش میباشند از رأی و اندیشه و جلوگیرنده ترین آنانند چیزیرا که پشت سرایشان است (در پیشامدها یگانه اند) و امّا ما (بنی هاشم، طائفهٔ دیگر از قُرَیش) بخشنده تریم آنچه را (دارائی) که در دست ما است، و جوانمردتریم بجان دادن هنگام مرگ (در میدان جنگ از کشته شدن باک نداریم) و ایشان (بنی عبد شمس که بنی اُمَیّه از آنها هستند از روی شمار) بیشترند، و (در آمیزش) بسیار فریبنده و زشت رو میباشند، و ما (در گفتار) فصیحتر (رساتر) و نیکخواه تر و (در معاشرت) خوشروتر هستیم.

۱۱۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقَى تَبِعَتُهُ، وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَؤُونَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ.

امام علیہ السلام (در ترغیب بندگی) فرمودہ است: چہ دوری است بین دو عمل و کردار عملی (نافرمانی) کہ لذّت و خوشی آن بگذرد و زیان (کیفر) آن بماند، و عملی (طاعت و بندگی) کہ رنج آن بگذرد و پاداش و مزدش بماند.

۱۱۸ وَقَدْ تَبِعَ جِنَازَةً فَسَمِعَ رَجُلاً يَضْحَكُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَاثَهُمْ، وَنَأْكُلُ تُرَاثَهُمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ، ثُمَّ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَرُمِينَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ! طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَطَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى بِدْعَةٍ.

أَقُولُ: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسُبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَذَلِكَ الَّذِي قَبْلَهُ.

امام علیہ السلام پی جنازہای (کہ بگورستان میبردند) میرفت شنید کہ مردی میخندد، پس

(در ترغیب بخوبیهای پسندیده) فرموده: گویا مردن در دنیا بر غیر ما نوشته شده، و گویا حق (مرگ) در دنیا بر غیر ما لازم گشته، و گویا مرده هائی که می بینیم (هر روز میروند) مسافرینی هستند که بزودی بسوی ما برمیگردند! ایشانرا در قبرهاشان میگذاریم، و دارائیشانرا میخوریم، مانند آنکه ما پس از آنها جاوید خواهیم ماند که پند دهنده ها (زن و مرد از مردگان) را فراموش کردیم، و به هر آفت و زیانی گرفتار شدیم ۲ خوشا کسیکه نفسش رام گشت (فروتنی پیشه نمود) و عمل و کردارش پاک و شایسته، و نیتش (اعتقاداتش) پسندیده، و خویش نیکو بود، و فزونی از مال و دارائیش را (در راه خدا بمستمندان) انفاق نمود، و پرگوئی را از زبانش نگاهداشت (بیجا نگفت) و بدیش را از مردم دور گردانید (آزار نرسانید) و سنت (روش پیغمبر اکرم) بر او سخت نیامد، و ببدعت نسبت داده نشد (سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:)

میگوئیم: بعضی از مردم این سخن و همچنین سخن پیش از آنرا برسولخدا صلی الله علیه و آله نسبت میدهند.

۱۱۹ وقال علیه السلام: غیرة المرأة کفر، و غیرة الرجل إیمان.

امام علیه السلام (درباره غیرت) فرموده است: غیرت زن (برمرد) کفر است (زیرا مستلزم حرام دانستن وزن یا بیشتر است برای یکمرد که خدا آنرا حلال نموده) و غیرت مرد (بزن) ایمان است (چون موجب حرام دانستن اشتراک دو مرد است در یکزن که خدا آنرا حرام کرده).

۱۲۰ وقال علیه السلام: لأنسبن الإسلام نسبة لم ینسبها أحد قبلی: الإسلام هو التسلیم، والتسلیم هو الیقین، والیقین هو التصدیق، والتصدیق هو الإقرار، والإقرار هو الأداء، والأداء هو العمل.

امام علیه السلام (درباره اسلام حقیقی) فرموده است: اسلام را چنان وصف نمایم که کسی

پیش از من وصف نموده باشد: اسلام زیر بار رفتن (احکام خدا و رسول) است، و زیر بار رفتن باور نمودن (آنها) است، و باور نمودن قبول کردن (آنها) است، و قبول کردن اعتراف (بآنها) است، و اعتراف نمودن آماده شدن برای بجا آوردن (آنها) است، و بجا آوردن عمل (بآنها) است (پس حقیقت اسلام همان عمل بدستور خدا و رسول است).

۱۲۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۱ عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ ۲ وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَيَكُونُ غَداً جِيفَةً ۳ وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ ۴ وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرَى مَنْ يَمُوتُ ۵ وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى ۶ وَعَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَتَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ !!

امام عليه السلام (در نکوهش خوهای زشت و کردارهای ناشایسته) فرموده است: ۱ شگفت دارم برای مرد بخیل و زفتی که میشتابد بفقر و تنگدستی که از آن گریزانست (زیرا از آنچه دارد سود نمیبرد پس با تهی دستان یکسان است) و توانگری را که میجوید از دست میدهد (زیرا از مال و دارائیش بهره‌ای نمیبرد) پس در دنیا مانند تنگدستان زندگی مینماید و در آخرت مانند توانگران بحسابش میرسند (چون حساب اندوخته را باید پس بدهد) ۲ و شگفت دارم برای گردنکشی که دیروز نطفه بود و فردا مردار میباشد (که اگر خاک از روی جسدش بردارند مردم از گندش گریزانند) ۳ و شگفت دارم برای کسیکه در خدا دودل باشد در حالیکه آفریده شدهٔ خدا را می‌بیند (چون نمیشود بی آفریننده‌ای آفریده شده‌ای باشد) ۴ و شگفت دارم برای کسیکه مرگ را فراموش میکند در حالیکه می‌بیند کسی را که میمیرد ۵ و شگفت دارم برای کسیکه زیر بار پیدایش معاد و بازگشت در قیامت نمیرود و حال آنکه پیدایش از نطفه را می‌بیند ۶ و شگفت

دارم برای کسیکه خانهٔ نیستی را آباد میکند (برای دُنیا تلاش مینماید) و خانهٔ هستی (آخرت) را رها میسازد (در فکر آماده ساختن توشه ای برای آن نیست).

۱۲۲ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: مَن قَصَّرَ فِی العَمَلِ ابتُلِیَ بِالهَمِّ، وَلا حاجَةَ لِلّهِ فِیمَن لَیسَ لِلّهِ فِی مالِهِ وَنَفسِهِ نَصِیبٌ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (درزیان کوتاهی در بندگی) فرموده است: کسیکه در عمل و کار (بندگی خدا) کوتاهی کند (و وقت خود را صرف آبادی دُنیا نماید، برای بدست آوردن و هم برای بی نتیجه ماندن آن) بغم و اندوه دُچار شود، و خدا را راهی نیست در کسیکه در دارائی و جانش بهره ای برای خدا نباشد (کسیکه از دارائیش در راه خدا نداده و در ترویج دین او نکوشد امیدوار رحمت او نباشد).

۱۲۳ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: تَوَقَّوا البَردَ فِی أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوهُ فِی آخِرِهِ، فَإِنَّهُ یَفعَلُ فِی الأَبدانِ کَفِعلِهِ فِی الأَشجارِ: أَوَّلُهُ یُحرِقُ، وَآخِرُهُ یُورِقُ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (در نگاهداری تن) فرموده است: در اوّل سرما (پائیز) پرهیز کنید (خود را بپوشانید چون بدن با گرمی خوگرفته آزرده شود) و در آخرش (بهار) پیشباز آن روید (بیا خود را نپوشانید چون بدن با سردی خوگرفته زیانی نمی بیند) زیرا سرما در بدنها همان میکند که در درختها مینماید: اوّل آن میسوزاند (برگها را میریزد) و آخرش (برگها را) میرویاند.

۱۲۴ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: عِظَمُ الخالِقِ عِندَکَ یُصَغِّرُ المَخلُوقَ فِی عَینِکَ.

امام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارهٔ بزرگی خدا) فرموده است: پی بردن تو به بزرگی آفریننده آفریده شده را در چشم تو کوچک مینماید (و بر اثر آن بآفریده شده اعتنا نکرده همیشه متوجّه آفریدگار خود میباشی و سعادت

دنیا و آخرت را بدست میآوری) .

۱۲۵ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ :

يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ، وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ، وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ، يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ، أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ، وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ، هٰذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ ؟

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ : أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامیکه از (جنگ) صِفّین بازگشت و بگورستان بیرون کوفه رسید (درباره پرهیزکاری) فرمود :

ای ساکنین سراهای ترسناک، و جاهای بیکس و بی آب و گیاه، و گورهای تاریک، ای ساکنین خاک، ای دور ماندگان از وطن، ای بیکسان، ای ترسناکان، شما پیشرو مائید که جلو رفته اید، و ما پیرو شمائیم که بشما میرسیم، امّا خانه ها (تان) را ساکن شدند، و امّا زنان (تان) را گرفتند، و امّا دارائیها (تان) را بخش کردند، این آگهی از چیزیست که نزد ما است پس خبر آنچه نزد شما است چیست ؟

پس از آن بسوی یارانش نظر افکنده فرمود : بدانید اگر ایشان را در سخن اجازه و فرمان بود بشما خبر میدادند که بهترین توشه (در این راه) تقوی و پرهیزکاری است .

۱۲۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَقَدْ سَمِعَ رَجُلاً يَذُمُّ الدُّنْيَا[1]: أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُغْتَرُّ بِغُرُورِهَا الْمُنْخَدِعُ بِأَبَاطِيلِهَا! أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا، أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟[2] مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أَبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى، أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؟ كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفَّيْكَ؟ وَكَمْ مَرَّضْتَ بِيَدَيْكَ؟ تَبْتَغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ، وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ، غَدَاةَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ، وَلَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاؤُكَ، لَمْ يَنْفَعْ أَحَدَهُمْ إِشْفَاقُكَ، وَلَمْ تُسْعَفْ فِيهِ بِطِلْبَتِكَ، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! وَقَدْ مَثَّلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ![3] إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللهِ، وَمَتْجَرُ أَوْلِيَاءِ اللهِ، اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ.[4] فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَقَدْ آذَنَتْ بِبَيْنِهَا، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا، فَمَثَّلَتْ لَهُمْ بِبَلَائِهَا الْبَلَاءَ، وَشَوَّقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟![5] رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ، وَابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ، تَرْغِيبًا وَتَرْهِيبًا وَتَخْوِيفًا وَتَحْذِيرًا، فَذَمَّهَا رِجَالٌ غَدَاةَ النَّدَامَةِ،

وَحَمِدَهَا آخَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، ذَكَّرَتْهُمُ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا ، وَحَدَّثَتْهُمْ فَصَدَّقُوا ، وَوَعَظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا .

امام عَلَيْهِ السَّلامُ هنگامیکه شنید مردی دُنیا را نکوهش مینمود (در سرزنش دُنیا) فرمود [1] : ای نکوهش کننده دُنیا که به نیرنگ او فریفته شده‌ای و بنا راستیهایش گول میخوری ! آیا بدُنیا فریفته شده‌ای و آنرا نکوهش مینمائی ، تو بر آن جُرم و گناه مینهی یا دُنیا بر تو جُرم مینهد ؟ [2] از کجا و چه وقت دُنیا ترا سرگردان نمود ، یا کی فریبت داد ؟ آیا بجاهای بر خاک افتادن پدرانت و پوسیده شدن آنها یا بخوابگاههای مادرانت زیر خاک ؟ چه بسیار با دستهای خود (بتنهائی برای بهبود در بیمارانت) یاری نمودی ، و چه بسیار با دستهایت (بیمارانرا) پرستاری کردی ؟ برای آنان بهبودی طلبیدی ، و (پس از تشخیص و بدست آوردن درد) از اَطِبّاء فایده دارو پرسیدی ، بامداد داروی تو ایشانرا بی نیاز نمیکرد (بهبودی نمیداد) و گریه (رنج) تو بر آنان سود نداشت ، و ترس تو هیچیک از آنهارا فایده نبخشید ، و در باره او بخواست خود نرسیدی (شفا نیافت) و بتوانائی خویش (بیماری و مرگ را) از او دور نساختی ! و دُنیا او را (که هر چند کوشش نمودی از چنگ مرگ نرَست) برای تو سرمشق قرار داد ، و هلاک شدن او را هلاک شدن تو (تا بدانی با تو آن خواهد کرد که با او نمود) [3] محققاً دُنیا سرای راستی است برای کسیکه (گفتار) آنرا باور دارد ، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسیکه فهمید و آنچه را که خبر داد دریافت ، و سرای توانگری است برای کسیکه از آن توشه بردارد (پیرو خدا و رسول باشد) و سرای پند است برای کسیکه از آن پند گیرد ، جای عبادت و بندگی دوستان خدا (پرهیزکاران) و جای نماز گزاردن (یا درود فرستادن و طلب آمرزش نمودن) فرشتگان خدا ، و جای فرود آمدن وحی (پیغام) خدا ، و جای بازرگانی دوستاران خدا است که در آن رحمت و فضل (او را) بدست آورده و سودشان بهشت بود [4] پس کیست دُنیا را نکوهش میکند در حالیکه (مردم را) بدوری خود (از آنها) آگاه ساخت ، و بجدائی خویش ندا داد ، و خود و اهلش (مردم) را بفناء و نیست شدن خبر داد ، پس برای ایشان بگرفتاری خود گرفتاری (آخرت) را نشان داد ، و آنانرا بشادی خویش بشادی (آخرت) آرزومند گردانید ؟ [5] شب میکند با تندرستی (که شخص بر اثر آن آسایش و خوشی است) و بامداد کند در سختی و اندوه برای ترغیب و خواستاری (طاعت

وکار آخرت) وترس و بیم و بر حذر بودن (از معصیت و نافرمانی) پس هنگام ادا و پشیمانی (رستاخیز که آشکار میگردد) گروهی از مردم (بدکاران) آنرا نکوهش مینمایند (از آن در رنج وافسردگی باشند) و دیگران (نیکوکاران) روز قیامت آنرا بستایند (از آن خوشنود ند) که دنیا (آخرت را) یادآوریشان کرد و آنان هم (آنرا) بیاد آوردند، و آنها را خبر داد و ایشان هم تصدیق نمودند، و آنانرا پند داد و آنها هم پذیرفتند (و بسعادت جاوید رسیدند).

۱۲۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلّٰهِ مَلَكاً يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدُوا لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ.

امام علیه السلام (درباره پایان دنیا) فرموده است: خداوند را فرشته ای است که هر روز فریاد میکند: بزائید برای مردن، و جمع کنید برای از بین رفتن، و بسازید برای ویران گشتن.

۱۲۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لَا دَارُ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا، وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا.

امام علیه السلام (درباره دنیا) فرموده است: دنیا سرای گذشتن است نه سرای ماندن، و مردم در آن دو دسته اند: دسته ای خود را در آن (بخواهشهای نفس) بفروشد پس خویش را (بکیفر آنها) هلاک گرداند، و دسته ای خود را (بطاعت و بندگی) بخرد پس خود را (از عذاب رستخیز) برهاند.

۱۲۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقاً حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ: فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ.

امام علیه السلام (در شرائط دوستی) فرموده است: دوست (در حقیقت) دوست

نیست مگر آنکه رعایت نماید برادر (دوست) خود را در سه وقت : در رنج و گرفتاری او (بجان و مال همراهی کند) و در نبودن او (از گفتن و شنیدن سخنان ناروا خلش نماید) و در وفات و بدرود زندگی او (بدعاء استغفار یادش کند) .

۱۳۰ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعاً لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعاً: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الْاِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ. وَتَصْدِيقُ ذٰلِكَ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَىٰ، قَالَ فِي الدُّعَاءِ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، وَقَالَ فِي الْاِسْتِغْفَارِ: وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللهَ يَجِدِ اللهَ غَفُوراً رَحِيماً، وَقَالَ فِي الشُّكْرِ: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ: إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً.

امام علیه السلام (در دعاء و توبه و استغفار و شکر) فرموده است : کسی را که چهار چیز دادند از چهار چیز نومید نگشته : کسیرا که امر بدعاء نمودند از روا ساختن درخواست نومیدش نگردانند، و کسیرا که دستور توبه دادند از پذیرفتن نومیدش نسازند، و کسیرا که باستغفار وادار نمودند از آمرزش نومیدش ننمایند، و کسیرا که شکر و سپاس یاد دادند از افزونی (نعمتها) نومیدش نکنند (سید رضی «رحمه الله» فرماید :)

و تصدیق و گواهی براین فرمایش در کتاب خدا تعالی است که در باره دعا (س ۴۰ ی ۶۰) فرموده است : اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ یعنی بخوانید مرا درخواست شما را روا میسازم ،

ودر بارۀ استغفار (س ۴ ی ۱۱۰) فرموده است : وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی کسیکه کار زشت انجام دهد یا بخود ستم کند پس از آن از خدا آمرزش بخواهد خداوند را آمرزندۀ مهربان مییابد ، ودر بارۀ سپاسگزاری (س ۱۴ ی ۷) فرموده است : لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر شکر نعمت بجا آورید نعمت شما را افزون میسازم ، ودر بارۀ توبه (س ۴ ی ۱۷) فرموده است : إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی خدا توبۀ کسانیرا میپذیرد که کار زشت و ناشایسته از روی نادانی بجا آورده پس از آن بزودی (پیش از رسیدن مرگ) توبه کنند پس خدا آنها را می بخشد و خدا (بتوبۀ راستی) دانا و (در بارۀ هر کس) درستکار است .

۱۳۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ ، وَالْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ .

امام علیه السّلام (در بارۀ بعضی از عبادات) فرموده است : نماز (سبب) تقرّب و نزدیکی هر پرهیزکار است (برحمت خدا) و حج جهاد (جنگیدن در راه خدای) هر ناتوانی است (که توانائی جهاد با کفّار را ندارد ، زیرا حج مشتمل سختیهای جهاد از قبیل دوری از زن و فرزند و برخوردن بسردی و گرمی و ترس و بیم است ، و اینکه حج را جهاد ناتوان فرمود برای آنست که توانا یا نا توان غیر از حج جهاد هم لازم است) و برای هر چیز زکاتی است و زکاة و صدقۀ بدن روزه داشتن است (اگر چه در ظاهر قوۀ بدن کم میشود ولی در باطن بادوری گزیدن از شهوات نفس توانا میگردد ، چنانکه دارائی با زکوة دادن در ظاهر کم میشود ولی در باطن با برکت و پر سود میگردد) و جهاد زن خوشرفتاری با شوهر و اطاعت از او است (چون جهاد برادر روایت مهمترین جهاد او زد و خورد با نفس امّاره و پیروی از شوهر است) .

۱۳۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ ، وَمَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ .

اِمام عَلَیْہِ اَلسَّلامُ (دربارۂ صَدَقَہ) فرمودہ است ۱: رسیدن روزی را (از آسمان رحمت) با صَدَقَہ دادن بخواہید (چون صَدَقَہ سبب رسیدن روزی است) ۲: وکسیکہ بگرفتن عوض یقین و باور داشتہ باشد بخشیدن سخی و جوانمرد است (چون باور دارد کہ از جانب خداوند عوض میگیرد در بخشیدن بُخل و زُفتی نمیکند)۔

۱۳۳ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: تَنْزِلُ الْمَعُوْنَۃُ عَلٰی قَدْرِ الْمَؤُوْنَۃِ ۔

اِمام عَلَیْہِ اَلسَّلامُ (دربارۂ روزی) فرمودہ است ۱: کمک و یاری (روزی ہر کس از جانب خدا) باندازۂ نیازمندی (او) خواہد رسید ۔

۱۳۴ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ ۔

اِمام عَلَیْہِ اَلسَّلامُ (در ترغیب میانہ روی) فرمودہ است ۱: تنگدست نشد کسیکہ (در زندگی) میانہ روی پیشہ نمود (در قرآن کریم س ۱۷ ی ۲۹ میفرماید: وَلَا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُوْلَۃً اِلٰی عُنُقِکَ وَلَا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا مَّحْسُوْرًا یعنی دست خود را بگردنت مبند «در صرف مال سختگیر مباش» و نہ بسیار باز و گشادہ دار کہ «در ہر کدام کنی» بنکوہش و حسرت و اندوہ بنشینی)۔

۱۳۵ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: قِلَّۃُ الْعِیَالِ اَحَدُ الْیَسَارَیْنِ ۲: وَ التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ ۳: وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ ۔

اِمام عَلَیْہِ اَلسَّلامُ (دربارۂ آسودہ ماندن) فرمودہ است ۱: کمی جیرہ خوار یکی از دو دست آسایی است (و دست دیگر بدست آوردن مال است) ۲: و دوستی نمودن (با مردم) نیمی از خرد است (و نصف دیگر سائر صفات یا دور ماندن از شر و بدی ایشانست) ۳: و گرفتاری باندوہ نصف پیری است (و نیم دیگر فزونی عمر میباشد)۔

۱۳۶ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: یَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلٰی قَدْرِ الْمُصِیْبَۃِ ۲: وَمَنْ ضَرَبَ عَلٰی فَخِذِهٖ عِنْدَ مُصِیْبَتِهٖ حَبِطَ اَجْرُهٗ ۔

امام علیه السلام (در شکیبائی) فرموده است: ۱ شکیبائی باندازهٔ اندوه میرسد (مصیبت هرچه بزرگ باشد خداوند برابر آن شکیبائی عطا میفرماید) ۲ و کسیکه در مصیبت دست خویش برانش زند (بیتابی کند) پاداشش (که برای او در آن مصیبت مقرّر گشته) تباه میگردد.

۱۳۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَاءُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ، حَبَّذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.

امام علیه السلام (در نکوهش عمل بیجا) فرموده است: ۱ بسا روزه داری که از روزه داشتنش جز گرسنگی و تشنگی نماند ۲ و بسا نماز (شب) گزاری که از ایستادن و نماز گزاردنش جز بیداری و رنج نیست (چون روزه و نماز را طبق دستور انجام نداده) ۳ چه نیک است خواب زیرکان و روزه باز کردن ایشان (چون آنان آنچه کنند بجا و طبق دستور میباشد).

۱۳۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُوسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ.

امام علیه السلام (در ترغیب بصدقه و زکوٰة و دعا) فرموده است: ۱ ایمانتان را با صدقه دادن نگاه داشته حفظ نمائید (که صدقه نشانهٔ کمال ایمان است و مؤمن برای پاداش با نیّت پاک بآن میشتابد) ۲ و داراییهاتان را با زکوٰة دادن در پناه درآورید (چون اگر ندهید بفقراء و مستمندان خیانت کرده اید و شایسته است که از بین برود) ۳ و گرفتاریهای پی در پی را با دعاء و درخواست دور نمائید.

۱۳۹ وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِكُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ، قَالَ كُمَيْلُ ابْنُ زِيَادٍ:

أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ، ثُمَّ قَالَ: ۱

يَا كُمَيْلَ ابْنَ زِيَادٍ، إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ:

۲ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَىٰ سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَىٰ رُكْنٍ وَثِيقٍ.

۳ يَا كُمَيْلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ، الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ، وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

۴ يَا كُمَيْلَ ابْنَ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.

از سخنان آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است بکُمَیْل ابْن زِیاد نَخَعِی (که از خواصّ و نیکان و یاران آن بزرگوار بوده) کُمَیْل ابْن زِیاد گفته: امیرالمؤمنین عَلِیّ بْن اَبیطالِب عَلَیْهِ السَّلَامُ دست مرا گرفته بصحرای برد، چون به بیرون شهر رسید آهی کشید مانند آه کشیدن اندوه رسیده، پس از آن (دربارهٔ دانش و دانشمندان) فرمود ۱:

ای کُمَیلِ ابنِ زیاد، این دلها ظرفها (ی علوم و حقایق اسرار) است، و بهترین آن دلها نگاهدارنده‌ترین آنهاست (سپرده شده را خوب نگاهداری کرده بیاد دارد) پس (هشیار باش و) از من نگاهدار و بیاد داشته باش آنچه بتو میگویم:

٢ مردم سه دسته اند: عالِم ربّانی (دانای خداشناسی که بمبدء و معاد آشنا بوده بآن عمل نماید) و طالب علم و آموزنده‌ای که (از جهل و نادانی) بر راه نجات و رهائی یافتن است، و مگسان کوچک و ناتوانند (نادان نفهم بانواع زشتیها آلوده) که هر آواز کننده‌ای (هر راهی) را پیروند، و با هر بادی میروند (درست را از نادرست تمیز نداده و بمذهب و طریقه‌ای پایدار نیستند و بهر راه که پیش میآید میروند) از نور دانش روشنی نطلبیده‌اند (در تاریکی نادانی مانده‌اند) و بپایه استواری (عقایدِ حقه که روی دو پایهٔ عقل و علم است) پناه نبرده اند (آنها را فرانگرفته و پیرو گمراه کنندگانند).

٣ ای کُمَیل، علم بهتر از مال است (زیرا) علم ترا (از گرفتاریهای دنیا و آخرت) نگاهدارد، و تو مال را (از تباه شدن) نگاه میداری، مال را بخشیدن کم میگرداند و علم بر اثر بخشیدن (یاد دادن بدیگری) افزونی میابد، و پرورده شده و بزرگی بدارائی با از بین رفتن آن از دست میرود (و بندگی بعلم از بین رفتنی نیست).

٤ ای کُمَیلِ ابنِ زیاد، آشنائی با علم و تحصیل آن دینی است که بسبب آن (در روز رستخیز) جزاء و پاداش داده میشود، انسان در زندگی خود با علم طاعت و پیروی (از خدا و رسول و ائمه دین) و پس از مرگ پسندیده گوئیها (که مردم درباره اش میگویند) بدست میآورد، و علم فرمانروا است و مال فرمانبر و مغلوب است (مال در معرض انتقال و زوال میباشد و علم باقی و برقرار).

---

٥ يَا كُمَيْلَ ابْنَ زِيَادٍ، هَلَكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءٌ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ، أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، هَا إِنَّ هٰهُنَا لَعِلْماً جَمّاً (وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً، بَلَى أَصَبْتُ لَقِناً غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلاً آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِراً بِنِعَمِ اللّٰهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، أَوْ مُنْقَاداً لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا

بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ، يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ، أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، أَوْ مَنْهُوماً بِاللَّذَّةِ سَلِسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَماً بِالْجَمْعِ وَالْاِدِّخَارِ، لَيْسَا مِنْ رُعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهاً بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

ای کُمَیل اِبن زِیاد، گردآورندگان دارائیها تباه شده‌اند در حالیکه زنده هستند (اگر چه زنده‌اند ولی غُرُور و طُغیان هلاکشان خواهد کرد) و دانشمندان پایدار میباشند چندانکه روزگار بجا است، وُجُودشان (با بدرود گفتن از اینجهان) گمشده است و صُورتهاشان (بر اثر ذِکرِ جمیل و پسندیده گوئی مردم از آنها) در دلها برقرار است، آگاه باش اینجا عِلمِ فراوان است ـ و بدستِ مُبارک بسینهٔ خود اِشاره فرمود ـ اگر برای آن یادگیرندگان مییافتم (اگر بودند زیرکانی که توانائی فَهمِ آن را داشتند آشکار مینمودم، در اینجا اِمام عَلَیهِ السَّلامُ از نبودن کسانیکه لِیاقت و توانائی فَهمِ مَعارِفِ اِلهیّه را دارند تأسُّف میخورد) آری مییابم تیز فَهم را که از او (بر آن عُلُوم) مُطمَئِن نیستم (زیرا) دست افزار دین را برای دُنیا بکار میبرد، و بنِعمَتهای خدا (تَوفیق بدست آوردن عِلم و مَعرِفَت) بر بندگانش و بحُجَّتهایش (عَقل و خِرَد) بر دوستانش برتری میجوید (چون چنین کس آراسته نیست اگر عِلمِ حَقیقی را بدست آرد وسیلهٔ جاه و رَونَق بازار دُنیا و برتری بر بندگان خدا قرار دهد، و به پشتیبانی آن نِعمَتها و حُجَّتها اَبوابِ زَحمت و گرفتاری بروی مردم بگشاید) یا مییابم فرمانبر را برای اَرباب دانش (مُقَلِّد و پیرو در گفتار و کردار) که او را در گوشه و کنار خود (تقلید و پیروی از دانندِه) بینائی نیست، باوّلین شُبهه‌ای که رو دهد شک و گمان خِلاف در دل او آتش میافروزد (این صِفَت کسانی است که پیرو دین حَقّ هستند ولی فهمشان کوتاه است پس با آنها جز مسائل ظاهری از قبیل صُورَت نماز و روزه و بهشت و دوزخ نتوان گفت و در حَقائق و مَعارِف اِعتِماد بفَهم آنان نیست) بدان که نه این (مُقَلِّد بی بَصیرَت) اَهل (اَمانَت و عِلمِ حَقیقی) میباشد و نه آن (تیز فَهم) یا مییابم کسی را که در لذَّت و خوشی زِیادَه روی کرده و بآسانی پیرو شَهوَت و خواهش نَفس میشود، یا کسی را که شیفتهٔ گرد آوردن و انباشتن (دارائی و کالای دُنیا) است، این دو هم از

نگهدارندگان دین درکاری ازکار رانیستند، نزدیکترین مانند باین دو چهار پایان چرنده میباشند، درچنین روزگار (که حامل علم یافت نمیشود) علم برگ حمله و نگهدارش میمیرد (ازبین میرود).

۷ـ اَللّٰهُمَّ بَلٰی، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ: إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً، وَإِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللّٰهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ؟ أُولٰئِكَ ـ وَاللّٰهِ ـ الْأَقَلُّونَ عَدَداً، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْراً، يَحْفَظُ اللّٰهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتّٰى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ ۸ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلٰى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ، وَأَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلٰى، أُولٰئِكَ خُلَفَاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلٰى دِينِهِ، آهِ آهِ شَوْقاً إِلٰى رُؤْيَتِهِمْ، انْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ.

۷ـ بارخدایا آری (اَللّٰهُمَّ بَلٰی در اینجا بمنزلهٔ کلمهٔ استشهاد است) زمین خالی و تهی نمیماند از کسیکه بحجّت و دلیل دین خدا را برپا دارد (و آنکس) یا آشکار و مشهور است (مانند یازده امام علیهم السّلام) یا (بر اثر فساد و تباهکاری) ترسان و پنهان (مانند امام دوازدهم عجّل الله فرجه) تا حجّتها و دلیلهای روشن خدا (آثار نبوّت و احکام دین و علم و معرفت) از بین نرود (باقی و برقرار ماند)، ابن میثم «رحمه الله» میفرماید: این فرمایش تصریح است

بایکه وجود امام در هر زمانی بین مردم چندانکه تکلیف باقی است واجب و لازم است) و ایشان چندند و کجایند (یا تا چه زمانی ترسان و پنهانند) ؟ بخدا سوگند از شمار بسیار اندک هستند ، و از منزلت و بزرگی نزد خدا بسیار بزرگوارند ، خداوند بایشان حجتها و دلیلهای روشن خود را حفظ میکند تا آنها را بمانند ایشان سپرده و در دلهاشان کشت نماید (تا دنیا از دین و علم و حکمت تهی نماند) علم و دانش با بینائی حقیقی بایشان یکباره رو آورده ، و با آسودگی و خوشی یقین و باور بکار بسته اند و سختی و دشواری اشخاص بناز و نعمت پرورده را سهل و آسان یافته اند (برای خوشنودی خدا با همه سختیهای دنیا ساخته و پارسائی پیش گرفته و دلبستگی بدنیا ندارند) و بآنچه (بیکسی و رنج و تنگدستی و گرفتاری که) نادانان دوری گزینند انس و خو گرفته اند ، و با بدنهائیکه روحهای آنها بجای بسیار بلند (رحمت خدا) آویخته در دنیا زندگی میکنند ، آنانند در زمین خلفاء و نمایندگان خدا که (مردم را) بسوی دین او میخوانند ، آه آه بسیار مشتاق و آرزومند دیدار آنان هستم (پس فرمود :) ای کمیل اگر میخواهی برگرد .

۱۴۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : اَلْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارۀ گفتار) فرموده است : مرد در زیر زبان خود پنهان است (تا سخن نگوید شناخته نشود) .

۱۴۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ .

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارۀ مقام و منزلت) فرموده است : تباه گشت مردی که قدر و منزلت خود را نشناخت (ندانست که چه گوهر گرانمایه است ، یا از حد تجاوز کرده پا از گلیمش درازتر نمود) .

۱۴۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ :

لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل ، ويرجي التوبة بطول الأمل
يقول في الدنيا بقول الزاهدين ، ويعمل فيها بعمل الراغبين ،
إن أعطي منها لم يشبع ، وإن منع منها لم يقنع [1] يعجز عن شكر
ما أوتي ، ويبتغي الزيادة فيما بقي ، ينهى ولا ينتهي ، ويأمر
بما لا يأتي ، يحب الصالحين ولا يعمل عملهم ، ويبغض المذنبين
وهو أحدهم ، يكره الموت لكثرة ذنوبه ، ويقيم على ما يكره
الموت له [2] إن سقم ظل نادما ، وإن صح أمن لاهيا ، يعجب
بنفسه إذا عوفي ، ويقنط إذا ابتلي ، إن أصابه بلاء دعا
مضطرا ، وإن ناله رخاء أعرض مغترا ، تغلبه نفسه على ما
يظن ، ولا يغلبها على ما يستيقن [4] يخاف على غيره بأدنى من
ذنبه ، ويرجو لنفسه بأكثر من عمله ، إن استغنى بطر وفتن ،
وإن افتقر قنط ووهن ، يقصر إذا عمل ، ويبالغ إذا سأل ،
إن عرضت له شهوة أسلف المعصية ، وسوف التوبة ، و
إن عرته محنة انفرج عن شرائط الملة [5] يصف العبرة ولا يعتبر ،
ويبالغ في الموعظة ولا يتعظ ، فهو بالقول مدل ، ومن العمل
مقل ، ينافس فيما يفنى ، ويسامح فيما يبقى ، يرى الغنم مغرما

وَالْغُرْمَ مَغْنَمًا ، يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ الْفَوْتَ ، يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ ، اللَّغْوُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ ، يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ ، وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ ، وَيُرْشِدُ غَيْرَهُ وَيُغْوِي نَفْسَهُ ، فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصِي ، وَيَسْتَوْفِي وَلَا يُوفِي ، وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ .

وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكَفَى بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً ، وَحِكْمَةً بَالِغَةً ، وَبَصِيرَةً لِمُبْصِرٍ ، وَعِبْرَةً لِنَاظِرٍ مُفَكِّرٍ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بمردیکه از آنحضرت درخواست پند و اندرز نمود (در نکوهش خوهای ناشایسته) فرمود: ۱ مباش کسیکه بی عمل و کردار (عبادت و بندگی) بآخرت امیدوار است، و با امید دراز توبه و بازگشت (از معصیت و نافرمانی) را پس میاندازد، در (باره) دنیا گفتارش گفتار پارسایان و رفتارش رفتار خواستاران است، اگر از (کالای) دنیا باو داده شود سیر نگردد، و اگر باو نرسد قناعت نکند (به بهره خود خرسند نماند) ۲ ناتوان است از سپاسگزاری آنچه (نعمتهائیکه) باو داده شده است و میجوید زیادی را در آنچه نرسیده (باو داده نشده)، از کار ناشایسته دیگرانرا باز میدارد و خود (از آنچه نهی مینماید) دست برنمیدارد، و فرمان میدهد بآنچه خود بجا نمیآورد، نیکوکارانرا دوست دارد و کردارشانرا انجام نمیدهد، و گناهکارانرا دشمن دارد و خود یکی از آنها است، از جهت زیادی گناهان از مرگ کراهت داشته بدش میآید و ایستادگی میکند بر آنچه (گناهانیکه) بسبب

کراهت از مرگ شده ۳ تا اگر بیمار شود (از بدرفتاریش) پشیمان گردد و چون تندرستی یابد
آسوده و غافل ماند، هرگاه (از بیماری) آسایش بیند خودپسند شود و چون گرفتار گردد نومید
و پژمرده شود، اگر بلاء و سختی برایش پیش آید با نگرانی دعاء و زاری نماید، و چون راحتی و
خوشی با او دست دهد از روی غرور و فریب (بکالای دنیا از خدا) دوری گزیند، نفس (اماره)
بر او مسلط است با آنچه (آمرزش گناهان که) گمان دارد، و مسلط نیست با آنچه (مرگ و عذاب
جاوید که) باور دارد ۴ تا بر دیگری بگناه بکمتر از گناه خود میترسد (گناه او را بزرگ میشمارد) و
پاداش بیشتر از کردارش را برای خود امیدوار است (طاعت خویش را بزرگ می پندارد) چون
بتوانگری رسد شاد شده در فتنه و گمراهی افتد (پی هم گناه میکند) و چون تنگدست گردد (از
رحمت خدا) نومید شده و (در عبادت و بندگی) سستی نماید، و اگر طاعت و بندگی کند
کوتاهی نماید (درست انجام ندهد) و چون درخواست کند (از خدا حاجت طلبد) اصرار و
کوشش دارد، اگر باو شهوت و خواهشی (آسایش و خوشی) روآورد نافرمانی پیش
گرفته توبه و بازگشت را پشت سر اندازد، و اگر باو اندوهی برسد از دستورهای دین
(شکیبائی و بردباری و پناه بخدا بردن بهنگام سختی) دوری گزیند (برای مردم) ۵ عبرت و پند
گرفتن از دیگران را بیان میکند و خود عبرت نمیگیرد، و در اندرز دادن میکوشد و خود پندپذیر
نیست، پس او بگفتار مینازد و عمل و کردارش اندک است، در آنچه (دنیا و کالای آن که) فانی
و نابود گردد کوشش مینماید و در آنچه (آخرت و آنچه در آنست که) باقی و جاوید است سهل
انگاری میکند، غنیمت و سود (طاعت و بندگی خدا) بنظرش غرامت و تاوان میآید (زیان
پندارد) و غرامت و تاوان (معصیت و نافرمانی) غنیمت و سود، از مرگ ترسان است
و پیش از اینکه فرصت از دست برود (باعمال صالحه و کردار خداپسند) نمیشتابد، بزرگ
میشمارد از نافرمانی دیگری معصیتی را که بزرگتر از آنرا از خود خرد میپندارد، و از بندگی خویش
بسیار میشمارد طاعتی را که از دیگری اندک داند، پس او بمردم سختگیر است و بخود سهل انگار،
۶ بیهوده گوئی با توانگران را بیشتر دوست دارد از یاد خدا با تنگدستان، برای سود خود
بزیان دیگری حکم میکند (اگر چه نادرست باشد) و برای سود دیگری بزیان خود حکم نمیکند (اگر

چه درست باشد) دیگری را راهنمائی مینماید و خود را گمراه میسازد پس از او پیروی میکند و خود معصیت مینماید ، و (حق خود را) تمام میستاند و (حق دیگری را) تمام نمیدهد ، و از مردم میترسد نه در راه پروردگارش (از ترس آنان کاری را انجام میدهد که خدا پسند نیست) و در کار مردم از پروردگارش نمیترسد (با آنان زیان میرساند و از خدا بیمی ندارد . سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:) اگر در کتاب نهج البلاغة جز این فرمایش نبود همان برای پند سودمند و حکمت رسا و بینائی بینا و عبرت و پند اندیشه کننده بس بود .

۱۴۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ حُلْوَةٌ أَوْ مُرَّةٌ .

امام علیه السلام (در باره پایان هر کس) فرموده است: پایان هر کس شیرین (سعادت و خوشبختی) است یا تلخ (شقاوت و بدبختی) .

۱۴۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ، وَمَا أَدْبَرَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ .

امام علیه السلام (در اینکه هر چیز نیست میشود) فرموده است: برای هر پیشآمدی برگشتنی است و آنچه برگشت چنان است که نبوده (خوشی و تلخی دنیا که هر کس را بنوبت پیش آید بزوال و نیستی میگراید بطوریکه چون بگذرد گویا چنین روز خوشی یا تلخی نبوده است) .

۱۴۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ .

امام علیه السلام (در شکیبائی) فرموده است: فیروزی از شکیبا و بردبار جدا نمیشود هر چند روزگار (سختی) باو دراز گردد .

۱۴۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ

مَعَهُمْ ، وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانِ : إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ ، وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ راضی بودن بکار دیگری) فرموده است : کسیکه بکار گروهی خوشنود باشد مانند آنستکه با ایشان در آن کار همراه بوده (چون رضا بکار زشت مُستَلزِم دوست داشتن آنست و آن از صفات رذیله و گناه و مستحق کیفر میباشد) و (امتیاز بین کنندهٔ کار و راضی بآن اینست که) بر هر کنندهٔ کار باطل و نادرست دو گناه است (یکی) گناه بجا آوردن آن ، و (دیگری) گناه رضا و خوشنودی بآن (که در نیّت و دل است) .

۱۴۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِعْتَصِمُوا بِالذِّمَمِ فِي أَوْتَادِهَا .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ عهد و پیمان) فرموده است : میخهای عهد و پیمانها را بگیرید (در حفظ و وفای بآنها بکوشید ، یا آنکه شرائط عهد و پیمان را محکم و استوار نمائید ، یا با وفادار پیمان بندید نه با کسیکه شایسته نیست مانند کفّار و منافقین ، زیرا ایشان بعهد خود وفا نمیکنند چنانکه در قرآن کریم س ۹ ی ۱۰ میفرماید : لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً یعنی ایشان دربارهٔ اهل ایمان مراعات حق خویشاوندی و عهد و پیمان را نمینمایند) .

۱۴۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب به پیروی از ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فرموده است : بر شما باد پیروی کسیکه به نشناختن او معذور نیستید (از ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پیروی نمائید ، و اگر بگوئید ایشانرا نشناختیم عذرتان پذیرفته نیست ، زیرا قوانین و احکام دین را باید از آنها آموخت) .

۱۴۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ ، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنِ اهْتَدَيْتُمْ ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنِ اسْتَمَعْتُمْ .

امام علیه السّلام (در پند واندرز) فرموده است: بشما بینائی داده اند اگر چشم بگشائید، و راه نموده اند اگر راه بیابید، و شنوائی بخشیده اند اگر بشنوید.

۱۵۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَاتِبْ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ.

امام علیه السّلام (در بارۀ نیکی) فرموده است: برادر (دوست) خود را با نیکی سرزنش کن (بجای سرزنش با و نیکی نما تا شرمنده شود چون شرمندگی از هر سرزنش اثرش بیشتر است) و بدی او را با بخشش بر او برطرف گردان (زیرا بخشش موجب دوستی است و بدی در برابر بدی سبب زیاد کردن دشمنی، در قرآن کریم س ۲۳ ی ۹۶ میفرماید: ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ یعنی آزار و بدی «امت» را بآنچه نیکوتر است دفع کن).

۱۵۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهَمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

امام علیه السّلام (در پرهیز از جاهای تهمت) فرموده است: هر که بجاهای تهمت و بدگمانی برود بدگمان بخود را نباید سرزنش نماید (زیرا خود سبب شد که باو گمان بد برند).

۱۵۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ، وَمَنِ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

امام علیه السّلام (در بارۀ مشورت) فرموده است: هر که (بر چیزی) دست یافت خود رائی میشود (برأی و اندیشۀ دیگران بی اعتنا گردد)، و هر که خود رائی نمود (در کار مشورت نکرد) تباه گشت، و هر که با مردان (با تجربه) شور نماید با خردهاشان شرکت

میکند (وهویداست که حکم چند عقل در هر کار از حکم یک عقل سودمندو شایسته تراست) •

۱۵۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتِ الْخِيَرَةُ بِيَدِهِ •

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در آشکار نکردن راز) فرموده است: هر که راز خود را پنهان نمود خیرو نیکوئی بدست او است (برخیرو صلاح خویش دست دارد بخلاف آنکه رازش را فاش نماید) •

۱۵۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: اَلْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ •

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در نکوهش تنگدستی) فرموده است: فقر و تنگدستی مرگ بسیار بزرگست (زیرا سختی مرگ یکبار است و سختی بی چیزی هر آن مشاهده میشود) •

۱۵۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لاَ يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ •

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در نیکی بآنکه شایسته نیست) فرموده است: هر که بجا آورد حق کسیرا که او حقش را بجا نمیآورد (احترام کند کسیرا که او درباره اش احترام منماید) او را بندگی نموده است (زیرا بندگی فروتنی است درباره کسیکه بدون خواستن پاداش اعتراف بعظمت و بزرگی او شود پس احترام بکسیکه سود و زیانی ندارد مانند عبادت و بندگی او است، و چون در بعضی از جاها احترام کردن ستوده شد پس منظور امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ از این فرمایش اینست که شخص در احترام از حد تجاوز نکند یا کسیرا که شایسته نیست بزرگ نداند چنانکه در وصیت خود بامام حسن عَلَيْهِ السَّلاَمُ فرموده: أَحْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَخِيكَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَى الصِّلَةِ تا آنجا که فرموده: وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذٰلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ، برای ترجمه و شرح آن بجزء پنجم او اخر نامه سی یکم مراجعه شود • و در نسخه ابن ابی الحدید فَقَدْ عَبَّدَهُ بتشدید با ضبط شده یعنی کسیکه بجا آورد حق کسیرا که او حقش را بجا نمیآورد، او را بنده خویش گردانیده، زیرا در بجا آوردن حق او پاداشی در نظر نگرفته است بلکه خواسته با او احسان و نیکی کند) •

۱۵۶ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَاطَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ ٱلْخَالِقِ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (درباره اطاعت مخلوق) فرموده است: اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست جائیکه نافرمانی خدا در آن باشد (یا عبادت و بندگی جائز نیست آنجاکه موجب معصیت باشد مانند نماز خواندن در زمین غصبی و جائی که بستم گرفته شده است).

۱۵۷ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: لَا يُعَابُ ٱلْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (درباره دست اندازی بحق دیگری) فرموده است: کسیکه درباره حق خود سهل انگاری کند سرزنش نمیشود بلکه سرزنش برای کسی است که بحق دیگری دستبرد زده (زیرا کسیکه بحق دیگری دست اندازد ستم نموده و ستم بدترین زشتیها و ستمگر شایسته سرزنش است).

۱۵۸ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: اَلْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ ٱلْإِزْدِيَادِ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (درزیان خودپسندی) فرموده است: خودپسندی (شخص را) از بدست آوردن افزونی باز میدارد (زیرا خودپسند در هر مقامی گمان دارد که منتهی درجه آنرا یافته و این گمان او را از بدست آوردن مقام بالاتر باز میدارد).

۱۵۹ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: اَلْأَمْرُ قَرِيبٌ وَٱلْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (در دل نبستن بدنیا و اهل آن) فرموده است: امر (آخرت که از مرگ شروع میشود) نزدیک است (برای برداشتن توشه بکوشش) و باهم بودن (در دنیا) اندک (بزودی جدا میشوید پس دلبستگی را نشاید).

۱۶۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ستودن بینایان) فرموده است: محققاً برای آنکه دو چشم دارد صبح روشن است (برای خردمند بینا دین حق و راه راست هویدا است و او مانند کوردلان در شک و دودلی نمیباشد).

۱۶۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرْكُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نافرمانی نکردن) فرموده است: گناه نکردن آسانتر است از خواستن توبه و بازگشت (زیرا در گناه نکردن سختی و رنجی نیست بخلاف توبه که محتاج نزدیک شدن دل بنده بحق است و صلاحیت داشتن برای پذیرفته شدن توبه اش).

۱۶۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ تَمْنَعُ أَكَلَاتٍ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در خودداری) فرموده است: بسا یک خوردن که خوردنیها را جلوگیرد (بسا شخص غذای زیان رسانی خورده یا در خوردن افراط نماید که بیمار گردد و زمان درازی از خوردنیها باز ماند، این فرمایش مثلی است برای کسیکه پی سود کم رفته از سود بسیار باز ماند که اگر خودداری مینمود سود بسیار مییافت).

۱۶۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش نادانی) فرموده است: مردم دشمنند آنچه را که نمیدانند (زیرا نادانان آنچه میدانند دانش پندارند و جز آنرا نادرست، چنانکه در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۹ میفرماید: كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا یعنی انکار میکنند چیزی را که بآن دست نیافته اند).

۱۶۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنِ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْآرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ مشورت و کنکاش) فرموده است: کسیکه براههای اندیشها روآورد (از خردمندان کمک فکری بطلبد) جاهای خطاء و اشتباهکاری را بشناسد (و از آنچه زیان دارد دوری گزیند).

۱۶۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَدَّ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلّٰهِ قَوِيَ عَلَىٰ قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در سود کار برای خدا) فرموده است: هر کس نیزهٔ خشم (خود) را برای (رضا و خوشنودی) خدا تیز کند (در نهی از منکر بکوشد) بر کشتن و از میان بردن سخت‌ترین نادرستیها توانا باشد (خدا او را در شکست اهل باطل هر چند توانا باشند یاریش خواهد نمود).

۱۶۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا هِبْتَ أَمْراً فَقَعْ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقِّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در اقدام بکار) فرموده است: هرگاه از کاری ترسیدی خود را در آن افکن، زیرا سختی حذر کردن و پائیدن بزرگتر است از آنچه از آن ترس داری (اگر در بلاء و گرفتاری باشی بهتر است که در بیم و ترس آن بمانی، و این فرمایش راجع بامور دنیا است که شنیدن آنها مهمتر از دیدن آنها است بخلاف آخرت که آیات و اخبار و فرمایش امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این کتاب گویا است که دیدن آنها مهمتر از شنیدن میباشد).

۱۶۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ.

امام علیه السّلام (در سروری) فرموده است : ابزار ریاست و سروری فراخی سینه (تحمل سختیها و شکیبائی در کارها و دادرسی مانند آنها) است .

۱۶۸ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ : اُزْجُرِ الْمُسِیءَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ .

امام علیه السّلام (در جلوگیری از بدکاری) فرموده است : بدکار را بپاداش نیکوکار (ارجمند داشتن و با احسان و نیکوئی باو) رنجه دار (چون هیچ زجری برای بدکردار سخت‌تر از ارجمند داشتن و نیکی نمودن با نیکان نمیباشد) .

۱۶۹ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ : اُحْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرِ غَیْرِکَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِکَ .

امام علیه السّلام (درباره بدخواه نبودن) فرموده است : درو کن (دور ساز) بدی (کینه) را از سینه دیگری با کندن (دور ساختن) آن از سینه خود (چون هر کس برای دیگران بداندیشد برای او بداندیشند ، و هر که کینه دیگران در دل گیرد کینه او در دل گیرند) .

۱۷۰ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ : اَللَّجَاجَةُ تَسُلُّ الرَّأْیَ .

امام علیه السّلام (در نکوهش ستیزگی) فرموده است : ستیزگی اندیشه (شایسته) را دور میسازد (شخص را از راه راست باز میدارد و سود اندیشه را از دست میدهد) .

۱۷۱ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ : اَلطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ .

امام علیه السّلام (در نکوهش آز) فرموده است : طمع بندگی همیشگی است (آزمند همیشه بنده و گرفتار است و تا از طمع چشم نپوشد آزاد نگشته رهائی نیابد) .

۱۷۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ، وَ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.

امام عليه السلام (دربارهٔ دوراندیشی) فرموده است: نتیجهٔ تقصیر و کوتاهی (در امری) پشیمانی است و سود احتیاط و دوراندیشی درستی (رهائی از زیان) است.

۱۷۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام عليه السلام (در نکوهش بجا نگفتن و بیجا گفتن) فرموده است: خیر و نیکی نیست در خاموشی با حکمت و دانش (هنگامیکه باید گفت) چنانکه نیکی نیست در گفتار با جهل و نادانی.

۱۷۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً.

امام عليه السلام (در اینکه راه راست یکی است) فرموده است: دو خواندن برای (از دو کس) دو جور نگشت مگر آنکه یکی از آن دو گمراهی است (چون اگر هر دو بر حق و درست شد دو جور نمیشود، در قرآن کریم س ۱۰ ی ۳۲ میفرماید: فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ یعنی پس از بیان حق و راستی چه باشد جز گمراهی).

۱۷۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا شَكَكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ.

امام عليه السلام (دربارهٔ ایستادگی خود در راه حق) فرموده است: شک و دودلی در حق (اصول و فروع دین مقدس اسلام) ننمودم از آن هنگام که بآن نموده شدم (آنرا دانستم).

۱۷۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِبْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلَّ بِي.

امام علیه السلام (در بعضی از صفات خود) فرموده است: (هیچگاه) دروغ نگفتم و دروغ گفته نشدم (از پیغمبر اکرم دروغ نشنیدم، زیرا پیغمبر و امام منزّه و آراسته از دروغ هستند) و گمراه نشدم و کسی بوسیلهٔ من گمراه نگشت.

۱۷۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَداً بِكَفِّهِ عَضَّةٌ.

امام علیه السلام (در زیان ستم) فرموده است: برای ستم پیشه فردا (روز رستخیز) دست گزی (از اندوه بسیار) است (چنانکه در قرآن کریم س ۲۵ ی ۲۷ میفرماید: وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يعنی روزیکه ستمگر دستهای خود را بدندان میگزد).

۱۷۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّحِيلُ وَشِيكٌ.

امام علیه السلام (درباره مرگ) فرموده است: کوچ کردن (رفتن از دنیا) نزدیک است (پس خردمند کسی است که توشه برداشته هنگام رسیدن مرگ آماده باشد).

۱۷۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ عِنْدَ جَهَلَةِ النَّاسِ.

امام علیه السلام (درباره رنج راه حق) فرموده است: هر که برای حق چهره اش را نمایان سازد (آنرا کمک و یاری نماید) نزد نادانان مردم تباه گردد (از آنها سخت آزار بیند)، و در بعضی از نسخ نهج البلاغه جمله عِنْدَ جَهَلَةِ النَّاسِ بیان نشده پس معنی فرمایش امام علیه السلام چنین میشود: هر که از حق اعراض و دوری کند هلاک و تباه گردد، چون دوری کننده

از کسی روی خویش باو متوجه نماید) .

۱۸۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بشکیبائی) فرموده است : هر کرا شکیبائی رهائی ندهد بیتابی او را تباه گرداند (زیرا پاداش شکیبائی را از دست داده بکیفر بیتابی گرفتار است) .

۱۸۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاعَجَبَا أَتَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ ؟!

وَرُوِيَ لَهُ شِعْرٌ فِي هٰذَا الْمَعْنَىٰ وَهُوَ :

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَىٰ مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ	فَكَيْفَ بِهٰذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ
وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَىٰ حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ	فَغَيْرُكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در شکایت از خلفاء) فرموده است : ای شگفتا آیا خلافت با مصاحبت و همراه بودن (با پیغمبر اکرم) میرسد (که عمر با ابوبکر گفت : تو در سختی و آسایش مصاحب و همراه رسولخدا بودی دستت را بده تا با تو بیعت کنم ، هنگامیکه ابوبکر باو میگفت : دستت را بده تا با تو بیعت نمایم) و بسبب مصاحبت و خویشاوندی (با آن بزرگوار) نمیرسد ؟ ! (سیّد رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید :)

و روایت شده که آنحضرت در این باره سروده :

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَىٰ مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ	فَكَيْفَ بِهٰذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيَّبُ
وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَىٰ حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ	فَغَيْرُكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

یعنی اگر تو (ابوبکر) بسبب شوری و اجماع امّت زمام کارهای مردم را بدست گرفتی پس چگونه باین رسیدی که اصحاب رأی و اندیشه (بنی هاشم و مخصوصاً امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن شوری و اجماع) حاضر نبودند ، و اگر بخویشاوندی (با رسول اکرم) بر زد و خورد کنندهٔ آنان (دربارهٔ خلافت) غلبه و

برتری یافتی (ابوبکر در سقیفه با انصار احتجاج نموده دلیل آورد که ما عترت و خویش رسول خدا هستیم) پس دیگری (امام علیه السلام) به پیغمبر نزدیکتر و سزاوارتر است (زیرا اگر پیغمبر دختر را گرفته امام علیه السلام داماد و پسر عم او است).

۱۸۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا، وَنَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ، وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفِي كُلِّ أَكْلَةٍ غُصَصٌ وَلَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَلَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَنَحْنُ أَعْوَانُ الْمَنُونِ، وَأَنْفُسُنَا نَصْبُ الْحُتُوفِ، فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَهٰذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيَا، وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعَا؟!

امام علیه السلام (در پند و اندرز) فرموده است ۱- مرد (آدمی) در دنیا نشانه ای است که مرگها (سببهای مرگ) در آن تیر میاندازند، و چپاول شده ای است که بلاها و دردها بآن میشتابند، و با هر آشامیدنش گلوگرفتنی و در هر لقمه اش اندوهها است (هر لذت و خوشی با اندوهی است) ۲- و بنده بنعمتی نمیرسد مگر بجدائی از نعمت دیگری، و در دنیا در بر روزی از زندگیش مگر بجدائی روز دیگر از مدت (زندگانی) خود (که برایش مقدر گشته) ۳- پس یاوران مرگیم (که هر روزی بآن نزدیک میشویم و بهر نفس گامی بسویش پیش می نهیم) و جانهای ما نشانه تباهیها است، پس از کجا بقاء و هستی امیدوار باشیم در حالیکه این شب و روز بچیزی شرافت و بزرگی نداد ند مگر آنکه بشتاب بازگشتند در ویرانی آنچه ساخته و پراکندگی آنچه گرد آورده بودند؟! (آری دلبستگی باین زندگانی شایسته نیست چون هر شب و روزی می بینیم جمعی مرده مقام و بزرگواریشان از بین رفته ثروت و دارائیشان پراکنده میگردد).

۱۸۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِكَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در تلاش مال) فرموده است: ای پسر آدم آنچه زیادهٔ از قوت و روزی خویش (دارائی) بدست آوردی تو در آن برای دیگری (وارث یا غیر او) خزینه دار هستی (که باو واگذار نمائی و سودی برای تو نخواهد داشت).

۱۸۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالاً وَإِدْبَاراً فَأْتُوهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در زیان مجبور نمودن بکار) فرموده است: محققاً دلها را خواهش و رو آوردن و رو گردانیدنی است پس بسوی آنها بیائید (آنها را وادار نمائید) از راه خواهش و رو آوردن آنها (نه از راه بی میلی و نخواستن آنها) زیرا هرگاه دل (بانجام کاری) مجبور شود کور گردد (خسته و مانده شده آنرا درست انجام ندهد).

۱۸۵ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَتَى أَشْفِي غَيْظِي إِذَا غَضِبْتُ؟ أَحِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْانْتِقَامِ فَيُقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتَ، أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيُقَالُ لِي لَوْ عَفَوْتَ؟

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بفرو بردن خشم) میفرمود: کی خشم خود را بهبودی دهم (فرو نشانم) هرگاه غضب کرده ترشرو شدم؟ آیا هنگامیکه از انتقام و کیفر نمودن ناتوان باشم و بمن بگویند اگر شکیبائی مینمودی (تا توانا میشدی سزاوار بود)؟ یا هنگامیکه بر انتقام توانا باشم و بمن بگویند اگر میبخشیدی (شایسته بود، بهر حال فرو نشاندن خشم ستوده است چه شخص توانا باشد و چه ناتوان).

۱۸۶ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ مَرَّ بِقَذَرٍ عَلَى مَزْبَلَةٍ : هٰذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ . وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ : هٰذَا مَا كُنْتُمْ تَتَنَافَسُونَ فِيهِ بِالْأَمْسِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامیکه به پلیدی که بر مَزْبَلَه وجای سرگینی بود گذر میکرد (در دل اشتن بکالای دُنیا) فرمود : اینست نتیجهٔ آنچه بآن بُخل داران بُخل میورزیدند (سیّد رَضِی فرماید :) و در خبر دیگری است که آنحضرت فرمود : این آنچیزیست که روز گذشته شما در آن کوشش و رغبت مینمودید.

۱۸۷ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ از دست رفته) فرموده است : از مال تو آنچه ترا پند داد نرفته است (غصّهٔ زیان از دست داده را مخور، زیرا ترا تَجْرِبَه بیاموزد و تَجْرِبَه همواره بکارت خواهد آمد) .

۱۸۸ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ بستوه نیامدن از علم و دانش) فرموده است : إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ (تا آخر، این فرمایش بی کم و زیاد همان فرمایش هشتاد و نهم است که ترجمه و شرحش گذشت) .

۱۸۹ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ « لَا حُكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ » : كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامیکه شنید سخن خوارج را (که میگفتند) حُکم و فرمانی نیست

مگر برای خدا (در نادرستی گفتارشان) فرموده است : سخن حقّ و درستی است که از آن نتیجهٔ باطل و نادرست میگیرند (شرح این جمله در سخن چهلم درباب خطبه‌ها گذشت).

۱۹۰ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فِي صِفَةِ ٱلْغَوْغَاءِ : هُمُ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا، وَقِيلَ : بَلْ قَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : هُمُ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱجْتَمَعُوا ضَرُّوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا، فَقِيلَ قَدْ عَرَفْنَا مَضَرَّةَ ٱجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنْفَعَةُ ٱفْتِرَاقِهِمْ؟ فَقَالَ : يَرْجِعُ أَصْحَابُ ٱلْمِهَنِ إِلَىٰ مِهَنِهِمْ فَيَنْتَفِعُ ٱلنَّاسُ بِهِمْ كَرُجُوعِ ٱلْبَنَّاءِ إِلَىٰ بِنَائِهِ، وَٱلنَّسَّاجِ إِلَىٰ مَنْسَجِهِ، وَٱلْخَبَّازِ إِلَىٰ مَخْبَزِهِ.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ درباره اوباش مردم فرموده است : آنها کسانی هستند که چون گرد آیند پیشرفت میکنند و چون پراکنده گردند شناخته نشوند (تا برای تباهکاریشان بکیفر رسند). سید رضی «رَحِمَهُ ٱللّٰه» فرماید :) و گفته شده است : بلکه امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فرموده : آنها کسانی هستند که چون گرد آیند زیان دارند (زیرا کارها تعطیل میشود) و چون پراکنده شوند سود دارند، پس گفتند : زیان اجتماعشان را دانستیم سود پراکندگیشان چیست؟ فرمود : پیشه‌وران به پیشه و کار خود بر میگردند و مردم بوسیلهٔ آنها سود میبرند مانند بازگشتن بنّا بساختمان و بافنده بکارگاه و نانوا بنانوائی خود.

۱۹۱ وَقَدْ أُتِيَ بِجَانٍ وَمَعَهُ غَوْغَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهٍ لَا تُرَىٰ إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوْأَةٍ.

جنایتکاری را نزد امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ آوردند و اوباشها او بودند آنحضرت (در نکوهش

آنان) فرمود ۱: گشاده و خوش مباد روهائی که دیده نمیشوند مگر نزد هر کار زشت و رسوائی .

۱۹۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ، وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درانیکه تا اجل نرسد زندگی پایان نیابد) فرموده است ۱: با هر کسی دو فرشته است که او را نگاه میدارند پس هر گاه قدر آید (تباه شدن او مقدّر باشد) آن دو فرشته بین او و قدر را تهی مینمایند ۲ و مدّت زندگی (برای نابودی) سپر استواری است (پس تا عمر بسر نیاید شخص نمیمیرد) .

۱۹۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ نُبَايِعُكَ عَلَى أَنَّا شُرَكَاؤُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ: لَا، وَلَكِنَّكُمَا شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالِاسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَالْأَوَدِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگامیکه طلحه و زبیر (پس از کشته شدن عثمان) بآنحضرت گفتند ما با تو بیعت کرده عهد و پیمان می بندیم بشرط اینکه در این امر (خلافت) با تو شریک باشیم (در رد خواسته آنان) فرمود ۱: نه (بیش از یک امام و پیشوا روا نباشد) ولی شما در همراهی و یاوری شریک باشید (اگر نیاز بیاری نمودن باشد همراهی کنید) و بر ناتوانی و سختی کمک باشید (اگر در کار ناتوانی و گرفتاری ببینید در اصلاح آن کمک نمائید) .

۱۹۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَبَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِنْ هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمُوهُ ذَكَرَكُمْ .

امام علیه السلام (در ترغیب بپرهیزکاری) فرموده است : ای مردم ، بترسید از خداوندیکه اگر بگوئید می شنود ، و اگر پنهان نمائید میداند ، و (بعبادت و بندگی) بر مرگ پیشی گیرید (خود را از هول و ترس آن برهانید) که اگر بگریزید شما را در یابد ، و اگر بایستید شما را میگیرد ، و اگر فراموش کنید شما را (با گذشتن عمر و ضعف و ناتوانی و دردها و بیماریها) یاد میآورد .

۱۹۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : لا يُزَهِّدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمْتِعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ ، وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .

امام علیه السلام (در ترغیب بنیکوکاری) فرموده است : ترا در احسان و نیکی بیرغبت نگرداند کسی که سپاس نیکیت را نگزارد که ترا بر آن نیکی سپاسگزاری میکند (پاداش دهد) کسی (خداوندی) که از آن نیکی بهره ای نبرده ، و تو از سپاس سپاسگزار (پاداش خداوند) مییابی بیشتر از آنچه کفران کننده تباه ساخته ، و خداوند نیکوکاران را دوست میدارد .

۱۹۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ .

امام علیه السلام (در ستایش دانش) فرموده است : هر ظرفی تنگ میگردد (پر میشود) بآنچه درون آن میگذارند مگر ظرف علم و دانش (سینه و دل) که (چون علم در آن راه یافت) فراخ میگردد (و گنجایش دارد برای پذیرفتن علم دیگر) .

۱۹۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ : أَوَّلُ عِوَضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ .

امام علیہ السلام (در سود بردباری) فرمودہ است: نخستین عوض و سود بردبار از بردباریش آنستکہ مردم (ہنگام زد و خورد او) در برابر جاہل و نابردبار یاور انش میشوند ۔

۱۹۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ ۔

امام علیہ السلام (در ترغیب بردباری) فرمودہ است: اگر بردبار نیستی خود را ببردباری وادار کہ کم میشود کسی خویش را بگروہی مانند نماید و از ایشان نشود (چون ہر خصلت کہ طبیعی شخص نباشد و خود را بآن وادارد عادت شود و عادت طبیعت ثانیہ است، و فرمایش امام علیہ السلام دلیل بر آنستکہ تبدیل اخلاق و صفات ممکن است) ۔

۱۹۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَبِحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ، وَمَنْ خَافَ أَمِنَ، وَمَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ، وَمَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ ۔

امام علیہ السلام (در پند و اندرز) فرمودہ است: ہر کہ بحساب خویش رسید کی نمود سود برد، و ہر کہ از آن غافل ماند زیان کرد، و ہر کہ (از خدا) ترسید (از عذاب و کیفر روز رستخیز) آسودہ باشد، و ہر کہ (از دنیا) پند گرفت (در کار آخرت) بینا گردید، و ہر کہ بینا شد (نیک و بد را) فہمید و دریافت، و ہر کہ فہمید (بخداشناسی) دانا گردید ۔

۲۰۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا. وَتَلَا عَقِيبَ ذٰلِكَ: وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى

اَلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَّ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ ۔

امام علیہ السلام (دربارۂ ظہور دولت حقّۂ آل محمد علیہم السلام) فرمودہ است: دنیا برما (آل محمد) بازگردد و مهربانی نماید مانند بازگشت شتر بدخو و گاز گیر به بچۂ خویش ۔ و در پی آن خواند: (س ۲۸ ی ۵) وَ نُرِیْدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَّ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ یعنی میخواهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده اند منّت نهاده (توانا و بزرگوارشان گردانیم) آنها را پیشوایان و ارث برندگان (زمامداران دین و دنیا) قرار دهیم ۔

۲۰۱ وَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: اِتَّقُوا اللّٰهَ تَقِیَّةَ مَنْ شَمَّرَ تَجْرِیْدًا، وَ جَدَّ تَشْمِیْرًا، وَ اَکْمَشَ فِیْ مَهَلٍ، وَ بَادَرَ عَنْ وَجَلٍ، وَ نَظَرَ فِیْ کَرَّةِ الْمَوْئِلِ، وَ عَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ، وَ مَغَبَّةِ الْمَرْجِعِ ۔

امام علیہ السلام (در چگونگی پرهیزکاری) فرموده است: از خدا بترسید ترسیدن کسی که (درکار) دامن بکمر زده و خود را (از وابستگیها) مجرّد و تنها ساخته، و کوشش و تلاش نموده و خویش را چست و چالاک کرده، و (به نیکوکاری) شتاب کرده در مهلت عمرش، و پیشدستی نموده از روی ترس (از دست دادن فرصت) و اندیشه کرد در روآوردن قرارگاهش، و پایان آمد و رفتش (که بسعادت و نیکبختی بهشت یا شقاوت و بدبختی دوزخ میانجامد) ۔

۲۰۲ وَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: اَلْجُوْدُ حَارِسُ الْاَعْرَاضِ، وَ الْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِیْهِ، وَ الْعَفْوُ زَکَاةُ الظَّفَرِ، وَ السُّلُوُّ عِوَضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ، وَ الْاِسْتِشَارَةُ عَیْنُ الْهِدَایَةِ، وَ قَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنٰی بِرَاْیِهٖ، وَ الصَّبْرُ یُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ، وَ الْجَزَعُ مِنْ اَعْوَانِ الزَّمَانِ،

وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى، ١٠ وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَى أَمِيرٍ، ١١ وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجْرِبَةِ، ١٢ وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ، ١٣ وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُولاً .

اِمام عَلَیهِ السَّلام (در پند و اندرز) فرموده است: ۱ بخشش نگهبان آبروها است (مردم از بخشش کننده خوشنود بوده آبروی او را حفظ مینمایند) ۲ و بُردباری دهن بند نادان و نابُردبار است (بُردباری نادان را از هرزه گوئی باز داشته و بدی را میگرداند) ۳ و گذشت (از گناه) زکوة فیروزی است (هر که بر دشمن فیروزی یابد زکوة آن گذشت از او است) ۴ و دوری نمودن از کسیکه بیوفائی نمود عوض تو است (از دوست بیوفا دل برداشته دوری کن تا بیوفائیش را تلافی کرده باشی) ۵ و مشورت نمودن (و راه راست جُستن) همان هدایت و راه یابی است ۶ و کسیکه برأی و اندیشه اش (از مشورت با دیگران) بی نیاز شد خود را در خطر و تباهی افکند ۷ و شکیبائی سختیهای روزگار را دور مینماید ۸ و بیتابی از یاری کنندگان زمانه است (زیرا زمانه آماده پیر نمودن و نیست کردن است و بیتابی هم همین کار را انجام میدهد) ۹ و بزرگترین توانگری آرزو نداشتن است ۱۰ و بسا عقل و خرد که اسیر و گرفتار هوا و خواهشی است که بر او فرمانروا است (هوای نفس بسیاری از مردم بر عقولشان مسلّط است) ۱۱ و از رسیدن و دست یافتن بکار نیک نگاهداری تجربه و آزمایش است ۱۲ و دوستی (با مردم) خویشاوندی است که بهره برده شده ۱۳ و از دلتنگ و رنجیده (از خود) امین مباش (راز خویش با او مگو و بعهد و پیمانش دل مبند) .

۲۰۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ١ عُجْبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَّادِ عَقْلِهِ .

اِمام عَلَیهِ السَّلام (در زیان خودپسندی) فرموده: ۱ خود بینی شخص یکی از رشکبران خرد او است (زیرا مقتضی عقل نیاوردن خوبیهای نیکو است و خود بینی جلوگیر آن میباشد پس مانند رشکبر

بعقل رشک برده وزیاد کردن فضائل را جلو گرفته) .

۲۰۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَغْضِ عَلَى الْقَذَى وَإِلَّا لَمْ تَرْضَ أَبَداً .

امام علیه السلام (در بی اعتنائی بگرفتاریهای دنیا) فرموده است : از خار و خاشاک (سختیها و گرفتاریها) چشم ببند (بی اعتنا باش) وگرنه هرگز خوشحال نخواهی ماند (گرفتاریها فرسوده ات مینماید) .

۲۰۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ .

امام علیه السلام (درسود نیکخواهی) فرموده است : آنکه چوب درختش نرم باشد (خلق و خویش نیکو است) شاخه‌های او (دوستانش) فراوان میباشد .

۲۰۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ .

امام علیه السلام (در زیان مخالفت) فرموده است : مخالفت ورزدو خورد (بیجا) رأی و اندیشه (درست) را ویران میگرداند (بکار نیانداز زیرا کسیکه سرسازگاری ندارد اندیشه‌اش ناجور میشود) .

۲۰۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ .

امام علیه السلام (درباره گردنکشی) فرموده است : کسیکه بجائی رسید گردنکشی نمود (مگر آنکه آراسته بوده خدا را در نظر گرفته فروتنی نماید) .

۲۰۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ .

امام علیه السلام (در تبدیل حالات) فرموده است : در تغییر و گردش حالات

(بلندی وپستی وتوانگری وتنگدستی وبیماری وتندرستی) گوهرهای مردان (عیب وهنرآنها) فهمیده شود.

۲۰۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

امام علیه السلام (درباره رشکبردن) فرموده است: رشکبردن دوست از بیماری دوستی است (از جهت آنست که در دوستی راست نیست، زیرا دوست حقیقی کسی است که بخواهد برای دوستش آنچه برای خود میخواهد واین صفت با رشکبردن منافات دارد).

۲۱۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ.

امام علیه السلام (درزیان آز) فرموده است: بیشتر جاهای بخاک افتادن (لغزش) خردها زیر درخشندگیهای طمعها وآزها است (طمع آدمی را از آسمان عقل وبزرگواری به پستی و خواری کشاند).

۲۱۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثِّقَةِ بِالظَّنِّ.

امام علیه السلام (درباره بدگمانی) فرموده است: از عدل وداد گری نیست حکم کردن با بدگمانی بکسیکه طرف اعتماد است (زیرا بدگمانی بچنین کسی معصیت گناه میباشد، در قرآن کریم س ۴۹ ی ۱۲ میفرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ یعنی ای اهل ایمان از بسیار بدگمانی «درباره یکدیگر» دوری کنید که برخی بدگمانی معصیت وگناه است).

۲۱۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ، الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ.

امام علیه السلام (درنکوهش ستم) فرموده است: بد توشه‌ای است برای

روز رستخیز ستم کردن بر بندگان .

۲۱۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ .

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در ترغیب بچشم پوشی) فرموده است: از بهترین کارهای کریم و بزرگوار چشم پوشیدن (بیخبر وانمودن) او است از آنچه (زشتیهای دیگران که) میداند (زیرا کریم پرده کس ندرد و از بسیاری زشتیها خود را غافل نشان دهد) .

۲۱۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ .

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در ستودن حیاء و شرم) فرموده است: هر که حیاء و شرم جامه خود را باو پوشانید (شرم پیشه گرفت) مردم زشتی او را نخواهند دید (عیبی ندارد تا مردم ببینند، یا اگر هم داشته باشد بر اثر حیاء از نظر مردم پنهان مینماید) .

۲۱۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ[۱] وَ بِالنَّصَفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ[۲] وَ بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ[۳] وَ بِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ[۵] وَ بِاحْتِمَالِ الْمُؤَنِ يَجِبُ السُّؤْدَدُ[۴] وَ بِالسِّيرَةِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُنَاوِئُ[۷] وَ بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در ترغیب ببرخی از صفات شایسته) فرموده است: بخاموشی بسیار هیبت و بزرگی پدید آید (زیرا خاموشی نشانه عقل و خردمندی است)[۱] و بانصاف و برابری همپیوستگان و دوستان بسیار گردند (هر که انصاف پیشه کند مردم باو پیوسته همراه شوند)[۲]

و با نیکی کردن منزلت ها بزرگ گردد (زیرا هر کس احسان کننده را ارجمند میگرد) ۴ و با فروتنی نعمت تمام میشود (خدا هر که را نعمت داد و او با مردم فروتنی نمود سپاسگزاری کرده و سزاوار نعمت بسیار میگردد، یا اگر شخص بکسی نعمت رساند و با او فروتنی نماید نعمت را تمام کرده) ۵ و با تحمل رنجها و سختیها (ی مردم) بزرگی واجب و لازم میشود (زیرا شخص اگر از سختیها و رنجها تنگدل نگشت بزرگی و مهتری یابد و شایسته سروری گردد) ۶ و با رفتار خوب و پسندیده دشمن شکست میخورد (زیرا مردم با و رو آورده دشمن را تنها میگذارند، یا با رفتار پسندیده دشمن مغلوب میشود) ۷ و با حلم و بردباری از سفیه و کم خرد یاوران او بسیار گردند (زیرا مردم او را بر اثر حلم و بردباریش کمک مینمایند، و همین معنی در فرمایش یکصد و نود و هفت گذشت).

۲۱۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ.

امام علیه السلام (در اهمیت تندرستی) فرموده است: شگفتا از غافل ماندن رشکبران از تندرستی بدنها (ی مردم یعنی عجب است که رشکبران بمال و جاه دیگران رشک میبرند و بسلامتی و تندرستی آنها که بزرگترین نعمتها است رشک نمیبرند).

۲۱۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلطَّامِعُ فِي وِثَاقِ الذُّلِّ.

امام علیه السلام (در زیان آز) فرموده است: آزمند (مانند اسیر گرفتار) در بند ذلت و خواری است (چون همه او را کوچک و خوار شمرده باو اهمیت نمیدهند).

۲۱۸ وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

از امام علیه السلام معنی ایمان را پرسیدند آنحضرت (در معنی حقیقی آن) فرمود: ایمان (گرویدن) معرفت و شناختن بدل (اعتقاد و باور نمودن) و اعتراف بزبان و انجام دادن

بااعضاء (دست وپا وچشم وگوش وزبان ومانند آنها) است .

۲۱۹ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِيناً فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللهِ سَاخِطاً ، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ ، وَمَنْ أَتَى غَنِيّاً فَتَوَاضَعَ لَهُ لِغِنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ كَانَ مِمَّنْ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللهِ هُزُواً ، وَمَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا الْتَاطَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثٍ : هَمٍّ لَا يُغِبُّهُ ، وَحِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ ، وَأَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ .

امام عليه السلام (درزيان برخى ازصفات ناشايسته) فرموده است [1] : كسيكه براى (بدست نياوردن كالاى) دنيا اندوهگين شود بقضاء وقدر خدا خشمگين گشته است (زيرا راضى نبودن شخص بنصيب وبهره دنيا درحكم راضى نبودن او است بآنچه براى او مقدر شده است) [2] وكسى كه از اندوهى كه باو روآورده (نزد ديگرى) گله نمايد از پروردگارش شكايت كرده (واين نشانه ضعف وسستى ايمان است ، زيرا صبر وشكيبائى را از دست داده) [3] وكسيكه نزد توانگرى رفته براى توانگريش باو فروتنى كند دو سوم دينش از دست رفته (زيرا اهميت دادن بمال ودارائى ضعف وسستى است در يقين وباور بخدا وفروتنى عملى است براى غير خدا پس باقى نمانده مگر اعتراف بزبان) [4] وكسيكه قرآن بخواند وپس از مرگ بآتش برود از كسانى است كه آيات خدا را استهزاء ميكنند (زيرا اگر قرآن را با اعتقاد وباور بخواند بايد بمضمون آن عمل كند وعمل بقرآن مستلزم بهشت رفتن است پس خواننده قرآن اگر بدوزخ برود دليل بر آنست كه بمضمون آن اعتقاد نداشته است) [5] وكسيكه دلش بدوستى دنيا شيفته گردد دلبسته شود از دنيا بسه چيز : اندوهى كه از او جدا نگردد (زيرا اگر نيابد اندوهگين باشد واگر يافت براى فزونى وتنگهدارى اندوه خورد) وحرصى كه دست از او بر ندارد (وپيوسته دلش را در كشاكش بيم

وامیدوارد) وامید وآرزوئیکه بآن نرسد .

۲۲۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَفَىٰ بِالْقَنَاعَةِ مُلْكاً، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيماً .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درترغیب بقناعت وخوی نیکو) فرموده است : با قناعت میتوان پادشاهی نمود ، وبانیکوئی بنعمت وناز بسر برد .

۲۲۱ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ : فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً ، فَقَالَ : هِيَ الْقَنَاعَةُ .

ازامام عَلَيْهِ السَّلَامُ (معنی) فرمایش خدای عزّوجلّ (س ۱۶ ی ۹۷) : فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً یعنی بنده صالح نیکوکار را زندگانی نیکوئی دهیم ، راپرسیدند پس آنحضرت (درتفسیرآن) فرمود : آن زندگانی نیکو قناعت است (زندگانی باقناعت خوش ونیکو است ، وحریص زندگانیش تلخ وتنگ است اگرچه بسیار دارا باشد) .

۲۲۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ ، فَإِنَّهُ أَخْلَقُ لِلْغِنَىٰ ، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درسود شرکت) فرموده است : (درخرید وفروش) باکسیکه فراخ روزی است شرکت کنید ، زیرا شرکت با او توانگری را سزاوارتر وبرو آوردن بهره شایسته تر است (زیرا شخص تنگ روزی براثر شرکت بافراخ روزی بهره میبرد) .

۲۲۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ : الْعَدْلُ : الْإِنْصَافُ ، وَالْإِحْسَانُ : التَّفَضُّلُ .

امام علیہ السلام دربارۂ (معنی عدل واحسان در) فرمایش خدای عزوجل (س ۱۶ ی ۹۰)
إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ یعنی خداوند بعدل واحسان امر میفرماید، فرموده است: عدل وداد گری ستم نکردن است، واحسان ونیکی جود وبخشش (این فرمایش تعریف لفظی است بلفظی آشکارتر).

۲۲۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّ مَا يُنْفِقُهُ الْمَرْءُ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيلِ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ وَإِنْ كَانَ يَسِيرًا فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَجْعَلُ الْجَزَاءَ عَلَيْهِ عَظِيمًا كَثِيرًا، وَالْيَدَانِ هٰهُنَا عِبَارَتَانِ عَنِ النِّعْمَتَيْنِ، فَفَرَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ نِعْمَةِ الْعَبْدِ وَنِعْمَةِ الرَّبِّ بِالْقَصِيرَةِ وَالطَّوِيلَةِ، فَجَعَلَ تِلْكَ قَصِيرَةً وَهٰذِهِ طَوِيلَةً، لِأَنَّ نِعَمَ اللهِ أَبَدًا تَضْعُفُ عَلَى نِعَمِ الْمَخْلُوقِ أَضْعَافًا كَثِيرَةً، إِذْ كَانَتْ نِعَمُ اللهِ أَصْلَ النِّعَمِ كُلِّهَا، فَكُلُّ نِعْمَةٍ إِلَيْهَا تَرْجِعُ وَمِنْهَا تَنْزِعُ.

امام علیہ السلام (در سود انفاق) فرموده است: کسیکه بدست کوتاه (مال ودارائی خودرا هر چند اندک باشد در راه خدا) بخشد بدست دراز (از جانب خدا) بخشش می یابد (سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:)
و معنی این فرمایش آنستکه آنچه را شخص از مال ودارائیش در راههای خیر ونیکی انفاق میکند هر چند اندک باشد خدای تعالی جزاء ومزد آنرا بزرگ وبسیار میگرداند (چنانکه در قرآن کریم

س ۲ ی ۲۶۱ میفرماید : مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی داستان آنانکه دارائیهاشانرا در راه خدا «بدرویشان و مستمندان» میدهند مانند داستان دانه ایست که «از آن» هفت خوشه بروید که در هر خوشه صد دانه باشد «یکدانه هفتصد دانه شود» و خدا «این مقدار را» برای هر که خواهد افزایش میدهد و خدا بسیار بخشنده و داناست) و مراد از دو دست در اینجا دو نعمت است (نعمتی که بنده داده و نعمتی که خدا بخشیده) پس امام علیه السلام نعمت بنده و نعمت پروردگار را بکوتاهی و درازی از هم جدا ساخته و نعمت بنده را کوتاه و نعمت خدا را دراز قرار داده، زیرا نعمتهای خدا همواره بر نعمتهای مخلوق بسیار افزون است زیرا نعمتهای خدا اصل و پایه همه نعمتها است و هر نعمتی بسوی آنها بازگشته و از آنها بیرون میآید و پیدایش میابد.

۲۲۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَدْعُوَنَّ إِلَىٰ مُبَارَزَةٍ ، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ بَاغٍ وَالْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ .

امام علیه السلام بفرزندش امام حسن علیه السلام (در بارهٔ زد و خورد با دشمن) فرموده است: باید (کسیرا) بمبارزه (بیرون آمدن از صف) نخوانی، و اگر ترا بآن دعوت نمودند (بعنوان دفاع) بپذیر و بیرون رو، زیرا خواننده ستمکار است (چون از حد تجاوز و تهوّر و بیباکی کرده و از عدل و درستکاری دست برداشته و این کار ستمگری و دشمنی است) و ستمکار بر خاک افتاده است (گمان میرود در دنیا هم بکیفر ستمگری برسد و بخاک افتاده کشته شود. ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد: نشنیدیم امام علیه السلام هرگز کسیرا بمبارزه طلبیده باشد، بلکه یا خود آنحضرت خوانده شده و یا مبارز میطلبیدند پس آن بزرگوار بجانب او میرفت و از پایش در میآورد).

۲۲۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ

الرِّجَالِ : الزَّهْوُ ، وَالْجُبْنُ ، وَالْبُخْلُ ، فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا ، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا ، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا .

امام علیه السلام (درباره‌ی از خوهای نیک زن) فرموده است : بهترین خوهای زنها بدترین خوهای مردهاست که سرفرازی و ترسناکی و زفتی میباشد ، پس هرگاه زن متکبره باشد (بکسی جز شوهرش) سرفرود نیاورد ، و هرگاه بخیل و زفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه میدارد ، و هرگاه ترسو باشد از آنچه باو روآورد (و موجب بدنامی و خشم شوهرش گردد) میترسد (و دوری میگزیند) .

۲۲۷ — وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ ، فَقَالَ : هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ ، فَقِيلَ فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ ، فَقَالَ : قَدْ فَعَلْتُ .

يَعْنِي أَنَّ الْجَاهِلَ هُوَ الَّذِي لَا يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ ، فَكَانَ تَرْكُ صِفَتِهِ صِفَةً لَهُ ، إِذْ كَانَ بِخِلَافِ وَصْفِ الْعَاقِلِ .

به امام علیه السلام گفتند خردمند را برای ما وصف کن پس آنحضرت (در نشانه‌ی خردمند) فرمود : خردمند کسی است که هر چیزرا بجای خود گذارد (بگوید آنچه سزاوار است و بجا آورد آنچه شایسته است) گفتند نادان را برای ما بیان فرما فرمود : بیان کردم (سید رضی «علیه الرحمة» فرماید :)

یعنی جاهل کسی است که هر چیزرا در جای خود نگذارد ، پس بیان نکردن (امام علیه السلام) صفت او را برای او صفت است از آنجاکه وصف او بخلاف وصف عاقل است .

۲۲۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هٰذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خِنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْذُومٍ.

امام علیه السّلام (در نکوهش دنیا) فرموده است: بخدا سوگند این دنیای شما در چشم من خوارتر و پست‌تر است از استخوان بی گوشت خوک که در دست گرفتار به بیماری خوره باشد (خوره دردی است که موجب خوردن و از بین بردن گوشت و اعضاء شخص شود و آن بدترین بیماریهاست، این فرمایش دلیل است بر منتهی درجه بیزاری آنحضرت از دنیا، در کسیکه در حالات آن بزرگوار «هنگامیکه با پیغمبر اکرم بوده و وقتیکه گوشه نشینی اختیار نموده و زمانیکه بر حسب ظاهر بخلافت رسیده» اندیشه نماید براز این سخن پی میبرد).

۲۲۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللَّهَ شُكْراً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.

امام علیه السّلام (درباره اقسام عبادت) فرموده است: گروهی خدا را از روی رغبت (در ثواب و پاداش) بندگی میکنند و این عبادت بازرگانان است (که سود داده و ستده را در نظر دارند) و گروهی خدا را از روی ترس بندگی مینمایند و این عبادت غلامان است (که از بیم فرمان مولاشان را انجام میدهند) و گروهی از روی سپاسگزاری خدا را بندگی میکنند و این عبادت آزادگان است (که خدا را با معرفت و اخلاص عبادت نموده و نظری ندارند جز آنکه او را شایسته عبادت و بندگی میدانند).

۲۳۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَرْأَةُ شَرٌّ كُلُّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا.

امام علیه السّلام (در نکوهش زن) فرموده است: همه چیز زن (احوال و مناقش)

بدست و بدتر چیزیکه مداواست آنستکه (مردرا) چاره‌ای نیست از (بودن با) او ۔

۲۳۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِيَ ضَيَّعَ الْحُقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَاشِيَ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درزیان سستی وسخن چینی) فرموده است: ۱ هرکه (درکارها) سستی نماید بهره‌ها را از دست میدهد ۲ وکسیکه بگفتار سخن چین (دوبهمزن) گوش دهد دوست (خویش) را از دست میدهد ۔

۲۳۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَجَرُ الْغَصْبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا ۔

وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا عَجَبَ أَنْ يَشْتَبِهَ الْكَلَامَانِ، لِأَنَّ مُسْتَقَاهُمَا مِنْ قَلِيبٍ، وَمُفْرَغَهُمَا مِنْ ذَنُوبٍ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درزیان مال غصبی و دارائیکه از راه ستم بدست آید) فرموده است: سنگ غصبی در سرا (ی هرکه باشد) گرو ویرانی آن سرا است (چنانکه گرو مستلزم اداء دین است سنگ غصبی نیز مستلزم ویرانی ساختمان میباشد ۔ سید رضی رحمة الله فرماید:)

و این فرمایش از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (نیز) روایت میشود، و شگفت نیست که آن دو کلام بهم مانند زیرا آن دو آب از یک چاه کشیده و از یک دلو ریخته شده است (آنچه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده از جانب خدا بوده امام عَلَيْهِ السَّلَامُ هم فرموده آنحضرت را بیان میفرماید) ۔

۲۳۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ ۔

امام علیه السّلام (درزیان ستم) فرموده است: روز ستمکشیده (انتقام روز رستخیز) بر ستمگر سخت‌تر است از روز ستمگر (تسلّط او در دنیا) بر ستمکشیده (زیرا مدّت ستمگری ستمگر در دنیا چند روزی بیش نیست و پایان آن هویداست ولی کیفر او در قیامت آتش جاوید است).

۲۳۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِتَّقِ اللّٰهَ بَعْضَ التُّقَى وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ.

امام علیه السّلام (درباره پرهیزکاری) فرموده است: از خدا بترس ترسیدنی اگر چه اندک باشد (کار خویش با خدا یکسره مگردان که بگرفتاری همیشگی برسد) و بین خود و خدا پرده‌ای قرار ده اگر چه نازک باشد (حدود و احکام خدا را حفظ کرده پرده دری مکن و جای آشتی بگذار که اگر پشیمان شدی راه داشته باشی).

۲۳۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ.

امام علیه السّلام (درزیان چند پاسخ گفتن بیک پرسش) فرموده است: هرگاه (درباره یک پرسش) پاسخ دادن شلوغ و بسیار گردد درستی (آن پاسخ) پنهان شود (پرسش کننده در شکّ و دودلی افتد و نمیتواند بفهمد پاسخ پرسش او کدام است).

۲۳۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَّرَ فِيهِ خَاطَرَ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.

امام علیه السّلام (در سود سپاسگزاری) فرموده است: محققاً خدای تعالی را در هر نعمتی حقّ سپاسی است، پس هر که آنرا بجا آورد خدا از آن نعمت او را فراوان دهد، و هر که از بجا آوردن آن حقّ کوتاهی کند خدا آن نعمت را در خطر نابودی و دور شدن اندازد

(ناگفته نماند که حق سپاس خداوند هر نعمتی متناسب آن است مثلاً کسیرا که خداوند دولت و جاه بخشیده باید با ناتوانان همراهی و فروتنی کند، و هر که را عزیز و ارجمند گردانده باید خود را ذلیل و خوار پندارد، و هر که را مال و دارائی داده باید به بیچارگان و مستمندان خویشان ببخشاید، و هر که را علم و دانائی عطا فرموده باید بأهلش یاد دهد).

۲۳۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِذَا كَثُرَتِ الْمَقْدُرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ.

امام علیه السلام (درباره توانائی) فرموده است: هرگاه توانائی و دست یافتن (بر چیزی) فراوان شود شهوت و خواهش (برآن) کم گردد (زیرا کسیکه بچیزی کم دسترس داشته باشد میل و خواهش او همیشه متوجه آنست و میترسد مبادا از دست برود، ولی آنکه در دسترس دارد میل و خواهشش اندک است چون مطمئن است که هرگاه بخواهد آماده است).

۲۳۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: احْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

امام علیه السلام (در ترغیب بشکر) فرموده است: از رمیدن و دور شدن نعمتها (بر اثر کفران و ناسپاسی) بترسید که هر گریخته ای را بازگشت نمیباشد (و هر گریخته ای که ممکن است باز نگردد شایسته نیست کاری کرد که بگریزد).

۲۳۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: الْكَرَمُ أَعْطَفُ مِنَ الرَّحِمِ.

امام علیه السلام (درباره جوانمرد) فرموده است: (دوست) جوانمرد از خویشاوند مهربانتر است (زیرا مهربانی او طبیعی است و مهربانی خویشاوند گاه باشد که از روی تکلف و رنج است).

۲۴۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ.

اِمام عَلَیهِ السَّلام (در ترغیب بکار نیک) فرموده است: گمان نیکی برادرت را تصدیق کن (نیکی که از تو چشمداشت دارد بجا آور، زیرا اگر گمان او را نادرست جلوه دهی دیگران بتو گمان نیک نبرند و این بسیار ناشایسته است).

۲۴۱ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: أَفضَلُ الأَعمالِ ما أَكرَهتَ نَفسَكَ عَلَیهِ.

اِمام عَلَیهِ السَّلام (درباره کارهای دشوار) فرموده است: بهترین اعمال و کارها کاری است که نفس خود را بانجام آن باجبار وادار کنی (زیرا پاداش باندازه رنج داده میشود، و از اینرو پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فرموده است: أَفضَلُ الأَعمالِ أَحمَزُها یعنی بهترین کارهای شایسته دشوارترین آنها است).

۲۴۲ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: عَرَفتُ اللهَ بِفَسخِ العَزائِمِ، وَحَلِّ العُقُودِ.

اِمام عَلَیهِ السَّلام (درباره خداشناسی) فرموده است: خداوند سبحان را شناختم بهم خوردن اراده‌ها یکه شخص در آنها پایدار است، و باز شدن گره‌ها (ی اندیشه و کارها، پس بهم خوردن اراده‌ها دلیل است که آدمی را مالک و آفریننده‌ای است که عنان اختیار او در چنگ خود دارد، و اینکه گاهی اراده شخص انجام میشود برای آنست که یکباره از تصمیم گرفتن دست نکشد).

۲۴۳ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ: مَرارَةُ الدُّنیا حَلاوَةُ الآخِرَةِ، وَحَلاوَةُ الدُّنیا مَرارَةُ الآخِرَةِ.

اِمام عَلَیهِ السَّلام (درباره رنج و خوشی دنیا) فرموده است: تلخی (رنج بخود هموار نمودن) دنیا شیرینی (نیکبختی) آخرت است، و شیرینی (دلبستگی بلذت) دنیا تلخی (عذاب و کیفر)

آخرت است (زیرا رنج بخود هموار کردن برای آخرت مستلزم کار کردن برای آنست که بلذّت و خوشی و ثواب و پاداش آن سرا میرسد، و امّا دلبستگی بلذّت و خوشی دنیا مستلزم غفلت از آخرت و ترک عمل و کار برای آن است که تلخی عذاب و کیفر پایان نیابد) .

۲۴۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ١: فَرَضَ اللّٰهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنَ الشِّرْكِ ٢، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبْرِ ٣، وَالزَّكَاةَ تَسْبِيبًا لِلرِّزْقِ ٤، وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ ٥، وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ ٦، وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ ٧، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ ٨، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلسُّفَهَاءِ ٩، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنْمَاةً لِلْعَدَدِ ١٠، وَالْقِصَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ ١١، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ ١٢، وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ ١٣، وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجَابًا لِلْعِفَّةِ ١٤، وَتَرْكَ الزِّنَا تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ ١٥، وَتَرْكَ اللِّوَاطِ تَكْثِيرًا لِلنَّسْلِ ١٦، وَالشَّهَادَاتِ اسْتِظْهَارًا عَلَى الْمُجَاحَدَاتِ ١٧، وَتَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ ١٨، وَالسَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَاوِفِ ١٩، وَالْإِمَامَةَ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ ٢٠، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در بارهٔ حکمتهای بعض احکام شرعیّه) فرموده است ١: خداوند واجب گردانید ایمان را بجهت پاک کردن (دلهای بندگانش) از شرک ٢، و واجب گردانید نماز را بجهت منزّه بودن از کبر و سرکشی ٣، و واجب نمود زکوة را برای وسیله بودن روزی (فراخ ٤

وروزه را برای آزمایش اخلاص مردم[۵] و حج (بگذاردن) را برای قوّت یافتن دین (چون بر اثر گرد آمدن طوائف مختلفه عظمت و بزرگی اسلام آشکار میگردد)[۶] و جهاد را برای ارجمندی اسلام (و شکست دادن کفّار)[۷] و امر بمعروف (فرمان دادن بکار پسندیده) را برای اصلاح عوام (و سوق دادن آنان براه سعادت و نیکبختی)[۸] و نهی از منکر (بازداشتن از کار ناشایسته) را برای جلوگیری (معاصی و گناهان) از کم خردان[۹] و صلهٔ رحم (پیوند بخویشان) را برای زیاد شدن عدد (ایشان، چون در پیوند خویشان باهم عدد و انصار و یاوران شان بسیار گردد)[۱۰] و قصاص (کشتن کشنده یا زخم زدن زخم زننده) را برای محفوظ بودن خونها[۱۱] و برپاداشتن حدود (انجام دادن کیفرهائی که مثلاً برای میگسار و روزه خوار و زناکار مقرر گشته) را برای اهمیّت دادن بحرامها و نهی شده ها[۱۲] و ننوشیدن شراب را برای محفوظ داشتن خرد (از فساد و بدی)[۱۳] و دوری از دزدی را برای بکار داشتن پاکدامنی (از دست درازی بمال مردم)[۱۴] و زنا نکردن را برای درست ماندن نسب و خویشی (چون زنا نسب را مشتبه سازد و باعث اختلال نظام عالم شود)[۱۵] و ترک لواط را برای بسیار شدن نسل و فرزندان[۱۶] و شهادتها را برای کمک خواستن بر انکار شده ها (تا بر اثر انکار حقوق کسی پایمال نشود)[۱۷] و دروغ نگفتن را برای نمایان ساختن بزرگی راستی (که آسایش مردم وابستهٔ بآنست)[۱۸] و سلام و درود (بر یکدیگر) را برای ایمنی و آسودگی از جاهای ترس (چون مراد از سلام علیکم آنست که بین من و شما زد و خوردی نیست بلکه صلح و آشتی است)[۱۹] و امامت و پیشوائی را برای نظم و آرامش (کارهای) مردم (زیرا امام و پیشوای توانا ستمگر را از ستمگری بازداشته و حقّ مظلوم و ستمکشیده را بستاند و کارها نظم و آرامش گیرد)[۲۰] و طاعت و پیروی (از امام) را برای بزرگ شمردن (مقام) امامت (چون از امامت بهره ای نبرسد مگر به پیروی مردم از او).

۲۴۵ وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ يَقُولُ: أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللهِ وَقُوَّتِهِ، فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِباً عُوجِلَ الْعُقُوبَةَ[۱]، وَإِذَا حَلَفَ بِاللهِ الَّذِي لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللهَ سُبْحَانَهُ.

امام علیه السلام (درباره روش سوگند دادن ستمگر) میفرماید : ستمگر (دروغگو) را هرگاه بخواهید سوگند خورد سوگند دهید باینکه بیزار است از جنبش و توانائی خدا (اگر در این امر دروغ بگوید) زیرا اگر باین سخن دروغ سوگند یاد کند زود بکیفر (دروغش) میرسد ، و اگر سوگند یاد نماید بخدائیکه جز او خدائی نیست (که دروغ نمیگویم ، در کیفرش) تعجیل و شتاب نمیشود ، برای اینکه خداوند سبحان را به یگانگی یاد کرده است (که با دروغ گفتن منافات ندارد . شارح بحرانی «رحمه الله» در اینجا مینویسد : روایت شده است که سخن چینی نزد منصور آمده درباره حضرت صادق علیه السلام سخن چینی نمود ، منصور آنحضرت را خواست و گفت : فلانی از حضرتت چنین و چنان خبر آورده ، حضرت فرمود : آن سخنان از من نیست ، سخن چین نیر بار نرفت و گفت : جز این نیست که آن سخنان را حضرت فرموده است ، امام صادق علیه السلام او را سوگند داد به بیزاری جستن از جنبش و توانائی خدا اگر دروغگو باشد ، پس سخن چین سوگند یاد نمود و سخنش بپایان نرسیده که بدرد فالج «از کار افتادن نیمی از بدن» گرفتار شد که پاهای خود را مانند پاره گوشتی بزمین میکشید) .

۲۴۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ : يَابْنَ آدَمَ ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ ، وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْثِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ .

امام علیه السلام (در ترغیب بانفاق) فرموده است : ای فرزند آدم ، تو خود وصی خویش باش ، و (پیش از مرگ) از مال و دارائیت بده آنچه را که میخواهی که پس از (مردن) تو بدهند (زیرا تو از هر کس بخود دلسوزتری) .

۲۴۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ : اَلْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ .

امام علیه السلام (در نکوهش تندخوئی) فرموده است : تندخوئی نوعی از دیوانگی است ،

زیرا تندخو (پس از آرامش از تندی که کرده) پشیمان میشود (چنانکه دیوانه چون بهبودی یافت از آنچه کرده پشیمان نمیگردد) پس اگر پشیمان نشود دیوانگی او پا برجا است .

۲۴۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ .

امام علیه السلام (در سود رشک نبردن) فرموده است: درستی تن از کمی رشک بردن است (زیرا غم و اندوه بیماری آرد، و رشکبر باندوه بسیار گرفتار و از تندرستی بی بهره است) .

۲۴۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكُمَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ: يَا كُمَيْلُ: مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَرُوحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ، فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْباً سُرُوراً إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفاً، فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ الْإِبِلِ .

امام علیه السلام بکمیل ابن زیاد نخعی (از نیکان اصحاب خود، درباره سود دل بدست آوردن) فرموده است: ای کمیل خویشان خود را وادار که روز بروند پی تحصیل خوهای نیکو، و شب بروند پی حاجت و درخواست کسیکه در خواب است (برای برآوردن درخواستها بروند اگرچه درخواست کنندگان خواب باشند) سوگند بکسیکه شنوائی او آوازها و فریادها را احاطه نموده نیست کسیکه دلی را شاد و خرم گرداند مگر آنکه خداوند عوض آن شادی و خرمی برایش لطف و مهربانی (خوشی مخصوصی که براثر انجام کار نیک بشخص رو میآورد) بیافریند که هرگاه اندوهی باو برسد آن مهربانی بسمت آن اندوه مانند آب در نشیب روان گردد تا آنرا از او دور سازد چنانکه شتر غریب را دور مینمایند (شتردار شتر غریب را از گله شتر خود یا از آبشخور آنها دور میگردانند) .

۲۵۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ .

امام علیه السّلام (در ترغیب بخشش در راه خدا) فرموده است: هرگاه تنگدست شدید بصدقه دادن (به مستمندان) با خدا سودا کنید (هر اندازه میتوانید در راه او انفاق نمائید که صدقه وسیله توانگر شدن است چنانکه جلوگیر از بلاها و گرفتاریها و پیش آمدها است).

۲۵۱ — وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ: اَلْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللهِ.

امام علیه السّلام (درباره بیوفایان پیمان و دوستی) فرموده است: وفا نمودن با بیوفایان بیوفائی با خدا است، و بیوفائی با بیوفایان وفای با خدا است (چون هر که پیمان و دوستی خود وفا نکرد به دستور خدا رفتار ننموده است).

۲۵۲ — وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ: کَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَیْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسَّتْرِ عَلَیْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِیهِ، وَمَا ابْتَلَی اللهُ سُبْحَانَهُ أَحَداً بِمِثْلِ الْإِمْلاَءِ لَهُ.

وَقَدْ مَضَی هٰذَا الْکَلاَمُ فِیمَا تَقَدَّمَ إِلاَّ أَنَّ فِیهِ هٰهُنَا زِیَادَةً جَیِّدَةً مُفِیدَةً.

امام علیه السّلام (درباره آزمایش بندگان) فرموده است: کم من مستدرج (تا آخر، این همان فرمایش صد و دوازدهم است که ترجمه و شرحش بیان شد، و سید رضی رحمه الله هم فرماید:)

این سخن پیش از این گذشت جز آنکه در دوباره بیان شدن آن اینجا افزونی است نیکو و سود دهنده (شاید سود دوباره بیان شدن آن اینجا بمناسبت فرمایش باب باشد که فرمود: بیوفائی با بیوفایان وفا نمودن با خدا است، و این یکی از آن امور است که خداوند بندگانش را با آنها آزمایش میفرماید).

فَصْلٌ نَذْكُرُ فِيهِ شَيْئاً مِنْ اَخْبارِ غَرِيبِ كَلامِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ، اَلْمُحْتاجِ اِلَى التَّفْسِيرِ .

دراين فَصْل بيان ميكنيم چند فرازى از آنچه برگزيده شده (در اين كتاب) از سخن آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ كه معنى آن دور از فهم و بتفسير و بيان نيازمند است .

(١) فِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ : فَاِذا كانَ ذلِكَ ضَرَبَ يَعْسُوبُ الدِّينِ بِذَنَبِهِ ، فَيَجْتَمِعُونَ اِلَيْهِ كَما يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ .

يَعْسُوبُ الدِّينِ : اَلسَّيِّدُ الْعَظِيمُ الْمالِكُ لِاُمُورِ النّاسِ يَوْمَئِذٍ ، وَالْقَزَعُ : قِطَعُ الْغَيْمِ الَّتِي لا ماءَ فِيها .

در گفتار آنحضرت عَلَيْهِ السَّلامُ است (كه از عظمت و بزرگى حضرت صاحب الزّمان «عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ» خبر داده) : چون وقت آن برسد آقاى بزرگوار و پيشواى دين (از پنهان بودن و نگرانى آشكار گرديده بر مقام سلطنت و خلافت خود) مستقر و پابرجا گردد ، پس (مؤمنين از اطراف جهان) نزد آن بزرگوار گرد آيند چنانكه پاره هاى ابر در فصل پائيز گرد آمده بهم مى پيوندد (اين فرمايش صريح است باينكه امام زمان عَلَيْهِ السَّلامُ زنده و از دشمنان پنهان و در روى زمين سير ميكند و هر وقت خدا بخواهد آشكار ميشود ، سيّد رضىّ «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرمايد :)

يَعْسُوبُ الدِّين يعنى سرور بزرگوار و زمامدار كارهاى مردم در آن روز (و فرمايش آنحضرت ضَرَبَ بِذَنَبِهِ يعنى امام زمان پس از نگرانى پابرجا ميگردد ، زيرا يَعْسُوب در لغت بمعنى پادشاه زنبور عسل است كه بيشتر از روز را به بالش پرواز مينمايد ، و چون دُم بزمين گذارد و حركت و پرواز را ترك نموده مستقر ميشود) و قَزَع پاره هاى ابر است كه (رقيق و نازك است خواه آبدار و خواه) بى آب و باران باشد (چنانكه لغت نويسان معنى آنرا بطوريكه بيان شد ضبط نموده اند ، و اينكه اصحاب حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلامُ را بپاره هاى ابر پائيز تشبيه نموده براى آنستكه

پائیز اوّل زمستان است و ابرهای پراکنده در آنهنگام بزودی بهم می پیوندند) .

(۲) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ : هذَا الْخَطِيبُ الشَّحْشَحُ .

يُرِيدُ الْمَاهِرَ بِالْخُطْبَةِ الْمَاضِيَ فِيهَا ، وَكُلُّ مَاضٍ فِي كَلاَمٍ أَوْ سَيْرٍ فَهُوَ شَحْشَحٌ ، وَالشَّحْشَحُ فِي غَيْرِ هذَا الْمَوْضِعِ الْبَخِيلُ الْمُمْسِكُ .

در گفتار آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است (که در آن صَعْصَعَةِ ابْنِ صُوحَانِ عَبْدِی را «که از بزرگان و خواص و نیکان اصحاب امیرُ الْمُؤمنین عَلَيْهِ السَّلاَمُ است» میستاید) : این خُطبه خوان ماهر و زیرک (سیّد رضی «رَحِمَهُ اللّهُ» فرماید :)

(از لفظ شَحْشَح) شخص ماهر و زیرک و استاد در خُطبه خواندن و توانای در ادای سخن را خواسته است ، و هر تندگذر در سخن و رفتار را شَحْشَح گویند ، و شَحْشَح در غیر این مقام بمعنی بخیل و زفت آمده که از بخشش خودداری مینماید (اِبْنُ أَبِي الْحَدِيد در اینجا مینویسد : صَعْصَعَه را فخر و سرفرازی همین بس که مانند علی عَلَيْهِ السَّلاَمُ او را بمهارت و استادی و فصاحت زبان و توانائی بر سخن بستاید) .

(۳) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ : إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحَماً .

يُرِيدُ بِالْقُحَمِ الْمَهَالِكَ ، لِأَنَّهَا تُقْحِمُ أَصْحَابَهَا فِي الْمَهَالِكِ وَالْمَتَالِفِ فِي الْأَكْثَرِ ، وَمِنْ ذلِكَ «قُحْمَةُ الْأَعْرَابِ» وَهُوَ أَنْ تُصِيبَهُمُ السَّنَةُ فَتَتَعَرَّقَ أَمْوَالَهُمْ فَذلِكَ تَقَحُّمُهَا فِيهِمْ ، وَقِيلَ فِيهِ وَجْهٌ آخَرُ ، وَهُوَ أَنَّهَا تُقْحِمُهُمْ بِلاَدَ الرِّيفِ ، أَيْ تُحْوِجُهُمْ إِلَى دُخُولِ الْحَضَرِ عِنْدَ مُحُولِ الْبَدْوِ .

در گفتار آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاَمُ است (در زیان زد و خورد) : زد و خورد در اینجا

و نابود بهاست (چون اگر شخص در آن کوشیده پافشاری نماید بمعصیت و گناه گرفتار شود ، و اگر از آن چشم پوشد و دست بردارد مغلوب و مظلوم گردد ، و در هر دو صورت رنج بیند و چنین کس از پرهیزکاری باز میماند چنانکه در فرمایش دویست و نودم باین نکته تصریح شده ، پس سزاوار آنست که کاری کند که نزاع و زد و خورد پیش نیاید . سیّد رضی «علیه الرّحمة» فرماید :)

امام علیه السّلام از لفظ قحم نابود بهارا اراده نموده است ، زیرا زد و خورد بیشتر اوقات اشخاص را بسختیها و نابود بها میافکند ، و (جملهٔ) قُحَمَةُ الْأَعْرَابِ یعنی سختی بادیه نشینان عرب ، از آن گرفته شده است ، و مراد اینست که قحطی و خشکسالی ایشان را و به اینطوریکه داراییهای آنان را از بین ببرد و از چارپایانشان باقی نگذارد مگر استخوان بی گوشت که معنی نابود شدن داراییهاشان همین است . و در (معنی) قُحَمَةُ الْأَعْرَابِ جور دیگر هم گفته شده است ، و آن اینست که قحطی و خشکسالی آنها را برفتن شهرهای آباد و امیدارد یعنی خشکیدن بیابان (نبودن آب و گیاه در آن) ایشان را نیازمند گرداند و وادار نماید که بشهر آیند .

(٤) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحَقَائِقِ فَالْعَصَبَةُ أَوْلَى .

وَيُرْوَى نَصَّ الْحِقَاقِ ، وَالنَّصُّ : مُنْتَهَى الْأَشْيَاءِ وَمَبْلَغُ أَقْصَاهَا كَالنَّصِّ فِي السَّيْرِ لِأَنَّهُ أَقْصَى مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ الدَّابَّةُ ، وَتَقُولُ : نَصَصْتُ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ ، إِذَا اسْتَقْصَيْتَ مَسْأَلَتَهُ عَنْهُ لِتَسْتَخْرِجَ مَا عِنْدَهُ فِيهِ ، فَنَصُّ الْحِقَاقِ يُرِيدُ بِهِ الْإِدْرَاكَ لِأَنَّهُ مُنْتَهَى الصِّغَرِ وَالْوَقْتُ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْهُ الصَّغِيرُ إِلَى حَدِّ الْكَبِيرِ ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ الْكِنَايَاتِ عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ وَأَغْرَبِهَا ، يَقُولُ : فَإِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ ذٰلِكَ فَالْعَصَبَةُ

أَوْلَى بِالْمَرْأَةِ مِنْ أُمِّهَا إِذَا كَانُوا مَحْرَمًا مِثْلَ الْإِخْوَةِ وَالْأَعْمَامِ ، وَ بِتَزْوِيجِهَا إِنْ أَرَادُوا ذٰلِكَ ، وَالْحِقَاقُ مُحَاقَّةُ الْأُمِّ لِلْعَصَبَةِ فِي الْمَرْأَةِ وَهُوَ الْجِدَالُ وَالْخُصُومَةُ وَقَوْلُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِلْآخَرِ « أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهٰذَا » يُقَالُ مِنْهُ : حَاقَقْتُهُ حِقَاقًا مِثْلَ جَادَلْتُهُ جِدَالًا ، وَقَدْ قِيلَ : إِنَّ نَصَّ الْحِقَاقِ بُلُوغُ الْعَقْلِ ، وَهُوَ الْإِدْرَاكُ ، لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا أَرَادَ مُنْتَهَى الْأَمْرِ الَّذِي تَجِبُ فِيهِ الْحُقُوقُ وَ الْأَحْكَامُ ، وَمَنْ رَوَاهُ نَصَّ الْحَقَائِقِ فَإِنَّمَا أَرَادَ جَمْعَ حَقِيقَةٍ .

هٰذَا مَعْنَى مَا ذَكَرَهُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ ابْنُ سَلَامٍ وَالَّذِي عِنْدِي أَنَّ الْمُرَادَ بِنَصِّ الْحِقَاقِ هٰهُنَا بُلُوغُ الْمَرْأَةِ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يَجُوزُ فِيهِ تَزْوِيجُهَا وَتَصَرُّفُهَا فِي حُقُوقِهَا ، تَشْبِيهًا بِالْحِقَاقِ مِنَ الْإِبِلِ ، وَهِيَ جَمْعُ حِقَّةٍ وَحِقٍّ وَهُوَ الَّذِي اسْتَكْمَلَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَدَخَلَ فِي الرَّابِعَةِ ، وَعِنْدَ ذٰلِكَ يَبْلُغُ إِلَى الْحَدِّ الَّذِي يُتَمَكَّنُ فِيهِ مِنْ رُكُوبِ ظَهْرِهِ وَنَصِّهِ فِي سَيْرِهِ ، وَالْحَقَائِقُ أَيْضًا جَمْعُ حِقَّةٍ ، فَالرِّوَايَتَانِ جَمِيعًا تَرْجِعَانِ إِلَى مَعْنًى وَاحِدٍ ، وَهٰذَا أَشْبَهُ بِطَرِيقَةِ الْعَرَبِ مِنَ الْمَعْنَى الْمَذْكُورِ أَوَّلًا .

در گفتار آنحضرت عَلَیهِ السَّلام است (در انتخاب شوهر برای دختر) ۴: هرگاه زنان (دختران) بحد کمال رسند (هنگام زناشوئی و تصرف آنها در حقوقشان برسد) پس خویشان پدری (از خویشان مادری بشوهر دادن او) سزاوارترند. (سید رضی «رَضِیَ اللهُ عَنهُ» فرماید:)

و (بجای نَصُّ الحَقائِق) نَصُّ الحِقاق هم روایت میشود، ونَصّ منتهی درجه و پایان چیزها است مانند نص در رفتار که آن نهایت رفتاری است که چارپا بر فتن آن توانائی دارد، و تو میگوئی: نَصَصتُ الرَّجُلَ عَنِ الأَمرِ یعنی پرسش خود را در باره فلان امر از فلان مرد بپایان رسانیدم، هنگامیکه پرسش از آن امر را از او بپایان رسانیده باشی تا آنچه نزد او میباشد بدست آوری، پس حضرت از (جمله) نَصُّ الحِقاق اراده فرموده است بحد کمال رسیدن دختران را که آن پایان خردی است که صغیر بحد بزرگی میرسد، و فرمایش حضرت (نَصُّ الحِقاق) از رساترین و شگفت ترین کنایه ها است از این معنی، میفرماید: هرگاه دختران باین حد (هنگام زناشوئی) رسیدند پس خویشان پدری بدختر هرگاه محرم باشند مانند برادران و عموها از مادرش بشوهر دادن آن دختر اگر بخواهند او را شوهر دهند سزاوارترند، و (لفظ) حِقاق از مُحاقَّة و نزد و خورد مادر است با خویشان پدری دختر درباره او، و مُحاقَّة همان نزاع و زد و خورد و گفتگوی هر یک با دیگری است که من از تو بشوهر دادن او سزاوارترم، و از آن گرفته شده است که میگویند: حاقَقتُهُ حِقاقاً مانند جادَلتُهُ جِدالاً یعنی با او نزاع و زد و خورد نمودم، و گفته اند: نَصُّ الحِقاق عبارت است از بلوغ عقل و بآن رسیدن بحد کمال است، زیرا امام عَلَیهِ السَّلام (از این فرمایش) اراده نموده است منتهی و رسیدن هنگامی را که بآن حقوق و احکام (بدختر) واجب میشود، و آنکه نَصُّ الحَقائِق روایت کرده حقائق را جمع حقیقة خواسته.

اینست معنی آنچه ابو عُبید قاسم ابن سلام (که در لغت و حدیث و ادب و فقه و درستی روایت و بسیار دانشمندی از مشاهیر و مردان بنام است، و در مکه پس از فراغ از اعمال حج در سال دویست و بیست و دو یا سه یا چهار هجری وفات کرده) بیان نموده است، و آنچه نزد من است آنست که مراد و مقصود از نص حقاق در اینجا رسیدن دختر است بحدی که زناشوئی و تصرف او در حقوقش روا باشد بجهت تشبیه و مانند بودن بحقاق از شتر و آن جمع حِقّه و حِقّ است که شتری است که سه سال را تمام کرده بسال

چهارم درآید و آن هنگام میرسد بجدی که ممکن است سوار شدن بر پشت او و خوب راندنش در رفتار ، و حقائق نیز جمع حِقّه است و بازگشت هر دو روایت (نَصّ الحقائق و نَصّ الحِقاق) بیک معنی است ، واین (کما بیان کردیم) بطریقه و روش عرب شبیه تر است از معنی که اوّل بیان شد .

(۵) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ : إِنَّ الإِيمَانَ يَبْدُو لُمْظَةً فِي الْقَلْبِ كُلَّمَا ازْدَادَ الإِيمَانُ ازْدَادَتِ اللُّمْظَةُ .

وَاللُّمْظَةُ مِثْلُ النُّكْتَةِ أَوْ نَحْوِهَا مِنَ الْبَيَاضِ ، وَمِنْهُ قِيلَ :

فَرَسٌ أَلْمَظُ إِذَا كَانَ بِجَحْفَلَتِهِ شَيْءٌ مِنَ الْبَيَاضِ .

درگفتار آنحضرت علیه السّلام است (درباره ایمان) : ایمان در دل چون نُقطه سفیدی پیدا میشود هر چند ایمان افزون شود آن نقطه سفید فزونی میگیرد . (سیّد رضی « رحمه الله » فرماید :) لُمظَه : چون نقطه یا مانند آنست از سفیدی ، واز این معنی است که گفته شده : فَرَسٌ أَلْمَظ هرگاه بلب زیرین اسب خال سفیدی باشد (ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد : ابوعبیده گفته : واین حدیث حجّت و دلیل است بر کسیکه انکار کرده ودرست نمیداند که ایمان زیاد و کم میشود ، نمی بینی که در این حدیث هست هرگاه ایمان زیاد شود آن نقطه سفید افزون گردد ؟ ولکن طُریحی « رحمه الله » صاحب کتاب مجمع البحرین در لغت لَمَظَ پس از نقل این حدیث مینویسد : قَوْلُهُ الإِيمَانُ يَبْدُو لُمْظَةً ، تقدیر آن عَلامَةُ الإِيمَانِ است یعنی نشانه ایمان مانند نقطه سفید در دل کسیکه در اوّلین بار ایمان آورده هویدا میگردد ، پس چون بزبان اقرار و اعتراف نمود آن نقطه زیاده میشود ، و چون با جوارح عمل صالح و کار نیک انجام داد آن نقطه افزونی یابد و همچنین « یعنی هرگاه مثلاً به بنیاه کارهای آن دل بست بار آن نقطه زیاد تر گردد » پس ما چار مضاف یعنی علامت و نشانه را در تقدیر میگیریم ، زیرا ایمان همان تصدیق بخدا و رسول او است در همه اوامر و نواهی و در آن زیاد شدن و فزونی یافتن تصوّر نمیشود) .

(۶) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلامُ : إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ

اَلظَّنُونُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَىٰ إِذَا قَبَضَهُ .

فَالظَّنُونُ اَلَّذِي لاَ يَعْلَمُ صَاحِبُهُ أَيَقْبِضُهُ مِنَ اَلَّذِي هُوَ عَلَيْهِ أَمْ لاَ ، فَكَأَنَّهُ اَلَّذِي يُظَنُّ بِهِ فَمَرَّةً يَرْجُوهُ وَمَرَّةً لاَ يَرْجُوهُ ، وَهُوَ مِنْ أَفْصَحِ اَلْكَلاَمِ ، وَكَذٰلِكَ كُلُّ أَمْرٍ تَطْلُبُهُ وَلاَ تَدْرِي عَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ أَنْتَ مِنْهُ فَهُوَ ظَنُونٌ ، وَعَلَىٰ ذٰلِكَ قَوْلُ اَلْأَعْشَىٰ :

مَا يُجْعَلُ اَلْجُدُّ اَلظَّنُونُ اَلَّذِي	جُنِّبَ صَوْبَ اَللَّجِبِ اَلْمَاطِرِ
مِثْلَ اَلْفُرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا	يَقْذِفُ بِالْبُوصِيِّ وَالْمَاهِرِ

وَالْجُدُّ : اَلْبِئْرُ اَلْعَادِيَةُ فِي اَلصَّحْرَاءِ ، وَالظَّنُونُ : اَلَّتِي لاَ يُعْلَمُ هَلْ فِيهَا مَاءٌ أَمْ لاَ .

در گفتار آنحضرت عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ است (در زکاة وام) ۱ : هرگاه مردی را بستانکاری باشد که نداند وام را (از بدهکار) میستاند یا نه اگر آنرا گرفت برای سالی که بر آن گذشته بر او واجب است که زکاة آنرا (بمستحق آن) بدهد (ظاهر این فرمایش مخالف فتوای فقهاء است که میگویند : زکوة وام بر وام دهنده واجب نیست هرچند بداند که آن وام را دریافت مینماید چه جای آنکه در گمان باشد ، و بعضی فرموده‌اند : این در صورتی است که تأخیر در گرفتن از طرف وام دهنده باشد یعنی خود نستاند و دودل باشد در گرفتن و نگرفتن که اگر بگیرد زکوة سال گذشته بر او واجب میباشد ، و این قول خلاف مشهور بلکه خلاف اجماع متأخرین است چنانکه مرحوم شیخ محمد حسن «رحمه الله» در کتاب جواهر الکلام فرموده و مرحوم حاج آقا رضا همدانی «قدس سره» در کتاب مصباح الفقیه فرمایش او را تأیید نموده ، و سید رضی «علیه الرحمة» فرماید :)

دین ظنون دین و وامی است که بستانکار نمیداند آنرا از بدهکار میگیرد یا نمیگیرد ، مانند آنکه بستانکار در گمان است گاهی برسیدن آن امیدوار و گاهی نومید است و آن از فصیحترین و رساترین

سخن است (بمقصود) و همچنین هرچه را که تو طلبی و ندانی آنرا بدست میآوری یا نه آن ظنون است ، و براین معنی است گفتار اعشی (از شعرای بنام زمان جاهلیت که عرب بشعر او تغنی مینمودند و سرود میخواندند) :

مَا يُجْعَلُ ٱلْجُدُّ ٱلظَّنُونُ ٱلَّذِي	جُنِّبَ صَوْبَ ٱللَّجِبِ ٱلْمَاطِرِ
مِثْلَ ٱلْفُرَاتِيِّ إِذَا مَا طَمَا	يَقْذِفُ بِٱلْبُوصِيِّ وَٱلْمَاهِرِ

یعنی قرار نمیشود داد چاهی را که گمان میرود آب دارد یا نه و دور است از آمدن باران صدادار ریزان بمانند آب فرات هنگام طغیان که (بسبب بسیاری آب و موجهای پی در پی) کشتی و شناور ماهر را از پا در آورد (این بیان مانند مثل است برای برابر نبودن بخیل و رذفت با کریم و بخشنده) و جد بمعنی چاه کهنه است در بیابان و ظنون چاهی است که دانسته نشود آب دارد یا نه .

(۷) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشاً يُغْزِيهِ فَقَالَ :

أَعْذِبُوا عَنِ ٱلنِّسَاءِ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ .

وَمَعْنَاهُ أَصْدِفُوا عَنْ ذِكْرِ ٱلنِّسَاءِ وَشُغْلِ ٱلْقَلْبِ بِهِنَّ ، وَ ٱمْتَنِعُوا مِنَ ٱلْمُقَارَبَةِ لَهُنَّ ، لِأَنَّ ذٰلِكَ يَفُتُّ فِي عَضُدِ ٱلْحَمِيَّةِ ، وَ يَقْدَحُ فِي مَعَاقِدِ ٱلْعَزِيمَةِ ، وَيَكْسِرُ عَنِ ٱلْعَدْوِ ، وَيَلْفِتُ عَنِ ٱلْإِبْعَادِ فِي ٱلْغَزْوِ ، وَكُلُّ مَنِ ٱمْتَنَعَ مِنْ شَيْءٍ فَقَدْ أَعْذَبَ عَنْهُ ، وَٱلْعَاذِبُ وَ ٱلْعَذُوبُ : ٱلْمُمْتَنِعُ مِنَ ٱلْأَكْلِ وَٱلشُّرْبِ .

در گفتار آنحضرت علیه السلام است (هنگامی) که آن بزرگوار لشگری را بدرقه نموده آنها را بجنگ میفرستاد (اندرز میداد) و میفرمود : آنچه میتوانید از زنها دوری کنید (سید رضی «رحمه الله» فرماید :)

معنی این سخن آنستکه (هنگام جنگ) از یاد زنها و دل بستن بآنها دوری نمائید ،

وازنزدیکی با ایشان خودداری کنید که آن بازوی حمیّت ومردی راسُست میگرداند ودر تصمیمها اِخلال نموده رخنه مینماید، وشخص را از دشمن شکست میدهد، وازرفتن وکوشش نمودن درجنگ دور میدارد، وهرکه ازچیزی اِقناع نماید (دربارهٔ او گفته میشود: أَغْذَبَ عَنْهُ یعنی) ازآن دوری جسته وخود را نگاهداشته است، و غاذِبٌ و عَذُوبٌ کسی است که ازخوردن وآشامیدن خودداری نماید.

(۸) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ.

اَلْيَاسِرُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَضَارَبُونَ بِالْقِدَاحِ عَلَى الْجَزُورِ، وَالْفَالِجُ: اَلْقَاهِرُ الْغَالِبُ، يُقَالُ: قَدْ فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ، قَالَ الرَّاجِزُ: * لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجاً قَدْ فَلَجَا *

درگفتار آنحضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ است (درخطبهٔ بیست وسوم دربارهٔ رشک نبردن): مانند قمارباز غلبه جوی زبردست باشد که نخست فیروزی را ازتیرهای قمار خود منتظر است (پس کم بهرهٔ ازنعمت دنیا باید بردیگران رشک برد، بلکه باید اندوه دردل راه ندهد وکوشش نماید تا اقبالش روآورد مانند قمار باختهٔ زبردست که همیشه منتظر بردن میباشد. سیّد رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید:)

یاسِرُون کسانی هستند که باتیرهای قمار برسرشتری که میخرند ومیکشند قمار میکنند، و فالِج غلبه جو وزبردست است، گفته میشود: فَلَجَ عَلَيْهِمْ وَفَلَجَهُمْ یعنی بریاران غالب شد وازآنان برد، ورجزخواننده (درکارزار) گوید: لَمَّا رَأَيْتُ فَالِجاً قَدْ فَلَجَا یعنی هنگامیکه دیدم غلبه کننده را که غالب شد.

(۹) وَفِي حَدِيثِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ.

وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّهُ إِذَا عَظُمَ الْخَوْفُ مِنَ الْعَدُوِّ وَاشْتَدَّ عِضَاضُ الْحَرْبِ فَزِعَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى قِتَالِ رَسُولِ اللّٰهِ «صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» بِنَفْسِهِ، فَيُنْزِلُ اللّٰهُ تَعَالَى النَّصْرَ عَلَيْهِمْ بِهِ، وَيَأْمَنُونَ مِمَّا كَانُوا يَخَافُونَهُ بِمَكَانِهِ.

وَقَوْلُهُ «إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ» كِنَايَةٌ عَنِ اشْتِدَادِ الْأَمْرِ، وَقَدْ قِيلَ فِي ذٰلِكَ أَقْوَالٌ أَحْسَنُهَا: أَنَّهُ شَبَّهَ حَمْيَ الْحَرْبِ بِالنَّارِ الَّتِي تَجْمَعُ الْحَرَارَةَ وَالْحُمْرَةَ بِفِعْلِهَا وَلَوْنِهَا، وَمِمَّا يُقَوِّي ذٰلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ رَأَى مُجْتَلَدَ النَّاسِ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَهِيَ حَرْبُ هَوَازِنَ: الْآنَ حَمِيَ الْوَطِيسُ، وَالْوَطِيسُ مُسْتَوْقَدُ النَّارِ، فَشَبَّهَ رَسُولُ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مَا اسْتَحَرَّ مِنْ جِلَادِ الْقَوْمِ بِاحْتِدَامِ النَّارِ وَشِدَّةِ الْتِهَابِهَا.

انْقَضَى هٰذَا الْفَصْلُ، وَرَجَعْنَا إِلَى سَنَنِ الْغَرَضِ الْأَوَّلِ فِي هٰذَا الْبَابِ.

در گفتار آنحضرت علیه السّلام است (در شجاعت و دلاوری رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله که مانند آن در نامهٔ نهم گذشت) ۱۰: ما بودیم هنگامیکه خوف و ترس سرخ میشد (کارزار سخت میگشت) خود را بوسیلهٔ رسولخدا - صلّی اللّٰه علیه و آله - نگاهداری مینمودیم، و هیچیک از ما از آنحضرت بدشمن نزدیکتر نبود (سیّد رضیّ «رحمه اللّٰه» فرماید:)

و معنی این سخن آنست که چون ترس از دشمن بسیار میشد و گزیدن جنگ سخت میگشت مسلمانان بجانبی که شخص رسولخدا - صلّی اللّٰه علیه و آله - کارزار مینمود میگریختند، و خدایتعالی ببرکت آنحضرت بایشان کمک میفرستاد و آنها هم بوسیلهٔ آن بزرگوار از آنچه ترس داشتند آسوده میشدند.

وفرمایش آنحضرت : إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ یعنی ہنگامیکہ خوف وترس سُرخ میشد، کنایہ است از سختی کارزار ، ودرآن چند قول گفتہ شدہ است نیکوترین آنہا آنستکہ گرم شدن جنگ را تشبیہ وماند نمودہ بآتش کہ گرمی وسُرخی رابعَل ورنگش جمع نماید (سوزان باشد وافروختہ) واین قول را کمک میکند فرمایش رسُولخدا۔ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ۔ وقتی کہ شمشیرزدن مردم را درجنگ حنین (موضعی بین طائف ومکّہ) دید وآن جنگ ہوازن (قبیلۂ ای از قیس) بود : اَلْآنَ حَمِیَ الْوَطِیسُ یعنی اکنون تنُّور جنگ گرم شد، و وَطِیس جای افروختن آتش است ، رسُولخدا ۔صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ۔ گرم شدن کارزار آنہارا بافروختن آتش وزبانہ کشیدن آن مانند نمودہ است •

این فصل پایان یافت ، و ماروش اوّل خود دراین باب (کہ مقصُود بیان سخنان امام عَلَیْهِ السَّلَامُ بودہ نہ تفسیر کلمات آنحضرت) بازگشتیم •

---

۲۵۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَاشِياً حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ ، فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ ، وَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ فَقَالَ : وَاللهِ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ ؟ إِنْ كَانَتِ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رُعَاتِهَا فَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي ، كَأَنَّنِي الْمَقُودُ وَهُمُ الْقَادَةُ ، أَوِ الْمَوْزُوعُ وَهُمُ الْوَزَعَةُ! فَلَمَّا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هٰذَا الْقَوْلَ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ قَدْ ذَكَرْنَا مُخْتَارَهُ فِي جُمْلَةِ الْخُطَبِ ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا : إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُنْفِذْ لَهُ ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَأَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ ؟

هنگامیکه بامام علیه السّلام خبر رسید که لشکر معاویه بر انبار (از شهرهای قدیم عراق) تاخته و تاراج کردند آن بزرگوار تنها پیاده (از کوفه) بیرون آمد تا به نخیله (موضعی است نزدیک کوفه) رسید، مردم (در پی او آمده) خدمتش رسیدند و گفتند: یا امیر المؤمنین ما بجای تو ایشان را کفایت میکنیم، پس حضرت (در نکوهش آنها) فرمود: ۱ سوگند بخدا شما مرا از (زیان) خود کفایت نمیکنید و چگونه مرا از دیگران کفایت مینمائید؟ ۲ اگر رعیتها پیش از من از ستم حکمرانانشان شکایت داشتند من امروز از ستم رعیت خود شکایت دارم، بآن ماند که من پیرو ام و ایشان پیشوا، یا من فرمانبرم و آنان فرمانده! (سیّد رضی «علیه الرّحمة» فرماید:)

چون امام علیه السّلام این گفتار را در سخن دراز «که ما از آنچه برگزیدیم در بین خطبه‌ها (خطبه بیست و هفتم) بیان نمودیم» فرمود، دو مرد از یارانش جلو آمدند یکی از آنها گفت: مرا تسلّطی نیست مگر بخود و برادرم پس یا امیر المؤمنین ما را بآنچه میخواهی امر فرما تا انجام دهیم، امام علیه السّلام فرمود: ۳ کجا آنچه من میخواهم از شما پیش میرود و از شما دو کس چه آید؟

۲۵۴ وَقِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ ابْنَ حَوْطٍ أَتَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

أَتَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۱ يَا حَارِثُ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَحِرْتَ! ۲ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أَهْلَهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ، فَقَالَ الْحَارِثُ فَإِنِّي أَعْتَزِلُ مَعَ سَعْدِ ابْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللهِ ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۳ إِنَّ سَعْداً وَعَبْدَ اللهِ ابْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

گفته اند که حارث ابن حوط (یا حوط) نزد امام علیه السّلام آمده گفت: آیا من گمان میبری

که گمان دارم اصحاب جمل (طلحه و زبیر و عائشه و پیروانشان) بر ضلالت و گمراهی بوده اند ؟
پس امام علیه السّلام (در نکوهش او) فرمود : ای حارث تو بزیر خود نظر کردی (گفتار باطل و نادرست آنها را پسندیدی) و ببالایت نگاه نکردی (در سخنان حقّ و درست من اندیشه نمودی) پس حیران و سرگردان ماندی ! تو حقّ را نشناختی تا اهلش را بشناسی، و باطل را نشناختی تا پیروش را بشناسی، حارث گفت : من با سعد ابن مالک (سعد ابن ابی وقّاص) و عبد اللّه ابن عمر (ابن خطّاب) کناره گرفته بگوشه ای میروم، پس امام علیه السّلام فرمود : سعد و عبد اللّه ابن عمر یاری حقّ نکردند و باطل را فرو نگذاشتند (چون کناره گیری آنها از باطل برای یاری نکردن آن نبود بلکه از روی شکّ و دو دلی بحقّ بود، بنابراین تو نباید از آنان پیروی نمائی . شارح بحرانی «رحمه اللّه» در اینجا مینویسد : چون عثمان کشته شد سعد ابن ابی وقّاص چند گوسفند خریده به بیابان رفت و با آن گوسفندان زندگانی نمود تا مُرد و با علی علیه السّلام بیعت ننمود، و عبد اللّه ابن عمر با امیر المؤمنین بیعت کرد و پس از آن بخواهرش حفصه زوجه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پناه بُرد و در جنگ جمل حاضر نشد و گفت : عبادت و بندگی مرا از سواری و جنگ ناتوان ساخته نه با علی هستم نه با دشمنانش، محدّث قمی حاج شیخ عبّاس «علیه الرّحمة» در کتاب سفینة بحار الانوار نقل مینماید : چون حجّاج داخل مکّه شد و ابن زبیر را بدار زد عبد اللّه ابن عمر شبانگاه نزد او آمده گفت : دستت را بده تا برای عبد الملک با تو بیعت نمایم که رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود : مَنْ مٰاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ مِیتَةً جٰاهِلِیَّةً یعنی کسیکه بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مانند مردن زمان جاهلیّت مرده، پس حجّاج پایش را دراز کرده گفت بگیر پایم را و بیعت کن زیرا دستم بکار است، ابن عمر گفت : مرا ریشخند میکنی، حجّاج گفت : ای احمق قبیله عدیّ با علی علیه السّلام بیعت نکردی و امروز چنین میگوئی، آیا علی امام زمان تو نبود ؟ سوگند بخدا برای فرمایش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نزد من نیامده ای بلکه از ترس این درخت که ابن زبیر بر آن آویخته آمده ای) .

۲۵۵ - وَقٰالَ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ : صٰاحِبُ السُّلْطٰانِ کَرٰاکِبِ الْأَسَدِ : یُغْبَطُ بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ .

امام علیه السّلام (در باره ندیم پادشاه) فرموده است : همنشین پادشاه مانند سوار بر شیر است : مردم بمقام و مرتبه او آرزومند ندو او بمنزلت خود داناتر است (که چه اندازه خطرناک میباشد) .

۲۵۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحْفَظُوا فِي عَقِبِكُمْ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره نیکی) فرموده است: بفرزندان دیگران نیکی و مهربانی کنید تا پس فرزندان شما را بدارند.

۲۵۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَاباً كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره سخن بزرگان) فرموده است: سخن اهل دانش و بینش اگر درست باشد (برای دردهای دنیا و آخرت) دارو است، و اگر نادرست باشد درد است (موجب فتنه و تباهکاری است، پس حکیم و دانشمند باید کوشش نماید که سخن نادرست نگوید که گفته اند: زَلَّةُ الْعَالِمِ زَلَّةُ الْعَالَمِ یعنی لغزیدن دانشمند لغزش جهان است).

۲۵۸ وَسَأَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ مَا الْإِيمَانُ فَقَالَ: إِذَا كَانَ غَدٌ فَأْتِنِي حَتَّى أُخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ، فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ يَنْقُفُهَا هَذَا وَيُخْطِئُهَا هَذَا.

وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا أَجَابَهُ بِهِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَهُوَ قَوْلُهُ: الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ.

مردی از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست که باو بشناساند (معنی) ایمان چیست، پس آنحضرت (درباره رمندگی سخن) فرمود: چون فردا شود نزد من بیا تا جائیکه همه بشنوند تو خبر دهم که اگر گفتار مرا فراموش نمودی دیگری آنرا حفظ کرده از بر نماید، زیرا سخن مانند شکار رمنده است شخصی (با حافظه) آنرا میربابد و دیگری (بر اثر خستگی) آنرا از دست میدهد (سید رضی

« عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ » فرماید :)

ما آنچه راکه حضرت در پاسخ آمرد فرمود در گذشته از این باب (فرمایش سی ام) بیان کرده ایم و آن فرمایش آن بزرگوار است باینکه اَلْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ (دَعَائِمَ) یعنی ایمان وابسته بر چهار شاخه (ستون) است .

۲۵۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] : يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمُرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در افسرده نشدن برای نیامده) فرموده است [۱] : ای پسر آدم امروز برای (روزی) فردا اندوهگین مشو ، زیرا اگر فردا از عمر تو باشد خدا روزی ترا در آن میرساند (پس سزاوار آنست که کوشش شخص در هر روز برای همان روز باشد نه آنکه برای روزهای نیامده جان بسر شود) .

۲۶۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] : أَحْبِبْ حَبِيبَكَ هَوْناً مَا ، عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْماً مَا [۲] وَأَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْناً مَا ، عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْماً مَا .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در دوستی و دشمنی) فرموده است [۱] : دوست خود را دوست دار باندازه ای که تجاوز در آن نباشد (او را بر همه اسرار آگاه مساز) شاید روزی از روزها دشمنت گردد (و پشیمان شوی) [۲] و دشمنت را دشمن دار از روی میانه روی (پرده دری مکن) شاید روزی از روزها دوستت گردد (و شرمنده و افسرده شوی) .

۲۶۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [۱] : اَلنَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ : عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ ،

يَخْشَىٰ عَلَىٰ مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمُرَهُ فِي مَنْفَعَةِ غَيْرِهِ، وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعاً، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعاً، فَأَصْبَحَ وَجِيهاً عِنْدَ اللهِ، لَا يَسْأَلُ اللهَ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره کوشش برای دُنیا و آخرت) فرموده است: مردم در دُنیا دو دسته اند: یکی در دُنیا برای دُنیا کار میکند که او را دُنیا گرفتار ساخته و از (کار) آخرتش باز داشته، میترسد بازماندگانش بتنگدستی دچار شوند (برای آنها مال و دارائی بماند و زود تا نیازمند نشوند) و از تنگدستی خود ایمن و آسوده گشته (برای گرفتاری روز رستخیز کاری انجام نمیدهد و در فکر تنگدستی آن روز نیست)، پس زندگی خود را در سود دیگری بسر میرساند (یا با یقینی که باک ندارد خود در تنگی بسر برد تا مال و دارائی برای فرزندانش گرد آورد)، و یکی در دُنیا برای آخرت کار میکند و بی آنکه کار کند آنچه برای او (مقدّر) است از دُنیا میرسد، پس هر دو بهره را جمع نموده و هر دو سرا را بدست آورده است، و نزد خدا با آبرو گشته و از او حاجتی نخواهد که روا نسازد (زیرا آبرومندی او نزد خدا مستلزم روا شدن درخواستهای اوست).

---

٢٤٢ وَرُوِيَ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلْيُ الْكَعْبَةِ وَكَثْرَتُهُ، فَقَالَ قَوْمٌ: لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَعْظَمَ لِلْأَجْرِ، وَمَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلْيِ؟ فَهَمَّ عُمَرُ بِذٰلِكَ، وَسَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَّمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ، وَالْفَيْءُ فَقَسَّمَهُ عَلَىٰ مُسْتَحِقِّيهِ، وَالْخُمُسُ فَوَضَعَهُ

اللهُ حَيْثُ وَضَعَهُ ، وَالصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللهُ حَيْثُ جَعَلَهَا ، وَكَانَ حَلْيُ الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ فَتَرَكَهُ اللهُ عَلَى حَالِهِ ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نِسْيَانًا ، وَ لَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ مَكَانًا ، فَأَقِرَّهُ حَيْثُ أَقَرَّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ . فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : لَوْلَاكَ لَافْتَضَحْنَا ، وَتَرَكَ الْحَلْيَ بِحَالِهِ .

نَقْل شده که در زمان خلافت عُمَرِ ابْنِ خَطّاب نزد او سخن در بارهٔ زیور کَعْبَه (خانهٔ خدا در مَکّهٔ مُعَظَّمَه) و بسیاری آن بمیان آمد ، گروهی گفتند : اگر آنرا برداشته صَرف سپاه مسلمانان کنی ثَواب و پاداشش بیشتر است و کَعبه زیور میخواهد چه کند ؟ عُمَر تَصمیم گرفت بردارد ، و در بارهٔ آن از امیرُالمُؤمِنین عَلَیهِ السَّلام پرسید ، آنحضرت (در بارهٔ تَصَرُّف نکردن در زیور کَعبَه) فرمود : قُرآن بر پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه فرود آمد و دارائیها چهار جور بود : (اوّل) اَموال مسلمانان (پس از مرگشان) که آنها از روی حِساب بین ارث برندگان تقسیم و بخش نمود ، و (دوم) غنیمت (آنچه از دشمن بر اثر فیروزی بدست میآید) که آنرا بکسانیکه مُستَحق آن بودند تقسیم کرد ، و (سوم) خُمس (پنجیک از سود داد و ستد) که خدا قرار داد آنرا جائیکه تَعیین نمود (که بچه کسانی باید داد) و (چهارم) صَدَقات (زکوات و بخششها) که خدا قرار داد آنرا بجای خود (که چه کسانی باید از آن بهره ببرند) و زیور کعبه آنروز در آن بود و خدا آنرا بحال خود گذاشت (دستوری برای تَصَرُّف در آن نداد) و از روی فراموشی آنرا رها نکرد و مکان و جای آن بر او پنهان و پوشیده نبود ، پس (چون در بارهٔ همهٔ اَموال دستور داد و راجع بزیور کعبه چیزی نفرموده بنا براین تو) برجا گذار آنرا همانطور که خدا و رسول قرار داده . عُمَر گفت : اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم (چون بحُکم خدا آشنا نیستیم) و زیور را بجای خود گذاشت (در آن تَصَرُّف نَنمود) .

---

۲۶۳ وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللهِ : أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللهِ ، وَالْآخَرُ مِنْ عُرُضِ النَّاسِ ، فَقَالَ : أَمَّا هٰذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ ، مَالُ اللهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا ،

وَأَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ، فَقَطَعَ يَدَهُ.

روایت شده که دو مرد را نزد امام علیه السلام آوردند که از مال خدا (بیت المال) دزدی کرده بودند: یکی از آنها بنده و غلام از مال بیت المال بود، و دیگری غلام یکی از مردم، پس آنحضرت (درباره اینکه چه کسی اگر از بیت المال دزدی کند باید دست برید) فرمود: امّا بر این غلام که از آنِ بیت المال است حدّی نیست (دستش را نباید برید، زیرا) برخی از بیت المال برخی دیگر را خورده (و اگر دستش بریده شود زیان افزون گردد، چنانکه محقّق حلّی «رحمه الله» در کتاب شرائع الاسلام فرموده) و امّا بر دیگری حدّ جاری است، پس دست او را برید (ابن میثم «علیه الرّحمة» در اینجا مینویسد: باین جهت دست او را بریده که از بیت المال که در بسته بوده دزدی کرده و دزدی او بحدّ نصاب یعنی بمقدار چهاریک درهم طلا بوده که دست بریدن واجب گشته و او را از بیت المال نصیب و بهره‌ای هم نبوده، و اگر بهره‌ای داشت و دزدیش بیش از بهره‌اش باشد و افزونی آن بمقدار نصاب رسد دست او بریده میشود، و اگر دزدیش بیش از بهره‌اش نباشد دست او بریده نمیشود).

۲۶۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هٰذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

امام علیه السلام (درباره گرفتاریهای خود) فرموده است: اگر پاهای من از این لغزشگاهها استوار ماند (خلافتم پابرجا گشته و از جنگهای داخلی آسوده شوم) چیزهائی را تغییر میدهم (بدعتهای مخالفین را از بین برده احکام را طبق دستور رسول خدا صلّی الله علیه و آله اجرا مینمایم).

۲۶۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اعْلَمُوا عِلْماً يَقِيناً أَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ طِلْبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقِلَّةِ حِيلَتِهِ، وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَ

اَلْعَارِفُ لِهٰذَا الْعَامِلُ بِهٖ اَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهٖ ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ اَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّتِهٖ ، وَرُبَّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرَجٌ بِالنُّعْمٰى ، وَرُبَّ مُبْتَلًى مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبَلْوٰى ، فَزِدْ اَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ فِي شُكْرِكَ ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهٰى رِزْقِكَ .

اِمام عَلَیْهِ السَّلام (در اینکه باید بآنچه مُقدّر شده ساخت) فرموده است : با یقین و باور بدانید که خدا قرار نداده برای بنده - اگر چه بسیار چاره جو و سخت کوشا و در مکر و فریب توانا باشد - بیشتر از آنچه در عِلم الٰهی برای او مُقدّر و نامزد گشته است و جلوگیر نشده است بین بنده - که ناتوان و کم چاره بوده - و بین اینکه برسد باو آنچه در عِلم الٰهی برای او مُقدّر و نامزد شده است و شناسای باین راز و بکار برندهٔ آن از جهت آسودگی در سود (دُنیا و آخرت) برترین مردمان است ، و چشم پوشنده و شکّ کنندهٔ در آن از جهت گرفتاری در زیان برترین مردمان است و بسا نعمت رسیده‌ای که بسبب نعمت کم کم بعذاب و کیفر نزدیک گشته و بسا گرفتاری که بر اثر گرفتاری اِحسان و نیکوئی باو شده است پس ای شنونده (این گفتار) بسیار سپاسگزار و کم بشتاب برسیده از روزی بایست و تن برضا بده (که کس را بیشتر از آنچه باید باو نرسد نمی‌دهند . و این مطلب منافات با امر و دستور بدعا و سعی و کوشش در طلب رزق ندارد ، زیرا دعاء و سعی در بدست آوردن روزی گاهی سبب وجود روزی بیش از آنچه مُقدّر گشته میشود) .

۲۷۴ - وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ : لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا ، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا ، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا ، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا .

اِمام عَلَیْهِ السَّلام (در ترغیب بعبادت) فرموده است : دانائی خود را (به نیست شدن دُنیا) نادانی قرار ندهید (که از آخرت چشم پوشیده بدنیا دل ببندید) و باور تان را (بردن بدو ولی) شکّ نگردانید (بنابراین) اگر (به نیستی دُنیا) دانائید پس (برای آخرت) کار کنید ، و هرگاه

(مردن را) باور دارید پس (توشه برداشته) پا پیش گذارید .

۲۶۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ١ إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ ٢ وَرُبَّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيِّهِ ٣ وَكُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ لِفَقْدِهِ ٤، وَالْأَمَانِيُّ تُعْمِي أَعْيُنَ الْبَصَائِرِ ٥ وَالْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در دوری از آز و آرزو) فرموده است: ١ طمع (آدمی را) بر سر آب میاورد بی آنکه (او را سیراب کرده) بازگرداند (هر که بآن گرفتار شود تباه گشته رهائی نیابد) و ضامن است بی آنکه (بتعهد و پیمان خود) وفا کند ٢ و بسا آشامنده که پیش از سیراب شدن گلوگیر شود (بسا آزمندی که در راه بدست آوردن مطلوب پیش از رسیدن بآن و بهره بردن تباه گردد) ٣ و هر چند منزلت چیزیکه بآن رغبت میشود افزون باشد اندوه نیافتن و بدست نیاوردن آن بسیار گردد ٤ و آرزوها دیده های بینائیها را کور مینماید ٥ و نصیب و بهره (مقدّر) میآید پیش کسیکه بسوی آن نمیآید (بهرهٔ مقدّر خواهد رسید هر چند در طلب آن کوشش نداشته و آرزومند آن نباشند) .

۲۶۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ١ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتُقَبِّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي، مُحَافِظاً عَلَى رِئَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِيَ لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُفْضِيَ إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّباً إِلَى عِبَادِكَ، وَتَبَاعُداً مِنْ مَرْضَاتِكَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در خوش ظاهری و بد باطنی) فرموده است: ١ بارخدایا پناه میبرم بتو از

اینکه در پیش چشمها (ی مردم) ظاهر من نیکو و باطن من در آنچه پنهان میدارم نزد تو زشت باشد درحالیکه حفظ کنم خود را نزد مردم بر ثبات و خودنمائی بهمهٔ آنچه تو از من بآن آگاهی پس بر مردم خوش ظاهر جلوه کنم و بد کرداریم را بسوی تو آرم که در نتیجه بندگانت نزدیک و از خوشنودیها (و رحمتها) یت دور گردم.

۲۶۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَالَّذِي أَمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ تَكْشِرُ عَنْ يَوْمٍ أَغَرَّ مَا كَانَ كَذَا وَكَذَا.

امام علیه السلام (در اخبار بظهور حضرت صاحب الزمان) فرموده است: البته سوگند بخداوندیکه از (توانائی) او شب کردیم در باقیماندهٔ شب تاری که از روز روشن هویدا میگردد چنین و چنان نبوده است (که اراده و خواست خدا بر آن باشد که همواره مردم در تاریکی ضلالت و گمراهی بدعتهای مخالفین بسر برند، بلکه در زمان دولت حقه و پیدایش امام زمان «عجل الله فرجه» بحقائق اسلام آشنا شده از تاریکی رهائی یابند که این شب را سحر در پیش و این سحر را صبح نزدیک است).

۲۷۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلٌ تَدُومُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ.

امام علیه السلام (در ستودن پشتکار داشتن) فرموده است: اندک کاری که بآن ادامه دهی امید (سود) بآن بیشتر است از کار بسیاری که از آن ملول و خسته گردی (که بر اثر آن ترکش نمائی).

۲۷۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَضَرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا.

امام علیه السلام (در ترغیب بواجبات) فرموده است: هرگاه مستحبات بواجبات زیان رساند (اخلال نماید) آن مستحبات را ترک کنید (برهان آن در شرح فرمایش سی هشتم و یکصد و نهم گذشت).

۲۷۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَذَكَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ.

امام علیه السلام (در ترغیب طاعت) فرموده است : هر که دوری سفر (آخرت) را بیاد داشته باشد آماده میشود (تقوی و پرهیزکاری را شعار خویش قرار میدهد) .

۲۷۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَتِ الرُّؤْيَةُ مَعَ الْأَبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا ، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ .

امام علیه السلام (در پیروی از عقل) فرموده است : نیست بینائی (آگاهی دل) با دیده‌ها و چشمها که گاهی چشمها بدارنده خود دروغ میگویند ، و (لی) خرد خیانت نمیکند (بغلط و اشتباه نمیاندازد) کسیرا که از او پند و اندرز بخواهد (در شناختن حقائق باید بعقل اعتماد نمود نه بحس ، زیرا بسا محسوس بدیهی که معلوم نیست و بسا عقلی و نظری که نزد دلهای روشن از هر بدیهی آشکارتر است ، و از اینرو است که حکماء گفته‌اند : یقینیات همان معقولات است نه محسوسات ، زیرا حکم حس در مظنه غلط و اشتباه است و بسیار حس دروغ میگوید و ما را باعتقادات نادرست وامیدارد ، چنانکه بزرگ را کوچک و کوچک را بزرگ و متحرک را ساکن و ساکن را متحرک میپنداریم ، و اما عقل در هر چه راه یابد و پیش او بدیهی آشکار گردد غلط و اشتباه در آن راه ندارد ، بنابراین گفتار نادانان که میگویند دلیلی بالاتر و بالاتر از حس و دیدن با چشم نیست باطل و نادرست است) .

۲۷۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغِرَّةِ .

امام علیه السلام (در پیروی از پند و اندرز) فرموده است : بین شما و بین (شنیدن و پیروی از) موعظه و پند پرده‌ای از غفلت و بیخبری میباشد (که هرگاه آن پرده را با پیروی نکردن از شهوات دریده در پایان کار اندیشه نمودی از پند و اندرز نتیجه میگیری) .

۲۷۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ ، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ .

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در نکوهشِ افراط و تفریط) فرموده است: نادان شما (کار را از روی نادانی) زیاد میکند، و دانای شما (کار را از وقت خود) بتأخیر میاندازد (در بعضی از نسخ نهج البلاغه جاهِلُکُمْ مُزْدادٌ مُسَوِّفٌ بدون کلمه وَعالِمُکُمْ ذکر شده است که معنی آن چنین است: نادان شما «بفکر اینکه گناه او را خواهند بخشید در گناه» زیادة روی مینماید و «توبه و بازگشت را» بتأخیر میاندازد).

٢٧٦ - وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در اینکه علم راه عذر را می بندد) فرموده است: علم و دانستن (احکام دین) راه بهانه بهانه جویان را (که میگویند: خدا کریم است و رحیم و نیازی برنج و بندگی ما ندارد) می بندد (پس هر که با دین و کتاب و رسول آشنا شد عذر و بهانه اش پذیرفته نیست).

٢٧٧ - وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: كُلُّ مُعاجَلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظارَ، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در سرزنش کسیکه کار را بموقع انجام ندهد) فرموده است: با هر که تعجیل و شتاب نمایند (مرگش زود برسد) مهلت میخواهد (که عبادت و بندگی کند) و هر کس را مهلت دهند و زود نخواهند (عمرش دراز باشد) با تأخیر افتادن (که وقت دارم و در آینده انجام میدهم) بهانه جوید (کار امروز بفردا اندازد).

٢٧٨ - وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: ما قالَ النّاسُ لِشَيْءٍ طُوبى لَهُ إِلّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوْءٍ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در باره دل نبستن بخوشحالی) فرموده است: مردم بچیزی نگفتند خوشا بحالش مگر آنکه روزگار برای آن روز بدی را پنهان دارد (زمانه بنعمتی که در آدمی بیند رشک برده آنرا بگیرد، پس خردمند بخوشحالی دنیا دل نبندد و آسوده ننشیند).

۲۷۹ـ وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :[۱] طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ ، وَسِرُّ اللّٰهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ .

از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از (چگونگى) قضا و قدر پرسيدند پس آنحضرت (انديشه در آن را نهى كرد) فرمود :[۱] راهى است تاريك در آن نرويد (كه بر اثر شبهات در حلّ آنها وامانده و سرگردان شده گمراه خواهيد گشت) و دريائى است ژرف در آن داخل نشويد (كه غرق در انديشه هاى گوناگون خواهيد شد) و پنهان داشته خدا است خود را در (آشكار نمودن) آن برنج نيندازيد (كه سودى نبرده و بجائى نخواهيد رسيد) .

۲۸۰ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :[۱] إِذَا أَرْذَلَ اللّٰهُ عَبْداً حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در زيان نادانى) فرموده است :[۱] هرگاه خداوند بنده اى را (بر اثر گناه) پست گرداند علم و دانش را بر او منع كند (او را توفيق ندهد تا از علم دين و احكام الهى كه موجب سعادت و نيكبختى است بهره مند گردد ، اين فرمايش دليل است بر اينكه نادانى بدترين بيچارگيها است) .

۲۸۱ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :[۱] كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللّٰهِ ، وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ[۲] وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ[۳] وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً ، فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ ، وَنَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ[۴] وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً ، فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَادٍ وَصِلُّ وَادٍ[۵] لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً[۶] وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ[۷] وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا

عِندَ بَرِيئِهِ ﴿۶﴾ وَكَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ ﴿۷﴾ وَكَانَ إِنْ غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ ﴿۸﴾ وَكَانَ عَلَى أَنْ يَسْمَعَ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ ﴿۹﴾ وَكَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ نَظَرَ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ ﴿۱۰﴾ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ.

اِمام عَلَيهِ السَّلامُ (در ترغیب بخوهای نیکو) فرموده است ﴿۱﴾ در روزگار گذشته برای من برادر و همکیشی در راه خدا (ابوذر غفاری یا عثمان ابن مظعون) بود که کوچک بودن دنیا در نظرش او را در چشم من بزرگ مینمود ﴿۲﴾ و شکمش بر او تسلّط نداشت پس چیزی را که نمیافت آرزو نمیکرد و اگر میافت بسیار بکار نمیبرد ﴿۳﴾ و بیشتر روزگارش خاموش بود (سخن نمیگفت) و اگر میگفت بر گویندگان غلبه مینمود (برای دیگری جای سخن باقی نمیگذاشت) و تشنگی پرسندگان را (بوعظه و اندرز از آب دانش) فرو مینشاند ﴿۴﴾ و (با اثر طاعت و بندگی خدا و بردباری با مردم) ناتوان و افتاده بود و هم او را ناتوان میپنداشتند، و هرگاه زمان کوشش (در کاری) پیش میآمد (چون) شیر خشمگین و مار پر زهر بیابان بود (حتماً کار را انجام میداد یا در کارزار دشمن را مغلوب مینمود، و اگر با کسی نزاع داشت بی صبری نمیکرد و پیش از وقت) ﴿۵﴾ برهان و دلیل نمیآورد تا اینکه نزد قاضی میآمد (و دلیل خود را بیان مینمود، و این دلیل بر درستی رأی و اندیشه شخص است) ﴿۶﴾ و کسی را سرزنش نمیکرد بکاریکه در مانند آن بهانه ای مییافت تا اینکه عذرش را میشنید (و این روش از لوازم عدل و انصاف است) ﴿۷﴾ و از دردی (گرفتار گشتن به بیماری) شکایت نمینمود مگر وقتی که بهبودی مییافت (آنهم از روی اخبار و سرگذشت نه از راه شکایت) ﴿۸﴾ و آنچه میگفت بجا میآورد و آنچه نمیکرد نمیگفت (چون درستی و راستی را شعار خویش قرار داده بود) ﴿۹﴾ و اگر در سخن بر او غلبه میکردند در خاموشی غلبه نمییافتند (هنگام گفتگوهای بیجا خاموش بود) ﴿۱۰﴾ و در شنیدن حریصتر بود در گفتن (استفاده را بر افاده ترجیح میداد) ﴿۱۱﴾ و اگر ناگهان (بی اندیشه) دو کار با او رو میآورد مینگریست که کدام یک از آندو بخواهش نفس نزدیکتر است با آن مخالفت مینمود ﴿۱۲﴾ پس بر شما باد که این صفات و خوها را فرا گیرید و بآنها رغبت داشته

باشید ، واگر بہمۂ آنہا توانائی ندارید بدانید کہ فراگرفتن اندک بہتر است از فروگذاری بسیار (پس برخی از آن اخلاق متصف شوید) .

۲۸۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللّٰهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْراً لِنِعَمِهِ .

امام علیہ السلام (در ترک معصیت) فرمودہ است : اگر خداوند (مردم را بوسیلۂ انبیاء) بر معصیت و نافرمانی خود نترسانیدہ بود برای سپاسگزاری از نعمتہای او واجب بود کہ او را معصیت نکنند (برای آنکہ شکر نعمت بگفتار و کردار عقلاً واجب است پس ترک معصیت ہم کہ لازمۂ اطاعت و سپاسگزاری است واجب خواہد بود) .

۲۸۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ عَزَّى الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ عَنِ ابْنٍ لَهُ - : يَا أَشْعَثُ ، إِنْ تَحْزَنْ عَلَى ابْنِكَ فَقَدِ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذٰلِكَ الرَّحِمُ ، وَإِنْ تَصْبِرْ فَفِي اللّٰهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفٌ ۲ يَا أَشْعَثُ إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْجُورٌ ، وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَأْزُورٌ ۳ يَا أَشْعَثُ ابْنُكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ ، وَحَزَنَكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ .

امام علیہ السلام ہنگامیکہ اشعث ابن قیس (یکی از منافقین اصحاب و یاران خود) را از مردن فرزندش تسلیت میداد و بصبر و شکیبائی ترغیب مینمود (دربارۂ بیتابی نکردن) فرمود : ای اشعث اگر بر (مرگ) پسرت اندوہناک باشی خویشی شایستہ است کہ افسردہ شوی (اندوہ تو در مرگ فرزندت بیجا نیست) واگر شکیبا باشی پیش خدا ہر مصیبت و اندوہی را جانشینی (پاداشی) است ۲ ای اشعث ، اگر صبر کنی قضا و قدر بر تو جاری میگردد و تو اجر و مزد میابی ، و اگر بیتابی نمائی حکم الہی بر تو جاری

میشود درحالیکه گناه کرده‌ای تو ای اشعث پسرت (هنگام بدنیا آمدن) ترا شاد نمود درحالیکه (برای تو) بلا و گرفتاری بود، و (با مردنش) ترا اندوهگین ساخت درحالیکه (برای تو) پاداش و رحمت بود (پس سزاوار است که در اندوه او شکیبا باشی).

۲۸۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَىٰ قَبْرِ رَسُولِ اللّٰهِ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَاعَةَ دُفِنَ: إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنْكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ، وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ.

امام علیه السلام بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی که آنحضرت را بخاک سپردند (در مصیبت وفات آن بزرگوار) فرموده است: شکیبائی نیکو است مگر از (جدائی) تو و بیتابی زشت است مگر بر (مرگ) تو (زیرا آنحضرت اصل دین و پیشوای آن بود پس بیتابی در مصیبت او زشت نیست چون این بیتابی مستلزم آنست که همیشه از خوها و روش آن بزرگوار یاد شود و شکیبائی در آن نیکو نباشد چون مستلزم بیخبری از آن است) و اندوهی که بسبب (وفات) تو رسیده بزرگ است و اندوه پیش از تو و پس از تو (نسبت باندوه بحضرت) آسان و کوچک است.

۲۸۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.

امام علیه السلام (در زیان همنشینی با احمق) فرموده است: همنشین احمق مباش زیرا (بر اثر بیخردی خود) کارش را در نظر تو زینت داده میآراید، و دوست دارد تو مانند او باشی (چونکه کارش را پیروی نمائی).

۲۸۶ وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ.

از امام علیه السّلام مسافت و دوری میان مشرق و مغرب را پرسیدند، پس آنحضرت (در تعیین مسافت بین آنها) فرموده است: باندازهٔ سیر و گردش یکروز خورشید (این پاسخ را جواب اقناعی گویند یعنی پرسنده را خوشنود میگرداند و این برای آنست که فهم پرسنده بدرک تحقیق آن نمیرسد).

۲۸۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ: فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ.

امام علیه السّلام (دربارهٔ دوست و دشمن) فرموده است: دوستانت سه و دشمنانت سه میباشند: اما دوستانت دوست تو، و دوست دوست تو، و دشمن دشمنت است، و اما دشمنانت دشمن تو، و دشمن دوست تو، و دوست دشمنت میباشند.

۲۸۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ رَآهُ يَسْعَىٰ عَلَىٰ عَدُوٍّ لَهُ بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ.

امام علیه السّلام مردیکه دید او را برای زیان رساندن بدشمنش درکاری میکوشد که بخود زیان میرساند (درنکوهش زیان رساندن) فرمود: تو مانند کسی هستی که بخود نیزه فرو میکند تا بکشد کسیرا که پس پشت او سوار است (بسینهٔ خودش نیزه میزند تا از پشتش بیرون آمده بسینهٔ سوار عقب برسد و او را بکشد، و چنین کسی که برای دیگری بدی اندیشد که در اوّل زیان آن بخودش برسد یا بسیار خبیث و ناپاک است و یا بیخرد و نادان).

۲۸۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الِاعْتِبَارَ!

امام علیه السلام (درباره پند پذیرفتن) فرموده است: چه بسیار است عبرتها و پندها (از روزگار و پنددهندگان) و چه کم است پند پذیرفتن!

۲۹۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ، وَمَنْ قَصَّرَ فِيهَا ظُلِمَ، وَلاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللهَ مَنْ خَاصَمَ.

امام علیه السلام (در نکوهش زد و خورد) فرموده است: ۱- کسیکه در نزاع و زد و خورد کوشیده پافشاری کند گناه کرده، و کسیکه کوتاهی و خودداری نماید مظلوم گردد ۲- و کسیکه (با دیگری) نزاع کند نمیتواند (در زد و خورد از گناه) پرهیزکار باشد (زیرا رعایت عدالت و تجاوز ننمودن از حد که لازمه تقوی و پرهیزکاری است در نزاع دشوار است).

۲۹۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمْهِلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ، وَأَسْأَلَ اللهَ الْعَافِيَةَ.

امام علیه السلام (در ترغیب توبه) فرموده است: اندوهگینم نکرد گناهی که پس از آن مهلت یافتم (ناگهان نمردم) باندازه‌ای که دو رکعت نماز گزارم و از خدا اصلاح آن (گناه) را بخواهم (زیرا هرگاه انسان گناهی مرتکب شد و با نیت پاک و براستی و درستی ببخشش و آمرزش خداوند امیدوار بود و از کرده پشیمان گشته تصمیم گرفت که دیگر با آن را بجا نیاورد و بنماز که خود کفاره گناه است ایستاد و از حقتعالی آمرزش خواست بآن گناه کیفر نمیشود پس از اینرو آن گناه او را اندوهگین نمیسازد، و ناگفته نماند که فرمایش امام علیه السلام برای آموختن بدیگری و اشاره است باینکه نماز کفاره گناهان است و انسان باید از گناه دور ماند و از مرگ ناگهانی پیش از توبه بترسد، وگرنه آنحضرت معصوم و از هر گناه منزه و پاک میباشد).

۲۹۲ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: كَيْفَ يُحَاسِبُ اللهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟ فَقَالَ: ۱- كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ، فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلاَ

يَرَوْنَهُ ؟ فَقَالَ : كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ .

از امام علیه السّلام پرسیدند : چگونه خدا (روز رستخیز) از مخلوق با بسیاری ایشان حساب و بازپرسی مینماید؟ آنحضرت (دربارهٔ توانائی خدا بهر چیز) فرمود : همانطوریکه آنها را با بسیاریشان روزی میدهد ، پرسیدند چگونه از آنان بازپرسی میکند و آنها او را نمی بینند ؟ فرمود : همانطوریکه ایشانرا روزی میدهد و او را نمی بینند (پس جای شگفت نیست ، زیرا همانطوریکه تو می بینی که خدا بهمه بندگانش را روزی میدهد بدون آنکه او را ببینند همانطور توانا است که از آنها بازپرسی نماید) .

۲۹۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ ، وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ .

امام علیه السّلام (دربارهٔ پیام فرستادن) فرموده است : پیامبر تو (برای دیگری) عقل ترا بیان میکند (پس باید زیرک و دانا باشد تا بتواند مراد ترا با الفاظ شیرین و سخن رسا بفهماند) و نامهٔ تو رساتر چیزی است که از جانبت سخن میگوید (مانند زبان تو است و چون پیام برنده نیست که شاید درزیاد بگوید و باعث گرفتاری و تباهی گردد) .

۲۹۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجَ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ .

امام علیه السّلام (در ترغیب بدعاء) فرموده است : گرفتاری که اندوه و درد با او سخت گرفته است نیازمندتر بدعاء نیست از تندرستی که از بلاء و درد در امان نمیباشد (بلکه هر دو بدعاء و درخواست از خدا نیازمندند : او برای بهبودی یافتن و این برای دوام تندرستی) .

۲۹۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا ، وَلَا يُلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ .

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در سرزنش دوستداران دنیا) فرموده است: مردم پسران دُنیا هستند و مرد را بدوست داشتن مادرش سرزنش نمیکنند (این از قبیل آنستکه گویند چون کردار بد و کارهای زشت طبیعی و جبلّی فلانی گشته او را نباید سرزنش نمود).

۲۹۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللّٰهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللّٰهَ، وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللّٰهَ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در دستگیری از مستمندان) فرموده است: مسکین و بیچیز فرستاده خدا است (چون خدا او را از روزی کم بهره گردانیده بآن مانده که او را نزد غنی و چیزدار فرستاده تا او را بفرستادهٔ خود آزمایش نماید) پس کسیکه او را منع کند (کمک ننماید) خدا را منع نموده (دستور او را که توانایان باید از بینوایان دستگیری کنند رفتار نکرده) و کسیکه باو چیزی ببخشد بخدا داده (بدستور او عمل نموده).

۲۹۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در بارهٔ زِنا) فرموده است: غیرت دار و جوانمرد هرگز زنا نکند (چون نمی پسندد که با اهلش زنا کنند غیرت و جوانمردیش اجازه نمیدهد که با زنیکه باو حرام است هم بستر شود).

۲۹۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِساً.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در بارهٔ بسر رسیدن عُمر) فرموده است: برای نگاهداری (شخص از هر پیشامد) اجل (مدت بسر رسیدن عُمر) بس است (چون هیچکس پیش از رسیدن اجل نمیمیرد پس بآن ماند که اجل او را نگاهدار است).

۲۹۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكْلِ، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرَبِ!

وَمَعْنَى ذٰلِكَ أَنَّهُ يَصْبِرُ عَلَى قَتْلِ الْأَوْلَادِ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى سَلْبِ الْأَمْوَالِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در علاقه بمال ودارائی) فرموده است : مرد بر مرگ فرزند میخوابد (شکیبا میشود) و بر ربوده شدن مال ودارائی نمیخوابد (بیتابی نموده برای آن تلاش مینماید !

سیّد رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید :)
معنی این فرمایش آنست که مرد بر کشته شدن فرزندان صبر مینماید و بر ربوده شدن دارائیها صبر نمیکند (زیرا بازگشتن اولاد پس از مرگ ممکن نیست وبازگشتن دارائی امکان دارد) .

۳۰۰ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَوَدَّةُ الْآبَاءِ قَرَابَةٌ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ ، وَالْقَرَابَةُ أَحْوَجُ إِلَى الْمَوَدَّةِ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره دوستی) فرموده است : (اگر) دوستی پدران بین پسران (مانند) خویشاوندی است (چون پسران از دوستی ودشمنی که بین پدرانشان بوده ارث میبرند وصل ودر یاری نمودن بیکدیگر دوستی است وخویشاوندی از اسباب آنست) و (از اینرو) خویشاوندی بدوستی نیازمندتر است از دوستی بخویشاوندی (ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد : از کسی پرسیدند : از برادر ودوستت کدام را بیشتر دوست داری ؟ گفت : برادرم را اگر دوست باشد) .

۳۰۱ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَإِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره زیرکی مؤمنین) فرموده است : از گمانهای مؤمنین بپرهیزید (به آن اهمیت دهید) که خداوند حق وراستی را بر زبانهای آنان قرار داده (پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است : اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ یعنی از زیرکی مؤمن و درک باطن از ظاهر بپرهیزید وگفته او را درست پندارید زیرا او بنور خدا وآنچه او بزبانش افاضه میفرماید نگاه میکند ومیگوید) .

۳۰۲ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللهِ سُبْحَانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ توکّل بخدا) فرموده است: راست نیست ایمان و گرویدن بنده تا اطمینانش بآنچه در دست (توانائی) خداوند سُبحان است بیشتر باشد از آنچه در دست خویش دارد (اعتمادش در روزی و بهرهٔ خود بعطاء و بخشش خدا بیشتر باشد از اعتماد بمال و دارائی که در دست دارد چون آنچه در دست دارد ممکن است از بین برود و آنچه نزد خدا است همیشه باقی و برقرار است).

۳۰۳ ـ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ وَقَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يُذَكِّرُهُمَا شَيْئاً قَدْ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَعْنَاهُمَا فَلَوَى عَنْ ذٰلِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي أُنْسِيتُ ذٰلِكَ الْأَمْرَ:

إِنْ كُنْتَ كَاذِباً فَضَرَبَكَ اللهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ. يَعْنِي الْبَرَصَ، فَأَصَابَ أَنَساً هٰذَا الدَّاءُ فِيمَا بَعْدُ فِي وَجْهِهِ فَكَانَ لَا يُرَى إِلَّا مُبَرْقَعاً.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ بانس ابن مالک (از اصحاب پیغمبر اکرم که رجال نویسان او را نکوهش نموده اند) هنگامیکه ببصره آمد او را نزد طلحه و زبیر فرستاد تا سخنی را که از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِه (در محضر آنحضرت) دربارهٔ ایشان شنیده (شاید طلحه و زبیر با علی جنگ خواهند نمود و او را ستمگرند) بآنها یادآوری کند، و انس از آن گواهی خودداری کرد و چون نزد آن بزرگوار برگشت گفت: آن سخن پیغمبر از من فراموش شده است، حضرت (در نفرین باو) فرمود:

اگر دروغ بگوئی خدا تو سفیدی رخشانی زننگہ عمامہ و دستار آنرا پوشاند (سفیدی دروی توانند که عمامه آنرا از نظر مردم نتوانند پنهان نماید ۰ سید رضی «علیه الرحمة» فرماید :)

مراد از آن سفیدی برص و پیسی است که پس از آن این درد در روی انس هویدا گردید و او (از شرمندگی) دیده نپوشید مگر با روبند ۰

۳۰۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالاً وَإِدْبَاراً، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ

امام عليه السلام (در اهمیت دادن بواجبات) فرموده است: دلها را رو کردن و رو برگرداندنی (آمادگی و ماندگی) است، پس چون رو کردند آنها را (علاوه بر واجبات) بانجام مستحبات وادارید، و هرگاه رو برگرداندند بانجام واجبات اکتفا نمائید (زیرا ترک واجبات بهر حال جائز نیست اگر چه شخص را حضور قلب هم نباشد) ۰

۳۰۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ ۰

امام عليه السلام (در ترغیب بخواندن و فهمیدن قرآن) فرموده است: در قرآن است خبر آنچه پیش از شما است (از احوال گذشتگان) و خبر آنچه بعد از شما است (از احوال قبر و برزخ و قیامت) و حکم آنچه بین شما است (از واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح) ۰

۳۰۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ ۰

امام عليه السلام (درباره دفع شر) فرموده است: سنگ را بجائیکه آمده برگردانید (بدی را باندازه کیفر دهید تا جائیکه از حد و دستور تجاوز نکرده برخلاف دستور دین نباشد) زیرا شر و بدی را جز شر

از بین نبرد (این در جائی است که گذشت و بردباری سودمند بلکه بر زیان افزاید، و در غیر این صورت البته بایستی حلم نمود چنانکه امام علیه السلام در مواضع بسیار بآن امر و ترغیب نموده است).

۳۰۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَاتِبِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ: أَلِقْ دَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَقَرْمِطْ بَيْنَ الْحُرُوفِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

امام علیه السلام بکاتب خود عبید الله ابن ابی رافع (از خواص اصحاب و نیکان شیعیان و پیروان حضرت، در بارۀ زیبائی خط) فرموده است: (رنگ) دواتت را (از گرد و غبار و چرک) اصلاح کن، و زبانۀ قلمت را دراز گردان (تا مرکب در آن روان و درست روی کاغذ آید) و بین سطرها را گشاده گیر، و حرفها را نزدیک هم بنویس که این روش زیبائی خط را بسیار شایسته و سزاوار میباشد.

۳۰۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ.

وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَتَّبِعُونَنِي، وَالْفُجَّارُ يَتَّبِعُونَ الْمَالَ كَمَا تَتَّبِعُ النَّحْلُ يَعْسُوبَهَا، وَهُوَ رَئِيسُهَا.

امام علیه السلام (در بارۀ منزلت خود) فرموده است: من رئیس و پیشوای مؤمنین هستم، و دارائی پیشوای بزهکاران است (سید رضی «رحمه الله» فرماید:)

معنی این فرمایش آنستکه مؤمنین از من پیروی میکنند و بدکاران از دارائی چنانکه زنبور عسل از یعسوب خود که رئیس و پیشوا ایشان است پیروی مینماید.

۳۰۹ وَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْضُ الْيَهُودِ: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ

حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلٰكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: اجْعَلْ لَنَا إِلٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ.

بامام عَلَیْهِ السَّلامُ یکی از یهود گفت: شما (مسلمانان) پیغمبرتان را نجاک نسپرده بودید که در بارهٔ او اختلاف نمودید، حضرت (در سرزنش یهود) باو فرمود: ما اختلاف نمودیم از او (دربارهٔ جانشینی و دستاو) نه دربارهٔ او (در پیغمبری او و یگانگی خدا و آنچه فرموده بود اختلاف نداشتیم) ولی هنوز پاهای شما از آب دریا خشک نشده بود (هنگامیکه خدا شما یهود را از فرعونیان نجات داد و دریا را برایشان شکافت تا گذشتید و فرعونیان را در دریا غرق نمود، با دیدن همهٔ این آیات و نشانه‌های توحید چون بکنار دریا رسیده گروهی دیدید که بتهائی را میپرستیدند از روی نفهمی و نافرمانی) به پیغمبر خود (حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلامُ) گفتید: (اجْعَلْ لَنَا إِلٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ س ۷ ی ۱۳۸ یعنی) برای ما خدائی (که ببینیم) مانند خدایانیکه ایشان راست قرار ده، موسی گفت: شما سخت مردم نادانی هستید (و در گمراهی فرو رفته اید که با دیدن اینهمه آیات و نشانه‌های توحید باز چنین سخن نادرست میگوئید).

۳۱۰ وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ؟ فَقَالَ: مَا لَقِيتُ أَحَدًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ. يُومِئُ بِذٰلِكَ إِلَى تَمَكُّنِ هَيْبَتِهِ فِي الْقُلُوبِ.

بامام عَلَیْهِ السَّلامُ گفتند: بچه چیز (در کارزارها) بر دلیران برتری یافتی (آنان را زبون ساخته و با کشتی)؟ آنحضرت (دربارهٔ هیبت و ترس مردم از خود) فرمود: هیچکس (در کارزار) برنخوردم مگر او مرا بر زیان (کشتن) خود یاری و کمک مینمود (سید رضی «عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید:) حضرت باین سخن اشاره میفرماید بجا گرفتن هیبت و ترس خود در دلها (از دلیران دلباخته

وشکست میخوردند) .

۳۱۱ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ : يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ .

امام عَلَيْهِ السَّلامُ بفرزند خود مُحَمَّد ابْن حَنَفِيَّه (درنکوهش فقر وتنگدستی) فرموده است : ای پسرم من بر تو از تنگدستی میترسم (که مبادا بر اثر بیچیزی دست طمع پیش مردم دراز کرده بداده خدا رضا ندهی) پس از (شر) آن بخدا پناه بر که تنگدستی جای شکست وکم بودی در دین است (چون تنگدستی بسا شخص را بخیانت ودروغ گفتن وخواری وکمک نکردن از حق وادارد که اینها نقص در دین میباشد) وجای سرگردانی خرد است (چون فقیر ناشکیبا راه راست گم کند ودر کار خود عقلش حیران و اندیشه اش سرگردان شود) وموجب دشمنی است (چون مردم بیچیز را دشمن دارند واز او دوری گزینند یا بر اثر کردار ناپسندیده از قبیل خیانت ودروغگوئی خدا دشمن او گردد یعنی او را از رحمتش بی بهره نماید ، یا اگر بر اثر حسد ورشک بردن او دشمن مردم شود واز دوست وبیگانه بخشم آید ، ودر روایات از فقر وغنا هم مدح شده وهم ذم وهیچیک با دیگری منافات ندارد چون موارد آنها گوناگون میباشد) .

۳۱۲ - وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مُعْضِلَةٍ : سَلْ تَفَقُّهاً وَلَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ ، وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ .

امام عَلَيْهِ السَّلامُ بکسی که از آنحضرت (از روی آزمایش) مشکلی پرسید (در باره مَعْرِفَت پرسش نمودن) فرموده است : بپرس برای فهمیدن وآموختن ومپرس بقصد در دشواری انداختن ، زیرا نادان فرا گیرنده علم بعالم ماند (چون برای بدست آوردن علم آماده گشته ودر راه رسیدن قدم نهاده) ودانائی که در بیراهه قدم نهد (طالب غلبه وبرتری باشد) بنادان ماند (چون او مانند نادان مطلبی چیزی را که شایسته نمیباشد) .

۳۱۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لِعَبْدِ اللهِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِذَا عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي.

امام علیه السّلام بعبد الله ابن عبّاس هنگامیکه آنحضرت را راهنمائی مینمود بچیزیکه موافق اندیشهٔ آن بزرگوار نبود (همانکه شخص باید از امام پیروی نماید) فرمود: بر تو است که (از راه شوری) مرا راهنمائی کنی و من مصلحت و اندیشهٔ خود را در آن مینگرم پس هرگاه ترا (بسبب علم بنادرستی آنچه مصلحت میدانی) پیروی نکردم تو مرا پیروی کن (چون من بمصالح و مفاسد هر کاری از دیگران داناترم و اندیشه‌ام خطاء و اشتباه نمیکند. گفته‌اند: هنگامیکه حضرت در ظاهر بخلافت رسید ابن عبّاس مصلحت در آن دید که امام علیه السّلام برای دل بدست آوردن حکومت شام را بمعاویه و بصره را بطلحه و کوفه را بزبیر واگذارد و آن بزرگوار راضی نشد و فرمود: پناه میبرم بخدا که دین را برای دنیای دیگری تباه سازم، پس از آن سخن بالا را گوشزد نمود).

۳۱۴ وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِماً مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشِّبَامِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شُرَحْبِيلَ الشِّبَامِيُّ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لَهُ:

أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ، أَلاَ تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هٰذَا الرَّنِينِ؟ وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ رَاكِبٌ فَقَالَ لَهُ:

ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

روایت شده که امام علیه السّلام چون از (جنگ) صفّین برگشته بکوفه آمد

بشامیین (قبیله‌ای از عرب) گذشت گریهٔ زنان را بر کشته شدگان (جنگ) صفین شنید ، و حرب ابن شرحبیل شبامی که از بزرگان قبیله خود بود نزد حضرت آمد امام علیه السلام (در نکوهش شیون زنها هنگام جنگ) باو فرمود :

آیا زنهاتان با گریه‌ای که میشنوم بر شما تسلّط مییابند ، آیا آنها را از این ناله و فغان باز نمیدارید ؟ (باید جلوگیری کنید که زاری ایشان در چنین موقعی سبب ترس مردان و باز داشتن ایشان از جنگ است) .

و حرب خواست پیاده در رکاب آنحضرت که سوار بود برود امام علیه السلام (مذبان جاه طلبی) باو فرمود : برگرد که پیاده آمدن چون توئی با مانند من برای حکمران بلا و گرفتاری است (چون غرور و سرفرازی آرد که مستلزم عذاب و کیفر الهی گردد) و برای مؤمن ذلّت و خواری است (که پیاده در رکاب سواری رود ، و هرچه موجب گرفتاری و خواری باشد ترک آن واجب است) .

۳۱۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ : بُؤْساً لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ ، فَقِيلَ لَهُ : مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ فَقَالَ : الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي ، وَوَعَدَتْهُمُ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ .

امام علیه السلام هنگامیکه بکشتگان خوارج در جنگ نهروان گذشت (در نکوهش آنان) فرمود : گرفتار باشید که بشما زیان رسانید آنکه فریبتان داد ، گفتند : یا امیرالمؤمنین کی آنان را فریب داد ؟ فرمود : شیطان گمراه کننده و نفسهای وادار نده به بدی ، نفس امّاره آنها را بآرزوها گول زده ، و راه نافرمانیها را بروی آنان گشود ، و فیروزی یافتن (مدکار ساز) را بآنها وعده داد پس بسختی ایشان را در آتش افکند (بعذاب جاوید گرفتارشان نمود) .

۳۱۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِتَّقُوا مَعَاصِيَ اللّٰهِ فِي الْخَلَوَاتِ ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ .

امام علیه السلام (در ترغیب بدوری از گناهان) فرموده است: از گناهان خدا در پنهانیها (هم) بپرهیزید که گواه خود حکم کننده است (اگر معصیت در پنهان انجام گیرد و گواه نباشد خدا هم گواه است و هم حکم کننده و گواه که حاکم باشد از گواهی دیگری بی نیاز است).

۳۱۷ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: إِنَّ حُزْنَنَا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلاَّ أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً.

هنگامیکه خبر کشته شدن محمد ابن ابی بکر رضی الله عنه (بدست لشکر معاویه در مصر) با امام علیه السلام رسید (درباره تأسف و اندوه بر او) فرمود: اندوه ما بر او باندازه شادی ایشان است به (کشته شدن) او (بسیاری اندوه ما و افزونی شادی آنها درباره او برابر است) ولی (تفاوت بین ما و آنها آنستکه) ایشان دشمنی را کم کردند و ما دوستی را از دست دادیم.

۳۱۸ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ: الْعُمُرُ الَّذِي أَعْذَرَ اللهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً.

امام علیه السلام (درباره پذیرفتن بهانه) فرموده است: عمر و زندگی که خداوند عذر و بهانه پسر آدم را در آن میپذیرد شصت سال است (هرگاه شخص پیش از شصت سالگی بغلبه خواهش نفس بر خود و تسلط قوای جسمانیه بر عقلش عذر بیاورد بعد از شصت سالگی با از دست دادن قوا و نزدیک شدن اجل هرگاه از هوای نفس پیروی نماید عذرش پذیرفته نیست).

۳۱۹ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ: مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرَ الْإِثْمُ بِهِ، وَ الْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

امام علیه السلام (در نکوهش فیروزی در راه غیر خدا) فرموده است: فیروزی نیافت

آنکه گناه با و دست یابد (کسیکه در غیر طاعت خدا فیروزی یافته از هوای نفس و شیطان پیروی نماید در حقیقت گناه باو فیروزی یافته است) و هر که بسبب بدی (گناه) پیش برود (در حقیقت) شکست خورده (زیرا مغلوب هوای نفس که بدترین دشمن است گردیده و کسیکه در جنگ بدترین دشمنها باشد فیروزی نیافته) .

۳۲۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلاَّ بِمَا مَنَعَ غَنِيٌّ، وَاللهُ تَعَالَى جَدُّهُ سَائِلُهُمْ عَنْ ذٰلِكَ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در ترغیب بزکوة دادن) فرموده است: خداوند سبحان در دارائیهای توانگران روزیهای بیچیزان را واجب گردانیده پس بیچیز گرسنه نماند مگر بسبب آنچه توانگری باو نداده است، و (در روز رستخیز) خداوندیکه بزرگست بی نیازی او ایشانرا از این کار مؤاخذه و بازپرسی مینماید .

۳۲۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: الاِسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصِّدْقِ بِهِ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در ستودن بهانه نداشتن) فرموده است: بی نیازی از عذر آوردن از راست و بجا بودن آن ارجمندتر است (اگر چنان رفتار کنی که بعذر آوردن نیازمند نشوی بهتر است از اینکه ناچار گردی اذ آوردن آن هر چند راست گوئی و عذرت بجا و پذیرفته باشد زیرا عذر آوردن نوعی از ذلت و خواری است) .

۳۲۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ أَنْ لاَ تَسْتَعِينُوا بِنِعَمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (در دور ماندن از گناه) فرموده است: کمتر چیزیکه لازم است شما برای

خداوند سبحان بجا آورید آنستکه بنعمتهای او بر معصیتهایش کمک نطلبید (که موجب خشم او گردد، زیرا هر که نعمتی دهد واجب است آنرا در راه طاعت و بندگی بکار برد تا سپاسگزار بوده نعمت او افزوده شود، و اگر این همت را نداشت اقلاً آنرا در آنچه مباح و روا است صرف نماید نه که آنرا در راه معصیت و نافرمانی بکار برد) .

۳۲۳ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةَ الْأَكْيَاسِ عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجَزَةِ .

امام عليه السلام (در نکوهش آنانکه در بندگی کوتاهی کنند) فرموده است: خداوند سبحان قرار داده طاعت را غنيمت و سود زیرکان آگاهان (خردمندانیکه کار شایسته بجا بیاورند) هنگام کوتاهی نمودن ناتوانان (کسانیکه در طاعت آنقدر اهمال نمایند که با ناتوانان مانند، و در برابر اهمال ایشان موهبت خردمندان سود و غنيمتی است که بآنها میرسد) .

۳۲۴ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ .

امام عليه السلام (درباره پادشاهان) فرموده است: پادشاهان پاسبانان خدایند در زمین (که مردم را از آزار رساندن و هر ناپسندی بیکدیگر جلوگیری مینمایند . و الف و لام السلطان الف و لام جنس است که همه پادشاهان را شامل میشود و از اینرو خبر آنرا وزعة فرموده که جمع وازع است یعنی حاکم و پاسبان) .

۳۲۵ — وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْراً، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْساً، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ، طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ،

ضَنِینٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلُ الْخَلِیقَةِ، لَیِّنُ الْعَرِیکَةِ؛ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلام در وصف مُؤمن فرموده است: مُؤمن شادیش در رخسار و اندوهش در دل است، سینه اش از هر چیز گشاده تر (بردباریش در سختیها بی اندازه) است، و نفسش از هر چیز خوارتر (فروتنیش بسیار) از سرکشی بدش میآید، و رتبه و خودنمائی را دشمن و از دوامی اندوه او (برای پایان کارش) دراز، همّت و کوششش (در کارهای شایسته) بلند است (بر اثر فکر و اندیشه) خاموشیش بسیار، وقتش (بطاعت و بندگی) مشغول و گرفته (نعمتهای خدا را) سپاسگزار (و در بلاها و سختیها) بیشمار شکیبا است، در فکر و اندیشه اش (در بندگی و پایان کار) فرورفته، بدرخواست خود (از دیگری) بخل میورزد (اظهار حاجت نمینماید) خوی او هموار، طبیعتش نرم است (متکبر و گردنکش و خشمگین نیست)؛ نفس او از سنگ محکم سختتر (در راه دین دلیر) است در حالیکه او از بنده خوارتر (تواضع و فروتنیش نسبت بمردم بسیار) است.

۳۲۶ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَلْغِنَی الْأَکْبَرُ الْیَأْسُ عَمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلام (درباره چشمداشت نداشتن بمال دیگران) فرموده است: توانگری بسیار بزرگ آرزو نداشتن است بآنچه (دارائی که) در دست مردم است (چون کسیکه بمال دیگران چشمداشت نداشت مانند توانگران در رفاه و آسایش است).

۳۲۷ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَلْمَسْؤُولُ حُرٌّ حَتَّی یَعِدَ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلام (درباره وفای بوعده) فرموده است: کسیکه از او چیزی خواسته شود آزاد است (میخواهد انجام میدهد میخواهد نمیدهد) تا وقتیکه وعده کند (که دیگر آزاد نیست بلکه باید بوعده وفا نماید و خواسته شده را انجام دهد. این فرمایش با فرمایش بالا در بیشتر از نسخ نهج البلاغه نیست ما هر دو را از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

۳۲۸ وَقَالَ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ : لَوْ رَأَى اَلْعَبْدُ اَلْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ اَلْأَمَلَ وَغُرُورَهُ .

اِمام عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ (دربارۂ آرزو) فرموده است : اگر بنده (بچشم بصیرت) مدت عمر و رفتار آنرا (که او را بفنا و نیستی میکشاند) بنگرد آرزو و فریب آنرا دشمن دارد (از آن دوری نموده و اندیشه اش را بآن مشغول نمیگرداند) .

۳۲۹ وَقَالَ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ : لِكُلِّ اِمْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ : اَلْوَارِثُ ، وَاَلْحَوَادِثُ .

اِمام عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ (دربارۂ دارائی) فرموده است : برای هر کس در دارائیش دو شریک است : یکی ارث برنده و دیگری پیشآمدها (آفات و تباهیها ، پس خردمند کاری میکند که بهرۂ او از آندو کمتر باشد) .

۳۳۰ وَقَالَ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ : اَلدَّاعِي بِلاَ عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلاَ وَتَرٍ .

اِمام عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ (دربارۂ درخواست از خدا) فرموده است : درخواست کنندۂ (از خدا) بی طاعت و بندگی مانند تیر اندازی است که کمان او بی زه باشد (که تیر او بهدف نرسد ، پس کسیکه خدا را بخواند و عمل نداشته باشد درخواست او روا نگردد ، زیرا هر که عمل ندارد و واجبات را بجا نیاورد فاسق است و خدا دعای فاسق را نمیپذیرد) .

۳۳۱ وَقَالَ عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ : اَلْعِلْمُ عِلْمَانِ : مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلاَ يَنْفَعُ اَلْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ اَلْمَطْبُوعُ .

اِمام عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ (دربارۂ علم) فرموده است : علم بر دو نوع است : یکی علم مطبوع

وعلمی که طبیعی و فطری (اثرش در کردار آشکار) باشد و دیگری علم مسموع و شنیده شده (از استاد آموختن و مطالعه) و علم مسموع سود ندهد هرگاه مطبوع نباشد (شخص را بحقائق معارف نرساند و نیکبخت نگرداند)۔

۳۲۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُّوَلِ: يُقْبِلُ بِإِقْبَالِهَا، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا۔

امام علیه السلام (درباره اندیشه) فرموده است: اندیشه درست وابسته بدولتها و برتریها و دارائیها است که روی میآورد باروآوردن آنها و میرود با رفتن آنها (هر که را بخت و دولت یار باشد هر چه اندیشد درست آید و تیر تدبیرش بهدف مراد رسد و چون از او رو برگرداند هر چه اندیشد نادرست آید و عکس مراد نتیجه دهد هر چند خردمندترین مردم باشد)۔

۳۲۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى۔

امام علیه السلام (در فقر و غنی) فرموده است: آرایش دست تنگی پاکدامنی است، و آرایش توانگری سپاسگزاری (فقیر اگر گناه نکند و دست پیش مردم دراز ننماید همه میستایند و بهره اش را زود مییابد، و غنی که سپاسگزار باشد مردم خیرخواه او میشوند و آن موجب افزایش نعمت خداوند گردد)۔

۳۲۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ۔

امام علیه السلام (درباره ستمگر) فرموده است: روز دادخواهی (قیامت) بر ستمگر سخت تر است از روزیکه بر ستمکشیده ستم شده (شرح این مطلب در فرمایش دویست و سی و سه گذشت)۔

۳۲۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ، وَالسَّرَائِرُ

مَبْلُوَّةٌ، وَ (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)[۲] وَالنَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللّٰهُ، سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ، وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ[۳] يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْياً يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَالسُّخْطُ، وَيَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُوداً تَنْكَؤُهُ اللَّحْظَةُ، وَتَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بشایسته و دوری از ناپسندیده) فرموده است: گفتارها[۱] نگاهداری شده (فرشتگان آنها را بر صحیفهٔ اعمال ضبط مینمایند چنانکه در قرآن کریم س ۵۰ ی ۱۸ میفرماید: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ یعنی سخنی از دهان بیرون نیافکند جز آنکه نزد آن «یا نزد گوینده» رقیب عتید یعنی نگهبان آماده «دو فرشتهٔ مأمور نگارش اعمال خیر و شر» میباشد) و رازهای پنهان هویدا گردیده (چنانکه در قرآن کریم س ۸۶ ی ۹ میفرماید: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ یعنی روزیکه رازهای پنهان آشکار گردد) و (در س ۷۴ ی ۳۸ میفرماید: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ یعنی) هر کس گرو و پای بند کردهٔ خود میباشد (بجزای آن میرسد)[۲] و مردم (از رشد) ناقصند و (از عقل) معیوب مگر آنرا که خدا حفظ کند (از نقص و عیب آراسته اش گرداند، زیرا) پرسش کنندهٔ ایشان میخواهد شخص را برنج انداخته آزار دهد، و پاسخ دهندهٔ آنها (چون میخواهد از هیچ پاسخی باز نماند) رنج را بخود هموار مینماید[۳] آنکه اندیشه اش از ایشان درستتر است زود خوشنودی و خشم او را از اندیشهٔ نیکویش بر میگرداند (اگر از کسی یا مطلبی خوشنود گشته یا بخشم آید اندیشهٔ نیکویش را بکار نینداخته و از عیب آنچه از آن خوشنود شده چشم پوشد و همه آنچه از آن بخشم آمده عیب گیرد) و آنکه خردمندیش از آنها استوارتر است زود یک نگاه کردن بگوشهٔ چشم او را زیان رساند (برخلاف دستور عقل رفتار نموده ارجمندیش را از دست میدهد) و یک کلمه او را از حالی بحال دیگر میگرداند (بر اثر گفتاری بخشم آمده کار ناشایسته میکند).

---

۳۳۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ[۱]: مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللّٰهَ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ، وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ،

وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ: أَصَابَهُ حَرَاماً، وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَاماً، فَبَاءَ بِوِزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفاً لَاهِفاً، قَدْ (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ).

امام علیه السّلام (در ترغیب بدوری از دنیا) فرموده است: ای گروه مردم، از خدا بترسید (بدنیا و کالای آن دل نبندید) چه بسا کسیکه امید دارد بچیزیکه بآن نمیرسد، و بسا سازنده ساختمانی را که در آن ساکن نمیگردد، و گرد میآورد دارائی که بزودی آنرا رها میکند، و شاید آنرا از (راه) نادرستی گرد آورده، و از حقّ جلوگیری نموده (یعنی) از راه حرام بآن رسیده، و بسبب آن زیر بار گناهان رفته، پس (در قیامت) با بار گران آن بازمیگردد و در پیشگاه پروردگارش (هنگام حساب و وارسی) با حسرت واندوه بیاید و (چنین کس چنانکه در قرآن کریم س ۲۲ ی ۱۱ است:) خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ یعنی) در دنیا و آخرت زیانکار است (امّا زیان دنیائی او آنستکه هنوز بهره‌ای نبرده مرگ او را در بوده و زیان اُخروی او آنکه در دنیا کاری نکرده که بر اثر آن نیکبختی جاوید بهره او گردد) و زیان او زیانی است که (بر همه) آشکار میباشد.

۳۳۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي.

امام علیه السّلام (درباره بازماندگان از گناهان) فرموده است: از (اسباب) پاکدامنی دست نیافتن است بر (انجام) گناهان (زیرا چون شخص بمعصیتی دست نیافت ناچار از آن بسلامت ماند و کم کم گناه نکردن ملکه او گشته در نفسش رسوخ نماید و مراد از عصمت پاکدامنی هم همان ملکه است).

۳۳۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَاءُ وَجْهِكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ، فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ.

امام علیه السّلام (درباره آبرو) فرموده است: آبروی تو بسته است (محفوظ میباشد)

سُؤال و درخواست آنرا میچکاند (میریزد) بنگر آنرا پیش کی میریزی (از مردم پست چیزی نخواه که اگر خواسته‌ات را انجام دهد شرمنده میگردی و اگر روا سازد همیشه ترا فروتن میخواهد).

٣٣٩ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلثَّنَاءُ بِأَكْثَرَ مِنَ الْاِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْاِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره چاپلوسی) فرموده است: ستودن (دیگری) بیش از آنچه (او) شایسته است چاپلوسی (و نشانه دوروئی) میباشد، و کمتر از آنچه سزاوار است ناتوانی (و واماندن در سخن) یا رشک بردن (براو) است (پس عدل و برابری در آنست که هر کس را باندازه شایستگی ستوده مقام و منزلتش را آشکار سازیم).

٣٤٠ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره گناه) فرموده است: سخت‌ترین گناهان (نزد خدا) گناهی است که شخص آنرا آسان و خرد پندارد (زیرا بی اعتنائی بگناه اگرچه کوچک باشد مستلزم نترسیدن از کیفر و توبه و بازگشت از آن میگردد و چون ملکه شخص گشته در نفس رسوخ نمود از هیچ گناهی هر چند بزرگ باشد پروا ندارد).

٣٤١ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللّٰهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ، وَمَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ، وَمَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ، وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ،

وَمَن نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذٰلِكَ الأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ، [۹] وَالقَنَاعَةُ مَالٌ لا يَنفَدُ، [۱۰] وَمَن أَكْثَرَ مِن ذِكْرِ المَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِاليَسِيرِ، [۱۱] وَمَن عَلِمَ أَنَّ كَلامَهُ مِن عَمَلِهِ قَلَّ كَلامُهُ إِلاَّ فِيمَا يَعْنِيهِ ۔

امام عَلَيهِ السَّلامُ (در سود و زیان برخی از خوها) فرموده است: [۱] هر که در عیب (های) خویش بنگرد از عیب دیگری باز ماند (چون باصلاح زشتیهای خود پرداخته بدیگران نمیرسد) [۲] و هر که بروزی که خدا داده خوشنود باشد بآنچه از دست داده اندوهگین نشود (چون آنچه شخص بیابد و در چنگش بماند نشانهٔ آنست که روزی او همان بوده است، و آنچه جُست و نیافت یا یافت و از دست داد نشانهٔ آنست که روزیش نبوده، پس اندوه خوردن بر نیافتن یا از دست دادن پس از یافتن دلیل بر راضی نبودن بروزی مُقدّر است) [۳] و هر که شمشیر ستم (از غلاف) بیرون کشد (بسیار ستم کند) بهمان شمشیر کشته شود (عِلاوه بر کیفر آخرت در دنیا هم تباه گردد) [۴] و هر که (بی اسباب) در کارها (ی دشوار) بکوشد و رنج کشد (با قضاء و قدر آویخته) هلاک شود، [۵] و هر که خود را در گردابهای سختی و رنج بیفکند (با ناتوانی بکار بزرگ دست اندازد) غرق گردد (از بین برود) [۶] و هر که در جاهای بد داخل شود مردم باو بدگمان گردند (هرچند کار بدی انجام نداده باشد) [۷] و هر که پُر گوید خطاء و اشتباه بسیار کند (چون در گفتار اندیشه بکار نبرد) و هر که خطاء بسیار کند شرمش کم شود (چون کار زشت پیشهٔ او میشود) و هر که شرمش کم شود پرهیزکاری و دوری از گناهش کم گردد (چون بی شرم از انجام هر کار ناشایسته باک ندارد) و هر که پرهیزکاریش کم شود دلش میمیرد (از رحمت خدا دور گردد، زیرا زنده دل بودن بستهٔ بپرهیز از گناه است) و هر که دلش بمیرد داخل آتش شود (چون بهشت جاوید و رحمت خدا برای دل مرده نیست) [۸] و هر که در زشتیهای مردم نگریسته و آنها را نپسندد و برای خود بخواهد پس او همان احمق و نفهم است (زیرا مخالفت با آنچه راست و درست دانسته نموده که از نفهمی و کم خردی است) [۹] و قناعت (خورسند بودن بهرهٔ خود) دارائی است که نیست نگردد [۱۰] و هر که مرگ را بسیار یاد نماید باندک از دنیا خوشنود باشد (چون غفلت از مرگ حرص بدنیا میآورد) [۱۱] و هر که بداند گفتار او از روی کردار او است (آنچه میگوید بآن رفتار مینماید) گفتارش کم گردد مگر در آنچه بآن تصمیم گرفته و اهمیّت میدهد ۔

۳۴۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلاثُ عَلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ، وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّلَمَةَ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ ستمگر) فرموده است: ستمگر از مردم را سه نشانه است (اوّل): با گناه و نافرمانی ستم میکند بکسی (خداوند) که برتر از او است، و (دوم) با زور و برتری ستم مینماید بکسیکه زیر دست او است، و (سوم) گروه ستمکاران را (بگفتار و کردار و صرف مال) کمک میکند.

۳۴۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عِنْدَ تَنَاهِي الشِّدَّةِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَايُقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ خوشی و سختی) فرموده است: رسیدن بسیاری سختی را گشایش و تنگی حلقه های بلا و گرفتاری را آسایش است (زیرا چون شخص در سختی تنگ آید با نیّت پاک بخدا پناه برده رفع گرفتاری خواهد خداوند هم او را مشمول رحمتش فرموده حاجتش را برآورد).

۳۴۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللهِ فَإِنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللهِ فَمَا هَمُّكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللهِ؟!

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ بیکی از اصحابش (دربارهٔ زن و فرزند) فرموده است: بیشتر کارت را برای زن و فرزندت قرار مده که اگر آنان دوست خدا باشند خدا دوستانش را تباه نسازد (و در کمک و یاری آنها بغیر خود نیاز ندارد) و اگر دشمن خدا باشند اندوه و کار تو برای دشمنان خدا

چیست ؟! (برای اصلاح حال دشمنان او کوشش کن که کمک بآنها مستلزم عذاب و کیفر نیست) .

۳۴۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ.

امام علیه السلام (درباره عیبجوئی) فرموده است: بدترین زشتی آنست که زشت بدانی صفتی را که مانند آن در تو باشد .

۳۴۶ وَهَنَّأَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلاً بِغُلَامٍ وُلِدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ:

لِيَهْنِئْكَ الْفَارِسُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَقُلْ ذٰلِكَ، وَلٰكِنْ قُلْ شَكَرْتَ الْوَاهِبَ، وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَبَلَغَ أَشُدَّهُ، وَرُزِقْتَ بِرَّهُ .

در حضور حضرت مردی بمردی که پسری برای او بدنیا آمده بود تهنیت گفت: لِيَهْنِئْكَ الْفَارِسُ یعنی فرزند سوار (یا دانا و زیرک) گوارایت باد (و این جمله در جاهلیت شعار عرب بود که در مبارکباد برای سواری و کامرانی فرزند فال میزدند) پس امام علیه السلام فرمود: (در شادباش فرزند) چنین مگو، ولی بگو: خداوند بخشنده را سپاسگزار بوده و فرزند بخشیده شده بتو مبارکباد، و این فرزند بکمال توانائی برسد، و از نیکوکاری او بهره مند گردی .

۳۴۷ وَبَنَىٰ رَجُلٌ مِنْ عُمَّالِهِ بِنَاءً فَخْماً، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْلَعَتِ الْوَرِقُ رُؤُوسَهَا، إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَىٰ .

مردی از کارگردانان حضرت ساختمان بزرگی بنا کرد، پس امام علیه السلام (درباره آشکار شدن دارائی) فرمود: درهمها (نقره سکه دار) سرهاشان را آشکار کردند (آنها را که پنهان میداشتی فاش شد) ساختمان توانگری ترا وصف میکند (نشانه دارائی تو میباشد) .

۳۴۸ وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَ تُرِكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟ فَقَالَ: مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: اگر در خانهٔ مردی را بروی بیندند و او را در آن (بی آذوقه) بگذارند روزیش از کجا میآید؟ آنحضرت (دربارهٔ روزی) فرمود: از جائیکه اجل و مردنش میآید (از هر راه که مرگ میآید خدای تعالی قادر و توانا است که روزی را از آنراه بیاورد پس چنانکه در بسته از آمدن مرگ مانع نمیشود از رسیدن روزی هم مانع نمیگردد).

۳۴۹ وَعَزَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْماً عَنْ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ: إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأَ، وَلَا إِلَيْكُمُ انْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ گروهی را از کسیکه از آنها مرده بود تسلیت داده امر بشکیبائی نمود و (دربارهٔ مرگ) فرمود: این مرگ او نه بشما آغاز یافت و نه انجام (تا ناگوار باشد بلکه همه در آن یکسانند) و این یار شما (در زندگی) سفر میکرد (از شما دور میشد) پس انگارید که یکی از سفرهای خود رفته است که بسوی شما باز آید و اگر باز نیامد (و نخواهد هم آمد) شما نزد او میروید (پس افسردگی بر دوری از او بیجا است).

۳۵۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ، لِيَرَكُمُ اللهُ مِنَ النِّعْمَةِ وَجِلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النِّقْمَةِ فَرِقِينَ، إِنَّهُ مَنْ وُسِّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذٰلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ أَمِنَ مَخُوفاً، وَمَنْ ضُيِّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذٰلِكَ اخْتِبَاراً فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولاً.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در ترغیب بسپاسگزاری و شکیبائی) فرموده است: ای مردم، باید خدا شما را از نعمت و بخشش (خود) ترسان ببیند چنانکه از عذاب و کیفر (خویش) هراسان میبیند (باید همیشه در طلب سپاسگزاری از نعمتهای خدا باشید و کفران ننمائید که بعذاب و کیفر گرفتار شوید) زیرا همانا کسیکه فراخ گردد بر او دارائی که در دست دارد و آنرا (سبب) بتدریج رسیدن بعذاب نبیند (و ناسپاسی نماید) از ترسناکی ایمن و آسوده گشته (غافل مانده) است، و کسیکه تنگدست گردد و آنرا آزمایش (خود) نبیند (و شکیبائی از دست دهد) پاداشی را که امید و آرزو بآن است (برای شکیبا مقرّر گشته) تباه ساخته است.

۳۵۱ وَقَالَ عَلَیهِ السَّلامُ: یَا أَسرَی الرَّغبَةِ أَقصِرُوا فَإِنَّ المُعَرِّجَ عَلَی الدُّنیَا لَا یَرُوعُهُ مِنهَا إِلَّا صَرِیفُ أَنیَابِ الحِدثَانِ، أَیُّهَا النَّاسُ، تَوَلَّوا مِن أَنفُسِکُم تَأدِیبَهَا، وَاعدِلُوا بِهَا عَن ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در دوری از خواهش نفس) فرموده است: ای گرفتاران خواهش نفس بازایستید (از آن پیروی نکنید) که دلبند بدنیا را نمیترساند مگر صدای دندانهای مصیبتها و اندوهها (شنیدن اندوههای سخت که از روی خشم و تندی باشد چنانکه شخص هنگام خشم بر دیگری دندان بهم میساید) ای مردم، خودتان بادب کردن و اصلاح نفسهاتان بپردازید (پسندیده‌ها را شعار خویش نمائید) و آنها را از جرأت و دلیری بر عادتها و خوها (ی ناشایسته) بازگردانید (تا از کیفر رستخیز برهید).

۳۵۲ وَقَالَ عَلَیهِ السَّلامُ: لَا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَت مِن أَحَدٍ سُوءاً وَأَنتَ تَجِدُ لَهَا فِی الخَیرِ مُحتَمَلاً.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارهٔ بدگمانی) فرموده است: بسخنی که از (دهان) کسی بیرون آید باید گمان بد مبری در حالیکه احتمال نیکی بر آن میبری (تا گمان داشتن به بدگمانی جای ... اگر

مثلی دیدی تا ممکن است نیک پندار ولی وعده اندیشی را در بعضی جاها باید از دست داد ، و در فرمایش یکصد و دوم تعیین جاهای خوش بینی و بد بینی شد) ۔

۳۵۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بر درود فرستادن) فرموده است: هرگاه ترا بخداوند سبحان حاجت و درخواستی باشد پس درخواست را بدرود بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آغاز کن آنگاه حاجت خود را بخواه زیرا خداوند بخشنده تر است از اینکه دو حاجت از او خواسته شود یکی از آنها (درخواست رحمت و درود بر پیغمبر) را روا سازد و دیگری (حاجت تو) را روا نسازد ۔

۳۵۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ ضَنَّ بِعِرْضِهِ فَلْيَدَعِ الْمِرَاءَ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در باره ستیزگی) فرموده است: هر که بآبروی خویش بخل ورزد (آبرو دوست باشد) باید ستیزگی (در چیزی با دیگری) را رها کند (زیرا ستیزگی خصوصاً با عیب جویان آبروی شخص را برده دلها را با او کینه دار نماید) ۔

۳۵۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش شتاب و سستی) فرموده است: از حماقت و نفهمی است شتاب نمودن (بکاری) پیش از توانائی (بر آن) و سستی نمودن پس از رسیدن وقت مناسب (زیرا شتاب افراط است و سستی تفریط و خردمند از هر دو دوری گزیند) ۔

۳۵۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغُلٌ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارهٔ پرسش بیهوده) فرموده است: مپرس از آنچه واقع نمیشود (مانند مسائل فرضیّه که درآن بحث ما میکنند) که در آنچه هست (مانند احکام شرعیّه و امور زندگی) برای تو شُغل و کاری است (که باید بآن بپردازی).

۳۵۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَالِاعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ، وَكَفَى أَدَباً لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (در ترغیب ببعضی از صفات پسندیده) فرموده است: ۱- اندیشه آینهٔ صاف و روشن است (که پایان کار در آن دیده میشود) ۲- و عبرت گرفتن (از روزگار) ترسانندهٔ پند دهنده است ۳- و بس است ادب و آراستگی ترا بدوری نمودن از آنچه (زشتی) برای دیگری دوست نداری.

۳۵۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ (دربارهٔ علم با عمل) فرموده است: علم بسته بعمل است پس هر که دانست عمل کرد (وگرنه در حقیقت ندانسته است) و عِلم عمل را ندا میکند (بسوی خود دعوت مینماید) اگر (دعوت) آنرا پذیرفت از آن علم سود برده میشود وگرنه علم از عمل دور میگردد (از آن علم سودی نمیرسد چنانکه از نادانی سود بدست نیاید پس این علم با جهل در سود ندادن یکسان است).

۳۵۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا النَّاسُ مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ. قُلْعَتُهَا أَحْظَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْغَتُهَا أَزْكَى مِنْ

ثَرْوَتِها [3] حُكِمَ عَلى مُكْثِرِها بِالْفاقَةِ ، وَأُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْها بِالرّاحَةِ [4]
وَمَنْ راقَهُ زِبْرِجُها أَعْقَبَتْ ناظِرَيْهِ كَمَهاً [4] وَمَنِ اسْتَشْعَرَ الشَّغَفَ بِها
مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجاناً ، لَهُنَّ رَقْصٌ عَلى سُوَيْداءِ قَلْبِهِ ، هَمٌّ يَشْغَلُهُ ،
وَهَمٌّ يَحْزُنُهُ ، كَذلِكَ حَتّى يُؤْخَذَ بِكَظَمِهِ فَيُلْقى بِالْفَضاءِ ، مُنْقَطِعاً أَبْهَراهُ ،
هَيِّناً عَلَى اللهِ فَناؤُهُ ، وَعَلَى الْإِخْوانِ إِلْقاؤُهُ [5] وَإِنَّما يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى
الدُّنْيا بِعَيْنِ الْاِعْتِبارِ ، وَيَقْتاتُ مِنْها بِبَطْنِ الْاِضْطِرارِ ، وَيَسْمَعُ فِيها
بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالْإِبْغاضِ [6] إِنْ قِيلَ أَثْرى قِيلَ أَكْدى ، وَإِنْ فُرِحَ لَهُ
بِالْبَقاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَناءِ ، هذا وَلَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلامُ (در دوری نمودن از دنیا) فرموده است : ای مردم [1] کالای دنیا گیاه خشک خورد شده وبا آورنده تباه کننده است پس دوری کنید از چراگاهی که کوچ کردن و نماندن در آن از آرام گرفتن در آن سودمندتر است (چون ماندن و دل بستن بآن سبب بدبختی است) واندک روزی و خوراک آن (باندازه‌ای که این راه سپرده شود) پاکیزه‌تر است از دارائی در آن (چون رنج دنیا و حساب آخرتش کمتر است) [2] مقرّر شده است برای کسیکه (براثر حرص و آز) بسیار در آن دارائی گرد آورد فقر و بیچیزی (آخرت چون در دنیا گرفتار بوده و نتوانسته توشه‌ای بردارد) و یاری شده است کسیکه (با قناعت) از آن بی نیاز مانده (جمع آوری نکرده) بآسودگی (در روز رستخیز) [3] و کسیرا که زینت و آرایش آن بشگفت آورده هر دو چشمش را کور دو ناو گردانده (مانند آنکه نشان بینائی در او نیست) [4] و کسیکه دوستی آن را در دل خود نماید خاطرش را پر از اندوهها کند که آن اندوهها را بر دانه دل و نگرانی است ، اراده و قصدی (برای بدست آوردن کالای آن) او را مشغول و گرفتار میسازد ، و اراده و قصدی او را اندوهگین ، و همچنین پیوسته در کشاکش اندوهها و گرفتاریها است تا آنکه راه نفس او (گلویش) گرفته شود (بمیرد) پس او را بصحرا اندازند

(درگورستان بخاک بسپارند) درحالیکه دورگ دل او قطع شده است (هلاک گشته) و برخدا نابود شدنش و برادران و یاران انداختنش (بگورستان) سهل و آسان میباشد ۵ و مؤمن بچشم عبرت و آگاهی بدنیا مینگرد، و باندازهٔ نیازمندی شکم ازروی اضطرار و ناچاری قوت و روزی بدست میآورد، و بگوش خشم و دشمنی (گفتار درباره دنیا را) میشنود (و اما حال انسان در دنیا) اگر گفته شود فلانی توانگر و بی نیاز شد (پس از چندی) گفته میشود فقیر و بی چیز گردید، و اگر بقاء و هستیش شاد شوند (روز دیگر) بفناء و نیستیش اندوهگین گردند، اینست حال انسان در دنیا و حال آنکه نیامده است روزی (قیامت) که در آن (دنیا دوستان بر اثر سختی عذاب و گرفتاری جاوید از رحمت خدا و آسودگی) نومید میشوند.

۳۶۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

امام علیه السلام (درباره پاداش و کیفر خدا) فرموده است: خداوند سبحان پاداش را بر بندگی و کیفر را بر گناه خود قرار داده (نه برای آنکه بطاعت نیازمند بوده یا از معصیت بیم داشته باشد بلکه) بجهت آنکه بندگانش را از عذاب خویش باز داشته آنها را بسوی بهشت روانه سازد.

۳۶۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لاَ يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلاَّ رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلاَمِ إِلاَّ اسْمُهُ ۲ وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا وَعُمَّارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ ۳ مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ، يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ

عَنْهَا إِلَيْهَا، يَقُولُ اللهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أُولَئِكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ.

امام علیه السّلام (در نکوهش تباهکاران و زمان آن) فرموده است: میآید بر مردم روزگاری که بجا نماند در ایشان از قرآن مگر نشانه‌ای (نوشتن و خواندن بی اندیشه در معانی و حقائق آن) و از اسلام مگر نامی (گفتن شهادتین بی عمل نمودن باحکام آن) در آن روز مسجدهاشان از جهت ساختمان (و زینت و آرایش) آباد است و از جهت هدایت و رستگاری ویران (چون پرهیزکار و هدایت کننده در آنها یافت نمیشود) ساکنان و آباد کنندگان آنها (کسانیکه در مسجدها گرد میآیند) بدترین اهل زمین هستند (زیرا) از آنها فتنه و تباهکاری بیرون آید و در آنها معصیت و گناه جا گیرد، برمیگردانند در آن فتنه هر که را که از آن کناره گیرد، و بسوی آن میبرند هر که را از آن مانده است، خداوند سبحان میفرماید: بحق خودم قسم یاد کرده ام که فتنه و تباهکاری را بر آن مردم برانگیزم طوریکه بردبار خردمند در (رهائی از) آن سرگردان ماند، و محققاً (آنچه را که فرموده) بجا میآورد، و ما از خدا گذشت از لغزش غفلت و بیخبری را درخواست مینمائیم (تا مانند فتنه جویان بکیفر جاوید گرفتار نشویم).

۳۶۲- وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلَّمَا اعْتَدَلَ بِهِ الْمِنْبَرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ الْخُطْبَةِ: أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللهَ فَمَا خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثاً فَيَلْهُوَ، وَلَا تُرِكَ سُدًى فَيَلْغُوَ، وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلَفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ، وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخَرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهْمَتِهِ.

روایت شده است که امام علیه السّلام کمتر میشد که بر منبر نشیند مگر آنکه پیش از

خُطبه خواندن (درباره پرهیزکاری) میفرمود: ای مردم، از خدا بترسید که هیچکس بیهوده آفریده نشده تا بازی کند، و خودسر رها نگشته تا کار بیجا انجام دهد، و نیست دُنیای او که خود را بآن آراسته و نیکو نموده عوض و جاگیر آخرتی که آنرا بدنگریستن نزد او زشت وانموده است، و نیست مغرور و فریفته ای که بابالاترین همّت و کوشش خود از دُنیا فیروزی یافته باشد مانند دیگری که از آخرت بکمترین نصیب و بهره خویش دست یافته (زیرا اگر شخص پادشاهی روی زمین بدست آورد با کسیکه کار کوچک کم بهره ای برای آخرت انجام دهد یکسان و برابر نمیباشد چون فیروزی او با همه گرفتاریها و اندوههای بیشمار بپایان رسیده و نیست گردد و فیروزی دیگری همیشگی بوده هیچ غم و اندوهی بآن راه نخواهد یافت).

۳۷۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقُوتِ، وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَةَ، وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ، وَالرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ، وَمَطِيَّةُ التَّعَبِ، وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ لِمَسَاوِئِ الْعُيُوبِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره خوهای پسندیده و شایسته) فرموده است: هیچ شرف و بزرگی بالاتر از اسلام (که بسعادت دُنیا و آخرت میرساند) و هیچ عزّت وارجمندی ارجمندتر از پرهیزکاری (ترس از خدا و اطاعت او) و هیچ پناهگاهی نیکوتر و استوارتر از ورع (بازایستادن از گناهان و شبهات) و هیچ شفیع و خواهشگری پیروزتر و رهاننده تر از توبه و بازگشت نیست (زیرا توبه نیاز مند باذن نیست ولی انبیاء و اولیاء و مؤمنین تا برای گناهکاران اذن شفاعت نیابند دم نگشایند چنانکه در قرآن کریم س ۴۲ ی ۲۵ میفرماید: وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ یعنی او است خدائیکه توبه

بندگانش را میپذیرد و از گناهان «آنها» میگذرد، و در س ۲ ی ۲۵۵ میفرماید: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يعنى كيست آنكه «روز قيامت» در پيشگاه او «گناهكارى را» شفاعت كند مگر باذن و فرمان او) ۲ و هيچ گنجى بى نيازكننده تر از قناعت، و هيچ دارائى فقر را جلوگيرتر از تن دادن بروزى رسيده نمياشد ۳ و هركه بآنچه باو رسيده اكتفا نمايد بآسودگى پيوسته و در آسايش فرود آمده ۴ و رغبت و ميل بدنيا كليد سخت‌ترين رنج و مركب گرفتارى است ۵ و آز و گردنكشى و رشك شخص را بافتادن در گناهان ميخوانند ۶ و بدكارى همه بديها و زشتيها را گرد ميآورد (در بردارد).

۳۶۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَابِرِ ابْنِ عَبْدِ اللهِ الْأَنْصَارِيِّ: ۱

يَا جَابِرُ، قِوَامُ الدِّينِ وَالدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَ جَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَبْخَلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ.

۲ يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ لِلهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بجابر ابن عبد الله انصارى (از نيكان اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ درباره پايدارى دين و دنيا) فرموده است: ۱ اى جابر، قوام و برپا بودن دين و دنيا بچهار كس است: عالمى كه علم خود بكار برد (بآن رفتار نمايد و بمردم بياموزد) و جاهلى كه ننگ نداشته باشد از اينكه ياد گيرد، و توانگرى كه به نيكى و احسان خود (درباره ديگرى) بخل نورزد، و فقيرى كه آخرت خويش را بدنيا نفروشد پس هنگاميكه عالم علم خود را بكار نبرد جاهل از آموختن و ياد گرفتن ننگ خواهد داشت، و هنگاميكه غنى

و توانگر بنیکی و احسان خویش بخل ورزد فقیر آخرتش را بدنیایش میفروشد (کارهای ناشایسته بجا میآورد) ۰
۲- ای جابر ، هر که نعمتهای خدا (دارائی و دانائی و بزرگی و مانند آنها) بر او بسیار شود در خواستهای مردم باو بسیار میگردد ، پس کسیکه برای خدا در آن نعمتها بآنچه که واجب است قیام نماید آنها را همیشگی و پایدار میسازد ، و آنکه برای خدا در آنها بآنچه که واجب است قیام ننماید آنها را نابودی و نیستی میکشد ۰

۳۶۵ وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبَرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ - وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ - أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ : إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا - رَفَعَ اللّٰهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ ، وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ - يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ :

۱- أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَراً يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِئَ ، ۲- وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ ، ۳- وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذٰلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى ، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ ۰

ابن جریر طبری در تاریخ خود روایت کرده از عبد الرّحمن ابن ابی لیلی فقیه (از نیکان اصحاب امام علیه السّلام) - و او از کسانی بود که برای جنگ حجّاج با ابن اشعث خروج کرده بودند - که او در جمله سخنهائیکه مردم را بآن بر جهاد (جنگ با حجّاج) تحریص مینمود گفته : من از علی - خداوند جه او را در صالحین و نیکوکاران بلند گرداند ، و پاداش شهداء و راستگویان باو عطاء فرماید - شنیدم روزی که با اهل شام برخوردیم

(در جنگ صفّین در بارهٔ امر بمعروف و نهی از منکر) میفرمود :

[۱] ای مؤمنین، هر که ببیند ظلم و ستمی بکار میبرند و مردم را بمنکر و ناپسندیده ای میخوانند و آنرا بدل انکار کند پس (از بازپرسی روز رستخیز) رهائی یافته و (از گناه) بیزاری جسته است (این هنگامی است که نتواند بدست و زبان انکار نماید یا از خوف و ضرر ایمن نباشد، خلاصه حکم آن باختلاف موارد مختلف میگردد) [۲] و هر که آنرا بزبان انکار کند اجر و مزد یافته و پاداشش از انکار کنندهٔ بدل بیشتر است [۳] و هر که آنرا با شمشیر (زد و خورد) انکار کند تا کلمهٔ خدا (دین و توحید و طاعت) بلندتر و کلمهٔ ستمکاران (شرک و کفر و ضلالت و معصیت) پستتر باشد او کسی است که براه رستگاری رسیده و براه راست (خداپسند) قیام نموده، و یقین و باور (بخدا و رسول) در دل او روشن (هویدا) گشته است.

٣٧٤ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ فِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هٰذَا ٱلْمَجْرَى :

[۱] فَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذٰلِكَ ٱلْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ ٱلْخَيْرِ، [۲] وَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَٱلتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذٰلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ ٱلْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً، [۳] وَمِنْهُمُ ٱلْمُنْكِرُ بِقَلْبِهِ وَٱلتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَذٰلِكَ ٱلَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ ٱلْخَصْلَتَيْنِ مِنَ ٱلثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، [۴] وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ ٱلْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذٰلِكَ مَيِّتُ ٱلْأَحْيَاءِ، [۵] وَمَا أَعْمَالُ ٱلْبِرِّ كُلُّهَا وَٱلْجِهَادُ فِي سَبِيلِ ٱللّٰهِ عِنْدَ ٱلْأَمْرِ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيِ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ، [۶] وَإِنَّ ٱلْأَمْرَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱلنَّهْيَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ لَا يُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

اِمام عَلَیهِ السَّلامُ در سخن دیگر خود که هم در این مَعنی (درباره اَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر) میباشد فرموده است: ۱ از ایشان (اِنکارکنندگان) بدست و زبان و دل خود مُنکَر را اِنکار میکند پس او خوهای نیک را تَمام نموده است ۲ و از آنها بزبان و دل خویش اِنکار مینماید نه بدستش او بدو خَصلَت و خوی چنگ زده و یکی (اِنکار بدست) را تباه ساخته است ۳ و از آنان بدلش اِنکار میکند نه بدست و زبانش او دو خَصلَت را تباه نموده که شَریفترین سه خَصلَت میباشد و یک خَصلَت (اِنکار بدل) چنگ زده است (چون اِنکار بدل بدون اِنکار بدست و زبان در خارج سودی ندارد از این رو آن دو خَصلَت را شَریفتر دانسته) ۴ و از ایشان ناشایسته را بزبان و دل و دستش اِنکار نمیکند پس او مرده زندگان است (زیرا اگر او را توانائی نیست لااَقَلّ باید بدل اِنکار نماید و گر نه در ایمان بخدا راستگو نمیباشد چون هر که خدا را دوست دارد باید گناهکار دشمن خدا را دشمن بدارد) ۵ و همه اَعمال نیکو و جِهاد در راه خدا در پیش اَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر نیست مگر مانند آب دهن انداختن در دریای پهناور (چون قِوام اِسلام باَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر میباشد) ۶ و اَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر اَجَل را نزدیک نمیکند و روزی را کم نمیگرداند (چون اَجَل بمَوقِع خود میرسد و روزی کم و زیاد نمیشود خواه اَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر بکند یا نکند پس هر که این عِبادت بزرگ که سرمایه همه نیکبختیها است را از ترس جان یا از بیم کم شدن روزی بر اثر خشم مردم از دست دهد اندیشه اش نادرست است) و نیکوتر از اَمر بمَعرُوف و نَهی از مُنکَر (گفتن) یک سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (که آن سخن او را از ستمی باز داشته یا بخیر و نیکی وادارد).

---

۳۴۷ وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقُولُ: ۱ إِنَّ أَوَّلَ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ، ۲ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفاً وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَراً قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلاهُ أَسْفَلَهُ وَ أَسْفَلُهُ أَعْلاهُ.

از ابو جُحَیفَه (کُنیه وَهَب ابن عَبدِالله سُوائی است که از نیکان اَصحاب اِمام عَلَیهِ السَّلامُ و دوست و مورد اِطمینان بود، و حضرت او را وَهَبُ الخَیر مینامید و در کوفه بر بَیتُ المال گماشت) روایت است که گفت:

شنیدم امیرالمؤمنین علیه السّلام (درباره امر بمعروف و نهی از منکر) میفرمود: اوّل چیزیکه از آن مغلوب میگردید و شکست میخورید (برا اثر بدبختی و دور ماندن از رحمت الهی از شما گرفته میشود) جهاد (زد و خورد) با دستهاتان است (که با کفّار و مشرکین نمیجنگید و حدود خدا را بر فاسقین و ستمکاران و گناهکاران اجراء نمینمائید و آنها را تعزیر و تأدیب نمیکنید) پس از آن جهاد با زبانهاتان میباشد (که معاصی و زشتیها را می بینید و میشنوید و ندیده و نشنیده میانگارید) پس از آن جهاد با دلهاتان است (که با ستمکاران و بدکاران سودرسان دوستی و احترام نموده و با پرهیزکاران و نیکان دست تهی بی اعتنائی کرده دوری میگزینید پس این هنگام کار دین تمام است چون جهاد با دست و زبان اگر ممکن نباشد همه کس توانائی بر جهاد بدل دارد هر چند نتواند آنرا آشکار سازد پس هرگاه آنرا هم از دست داد نشانه تبدّل اخلاق و گمراهی و بدبختی او در دنیا و آخرت است) پس کسیکه بدل کار شایسته را نشناخت و ناشایسته را انکار ننمود (نیکوکاران را دوست نداشته و بدکاران را دشمن ندانست که این کار در باب امر بمعروف و نهی از منکر اقلّ واجبات است) وارونه گشته و سرش پائین و پایش بالا خواهد شد (در دنیا آسایش نداشته سرگردان شود و در آخرت نیکبختی را از دست داده بکیفر همیشگی گرفتار گردد).

۳۴۸ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَقَّ ثَقِیلٌ مَرِیءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِیفٌ وَبِیءٌ.

امام علیه السّلام (درباره حقّ و باطل) فرموده است: حقّ (در ظاهر) گران است و سنگین و (در باطن) گوارا، و باطل (در ظاهر) سبک است و آسان و (در باطن) وباء آورنده (نابودکننده).

۳۴۹ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَیْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللهِ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: (فَلَا یَأْمَنُ مَکْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ) وَلَا تَیْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللهِ لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ: (إِنَّهُ لَا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ).

امام علیه السلام (دربارهٔ عاقبت اشخاص) فرموده است : بر بهترین این امت از عذاب و کیفر خدا ایمن و آسوده مباش بجهت فرمودهٔ خداوند سبحان : (س ۷ ی ۹۹ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی) از کیفر خدا ایمن نیستند مگر مردم زیانکار ، و بر بدترین این امت از رحمت و مهربانی خدا نومید مشو بجهت فرمودهٔ خداوند سبحان : (س ۱۲ ی ۸۷ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ یعنی) از رحمت خدا نومید نشوند مگر کافران (پس خدا میداند که پایان کار هر کس چه باشد ، هیچکس نباید بظاهر حال اعتماد نموده و از پایان آن آسوده یا نومید باشد) .

۳۷۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ .

امام علیه السلام (در نکوهش بخل و زفتی) فرموده است : بخل گرد آورندهٔ بدیها و زشتیها و مهاری است که (شخص) بآن بهر بدی کشیده میشود (چون بخل بحسد و حرص و قطع رحم و ظلم بستمندان و مانند این معاصی میکشد) .

۳۷۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلرِّزْقُ رِزْقَانِ : رِزْقٌ تَطْلُبُهُ ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ ، فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ ، كَفَاكَ كُلَّ يَوْمٍ مَا فِيهِ ، فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمُرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ لِمَا لَيْسَ لَكَ ، وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ ، وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ .

وَقَدْ مَضَىٰ هٰذَا الْكَلَامُ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هٰذَا الْبَابِ إِلَّا أَنَّهُ هٰهُنَا أَوْضَحُ وَأَشْرَحُ ، فَلِذٰلِكَ كَرَّرْنَاهُ عَلَى الْقَاعِدَةِ الْمُقَرَّرَةِ فِي أَوَّلِ هٰذَا الْكِتَابِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارۀ روزی) فرموده است: روزی دوگونه است: روزی که تو آنرا میطلبی و روزی که آن ترا میطلبد که اگر تو بسویش نروی بسویت خواهد آمد، پس اندوه سال خود را براندوه روز خویش بار مکن که هر روزی ترا روزی در آن کافی است، پس اگر سال (که غم روزی آنرا میخوری) از عمر تو باشد خداوند تعالی در هر فردا که نو شود زود بتو برساند روزی که قسمت کرده است، و اگر سال از عمر تو نباشد چه کار داری غم خوری برای چیزیکه برایت نیست، و هرگز روزیت از تو جویای پیش نمیگیرد، و غلبه کنندهای بر آن بتو دست نخواهد یافت (تا آنرا از چنگت برباید) و هرگز آنچه برایت مقدر شده کندی نخواهد نمود (بموقع خود میرسد. سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:) این سخن (هر کس روزی مقدرش خواهد رسید) پیش از این در اینباب گذشت (فرمایش دویست و پنجاه و نهم) ولی چون در اینجا واضحتر و مشروحتر بود دوباره آنرا بیان کردیم بنابر قاعده و پایهای که در اول این کتاب (مقدمه بیستم) گذاشته شد.

۳۷۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْماً لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ، وَمَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ناسازگاری دنیا) فرموده است: بسا روآورنده بروز که پشت بر آن نکند (اجل او را شب مهلت ندهد) و بسا کسیکه بر (خوشی) او غبطه بردند در اول شب و در آخرش گریه کنندگان براو برخاستند (آری سرشب تخت و تاج داشت و بامداد بزیر خاک رفت، پس خردمند بدنیا و کالای آن دل نبندد و دین خود و سعادت جاویدش را بآن نفروشد).

۳۷۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزُنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ

وَرِقِكَ ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً ۔

امام علیہ السلام (دربارۂ سخن) فرمودہ است : سخن در قید و بند تو میباشد تا آنرا نگفته ای و چون بزبان آوردی تو در بند آن هستی (پیشتر تو بر آن مسلط بودی و اکنون آن بر تو چیره شده) پس زبانت را (در خزینۂ دهان) نگاه دار چنانکه طلا و نقره را در خزینه میبینی که بسا یک کلمه نعمتی را از دست میدهد و عذاب و گرفتاری پیش میآورد (بنابراین باید پرگوئی نکرده پیش از اندیشه سخن نگفت) ۔

۳۷۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۔

امام علیہ السلام (نیز دربارۂ سخن) فرمودہ است : آنچه را نمیدانی مگو (چون یا دروغ است یا احتمال دروغ در آن میرود و دیگر از سخن بدی جهل و نادانی واجب است دوری گزید) بلکه هر چه را هم میدانی مگو (چون ممکن است برای خودت یا برای دیگری زیان داشته باشد مانند فاش کردن راز کسی) زیرا خداوند سبحان بر همه اعضاء و اندام تو احکامی را واجب کرده که روز قیامت با آنها بر تو دلیل و بهانه میآورد (مثلا میفرماید بتو زبان دادم که سخن حق و بجا بگوئی و چون اطاعت نکردی شایستۂ عذاب کیفر هستی) ۔

۳۷۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : احْذَرْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ، وَإِذَا قَوِيتَ فَاقْوَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ، وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ ۔

امام علیہ السلام (در ترغیب بدوری از معصیت) فرمودہ است : بترس از اینکه خدا ترا در معصیت خود ببیند و نزد طاعتش نیابد که از زیانکاران میباشی ، و هرگاه توانا باشی بر طاعت خدا توانا باش ، و اگر ناتوان بودی از معصیت خدا ناتوان باش (نه آنکه نماز را بواسطۂ ضعف و سستی

نشسته بخوانی و هنگام آنرا در ساندن بچالاکی برخیزی پس تا میتوانی نماز را ایستاده بخوان و چون خواستی آنرا برسانی بنشین و خودداری کن) .

۳۷۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَالتَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ، وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در اندرز) فرموده است : ۱ اِعتماد و دلبستگی بدنیا با آنچه (فریب و بیوفائی که) از آن بچشم می بینی نادانی است ۲ و کوتاهی نمودن در نیکوکاری (طاعت و بندگی) وقتی که بپاداش آن اِطمینان داری (میدانی که نتیجه اش بهشت و آسایش همیشگی است) زیانکاری است ۳ و اِعتماد نمودن بهر کس پیش از آزمایش او (موجب) ناتوانی و درماندن (در کار) است (چون چنین کس نمیداند بکه اِعتماد نماید و نمیتواند جستجو کند کسیرا که شایسته اِعتماد او است) .

۳۷۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش دنیا) فرموده است : از نشانه های خواری دنیا نزد خدا آنست که معصیت نکنند او را اگر در دنیا، و نیابند آنچه (سعادت و نیکبختی) را که نزد او است مگر بدوری از آن .

۳۷۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ . وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعْهُ حَسَبُ آبَائِهِ .

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بکردار نیکو) فرموده است : ۱ هر که کردارش او را کند گرداند (عبادت نکرده کار نیکو انجام ندهد) نسبش او را تند نمیگرداند (بندگی و نیکبختی پدر یا مادر یا یکی از اجداد سبب

بزرگ و نیکبختی او نشود . این فرمایش بعینه همان فرمایش بیست و دوم است مگر اینکه در آنجا لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسَبُهُ نقل شده یعنی مقام و منزلتش او را تند نمیگرداند، سیّد رضی «علیه الرحمة» فرماید: و در روایت دیگری است: کسیکه مقام و منزلت خود را از دست داد مقام و منزلت پدرانش باو سود نمیرساند (در بیشتر نسخ نهج البلاغه این فرمایش ضبط نشده ما آنرا از نسخهٔ ابن ابی الحدید و شیخ محمد عبده نقل نمودیم).

۳۷۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ .

امام علیه السلام (دربارهٔ کوشش بکار) فرموده است: هر که چیزی را بجوید آنرا یا بعض آنرا خواهد یافت (زیرا خواستن آماده است برای بدست آوردن، اگر استعداد و آمادگی بر آن کامل باشد همه را بدست آورد، و اگر کامل نباشد کمبود خواسته شده باندازهٔ کمی استعداد میباشد).

۳۸۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ .

امام علیه السلام (در نیکی و بدی حقیقی) فرموده است: خوشی و نیکی (سود دنیا) که پس از آن آتش باشد (موجب کیفر الهی گردد در حقیقت) خوشی و نیکی نیست، و ناخوشی و بدی (سختی دنیا) که پس از آن بهشت باشد (در حقیقت) ناخوشی و بدی نیست؛ و هر نعمتی پائین تر از بهشت کوچک و بی اهمیت است، و هر بلاء و گرفتاری کمتر از آتش آسایش و آسودگی است (زیرا نعمتی را نعمت توان گفت که پی آن کیفر نباشد و سختی را سختی توان دانست که پی آن آسایش همیشگی نباشد).

۳۸۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ أَلَا

وَإِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ، وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

امام علیه السلام (دربارهٔ گرفتاریها و نعمتها) فرموده است[1]: بدانید که از جملهٔ گرفتاریها بیچیزی است، و سخت‌تر از بیچیزی بیماری تن است، و سخت‌تر از بیماری تن بیماری دل است (چون لازمهٔ آن از دست دادن نیکبختیهای آخرت میباشد)[2] و بدانید که از جملهٔ نعمتها دارائی فراوان است، و بهتر از دارائی فراوان تندرستی است، و بهتر از تندرستی پرهیز دل است (چون سبب بدست آوردن نیکبختیهای همیشگی میباشد).

۳۸۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ[1]: لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرُمُّ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمُلُ[2] وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصاً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علیه السلام (دربارهٔ وقت مؤمن) فرموده است[1]: برای مؤمن سه ساعت است (شبانه روز خود را باید سه قسمت کند): ساعتی که در آن با پروردگارش راز و نیاز مینماید (هشت ساعت آنرا در کار خدا صرف نماید) و ساعتی که در آن معاش خود (نیازمندیهای زندگی) را اصلاح میکند (هشت ساعت آنرا به داد و ستد و صنعت یا سائر امور بکار برد) و ساعتی که بین خویش و بین لذت و خوشی آنچه حلال و نیکو است آزاد گذارد (هشت ساعت آنرا در خواب و خوراک و تن پروری بسر برد، و ناگفته نماند که منظور از اختصاص هر قسمت بچیزی آن نیست که پی در پی آنرا بجا آورد بلکه مراد آنست که در هر شبانه روز ثلث آنرا اختصاص بکاری دهد)[2] و برای خردمند (باقتضای عقل عملی) روا نیست که سفر کند مگر در سه امر: اصلاح معاش (تجارت و داد و ستد و کار) یا گام نهادن در امر معاد (مانند رفتن بمکهٔ معظّمه و مشاهد مقدّسه و جهاد در راه خدا و دفاع از کفّار و متجاوزین) یا لذّت و خوشگذرانی در آنچه حرام و ناروا نیست (مانند رفتن برای تغییر آب و هوا و تندرستی).

٣٨٣ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبَصِّرْكَ اللّٰهُ عَوْرَاتِهَا، وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ.

امام علیه السلام (درباره دنیا و کالای آن) فرموده است: در (کالای) دنیا بی‌رغبت باش (بآن دل مبند) تا خدا ترا بزشتیهای آن بینا سازد (چون شیفته عیبهای آنرا نمی‌بیند و دیده بینایش کور میگردد) و (از کار خویش) بیخبر مباش که از تو غافل نیستند (خدا بتو و بکار تو مینگرد).

٣٨٤ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علیه السلام (درباره گفتار) فرموده است: سخن بگوئید تا شناخته شوید که مرد در زیر زبانش پنهان است (خردمندان و دانشمندان تا نگویند قدرشان هویدا نگردد، و جاهل و نادان سخن نگفتنش شایسته است، زیرا زبان بسته را از زشتیها و رسوائیها مباشد).

٣٨٥ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِعْمَ الطِّيبُ الْمِسْكُ، خَفِيفٌ مَحْمِلُهُ، عَطِرٌ رِيحُهُ.

امام علیه السلام (درباره مشک) فرموده است: نیکو خوشبو است مشک که مشکدان آن سبک و بوی آن خوش بوئی است.

٣٨٦ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ضَعْ فَخْرَكَ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ، وَاذْكُرْ قَبْرَكَ.

امام علیه السلام (درباره فروتنی) فرموده است: فخر و سرفرازی خود را بگذار، و کبر و بزرگیت را سرو زیر نما (با همه کس فروتن باش) و گورت را یاد کن (تا از ناشایسته باز ایستی).

۳۸۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ، فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ تلاش برای کالای دُنیا) فرموده است: بگیر از (کالای) دُنیا آنچه (از راه حلال) بسوی تو میآید، و رو بگردان از آنچه رو میگرداند (دستت نمیرسد) و اگر تو (این کار) نکنی (دنبال آنچه دستت نمیرسد بروی) پس در طلب و خواستن زیاده روی مکن (از حرام و گناه دوری کرده رنج بسیار بخود و اهل بیت خویش روا مدار).

۳۸۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذُ مِنْ صَوْلٍ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ گفتار شایسته) فرموده است: بسا گفتار که اثرش (در دلها) بیشتر است از حمله نمودن و بر جستن (بسا شخص خردمند بگفتار کاری انجام میدهد که بشمشیر و کُنگ انجام نگیرد).

۳۸۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مُقْتَصَرٍ عَلَيْهِ كَافٍ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بقناعت) فرموده است: هرچه (از روزی) که بآن میتوان اِکتفا نمود (زندگانی راگذرانید) بس است (بهتر آنست که شخص گرد زیادی نگشته رنج بسیار بخود هموار نماید و وقتش را در راه خدا و خدمت بخلق صرف کند تا سعادت جاوید بدست آرد).

۳۹۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ! وَالتَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ! وَمَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِداً لَمْ يُعْطَ قَائِماً! وَالدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ، فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطَرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارهٔ زیر بار زور و پستی نرفتن) فرموده است: مرگ (برای جوانمرد)

برگزیده و نیک است نه پستی و خواری ۲ و باندک راضی شدن خوب است نه نزدیک رفتن و چاپلوسی کردن (از توانگران) ۳ و هر که با و نشسته داده نشود (بی سعی و کوشش چیزی بدست نیاید) ایستاده هم داده نشود (با تلاش بسیار هم چیزی بدست نخواهد آورد، پس باید در طلب و خواستن افراط ننمود و مرتکب فعل حرام نشد که مقدر خواهد رسید) ۴ و روزگار دو روز است: روزی برای خوشی و کامرانی تو، و روزی برای سختی و ناکامیت، پس روزی که برای خوشی تو بود در خوشی خود سرکشی مکن (نهیبا مباش) و روزی که برای سختی تو بود شکیبا باش (بیتابی مکن و خود را پست مساز).

۳۹۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱ إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً ۲ فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللهِ سُبْحَانَهُ ۳ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره حق پدر و فرزند بر یکدیگر) فرموده است ۱ فرزند را بر پدر حقی و پدر را بر فرزند حقی است ۲ حق پدر بر فرزند آنستکه پدر را در هر چیز مگر در نافرمانی از خداوند سبحان اطاعت و پیروی نماید ۳ و حق فرزند بر پدر آنستکه نام فرزند را نیکو قرار دهد (بنام یکی از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یا یکی از فرزندان خاندان آنها نام نهد) و او را با ادب و آراسته بار آورد، و قرآن را با و بیاموزد.

۳۹۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱ الْعَيْنُ حَقٌّ، وَالرُّقَى حَقٌّ، وَالسِّحْرُ حَقٌّ، وَالْفَأْلُ حَقٌّ ۲ وَالطِّيَرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ ۳ وَالطِّيبُ نُشْرَةٌ، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره آنچه اثر دارد و ندارد) فرموده است ۱ چشم زخم، افسونها، جادو، شگون و فال نیک (مانند آنکه بیماری از کسی یا سالم «ای تندرست» بشنود و توجه نماید باینکه بهبودی

خواہد یافت) حق است (ہر یک اگر خود را ببخشد) و فال بد و دوا گیری بیماری از شخصی بدیگری درست نیست (اثر ندارد) و بوی خوش و عسل و سواری و نگاه کردن بسبزہ افسونهائی ہستند کہ غمہا و اندوہہا را میزدایند و بیماران بآنہا بہبودی مییابند (این فرمایش و فرمایش سیصد و ہشتاد و پنج و سیصد و ہشتاد و شش و سیصد و نود و یک در بیشتر از نسخ نہج البلاغہ نیست ما آنہا را از نسخہ ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

۳۹۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ.

امام علیہ السلام (دربارہ ہمرنگ جماعت بودن) فرمودہ است: نزدیک شدن بمردم در اخلاقشان (مانند آنان در امر زندگانی رفتار نمودن موجب) ایمنی است از کینہ ہاشان (چون کسیکہ با مردم ہمرنگ باشد در امور یکہ برخلاف دین و مذہب نیست او را دوست داشتہ و کینہ اش را در دل نمیگیرند).

۳۹۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ - وَقَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصْغَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا -: لَقَدْ طِرْتَ شَكِيرًا، وَهَدَرْتَ سَقْبًا.

وَالشَّكِيرُ هٰهُنَا: أَوَّلُ مَا يَنْبُتُ مِنْ رِيشِ الطَّائِرِ قَبْلَ أَنْ يَقْوَى وَيَسْتَحْصِفَ، وَالسَّقْبُ: الصَّغِيرُ مِنَ الْإِبِلِ، وَلَا يَهْدِرُ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَسْتَفْحِلَ.

امام علیہ السلام بیکی از کسانیکہ با آنحضرت سخن میگفت در حالیکہ سخنی بر زبان راند کہ مانند او را از گفتن چنان سخن کوچک می پنداشتند (دربارہ سخن بیجا) فرمود: پرواز کردی پیش از پر درآوردن، و بانگ زدی ہنگام بچہ بودن (خلاصہ ترا نمیرسید کہ چنین سخنی در محضر ما بگوئی، یا سزاوار نبود کہ چون توئی این سخن را بگوید. سید رضی «رحمہ اللہ» فرماید:)

شکیر در اینجا: اول پری است کہ در مرغ میروید پیش از آنکہ قوت یافتہ محکم گردد،

و سَقب : بچهٔ شتری است که بانگ نمیزند مگر پس از آنکه بزرگ شود .

۲۹۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الْحِيَلُ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در زیان همه کاره بودن) فرموده است: کسیکه بکار مختلف رو کند (بخواهد کارهای گوناگون بنماید) چاره سازیها او را واگذارند (از چاره‌هایش نتیجه نبرد و فیروزی نیابد).

۲۹۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ -: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللهِ شَيْئاً، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَّكَنَا، فَمَتَى مَلَّكَنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَنَّا.

هنگامیکه از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ معنی سخنشان لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ (جنبش و توانائی نیست مگر باراده خدا) را پرسیدند آنحضرت فرمود: ما با خدا دارندهٔ چیزی نیستیم (شریک نمیباشیم) و دارنده نمیشویم مگر آنچه (اندام و توانی و عقل) را که ما را دارندهٔ آن گردانده پس هرگاه ما را بچیزی دارا گردانید که او از ما دارنده‌تر است تکلیف نماید (امر و نهی فرماید) و هرگاه آنچیز (توانائی بر آن) را از ما گرفت تکلیف آنرا از ما برداشته (در بارهٔ آن مؤاخذه و بازپرسی نمینماید).

۲۹۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَمَّارِ ابْنِ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللهُ - وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ ابْنَ شُعْبَةَ كَلَاماً -: دَعْهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَّسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِراً لِسَقَطَاتِهِ.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ چون شنید عمار ابن یاسر رَحِمَهُ اللهُ بسخن مُغیرة ابن شُعبه پاسخ میدهد (در بارهٔ اینکه نباید اعتنا نمود بکسیکه دین را آلت و ابزار دنیا قرار داده) باو فرمود: ای عمار،

مُغیرَة را بجو دگزار (بسخنانش اِعتنا مکن) زیرا او از دین نگرفته و نیاموخته مگر چیزی که دُنیا را با و نزدیک کرده است (چیزیکه بر سود دُنیا پیش میخورد) و با قصد (دانسته) بر خود شُبه ساخته تا شُبهات (نادرستیهائی که بحق و درست مانند) را بهانۀ خطاها و لغزشهایش قرار دهد (خلاصه بدین معتقد نیست پس بحث در اینگونه شُبهات برای آنستکه کُفر و نفاقش فاش شود و امُر دُنیایش منظّم باشد).

۳۹۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَباً لِمَا عِنْدَ اللهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالاً عَلَى اللهِ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ترغیب بتوکّل و اعتماد بخدا) فرموده است: چه نیکو است فروتنی توانگران با درویشان برای بدست آوردن پاداشی که نزد خدا میباشد، و نیکوتر از آن بی اعتنائی و سرفرازی درویشان است با توانگران بجهت اعتماد بخدا (چون این کار بزرگترین دلیل است بر کمال یقین و باور بخدا زیرا بسبب سرفرازی خود با توانگر طمع و آز بغیر خدا و خوف و ترس از غیر او را از بین برده و در نومیدی سخت شکیبا گشته و هیچیک از اینها در فروتنی توانگر نیست).

۳۹۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا اسْتَوْدَعَ اللهُ امْرَأً عَقْلاً إِلَّا لِيَسْتَنْقِذَهُ بِهِ يَوْماً مَّا.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارۀ سود خرد) فرموده است: خداوند عقل را در مردی وَدیعه ننهاده (نبخشیده) مگر آنکه او را با آن یکی از روزها (با چاره سازی آن از فتنه و تباهی دُنیا یا بوسیلۀ طاعت و بندگی از گرفتاری آخرت) رهائی دهد.

۴۰۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ.

اِمام عَلَيْهِ السَّلَامُ (دربارۀ غلبۀ حقّ بر باطل) فرموده است: هر که با حقّ درآویزد (زد و خورد نموده بخواهد آنرا از بین ببرد) حقّ او را بخاک افکند (نابود سازد، زیرا خداوند یار حقّ است و کسیرا توانائی

نیست که با او پنجه اندازند) .

۴۰۱ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ : اَلقَلبُ مُصحَفُ البَصَرِ .

امام علیه السّلام (درباره اندیشیدن) فرموده است : دل صُحُف و کراسه دیده است (آنچه دیده میبیند باید در صفحه دل نوشت و در آن تأمّل و اندیشه نمود و حق و باطل و خیر و شرّ آنرا معلوم ساخت) .

۴۰۲ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ : اَلتُّقی رَئیسُ الأَخلاقِ .

امام علیه السّلام (در ستایش پرهیزکاری) فرموده است : پرهیزکاری پیشوای خوها است (هر خوی نیکی بآن بسته است و همه را در بر دارد) .

۴۰۳ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ : لاتَجعَلَنَّ ذَرَبَ لِسانِكَ عَلی مَن أَنطَقَكَ ، وَبَلاغَةَ قَولِكَ عَلی مَن سَدَّدَكَ .

امام علیه السّلام (در ترغیب باحترام نمودن بمعلّم و آموزگار) فرموده است : تیزی زبانت را بکسیکه ترا گویا کرده (آموخته) و استواری گفتارت را بکسیکه ترا (در گفتار) براه راست رهنمائی نموده بگردان (و شاید مراد چنین باشد : تندی زبان و استواری گفتارت را بر «زبان دین» خدا که ترا گویا کرده و براه راست «بوسیله پیغمبر اکرم» راهنمائی نموده بکار مبر ، زیرا بسیار زشت است که بکسی شمشیری دهند تا دشمن را دفع نماید و با همان شمشیر دهنده را بکشد) .

۴۰۴ وَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ : کَفاكَ أَدَباً لِنَفسِكَ اجتِنابُ ما تَکرَهُهُ مِن غَیرِكَ .

امام علیه السّلام (در دوری از زشتیها) فرموده است : بس است ادب و آراستگی برای تو دوری نمودن از آنچه (زشتی) که برای دیگری بد میدانی .

۴۰۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَبَرَ صَبْرَ الْأَحْرَارِ، وَإِلَّا سَلَا سُلُوَّ الْأَغْمَارِ.

امام علیه السلام (در شکیبائی) فرموده است: کسیکه (در مصیبت واندوهی) صبر کرد مانند شکیبائی آزاد مردان (که بقید و بند دنیا گرفتار نیستند) او شکیبا است (و پاداش خود را مییابد) و اگر صبر نکرد (بیتابی نمود در آن پیش آمد) از یاد میبرد مانند فراموش کردن نادانان بی تجربه (که در پیش آمدها بیتابی نمایند و چون چاره نبینند خاموش شوند، و پاداشی ندارند بلکه کیفر بیتابی را در یابند).

۴۰۶ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْأَشْعَثِ ابْنِ قَيْسٍ مُعَزِّياً: إِنْ صَبَرْتَ صَبْرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَّ الْبَهَائِمِ.

و در خبر دیگر است که آنحضرت علیه السلام باشعث ابن قیس که او را تسلیت و دلداری میداد (نیز در شکیبائی) فرمود: اگر شکیبائی کردی مانند شکیبائی بزرگان پس (نزد خداوند سبحان) نیکو و شایسته است، و اگر شکیبائی نکردی (آن مصیبت را) از یاد خواهی برد مانند فراموشی چهارپایان (رنج خود را، خلاصه ناچار شکیبا خواهی شد بدون پاداش).

۴۰۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: اَلدُّنْيَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ، إِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ، وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ بَيْنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.

امام علیه السلام در وصف و چگونگی دنیا فرموده است: دنیا (بزینت و آرایش خود) فریب میدهد، و (ببلاها و گرفتاریهایش) زیان میرساند، و (بسرعت و شتاب) میگذرد (از آنها بعدی

بنماید) خداوند سبحان (براثر حقارت و پستی دنیا) راضی نگشت که آنرا پاداش دوستان خود و کیفر دشمنانش قرار دهد ۲ و اهل دنیا مانند کاروانی هستند که در بین آنکه فرود آمده اند (تا تنهای آسوده شده رفع خستگی نمایند) ناگاه راننده ایشان (جلودارشان) بآنها بانگ زند (: کوچ کنید که اینجا جای استراحت نیست) پس کوچ کنند.

۴۰۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ ۱: يَا بُنَيَّ لاَ تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تَخْلُفُهُ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

وَيُرْوَى هَذَا الْكَلاَمُ عَلَى وَجْهٍ آخَرَ وَهُوَ ۲:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدَيْكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلٍ بَعْدَكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ، وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ أَهْلاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلاَ أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ.

امام علیه السلام بفرزندش (امام) حسن علیه السلام (در زیان گذاشتن دارائی برای وارث)

فرموده است : ای پسر که من آنستم چیزی از (مال ودارائی) دُنیارا از پس خود مگذار، زیرا آنرا برای یکی از دو مرد میگذاری : یا برای کسیکه در طاعت و بندگی خدا بکار میبرد پس او نیکبخت میگردد بچیزیکه تو بسبب آن بدبخت و زیانکار شده ای، یا برای کسیکه در معصیت و نافرمانی خدا بکار میبرد پس بدبخت شده بسبب آنچه تو برای او گردآورده ای و او را بر معصیتش کمک و یاور باشی، و هیچیک از این دو سزاوار و شایسته نیست که او را بر خود اختیار نموده برگزینی (سیّد رضی «علیه الرحمة» فرماید :)

این فرمایش بطور دیگر روایت میشود که اینست :

پس از حمد خدا و درود بر پیغمبر اکرم، آنچه در دو دست تو است از (کالای) دُنیا پیش از تو صاحبی داشته است، و پس از تو بصاحبی میرسد، و تو (آنرا) برای یکی از دو مرد گردآورنده ای : کسیکه طاعت خدا عمل کند در آنچه گرد آورده ای پس نیکبخت شود بچیزیکه تو بسبب آن بدبخت شده ای یا مردیکه آنرا در معصیت خدا بکار برد پس بدبخت شده بآنچه برای او گردآورده ای و هیچیک از این دو را شایسته نیست بر خویش اختیار نمائی، و نه آنکه برای او بر پشت خود (گناه) بارکنی، پس برای کسیکه گذشته (مرده) آمرزش خدا را و برای کسیکه مانده روزی خدا را امیدوار باش (ز برفته افسوس خور ز بمانده اندوه).

۴۰۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ : ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ ؟ إِنَّ الْإِسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ : أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَداً، وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللّٰهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ

حَتّیٰ تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَیَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ کَمَا أَذَقْتَهُ حَلاوَةَ الْمَعْصِیَةِ، فَعِنْدَ ذٰلِکَ تَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلام بکسیکه در حضور آنحضرت گفت: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ (در شرائط اِستغفار و طلب آمرزش) فرمود: مادرت برگ تو بنشیند آیا میدانی چیست (معنی حقیقی) اِستغفار (که بی اندیشه بزبان میگذرانی) اِستغفار مقام و منزلت گروهی بلند مرتبه (مؤمنین) است و آن نامی است که شش معنی (شرط) دارد (اگر هر شش شرط جمع باشد اِستغفار تمام و گر نه ناقص است) اوّل پشیمانی از گناه گذشته، دوم تصمیم بترک بازگشت بآن همیشه، سوم آنکه حقوق مردم را بپردازی تا خدا را ملاقات کنی (بپاداش برسی) با پاکی که بر تو زیان و گناهی نباشد، چهارم آنکه قصد کنی هر چه بر تو واجب بوده (مانند نماز و روزه و حج) و آنرا از دست داده‌ای (بجا نیاورده‌ای) حقّ آن (قضائش) را بجا آوری، پنجم آنکه همّت بگماری گوشتی را که (بر تن تو) از حرام روئیده باندوهها بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و میان آنها گوشت تازه‌ای بروید، ششم آنکه رنج عبادت و بندگی را بتن بچشانی چنانکه شیرینی معصیت را بآن چشانده‌ای، پس آنگاه (که این شرائط گرد آمد) میگوئی: أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ (از خدا آمرزش میطلبم).

۴۱۰ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَلْحِلْمُ عَشِیرَةٌ.

اِمام عَلَیْهِ السَّلام (در سود بردباری) فرموده است: بردباری قبیله است (چون بردبار را از آزار دشمن نگاه میدارد چنانکه قبیله و خویشاوند شخص را نگهداری میکنند، یا چون براثر بردباری مردم دوست و یاور او میشوند بآن ماند که صاحب قبیله شده است).

۴۱۱ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: مِسْکِینٌ ابْنُ آدَمَ: مَکْتُومُ الْأَجَلِ، مَکْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّةُ، وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ،

وَنَتْنِـهُ الْعَرْقَةُ .

اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ (درِبیچارگی انسان) فرموده است : ذلیل و بیچاره فرزند آدم : اجلش پنهان (نمیداند چه وقت میمیرد) بیماریها و دردهایش پوشیده (همواره درمعرض پیشآمدها و بیماریهای ناگوار میباشد) عملش نگاهداری میشود (در نامهٔ اعمال ثبت گردیده اگر خودش هم فراموش کند از او فراموش نمایند) پشه او را در دناک میسازد ، و آب در گلو گرفتن میکشد ، و عرق بدبو میکند (پس آیا شایسته است چنین کسی گردنکشی و سرفرازی نموده بخود بنازد ؟!) .

۴۱۲ وَرُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِساً فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمُ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَبْصَارَ هٰذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ ، وَإِنَّ ذٰلِكَ سَبَبُ هِبَابِهَا ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيُلَامِسْ أَهْلَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَامْرَأَةٍ . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ : قَاتَلَهُ اللّٰهُ كَافِراً مَا أَفْقَهَهُ ؟! فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رُوَيْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ .

روایت شده است که اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ در بین اصحاب خود نشسته بود زنی با جمال دیگر برایشان گذشت اصحاب چشمها بر او انداختند ، آنحضرت عَلَیْهِ السَّلَامُ (در نهی نگاه کردن بزنها) فرمود : دیدهای این نرها (مانند شتر مست) بهوا افکنده است ، و اینگونه نگاه کردن سبب هیجان و انگیخته شدن شهوت و خوشی است در ایشان پس هرگاه یکی از شما بزنی که او را خوش آید نگاه کند باید با اهل خود همبستر شود که او زنی مانند زن است (همهٔ زنها در لذت و خوشی رساندن یکسانند) پس مردی از خوارج گفت : خدا او را کافر بکشد چه او را فقیه و دانشمند گردانیده ؟! اصحاب برجستند که او را بکشند ، اِمام عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود : مهلتش دهید (واگذارید) بجای دشنام باید دشنامش داد

یا از گناهش گذشت (نه آنکه او را بکشید).

۴۱۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ.

امام علیه السلام (در سود عقل) فرموده است: بس است ترا (سود بردن) از عقل و خرد که راههای گمراهیت را از راههای رستگاریت بتو آشکار میسازد (زیرا این سود همه سودها را در بردارد).

۴۱۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئاً، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ، وَقَلِيلَهُ كَثِيرٌ، وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَداً أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي، فَيَكُونَ وَاللّٰهِ كَذٰلِكَ، إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلاً فَمَهْمَا تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام علیه السلام (در کوچک نشمردن کار خیر) فرموده است: کار خیر را انجام دهید و اندک آنرا کوچک مشمارید زیرا خرد آن (نزد پروردگار) بزرگ و (پاداش) کم آن بسیار است، و باید کسی از شما نگوید دیگری از من بانجام کار نیک سزاوارتر است که سوگند بخدا دیگری سزاوارتر خواهد بود (زیرا) هر یک از خیر و شر را اهل و دارنده‌ای است و هرگاه شما یکی از آن دو را رها کنید اهلش آن را بجای شما انجام خواهند داد (و انجام دهنده سزاوار آن است).

۴۱۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللّٰهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللّٰهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّٰهِ أَحْسَنَ اللّٰهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

امام علیه السلام (در باره رسیدن بسعادت) فرموده است: هر که نهان خود را درست کند

(اندیشه اش را پاک گرداند) خدا آشکار او را درست نماید (خوش سازد) و هر که برای دینش کار کند خدا امر دنیای او را کفایت فرماید (از سختیها برهاند) و کسیکه نیکو سازد آنچه بین خود و خدا است (از غیر خدا چشم پوشد) خدا آنچه را بین او و مردم است نیکو نماید (مردم را با او مهربان گرداند).

۴۱۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.

امام علیه السلام (درباره حلم و عقل) فرموده است: بردباری پرده پوشاننده (عیبها) است، و عقل شمشیر برنده (نفس اماره) است، پس عیبهای خویت را با بردباری بپوشان، و هوا و خواهشت را با خرد بکش.

۴۱۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلّٰهِ عِبَاداً يَخْتَصُّهُمُ اللّٰهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيُقِرُّهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَذَلُوهَا، فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

امام علیه السلام (در ترغیب دستگیری مستمندان) فرموده است: خدا را بندگانی است که آنان را بنعمتهائی تخصیص داده برای سود بندگان پس آن نعمتها را در دسترس آنها میگذارد هنگامیکه (بمستحقین و زیردستان) ببخشند، و هرگاه آن نعمتها را جلو گیرند (چیزی از آنها را بکسی ندهند) از آنان گرفته بدیگران انتقال میدهد (که در راه نیازمندان بکار برند).

۴۱۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: اَلْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى، بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافًى إِذْ سَقِمَ، وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيّاً إِذِ افْتَقَرَ.

امام علیه السلام (درباره تندرستی و دارائی) فرموده است: بنده را سزاوار نیست که بدو

چیز پشت گرم باشد : تندرستی و دارائی (زیرا) در بین اینکه او را تندرست می بینی ناگهان بیمار گردد ، و در بین اینکه او را دارا و توانگر می بینی ناگاه درویش و بیچیز شود .

۴۱۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ شَكَا الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللّٰهِ ، وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَا اللّٰهَ .

امام علیه السلام (درباره گله از درخواست) فرموده است : هر که از حاجت و درخواستی پیش مؤمنی گله نماید بآن ماند که گله آنرا نزد خدا برده (زیرا مؤمن دوست خدا است) و هر که از آن حاجت پیش کافری گله نماید بآن ماند که از خدا گله نموده است (زیرا کافر دشمن خدا است) .

۴۲۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِلَ اللّٰهُ صِيَامَهُ ، وَشَكَرَ قِيَامَهُ ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللّٰهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمُ عِيدٍ .

امام علیه السلام در یکی از عیدها (که عید روزه بوده درباره عید) فرموده است : امروز عید کسی است که خدا روزه اش را پذیرفته و نمازش را پاداش داده است (زیرا آنکه جامه نو پوشد و پیش خدا آبرو نداشته باشد) و هر روز که خدا را در آن نافرمانی نکنند آن روز عید (روز جشن و شادی) است .

۴۲۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللّٰهِ فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ .

امام علیه السلام (درباره مال حرام) فرموده است : بزرگترین پشیمانیهای روز قیامت پشیمانی و افسوس مردی است که دارائی را از راه حرام بدست آورده و آنرا مردی بارث برده و در طاعت و بندگی خدا بکار برد و بسبب آن داخل بهشت گردد و بدست آورنده دارائی حرام داخل آتش .

۴۲۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً، وَأَخْيَبَهُمْ سَعْياً، رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (درزیان تلاش بسیار) فرموده است: زیانکارترین مردم در داد و ستد و نومیدترین آنها در کوشش و تلاش مردی است که برای رسیدن بآرزوهای خود بدنش را کهنه گرداند (خویش را پیر نموده عمر بسر برد) و قضاء و قدرها او را باراده و خواستش یاری نکرده (بآرزوهایش نرسیده) پس با حسرت و دریغ از دنیا برود و باگناهانش (که از تلاش بسیار باو رسیده) بآخرت وارد شود.

۴۲۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَمَطْلُوبٌ، فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا، وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

امام عَلَيْهِ السَّلاَمُ (درباره روزی) فرموده است: روزی دو جور است: یکی ترا میجوید دیگری را تو میجوئی، پس کسیکه دنیا خواه باشد (برای روزی خود را برنج اندازد) مرگ او را میطلبد تا از دنیا بیرونش برد، و کسیکه آخرت خواهد (بطاعت و بندگی مشغول بوده و بیش از نیاز برای روزی تلاش نکند) دنیا او را میطلبد تا او از آن روزی خود را تمام بستاند (خلاصه روزی جویای طالب آخرت و دنیا خواه جوینده روزی است).

۴۲۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا

أَنْ يَسْتُرَ كُمْ، وَرَأَوُا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلالاً، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتاً، أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ، وَسِلْمُ مَا عَادَى النَّاسُ، بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لا يَرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلا مَخُوفاً فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام علیه السلام (درباره پارسای زهّادهای خدا دوستان) فرموده است: دوستان خدا آنانند که بباطن (نیست شدن) دنیا بنگرند هنگامیکه مردم بظاهر (زینت و آرایش) آن مینگرند، و بپایان آن بپردازند (توشه سفر مرگ آماده نمایند) هنگامیکه مردم بامروز آن میپردازند (در صدد بدست آوردن کالای آنند) پس بمیرانند از دنیا آنچه را که میترسند ایشان را بمیراند (از آنچه سبب عذاب و کیفر الهی است دوری مینمایند) و رها میکنند از آن آنچه را که میدانند ایشان را رها خواهد نمود (کالای آنرا دل نمی بندند چون میدانند از ایشان جدا خواهد شد) و می بینند که بسیار بهره بردن دیگران از دنیا کم بهره بردن است (نسبت بهره آخرت) و دریافتشان دنیا را (موجب) از دست دادن (سعادت جاوید) است، ایشان دشمنند آنرا که مردم با آن آشتی هستند و آشتی هستند آنرا که مردم با آن دشمنند (از خواهش نفس دوری گزیده و در برابر آن ایستادگی مینمایند) بسبب ایشان کتاب دانسته شد (مردم باحکام قرآن پی بردند) و با آن کتاب آنها شناختند، و بایشان کتاب برجا ماند (از تغییر و تبدیل و کم و زیاد شدن محفوظ ماند) و با آن کتاب آنها برپا ماندند (آنچه دانستند از آن فرا گرفتند) امید و آرزوئی بالاتر از امیدشان (پاداش خداوند سبحان) و ترسی بالاتر از ترسشان (کیفر الهی) نمی بینند.

۴۲۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَّاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ.

امام علیه السلام (درباره یاد مرگ بودن) فرموده است: بیاد داشته باشید بریده شدن لذتها و خوشیها و برجا ماندن گناهان را (بیاد مرگ باشید که با رسیدن آن خوشیهای چند روزه از بین میرود و کیفر گناهان همواره میماند).

٤٢٦ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ [1]: أُخْبُرْ تَقْلِهْ.

وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَرْوِي هذا لِرَسُولِ اللهِ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمِمّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلامُ، ما حَكاهُ ثَعْلَبٌ، قالَ: حَدَّثَنا ابْنُ الأَعْرابِيِّ قالَ: قالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلا أَنَّ عَلِيّاً، عَلَيْهِ السَّلامُ، قالَ أُخْبُرْ تَقْلِهْ، لَقُلْتُ أَنا: أَقْلِهْ تَخْبُرْ.

امام عَلَيْهِ السَّلامُ (دربارۀ آزمايش مردم) فرموده است [1]: (مردم را) بيازما تا (آنها را) دشمن دارى (چون در ظاهر بيشتر مردم بد نيستند هنگام آزمايش بديشان آشكار ميگردد). سيّد رضىّ «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرمايد:

بعضى مردم اين فرمايش را از پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت ميكنند و از آنچه كمك ميكند كه اين فرمايش از امير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلامُ ميباشد آنستكه ثَعْلَب بيان كرده: ابن اعرابى براى ما نقل نمود كه مأمون گفته: اگر نه آن بود كه علىّ عَلَيْهِ السَّلامُ فرموده أُخْبُرْ تَقْلِهْ يعنى بيازما تا دشمن دارى، من ميگفتم: أَقْلِهْ تَخْبُرْ يعنى «مردم را» دشمن دار تا «آنها را» بيازمائى (اين سخن مأمون از آنست كه دوستى با ديگرى عيب پوش است و چون او را دشمن داشتى ممكن است بحال او چنانكه هست پى ببرى، ولى براى مردمان پاك سزاوار نيست پيش از آزمايش كسى را دشمن بدارند، يا بجهت سخن مأمون بكار دنيا طلبان بيشتر ميآيد، و ناگفته نماند كه أُخْبُرْ بضمّ باء امر است از خَبَرَ الشَّيْءَ يَخْبُرُ يعنى آنرا از روى آزمايش دانست، و تَقْلِهْ مضارع مجزوم بعد از امر است، و هاء براى وقف است از قَلاهُ يَقْلِي مثل رَمَى يَرْمِي يعنى او را دشمن داشت).

٤٢٧ وَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ [1]: ما كانَ اللهُ لِيَفْتَحَ عَلى عَبْدٍ بابَ الشُّكْرِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بابَ الزِّيادَةِ [2]، وَلا لِيَفْتَحَ عَلى عَبْدٍ بابَ الدُّعاءِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بابَ الإِجابَةِ [3]، وَلا لِيَفْتَحَ عَلى عَبْدٍ بابَ التَّوْبَةِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام علیه السلام (درباره شکرگزاری و دعا و توبه) فرموده است: نمیشود که خدا بر بنده در سپاسگزاری را بگشاید (امر بشکر فرماید) و در افزونی را بر رویش ببندد (بنعمت نیفزاید) و در دعا و درخواست را بگشاید (دستور دهد که از او بخواهند) و در رواشدن را بر رویش ببندد (درخواست او را نپذیرد) و در توبه را بگشاید و در آمرزش را بر رویش ببندد (گناهش را نیامرزد).

۴۲۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ.

امام علیه السلام (درباره جوانمردی) فرموده است: شایسته‌ترین مردم بجوانمردی کسی است که جوانمردان در او ریشه کرده باشند (پدرانش از نیکان و جوانمردان بوده‌اند. این فرمایش در نسخ نهج البلاغه نیست آنرا از شرح ابن ابی الحدید نقل کردیم).

۴۲۹ وَسُئِلَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ: اَلْعَدْلُ، أَوِ الْجُودُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

از امام علیه السلام پرسیدند کدام یک از دادگری یا بخشش برتر است؟ آنحضرت علیه السلام (در برتری عدل از جود) فرمود: دادگری چیزها را بجای خود مینهد، و بخشش آنها را از جای خود بیرون مینماید (زیرا جواد زیاده بر استحقاق میبخشد) و عدل نگاهدارنده همگان است و جود فقط بکسی بهره میدهد که باو بخشش شده پس عدل شریفتر و برتر میباشد.

۴۳۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلنَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علیه السلام (در نکوهش نادانی) فرموده است: اَلنَّاسُ (تا آخر، این فرمایش

بی کم وزیاد همان فرمایش یکصد و شصت و سوم است که ترجمه و شرحش بیان شد) .

۴۳۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ : قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ : (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ .

امام عَلَیْهِ السَّلَام (درباره پارسائی) فرموده است : تمام زهد و پارسائی بین دو کلمه از قرآن است : خداوند سبحان (س ۵۷ ی ۲۳) فرموده : لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ یعنی تا هرگز بر آنچه از دستتان رفته اندوه مخورید، و بر آنچه بشما داد شادی نکنید و کسیکه بر گذشته افسوس نخورد و بآینده شاد نگشت پس زهد را از دو سمت آن (بی اعتنائی بگذشته و آینده) دریافته است .

۴۳۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلْوِلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ .

امام عَلَیْهِ السَّلَام (درباره حکمرانان) فرموده است : حکومتها میدانهای (آزمایش) مردان است (چنانکه در میدانها اسبهای مسابقه دررواندن شناخته میشوند هنگامیکه کسی بحکومت رسید نیکی و بدیش آشکار میگردد) .

۴۳۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ .

امام عَلَیْهِ السَّلَام (درباره سستی در کار) فرموده است : چه بسیار میشکند و تباه میسازد خواب تصمیمهای روز را (شرح این فرمایش در شرح سخن دویست و یازدهم در باب خطبه‌ها گذشت) .

۴۳۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ، خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ .

امام عَلَیْهِ السَّلَام (درباره جای زندگی) فرموده است : شهری از شهر دیگر بتو سزاوارتر

وشایسته زیست، بهترین شهرها شهری است که ترا بدوش گیرد (اهل آن ترا بخواهند و در زندگی در رفاه و آسایش باشی).

۴۲۵ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ - وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللّهُ -: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ، وَاللّهِ لَوْ كَانَ جَبَلاً لَكَانَ فِنْداً، وَلَوْ كَانَ حَجَراً لَكَانَ صَلْداً؛ لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

وَالْفِنْدُ: الْمُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ.

هنگامیکه خبر مرگ اشتر - خدایش بیامرزد - بامام علیه السلام رسید (در بندگی و دلاوری او) فرمود: مالک رفت اما چه بود مالک، سوگند بخدا اگر کوه بود کوهی جدا مانده و بزرگ بود و اگر سنگ بود سنگی سخت بود که (از بزرگی و سختی) هیچ حیوان سُم دار رهنورد بآن بالا نمیرود، و هیچ پرنده ای بر آن نمیپرد (او یکتا و یگانه بود و هیچکس باو پیروزی نمییافت. سید رضی «علیه الرحمة» فرماید:) فِند بمعنی کوهی است که از کوهها جدا است.

۴۲۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ.

امام علیه السلام (در دستور دادن بشکارگرفتن) فرموده است: کار اندکی که بآن ادامه داده شود بهتر است از کار بسیار که خستگی آورد (این فرمایش همان فرمایش دویست و هشتادم است با مختصر تفاوتی در لفظ که شرح آن گذشت).

۴۲۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا.

امام علیه السلام (درباره پیشرفت صفات) فرموده است: هرگاه در کسی صفت و خوی

شگفت آورنده‌ای باشد (خواه نیک و خواه زشت) همانند‌های آنرا منتظر باشید (که خوبتر خواهد بود اگر آن صفت خوب بوده و زشتتر اگر آن صفت زشت باشد).

۴۳۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَالِبِ بْنِ صَعْصَعَةَ أَبِي الْفَرَزْدَقِ، فِي كَلَامٍ دَارَ بَيْنَهُمَا: مَا فَعَلَتْ إِبِلُكَ الْكَثِيرَةُ؟ قَالَ: ذَعْذَعَتْهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذٰلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا.

امام علیه السلام بغالب ابن صعصعه پدر فرزدق (شاعر) در بین اینکه گفتگو میکردند فرمود: شتران بسیارت را چه کردی؟ غالب گفت: حقوق (مردم) آنها را پراکنده ساخت (در راههای خیر مانند صدقه، زکوة، صله رحم، اداء دین بکار رفت) آنحضرت علیه السلام (در ستودن اداء حقوق مردم) فرمود: این پراکندگی ستوده ترین راههای پراکنده شدن آن شتران است.

۴۳۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنِ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهٍ فَقَدِ ارْتَطَمَ فِي الرِّبَا.

امام علیه السلام (در زیان نادانی باحکام دین) فرموده است: کسیکه بدون دانستن احکام دین داد و ستد کند در ربا (بهره دادن و گرفتن در دام که حرام و موجب کیفر الهی است) فرو رود (گرفتار شود).

۴۴۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللّٰهُ بِكِبَارِهَا.

امام علیه السلام (در زیان ناسپاسی) فرموده است: هر کس مصائب اندوههای کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را ببزرگهای آنها گرفتار گرداند (زیرا بزرگ شمردن اندوه کوچک دلیل بر راضی نبودن بقضاء و قدر الهی است که مستلزم مستعد بودن برای فزونی بلا و اندوه است، ولی اگر آدمی بر مصیبت و اندوهی که پیش میآید خدا را سپاسگزار باشد آماده برای دفع آن شود).

۴۴۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ

اِمام عَلَیہِ السَّلامُ (دربارۂ عزّت نفس) فرمودہ است: ہرکس را نفس کریم و بزرگوار شد (خود را ارجمند دانست) شہوتہایش نزد او خوار میگردد (انسان پیروی نماید تا بذلّت وخواری نیفتد).

۴۴۲ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: مَا مَزَحَ امْرُؤٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

اِمام عَلَیہِ السَّلامُ (در زیان شوخی) فرمودہ است: مردی شوخی نکرد از ہر جور شوخی مگر آنکہ پارہای از عقل خود را رہا کرد و رہا کردنی (شوخی باعث سبکی عقل میشود).

۴۴۳ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: زُهْدُكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

اِمام عَلَیہِ السَّلامُ (دربارۂ آمیزش بایکدیگر) فرمودہ است: بی اعتنائی تو بکسیکہ بتو رغبت دارد (باعث) کمی نصیب و بہرہ است، و رغبت تو بکسیکہ بتو بی اعتناء است (سبب) ذلّت وخواری نفس است.

۴۴۴ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلاً مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْؤُومُ عَبْدُ اللَّهِ.

اِمام عَلَیہِ السَّلامُ (در نکوہش عبداللّٰہ ابن زبیر) فرمودہ است: ہموارہ زُبیر مردی از (خویشان) ما اہل بیت بود تا وقتی کہ پسر شوم او عبداللّٰہ پدید آمد (عبداللّٰہ خویشاوندی را با ما برید زیرا او اگرچہ از اصحاب رسول خدا صَلَّی اللّٰہُ عَلَیہِ وَآلِہ بود ولی بعد از آنحضرت زندیق گشت یعنی در باطن کافر گردیدہ و آشکارا اظہار ایمان مینمود چنانکہ مرحوم مامقانی در کتاب تنقیح المقال فرمودہ، و از مرحوم مجلسی است در کتاب بحار الانوار: عبداللّٰہ ابن زبیر بنی ہاشم را دشمن میداشت، و علی عَلَیہِ السَّلامُ را لعن نمودہ دشنام میداد، خلاصہ این فرمایش را گرو نویسندگان سُنّی و شیعہ در کتابہاشان نقل نمودہ اند در نسخ نہج البلاغہ نیست ما آنرا از نسخۂ ابن ابی الحدید نقل نمودیم).

۴۴۵ وَقَالَ عَلَیْہِ السَّلامُ: مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ

نُطفَةٌ، وَآخِرُهُ جِيفَةٌ، لَا يَرزُقُ نَفسَهُ، وَلَا يَدفَعُ حَتفَهُ .

امام علیه السّلام (در نکوهش فخر و خودخواهی) فرموده است: پسر آدم را چه با فخر و نازیدن که اوّل او منی و آخر او مردار بدبو است، نه خود را روزی میدهد و نه مرگ خویش را دفع مینماید .

۴۴۶ وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: الغِنَى وَالفَقرُ بَعدَ العَرضِ عَلَى اللهِ .

امام علیه السّلام (درباره توانگری و بیچیزی حقیقی) فرموده است: توانگری و بیچیزی پس از بیان حال و نمودن کردار است (در روز قیامت) بر خدا (توانگر حقیقی کسی است که روز رستخیز پاداش الهی و بهشت جاوید بهره او گردد، و بینوای حقیقی کسی است که در آن روز بعذاب و کیفر خدا گرفتار باشد) .

۴۴۷ وَسُئِلَ عَلَيهِ السَّلَامُ عَن أَشعَرِ الشُّعَرَاءِ فَقَالَ: إِنَّ القَومَ لَم يَجرُوا فِي حَلبَةٍ تُعرَفُ الغَايَةُ عِندَ قَصَبَتِهَا، فَإِن كَانَ وَلَا بُدَّ فَالمَلِكُ الضِّلِّيلُ . يُرِيدُ امرَأَ القَيسِ

از امام علیه السّلام پرسیدند بزرگترین شعرا کیست آنحضرت (درباره امرؤ القیس) فرموده: شعرا نتاخته اند در یکدسته اسبهای گروبری تا پایان کمال آنها نزد ربودن نی گرو شناخته شود (شعر شعرا به یک روش نیست که بتوان یکی را بر دیگری برتری داد) و اگر ناگزیر بوده و چاره نباشد جز برتری دادن پس پادشاه گمراه برتر است (سیّد رضی «رحمه الله» فرماید:) مراد حضرت از ملک ضلّیل امرؤ القیس است (و اینکه او را پادشاه خوانده برای خوبی شعر او است، و اینکه او را گمراه خوانده بجهت آنستکه کافر و فاسق بوده) .

۴۴۸ وَقَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هٰذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهلِهَا؟ إِنَّهُ لَيسَ لِأَنفُسِكُم ثَمَنٌ إِلَّا الجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا .

امام علیه السلام (در ترغیب بدوری از دنیا) فرموده است: آیا آزاد مردی نیست که این ته مانده طعام در دهان (دنیای پست) را برای اهلش (کفار و منافقین) رها کند؟ برای نفسهای شما بهائی جز بهشت نمیباشد پس آنها را جز بآن بها نفروشید.

۴۴۹ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: مَنْهُومانِ لا یَشْبَعانِ: طالِبُ عِلْمٍ وَطالِبُ دُنْیا.

امام علیه السلام (درباره خواهان علم و دنیا) فرموده است: دو خورنده هستند که سیر نمیشوند: خواهان علم (که هرچه براو کشف و هویدا شود باز میخواهد مجهول دیگری را معلوم نماید) و خواهان دنیا (که آنچه از کالای دنیا یابد باز میخواهد کالای دیگری بدست آورد).

۴۵۰ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: عَلامَةُ الْإِیمانِ أَنْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَیْثُ یَضُرُّکَ عَلَى الْکَذِبِ حَیْثُ یَنْفَعُکَ، وَأَنْ لا یَکُونَ فِی حَدِیثِکَ فَضْلٌ عَنْ عِلْمِکَ، وَأَنْ تَتَّقِیَ اللهَ فِی حَدِیثِ غَیْرِکَ.

امام علیه السلام (درباره پاره‌ای از نشانه‌های ایمان) فرموده است: نشانه ایمان آنست که اختیار کنی راست گفتن را جائیکه بتو زیان میرساند بر دروغ گفتن جائیکه سود میدهد، و اینکه گفتارت از دانائیت فزون نباشد (آنچه میدانی بگوئی و در آنچه نمیدانی خاموش باشی، و در بعض نسخ نهج البلاغه عن عملک بجای عن علمک ضبط شده است که معنی چنین میشود: و اینکه گفتارت از کردارت فزونی نداشته باشد یعنی زیادتر از آنچه بجا میآوری نگوئی) و اینکه در سخن گفتن درباره دیگری از خدا بترسی (از کسی بد نگوئی و نشنوی و ندانسته گواهی ندهی، و ممکن است معنی این باشد: در نقل روایت از دیگری از خدا بترسی یعنی آنرا بی کم و زیاد بیان کنی و باو دروغ نبندی).

۴۵۱ وَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: یَغْلِبُ الْمِقْدارُ عَلَى التَّقْدِیرِ حَتّى تَکُونَ الْآفَةُ فِی التَّدْبِیرِ.

وَقَدْ مَضٰى هٰذَا الْمَعْنٰى فِيْمَا تَقَدَّمَ بِرِوَايَةٍ تُخَالِفُ هٰذِهِ الْأَلْفَاظَ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در اعتماد نداشتن بتدبیر و پایان بینی) فرموده است: قضاء و قدر الهی بر حسابگری (بنده چیزی را برای خود) پیشی میگیرد بطوریکه (گاهی) آفت و تباهی در تدبیر و پایان بینی میباشد (پس باید شخص دست از توکّل برداشته بتدبیر و اندیشه خود اطمینان نماید ۔ سیّد رضی «علیه الرّحمة» فرماید:)
این معنی پیش از این (در فرمایش شانزدهم) بروایتی که الفاظ آن با این الفاظ تفاوت دارد گذشت ۔

۴۵۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْءَمَانِ يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهِمَّةِ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در بردباری و شتاب نکردن) فرموده است: حلم و تأنّی دو فرزند یک شکمند که آنها را بلندی همّت و اراده پا برجا میزاید (بردباری و شتاب نکردن در یکدرجه و یک پایه هستند، زیرا اهمانطوریکه شخص بلند همّت زود بخشم نیامده حلم میورزد همچنین در کارها شتاب ننموده پایان را بنگرد) ۔

۴۵۳ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْغِيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در نکوهش غیبت) فرموده است: غیبت و سخن گفتن پشت سر کوشش ناتوان است (تنها وسیله‌ای که شخص ناتوان میتواند بآن از دشمن انتقام کشد یا بر کسی حسد و رشک برد بدگوئی پشت سر او است) ۔

۴۵۴ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُبَّ مَفْتُوْنٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيْهِ ۔

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در آزمایش بندگان) فرموده است: چه بسا کسی بسبب گفتار نیک (مردم) درباره او در فتنه و سختی افتاده (ترجمه و شرح این جمله در فرمایش یکصد و دوازدهم گذشت) ۔

۴۵۵ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: اَلدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (دربارهٔ دُنیا) فرموده است: دُنیا برای دیگری آفریده شده است، و برای خود آفریده نشده است (دُنیا راهی است بآخرت که باید آدمی درآن بندگی کند تا پاداش یابد نه آنکه همیشگی باشد که فقط درآن خوش بگذراند).

۴۵۶ وَقَالَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةَ مِرْوَداً يَجْرُونَ فِيهِ، وَلَوْ قَدِ ٱخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمُ ٱلضِّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ.

وَٱلْمِرْوَدُ هُنَا مُفْعَلٌ مِنَ ٱلْإِرْوَادِ، وَهُوَ ٱلْإِمْهَالُ وَٱلْإِنْظَارُ، وَهٰذَا مِنْ أَفْصَحِ ٱلْكَلَامِ وَأَغْرَبِهِ، فَكَأَنَّهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ شَبَّهَ ٱلْمُهْلَةَ ٱلَّتِي هُمْ فِيهَا بِٱلْمِضْمَارِ ٱلَّذِي يَجْرُونَ فِيهِ إِلَى ٱلْغَايَةِ، فَإِذَا بَلَغُوا مُنْقَطَعَهَا ٱنْتَقَضَ نِظَامُهُمْ بَعْدَهَا.

امام عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ (دربارهٔ ازبین رفتن دولت بنی اُمیّه) فرموده است: بنی اُمیّه را زمان مُهلت و میدان فرصتی است که (اسب سَلطَنَت و پادشاهی را) درآن میرانند، و چون در خلافت و سلطنت بینشان اختلاف و زد و خورد افتد پس کفتارها (فرومایگان) آنها را فریب داده برآنها تسلّط یابند (ابن ابی الحدید دراینجا مینویسد: این فرمایش خبر صریحی است از غیب داده و انقراض سلطنت بنی امیّه بدست ابو مُسلِم بود و او دراوّل کارخود ناتوانترین و بی چیزترین مردم بود. سیّد رَضی «رَحِمَهُ اللهُ» فرماید:) مُرْوَد دراینجا (اسم مفعول) از اِرْواد و آن مُهلت و فرصت دادن و بروزن مُفعَل است، واین از رساترین و شگفت‌ترین سخن میباشد، گویا آنحضرت عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ زمان مُهلتی را که ایشان درآنند تشبیه کرده بمیدانی که تا پایان آن میتازند و چون بپایان آن برسند رشتهٔ نظام و آراستگی کار ایشان بعد از آن گسیخته میشود.

۴۵۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ: هُمْ وَاللَّهِ رَبَّوُا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبَّى الْفِلْوُ مَعَ غَنَائِهِمْ بِأَيْدِيهِمُ السِّبَاطِ وَأَلْسِنَتِهِمُ السِّلَاطِ.

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ در ستایش انصار فرموده است: سوگند بخدا ایشان با توانگریشان اسلام را تربیت و پرورش نمودند چنانکه کرّه اسب از شیر گرفته شده (یا یکساله) تربیت میشود (آنچه لازم بود درباره اسلام بجا آوردند) بدستهای با سخاوت و بخشنده و زبانهای تیزشان (در فداکاری برای اسلام از هیچ چیز خودداری نکردند، و شکّ نیست که خدا دین اسلام را که در نهان بود بوسیله ایشان آشکار ساخت و اگر آنها نبودند مهاجرین از جنگ با قریش و حمایت و نگاهداری رسولخدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ناتوان بودند).

۴۵۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَيْنُ وِكَاءُ السَّهِ.

وَهٰذِهِ مِنَ الِاسْتِعَارَاتِ الْعَجِيبَةِ، كَأَنَّهُ شَبَّهَ السَّهَ بِالْوِعَاءِ، وَالْعَيْنَ بِالْوِكَاءِ، فَإِذَا أُطْلِقَ الْوِكَاءُ لَمْ يَنْضَبِطِ الْوِعَاءُ، وَهٰذَا الْقَوْلُ فِي الْأَشْهَرِ الْأَظْهَرِ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ رَوَاهُ قَوْمٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَكَرَ ذٰلِكَ الْمُبَرِّدُ فِي الْكِتَابِ الْمُقْتَضَبِ فِي بَابِ اللَّفْظِ بِالْحُرُوفِ، وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَى هٰذِهِ الِاسْتِعَارَةِ فِي كِتَابِنَا الْمَوْسُومِ بِمَجَازَاتِ الْآثَارِ النَّبَوِيَّةِ.

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ (درباره باز بودن چشم) فرموده است: چشم بند نشستنگاه است (مادامیکه چشم باز و شخص بیدار باشد از رها کردن باد خودداری مینماید چنانکه مادامیکه بند مشک بسته باشد آب از آن بیرون نریزد، ولی چون چشم بخواب رود ممکن است بیرون آمدن باد رود، و شاید از اینرو فرموده‌اند: خواب موجب نقض و شکستن وضوء میباشد، و ممکن است مراد این باشد که اگر شخص چشم از خوردنیها نپوشد میل پیدا میکند

بخوردن هر چه می بیند در خوردن افراط مینماید در نتیجه بتخمه و اسهال گرفتار میشود ، و شاید مراد این باشد که اگر شخص در پس آینده خود بنگرد از گرفتاریها و پیشامدهای بد رهائی یابد ، پس چشم بند گوگرفتن آن است و هر گاه آنرا بسته نموده فرو آینده خود را ننگرد ممکن است بفتنه و بلا گرفتار شود . سید رضی «رحمه الله» فرماید :)

این فرمایش از کنایات شگفت آور است گویا حضرت نشستنگاه را بظرف و چشم را به بند تشبیه فرموده و چون بند باز شود ظرف بحال خود نماند (آنچه در آنست بیرون میآید) و مشهورتر و آشکارتر آنست که این گفتار از فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشد ، و گروهی آنرا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند ، و این مطلب را مبرد در کتاب المقتضب درباب اللفظ بالحروف بیان کرده است و ما درباره این کنایه در کتاب خود که بمجازات الآثار النبویة نامیده شده است گفتگو نموده ایم .

۴۵۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ فِي كَلاَمٍ لَهُ: وَوَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ .

امام علیه السلام در سخنی (درباره عمر ابن خطاب) فرموده است : و (بعد از ابوبکر) فرمانروائی بر مردم فرمانده ای (عمر بمقام خلافت نشست) پس (امر خلافت را) برپاداشت و ایستادگی نمود (بر همه تسلط یافت) تا آنکه دین قرار گرفت (همچنانکه شتر هنگام استراحت پیش گردن خود را بر زمین نهد ، اشاره باینکه اسلام پس از فتنه و هیاهوی بسیار از او تمکین نموده زیر بارش رفتند) .

۴۶۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذلِكَ، قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ: (وَلاَ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ) تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَذَلُّ فِيهِ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ .

امام علیه السلام (در پیشامدهای ناروا) فرموده است : میآید بر مردم روزگار بسیار گزنده

(دشوار) کند آن توانگر بر آنچه در دو دست او است بیگزد (بال و دارائی بخل ورزیده آن را در راه خدا نمی‌دهد) و باین کار امر کرده نشده است، خداوند سبحان (در قرآن کریم س ۲ ی ۲۳۷) فرموده: وَلاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ یعنی فضل و احسان خدا را بین خود فراموش ننمائید (بیکدیگر کمک کنید) در آن روزگار بدکاران برخاسته گردن میکشند، و نیکوکاران بیچاره و خوار شوند، و با درماندگان خرید و فروش کنند (با آنها گران فروخته و از آنان ارزان خرند) و رسولخدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از فروختن (طعام) به درماندگان (یا داد و ستد با آنها) منع نموده است (چون باید با آنان کمک کرد، یا با آنها چنان معامله و خرید و فروش نمود که با آنکه درمانده و بیچاره نیست معامله مینمایند).

---

۴۶۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ: هَلَكَ فِيَّ رَجُلاٰنِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ.

وَهٰذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ: هَلَكَ فِيَّ رَجُلاٰنِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ.

امام عَلَيْهِ السَّلاٰمُ (درباره دوست و دشمن خود) فرموده است: درباره من دو مرد هلاک و تباه میگردد (یکی) دوستی که (در دوستیش) زیاده روی کند، و (دیگر) بهتان زننده‌ای که (بمن) دروغ بندد (آنچه در من نیست بمن نسبت دهد). سید رضی «عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ» فرماید:

این فرمایش مانند فرمایش (یکصد و سیزدهم) آنحضرت عَلَيْهِ السَّلاٰمُ است: هَلَكَ فِيَّ رَجُلاٰنِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَمُبْغِضٌ قَالٍ (که ترجمه و شرحش بیان شد).

---

۴۶۲ وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلاٰمُ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ: التَّوْحِيدُ أَنْ لاٰ تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَنْ لاٰ تَتَّهِمَهُ.

از امام عَلَيْهِ السَّلاٰمُ از (معنی) توحید و عدل پرسیدند آنحضرت فرمود: توحید و یگانه دانستن خدا آنست که او را در وهم و اندیشه در نیاوری (که آنچه در اندیشه آید مانند تو مخلوق است) و عدل

آنستکه اورا (بآنچه شایستهٔ او نیست) مُتَّهَم نسازی (زیرا کار ناشایسته کردن یا از جهل و نادانی است ، یا از ناچاری و نیاز و خداوند از این دو مُنَزَّه است) .

۴۶۳ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ : لاَ خَیْرَ فِی الصَّمْتِ عَنِ الْحُکْمِ ، کَمَا أَنَّهُ لاَ خَیْرَ فِی الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ .

اِمام عَلَیْهِ السَّلاَمُ (در نکوهش بجا نگفتن و بیجا گفتن) فرموده است : لاَ خَیْرَ فِی الصَّمْتِ عَنِ الْحُکْمِ (تا آخر ، این فرمایش عیناً همان فرمایش یکصد و هفتاد و سوم است که ترجمه و شرحش گذشت) .

۴۶۴ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ فِی دُعَاءٍ اسْتَسْقَی بِهِ : اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا ذُلُلَ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا .

وَهٰذَا مِنَ الْکَلاَمِ الْعَجِیبِ الْفَصَاحَةِ ، وَذٰلِکَ أَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلاَمُ شَبَّهَ السَّحَابَ ذَوَاتِ الرُّعُودِ وَالْبَوَارِقِ وَالرِّیَاحِ وَالصَّوَاعِقِ بِالْإِبِلِ الصِّعَابِ الَّتِی تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا ، وَتَتَوَقَّصُ بِرُکْبَانِهَا ، وَشَبَّهَ السَّحَابَ الْخَالِیَةَ مِنْ تِلْکَ الرَّوَائِعِ بِالْإِبِلِ الذُّلُلِ الَّتِی تُحْتَلَبُ طَیِّعَةً ، وَتُقْتَعَدُ مُسْمِحَةً .

اِمام عَلَیْهِ السَّلاَمُ در دعائیکه بآن (از خدا) طلب باران مینمود عرض کرد : خدایا مارا آب ده با ابرهای رام گشتهٔ فرمانبر (ابرهای باران دار مانند شتران رام بارکش) نه با ابرهای سخت نافرمان (ابرهای بی باران مانند شتران سرکش که بار نکشند . سیّد رضی « رحمه الله » فرماید :)

این فرمایش از جمله سخنی است که فصاحت و رسا بودنش شگفت آور است ، و آن اینست که امام عَلَیْهِ السَّلاَمُ ابرهائی را که دارای رعدها و صداهای ترس آور و برقها و روشنیها و بادها

و صاعقه ها و آتشها هستند تشبیه نموده بشترهای سرکش که برمیجهند بابارها (تا بالانها و بارها ئیرا که در پشت دارند بیفکنند) و برمیجهانند سواران را (که آنها را بیندازند) و ابرهای خالی از این چیزهای ترسناک را تشبیه نموده بشتر رام که شیر شان از امید و شند و آنها فرمان برند ، و بر پشتشان می نشینند و آنها خوش رفتارند .

۴۶۵ وَقِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ : الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ .

يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

بامام عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند : يا أمير المؤمنين اگر موی سفید (ریش) خود را تغییر میدادی (خضاب و رنگ مینمودی) بهتر بود ، حضرت (درباره خضاب) فرمود : خضاب زینت و آرایش است و (لیکن) ما گروهی هستیم عزادار و در اندوه (سید رضی «علیه الرحمة» فرماید :) حضرت از فرمایش خود (ما در عزا و اندوه هستیم) وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله را اراده دارد (و سخنی درباره خضاب در شرح فرمایش ۴۷۳ هم گذشت) .

۴۶۶ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در ستایش پاکدامنی) فرموده است : اجر و پاداش جهاد کننده ای که در راه خدا کشته شود بیشتر نیست از کسیکه (بر حرام و ناشایسته) توانائی داشته باشد و عفت و پاکدامنی بکار برد ، نزدیک است شخص پاکدامن (که از حرام و ناشایسته خود را نگاه میدارد) فرشته ای از فرشتگان بشود (این فرمایش در بیشتر از نسخ نهج البلاغه نیست ما آنرا از نسخه ابن ابی الحدید نقل نمودیم) .

۴۶۷ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ .

وَقَدْ رَوىٰ بَعْضُهُمْ هٰذَا الْكَلَامَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (در سود قناعت) فرموده است: اَلْقَنَاعَةُ (تا آخر، این فرمایش عیناً همان فرمایش پنجاه و چهارم است که ترجمه و شرحش بیان شد).

۴۶۸ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ - وَقَدِ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ الْعَبَّاسِ عَلَىٰ فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا، فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا، نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقْدِيمِ الْخَرَاجِ -: اِسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَ الْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ بزیاد ابن اَبیه فرمود = هنگامیکه او را بر فارس جائیکه در قلمرو آن بود جانشین عبد اللّٰه ابن عبّاس گردانید در ضمن سخن درازی که بین ایشان بود و او را در آن سخن از پیش گرفتن مالیات (از رعیّت) نهی نمود = عدل و انصاف را (با رعیّت) بکار بر، و از بیراهه رفتن و ستم بترس، زیرا بیراهه رفتن (بی انصافی) منجر بآوارگی (آنان) میشود، و ظلم و ستم بشمشیر (نزاع و زد و خورد بین رعیّت و والی) میکشاند (باعث میشود که والی بدست رعیّت کشته شود).

۴۶۹ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ .

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ (درباره گناه) فرموده است: أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ (تا آخر، این فرمایش عیناً همان فرمایش سیصد و چهلم است که ترجمه و شرحش گذشت جز آنکه در آن مَا اسْتَهَانَ بجای مَا اسْتَخَفَّ بیان شده و معنی هر دو یکی است).

۴۷۰ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَخَذَ اللّٰهُ عَلَىٰ أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ

يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا .

امام علیه السلام (در ترغیب بیاد دادن بنادان) فرموده است: خداوند از نادانان عهد و پیمان نگرفت که یاد گیرند تا اینکه از دانایان عهد و پیمان گرفت که یاد دهند (وقتی بر نادان واجب گردانید که یاد گیرند که بر دانا واجب گردانیده بود که او را یاد دهد و دانش خود را پنهان ننماید) .

۴۷۱ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكُلِّفَ لَهُ .

لِأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَهُوَ شَرٌّ لَازِمٌ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلَّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْإِخْوَانِ .

امام علیه السلام (در نکوهش برنج انداختن دوست) فرموده است: بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای او شخص برنج افتد (دوستی با او سبب آزار و رنج گردد) . سید رضی «رحمه الله» فرماید: زیرا تکلیف یعنی زیاده از طاقت سبب مشقت و رنج است و آن شر و بدی است که لازم برادر و دوستی است که برای او رنج برده میشود پس او بدترین برادران میباشد .

۴۷۲ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ .

يُقَالُ: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ إِذَا أَغْضَبَهُ، وَقِيلَ أَخْجَلَهُ، وَ احْتَشَمَهُ طَلَبَ ذٰلِكَ لَهُ، وَهُوَ مَظِنَّةُ مُفَارَقَتِهِ .

امام علیه السلام (در باره از دست دادن دوست) فرموده است: هرگاه مؤمن برادر (دوست) خود را بخشم آورد (یا شرمنده گرداند) پس با او جدائی نموده است (خشم آوردن یا شرمنده ساختن سبب جدائی است . سید رضی «رحمه الله» فرماید:)
گفته میشود: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ هرگاه او را بخشم آورد، و گفته شده است: (یعنی) او را شرمنده سازد، وَاحْتَشَمَهُ (یعنی) خشم یا شرمندگی را برای او خواهد و آن گمان

بردن بجدائی اوست) .

وَهٰذَا حِینَ انْتِهَاءِ الْغَایَةِ بِنَا إِلیٰ قَطْعِ الْمُخْتَارِ مِنْ کَلَامِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلَامُ، حَامِدِینَ لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ عَلیٰ مَا مَنَّ بِهِ مِنْ تَوْفِیقِنَا لِضَمِّ مَا انْتَشَرَ مِنْ أَطْرَافِهِ، وَتَقْرِیبِ مَا بَعُدَ مِنْ أَقْطَارِهِ، وَمُقَرِّرِینَ الْعَزْمَ کَمَا شَرَطْنَا أَوَّلاً عَلیٰ تَفْضِیلِ أَوْرَاقٍ مِنَ الْبَیَاضِ فِی آخِرِ کُلِّ بَابٍ مِنَ الْأَبْوَابِ لِیَکُونَ لِاقْتِنَاصِ الشَّارِدِ، وَاسْتِلْحَاقِ الْوَارِدِ، وَمَا عَسیٰ أَنْ یَظْهَرَ لَنَا بَعْدَ الْغُمُوضِ، وَیَقَعَ إِلَیْنَا بَعْدَ الشُّذُوذِ، وَمَا تَوْفِیقُنَا إِلَّا بِاللّٰهِ، عَلَیْهِ تَوَکَّلْنَا، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَکِیلُ .

وَذٰلِکَ فِی رَجَبٍ سَنَةَ أَرْبَعِمِائَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الرُّسُلِ، وَالْهَادِی إِلیٰ خَیْرِ السُّبُلِ، وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ، وَأَصْحَابِهِ نُجُومِ الْیَقِینِ .

در این هنگام که کار ما بپایان میاید باید دست کشیدن از آنچه برگزیدیم از سخن امیرالمؤمنین علیه السلام خداوند سبحان را سپاس میگزاریم بآنچه بآن منت نهاد از توفیق و جور شدن اسباب کار ما برای گرد آوردن آنچه پراکنده بود، و نزدیک گردانیدن آنچه دور بود از سخنان آنحضرت، و قصد داریم همانطور که در اول کتاب قرار گزاردیم ورقهای سفید چندی در آخر هر باب زیاد کنیم تا آنچه از دست رفته بگیریم و آنچه بدست آمده ملحق سازیم، و شاید سخنی که پنهان بوده برای ما آشکار شود، و پس از دوری بما برسد، و اسباب کار ما جور نشده است مگر بکمک و یاری خدا، باو توکل و اعتماد مینمائیم، و او ما را بس است و نیکو وکیل و یاوری است .

و این کتاب در ماه رجب سال چهار صد از هجرت بپایان رسید ، و خداوند درود فرستد بر سید و آقای ما محمد آخرین پیمبران و راهنمای بهترین راهها و بر آل او که (از هر عیب و نقص) پاک و پاکیزه اند و بر اصحاب و یاران او که ستارگان علم و دانشند .

بخواست خداوند سبحان و یاری او پایان یافت جزء ششم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه (آخرین جزء آن) در ثلث اول شب یکشنبه هشتم ذو القعدة سال هزار و سیصد و هفتاد هجری در تهران بقلم علی النقی فیض الإسلام آل محمد الدیباج وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلاةُ عَلىٰ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ .

نویسنده جزء ششم ترجمه و شرح کتاب نهج البلاغه اقل الحاج طاهر خوشنویس (تبریزی)
ابن حاج عبد الرحمن (عَلَيْهِ الرَّحْمَة)
آرزومند است که خدا تعالی رنج او را در نوشتن
شش جزء این کتاب شریف وسیله سعادت
و نیکبختی دنیا و آخرتش قرار دهد ،

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ فِي الْبِدَايَةِ وَالْانْتِهَاءِ ، وَالصَّلاةُ عَلىٰ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ :
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ .

شهر ربیع الأول سنه (۱۳۷۱) هجری

(چارهٔ نگرانی امروزهٔ مردم دنیا) :

همه پریشانند و در فکر علاج، لکن چاره را نیافته‌اند، تنها راه نجات بشر از پریشانی بدقت خواندن و عمل بفرمایشهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه است که همهٔ نگرانیها را برطرف نموده مردم را براه سیادت و سعادت سوق میدهد.
دنیای امروز را تباهکاری، ستمگری، دوروئی، خودخواهی، بدبختی بجائی رسانده که زندگی افراد آن تیره و تار شده، آسایش، دادگری، یگانگی، آشتی، نیکبختی در جهان برقرار نمیگردد مگر به پیروی جهانیان از گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السّلام که نمونهٔ از آنرا سیّد شریف رضی در کتاب مقدس نهج البلاغه گرد آورده و چون در همین مختصر از جمیع شئون زندگی چیزی فروگذار نشده سیادت و سعادت عمل کننده را ضامن است، زیرا این کتاب نتیجهٔ گفتار همهٔ پیغمبران و راهنمای درک معانی و حقائق قرآن کریم و نجات دهندهٔ گمراهان و گرفتاران است .

این گفتار روی دو پایهٔ برهان عقل و علم استوار است و ما لاف نزده و گزاف نگفته‌ایم اگر باور ندارید برجستگان و دانایان خود را در مجلسی گرد آورید تا اثبات نموده بخواص و عوام بفهمانیم : هر که طالب خیر و نیکوئی و آسایش و خوشی است بایستی کتاب نهج البلاغه را (که پس از قرآن کریم و سخنان پیغمبر اکرم در جهان مانند ندارد) مورد مطالعه و سرمشق و دستور زندگانی خویش قرار دهد، بنابراین باید :

پادشاهان و وزراء و رجال سیاستی بخوانند تا استقلال و تمامیت کشور را حفظ نموده و بوظائف خود و طرز سلوک با رعیت پی برند، وکلاء مجلسین : سنا و شوری بخوانند تا از بدعت (احداث چیزی در دین که از دین نبوده) دوری گزیده بدستور دین رفتار نمایند، حکمرانان و رؤساء شهر بخوانند تا رفاه و آسایش خود و کسانی را که بآنان سپرده شده فراهم سازند، امراء لشکر و افسران و سربازان بخوانند تا آمادهٔ حفظ حدود و ثغور کشور بوده و در کارزار همیشه فتح و فیروزی را دریابند، ستمگران و بیچارگان بخوانند تا کیفر ستم و پاداش شکیبائی را دانسته عبرت گیرند، اغنیاء و فقراء بخوانند تا کبر و سرفرازی و رشک و پستی را از خود دور سازند، علماء و دانشمندان بخوانند تا از همهٔ دانشها بهره‌مند گردند، مجتهدین عظام بخوانند تا راه استنباط احکام الهی را بیاموزند، مبلّغین و تربیت کنندگان مردم عوالم بخوانند تا دین را به دنیا نفروخته رضاء حق را بدست آورده سعادتمند شوند، وعّاظ و گویندگان بخوانند تا طریقهٔ وعظ و خطابه را آموخته وقت خود و شنونده را باسخنان بیهوده و دروغ تلف نکنند، مؤلّفین و نویسندگان بخوانند تا حق را بیابند و حرمت قلم را حفظ نمود مطالبی بنویسند که خود و اعقابشان بآن فخر نمایند، فصحاء و بلغاء و ادباء و خطباء بخوانند تا از خرمن فصاحت و بلاغت و شیرینی کلام آن خوشه‌ها بردارند، تجّار و کسبه و اطبّاء بخوانند تا در داد و ستد و طبابت خدا را در نظر داشته سود حلال بدست آرند که نزد خدا و خلق شرمنده نباشند، قضات و وکلاء دادگستری و صاحبان محاضر رسمی بخوانند تا در دادرسی‌ها و معاملات برای چند ریال پول حکم بناحق ندهند و خلافی ننویسند و از عاقبت آن بپرهیزند، دانشجویان و هوشمندان بخوانند تا از شاخه‌های درخت دانش میوه چیده

و نادانان و گمراهان و گمراه کنندگان را در هر لباس بشناسند ، جوانان بخوانند تا طراوت جوانیشان را در راههای بیهوده از دست ندهند ، کارگران و رنجبران و بیابان گردان و رانندگان (که کمتر رسیده وقت کتب اطلاع دارند) بخوانند تا از خواندن آن همه چیز بدست آورند ، طبیعیین و مادیین و فلاسفه بخوانند تا از تاریکیهائی که بآن گرفتارند رهائی یافته بمبدء و معاد آشنا گردند ، یهود و نصاری و مجوس بخوانند تا راه سعادت را در آن دیده با کتابهای خود مطابقه کرده حق و حقیقت را دریابند ، گمراه کنندگان بخوانند تا از بدعاقبتی و رسوائی نرسیده پیش از این در اغفال ساده لوحان سعی ننمایند ، گمراه شدگان بخوانند تا از راه کجی که آنها را بآن سوق داده اند بازگشته گرد هر نادرست هواپرست نگردند ، زهاد و پادشاهان بخوانند تا زهد و تقوای حقیقی را در روش پیشوای متقیان دیده و براههای کج پا ننهند و از رنج خود نتیجه بگیرند ، باسوادان برای بیسوادان بخوانند تا آنان را بتحصیل دانش و بردن لذت سواد و اطلاع بر وظائف دین و دنیا آگاه سازند ، خلاصه جمیع افراد بشر باید بخوانند تا سعادت همیشگی و ترقی دنیا و آخرت را از آن بیابند .

تذکر بدانشمندان و نویسندگان و گویندگان :

کتاب نهج البلاغه با ترجمه و شرحی که همگان را بکار آید تاکنون چاپ نشده و چنانکه باید مورد استفاده قرار نگرفته بود ، این بنده از سالهای دراز قدم در این راه نهاده خواستم نسخهٔ صحیحی با اعراب درست از آنچه سید شریف رضی (علیه الرحمه) از سخنان مولانا امیرالمؤمنین (علیه السلام) تألیف و جمع آوری نموده حاضر ساخته با ترجمه و شرحی که عموم را بکار آید مرتب نموده بمردم دنیا خاصه مسلمانان و ایرانیان هدیه نمایم و اینک بتوفیق خدای تعالی آرزوی خود رسیده کتاب را (پس از مراجعه بکتب لغت و شرحها و نسخ خطی و چاپی و بحث با فضلاء و دانشمندان) آماده ساختم و برای آنکه فارسی زبانان از آن استفاده برند از روی مبانی علمی ترجمه و شرح روان بطرز خاصی که تا بحال سابقه نداشت بر آن نوشته و در دسترس قرار دادم و نویسندگان و مطلعین میدانند که ترجمه و شرح کردن کتابی بطرز اختصار که دارای همهٔ خصوصیات باشد تا چه اندازه مشکل است ، کتاب ظاهراً ساده‌ای که شما بدست میگیرید گلچینی از صدها کتابست که با جان کلام و روح مطالب آنها را تا جائیکه در خور حوصلهٔ امروزیان باشد گرفته با تمام مزایای علمی و دینی و اجتماعی و سیاسی و تاریخی آن بدون تصرف در اصل مطلب (چون در مقابل گفتار امام علیه السلام کسی را سخنی برتر و بهتر ممکن نیست) نگاشته ایم ، این موضوع را تنها دانشمندان میفهمند و بیخبران را یارای آن نیست که چنین مطالب باریک موشکاف گردند .

ازده سال پیش نگارنده تمام اوقات شبانه روزی خود را برای تدوین ترجمه و شرح نهج البلاغه بکار بردم و کتاب مختصر و مفید حاضر را پس از مراجعه بتمام شروح عربی و فارسی (مانند شرح ابن میثم و ابن ابی الحدید و خوئی و کاشانی و لاهیجانی و قزوینی و دیگر شروح) و کتابهای مشهور در تفسیر و فقه و اخبار و فلسفه و کلام و تاریخ و لغت و رجال آماده ساخته و در کتاب باین سادگی و روانی که خواص و عوام همه استفاده میکنند هیچ تصرف در اصل و ترجمه عین عبارت عربی نشده و کلیه مطالب شروح را که لازم بود با زیادهٔ بر آن دارد ، و باین نکته بزرگان اعلام و دانشمندان پی نخواهند برد و آن هم

پس از مراجعه بکتابهای نامبرده ، پس از ایزد اگر کسی دانسته یا ندانسته (بر اثر آنکه چنین متاع گرانبهائی را رایگان بدست آورده و بفهم آن موفق نشده) بخواهد آنرا تغییر و تبدیل داده یا چیزی از آن کم کرده یا بر آن بیفزاید یا مختصر پس و پیش نمودن جملات و اضافه کردن مطالبی که درخور چنین کتابی نیست بشکل دیگری در آورده و بنام خود معرفی نماید امیدوارم او و کاتب و ناشر و رجال نویس بیسواد یا پیشوا و عالم دنیاداری که بی تأمل و اندیشه چنین کسی را در ردیف مصنفین و نویسندگان در آورده و نفهمیده برای جلب توجه مردم بیخبر و معرفی خود بر نوشته او تقریظی بنویسد و آنرا بستاید خیره دیده بجناب خدا گرفتار و در پیشگاه شاه ولایت (علیه السلام) شرمنده و روسیاه گردد ، زیرا با یک فراز ساده ای در این کتاب اثبات درستی عقیده ای یا ابطال نادرستی را نموده و یا مطلب علمی را فهمانده و یا حکمی را بیان کرده و دارای مزایا و خصوصیات دیگری است که عالم با اطلاع و نویسنده متبحر بآن پی میبرد و با تغییر و تبدیل ممکن است منظور اصلی از بین برود ، بنابراین وظیفه پیشوایان مسلمانان و دانشمندان و بزرگ سالار هر مملکتی است که پاس احترام علم و دانش و عدل و انصاف از این قبیل بدگویان حسود و نادان رشکبر جلوگیری نمایند ، و از یکی دو نفر کتابفروش عوام تهران که پای بند دینی از ادیان و قانونی از قوانین نیستند و برای بدست آوردن پول از غلط چاپ کردن و دست بردن در قرآن و ترجمه و تفسیر و ادعیه و اخبار و کتب دینی و علمی و ادبی باک نداشته حقوق نویسندگان را با تقلید تضییع مینمایند و معارف شیعه را (که حقیقت اسلام و دیانت و بس) در نزد سائر ملل مسلمان ننگین میسازند و بعضی از تقریظ نویسان بی اطلاع را هم برای فریب عوام با خود همدست ساخته ترویج کالای نادرست خود میگردانند هر طور صلاح دانند نهی از منکر نمایند تا بیش از این عالم تشیع را دستخوش اغراض باطله خویش قرار ندهند •

و از حفاظ و گویندگان و نویسندگان خواهشمندم (در ازاء رنج من در این ترجمه و شرح که هیچ مجتهد متبحر و هیچ دانشمند موشکاف و هیچ نویسنده زیرک و هیچ گوینده توانائی نمیتواند یک کلمه بر خلاف حق و حقیقت در آن بیابد) وقتی که مطالب این کتاب را بیان میفرمایند نام کتاب و مترجم و شارح آنرا یادآوری نمایند و دستور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمالک اشتر را در نظر داشته باشند که میفرماید : ثُمَّ اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَى، وَلَا تَضُمَّنَّ بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَائِهِ، وَلَا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ صَغِيراً، وَلَا ضَعَةُ امْرِئٍ إِلَى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا كَانَ عَظِيماً یعنی رنج و کار هر یک از آنان را برای خودش بدان ، و رنج کسی را بدیگری نسبت مده (تا رنج برده از عدل و انصاف والی نومید نگردد و دیگران هم بکارهای بزرگ اقدام کنند) و باید در پاداشش او هنگام بسر رساندن کارش کوتاهی ننمائی ، و باید بزرگی کسی ترا بر آن ندارد که رنج و کار کوچک او را بزرگ شماری و پستی کسی ترا وادار نسازد که رنج و کار بزرگ او را کوچک پنداری (زیرا چنین رفتار برخلاف عدل و دادگری است و سبب بی رغبتی کارگردانان در انجام کارها میشود) •

و بکسانیکه استطاعت دارند و میخواهند کار خیری بنمایند یادآور میشوم که چیزی بهتر از این کتاب برای استفاده شخص خودشان و اهداء

آن بدو سند از آن کتاب کتابیکه نمیتوانند از خریداری نمایند نیست و هرچه در ترویج آن بکوشند توشه ای است که برای روز بینوائی خویشتن ذخیره نموده اند ، وَالسَّلامُ عَلیٰ مَنْ شَکَرَ النِّعْمَةَ وَعَمِلَ بِرَجاءِ الْعاقِبَةِ .

حاج سید علینقی فیض الإسلام تهران - ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۷۱ هـ

جزء دوم ترجمه و شرح

جزء ششم ترجمه و شرح

فهرست باب حکمتهای نهج البلاغه

یادآوری و قدردانی :

در جزء ششم (باب حکمتها و پندها فرمایش ۳۳۹) است : «اَلثَّنَاءُ بِاَکْثَرَ مِنَ الْاِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ ، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْاِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ اَوْ حَسَدٌ» ، یعنی ستودن (دیگری بیش از آنچه (او) شایسته است چاپلوسی (و نشانهٔ دورویی) می‌باشد ، و کمتر از آنچه سزاوار است ناتوانی (و وا ماندن از سخن) یا رشک بردن (براو) است (عدل و برابری در آنست که هر کس را باندازهٔ شایستگی ستوده مقام و منزلتش را آشکار سازیم) .

جناب دانشمند محترم آقای حاج محمد رمضانی دارندهٔ کلالهٔ خاور در تهران که یکی از مسلمانان پاک طینت و از خواص شیعیان خدمتگزار بدین مذهب و باعث افتخار و سرفرازی ایرانیان و دوستداران علم و ادب می‌باشد و برای اثر پیروی از دین بزیر بار هر ناکسی نرفتن قدرش نزد همه مجهول است و من سی‌ فزون که در حدود بیست سال است با مرحوم پدرش حاج میرزا علی اصغر رمضانی (که خود مردی فاضل و دیندار بود) و ایشان دوست بوده بیشتر اوقات با هم بحثهای ادبی داریم و از ابتدای نشر کتاب ترجمه و شرح نهج البلاغه تا پایان در تنظیم و تصحیح آن مرا همه گونه مساعدت نموده است و چون در مقابل خدمات او در این باره پاداشی که لایق مقامش باشد نیافتم لازم دانستم که در اینجا تشکر نموده و از خداوند سبحان بخواهم که همیشه او را در اینکارها موفق و مؤید بدارد و در پیشگاه امیرالمؤمنین و ائمهٔ معصومین علیهم السلام سربلند و پدر و مادرش را از رحمت خویش بهره‌مند فرماید ، آمین - فیض الاسلام - تهران .

صورة ما كتبه الأستاذ الأكبر، علامة العلماء على الإطلاق، المشتهر فتاويه في الآفاق، حامي الملة والدين، قامع بدع الملحدين، آية الله في العالمين، مولانا السيد أبو الحسن الإصفهاني، قدس الله سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على أشرف الأنبياء والمرسلين

محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين

وبعد فإن جناب العالم الفاضل السيد الجليل النبيل المعظم

جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والأصول الصفي الزكي السيد علي النقي

الشهير بنقن لا زال مؤيداً في ظل الله عناية الله العالي ممن صرف

جهده في تحصيل العلوم الشرعية وتنقيح مبانيها النظرية فحصها

باحثاً ومحققاً فيها حتى بلغ بحمد الله تعالى مرتبة الاجتهاد فله العمل

بما يستنبطه من الأحكام على النهج المألوف بين الأعلام وأجزت

له أن يروي عني ما صح لي روايته بطرقي المقررة المنتهية إلى المشايخ

العظام ومنهم إلى أئمتنا المعصومين عليهم السلام وأوصيه بملازمة

التقوى وسلوك سبيل الاحتياط فإنه طريق النجاة والرجاء

أن لا ينساني في مظان الدعاء إنه ولي الإجابة، حرر في شهر رجب

من شهور سنة ١٣٥٢

الأحقر أبو الحسن الموسوي

الأصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله الذي اسلكنا سبيل الهدى ووفقنا للتميز بين طريقي الهدى والضلال والصلوة على محمد المصطفى وعلى اهل بيته مصابيح الدجى وبعد
فلما كان دين السلف الصالح تشييد الروايات بالاجازات لاخراجها عن شوائب الارسال واندراجها في المسند انما استجاز مني السيد الجليل و
الحبر النبيل صاحب الذهن النقاد والفهم الوقاد الصدوق بلوغه رتبة الاجتهاد واستنباط الاحكام بالتصديقات الكثيرة من الحجج الاسلام وآيات الله العلام
الملقب بامام الله الملك العلام باللقب اللائق بشؤونه وهو فيض الاسلام والموسوم بالسيد علي النقي السدهي الاصفهاني ايده الله الى منتهى الآمال والاماني
للاقتداء بآثارهم المرضية والاقتباس من انوارهم المضيئة فاستخرت الله واجزت له دام علاه ان يروي عني كلما صحت له روايته وجاز لي اجازته بطرق
المعهودة اعلاها واغلاها ما رويته اجازة عن شيخي الاجل العالم الكامل والفاضل الكافل العامل المحدث الخريط النبيه الثقة الثبت الفقيه كنز
الفضائل وبحر العلم الذي ليس له ساحل ثالث الطبرسيين والذي نفث له المجلسيين المحيي عن كل شيء والمحتج بكل دين الحاج الآغا الميرزا حسين النوري
الطبرسي اماحي الله عليه ترجمته من شآبيب فيضه القدسي صاحب مستدرك على الوسائل والمؤلفات المشهورة بين الاقران والاماثل بطرقه المذكورة في خاتمة
مستدركه فليرو عني ما شاء واراد سالكا سبيل الاحتياط وطريق السداد والمرجو من جنابه ان لا ينساني في جميع الاوقات سيما في الاسحار واعقاب الصلوات
ونتبرك بذكر حديث نزين به كثيرا من المشايخ الثقات الواقعة في سلسلة الاجازات فاقول ما رويته اجازة عن شيخي الاجل المرحوم المذكور بالسند
في البيان من محلل النور عن شيخ الفقهاء العظام واستاذ الحجج والاعلام العلامة الانصاري عن شيخه المحقق النراقي عن صاحب الكرامات والمقامات
المعلوم العلامة الطباطبائي بحر العلوم عن الاستاذ الاكبر المحقق البهبهاني عن ابيه العالم الجليل المولى محمد اكمل عن مروج المذهب والدين العلامة المجلسي
عن ابيه المهذب التقي المجلسي عن شيخه الاجل شيخ الاسلام والمسلمين مولانا الشيخ بهاء الدين عن ابيه واستاذه المحقق المؤيد الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي
الحارثي عن شيخ الامة وفقيهها ومبدأ الفضائل ومنتهاها العالم الرباني الشيخ زين الدين الشهيد الثاني عن شيخه رئيس الحق والملة والدين الشيخ [illegible]
نور الدين علي بن عبد العالي الميسي عن الشيخ العالم السعيد شمس الدين محمد بن المؤذن الجزيني ابن عم الشهيد عن الشيخ العالم الورع التقي ضياء الدين علي عن والده
الاجل رئيس المذهب والملة ورأس المحققين الجلة الجامع في معارج السعادات اقصى مدارج العلم ورتبة الشهادة الشيخ السعيد شمس الدين محمد بن مكي الشهيد عن فخر
وفريد دهره استاذ الفقهاء الكاملين فخر المحققين ابي طالب محمد عن والده الاجل الاعظم الطود الباذخ الاشم جمال الملة والدين آية الله في العالمين ابي منصور
الحسن بن يوسف بن مطهر المشتهر بالعلامة اعلى الله مقامه عن خاله افقه الفقهاء الاعلام ورئيس علماء الاسلام نجم الدين ابي القاسم جعفر بن سعيد المشتهر بالمحقق الحلي عن السيد
العالم شمس الدين فخار بن معد الموسوي عن الشيخ الجليل الفقيه سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي عن شيخ المحدثين عماد الدين محمد ابي القاسم الطبري عن الشيخ الاجل
العالم الفاضل ابي علي الحسن عن والده الاجل محيي الرسوم مدرس العلوم شيخ الطائفة على الاطلاق الشيخ ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عن حجة الفرقة الناجية
شيخنا الامام السعيد عبد الله المفيد عن نقاد الاخبار وناشر آثار الائمة الاطهار رئيس المحدثين شيخنا الصدوق محمد بن علي بن بابويه القمي قال حدثنا محمد بن القاسم الجرجاني
قال حدثنا ابو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن ابويهما عن ابي محمد الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن
علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم اجمعين عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه عن ابيه علي بن ابي طالب قال قال رسول الله لبعض اصحابه ذات يوم
يا عبد الله احبب في الله وابغض في الله ووال في الله وعاد في الله فانه لا تنال ولاية الله الا بذلك ولا يجد رجل طعم الايمان وان كثرت صلوته وصيامه حتى يكون كذلك
وقد صارت مواخاة الناس يومكم هذا اكثرها في الدنيا عليها يتوادون وعليها يتباغضون وذلك لا يغني عنهم من الله شيئا فقال له الرجل يا رسول الله كيف لي ان اعلم
اني قد واليت وعاديت في الله ومن ولي الله عز وجل حتى اواليه ومن عدوه حتى اعاديه فاشار له رسول الله صلى الله عليه وآله الى علي عليه السلام فقال اترى هذا فقال بلى قال ولي هذا
ولي الله فواله وعدو هذا عدو الله فعاده ووال ولي هذا ولو انه قاتل ابيك وولدك وعاد عدو هذا ولو انه ابوك وولدك كتبه بيمناه الداثرة احوج الورى علي اكبر النهاوندي في المشهد
المقدس الرضوي في سلخ صفر الخير ١٣٥٥

صورة ما كتبه شيخنا الاجل الاعظم، وعمادنا الارفع الاقدم، مستخرج كنوز الاخبار، ومحيي ما اندرس من الآثار، خاتم المحدثين، حجة الاسلام والمسلمين، الحاج شيخ علي اكبر النهاوندي، رحمه الله.

صورة ما كتبه شيخنا الثقة الجليل، والعالم الكامل النّبيل،
المتبحّر الخبير، والمحدّث النّاقد البصير، مُروّج علوم الانبياء والمرسلين،
حجّة الإسلام والمسلمين الحاجّ شيخ عبّاس القمي، عليه الرحمة.